10

BOBST LIBRARY
3 1142 02809 3451

AL-ṬŪSĪ, MUḤAMMAD IBN AL-ḤASAN

دانشگاه مشهد
دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی
مرکز تحقیقات و مطالعات

اختيار معرفة الرجال

المعروف برجال الكشي رحمه الله

IKHTIYĀR MAᶜRIFAT AL-RIJĀL

لشيخ الطائفة الامامية

أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي قده

(٣٨٥ - ٤٦٠)

١٠٦٧

صححه وعلق عليه وقدم له ووضع فهارسه

حسن المصطفوي

BP
193
.28
.T87
C.1

فهرس الكتاب

التصدير بالفارسية : محمد واعظزاده الخراسانی ، امین المؤتمر الألفی للشیخ الطوسی
صفحة ـ۳ـ

المقدمة : حسن المصطفوی، مصحّح الکتاب
صفحة ـ۱۱ـ

الجزء الأول ص ۳
الجزء الثانی ص ۹۰
الجزء الثالث ص ۱۸۳
الجزء الرابع ص ۲۸۱
الجزء الخامس ص ۳٦۳
الجزء السادس ص ٤٥٤
الفهارس ص ٦۱۷

از این کتاب یکهزار نسخه در چاپخانهٔ دانشگاه مشهد بچاپ رسید .
اسفند ۱۳٤۸

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر یکی از مآخذ عمده و یکی از چهار کتاب اصلی علم رجال شیعهٔ امامیه است. گرچه این طائفه همگام با سایر مذاهب اسلامی در همهٔ رشته‌های علمی و بلکه در برخی از رشته‌ها پیش از دیگران دست به تألیف و تصنیف زده‌اند و در معرفی رجال حدیث نیز از قرن دوم ببعد آثاری به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند اما آنچه از دست‌برد حوادث مصون مانده و بدست ما رسیده است از آثار قرن چهارم هجری ببعد است.

شناختن رجال و راویان حدیث، از قرن دوم ببعد بخصوص برای طائفهٔ امامیه از این لحاظ مهم و قابل توجه بود که راویانی دروغ‌گو و سودجو و یا فاسدالعقیده دربین مسلمانان عموماً و بین فرق شیعه خصوصاً پدید آمده بودند.

بدیهی است اگر عقیده و ایمان و صداقت و امانت راوی معلوم نباشد طبعاً اطمینانی به روایت او نیست. اختلاف شدید، دسته‌بندیهای دامنه‌دار و تضاد عقائد بین مدعیان تشیع و متشیعین موجب آن بود که طائفهٔ امامیه با احتیاط و کنجکاوی بیشتری روایات را بپذیرد، و این خود قهراً آنان را بفحص و تحقیق در سابقهٔ راویان و ضبط و تدوین حالات

وعقائد و آراء رجال حدیث، ازجمله کسانی‌که با ائمهٔ اهـل‌بیت(ع) تماس مستقیم داشتند و جزء اصحاب آنان محسوب می‌شدند وادار می‌کرد.

کتابهای چندی درفهرستها ازجمله درکتاب سودمند «مصفی‌المقال فی‌مؤلفی‌علم‌الرجال» نوشتهٔ علامهٔ‌فقید **شیخ‌آقابزرگ تهرانی** راجع به‌پیش از قرن چهارم در علم رجال نامبرده شده که ازآنها جز همان نام و مطالب نادری که‌درخلال کتابهای رجال ازآنهانقل‌می‌شود، اثری‌بجای نمانده‌است.

اما چهار کتاب اصلی رجال عبارت‌است از:

۱ــ رجال کشّی که در اصل «معرفةالناقلین» نام‌داشته و مؤلف آن **ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی**‌است که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری همزمان با محدث معروف **ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی** صاحب کتاب «کافی» می‌زیسته و دربسیاری ازمشایخ و تلامیذ با وی شریک‌بوده است. **کلینی** درسال ۳۲۹ درگذشته‌است اما تاریخ تولد و وفات **کشّی** در دست نیست کمااینکه اصل کتاب «معرفةالناقلین» تألیف کشی ازمیان‌رفته وآنچه دردست ماست اختیار و انتخاب آن، اثر **شیخ طوسی** است.

۲ــ کتاب «الأبواب» معروف برجال شیخ طوسی.

۳ــ کتاب «الفهرست» از شیخ طوسی.

٤ــ کتاب «الفهرست» معروف برجال نجاشی تألیف **ابوالعباس احمد ابن‌الحسین‌النجاشی** متوفی بسال ٤٥٠ هجری معاصر شیخ طوسی.

معرفی و شرح خصوصیات این چهارکتاب هریك نیازمند برساله و کتابی‌است و از حوصلهٔ این مقدمهٔ کوتاه خارج‌است آنچه در اینجا مناسب مقام، و موردنظر اینجانب‌است بیان چندنکته می‌باشد:

نکتهٔ اول ــ صرف‌نظر از دوکتاب رجال و فهرست که تألیف شیخ طوسی‌است این دانشمند در دوکتاب دیگر نیز ذی‌سهم‌است زیرا کتاب

«معرفة‌الناقلین» کشّی همانطور که‌گفته‌شد اصل‌آن ازبین رفته و رجال کشی موجود اختیار و انتخاب شیخ طوسی‌است ، ودرحقیقت از آثار و تالیفات اواست . واما کتاب فهرست نجاشی گرچه در حیات شیخ طوسی توسط ابوالعباس نجاشی تدوین گردیده اما **نجاشی** بطورحتم کتاب خودرا پس‌از تألیف فهرست طوسی وبا اطلاع ازآن و با توجه بمندرجات وبرگردهٔ آن نوشته‌است. وی در ترجمهٔ شیخ طوسی کتاب فهرست را جزء کتب وی نام می‌برد وگرچه در مباحث‌کتاب، صریحاً مطلبی ازفهرست شیخ نقل نکرده و نامی ازآن بمیان نیاورده‌است اما بر اهل فن پوشیده نیست که درتراجم رجال و کیفیت تعرض‌مطالب، بفهرست شیخ، نظر داشته و سبك بیان و تعبیر و ترتیب دادن مطالب حاکی ازآنست که نجاشی آن کتاب را هنگام تألیف فهرست پیش نظر داشته‌است و حتی در پاره‌ای از موارد بی‌نظر بتصحیح مطالب فهرست شیخ نبوده‌است .

این نکته‌را برای اولین‌بار استاد فقید مرحوم **آیة‌الله‌بروجردی** رضوان الله تعالی علیه متذکر گردید و نگارنده طی مطالعه و مقایسهٔ این دوکتاب بایکدیگر، براین‌حقیقت،وقوف حاصل کرد. پس‌درحقیقت بایدگفت «رجال نجاشی» مکمّل و اولین ذیل بر فهرست شیخ طوسی‌است .

ازاین چهارکتاب که بگذریم برخی از کتابهای رجال وفهرست پس‌از آن، بعنوان ذیل فهرست و یا شرح رجال شیخ تألیف گردیده‌است ازقبیل معالم‌العلماء **ابن‌شهرآشوب مازندرانی** و فهرست شیخ **منتجب الدین بن** بابویه دانشمندان قرن ششم هجری‌وجزآن . وچنانکه می‌دانیم در بقیه کتب رجال هم استناد عمده بهمین چهار کتاب می‌باشد . وبهرحال این‌نکته مسلّم‌است که شیخ طوسی نه‌تنها در فنون مختلف فقه (فقه تطبیقی و تفریعی و فقه منصوص) و تأسیس اساس اجتهاد بمعنی واقعی وهمچنین

در علم تفسیر قرآن و تدوین حدیث، از پیشوایان و مؤسسان است بلکه تأثیر وی را در ابتکار و پی‌ریزی فنون مختلف علم رجال شیعه نباید از نظر دور داشت.

نکتهٔ دوم اینکه درست مشخص و معلوم نیست که شیخ طوسی در انتخاب رجال کشی چه عملی انجام داده است آیا همانطور که برخی گفته‌اند کتاب اصلی مشتمل بر رجال عامه و خاصه بوده و شیخ ترجمهٔ رجال شیعه را از آن میان انتخاب کرده است، یا اینکه اغلاطی که در آن وجود داشته بنظر شیخ تصحیح گردیده و یا صرفاً مطالب آن را مختصر و کوتاه نموده یا عمل دیگر بجز این، روی آن کتاب انجام داده است؟ در این خصوص مصحّحِ دانشمندِ چاپ حاضر در مقدمهٔ محقّقانهٔ خود بحث کرده و نظریهٔ تازه‌ای اظهار می‌نماید. بعقیدهٔ ایشان شیخ، کتاب رجال کشی را بر تلامیذ خود قرائت و املاء می‌کرده و در اثناء املاء تغییراتی در آن می‌داده است امابعداً فرصت تجدیدنظر در آن نسخه را پیدانکرده و بهمین علت نسخ اختیارالرجال همه نامنظم و مشتمل بر اغلاطی است. شاید بهمین علت هیچ یك از نسخِ خطی دارای خطبه و دیباچه نمی‌باشد و نامی از شیخ در اول آن برده نشده است.

این احتمال نیز بجااست که بگوئیم تغییرات شیخ در این کتاب آن قدر کم بوده که وی آنهارا قابل نام تألیف جداگانه ندانسته و بهمین جهت این کتاب را جزء آثار و تالیفات خود نمی‌دانسته و صرفاً وی ناقل و املاءکننده ومصحّح کتاب کشی بوده است.

آنچه مسلم است شیخ این کتاب را در فهرست جزء تألیفات خود ذکر کرده است لیکن بطور حتم، این اثر، جزؤ کارهای علمی اواخر حیات او می‌باشد و بطوریکه **سید ابن طاووس** که ازطرف مادر نسبت به شیخ طوسی

می‌رساند درکتاب فرج‌المهموم(ص ۱۳۰، ط نجف) نقل کرده جد او شیخ طوسی در سه‌شنبه ۲۶ صفر ٤٥٦ یعنی پنج سال پیش از وفات، املاء آن‌را بر شاگردان در نجف، آغاز کرده و فرموده‌است: «هذه‌الاخبار اختصرتها من کتاب‌الرجال لابی‌عمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز، واخترت مافیها».

شاهد دیگر براین‌امر، آنکه **نجاشی** که حتی قبل‌از سال ٤٥٠ (سال وفات او) کتاب فهرست‌خودرا تألیف‌کرده‌است «کتاب اختیارالرجال» را جزؤ کتب شیخ طوسی نام‌نبرده بااینکه فهرست ورجال شیخ وبطورکلی آثار وی‌را که مربوط به‌قبل‌ازهجرت‌شیخ‌به‌نجف‌بوده متعرض‌گردیده‌است

از مطاوی کتاب بدست می‌آید که کشی فهرست تألیفات وکتب‌بعضی از رجال را ذیل ترجمهٔ آنان آورده‌بوده وشیخ، آن‌قسمت‌را مشمول‌اختیار وتلخیص قرار داده‌وباتکای‌فهرست‌خود، آنهارا حذف‌کرده‌است. شایدباین علت که فنون مختلف علم رجال را که بعداً شرح خواهیم‌داد از هم جدا کرده‌باشد و اختیارالرجال، مخصوص روایات و اخبار مربوط براویان بوده باشد.

نکتهٔ‌سوم، اینکه این‌چهارکتاب‌گرچه همه ازامّهات کتب‌رجال‌است و همانطور که‌کتب‌اربعهٔ حدیث، چهار اصل عمدهٔ حدیث شیعه‌است این‌چهار کتاب هم کتب اربعهٔ رجال این طائفه محسوب می‌شود اما ازلحاظ سبك و موضوع و هدف با یکدیگر فرق دارند و همانطور که علم فقه در آثارفقهیِ شیخ طوسی بفنون مختلف تقسیم گردیده و هریك ازکتابهای عمدهٔ‌او مانند «نهایه، خلاف، مبسوط» در فنی خاص از فنون فقه نوشته شده‌است، این چهارکتاب نیز در فنون گوناگونِ علم رجال‌است باین شرح:

کتاب فهرست شیخ وفهرست نجاشی همانطورکه ازنامشان‌پیداست فهرست کتب و مصنّفات و آثار شیعه‌است. هدف اصلی از تألیف این دو

کتاب که پس‌از فهرست معروف **ابن‌ندیم** تألیف گردیده همانطور که مؤلف هردوکتاب نیز درمقدمه تصریح می‌نمایند : فهرست مؤلفان و مصنّفانِ شیعه و ذکر آثار و تألیفات آنان در کلیهٔ علوم‌است. توثیق روایان و جرح و تعدیل رواة غرض و نتیجهٔ تبعی‌است . اما کتاب رجال‌شیخ، مخصوص ضبط و احصاء صحابهٔ رسول اکرم (ص) واصحاب ائمهٔ اهل‌بیت و راویان حدیث است و بهمین ترتیب مبوب گردیده‌است . دربارهٔ بسیاری از رجال جز ذکر نام توضیح دیگری دراین‌کتاب دیده نمی‌شود و آثار وتألیفات‌آنان مطلقا درآن ملحوظ نبوده‌است .

واما کتاب «اختیار معرفةالرجال» واصل‌آن «معرفةالناقلین» بهیچ یك از این‌دومنظور تحریر نگردیده بلکه هدف اصلی در تألیف آن دوکتاب ذکر روایات و اخبار مربوط براویان و رجال‌است و بااینکه در این‌کتاب نام اشخاص بحسب صحابهٔ رسول اکرم (ص) واصحاب ائمه باب‌بندی نشده و حتی ترتیب حروف «الفبا» درآن‌مراعات نگردیده‌است اما با یك سیرِ اجمالی روشن می‌شود که معرفی طبقات و تقدم و تأخر تاریخ زندگی‌رجال، تاحدی موردنظر بوده‌است. در آغاز، نام برخی از صحابهٔ رسول اکرم که از یاران و شیعیان علی علیه‌السلام بشمار می‌رفته‌اند دیده می‌شود وبعداً بترتیب نسبی، اصحاب ائمه پی‌درپی (صرف‌نظر ازخلط و اشتباه واقع در پاره‌ای ازتراجم) آمده و تدریجاً برجال معاصر حضرت هادی و حضرت عسکری علیهماالسلام و سپس رجال عصر غیبت صغری که عده‌ای جزء مشایخ کشی و کلینی بوده‌اند ختم می‌شود .

این‌کتاب معتبر ترین مأخذ و قدیمترین سند تاریخ‌تشیّع درعصراول دوران حیات ائمهٔ شیعه و همچنین رابطهٔ شیعیان با ائمهٔ خود، تشکیلاتِ شیعه، فرقه‌ها و دسته‌بندی‌های داخلی، رقابتها و ادعاهای بی‌جای برخی

ازمدعیان تشیّع، معرفت طبقات غلاة و تندروان و کذابان و بدعت‌گذاران، وقوف بر روش وسیرهٔ ائمه(ع) درمدح و ذم و جرح و تعدیل رواة و تجلیل یا تنقید ازآنان، عکس‌العمل و خط‌مشی اقلیت شیعه در قبال دستگاه خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلاصه پی‌بردن باسرار تشیّع می‌باشد .

اگر بخواهیم نظیری برای‌آن ارائه دهیم باید طبقات **محمّدبن سعد** کاتب واقدی را البته درسطح‌وسیع‌تر ونسبت بکلیهٔ فقها، صحابه و تابعین وطبقات پس‌ازآنها تاقرن سوم بعنوان مثال یادکنیم .

جای بسی خوشوقتی و شکرگزاری‌است که اینک این‌کتاب بصورت آبرومندی در اختیار دانشمندان قرار می‌گیرد .

دانشمند گرامی حجّةالإسلام آقای حاج میرزا حسن مصطفوی طی سالها رنج، کتاب رجال کشی مشوش و مملو از غلط را با نسخ قدیمی مصحح مقابله و بقول خودشان آن را از حدود چهارهزار غلط چاپی‌موجود درچاپ بمبئی نجات داده‌اند بعلاوه توضیحات و حواشی مفید و ارزنده‌ای بر کتاب نوشته‌اند .

اضافه بر همه، آنچه مایهٔ چشم‌روشنی دانشمندان و محققان‌خواهد گردید فهرستهای چندی‌است که‌بابتکار ایشان فراهم گردیده و تاکنون برای هیچ‌یك از کتب رجال، چنین فهرستهائی تنظیم نشده‌است.وهمانطور که درمقدمه متعرض‌شده‌اند اصولا تحقیق دربارهٔ رجال حدیث، تاهنگامی که کتب رجال با فهرستهائی این‌چنین دوراز اغلاط، تجدید طبع نشود میسور نیست .

آنچه بیشتر مایهٔ مسرت‌است اینست که‌زحمات ممتدّ ایشان‌همزمان با تشکیل کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی مؤلف کتاب «اختیار معرفةالرجال» و بعنوان یکی از انتشارات این‌کنگرهٔ علمی انتشار می‌یابد .

دبیرخانهٔ کنگره همینکه اطلاع پیداکرد که آقای مصطفوی این‌کتاب را برای طبع آماده کرده‌اند از معظم‌له تقاضا نمود آن‌را در اختیاردبیرخانه قراردهند تا بعنوان یکی از نفیس‌ترین آثار شیخ طوسی نشر دهد ایشان با آغوش باز این تقاضا را پذیرفتند و اصل نسخه‌را دراختیار دبیرخانه گذاردند و فهرستهارا خود عهده‌دار چاپ‌آن گردیدند که اینك ضمیمهٔ‌کتاب در یك مجلد قرار گرفته‌است.

اینجانب که هیچ‌سهمی در این کار بزرگ علمی ندارد مگر فراهم‌کردن وسائل‌چاپ ورسیدگی‌بطبع کتاب بنوبت‌خود ازمعظم‌له سپاسگزاراست.

کیفیت طبع ازاینقرار بود که پس‌از غلط‌گیری اول، در مطبعه، فاضل محترم آقای **علی‌اکبر بیداد** غلط‌گیری وتصحیح نهائیِ آن‌را مانند سایر انتشارات کنگره، بعهده گرفت، وپس‌ازتصحیح، اینجانب از باب احتیاط کلیهٔ فرمها را با دقت مطالعه وگاهی‌با اصل تطبیق نمود و لازم است در اینجا از این‌همکاری بیدریغ ایشان‌سپاسگزاری نماید.

همچنین وظیفه دارد از جناب‌آقای **دکتر مینو** استاد محترمِ دانشکدهٔ پزشکی ومدیرعامل‌چاپخانهٔ‌دانشگاه‌مشهدکه‌وسیلهٔ چاپ این‌کتاب وسایر انتشارات کنگرهٔ هزارهٔ شیخ‌طوسی را فراهم نمودند سپاسگزاری بعمل‌آورد. امیداست کلیهٔ کسانی‌که‌در این خدمت علمی سهیم هستند از نتایج معنوی‌آن بهره‌مند شوند.

محمد واعظزادهٔ خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة والسلام على اشرف الأنبياء والمرسلين، محمّد (ص) وآله الطاهرين المعصومين .

وبعد: فانّ علم معرفة الرجال والمحدثين، علم" يتوقف عليه الافادة من كلمات الرسول واحاديث الأئمّة الهداة المطهّرين ، وقد قال الله تعالى فى كتابه الكريم: «ان جاءكم فاسق" بنبأ فتبيّنوا ان تصيبوا قوماً بجهالة...» فالمحدث المحقّق لايحصل له الاطمينان بمضمون الحديث الاّ اذا كان راويه ثقة، فلا بدّ له من بذل الجهد فى معرفة الرواة والنّاقلين، لئلا يُصيب قوماً بجهالة .يقول العلّامة على الاطلاق فى خلاصة الأقوال: «فانّ العلم بحال الرواة من اساس الأحكام الشرعيّة، وعليه تبنى القواعد السمعية يجب على كلّ مجتهد معرفته وعلمه، ولا يسوغ له تركه وجهله، اذ اكثر الأحكام تستفاد من الأخبار النّبويّة والروايات عن الأئمّة المهديّة، عليهم افضل الصلات واكرام التحيّات، فلا بُدّ من معرفة الطريق اليهم ، حيث روى مشايخنا رحمهم الله عن الثقة وغيره، ومن يعمل بروايته ومن لايجوز الاعتماد على نقله، فدعانا ذلك الى تصنيف مختصر فى بيان حال الرواة ،

من يعتمد عليه ومن يترك روايته» .

وقد صنّف علماؤنا من المتقدمين والمتأخّرين، فى هذا الفن كتبا ورسائل، ومن هذه الرسائل: الكتب الأربعة الرجاليّة، وهى اختيار معرفة الرجال، ورجال الشيخ ، وفهرست الشيخ، وفهرست النّجاشى .

وهذه الكتب تعدّ اصول الرسائل المؤلّفة فى هذا العلم، و عليها المدار والاستناد فى المصنّفات اللاحقة، واقدم هذه الكتب: هو رجال الكشّى الّذى لخّصه شيخ الطّائفة الاماميّة ابوجعفر محمدبن الحسن الطّوسى (رضوان الله عليه) فكفى لهذا الكتاب المنيف شرفا واعتباراً .

من هو الكشّى ؟

فى فهرست الشيخ (رقم ٦٠٤ ط نجف) : «محمّد ابن عمر بن عبدالعزيز الكشّى يكنّى اباعمرو ، ثقة بصير بالأخبار و بالرجال، حسن الاعتقاد ، له كتاب الرجال، اخبرنا به جماعة عن ابى محمّد التلّعكبرى عنه». اقول: ابومحمد التلّعكبرى هو كما فى الخلاصة (ص١٨٠) «هارون بن موسى بن احمد، جليل القدر عظيم المنزلة واسع الرواية عديم النظير ثقة وجه. اصحابنا معتمد عليه لايطعن عليه فى شئ ، مات سنة ٣٨٥ رحمه الله» .

فيستفاد من هذا الكلام امران : الأول ـ مدى منزلة الكشّى حيث يروى عنه هذا الشيخ الجليل . والثانى ـ عصره ، فهو عاش فى النصف الأول من القرن الرابع .

ويقول النّجاشى فى فهرسته (ص٢٨٨): «محمدبن عمر بن عبدالعزيز الكشّى ابوعمرو، كان ثقة عينا و روى عن الضعفاء كثيراً وصحب العيّاشى

واخذ عنه و تخرّج عليه وفي داره التي كانت مرتعا للشيعة واهل العلم، له كتاب الرجال كثير العلم، وفيه اغلاط كثيرة، اخبرنا احمدبن علي بن نوح وغيره، عن جعفربن محمد، عنه، بكتابه» .

اقول: انّ جعفربن محمد هو كما جاء في فهرست الشيخ (رقم ١٣٠): «جعفربن محمدبن قولويه القمي يكنّى اباالقاسم ، ثقة، له تصانيف كثيرة اخبرنا برواياته وفهرست كتبه جماعة من اصحابنا منهم ابوعبدالله محمدبن محمدبن النعمان المفيد، عن جعفربن محمد» .

وفي رجال الشيخ (ص٤٥٨ ط نجف): «انّه مات سنة ٣٦٨» .

وجاء في النجاشي (ص٩٥) انّه من ثقات اصحابنا واجلّائهم في الحديث والفقه».

فيستدلّ بهذه الكلمات على الأمور :

الأول ـ انّ الكشّي من مشايخ جعفربن محمد ، وقد مات طبعاً قبل موته، وعليهذا لم يدركه المفيد ، كما انّ الكليني ايضاً من مشايخ جعفربن محمد كما يظهر من اسناد كتابه «كامل الزيارته»، وكان مولد المفيد سنة ٣٣٦ .

الثاني انّه ثقة عين و يؤيده رواية جعفربن محمّد عنه .

واما روايته عن الضعفاء: فهو يخالف القول بوثاقته، ولا بدّ ان يقال: انّه يروى عمّن كان يعتمد على قوله، وان كان يمكن ان يكون الرجل ضعيفا في نظر غيره على اختلاف المباني في بعض المعاني ـ كالغلوّ وامثاله .

ويقول الشيخ فى رجاله (ص٤٩٧ ط نجف) : «محمدبن عمربن‌عبد العزيز يكنّى اباعمروالكشّى ؛ صاحب كتاب‌الرجال، من غلمان‌العيّاشى، بصير بالرجال والأخبار ، مستقيم‌المذهب» .

اقول: انّ الغلام، فى مصطلح علم‌الدراية: هوالتلميـذ والمتأدب بتأديب‌الأستاذ و تعليمه و تربيته .

واماالعيّاشى: فهو محمدبن مسعودبن محمدبن عيّاش السمرقندى من مشايخ‌الكشّى .

مشايخ‌الكشّى

روى ابوعمـرو الكشّى فى رجالـه عن رجال نذكرهم هنا حسب ترتيب حروف‌الهجاء ونشير الى موارد روايته عنهم بارقام‌الأحاديث :

١ـ آدم‌بن محمدالقلانسى البلخى ـ ٤٣، ٣٣٨، ٩٢٤...راجعه .

٢ـ ابراهيم‌بن على‌الكوفى السمرقندى ـ ٤٤٨، ٥٥٢ .

٣ـ ابراهيم‌بن محمدبن‌العبّاس الختلى ـ ٣، ٢٠٢، ٢١٣، ٣٧٨،...راجعه

٤ـ ابراهيم‌بن مختاربن محمد ـ ٩١٦ .

٥ـ ابراهيم‌بن نصيرالكشّى ـ ٤، ١٢، ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٨، ... راجعه .

٦ـ ابراهيم‌الوراق السمرقندى ـ ٤٨١ .

٧ـ ابوالحسن‌بن ابى‌طاهر ـ ٧٧٠ .

٨ـ ابوسعيدبن سليمان ـ ٦٩٨ .

٩ـ ابوعمروبن عبدالعزيز ـ ٩ .

١٠ـ ابومحمدالشامى الدمشقى ـ ٤٦٣، ٧٩١ .

١١- احمدبن ابراهيم السنسنى ابوبكر - ١١٤٨ .
١٢- احمدبن ابراهيم القرشى ابوجعفر - ٧١٥ .
١٣- احمدبن على القمى السلولى الشقران - ٤٩، ٩٩٠، ١٠٩٥ ..... راجعه .
١٤- احمدبن على بن كلثوم السرخسى - ١٠١٨، ١٠٨٤، ١٠٨٧ .
١٥- احمدبن محمد الخالدى ابوالحسن - ٤٧٧ .
١٦- احمدبن منصور الخزاعى - ٧١٤، ٧٣٤ .
١٧- احمدبن يعقوب ابوعلى البيهقى - ١٠٢٨ .
١٨- جبريل بن احمد الفاريابى - ٧، ١٣، ٢١، ٢٦، ٢٧، ... راجعه .
١٩- جعفر بن احمدبن ايوب السمرقندى - ٦٦٣، ٧٩٢ .
٢٠- جعفر بن محمد ابوعبدالله الرازى الخوارى - ٤٦ .
٢١- جعفر بن محمدبن معروف - ٥٣، ٦٠، ٦١، ٨٩، راجعه .
٢٢- حسين بن الحسن بن بندار القمى - ١١١، ١٧٥، ٢١٨، ٢٢٠... راجعه
٢٣- حمدان بن احمد ابوجعفر القلانسى - ٢٩٢ ، ٢٦٤ ، ٢٩٢ ، ٧٥٧ ، ١٠٧٤ .
٢٤- خالد بن حامد ابوصالح - ١٠٧٦ .
٢٥- خلف بن حمّاد ابوصالح الكشّى - ٣٩ ، ٢٥٨ ، ٣٩٠ ، ٤٤٥ . . . راجعه .
٢٦- خلف بن محمد الملقّب بالمنّان الكشّى - ٦٢ ، ٦٣ ، ٦٤ ، ٤٥ - راجعه .

٢٩ـ عبدبن محمدالنّخعی الشافعی السمرقندی ـ ١١٧ .
٣٠ـ عبدالله‌بن محمدبن خالدالطیالسی ـ ٣٨٠ ، ٣٩١ ، ٧٦٢ .
٣١ـ عثمان‌بن حامدالکشّی ـ ١٢٨ ، ١٩٨ ، ١٩٩ ، ٣٠٧ ... راجعه .
٣٢ـ علی‌بن‌الحسن ـ ٤٥ ، ٣٠١ .
٣٣ـ علی‌بن محمدبن قتیبة النیسابوری ـ ١٦ ، ٣٨ ، ٥٤ ، ٥٦ . . . . راجعـه .
٣٤ـ علی‌بن یزداد الصایغ الجرجانی ـ ١٠٩ .
٣٥ـ عمربن علی التفلیسی ابوالحسن ـ ٢٠٥ .
٣٦ـ محمدبن ابراهیم ابوعبیدالله ـ ٧٩ ، ٢٢٤ ، ٤٢٣ .
٣٧ـ محمدبن ابی‌عوف‌البخاری ـ ٢، ٤٨، ٥٧ .
٣٨ـ محمدبن احمدبن شاذان ـ کتب الیه ـ ٤٠٨ .
٣٩ـ محمدبن اسماعیل البندقی النیسابوری ـ ١٧، ١٨، ٣٥٦، ٨١٧ .
٤٠ـ محمدبن بحرالکرمانی الدهنی النرماسیری ـ ٢٣٥ .
٤١ـ محمدبن بشر ـ ٣٢١ .
٤٢ـ محمدبن‌الحسن‌البراثی ـ ٥٥، ١٦٧، ٣٠٧، ... راجعه .
٤٣ـ محمدبن‌الحسن‌بن بندارالقمی ـ وجدت بخطّه ـ ٢٠٦ ، ٣٩٦ ، ٩٥٧ .... راجعه .
٤٤ـ محمدبن‌الحسن‌النکشّی ـ ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩، ٣٢٧ ... راجعه .
٤٥ـ محمّدبن الحسین‌بن احمدالفارسی ـ ٨٢٧ .
٤٦ـ محمدبن‌الحسین‌بن محمدالهروی ـ ١٠٢٧ ، ١٠٢٨ .

٤٧ـ محمدبن رشيد ابوسعيد الهروى ـ ٥٠٦ .

٤٨ـ محمدبن سعدبن مزيدالكشّى ـ ٢، ٤٨ ، ٥٧ ، ١٠٩٧ ، ١١٣١ .

٤٩ـ محمدبن علىبن قاسم بن ابىحمزة القمى ـ ٧٩٠ ، ١٠٥١ .

٥٠ـ محمدبن قولويه القمىّ ـ ٢٠ ، ١١١ ، ١٧٠ ، ١٧١ . . . راجعه .

٥١ـ محمدبن مسعودالعيّاشى السمرقندى ـ ٥ ، ٦ ، ٩ ، ١٤ ، ٢٢ . . . راجعه .

٥٢ـ محمدبن يحيى الفارسى ـ ٩٢١ .

٥٣ـ نصربن الصّباح البلخى ـ ٨، ٤٢ ، ٤٤ ، ١٢٥ . . . راجعه .

فهذه ثلاثة وخمسون شيخا يروى عنهم الكشّى بلاواسطة احد، على ظاهر العبارة .

رجال الكشّى

يقول العلامة الطهرانى فى مصفّى المقال (ص ٣٧٥): «وله الرجال الموسوم بمعرفة الناقلين ، كان فيه العامّة والخاصّة، وكان فيه اغلاط، فعمد اليه شيخ الطائفة وجرّد منه الخاصّة ، وهذّبه وسمّاه اختيار الرجال وهو الموجود المطبوع اليوم، وقد رتّبه السيد يوسف العاملى، والمولى عناية الله القهپائى، والشيخ داود الجزائرى» .

وقد مرّ عن النجاشى: انّ له كتاب الرجال كثير العلم .

وجاء فى فرج المهموم للعلّامة ابن طاوس (ص ١٣٠ ط نجف) : «فامّاماذكرنا عنه فى خطبة اختياره لكتاب الكشّى ، فهذا لفظ ما وجدناه: املى علينا الشيخ الجليل الموفّق ابوجعفر محمدبن الحسن بن على الطوسى

ادام‌الله علوه، وكان ابتداء املائه يوم‌الثلاثاء السادس والعشرين من‌صفر سنة ست وخمسين واربعمائةفى‌المشهد الشريف‌الغروى على‌ساكنه‌السلام قال: هذه‌الأخبار اختصرتها من‌كتاب‌الرجال لأبى‌عمرو محمدبن عمر بن عبدالعزيز، واخترت مافيها.» ثم يقول فى‌الكتاب (ص١٣١) «فهذا‌لفظ ما رويناه من خطّه رضى‌الله عنه» . ويقول‌الشيخ ابو‌على الحائرى فى منتهى‌المقال « (محمدبن عمر): اقول ـ ذكر جملة من مشايخنا انّ كتاب رجاله المذكور كان جامعاً لرواة‌العامّة والخاصّة خالطاً بعضهم ببعض ، فعمد اليه شيخ‌الطائفة طاب مضجعه فلخّصه واسقط منه‌الفضلات، وسمّاه باختيار‌الرجال والموجود فى هذه‌الأزمان بل وزمان‌العلّامة وما قاربه انّما هو اختيار‌الشيخ لاالكشّى الأصل» .

اقول : امّا وجود‌الأغلاط فيه : فان كان‌المراد به اغلاط وقعت فى الألفاظ من‌النسّاخ : فصحيح، ولكنّه لايقتضى التلخيص والاختيار ، مع انّ اغلب‌النسخ الموجودة مغلوطة ايضاً وان كان‌المراد وجود اغلاط معنويّة: فلا تتّفق معه، فان‌الكتاب قداحتوى على‌الأحاديث الواردة فى احوال‌الرجال وليس فيه آراء من‌المصنّف حتى تكون صحيحة اوسقيمة. الاّ ان يراد‌الخلط الواقع فى‌الأحاديث والاشتباه فى‌العناوين، كما هو موجود فى بعض موارد الاختيار . و يدفع ذلك انّ هذه الاشتباهات موجودة فى‌الكتاب الموجود لافى اصل‌الكتاب ، ولقائل ان‌يقول: انّها حدثت فى‌الاختيار لفقدان القرائن و اختلال عرض فى‌النظم‌والترتيب، والعجب من‌الشّيخ رضوان الله عليه كيف غفل عن التّنبيه الى هذه‌

المواضع المشتبهة بل كيف ولم يصلحها فى مقام الاختيار . وهـذا القول يدفعه علوّ مقام الشيخ وسموّ مرتبته الشامخة التى تأبى عن هذا الاتّهام فلا يدّعيه احد" ممّن له ادنى معرفة بمقام الشيخ رضوان الله عليه .

واما تجريد الكتاب و تلخيصه عن العامّة : فان كان المراد به التجريد من رجال العامّة الّذين لم يرووا للشيعة ولا روت الشيعـة عنهم : فمعناه صحيح، ولكن من المستبعد جداً ان يكون المؤلف قد روى احاديث متعلقة و مربوطة بافراد من العامة بهذا المعنى العام. وان كان المراد به التجريد من الذين رووا للشيعة او روت الشيعة عنهم: فهو غير صحيح، لوجود عناوين مرتبطة بهذا النوع من الرواة فى الكتاب ، وقد اشرنا اليهم فى الفهرست، الذى رتّبناه للكتاب فى بعض الموارد .

واما الخلط فى ترتيب الكتاب : فهو خطأ فاحش لانّه يوجب نقض الغرض من التصنيف، فان الكتـاب قد صنّف على ترتيب الطبقات ممّا يتطلب المعـرفة بالرجال و تمييز المشتركات، ومع هذا يمكن ان يزول بتغيير النظم، القرائن المقارنة بالكلام لأداء المعنى المراد .

مع انّ وجود كتـاب الاختيـار بخط الشيخ عند السيد ابن طاوس رضوان الله عليهما : اتقن دليل على موضوع البحث، ولا سيّما مع التصريح فيه فى اول الكتاب بان الشيخ املى هذا الكتاب .

و يدل ذلك على انّ الشيخ املى كتاب الكشى فى مجالسه على تلاميذه و اختار فى الأملاء ماشاء اختياره من اصل الكتـاب، ولم يجد بعد فرصة للتحقيق والمراجعة .

ولمّا ساعدنا التوفيق لمقابلة هذا الكتاب وتصحيحه فمن الله تعالى علينا حيث ظفرنا بنسخ ممتازة من الكتاب وهي هذه :

النسخ التي عندنا من الكتاب

١ـ (النسخة) ـ نسخة قيمة قديمة مصحّحة تقع في ٤١٦ ص و يرجع تاريخ كتابتها الى ٥٧٧، اولها يبتدء من حديث ٣، و آخرها حديث ٨٥٧، وهو خاتمة الجزء الخامس، وجاء في آخرها : و يتلوه الجزء السادس ماروى عن رهم الأنصاري، والحمد لله ربّ العالمين وحسبنا الله ونعم الوكيل، والصلاة على سيّدنا محمد النبي و آله الطيّبين الطاهرين .

فرغت من كتابته يوم الأربعاء رابع عشر ربيع الأول من سنة سبع و سبعين و خمسمائة هجريّة، وكتب منصور بن علي بن منصور الخازن» .

وكتب بخطّ آخر بعده في الحاشية : «بلغ المقابلة من اوله الى آخره وصحّح ولله المنّة» . وبهذا الخط في خمسة مواضع من حواشي الكتاب جاء هكذا: «بلغ المقابلة بقراءة السيّد نجم الدين محمد بن ابي هاشم العلوي كتبه يحيى ابن الحسن بن البطريق» .

وجاء في الذريعة (ج١ ص٣٦٥) : «واصحّ ما رأيت، النسخة التي اشتراها سيّدنا العلامة الحسن صدر الدين بخط الشيخ نجيب الدين تلميذ صاحب المعالم، وشاركه استاذه في كتابة بعض صفحاته، وقد كتباها عن نسخة بخط الشهيد الأول منقولة عن نسخة كان عليها تملّك السيّد ابي ـ الفضائل احمد بن طاوس، وهي كانت بخط علي بن حمزة بن محمد بن شهريار الخازن، وفرغ من كتابتها بالحلّة سنة ٥٦٢ هـ» .

اقول ـ ابن بطريق يحيى بن الحسن هو صاحب العمدة والمتوفّى سنة ٦٠٠، واما منصور بن على كاتب النسخة : يمكن ان يكون من بيت محمد بن احمد بن شهريار الخازن صهر الشيخ الطوسى. كما انّ على بن حمزة كاتب نسخة السيّد الصدر هو حفيد محمد بن احمد بن شهريار وسبط الشيخ الطوسى

هذه صورة فتوغرافيّة من هذا الكتاب (نسخة الف): راجع (شكل ١)

٢ـ نسخة ب : هذه النسخة محفوظة بمكتبة كلية الآداب بجامعة طهران برقم (١٣٣ د) وقد اشير اليها فى فهرس المكتبة (ص ١٦) واستفدنا نحن من صورتها الفتوغرافيّة ، وهى نسخة عتيقة صحيحة ممتازة جداً، وهى من اول الجزء الرابع الى آخر الكتاب، وجاء فى حاشية آخر الجزء الرابع : «قوبل هذا الجزء بنسخة مقروة على السيّد السعيد جمال الملّة والدين احمد ابن طاوس الحسنى قدس الله روحه» . وعليها كتابة بالمقابلة بنسخة الأصل الّتى بخط الشيخ رحمه الله مرّة بخط كاتب النسخة واخرى بخط غيره .

وجاء فى آخر الجزء الخامس: «ونعم الوكيل، فرغ من كتبه يوم الجمعة تاسع عشر من شوال من سنة اثنتى وستمائة» .

وجاء فى آخر الجزء السابع : «تم الجزء السابع من الاختيار وتمّ الكتاب بأسره، والحمد لله رب العالمين و صلواته على سيّدنا محمد النبى وآله الطاهرين، وكان الفراغ منه آخر نهار الثلاثاء رابع ذى القعدة من سنة اثنى وستمائة، كتبه العبد الفقير الى رحمة الله ابو احمد بن ابى المعالى بن احمد بن ابى البركات» .

وجاء فى مواضع متعددة : بلغ قراءةً، بلغت قراءة ايّده الله .

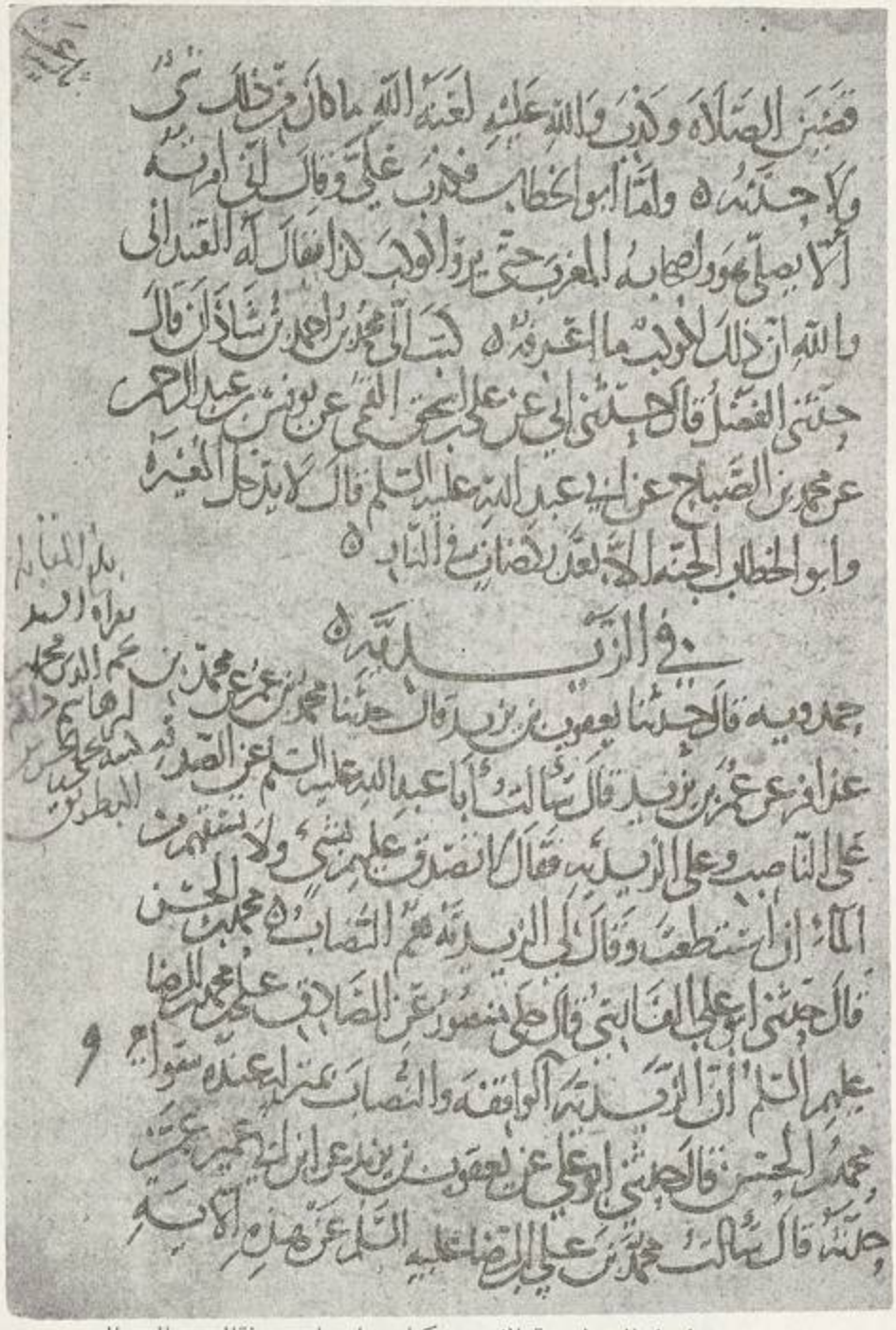

١ــ صورة فتوغرافية لنسخة الف من كتاب «اختيار معرفة الرجال» التى قد قوبلت فى سنة ٥٧٧ هـ و صححت

وهذه صورة فتوغرافية بصفحتين من هذه النسخة راجع (شكل ٢و٣)

٣ـ نسخة ج : قليلة التصحيف تحفظ فى مكتبة العلامة آية الله السيّد شهاب الدين النجفى المرعشى، بمدينة قم فقد اعتمدنا عليها فى بعض المواضع بعد ان قابلناها بتمام الكتاب، وهى منضمّة الى معالم العلماء .

٤ـ نسخة د : هذه النسخة قوبلت الى آخر الجزء الخامس قبالاً، والى آخر الرابع سماعاً، وهى توجد فى مكتبة صديقنا الأعزّ المتتبّع العالم السيّد المحدث ادام الله عزّه، وفى اولها خط الفاضل فرهادميرزا . دخل فى نوبتى وانا العبد العاصى فرهادبن وليعهد طاب ثراه، شعبان ١٣٠٢ هـ . ليس له رقم ولا تاريخ، والظاهر انّها كتبت فى اوائل القرن الثالث عشر الهجرى .

٥ـ نسخة هـ : هذه النسخة منضّمة الى رجال الشيخ وخلاصة الأقوال وهى ايضاً توجد فى مكتبة السيّد المحدث ادام الله تأييده، ويظهر من موارد الاختلاف انّها استنسخت من نسخة ب، ولمّا كان ترتيب الجزء السابع فى نسخة ب مخالفاً لسائر النسخ : حصل الاختلال فى ترتيب هذا الجزء، ويقول فى آخر الكتاب : «وكان الفراغ منه آخر نهار الثلاثاء رابع ذى القعدة من سنة اثنى وستمائه» (وهذه الجملة بنصّها وردت فى نسخة ب) ثم يقول : «ولعمرك انّه تمّ عمرى لاغتشاش النسخة فى اواخرها» .

٦ـ نسخة متوسطة لا امتياز فيها .

٧ـ ترتيب الكشّى للقهپائى : تقع فى ٣٥٤ صفحة، بخطّ المؤلّف، محشى بخطه . اوله: الحمد لله ربّ العالمين و سلامه على عباده الّذين اصطفى، وبعد لما كان كتاب «اختيار الرجال» المتجزّى على سبعة اجزاء

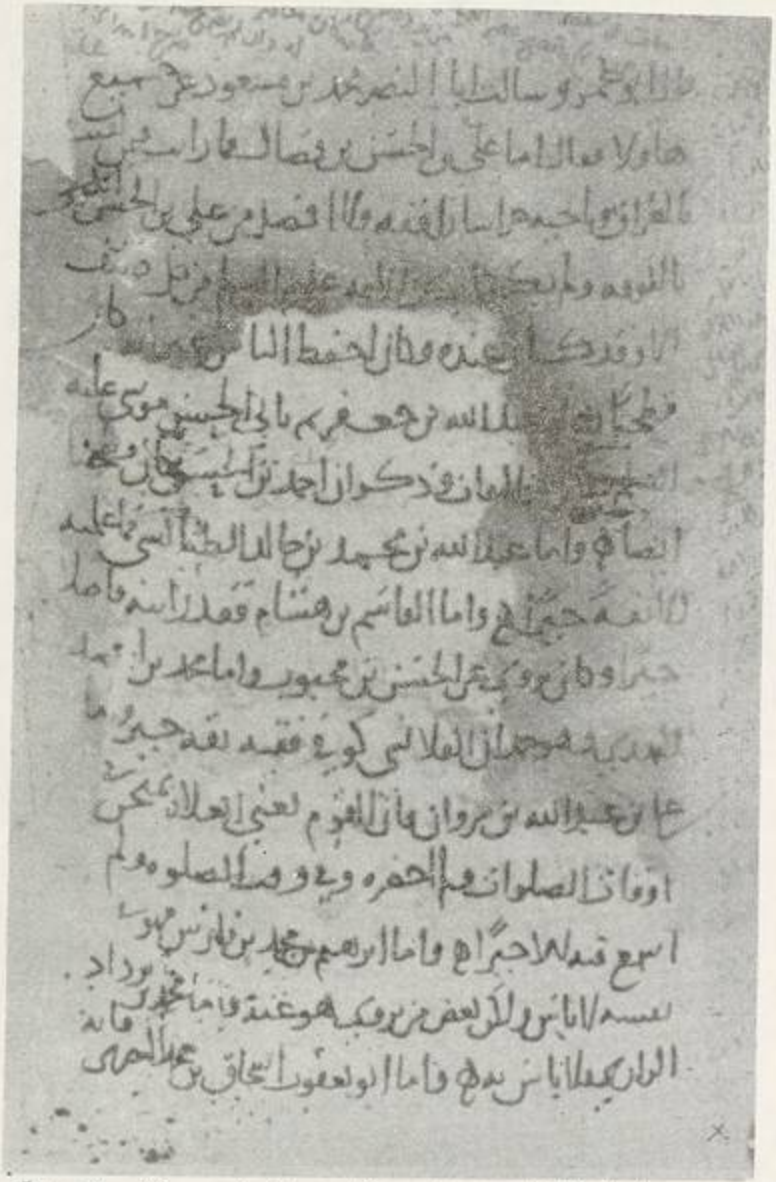

٢ـ صورة فتوغرافية لنسخة (ب) من كتاب «اختيار معرفة الرجال» التي استكتبت سنة ٦٠٢ هجرية وكانت من كتب العلامة الفقيد «محمّد خان القزويني» وانتقلت الى مكتبة كليّة الآداب بجامعة تهران .

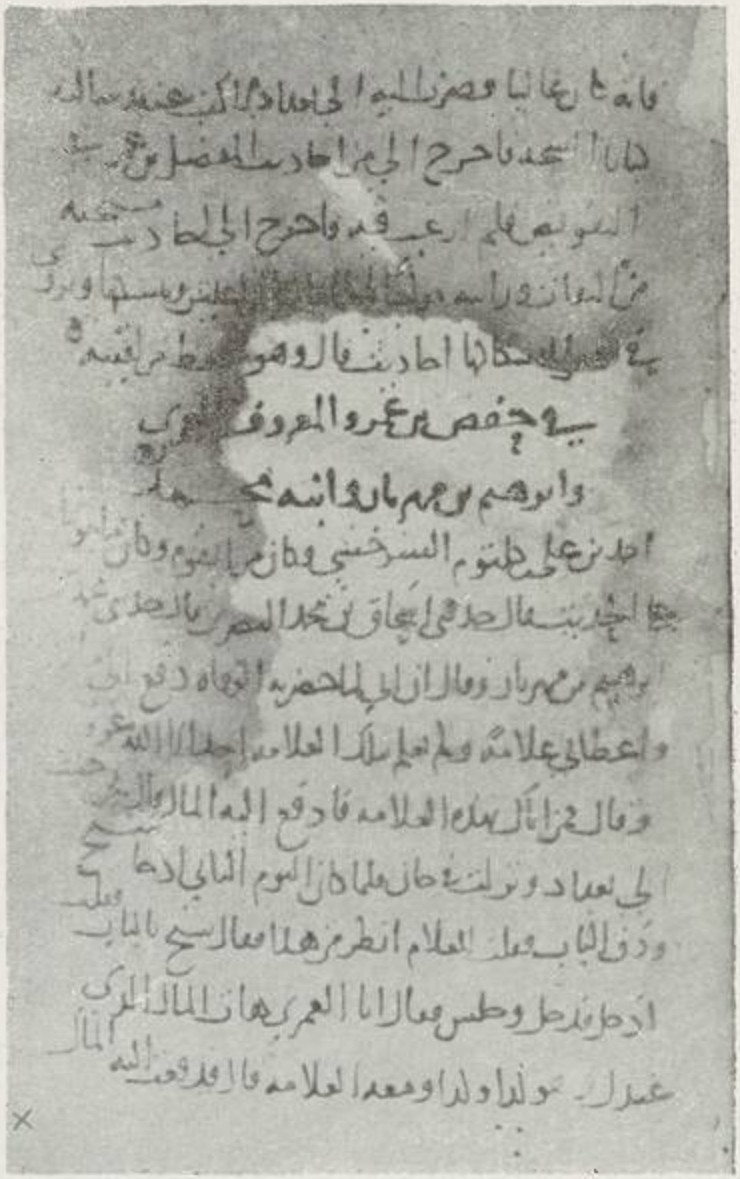

٣ــ صورة فتوغرافية اخرى من نسخة (ب) من كتاب
« اختيار معرفة الرّجال »

للشيخ الأجل شيخ الطائفة الحقّه محمد بن الحسن الطوسى قدس سره الموضوع لذكر رجال الخاصّة و بيان حالهم بالروايات الواردة فيهم واقوال المعتمدين فى هذا الفنّ المنتخب من كتاب الشيخ المقدم ابى عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشّى رحمه الله تعالى فى معرفة الرجال من العامّة والخاصّة المشتمل على بعض اقوال منتخبة فى تبيين حال بعض الرجال كما يظهر عند الناظر المتأمّل فيه، المشهور بكتاب الكشّى ، لانتخابه منه، غير مرتّب، وكان يترتّب عليه الأمور العظام من الاشتباه . . . الخ .

ويقول فى آخر الكتاب : تمّ ترتيب هذه النسخة الشريفة على حروف الهجاء المسمّية باختيار الرجال للشيخ الجليل الطوسى من كتاب ابى عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشّى رحمهما الله تعالى . . . لانتخابه ايّاه منه على يد مرتّبه اقل خلق الله تعالى واحوجهم الى رحمته عنايت الله بن شرف الدين على بن محمود بن شرف . . . عاملهم الله بلطفه العميم الخفىّ، القهپائى اصلاً الزكّى لقبا النجفى توطنا، وفقنى الله على الرجوع اليه مقروناً لرضائه تعالى . . . ضحوة يوم الاثنين سابع عشر شهر محرم الحرام سنة حادى عشر والف من الهجرة .

ويظهر من بعض صفحات الكتاب: انّه كان من الكتب الموقوفة الموجودة فى مكتبه العلامة الشيخ عبدالحسين الطهرانى اعلى الله مقامه . و تفضّل بارسالها سماحة العلامة الحاج الشيخ محمدتقى التسترى مؤلف قاموس الرجال، وهذه صورة فنوغرافية لصفحتين من هذا الكتاب راجع (شكل ٤ و ٥) .

٤ـ صورة فتوغرافية لنسخة «ترتيب الكشّي» تأليف المولى عنايت الله القهبائي بخطّه كتبها سنة ١٠١١ هجريّة.

٥ـ صورة فتوغرافية اخرى لنسرتيب الكشّى بخط مؤلّفه المولى عنايت‌الله القهبائى

وقد سلكنا فى التصحيح اىّ طريق امكننا، وفى حدود الاستطاعة وبحسب الوسائل الموجودة عندنا وهذا شرح ماعملنا فى تصحيح الكتاب .

مسلكنا فى التصحيح

١ـ قابلنا الكتاب بهذه النسخ الخطية النفيسة كلمة فكلمة .

٢ـ جعلنا متن الكتاب من اوله الى آخر الجزء الخامس موافقاً للنسخة (نسخة الف) حيث تمّت هذه النسخة ومن اول الجزء السادس الى آخر الكتاب موفقا لنسخة ب، الا فى موارد خاصة اشرنا اليها فى الحواشى .

٣ـ اشرنا الى اختلاف النسخ فى الحواشى، واذا كان الاختلاف يسيره غير مهمّة، او فى نسخة لايعتمد عليها: فنعبّر عنه بقولنا ـ وفى بعض النسخ وفى ترادف الاختلاف : جعلنا بينها علامة ـ ،.

٤ـ زدنا فى الحواشى بيانات موجزة، فى تفسير كلمات مشتبهة، او لغات مشكلة، او اسناد و احاديث مكررة، او تنبيهات لازمة مربوطة .

٥ـ اضفنا لتفكيك رجال الأسناد و لتبيين الجمل بعضها عن بعض، علائم متداولة، وربما يدفع بعلامة مختصرة اشكال او ابهام فى المورد .

٦ـ اردفنا فهارس للكتاب، و فهرسنا كل اسم وقع فى متن الحديث او سنده، مضيفاً الى كل اسم من يروى عنه او يروى هذا عنهم فى هذا الكتاب، ـ (الراوى والمروىّ عنه) .

٧ـ وضعنا للأحاديث المسندة، وفى الموارد المقتضية، ارقاماً مسلسلة وانتهى الرقم فى الكتاب الى (١١٥١) رقماً، واشرنا فى الفهارس كلّها الى تلك الأرقام ، ليسهل تناوله ، منعاً للاشكال والاشتباه .

٨ـ وكان مسلكنا في التصحيح ان اعتمدنا على النصوص و استندنا الى النسخ الموجودة، من دون ان نتصرف فيها برأينا وان كان ذلك موافقاً للدقّة والتحقيق، فمازدنا في الكتاب حرفا ولاحرفنا عن حرف من غير مستند موجود، حرصاً منا على محافظة السند و رعاية للأمانة .

٩ـ راجعنا في مقام التصحيح والمقابلة و تنظيم الفهرس : الى كتب الرجال قاطبة من فهرست النجاشي و رجال الشيخ، و فهرسته، والخلاصة، و رجال ابن داود، و منهج المقال، و تنقيح المقال، و منتهى المقال، و نقد الرجال، وجامع الرواة وقاموس الرجال، وخلاصة التذهيب، وتذكرة الحفاظ والتهذيب و غيرها من الكتب المناسبة، وان ذكرنا بيانا مختصراً اوتفسيراً او تنبيهاً فهو لايتجاوز عن التعريف بهذه الكتب، ولا ندعي الاستقصاء التام، بل ولم نكن في مقام التحقيق الخارج عن حدود التصحيح لمتن الكتاب .

١٠ـ ذكرنا في ذيل عنوان كل اسم في الفهرس : كل جملة ترتبط بهذا العنوان من اول الكتاب الى آخره، فجاء الفهرس بحمدالله و بتأييده فهرساً جامعاً مفيداً لم يسبقه فيما اعلم كتاب بهذه المميزات .

وقدطال اشتغالنا بهذا العمل حتى استغرق منى خمس سنوات، واشكرالله عزّوجل بتوفيقه الجميل ومنّه الجليل، ولقد تمّ بحمدالله مقابلته وتصحيحه و تنظيم فهارسه باحسن ما يمكن، وبلغ اصلاح الكلمات و تصحيح الأغلاط في هذا الكتاب الى اربعة آلاف كلمة واحمدالله تعالى على اتمام هذه المهمّة الدينيّة، واحياء هذا الكتاب الّذي هو من اهم مصادر الشيعة .

اختلاف النسخ

قدوقع اختلاف فی النسخ فی ترتیب العناوین فی الجزء الآخر من الکتاب، ولمّا کان المطبوع واکثر النسخ علی ترتیب واحد، و نسخة ب علی ترتیب آخر مخالف لها ، و نسخة ه تقع موقعاً وسطاً بین النسخ فهرسنا الرجال علی ترتیب المطبوع، لئلاّ یختلّ الترتیب والنظم السابق فی النسخة المطبوعة وفی سائر الکتب التی نقلت عنها، ونشیر هیهنا الی ترتیب نسخة ب، من اول الجزء السادس :

الجزء السادس والسابع من کتاب معرفة الرجال

بسم الله الرحمن الرحیم

رهم الأنصاری ـ ٨٥٨ ـ علی بن سوید ٨٥٩، الواقفه ٨٦٠، . . . ابن السّراج ٨٨٣، ... زیادبن مروان ٨٨٦، ... بکربن محمد ٨٨٩، أحمدبن حسن ٨٩٠، علی بن وهبان ٨٩١، احمـدبن حارث ٨٩٢، منصوربن یونس ٨٩٣، حسن بن محمد ٨٩٤، علی بن خطاب ٨٩٥، ٨٩٦، ابراهیم واسماعیل ٨٩٧،... سلیمان بن جعفر ٩٠٠، ابوبصیر ٩٠١،... زرعة ٩٠٤، جعفربن خلف ٩٠٥، محمدبن بشیر ٩٠٦، ... یونس ٩١٠،... یونس و هشام المشرقی ٩٥٦، هشام ٩٥٧، ... صفوان بن یحیی ٩٦٢، صفوان و محمد ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، [الترتیب الی هنا محفوظة] .

محمدبن سنان ـ ٩٧٦ ـ ٩٨٢، ١٠٩٠، ١٠٩٣، حسن بن محبوب ١٠٩٤،
١٠٩٥، عبدالله بن جندب ١٠٩٦، ... احمدالبزنطی
١٠٩٩، ... اسماعیل بن مهران ١١٠٢، محمدبن
ابی عمیر ١١٠٣، ... بکربن محمد ١١٠٧، ١١٠٨،
علی بن عبدالله ١١٠٩، عبدالله بن المغیرة ١١١٠،
زکریّابن آدم ١١١١، ... احمدبن عمر ١١١٦،
عثمان بن عیسی ١١١٧، ١١١٨، علی بن اسماعیل
١١١٩، عثمان بن عیسی ایضاً ١١٢٠، حسین بن مهران
١١٢١، عیسی بن جعفر ١١٢٢، عبدالله بن طاوس
١١٢٣، ابوالعباس الحمیری ١١٢٤، جعفربن بشیر
١١٢٥، یزیدبن اسحاق ١١٢٦، ابویحیی الموصلی
١١٢٧ .

ابوخالدالسجستانی ـ ١١٣٩ـ ابومحمد انصاری ١١٤٠، داودبن نعمان
١١٤١، حسین بن ابی الخطاب ١١٤٢، حسن بن قاسم
١١٤٣، واصل ١١٤٤، ١١٤٥، مقاتل ١١٤٦، حمزة
ابن بزیع ١١٤٧، ابوصلت الهروی ١١٤٨، ١١٤٩.

و یتلوه فی الجزء الأخیر وهو السابع ماروی فی ابی جریر القمی :

الجزء السابع من الاختیار من کتاب معرفة الرجال .

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله ربّ العالمین، والصلاة علی محمد وآله الطیّبین .

ماروی فی ابی جریر القمی - ۱۱۵۰ [وروی فی ذیله حدیث یونس بن عبدالرحمن ۹۴۷ بلامناسبة] .

عمّار الساباطی - ۹۶۸، ابراهیم بن ابی البلاد ۹۶۹، دعبل ۹۷۰، المرزبان ۹۷۱، مسافر ۹۷۲، الجوانی ۹۷۳، عبدالعزیز ۹۷۴ ۹۷۵ .

محمد بن سعید بن کلثوم - ۱۰۳۰ - جعفر بن حکیم ۱۰۳۱، ابوسمینه ۱۰۳۲ ۱۰۳۳، ابوعبدالله البرقی ۱۰۳۴، ریان بن صلت ۱۰۳۵ ... علی بن مهزیار ۱۰۳۸، ... الحسن والحسین ۱۰۴۱، حسن البطائنی ۱۰۴۲، احمد بن سابق ۱۰۴۳ حسین بن قیاما ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، محمد بن فرات ۱۰۴۶ ... حنان بن سدیر واصحاب موسی (ع) ۱۰۴۹، تسمیة الفقهاء ۱۰۵۰، احمد بن اسحاق ۱۰۵۱، ... محمد الواسطی ۱۰۵۴، ابوجعفر البصری ۱۰۵۵، نوح بن صالح ۱۰۵۶، احمد بن حمّاد ۱۰۵۷، ... علی بن اسباط ۱۰۶۱، محمد بن الولید ۱۰۶۲، مروك بن عبید ۱۰۶۳ ، محمد بن ابراهیم ۱۰۶۴ ، محمد بن اسماعیل ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۶، محمد بن عبد الجبّار و حسن ۱۰۶۷، صالح ابوالخیر ۱۰۶۸ ، سهل بن زیاد ۱۰۶۹ ، منذر ۱۰۷۰، احمد الکرخی ۱۰۷۱، ابراهیم ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ابوطالب ۱۰۷۴ ،

۱۰۷۵ عبدالجبّار ۱۰۷۶، احکم ۱۰۷۷ ، علی بن
حدید ۱۰۷۸، علی بن حکم ۱۰۷۹، ابوهاشم ۱۰۸۰
محمد بن عبدالله ۱۰۸۱ ، الحسن سجّاده ۱۰۸۲ ،
ایّوب ۱۰۸۳ .

محمّد بن عیسی ـ ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۲ ، فضل بن شاذان ۱۰۲۳، ـ ۱۰۲۹ .
اسحاق بن اسمعیل ـ ۱۰۸۸، عبدالله بن حمدویه ۱۰۸۹ .
علیّ بن حسین بن عبدالله ـ ۹۸٤، ۹۸۵ ، محمد بن احمد المروزی ۹۸٦ ،...
احمد و بنان ۹۸۹ .

احمد السیّاری ـ ۱۱۲۸ ، علی بن جعفر ۱۱۲۹، ۱۱۳۰ ، محمد بن ابراهیم
۱۱۳۱، خیران ۱۱۳۲،.... ابراهیم محمد ۱۱۳۵ ،
عمرو المدائنی ۱۱۳۷ ، یعقوب ۱۱۳۸ .

حسین بن عبدالله ـ ۹۹۰ ـ ابوعلی ۹۹۱ ، ۹۹۲ ، حسن بن فضّال ۹۹۳ غلاة
۹۹٤، . . . حسین الخواتیمی ۹۹۸ ، ابن بابا ۹۹۹،
۱۰۰۰ ، السّواق ۱۰۰۱ ، عباس بن صدقة ۱۰۰۲،
فارس ۱۰۰۳،... هاشم ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، علی و احمد
۱۰۱٤ ، حفص ۱۰۱۵ ، ابویحیی ۱۰۱٦، الشاذانی
۱۰۱۷، شمّون ۱۰۱۸، المراغی ۱۰۱۹ ، عبرتائی
۱۰۲۰ .

ابوعون الأبرش ـ ۱۰۸٤، ۱۰۸۵، عروة ۱۰۸٦ ، فضل بن حارث ۱۰۸۷ .
علی بن جعفر ـ ۱۱۵۱ .

تمّ الجزء السابع من الاختيار و تم الكتاب بأسره .

وهذا الترتيب كما ترى يختلف مع ما ورد في النسخة المطبوعة في احد عشر موضعا .

وبهذا الترتيب يرتفع بعض الاشكالات عن الكتاب : منها ـ اتّصال احاديث محمد بن سنان . ومنها ـ عدم ذكر كتاب ابراهيم بن عبده ذيل حديث ٩٨٢ المروى في محمد بن سنان . و منها ـ تناسب احمد بن هلال مع ابي عون الأبرش و عروة بن يحيى ، دون محمد بن عيسى بن عبيد. ومنها ـ تناسب محمد بن عيسى وايّوب بن نوح . ومناسبات آخر من جهة حفظ الطبقات .

هذا ما تيسّر لي من الخدمة وجاه الأحاديث المقدسة الصادرة عن ساحة اولياء الله الطيّبين وائمّتنا المعصومين و خزّان علم الله و مهابط الوحي عليهم صلوات الرحمن وسلامه ابداً دائماً. انّ الهدايا على مقدار مهديها .

حسن المصطفوى

اختيار معرفة الرجال

المعروف برجال الكشي

لشيخ الطائفة الإمامية

أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي قدّه

(٣٨٥ - ٤٦٠)

صححه وعلق عليه وقدم له ووضع فهارسه

حسن المصطفوي

بسم الله الرحمن الرحيم

١ـ حمدويه بن نصير الكشّى ، قال حدّثنا محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن محمدبن سنان، عن حذيفة بن منصور ، عن ابى عبدالله (ع) قال اعرفوا منازل الرجال منّا على قدر رواياتهم عنّا .

٢ـ محمدبن سعدالكشى ابن فريد[1] و ابوجعفر محمدبن ابى عوف البخارى، قالا: حدّثنا ابوعلى محمدبن احمد حمّادالمروزى المحمودى، رفعه، قال: قال الصادق (ع) اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنّا، فانا لا نعدّ الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدّثا . فقيل له او يكون المؤمن محدّثا؟ قال يكون مفهّما والمفهّم محدّث .

٣ـ ابراهيم بن محمدبن العباس الخثعلى، قال حدّثنا احمدبن ادريس القمى المعلّم، قال حدّثنى احمدبن محمدبن يحيى بن عمران، قال حدّثنى سليمان الخطابى، قال حدثنى محمدبن محمد، عن بعض رجاله، عن محمد بن حمران العجلى، عن على بن حنظلة، عن ابى عبدالله (ع) قال ـ اعرفوا منازل الناس منا على قدر رواياتهم عنّا .

٤ـ حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا محمدبن اسمعيل الرازى،

١ـ محمدبن سعيدالكشّى ابن يزيد ـ خ .

قال حدثني علي بن حبيب المدايني، عن علي بن سويد السائي، قال كتب الىّ ابو الحسن الأول وهو في السجن، واما ماذكرت يا علي ممّن تأخذ معالم دينك: لا تأخذنّ معالم دينك عن غير شيعتنا فانك ان تعديتهم اخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله و رسوله وخانوا اماناتهم، انهم اؤتمنوا على كتاب الله جل وعلا فحرّفوه و بدّلوه فعليهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة ملائكته و لعنة آبائي الكرام البررة و لعنتي و لعنة شيعتي الى يوم القيمة ـ في كتاب طويل .

٥ـ محمد بن مسعود بن محمد، قال حدثني علي بن محمد بن فيروزان القمّي، قال حدّثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي، قال حدثنا احمد بن محمد بن ابي نصر، عن اسمعيل بن جابر، عن ابي عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص): يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين وانتحال الجاهلين كما ينفي الكير[1] خبث الحديد .

٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد،[2] قال حدثني احمد بن محمد البرقي، عن ابيه، عمّن ذكره، عن زيد الشحّام، عن ابي جعفر (ع) في قوله تعالى ـ فلينظر الانسان الى طعامه: قال الى علمه الذي يأخذه عمّن يأخذه .

٧ـ ابو محمد جبريل بن محمد الفاريابي، قال حدثني موسى بن جعفر ابن وهب، قال حدثني ابو الحسن احمد بن حاتم بن ماهويه، قال كتبت اليه

١ـ كير الحداد زقّ او جلد غليظ ذو حافات ينفخ فيه .

٢ـ كذلك في النسخ الخطيّة، و في المطبوعة: علي بن محمد بن فيروزان .

يعنى اباالحسن الثالث (ع) اسأله عمن آخذ معالم دينى و كتب اخوه ايضاً بذلك فكتب اليهما فهمت ما ذكرتما فاصمدا فى دينكما على مسن[١] فى حبّنا و كل كبير التقدم فى امرنا، فانهم كافوكما ان شاءالله تعالى .

٨ـ نصر بن الصبّاح البلخى، قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن اسمعيل بن بزيع، عن ابى الجارود، قال قلت للاصبغ ابن نباتة ما كان منزلة هذا الرجل[٢] فيكم؟ قال ماادرى ماتقول الا ان سيوفنا كانت على عواتقنا فمن اومى اليه ضربناه بها، وكان يقول لنا تشرّطوا فوالله مااشتراطكم لذهب ولالفضّة ومااشتراطكم الا للموت، ان قوما من قبلكم من بنى اسرائيل تشارطوا بينهم فمامات احد منهم حتى كان نبىّ قومه او نبىّ قريته او نبىّ نفسه، و انكم لبمنزلتهم غير انكم لستم بانبياء

٩ـ محمد بن مسعود العيّاشى، و ابوعمرو بن عبدالعزيز، قالا حدثنا محمد بن نصير ، قال حدثنا محمد بن عيسى ، عن ابى الحسن الغزلى[٣] عن غياث الهمدانى عن بشر بن عمرو[٤] الهمدانى قال مرّ بنا امير المؤمنين (ع) فقال: اكتتبوا فى هذه الشرطة فوالله لا غنى[٥] بعدهم الا شرطة النار الا من عمل بمثل اعمالهم .

١ـ والنسخ مختلفة: فاعتمدا فى دينكما على مستن. ، متين. ، كبير. ، فى حبنا وكل كثير القدم .

٢ـ يريد عليّاً (ع) .

٣ـ العرنى ـ خ

٤ـ فى الترتيب : بشير بن عمرو. ، عمر ـ خ

٥ـ لاتلى ـ خ

١٠ـ وروى عن امير المؤمنين (ع)، انه قال لعبدالله بن يحيى الحضرمى يوم الجمل : ابشر يا ابن يحيى فانت و ابوك من شرطة الخميس حقّا ، لقد اخبرنى رسول الله (ص) باسمك و اسم ابيك فى شرطة الخميس، والله سمّاكم شرطة الخميس على لسان نبيّه (ع) .

و ذكر ان شرطة الخميس كانوا ستّة آلاف رجل او خمسة آلاف .

١١ـ و ذكر هشام، عن ابى خالد الكابلى، عن ابى جعفر (ع) قال: كان على بن ابى طالب (ع) عندكم بالعراق يقاتل عدوّه و معه اصحابه وما كان فيهم خمسون رجلا يعرفونه حق معرفته، و حقّ معرفته امامته .

سلمان الفارسى

١٢ـ ابو الحسن و ابو اسحق حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قالا حدّثنا محمد بن عثمان، عن حنان بن سدير، عن ابيه، عن ابى جعفر (ع) ، قال: كان الناس اهل الردّة بعد النبىّ (ص) الا ثلثة . فقلت و من الثلثة ؟ فقال: المقداد بن الأسود و ابوذر الغفارى و سلمان الفارسى ، ثم عرف الناس بعد يسير، و قال: هؤلاء الذين دارت عليهم الرحا و ابوا ان يبايعوا لأبى بكر حتى جاؤا بامير المؤمنين (ع) مكرها فبايع، و ذلك قول الله عزّ وجلّ ـ ومامحمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ـ الآية .

١٣ـ جبريل بن احمد الفاريابى البرنانى، قال حدثنى الحسن بن خرّزاذ، قال حدثنى ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن زرارة، عن ابى جعفر (ع)، عن ابيه، عن جده عن علىّ بن ابى طالب (عليهم السلام)، قال: ضاقت الأرض

بسبعة بهم تُرزقون و بهم تُنصرون و بهم تُمطرون، منهم سلمان الفارسی والمقداد و ابوذر و عمّار و حذیفة (رحمة الله علیهم) و کان علی (ع) یقول و انا امامهم، وهم الذین صلّوا علی فاطمة (علیهم السلام)،

۱۴ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی بن الحسن بن فضّال، قال حدثنی العبّاس بن عامر، و جعفربن محمدبن حکیم، عن ابان بن عثمان، عن الحارث بن المغیرة النصری، قال سمعت عبدالملک بن اعین، یسأل ابا عبدالله (ع) قال فلم یزل یسأله حتی قال له فهلک الناس اذاً؟ فقال: ای والله یاابن اعین هلک الناس اجمعون. قلت من فی الشرق و من فی الغرب؟ قال، فقال: انها فُتحت علی الضلال ای والله هلکوا[1] الا ثلثة ثم لحق ابوساسان[2] و عمّار و شُتیرة و ابوعمرة فصاروا سبعة.

۱۵ـ حمدویه، قال حدثنا ایّوب بن نوح، عن محمدبن الفضیل و صفوان، عن ابی خالد القمّاط، عن حمران، قال قلت لأبی جعفر (ع) ما اقلّنا لواجتمعنا علی شاة ما افنیناها! قال، فقال: الا اخبرك باعجب من ذلك؟ قال، فقلت بلی. قال: المهاجرون والأنصار ذهبوا الا (واشار بیده) ثلثة.

۱۶ـ علی بن محمدالقتیبی النیسابوری، قال حدّثنی ابوعبدالله جعفربن محمد الرازی الخواری من قریة استراباذ[3] قال حدّثنی ابوالخیر،

۱ـ فی ج: لکن.

۲ـ ابوسنان ـ خ.

۳ـ فی النسخة: استازباذ.

عن عمرو بن عثمان الخزاز، عن رجل، عن ابی حمزة، قال سمعت اباجعفر (ع) (ع) يقول: لما مروا بامير المؤمنين (ع) وفی رقبته حبل آل زريق ضرب ابوذرّ بيده على الاخرى ثم قال ليت السيوف قد عادت بايدينا ثانية، وقال مقـداد لو شاء لدعا عليه ربّه عز وجلّ ، و قال سلمان مولانا اعلم بما هـُو فيـه .

١٧ـ محمدبن اسمعيل، قال حدثنی الفضل بن شاذان ، عن ابن ابی عمير، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن ابی بصير، قال قلت لأبی عبدالله (ع) ارتدّ الناس الا ثلثة ابوذر و سلمان والمقداد قال فقال ابوعبدالله (ع) فاين ابوساسان[1] و ابوعمرة الأنصاری .

١٨ـ محمدبن اسمعيل، قال حدثنی الفضل بن شاذان، عن ابن ابی عمير، عن وُهيب بن حفص، عن ابی بصير ، عن ابی جعفر (ع)، قـال : جاء المهاجرون والأنصار و غيرهم بعد ذلك الى على (ع) فقالوا له: انت والله امير المؤمنين وانت والله احق الناس و اولاهم بالنّبی (ع) هلّم يدك نبايعك فوالله لنموتن قدّامك ! فقال على (ع): ان كنتم صادقين فاغدوا غدا علیّ محلّقين! فحلق علیّ (ع) و حلق سلمان و حلق مقداد و حلق ابوذر ولم يحلق غيرهم، ثم انصرفوا فجاؤا مرّة اخرى بعد ذلك، فقالوا له انت والله امير المؤمنين و انت احق الناس و اولاهم بالنبی (ع) هلّم يدك نبايعك و حلفوا ! فقال ان كنتم صادقين فاغدوا علیّ محلقين ! فما حلق الا هؤلاء الثلثة. قلت: فما كان فيهم عمّار ؟ فقال: لا . قلت: فعمّار من اهل الردّة ؟

١ـ ابوسنان ـ خ .

فقال : ان عمّارا قد قاتل مع علی علیه السلام بعد .

۱۹ـ و روی جعفر غلام عبدالله بن بکیر ، عن عبدالله بن محمد بن نهیك ، عن النصیبی، عن ابی عبدالله(ع) قال قال امیر المؤمنین(ع) یاسلمان اذهب الی فاطمة(علیها السلام) فقل لها تتحفك[1] من تحف الجنّة؟ فذهب الیها سلمان فاذا بین یدیها ثلاث سلال، فقال لها یا بنت رسول الله اتحفینی ؟ قالت: هذه ثلاث سلال جاءتنی بها ثلاث وصائف[2]، فسالتهن عن اسمائهن فقالت واحدة انا سلمی لسلمان، وقالت الاخری انا ذرّة لأبی ذرّ، وقالت الاخری انا مقدودة للمقداد، ثم قبضت فناولتنی، فما مررت بملأ الا مُلئوا طیباً لریحها .

۲۰ـ محمد بن قولویه ، قال حدثنی سعد بن عبدالله بن ابی خلف، قال حدثنی علی بن سلیمان بن داود الرازی ، قال حدثنا علی بن اسباط، عن ابیه اسباط بن سالم، قال قال ابوالحسن موسی بن جعفر(علیهما السلام) اذا کان یوم القیمة نادی مناد این حواری محمد بن عبدالله رسول الله الّذین لم ینقضوا العهد و مضوا علیه؟ فیقوم سلمان والمقداد و ابوذر. ثم ینادی مناد این حواری علی بن ابی طالب (ع) وصیّ محمد بن عبدالله رسول الله ؟ فیقوم عمرو بن الحمق الخزاعی ومحمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمّار مولی بنی اسد و اویس القرنی. قال ثم ینادی المنادی این حواری الحسن بن علی بن فاطمة بنت محمد بن عبدالله رسول الله ؟ فیقوم سفیان بن ابی لیلی

۱ـ اتحفینی ـ خ

۲ـ الوصیف الغلام والمؤنث الوصیفة والجمع الوصائف .

الهمدانی و حذیفة بن اسید[1] الغفاری . قال ، ثم ینادی[2] این حواری الحسین ابن علی (ع)؟ فیقوم کل من استشهد معه ولم یتخلّف عنه . قال، ثم ینادی[2] این حواری علی بن الحسین (ع)؟ فیقوم جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن المسیّب . ثم ینادی[2] این حواری محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد ؟ فیقوم عبدالله بن شریك العامریّ و زرارة ابن اعین و برید بن معاویة العجلی و محمد بن مسلم و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و عبدالله بن ابی یعفور و عامر بن عبدالله بن جذاعة و حجر بن زایدة و حمران بن اعین. ثم ینادی سایر الشیعة مع سایر الأئمّة (علیهم السلام) یوم القیمة، فهؤلاء[3] اول السابقین و اول المقربین و اول المتحورین من التابعین

٢١ـ جبریل بن احمد ، قال حدثنی محمد بن عیسی، عن ابن ابی نجران، عن صفوان بن مهران الجمّال، عن ابی عبدالله (ع) ، قال، قال رسول الله (ص) ان الله تعالی امرنی بحب اربعة قالوا و من هم یا رسول الله ؟ قال : علیّ بن ابی طالب ثم سکت ثم قال ان الله امرنی بحبّ اربعة قالوا و من هم یارسول الله ؟ قال علی بن ابی طالب (ع) والمقداد بن الأسود و ابوذرّ الغفاری و سلمان الفارسی .

٢٢ـ حمدویه بن نصیر ، قال حدثنی محمد بن عیسی . و محمد بن مسعود ، قال حدثنا جبریل بن احمد، قال حدثنا محمد بن عیسی، عن النضر ابن سوید، عن محمد بن بشیر، عمّن حدثه، قال مابقی احدالاوقد جال

١ـ اسد ـ خ .
٢ـ ینادی المنادی ـ خ
٣ـ فهؤلاء المتحورة ـ خ . ای الذین صاروا حواریین .

جولة الا المقداد بن الأسود فان قلبه كان مثل زبر[1] الحديد .

٢٣ـ طاهر بن عيسى الوراق، رفعه الى محمد بن سفيان، عن محمد بن سليمان الديلمى، عن على بن ابى حمزه، عن ابى بصير، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول قال رسول الله (ص) ياسلمان لو عرض علمك على مقداد لكفر ، يامقداد لو عرض علمك على سلمان لكفر .

٢٤ـ على بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن ابى بكر الحضرمى، قال، قال ابوجعفر (ع) ارتدّ الناس الا ثلثة نفر سلمان و ابوذر والمقداد. قال ، قلت فعمّار ؟ قال قدكان جاض جيضة[2] ثم رجع، ثم قال ان اردت الّذى لم يشكّ ولم يدخله شيء فالمقداد، فاما سلمان فانه عرض فى قلبه عارض انّ عند امير المؤمنين (ع) اسم الله الأعظم لو تكلّم به لأخذتهم الأرض و هو هكذا، فلبّب و وجئت[3] عنقه حتى تركت كالسلقة[4]، فمرّ به امير المؤمنين (ع) فقال له يا اباعبدالله هذا من ذاك بايع! فبايع، و اما ابوذر فامره امير المؤمنين (ع) بالسكوت ولم يكن ياخذه فى الله لومة لائم فابى الا ان يتكلم[5] فمرّ به عثمان فامر به، ثم اناب الناس بعد فكان اول من اناب ابوساسان[6] الأنصارى و ابوعمرة و شتيرة وكانوا سبعة، فلم يكن يعرف

١ـ الزبر جمع الزبرة بالضم بمعنى القطعة .
٢ـ جاض عنه يجيض: حاد وعدل.
٣ـ لببه: جمع ثيابه عند نحره فى الخصومة ثم جره وجا يوجأ: ضربه باليد والسكين .
٤ـ كالسلعة ـ خ .
٥ـ ان لا يتكلم ـ خ .
٦ـ ابوسنان ـ خ .

حق امير المؤمنين (ع) الا هؤلاء السبعة .

٢٥ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنا ابو الحسين بن نوح، قال حدثنا صفوان بن يحيى، عن ابن بكير، عن زرارة، قال سمعت اباعبدالله(ع) يقول: ادرك سلمان العلم الأول والعلم الآخر و هو بحر لا ينزح وهو منّا اهل البيت (ع) .

بلغ من علمه: انه مر برجل فى رهط فقال له يا عبدالله تب الى الله عزّ و جلّ من الذى عملت به فى بطن بيتك البارحة! قال، ثم مضى، فقال له القوم لقد رماك سلمان بامر فما دفعته عن نفسك . قال: انه اخبرنى بامر ما اطّلع عليه الا الله و انا .

وفى خبر آخر مثله، و زاد فى آخره: ان الرجل كان ابابكر بن ابى قحافة .

٢٦ـ جبريل بن احمد ، قال حدثنى الحسن بن خرّزاذ ، قال حدثنى محمد بن على و على بن اسباط، قالا حدثنا الحكم بن مسكين، عن الحسن بن صهيب، عن ابى جعفر(ع) قال ذكر عنده سلمان الفارسى، فقال ابو جعفر(ع) مه لا تقولوا سلمان الفارسى ولكن قولوا سلمان المحمدى، ذلك رجل منّا اهل البيت .

٢٧ـ جبريل بن احمد ، قال حدثنى الحسن بن خرّزاذ ، قال حدثنى الحسن بن على بن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن زرارة، عن ابى جعفر(ع) قال: كان على(ع) محدّثا و كان سلمان محدّثاً .

٢٨ـ محمد بن مسعود ، قال حدثنى احمد بن منصور الخزاعى ، عن

احمدبن الفضل الخزاعی، عن محمدبن زیاد، عن حمّادبن عثمان، عن عبد الرحمن بن اعین، قال سمعت اباجعفر (ع) یقول: کان سلمان من المتوسّمین.

۲۹ـ جبریل بن احمد، قال حدثنی الحسن بن خرّزاذ، قال حدثنی اسمعیل بن مهران، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، قال سمعت اباعبد الله (ع) یقول: سلمان عُلّم الاسم الأعظم.

۳۰ـ جبریل بن احمد، قال حدثنی الحسن بن خرّزاذ، عن اسمعیل بن مهران، عن ابان بن جناح[1]، قال حدثنی الحسن بن حمّاد، بلغ به، قال کان سلمان اذا رأی الجمل[2] الذی یقال له عسکر یضربه، فیقال له یا اباعبدالله ماترید من هذه البهیمة؟ فیقول ماهذا بهیمة ولکن هذا عسکر بن کنعان الجنّی، یا اعرابی لاینفق علیك[3] هیهنا ولکن اذهب به الی الحوأب فانك تُعطی[4] به ماترید.

۳۱ـ جبریل بن احمد، حدثنی الحسن بن خرّزاذ، قال حدثنی اسمعیل ابن مهران، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی جعفر (ع) قال: اشتروا عسکراً بسبعمائة درهم و کان شیطاناً.

۳۲ـ حمدویه بن نصیر، قال حدثنی محمدبن عیسی، عن حنان بن سدیر، عن ابیه، عن ابی جعفر (ع) قال: جلس عدّة من اصحاب رسول

۱ـ فی نسخة د، ه فی الحاشیة: عن ابان عن جناح.

۲ـ ای قبل یوم الجمل فی ایام حیاة سلمان.

۳ـ لاتنفق، لاتنعق جملك ـ خ.

٤ـ بصیغة المجهول.

الله (ص) ينتسبون وفيهم سلمان‌الفارسى، و ان عمر سأله عن‌نسبه واصله؟ فقال انا سلمان‌بن عبدالله كنت ضالاً فهدانى‌الله بمحمد و كنت عائلاً فاغنانى‌الله بمحمد وكنت‌مملوكا فاعتقنى‌الله بمحمد فهذا حسَبى و نسبى. ثم خرج رسول‌الله (ص) فحدثه سلمان وشكى اليه مالقى من‌القوم وماقال لهم، فقال‌النبى (ص) يامعشر قريش ان حسب‌الرجل دينه و مروّته خلقه واصله عقله، قال‌الله تعالى: «انّاخلقناكم من‌ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا انّ اكرمكم عندالله‌اتقيكم». يا سلمان ليس لأحد من هؤلاء عليك فضل الا بتقوى الله و ان كان التّقوى لك عليهم فانت افضل.

٣٣ـ جبريل‌بن احمد، قال حدثنى ابوسعيدالآدمى سهل‌بن زياد، عن منخّل، عن جابر، عن ابى‌جعفر (ع) قال: دخل ابوذرّ على سلمان و هو يطبخ قدراً له، فبيناهما يتحدثان اذا انكبّت‌القدر على وجهها على‌الأرض فلم يسقط من مرقها ولا من ودكها شيء، فعجب من ذلك ابوذر عجبا شديداً، و اخذ سلمان‌القدر فوضعها على حالها الأول على‌النار ثانية، و اقبلا يتحدثان، فبينا هما كذلك[1] اذاانكبّت‌القدر على وجهها، فلم‌يسقط منها شيء من مرقها ولا من ودكها، قال فخرج ابوذر وهو مذعور من عند سلمان، فبينا هو[2] متفكّر اذلقى امير‌المؤمنين (ع) على‌الباب، فلمّا ان بصر به امير‌المؤمنين (ع) قال له: يا اباذر ماالذى اخرجك من عندسلمان

١ـ فبينما هما يتحدثان ـ خ.

٢ـ فبينما هو ـ خ.

وماالذی اذعرك؟[1] قال له ابوذر یا امیرالمؤمنین رأیت سلمان صنع کذا و کذا فعجبت من ذلك! فقال امیرالمؤمنین (ع) یا اباذرّ ان سلمان لو حدثك بما یعلم لقلت رحم‌الله قاتل سلمان، یا اباذرّ ان سلمان باب‌الله فی الأرض من عرفه کان مؤمناً ومن انکره کان کافراً، و انّ سلمان منّا اهل البیت .

۳۴ـ طاهربن عیسی الوراق الکشّی ، قال حدثنی ابوسعید جعفربن احمدبن ایوب التاجرالسمرقندی، قال حدثنی علی‌بن محمدبن شجاع ، عن ابی‌العباس احمدبن حمّاد المروزی، عن‌الصادق (ع) انه قال فی الحدیث الذی روی فیه ان سلمان کان محدثا، قال: انه کان محدّثا عن امامه لایجوز به[2] لأنه لایحدّث عن‌الله عز وجل الاالحجّة .

۳۵ـ طاهربن عیسی ، قال حدثنی ابوسعید، قال حدثنی الشجاعی ، عن یعقوب‌بن یزید، عن ابن ابی‌عمیر، عن خزیمةبن ربیعة، یرفعه، قال خطب[3] سلمان الی عمر فردّه، ثم ندم فعاد الیه، فقال: انما اردت ان اعلم ذهبت حمیّةالجاهلیّة عن قلبك ام هی کما هی .

۳۶ـ حمدویه بن نصیر، قال‌حدثنا محمدبن عیسی‌العبیدی، عن‌یونس ابن عبدالرحمن و محمدبن سنان، عن‌الحسین‌بن‌المختار، عن ابی بصیر، عن ابی‌عبدالله(ع) قال: کان والله علیّ محدثاً وکان‌سلمان محدثاً، قلت

۱ـ ذعرك ـ خ

۲ـ ای لایتجاوز عنه، وفی بعض‌النسخ: لاعن ربه .

۳ـ من خطبةالمراة ای طلب نکاحها .

اشرح لي! قال يبعث الله اليه ملكا ينقر في اذنه بقول كيت وكيت .

٣٧ـ جبريل بن احمد، حدثني محمد بن عيسى، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز، عن الفضيل بن يسار، عن ابي جعفر (ع) قال قال لي تروى ما يروى الناس ان عليا (ع) قال في سلمان ادرك علم الأول و علم الآخر؟ قلت نعم . قال فهل تدري ماعنى؟ قلت يعني علم بني اسرائيل و علم النبي (ص) . فقال ليس هكذا يعني ، ولكن علم النبي(ص) و علم علي (ع) وامر النبي(ص) و امر علي(ع) .

٣٨ـ علي بن محمد القتيبي ، قال حدثني ابو محمد الفضل بن شاذان ، قال حدثنا ابن ابي عمير، عن عمر بن يزيد، قال قال سلمان، قال لي رسول الله (ص) اذا حضرك او اخذك الموت[1] حضر اقوام يجدون الريح ولا يأكلون الطعام، ثم اخرج صرّة من مسك فقال هيه[2] اعطانيها رسول الله (ص) قال ثم بلّها و نضحها حوله، ثم قال لامرأته قومي اجيفي[3] الباب !فقامت فاجافت الباب فرجعت وقد قبض (رضي الله عنه) .

حكى عن الفضل بن شاذان، انه قال: مانشأ في الاسلام رجل من كافّة الناس كان افقه من سلمان الفارسي .

٣٩ـ ابو صالح خلف بن حمّاد الكشّي ، قال حدثني الحسن بن طلحة المِروزي، يرفعه، عن حمّاد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن ابي

١ـ الترديد من الراوي .

٢ـ هبة ـ خ .

٣ـ اجاف الباب : رده .

عبدالله(ع) قال: تزوّج سلمان امرأة من كندة فدخل عليها فاذا لها خادمة وعلى بابها عباءة، فقال سلمان ان فی بيتكم هذا لمريضاً او قد تحوّلت الكعبة فيه؟ فقيل ان المرأة ارادت ان تستر على نفسها فيه. قال: فما هذه الجارية ؟ قالوا كان لها شیء[1] فارادت ان تخدم. قال انّی سمعت رسول الله(ص) يقول ـ ايّما رجل كانت عنده جارية فلم يأتها اولم يزوّجها من يأتيها ثم فجرت كان عليه وزرها[2] ، ومن اقرض قرضاً فكأنّما تصدّق بشطره، فان اقرضه الثانية كان برأس المال[3] ، و اداء الحق الى صاحبه ان يأتيه به فی بيته او فی رحله فيقول هاوخذه[4] .

٤٠ـ محمدبن مسعود ، قال حدثنی محمدبن يزداد الرازی ، عن محمدبن علی الحداد، عن مسعدةبن صدقة، عن جعفر، عن ابيه (ع) قال ذكرت التقيّة يوماً عند علیّ (ع) فقال: ان علم[5] ابوذر مافی قلب سلمان لقتله و قد آخا رسول الله بينهما، فما ظنّك بساير الخلق .

٤١ـ حمدويه و ابراهيم ابنا نصير ، قالا حدثنا ايوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن ابراهيم بن ابی يحيى، عن ابی عبدالله(ع) الميثب[6] هو الذی كاتب عليه سلمان فافائه الله على رسوله فهو

١ـ من ضعف او مرض فاحتاجت الى الخادمة .
٢ـ ورز مثلها، وزرها مثلها ـ خ
٣ـ فاذا اقرضه الثانية كان راس المال ـ خ يعنی كانه بالمرة الثانية تصدق بشطر آخر من المال .
٤ـ ها خذه ـ خ .
٥ـ ان لو علم ـ خ .
٦ـ فی المراصد : بفتح الميم ثم السكون ماء بالمدينة من صدقات النبی. ←

فى صدقتها، يعنى صدقة فاطمة عليها السلام .

٤٢ـ نصر بن الصبّاح وهو غال، قال حدثنى اسحق بن محمد البصرى وهو متّهم، قال حدثنا احمد بن هلال، عن على بن اسباط، عن العلاء ، عن محمد بن حكيم، قال ذكر عند ابى جعفر (ع) سلمان، فقال: ذلك سلمان المحمدى، ان سلمان منّا اهل البيت، انه كان يقول للناس: هربتم من القرآن الى الأحاديث، وجدتم كتاباً رقيقا[1] حوسبتم فيه على النقير والقطمير والفتيل و حبّة خردل فضاق ذلك عليكم و هربتم الى الأحاديث التى اتّسعت عليكم .

٤٣ـ ادم بن محمد القلانسى البلخى، قال حدثنا على بن الحسن الدقّاق النيسابورى، قال اخبرنا محمد بن عبدالحميد العطّار ، قال حدثنا ابن ابى عمير، قال حدثنا ابراهيم بن عبدالحميد، عن عمر بن يزيد، عن ابى عبدالله (ع) قال: مرّ سلمان على الحدادين بالكوفة و اذا شابّ قد صرع والنّاس قد اجتمعوا حوله . فقالوا يا اباعبدالله هذا الشابّ قد صرع فلو جئت فقرأت فى اذنه ! قال، فجاء سلمان فلما دنا منه رفع الشابّ رأسه فنظر اليه فقال: يا اباعبدالله ليس فىّ شىء[2] مما يقول هؤلاء، لكنّى مررت بهؤلاء الحدادين وهم يضربون بالمرازب[3] فذكرت قول الله تعالى «ولهم مقامع من حديد» قال، فدخلت فى قلب سلمان من الشابّ محبة فاتخذه اخاً ، فلم يزل

وفى نفس الرحمن: من الحوائط السبعة التى اوصت رسول الله ص الى فاطمة الميثب .

١ـ دقيقا، رفيعا ـ خ ٢ـ منه شىء ـ خ .

٣ـ المرازب جمع مرزبه بالكسر وهى عصية من حديد .

معه حتی مرض الشاب، فجائه سلمان فجلس عند رأسه وهو فی الموت. فقال: یا ملك الموت ارفق باخی؟ فقال یا اباعبدالله انی بکل مؤمن رفیق.

٤٤- نصر بن صبّاح البلخی ابو القاسم، قال حدثنی اسحق بن محمد البصری، قال حدثنی محمد بن عبدالله بن مهران، عن محمد بن سنان، عن الحسن بن منصور، قال قلت للصادق (ع) اکان سلمان محدثا؟ قال نعم. قلت من یحدثه؟ قال ملك کریم. قلت فاذا کان سلمان کذا فصاحبه ای شیء هو؟ قال اقبل علی شأنك.

٤٥- علی بن الحسن، قال حدثنی محمد بن اسمعیل بن مهران، قال حدثنا اسحق بن ابراهیم الصواف، قال حدثنا یوسف بن یعقوب، عن النهاس ابن قهم، عن عمرو بن عثمان، قال دخل سلمان علی رجل من اخوانه فوجده فی السیاق، فقال: یاملك الموت ارفق بصاحبنا! قال، فقال الآخر یا ابا عبدالله ان ملك الموت یقرئك السلام و هو یقول - لا و عزّة هذا البناء[1] لیس الینا شیء.

٤٦- ابوعبدالله جعفر بن محمد شیخ من جرجان عامی، قال حدثنا محمد بن حمید الرازی، قال حدثنا علی بن مجاهد، عن عمرو بن ابی قیس، عن عبدالأعلی، عن ابیه، عن المسیب بن نجبة الفزاری، قال لما اتانا سلمان الفارسی[2] قادما، تلقّیته فیمن تلقّاه فسار حتی انتهی الی کربلاء فقال ما تسمّون هذه؟ قالوا کربلا. فقال هذه مصارع اخوانی هذا موضع رحالهم

۱- المراد بناء السموات والأرض او بناء الهیکل الانسانی او الکعبة او غیرها.
۲- قال فی حاشیة الترتیب: لما اتی من المدینة الی المدائن.

وهذا مُناخ ركابهم و هذا مُهراق دمائهم قتل بها خير الأولين و يقتل بها خير الآخرين، ثم سار حتى انتهى الى حروراء، فقال ماتسمّون هذه الأرض؟ قالوا حروراء . فقال حروراء خرج بها شر الأولين و يخرج بها شرّ الآخرين ، ثم سار حتى انتهى الى بانقيا[1] و بها جسر الكوفة الأول ، فقال ماتسمّون هذه ؟ قالوا بانقيا ، ثم سار حتى انتهى الى الكوفة قال هذه الكوفة؟ قالوا نعم. قال قبّة الاسلام .

٤٧ـ محمد بن مسعود، قال حدثنا ابو عبدالله الحسين بن اشكيب، قال اخبرني الحسن بن خرّزاذ القمّي، قال اخبرنا محمد بن حماد الساسي ، عن صالح بن فرج،[2]، عن زيد بن المعدل، عن عبدالله بن سنان، عن ابى عبدالله(ع) قال خطب سلمان فقال: الحمد لله الذى هدانى لدينه بعد جحودى له ، اذانا مذكّ[3] لنار الكفر اهلِ لها نصيباً وآتيت[4] لها رزقاً، حتى القى الله عزوجل فى قلبى حب تهامة[5] فخرجت جائعا ظمآن، قد طردنى قومى و اخرجت من مالى ولا حمولة تحملنى ولامتاع يجهّزنى ولامال يقوّينى، وكان من شأنى ماقد كان، حتى اتيت محمداً (ص) فعرفت من العرفان ماكنت اعلمه ورأيت من العلامة ماأخبرت بها، فانقذنى به من النار فبنت[6] من الدنيا على المعرفة

١ـ فى المراصد : بانقيا بكسر النون ناحية من نواحى الكوفة .

٢ـ فى الترتيب: حماد الشاشى عن صالح بن نوح .

٣ـ ذكّى النار بالتشديد: اوقدها. و اهلّ السحاب : جعله ينزل المطر .

٤ـ واثبت، او اتيت، وفى بعض النسخ: اوتيت. فلا بد ان يكون اهل ايضا بصيغة المجهول .

٥ـ بالكسر: مكة والحجاز .

٦ـ من البينونة. وفى الترتيب: فثبت .

التی دخلت علیها فی الاسلام .

الا ایّها الناس اسمعوا من حدیثی ثم اعقلوه عنّی ! قد اتیت[1] العلم کثیراً ولو اخبرتکم بکل ما اعلم لقالت طائفة مجنون[2] وقالت طائفة اخری اللهم اغفر لقاتل سلمان .

الا ان لکم منایا تتبعها بلایا، فانّ عند علیّ (ع) علم المنایا و علم الوصایا و فصل الخطاب علی منهاج هرون بن عمران، قال له رسول الله (ص) انت وصیّی و خلیفتی فی اهلی بمنزلة هرون من موسی، ولکنّکم اصبتم سنّة الأولین واخطأتم سبیلکم، والذی نفس سلمان بیده لترکبنّ طبقاً عن طبق سنّة بنی اسرائیل القذّة بالقذّة .

اما والله لوولیتموها علیّاً لأکلتم من فوقکم و من تحت ارجلکم ، فابشروا بالبلاء واقنطوا من الرجاء ونابذتکم[3] علی سواء وانقطعت العصمة فیمابینی وبینکم من الولاء .

اما والله لوانی ادفع ضیماً[4] او اعزّ لله دینا لوضعت سیفی علی عاتقی ثم لضربت به قدما قدما. الا انی احدثکم بما تعلمون وما لاتعلمون فخذوها من سنة السبعین[5] بما فیها .

الا ان لبنی امیّة فی بنی هاشم نطحات و ان لبنی امیة من آل هاشم

١ــ قد اوتیت ــ خ .
٢ــ لمجنون ــ خ .
٣ــ الرخاء و انذرتکم ــ خ .
٤ــ الضیم : الظلم .
٥ــ التسعین ــ خ .

نطحات . الا ان بنى اميّة كالناقة الضروس تعضّ بفيها و تخبط بيديها و تضرب برجلها[1] و تمنع درّها .

الا انه حقّ على الله ان يذلّ ناديها[2] وان يظهر عليها عدوّها مع قذف من السماء و خسف و مسخ و سوء الخلق[3] حتى انّ الرجل ليخرج من جانب حجلته الى صلاة فيمسخه الله قرداً. الا و فتّان تلتقيان بتهامة كلتاهما كافرتان، الا وخسف بكلب[4] وماانا وكلب، والله لولاما: لأريتكم مصارعهم الا و هو البيداء ثم يجيء ما تعرفون .

فاذا رأيتم ايّها الناس الفتن كقطع الليل المظلم يهلك فيها الراكب الموضع[5] والخطيب المصقع والرأس المتبوع : فعليكم بآل محمد فانّهم القادة الى الجنّة والدعاة اليها الى يوم القيمة، وعليكم بعلىّ فوالله لقد سلّمنا[6] عليه بالولاء مع نبيّنا، فما بال القوم احسد" قد حسد قابيل هابيل او كفر" فقد ارتدّ قوم موسى عن الأسباط ويوشع و شمعون وابنى هرون شبر و شبير والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هرون فاخذتهم الرجفة من بغيهم، ثم بعثهم الله انبياء مرسلين وغير مرسلين، فامر هذه الأمّة كامر بنى اسرائيل .

١ـ برجليها ـ خ .
٢ـ باديها ـ خ . وهو الظاهر والنادى بمعنى المجلس .
٣ـ فى النسخة: و سؤر الخلق.
٤ـ لعل المراد بنو كلب. قال فى نفس الرحمن : المراد خسف جيش السفيانى بالبيداء و هو من المحتوم .
٥ـ اوضع البعير: اسرع فى سيره. والمصقع بالكسر: البليغ.
٦ـ لقد سمعنا عليه بالولاء من نبينا ـ خ.

فاین یذهب بکم ما انا وفلان و فلان و یحکم والله ماادری اتجهلون ام تتجاهلون ام نسیتم ام تتناسون ! انزلوا آل محمد منکم منزلة الرأس من الجسد بل منزلة العینین[1] من الرأس، والله لترجعنّ کفّارا یضرب بعضکم رقاب بعض بالسیف یشهد الشاهد[2] علی الناجی بالهلکة و یشهد الناجی علی الکافر بالنجاة، الا انی اظهرت امری وآمنت بربّی واسلمت بنبیّی واتّبعت مولای و مولی کل مسلم .

بأبی و امّی قتیل کوفان یا لهف نفسی لأطفال صغار وبابی صاحب الجفنة[3] والخوان نکّاح النساء الحسن بن علی، الا ان نبیّ الله نحله البأس والحیاء، ونحل الحسین المهابة والجود، یا ویح لمن احتقره لضعفه واستضعفه لقلّته وظلم من بین ولده وکان بلادهم عامر الباقین من آل محمد .

ایّها الناس لا تکلّ اظفارکم من عدوکم ولا تستغشّوا صدیقکم فیستحوذ الشیطان علیکم، والله لتُبتلنّ ببلاء لا تغیّرونه بایدکم الا اشارة بحواجبکم، ثلثة خذوها بمافیها وارجوا رابعها و موافاها .

بابی[4] دافع الضیم شقّاق بطون الحبالی و حمّال الصبیان علی الرماح ومغلی[5] الرجال فی القدور، اما انی ساحدّثکم بالنفس الطیّبة الزکیّة و تضریح دمه بین الرکن والمقام المذبوح کذبح الکبش .

۱ــ العین ــ خل .
۲ــ الکافر ــ خ.
۳ــ بالفتح: القصعة الکبیرة .
٤ــ یاتی ــ خ .
٥ــ مقلی ــ خ .

ياويح لسبايا نساء من كوفان الواردون الثويّة المستعدون[1] عشيّة وميعاد ما بينكم و بين ذلك فتنة شرقيّة ستسيّر موجًا هاتفا[2] يستغيث من قبل المغرب فلا تغيثوه لا اغاثه الله، و ملحمة بين الناس الى ان يصير ماذبح على شيبة المقتول[3] بظهر الكوفة وهى كوفان يوشك ان يبنى جسرها و تنبى جنبتها حتى يأتى زمان لايبقى مؤمن الا بها او يحنّ اليها ، و فتنة مصبوبة تطافى خِطامَها لا ينهيها احد، لا يبقى بيت من العرب الادخلته.

و احدّثك يا حذيفة ان ابنك مقتول، فان[4] عليا امير المؤمنين (ع) فمن كان مؤمنا دخل فى ولايته فيصبح على امر يمسى[5] على مثله، لا يدخل فيها الا مؤمن ولا يخرج منها الا كافر .

ابوذرّ

٤٨ـ ابو الحسن محمد بن سعد بن مزيد ، و محمد بن ابى عوف ، قالا حدثنا محمد بن احمد بن حمّاد ابو على المحمودى المروزى، رفعه، قال ، ابوذرّ الذى قال رسول الله (ص) ما اظلّت الخضراء ولا اقلّت الغبراء على ذى لهجة اصدق من ابى ذرّ ، يعيش وحده و يموت وحده و يبعث وحده و يدخل الجنّة وحده، و هو الهاتف بفضايل امير المؤمنين و وصىّ به[6]

١ـ المستفدون ـ خ .
٢ـ فى المطبوعة و نسخة ج: فتنة شرقيّة وجاء هاتف .
٣ـ فى ه : شيبته . وفى المطبوعة: شبيه .
٤ـ فات ـ خ
٥ـ فيفتتح على امر يمشى ـ خ.
٦ـ و وصاية ـ خ .

رسول‌الله (ص) واستخلافه اياه، فنفاه‌القوم عن حرم‌الله و حرم رسوله بعد حملهم اياه من‌الشام على قتب بلا وطاء[1] وهو يصيح فيهم قد خاب‌القِطار[2] يحمل‌النار: سمعت رسول‌الله (ص) يقول ـ اذا بلغ بنو ابى‌العاص ثلاثين رجلا اتّخذوا دين‌الله دخلا و عبادالله خولا ومال‌الله دولا. فقتلوه فقراً و جوعاً و ذلاً و ضراً و صبرا .

۴۹ـ ابوعلى احمدبن على‌السلولى سعدان[3]القمى، قال حدثنى‌الحسن ابن حماد، عن ابى‌عبدالله‌البرقى، عن عبدالرحمن‌بن محمدبن ابى‌حكيم ، عن ابى‌خديجة‌الجمّال، عن ابى‌عبدالله(ع) قال: دخل ابوذرّ على رسول الله (ص) ومعه جبريل، فقال جبريل من هذا يارسول‌الله ؟ قال ابوذرّ. قال اما انه فى‌السماء اعرف منه فى‌الأرض، وسله عن كلمات يقولهن اذااصبح! قال، فقال يا اباذرّ كلمات تقولهنّ اذا اصبحت فما هنّ ؟ قال اقول يا رسول‌الله : اللهم انى اسئلك‌الايمان بك والعافية من جميع‌البلايا والشكر على‌العافية والغنى[4] عن‌الناس .

۵۰ـ حمدويه وابراهيم ابنا نصير ، قالا حدثنا ايّوب‌بن نوح، عن صفوان‌بن يحيى، عن عاصم‌بن حميدالحنّاط، عن ابى‌بصير، عن عمرو‌بن سعيد، قال حدثنا عبدالملك‌بن ابى‌ذرّالغفارى، قال بعثنى امير‌المؤمنين (ع) يوم مزّق عثمان‌المصاحف، فقال ادع اباك! فجاء ابى اليه مسرعا ،

۱ـ القتب بالتحريك الرحل. والوطاء بالفتح: الفراش .
۲ـ القطان ـ خ . بالكسر و هوعودالهودج .
۳ـ شقران ـ خ .
۴ـ عن شرار ـ خ .

فقال: يا اباذرّ اتى اليوم فى الاسلام امر عظيم، مزّق كتاب الله و وضع فيه الحديد، و حق الله[1] ان يسلّط الحديد على من مزّق كتابه بالحديد. قال، فقال له ابوذرّ: سمعت رسول الله (ص) يقول ان اهل الحبرية[2] من بعد موسى قاتلوا اهل النبوّة فظهروا عليهم فقتلوهم زمانا طويلا، ثم ان الله بعث فتية فهاجروا الى غير[3] آبائهم فقاتلهم فقتلوهم، وانت بمنزلتهم ياعلى. فقال علىّ: قتلتنى يا اباذرّ. فقال ابوذرّ اما والله لقد علمت انه سيبدأ بك.

٥١ـ حمدويه و ابراهيم ابنانصير، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد الحنفى، عن فضيل الرسّان، قال حدثنى ابوعبدالله، عن ابى سخيلة، قال حججت انا و سلمان بن ربيعة، قال فمررنا بالربذة، قال فاتينا اباذرّ فسلّمنا عليه، فقال لنا ان كانت بعدى فتنة وهى كائنة فعليكم بكتاب الله والشيخ على ابن ابى طالب (ع)، فانى سمعت رسول الله (ص) وهو يقول: علىّ اول من آمن بى و صدّقنى و هو اول من يصافحنى يوم القيمة و هو الصديق الأكبر و هو الفارق[4] بعدى يفرق بين الحق والباطل و هو يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظلمة.

٥٢ـ و بهذا الاسناد عن الفضيل الرسان، قال حدثنى ابوعمر[5]، عن

١ـ وحق على الله ـ خ.

٢ـ الحبر بالكسر: اسم واد كما فى المراصد، ويمكن ان يكون اشارة الى حبرون وهو من بلاد اليهود.

٣ـ فئة فهاجروا الى غبر ـ خ. والغبر بالضم فالتشديد: الباقون وهو جمع الغابر.

٤ـ الفاروق ـ خ.

٥ـ ابوعمرو ـ خ.

حذیفة بن اسید، قال سمعت اباذر ، یقول و هو متعلّق بحلقة باب الکعبة: انا جندب بن جنادة لمن عرفنی و انا ابوذرّ لمن لم یعرفنی[۱]، انی سمعت رسول الله (ص) یقول من قاتلنی فی الأولی و فی الثانیة فهو فی الثالثة من شیعة الدجّال انما مثل اهل بیتی فی هذه الأمّة مثل سفینة نوح فی لجّة البحر من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق . الاهل بلّغت ! .

۵۳ـ جعفر بن معروف، قال حدثنی الحسن بن علی بن النعمان ، قال حدثنی ابی، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، قال سمعت اباعبدالله(ع) یقول: ارسل عثمان الی ابی ذرّ مولیین له و معهما مائتا دینار، فقال لهما انطلقا بها الی ابی ذرّ فقولا له : عثمان[۲] یقرئك السلام وهو یقول لك هذه مائتا دینار فاستعن بها علی مانابك[۳]، فقال ابوذرّ هل اعطی احدا من المسلمین مثل ما اعطانی ؟ قالا لا. قال فانما انا رجل من المسلمین[۴] قالا له انه یقول هذا من صلب مالی و بالله الذی لااله الا هو ما خالطها حرام ولا بعثت بها الیك الا من حلال . فقال لا حاجة لی فیها و قداصبحت یومی هذا و انا من اغنی الناس . فقالا له عافاك الله و اصلحك ! مانری فی بیتك[۵] قلیلا ولا کثیرا مما یستمتع به ؟ فقال بلی تحت هذه الأکاف[۶] التی ترون رغیفا شعیر قد اتی علیهما ایّام فما اصنع بهذه الدنانیر ، لاوالله حتی یعلم

۱ـ فی النسخة: اناجندب فمن عرفنی و انا ابوذر فمن لم یعرفنی .
۲ـ ان عثمان ـ خ . ۳ـ نابه امر: اصابه .
۴ـ من المسلمین فیغنی ما یسع المسلمین ـ خ .
۵ـ فی الترتیب : فی یدیك .
۶ـ الاکاف بالضم: کساء یلقی علی ظهر الدابة .

الله انى لا اقدر على قليل ولا كثير، وقد اصبحت غنيّا بولاية علىّ بن ابى طالب(ع) و عترته الهادين المهديين الراضين المرضيين الذين يهدون بالحق و به يعدلون، وكذلك سمعت رسول الله (ص) يقول، فانّه[1] لقبيح بالشيخ ان يكون كذّابا ، فردّاها عليه و اعلماه انه لا حاجة لى فيها ولا فيما عنده، حتى القى الله ربّى فيكون هو الحاكم فيما بينى و بينه .

٥٤ـ حدّثنى على بن محمد القتيبى ، قال حدثنا الفضل بن شاذان ، قال حدثنى ابى، عن على بن الحكم، عن موسى بن بكر، قال قال ابو الحسن (ع) قال ابوذر : من جزى الله عنه الدنيا خيراً فجزاها الله عنّى مذمّة بعد رغيفى شعير اتغدّى باحدهما واتعشّى بالآخر، و بعد شملتى صوف اتّزر باحديهما وارتدى بالأخرى . قال ، وقال: ان اباذر بكى من خشية الله حتى اشتكى[2] عيناه فخافوا عليهما، فقيل له يا اباذرّ لو دعوت الله فى عينيك؟ فقال : انى عنهما لمشغول و ما عنانى اكثر[3] . فقيل له وما شغلك عنهما ؟ قال العظيمتان الجنّة والنار . قال : و قيل له عند الموت يا اباذر ما مالك؟ قال عملى. قالوا انا نسألك عن الذهب والفضّة ؟ قال ما اصبح فلا امسى وما امسى فلا اصبح لنا كندوج ندع فيه حُرّ[4] متاعنا، سمعت حبيبى رسول الله صلى الله عليه وآله يقول كندوج المرء قبره .

١ـ الظاهر ان هذا من كلام ابى ذر.

٢ـ فى النسخة و اكثر النسخ: اشتكى عينيه. يقال اشتكى: مرض. واشتكى اليه زيدا : شكى عنه .

٣ـ اكبر ـ خ و عناه الأمر : اهمّه وشغله. و عنّاه : آذاه و كلّفه .

٤ـ خير ـ خ . والحر من كل شى: خياره .

۵۵ـ محمدبن مسعود و محمدبن الحسن البراثی، قالا حدثنا ابراهیم ابن محمدبن فارس،قال حدثنا محمدبن الحسین بن ابی الخطّاب، عن محمد ابن سنان، عن الحسین بن المختار، عن زید الشحّام، قال سمعت اباعبدالله(ع) یقول طلب ابوذرّ رسول الله (ص) فقیل له انه فی حائط کذا وکذا، فتوجّه فی طلبه فوجده نائما فاعظمه ان ینبهه، فاراد ان یستبری[1] نومه من یقظته فتناول عسیبا یابسا فکسره لیسمعه صوته یستبری به نومه، فسمعه رسول الله (ص) فرفع رأسه، فقال: یاابا ذر تخدعنی اما علمت انی اری اعمالکم فی مقامی کما اراها فی یقظتی ان عینیّ تنامان ولا ینام قلبی .

عمّار

۵۶ـ حدثنی علی بن محمدبن قتیبة النیسابوری، قال حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمدبن سنان، عن ابی خالد ، عن حمران بن اعین، عن ابی جعفر(ع)، قال، قلت ما تقول فی عمّار ؟ قال: رحم الله عمّاراً، ثلثاً، قاتل مع امیر المؤمنین (صلوات الله علیه و آله) و قتل شهیداً . قال. قلت فی نفسی ماتکون منزلة اعظم من هذه المنزلة ؟ فالتفت الیّ، فقال: لعلّك تقول مثل الثلثة ! هیهات ! قال، قلت: وما علمه انه یقتل فی ذلك الیوم ؟ قال: انه لما رأی الحرب لاتزداد الا شدة والقتل لایزداد الا کثرة ترك الصفّ وجاء الی امیر المؤمنین (ع) فقال یاامیر المؤمنین هو هو؟ قال ارجع الی صفّك، فقال له ذلك ثلاث مرات کل ذلك یقول له ارجع الی صفّك فلمّا ان کان فی الثالثة قال له نعم . فرجع الی صفّه وهو یقول: الیوم القی

۱ـ ای یمیز نومه و یفرقه من یقظته .

الأحبّة محمداً وحزبه .

٥٧ـ محمدبن احمدبن ابى‌عوف البخارى و محمدبن سعدبن مزيد الكشّى، قالا حدّثنا ابوعلى المحمودى محمدبن احمدبن حماد المروزى، قال عمّاربن ياسر الذى قال فيه رسول‌الله (ص) وقد القته قريش فى النار : يا نار كونى برداً وسلاماً على عمّار كما كنت بردا وسلاما على ابراهيم ، فلم يصبه[1] منها مكروه. وقتلت قريش ابويه ورسول‌الله (ص) يقول صبرا آل ياسر موعدكم الجنّة، ماتريدون من عمار؟ عمار مع الحق والحق مع عمّار حيث كان، عمّار جلدة بين عينى و انفى تقتله الفئة الباغية، وقال وقت قتلهم اياه: اليوم القى الأحبّة محمداً و حزبه، يدعوهم الى الجنة ويدعونه الى النار .

٥٨ـ حمدويه و ابراهيم، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان ، عن عاصم بن حميد، عن فضيل الرسّان، قال سمعت[2] اباداود، وهو يقول حدثنى بريدة الأسلمى، قال سمعت رسول‌الله (ص) يقول ان الجنة تشتاق الى ثلثة، قال فجاء ابوبكر، فقيل له يا ابابكر انت الصّديق و انت ثانى اثنين اذهما فى الغار، فلو سألت رسول‌الله (ص) من هؤلآء الثلثة ؟ قال انّى اخاف ان اسأله فلا اكون منهم فتعيّرنى[3] بذلك بنوتيم، قال، ثم جاء عمر ، فقيل له يا اباحفص ان رسول‌الله (ص) قال ان الجنّة تشتاق الى ثلثة و انت الفاروق الذى ينطق الملك على لسانك فلو سألت رسول‌الله من هؤلاء الثلثة؟

١ـ فلم يصله، فلم تصله النار ولم يصبه ـ خ .
٢ـ سند الحديث من هذه الطبقة عامى والرواية عامية .
٣ـ فيعيرنى ـ خ .

فقال انی اخاف ان اسأله فلا اکون منهم فتعیّرنی بذلك بنوعدی. ثم جاء علیّ (ع) فقیل له یاابا الحسن ان رسول الله (ص) قال ان الجنّة لتشتاق الی ثلثة فلو سألته من هؤلاء الثلثة ؟ فقال اسأله ان کنت منهم حمدت الله و ان لم اکن منهم حمدت بالله[1]، قال، فقال علی (ع) یارسول الله انك قلت ان الجنّة لتشتاق الی ثلثة فمن هؤلاء الثلثة ؟ قال انت منهم و انت اولهم، و سلمان الفارسی فانّه قلیل الکبر وهو لك ناصح فاتّخذه لنفسك، و عمّاربن یاسر شهد[2] معك مشاهد غیر واحدة لیس منها الا و هو فیها، کثیر خیره، ضوئ[3] نوره، عظیم اجره .

۵۹ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی جعفربن احمد، قال حدثنا حمدان ابن سلیمان النیسابوری والعمرکی بن علی البوفکی النیسابوری، عن محمد ابن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله الحجّال، عن علی بن عقبة، عن رجل، عن ابی عبدالله (ع) قال کان رسول الله (ص) وعلیّ وعمّار یعملون مسجداً فمرّ عثمان فی بزّة له یخطر[4] فقال له امیرالمؤمنین (ع) ارجز به! فقال عمّار :

لایستوی من یعمر المساجدا یظلّ فیها راکعاً و ساجداً
و من تراه عانداً معاندا عن الغبار لا یزال حائدا

قال، فاتی النّبی (ص) فقال ما اسلمنا لتشتم اعراضنا و انفسنا! فقال

۱ـ الله ـ خ.
۲ـ یشهد ـ خ .
۳ـ ضیئ ـ خ .
۴ـ البزة بالکسر والتشدید : الثوب من الکتان ومنه البزاز. والخطر کخشن: المتبختر .

رسول الله (ص) افتحبّ ان تقال ؟ فنزلت آيتان : يمنّون عليك ان اسلموا ـ الآية[1]، ثم قال النبيّ (ص) لعليّ (ع) اكتب هذا في صاحبك، ثم قال النبي (ص) اكتب هذه الآية: انما المؤمنون الّذين آمنوا بالله ورسوله .

٦٠ـ جعفر بن معروف، قال حدثنا الحسن بن علي بن نعمان، عن ابيه، عن صالح الحذاء، قال لما امر النّبي (ص) ببناء المسجد قسّم عليهم المواضع وضمّ الى كل رجل رجلا، فضمّ عمّاراً الى علي (ع) قال فبينا[2] في علاج البناء اذ خرج عثمان من داره وارتفع الغبار فتمنّع بثوبه واعرض بوجهه، قال، فقال علي (ع) لعمّار اذا قلت شيئاً فردّ عليّ ! قال، فقال علي (ع)

لا يستوي من يعمر المساجدا يظل فيها راكعا و ساجدا

كمن يرى [3] عن الطّريق عائدا

قال فاجابه عمّار كما قال: فغضب عثمان من ذلك فلم يستطيع ان يقول لعليّ شيئاً. فقال لعمّار يا عبد يالكع! ومضى. فقال عليّ (ع) لعمّار رضيت[4] بما قال لك، الا تأتي النّبي (ص) فتخبره ! قال، فأتاه فاخبره، فقال: يا نبي الله ان عثمان قال لي يا عبد يا لكع ، فقال رسول الله (ص) من يعلم ذلك؟ فقال عليّ .فدعاه و سأله، قال ، فقال له كما قال عمّار، فقال لعليّ (ع) اذهب فقل له حيث ماكان يا عبد يا لكع انت القائل لعمّار يا عبد يا لكع! فذهب علي (ع) فقال له ذلك ثم انصرف[5]

١ـ آية ١٧ من الحجرات. والآية الآتية رقم ١٥ منها .

٢ـ فبيناهم ـ خ . ٣ـ كمن هو ـ خ .

٤ـ ارضيت ـ خ . ٥ـ فانصرف ـ خ .

۶۱ـ جعفر بن معروف، قال حدثنی محمد بن الحسن ، عن جعفر بن بشیر، عن حسین بن ابی حمزة، عن ابیه ابی حمزه، قال والله انی لعلی ظهر بعیری بالبقیع اذجاءنی رسول فقال اجب یا اباحمزة ! فجئت وابوعبدالله (ع) جالس، فقال انی لاستریح اذا رأیتك، ثم قال: ان اقواماً یزعمون ان علیاً(ع) لم یکن اماماً حتی شهر سیفه، خاب اذاً عمّار و خزیمة بن ثابت وصاحبك ابوعمرة، وقد خرج یومئذ صائماً بین الفئتین باسهم فرماها قربی یتقرب بها الی الله تعالی حتی قتل، یعنی عمّارا .

۶۲ـ ومن طریق العامّة : خلف بن محمد الملقّب بالمنّان[1] الکشّی ، قال حدثنا محمد بن حمید، قال حدثنا ابو نعیم، قال حدثنا سفیان ، عن سلمة، عن مجاهد، قال رآهم و هم یحملون حجارة المسجد فقال رسول الله (ص) مالهم و لعمّار یدعوهم الی الجنّة و یدعونه الی النار، و ذاك دار الأشقیاء الفجّار .

۶۳ـ خلف بن محمد، قال حدثنا عبد[2] بن حمید، قال حدثنا هاشم بن القاسم، قال حدثنا شعبة، عن اسمعیل بن ابی خالد، قال سمعت قیس بن ابی حازم، قال، قال عمّار بن یاسر: ادفنونی فی ثیابی فانی مخاصم .

۶۴ـ خلف بن محمد، قال حدثنا عبد بن حمید، قال اخبرنا ابو نعیم، قال حدثنا سفیان، عن حبیب، عن ابی البختری، قال: اتی عمّار یومئذ بلبن، فضحك، ثم قال قال لی رسول الله (ص) آخر شراب تشربه من الدنیا مذقة من لبن حتی تموت .

۱ـ بالمنار ـ خ .

۲ـ عبید ـ خ .

وفي خبر آخر: انه قال له: آخر زادك من الدنيا ضياح[1] من لبن .

٦٥ـ خلف بن محمد، قال حدثنا عبد[2]، قال حدثنا ابو نعيم، قال حدثنا سفيان، عن ابي قيس الأودي، عن الهذيل، قال قيل للنبي (ص) ان عمّاراً سقط عليه جدار فمات، فقال ان عمّارا لن يموت .

٦٦ـ خلف، قال حدثنا فتح بن عمرو الوراق، قال حدثنا يحيى بن آدم، قال حدثنا اسرائيل وسفيان، عن ابي اسحق، عن هانئ بن هانئ ، قال قال علي (ع) استأذن عمّار على النبي (ص) فعرف صوته فقال: مرحباً ائذنوا للطيّب ابن الطيّب[3] .

٦٧ـ خلف، قال حدثنا حاتم بن نصير، قال حدثنا حاتم بن يونس ، عن ابي بكر، قال حدثنا ابو اسحق، عن هانئ بن هانئ، عن علي (ع) قال استأذن عمّار على النبي (ص) فقال من هذا؟ قال عمّار قال: مرحبا بالطيّب المطيّب .

٦٨ـ خلف قال حدثنا حاتم، قال سمعت احمد بن يونس، قال سمعت ابا بكر بن عياش، في قوله عز وجل : امّن هو قانت آناء الليل (قال ساعات الليل) ساجدا و قائماً يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربّه (قال: عمّار) هل يستوي الذين يعلمون (قال: عمار) والذين لا يعلمون، مواليه بنو المغيرة .

٦٩ـ خلف، قال حدثنا حاتم، قال حدثنا عمرو بن مرزوق، قال حدثنا

١ـ الضيح بالفتح والضياح ايضا اللبن الرقيق الممزوج .

٢ـ عبيد ـ خ .

٣ـ من الطيّب ـ خ .

شعبة، قال حدثنا سلمةبن كهيل، قال سمعت محمدبن عبدالرحمن‌بن‌عوف عن‌عبدالرحمن‌بن زيد، عن‌الأشتر، قال كان بين عمّار و خالدبن‌الوليد كلام فشكى خالد الى رسول‌الله (ص) فقال رسول‌الله (ص) انه من يعادى عمّاراً يعاديه‌الله ومن يبغض عمّارا يبغضه‌الله ومن سبّه سبّه‌الله . قال سلمة: هذا اونحوه .

۷۰ـ خلف، قال حدثنا ابوحاتم، قال حدثنا احمدبن يونس، قال حدثناالليث‌بن سعد، عن عمر مولى غفرة، قال: حبس عمّار فيمن حبس و عذّب، قال فانفلت[1] فيمن انفلت من‌الناس فقدم على رسول‌الله (ص) فقال: افلح ابواليقظان ! قال ماافلح ولا انجح لنفسه لأنّهم لايزالون يعذّبونه حتى نال منك، قال ان سألوا من ذاك فزد[2] .

۷۱ـ خلف، قال حدثناالفتح‌بن عمروالوراق، قال حدثنا يزيدبن هرون، قال اخبرناالعوام‌بن حوشب، قال اخبرنى اسودبن مسعود[3] ، عن حنظلةبن خويلد العنبرى، قال: انى لجالس عند معاوية اذ اتاه رجلان يختصمان فى رأس عمّار يقول كل واحد منهما انا قتلته، فقال عبدالله‌بن عمرو ليطيب به احدكم نفسا لصاحبه فانّى سمعت رسول‌الله (ص) يقول تقتله الفئةالباغية ،فقال معاوية الا تغنى عنا مخبرتك[4] يا عمرو[5] فما بالك

۱ـ فلت وانفلت : تخلص .
۲ـ فزدهم ـ خ .
۳ـ بن مسعدة، كذلك فى‌النسخ كلها، والظاهر ان‌الصحيح هو ماضبطناه.
٤ـ الخبر والمخبرة بمعنى واحد .
٥ـ فى نسخة ه و فى‌الترتيب : يا ابن‌عمرو . والصحيح هو هذا .

معنا؟ قال انى معكم ولست اقاتل، ان ابى شكانى الى النبىّ (ص) فقال لى رسول الله (ص) اطع اباك مادام حيّا ولاتعصه، فانى معكم ولست اقاتل .

حذيفَة :

٧٢ـ حدثنا ابن مسعود، قال اخبرنى ابو الحسن على بن الحسن بن على ابن فضّال، قال حدثنى محمد بن الوليد البجلى، قال حدثنى العباس بن هلال، عن ابى الحسن الرضا (ع) ذكر ان حذيفة لما حضرته الوفاة وكان آخر الليل، قال لابنته ايّة ساعة هذه؟ قالت آخر الليل. قال الحمد لله الذى بلغنى هذا المبلغ ولم اوال ظالماً على صاحب حق ولم اعاد صاحب حق، فبلغ زيد بن عبدالرحمن بن عبد يغوث فقال كذب والله لقد والى على عثمان، فاجابه بعض من حضره ان عثمان والاه[1] يا اخا زهرة والحديث منقطع .

سهل بن حنيف :

٧٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى احمد بن عبدالله العلوى، قال حدثنى على بن محمد، عن احمد بن محمد الليثى، عن عبدالغفّار ، عن جعفر بن محمد (ع) ان عليّاً (ع) كفّن سهل بن حنيف فى برد احمر حبرة[2] .

٧٤ـ محمد بن مسعود ، قال حدثنى احمد بن عبدالله[3] العلوى، قال

١ـ والله ـ خ .

٢ـ بالكسر فالفتح اوالتحريك: ضرب من ضروب برود اليمن .

٣ـ فى النسخة: عبيدالله .

حدثنی علی‌بن‌الحسن الحسینی، عن‌الحسن‌بن زید، انه قال : کبّر علیّ بن ابی‌طالب علی سهل‌بن حنیف سبع تکبیرات، وکان بدریّاً ، وقال لو کبّرت علیه سبعین لکان اهلا .

۷۵ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن نصیر، قال حدثنا محمد ابن عیسی، عن ابن ابی‌عمیر، عن حمّاد، عن‌الحلبی ، عن ابی‌عبدالله (ع) قال کبّر علی (ع) علی سهل‌بن حنیف وکان بدریّاً خمس تکبیرات، ثم مشی به ساعة ثم وضعه ثم کبّر علیه خمس تکبیرات اخر، فصنع به ذلك حتی بلغ خمساً و عشرین تکبیرة .

ابوایّوب‌الأنصاری :

۷۶ـ روی‌الحارث‌بن نصیر[1]الأزدی، عن ابی‌صادق، عن محمدبن سلیمان، قال: قدم علینا ابوایوب‌الأنصاری فنزل ضیعتنا یعلف خیلا له ، فآتیناه فاهدینا له، قال، قعدنا عنده فقلنا یا ابا ایّوب قاتلت المشرکین بسیفك هذا مع رسول‌الله (ص) ثم جئت تقاتل‌المسلمین؟ فقال ان‌النبی(ص) امرنی بقتال‌القاسطین والمارقین والناکثین، فقد قاتلت‌الناکثین و قاتلت القاسطین ، و انا نقاتل انشاءالله بالمسفعات بالطرقات[2] بالنهروانات، و ما ادری انّی[1] هی !

۱ـ فی نسخة ج : الحارث‌بن ابی نصیر. وفی حاشیة ه : الحارث‌بن حصیرة ـ خ

۲ـ وفی ه : بالسعفات . و نقل‌الأعیان نظیر هذه‌الروایة و فیها: و اما المارقون فهم اهل‌الطرفاوات و اهل‌السعیفات و اهل‌النخیلات و اهل النهروانات .

٧٧ـ وسئل الفضل بن شاذان عن ابى ايّوب خالد بن زيد الانصارى و قتاله مع معاوية المشركين؟ فقال كان ذلك منه قلّة فقه وغفلة، ظنّ ظن انه انما يعمل عملا لنفسه يقوى به الاسلام ويوهى به الشرك وليس عليه من معاوية شيء كان معه اولم يكن

حُذيفه و عبدالله بن مسعود

٧٨ـ وسأل عن ابن مسعود و حذيفه ؟ فقال لم يكن حذيفة مثل ابن مسعود : لأن حذيفة كان ركنا[1] و ابن مسعود خلط ووالى القوم ومال معهم وقال بهم، وقال ايضاً ان من السابقين الذين رجعوا الى امير المؤمنين (ع) ابو الهيثم بن التيّهان و ابو ايّوب و خزيمة بن ثابت و جابر بن عبدالله وزيد ابن ارقم و ابو سعيد الخدرى و سهل بن حنيف والبراء بن مالك و عثمان بن حنيف و عبادة بن الصامت، ثم ممّن دونهم قيس بن سعد بن عبادة و عدىّ ابن حاتم و عمرو بن الحمق و عمران بن الحصين و بريدة الأسلمى و بشر كثير[2].

بلال و صهيب مولیان

٧٩ـ ابو عبدالله محمد بن ابرهيم، قال حدثنى على بن محمد بن يزيد[3]

١ـ زكيا ـ خ .

٢ـ وفى النسخة المطبوعة: بشر بن كثير، وزعم العلامة الممقانى من هذه العبارة المغلوطة انه اسم رجل من اصحاب الأمير (ع) و ذكره فى كتابه فى عداد المسمّين ببشر . والصحيح الموافق بالنسخة المصححة ان البشر بمعنى الجمع وكثير صفته . والله اعلم .

٣ـ فى المطبوعة: بن زيد القمى .

القمی، قال حدثنی عبدالله‌بن محمدبن عیسی، عن ابن ابی‌عمیر، عن‌هشام ابن‌سالم، عن ابی‌عبدالله (ع) قال کان بلال عبدا صالحا وکان صهیب عبد سوء یبکی علی عمر .

اسامةبن زید :

۸۰ـ حدثنا محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن احمد، عن سهل ابن زاذویه، عن ایّوب‌بن نوح، عمن رواه، عن ابی‌مریم الأنصاری ، عن ابی‌جعفر (ع) قال: ان‌الحسن[1] بن علی (ع) کفّن اسامةبن زید فی بُرد احمر حبرة .

۸۱ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی احمدبن منصور، عن احمدبن الفضل، عن‌محمدبن زیاد، عن سلمةبن محرز، عن ابی‌جعفر (ع) قال الا اخبرکم باهل‌الوقوف! قلنا بلی. قال اسامةبن زید وقد رجع فلا تقولوا الا خیراً ، و محمدبن مسلمة، و ابن عمر مات منکوباً .

۸۲ـ قال ابوعمروالکشّی : وجدت فی کتاب ابی‌عبدالله‌الشاذانی ، قال حدثنی جعفربن محمدالمدائنی ، عن موسی‌بن القاسم البجلی[2] عن صفوان عن عبدالرحمن‌بن الحجّاج، عن ابی‌عبدالله، عن آبائه (ع) قال : کتب علیّ (ع) الی والی‌المدینة لا تعطین سعدا ولا ابن عمر من الفیء شیئا، فاما اسامةبن زید فانی قد عذرته فی‌الیمین التی کانت علیه .

۱ـ والظاهرالصحیح‌هو:الحسین‌بن علی(ع) فان اسامةمات بعدالحسن(ع)

۲ـ فی‌النسخ کلها: العجلی ـ خ .

ابوسعيد الخَدرى :

٨٣ـ حمدويه ، قال حدثنا ايّوب، عن عبدالله بن المغيرة، قال حدثنى ذريح، عن ابى عبدالله (ع) قال، ذكر ابوسعيد الخدرى، فقال : كان من اصحاب رسول الله وكان مستقيماً، قال، فنزع ثلثة ايام فغسّله اهله ثم حملوه الى مصلاه فمات فيه .

٨٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى الحسين بن اشكيب، قال اخبرنا محسن بن احمد، عن ابان بن عثمان، عن ليث المرادى، عن ابى عبدالله (ع) قال: ان اباسعيد الخدرى كان قد رزق هذا الأمر، و انه اشتدّ نزعه فامر اهله ان يحملوه الى مصلاه الذى كان يصلّى فيه ففعلوا فما لبث ان هلك .

٨٥ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد ، عن ابن ابى عمير ، عن الحسين بن عثمان، عن ذريح، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول: كان علىّ ابن الحسين (عليهما السلام) يقول انى اكره للرجل ان يعافى فى الدنيا ولا يصيبه شىء من المصائب، ثم ذكر ان اباسعيد الخدرى كان مستقيماً نزَع ثلثة ايام فغسّله اهله ثم حمل الى مصلاه فمات فيه .

جابر بن عبدالله الأنصارى

٨٦ـ حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن معاويَة بن عمّار ، عن ابى الزبير المكّى، قال سألت جابر بن عبدالله، فقلت اخبرنى اىّ رجل كان على بن

ابی‌طالب؟ قال فرفع حاجبیه عن عینیه وقد کان سقط علی عینیه، قال،فقال: ذاك خیرالبشر اما والله ان کنّا [1] لنعرف المنافقین علی عهد رسول‌الله (ص) ببغضهم ایّاه .

۸۷ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمدبن یزیدالقمّی، قال حدثنی احمدبن محمدبن عیسی‌القمّی، عن ابن فضّال، عن عبدالله‌بن بکیر، عن زرارة، عن ابی‌جعفر (ع) قال: کان عبدالله ابوجابربن عبدالله من السبعین و من‌الأثنی عشر، وجابر من‌السبعین ولیس من‌الأثنی‌عشر .

۸۸ـ حمدویه و ابراهیم ابنا نصیر، قالا حدثنا محمدبن عیسی، عن محمدبن سنان، عن حریز، عن ابان‌بن تغلب، قال حدثنی ابوعبدالله (ع) قال ان جابربن عبدالله کان آخر من بقی من اصحاب رسول‌الله (ص) وکان رجلا منقطعاً الینا اهل‌البیت، وکان یقعد فی مسجد رسول‌الله (ص) و هو معتمّ بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقرالعلم یا باقرالعلم ، فکان اهل المدینة یقولون جابر یهجر، فکان یقول لا والله مااهجرو لکنی سمعت رسول‌الله (ص) یقول انّك ستدرك رجلا من اهل بیتی اسمه‌اسمی وشمائله شمائلی یبقرالعلم بقراً، فذاك‌الذی دعانی الی ما اقول، قال، فبینا جابر یتردد ذات یوم فی بعض‌طرق‌المدینة : اذ هو بطریق فی ذلك‌الطریق کُتّاب [2] فیه محمدبن علی‌بن‌الحسین (ع)، فلمّا نظر الیه قال یا غلام اقبل! فاقبل ثم قال ادبر! فادبر، فقال شمائل رسول‌الله (ص) والذی نفس جابر

۱ـ انا کنا ـ خ .

۲ـ بالضم وتشدید التاء: موضع‌التعلیم .

بيده، يا غلام ما اسمك؟ فقال اسمى محمد بن على بن الحسين بن علىّ بن ابى طالب، فاقبل عليه يقبّل رأسه، وقال: بابى انت و امّى رسول الله (ص) يقرئك السلام ويقول لك، ويقول لك، قال، فرجع محمد بن على (ع) الى ابيه على بن الحسين وهو ذعر، فاخبره الخبر، فقال له يا بنى قد فعلها جابر؟ قال نعم. قال يا بنى الزم بيتك. قال، فكان جابر يأتيه طرفى النهار فكان اهل المدينة يقولون واعجباه لجابر يأتى هذا الغلام طرفى النهار و هو آخر من بقى من اصحاب رسول الله، فلم يلبث ان مضى على بن الحسين (عليهما السلام) فكان محمد بن على يأتيه على وجه الكرامة لصحبته برسول الله (ص) قال، فجلس فحدثهم عن ابيه[1] فقال اهل المدينة ما رأينا احداً قط اجرأ من ذا قال، فلما رأى مايقولون حدثهم عن رسول الله، قال اهل المدينة مارأينا احدا قطّ اكذب من هذا يحدث عمّن لم يره، قال فلما رأى ما يقولون حدثهم عن جابر بن عبدالله فصدّقوه، وكان جابر والله يأتيه يتعلّم منه.

٨٩ـ حدثنى ابو محمد جعفر بن معروف، قال حدثنا الحسن بن على بن النعمان، عن ابيه، عن عاصم الحنّاط، عن محمد بن مسلم، قال قال لى ابو عبدالله (ع) ان لابى مناقب ماهنّ لآبائى ان رسول الله (ص) قال لجابر بن عبدالله الأنصارى انك تدرك محمد بن علىّ فاقرأه منّى السلام، قال فاتى جابر منزل على بن الحسين (عليهما السلام) فطلب محمد بن علىّ، فقال له علىّ (ع) هو فى الكتّاب ارسل لك اليه، قال لا ولكنّى اذهب اليه، فذهب فى طلبه فقال للمعلّم اين محمد بن على؟ قال هو فى تلك الرفقة

١ـ عن الله ـ خ.

ارسل لك اليه، قال لا ولكنّى اذهب اليه، قال فجائه فالتزمه و قبّل رأسه، وقال ان رسول‌الله (ص) ارسلنى اليك برسالة ان اقرئك‌السلام! قال عليه و عليك‌السلام، ثم قال له جابر بابى‌انت و امّى اضمن لى انت‌الشفاعة يوم القيمة ! قال فقد فعلت ذلك يا جابر .

۹۰ـ احمدبن على‌القمّى السلولى ، قال حدثنى ادريس‌بن ايّوب القمى، عن‌الحسين‌بن سعيد، عن ابن محبوب، عن عبدالعزيز العبدى ، عن زرارة، عن ابى‌جعفر(ع) قال: جابر يعلم[1]، و اثنى عليه خيرا، قال، فقلت له: وكان من اصحاب على (ع) قال: كان جابر يعلم قول‌الله عزّ وجل انّ الذى فرض عليك‌القرآن لرادّك الى معاد .

۹۱ـ احمدبن على، قال حدثنى ادريس، عن‌الحسين‌بن بشر ، قال حدثنى هشام‌بن سالم، عن محمدبن مسلم و زرارة، قالا سألنا اباجعفر(ع) عن احاديث فرواها عن جابر، فقلنا مالنا و لجابر! فقال: بلغ من ايمان‌جابر انه كان يقرء هذه‌الآية ـ ان‌الذى فرض عليك‌القرآن لرادّك الى معاد .

۹۲ـ احمدبن على‌القمّى شقران‌السلولى، قال حدثنى ادريس ، عن الحسين‌بن سعيد، عن محمدبن اسمعيل، عن منصوربن اذينة، عن زرارة، عن ابى‌جعفر (ع) قال قلت مالنا ولجابر تروى عنه؟ فقال يا زرارة ان‌جابراً قد كان يعلم تأويل هذه الآية ـ ان‌الذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد .

۱ـ اى قال ابوجعفر (ع) يعلم جابر قول‌الله ان .... ثم اثنى عليه فى وسط كلامه .

٩٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد بن يحيى، عن محمد بن السفرى[1] عن علي بن الحكم، عن فضل[2] بن عثمان، عن ابى الزبير، قال : رأيت جابراً يتوكّاء على عصاه وهو يدور فى سكك المدينة و مجالسهم و هو يقول علىّ خير البشر فمن ابى فقد كفر ، يا معاشر الأنصار ادّبوا اولادكم على حبّ علىّ فمن ابى فلينظر فى شأن امّه.

البراء بن عازب

٩٤ـ قال الكشّى: روى جماعة من اصحابنا منهم ابوبكر الحضرمى، و ابان بن تغلب، والحسين[3] بن ابى العلاء، و صباح[4] المزنى، عن ابى جعفر وابى عبدالله (عليهما السلام) ان امير المؤمنين (ع) قال للبراء بن عازب كيف وجدت هذا الدين؟ قال كنّا بمنزلة اليهود قبل ان نتبعك، تخفّ علينا العبادة، فلما اتبعناك و وقع حقايق الايمان فى قلوبنا وجدنا العبادة قد تثاقلت فى اجسادنا. قال امير المؤمنين(ع) فمن ثم يحشر الناس يوم القيمة فى صور الحمير و تحشرون فرادى فرادى يؤخذ بكم الى الجنّة، ثم قال ابوعبدالله (ع) ما بدالكم! مامن احد يوم القيمة الا وهو يعوى عوْاء

١ـ فى ج : المنقرى، و فى د، وه: الشفرى، وفى الترتيب: الشقرى وفى المطبوع: التغلبى .

٢ـ فضيل ـ خ .

٣ـ وفى النسخة: الحسن. وفى نسخ اخرى : الحسين .

٤ـ كذلك فى النسخ. وفى النسخة: صالح .

البهائم ان اشهدوا لنا واستغفروا لنا ! فنعرض عنهم فماهم بعدها بمفلحين .

قال ابوعمرو الكشّى : هذا بعد ان اصابته دعوة امير المؤمنين (ع).

٩٥ـ فيما روى من جهة العامّة : روى عبدالله بن ابراهيم، قال اخبرنا ابومريم الأنصارى[١]، عن المنهال بن عمرو، عن زرّ بن حبيش، قال خرج علىّ ابن ابى طالب (ع) من القصر فاستقبله ركبان متقلّدون بالسيوف عليهم العمائم، فقالوا السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بركاته السّلام عليك يا مولانا! فقال علىّ (ع) من هيهنا من اصحاب رسول الله (ص) ؟ فقام خالد بن زيد ابوايّوب، و خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين، و قيس بن سعد بن عبادة، و عبدالله بن بديل بن ورقاء ، فشهدوا جميعاً انهم سمعوا رسول الله (ص) يقول يوم غدير خم من كنت مولاه فعلىّ مولاه. فقال على (ع) لأنس بن مالك، والبراء بن عازب، مامنعكما ان تقوما فتشهدا فقد سمعتماكما سمع القوم ؟ ثم قال اللهم ان كانا كتماها معاندة فابتلهما ! فعمى البراء بن عازب، و برص قدما انس بن مالك، فحلف انس بن مالك انلا يكتم منقبة لعلىّ بن ابى طالب ولا فضلا ابداً ، و اما البراء بن عازب فكان يسأل عن منزله ؟ فيقال هو فى موضع كذا وكذا، فيقول كيف يرشد من اصابته الدعوة .

١ـ الظاهر ان المراد منه عبدالغفار بن القاسم من وجوه اصحابنا فان ابا مريم من العامة ليس فى هذه الطبقة وهو مذكور فى اسناد هم ايضا فيكون السند عاميا من جهة الآخرين .

عمرو بن الحمق

٩٦ـ جبريل بن احمد الفاريابى ، حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران ، عن الحسن بن محبوب، عن ابى القاسم وهو معاوية بن عمار (انشاءالله)[1] رفعه، قال ارسل رسول الله (ص) سريّة، فقال لهم انّكم تضلّون ساعة كذا من الليل فخذوا ذات اليسار، فانكم ترون برجل فى شأنه[2] فتسترشدونه ، فيأبى ان يرشدكم حتى تصيبوا من طعامه فيذبح لكم كبشا فيطعمكم ثم يقوم فيرشدكم، فاقرأوه منّى السلام واعلموه انى قد ظهرت بالمدينة . فمضوا فضلّوا الطريق، فقال قائل منهم الم يقل لكم رسول الله(ص) تياسروا! ففعلوا فمروا بالرجل الذى قال لهم رسول الله (ص) فاسترشدوه؟ فقال لهم الرجل لا افعل حتى تصيبوا من طعامى! ففعلوا، فارشدهم الطريق. و نسوا ان يقرأوه السلام من رسول الله (ص)، قال، فقال لهم الرجل و هو عمرو بن الحمق (رضى الله عنه) اظهر النّبى (ع) بالمدينة؟ فقالوا نعم. فلحق به و لبث معه ماشاءالله، ثم قال له رسول الله (ص) ارجع الى الموضع الذى منه هاجرت فاذا تولّى امير المؤمنين (ع) فأته ! فانصرف الرجل حتى اذا تولّى امير المؤمنين (ع) الكوفة، اتاه فاقام معه بالكوفة، ثم انّ امير المؤمنين (ع) قال له لك دار؟ قال نعم. قال بعها و اجعلها فى الازد، فانى غداً لوغبت

١ـ ولا يخفى ان اباالقاسم ليس كنية معروفة لمعاويّة بن عمار بل هو كنية لأبيه عمار و لعله لذا قال انشاءالله .

٢ـ شائه ـ خ والشاء جمع الشاة .

لطلبت[١]، فمنعك الازد حتى تخرج من الكوفة متوجّها الى حصن الموصل ، فتمر برجل مقعد فتقعد عنده ثم تستسقيه فيسقيك، و يسألك عن شـأنك فاخبره وادعه الى الاسلام فانه يسلم، و امسح بيدك على وركيه فان الله يمسح[٢] مابه و ينهض قائماً فيتبعك، و تمرّ برجل اعمى على ظهر الطريق فتستسقيه فيسقيك، و يسألك عن شأنك فاخبره وادعه الى الاسلام فانـه يسلم، و امسح يدك على عينيه فان الله عز وجل يعيده بصيراً فيتبعك، وهما يواريان بدنك فى التراب، ثم تتبعك الخيل فاذا صرت قريباً من الحصن فى موضع كذا و كذا رهقتك[٣] الخيل، فانزل عن فرسك و مرّ الى الغار فانه يشترك فى دمك فسقة من الجن والانس . ففعل ما قال امير المؤمنين (ع) قال، فلما انتهى الى الحصن قال للرجلين: اصعدا فانظرا هل تريان شيئاً ؟ قالا نرى خيلا مقبلة، فنزل عن فرسه و دخل الغار و عار فرسه[٤] فلما دخل الغار ضربه اسود[٥] سالخ فيه، وجاءت الخيل فلما رأوا فرسـه عايراً قالوا هذا فرسه و هو قريب، فطلبه الرجال فاصابوه فى الغار فكلما ضربوا ايديهم الى شىء من جسمه تبعهم اللحم، فاخذوا رأسه فاتوا به معاويّة فنصبه على رمح و هو اول رأس نصب فى الاسلام .

٩٧ـ قال الكشّى: و روى ان مروان بن الحكم كتب الى معاويّة وهو

١ـ فى النسخة: لطلبك .
٢ـ مسح الله مابه: اى ازاله وعافاه .
٣ـ اى دنت ولحقت .
٤ـ عار فرسه: انفلت وذهب
٥ـ الحيّة السوداء العظيمة والسالخ صفة لها لانسلاخ جلدها فى كل عام.

عامله على المدينة : اما بعد. فان عمـرو بن عثمان ذكر ان رجالا من اهل العراق و وجوه اهل الحجاز يختلفون الى الحسين بن على، و ذكر انه لا يامن وثوبه، وقد بحثت عن ذلك فبلغنى انه لا يريد[1] الخلاف يومه هذا، و لست آمن ان يكون هذا ايضاً لما بعده، فاكتب الىّ برأيك فى هذا! والسلام .

فكتب اليه معاوية: اما بعد ـ فقد بلغنى كتابك و فهمت ما ذكرت فيه من امر الحسين، فاياك ان تعرّض للحسين فى شىء واترك حسيناً ما تركك، فانا لا نريد ان تعرّض له فى شىء ما وفى ببيعتنا ولم ينز على[2] سلطاننا ، فاكمن عنه[3] مالم يبدِ لك صفحته ! والسلام .

٩٨ـ وكتب معاوية الى الحسين بن على (ع) اما بعد ـ فقد انتهت الىّ امور عنك: ان كانت حقّا فقد اظنّك تركتها رغبة فدعها و لعمر الله ان من اعطى الله عهده وميثاقه لجدير بالوفاء، وان كان الذى بلغنى باطلا فانك انت اعزل[4] الناس لذلك وعظ نفسك فاذكر و لعهد الله[5] اوف! فانك متى تنكرنى انكرك[6] ومتى تكدنى اكدك، فاتّق شقّك[7] عصا هذه الأمّة و اَن يردهم الله على يديك فى فتنة، فقد عرفت الناس و بلوتهم[8]، فانظر لنفسك ولدينك

١ـ فى ج والترتيب: يريد .
٢ـ لم ينازعنا سلطاننا ـ خ . نزى ينزو: وثب .
٣ـ فاكمن عليه ـ خ . والكمون: الاختفاء .
٤ـ اعدل، اعذل ـ خ .
٥ـ وبعهد الله ـ خ .
٦ـ فى النسخ الخطيّة : فانك متى انكرك تنكرنى و متى اكدك تكدنى
٧ـ شق ـ خ .
٨ـ وقلوبهم ـ خ .

ولأمّة محمد (ص) ولا يستخفّنّك السّفهاء والذين لا يعلمون .

٩٩ـ فلما وصل الكتاب الى الحسين (ع) كتب اليه : اما بعد ـ فقد بلغنى كتابك، تذكر انه قد بلغك عنى امور انت لى عنها راغب[1] وانا بغيرها عندك جدير: فان الحسنات لا يهدى لها ولا يسدّد[2] اليها الا الله، واما ما ذكرت انه انتهى اليك عنّى: فانه انما رقّاه اليك المرّاقون المشّاؤن بالنميم، وما اريد لك حربا ولا عليك خلافا، و ايم الله انى لخائف لله فى ترك ذلك وما اظن الله راضياً بترك ذلك ولا عاذرا بدون الاعذار فيه اليك وفى اوليائك القاسطين الملحدين حزب الظلمة و اولياء الشياطين، الست القاتل حجر بن عدى اخا كندة والمصلّين العابدين الذين كانوا ينكرون الظلم ويستعظمون البدع ولا يخافون فى الله لومة لائم؟ ثم قتلتهم ظلما و عدوانا من بعد ما كنت اعطيتهم الايمان المغلّظة والمواثيق المؤكّدة لا تاخذهم[3] بحدث كان بينك و بينهم ولا باحنة[4] تجدها فى نفسك، او لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله (ص) العبد الصالح الذى ابلته العبادة فنحل جسمه وصفّرت لونه؟ بعد ما آمنته و اعطيته من عهود الله و مواثيقه مالو اعطيته طائراً لنزل اليك من رأس الجبل، ثم قتلته جرأة على ربك واستخفافاً بذلك العهد، او

١ـ اى و مضمون كتابك انك معرض عنها و انا راغب اليها و بغيرها جدير. و فى الإحتجاج: وزعمت انى راغب فيها و انا بغيرها عنك جدير .

٢ـ سدّده : ارشده الى الصواب .

٣ـ ولا تاخذهم ـ خ .

٤ـ بالكسر فالسكون الحقد .

لست المدعى زياد بن سميّة المولود على فراش عبيد ثقيف؟ فزعمت انه ابن ابيك وقد قال رسول الله (ص) الولد للفراش وللعاهر[1] الحجر، فتركت سنّة رسول الله (ص) تعمّداً و تبعت هواك بغير هدى من الله، ثم سلّطته على العراقين يقطّع ايدى المسلمين و ارجلهم و يسمل[2] اعينهم و يصلبهم على جذوع النخل كانّك لست من هذه الأمّة وليسوا منك، اولست صاحب الحضرميّين الذين كتب فيهم ابن سميّة انهم كانوا على دين علىّ (ع) ؟ فكتبت اليه ان اقتل كل من كان على دين على! فقتلهم و مثل بهم بامرك ، ودين علىّ (ع) والله الذى كان يضرب عليه اباك و يضربك، و به جلست مجلسك الّذى جلست، ولولا ذلك لكان شرفك وشرف ابيك الرحلتين[3]، وقلت فيما قلت انظر لنفسك و لدينك و لأمّة محمد واتّق شق عصا هذه الأمّة وان تردهم الى فتنة : وانى لااعلم فتنة اعظم على هذه الأمّة من ولايتك عليها ولا اعظم نظراً لنفسى و لدينى ولأمّة محمّد (ص) وعلينا[4] افضل من ان اجاهدك، فان فعلت فانه قربة الى الله وان تركته فانّى استغفر الله لدينى واسأله توفيقه لارشاد امرى، وقلت فيما قلت انى ان انكرتك تنكرنى و ان اكدك تكدنى: فكدنى ما بدالك فانى ارجو انلا يضرنى كيدك فىّ وانلايكون على احد اضرّ منه على نفسك، على انّك قد ركبت

١ـ عهر اليها: اتاها للفجور وعمل المنكرة .

٢ـ سمل عينه : قلعها .

٣ـ اشارة الى قوله تعالى رحلة الشتاء والصّيف .

٤ـ وعلينا ـ خ .

بجهلك و تحرّضت[1] على نقض عهدك، و لعمرى ما وفيت بشرط و لقد نقضت عهدك بقتلك هؤلاء النفر الذين قتلتهم بعدالصلح والايمان والعهود والمواثيق، فقتلتهم من غير ان يكونوا قاتلوا و قتلوا، ولم تفعل ذلك بهم الا لذكرهم فضلنا و تعظيمهم حقّنا، فقتلتهم مخافة امر لعلّك لولم تقتلهم متّ قبل ان يفعلوا اوماتوا قبل ان يدركوا، فابشر يا معاوية بالقصاص واستيقن بالحساب واعلم ان لله تعالى كتاباً لايغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها، وليس الله بناس لاخذك بالظنّة[2] وقتلك اوليائه على التهم ونفيك اوليائه من دورهم الى دارالغربة، واخذ للناس ببيعة ابنك غلام حدث يشرب الخمر و يلعب بالكلاب[3]، لا اعلمك الا وقد خسّرت نفسك وتبّرت دينك و غششت رعيّتك و اخربت امانتك و سمعت مقالة السفيه الجاهل و اخفت الورع التقى لأجلهم[4] ـ والسلام.

فلما قرأ معاوية الكتاب، قال: لقدكان فى نفسه ضبّة ما اشعُر[5] به.

فقال يزيد يا امير المؤمنين اجبه جوابا تُصغّر اليه نفسه وتَذكر فيه اباه بشرّ فعله! قال، ودخل عبدالله بن عمرو بن العاص، فقال له معاوية: اما

١ـ و تحرصت ـ خ.

٢ـ بالكسر فالتشديد: بمعنى التهمة وهى بالضمّ جمعها التهم بالضم فالفتح.

٣ـ وفى الإحتجاج: بالكعاب و هو فصوص الزد.

٤ـ فى الإحتجاج: الحليم.

٥ـ شعر يشعر به من باب نصر: علم او احسّ به. والضب: الحقد الخفى.

رأيت ما كتب به الحسين ؟ قال، وما هو ؟ قال، فاقرأه الكتاب، فقال وما يمنعك ان تجيبه بما يصغّر اليه نفسه؟ وانما قال ذلك فى هوى معاوية، فقال يزيد كيف رايت يا امير المؤمنين رأيى ؟ فضحك معاوية فقال امايزيد فقد اشار علىّ بمثل رأيك، قال عبدالله فقد اصاب يزيد .

فقال معاوية اخطأتما ارايتما لو انى ذهبت لعيب علىّ محقّا ماعسيت ان اقول فيه، ومثلى لايحسن ان يعيب بالباطل وما لايُعرَف ، ومتى ما عبت رجلا بما لا يعرفه الناس لم يُحفل[1] بصاحبه ولا يراه الناس شيئا و كذبوه، وما عسيت ان اعيب حسيناً ، و والله ما ارى للعيب فيه موضعا وقد رأيت ان اكتب اليه اتوعّده و اتهدّده ثم رايت الا افعل ولا امحله[2].

خُزَيمة بن ثابت

١٠٠ـ روى عن الفضل بن دكين، قال حدثنا عبدالجبّار بن العبّاس الشامى ، عن ابى اسحق قال لما قتل عمّار دخل خزيمة بن ثابت فسطاطه وطرح عنه سلاحه ثم شنّ[3] عليه انماء فاغتسل ثم قاتل حتى قتل .

١٠١ـ و روى ابو معشر، عن محمد بن عمارة بن خزيمة بن ثابت، قال: ما زال جدّى بسلاحه يوم الجمل و يوم الصفّين حتى قتل عمّار، فلما قتل عمار سلّ سيفه وقال سمعت رسول الله (ص) يقول عمّار تقتله الفئة الباغية

١ـ ما حفل به: ما بالى به ولا اهتمّ له .
٢ـ ولا اخجله ـ خ . محله بالتشديد: قوّاه .
٣ـ شنّ الماء عليه: صبّه متفرقا .

فقاتل حتی قتل رحمة‌الله علیهما .

عبدالله‌بن عبـاس

۱۰۲ـ و روی محمدبن عیسی‌بن عبید، عن‌محمدبن سنان، عن‌موسی بن بکرالواسطی، عن‌الفضیل‌بن یسار، عن ابی‌جعفر (ع) قال، سمعته یقول: قال امیرالمؤمنین (ع) اللهم العن ابنی فلان[1] و اعمم ابصارهما کماعیت قلوبهماالاجلین فی رقبتی[2] واجعل عمی ابصارهما دلیلا علی عمی‌قلوبهما

۱۰۳ـ جعفربن معروف، قال حدثنا یعقوب‌بن یزیدالأنبـاری ، عن حمّادبن عیسی، عن ابراهیم‌بن عمرالیمانی، عن‌الفضیل‌بن یسار، عن ابی جعفر(ع) قال اتی رجل ابی (علیه‌السلام) فقال ان فلاناً یعنی عبـدالله‌بن العباس یزعم انه یعلم کل آیة نزلت فی‌القرآن فی ای یوم نزلت و فیـم نزلت، قال فسله فیمن نزلت: ومن کان فی هذه اعمی فهو فی‌الآخرةاعمی و اضلّ سبیلا . وفیم نزلت: ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم . وفیم نزلت: یاایّهاالذین آمنوا اصبروا وصابروا و رابطوا. فاتاه‌الرجل . وقال: وددت‌الذی امرك بهذا و اجهنی به فاسائله، ولکن سله ماالعرش و متی خلق و کیف هو ؟ فانصرف‌الرجل الی ابی فقال له ما قال، فقال: وهل اجابك فی‌الآیات؟ قال لا، قال: ولکنّی اجیبك فیها بنور وعلم غیرالمدعی والمنتحل، اماالأولیان فنزلتا فی ابیه و اماالأخیرة فنزلت فی ابی وفینا ،

۱ـ هما عبدالله‌بن عباس و عبیدالله‌بن عباس .

۲ـ الاجل بالکسر: الوجع. وفی‌الترتیب: الاکلین .

و ذكر الرباط الّذى امرنا به بعد و سيكون ذلك من نسلنا المرابِط ومن نسله المرابَط، فاما ماسألت عنه، مما العرش[1]: فان الله عز و جل جعله ارباعاً لم يخلق قبله شيئا الا ثلثة اشياء الهواء والقلم والنور ثم خلقه من الوان مختلفة من ذلك، النور الأخضر الذى منه اخضرّت[2] الخضرة و من نور اصفر اصفرّت[2] منه الصفرة و نور احمر احمرّت[2] منه الحمرة و نور ابيض وهو نور الأنوار و منه ضوء النهار، ثم جعله سبعين الف طبق غلظ كل طبق كاول العرش الى اسفل السافلين، وليس من ذلك طبق الا يسبّح بحمده و يقدّسه باصوات مختلفة و السنة غير مشتبهة ولو سمع واحداً منها شيء مما تحته لانهدم الجبال والمدائن والحصون ولخسف البحار ولهلك مادونه، له ثمانية اركان يحمل كل ركن منها من الملائكة مالا يحصى عددهم الا الله يسبّحون الليل والنهار لايفترون، ولو حسّ حسّ شيء ممّا فوقه ما اقام لذلك طرفة عين، بينه و بين الاحساس الجبروت والكبرياء والعظمة والقدس والرحمة ثم العلم[3]، وليس وراء هذا[4]، لقد طمع الخائن فى غير مطمع، اما ان فى صلبه وديعة قد ذرئت لنار جهنّم سيخرجون اقوام من دين الله افواجا كما دخلوا فيه، و ستصبغ الأرض بدماء الفراخ من فراخ آل محمد، تنهض تلك الفراخ[5] فى غير وقت و تطلب غير ماتدرك، و يرابط الّذين آمنوا

١ـ فما العرش ـ خ .

٢ـ خلقت ـ خ .

٣ـ ثم القلم ـ خ .

٤ـ هذا مقال ـ خ .

٥ـ الفرخ بالفتح: ولد الطائر و كل صغير من النبات والحيوان والجمع فراخ بالكسر .

و يصبرون لما يرون حتّى يحكم‌الله و هو خيرالحاكمين .

١٠٤ـ حدثنى ابوالحسن على‌بن محمدبن قتيبة ، قال حدّثنا الفضل بن شاذان، عن محمدبن ابى‌عمير، عن احمدبن محمدبن زياد قال جاءرجل الى على‌بن‌الحسين (عليهماالسلم) و ذكر نحوه .

١٠٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جعفربن احمدبن ايّوب، قال حدثنى حمدان‌بن سليمان ابوالخير، قال حدثنى ابومحمد عبدالله‌بن محمد اليمانى، قال حدثنى محمدبن الحسين‌بن ابى‌الخطّاب الكوفى ، عن ابيه الحسين، عن طاووس، قال: كنّا على مائدة ابن عباس ، و محمـدبن الحنفيّة حاضر، فوقعت جرادة فاخذها محمد، ثم قال هل تعرفون ماهذه النقطةالسود فى جناحها ؟ قالوا الله اعلم. فقال اخبرنى ابى‌على‌بن ابى‌طالب (ع) انه كان مع‌النبى (ص) ثم قال: هل تعرف يا على هذه‌النقطةالسّود فى جناح هذه‌الجرادة ؟ قال قلت‌الله و رسوله اعلم. فقال (ع) مكتوب فى جناحها اناالله رب‌العالمين، خلقت‌الجراد جندا من جنودى اصيب به من اشاء من عبادى ، فقال ابن عبّاس: فما بال هؤلاءالقوم يفتخرون علينـا يقولون انهم اعلم منا، فقال محمد ما ولدهم الا من ولدنى، قال، فسمع ذلك‌الحسن‌بن على (ع) فبعث اليهما وهما بالمسجدالحرام، فقال لهمـا اما انه قد بلغنى ما قلتما اذ وجدتما جرادة، فاما انت يا ابن‌عباس ففيمن نزلت[1] فلبئس‌المولى و لبئس‌العشير . فى ابى اوفى ابيك؟ وتلى عليه آيات من كتاب‌الله كثيرا، ثم قال: اما والله لولا مانعلم لأعلمتك عاقبة امرك ماهو

١ـ نزلت هذه‌الآية ـ خ

وستعلمه، ثم انّك بقولك هذا مستنقص فی بدنك و يكون الجرموز من ولدك، ولو اذن لی فی القـول لقلت مالو سمع عامّة هذا الخلق لجحدوه وانكروه .

١٠٦ـ حمدويه و ابراهيم، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن سلام بن سعيد، عن عبدالله بن عبد يالـيل[1] رجل من اهل الطائف، قال: اتينا ابن عباس (رحمة الله عليهما) نعوده فی مرضه الّذی مات فيه، قال، فاغمی عليه فی البيت فاخرج الی صحن الدار، قال، فافاق، فقال: ان خليلی رسول الله (ص) قال ـ انی ساهجر هجرتين و انی ساخرج من هجرتی: فهاجرت هجرة مع رسول الله (ص) و هجرة مع علیّ (ع) وانی ساعمی : فعميت، وانی ساغرق: فاصابنی حكّة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنّی فغرقت ثم استخرجونی بعد، وامرنی ان ابرأ من خمسة : من الناكثين وهم اصحاب الجمل و من القاسطين وهم اصحاب الشام و من الخوارج وهم اهل النهروان ومن القدريّة الذين[2] ضاهوا النصاری فی دينهم فقالوا لاقدر ومن المرجئة الذين ضاهوا اليهود فی دينهم فقالوا الله اعلم، قال، ثم قال: اللهم انی احيی علی ماحيی عليه علیّ بن ابی طالب و اموت علی ما مات عليه علیّ بن ابی طالب، قال، ثم مات فغسّل و كفّن ثم صلّی علی سريره، قال، فجاء طائران ابيضان فدخلا فی كفنه فـرأی

١ـ وفی نسخة د، و هـ ، والترتيب: عبد ثاليل .

٢ـ وهم الذين ـ خ .

الناس[١] انما هو فقهه فدفن .

١٠٧ـ جعفربن معروف، قال حدثنى محمدبن‌الحسين، عن جعفربن بشير، عن ابن جريح[٢]، عن ابى‌عبدالله (ع) ان ابن‌عباس لما مات و اخرج : خرج من كفنه طير ابيض يطير ينظرون اليه يطير نحوالسماء حتى غـاب عنهم، فقال: وكان ابى‌يحبّه[٣] حبّاً شديدا، وكانت امّه تلبّسه ثيابه و هو غلام فينطلق اليه فى غلمان بنى‌عبدالمطلب، قال فاتاه بعد ما اصاب‌بصره[٤] فقال من‌انت؟ قال انا محمدبن علىبن‌الحسين، فقال حسبك من لم يعرفك فلا عرفك .

١٠٨ـ جعفربن معروف، قال حدثنى‌الحسن‌بن على[٥]بن النعمان، عن ابيه، عن معاذبن مطر، قال سمعت اسمعيل‌بن‌الفضل الهاشمى، قال حدثنى بعض اشياخى، قال: لما هزم علىبن ابى‌طالب (ع) اصحاب‌الجمل ، بعث اميرالمؤمنين (ع) عبدالله‌بن عباس (رحمةالله عليهما) الى عايشه يامرهـا بتعجيل‌الرحيل و قلّةالعرجة[٦] قال ابن‌عباس فاتيتها وهى فى قصرينى‌خلف فى جانب‌البصرة قال فطلبت‌الأذن عليها فلم تاذن فدخلت عليها من غيـر

١ـ الناس فقالوا ـ خ .
٢ـ فى‌نسخة ج: ابن شريح. وفى‌الترتيب: شريح.
٣ـ اى يحب ابن عباس ابى .
٤ـ اصيبت بصره ـ خ .
٥ـ فى‌النسخة، وفى ه : الحسين‌بن على .
٦ـ عرج : لبث و وقف، والعرجة بالفتح والضم : مايقام عليه .

اذنها، فاذا بيت قفار[1] لم يعدّ لى فيه مجلس فاذاهى من وراء سترين، قال فضربت ببصرى فاذا فى جانب البيت رحل عليه طنفسة، قال فمددت الطنفسة فجلست عليها، فقالت من وراء الستر: يا ابن عباس اخطأت السنّة دخلت بيتنا بغير اذننا و جلست على متاعنا بغير اذننا، فقال لها ابن عباس (رحمة الله عليهما) نحن اولى بالسنّة منك و نحن علّمنا[2] السنّة، وانما بيتك الذى خلّفك فيه رسول الله (ص) فخرجت منه ظالمة لنفسك غاشية[3] لدينك عاتية على ربك عاصية لرسول الله (ص) فاذا رجعت الى بيتك لم ندخله الا باذنك ولم نجلس على متاعك الا بامرك، ان امير المؤمنين على بن ابى طالب (ع) بعث اليك يامرك بالرحيل الى المدينة و قلّة العرجة ! فقالت رحم الله امير المؤمنين ذلك عمر بن الخطّاب، فقال ابن عبّاس هذا والله امير المؤمنين وان تزبّدت[4] فيه وجوه ورغمت فيه معاطس، اما والله لهو امير المؤمنين و امسّ برسول الله رحما و اقرب قرابة و اقدم سبقا و اكثر علما و اعلى منارا و اكثر آثاراً من ابيك ومن عمر، فقالت ابيت ذلك، فقال اما والله ان كان اباؤك فيه لقصير المدة عظيم التبعة ظاهر الشؤم بيّن النكد[5]، وماكان

١ـ القفر والقفار بالفتح: الخالى. والطنفسة: البساط وفى شرح ابن ابى الحديد (ج٢ ص٨٢) فلم يوضع لى شى، اجلس عليه فتناولت و سادة .

٢ـ فى سائر النسخ: علمناك .

٣ـ غاشّة ـ خ .

٤ـ تزبد الرجل : غضب و تهدد . وتربد بالمهملة: تعبّس و تغيّر . والمعطس: الأنف والجمع معاطس .

٥ـ قليل الخير .

اِباؤك فيه الا حلَب شاة حتى صرت لا تأمرين ولا تنهين ولا ترفعين ولا تضعين، وماكان مثلك الا كمثل ابن الحضرمى بن نجمان اخى بنى اسد ، حيث يقول :

مازال اهداء القصايد [١] بيننا شتم الصديق وكثرة الألقاب
حتّى تركتهم كانّ قلوبهم فى كل مجمعة طنين ذباب

قال، فاراقت دمعتها و ابدت عويلها وتبدّى [٢] نشيجُها ، ثم قالت : اخرجْ والله عنكم فما فى الأرض بلد ابغض الىّ من بلد تكونون فيه ! فقال ابن عباس رحمه الله: فوالله [٣] ماذا بلاءنا عندك [٤] ولا بضيعتنا اليك، انّا جعلناك للمؤمنين امّا و انت بنت ام رومان وجعلنا اباك صدّيقاً وهو ابن ابى قحافة، فقالت يا ابن عباس تمنّون علىّ برسول الله! فقال ولم لا نمنّ عليك بمن لوكان منك قلامة منه مننتنا به و نحن لحمه و دمه ومنه واليه، ومانت الا حشيّة [٥] من تسع حشايا خلّفهنّ بعده لست بابيضهنّ لونا ولا باحسنهنّ وجها ولا بارشحهنّ عرقاً ولا بانضرهنّ ورقاً [٦] ولا باطرأهنّ اصلا، فصرت تامرين فتطاعين و تدعين فتجابين، وما مثلك الا كما قال

١ــ وفى شرح ابن ابى الحديد: الصفائر .
٢ــ ابدى: اظهر، وتبدّى : ظهر .
٣ــ فلم فوالله ــ خ .
٤ــ فى البحار (ج٨ ص ٤٥١ كمپانى) ما نافته اى ليس هذا جزاء نعمتنا .
٥ــ الإحتشاء الإمتلاء والحشية : الفراش المحشو .
٦ــ روقا ــ خ .

اخو بنى فهر :

مننت على قومى فـابدوا عداوة فقلت لهم كفّوا العداوة والشكرا
ففيـه رضا من مثلكم لصـديقه واحجٌ بكم ان تجمعوا البغى والكفرا

قال: ثمّ نهضت و اتيت امير المؤمنين (ع) فاخبرته بمقالتها ومارددت عليها، فقال اناكنت اعلم بك حيث بعثتك .

١٠٩ـ قال الكشّى : روى على بن يزداد الصايغ الجرجانى ، عن عبد العزيز بن محمد بن عبدالأعلى الجزرى، عن خلف المخرمى البغدادى ، عن سفيان بن سعيد، عن الزهرى ، قـال سمعت الحارث يقول: استعمل علىّ (ع) على البصرة عبدالله بن عباس، فحمل كل مال فى بيت المال بالبصرة و لحق بمكّة و ترك عليًا (ع) وكان مبلغه الفى الف[1] درهم، فصعد علىّ (ع) المنبر حين بلغه ذلك فبكى، فقال هذا ابن عمّ رسـول الله (ص) فى علمه و قدره يفعل مثل هذا فكيف يؤمن من كان دونه، اللهمّ انى قـد مللتهم فارحنى منهم و اقبضنى اليك غير عاجز ولا ملول .

١١٠ـ قال الكشّى: قال شيخ من اهل اليمامة ، يذكر عن معلّى بن هلال، عن الشعبى، قال: لما احتمل عبدالله بن عباس بيت مال البصرة وذهب به الى الحجاز :

كتب اليه على بن ابيطالب: من عبدالله على بن ابى طالب الى عبدالله بن عباس، امابعد: فانّى كنت اشركتك فى امانتى ولم يكن احد من اهل بيتى فى نفسى اوثق لمواساتى وموازرتى و اداء الأمانة الىّ، فلما رأيت الـزمان

١ـ فى الترتيب : الف الف درهم.

على ابن‌عمّك قد كلِب والعدوّ عليه قد حرب و امانةالناس قد عرت[1] و هذه‌الأمور قد فشت[2]: قلّبت لابن‌عمّك ظهر المجن[3] وفارقته مع المفارقين وخذلته اسوء خذلان الخاذلين، فكأنّك لم تكن تريدالله بجهادك وكأنّك لم‌تكن على بيّنة من ربّك و كانّك انما كنت تكيد امّة محمد (ص) على دنياهم و تنوى غرّتهم، فلما امكنتك الشدة فى خيانة امّة محمّد اسرعت الوثبة و عجلت‌العدوة، فاختطفت ما قدرت عليه اختطاف الذئب الازلّ[4] رميّة المعزى‌الكثير كأنّك لاابالك انما جررت الى اهلك تراثك من‌ابيك وامّك، سبحان‌الله! اما تؤمن بالمعاد او ما تخاف من سوءالحساب او ما يكبر عليك ان تشترى الأمـاء و تنكح‌النساء باموال‌الأرامل والمهاجرين الذين افاءالله عليهم هذه‌البلاد، اردد الى‌القوم اموالهم! فوالله لئن لم‌تفعل ثم امكننى‌الله منك لأعذرنّ‌الله فيك، فوالله لو ان حسنا و حسينا فعـلا مثل‌الذى فعلت لما كان لهما عندى فى‌ذلك هوادة[5] ولا لواحد منهماعندى

١ــ اما من‌العزة بمعنى‌القلة والضعف او من‌العرى بالمهملة بمعنى النزع والإهمال .

٢ــ وهذه‌الأمّة قد فتنت ــ خ . وفى‌النهج: و امانةالناس قد خـزيت وهذه‌الأمّة قد فنكت .

٣ــ بكسرالأول والمجنة: الترس ، يقال: قلب مجنه اى اسقط‌الحيا، ، وقلب ظهرالمجن اذا تحول الى‌العداوة

٤ــ المعزالكبير ــ خ والأزل : السريع‌الخفيف الوركين. والرمية: الصيد. والمعزى جمع معز بالكسر. و فى‌النهج: دامية‌المعزى الكسيرة .

٥ــ بالفتح: اللين والرفق والرخصة

فيه رخصة حتى آخذ الحق وازيح الجور عن مظلومها، والسلام .

قال، فكتب اليه عبدالله بن عباس، امابعد ـ فقد اتانى كتابك ، تعظم علىّ اصابة المال الذى اخذته من بيت مال البصرة: و لعمرى انلى فى بيت مال الله اكثر مما اخذت، والسلام .

قال، فكتب اليه علىّ بن ابى طالب (ع) اما بعد ـ فالعجب كل العجب من تزيين نفسك، ان لك فى بيت مال الله اكثر مما اخذت و اكثر ممّا لرجل من المسلمين : فقد افلحت ان كان تمنّيك الباطل و ادعاؤك مالا يكون ينجيك من الاثم و يحل لك ما حرّم الله عليك، عمّرك الله انّك لانت العبد المهتدى اذا! فقد بلغنى انك اتخذت مكّة وطنا و ضربت بها عطنا[1] تشترى مولّدات مكّة والطائف تختارهنّ على عينك و تعطى فيهنّ مال غيرك ، وانى لاقسم بالله ربّى وربك رب العزة: ما يسرّنى ان مااخذتَ من اموالهم لى حلال ادعه لعقبى ميراثا، فلا غرو واشد باغتباطك[2] تأكله رويداً رويداً، فكأن قد بلغت المدا وعرضت على ربّك والمحل الذى يتمنى الرجعة والمضيّع[3] للتوبة كذلك وما ذلك ولات حين مناص ـ والسلام .

قال فكتب اليه عبدالله بن عباس، اما بعد ـ فقد اكثرت علىّ فوالله لأن القى الله بجميع مافى الأرض من ذهبها و عقيانها احبّ الىّ ان القى الله

١ـ بفتحتين والمعطن مبرك الإبل ومربض الغنم حول الماء .

٢ـ اغتبط: كان فى مسرة وحسن حال وفى نسخة: فلا غرور اشد.

٣ـ والمضيع للتوبة لذلك ـ خ . و فى النّهج : و يتمنى المضيّع الرجعة .

بدم رجل مسلم .

محمّدبن ابی‌بکـر

١١١ـ حدثنی محمدبن‌قولویه والحسین‌بن‌الحسن بن بندار القمیّان، قالا حدثنا سعدبن عبدالله‌بن ابی‌خلف‌القمی، قال حدثنی‌الحسن‌بن موسی الخشّاب و محمدبن عیسی‌بن عبید، عن علی‌بن اسباط، عن عبدالله‌بن‌سنان، قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول کان مع امیرالمؤمنین (ع) من قـریش خمسة نفر و کانت ثلاثة عشر قبیلة مع معاویة فاماالخمسة محمدبن ابی بکر رحمةالله‌علیه اتته‌النجابة من‌قبل امّه اسماء بنت عمیس، وکان معـه هاشم‌بن عتبة[1] بن ابی‌وقاص‌المرقال، وکان معه جعدةبن هبیرةالمخزومی، وکان امیرالمؤمنین (ع) خاله وهوالذی قال له عتبةبن ابی‌سفیان انما لك هذه‌الشدة فی‌الحرب من قبل خالك فقال له جعدة لوکان خالك مثل‌خالی لنسیت اباك، ومحمدبن ابی‌حذیفةبن عتبةبن ربیعة، والخـامس سلف [2] امیرالمؤمنین ابن ابی‌العاص‌بن ربیعة وهو صهرالنبی (ص) ابوالربیع .

١١٢ـ حمدویه و ابراهیم ابنا نصیر، قالا حدثنا ایّوب، عن‌صفوان، عن‌معاویـةبن عمّار وغیر واحد، عن‌ابی‌عبدالله (ع) قال کان عمّاربن‌یاسر ومحمدبن ابی‌بکر لایرضیان ان یعصی‌الله عزوجل .

١١٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد[3] القمی ، قـال

١ـ وفی‌النسخة: بن عقبة .

٢ـ بالکسر: زوج اخت مراةالرجل

٣ـ فی‌النسخة: محمدبن علی .

حدثنى احمدبن محمدبن عيسى، عن زحل عمربن عبدالعزيز، عن جميل بن درّاج، عن حمزةبن محمدالطيّار، قال ذكرنا محمدبن ابى‌بكر عند ابى عبدالله(ع) فقال ابوعبدالله(ع) رحمه‌الله و صلّى عليه، قال لأميرالمؤمنين (ع) يوما من‌الأيام ابسط يدك ابايعك! فقال اومافعلت[1] ؟ قال بلى، فبسط يده ، فقال اشهدانّك امام مفترض طاعتك و ان ابى فى‌النار . فقال ابوعبدالله (ع) كان انجابه[2] من‌قبل امّه اسماء بنت عميس رحمةالله‌عليها لا من‌قبل ابيه .

١١٤ـ حمدويه‌بن نصير، عن محمدبن عيسى، عن محمدبن ابى‌عمير، عن عمربن اذينة، عن زرارةبن اعين، عن ابى‌جعفر (ع) ان محمدبن ابى بكر بايع عليّا (ع) على‌البرائة من ابيه .

١١٥ـ حمدويه و ابراهيم ، قالا حدثنا محمدبن عبدالحميد ، قال حدثنى ابوجميلة، عن ميسربن عبدالعزيز، عن ابى‌جعفر (ع) قال بايع‌محمد ابن ابى‌بكر على‌البرائة من‌الثانى .

١١٦ـ حمدويه ، عن محمدبن عيسى، عن يونس‌بن عبدالرحمن، عن موسى‌بن مصعب، عن شعيب، عن ابى‌عبدالله (ع) قال سمعته يقول ما من اهل بيت الا و منهم نجيب من انفسهم، و انجب‌النجباء من اهل‌بيت سوء منهم محمدبن ابى‌بكر .

١ـ فى‌النسخة وما فعلت .

٢ـ النجابة ـ خ . نجب و انجب:بمعنى كرم و نفس .

مالك الأشتر

١١٧ـ حدثني عبيدبن محمد النخعي الشافعي السمرقندي ، عن ابي احمد الطرسوسي، قال حدثني خالدبن طفيل الغفاري ، عن ابيه ، عن حلام بن ابي ذر الغفاري، و كانت له صحبة، قال مكث ابوذرّ رحمه الله بالربذة حتى مات فلما حضرته الوفاة قال لامرأته اذبحي شاة من غنمك و اصنعيها فاذا نضجت فاقعدي على قارعة الطريق، فاول ركب ترينهم قولي يا عباد الله المسلمين هذا ابوذرّ صاحب رسول الله (ص) قد قضى نحبه و لقي ربّه فأعينوني عليه و اجيبوه ! فان رسول الله (صلى الله عليه وآله) اخبرني انى اموت في ارض غربة و انّه يلي غسلي و دفني والصلاة عليّ رجال من امّتي صالحون .

١١٨ـ محمدبن علقمة بن الأسود النخعي، قال خرجت في رهط اريد الحج، منهم مالك بن الحارث الأشتر و عبدالله بن الفضل التيمي و رفاعة بن شداد البجلي حتّى قدمنا الربذة، فاذا امرأة على قارعة الطريق، تقول: عباد الله[1] المسلمين هذا ابوذر صاحب رسول الله (ص) قد هلك غريبا ليس لي احد يعينني عليه، قال فنظر بعضنا الى بعض و حمدنا الله على ما ساق الينا واسترجعنا على عظيم المصيبة، ثم اقبلنا معها فجهّزناه و تنافسنا في كفنه حتى خرج من بيننا بالسواء ثم تعاونا على غسله حتى فرغنا منه ثم قدّمنا مالكا الأشتر فصلّى بنا عليه ثم دفنّاه، فقام الأشتر على قبره ثم قال: اللهمّ

١ـ يا عباد الله ـ خ .

هذا ابوذر صاحب رسول الله (ص) عبدك فى العابدين وجاهد فيك المشركين لم يغيّر ولم يبدّل لكنه رأى منكرا فغيّره بلسانه وقلبه، حتى جُفى ونفى وحرم واحتقر ثم مات وحيدا غريبا اللهم فاقصم من حرمه ونفاه من مهاجره وحرم رسولك (ص) قال، فرفعنا ايدينا جميعا و قلنا آمين! ثم قدّمت الشاة التى صنعت، فقالت انّها قد اقسم عليكم الا تبرحوا حتى تتغدوا فتغدّينا وارتحلنا .

قال الكشّى : ذكر انه لما نُعى[1] الأشتر مالك بن الحارث النخعى الى امير المؤمنين (ع) تأوه حزنا، وقال: رحم الله مالكا و ما مالك عز علىّ به هالكا لو كان صخراً لكان صلـدا ولو كان جبلا لكان فنداً و كانه قـد مِنّى قدّا[2].

زيد بن صـوحان

١١٩ـ جبريل بن احمد، قال حدثنى موسى بن معاوية بن وهب ، قال و حدثنى على بن سعيد[3] ، عن عبدالله بن عبـدالله الواسطى ، عن واصل بن سليمان[4] عن عبدالله بن سنان، عن ابى عبدالله (ع) قال: لما صـرع زيد بن صوحان رحمة الله عليه يوم الجمل، جاء امير المؤمنين (ع) حتى جلس عنـد

١ـ نعى فلانا لنا والينا : اخبرنا بوفاته .
٢ـ الفند بكسر الفاء: الجبل العظيم. والقد : القطع .
٣ـ فى سائر النسخ والترتيب : على بن سعد .
٤ـ فى النسخ كذلك، وفى النسخة: قريب من سليم .

رأسه، فقال رحمك‌الله يا زيد قد كنت خفيف‌المؤنة عظيم‌المعونة، قال ، فرفع زيد رأسه اليه ثم قال: و انت فجزاك‌الله خيرا ياامير‌المؤمنين، فوالله ما علمتك الا بالله عليماً وفى ام‌الكتاب عليّا حكيما و ان‌الله فى صدرك لعظيم، والله ما قاتلت معك على جهالة ولكنّى سمعت ام سلمة زوج‌النّبى (ص) تقول سمعت رسول‌الله (ص) يقول من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فكرهت والله ان اخذ لك فيخذلنى‌الله .

١٢٠ـ على‌بن محمدالقتيبى، قال،قال‌الفضل‌بن شاذان: ثم عرف‌الناس بعده فمن‌التابعين و رؤسائهم و زهّاد هم زيدبن صوحان .

و روى ان عائشة كتبت من‌البصرة الى زيدبن صوحان الى‌الكوفة : من‌عائشة زوج[1]النبى الى ابنها زيدبن صوحان الخالص، امابعد: فاذا اتاك كتابى هذا فاجلس فى بيتك و خذل‌الناس عن علىّ‌بن ابى‌طالب حتى ياتيك امرى. فلما قرأ كتابها، قال: امرت بامر وامرنا بغيره، فركبت ما امرنا به و امرتنا ان نركب ما امرت هى به، امرت ان تقرّ فى‌بيتها و امرنا ان‌نقاتل حتى لاتكون فتنة، والسلام.

صعصعةبن صوحان

١٢١ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى ابوجعفر حمدان‌بن احمد، قال حدثنى‌معاوية‌بن حكيم، عن احمدبن‌النصر، قال كنت عند ابى‌الحسن‌الثانى

١ـ زوجة ـ خ .

(ع) قال، ولا اعلم الا قام و نفض الفراش[١] بيده، ثمّ قال لى يا احمد ان امير المؤمنين (ع) عاد صعصعة بن صوحان فى مرضه، فقال يا صعصعة لا تتّخذ عيادتى لك ابهّة على قومك، قال : فلمّا قال امير المؤمنين لصعصعة هذه المقالة، قال صعصعة: بلى والله اعدها منّة من الله علىّ و فضلا، قال ، فقال له امير المؤمنين (ع) ان كنت ما علمتك لخفيف[٢] المؤنة حسن المعونة، قال، فقال صعصعة و انت والله يا امير المؤمنين ما علمتك الا بالله عليما و بالمؤمنين رؤفا رحيما .

١٢٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد[٣] قال حدثنى محمدبن احمدبن يحيى، عن العباس بن معروف، عن ابى محمد الحجّال ، عن داودبن ابى يزيد، قال قال ابوعبدالله (ع) ماكان مع امير المؤمنين (ع) من يعرف حقّه الا صعصعة و اصحابه .

١٢٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى ابوالحسن على بن ابى على[٤] الخزاعى، قال حدثنا محمدبن على بن خالد[٥] العطّار، قال حدثنى عمروبن عبدالغفار ، عن ابى بكربن عياش[٦]، عن عاصم بن ابى النجود، عمن شهد

١ـ نفض الثوب اوالشجر: حرّكه.
٢ـ فى المطبوع والترتيب: الا لخفيف .
٣ـ هكذا فى جميع النسخ، و فى النسخة: محمدبن على كما فى ١١٣
٤ـ وفى المطبوعة فقط: على بن على.
٥ـ فى الترتيب: خلف .
٦ـ كذا فى الترتيب، وفى النسخ : ابى عياش .

ذلك، ان معاوية حين قدم الكوفة دخل عليه رجال من اصحاب على (ع) و كان الحسن (ع) قد اخذ الأمان لرجال منهم مسمّين بأسمائهم و اسماء آبائهم وكان فيهم صعصعة، فلمّا دخل عليه صعصعة، قال معاوية لصعصعة: اما والله انى كنت لا بغض ان تدخل فى امانى! قال و انا والله ابغض ان اسمّيك بهذا الاسم، ثم سلم عليه بالخلافة، قال فقال معاوية ان كنت صادقا فاصعد المنبر فالعن عليّا! قال فصعد المنبر وحمد الله و اثنى عليه، ثم قال ايّها الناس اتيتكم من عند رجل قدّم شرّه واخّر خيره و انه امرنى ان العن عليّا فالعنوه لعنه الله! فضجّ اهل المسجد بآمين، فلما رجع اليه فاخبره بما قال، قال لا والله ما عنيت غيرى ارجع حتى تسمّيه باسمه، فرجع و صعد المنبر، ثم قال ايّها الناس ان امير المؤمنين امرنى ان العن على بن ابى طالب فالعنوا من لعن، على بن ابى طالب! قال فضجوا بآمين، قال، فلمّا خبّر معاوية قال لا والله ما عنى غيرى، اخرجوه لا يساكننى فى بلد، فاخرجوه.

جندب‌بن زهير و عبدالله‌بن بديل وغيرهما

١٢٤ـ قال الفضل بن شاذان: فمن التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم جندب بن زهير قاتل الساحر، و عبدالله بن بديل، و حجر بن عدى، وسليمان بن صرد، والمسيّب بن نجبة، وعلقمة، والأشتر، وسعيد بن قيس، واشباههم كثير، افناهم الحرب ثم كثروا بعد، حتى قتلوا مع الحسين (عليه السلام) و بعده.

محمّد بن ابی حـذيفة

١٢٥ـ حدثنی نصر بن صبّاح، قال حدثنی ابو يعقوب اسحق بن محمد البصری، قال حدثنی امير بن علی، عن ابی الحسن الرضا (ع) قال ، كـان امير المؤمنين (ع) يقول: ان المحامدة تأبی ان يعصی الله عز وجل ، قلت ومن المحامدة ؟ قال محمد بن جعفر ، و محمد بن ابی بكر، و محمـد بن ابی حذيفة ، و محمد بن امير المؤمنين (ع) اما محمد بن ابی حذيفة هو ابن عتبة بن ربيعة وهو ابن خال معاوية .

١٢٦ـ واخبرنی بعض رواة العامّة، عن محمد بن اسحق، قال حدثنی رجل من اهل الشام، قال كان محمد بن ابی حذيفة عن ابن عتبة[1] بن ربيعة مع علی بن ابی طالب (ع) ومن انصاره و اشياعه ، وكان ابن خال معاوية، وكان رجلا من خيار المسلمين، فلما توفّی علی (ع) اخذه معاوية واراد قتله فحسبه فی السجن دهرا ،ثم قال معاوية ذات يوم الا نرسل الی هذا السفيه محمد بن ابی حذيفة فنبكّته[2] و نخبره بضلاله و نأمـره ان يقوم فيسبّ عليّا ؟ قالوا نعم. فبعث اليه معاوية فاخرجه من السجن، فقال لـه معاوية يامحمد بن ابی حذيفة الم يأنلك ان تبصر ما كنت عليه من الضلالة بنصرتك علی بن ابی طالب الكذّاب، الم تعلم ان عثمان قتل مظلوما و ان عايشة و طلحة والزبير خرجوا يطلبون بدمه، و ان عليّا هو الذی دسّ فی

١ـ وفی نسخ آخر: ابی حذيفة بن عتبة .

٢ـ التبكيت التقريع والتوبيخ

قتله، و نحن اليوم نطلب بدمه؟ قال محمدبن ابی‌حذيفة انك لتعلم انی امس القوم بك رحما و اعرفهم بك، قال اجل، قال فوالله الّذی لااله غيره مـا اعلم احدا اشرك[1] فی دم عثمان و البّ عليه[2] غيرك، لمّااستعملك و من كان مثلك، فسأله المهاجرون والأنصار ان يعزلك فابی، ففعلوا به ما بلغك، و والله ما احد اشترك[3] فی قتله بدئياً واخيرا الا طلحة والزبير و عايشة ، فهم الذين شهدوا عليه بالعظيمة[4] والبّوا عليه الناس، و شركهم فی ذلك عبدالرحمن بن عوف و ابن مسعود[5] و عمّار والأنصار جميعاً ، قال قد كان ذاك[6] قال والله انی لأشهد انّك منذ عرفتك فی الجاهليّة والاسلام لعلی خلق واحد مازادالاسلام فيك قليلا ولا كثيراً، و ان علامة ذلك فيك لبيّنة، تلومنی علی حبّی عليّا! خرج معی علی كل صنّوام قنّوام مهاجری وانصاری، وخرج معك ابناء المنافقين والطلقاء والعتقاء خدعتهم عن دينهم وخدعوك عن دنياك، والله يامعاوية ماخفی عليك ماصنعت وما خفی عليهم ماصنعوا اذ احلّوا انفسهم بسخط الله فی طاعتك، والله لازال احب عليّا لله وابغضك

١ــ شرك ــ خ اشركه جعله شريكاوشركه صار شريكه، من باب علم .

٢ــ و البّ الناس عليه ــ خ .

٣ــ شرك ــ خ.

٤ــ النازلة الشديدة .

٥ــ شركة عبدالرحمن و ابن مسعود مع انهماماتا فی زمان عثمان لخلافهما له وقولهما عليه كابی‌ذر .

٦ــ جميعا، قال قدكان ذلك ــ خ.

فى الله وفى رسوله ابدا مابقيت ، قال معاوية و انّى اراك على ضلالك بعد ردّوه فردّوه و هو يقرء فى السجن «رب السجن احب الىّ مما يدعوننى اليه» فمات فى السجن .

قنبر

١٢٧ـ محمدبن مسعود، قال اخبرنا محمدبن يزداد الرازى، قال حدثنا محمدبن على الحداد، عن مسعدةبن صدقة، عن جعفربن محمد، عن ابيه، ان عليّا (ع) قال :

لمّا رأيت امراً منكرا او قدت نارى و دعوت قنبراً .

١٢٨ـ محمدبن الحسن و عثمان بن حامد الكشّيان، قالا حدثنا محمد بن يزداد الرازى، عن محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن موسى بن يسار، عن عبدالله بن شريك، عن ابيه، قال: [1] بينما على (ع) عند امرة له من عنزة وهى ام عمر، اذ اتاه قنبر فقال له ان عشرة نفر بالباب يزعمون انك ربهم، قال ادخلهم ! قال، فدخلوا عليه، فقال لهم ما تقولون؟ فقالوا نقول انك ربنا وانت الّذى خلقتنا و انت الذى ترزقنا، فقال لهم ويلكم لاتفعلوا انّما انا مخلوق مثلكم، فابوا و اعادوا عليه، ثم ساق الحديث الى ان قذفهم فى النار ثم قال علىّ (ع) .

انّى اذا ابصرت شيئاً منكرا اوقدت نارى و دعوت قنبرا .

١٢٩ـ ابراهيم بن الحسين الحسينى العقيقى ، رفعه، قال ، سُئِل

١ـ يأتى هذا الحديث فى ٥٥٦ فراجعه .

قنبر مولى من انت؟ فقال: انا مولى من ضرب بسيفين و طعن برمحين و صلّى القبلتين و بايع البيعتين و هاجر الهجرتين ولم يكفر بالله طرفة عين ، انا مولى صالح المؤمنين و وارث النبيّين و خير الوصيّين و اكبر المسلمين ويعسوب المؤمنين و نور المجاهدين و رئيس البكّائين و زين العابدين و سراج الماضين و ضوء القائمين و افضل القانتين ولسان رسول رب العالمين و اول المؤمنين من آل يسين، المؤيّد بجبريل الأمين والمنصور بميكائيل المتين والمحمود عند اهل السماء[1] اجمعين سيّد المسلمين والسابقين وقاتل الناكثين والقاسطين[2] والمحامي عن حرم المسلمين ومجاهد اعدائه الناصبين ومطفى نيران الموقدين و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول من اجاب[3] واستجاب لله امير المؤمنين ووصيّ نبيّه في العالمين و امينه على المخلوقين و خليفة من بعث اليهم اجمعين سيّد المسلمين والسابقين وقاتل الناكثين والقاسطين و مبيد المشركين، و سهم من مرامي الله على المنافقين ولسان كلمة العابدين، ناصر دين الله و ولي الله و لسان كلمة الله و ناصره في ارضه و عيبة علمه و كهف دينه امام الأبرار من رضى عنه العليّ الجبّار ، سمح سخيّ حيّي بهلول سنحنحي[4] زكيّ[5] مطهّر ابطحي باذل جريّ

١ــ السماوات ــ خ .

٢ــ الناكثين والمارقين والقاسطين ــ خ .

٣ــ في النسخة: حارب ــ خ .

٤ــ رجل سنحنحي بفتحتين : من لاينام بالليل. والبهلول بالضم: الضحاك والسيد الجامع لكل خير. والحيي: ذوالحياء .

٥ــ ذكي ــ خ .

همام الصابر صوّام مهدى مقدام ، قاطع الأصلاب مفرّق الأحزاب عالى الرقاب، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و اشدّهم شكيمة [١] بازل باسل صنديد هزبر ضرغام حازم عزّام [٢] حصيف [٣] خطيب محجاج ، كريم الأصل شريف الفضل فاضل القبيلة نقى العشيرة زكىّ الركانة [٤] مؤدى الأمانة ، من بنى هاشم و ابن عمّ النّبىّ (صلّى الله عليه وآله وسلّم) والامام مهدىّ الرشاد مجانب الفساد الأشعث الحاتم البطل الجماجم [٥] والليث المزاحم بدرىّ مكىّ حنفىّ روحانىّ شعشعانى، من الجبال شواهقها ومن ذى الهضاب [٦] رؤسها ومن العرب سيّدها و من الوغاء ليثها، البطل الهمام والليث المقدام والبدر التمام، محل [٧] المؤمنين و وارث المشعرين و وابو السبطين الحسن والحسين ، والله امير المؤمنين حقّا حقّا علىّ بن ابى طالب عليه من الله الصلوات الزكية والبركات السنيّة .

١٣٠ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن قيس القومسى ،

١ـ الانفة، وشديد الشكيمة: الانوف الابى . والبازل: الرجل الخبير .

٢ـ غرّام ـ خ .

٣ـ جيد الراى و محكم العقل

٤ـ الوقار والثبوت .

٥ـ فى البحار (ج٩ ص٦٣٢ كمپانى) الجماجم : السادات والعظماء، ولعلّ الالف واللام فى البطل زيدت من النسّاخ .

٦ـ الهضبات ـ خ .

٧ـ وفى الترتيب : مجل . وفى نسخة هـ: محكّ .

قال حدثنى احكم بن يسار[١]، عن ابى الحسن صاحب العسكر (عليه السلام) ان قنبرا مولى امير المؤمنين (ع) ادخل على الحجّاج بن يوسف، فقال له ماالذى كنت تلى من على بن ابى طالب؟ فقال كنت اوضّئه، فقال له ماكان[٢] يقول اذا فرغ من وضوئه؟ فقال كان يتلو هذه الآية ـ فلما نسوا ماذكّروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذاهم مبلسون فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين ، فقال الحجّاج اظنّه كان يتأولها علينا، قال نعم. فقال ما انت صانع اذا ضربت[٣] علاوتك؟ قال اذا اسعدو تشقى، فامر به .

رشيدالهجرى

١٣١ـ حدثنى ابواحمد و نسخت من خطّه، حدثنى محمدبن عبدالله بن مهران، قال حدثنى محمدبن على الصيرفى، عن على بن محمدبن عبدالله الحنّاط، عن وهيب بن حفص الجريرى،[٤] عن ابى حيّان البجلى، عن قنواء بنت رشيدالهجرى، قال قلت لها اخبرنى ماسمعت من ابيك؟ قالت سمعت ابى يقول اخبرنى امير المؤمنين (ع) فقال يارشيد كيف صبرك اذا ارسل اليك دعى بنى اميّة فقطع يديك ورجليك ولسانك! قلت ياامير المؤمنين

١ـ بشار ـ خ .
٢ـ فى النسخة: مايكون .
٣ـ ضرب علاوته اى راسه
٤ـ الحريرى ـ خ .

آخر ذلك الى الجنّة؟ فقال يارشيد انت معى فى الدنيا والآخرة . قالت ، فوالله ما ذهبت الأيام حتى ارسل اليه عبيدالله بن زياد الدعىّ فدعاه الى البرائة من امير المؤمنين (ع) فابى ان يبرأ منه، فقال له الدعىّ فباىّ ميتة قال لك تموت ؟ فقال له اخبرنى خليلى انك تدعونى الى البرائة منه فلا ابرء فتقدمنى فتقطع يدىّ ورجلىّ و لسانى، فقال والله لأكذبنّ قوله فيك، قال فقدموه فقطعوا يديه و رجليه و تركوا لسانه، فحملت اطراف[1] يديه و رجليه، فقلت يا ابت هل تجد الماً لما اصابك؟ فقال لا يابنيّة الا كالزحام بين الناس، فلما احتملناه واخرجناه من القصر اجتمع الناس حوله، فقال ايتونى بصحيفة و دوات اكتب لكم مايكون الى يوم الساعة! فارسل اليه الحجّام حتى قطع[2] لسانه، فمات رحمة الله عليه فى ليلته. قال: وكان امير المؤمنين (ع) يسمّيه رشيد البلايا وكان قد القى اليه علم البلايا والمنايا، وكان حياته[3] اذا لقى الرجل قال له فلان انت تموت بميتة كذا و تقتل انت يافلان بقتلة كذا وكذا فيكون كما يقول رشيد، وكان امير المؤمنين (ع) يقول انت رشيد البلايا اى تقتل بهذه القتلة، فكان كما قال امير المؤمنين (عليه السلام) .

١٣٢ـ جبريل، قال حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران ، قال حدثنى احمد بن النضر[4] ، عن عبدالله بن يزيد الأسدى، عن فضل بن الزبير، قال خرج

١ـ اطرافه ـ خ .
٢ـ يقطع ـ خ .
٣ـ فى حياته ـ خ .
٤ـ فى النسخة: بن النصر .

امير المؤمنين (ع) يوما الى بستان البرنى[١] ومعه اصحابه، فجلس تحت نخلة ثم امر بنخلة، فلقطت فانزل منها رطب فوضع بين ايديهم، قالوا، فقال رشيد الهجرى ياامير المؤمنين ماطيب هذا الرطب ؟ فقال يا رشيد اما انك تصلب على جذعها، فقال رشيد فكنت اختلف اليها طرفى النهار اسقيها ، ومضى امير المؤمنين (ع) قال: فجئتها يوما وقد قطع سعفها قلت اقترب اجلى، ثم جئت يوما فجاء العريف[٢] فقال اجب الأمير! فاتيته فلما دخلت القصر فاذا الخشب ملقى، ثم جئت يوماً آخر فاذا النصف الآخر قد جعل زرنوقا[٣] يستقى عليه الماء ، فقلت ما كذبنى خليلى فاتانى العريف فقال اجب الأمير! فاتيته فلما دخلت القصر اذا الخشب ملقى فاذا فيه الزرنوق فجئت حتى ضربت الزرنوق برجلى ثم قلت: لك غذّيتُ ولى انبِتَ[٤] ثم ادخلت على عبيدالله بن زياد، فقال هات من كذب صاحبك! فقلت والله ما انا بكذاب[٥] ولقد اخبرنى انك تقطع يدىَّ ورجلىَّ ولسانى، قال اذا والله نكذبه اقطعوا

١ــ بالفتح: ضرب من التمر اصفر مدور و هو اجود التمر ــ كذا فى اللسان .

٢ــ بالفتح: العالم بالشىء، ومن يعرِّف اصحابه .

٣ــ بالضم: بناء ان فى شفير البئر توضع عليهما النعامة و هى خشبة تعرَّض عليهما فيستقى بها ، و هى المراد هنا ــ كما فى اللسان .

٤ــ فى النسخة: اتيت ــ بصيغة المجهول .

٥ــ فى النسخ الاخر: بكذاب ولاهو.

يده و رجله و اخرجوه، فلما حمل الى اهله اقبل يحدث الناس بالعظايم [١] وهو يقول ايها الناس سلونى فان للقوم عندى طلبة لم يقضوها ، فدخل رجل على ابن زياد فقال له ما صنعت قطعت يده و رجله وهو يحدث الناس بالعظايم! قال ردّوه و قد انتهى الى بابه، فردوه فامر بقطع يديه ورجليه ولسانه و امر بصلبه .

حبيب بن مظاهر

١٣٣ـ جبريل بن احمد، قال حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران ، قال حدثنى احمد بن النضر [٢]، عن عبدالله بن يزيد الأسدى، عن فضيل بن الزبير ، قال مرّ ميثم التمّار على فرس له فاستقبل حبيب بن مظاهر الأسدى عند مجلس بنى اسد ، فتحدثا حتى اختلف اعناق فرسيهما، ثم قال حبيب : لكأنّى بشيخ اصلع ضخم البطن يبيع البطّيخ عند دار الزرق [٣] قد صلب فى حب اهل بيت نبيّه (عليه السلام) و يبقر بطنه على الخشبة، فقال ميثم : وانّى لأعرف رجلا احمر له ضفيرتان يخرج لينصر ابن [٤] نبيّه فيقتل و يجال برأسه بالكوفة، ثم افترقا، فقال اهل المجلس مارأينا احدا اكذب من هذين، قال، فلم يفترق اهل المجلس حتى اقبل رشيد الهجرى فطلبهما

١ـ النوازل والحوادث العظيمة. والطلبة بالكسر: اسم من المطالبة و نوع من الطلب .

٢ـ فى النسخة: النصر .

٣ـ الرزق ـ خ .

٤ـ ابن بنت ـ خ .

فسأل اهل المجلس عنهما ؟ فقالوا : افترقا وسمعناهما يقولان كذا وكذا ، فقال رشيد رحم الله ميثما نسى: و يزاد فى عطاء الذى يجىء بالرأس مائة درهم، ثم ادبر، فقال القوم: هذا والله اكذبهم، فقال القوم: والله ما ذهبت الأيام والليالى حتى رايناه مصلوبا على باب دار عمرو بن حريث، وجىء برأس حبيب بن مظاهر قد قتل مع الحسين (ع) و رأينا كل ما قالوا، وكان حبيب من السبعين الرجال الذين نصروا الحسين (ع) ولقوا جبال الحديد واستقبلوا الرماح بصدورهم والسيوف بوجوههم و هم يعرض عليهم الأمان والأموال فيابون و يقولون[1] لاعذر لنا عند رسول الله (ص) ان قتل الحسين و منّا عين تطرف حتى قتلوا حوله، ولقد مزح[2] حبيب بن مظاهر الأسدى، فقال له زيد بن حصين[3] الهمدانى وكان يقال له سيد القرّاء ياأخى ليس هذه بساعة ضحك، قال فاىّ موضع احق من هذا بالسرور والله ماهو الا ان تميل علينا هذه الطغام[4] بسيوفهم فنعانق الحور العين .

قال الكشّى: هذه الكلمة مستخرجة من كتاب مفاخر الكوفة والبصرة

ميثم التّمار

١٣٤ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان ،

١ـ فى النسخة: فيقولون .

٢ـ فى المطبوعة: ولقد خرج حبيب بن مظاهر الأسدى وهو يضحك .

٣ـ وفى الترتيب ونسخة ج : يزيد بن حصين. وفى حواشى بعض النسخ: بريربن خضير .

٤ـ الطغاة ـ خ والطغام بالفتح: اوباش الناس .

عن عاصم بن حميد، عن ثابت الثقفي، قال لما مرّ بميثم ليصلب، قال رجل يا ميثم لقد كنت عن هذا غنيّا ، قال فالتفت اليه ميثم ثم قال: والله ما نبتت هذه النخلة الاّ لي ولا اغتذيت الا لها .

١٣٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد، عن محمد بن احمد النهدي، عن العباس بن معروف، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب ، عن صالح بن ميثم، قال اخبرني ابو خالد التمّار، قال كنت مع ميثم التمار بالفرات يوم الجمعة، فهبّت ريح وهو في سفينة من سفن الرمّان، قال فخرج فنظر الى الريح فقال: شدّوا برأس سفينتكم ان هذه ريح عاصف مات معاوية الساعة، قال فلما كانت الجمعة المقبلة قدم بريد من الشام فلقيته فاستخبرته، فقلت له يا عبدالله ما الخبر؟ قال الناس على احسن حال توفّي امير المؤمنين وبايع الناس يزيد، قال قلت اىّ يوم توفّي ؟ قال يوم الجمعة .

١٣٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثني ابو محمد عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسي، قال حدثني الحسن بن علي ابن بنت الياس الوشّاء ، عن عبدالله بن خداش المهري ، عن علي بن اسمعيل ، عن فضيل الرسان ، عن حمزة بن ميثم ، قال خرج ابي الى العمرة ، فحدثني قال استاذنت على امّ سلمة (رحمة الله عليها) فضربت بيني و بينها خدرا[1] ، فقالت لي انت ميثم ؟ فقلت انا ميثم . فقالت كثيرا ما رأيت الحسين بن علىّ ابن فاطمة[2] (صلوات الله عليهم) يذكرك، قلت فاين هو؟ قالت خرج في غنم له آنفا، قلت انا

١ـ بالكسر: ستر يمد للجارية في جانب البيت .

٢ـ كذلك في اكثر النسخ وهو الصحيح، وجملة (ابن فاطمة) بالفتح صفة الحسين .

والله اكثر ذكره فاقرأيه السلام فانى مبادر، فقالت يا جارية اخرجى فادهنيه! فخرجت فدهنت لحيتى ببان[1] ، فقلت اما والله لئن دهنتها لتخضبنّ فيكم بالدماء، فخرجنا فاذا ابن عباس (رحمة الله عليهما) جالس، فقلت يا ابن عباس سلنى ما شئت من تفسير القرآن فانّى قرأت تنزيله على امير المؤمنين (ع) وعلّمنى تاويله ! فقال يا جارية الدواة[2] و قرطاسا، فاقبل يكتب، فقلت يا ابن عباس كيف بك اذا رأيتنى مصلوبا تاسع تسعة اقصرهم خشبة واقربهم بالمطهرة ، فقال لى و تكهّن ايضاً حزق الكتاب، فقلت مه احتفظ بما سمعت منّى فان يك ما اقول لك حقا امسكته وان يك باطلا خرقته ! قال هو ذاك. فقدم ابى علينا فما لبث يومين حتى ارسل عبيدالله بن زياد فصلبه تاسع تسعة اقصرهم خشبة و اقربهم الى المطهرة، فرايت الرجل الذى جاء اليه ليقتله وقد اشار اليه بالحربة وهو يقول اما والله لقد كنت ما علمتك الا قوّاما ثم طعنه فى خاصرته فاجافه فاحتقن[3] الدم فمكث يومين ثم انه فى اليوم الثالث بعد العصر قبل المغرب انبعث منخراه دما فخضبت لحيته بالدماء .

١٣٧ـ قال ابو النصر محمد بن مسعود: وحدثنى ايضا بهذا الحديث على بن الحسن بن فضّال، عن احمد بن محمد الاقرع، عن داود بن مهزيار ، عن على بن اسمعيل، عن فضيل، عن عمران بن ميثم. قال على بن الحسن :

١ـ شجر يؤخذ من حبه دهن طيب.

٢ـ فى الترتيب: هاتى الدواة .

٣ـ اجافه بالطعنة: بلغ بها جوفه. والخاصرة اى الجنب . والاحتقان : الاحتباس فى الجوف .

هو حمزة بن ميثم خطأ، وقال على: اخبرنى به الوشّاء باسناده مثله سواء غير انه ذكر عمران بن ميثم .

١٣٨ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ايّوب، عن حنان بن سدير، عن ابيه، عن جده، قال قال لى ميثم التمّار ذات يوم يا اباحكيم انى اخبرك بحديث وهو حق، قال فقلت يا اباصالح باىّ شىء تحدثنى ؟ قال انى اخرج العام الى مكّة فاذا قدمت القادسيّة راجعا ارسل الىّ هذا الدعىّ ابن زياد رجلا فى مائة فارس حتى يجىء بى اليه، فيقول لى انت من هذه السبابة[1] الخبيثة المحترقة التى قد يبست عليها جلودها و ايم الله لاقطعنّ يدك و رجلك! فاقول لارحمك الله فوالله لعلىّ كان اعرف منك[2] من حسن حين ضرب رأسك بالدرة فقال له الحسن يا ابه[3] لاتضربه فانّه يحبّنا و يبغض عدونا، فقال له علىّ (ع) مجيبا له اسكت يا بنىّ فوالله لأنا اعلم به منك فوالذى فلق الحبّة و برء النسمة انه لولىّ لعدوّك و عدو لولّيك ، قال، فيأمر بى[4] عند ذلك فاصلب فاكون اول هذه الأمّة الجم بالشريط[5] فى الاسلام

١ـ لعلّه من السب بسبّهم الخلفاء ، او ان الكلمة سبائية او سبئية منسوبة الى عبدالله بن سبأ الذى قال بالوهية على (ع) وفى نسخة ـ ج : السبائية الخبيثة المحرفة .

٢ـ اعرف بك ـ خ .

٣ـ يا ابت ـ خ .

٤ـ فى النسخة: فيأمرنى .

٥ـ المفتول من خوص و غيره

فاذا كان يوم الثالث فقلت[1] غابت الشمس اولم تغب ابتدر منخر اى دما على صدرى و لحيتى. قال : فرصدناه فلمّا كان يوم الثالث فقلت[1] غابت الشمس اولم تغب ابتدر منخراه على صدره و لحيته دما، قال: فاجتمعنا سبعة من التمّارين فاتّعدنا لحمله فجئنا اليه ليلا والحرّاس يحرسونه وقد اوقدوا النار فحالت النار بيننا و بينهم، فاحتملناه بخشبته حتى انتهينا به الى فيض من ماء فى مراد فدفنّاه فيه و رمينا بخشبته فى مراد فى الخراب، و اصبح فبعث الخيل فلم يجد شيئاً، قال، وقال يوما: يا اباحكيم ترى هذا المكان ليس يودّى[1] فيه طسق[2] والطسق اداء الأجر، ولئن طالت بك الحياة لتؤدينّ طسق هذا المكان الى رجل فى دار الوليد بن عقبة اسمه زرارة . قال سدير: فادّيته على خزى الى رجل فى دار الوليد بن عقبة يقال له زرارة .

۱۳۹- جبريل بن احمد، حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران، قال حدثنى محمد بن على الصيرفى، عن علىّ بن محمد، عن يوسف بن عمران الميثمى، قال سمعت ميثم النهروانى يقول دعانى امير المؤمنين (ع) وقال كيف انت يا ميثم اذا دعاك دعىّ بنى اميّة ابن دعيّها عبيدالله بن زياد الى البرائة منّى ؟ فقال يا امير المؤمنين انا والله لا ابرأ منك ، قال اذا والله[3] يقتلك و يصلبك، قلت اصبر فذاك فى الله قليل، فقال يا ميثم اذاً تكون معى

۱- فقد - خ .

۲- بالفتح والسكون: قال فى اللسان - فارسى معرب و هو شبه الخراج المقرر على الأرض .

۳- فى النسخة: اذا خالفته يقتلك

فى درجتى. قال، وكان ميثم يمرّ بعريف قومه ويقول يا فلان كانّى بك وقد دعاك دعىّ بنى اميّة ابن دعيّها فيطلبنى منك ايّاما، فاذا قدمت عليك ذهبت بى اليه حتى يقتلنى على باب دار عمرو بن حريث، فاذا كان يوم الرابع ابتدر منخر اى دما عبيطا[1]، وكان ميثم يمر بنخلة فى سبخة فيضرب بيده عليها ويقول يا نخلة ماغُذيتَ الاّ لى وما غُذيت الاّ لك، وكان يمرّ بعمرو بن حريث ويقول ياعمرو اذا جاورتك فاحسن جوارى، فكان عمرو يرى انه يشترى دارا اوضيعة لزيق ضيعته فكان يقول له عمرو ليتك قد فعلت ! ثم خرج ميثم النهروانى الى مكّة فارسل الطاغية عدوالله بن زياد الى عريف ميثم فطلبه منه فاخبره انه بمكّة ، فقال له لئن لم تأتنى به لأقتلنّك، فاجّله اجلا، وخرج العريف الى القادسية ينتظر ميثما، فلما قدم ميثم[2] قال انت ميثم؟ قال نعم انا ميثم. قال تبرّأ من ابى تراب! قال لااعرف اباالتراب، قال تبرّأ من علىّ بن ابى طالب ! فقال له فان انا لم افعل ؟ قال اذاً والله لأقتلك، قال اما لقد كان يقول لى انك ستقتلنى و تصلبنى على باب عمرو بن حريث فاذا كان يوم الرابع ابتدر منخر اى دما عبيطا[3]، فامر به فصُلب على باب عمرو بن حريث، فقال للناس سلونى (وهو مصلوب) قبل ان اقتل فوالله لأخبرنّكم بعلم مايكون الى ان تقوم الساعة ومايكون من الفتن! فلما سأله الناس حدثهم حديثاً واحدا، اذاتاه رسول من قبل ابن

١ـ اى خالصا طريا .

٢ـ اى قدم الى ابن زياد .

٣ـ عبوطا ـ خ .

زياد فالجمه بلجام من شريط، وهو اول من الجم بلجام وهو مصلوب .

١٤٠- وروى عن ابى الحسن الرضا(ع) عن ابيه ، عن آبائه (صلوات الله عليهم) قال اتى ميثم التمّار دار امير المؤمنين (ع) فقيل له انه نائم فنادى باعلى صوته انتبه ايها النائم فوالله لتخضبنّ لحيتك من رأسك، فانتبه امير المؤمنين (ع) فقال ادخلوا ميثما، فقال له ايها النائم والله لتخضبنّ لحيتك من رأسك ! فقال صدقت وانت والله لتقطعنّ يداك و رجلاك ولسانك ولتقطعنّ النخلة التى بالكناسة[1] فتشقّ اربع قطع فتُصلب انت على ربعها وحجر بن عدىّ على ربعها و محمد بن اكثم على ربعها و خالد بن مسعود على ربعها، قال ميثم فشككت فى نفسى وقلت ان عليّا ليُخبرنا بالغيب ، فقلت له او كائن ذاك ياامير المؤمنين؟ فقال اى ورب الكعبة كذا عهده الىّ النبى (ص) ، قال ، فقلت لِم يُفعلُ ذلك بى ياامير المؤمنين ؟ فقال ليأخذنّك العتل الزنيم ابن الأمة الفاجرة عبيدالله بن زياد، قال: وكان (ع) يخرج الى الجبّانة[2] وانا معه فيمرّ بالنخلة فيقول لى يامِيثم ان لك ولها شانا من الشان، قال، فلما وُلّى عبيدالله بن زياد الكوفة ودخلها تعلّق علمه[3] بالنخلة التى بالكناسة فتخرق فتطيّر من ذلك فامر بقطعها ، فاشتراها

١- بالضم: موضع الزبالة ، وقال فى المراصد: محلة بالكوفة. وفى نسخة: فى الكناسة .

٢- بالفتح والتشديد: قال فى المراصد - اهل الكوفة يسمّون المقبرة جبانة، وبالكوفة محال تسمون بها .

٣- بفتحتين: الراية .

رجل من النجّارين فشقّها اربع قطع، قال ميثم: فقلت لصالح ابنى فخذ مسمارا من حديد فانقش عليه اسمى و اسم ابى و دقّه فى بعض تلك الأجذاع، قال فلما مضى بعد ذلك ايّام اتانى قوم من اهل السوق فقالوا يا ميثم انهض معنا الى الأمير نشكو اليه عامل السوق و نسأله ان يعزله عنّا ويولّى علينا غيره، قال، وكنت خطيب القوم فنصت[1] لى واعجبه منطقى، فقال له عمرو بن حريث اصلح الله الأمير تعرف هذا المتكلم ؟ قال من هو ؟ قال ميثم التمّار الكذاب مولى الكذاب على بن ابى طالب ، قال فاستوى جالسا فقال لى ماتقول؟ فقلت كذب اصلح الله الأمير بل انا الصادق مولى الصادق علىّ بن ابى طالب امير المؤمنين حقا ، فقال لى لتبرأنّ من علىّ ولتذكرن مساويه وتتولّى عثمان وتذكر محاسنه اولأقطعنّ يديك ورجليك ولأصلبنّك ! فبكيت، فقال لى بكيت من القول دون الفعل! فقلت والله ما بكيت من القول ولا من الفعل ولكن بكيت من شك كان دخلنى يوم خبّرنى سيّدى ومولاى، فقال لى وما قال لك؟ قال، فقلت اتيت الباب فقيل لى انه نائم، فناديت انتبه ايها النائم فوالله لتخضبنّ لحيتك من رأسك! فقال صدقت و انت والله لتقطعنّ يداك و رجلاك ولسانك ولتصلبن، فقلت ومن يفعل ذلك بى؟ ياامير المؤمنين فقال ياخذك العتلّ الزنيم ابن الأمة الفاجرة عبيدالله بن زياد، قال فامتلأ غيظا ثم قال لى والله لأقطعن يديك ورجليك ولأدعنّ لسانك حتى اكذبك و اكذّب مولاك ، فامر به فقطعت يداه ورجلاه ثم اخرج فامر به ان يصلب، فنادى بأعلى صوته ايّها الناس من اراد

١ـ نصت و انصت. وانتصت: سكت .

ان يسمع الحديث المكنون عن علی‌بن ابی‌طالب (ع)؟ قال ، فاجتمع الناس واقبل يحدّثهم بالعجائب، قال، وخرج عمروبن حريت و هويريد منزلـه فقال ماهذه الجماعة ؟ قالوا ميثم التمّار يحدّث الناس عن علی‌بن ابی‌طالب، قال فانصرف مسرعا فقال اصلح الله الأمير بادرفابعث الى هذا من يقطع لسانه فانّی لست آمن ان تتغيّر[1] قلوب اهل الكوفة فيخرجوا عليك، قال فالتفت الى حرسی[2] فوق رأسه فقال اذهب فاقطع لسانه، قال، فاتاه الحرسیّ فقال له يامیثم! قال ماتشاء؟ قال اخرج لسانك فقد امرنی الأمير بقطعه ، قـال ميثم الازعم ابن الأمة الفاجرة انه يكذبنی و يكذب مولای هاك لسانی ، قال، فقطع لسانه و تشحّط ساعة فی دمه ثم مات، وامر به فصلب، قـال صالح فمضيت بعد ذلك بايام فاذا هو قد صلب على الربع الذی كنت دققت[3] فيه المسمار .

عبدالله‌بن شـدادالهـاد

١٤١ـ وجدت فی كتاب محمدبن شاذان بن نعيم بخطّه، روی[4] عن حمران بن اعين، انه قال سمعت اباعبدالله(ع) يحدث عن آبائه[5] (عليهم السلام)

١ـ ان يغيّر ـ خ .
٢ـ بفتحتين والتخفيف واحد حرس السلطان وهم الحراس
٣ـ كتبت و دققت ـ خ .
٤ـ بصيغة المجهول .
٥ـ وفی نسخ آخر: عن ابيه عن آبائه .

ان رجلا كان من شيعة امير المؤمنين (ع) مريضا شديد الحمّى، فعاده الحسين بن على (ع) فلما دخل باب الدار طارت الحمّى عن الرجل، فقال له قد رضيت بما اوتيتم به حقّا حقّا والحمّى تهرب منكم، فقال: والله ما خلق الله شيئا الا وقد امره بالطاعة لنا، يا كباسة[1] قال فاذا نحن نسمع الصوت ولا نرى الشخص يقول لبّيك، قال اليس امير المؤمنين امرك الا تقربى الاّ عدوّا او مذنبا لكى تكون[2] كفّارة لذنوبه، فما بال هذا؟ و كان الرجل المريض عبدالله بن شداد بن الهاد الليثى.

الحارث الأعور

١٤٢ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان، عن عاصم بن حميد، عن فضيل الرسّان، عن ابى عمر البزاز، قال سمعت الشعبى، وهو يقول وكان اذا غدا الى القضاء جلس فى مكانى فاذا رجع جلس فى مكانى، فقال لى ذات يوم يا اباعمر ان لك عندى حديثا احدثك به! قال قلت له يا اباعمرو[3] مازال لى ضالة عندك، قال، فقال لى: لا امّ لك فاىّ ضالّة تقع لك عندى، قال، فأبى ان يحدثنى يومئذ، قال: ثم سألته

١ـ قال الممقانى: بالنون خطاب للحمى فانها من اسمائها سميت بها لكنسها الذنوب عن المؤمنين المذنبين كذا فى النسخ الخطية ، و فى النسخة ياكباسة بالباء لعلها سميت بها لانها تهجم على الصحيح و تكبسه .

٢ـ تكونى ـ خ . اى تكون الحُمّى و قربها او تكونى انت ياحمى .

٣ـ ابوعمرو كنية للشعبى .

بعد فقلت يا اباعمر وحدثنى بالحديث الذى قلت لى؟ قال سمعت الحارث الأعور وهو يقول اتيت امير المؤمنين عليّا (ع) ذات ليلة فقال يا اعور ما جائك؟ قال فقلت ياامير المؤمنين جاء بى والله حبّك، قال، فقال اما انى ساحدثك لتشكرها[1]، اما انه لايموت عبد يحبّنى فتخرج نفسه حتى يرانى حيث يحب ولايموت عبد يبغضنى فتخرج نفسه حتى يرانى حيث يكره. قال، ثم قال لى الشعبى بعد: اما ان حبه لاينفعك و بغضه لايضرّك.

١٤٣ـ جعفر بن معروف، قال حدثنى محمد بن الحسين، عن جعفر بن بشير، عن ابان بن عثمان، عن محمد بن زياد، عن ميمون بن مهران، عن على (عليه السلام) قال قال لى الحارث تدخل منزلى ياامير المؤمنين؟ فقال (ع) على شرط ان لا تدّخر لى[2] شيئا مما فى بيتك ولا تكلّف لى شيئا مما وراء بابك، قال نعم، فدخل يتحرق[3] و يحب ان يشترى له و هو يظنّ انه لايجوز له، حتى قال له امير المؤمنين (عليه السلام) يا حارث، قال هذه دراهم معى ولست اقدر على ان اشترى لك ماارید، قال اوليس قلت لك لاتكلّف ماوراء بابك فهذه[4] مما فى بيتك.

تمّ الجزء الأول، و يتلوه حديث نعيم بن دجاجة الأسدى، والحمد لله رب العالمين اولاً وآخرا وصلى الله على محمد وآله

١ـ كذا فى المطبوعة و نسخة د، و فى النسخة اوج: لشكوها. وفى هـ: لشكرها. و فى الترتيب: تشكرها.

٢ـ تدخرنى ـ خ.

٣ـ يتحرف ـ خ. اى يتحيل للإشتراء. و يتحرق ـ اى يتألم.

٤ـ فهات ـ خ.

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على محمّد وآله الطيّبين الطاهرين وسلّم تسليما

نعيم بن دجاجة الأسدى

١٤٤ـ حدثنا حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن رجل، عن ابى عبدالله (ع) قال بعث على بن ابى طالب (ع) الى بشر بن عطارد التميمى فى كلام بلغه عنه، فمرّ به رسول علىّ الى بنى اسد، فقام اليه نعيم بن دجاجة الأسدى فافلته[1]، فبعث اليه علىّ بن ابى طالب (عليه السّلام) فاتوا به فامر به ان يضرب، فقال له نعيم اما والله ان المقام معك لذلّ وان فراقك لكفر، قال فلمّا سمع ذلك علىّ (ع) قال له قد عفوت عنك ان الله تعالى يقول: ادفع بالّتى هى احسن السيئة، اما قولك ان المقام معك لذلّ فسيئة اكتسبتها واما قولك ان فراقك لكفر حسنة اكتسبتها، فهذه بهذه.

الأحنف بن قيس

١٤٥ـ قيل للاحنف انك تطيل الصوم؟ قال اعده لشر يوم عظيم ثم قرأ ـ ويخافون يوما كان شره مستطيراً.

١ـ فلته وافلته اى خلصه واطلقه.

و روى ان الأحنف بن قيس وفد الى معاوية و جارية بن قدامة والخبات[١] بن يزيد، فقال معاوية للأحنف انت الساعى على امير المؤمنين عثمان و خاذل ام المؤمنين عايشة والوارد الماء على علىّ بصفّين ؟ فقال ياامير المؤمنين من ذاك ماعرف ومنه ماانكر، امّا امير المؤمنين عثمان : فانتم معشر قريش حصرتموه بالمدينة والدار منّا عنه نازحة[٢]، وقد حصره المهاجرون، والأنصار عنه بمعزل، وكنتم بين خاذل وقاتل، وامّا عايشة: فانّى خذلتها فى طول باع ورحب سرب[٣]، وذلك انّى لم اجد فى كتاب الله الا ان تقرّ فى بيتها، واما ورودى الماء بصفّين : فانى وردت حين اردت ان تقطع رقابنا عطشا، فقام معاوية و تفرق الناس، ثم امر معاوية للاحنف بخمسين الف درهم ولأصحابه بصلة، و قال[٤] للاحنف حين ودّعه حاجتك؟ قال تدرّ على الناس عطيّاتهم و ارزاقهم فان سألت المدد اتاك منّا رجال سليمة الطاعة شديدة النكاية ، وقيل انه كان يرى رأى العلويّة و وصل الخبات بثلاثين الف درهم و كان يرى رأى الأمويّة ، فصار الخبات الى معاوية وقال ياامير المؤمنين تعطى الأحنف و رأيه رأيه خمسين الف درهم وتعطينى و رأيى رأيى ثلاثين الف درهم؟ فقال ياخبات انى اشتريت بها

١ــ كذلك فى النسخة . وفى ج و هـ : الحباب وفى د والترتيب: الخباب . وفى اسد الغابة : ادرج الرواية تحت عنوان الحتات .

٢ــ اى بعيدة .

٣ــ بالكسر : الطريق والقلب ، و واسع السرب اى رضى البال .

٤ــ فقال ــ خ .

دينه، فقال الخبات ياامير المؤمنين تشترى منّى ايضاً دينى! فاتمّها له والحقه بالأحنف ، فلم يأت على الخبات اسبوع حتى مات وردّ المال بعينه الى معاوية، فقال الفرزدق يرثى الخبات :

اتأكل ميراث الخبات ظلامة[1] وميراث حرب جامد لك ذايبه
ابوك و عمّى يا معاوى اورثا تراثا فيختار التراث اقاربه
ولو كان هذا الدين فى جاهليّة عرفت من المولى القليل حلايبه[2]
ولو كان هذا الأمر فى غير ملككم لادّيته او غصّ بالماء شاربه
فكم من اب لى يامعاوى لم يكن ابوك الّذى من عبد شمس يقاربه

١٤٦ـ وروت[3] بعض العامّة، عن الحسن البصرى، قال حدثنى الأحنف، ان عليّا (ع) كان يأذن لبنى هاشم وكان يأذن لى معهم، قال، فلمّا كتب اليه معاويّة ان كنت تريد الصلح فامح عنك اسم الخلافة، فاستشار بنى هاشم، فقال له رجل منهم: انزح هذا الاسم نزحه الله قالوا فانّ كفار قريش لما كان بين رسول الله (ص) و بينهم ماكان ، كتب هذا ماقضى عليه محمّد رسول الله اهل مكة، كرهوا ذلك وقالوا لو نعلم انّك رسول الله مامنعناك ان تطوف بالبيت، قال: فكيف اذاً ؟ قالوا اكتب هذا ما قاضى عليه محمد

١ـ فى ج والترتيب: طلاية . وفى اسد الغابة : فما بال ميراث الحتات اكلته .

٢ـ فى الترتيب: خلايبه. وفى اسد الغابة: من المرء القليل خلايبه .

٣ـ وروى ـ خ .

ابن عبدالله و اهل مكّة فرضى. فقلت لذلك الرجل كلمة فيها غلظة و قلت لعلىّ ايها الرجل والله مالك ماقال رسول الله(ص) انا ماحا بيناك[1] فى بيعتنا ولو نعلم احداً فى الأرض اليوم احق بهذا الأمر منك لبايعناه ولقاتلناك معه، اقسم بالله ان محوت عنك هذا الاسم الذى دعوت الناس اليه وبايعتهم عليه لايرجع اليك ابداً.

ابوعبدالله الجَدلى و ابوداود

۱٤۷ـ حدثنا محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن بن على بن فضّال، قال حدثنى العباس بن عامر وجعفر بن محمدبن حكيم، عن ابان بن عثمان الأحمر، عن عبدالرحمن بن سيّابة، عن ابى داود، عن ابى عبدالله الجدلى، قال دخلت على امير المؤمنين (ع) قال: احدثك بسبعة[2] احاديث قبل ان يدخل علينا داخل، قال فقلت افعل جعلت فداك، قال، فقال: ما انف الهدى وعيناه؟ فقلت ياامير المؤمنين[3] قال: وحاجبا الضلالة ومنخراها تبدو مخازيهما[4] فى آخر الزمان، قال، قلت اظنّ والله ياامير المؤمنين! قال:

۱ـ حاماه اى نصره واختصه ومال اليه.

۲ـ فى الترتيب: تسعة.

۳ـ كذلك فى جميع النسخ الخطية. وفى حاشية الترتيب: اعلم ياامير المؤمنين

٤ـ اى مخازى الحاجب والمنخر للضلالة ومن اذلهما فالمعنى انى عرفت المراد منهما، وهذا هو الحديث الثانى، والدابة هو الثالث. وضمير عدلها راجعة الى الخلافة المعلومة. والرابعة اى الرواية الرابعة.

والدابة وما الدابة عدلها وموضع صدقها والحق بينها والله يهلك ظالمها ، والرابعة: يقتل هذا وانت حيّ لا تنصره، قال، فضرب بيده على كتف الحسين (ع) قال، قلت والله ان هذه لحياة خبيثة، ودخل داخل .

١٤٨ـ وبهذا الأسناد: عن ابان، عن فضيل الرسّان، عن ابى داود، قال: حضرته عند الموت وجابر الجعفى عند راسه، قال، فهمّ ان يحدّث فلم يقدر، قال، ومحمد بن جابر ارسله، قال، فقلت يا اباداود حدثنا الحديث الذى اردت؟ قال حدّثنى عمران بن حصين الخزاعى انّ رسول الله (ص) امر فلانا وفلانا ان يسلّما على علىّ (ع) بامرة المؤمنين ، فقالا من الله ومن رسوله؟ ثم امر حذيفة وسلمان فسلّما ثم امر المقداد فسلّم وامر بريدة اخى وكان اخاه لامّه، فقال: انكم قد سألتمونى من وليّكم بعدى و قد اخبرتكم به واخذت عليكم الميثاق كما اخذ الله تعالى على بنى آدم: الست بربّكم؟ قالوا بلى، وايم الله لئن نقضتموها لتكفرنّ .

عامر بن واثلة

١٤٩ـ حدثنا محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسين بن على بن فضّال، قال حدثنى عباس بن عامر، عن ابان بن عثمان، عن شهاب بن عبد ربّه، قال قلت لأبى عبدالله (ع) كيف اصبحت جعلت فداك؟ قال اصبحت اقول، كما قال ابو الطفيل عامر بن واثلة :

وانّ لأهل الحق لابدّ[1] دولةً على الناس ايّاها ارجّى وارقب

١ـ لاشك ـ خ .

قال انا والله ممن يُرجّى و يرقُب، وكان عامربن واثلة كيسانيّاممّن يقول بحـياةمحمدبن الحنفيّة، وله فى ذلك شعر، وخرج تحت راية المختار ابن ابى عبيدة وكان يقول: مابقى من السبعين غيرى، ويقول:

وبقيّت سهما فى الكنانة واحدا ستر مى به[1] اويكسر السهم كاسره

وكان ابو الطفيل رأى رسول الله (ص) وهو آخر من رآه موتا، و هو القائل :

ويدعوننى شيخا وقدعشت حقبة[2] وهنّ من الأزواج نحوى نوازع
وما شاب رأسى من سنين تتابعت علىّ ولكـن شيّبتنى الوقـايع

بنـوذودان

۱۵۰ـ حدثنا محمدبن مسعود قال سألت على بن الحسن بن فضّال عن بنى ذودان الذين فى الحديث؟ قال: هم من الفرس بزّازون .

قيس

۱۵۱ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال اخبرنا على بن الحسن، قال حدثنى معمّربن خلاد، قال، قال ابو الحسن الرضا (ع) ان رجلا من اصحاب علىّ (ع) يقال له قيس كان يصلّى فلما صلّى ركعة اقبل اسود[3] فصار فى موضع

۱ـ سيرمى به ـ خ .

۲ـ بالكسر : المدة من الزمان .

۳ـ راجع ۹۶، وانسابت الحيّة: جرت وتدافعت فى مشيه. وفى نسخة: اسود سالخ .

السجود، فلما نحى جبينه عن موضعه تطوق الأسود فى عنقه ثم انساب فى قميصه، وانّى اقبلت يوما من الفرع[1]، فحضرت الصّلاة فنزلت فصرت الى ثمامة، فلما صلّيت ركعة اقبل افعىّ نحوى، فاقبلت على صلاتى لم اخفّفها ولم ينتقص منها شىء فدنا منّى ثم رجع الى ثمامة، فلما فرغت من صلاتى ولم اخفّف دعائى: دعوت بعضهم معى فقلت دونك الأفعى تحت الثمامة، ومن لم يخف الاّ الله كفاه.

قال ابوعمرو محمدبن عمر الكشّى: فى اصحاب امير المؤمنين (ع) اربعة نفروا كثر يقال لكل واحد قيس فلا اعلم ايّهم هذا، اول الأربعة: قيس بن سعدبن عبادة وهو امير هم وافضلهم، وقيس بن عباد البكرى وهو خليق ايضا بهذا ان كان، وقيس بن قرّةبن حبيب غير خليق به لأنه هرب الى معاوية، وقيس بن مهران ايضا خليق ذلك به، فكل هؤلاء صحبوا امير المؤمنين (ع) ولا ادرى ايّهم اراد ابوالحسن الرضا (ع).

المرقّع بن قمامة الأسدى

١٥٢ـ حدثنا حمدويه بن نصير، قال حدثنا الحسين بن موسى[2] قال حدثنا عمرو بن عثمان، عن اسمعيل بن ابان الأزدى، قال حدثنى مطهّر، عن عبدالله بن شريك العامرى، عن المرقّع بن قمامة الأسدى، قال: اذا هزّ محمد

١ـ بالضم: قرية من اطراف المدينة والثمامة بالضم: نبت معروف.

٢ـ فى الترتيب وفى المطبوع: الحسن بن موسى.

ابن على الراية المعلية[1] بين الركن والمقام لوددت انى فى ظلّها مجزوم الأنف والاذنين ذاهب البصر لاشيء يسددنى ، قال قلت ان هذا الخطر عظيم! قال، فقال مرقع: انى سمعت عليّا (ع) يقول ان تلك العصابة نظراء لأهل بدر . هذا الخبر يدل على انه كان كيسانيّا .

عوف العَقيلى

١٥٣ـ حدثنى طاهر بن عيسى، ذكره عن جعفر بن احمد بن سعد، اوغيره، عن صالح بن سلمة ابى الخير الرازى، عن ابن ابى نجران، عن ابى عمران، عن فرات بن احنف، قال ، العقيلى كان من اصحاب علىّ (عليه السلام) وكان خمّارا ولكنه يؤدّى الحديث كما سمع .

الزهّاد الثمانيَة

١٥٤ـ علىّ بن محمد بن قتيبة، قال سئل ابو محمد الفضل بن شاذان، عن الزهاد الثمانية ؟ فقال الربيع بن خثيم وهرم بن حيّان و اويس القَرَنى وعامر بن عبد قيس وكانوا مع علىّ (ع) ومن اصحابه وكانوا زهّادا اتقياء، واما ابو مسلم فانه كان فاجرا مرائيا وكان صاحب معاوية وهو الذى كان يحثّ الناس على قتال علىّ (ع) وقال لعلىّ (عليه السلام) ادفع الينا الأنصار والمهاجرين حتى نقتلهم بعثمان، فابى علىّ (ع) ذلك، فقال ابو مسلم الآن طاب الضراب، انما كان وضع فخّا ومصيدة، واما مسروق فانه كان عشّاراً لمعاوية ومات فى عمله ذلك بموضع اسفل من واسط على دجلة يقال له الرصافة وقبره هناك، والحسن كان يلقى اهل كل فرقة بما يهوون ويتصنّع

١ـ المعلنة ـ خ . بصيغة المفعول .

للرياسة وكان رئيس القدريّة. واويس القرنى مفضّلا عليهم كلّهم ، قـال ابومحمد: ثم عرف الناس بعد .

اُوَيس القَرَنى

١٥٥ـ روى يحيى بن آدم، عن شريك، عن ابن ابى زياد، عن ابن ابى ليلى عبدالرحمن، قال: خرج رجل بصفّين من اهل الشام، فقال فيكم اويس القرنى؟ قلنا نعم. قال سمعت رسول الله (ص) يقول: خير التابعين او من خير التابعين اويس القرنى، ثم تحول الينا .

١٥٦ـ وروى الحسن بن الحسين القمى، عن على بن الحسن العرنى، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباته، قال: كنّا مع على (ع) بصفّين فبايعه تسعة وتسعون رجلا ثم قال اين تمام المائة لقد عهد الىّ رسـول الله (ص) ان يبايعنى فى هذا اليوم مائة رجل! قال، اذ جاء[1] رجل عليه قباء صـوف متقلّدا بسيفين، فقال ابسط يدك ابايعك! قال علىّ (ع) على ما تبايعنى ؟ قال على بذل مهجة نفسى دونك، قال من انت ؟ قال انا اويس القرنى، قال، فبايعه فلم يزل يقاتل بين يديه حتى قتل فوجد فى الرجالة .

وفى رواية اخرى، قال له امير المؤمنين (ع) كن اويساً قال انا اويس، قال كن قرنيّا قال انا اويس القرنى، و ايّاه يعنى دعبل بن على الخزاعى فى قصيدته التى يفخر[2] فيها على نزار وينقض على الكميت بن زيد قصيدته التى

١ـ فى نسخة ج: فجاء. وفى الترتيب: اذا جاء .

٢ـ يفتخـر ـ خ .

يقول فيها :

الا حييت عنّا يا مدينا اويس ذو الشفاعة كان منّا
فيوم البعث نحن الشّافعونا
اويس ذو الشفاعة كان منّا فيوم البعث نحن الشافعونا

وكان اويس من خيار التابعين لم يرالنبيّ (ص) ولم يصحبه ، فقال النبى (عليه السلام) ذات يوم لأصحابه ابشروا برجل من امّتى يقال له اويس القرنى فانه يشفع لمثل ربيعة و مضر، ثم قال لعمر ياعمر ان انت ادركته فاقرأه منّى السلام! فبلغ عمر مكانه بالكوفة فجعل يطلبه فى الموسم لعلّه ان يحجّ، حتى وقع اليه هو واصحاب له وهو من احسنهم هيئة و ارثهم[1] حالا، فلما سأل عنه انكروا ذلك، وقالوا ياامير المؤمنين تسأل عن رجل لا يسأل عنه مثلك، قال فلم؟ قالوا لأنه عندنا مغمور[2] فى عقله وربما عبث به الصبيان،قال عمر ذاك احبّ الىّ، ثم وقف عليه فقال يااويس ان رسول الله (ص) اودعنى اليك رسالة وهو يقرأ عليك السلام وقد اخبرنى انك تشفع لمثل ربيعة ومضر، فخرّ اويس ساجدا ومكث طويلا ما ترقى ، نه دمعة حتى ظنّوا انه قد مات، ونادوه ياويس هذا امير المؤمنين ! فرفع رأسه ثم قال ياامير المؤمنين افأعل ذلك؟ قال نعم يا اويس فادخلنى فى شفاعتك فاخذ الناس فى طلبه والتمسّح به فقال ياامير المؤمنين شهرتنى واهلكتنى وكان يقول كثيرا مالقيه[3] من عمر ، ثم قتل بصفّين فى الرجّالة

١ــ ارثهم: البالى المندرس صورة من بينهم .
٢ــ مغموز ــ خ . اى متهم .
٣ــ مالقيت. وفى حاشية الترتيب: مالقيت اذى مثل .

مع علىّ بن ابى‌طالب (ع) .

١٥٧ـ و روى من جهةالعامّة: عن يعقوب‌بن شيبة، قال حدثنا على ابن‌الحكيم‌الاودى، قال حدثنا شريك، عن‌يزيدبن ابى‌زياد، عن عبدالرحمن ابن ابى‌ليلى، قال: لما كان يوم صفّين خرج رجل من‌الشام على دابّته،قال افيكم[1] اويس؟ قلنا نعم، ماتريد منه؟ قال سمعت رسول‌الله (ص) يقول‌اويس القرنى خيرالتابعين باحسان، قال، فعطف دابّته فدخل مع علىّ (ع) .

قال شريك: وقتل اويس فى‌الرجّالة مع على عليه‌السلام .

١٥٨ـ وقال يعقوب‌بن شيبة، حدثنا يزيدبن سعيد، قال حدثناشريك، عن يزيدبن ابى‌زياد، عن ابن‌ابى‌ليلى، قال: سئل اشهد اويس صفّين ؟ قال نعم .

علقمة وابىّ والحارث بنوقيس

١٥٩ـ روى يحيى‌الحمانى، قال حدثنا شريك، عن منصور، قال‌قلت لابراهيم: اشهدعلقمة صفّين ؟ قال نعم وخضب سيفه دما، وقتل‌اخوه ابىّ ابن قيس يوم صفّين، قال وكان لأبىّ بن قيس خُصّ[2] من قصب ولفرسه، فاذا غزى اهدمه واذا رجع بناه، وكان علقمة فقيها فى دينه قارياً لكتاب الله عالماً بالفرايض شهد صفّين واصيبت احدى رجليه فعرج منها، و اما اخوه ابىّ فقد قتل بصفّين، وكان‌الحارث جليلا فقيها وكان اعور .

١ـ فيكم اويس ـ خ .

٢ـ بالضم: البيت من قصب . وفى‌نسخة: حصن .

عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی

۱۶۰ـ روی یعقوب‌بن شیبة، قال حدثنا خالدبن ابی‌یزیدالعرنی [۱]، قال حدثنا ابن‌شهاب، عن‌الأعمش، قال رأیت عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی، وقد ضربه‌الحجّاج حتی‌اسودّ کتفاه، ثم‌اقامه للناس علی سبّ علی والجلاوزة[۲] معه یقولون سبّ‌الکذابین ! فجعل یقول العن‌الکذابین علیّ وابن‌الزبیر والمختار .

قال ابن‌شهاب: یقول اصحاب‌العربیّة سمعك[۳] تعلم مایقول، لقوله علیّ ای‌هو ابتداء‌الکلام .

حُجربن عدیّ‌الکندی

۱۶۱ـ یعقوب، قال حدثنا ابن عیینة ، قال حدثنا طاوس، عن ابیه ، قال انبأنا حجربن عدیّ، قال: قال لی علی (علیه‌السلام) کیف تصنع انت اذا ضربت وامرت بلعنتی ؟ قلت لـه : کیف اصنع ؟ قال‌العنّی ولا تبـرأ منّی فانّی علی دین‌الله، قال، ولقد ضربه محمدبن یوسف وامره ان یلعن

۱ـ ابی‌زیدالعرنی ـ خ .

۲ـ بالفتح: جمع‌الجلواز بالکسر بمعنی‌الشرطی .

۳ـ بالنصب ای اجعل سمعك‌میزانا حتی تفهم‌بلحن‌الخطاب مرادالمتکلم. اوبالرفع فیکون مبتداء وقوله (یعلم) بصیغةالغائب خبـره ای اذا سمعت الکلمة بخصوصیات‌الأعراب وغیره تفهم‌المراد، کما اذا سمعت علیا فی‌هذه الجملة مرفوعا لامنصوبا تعلم انه ابتداء کلام .

عليّا واقامه على باب مسجد صنعاء، قال، فقال: ان الأمير امرني ان العن عليّا فالعنوه لعنه الله ! فرأيت مجوادا[1] من الناس الا رجلا فهمها[2] .

رميلة

١٦٢ـ جعفر بن معروف، قال حدثني الحسن بن علي بن النعمان، عن ابيه، قال حدثني الشبامي احوز[3] بن الحسين، عن ابي داود السبيعي، عن ابي سعيد الخدري، عن رميلة، قال: وعكت[4] وعكا شديدا في زمان امير المؤمنين (عليه السلام) فوجدت من نفسي خفّة يوم الجمعة، ففلت لا اصيب شيئاً افضل من ان افيض عليّ من الماء و اصلّي خلف امير المؤمنين (ع) ففعلت ثم جئت المسجد فلما صعد امير المؤمنين (ع) المنبر عاد عليّ ذلك الوعك، فلما انصرف امير المؤمنين (عليه السلام) دخل القصر ودخلت معه فالتفت الي امير المؤمنين (ع) وقال يا رميلة مالي رأيتك وانت منشبك بعضك في بعض! فقصصت عليه القصّة التي كنت فيها والذي حملني على الرغبة في الصلاة خلفه، فقال لي يا رميله ليس من مؤمن يمرض الا مرضنا لمرضه ولا يحزن الا خزنّا لحزنه ولا يدعو الا آمنّا له ولا يسكت الا دعونا

١ـ في النسخ الآخر: محواذا . وفي الترتيب: مجوذا . وفي نسخة: مخواذا.

٢ـ فهمها وسلم ـ خ .

٣ـ في ج و د : السئامي احور . وفي هـ : السئامي احوز . وفي الترتيب الشامي احور .

٤ـ الوعك: المرض والشدة للحمى .

له، فقلت يا امير المؤمنين جعلت فداك هذا لمن معك فى المصر ارأيت من كان فى اطراف الأرض ؟ قال يا رميلة ليس يغيب عنّا مؤمن فى شرق الارض ولا فى غربها .

١٦٣ـ جبريل بن احمد الفاريابى ، قال حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران، عن على بن قيس، عن على بن النعمان، عن بعض اصحابنا، عن رميلة ، وكان رجلا من اصحاب امير المؤمنين (ع) وذكر مثله .

الأصبغ بن نباتة

١٦٤ـ طاهر بن عيسى الورّاق ، قال حدثنا جعفر بن احمد التاجر ، قال حدثنى ابو الخير صالح بن ابى حمّاد ، عن محمد بن الحسين بن ابى الخطّاب، عن محمد بن سنان، عن ابى الجارود[1] عن الأصبغ بن نباتة ، قال قلت للاصبغ ماكان منزلة هذا الرجل فيكم؟ فقال[2] ماادرى ماتقول الا ان سيوفنا على عواتقنا فمن اومى اليه ضربناه بها .

١٦٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، عن مروك بن عبيد، قال حدثنى ابراهيم بن ابى البلاد، عن رجل، عن الأصبغ، قال قلت له كيف سمّيتم شرطة الخميس يا اصبغ؟ قال انا ضمنّا له الذبح وضمن لنا الفتح، يعنى امير المؤمنين (صلوات الله عليه) .

١ـ فى النسخة وفى ج و د و هـ : ابى الحزور . ولعله تصحيف بقرينة رواية٨، ولعدم ذكر له فى كتب الرجال . وفى الترتيب : ابى الجارود ـ خ .

٢ـ راجع رواية ـ ٨ ـ .

المهـدى مولى عثمان

١٦٦ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا علىبن الحسن، قال حدثنا عباس بن عامر، عن ابانبن عثمان، عن زرارة، عن ابىجعفر (ع) انالمهدىمولى عثمان اتى فبايع اميرالمؤمنين ومحمدبن ابىبكر جالس، قال ابايعك على انالأمر كان لك اولاً وابرأ[1] من فلان وفلان، فبايعه .

سليمبن قيس الهلالى

١٦٧ـ حدثنى محمدبن الحسن البرانى، قال حدثناالحسنبن علىبن كيسان، عن اسحقبن ابراهيم بن عمر اليمانى، عن ابن اذينه، عن ابانبن ابى عياش، قال:[2] هذا نسخة كتاب سليمبن قيس العامرى ثم الهلالى، دفعه الى ابانبن ابىعياش وقرأه، وزعم ابان انه قرأه، على علىبن الحسين (عليهما السلام) قال صدق سليم رحمةالله عليه هذا حديث نعرفه .

محمدبن الحسن، قال حدثناالحسنبن علىبن كيسان، عن اسحقبن ابراهيم، عن ابناذينة، عن ابانبن ابىعياش، عن سليمبن قيس الهلالى، قال قلت: لاميرالمؤمنين (ع) انى سمعت من سلمان ومن مقداد ومن ابىذر

١ـ كذلك فىالنسخ. وفىالنسخة : كان لك وابرء .

٢ـ الظاهر انالضمير فىقال راجع الى محمدبن الحسن و هذهالجملة الى كلمة نعرفه: من قوله ، قالها مستندا الى هـذاالسند . ويمكن ان تكون الجملة الى قوله ثم الهلالى: من ابان ومابعده من محمدبن الحسن اومن سائر رجال السند غير ابان .

اشياء فى تفسير القرآن ومن الرواية عن النبىّ (ص) و سمعت منك بصدق [١] ماسمعت منهم، و رأيت فى ايدى الناس اشياء كثيرة من تفسير القرآن ومن الأحاديث عن نبىّ الله (ع) انتم تخالفونهم، و ذكر الحديث بطوله، قال ابان: فقدّر لى بعد موت على بن الحسين (ع) انى حججت فلقيت اباجعفر محمد ابن على (عليهما السلام) فحدثت بهذا الحديث كلّه لم احط [٢] منه حرفاً فاغرورقت [٣] عيناه، ثم قال صدق سليم قد اتى ابى بعد قتل جدّى الحسين (ع) وانا قاعد عنده فحدثه بهذا الحديث بعينه، فقال له ابى صدقت قد حدثنى ابى وعمّى الحسن (ع) بهذا الحديث عن امير المؤمنين (ع) فقالا لك صدقت قد حدثك بذلك ونحن شهود ثم حدثاه انّهما سمعا ذلك من رسول الله، ثم ذكر الحديث بتمامه .

جون‌بن قتادة وجاريةبن قدامة السعدى

١٦٨ـ طاهر بن عيسى الوراق وغيره ، قالوا حدثنا ابوسعيد جعفر ابن احمد بن ايّوب التاجر السمرقندى، ونسخت من خط جعفر، قال حدثنى ابوجعفر محمد بن يحيى بن الحسن، قال جعفر: ورأيته خيّرا فاضلا، قال اخبرنى ابوبكر محمد بن على بن وهب، قال حدثنى عدىّ بن حجر، قال قال الجون بن قتادة العبسى، فى جاريةبن قدامة السعدى حين وجّهه امير المؤمنين (ع) الى اهل نجران عند ارتدادهم عن الاسلام :

١ـ تصديق ـ خ .

٢ـ لم اخط ـ خ .

٣ـ اى دمعت .

تهوّد اقوام بنجران بعد ما اقرّوا بآيات الكتاب و اسلموا
قصدنا[1] اليهم في الحديد يقودنا اخو ثقة ماضي الجنان مصمّم[2]
خددنا لهم في الأرض من سوء فعلهم اخا ديد فيها للمسيئين منقم

جويرية بن مسهر العبدي

١٦٩ـ حدثنا جعفر بن معروف[3]، قال اخبرني الحسن بن علي بن النعمان، قال حدثني ابي علي بن النعمان، عن محمد بن سنان، عن ابي الجارود، عن جويرية بن مسهر العبدي، قال سمعت عليّاً (ع) يقول احب محب آل محمد ما احبهم فاذا ابغضهم فابغضه، وابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم فاذا احبهم فاحبّه ! وانا ابشّرك وانا ابشّرك وانا ابشّرك ثلاث مرّات .

عبدالله بن سبا

١٧٠ـ حدثني محمد بن قولويه القمّي، قال حدثني سعد بن عبدالله ابن ابي خلف القمي، قال حدثني محمد بن عثمان العبدي ، عن يونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن سنان، قال حدثني ابي، عن ابي جعفر (ع) ان عبدالله بن سبا كان يدّعي النبوة ويزعم ان امير المؤمنين (ع) هو الله (تعالى

١ـ فصرنا ـ خ

٢ـ مصمصم ـ خ . وصمصم في السير: ثبت ومضى .

٣ـ في النسخ: حدثنا معروف. وفي الترتيب : حدثنا جعفر بن معروف ـ ظ. وهذا هو الصحيح ظاهرا بقرينة الأسناد الاخر المشتركة في الراوي والمروي عنه .

عن‌ذلك) فبلغ ذلك امير المؤمنين (ع) فدعاه وسأله ؟ فاقرّ بذلك وقال نعم انت هو وقدكان القى فى روعى انّك انت‌الله وانى نبىّ . فقال له امير المؤمنين (ع) ويلك قد سخر منك‌الشيطان فارجع عن هذا ثكلتك امّك وتب! فابى فحبسه واستتابه ثلاثة ايام فلم يتب، فاحرقه بالنار و قال ان الشيطان استهواه[1] فكان ياتيه ويلقى فى روعه ذلك .

۱۷۱ـ حدثنى محمدبن قولويه ، قال حدثنى سعدبن عبدالله، قال حدثنا يعقوب‌بن يزيد ومحمدبن عيسى، عن ابن‌ابى‌عمير، عن هشام‌بن‌سالم، قال سمعت اباعبدالله(ع) يقول وهو يحدث اصحابه بحديث عبدالله‌بن‌سبا وما ادّعى‌من‌الربوبيّة فى امير المؤمنين على‌بن ابى‌طالب، فقال انه لما ادعى ذلك فيه استتابه امير المؤمنين (ع) فابى ان‌يتوب فاحرقه بالنار .

۱۷۲ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله، قال حدثنا يعقوب‌بن يزيد ومحمدبن عيسى، عن على‌بن مهزيار، عن فضالة‌بن ايّوب‌الأزدى، عن ابان‌بن عثمان، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لعن‌الله عبدالله‌بن سبا انه ادعى‌الربوبيّة فى‌امير المؤمنين (ع) وكان والله امير المؤمنين (ع) عبداً لله طائعاً، الويل لمن كذب علينا وان قوما يقولون‌فينا مالا نقوله فى‌انفسنا، نبرأ الى‌الله منهم نبرأ الى‌الله منهم .

۱۷۳ـ وبهذاالأسناد، عن يعقوب‌بن يزيد، عن ابن‌ابى‌عمير .

و احمدبن محمدبن عيسى، عن ابيه والحسين‌بن سعيد، عن ابن‌ابى

۱ـ ذهب بعقله وحيره وزين له هواه .

عمير، عن هشام بن سالم، عن ابى حمزة الثمالى، قال، قال على بن الحسين (ع) لعن الله من كذب علينا، انّى ذكرت عبدالله بن سبا فقامت كل شعرة فى جسدى ، لقد ادّعى امرا عظيما ماله لعنه الله، كان علىّ (ع) والله عبداً لله صالحا، اخو رسول الله ما نال الكرامة من الله الا بطاعته لله ولرسوله، وما نال رسول الله (ص) الكرامة من الله الا بطاعته .

١٨٤ـ وبهذا الأسناد، عن محمد بن خالد الطيالسى، عن ابن ابى نجران، عن عبدالله[1]، قال، قال ابوعبدالله (ع) انّا[2] اهل بيت صديقون لا نخلو من كذّاب يكذب علينا ويسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس، كان رسول الله (ص) اصدق الناس لهجة واصدق البريّة كلها، وكان مسيلمة يكذب عليه ، وكان امير المؤمنين (ع) اصدق من برأ الله بعد رسول الله وكان الّذى يكذب عليه ويعمل فى تكذيب صدقه ويفترى على الله الكذب عبدالله بن سبا .

ذكر[3] بعض اهل العلم ان عبدالله بن سبا كان يهوديّاً فاسلم و والى عليّا (ع) وكان يقول وهو على يهوديّته فى يوشع بن نون وصىّ موسى بالغلوّ، فقال فى اسلامه بعد وفات رسول الله (ص) فى علىّ (ع) مثل ذلك، وكان اول من شهر بالقول بفرض امامة علىّ واظهر البرائة من اعدائه وكاشف مخالفيه واكفرهم، فمن هيهنا قال من خالف الشيعة اصل التشيّع

١ـ عبدالله بن سنان ـ خ .

٢ـ هذه الرواية تذكر فى ٥٤٩ مفصّلة، وفيها عن ابن سنان قال قال ابوعبدالله ع .

٣ـ وفى ج و ه : الكشى ذكر بعض .

والرفض مأخوذ من‌الیهودیّة .

فی‌السَّبعین رجلاً من‌الزطّ الذین ادّعواالربوبیّة فی امیرالمؤمنین (ع)

۱۷۵ـ حدثنی‌الحسین‌بن‌الحسن بن بندار القمّی، قال حدثنی سعد ابن عبدالله‌بن ابی خلف القمّی ، قال حدثنا احمدبن محمّدبن عیسی وعبدالله‌بن محمدبن عیسی و محمدبن‌الحسین‌بن ابی‌الخطّاب، عن‌الحسن ابن‌محبوب عن صالح‌بن سهل،عن مسمع‌بن عبدالملك ابی‌سیّار، عن‌رجل، عن ابی‌جعفر (ع) قال ان علیّا (ع) لمافرغ من‌قتال اهل‌البصرة: اتاه‌سبعون رجلا من‌الزط[1] فسلّموا علیه وکلّموه بلسانهم فردّ علیهم بلسانهم، وقال لهم انّی لست کما قلتم انا عبدالله مخلوق، قال، فابوا علیه وقالوا له‌انت انت هو، فقال لهم لئن لم‌ترجعوا عما قلتم فیّ و تتوبوا الی‌الله تعالی لأقتلنّکم! قال، فابوا ان‌یرجعوا ویتوبوا، فامر ان‌تحفر لهم آبار[2] فحفرت، ثم خرق بعضها الی بعض ثمّ فرّقهم[3] فیها ثم طمّ رؤسها ثم‌الهب‌النار فی بئر منها لیس فیها احد فدخل‌الدخان علیهم فماتوا .

قیس‌بن سَعدبن عِبادة

۱۷۶ـ جبریل‌بن احمد وابواسحق‌حمدویه وابراهیم ابنا نصیر،قالوا

۱ـ فی‌اللسان ـ الزط بالضم والتشدید قوم اسود من‌السند وقیل‌جیل من‌الهند .

۲ـ جمع‌البئر .

۳ـ قذفهم ـ خ .

حدثنا محمدبن عبدالحميد العطّار الكوفي، عن يونس بن يعقوب ، عن فضيل غلام محمدبن راشد، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول انمعاوية كتب الى الحسن بن علىّ (صلوات الله عليهما) ان اقدم انت والحسين واصحاب علىّ ! فخرج معهم قيس بن سعدبن عبادة الأنصارى وقدموا الشام، فاذن لهم معاوية و اعدّ لهم الخطباء ، فقال ياحسن قم فبايع فقام فبايع ثم قال للحسين (ع) قم فبايع فقام فبايع ثم قال قم ياقيس فبايع فالتفت الى الحسين (ع) ينظر ما يأمره، فقال ياقيس انه امامى يعنى الحسن (عليه السلام) .

١٧٧ـ حدثنى جعفربن معروف، قال حدثنى محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن جعفربن بشير، عن ذريح، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول دخل قيس بن سعدبن عبادة الأنصارى صاحب شرطة الخميس على معاوية ، فقال له معاوية بايع ! فنظر قيس الى الحسن (ع) فقال ابامحمد بايعت ؟ فقال لهمعاوية اما تنتهى اما والله انّى[1]، فقال له قيس مانسئت[2] اما والله لأن شئت لتناقصن[3]، فقال، وكان مثل البعير جسيما وكان خفيف اللحية، قال ، فقام اليه الحسن فقال له بايع يا قيس! فبايع .

ذكر يونس بن عبدالرحمن فى بعض كتبه : انه كان لسعدبن عبادة ستّة اولاد كلّهم قدنصر[4] رسول الله (ص) وفيهم قيس بن سعدبن عبادة ،

١ـ يقال هذا عندالغضب .

٢ـ ماشئت ـ خ .

٣ـ لتناقص، لتناقضن ـ خ

٤ـ قد نصروا ـ خ .

وكان قيس احدالعشرةالذين لحقهم‌النبى (ص) من‌العصر[1]الأول ممّن كان طولهم عشرة اشبار بأشبار انفسهم، وكان شبرالرجل منهم يقال انه مثل ذراع احدنا، وكان قيس وسعد ابوه طولهما عشرة اشبار بأشبارهما، ويقال انه كان من‌العشرة خمسة من‌الأنصار و اربعة من‌الخزرج كلّها ورجل من الأوس، وسعد لم يزل سيّدا فى‌الجاهلية والاسلام، و ابوه و جده و جدّ جده لم‌يزل فيهم‌الشرف، وكان سعد يجير فيجار وذلك[2] له لسوددده ولم يزل هو وابوه اصحاب اطعام فى‌الجاهليّة والأسلام، وقيس ابنه بعد على مثل ذلك .

سفيان بن ليلى[3] الهمدانى

١٧٨- روى عن على‌بن الحسن‌الطويل ، عن على‌بن النعمان ، عن عبدالله‌بن مسكان، عن ابى‌حمزة، عن ابى‌جعفر (ع) قال جاء رجل من اصحاب‌الحسن (ع) يقال له سفيان‌بن ليلى[3] وهو على راحلة له، فدخل‌على الحسن (ع) وهو محتب[4] فى فناء داره، قال، فقال له‌السلام عليك يامذلّ المؤمنين ! فقال له‌الحسن (ع) انزل ولا تعجل، فنزل فعقل راحلته‌فى‌الدار واقبل يمشى حتى انتهى اليه، قال، فقال له‌الحسن (ع) ماقلت؟ قال قلت

١- فى‌النسخة : من‌القصر .

٢- فى‌النسخة: فيجاز ذلك. وفى‌الترتيب: يخبر فيجاز .

٣- ابى‌ليلى - خ .

٤- احتبى بالثوب : اشتمل به .

السلام عليك يا مذلّ المؤمنين، قال وما علمك بذلك؟ قال عمدت الى امر الأمّة فخلعته من عنقك وقلّدته هذه الطاغية يحكم بغير ما انزل الله، قال، فقال له الحسن (ع) ساخبرك لم فعلت ذلك، قال: سمعت ابى يقول، قال رسول الله (ص) لن تذهب الأيّام والليالى حتى يلى امر الأمة رجل واسع البلعوم[1] رحب الصدر ياكل ولا يشبع وهو معاوية، فلذلك فعلت، ماجاء بك؟ قال حبّك قال الله قال الله قال، فقال الحسن (ع) والله لا يحبّنا عبد ابدا ولو كان اسيرا فى الديلم الا نفعه الله بحبّنا وان حبّنا ليساقط الذنوب من بنى آدم كما تساقط الريح الورق من الشجر.

عبيدالله بن العباس

١٧٩ـ ذكر الفضل بن شاذان فى بعض كتبه: ان الحسن لما قتل ابوه (عليه السلام) خرج فى شوّال من الكوفة الى قتال معاوية، فالتقوا بمسكن[2] وحاربه ستّة اشهر، وكان الحسن (ع) جعل ابن عمّه عبيدالله بن العباس[3] على مقدمته، فبعث اليه معاوية بمائة الف درهم فمر بالراية ولحق معاوية[4] وبقى العسكر بلاقائد ولا رئيس، فقام قيس بن سعد بن عبادة فخطب الناس

١ـ كالحلقوم لفظا و معنا.

٢ـ وفى النسخ: كسكر وهو غلط فانها جانب البصرة. ومسكن قريب من دجيل وسامراء فى طريق الشام.

٣ـ فى النسخة: عبدالله بن العباس. والظاهر انه غلط.

٤ـ بمعاوية ـ خ.

وقال: ايّها الناس لايهولنّكم ذهاب هذا[1] لكذا وكذا فانّ هذا و اباه لم يأتيا قطّ بخير، وقام بامر الناس، و وثب اهل عسكر الحسن (ع) بالحسن في شهر ربيع الأول فانتبهوا فسطاطه واخذوا متاعه، و طعنه ابن بشير الأسدي في خاصرته، فردّوه جريحا الى المدائن حتى تحصّن فيها عند عمّ المختار بن ابي عبيدة .

١٨٠ـ وروى محمد بن عيسى العبيدي، عن محمد بن سنان، عن موسى ابن بكر الواسطي، عن الفضيل بن يسار، قال سمعت اباجعفر (ع) يقول قال امير المؤمنين (ع) اللهم العن ابني فلان و اعم ابصارهما كما عميت قلوبهما الاكلين[2] في رقبتي واجعل عمى ابصارهما دليلا على عمى قلوبهما .

عَمرو بن قيس المشرقي

١٨١ـ وجدت بخط محمد بن عمر السمرقندي ، و حدثني بعض الثقات من اصحابنا ، قال حدثني محمد بن احمد بن يحيى بن عمران القمّي قال حدثني محمد بن اسمعيل عن علي بن الحكَم ، عن ابيه عن ابي جارود، عن عمرو بن قيس المشرقي، قال دخلت على الحسين بن عليّ (عليهما السلام) انا وابن عمّ لي وهو في قصر بني مقاتل[3] فسلّمت عليه ،

١ـ عبيدالله هذا ـ خ .

٢ـ قد مر هذه الرواية في ١٠٢ وفيها الأجلين بالكسر بمعنى الداء واما الاكلين: فاما من الآكلة الداء المشهور اومن الكل بالفتح والتشديد على وزن افعل .

٣ـ في النسخة : ابي مقاتل. وكذا في ه .

فقال له ابن عمّى يااباعبدالله هذاالذى ارى خضاب او شَعرك؟ فقال : خضاب والشيب الينا بنى‌هاشم اسرع عجل[1] ، ثم اقبل علينا فقال جئتما لنصرتى؟ فقلت له انا رجل كبير السنّ كثيرالعيال وفى‌يدى بضايع للناس ولا ادرى ما يكون واكره ان تضيع امانتى ، فقال له ابن عمّى مثل ذلك، فقال اما لى[2]: فانطلقا فلا تسمعا لى واعية ولا تريا لى سواداً، فانّه من سمع واعيتنا او رأى سوادنا فلم يجبنا واعيتنا كان حقّا على‌الله ان يكبّه على منخريه فى نار جهنّم .

حبابةالوالبيّة

١٨٢ـ محمدبن مسعود ، قال حدثنى جعفربن احمد، قال حدثنى العمر كى، عن‌الحسن‌بن على‌بن فضّال، عن ثعلبةبن ميمون، عن عنبسةبن مصعب وعلى‌بن‌المغيرة، عن عمران‌بن ميثم، قال دخلت انا وعباية‌الاسدى على امرأة من بنى‌اسد يقال لها حبابةالوالبيّة، فقال لها عباية تدرين من هذاالشابّ الذى معى؟ قالت لا، قال مه ابن اخيك ميثم. قالت اى‌والله اى والله، ثم قالت الا احدثكم بحديث سمعته من ابى‌عبدالله الحسين‌بن علىّ (عليهماالسلام) قلنا بلى ، قالت سمعت‌الحسين‌بن على (ع) يقول نحن و شيعتنا على‌الفطرةالتى بعث‌الله عليها محمدا (ص) و سائرالناس منها براء ،

١ـ فى‌المطبوع والترتيب : اسرع و اعجل . و فى‌النسخ‌الآخر : كما فى المتن وهو بالتبعية او بالاضافة والعجل بالفتح ثم‌السكون اوالكسر بمعنى المسرع .

٢ـ وفى‌المطبوع : فقال اذاً لى .

وكانت قدادركت امير المؤمنين (ع) وعاشت الى زمن الرضا (عليه السلام) على ما بلغنى . والله اعلم .

١٨٣ـ حمدويه ، عن محمدبن عيسى، عن ابى نجران، عن اسحق بن سويدالنهراء، عن اسحق بن عمار، عن صالح بن ميثم، قال دخلت انا وعباية الأسدى على حبابة الوالبية، فقال لها هذا ابن اخيك ميثم، قالت ابن اخى والله حقا ، الا احدثكم بحديث عن الحسين بن على (عليهما السلام) فقلت بلى. قالت دخلت عليه وسلّمت فردّ السلام ورحّب ثم قال ما بطّأ بك [1] عن زيارتنا والتسليم علينا يا حبابة؟ قلت ما بطّأنى[1] الا علّة عرضت، قال وما هى؟ قالت فكشفت خمارى عن برص ، قالت فوضع يده على البرص ودعا فلم يزل يدعو حتى رفع يده وكشف الله ذلك البرص، ثم قال يا حبابة انه ليس احد على ملّة ابراهيم فى هذه الأمة غيرنا وغير شيعتنا ومن سواهم منها براء .

سعيدبن المسيّب

١٨٤ـ قال الفضل بن شاذان : ولم يكن فى زمن على بن الحسين (ع) فى اول امره الا خمسة انفس: سعيدبن جبير ، سعيدبن المسيّب، محمد ابن جبير بن مطعم، يحيى بن ام الطويل، ابوخالد الكابلى و اسمه وردان و لقبه كنكر، سعيدبن المسيّب ربّاه امير المؤمنين (ع) و كان حزن جدّ سعيد اوصى الى امير المؤمنين (عليه السلام) .

١ـ مابطأ عن طاعتك ، . مابطأعنك ، . ماابطأ .

١٨٥ـ محمد بن مسعود ، قال حدثني علي بن الحسن بن فضّال ، قال حدثنا محمد بن الوليد بن خالد الكوفي ، قال حدثنا العباس بن هلال ، قال ذكر ابو الحسن الرضا (ع) ان طارقا مولى لبني اميّة نزل ذا المروة عاملا المدينة ، فلقيه بعض بني اميّة واوصاه بسعيد بن المسيّب وكلّمه فيه واثنى عليه، واخبره طارق انه أمر بقتله، فاعلم سعيداً بذلك وقال له تغيّب! وقيل له تنحّ من مجلسك فانه طريقه[1]، فابى، فقال سعيد: اللهم ان طارقا عبد من عبيدك ناصيته بيدك وقلبه بين اصابعك تفعل فيه ماتشاء فانسه ذكرى واسمي، فلما عُزل طارق عن المدينة لقيه الذي كان كلّمه في سعيد من بني اميّة بذي المروة، فقال كلّمتك في سعيد تشفّعني[2] فيه فابيت و شفعت فيه غيري! فقال والله ماذكرته بعد اذ فارقتك حتى عدت اليك .

وروى عن بعض السلف: انه لما مُرّ بجنازة عليّ بن الحسين (ع) اجفل الناس[3] فلم يبق في المسجد الا سعيد بن المسيب ، فوقف عليه خشرم مولى اشجع فقال ابامحمد الا تصلّي على هذا الرجل الصالح في البيت الصالح ؟ فقال سعيد اصلّي ركعتين في المسجد احبّ الي ّ ان اصلّي على هذا الرجل الصالح في البيت الصالح .

١٨٦ـ وروى عن عبدالرزاق، عن معمّر، عن الزهري، عن سعيد بن المسيّب . و عبدالرزاق، عن معمّر ، عن علي بن زيد ، قال، قلت لسعيد

١ـ عن مجلسك فانه على طريقه ـ خ

٢ـ لتشفعني ـ خ

٣ـ انجفل الناس ـ خ . اي هربوا مسرعين .

ابن المسيّب انك اخبرتنى ان علىّ بن الحسين النفس الزكيّة وانّك لاتعرف له نظيراً ؟ قال: كذلك وماهو مجهول ماقول فيه والله ما رأى مثله، قال علىبن زيد: فقلت والله ان هذه الحجّة الوكيدة عليك ياسعيد فلم لم تصلّ على جنازته؟ فقال ان القراء[1] كانوا لايخرجون الى مكّة حتى يخرج علىّ ابن الحسين، فخرج وخرجنا معه الف راكب، فلما صرنا بالسقيا نزل فصلّى وسجد سجدة الشكر فقال فيها .

١٨٧- وفى رواية الزهرى[2]: عن سعيدبن المسيّب، قال: كان القوم لايخرجون من مكّة حتى يخرج علىبن الحسين سيّد العابدين ، فخرج و خرجت معه فنزل فى بعض المنازل فصلّى ركعتين فسبّح فى سجوده فلم يبق شجر ولا مدر الا سبّحوا معه، ففزعنا فرفع رأسه فقال ياسعيد افزعت؟ قلت نعم يابن رسول الله . فقال هذا التسبيح الأعظم ، حدثنى ابى عن جدى عن رسول الله (ص) انه قال لايبقى الذنوب مع هذا التسبيح، فقلت: علّمنا .

١٨٨- وفى رواية علىبن زيد: عن سعيدبن المسيّب ، انه سبّح فى سجوده فلم يبق حوله شجرة ولا مَدرة الا سبّحت بتسبيحه، ففزعت من ذلك واصحابى، ثم قال ياسعيد ان الله جل جلاله لمّا خلق جبريل الهمه هذا التسبيح فسبّحت[3] السموات ومن فيهن لتسبيحه الأعظم ، وهو اسم الله عزّ وجلّ الأكبر ياسعيد، اخبرنى ابى الحسين عن ابيه عن رسول الله (ص) عن

١- ان القوم - خ .

٢- الى هنا يتفق نقل الزهرى و علىبن زيد ، ومن هنا يختلفان . فهذا من تتمة الرواية السابقة و كذا ماياتى بقوله : و فى رواية علىبن زيد .

٣- فسبّح فسبّحت - خ .

جبريل عن الله جل جلاله انّه قال مامن عبد من عبادى آمن بى وصدّق بك وصلّى فى مسجدك ركعتين على خلاء من الناس الا غفرت له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، فلم ارشاهداً افضل من علىّ بن الحسين (ع) حيث حدثنى بهذا الحديث، فلمّا ان مات شهد جنازته البرّ والفاجر واثنى عليه الصالح والطالح وانهال الناس يتبعونه حتى وضعت الجنازة، فقلت ان ادركت الركعتين يوما من الدهر فاليوم، ولم يبق الاّ رجل وامرأة ثم خرجا الى الجنازة، ووثبت لاصلّى فجاء تكبير من السماء فاجابه تكبير من الأرض فاجابه تكبير من السماء فاجابه تكبير من الأرض ففزعت وسقطت على وجهى فكبّر من فى السماء سبعا وكبر من فى الأرض سبعا وصلّى على على بن الحسين (ع) ودخل الناس المسجد فلم ادرك الركعتين ولا الصلاة على على بن الحسين (ع) فقلت ياسعيد لوكنت انا لم اختر الا الصلاة على علىّ بن الحسين (ع) انّ هذا لهو الخسران المبين، قال، فبكى سعيد ثم قال ماارادت الاالخير ليتنى كنت صلّيت عليه فانه ما رأى مثله، والتسبيح هو هذا: سبحانك اللهم وحنانيك، سبحانك اللهم وتعاليت، سبحانك اللهم والعزّ ازارك، سبحانك اللهم والعظمة رداؤك، ويقال سربالك، سبحانك اللهم والكبرياء سلطانك، سبحانك من عظيم ما اعظمك، سبحانك سُبّحت فى الأعلى، سبحانك تسمع وترى ماتحت الثرى، سبحانك انت شاهد كل نجوى، سبحانك موضع كل نجوى، سبحانك حاضر كل ملاء، سبحانك عظيم الرجاء، سبحانك ترى مافى قعر الماء، سبحانك تسمع انفاس الحيتان فى قعور البحار، سبحانك تعلم وزن السموات، سبحانك تعلم وزن الأرضين، سبحانك تعلم وزن الشمس والقمر،

سبحانك تعلم وزن الظلمة والنور، سبحانك تعلم وزن الفيء والهواء، سبحانك تعلم وزن الريح كم هي من مثقال ذرة، سبحانك قدوس قدوس قدوس، سبحانك عجباً من عرفك كيف لايخافك، سبحانك اللهم و بحمدك، سبحان العلي العظيم.

١٨٩ـ حدثني محمدبن قولويه، قال حدثني سعدبن عبدالله القمّي، عن القاسم بن محمدالاصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن محمدبن عمر، قال اخبرني ابومروان، عن ابي جعفر، قال سمعت علي بن الحسين(ع) يقول: سعيدبن المسيّب اعلم الناس بما تقدمه من الآثار و افهمهم في زمانه.

سعيدبن جُبير

١٩٠ـ ابوالمغيرة، قال حدثني الفضل، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبدالله (ع) ان سعيدبن جبير كان يأتمّ بعليّ بن الحسين(ع) وكان على (عليه السلام) يثني عليه، وماكان سبب قتل الحجاج له الا على هذاالأمر، وكان مستقيماً، وذكر انّه لما دخل على الحجّاج بن يوسف قال له انت شقيّ بن كسير، قال امّي كانت اعرف باسمي سمّتني سعيدبن جبير، قال ماتقول في ابي بكر وعمر هما في الجنّة او في النار؟ قال لو دخلت الجنة فنظرت الى اهلها لعلمت من فيها وان دخلت النار ورأيت اهلها لعلمت من فيها، قال فما قولك في الخلفاء؟ قال لست عليهم بوكيل، قال ايّهم احب اليك؟ قال ارضاهم لخالقي، قال و ايّهم ارضى للخالق؟ قال علم ذلك عندالذي يعلم سرّهم ونجويهم، قال ابيت ان تصدقني! قال بلى

لم احب ان اكذّبك .

ابو خالد الكابلي

١٩١ـ حدثني محمد بن مسعود ، قال حدثني ابو عبدالله الحسين بن اشكيب، قال حدثني محمد بن اورمة ، عن الحسين بن سعيد، قال حدثني علي بن النعمان، عن ابن مسكان ، عن ضريس، قال قال لي ابو خالد الكابلي: اما اني ساحدثك بحديث ان رأيتموه وانا حيّ فقلت صدّقني، وان متّ قبل ان تراه ترحّمت عليّ و دعوت لي، سمعت عليّ بن الحسين (ع) يقول ان اليهود احبّوا عزيراً حتى قالوا فيه ماقالوا فلا عزير منهم ولاهم من عزير، وانّ النصارى احبّوا عيسى حتى قالوا فيه ماقالوا فلاعيسى منهم ولاهم من عيسى، وانّا على سنّة من ذلك ان قوما من شيعتنا سيحبّونا حتى يقولوا فينا ماقالت اليهود في عزير وما قالت النصارى في عيسى بن مريم فلاهم منّا ولا نحن منهم .

١٩٢ـ الكشّي: وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثني محمد بن عبدالله بن مهران، عن محمد بن علي بن محمد بن عبدالله الحناط[1]، عن الحسن ابن علي بن ابي حمزة، عن ابيه، عن ابي بصير، قال سمعت اباجعفر (ع) يقول كان ابو خالد الكابلي يخدم محمد بن الحنفيّة دهرا وماكان يشك في انّه امام، حتّى اتاه ذات يوم فقال له : جعلت فداك ان لي حرمة و مودة و انقطاعا فاسألك بحرمة رسول الله و امير المؤمنين الا اخبرتني انت الأمام الذي فرض الله طاعته على خلقه؟ قال، فقال يا اباخالد حلّفتني بالعظيم ،

١ـ في الترتيب : عن محمد بن علي عن محمد بن عبدالله الحناط .

الامامُ علىبن الحسين (ع) علىّ وعليك وعلى كل مسلم ، فاقبل ابوخالد لمّا ان سمع ماقاله محمّدبن الحنفية جاء الى علىبن الحسين (ع) فلمّـا استأذن عليه فأخبر ان اباخالد بالباب، فاذن له، فلمّا دخل عليه دنا منه ، قال مرحباً بك يـاكنكر ماكنت لنـا بزائر مابدالك فينا؟ فخرّ ابوخالد ساجدا شاكراً لله تعـالى ممّا سمع من علىبن الحسين (ع) فقال الحمد لله الّذى لم يمتنى حتّى عرفت امامى، فقال لهعلىّ[1] وكيف عرفت امامك يا اباخالد؟ قال انّك دعوتنى باسمى الذى سمّتنى امّى التى ولدتنى،وقدكنت فى عمياء من امرى ولقدخدمت محمدبن الحنفيةعمراً[2] من عمرى ولااشكّ الاوانه امام، حتى اذا كان قريباً سألته بحرمةالله وبحرمة رسوله و بحرمة امير المؤمنين فارشدنى اليك وقال هوالامام علىّ وعليك وعلى خلق الله كلهم، ثم اذنت لى فجئت فدنوت منك سمّيتنى باسمى الّذى سمّتنى امّى فعلمت انّك الامام الذى فرض الله طاعته علىّ وعلى كل مسلم .

ابن مهران والحسن وابوه كلّهم كذا روى[3] .

١٩٣ـ و وجدت بخطّ جبريل بن احمد: قال حدثنى محمدبن عبدالله ابن مهران ،عن محمدبن على، عن علىبن محمد، عن الحسن بن على، عن ابيه، عن ابى الصباح الكنانى، عن ابى جعفر (ع) قال سمعته يقول: خـدم ابوخالد الكابلى علىّ بن الحسين (عليهماالسلام) دهراً من عمره، ثم انّه اراد

١ـ علىبن الحسين (عليهماالسلام) .

٢ـ دهراً خ .

٣ـ رووا ـ خ .

ان ينصرف الى اهله فاتى علي بن الحسين (ع) فشكى اليه شدة شوقه الى والديه، فقال يا اباخالد يقدم غداً رجل من اهل الشام له قدر ومال كثير، وقد اصاب بنتا له عارض من اهل الأرض، ويريدون ان يطلبوا معالجاً يعالجها، فاذا انت سمعت قدومه: فأته وقل له انا اعالجها لك على انّى اشترط عليك انّى اعالجها على دينها عشرة آلاف درهم، فلا تطمئنّ اليهم وسيعطونك ماتطلب منهم، فلما اصبحوا قدم الرجل ومن معه وكان رجلا من عظماء اهل الشام فى المال والمقدرة، فقال اما من معالج يعالج بنت هذا الرجل؟ فقال له ابوخالد انا اعالجها على عشرة آلاف درهم فان انتم وفيتم وفيت لكم على الا يعود اليها ابداً فشرطوا ان يعطوه عشرة آلاف درهم، ثم اقبل الى علي بن الحسين (ع) فاخبره الخبر، فقال انى اعلم[1] انهم سيغدرون بك ولا يفون لك، انطلق يا اباخالد فخذ بأذن الجارية اليسرى ثم قل ياخبيث يقول لك علىّ بن الحسين اخرج من هذه الجارية ولا تعد! ففعل ابوخالد ماامره وخرج منها فافاقت الجارية، فطلب ابوخالد الّذى شرطوا له فلم يعطوه، فرجع مغتمّا كئيباً، قال له علي بن الحسين (ع) مالى اراك كئيبا يا اباخالد؟ الم اقل لك انّهم يغدرون بك دعهم فانّهم سيعودون اليك، فاذا لقوك فقل لهم لست اعالجها حتى تضعوا المال على يدى على بن الحسين (ع) فانّه لى ولكم ثقة[2]، فرضوا ووضعوا المال على يدى على بن

١ـ لأعلم ـ خ.

٢ـ ثقة فعادوا الى ابى خالد يلتمسون بمداواتها فقال لهم انى لااعالجها حتى تضعوا المال على يدى على بن الحسين فانه لى و لكم ثقة ـ خ.

الحسين فرجع ابوخالد الى الجارية واخذ بأذنها اليسرى ثم قال ياخبيث يقول لك على بن الحسين (عليهما السلام) اخرج من هذه الجارية ولا تعرّض لها الا بسبيل خير فانّك ان عدت احرقتك بنار الله الموقدة التى تطّلع على الأفئدة، فخرج منها ولم يعد اليها ، ودفع المال الى ابى خالد فخرج الى بلاده .

يحيى بن ام الطويل

١٩٤ـ محمّد بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى ، عن جعفر بن عيسى، عن صفوان، عمّن سمعه، عن ابى عبدالله (ع) قال ارتدّ الناس بعد قتل الحسين (ع) الا ثلاثة ابوخالد الكابلى و يحيى بن ام الطويل و جبير بن مطعم، ثم انّ الناس لحقوا وكثروا .

وروى يونس، عن حمزة بن محمد الطيار، مثله وزاد فيه وجابر بن عبدالله الأنصارى .

١٩٥ـ حدثنى احمد بن على، قال حدثنى ابوسعيد الآدمى ، قال حدثنا الحسين بن يزيد النوفلى، عن عمرو بن ابى المقدام، عن ابى جعفر الأول (ع) قال اما يحيى بن ام الطويل: فكان يظهر الفتوّة، وكان اذا مشى فى الطريق وضع الخلوق على رأسه ويمضغ اللبان[1] ويطوّل ذيله، وطلبه الحجاج فقال تلعن اباتراب وامر بقطع يديه ورجليه وقتله، اما سعيد بن المسيّب :

١ـ بضم اللام: الكندر. والخلوق بالفتح: ضرب من الطيب مركب من الزعفران و غيره .

فنجا وذلك انّه كان يفتي بقول العامّة وكان آخر اصحاب رسول الله (ص) فنجا، واما ابوخالد الكابلي: فهرب الى مكّة واخفى نفسه فنجا، و اما عامر بن واثلة : فكانت له يد عند عبدالملك بن مروان فلهى عنه[1]، واما جابر ابن عبدالله الأنصاري: فكان رجلا من اصحاب رسول الله (ص) فلم يتعرّض له وكان شيخاً قد اسنّ ، واما ابوحمزة الثمالي وفرات بن احنف : فبقوا الى ايّام ابي عبدالله (ع) وبقي ابوحمزة الى ايّام ابي الحسن موسى بن جعفر (عليهما السلام) .

القاسم بن عوف

١٩٦ـ حدثني علي بن محمد بن قتيبة النيشابوري، قال حدثني ابو عبدالله جعفر بن احمد الرازي الخواري من قرية اشناباذ[2]، عن محمد بن خالد اظنّه البرقي، عن محمد بن سنان، عن زياد بن المنذر ابي الجارود، عن القاسم بن عوف، قال كنت اتردد بين علي بن الحسين وبين محمد بن الحنفيّة وكنت آتي هذا مرة وهذا مرة، قال، ولقيت علي بن الحسين، قال، فقال لي ياهذا ايّاك ان تأتي اهل العراق فتخبرهم انا استودعناك علما فانّا والله مافعلنا ذلك، وايّاك ان تترايس بنا فيضعك الله، وايّاك ان تستاكل بنا فيزيدك الله فقراً، واعلم انك ان تكن ذنبا في الخير خير لك من ان تكون رأساً في الشر، واعلم انه من يحدث عنّا بحديث سألناه يوماً فان حدث صدقا كتبه الله

١ـ اي ترك و اعرض الحجاج عنه .

٢ـ استراباد ـ خ .

صدّیقا وان حدث وکذب کتبه‌الله کذابا، وایّاك ان تشدّ راحلة ترحلها فانما هیهنا یطلب‌العلم حتی یمضی لکم بعدموتی سبع حجج، ثم یبعث‌الله لکم غلاما من ولد فاطمة (ع) ینبت‌الحکمة فی صدره کما ینبت الطلّ الزرع، قال، فلما مضی علی‌بن‌الحسین (صلوات‌الله علیهما) حسبنا الأیّام والجُمَع والشهور والسنین، فما زادت یوما ولا نقصت حتی تکلم محمد ابن علی‌بن‌الحسین (صلوات‌الله علیهم) باقرالعلم .

المختاربن ابی‌عبیدة

۱۹۷ـ حمدویه، قال حدثنی یعقوب، عن ابن‌ابی‌عمیر، عن هشام‌بن المثنی، عن سدیر، عن ابی‌جعفر (ع) قال لا تسبّوا‌المختار فانّه قتل‌قتلتنا وطلب بثارنا و زوّج ارملنا وقسّم فینا المال علی‌العسرة .

۱۹۸ـ محمدبن‌الحسن وعثمان‌بن حامد، قالا حدّثنا محمدبن یزداد الرازی، عن محمدبن‌الحسین‌بن ابی‌الخطّاب ، عن عبدالله‌المزخرف ، عن حبیب‌الخثعمی، عن ابی‌عبدالله (ع) قال کان‌المختار یکذب علی علیّ بن الحسین (علیهما‌السلام) .

۱۹۹ـ محمدبن‌الحسن وعثمان‌بن حامد، قالا حدثنا محمدبن یزداد، عن محمدبن‌الحسین، عن موسی‌بن یسار[1] ، عن عبدالله‌بن‌الزبیر، عن‌عبدالله ابن شریك، قال دخلنا علی ابی‌جعفر (ع) یوم‌النحر وهومتّکیء وقدارسل

۱ـ کذلك فی‌المطبوع والترتیب و نسخة ج . و فی‌النسخة وفی دوه : و عن موسی‌بن یسار . ثم ان فی ج و د : بشار .

الى الحلّاق، فقعدت بين يديه اذ دخل عليه شيخ من اهل الكوفة فتناول يده ليقبّلها فمنعه، ثم قال من انت ؟ قال انا ابو الحكم بن المختار بن ابى عبيد الثقفى، وكان متباعدا من ابى جعفر (ع) فمدّ يده اليه حتى كاد يقعده فى حجره بعد منعه يده، ثم قال اصلحك الله ان الناس قد اكثروا فى ابى وقالوا والقول والله قولك؟ قال واىّ شىء يقولون؟ قال يقولون كذّاب، ولا تأمرنى بشىء الا قبلته ، فقال سبحان الله اخبرنى ابى والله ان مهر امّى كان مما بعث به المختار اولم يبن دورنا و قتل قاتلنا[1] وطلب بدمائنا فرحمه الله، واخبرنى والله ابى انه كان ليمرّ[2] عند فاطمة بنت علىّ يمهّدها الفراش ويثنى لها الوسائد ومنها اصاب الحديث، رحم الله اباك رحم الله اباك ماترك لنا حقّا عند احد الا طلبه قتل قتلتنا وطلب بدمائنا .

٢٠٠ـ جبريل بن احمد، حدثنى العبيدى[3]، قال حدثنى محمد بن عمرو، عن يونس بن يعقوب، عن ابى جعفر (ع) قال كتب المختار بن ابى عبيد الى على بن الحسين (عليهما السلام) وبعث اليه بهدايا من العراق، فلما وقفوا على باب علىّ بن الحسين دخل الآذن يستأذن لهم، فخرج اليهم رسوله فقال اميطوا[4] عن بابى فانّى لا اقبل هدايا الكذابين ولا اقرأ كتبهم ، فمحوا العنوان و كتبوا المهدى محمد بن على، فقال ابو جعفر: والله لقد كتب اليه

١ـ قاتلينا ـ خ .

٢ـ ليقيم ، . ليسمر .

٣ـ العنبرى ـ خ .

٤ـ ابتعدوا وتنحوا .

بكتاب مااعطاه فيه شيئاً انما كتب اليه يابن خير من طشى ومشى ، فقال ابوبصير فقلت لأبى جعفر (ع) اماالمشى فانا اعرفه فاىّ شىء الطشى ؟ فقال ابوجعفر (عليه السلام) الحياة .

٢٠١ـ جبريل بن احمد ، قال حدثنى العبيدى ، قال حدثنى على بن اسباط، عن عبدالرحمن بن حمّاد، عن على بن حزور، عن الأصبغ، قال رأيت المختار على فخذ اميرالمؤمنين (ع) وهو يمسح رأسه و يقول ياكيس ياكيس .

٢٠٢ـ ابراهيم بن محمد الختلى، قال حدثنى احمد بن ادريس القمى، قال حدثنى محمد بن احمد، قال حدثنى الحسن بن على الكوفى، عن العباس ابن عامر، عن سيف بن عميرة ، عن جارود بن المنذر، عن ابى عبدالله (ع) قال ما امتشطت فينا هاشمية ولا اختضبت حتى بعث الينا المختار برؤس الذين قتلوا الحسين (ع) .

٢٠٣ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى ابوالحسن على بن ابى على الخزاعى، قال حدثنى خالد بن يزيد العمرى المكى، قال الحسين بن زيد[1] ابن على بن الحسين، قال حدثنى عمر بن على بن الحسين، ان علىّ بن الحسين (ع) لما اُتى برأس عبيدالله بن زياد ورأس عمر بن سعد، قال فخرّ ساجدا وقال الحمدلله الذى ادرك لى ثارى من اعدائى، وجزى الله المختار خيراً .

٢٠٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى ابن ابى على الخزاعى، قال خالد

١ـ كذا فى المطبوع و لعله الصحيح . و فى النسخ كلها : الحسين بن زيد ، وكذا فى السند الآتى .

ابن يزيد العمرى، عن الحسين بن زيد، عن عمر بن على، ان المختار ارسل الى على بن الحسين (ع) بعشرين الف دينار، فقبلها وبنابها دار عقيل بن ابى طالب ودارهم التى هدمت، قال، ثم انه بعث اليه باربعين الف دينار بعد ما اظهر الكلام الذى اظهره، فردها ولم يقبلها .

والمختار هو الذى دعا الناس الى محمد بن على بن ابى طالب ابن الحنفية، وسمّوا الكيسانيّة وهم المختاريّة وكان لقبه كيسان، ولقّب بكيسان لصاحب شرطه المكنّى اباعمرة وكان اسمه كيسان، وقيل انه سمّى كيسان بكيسان مولى على بن ابى طالب (ع) وهو الذى حمله على الطلب بدم الحسين (ع) ودلّه على قتلته وكان صاحب سرّه والغالب على امره، وكان لا يبلغه عن رجل من اعداء الحسين (ع) انه فى داراوفى موضع الا قصده فهدم الدار بأسرها وقتل كل من فيها من ذى روح، وكل دار بالكوفة خراب فهى مما هدمها، واهل الكوفة يضربون بها المثل، فاذا افتقر انسان قالوا دخل ابوعمرة بيته، حتى قال فيه الشاعر :

ابليس بما فيه خير من ابى عمرة يغويك ويطغيك ولا يطغيك كسرة

شعيب مولى على بن الحسين (ع)

٢٠٥ـ حدثنى ابوالحسن عمر بن على التفليسى، قال حدثنى محمد بن سعيد ابن اخى سهل بن زياد الآدمى، عمّن ذكره، عن يونس بن عبدالرحمن عن داود الرّقى ، عن ابى عبدالله (ع) قال : شعيب مولى على بن الحسين

(عليهما السلام)[1] وكان فيما علمناه خيارا .

عبـدالله البرقى

٢٠٦ـ وجدت فى كتاب محمدبن الحسن بن بنـدار القمّى بخطّه : حدثنى على بن ابراهيم بن هاشم، عن الحسين[2] بن عبدالله البرقى المعروف بالسكرى[3] ، عن ابيه، قال سألت علىّ بن الحسين (عليهما السلام) عن النبيذ؟ فقال قد يشربه قوم وحرّمه قوم صالحون، فكـان شهادة الذين منعـوا بشهادتهم شهواتهم اولى بان تقبل من الذين جرّوا بشهادتهم شهواتهم .

عبدالله البرقى هذا عامّى ، الا ان هذا حديث حسن قريب الاسناد .

الفـرزدق

٢٠٧ـ حدثنى محمدبن مسعود ، قال حدثنا محمدبن جعفر ، قال حدثنى ابو الفضل محمدبن احمدبن مجاهد، قال حدثنا العلاء بن محمدبن زكريّا بالبصرة ، قال حدثنا عبيدالله بن محمدبن عايشة، قال حدثنى ابى، ان هشام بن عبدالملك حجّ فى خلافة عبـدالملك والوليـد ، فطاف بالبيت فاراد ان يستلم الحجر فلم يقدر عليه من الزحام، فنصب له منبر فجلس عليه واطاف به اهل الشام، فبينا هو كذلك اذ اقبل علىّ بن الحسين (ع) و عليه ازار ورداء، من احسن الناس وجهاً و اطيبهم رائحة بين عينيه سجادة كأنّها

١ـ الظاهر ان الجملة الآتية من كلام الكشى . و فى النسخة وفى د و ه : وكان ماعلمناه جبارا .

٢ـ كذلك فى المطبوع والترتيب و نسخة ج . وفى النسخة وفى د و ه : عن الحسن .

٣ـ اليشكرى ـ خ .

ركبة عنز[١]، فجعل يطوف بالبيت فاذا بلغ الى موضع الحجر تنحّى الناس عنه حتى يستلمه هيبة له واجلالا، فغاظ ذلك هشاما، فقال له رجل من اهل الشام ياهشام من هذا الذى قدها به الناس[٢] هذه الهيبة وافرجوا له عن الحجر؟ فقال هشام لا اعرفه، لئلا يرغب فيه اهل الشام، فقال الفرزدق وكان حاضرا لكنّى اعرفه، فقال الشامى من هذا يا ابا فراس؟ فقال:

هذا الذى تعرف البطحاء و طأتـه ... والبيت تعـرفه والحلّ والحرم
هـذا ابن خير عباد الله كلّهـم ... هـذا التقىّ النقىّ الطاهر العلَم
هـذا علىّ رسـول الله والـده ... امست بنور هداه تهتدى الظلم
اذا رأتـه قـريش قال قـائلهـا ... الى مكارم هـذا ينتهى الكـرم
ينمى الى ذروة العزّ الذى قصرت ... عن نيلها عـرب الاسلام والعجم
يكاد يمسكـه عـرفان راحتـه ... ركن الحطيم اذا مـا جاء يستلم
يُغضى حياء و يُغضى[١] من مهابته ... فمـا يُكـلَّم الا حيـن يبتسم
ينشقّ[٣] نور الهدى عن نور غرته ... كالشمس تنجاب[٤] عن اشراقها الظلم
بكفّه خيـزران ريحـها عبق[٥] ... من كفّ اروعَ فى عرنينه شمم

١ـ الركبة بالضم: الموصل مابين الفـخذ والساق والعنز بالفتـح: انثى المعز. عقر ـ خ.

٢ـ هابه الرجل: وقره وعظمه. هابته الناس ـ خ.

٣ـ ينجاب ـ خ.

٤ـ انجاب: انكشف.

٥ـ بالفتح فالكسر: الذى تفوح منه رائحة الطيـب. والأروع: من يعجبك بحسنه. والعرنين بالكسر: الأنف.

مُشتقّة من رسول الله نبعته ... طابت عناصره والخيم [١] والشيم
حمّال اثقال اقوام اذا فُدحوا [٢] ... حلوُ الشمائل يحلوعنده النعم [٣]
هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله ... بجدّه انبياء الله قد خُتموا
الله فضّله قدماً و شرّفه ... جرى بذاك له فى لوحه القلم
مَن جده دان [٤] فضل الأنبياء له ... وفضل امّته دانت له الأمم
عم البريّة بالاحسان وانقشعت [٥] ... عنها العمايَة والاملاق والظلم
كلتا يديه غياث عمّم نفعهما ... تستوكفان [٦] ولا يعروهما العدم
سهل الخليقة لاتخشى بوادره [٧] ... يزينه خصلتان الخلق والكرم
لايخلف الوعدَ ميمون نقيبته [٨] ... رحب الفناء اريب حين يعتزم
من معشر حبُّهم دين و بغضهم ... كفر وقربهم مَنجى و معتصم
يُستدفع السوء والبلوى بحبّهم ... و يسترب به الاحسان والنعم
مقدَّم بعد ذكر الله ذكرهم ... فى كلّ يوم ومختوم به الكلم
ان عدَّ اهلُ التقى كانوا ائمّتهم ... اوقيل مَن خيراهل الأرض قيلهم
لايستطيع جواد بُعد غايتهم ... ولا يدانيهم قوم وان كرموا

١ــ الطبيعة .
٢ــ فدحه الأمر: اثقله .
٣ــ نعم ــ خ. بمعنى بلى .
٤ــ ضعف .
٥ــ زالت وانكشفت. والاملاق: الافتقار.
٦ــ استوكف الماء: استقطره واستدعى جريانه .
٧ــ مايبدو من الإنسان عند الحدة والغضب .
٨ــ اى طبيعته ومحمود مختبره .

هم الغيوث اذا ما ازمة ازمتم [١] والأسد اسد الشرى والناس محتدم
يأبى لهم ان يحلّ الذمّ ساحتهم خيم كريم وايد بالندى هضم [٢]
لا ينقص العسر بسطا من اكفّهم سيّان ذلك ان اثروا [٣] وان عدموا
اى الخلائق ليست فى رقابهم لاولّية هذا [٤] او له نعم
من يعرف الله يعرف اوليّة ذا فالدين من بيت هذا ناله الأمم

قال فغضب هشام وامر بحبس الفرزدق فحبس بعسفان بين مكّة والمدينة، فبلغ ذلك على بن الحسين (ع) فبعث اليه باثنى عشر الف درهم، وقال اعذرنا يا ابا فراس فلو كان عندنا اكثر من هذا لوصلناك به، فردها وقال يا بن رسول الله ما قلت الذى قلت الا غضبا لله ولرسوله وما كنت لارزى [٥] عليه شيئا، فردها عليه وقال بحقّى عليك لما قبلتها فقد رأى الله مكانك وعلم نيّتك، فقبلها فجعل الفرزدق يهجو هشاما وهو فى الحبس فكان مما هجا به قوله :

اتحبسنى [٦] بين المدينة والتّى اليها قلوب الناس يهوى منيبها
تقلّب [٧] رأسا لم يكن رأس سيّد وعينا له حولاء باد عيوبها

١ـ الازمة بالفتح: الشدة والقحط . والشرى بالفتح: ماسدة جانب الفرات. واحتدم: اشتد حرارة وغيظا .
٢ـ بضمتين جمع هضوم الذى يجود بمالديها. والندى بالفتح: الجود .
٣ـ اثرى: كثر ماله .
٤ـ اى سابقيه واجداده .
٥ـ رزى فلانا : قبل بره، من باب ضرب .
٦ـ يحبسنى ـ خ .
٧ـ يقلب ـ خ .

فبعث اليه فاخرجه .

زرارةبن اعين

۲۰۸ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن الحسن بن فضّال، قال حدثنى اخواى محمد واحمد ابناالحسن، عن ابيهماالحسن بن علىبن فضال عن ابن بكير، عن زرارة، قال قال ابوعبدالله (ع) يا زرارة ان اسمك فى اسامى اهل الجنّة بغير الف، قلت نعم جعلت فداك اسمى عبد ربّه ولكنّى لُقّبت بزرارة .

۲۰۹ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن محمدالقمّى ، قال حدثنى محمدبن احمد، عن عبدالله بن احمد الرازى، عن بكربن صالح، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن سالم، عن زرارة ، قال اسمع والله بالحرف من جعفربن محمد (ع) من الفتيا فازداد به ايماناً

۲۱۰ـ حدثنى جعفربن محمدبن معروف ، قال حدثنى محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن جعفربن بشير، عن ابان بن تغلب، عن ابى بصير، قال قلت لأبى عبدالله (ع) ان اباك حدثنى ان الزبير[1] والمقداد و سلمان الفارسى حلقوا رؤسهم ليقاتلوا ابابكر، فقال لى لولازرارة لظننت ان احاديث ابى (ع) ستذهب .

۲۱۱ـ حدثنى محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن الحسن بن محبوب

۱ـ قدمر فى رواية ۱۸ بان الذين حلقوا رؤسهم ثلاثة فقط ومنهم ابوذر وليس الزبير منهم .

السرّاد، عن العلاء بن رزين، عن يونس بن عمّار، قال قلت لأبي عبدالله (ع) ان زرارة قد روى عن ابي جعفر (ع) انه لا يرث مع الأمّ والأب والابن والبنت احد من الناس شيئاً الا زوج او زوجة، فقال ابو عبدالله (ع) امّا ما رواه زرارة عن ابي جعفر (ع) فلا يجوز لي رده، واما في الكتاب في سورة النساء[1] فان الله عزوجل يقول: يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين فان كنّ نساء فوق اثنتين فلهنّ ثلثا ما ترك وان كانت واحدة فلها النصف ولأبويه لكل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامّه الثلث فان كان له اخوة فلامّه السدس ـ يعني اخوة لأب و امّ واخوة لأب والكتاب يا يونس قد ورّث هيهنا مع الأبناء فلا تورث البنات الا الثلثين .

٢١٢ـ محمد بن مسعود ، عن الخزاعي عن محمد بن زياد ابي عمير ، عن علي بن عطية، عن زرارة، قال والله لو حدّثت بكلّما سمعته من ابي عبدالله (ع) لانتفخت[2] ذكور الرجال على الخشب .

٢١٣ـ حدّثني ابراهيم بن محمد بن العباس الختلي، قال حدثني احمد بن ادريس القمي، قال حدثني محمد بن احمد بن يحيى، عن محمد بن ابي الصهبان او غيره، عن سليمان بن داود المنقري، عن ابن ابي عمير، قال قلت لجميل بن درّاج ، ما احسن محضرك وازين مجلسك ! فقال اي والله ما كنّا حول زرارة بن اعين الا بمنزلة الصبيان في الكتّاب حول المعلم .

١ـ آية ١١ .

٢ـ اي علت وارتفعت .

٢١٤ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله‌بن ابى خلف، قال حدثنى احمدبن محمدبن عيسى وعبدالله‌بن محمدبن عيسى اخوه والهيثم‌بن ابى‌مسروق ومحمدبن‌الحسين‌بن ابى‌الخطّاب ، عن‌الحسين بن محبوب، عن‌العلاءبن رزين، عن يونس‌بن عمّار، قال قلت لأبى‌عبدالله(ع) ان زرارة، وذكر مثل‌الحديث الذى رواه حمدويه‌بن نصير، عن محمدبن الحسين، عن ابن‌محبوب.

٢١٥ـ حدثنى حمدويه‌بن نصير، عن يعقوب‌بن يزيد، عن القاسم‌بن عروة، عن ابى‌العبّاس‌الفضل‌بن عبدالملك، قال سمعت اباعبدالله(ع) يقول احب‌الناس الىّ احياءً واموتاً اربعة: بريدبن معاوية العجلى، وزرارة ، ومحمدبن مسلم ، والأحول ، وهم‌احبّ‌الناس الىّ احياءً واموتاً [١] .

٢١٦ـ محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله، قال حدثنى محمدبن‌الحسين‌بن ابى‌الخطّاب، عن محمدبن سنان، عن‌المفضّل‌بن عمر، قال سمعت اباعبدالله (ع) يوما ودخل عليه‌الفيض‌بن‌المختار، فذكر له آية من‌كتاب‌الله عزوجل تأوّلها ابوعبدالله (ع) فقال له‌الفيض جعلنى‌الله فداك ماهذاالاختلاف‌الذى بين شيعتكم ؟ قال واىّ‌الاختلاف يا فيض ؟ فقال‌له الفيض انى لأجلس فى حلقهم بالكوفة فاكاداشكّ فى‌اختلافهم فى‌حديثهم، حتى ارجع الى‌المفضّل‌بن عمر فيوقفنى من ذلك‌على ماتستريح اليه نفسى ويطمئنّ اليه قلبى، فقال ابوعبدالله(ع) اجل هو كماذكرت يافيض ! انّ

١ـ وسيجىء فى ٣٢٥ و ٣٢٦ مثلها وفيها ولكنهم يجيئونى فيقولون لى فلا اجد بدّاً من ان‌اقول .

الناس اولعوا بالكذب علينا انّ الله افترض عليهم لايريد منهم غرة[1] وانى احدّث احدهم بالحديث فلايخرج من عندى حتى يتأوّله على غير تأويله، وذلك انهم لايطلبون بحديثنا و بحبّنا ماعندالله وانمايطلبون الدنيا، وكلّ يحبّ ان يدّعى رأساً انّه ليس من عبد يرفع نفسه الا وضعه الله وما من عبد وضع نفسه الا رفعه الله وشرّفه، فاذا اردت بحديثنا فعليك بهذا الجالس و اومى الى رجل من اصحابه، فسألت اصحابنا عنه فقالوا زرارة بن اعين .

٢١٧ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى يعقوب بن يزيد ومحمد ابن الحسين بن ابى الخطّاب، عن محمد بن ابى عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد وغيره، قالوا قال ابوعبدالله (ع) رحم الله زرارة بن اعين لولا زرارة ابن اعين لولا زرارة ونظراؤه لاندرست احاديث ابى (عليه السلام) .

٢١٨ـ حدثنى الحسين بن بندار القمّى، قال حدثنى سعد بن عبدالله بن ابى خلف القمّى، قال حدثنا على بن سليمان بن داود الرازى، قال حدثنى محمد بن ابى عمير، عن ابان بن عثمان، عن ابى عبيدة الحذّاء، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول : زرارة وابوبصير و محمد بن مسلم و بريد من الذين قال الله تعالى والسابقون السابقون اولئك المقربون .

٢١٩ـ حدثنى حمدويه ، قال حدثنى يعقوب بن يزيد، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد الأقطع، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول ماأحد[2] احيى ذكرنا واحاديث ابى (ع) الا زرارة وابوبصير

١ـ بالكسر فالتشديد: الغفلة . وفى الممقانى: كان الله افترض عليهم لايريد منهم غيره .

٢ـ ماأجد أحداً ـ خ .

ليث المرادى ومحمدبن مسلم وبريدبن معاوية العجلى ولولا هؤلاء ماكان احد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين وامناء ابى(ع) على حلال الله وحرامه، وهم السابقون الينا فى الدنيا والسابقون الينا فى الآخرة.

٢٢٠ـ حدثنى محمدبن قولويه والحسين بن الحسن، قالا حدثنا سعد ابن عبدالله، قال حدثنا محمدبن عبدالله المسمعى، قال حدثنى على بن حديد المدائنى، عن جميل بن دراج، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) فاستقبلنى رجل خارج من عند ابى عبدالله (ع) من اهل الكوفة من اصحابنا، فلمّا دخلت على ابى عبدالله (ع) قال لى لقيت الرجل الخارج من عندى؟ فقلت بلى هو رجل من اصحابنا من اهل الكوفة، فقال لاقدّس الله روحه ولا قدّس مثله، انه ذكر اقواما كان ابى(ع) ائتمنهم على حلال الله وحرامه وكانوا عيبة علمه وكذلك اليوم هم عندى ، هم مستودع سرّى اصحاب ابى (ع) حقّا اذا اراد الله باهل الأرض سوءاً صرف بهم عنهم السوء، هم نجوم شيعتى احياءاً وامواتاً يحيون[1] ذكر ابى (عليه السلام) بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الذين انتحال المبطلين و تأوّل[2] الغالين، ثم بكى، فقلت من هم؟ فقال من عليهم صلوات الله ورحمته احياءاً واموتاً، بريد العجلى و زرارة وابوبصير ومحمدبن مسلم، اما انه ياجميل سيبيّن لك امر هذا الرجل الى قريب، قال جميل فوالله ماكان الا قليلاً حتى رأيت ذلك الرجل

١ـ يحبون ـ خ .

٢ـ وتاويل ـ خ .

ينسب الى آل[١] ابى الخطّاب، قلت الله يعلم حيث يجعل رسالته[٢]، قال جميل: وكنّا نعرف اصحاب ابى الخطّاب ببغض هؤلآء رحمة الله عليهم .

٢٢١ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، قال حدثنى يونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن زرارة .

ومحمّد بن قولويه والحسين بن الحسن، قالا حدثنا سعد بن عبدالله، قال حدثنى هارون بن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن عبدالله بن زرارة وابنيه[٣] الحسن والحسين، عن عبدالله بن زرارة ، قال، قال لى ابوعبدالله(ع) اقرأ منّى على والدك السلام، وقل له انّى انما اعيبك دفاعاً منّى عنك ، فانّ الناس والعدوّ يسارعون الى كل من قرّبناه وحمدنا مكانه لادخال الأذى فى من نحبّه و نقرّبه، ويرمونه لمحبتنا له وقربه و دنوّه منّا ، ويرون ادخال الأذى عليه وقتله، ويحمدون كل من عبناه نحن وان نحمد امره، فانما اعيبك لأنك رجل اشتهرت بنا ولميلك الينا، وانت فى ذلك مذموم عندالناس غيرمحمود الأثر لمودتك[٤] لنا وبميلك الينا، فاحببت ان اعيبك ليحمدوا امرك فى الدين بعيبك ونقصك، ويكون[٥] بذلك منّا دافع شرهم عنك، يقول الله جل وعزّ : اماالسفينة فكانت لمساكين يعملون فى

١ـ فى السائر النسخ : الى اصحاب ـ خ .

٢ـ فى النسخ كلها : رسالاته .

٣ـ الضمير راجع الى زرارة .

٤ـ بمودتك ـ خ .

٥ـ و نكون ـ خ .

البحر فاردت ان اعيبها وكان ورائهم ملك يأخذ كل سفينة (صالحة) غصبا، هذاالتنزيل من عندالله صالحة، لاوالله ماعابها الا لكى تسلم من الملك ولا تعطب[1] على يديه ولقد كانت صالحة ليس للعيب منها مساغ والحمدلله ، فافهم المثل يرحمك الله فانك والله احبّ الناس الىّ واحبّ اصحاب ابى (ع) حيّاً وميّتا، فانك افضل سفن ذلك البحر القمقام الزاخر ، و انّ من ورائك ملكا ظلوما غصوبا يرقب عبور كل سفينة صالحة ترد من بحر الهدى لياخذها غصبا ثم يغصبها واهلها، ورحمةالله عليك حيّا ورحمته ورضوانه عليك ميّتاً، ولقد ادى الىّ ابنـاك الحسن والحسين رسالتك ، حاطهماالله وكلاهما ورعاهما وحفظهما بصلاح ابيهما كما حفظ الغلامين ، فلا يضيقنّ صدرك من الذى امرك ابى (ع) وامرتك به ، واتاك ابوبصير بخلاف الذى امرناك به، فلاوالله ماامرناك ولاامرناه الا بأمروسعنا ووسعكم الأخذ به، ولكل ذلك عندنا تصاريف ومعان توافق الحقّ، ولو اذن لنا لعلمتم ان الحق فى الّذى امرناكم به، فردوا الينا الأمروسلّموا لناواصبروا لاحكامنا وارضوا بها، والذى فرّق بينكم فهو راعيكم الذى استرعاه الله خلقه، وهو اعرف بمصلحة عنمه فى فساد امرها، فان شاء فرق بينها لتسلم ثم يجمع بينها لتأمن من فسادها وخوف عدوّها فى آثارما يأذن الله، ويأتيها بالأمن من مأمنه والفرج من عنده، عليكم بالتسليم والرد الينا وانتظارامرنا وامركم و فرجنا وفرجكم، ولو قدقام قائمنا و تكلّم متكلّمنا ثم استأنف بكم تعليم القرآن وشرايع الدين والأحكام والفرايض كما انـزله الله على

١ــ بصيغة المجهول : تهلك .

محمد (ص) لأنكر اهل البصائر فيكم ذلك اليوم انكارا شديداً، ثم لم تستقيموا[1] على دين الله وطريقه الا من تحت حدّ السيف فوق رقابكم، انّ الناس بعد نبي الله (ع) ركب الله به سنّة من كان قبلكم فغيّروا و بدّلوا وحرّفوا وزادوا في دين الله ونقصوا منه، فما من شيء عليه الناس اليوم الاّ وهو منحرف[2] عمّا نزل به الوحي من عند الله، فاجب رحمك الله من حيث تدعى الى حيث تدعى، حتى ياتي من يستأنف بكم دين الله استينافا، وعليك بالصلاة الستّة والأربعين، وعليك بالحجّ ان تهلّ[3] بالافراد وتنوي الفسخ اذا قدمت مكّة وطفت وسعيت فسخت ما اهللت به وقلّبت الحج عمرة احللت الى يوم التروية ثم استأنف الاهلال بالحج مفردا الى منى[1] وتشهد المنافع بعرفات والمزدلفة، فكذلك حجّ رسول الله (ص) وهكذا امر اصحابه ان يفعلوا: ان يفسخوا ما اهلّوا به ويقلّبوا الحجّ عمرة، وانما اقام رسول الله (ص) على احرامه للسوق الذي[4] ساق معه، فان السائق قارن والقارن لا يحلّ حتى يبلغ هديه محلّه، ومحلّه المنحر بمنى[1]، فاذا بلغ احلّ، فهذا الذي امرناك به حج المتمتّع[5] فالزم ذلك ولا يضيقنّ صدرك، والذي اتاك به ابو بصير من صلاة احدى وخمسين، والاهلال بالتمتّع بالعمرة الى

١ـ لم تستقيموا ـ خ.

٢ـ محرف ـ خ.

٣ـ ان سهل ـ خ. و اهل الملبّي: رفع صوته بالتلبية.

٤ـ ليسوق الذي ـ خ.

٥ـ التمتع ـ خ.

الحج، وما امرنا به من ان يُهلّ بالتمتّع، فلذلك عندنا معان و تصاريف كذلك[1] مايسعنا ويسعكم ولا يخالف شيء منه الحق ولا يضاده، والحمد لله رب العالمين .

٢٢٢ـ حدثني محمدبن قولويه، قال حدثنا سعدبن عبدالله القمّي ، عن محمدبن عبدالله المسمعي واحمدبن محمدبن عيسى، عن علي بن اسباط، عن الحسين بن زرارة، قال قلت لأبي عبدالله (ع) ان ابي يقرأ عليك السلام ويقول لك جعلني الله فداك انه لايزال الرجل والرجلان يقدمان فيذكران انّك ذكرتني وقلت فيّ، فقال اقرأ اباك السلام وقل له انا والله احب لك الخير في الدنيا و احب لك الخير في الآخرة، وانا والله عنك راض فما تبالي ماقال الناس بعد هذا .

٢٢٣ـ حدثني محمدبن قولويه، قال حدثني سعدبن عبدالله، عن احمدبن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رياب، قال دخل زرارة على ابي عبدالله (ع) فقال يا زرارة متأهّل انت؟ قال لا، قال ومايمنعك من ذلك؟ قال لأني لااعلم تطيب مناكحة هؤلآء املا، قال فكيف تصبرو انت شابّ ؟ قال اشترى الأماء ، قال ومن اين طاب لك نكاح الأماء ؟ قال لأنّ الأمة ان رابني من امرها شيء بعتها ، قال لم اسألك عن هذا ولكن سألتك من اين طاب لك فرجها ؟ قال له فتأمرني ان اتزوّج ؟ قال له ذاك اليك ، فقال له زرارة هذاالكلام ينصرف على ضربين: اما انلا تبالي ان اعصي الله اذلم تامرني بذلك، والوجه الآخر ان تكون مطلِقاً لي، قال، فقال عليك

١ـ لذلك ـ خ .

بالبلهاء[١]، قال، فقلت: مثل التى تكون على راى الحكم بن عتيبة وسالم بن ابى حفصة؟ قال لا، التى لاتعرف ماانتم عليه ولا تنصب، قد زوّج رسول الله (ص) ابا العاص بن الربيع وعثمان بن عفان وتزوّج عايشة وحفصة وغيرهما، فقال لست انا بمنزلة النبى (ص) الذى كان يجرى عليهم حكمه، وماهو الا مؤمن او كافر قال الله عز وجل : فمنكم كافر ومنكم مؤمن، فقال له ابو عبدالله (ع) فاين اصحاب الأعراف، واين المؤلّفة قلوبهم، واين الذين خلطوا عملاً صالحا وآخر سيّئا، واين الذين لم يدخلوها وهم يطمعون ؟ قال زرارة ايدخل النار مؤمن ؟ فقال ابوعبدالله (ع) لايدخلها الا ان يشاء الله ، قال زرارة فيدخل الكافر الجنّة ؟ فقال ابوعبدالله لا، فقال زرارة هل يخلو ان يكون مؤمنا او كافرا؟ فقال ابوعبدالله (ع) قول الله اصدق من قولك يا زرارة، بقول الله اقول، يقول الله تعالى: لم يدخلوها وهم يطمعون، لو كانوا مؤمنين لدخلوا الجنّة ولو كانوا كافرين لدخلوا النار، قال فماذا؟ فقال ابوعبدالله (ع) ارجهم حيث ارجاهم[٢] الله اما انك لو بقيت لرجعت عن هذا الكلام ولحللت عندك[٣] قال ، واصحاب زرارة يقولون لرجعت عن هذا الكلام وتحللت[٤] عنك عقد الايمان .

قال اصحاب زرارة: فكل من ادرك زرارة بن اعين فقد ادرك ابا

١ـ بالفتح : مؤنث ابله و جمعه البله بالضم . وهو من ضعف عقله .

٢ـ ارجى الأمر: اخره .

٣ـ وفى سائر النسخ : و لحللت عقدك .

٤ـ و لحللت ـ خ .

عبدالله(ع) فانه مات بعد ابی‌عبدالله (ع) بشهرين اواقل، وتوفّی ابوعبد الله (ع) و زرارة مريض مات فی مرضه ذلك .

٢٢٤ـ حدثنی ابوعبدالله محمدبن ابراهيم‌الوراق، قال حدثنی علی ابن‌محمدبن يزيدالقمّی، قال حدثنی بنان‌بن محمدبن عيسی، عن ابن‌ابی عمير، عن هشام‌بن سالم، عن محمدبن ابی‌عمير، قال‌دخلت علی ابی‌عبدالله (عليه‌السلام) فقال كيف تركت زرارة ؟ قال تركته لايصلّی‌العصر حتی‌تغيب الشمس، قال فانت رسولی اليه فقل له فليصل فی مواقيت اصحابه فانّی قد حرّقت،[1] قال فابلغته ذلك فقال انا والله اعلم انّك لم تكذب عليه ولكنّی امرنی بشیء فاكره ان ادعه .

٢٢٥ـ حدثنی محمدبن قولويه، قال‌حدثنی سعدبن عبدالله، قال حدثنی ابوجعفر احمدبن محمدبن عيسی وعلی‌بن اسمعيل‌بن عيسی، عن محمدبن عمروبن سعيد الزيّات، عن يحيی‌بن ابی‌حبيب، قال سألت‌الرضا (ع) عن افضل مايتقرب به‌العبد الی‌الله من‌صلاته؟ فقال ستّ واربعون ركعة فرائضه ونوافله، فقلت هذه رواية زرارة! فقال اتری انّ احداً كان اصدع بحق من زراره .

٢٢٦ـ حدثنی حمدويه، قال حدثنی محمدبن عيسی ، عن‌القاسم‌بن عروة، عن ابن بكير ،قال دخل زرارة علی ابی‌عبدالله(ع) قال انّكم قلتم لنا فی‌الظهر والعصر علی ذراع وذراعين، ثم قلتم ابردوا بها فی‌الصيف ، فكيف الابراد بها؟ وفتح‌الواحه ليكتب مايقول، فلم يجبه ابوعبدالله (ع)

١ـ صرفت ـ خ .

بشيء، فاطبق الواحه فقال انّما علينا ان نسألكم وانتم اعلم بما عليكم، وخرج ودخل ابو بصير على ابى عبدالله (ع) فقال انّ زرارة سألنى عن شيء فلم اجبه، وقد ضقت[1] فاذهب انت رسولى اليه، فقل صل الظهر فى الصيف اذا كان ظلّك مثلك والعصر اذا كان مثليك، وكان زرارة هكذا يصلّى فى الصيف، ولم اسمع احداً من اصحابنا يفعل ذلك غيره وغير ابن بكير .

٢٢٧ـ حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن ابن اذينة، عن زرارة، قال كنت قاعداً عند ابى عبدالله (ع) انا وحمران، فقال له حمران ماتقول فيما يقول زرارة فقد خالفته فيه ؟ قال فماهو؟ قال يزعم ان مواقيت الصلاة[2] مفوّضة الى رسول الله (ص) وهو الذى وضعها، قال : فما تقول انت؟ قال قلت انّ جبريل (ع) اتاه فى اليوم الأول بالوقت الأول وفى اليوم الثانى بالوقت الآخر[3] ثم قال جبريل يامحمد مابينهما وقت! فقال ابو عبدالله (ع) يا حمران انّ زرارة يقول انما جاء جبريل مشيراً على محمد (عليه السلام)، صدق زرارة، جعل الله ذلك الى محمد (عليه السلام) فوضعه واشار جبريل عليه .

٢٢٨ـ حدثنا محمدبن مسعود، قال حدثنا جبريل بن احمد الفاريابى، قال حدثنى العبيدى محمدبن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن ابن مسكان، قال سمعت زرارة يقول: رحم الله اباجعفر واما جعفر فانّ فى قلبى عليه لفتة ! فقلت له وما حمل زرارة على هذا؟ قال حمله على هذا لأنّ ابا

١ـ وقد ضقت من ذلك ـ خ .

٢ـ الصلوات ـ خ . ٣ـ الأخير ـ خ .

عبدالله (ع) اخرج مخازيه .

٢٢٩ـ حدثنى حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا العبيدى ، عن هشام بن ابراهيم الختلى وهو المشرقى، قال قال لى ابو الحسن الخراسانى (ع) كيف تقولون فى الاستطاعة بعد يونس فذهب فيها مذهب زرارة ومذهب زرارة هو الخطاء؟ فقلت لا، ولكنّه بابى انت وامّى مـايقول زرارة فى الاستطاعة وقول زرارة فيمن قدرونحن منه براء وليس من دين آبائك ، وقال الآخرون بالجبر ونحن منه براء وليس من دين آبائك، قال فباىّ شىء تقولون؟ قلت بقول ابى عبدالله (ع) وسأل عن قول الله عـزّ وجل ولله على الناس حج البيت من استطاع اليـه سبيلاً ، ماالاستطاعته ؟ قال، فقال ابو عبدالله (ع) صحّته وماله فنحن بقول ابى عبدالله (ع) نأخذ قال صدق ابو عبدالله (عليه السلام) هذا هو الحق .

٢٣٠ـ حدثنى طاهر بن عيسى الوراق، قال حدثنى جعفر بن احمد بن ايّوب، قال حدثنى ابو الحسن[1] صالح بن ابى حمّاد الرازى، عن ابن ابى نجران، عن على بن ابى حمزة، عن ابى بصير، عن ابى عبدالله (ع) قال قلت الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم ؟ قال اعاذنا الله وايّاك من ذلك الظلم، قلت ماهو؟ قال هو والله ماالحدث زرارة وابو حنيفة وهذا الضرب، قال قلت الزنا معه؟ قال الزنا ذنب[2] .

٢٣١ـ حدثنى محمد بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن حفص

١ـ ابو الخير ـ خ .

٢ـ قريب ـ خ .

مؤذن على بن يقطين يكنّى ابامحمد، عن ابى بصير، قال قلت لأبى عبدالله (عليه السلام) الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم؟ قال اعاذنا الله وايّاك يا ابابصير من ذلك الظلم ذلك ما ذهب فيه زرارة واصحابه وابو حنيفة واصحابه .

٢٣٢ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى بن عبيد، عن ابن ابى عمير، عن عبدالرحمن بن الحجاج ، عن حمزة، قال قلت لأبى عبدالله (ع) بلغنى انك برئت من عمّى يعنى زرارة ؟ قال ، فقال انا لم ابرأ من زرارة لكنّهم يجيؤن ويذكرون ويروون عنه، فلو سكتّ عنه الزمونيه، فاقول من قال هذا فانا الى الله منه برىء .

٢٣٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن خالد، قال حدثنى الوشّاء، عن ابن خداش، عن على بن اسمعيل، عن ربعى، عن الهيثم ابن حفص العطّار، قال سمعت حمزة بن حمران، يقول حين قدم من اليمن لقيت اباعبدالله (ع) فقلت له بلغنى انّك لعنت عمّى زرارة؟ قال فرفع يده حتى صك[1] بها صدره، ثم قال لا والله ماقلت ولكنّكم تأتون عنه باشياء[2] فاقول من قال هذا فانا منه برىء، قال قلت فاحكى لك مايقول؟ قال نعم، قال قلت ان الله عزوجل لم يكلّف العباد الا مايطيقون وانّهم لن يعملوا الاّ ان يشاء الله ويريد ويقضى، قال هو والله الحق، ودخل علينا صاحب الزطّى فقال له يا ميسر الست على هذا ؟ قال على اىّ شىء اصلحك الله اوجعلت

١ـ صكه : لطمه .

٢ـ بالفتيا ـ خ .

فداك؟ قال فاعاد هذاالقول عليه كماقلت له، ثم قال هذا والله دينى ودين آبائى.

٢٣٤ـ حدثنى ابوجعفر محمدبن قولويه، قال حدثنى محمدبن ابى القاسم ابوعبدالله المعروف بماجيلويه، عن زيادبن ابى الحلال، قال قلت لأبى عبدالله (ع) ان زرارة روى عنك فى الاستطاعة شيئافقبلنا منه وصدقناه وقد احببت ان اعرضه عليك! فقال هاته! قلت فزعم انه سألك عن قول الله عزوجلّ: ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً، فقلت من ملك زاداً وراحلة، فقال كل من ملك زاداً وراحلة فهو مستطيع للحج وان لم يحجّ؟ فقلت نعم. فقال ليس هكذا سألنى ولاهكذا قلت، كذب علىّ والله كذب علىّ والله، لعن الله زرارة لعن الله زرارة، لعن الله زرارة، انما قال لى من كان له زاد وراحلة فهو مستطيع للحجّ؟ قلت وقد وجب عليه، قال فمستطيع هو؟ فقلت لا حتى يؤذن له، قلت فاخبر زرارة بذلك؟ قال نعم. قال زياد فقدمت الكوفة فلقيت زرارة فاخبرته بماقال ابوعبدالله (عليه السلام) وسكتّ عن لعنه، فقال اما انه قد اعطانى الاستطاعة من حيث لايعلم، وصاحبكم هذا ليس له بصيرة[1] بكلام الرجال.

٢٣٥ـ قال ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزيز الكشّى: وحدثنى ابوالحسن محمدبن بحرالكرمانى الدهنى النرماشيرى[2] قال وكان من الغلاة الحنقين[3]، قال حدثنى ابوالعباس المحاربى الجزرى، قال حدثنا يعقوب

١ـ ليس بصيرا ـ خ.
٢ـ الرهنى الترماشيرى ـ خ.
٣ـ الحنق بالفتح فالكسر: المغتاظ السمن.

ابن يزيد، قال حدثنا فضالة بن ايّوب، عن فضيل الرسّان، قال قيل لأبى عبدالله (ع) ان زرارة يدعى انه اخذ عنك[1] الاستطاعة ؟ قال لهم عفراكيف اصنع بهم وهذا المرادى بين يدى وقداريته وهو اعمى بين السماء والأرض فشكّ واضمرانّى ساحر، فقلت اللهم لو لم تكن جهنم الا سكرجة[2] لوسعها آل اعين بن سنسن، قيل فحمران ؟ قال حمران ليس منهم .

قال الكشّى : محمدبن بحر هذا غال و فضالة ليس من رجال يعقوب وهذا الحديث مزادفيه مغيّر عن وجهه .

٢٣٦ـ حدثنا محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل بن احمد، قال حدثنى محمدبن عيسى بن عبيد، قال حدثنى يونس بن عبدالرحمن، عن عمر ابن ابان، عن عبدالرحيم القصير، قال، قال لى ابوعبدالله (عليه السلام) ايت[3] زرارة وبريد افقل لهما ما هذه البدعة التى ابتدعتماها؟ اما علمتما ان رسول الله (ص) قال كل بدعة ضلالة ؟ قلت له انّى اخاف منهما فارسل معى ليثا المرادى ! فاتينا زرارة فقلنا له ما قال ابوعبدالله (ع) ، فقال والله لقد اعطانى الاستطاعة وماشعر، فاما بريد فقال لاوالله لاارجع عنها ابداً .

٢٣٧ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن يونس ، عن مسمع كردين ابى سيار، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لعن الله بريداولعن

١ـ عليك ـ خ .

٢ـ بضم الأول والراء : الصحفة التى يوضع فيها الاكل . وفى النسخ : الا اسكرجة . وليس فى كتب اللغة الا بدون الالف .

٣ـ يأتى هذا الحديث فى ٤٣٧ .

الله زرارة .

٢٣٨ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل‌بن احمد، عن محمدبن عيسى، عن يونس، عن اسمعيل‌بن عبدالخالق، عن ابى‌عبدالله(ع) قال ذكر عنده بنواعين: فقال والله مايريد بنواعين الا انيكونوا على[1] .

٢٣٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل‌بن احمد، عن‌العبيدى، عن يونس، عن هرون‌بن خارجة، قال سألت اباعبدالله (ع) عن قول‌الله عزّ وجل: الذين آمنواولم‌يلبسوا ايمانهم بظلم؟ قال هو مااستوجبه ابوحنيفة و زرارة .

٢٤٠ـ وبهذاالأسناد: عن‌يونس، عن‌خطاب‌بن‌مسلمة عن‌ليث‌المرادى، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لايموت زرارة الا تائهاً .

٢٤١ـ بهذاالأسناد: عن يونس، عن ابراهيم المؤمن ، عن عمران الزعفرانى، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لابى‌بصير يا ابابصير وكنّى اثنى‌عشر رجلاً مااحدث احد فى‌الاسلام مااحدث زرارة من‌البدع، عليه لعنةالله، هذا قول ابى‌عبدالله .

٢٤٢ـ حدثنى حمدويه‌بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى ، عن عمّاربن‌المبارك، قال حدثنى‌الحسن‌بن كليب الأسدى ، عن ابيه كليب الصيداوى، انّهم كانوا جلوسا ومعهم عذافرالصيرفى وعدة من اصحابهم[2] معهم ابوعبدالله (ع)، قال، فابتدأ ابوعبدالله (ع) من‌غير ذكر لزرارة ، فقال

١ـ هكذا فى‌النسخة و نسخة هـ . وفى غيرهما : على غلب .

٢ـ اى من اصحابنا الشيعة ومن رفقائهم .

لعن الله زرارة لعن الله زرارة لعن الله زرارة، ثلث مرات .

٢٤٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثني محمد بن عيسى، عن حريز قال خرجت الى فارس وخرج معنا محمد الحلبي الى مكة، فاتّفق قدومنا جمعا الى حين[١]، فسألت الحلبي فقلت له اطرفنا[٢] بشيء! قال نعم جئتك بما تكره، قلت لأبي عبدالله (ع) ماتقول في الاستطاعة ؟ فقال ليس من ديني ولا دين آبائي، فقلت الآن ثلج[٣] عن صدري والله لااعود لهم مريضا ولا اشيّع لهم جنازة ولا اعطيهم شيئا من زكاة مالي، قال، فاستوى ابوعبدالله (ع) جالسا وقال لي كيف قلت؟ فأعدت عليه الكلام فقال ابوعبدالله (ع) كان ابي (ع) يقول اولئك قوم حرّم الله وجوههم على النار، فقلت جعلت فداك فكيف قلت لي ليس من ديني ولا دين آبائي ؟ قال انما اعني بذلك قول زرارة واشباهه .

١ـ في سند هذه الرواية اغتشاش فاولا ان محمد بن عيسى لابد من روايته عن حريز بواسطة و ثانياً يمكن ان يكون المراد من محمد الحلبي هو ابن عبيدالله ابن علي الحلبي او محمد بن علي اخو عبيدالله و خرجوا من جانب الحلب و سجستان الى فارس و مكة فان حريزا كان في سجستان و ثالثاً ان قوله قدومنا جميعاً الى حين : وفي الترتيب : الى حنين ، و يمكن ان يكون الى حزيز و هو المكان الغليظ ، و اما الى حريزي كما في بعض النسخ : فغلط مسلم فان حريزا هو القادم ولا يعقل القدوم اليه .

٢ـ اطرف : اتى بالحديث الجديد .

٣ـ ثلج : اطمان وارتاح . وفي بعض النسخ : ثلج صدري .

٢٤٤ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل بن احمد، قال حدثنى موسى‌بن جعفربن وهب، عن على‌بن‌القصير، عن بعض رجاله، قال استاذن زرارةبن اعين وابوالجارود على ابى‌عبدالله (ع) قال ياغلام‌ادخلهما فانهما عِجلا المحيا وعجلا الممات.

٢٤٥ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل‌بن احمد، عن موسى‌بن‌جعفر، عن على‌بن اشيم، قال حدثنى رجل، عن عمّار الساباطى، قال نزلت منزلا فى طريق مكّة ليلة فاذا انا برجل قائم يصلّى صلاة ما رأيت احداً صلى مثلها ودعا بدعاء مارأيت احدا دعا بمثله، فلمّا اصبحت نظرت اليه فلم اعرفه فبينا انا عند ابى‌عبدالله (ع) جالسا اذ دخل‌الرجل فلما نظر ابوعبدالله (عليه‌السلام) الى‌الرجل، قال ماقبح بالرجل انيأتمنه رجل من اخوانه على حرمة من‌حرمته فيخونه فيها! قال فولّى‌الرجل،فقال لى ابوعبدالله (ع) ياعمّار أتعرف هذاالرجل؟ قلت لا والله الا انى نزلت ذات ليلة فى‌بعض‌المنازل فرأيته يصلّى صلاة مارأيت احداً صلّى مثلها ودعا بدعاء مارايت احداً دعا بمثله، فقال لى هذا زرارةبن اعين، هذا[1] من الذين وصفهم‌الله عز وجل فى‌كتابه[2] فقال: وقدمنا الى ماعملوا من عمل فجعلناه هباءاً منثوراً.

٢٤٦ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن‌ابن‌ابى‌عمير،

١ـ هذا والله ـ خ.

٢ـ فى‌كتابه‌العزيز ـ خ.

عن ابن اذينة، عن عبيدالله[1] الحلبي، قال سمعت اباعبدالله (عليه السلام) وسأله انسان قال انى كنت انيل التيميّة[2] من زكاة مالى حتى سمعتك تقول فيهم، افاعطيهم ام اكفّ؟ قال لا بل اعطهم فانّ الله حرّم اهل هذا الأمر على النّار.

٢٤٧ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن سالم، عن محمد بن حمران، عن الوليد بن صبيح، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) فاستقبلنى زرارة خارجا من عنده، فقال لى ابوعبدالله (ع) ياوليد اما تعجب من زرارة يسألنى عن اعمال هؤلاء! اىّ شىء كان يريد؟ ايريد ان اقول له لا، فيروى ذلك عنى؟ ثم قال ياوليد متى كانت الشيعة تسأل عن اعمالهم، انما كانت الشيعة تقول من اكل من طعامهم وشرب من شرابهم واستظلّ بظلّهم، متى كانت الشيعة تسأل عن مثل هذا.

٢٤٨ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسى، قال حدثنى الحسن بن على الوشّاء، عن ابى خداش، عن على بن اسمعيل، عن ابى خالد.

وحدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد القمّى، قال حدثنى محمد بن احمد بن يحيى، عن ابن الريّان عن الحسن بن راشد، عن

١ـ عبدالله ـ خ.

٢ـ وفى بعض النسخ: البثمية، وفى بعضها: البهثمية. وما فهمت معانيها، مع ان هذه الكلمة لابد ان يكون لها ربط مع زرارة حتى يصح نقل هذه الرواية فى ذيله.

علی‌بن اسمعیل ، عن ابی‌خالد، عن زرارة، قال قال لی‌زیدبن علی (ع) وانا عند ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) ماتقول یا فتی فی رجل من آل محمّد استنصرك؟ فقلت ان‌کان مفروض‌الطاعة نصرته وان‌کان غیر مفروض‌الطاعة فلی ان‌افعل ولی ان‌لا افعل، فلما خرج قال ابوعبدالله (ع) اخذته والله من بین‌یدیه ومن‌خلفه وماترکت له مخرجا .

۲۴۹ـ وروی عن زرارةبن اعین: قال جئت الی حلقة بالمدینة فیها عبدالله‌بن محمد وربیعةالرأی، فقال عبدالله یازرارة سل ربیعة عن‌شیء ممّا اختلفتم ؟ فقلت ان‌الکلام یورث‌الضغائن، فقال‌لی‌ربیعةالرأی سل یازرارة! قال قلت بم کان رسول‌الله (ص) یضرب فی‌الخمر ؟ قال بالجرید والنعل ، فقلت لو ان‌رجلا اخذالیوم شارب خمر وقدّم الی‌الحاکم ماکان علیه؟ قال یضربه بالسوط لان عمر ضرب بالسوط، قال، فقال عبدالله‌بن محمد یا سبحان‌الله یضرب رسول‌الله (ص) بالجرید ویضرب عمر بالسوط، فیترك ما فعل رسول‌الله (ص) ویاخذ مافعل عمر .

۲۵۰ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنی ایّوب، عن حنان‌بن سدیر، قال کنت معی رجل ان اسأل‌اباعبدالله (علیه‌السلام) عمّا قالت‌الیهودوالنصاری والمجوس والذین اشرکوا: هو ممّا شاء[1] ان‌یقولوا؟ قال، قال انّ ذا من مسائل آل اعین لیس من‌دینی ولا دین آبائی، قال، قلت مامعی مسألة غیر هذه .

۲۵۱ـ حدثنی محمدبن قولویه، قال حدثنی سعدبن عبدالله‌بن ابی

۱ـ مماشاءالله ـ خ .

خلف، قال حدثنا محمد بن عثمان بن رشيد، قال حدثني الحسن بن علي بن يقطين، عن اخيه احمد بن علي، عن ابيه علي بن يقطين، قال لمّا كانت وفاة ابي عبدالله (ع) قال الناس بعبدالله بن جعفر، واختلفوا فقائل قال به، وقائل قال بابي الحسن (عليه السلام) فدعا زرارة ابنه عبيدا فقال يا بنيّ الناس مختلفون في هذا الأمر: فمن قال بعبدالله فانما ذهب الى الخبر الذي جاء ان الامامة في الكبير من ولد الامام، فشدّ راحلتك وامض الى المدينة حتى تأتيني بصحّة الأمر ! فشدّ راحلته ومضى الى المدينة، واعتلّ زرارة فلمّا حضرته الوفاة سأل عن عبيد، فقيل انه لم يقدم ، فدعا بالمصحف فقال : اللهم انّي مصدّق بما جاء نبيّك محمد فيما انزلته عليه وبيّنته لنا على لسانه، وانّي مصدق بما انزلته عليه في هذا الجامع، وانّ عقدي[1] ودين الذي يأتيني به عبيد ابني وما بيّنته في كتابك، فان امتني قبل هذا فهذه شهادتي على نفسي واقراري بما يأتي به عبيد ابني وانت الشهيد عليّ بذلك! فمات زرارة، وقدم عبيد، فقصدناه لنسلّم عليه فسألوه عن الأمر الذي قصده فاخبرهم ان ابا الحسن (عليه السلام) صاحبهم .

٢٥٢ـ حدثني حمدويه، قال حدثني يعقوب بن يزيد، قال حدثني علي ابن حديد، عن جميل بن دراج، قال مارأيت رجلا مثل زرارة بن اعين، انا كنّا نختلف اليه فما نكون حوله الا بمنزلة الصبيان في الكتّاب حول المعلم، فلما مضى ابو عبدالله (عليه السلام) وجلس عبدالله مجلسه: بعث زرارة عبيدا ابنه زائرا عنه ليعرف[2] الخبر ويأتيه بصحّته، ومرض زرارة مرضا شديدا

١ـ عقيدتي ـ خ .

٢ـ يستعرف ـ خ .

قبل ان يوافيه عبيد، فلما حضرته الوفاة دعا بالمصحف فوضعه على صدره ثم قبّله، قال جميل فحكى جماعة ممّن حضره انه قال: اللهم انى القاك يوم القيمة وامامى من ثبت له[1] فى هذا المصحف امامته، اللهم انى احل حلاله واحرّم حرامه واومن بمحكمه ومتشابهه وناسخه ومنسوخه وخاصّه وعامّه، على ذلك احيى وعليه اموت ان شاء الله .

٢٥٣ـ محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله ، عن الحسن بن على بن موسى بن جعفر، عن احمدبن هلال، عن ابى يحيى الضرير، عن درست ابن ابى منصور الواسطى، قال سمعت اباالحسن (عليه السلام) يقول ان زرارة شكّ فى امامتى فاستوهبته من ربّى تعالى .

٢٥٤ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعد، عن احمدبن محمد ابن عيسى ومحمدبن عبدالله المسمعى، عن على بن اسباط ، عن محمدبن عبدالله بن زرارة، عن ابيه، قال بعث زرارة عبيدا ابنه يسئل عن خبر ابى الحسن (ع) فجائه الموت قبل رجوع عبيد اليه، فاخذ المصحف فاعلاه فوق رأسه، وقال ان الامام بعد جعفر بن محمد من اسمه بين الدفّتين فى جملة القرآن منصوص عليه، من الذين اوجب الله طاعتهم على خلقه، انا مؤمن به، قال فأخبر بذلك ابوالحسن الأول (ع) فقال والله كان زرارة مهاجراً الى الله تعالى .

٢٥٥ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى بن عبيد، عن محمدبن ابى عمير، عن جميل بن دراج وغيره، قال وجّه زرارة عبيدا ابنه

١ـ من بيّنت فى هذا ـ خ .

الى المدينة، يستخبر له خبر ابى الحسن (عليه السلام) وعبدالله بن ابى عبدالله، فمات قبل ان يرجع اليه عبيد .

قال محمد بن ابى عمير، حدثنى محمد بن حكيم، قال قلت لأبى الحسن الأول (ع) وذكرت لـه زرارة و توجيهه ابنه عبيداً الى الهـدينة ، فقال ابو الحسن: انى لأرجوا ان يكون زرارة ممّن قال الله تعالى ـ ومن يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله .

٢٥٦ـ حدثنى محمد بن مسعود ، قال اخبرنا جبريل بن احمد ، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابراهيم المؤمن، عن نصر بن شعيب، عن عمّة زرارة، قالت لما وقع زرارة واشتدّ به: قال ناولينى المصحف فناولته وفتحته فوضعه[1] على صدره، واخذه منّى ثم قال: ياعمّة اشهدى ان ليس لى امام غير هذا الكتاب .

٢٥٧ـ حدثنى محمد بن مسعود ، قال حدثنى جبريل بن احمد ، قال حدثنى العبيدى، عن يونس، عن ابن مسكان، قال تدارأنا[2] عند زرارة فى شىء من امور الحلال والحرام، فقال قولاً برأيه، فقلت ابرأيك هـذا ام برواية ! فقال انّى اعرف، اونيس ربّ رأى خير من اثر .

٢٥٨ـ حدثنى ابو صالح خلف بن حمّاد بن الضحّاك ، قال حـدثنى ابو سعيد الآدمى، قال حدثنى ابن ابى عمير، عن هشام بن سالم، قال قال لى زرارة بن اعين، لاترى على اعوادها[3] غير جعفر، قال فلمّا توفّى ابو عبدالله

١ـ فوضعته ـ خ ٢ـ تذاكرنا ـ خ

٣ـ لعلّ الضمير يرجع الى المنبر، او الخلافة .

(عليه‌السلام) اتيته فقلت له تذكر الحديث الّذى حدثتنى به ؟ وذكرته له، و كنت اخاف ان يجحدنيه، فقال انّى والله ماكنت قلت ذلك الا برأيى.

٢٥٩ـ حمدويه‌بن نصير، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن الوشّاء، عن هشام‌بن سالم، عن زرارة، قالت سألت اباجعفر (عليه‌السلام) عن جوايز العمّال[1]؟ فقال لابأس به. قال، ثم قال، انما اراد زرارة ان يبلغ هشاما انّى احرّم اعمال السلطان .

٢٦٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا عبدالله‌بن محمدبن خالد الطيالسى[2] قال حدثنى الحسن‌بن على الوشّاء، عن محمدبن حمران، قال حدثنى زرارة، قال، قال لى ابوجعفر (ع) حدث عن بنى اسرائيل ولا حرج، قال قلت جعلت فداك والله ان فى احاديث الشيعة ماهو اعجب من احاديثهم! قال واىّ شىء هو يازرارة ؟ قال فاختلس من قلبى فمكثت ساعة لااذكر ماارید، قال لعلّك تريد الغيبة[3] قلت نعم، قال فصدق بها فانها حق .

٢٦١ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل‌بن احمد، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن يونس، عن ابن‌مسكان، قال سمعت زرارة انى[4]

١ـ بالضم فالتشديد : جمع عامل وهوالوالى والحاكم ، والعمل : مايتولى عليه‌العامل . وقوله قال ثم قال : الظاهران‌الاول راجع الى حمدويه والثانى الى محمدبن عيسى .

٢ـ وفى‌النسخة ونسخة د و ه : محمدبن عبدالله‌بن محمدبن خالد .

٣ـ كذلك فى‌الترتيب. وفى باقى‌النسخ: الهفيتة وهم‌الذين ابتلوابالمجاعة والشدة .

٤ـ يقول انى ـ خ .

كنت ارى جعفراً اعلم ممّا هو، وذاك انه يزعم انه سأل اباعبدالله (ع) عن رجل من اصحابنا مختفى من غرامه، فقال اصلحك الله ان رجلا من اصحابنا كان مختفيا من غرامه فان كان هذا الأمر قريباً صبر حتّى يخرج مع القائم وان كان فيه تأخير صالح غرامه؟ فقال له ابوعبدالله (عليه السلام) يكون [1]، فقال زرارة يكون الى سنة ؟ فقال ابوعبدالله (ع) يكون انشاءالله ، فقال زرارة فيكون الى سنتين ؟ فقال ابوعبدالله يكون انشاءالله، فخرج زرارة فوطّن نفسه على ان يكون الى سنتين فلم يكن، فقال ماكنت ارى جعفراً الاّ اعلم ممّا هو .

٢٦٢ـ محمدبن مسعود، قال كتب الينا الفضل، يذكر عن ابن ابى عمير، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن عيسى بن ابى منصور وابى اسامة الشّحام ويعقوب الأحمر، قالوا كنّا جلوسا عند ابى عبدالله (عليه السلام) فدخل عليه زرارة، فقال ان الحكم بن عتيبة حدث عن ابيك انه قال: صلّ المغرب دون المزدلفة، فقال له ابوعبدالله (ع) انا تأمّلته ماقال ابى هذا قطّ ، كذب الحكم على ابى، قال، فخرج زرارة وهو يقول ماارى الحكم كذب على ابيه .

٢٦٣ـ محمدبن يزداد، قال حدثنى محمدبن على الحداد، عن مسعدة ابن صدقة، قال، قال ابوعبدالله (ع) انّ قوما يعارون الايمان عارية ثم يسلبونه يقال لهم يوم القيمة المعارون، اما انّ زرارة بن اعين منهم .

٢٦٤ـ حمدان بن احمد: قال حدثنا معاوية بن حكيم، عن ابى داود

١ـ يكون انشاءالله ـ خ .

المسترق، قال كنت قائد ابى‌بصير فى بعض جنايز اصحابنا، فقلت له هو ذا زرارة فى‌الجنازة قال لى اذهب بى اليه ! قال، فذهبت به اليه ، قال ، فقال له السلام عليك اباالحسين! [١] فردّ عليه زرارة السلام، وقال له لو علمت انّ هذا من رأيك لبدأتك به، قال، فقال له ابوبصير بهذا امرت .

٢٦٥ـ يوسف: قال حدثنى على‌بن احمدبن بقاح ، عن عمّه، عن زرارة، قال سألت اباعبدالله (ع) عن‌التشهّد ؟ فقال اشهد انلااله الاّالله وحده لا شريك له واشهد انّ محمدا عبده و رسوله ، قلت التحيّات الصلوات[٢]؟ قال‌التحيّات والصلوات، فلمّا خرجت قلت ان لقيته لأسألنّه غدا، فسألته[٣] من‌الغد عن‌التشهّد ؟ فقال كمثل ذلك ، قلت‌التحيّات والصلوات؟ قال‌التحيّات والصلوات، قلت القاه بعد يوم لأسالنّه غدا، فسألته عن‌التشهّد ؟ فقال كمثله، قلت‌التحيّات والصلوات؟ قال‌التحيّات والصلوات، فلما خرجت ضرطت فى لحيته وقلت لايفلح ابدا .

٢٦٦ـ على‌بن محمد[٤]بن قتيبة ، قال حدثنى محمدبن‌احمد، عن‌محمد ابن‌عيسى، عن ابراهيم‌بن عبدالحميد، عن‌الوليدبن صبيح، قال مررت فى الروضة بالمدينة فاذا انسان قد جذبنى، فالتفتّ فاذا انا بزرارة، فقال لى استأذن لى على صاحبك ؟ قال فخرجت من‌المسجد فدخلت على ابى‌عبدالله

١ـ وفى نسخة ج والمطبوع : ابالحسن .

٢ـ وفى نسخ آخر : والصلوات .

٣ـ وفى‌النسخة : فساله .

٤ـ على‌بن‌الحسين ـ خ .

(عليه السلام) فاخبرته الخبر فضرب بيده الى[1] لحيته، ثم قال ابو عبدالله (ع) لا تأذن له لا تأذن لـه ، لا تـأذن له فـانّ زرارة يريدنى على القدر على كبر السنّ وليس من دينى ولا دين آبائى .

٢٦٧ـ محمد بن احمد: عن محمد بن عيسى، عن على بن الحكم ، عن بعض رجاله، عن ابى عبدالله (ع) قال، دخلت عليه فقال متى عهدك بزرارة؟ قال، قلت ما رأيته منذ ايّام، قال لا تبال وان مرض فلا تعده وان مات فلا تشهد جنازته ! قال، قلت زرارة؟ متعجّبا ممّا قال، قال: نعم زرارة، زرارة شرّ من اليهود والنصارى ومن قال انّ مع الله ثالث ثلاثة .

٢٦٨ـ على، قال حدثنى يوسف بن السخت، عن محمد بن جمهور ، عن فضالة بن ايّوب، عن ميسر، قال كنّا عند ابى عبدالله (ع) فمرّت جارية فى جانب الدار على عنقها قمقم[2] قد نكسته ،قال فقال ابو عبدالله (ع) فمـا ذنبى انّ الله قـد نكس قلب زرارة كمـا نكست[3] هـذه الجارية هـذا القمقم .

٢٦٩ـ محمد بن نصير ، قال حدثنا محمـد بن عيسى ، عن عثمان بن عيسى، عن حريز، عن محمد الحلبى، قال، قلت لأبى عبدالله (ع) كيف قلت لى ليس من دينى ولا دين آبـائى ؟ قـال انّما اعنى بذلك قول زرارة و اشباهـه .

١ـ على ـ خ .

٢ـ بضم الاول والثالث : اناء مخصوص .

٣ـ كمانكس عنق ـ خ .

فی اخوة زرارة

حمران و بکیر وعبدالملك وعبدالرحمن بنی اعین .

٢٧٠ـ حدثنی محمدبن مسعود ، قال حدثنا محمدبن نصیر ، قال حدثنی محمدبن عیسی‌بن عبید . وحدثنی حمدویه‌بن نصیر، قال حدثنا محمدبن عیسی‌بن عبید، عن‌الحسن‌بن علی‌بن یقطین، قال حدثنی المشایخ، انّ حمران و زرارة وعبدالملك وبکیراً وعبدالرحمن بنی اعین کانوا مستقیمین، ومات منهم اربعة فی‌زمان ابی‌عبدالله (ع) وکانوا من اصحاب ابی‌جعفر (علیه‌السلام)، وبقی زرارة الی عهد ابی‌الحسن فلقی ما لقی .

٢٧١ـ حدثنی حمدویه‌بن نصیر، قال حدثنی یعقوب‌بن یزید ، عن الحسن‌بن علی‌بن فضّال، عن ثعلبة‌بن میمون، عن بعض رجاله، قال، قال ربیعة‌الرأی لأبی‌عبدالله (ع) ماهؤلاء الاخوة الذین یأتونك من‌العراق ولم ار فی اصحابك خیرا منهم ولا اهیأ ؟ قال اولئك اصحاب ابی، یعنی ولد اعین .

محمّدبن مسلم‌الطائفی الثّقَفی

٢٧٢ـ حدثنا محمدبن مسعود، قال سمعت اباالحسن علی‌بن‌الحسن ابن علی‌بن فضّال، یقول کان محمدبن مسلم الثقفی کوفیّاً وکان اعور طحّانا .

٢٧٣ـ حدثنی محمدبن قولویه، قال حدثنی سعدبن عبدالله‌بن ابی خلف‌القمّی، قال حدثنا احمدبن محمدبن عیسی، عن عبدالله‌بن محمّد الحجال، عن‌العلاء‌بن رزین، عن عبدالله‌بن ابی‌یعفور ، قال ، قلت لأبی

عبدالله (عليه السلام) انه ليس كل ساعة القاك و لا يمكن القدوم، ويجيء الرجل من اصحابنا فيسألنى وليس عندى كلّما يسألنى عنه ، قال : فما يمنعك من محمدبن مسلم الثقفى فانّه قدسمع من ابى وكان عنده وجيها .

٢٧٤ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى ، عن الحسن بن على بن فضّال، عن عبدالله بن بكير، عن زرارة، قال شهد ابو كريبة الأزدى ومحمدبن مسلم الثّقفى عند شريك بشهادة وهو قاض، فنظر فى وجوههما[1] مليّاً ثم قال جعفريّان فاطميّان! فبكيا، فقال لهما مايبكيكما؟ قالا له نسبتنا الى اقوام لايرضون بامثالنا ان يكونوا من اخوانهم لما يرون من سخف[2] ورعنا، ونسبتنا الى رجل لايرضى بامثالنا ان يكونوا من شيعته، فان تفضّل وقبلنا فله المنّ علينا والفضل، فتبسّم شريك، ثم قال اذا كانت الرجال فلتكن امثالكم[3]، ياوليد اجزهما هذه المرّة ! قال فحججنا فخبرنا اباعبدالله (عليه السلام) بالقصّة فقال مالشريك شركه الله يوم القيمة بشراكين من نار .

٢٧٥ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى ، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن محمدبن مسلم، قال انّى لنائم ذات ليلة على السطح اذ طرق الباب طارق فقلت من هذا؟ فقال شريك يرحمك الله، فاشرفت فاذا امرأة فقالت: لى بنت" عروس" ضربها الطلق[4] فما زالت تطلق حتى ماتت

١ـ فى وجههما ـ خ .
٢ـ السخيف ـ خ . وهو بالضم : ضعف العقل
٣ـ امثالكما ـ خ .
٤ـ بالفتح وجع الولادة .

والولد يتحرّك في بطنها ويذهب ويجيء فما اصنع ؟ فقلت يا امةالله سأل محمدبن علي بن الحسين الباقر (عليه السلام) عن مثل ذلك، فقال يشقّ بطن الميّت ويستخرج الولد، يا امةالله افعلي مثل ذلك! انا يا امةالله رجل في ستر، من وجّهك الىّ ؟ قال، قالت لي رحمك الله جئت الى ابي حنيفة صاحب الرأي فقال ماعندي فيها شيء، ولكن عليك بمحمدبن مسلم الثقفي فانّه يخبر، فمهما[1] افتاك به من شيء فعودي الىّ فاعلميني! فقلت لها امضي بسلام فلمّا كان الغد خرجت الى المسجد وابوحنيفة يسأل عنها اصحابه[2] فتنحنحت فقال اللهم غفراً دعنا نعيش .

٢٧٦ـ حدثني حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن ياسين الضرير البصري، عن حريز، عن محمدبن مسلم، قال ماشجر في رأيي شيء قطّ الا سألت عنه اباجعفر (عليه السلام) حتّى سألته عن ثلاثين الف حديث و سألت اباعبدالله (ع) عن ستّة عشر الف حديث .

٢٧٧ـ حدثنا محمدبن قولويه، قال حدثني سعدبن عبدالله القمي، قال حدثني احمدبن محمدبن عيسى، عن الحسين بن فضّال، عن ابي كهمس، قال دخلت على ابي عبدالله (عليه السلام) فقال لي شهد محمدبن مسلم الثقفي القصير عند ابن ابي ليلى بشهادة فردّ شهادته ؟ فقلت نعم، فقال اذا صرت الى الكوفة فاتيت ابن ابي ليلى، فقل له اسألك عن ثلاث مسائل لاتفتيني فيها بالقياس ولا تقول قال اصحابنا ، ثم سله عن الرجل يشكّ في الركعتين

١ـ فما ـ خ .

٢ـ بعض اصحابه ـ خ .

الأوليين من الفريضة، وعن الرجل يصيب جسده او ثيابه البول كيف يغسله، وعن الرجل يرمي الجمار بسبع حصيات فتسقط منه واحدة كيف يصنع، فاذا لم يكن عنده منها شيء فقل له يقول لك جعفر بن محمد ما حملك على ان رددت شهادة رجل اعرف باحكام الله منك واعلم بسيرة رسول الله (ص) منك! قال ابو كهمس فلما قدمت اتيت ابن ابي ليلى قبل ان اصير الى منزلي، فقلت له اسألك عن ثلاث مسائل لا تفتيني فيها بالقياس ولا تقول قال اصحابنا، قال هات! قال، قلت ماتقول في رجل شكّ في الركعتين الأوليين من الفريضة؟ فاطرق ثم رفع رأسه اليّ فقال قال اصحابنا، فقلت هذا شرطي عليك الاّ تقول قال اصحابنا، فقال ماعندي فيها شيء، فقلت له ماتقول في الرجل يصيب جسده او ثيابه البول كيف يغسله؟ فاطرق ثم رفع رأسه فقال: قال اصحابنا، فقلت له هذا شرطي عليك، فقال: ماعندي فيها شيء، فقلت رجل رمى الجمار بسبع حصيات فسقطت منه حصاة كيف يصنع؟ فطأطأ رأسه ثم رفعه، فقال: قال اصحابنا، فقلت اصلحك الله هذا شرطي عليك، فقال ليس عندي فيها شيء، فقلت يقول لك جعفر بن محمد ماحملك ان رددت شهادة رجل اعرف منك باحكام الله واعرف بسنّة رسول الله (ص) منك؟ فقال لي: ومن هو؟ فقلت محمد بن مسلم الطايفي القصير، قال، فقال: والله ان جعفر بن محمد قال لك هذا؟ قال، فقلت والله انه قال لي جعفر هذا، فارسل الى محمد بن مسلم فدعاه فشهد عنده بتلك الشهادة فاجاز شهادته.

٢٧٨ـ حدثني محمد بن مسعود، قال حدثني عبدالله بن محمد بن خالد

الطیالسی، عن ابیه، قال کان محمدبن مسلم من اهل الکوفة، یدخل علی ابی جعفر (ع) فقال ابوجعفر بشّر المخبتین[١]، و کان محمدبن مسلم رجلا موسراً جلیلا، فقال ابوجعفر (علیه السلام) تواضع! قال، فاخذ قوصرة تمر[٢] فوضعها علی باب المسجد وجعل یبیع التمر ، فجاء قومه فقالوا فضحتنا ! فقال امرنی مولای بشیء فلا ابرح حتی ابیع هذه القوصرة، فقالوا امّا اذا ابیت الا هذا فاقعد فی الطحّانین، ثم سلّموا الیه رحا، فقعد علی بابه وجعل یطحن .

قال ابو النصر: سألت عبدالله بن محمدبن خالد، عن محمدبن مسلم ؟ فقال: کان رجلا شریفا موسراً، فقال له ابوجعفر (ع) تواضع یامحمد! فلمّا انصرف الی الکوفة اخذ قوصرة من تمر مع المیزان وجلس علی باب مسجد الجامع وجعل[٣] ینادی علیه، فاتاه قومه فقالوا له فضحتنا، فقال ان مولای امرنی بامر فلن اخالفه ولن ابرح حتی افرغ من بیع باقی[٤] هذه القوصرة ، فقال له قومه اذا بیت الا لتشتغل[٥] ببیع وشراء فاقعد فی الطحّانین ! فهیّأ رحیً وجلا وجعل یطحن، وقیل انّه کان من العبّاد فی زمانه .

٢٧٩ـ حدثنی ابو الحسن علی بن محمدبن قتیبه ، قال حدثنی الفضل

١ـ اخبت الی الله: تخشع امامه واطمان الیه.

٢ـ قوصرة من تمر والقوصرة : وعاء التمر ـ خ .

٣ـ وصار ـ خ .

٤ـ مافی ـ خ

٥ـ ان تشتغل ـ خ

ابن شاذان، قال حدثنا ابى، عن غير واحد من اصحابنا، عن محمد بن حكيم وصاحب له، قال ابو محمد: قد كان درس[1] اسمه فى كتاب ابى، قالا رأينا شريكا واقفاً فى حايط من حيطان فلان، قد كان درس اسمه ايضاً فى الكتاب قال احدنا لصاحبه هل لك فى خلوة من شريك ؟ فاتيناه فسلّمنا عليه، فردّ علينا السلام، فقلنا يا اباعبدالله مسألة ! قال فى اى شىء فقلنا فى الصلاة ، قال سلوا عمّا بدالكم؟ فقلنا لا نريد ان تقول قال فلان وقال فلان انّما نريد ان تسنده الى النبى (ص) ، فقال اليس فى الصلاة ؟ فقلنا بلى، فقال سلوا عمّا بدالكم؟ قلنا فى كم يجب التقصير؟ قال كان ابن مسعود يقول لا يغرّنكم سوادنا هذا وكان يقول فلان، قال، قلت انا استثنينا عليك الاّ تحدّثنا الاّ عن نبى الله (ص)، قال، والله انه لقبيح بشيخ[2] يسئل عن مسألة فى الصلاة عن النبى (ص) لا يكون عنده فيها شىء، واقبح من ذلك ان اكذب على رسول الله (ص)، قلنا فمسألة اخرى! فقال اليس فى الصلوة ؟ قلنا بلى، قال فسلوا عمّا بدالكم ،قلنا على من تجب الجمعة ؟ قال عادت المسألة جذعة[3] ماعندى فى هذا عن رسول الله (ص) شىء، قال فاردنا الانصراف، فقال انّكم لم تسألوا عن هذا الا وعندكم منه علم، قال قلت نعم، اخبرنا محمد بن مسلم الثقفى عن محمد بن على عن ابيه عن جده عن النبى (ص)، فقال الثقفى الطويل

١ــ اى انمحى وعفا اسم صاحب حكيم فى كتاب شاذان.

٢ــ لشيخ ــ خ.

٣ــ يقال اعدت الأمر جذعا بفتحتين : اى جديداً كما بدا ، والجذع : الشاب الحديث .

اللحية ؟ فقلنا نعم، قال اما انه لقد كان مامونا على الحديث ولكن كانوا يقولون انه خشبي[١] ثم قال ماذا روى؟ قلنا روى عن النبي (ص) ان التقصير يجب في بريدين واذا اجتمع خمسة احدهم الامام فلهم ان يجمّعوا .

٢٨٠- قال محمدبن مسعود، حدثني علي بن محمد ، قال حدثني محمدبن احمد، عن عبدالله بن احمد الرازي، عن بكر بن صالح، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، قال اقام محمدبن مسلم بالمدينة اربع سنين يدخل على ابي جعفر (ع) يسأله، ثم كان يدخل على جعفر بن محمد يسأله، قال ابو احمد[٢]: فسمعت عبدالرحمن بن الحجّاج وحمّاد بن عثمان يقولان ماكان احد من الشيعة افقه من محمدبن مسلم، قال، فقال محمدبن مسلم سمعت من ابي جعفر (ع) ثلاثين الف حديث، ثم لقيت جعفرا ابنه فسمعت منه او قال سألته عن ستّة عشر الف حديث اوقال مسألة .

٢٨١- حدثني محمدبن مسعود، قال حدثني جعفر بن احمد، قال حدثني العمركي بن علي، قال اخبرني محمدبن حبيب الأزدي، عن عبدالله بن حمّاد، عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصمّ، عن ذريح[٣]، عن محمدبن مسلم ، قال خرجت الى المدينة وانا وجع ثقيل، فقيل له محمدبن مسلم وجع ،

١- في اللسان: ويقال لضرب من الشيعة: الخشبية ، قيل لأنّهم حفظوا خشبة زيدبن علي (ع) حين صلب .

٢- ابواحمد كنية ابن ابي عمير وهو الراوي عنهما وفي النسخة وفي جود وه : ابن احمد، والظاهر انه اشتباه .

٣- في النسخة وفي اغلب النسخ : مدلح، مدلح، مدلج .

فارسل الىّ ابوجعفر بشراب مع الغلام مغطّى بمنديل، فناولنيه الغلام وقال لى اشربه فانّه قدامرنى ّالا ّ ارجع حتى تشربه، فتناولته فاذا رايحة المسك منه واذا شراب طيّب الطعم بارد، فلمّا شربته قال لى الغلام يقول لك اذا شربت فتعال ! ففكرت فيما قال لى ولا اقدر على النهوض قبل ذلك على رجلى، فلمّا استقرّ الشراب فى جوفى كأنما نشطت من عقال[1]، فاتيت بابه فاستأذنت عليه، فصوّت بى صح الجسم ادخل ادخل ! فدخلت وانا باك فسلّمت عليه وقبّلت يده وراسه، فقال لى ومايبكيك يامحمد؟ فقلت جعلت فداك ابكى[2] على اغترابى وبعد الشقّة [3] وقلّة المقدرة على المقام عندك والنظر اليك، فقال لى: اما قلّة المقدرة: فكذلك جعل الله اوليائنا و اهل مودتنا، وجعل البلاء اليهم سريعا، واما ماذكرت من الغربة: فلك بابى عبد الله اسوة بارض ناء عنّا بالفرات (ص) وامّا ماذكرت من بعد الشقّة : فانّ المؤمن فى هذه الدار غريب وفى هذا الخلق المنكوس حتّى يخرج من هذه الدار الى رحمة الله، واما ماذكرت من حبّك قربنا والنظر الينا وانّك لاتقدر على ذلك: فالله يعلم مافى قلبك وجزاؤك عليه .

٢٨٢ـ حدثنى محمد بن مسعود ، قال حدثنى جبريل بن احمد ، عن محمد بن عيسى، عن على بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن عامر بن عبدالله ابن جذاعة، قال قلت لأبى عبدالله (ع) ان امرأتى تقول بقول زرارة ومحمد

١ـ نشط كخرج: لفظا ومعنا. والعقال بالكسر. حبل يشد به .

٢ـ الم ابك ـ خ .

٣ـ بالضم: المسافة التى يشقها السائر

ابن مسلم فى الاستطاعة وترى رأيهما ؟ فقال ماللنساء والرأى والقول لهـا انهما ليسا بشيء فى ولاية[1] قال فجئت الى امرأتى فحدثتـها فرجعت عن ذلك القول .

٢٨٣ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل بن احمد ، عن محمدبن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن ابى الصباح، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول ياابا الصباح هلك المتريّسون فى اديانهم منهم زرارة وبريد و محمدبن مسلم واسمعيل الجعفى، وذكر آخر لم احفظ .

٢٨٤ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل بن احمد ، عن محمدبن عيسى، عن يونس، عن عيسى بن سليمان وعـدّة، عن مفضّل بن عمر، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لعن الله محمدبن مسلم كان يقول ان الله لا يعلم الشيء حتى يكون .

فى ابى بصير ليثبن البختري المرادى[2]

٢٨٥ـ روى عن ابن ابى يعفور، قال خرجت الى السواد نطلب دراهم لنحجّ ونحن جماعة وفينا ابوبصير المرادى، قال، قلت له ياابابصير اتّق الله وحجّ بمالك فانّك ذومال كثير! فقال اسكت فلو انّ الدنيا وقعت لصاحبك لاشتمل عليها بكسائه .

١ـ ولايتى ـ خ .

٢ـ ذكر فى ذيل هذا العنوان الروايات المربوطة بابى بصير يحيى ايضا ولعل عنوانه سقط من النسخ الاولية و انما ذكـرهما تحت فصل واحـد لإشتباههما فى بعض الموارد .

٢٨٦ـ حدثني حمدويه بن نصير، قال حدثنا يعقوب بن يزيد، عن محمد بن ابي عمير، عن جميل بن دراج، قال سمعت اباعبدالله (عليه السلام) يقول بشّر المخبتين بالجنّة بريد بن معاوية العجلي وابو بصير[1] ليث بن البختري المرادي ومحمد بن مسلم وزرارة، اربعة نجباء امناء الله على حلاله وحرامه، لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست.

٢٨٧ـ حدثني محمد بن قولويه، قال حدثني سعد بن عبدالله القمي، عن محمد بن عبدالله المسمعي، عن علي بن اسباط، عن محمد بن سنان، عن داود بن سرحان، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول انّي لأحدث الرجل بالحديث وانهاه عن الجدال والمراء في دين الله وانهاه عن القياس، فيخرج من عندي فيتأوّل حديثي على غير تاويله، انّي امرت قوماً ان يتكلّموا ونهيت قوماً فكل تأوّل لنفسه يريد المعصية لله ولرسوله، فلو سمعوا واطاعوا لأودعتهم مااودع ابي اصحابه، انّ اصحاب ابي كانوا زينا احياءاً وامواتاً اعني زرارة ومحمد بن مسلم و منهم ليث المرادي وبريد العجلي، هؤلاء القوّامون بالقسط هؤلاء القوامون بالقسط و هؤلاء السّابقون السّابقون اولئك المقرّبون.

٢٨٨ـ حدثني حمدويه، قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبدالرحمن، عن ابي الحسن المكفوف، عن رجل، عن بكير، قال لقيت ابابصير المرادي قلت اين تريد؟ قال اريد مولاك، قلت انا اتّبعك، فمضى معي فدخلنا عليه، واحدّ النظر اليه وقال هكذا

١ـ ابابصير ـ خ.

تدخل بيوت الأنبياء وانت جنب! قال اعوذ بالله من غضب الله وغضبك، فقال استغفر الله ولا اعود وروى ذلك ابوعبدالله البرقي عن بكير .

٢٨٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثني احمدبن منصور، عن احمدبن الفضل وعبدالله بن محمدالأسدي، عن ابن ابي عمير، عن شعيب العقرقوفي، عن ابي بصير، قال دخلت[1] على ابي عبدالله (ع) فقال لي حضرت علباء عند موته؟ قال قلت نعم، واخبرني انك ضمنت له الجنّة وسألني ان اذكّرك ذلك، قال صدق، قال فبكيت ثم قلت جعلت فداك فمالي! الست كبير السنّ الضعيف الضرير البصير المنقطع اليكم ؟ فاضمنها لي ! قال قد فعلت ، قال قلت اضمنها على آبائك وسمّيتهم واحداً واحداً ! قال قد فعلت، قلت فاضمنها لي على رسول الله (ص)! قال قد فعلت، قال قلت فاضمنها لي على الله تعالى! قال فاطرق ثم قال قد فعلت .

٢٩٠ـ الحسين بن اشكيب، عن محمدبن خالدالبرقي ، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم وابي العباس، قال بينا نحن عند ابي عبدالله اذدخل ابوبصير، فقال ابوعبدالله (ع) الحمد لله الّذي لم يقدم احد يشكو اصحابنا العام، قال هشام فظننت انه يعرّض بابي بصير .

٢٩١ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد، عن ابن ابي عمير، عن شعيب العقرقوفي، قال قلت لأبي عبدالله (ع) ربّما احتجنا ان نسأل عن الشيء فمن نسأل ؟ قال عليك بالأسدي، يعني ابابصير .

٢٩٢ـ حمدان، قال حدثنا معاوية، عن شعيب العقرقوفي، عن ابي

١ـ ياتي هذا الحديث باختلاف يسير في ٣٥١ فراجعه ، وراجع في جهة الضمان حديث ٣٥٢ .

بصير، قال سألت اباعبدالله (ع) عن امرأة تزوجت ولها زوج فظهر عليها ؟ قال ترجم المرأة ويضرب الرجل مائة سوط لانه لم يسأل، قال شعيب : فدخلت على ابى الحسن (ع) فقلت له امرأة تزوّجت ولها زوج ؟ قال ترجم المرئة ولاشيء على الرجل، فلقيت ابابصير فقلت له انّى سألت اباالحسن (ع) عن المرأة التى تزوجت ولها زوج قال ترجم المرأة ولا شيء على الرجل، قال فمسح على صدره وقال ماظنّ صاحبنا تناهى حلمه[1] بعد .

٢٩٣ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد، عن محمد بن الحسن، عن صفوان، عن شعيب بن يعقوب العقرقوفى، قال سألت اباالحسن (ع) عن رجل تزوج امرأة ولها زوج ولم يعلم؟ قال ترجم المرأة وليس على الرجل شيء اذا لم يعلم، فذكرت ذلك لأبى بصير المرادى، قال: قال لى والله جعفر ترجم المرأة ويجلد الرجل الحد، وقال بيده[2] على صدره يحكّها : اظنّ صاحبنا ما تكامل علمه .

٢٩٤ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد بن الوليد، عن حمّاد ابن عثمان، قال خرجت انا وابن ابى يعفور[3] وآخر الى الحيرة او الى بعض المواضع فتذاكرنا الدنيا، فقال ابوبصير المرادى: اما ان صاحبكم لوظفر بها لاستأثر بها، قال، فاغفى[4] فجاء كلب يريدان يشغر عليه فذهبت لاطرده،

١ـ حكمه ـ خ . وتناهى : بلغ نهايته وتكامل.

٢ـ هكذا فى النسخ وفى المطبوعة: وقال فضرب بيده .

٣ـ الظاهر ان هذه الرواية ورواية ٢٨٥ فى حادثة واحدة .

٤ـ اغفى الرجل: نام على القفا وهو التبن ومثله فى الحنطة. وشفر الكلب: رفع احدى رجليه فبال.

فقال لي ابن‌ابي‌يعفور دعه قال، فجاء حتى شغر في‌اذنه .

٢٩٥ـ حمدويه وابراهيم، قال حدثنا‌العبيدي، عن حمّادبن عيسى ، عن‌الحسين‌بن مختار، عن ابي‌بصير، قال: كنت اقرىء[1] امرأة كنت اعلّمها القرآن، قال، فما زحتها بشيء، قال، فقدمت على ابي‌جعفر (ع)، قال،فقال لي: يا ابابصير اىّ شيء قلت للمرأة؟ قال قلت بيدي هكذا، وغطّا وجهه، قال، فقال لي لاتعودنّ اليها .

٢٩٦ـ محمدبن مسعود، قال سألت‌علي‌بن‌الحسن‌بن فضّال عن ابي بصير؟ فقال[2] اسمه يحيى‌بن ابي‌القاسم، فقال، ابوبصير كان يكنّى ابامحمد وكان مولى لبني‌اسد وكان مكفوفا، فسألته هل يتّهم بالغلو؟ فقال اما الغلوّ: فلا لم يتّهم ولكن كان مخلّطاً .

٢٩٧ـ محمدبن مسعود، قال حدثني جبريل‌بن احمد، قال حدثني محمدبن عيسى، عن يونس، عن حمّادالناب، قال جلس ابوبصير[3] على باب ابي‌عبدالله (ع) ليطلب‌الاذن، فلم يؤذن له، فقال لوكان معنا طبق لاذن ، قال، فجاء كلب فشغر في وجه ابي‌بصير، قال افّ افّ ماهذا ؟ قال‌جليسه: هذا كلب شغر في وجهك .

١ـ اقرئه : جعله يقرء .

٢ـ يمكن ان‌يكون هذا راجعا الى محمدبن مسعود، و قوله ـ فقال ، ثانياً راجعا الى ابن‌فضال. والمكفوف‌هوالاعمى .

٣ـ يحتمل ان‌يكون‌المراد منه المرادي بقرينة رواية ٢٨٥ و ٢٩٤ من جهة حماد و من شغرالكلب .

٢٩٨ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد القمي، عن محمد ابن احمد، عن احمد بن الحسن، عن علي بن الحكم، عن مثنّى الخياط ، عن ابي بصير، قال دخلت على ابي جعفر (ع) قلت تقدرون ان تحيوا الموتى وتبرؤا الأكمه والأبرص ؟ فقال لي باذن الله، ثم قال ادن منّي ومسح على وجهي وعلى عيني، فابصرت السماء والأرض والبيوت، فقال لي اتحبّ ان تكون كذا ولك ما للناس وعليك ما عليهم يوم القيمة ام تعود كما كنت ولك الجنة الخالص؟ قلت اعود كما كنت، فمسح على عيني فعدت .

في ابي بصير عبدالله بن محمّد الأسدي[1]

٢٩٩ـ طاهر بن عيسى، قال حدثني جعفر بن احمد الشجاعي، عن محمد بن الحسين، عن احمد بن الحسن الميثمي، عن عبدالله بن وضاح، عن ابي بصير قال، سألت اباعبدالله (ع) عن مسألة في القرآن ؟ فغضب وقال انا رجل تحضرني قريش وغيرهم وانّما تسألني عن القرآن ، فلم ازل اطلب اليه واتضرّع حتى رضي، وكان عنده رجل من اهل المدينة مقبل عليه ، فقعدت عند باب البيت على بثّي وحزني، اذ دخل بشير[2] الدهّان فسلّم

١ـ ظاهر هذا العنوان كون الرواية الواردة في ذيله مربوطة اليه، مع ان الظاهر كون المراد من ابي بصير هو يحيى بقرينة راويه ، ولعل هذا العنوان قد زيد من النساخ في النسخ الأوليّة ، او ان المؤلف عرفه من الخارج .

٢ـ يسير ـ خ .

وجلس عندى، وقال لى سله من الامام بعده؟ فقلت لو رأيتنى ممّا قد خرجت من هيئة[1] لم تقل لى سله، فقطع ابوعبدالله (ع) حديثه مع الرجل، ثم اقبل فقال يا ابامحمد ليس لكم ان تدخلوا علينا فى امرنا وانما عليكم ان تسمعوا وتطيعوا اذا امرتم.

فى عبدالملك بن اعين ابوالضريس

٣٠٠ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمّدبن عيسى، عن ابى نصر، عن الحسن بن موسى، عن زرارة، قال قدم ابوعبدالله مكّة، فسأل عن عبدالملك بن اعين؟ فقلت مات[2]، قال مات؟ قلت نعم، قال فانطلق بنا الى قبره حتى نصلّى عليه! قلت نعم، فقال لا ولكن نصلّى عليه هيهنا، ورفع يده ودعا له واجتهد فى الدعاء و ترحّم عليه.

٣٠١ـ على بن الحسن، قال حدثنى على بن اسباط، عن على بن الحسن[3] ابن عبدالملك بن اعين، عن ابن بكير، عن زرارة، قال، قال لى ابوعبدالله (ع) بعد موت عبدالملك بن اعين: اللهم ان اباالضريس كنّا عنده خيرتك من خلقك، فصيّره فى ثقل محمد (ص) يوم القيمة! ثم قال ابوعبدالله امارأيته

١ـ هيبة ـ خ.

٢ـ وفى النسخ الخطيّة: فقال مات؟ قيل نعم. فقال لا ولكن صلى هيهنا، ورفع يده. فعليهذا لا يكون زرارة مجيبا، ولا يشعر على كون قبره بمكة. وفى نسخة ج والترتيب: فقال الا ولكن صلى هنيئة هنا.

٣ـ على بن الحسين ـ خ.

يعنى فى النوم ؟ فتذكّرت فقلت لا، فقال سبحان الله مثل[1] ابى الضريس لم يأت بعد .

٣٠٢ـ حمدويه ، قال حدثنى يعقوب بن يزيد، عن ابن ابى عمير، عن على بن عطيّة قال قال ابو عبدالله (عليه السلام) لعبدالملك بن اعين: كيف سمّيت ابنك ضريسا ؟ فقال كيف سمّاك ابوك جعفرا ؟ قال ان جعفرا نهر فى الجنة وضريس اسم شيطان .

فى حمران بن اعين

٣٠٣ـ حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن الحكم، عن حجر بن زايدة، عن حمران بن اعين، قال قلت لأبى جعفر (عليه السلام) انى اعطيت الله عهدا ، لااخرج[2] من المدينة حتى تخبرنى عمّا اسألك ! قال، فقال لى سل! قال، قلت امن شيعتكم انا ؟ قال نعم فى الدنيا والآخرة .

٣٠٤ـ محمد، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن زياد القندى، عن ابى عبدالله (ع) انّه قال فى حمران انّه رجل من اهل الجنّة .

محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان، قال: روى عن ابن ابى عمير، عن عدّة من اصحابنا، عن ابى عبدالله (ع) قال، كان يقول: حمران بن اعين مؤمن لايرتدّ والله ابداً .

١ـ اين مثل ـ خ .

٢ـ الا اخرج ـ خ

٣٠٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا علی‌بن‌الحسن‌بن علی‌بن فضّال، قال حدثنی العبّاس‌بن عامر، عن ابان‌بن عثمان، عن‌الحارث‌بن المغيرة، قال قال حمران‌بن اعين، ان‌الحكَم‌بن عتيبة، يروی عن علی‌بن‌الحسين (ع) انّ علم علی(ع) فی آية، فسألته[1] فلا يخبرنا، قال حمران سألت اباجعفر (ع)؟ فقال انّ عليّا (ع) كان بمنزلة صاحب سليمان وصاحب موسی[2] ولم يكن نبيّا ولارسولا، ثمّ قال وما ارسلنا من‌قبلك من‌رسول ولانبیّ ولامحدث، قال فعجب ابوجعفر .

٣٠٦ـ محمدبن مسعود ، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن ، عن‌العبّاس‌بن عامر، عن ابان، عن‌الحارث، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول انّ حمران كان يقول بمدّ‌الحبل[3]، من جاوزه من علویّ وغيره برئنا منه .

٣٠٧ـ حدثنی محمدبن‌الحسن‌البرنانی وعثمان‌بن حامد، قالا حدثنا

١ـ وفی‌النسخ الخطية : فی ايّة مسألة . والظاهر انّ‌الصحيح ما فی المتن .

٢ـ وفی‌البصائر (ج ٧ بـاب ٥ ـ ٦) وردت روايـات بمضمون هـذه الرواية ، ومنها قال حمران دخلت علی ابی‌جعفر (ع) فقلت له ان‌الحكـم حدثنا عن علی‌بن‌الحسين (ع) ان علم‌علی (ع) فی آية من‌القرآن و كتمنـا الآية ، قال : وما ارسلنا من رسول ولا نبی ولامحدث وقال و مثل علی مثل صاحب موسی وصاحب‌سليمان وليس رسولا ولا نبيا ثم قـال (فی رواية اخـری) ان‌الآية فی كتاب علی(ع) هكذا .

٣ـ ای بامتداد حبل‌الولاية والإمامة من ابيعبدالله (ع) الی ان‌يصل الی صاحب‌الأمر (ع) وفی نسخة ه : نمدّ‌الحبل .

محمدبن يـزداد ، عن محمدبن الحسين ، عن الحجّال ، عن العلاء بن رزين القلّا، عن ابى خالد الأخرس، قال قال حمران بن اعين، لأبى جعفر (ع) جعلت فداك انّى حلفت الا ابرح المدينة حتى اعلم ما انا، قال ، فقال ابوجعـفر (عليه السلام) فتريد ماذا ياحمران ؟ قال تخبرنى ما انا؟ قال انت لنا شيعة فى الدنيا والآخرة .

٣٠٨ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن ابن اذينة، عن زرارة، قال قدمت المدينة وانا شابّ امرد فدخلت سرادقا لأبى جعفر (ع) بمنى، فرأيت قوما جلوسا فى الفسطاط وصدر المجلس ليس فيه احد، ورأيت رجلا جالسا ناحية يحتجم، فعرفت برأيى انّه ابوجعفر (ع) فقصدت نحوه فسلّمت عليه، فردّ السلام علىّ، فجلست بين يديه والحجّام خلفه، فقال امن بنى اعين انت؟ فقلت نعـم انا زرارة بن اعين، فقال انّما عرفتك بالشبه، احجّ حمران ؟ قلت لا وهو يقرئك السلام، فقال انّه من المؤمنين حقّا لايرجع ابدا، اذا لقيته فاقرئه منّى السلام! وقل له لم حدثت الحكم بن عتيبة عنّى ان الأوصياء محدثون لاتحدثه واشباهه بمثل هذا الحديث ! فقال زرارة فحمدت الله تعالى واثنيت عليه فقلت الحمدلله، فقال هو الحمد لله، ثم قلت[1] احمده واستعينه، فقال هو احمده واستعينه، فكنت كلّما ذكرت الله فى كلام ذكره[2] كما اذكره حتى فرغت من كلامى .

٣٠٩ـ حدثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمى ، قال حدثنى سعد

١ـ فقلت ـ خ

٢ـ ذكره معى ـ خ .

ابن عبدالله القمّى، قال حدثنا عبدالله الحجّال ، عن عبدالله بن بكير ، عن زرارة، قال[1] لوددت ان كل شيء فى قلبى[2] فى قلب اصغـر انسان من شيعة آل محمد (عليه وعليهم السلام) .

٣١٠ـ وبهذا الاسناد : عن الحجّال، عن صفـوان ، قال: كان يجلس حمران مع اصحابه فلايزال معهم فى الرواية عن آل محمد (ص) فان خلطوا فى ذلك بغيره ردّهم اليه، فان صنعوا ذلك عِدل ثلث مرات قام عنهـم وتركهم .

٣١١ـ اسحق بن محمد: قال حدثنا على بن داود الحداد، عن حريز بن عبدالله، قال كنت عند ابى عبدالله (ع) فدخل عليه حمران بن اعين وجويرية ابن اسماء، فلما خرجا قال امّا حمران فمؤمن واما جويرية فزنديق لايفلح[3] ابدا فقتل هرون جويرية بعدذلك .

٣١٢ـ يوسف بن السخت: قال حدثنى محمد بن جمهور، عن فضالة بن ايّوب، عن بكير بن اعين، قال حججت اول حجّة فصرت الى منى، فسألت عن فسطاط ابى عبدالله (ع) فدخلت عليه، فرأيت فى الفسطاط جماعة فاقبلت

١ـ هذه الرواية غير مربوطة بصاحب العنوان ، ولعلّ ذكرها من جهـة ارتباطها سنداً واتصالها بالرواية بعدها فكانهما رواية واحدة نقلها عن شيخه الحسين بن الحسن .

٢ـ اى من الإخلاص والحب لاهل البيت (ع) .

٣ـ لايصلح، لايعلم ـ خ . وهذه الرواية تذكر ايضا فى ٧٤٢ عن محمد بن مسعود عن اسحق .

انظر فى وجوههم فلم اره فيهم، وكان فى ناحية الفسطاط يحتجم ، فقال هلمّ الىّ ! ثم قال ياغلام امن بنى اعين انت؟ قلت نعم جعلنى الله فداك ، قال ايّهم انت ؟ قلت انا بكير بن اعين، قال لى مافعل حمران ؟ قلت لم يحجّ العام على شوق شديد منه اليك، وهو يقرأ عليك السلام، فقال عليك وعليه السلام، حمران مؤمن من اهل الجنة، لايرتاب ابدا لاوالله لاوالله لا تخبره[1] .

٣١٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، قال حدثنى محمد ابن احمد، عن محمد بن موسى الهمدانى، عن منصور بن العباس ، عن مروك ابن عبيد، عمّن رواه، عن زيد الشحّام، قال قال لى ابوعبدالله (عليه السلام) ماوجدت احداً اخذ بقولى واطاع امرى وحذا حذو اصحاب آبائى غير رجلين رحمهما الله: عبدالله بن ابى يعفور وحمران بن اعين، اما انّهما مؤمنان خالصان من شيعتنا، اسماؤهم[2] عندنا فى كتاب اصحاب اليمين الذى اعطى الله محمداً .

٣١٤ـ على بن محمد: قال حدثنى محمد بن موسى، عن محمد بن خالد، عن مروك بن عبيد، عمّن اخبره، عن هشام بن الحكَم ، قال سمعته يقول

١ـ فى النسخ الخطية : الى هنا انتهى الجزء الثانى ويتلوه فى الجزء الثالث حدثنى محمد بن مسعود قال حدثنى على بن محمد . والحمد لله رب العالمين و صلواته على سيدنا محمد النبى و آله الطاهرين

الجزء الثالث من الاختيار

بسم الله الرحمن الرحيم. و صلى الله على محمد وآله الاكرمين وسلّم تسليما . محمد بن مسعود .

٢ـ اسمائها ـ خ .

حمران مؤمن لایرتدّ ابدا، ثم قال: نعم الشفیع انا وآبائی لحمران بن اعین یوم القیمة، فآخذ[1] بیده ولا نزایله حتی ندخل الجنة جمیعاً .

فی بکیربن اعین

۳۱۵ـ حدثنا حمدویه، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن الفضیل وابراهیم ابنی محمد الأشعریّین، قالا انّ اباعبدالله (ع) لما بلغه وفاة بکیربن اعین، قال: اماوالله لقد انزله الله بین رسول الله وامیر المؤمنین (صلوات الله علیهما) .

۳۱۶ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی بن الحسن، عن ابیه ، عن ابراهیم بن محمد الأشعری، عن عبیدبن زرارة .

والحسن بن جهم بن بکیر، عن عمّه عبدالله بن بکیر، عن عبیدبن زرارة، قال، کنت عند ابی عبدالله (ع) فذکر بکیربن اعین فقال : رحم الله بکیرا وقد فعل، فنظرت الیه وکنت یومئذ حدیث السنّ، فقال انّی اقول انشاءالله .

فی بنی اعین: مالك وقعنب

۳۱۷ـ قال علی بن الحسن بن فضّال : قعنب بن اعین اخو حمران مرجیء .

۳۱۸ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنی محمدبن عیسی بن عبید ، عن الحسن بن علی بن یقطین، قال : کان لهم غیر زرارة و اخوته اخوان لیسا فی

۱ـ ناخذ ـ خ .

شيء من هذا الأمر : مالك و قعنب .

تمّ الجزؤ الثّانى من كتاب ابى عمرو محمّدبن عمربن عبد العزيز الكشّى ، ويتلوه فى الجزء الثالث ما اوله قيس بن رمّانة [1]

* * *

١ـ هكذا فى المطبوعة فقط، واما فى النسخ الخطيّة: فالجزء الثانى يتم فى آخر رواية ٣١٢ كما اشرنا اليه هناك .

فی قیس‌بن رمّانة

۳۱۹ـ حمدویه وابراهیم، قالا حدثناالحسن‌بن موسی، قال حدثنی علی‌بن اسباط، عن قیس‌بن رمّانة، قال اتیت اباجعفر (ع) فشکوت الیه الدین و خفّةالمال، قال، فقال ایت قبرالنبی (ص) فاشکو[1] الیه وعد الیّ! قال، فذهبت ففعلت الذی امرنی ثم‌رجعت الیه، فقال لی ارفع‌المصلّی وخذالّذی تحته ! قال فرفعته فاذا تحته دنانیر، فقلت لاوالله جعلت فداك ماشکوت الیك لتعطینی شیئاً، قال، فقال لی: خذها ولاتخبر احداًبحاجتك فیستخفّ بك، فاخذتها فاذا هی ثلاث مائة دینار .

فی مفضّل‌بن قیس‌بن رمّانة

۳۲۰ـ محمدبن‌ابراهیم العبیدی، عن‌مفضّل‌بن قیس‌بن رمّانة ، قال دخلت علی ابی‌عبدالله (ع) فذکرت له بعض حالی، فقال یاجاریة هاتی‌ذلك الکیس ! هذه اربعمائة دینار وصلنی ابوجعفر ابوالدوانیق بها، خذهـا فتفرّج بها! قال قلت جعلت فداك ماهذا دعوتی[2] ولکنّی احببت ان‌تدعو الله تعالی لی! قال، فقال انّی سافعل، ولکن ایّاك ان تعلم‌الناس بکـل

۱ـ اشتك ـ خ .
۲ـ دهری ،. اهوی ـ خ .

حالك فتهون عليهم .

٣٢١ـ محمدبن بشر، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن ابى احمد وهو ابن ابى عمير، عن مفضّل بن قيس بن رمّانة، وكان خياراً[1] .

٣٢٢ـ حدثنى طاهر بن عيسى، قال حدثنى جعفر بن احمد، قال حدثنا ابو الخير، قال حدثنا على بن الحسن، قال اخبرنى العباس بن عامر، عن مفضل ابن قيس بن رمّانة، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) فشكوت اليه بعض حالى وسألته الدعاء، فقال ياجارية هاتى الكيس الذى وصلنا به ابو جعفر![2] فجائت بكيس، فقال هذا كيس فيه اربع مائة دينار فاستعن به، قال قلت لا والله جعلت فداك ماارادت هذا ولكن اردت الدعاء لى، فقال لى ولا ادع الدعاء ولكن لاتخبر الناس بكل ماانت فيه فتهون عليهم .

٣٢٣ـ حمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن ابن ابى عمير ، عن مفضّل بن قيس بن رمّانة، قال وكان خيّرا، قال قلت لأبى عبدالله (ع) انّ اصحابنا يختلفون فى شىء، واقول: قولى فيها قول جعفر بن محمد، فقال بهذا نزل جبريل .

قال ابو احمد: لو كان شاطراً[3] ماأخبرنى على هذا الا بحقيقة .

١ـ اكتفى هنا بسند الرواية لأنّ المقصود ذكر هذا الوصف، ولعلّ متن الرواية كما فى ٣٢٣ .

٢ـ المراد منه ابو الدوانيق كما فى ٣٢٠ .

٣ـ اى قال ابن ابى عمير: لو كان له دهاء وخباثة كان مجبوراً فى ان يخبرنى بالحقيقة فكيف انه خير .

فی ابی جعفر الأحول محمّدبن علی بن النعمان مؤمن الطاق

٣٢٤ـ مولی بجیلة ولقّبه الناس شیطان الطاق، وذلك انّهم شكّوا فی درهم فعرضوه علیه وكان صیرفیاً فقال لهم ستوق[1]، فقالوا ماهو الاّ شیطان الطاق .

٣٢٥ـ حمدویه بن نصیر، قال حدثنا محمدبن الحسین بن ابی الخطّاب، عن النضر بن شعیب، عن ابان بن عثمان، عن عمر بن یزید، عن ابی عبدالله (ع) قال زرارة وبریدبن معاویة و محمدبن مسلم والأحول احب الناس الیّ احیاءاً وامواتاً، ولكنهم یجیؤنی فیقولون لی فلا اجد بدّاً من ان اقول .

٣٢٦ـ حمدویه، قال حدثنی محمدبن عیسی بن عبید و یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن ابی العباس البقباق، عن ابی عبدالله (ع) انه قال اربعة احب الناس الیّ احیاءاً و امواتاً، بریدبن معاویة العجلی و زرارة بن اعین ومحمدبن مسلم وابوجعفر الأحول، احب الناس الیّ احیاءً وامواتا .

٣٢٧ـ حدثنی محمدبن الحسن، قال حدثنی الحسن بن خرّزاذ ، عن موسی بن القاسم البجلی، عن صفوان ، عن عبدالرحمن بن الحجّاج، عن ابی خالدالكابلی، قال رأیت اباجعفر صاحب الطاق وهو قاعد فی الروضة قد قطع اهل المدینة ازراره و هو دائب[2] یجیبهم ویسألونه، فدنوت منه فقلت

١ـ درهم ستّوق كتنوّر وقُدّوس وتستوق بضم التائین : زیف ملبس بالفضة .

٢ـ الزرّ بالكسر فالتشدید : مابه قوام الشیء كخشبة الخباء. والدائب : من كان فی جد وتعب .

انّ اباعبدالله ينهانا عن الكلام فقال امرك ان تقول لي؟ فقلت لا والله ولكن امرني ان لا اكلّم احداً ، قال فاذهب فأطعه فيما امرك ، فدخلت على ابي عبدالله (ع) فاخبرته بقصّة صاحب الطاق وماقلت له وقوله لي اذهب واطعه فيما امرك، فتبسّم ابوعبدالله (عليه السلام) وقال يا اباخالد ان صاحب الطاق يكلّم الناس فيطير وينقضّ، وانت ان قصوك لن تطير .

٣٢٨ـ حدثني حمدويه بن نصير ، قال حدثني محمد بن عيسى ، عن يونس، عن اسمعيل بن عبدالخالق، قال كنت عند ابي عبدالله (عليه السّلام) ليلاً فدخل عليه الأحول،فدخل به من التذلّل والاستكانة امر عظيم، فقال له ابوعبدالله (ع) مالك؟ وجعل يكلّمه حتى سكن، ثم قال له بما تخاصم الناس ؟ قال فاخبره بما يخاصم الناس، ولم احفظ منه ذلك، فقال ابوعبدالله (عليه السلام) خاصمهم بكذا وكذا !

وذكر ان مؤمن الطاق قيل له ماالذي جرى بينك وبين زيد بن علي في محضر ابي عبدالله ؟ قال: قال زيد بن علي يامحمد بن علي بلغني انّك تزعم انّ في آل محمد اماما مفترض الطاعة ؟ قال قلت نعم وكان ابوك علىّ ابن الحسين احدهم، فقال وكيف وقد كان يؤتى بلقمة وهي حارة فيبرّدها بيده ثم يلقمنيها، افترى انه كان يشفق علىّ من حر اللقمه ولا يشفق علىّ من حر النار ؟ قال قلت له كره ان يخبرك فتكفر فلا يكون له فيك الشفاعة لا والله فيك المشيّة، فقال ابوعبدالله (ع) اخذته من بين يديه ومن خلفه فما تركت له مخرجاً .

٣٢٩ـ حدثني محمد بن مسعود، قال حدثني اسحق بن محمد البصري،

قال حدثنى احمدبن صدقة الكاتب الأنبارى، عن ابى مالك الاحمسى، قال حدثنى مؤمن الطاق واسمه محمدبن علىبن النعمان ابوجعفر الأحول ، قال كنت عند ابى عبدالله (عليه السلام) فدخل زيدبن على فقال لى يامحمد ابن على انت الذى تزعم انّ فى آل محمد اماما مفترض الطاعة معروفا بعينه؟ قال قلت نعم كان ابوك احدهم، قال ويحك فما كان يمنعه من ان يقول لى فوالله لقد كان يؤتى[1] بالطعام الحارّ فيقعدنى على فخذه ويتناول البضعة[1] فيبرّدها ثم يلقمنيها، افتراه كان يشفق علىّ من حر الطعام ولا يشفق علىّ من حر النار؟ قال قلت كره ان يقول لك فتكفر فيجب من الله عليك الوعيد ولا يكون له فيك شفاعة، فتركك مرجى[2] لله فيك المشيّة وله فيك الشفاعة.

قال وقال ابوحنيفة لمؤمن الطاق: وقد مات جعفربن محمد (ع) ، يا اباجعفر ان امامك قدمات! فقال ابوجعفر لكن امامك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم .

٣٣٠ـ حدثنى محمدبن مسعود ، قال حدثنى ابويعقوب اسحق بن محمدالبصرى، قال اخبرنى احمدبن صدقة، عن ابى مالك الأحمسى ، قال خرج الضحّاك الشارى[3] بالكوفة فحكم و تسمّى بامرة المؤمنين ودعا الناس الى نفسه، فاتاه مؤمن الطاق، فلمّا رأته الشراة وثبوا فى وجهه، فقال لهم جانح[4]! قال فأتى به صاحبهم، فقال لهم مؤمن الطاق انا رجل على بصيرة من

١ـ بالفتح والكسر: القطعة من اللّحم .
٢ـ مرجيا ـ ج
٣ـ الشارى جمعه الشراة وهم الخوارج .
٤ـ اى مائل الى دينكم .

دينى وسمعتك تصف العدل فاحببت الدخول معك! فقال الضحّاك لأصحابه ان دخل هذا معكم نفعكم، قال ثم اقبل مؤمن الطاق على الضحّاك فقال لهم لم تبرّأتم من علىّ بن ابى طالب واستحللتم قتله وقتاله؟ قال لأنّه حكم فى دين الله، قال وكل من حكم فى دين الله استحللتم قتله وقتاله والبرائة منه؟ قال نعم، قال فأخبرنى عن الدين الذى جئت اناظرك عليه لادخل معك فيه ان غلبت حجّتى حجّتك او حجّتك حجّتى من يوقف المخطى على خطائه ويحكم للمصيب بصوابه ؟ فلا بد لنا من انسان يحكم بيننا ، قال فاشار الضحّاك الى رجل من اصحابه ، فقال هذا الحكم بيننا فهو عالم بالدين ، قال وقد حكمت هذا فى الدين الذى جئت انا اناظرك فيه؟ قال نعم، فاقبل مؤمن الطاق على اصحابه ، فقال ان هذا صاحبكم قد حكم فى دين الله فشانكم[1] به ! فضربوا الضحّاك باسيافهم حتى سكت .

٣٣١ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى اسحق بن محمد البصرى، قال حدثنى احمد بن صدقة، عن ابى مالك الأحمسى ، قال كان رجل من الشراة يقدم المدينة فى كل سنة، فكان ياتى اباعبدالله (ع) فيودعه مايحتاج اليه، فاتاه سنة من تلك السنين وعنده مؤمن الطاق والمجلس غاصّ باهله ، فقال الشارى وددت انّى رأيت رجلا من اصحابك اكلّمه ؟ فقال ابوعبدالله (ع) لمؤمن الطاق كلّمه يامحمد! فكلّمه به فقطعه سائلا ومجيبا ، فقال الشارى لأبى عبدالله ماظننت انّ فى اصحابك احدا يحسن هكذا ! فقال ابوعبدالله انّ فى اصحابى من هو اكثر من هذا، قال فاعجبت مؤمن الطاق

١ـ اى عابكم به. او يقرء: فشأنكم به، اى افعلوا بهماشئتم وسكت: مات.

نفسه، فقال ياسيّدى سررتك؟ قال والله لقد سررتنى والله لقد قطعته والله لقد حصرته، والله ماقلت من الحق حرفا واحدا، قال وكيف ؟ قال لأنّك تكلّم على القياس والقياس ليس من دينى .

٣٣٢ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى الحسين بن اشكيب، قال حدثنى الحسن بن الحسين[١]، عن يونس بن عبدالرحمن، عن ابى جعفر الأحول، قال، قال ابن ابى العوجاء مرة اليس من صنع شيئا و احدثه حتى يعلم انّه من صنعته فهو خالقه ؟ قال بلى، فاجّلنى شهرا اوشهرين ثم تعال حتى اريك[٢]! قال فحججت فدخلت على ابى عبدالله (ع) فقال اما انه قد هيّألك شاتين وهو جاء معه بعدّة من اصحابه، ثم يخرج لك الشاتين قدامتلئتا دودا، ويقول لك هذاالدود يحدث من فعلى، فقل له انكان من صنعك وانت احدثته فميّز ذكوره من اناثه ! فاخرج الىّ الدود، فقلت له ميّز الذكور من الأناث ! فقال هذه والله ليست من ابزارك[٣] هذه التى حملتها الابل من الحجاز، ثم قال (عليه السلام) ويقول لك اليس[٤] تزعم انه غنىّ ؟ فقل بلى، فيقول ايكون الغنىّ عندك فى[٥] المعقول فى وقت من الأوقات ليس عنده ذهب ولافضّة؟ فقل له نعم، فانّه سيقول لك كيف يكون هذاغنيّا؟ فقل له ان كان الغِنى عندك ان يكون الغنىّ غنيا من قبل فضّته وذهبه

١ـ الحسين بن الحسن ـ خ .
٢ـ انبئك ـ خ
٣ـ ابزازك ،. ابزارك،. انذارك،. اندادك،. امدادك ـ خ
٤ـ الست ـ خ
٥ـ من المعقول ـ خ

وتجارته فهذا كله مما يتعامل الناس به، فاى القياس[١] اكثر واولى بان يقال غنى من احدث الغِنى فأغنى به الناس قبل ان يكون شيء وهو وحده؟ اومن افاد مالا من هبة اوصدقة اوتجارة ؟ قال، فقلت له ذلك، قال، فقال وهذه والله ليست من ابزازك[٢] هذه والله مما تحملها الابل .

وقيل انه دخل على ابى حنيفة يوما، فقال له ابوحنيفة بلغنى عنكم معشر الشيعة شيء ؟ فقال فماهو؟ قال بلغنى ان الميّت منكم اذامات كسرتم يده اليسرى لكى يعطى كتابه بيمينه، فقال مكذوب علينا يا نعمان ! ولكنى بلغنى عنكم معشر المرجئة ان الميت منكم اذا مات قمعتم[٣] فى دبره قمعا فصببتم فيه جرّة من ماء لكى لايعطش يوم القيمة، فقال ابوحنيفة مكذوب علينا و عليكم .

ماروى فيه من الذم،

٣٣٣ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد القمى، قال حدثنى احمدبن محمدبن عيسى، عن على بن الحكم، عن فضيل بن عثمان ، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) فى جماعة من اصحابنا فلما اجلسنى قال ما فعل صاحب الطاق؟ قلت صالح، قال اما انه بلغنى انه جَدِل و انّه يتكلّم فى تيم قدر؟[٤] قلت اجل هو جدل، قال اما انه لوشاء طريف[٥] من مخاصميه

١ـ فى القباس ـ خ .

٢ـ ابزارك، ابرازك ـ خ .

٣ـ اى وضع فى راسه قمع ليصبّ فيه، والقمع بالفتح: آلة توضع على فم الاناء فتصب فيه السوائل والجرة بالفتح فالتشديد: اناء من خزف .

٤ـ فى نسخة هـ: فى هم قدّر . ٥ـ ظريف ـ خ

ان يخصه فعل؟ قلت كيف ذاك؟ فقال يقول اخبرنى عن كلامك هذا من كلام امامك؟ فان قال نعم: كذب علينا وان قال لا: قال له كيف تتكلّم بكلام لم يتكلّم به امامك، ثم قال انّهم يتكلّمون بكلام انانا اقررت به ورضيت به اقمت على الضلالة ، وان برئت منهم شُقّ علىّ، نحن قليل وعدوّنا كثير، قلت جعلت فداك فاُبلّغه عنك ذلك؟ قال اما انهم قددخلوا فى امر مايسنعهم عن الرجوع عنه الاالحميّة، قال فابلغت اباجعفر الأحول ذاك فقال صدق بابى و امّى مايسنعنى من الرجوع عنه الاالحميّة .

٣٣٤ـ على، قال حدثنا محمدبن احمد ، عن محمدبن عيسى ، عن مروك بن عبيد، عن احمدبن النضر، عن المفضّل بن عمر ، قال ، قال لى ابوعبدالله (عليه السلام) ايت الأحول فمره لايتكلّم ! فاتيته فى منزله ، فاشرف علىّ، فقلت له يقول لك ابوعبدالله (ع) لاتكلّم[1] قال اخاف الاّ اصبر .

فى جابربن يزيدالجعفى

٣٣٥ـ حدثنى حمدويه وابراهيم ابنا نصير ، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن على بن الحكَم، عن ابن بكير، عن زرارة، قال سألت اباعبدالله (عليه السلام) عن احاديث جابر؟ فقال مارأيته عند ابى قطّ الا مرّة واحدة وما دخل علىّ قطّ .

٣٣٦ـ حمدويه وابراهيم ، قالا حدثنا محمدبن عيسى ، عن على بن

١ـ تتكلم ـ خ .

الحكم، عن زيادبن ابى الحلال، قال اختلف اصحابنا فى احاديث جابر الجعفى، فقلت لهم اسأل اباعبدالله (ع)، فلما دخلت ابتدائى، فقال رحم الله جابر الجعفى كان يصدق علينا، لعن الله المغيرةبن سعيد كان يكذب علينا[1].

٣٣٧ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد ، عن ابن ابى عمير، عن عبدالحميدبن ابى العلا، قال دخلت المسجد حين قتل الوليد ، فاذاالناس مجتمعون، قال فاتيتهم فاذا جابر الجعفى عليه عمامة خزّ حمراء واذا هو يقول: حدثنى وصىّ الأوصياء و وارث علم الأنبياء محمدبن على (ع)، قال، فقال الناس جنّ جابر جنّ جابر.

٣٣٨ـ آدم بن محمدالبلخى ، قال حدثنا على بن الحسن بن هرون الدقّاق، قال حدثنا على بن احمد، قال حدثنى على بن سليمان[2]، قال حدثنى الحسن بن على بن فضال، عن على بن حسان ، عن المفضّل بن عمر الجعفى ، قال سألت اباعبدالله (عليه السلام) عن تفسير جابر ؟ فقال لاتحدث به السفلة فيذيعوه، اما تقرأ فى كتاب الله عزوجلّ فاذا نقر فى الناقور، انّ منا اماما مستترا فاذا اراد الله اظهار امره نكت فى قلبه، فظهر فقام بامر الله .

٣٣٩ـ جبريل بن احمد، حدثنى الشجاعى، عن محمدبن الحسين، عن احمدبن النضر، عن عمروبن شمر، عن جابر، قال دخلت على ابى جعفر (ع) وانا شابّ، فقال من انت؟ قلت من اهل الكوفة، قال ممّن ؟ قلت من جعفى،

١ـ راجع فى لعن المغيرة رواية ٣٩٩ ومابعدها .

٢ـ فى النسخة وفى ه : حميدبن سليمان. وفى الترتيب: احمدبن على بن سليمان .

قال ما اقدمك الى هيهنا ؟ قلت طلب العلم، قال ممّن ؟ قلت منك، قال فاذا سألك احد من اين انت؟ فقل من اهل المدينة، قال، قلت اسألك قبل كلّ شيء عن هذا، ايحلّ لى ان اكذب؟ قال ليس هذا بكذب من كان فى مدينة فهو من اهلها حتى يخرج، قال ودفع الىّ كتابا وقال لى ان انت حدثت به حتى تهلك بنواميّة فعليك لعنتى ولعنة آبائى، واذا انت كتمت منه شيئاً بعد هلاك بنى اميّة فعليك لعنتى و لعنة آبائى، ثم دفع الىّ كتابا آخر ، ثمّ قال وهاك هذا فان حدثت بشيء منه ابدا فعليك لعنتى و لعنة آبائى .

٣٤٠- جبريل بن احمد، حدثنى محمدبن عيسى، عن عبدالله بن جبلة الكنانى، عن ذريح المحاربى، قال سألت اباعبدالله (عليه السلام) عن جابر الجعفى وما روى؟ فلم يجبنى، واظنّه قال سألته بجمع[1] فلم يجبنى فسألته الثالثة[2] ؟ فقال لى ياذريح دع ذكر جابر فان السفلة اذا سمعوا باحاديثه شنعوا، اوقال اذاعوا .

٣٤١- جبريل بن احمد الفاريابى، حدثنى محمدبن عيسى العبيدى، عن على بن حسان الهاشمى، قال حدثنى عبدالرحمن بن كثير، عن جابربن يزيد قال قال ابوجعفر (ع) ياجابر حديثنا صعب مستصعب، امرد ذكوان[3] وعر اجرد[4] لايحتمله والله الا نبىّ مرسل اوملك مقرّب او مؤمن ممتحن، فاذا

١- بالفتح: يطلق على المزدلفة، ويمكن ان يكون لفظه اومعناه غير هذا .

٢- الثانية - خ .

٣- وفى النسخة وفى سائر النسخ الخطية: ذكوار. وقال السيد فى الحاشية: انه من الذكارة .

٤- الأمرد والأجرد: مالاغش فيه ولا خلّ ولاعيب. والذكوان: اما من الذكو ←

وردعليك ياجابر شيء من امرنا فلان له قلبك فاحمدالله، وان انكرته فردّه الينا اهل البيت، ولا تقل كيف جاء هذا ! وكيف كان وكيف هو! فانّ هذا والله الشرك بالله العظيم .

٣٤٢ـ علي بن محمد، قال حدثني محمدبن احمد ، عن يعقوب بن يزيد، عن عمروبن عثمان، عن ابي جميلة، عن جابر، قال رويت خمسين الف حديث ما سمعه احد منّي .

٣٤٣ـ جبريل بن احمد، حدثني محمدبن عيسى، عن اسمعيل بن مهران، عن ابي جميلة المفضّل بن صالح، عن جابربن يزيدالجعفي ، قال حدثني ابوجعفر (عليه السلام) بسبعين الف حديث لم احدث بها احدا قطّ ولا احدث بها احدا ابدا، قال جابر فقلت لأبي جعفر (ع) جعلت فداك انّك قد حملتني وقرا عظيما بما حدثتني به من سرّكم الذي لا احدث به احدا، فربّما جاش في صدري حتى ياخذني منه شبه الجنون! قال ياجابر فاذا كان ذلك فاخرج الى الجبّان[1] فاحفر حفيرة ودلّ راسك فيها ثم قل حدثني محمدبن عليّ بكذا وكذا .

٣٤٤ـ نصربن الصبّاح، قال حدثنا ابويعقوب اسحق بن محمدالبصري،

← بمعنى الشدة في التلهب والإشتعال او من الذكاء بمعنى سرعة الفهم والفطنة. والوعر: المكان الصلب المخيف. ويمكن ان يكون الأمرد والأجرد اشارة الى الحدة والشدة يقال: مرد على جرد اى شبان مرد على خيول جرد .

١ـ بالفتح فالتشديد: الصحراء .

قال حدثنا علىبن عبدالله، قال: خرج جابر ذات يوم وعلى رأسه قوصرة راكبا قصبة حتى مرّ على سكك الكوفة، فجعل الناس يقولون جنّ جابر جنّ جابر! فلبثنا بعد ذلك ايّاما، فاذا كتاب هشام قدجاء بحمله اليه،قال، فسأل عنه الأمير فشهدوا عنده انّه قد اختلط، وكتب بذلك الى هشام،فلم يتعرض له، ثم رجع الى ماكان من حاله الأول .

٣٤٥ـ نصربن الصبّاح، قال حدثنا اسحق بن محمد، قال حدثنافضيل عن محمدبن زيدالحافظ[1] عن موسىبن عبدالله، عن عمروبن شمر، قالجاء قوم الى جابرالجعفى فسألوه ان يعينهم فىبناء مسجدهم ؟ قال ماكنت بالذى اعين فىبناء شىء يقع منه رجل مؤمن فيموت، فخرجوا من عنده وهم يبخّلونه[2] ويكذبونه، فلما كان من الغد اتوّا الدراهم ووضعوا ايديهم فىالبناء، فلما كان عندالعصر زلّت قدم البنّاء فوقع فمات .

٣٤٦ـ نصر، قال حدثنا اسحق، قال حدثنا علىبن عبيد ومحمدبن منصورالكوفى، عن محمدبن اسمعيل، عن صدقة، عن عمروبن شمر، قال جاءالعلاءبن يزيد[3] رجل من جعفى، قال، خرجت مع جابر لما طلبه هشام حتى انتهى الىالسواد، قال فبينا نحن قعود وراع قريب منّا: اذ لفتت[4]

١ـ كذلك فىالمطبوعة. وفىالنسخة و د و ه : عن زيدالحامض. وفى ج: عن محمد زيدالحامض . وفىالترتيب : عن محمدبن زيدالحامض .

٢ـ ينحلونه ـ خ . نحلهالقول: اضاف اليه قولا و ادعاه عليه .

٣ـ وفى نسخة ج و د و ه : جاءالعلاءبن رزين برجل . وفىالترتيب: علاء ابن شريك. ولعله تحريف يزيد .

٤ـ لفت اليه: مال وانصرف اليه .

نعجة من شائه الى حمل[١]، فضحك جابر، فقلت له ما يضحكك ابا محمّد؟ قال انّ هذه النعجة دعت حملها فلم يجيء، فقالت له تنحّ عن ذلك الموضع فانّ الذئب عاما اول[٢] اخذ اخاك منه، فقلت لاعلمنّ حقيقة هذا[٣] او كذبه، فجئت الى الراعي فقلت له يا راعي تبيعني هذا الحمل؟ قال، فقال لا، فقلت ولم؟ قال لأن امّه افره شاة في الغنم واغزرها دَرّةً وكان الذئب اخذ حملا لها عند[٤] عام الأول من ذلك الموضع، فما رجع لبنها حتى وضعت هذا فدرّت، فقلت صدق. ثم اقبلتُ فلما صرت على جسر الكوفة نظر الى رجل معه خاتم ياقوت، فقال له يا فلان خاتمك هذا البراق ارنيه ! قال فخلعه فاعطاه، فلما صار في يده رمى به في الفرات، قال الآخر ماصنعت! قال تحبّ ان تأخذه ؟ قال نعم، قال، فقال بيده[٥] الى الماء، فاقبل الماء يعلو بعضه على بعض حتى اذا قرب تناوله واخذه .

وروى عن سفيان الثوري: انه قال: جابر الجعفي صدوق في الحديث الاّ انّه كان يتشيّع، وحكى عنه انّه قال : مارأيت اورع بالحديث من جابر .

١ـ النعجة بالفتح : الأنثى من الضأن والشاة . والحمل بالتحريك : ولد الضأن .

٢ـ العام بالتخفيف: السنة. والأول اذا جعلته صفة يكون غير منصرف .

٣ـ حقيّة هذا وكذبه ـ خ .

٤ـ منذ ـ خ .

٥ـ قال بيده : اهوى بها و اخذ

٣٤٧ـ نصربن الصبّاح، قال، حدثنى اسحق‌بن محمدالبصرى ، قال حدثنا محمّدبن منصور ، عن محمدبن اسمعيل ، عن عمرو بن شمر ، قال ، قال : اتى رجل جابربن يزيد فقال له جابر تريد ان ترى اباجعفر؟ قال نعم، قال فمسح على عينى فمررت وانا اسبق‌الريح حتى‌صرت الى‌المدينة، قال فبينا انا كذلك متعجّب[1] اذ فكّرت فقلت ما احوجنى‌الى وتدا تده[2] فاذا حججت عاما قابلا نظرت هيهنا هو ام‌لا، فلم اعلم‌الاّ وجابر بين يدىّ يعطينى وتدا، قال ففزعت، فقال: هذا عمل‌العبد باذن‌الله فكيف لورأيت‌السيدالأكبر ! قال ثم لم اره، قال فمضيت حتى صرت الى باب ابى‌جعفر (عليه‌السلام) فاذا هو يصيح بى ادخل لا بأس عليك ! فدخلت فاذا جابر عنده، قال ، فقال لجابر يانوح غرقتهم اولاً بالماء وغرقتهم آخراً بالعلم فاذا كسرت فاجبر، قال، ثم قال من اطاع‌الله اطيع، اى‌البلاد احبّ اليك؟ قال قلت‌الكوفة، قال بالكوفة فكن ، قال سمعت اخاالنون بالكوفة، قال فبقيت متعجّبا من‌قول جابر فجئت فاذا به فى موضعه الذى كان فيه قاعدا، قال فسألت‌القوم هل قام او تنحّى؟ قال، فقالوا لا، وكان سبب توحيدى ان سمعت قوله بالالهيّة وفى‌الأئمّة[3] .

١ـ فبقيت انا لذلك متعجبا ـ خ .

٢ـ اوتده ـ خ . وتده يتده، ووتده بالتشديد، واوتده: اى ثبّته .

٣ـ كذلك فى‌النسخة. وفى نسخ اخر هنا زيادة: هذا حديث موضوع لا شك فى كذبه ورواته كلهم متهمون بالغلو والتفويض. اقول: يمكن ان يكون هذاالجريان بتصرف جابر فى نفس‌الرجل .

٣٤٨ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى محمدبن نصير ، عن محمدبن عيسى.

وحمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن علىبن الحكم ، عن عروةبن موسى، قال : كنت جالسا مع ابى مريم الحنّاط وجابر عنده جالس، فقام ابومريم فجاء بدورق[١] من ماء بئر منازل ابن عكرمة[٢]، فقال له جابر ويحك ياابامريم كانّى بك قد استغنيت عن هذه البئر واغترفت من هيهنا من ماء الفرات ! فقال له ابومريم ماالوم الناس ان يسمّونا كذابين وكان مولى لجعفر (ع) كيف يجيء ماء الفرات الى هيهنا ! قال ويحك انه يحتفر هيهنا نهر اوله عذاب على الناس وآخره رحمة يجرى فيه ماء الفرات فتخرج المرأة الضعيفة والصبى فيغترف منه ويجعل له ابواب فى بنى رواس وفى بنى موهية[٣] وعند بئر بنى كندة و فى بنى زرارة[٤] حتى تتغامس فيه الصبيان .

قال على[٥] : انه قد كان ذلك وان الذى حدث علىّ و عهده[٦] لعلىّ انه قد سمع بهذا الحديث قبل ان يكون .

١ـ قسم من الإبريق.

٢ـ كذلك فى النسخة. وفى نسخ آخر: مبارك بن عكرمة. وفى الترتيب : بئر عكرمة .

٣ـ موهبة ـ خ

٤ـ فزارة ـ خ .

٥ـ اى قال علىبن الحكَم .

٦ـ حدث علىّ و عمّر ـ خ . وكلمة عمّر من التعمير مجهولا .

فی اسمعیل‌بن جابرالجعفی

۳۴۹ـ حدثنا محمدبن‌مسعود، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن،قال حدثنی ابن اورمة، عن عثمان‌بن عیسی، عن اسمعیل‌بن جابر، قال اصابنی لقوة فی وجهی، فلما قدمناالمدینة دخلت علی ابی‌عبدالله (ع)، قال ماالذی اری[1] بوجهك؟ قال، قلت فاسدة ریح، قال، فقال لی ائت قبرالنبیّ (ص) فصلّ عنده رکعتین ثم ضع یدك علی وجهك ثم قل: بسم‌الله وبالله هذا احرّج[2] علیك من‌عین انس اوعین جنّ او وجع احرّج علیك بالذی اتّخذ ابراهیم خلیلاً وکلّم موسی تکلیما وخلق عیسی من روح‌القدس لما هدأت‌وطفیت کما طفیت نار ابراهیم اطفیء باذن‌الله اطفیء باذن‌الله . قال فما عاودته الا مرتین حتّی رجع وجهی، فما عاد الی‌الساعة .

۳۵۰ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی جبریل‌بن احمد ، عن محمدبن عیسی، عن یونس، عن ابی‌الصبّاح، قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول هلك‌المتریّسون فی ادیانهم، منهم زرارة وبرید ومحمدبن مسلم واسمعیل‌الجعفی، وذکر آخر لم احفظه .

فی‌علباء‌بن دراع‌الأسدی و ابی‌بصیر

۳۵۱ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی احمدبن منصور، قال

۱ـ اراه ـ خ

۲ـ حرّجه: ضیّقه. و حرج علیه: قال له انت فی حرج.وفی‌الترتیب : اخرج .

حدثنى احمدبن الفضل، عن ابن ابى عمير ، عن شعيب العقرقوفى ، عن ابى بصير، قال حضرت يعنى علباء الأسدى عند موته فقال لى انّ اباجعفر(ع) قد ضمن لى الجنّة فأذكره[1] ذلك! قال، فدخلت على ابى جعفر (ع) فقال: حضرت علباء عندموته؟ قال قلت نعم فاخبرنى انّك ضمنت له الجنّة وسألنى ان اذكرك ذلك! قال صدق، قال فبكيت، ثم قلت جعلت فداك الست الكبير السنّ الضرير البصر فاضمنها لى! قال قد فعلت، قلت اضمنها لى على آبائك وسمّيتهم واحدا واحدا، قال قد فعلت، قلت فاضمنها لى على رسول الله (ص) قال قد فعلت، قلت اضمنها لى على الله، قال قد فعلت .

٣٥٢ـ محمدبن مسعود ، قال حدثنى ابراهيم بن محمدبن فارس ، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن ابى عمير، عن شهاب بن عبد ربّه، عن ابى بصير، قال ان علباء الأسدى ولّى البحرين فافاد سبعين الف[2] دينار و دوابّ ورقيقاً، قال، فحمل ذلك كلّه حتّى وضعه بين يدى ابى عبدالله (عليه السلام) ثم قال انّى ولّيت البحرين لبنى اميّة وافدت كذا وكذا وقد حملته كلّه اليك وعلمت انّ الله عزوجل لم يجعل لهم من ذلك شيئاً وانّه كله لك ، فقال له ابوعبدالله (ع) هاته ! فوضع بين يديه، فقال له : قد قبلنا منك ووهبناه لك واحللناك منه وضمنّا لك على الله الجنّة، قال ابوبصير: فقلنا مابالى ! وذكر مثل حديث شعيب العقرقوفى[3] .

١ـ اذكره الشىء من باب الأفعال: جعله يذكره .

٢ـ سبعمأة الف ـ خ .

٣ـ قد مر حديثه فى ٣٥٢ و٢٨٩.

فی ابی حمزة الثمالی ثابت بن دینار ابی صفیة عربیّ ازدی

۳۵۳ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال سألت علی بن الحسن بن فضّال عن الحدیث الذی روی عن عبدالملک بن اعین و تسمیة ابنه الضریس ؟ قال، فقال انّما رواه ابوحمزة، واصبغ بن عبدالملک[1] خیر من ابی حمزة، وکان ابوحمزة یشرب النبیذ ومتّهم به، الاّ انه قال ترك قبل موته و زعم انّ اباحمزة و زرارة ومحمدبن مسلم ماتوا فی سنة واحدة بعد ابی عبدالله(ع) بسنة او بنحو منه، وکان ابوحمزة کوفیّا .

۳۵٤ـ حدثنی علی بن محمدبن قتیبة ابومحمد و محمدبن موسی الهمدانی، قالا حدثنا محمدبن الحسین بن ابی الخطّاب، قال کنت انا وعامر ابن عبدالله بن جذاعة الأزدی و حجربن زایدة جلوسا علی باب الفیل اذدخل علینا ابوحمزة الثّمالی ثابت بن دینار فقال لعامربن عبدالله یاعامر انت حرّشت[2] علیّ اباعبدالله (ع) فقلت ابوحمزة یشرب النبیذ ؟ فقال له عامر ماحرّشت علیك اباعبدالله (ع) ولکن سألت اباعبدالله (ع) عن المسکر ، فقال: کل مسکر حرام، وقال لکنّ اباحمزة یشرب، قال، فقال ابوحمزة : استغفرالله منه الآن واتوب الیه .

۳۵۵ـ حدثنا حمدویه بن نصیر، قال حدثنا ایوب بن نوح ، عن ابن

۱ـ الظاهر انه اشارة الی حدیث ۳۰۲ ورواه علی بن عطیة. وقال فی حاشیة الترتیب: کان اصبغا هوالملقب بضریس .

۲ـ حرش بینهم: اغری بعضهم ببعض.

ابى عمير، عن هشام بن الحكم، عن ابى حمزة، قال: كانت بنيّة[1] لى سقطت فانكسرت يدها، فاتيت بها التيمى[2] فاخذها فنظر الى يدها فقال منكسرة، فدخل يخرج الجباير وانا على الباب فدخلتنى رقّة على الصبيّة فبكيت ودعوت، فخرج بالجباير فتناول بيد الصبية فلم يربها شيئاً ثم نظر الى الأخرى فقال مابها شىء، قال فذكرت ذلك لأبى عبدالله (ع) فقال ياابا حمزة وافق الدعاء الرضاء فاستجيب لك فى اسرع من طرفة عين.

٣٥٦ـ حدثنى محمد بن اسمعيل، قال حدثنا الفضل، عن الحسن بن محبوب، عن على بن ابى حمزة، عن ابى بصير، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) فقال ما فعل ابو حمزة الثمالى؟ قلت خلّفته عليلا، قال اذا رجعت اليه فاقرأه منّى السلام واعلمه انه يموت فى شهر كذا فى يوم كذا، قال ابو بصير قلت جعلت فداك والله لقد كان فيه انس وكان لكم شيعة! قال صدقت ما عندنا خير لكم، قلت من شيعتكم معكم؟ قال[4] ان هو خاف الله وراقب[5] نبيّه وتوقى الذنوب، فاذا هو فعل كان معنا فى درجتنا، قال على: فرجعنا تلك السنة فما لبث ابو حمزة الا يسيراً حتى توفّى.

١ـ صبيّة ـ خ.

٢ـ السمنى ـ خ. وفى بعض النسخ: التميمى. ولعلّ المراد ذكر وصف الجبار ولقبه الشخصى.

٣ـ وفى النسخة وفى ج و د و هـ: خير لكم من شيعتكم.

٤ـ قال نعم ـ خ.

٥ـ وراقبه و نبيّه ـ خ.

٣٥٧ـ وجدت بخط ابى‌عبدالله محمدبن نعيم[١] الشاذانى، قال‌سمعت الفضل‌بن شاذان، قال سمعت الثقة، يقول سمعت‌الرضا(ع) يقول: ابوحمزة الثمالى فى زمانه كلقمان فى‌زمانه وذلك انه قدم[٢] اربعة منّا على‌بن‌الحسين ومحمدبن على وجعفربن محمد وبرهة من‌عصرموسى‌بن‌جعفر (ع) ويونس ابن عبدالرحمن كذلك هو سلمان فى زمانه .

قال[٣] ابوعمرو: سألت اباالحسن حمدويه‌بن نصير، عن على‌بن ابى حمزةالثّمالى والحسين‌بن ابى‌حمزة ومحمد اخويه و ابيه ؟ فقال كلّهم ثقات فاضلون .

فى عقبةبن بشيرالأسدى

٣٥٨ـ حمدويه و ابراهيم، قالا حدثنا ايّوب‌بن نوح، قال اخبرنا حنان[٤]، عن‌عقبةبن بشيرالأسدى، قال دخلت على ابى‌جعفر (عليه‌السلام) فقلت له انى من‌الحسب‌الضخم[٥] من‌قومى، وانّ قومى كان لهم عريف[٦]

١ـ محمدبن احمدبن نعيم ـ خ . ٢ـ خدم ـ خ .

٣ـ هذاالى قوله ـ فاضلون‌ليست‌فى‌النسخ‌الخطيّة التى عندى، ولعلّه لذكرها مستقلة فى ٧٦١ .

٤ـ وفى بعض‌النسخ: جابربن، اوحنان‌بن، وهذااوجب‌الميرزاوالممقانى الى البحث والتكلف فى هذاالسند ،والصحيح ما ضبطناه .

٥ـ المفخم ـ خ

٦ـ كامير لفظا ومعنا . عرف على‌القوم : دبر امرهم وقام بسياستهم ، من‌باب نصر .

فهلك فارادوا ان يعرفونى عليهم فماترى لى؟ قال، فقال ابوجعفر (ع) تمنّ علينا بحسبك ان الله تعالى رفع بالايمان من كان الناس سمّوه وضيعا اذا كان مؤمنا، و وضع بالكفر من كان يسمّونه شريفا اذا كان كافراً، فليس لأحد على احد فضل الا بتقوى الله، وامّا قولك انّ قومى كان لهم عريف فهلك فارادوا ان يعرفونى عليهم : فان كنت تكره الجنة و تبغضها فتعرف على قومك ياخذ سلطان جاير بامرىء مسلم يسفك دمه فتشركهم فى دمه ، وعسى ان لا تنال من دنياهم شيئاً .

فى اسلم المكى مولى محمد بن الحنفيّة عليه السلام

٣٥٩ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى ايوب بن نوح، قال حدثنا صفوان ابن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن سلام بن سعيد الجمحى، قال حدثنا اسلم مولى محمد بن الحنفية، قال كنت مع ابى جعفر (ع) جالسا مسندا ظهرى الى زمزم، فمر علينا محمد بن عبدالله بن الحسن وهو يطوف بالبيت ، فقال ابوجعفر ياسلم اتعرف هذا الشاب؟ قلت نعم هذا محمد بن عبدالله بن الحسن، قال اما انه سيظهر ويقتل فى حال مضيّعة، ثم قال ياسلم لا تحدث بهذا الحديث احداً فانّه عندك امانة! قال فحدثت به معروف بن خرّبوذ واخذت عليه مثل ما اخذ علىّ ، قال وكنّا عند ابى جعفر (ع) غدوة وعشيةً اربعة من اهل مكّة فسأله معروف عن هذا الحديث، فقال اخبرنى عن هذا الحديث الذى حدثنيه فانّى احبّ ان اسمعه منك ، قال فالتفت الى اسلم، فقال له اسلم جعلت فداك انى اخذت عليه مثل الذى اخذته علىّ ، قال ، فقال

ابوجعفر (عليه‌السلام) لوكان‌الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة ارباعهم لنا شكّاكاً والربع‌الآخر احمق .

٣٦٠ـ حمدويه، قال حدثني محمدبن عبدالحميد ، عن يونس‌بن يعقوب، قال: سئل اسلم‌المكّي، عن قول محمدبن‌الحنفية لعامربن واثلة لاتبرح مكّة حتى تلقاني اوصار امرك ان تأكل‌القِضّة ؟[1] فقال اسلم‌تعجّبا ممّا روى عن محمد يا ! [2] فنظر الى‌الخيّاط[3] وهو معهم، وقال : الست شاهدنا حين حدثنا عامربن واثلة ان محمدبن‌الحنفيّة قال له ياعامر انّ الّذى ترجو انما خروجه بمكّة فلا تبرحنّ مكّة حتى تلقى‌الذى تحبّ وان صار امرك الى‌ان‌تاكل‌القضّة، ولم‌يكن على ما روى ان محمدا قال لا تبرح حتى تلقاني .

فى‌الكميت‌بن زيد

٣٦١ـ حدثني حمدويه وابراهيم ، قالا حدثنا محمدبن عبدالحميد العطّار، عن ابى‌جميلة، عن‌الحارث‌بن‌المغيرة، عن‌الوردبن زيد، قال‌قلت لأبى‌جعفر (ع) جعلنى‌الله فداك قدم‌الكميت! فقال ادخله ، فسأله‌الكميت

١ـ بالكسر فالتشديد: صغار‌الحصى

٢ـ يا: كلمة تذكر عندالتعجب

٣ـ فى‌النسخة وفى ج و ه : يانظر‌الخياط،. الحناط. فيكون‌نظر‌اسماله، وقوله وقال اى ثم قال . وفى د : يـانضر‌الحناط. وفى‌الترتيب والمطبوعة: كما فى‌المتن .

عن الشيخين ؟ فقال له ابوجعفر (ع) ماهريق دم ولا حكم يحكم بحكم[1] غير موافق لحكم الله وحكم النبى(ص) وحكم على(ع) الا وهو فى اعناقهما، فقال الكميت: الله اكبر الله اكبر حسبى حسبى .

٣٦٢ـ طاهر بن عيسى ، قال حدثنى جعفر بن احمد ، قال حدثنى ابوالحسين صالح بن ابى حمّاد الرازى ، قال حدثنا محمّد بن الوليد الخرّاز ، عن يونس بن يعقوب ، قال انشد الكميت اباعبدالله شعره :

اخلص الله فى هواى فمااغر ق نزعا وما تطيش[2] سهامى .

فقال ابوعبدالله (ع) لاتقل هكذا ولكن قل ـ قد اغرق نزعا وما تطيش سهامى .

٣٦٣ـ نصر بن صبّاح، قال حدثنى اسحق بن محمد البصرى ، قال حدثنى محمد بن جمهور القمى، قال حدثنا موسى بن بشّار[3] الوشّاء، عن داود بن النعمان، قال دخل الكميت فانشده ، و ذكر نحوه ثم قال فى آخره ان الله عز وجلّ يحب معالى الأمور ويكره سفسافها، [4] فقال الكميت : يا سيّدى اسألك عن مسألة وكان متّكئاً فاستوى جالسا وكسر فى صدره

١ـ ولا حكم بحكم ـ خ .

٢ـ اغرق فى القوس: مدّها غاية المد. والنزع بالسهم: الرمى به، و فى القوس: مدها و رمى وترها. وطيش السهم: تجاوزها عن الفرض .

٣ـ يسار ـ خ .

٤ـ اى الردى.

وسادة[1] ثمّ قال سل ! فقال اسألك عن الرجلين ؟ فقال يا كميت‌بن زيد ما اهريق فى الاسلام محجمة من دم ولا اكتسب مال من غير حلّه ولا نكح فرج حرام الا وذلك فى اعناقهما الى يوم يقوم قائمنا، و نحن معاشر بنى‌هاشم نأمر كبارنا و صغارنا بسبّهما والبرائة منهما .

٣٦٤ـ نصربن الصبّاح ، قال حدثنى ابويعقوب اسحق‌بن محمد البصرى، قال حدثنى جعفربن محمدبن الفضيل، قال حدثنى محمدبن علىّ الهمدانى، قال‌حدثنى درست‌بن ابى‌منصور، قال كنت عندابى‌الحسن‌موسى (عليه‌السلام) وعنده‌الكميت‌بن‌زيد، فقال للكميت: انت‌الذى‌تقول : فالآن صرتُ الى اُميّة والأمور الى مصائر[2]؟ قال قد قلت ذاك فوالله مارجعت عن ايمانى وانّى لكم لموال ولعدوّكم لقال[3] ولكنّى قلته على‌التقيّة ، قال: اما لئن قلت ذلك ان‌التقيّة تجوز فى شرب‌الخمر .

٣٦٥ـ حدثنى محمدبن مسعود ، قال حدثنى على‌بن‌الحسن ، عن العباس‌بن عامرالقصبانى و جعفربن محمدبن حكيم ، قال حدثنا ابان‌بن عثمان، عن عقبة‌بن بشيرالأسدى، عن كميت‌بن زيدالأسدى، قال دخلت‌على ابى‌جعفر (ع) ، فقال: والله ياكميت لو انّ عندنا مالاً اعطيناك منه، ولكن لك ما قال رسول‌الله (ص) لحسّان: لايزال معك روح‌القدس ماذببت عنّا .

٣٦٦ـ حدثنى حمدويه‌بن‌نصير ، قال حدثنى محمدبن عيسى ، عن

١ـ اى ثناها و اتكأ عليها .

٢ـ مصائره ـ خ .

٣ـ لمعاد ـ خ .

حنان، عن عبيدبن زرارة، عن ابيه، قال دخل الكميت بن زيد على ابى جعفر (عليه السلام) وانا عنده، فانشده: مَن لقلب متيّم مستهام[1]، فلما فرغ منها قال للكميت: لاتزال مؤيّداً بروح القدس مادمت تقول فينا .

٣٦٧ـ على بن محمدبن قتيبة، قال حدثنى ابومحمد الفضل بن شاذان، قال حدثنا ابوالمسيح[2] عبدالله بن مروان الجوانى[3]، قال كان عندنا رجل من عباد الله الصالحين وكان راوية شعر الكميت يعنى الهاشميات وكان سمع ذلك منه وكان عالما بها، فتركه خمسا و عشرين سنة لايستحلّ روايته وانشاده ثم عاد فيه، فقيل له الم تكن زهدت فيها وتركتها؟ فقال نعم ولكنّى رأيت رؤياً دعتنى الى العود فيه، فقيل له وما رأيت؟ قال رايت كانّ القيمة قدقامت وكانّما انا فى المحشر فدُفعت الىّ مجلّة"[4] قال ابومحمد: فقلت لأبى المسيح وما المجلّة ؟ قال الصحيفة ، قال فنشرتها فاذا فيها : بسم الله الرحمن الرحيم اسماء من يدخل الجنّة من محبّى علىّ بن ابى طالب ، قال فنظرت فى السطر الأول فاذا اسماء قوم لم اعرفهم ونظرت فى الثانى[5] فاذا هو كذلك ونظرت فى السطر الثالث اوالرابع فاذا فيه والكميت بن زيد

١ـ تيّمه الحب: عبّده وذلّله . واستيهم فؤاده: ذهب فؤاده .

٢ـ فى النسخة و ج : ابوالسيح . وفى د و ه : ابوالشيخ، وفى الترتيب والمطبوع: كما فى المتن .

٣ـ فى ه :الحرانى .

٤ـ بالفتح فالتشديد: الصحيفة فيها الحكمة .

٥ـ فى السطر الثانى ـ خ .

الأسدى، قال: فذلك دعانى الى العود فيه .

فى الحكم بن عتيبة

٣٦٨ـ حدثنى ابو الحسن و ابو اسحق حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا الحسن بن موسى الخشّاب الكوفى ، عن جعفر بن محمد ابن حكيم، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن عيسى بن ابى منصور وابى اسامة ويعقوب الأحمر، قالوا[1] كنّا جلوسا عند ابى عبدالله (عليه السلام) فدخل زرارة بن اعين، فقال له ان الحكم بن عتيبة روى عن ابيك انّه قال له صلّ المغرب دون المزدلفة ! فقال له ابو عبدالله (ع) بأيمان ثلاثة ماقال ابى هذا قطّ، كذب الحكم بن عتيبة على ابى (عليه السلام) .

٣٦٩ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد بن فيروزان القمى، قال اخبرنى محمد بن احمد بن يحيى، عن العبّاس بن معروف ، عن الحجّال، عن ابى مريم الأنصارى، قال، قال لى ابو جعفر (ع) قل لسلمة بن كهيل والحكم بن عتيبة شرّقا او غرّبا لن تجدا علما صحيحاً الا شيئاً خرج من عندنا اهل البيت .

٣٧٠ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنا على بن الحسن بن فضّال، قال حدثنى العبّاس بن عامر وجعفر بن محمد بن حكيم، عن ابان بن عثمان، عن ابى بصير، قال سألت اباجعفر (ع) عن شهادة ولدالزنا اتجوز؟ قال: لا، فقلت: ان الحكم بن عتيبة يزعم انّها تجوز، فقال: اللهم لاتغفر ذنبه، قال الله

١ـ مرت هذه الرواية باختلاف فى السند فى ٢٦٢ .

للحكم: انه لذكر لك ولقومك، فليذهب الحكم يمينا وشمالاً فوالله لا يوجد العلم الاّ في اهل بيت نزل عليهم جبريل عليه السلام .

وحكى عن علي بن الحسن بن فضّال انه قال : كان الحكم من فقهاء العامّة وكان استاذ زرارة وحمران والطيّار قبل ان يروا هذا الأمر، وقيل انّه كان مرجياً .

في ابي الفضل سدير بن حكيم وعبدالسّلام بن عبدالرّحمن

٣٧١ـ حدثنا محمد بن مسعود، قال حدثنا علي بن محمد بن فيروزان، قال حدثني محمد بن احمد بن يحيى، عن ابراهيم بن هاشم، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن ابي عبدالله (ع) قال ذكر عنده سدير فقال سدير عصيدة[1] بكل لون .

٣٧٢ـ حدثنا علي بن محمد القتيبي، قال حدثنا الفضل بن شاذان، عن ابن ابي عمير، عن بكر بن محمد الأزدي، قال وزعم[2] لي زيد الشحّام ، قال انّي لأطوف حول الكعبة وكفّي في كفّ ابي عبدالله (عليه السلام) فقال ، ودموعه تجري على خدّيه ، فقال: يا شحّام ما رأيت ما صنع ربي الىّ ثم بكى ودعا، ثم قال لي ياشحّام اني طلبت الى الهي في سدير وعبدالسلام بن عبدالرحمن وكانا في السجن فوهبهما لي وخلّى سبيلهما .

١ـ دقيق يلت بالسمن ويطبخ .

٢ـ زعم : قال .

فی معروف‌بن خرَّبوذ

۳۷۳ـ ذکر ابوالقاسم نصربن الصباح، عن‌الفضل‌بن شاذان، قال دخلت علی محمدبن ابی‌عمیر، وهو ساجد فاطال‌السجود، فلمّا رفع راسه وَذکرله طول سجوده، قال کیف ولو رأیت[1] جمیل‌بن درّاج ! ثم حدثه انّه دخل علی جمیل‌بن دراج فوجده ساجدا فاطال‌السجود جدا فلمّا رفع رأسه: قال محمدبن ابی‌عمیر اطلت‌السجود ! فقال لو رأیت معروف‌بن خرّبوذ .

۳۷٤ـ طاهربن عیسی ، قال وجدت فی بعض‌الکتب عن محمدبن الحسین، عن‌اسمعیل‌بن قتیبة،عن ابی‌العلاء الخفّاف، عن ابی‌جعفر (ع) قال، قال امیرالمؤمنین (ع) انا وجه‌الله !انا[2] جنب‌الله وانا الأول وانا‌الآخر وانا‌الظاهر وانا‌الباطن وانا وارث‌الأرض وانا سبیل‌الله وبه عزمت علیه ، فقال معروف‌بن خرّبوذ: ولها تفسیر غیر مایذهب فیها اهل‌الغلوّ .

۳۷۵ـ جعفربن معروف، قال حدثنا محمدبن الحسین، عن جعفربن بشیر، عن ابن‌بکیر، عن محمدبن مروان، قال کنت قاعداً عند ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) اناومعروف‌بن‌خرّبوذ، فکان ُینشد فی‌الشعر وانشده‌ویسألنی واسأله وابوعبدالله (ع) یسمع، فقال ابوعبدالله(ع) انَ رسول‌الله (ص) قال: لأن یمتلی جوف‌الرجل قیحاً خیر له من ان یمتلی شعرا، فقال معروف انما

۱ـ لورایت ـ خ .

۲ـ و انا ـ خ .

يعنى بذلك الذى يقول الشعر، فقال ويلك او ويحك قد قال[1] ذلك رسول الله (صلى الله عليه وآله) .

٣٧٦ـ طاهر قال حدثنى جعفر، قال حدثنى الشجاعى، عن محمد بن الحسين، عن سلام بن بشير الرمانى[2] وعلى بن ابراهيم التيمى[3] ، عن محمّد الاصبهانى[4]، قال كنت قاعداً مع معروف بن خرّبوذ بمكة ونحن جماعة ، فمرّ بنا قوم على حمير معتمرون من اهل المدينة، فقال لنا معروف سلوهم هل كان بها خبر؟ فسألناهم فقالوا مات عبدالله بن الحسن ، فاخبرناه بما قالوا قال، فلمّا جاوزوا مربنا قوم آخرون، فقال لنا معروف فسلوهم هل كان بها خبر؟ فسألناهم فقالوا كان عبدالله بن الحسن اصابته غشية وقد افاق ، فاخبرناه بما قالوا ، فقال ما ادرى مايقول هؤلاء واولئك! اخبرنى ابن المكرمة يعنى اباعبدالله (ع) انّ قبر عبدالله بن الحسن بن الحسن و اهل بيته على شاطىء الفرات قال فحملهم ابو الدوانيق فقبروا على شاطىء الفرات .

فى الفضيل بن يسار

٣٧٧ـ حدثنا حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمد بن عيسى ، عن

١ـ قال الممقانى: هذا بمنزلة الإستفهام الإنكارى، اى هل اراد ذلك المعنى الخاصّ رسول الله ص. ويمكن ان يكون المراد ويحك هذا قول رسول الله (ص) ونحن اعلم بمراده .

٢ـ فى النسخة: سلام بن بشر الزمانى. وفى ج والترتيب : سلام بن بشر الرمانى .

٣ـ فى المطبوع: التميمى ٤ـ الإصفهانى ـ خ .

ابراهيم بن عبدالله ، قال: كان ابوعبدالله (ع) اذا رأى الفضيل بن يسار قال: بشّر المخبتين من احب ان يرى[1] رجلا من اهل الجنّة فلينظر الى هذا .

٣٧٨ـ ابراهيم بن محمد بن عبّاس، قال حدثنى احمد بن ادريس المعلم القمى، قال حدثنى محمد بن احمد بن يحيى قال حدثنى الحسن بن على بن النعمان، عن العباس بن عامر، عن ابان ابن عثمان، عن فضيل بن عثمان، قال قال ابوعبدالله (ع) ان الأرض لتسكن انى الفضيل بن يسار .

٣٧٩ـ الحسين، عن محمد بن خالد البرقى ، عن ابن ابى عمير ، عن هشام بن سالم، عن فضيل بن يسار، قال قلت لأبى عبدالله (ع) مايمنعنى من لقائك الا انّى ماادرى مايوافقك من ذلك؟ قال، فقال ذلك خير لك .

٣٨٠ـ عبدالله بن محمد، قال، حدثنى الحسن بن على الوشّاء ، عن خلف ابن حمّاد، عن رجل، عن ابى جعفر (ع) قال كان ابوجعفر (ع) اذا دخل عليه الفضيل بن يسار يقول: بخ بخ بشّر المخبتين، مرحبا بمن تانس به الأرض.

حدثنى على بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان. ومحمد بن مسعود، قال كتب الىّ الفضل بن شاذان، عن ابن ابى عمير، عن عدّة من اصحابنا، قال كان ابوعبدالله (ع) اذا نظر الى الفضيل بن يسار مقبلا قال : بشّر المخبتين وكان يقول: ان فضيلا من اصحاب ابى وانّى لاحب الرجل ان يحب اصحاب ابيه.

٣٨١ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد، عن محمد بن على الهمدانى، عن على بن اسمعيل الميثمى[2] ، قال حدثنى ربعى بن عبدالله ، قال حدثنى غاسل الفضيل بن يسار، قال: انّى لأغسّل الفضيل بن يسار وانّ يده

١ـ ينظر ـ خ .

٢ـ فى النسخة : التيمى .

لتسبقني الى عورته، فخبرت بذلك اباعبدالله (ع) فقال لى رحم الله الفضيل بن يسار وهو منّا اهل البيت .

٣٨٢ـ حمدويه و ابراهيم، قالا حدثنا العبيدى ، عن ابن عمير ، عن اسمعيل البصرى، عن ابى غيلان[1]، قال اتيت الفضيل بن يسار، فاخبرته انّ محمدا وابراهيم ابنى عبدالله بن الحسن قد خرجا، فقال لى ليس امرهما بشىء قال فصنعت ذلك مرارا كل ذلك يردّ على مثل هذا الردّ، قال، قلت رحمك الله قد اتيتك غير مرة اخبرك فتقول ليس امرهما بشىء افبرأيك تقول هذا؟ قال، فقال لا والله ولكن سمعت اباعبدالله (ع) يقول ان خرجا قتلا .

فى محمّد بن مروان البصرى

٣٨٣ـ حكى العبّاسى[2] عن على بن الحسن بن فضّال، قال: كان محمد ابن مروان يسكن البصرة وكان اصله الكوفة، وليس هو الذى روى تفسير الكلبى، ذلك يسمّى محمد بن مروان السُّدى .

وقال حمدويه: حدثنى بعض من رأيته قال: محمد بن مروان من ولد ابى الأسود الدؤلى .

فى سعد الاسكاف

٣٨٤ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى. ومحمد ابن مسعود، قال حدثنى محمد بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى ، قال

١ـ فى النسخة : ابى علان .

٢ـ فى نسخة د و هـ و فى الترتيب: العيّاشى .

حدثني الحسن بن علي بن يقطين ، عن حفص بن محمد[1] المؤذن ، عن سعد الاسكاف ، قال قلت لأبي جعفر (ع) انى اجلس فاقصّ واذكر حقّكم و فضلكم! قال وددت انّ على كل ثلاثين ذراعاً قاصا مثلك .

قال حمدويه: سعد الاسكاف وسعد الخفّاف وسعد بن طريف واحد. قال نصر: وقد ادرك علي بن الحسين. قال حمدويه: وكان ناووسيّا وفد[2] على ابي عبدالله (عليه السلام) .

في عبدالله وعبدالملك ابني عطاء

٣٨٥ـ قال نصر بن صبّاح: وولد عطاء بن ابى رَباح تلميذ ابن عباس عبدالملك وعبدالله وعريفا، نجباء من اصحاب ابي جعفر وابي عبدالله (ع) .

٣٨٦ـ حمدويه بن نصير، قال حدثني محمد بن عيسى، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن هارون بن خارجة ، عن زيد الشحّام، عن عبدالله بن عطاء، قال ارسل الىّ ابوعبدالله (ع) وقد اسرج له بغل وحمار، فقال لى هل لك ان تركب معنا الى مالنا ؟ قال، قلت نعم، قال: ايّهما احبّ لك ان تركب؟ قلت الحمار، قال فانّ الحمار اوفقهما[3] لى ، قلت انما كرهت ان اركب البغل وان تركب[4] الحمار قال فركب الحمار وركبت البغل ثم سرنا حتّى خرجنا من المدينة، فبينا هو يحدثني اذا نكب[5] على السرج مليّا، فظننت ان السرج

١ـ ابومحمد ـ خ .
٢ـ وقف ـ خ .
٣ـ ارفقهما ـ خ .
٤ـ تركب انت ـ خ .
٥ـ نكب عليه : اعتمد واتكأ عليه .

آذاه او ضغطه، ثم رفع رأسه، قلت جعلت فداك ماارى السرج الا وقد ضاق عنك فلو تحولت على البغل؟ فقال كلا ولكن الحمار اختال[1] فصنعت كما صنع رسول الله (ص) ركب حمارا يقال له عفير فاختال فوضع رأسه على القربوس ماشاء الله ثمّ رفع رأسه ثمّ قال: يارب هذا عمل عفير ليس هو عملي.

فى عكرمة مولى ابن عباس

٣٨٧ـ حدثنا محمد بن مسعود، قال حدثنى ابن ازداد ابن المغيرة، قال حدثنى الفضل بن شاذان عن ابن ابى عمير، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، قال، قال ابو جعفر (ع) لو ادركت عكرمة عند الموت لنفعتُه، قبل لأبى عبدالله (ع) بم ذاينفعه؟ قال كان يلقّنه ماانتم عليه، فلم يدركه ابو جعفر (ع) ولم ينفعه.

قال الكشى: وهذا نحو ما يُروى لو اتّخذت خليلاً لاتّخذت فلانا خليلا، لم يوجب لعكرمة مدحاً بل اوجب ضدّه.

فى مالك بن اعين الجهنى

٣٨٨ـ حمدويه بن نصير، قال سمعت على بن محمد بن فيروزان القمى، يقول: مالك بن اعين الجهنى هو ابن اعين وليس من اخوة زرارة وهو بصرىّ.

فى ناجية بن عمارة الصيداوى

٣٨٩ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال سألت على بن الحسن بن فضّال،

١ـ احتال ـ خ.

عن نجیّة؟ قال هو نجیّة و اسم آخر ایضاً ناجیة‌بن ابی‌عمارة‌الصیداوی، قال، واخبرنی بعض ولده ان اباعبدالله (ع) کان یقول انج نجیّة[1] فسمّی بهذاالاسم.

حمدویه‌بن نصیر: قال، الصیدا بطن من بنی‌اسد، قال، و کان رجل من‌اصحابنا یقال له نجیّة‌القوّاس ولیس هوبمعروف.

فی عبدالله‌بن شریك‌العامری

۳۹۰ـ حدثنا ابوصالح خلف‌بن حمّادالکشّی، قال حدثنا ابو سعید سهل‌بن زیادالآدمی الرازی، قال حدثنی علی‌بن‌الحکم، عن علی‌بن‌المغیرة عن ابی‌جعفر (ع) قال: کانّی بعبدالله‌بن شریك‌العامری علیه عمامة سوداء وذوابتاها بین کتفیه مصعدا فی لحف[2] الجبل بین یدی قائمنا اهل‌البیت فی اربعة آلاف مکرّمون ومکرورون[3].

۳۹۱ـ عبدالله‌بن محمد، قال حدثنی الحسن‌بن علی‌الوشّاء، عن احمدبن عائذ، عن ابی‌خدیجة‌الجمّال، قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول: انی سألت الله فی‌اسمعیل انیبقیه بعدی فأبی، ولکنّه قداعطانی فیه منزلة اخری،

۱ـ الناجیة: الناقة السریعة. ونجاه وانجاه: خلّصه. و نجی الجلد عن الذبیحة وانجاه: سلخه.

۲ـ اللحف بالکسر: اصل‌الجبل.

۳ـ یکبرون ویکررون ـ خ. وکرّ علی‌العدو: حمل علیه والمکر بالکسر فالفتح والتشدید: الشدید وکثیرالحملة فی‌الحرب.

انّه يكون اول منشور فى عشرة من اصحابه، ومنهم عبدالله بن شريك وهو صاحب لوائه .

٣٩٢ـ طاهر بن عيسى، قال حدثنى جعفر بن احمد بن ايّوب السمرقندى المعروف بابن التاجر، قال حدثنى ابوسعيد الآدمى، قال حدثنى محمد بن على الصيرفى، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن عقبة بن بشير، عن عبدالله بن شريك، عن ابيه، قال لما هزم امير المؤمنين على بن ابيطالب (عليه السلام) الناس يوم الجمل، قال : لاتتبعوا مدبرا ولا تجيزوا[1] على جرحى ومن اغلق بمابه فهو آمن، فلمّا كان يوم صفّين قتل المدبر واجاز[2] على الجرحى، قال ابان بن تغلب: قلت لعبدالله بن شريك ما هاتان السيرتان المختلفتان ؟فقال: انّ اهل الجمل قتل طلحة والزبير[3] وان معاوية كان قائما بعينه وكان قائدهم .

فى اسمعيل بن الفضل الهاشمى

٣٩٣ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن بن على ابن فضّال، انّ اسمعيل بن الفضل الهاشمىّ كان من ولد نوفل بن الحارث ابن عبدالمطّلب وكان ثقة وكان من اهل البصرة .

١ـ ولا تجهزوا ـ خ .

٢ـ واجهـز ـ خ .

٣ـ فان قوام عسكر الجمل بهما وقد قتلا. وفى الممقانى : قتل قائداهـم طلحة والزبير .

فى ثويربن ابى‌فاختة

٣٩٤ـ حدثنى محمدبن قولويه‌القمى، قال حدثنى محمدبن[1] بندار القمى، عن احمدبن محمدالبرقى، عن‌ابيه محمدبن خالد ، عن احمدبن النضرالجعفى، عن عبادبن بشير، عن ثويربن ابى‌فاختة قال: خرجت حاجّا فصحبنى عمربن ذرّ القاضى وابن قيس‌الماصر والصلت‌بن بهرام، وكانوا اذا نزلوا منزلا قالوا انظرالآن فقد حررنا اربعة آلاف مسألة نسأل اباجعفر (ع) منها عن ثلاثين كل يوم، وقد قلّدناك[2] ذلك، قال ثوير : فغمّنى‌ذلك حتى اذا دخلناالمدينة فافترقنا، فنزلت انا على ابى‌جعفر (ع) فقلت له جعلت فداك ابن‌ذرّ وابن قيس الماصر والصلت صحبونى وكنت اسمعهم يقولون : قدحررنا اربعة آلاف مسألة نسأل اباجعفر(ع)عنهافغمّنى‌ذلك! فقال ابوجعفر (عليه‌السلام) مايغمّك من‌ذلك فاذا جاؤا فأذن لهم! فلما كان من غددخل مولى لأبى‌جعفر(ع) فقال‌جعلت فداك بالباب ابن‌ذرّ ومعه‌قوم، فقال ابوجعفر (عليه السلام) يا ثوير قم فأذن لهم ، فقمت فادخلتهم فلمّا دخلوا سلّموا وقعدوا ولم يتكلّموا، فلمّا طال ذلك اقبل ابوجعفر (ع) يستنبئهم[3] الأحاديث واقبلوا لايتكلّمون ، فلما رأى‌ذلك ابوجعفر(ع) قال لجارية له يقال لها سرحة هاتى‌الخوان! فلما جائت به فوضعته، فقال

١ـ وفى‌اكثرالنسخ الخطيّة: محمدبن عبادبن بشير. باسقاط بندار الى قوله‌الجعفى عن . والظاهر سقوطهاعن بعض‌النسخ الاوليّة ثم نقل عنه هكذا. وفى‌المطبوع ونسخة ه وفى‌الترتيب : كما فى‌المتن .

٢ـ قلده: فوّضه و جعل فى‌عنقه.

٣ـ يستفتيهم ـ خ .

ابو جعفر (ع) الحمد لله الذى جعل لكل شىء حـدا ينتهى اليه حتّى انّ لهذا الخوان حدا ينتهى اليه، فقال ابن ذرّ وما حده ؟ قال اذا وُضع ذُكر الله واذا رُفع حمدالله، قال، ثم اكلوا، ثم قال ابو جعفر (ع) اسقينى! فجائته بكوز من ادم فلما صار فى يده، قال: الحمد لله الذى جعل لكلّ شىء حدا ينتهى اليه حتّى انّ لهذا الكوز حدا ينتهى اليه، فقال ابن ذرّ وماحده ؟ قال: يُذكر اسم الله عليه اذا شرب ويحمدالله اذا فرغ ولا يشرب من عند عروته ولا من كسر ان كان فيه، قال، فلمّا فرغوا اقبل عليـهم يستفتيهم الأحاديث فلا يتكلّمون، فلمّا رأى ذلك ابو جعفر (ع) قال يا ابن ذر ألا تحدثنا ببعض ماسقط اليكم من حديثنا ؟ قال بلى يا ابن رسول الله، قال، انّى تارك فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله واهل بيتى ان تمسّكتم بهما لن تضلّوا، فقال ابو جعفر (ع) يا ابن ذرّ اذا لقيت رسول الله (ص) فقال ماخلفتنى فى الثقلين فما ذا تقول له ؟ قال، فبكى ابن ذرّ حتى رأيت دموعه تسيل على لحيته، ثم قال، اما الأكبر فمزقناه واما الأصغـر فقتلناه ، فقال ابو جعفر (ع) اذن تصدقه يا ابن ذرّ، لا والله لاتزول قدم يوم القيمة حتّى يسأله عن ثلاث عن عمره فيما افناه وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه وعن حبّنا اهل البيت، قال، فقاموا وخرجوا، فقال ابو جعفر (ع) لمولى له اتبعهم فانظر مايقولون ! قال فتبعهم ثم رجع فقال جعلت فداك سمعتهم يقولون لابن ذر على هذا خرجنا معك؟ فقال ويلكم اسكتوا ماقول[1]! انّ رجلا يزعم انّ الله يسألنى عن ولايته، وكيف اسأل رجلا يعلم حدّ الخوان

١ـ وفى نسخة هـ : ماقول لرجل.

وحدّ الكوز !

فی ابی‌هـــارون

شیخ من اصحاب ابی‌جعفر (علیه‌السلام) .

۳۹۵ـ حدثنی جعفربن محمد ، قال حدثنی علی‌بن الحسن‌بن علی‌بن فضّال، قال حدثنی عبدالرحمن‌بن ابی‌نجران، قال حدثنی ابوهارون ، قال کنت ساکنا دارالحسن‌بن الحسین، فلما علم انقطاعی الی ابی‌جعفر و ابی عبدالله (علیهماالسلام) اخرجنی من‌داره، قال فمرّ بی ابوعبدالله (ع) فقال لی یااباهارون بلغنی انّ هذا اخرجك من‌داره؟ قال قلت نعم جعلت‌فداك، قال بلغنی انّك کنت تکثر فیها تلاوة کتاب‌الله تعالی، والدار اذا تلی‌فیها کتاب‌الله تعالی کان لها نور ساطع فی‌السماء تعرف من‌بین‌الدور .

فی محمدبن فرات

۳۹۶ـ وجدت فی‌کتاب محمـــدبن الحسن‌بن بندار القمی بخطّه ، حدثنی‌الحسن‌بن احمدالمالکی، عن جعفربن فضیل، قـــال قلت لمحمدبن فرات، لقیت انت الاصبغ ؟ قال نعم لقیته مع ابی فرأیته شیخا ابیض‌الرأس واللحیة طوالا[1]، قال له ابی‌حدثنا بحدیث سمعته من امیرالمؤمنین (ع) ؟ قال سمعته یقول علی‌المنبر : انـــا سیّدالشیب [2] وفیّ ستّة" من ایّوب

۱ـ بالضم: الطویل

۲ـ الشیب بالکسر: جمع‌الاشیب وهوالمبیض‌ّالراس. والشمل بالفتح: ماتفرق من‌الأمور. وفی‌بعض النسخ :وفی شبه .

وليجمعن الله لى شملى كما جمعه لأيّوب، قال فسمعت هذا الحديث اناوابى من الأصبغ بن نباتة، قال فما مضى بعد ذلك الا قليل حتى توفّى رحمة الله عليه .

قال محمدبن فرات: رأيت عباية بن ربعى، وهو يحدّث قال سمعت امير المؤمنين (ع) يقول انا قسيم النار اقول هذا لكِ وهذا لى، قال، قلت لمحمدبن فرات ابن كم كنت ذلك اليوم؟ قال كنت غلاما العب بالكرّة[1] مع الصبيان .

٣٩٧ـ محمدبن الحسن، قال حدثنى الحسين بن احمد المالكى و على ابن ابراهيم بن هاشم و على بن الحسين بن موسى، عن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن محمدبن الوليد، عن محمدبن فرات، عن ابى جعفر (ع) قال سألته عن قول الله عزوجل: وتقلّبك فى الساجدين؟ قال فى اصلاب النبيّين، وفى رواية الحسن بن احمد قال: من صلب نبىّ الى صلب نبىّ .

فى ابى هارون المكفوف

٣٩٨ـ حدثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمىّ ، قال حدثنى سعدبن عبدالله بن ابى خلف ، قال حدثنا احمدبن محمدبن عيسى ، عن يعقوب بن يزيد ومحمدبن عيسى بن عبيد، عن محمدبن ابى عمير، قال حدثنا بعض اصحابنا ، قال قلت لأبى عبدالله (ع) زعم ابوهارون المكفوف

١ـ العكرة ـ خ بالفتح والتشديد: الحملة فى الحرب كالعكرة وزناومعنا. ويمكن ان يكون الكرة بالضم .

انّك قلت له ان كنت تريدالقديم فذاك لايدركه احد وانكنت تريدالذى خلق و رزق فذاك محمدبن على ! فقال كذب علىّ عليه لعنةالله والله مامن خالق الاالله وحده لاشريك له، حق على الله انيذيقناالموت والّذى لايهلك هو الله خالق الخلق بارىءالبريّة .

فىالمغيرةبن سعيد

٣٩٩ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله ، قال حدثنى احمدبن محمدبن عيسى، عن ابىيحيى زكريّابن يحيىالواسطى . حدثنا[1] محمدبن عيسىبن عبيد ، عن اخيه جعفربن عيسى وابىيحيى الواسطى[2]، قال ابوالحسنالرضا (ع) كانالمغيرةبن سعيد يكذب على ابىجعفر (عليهالسلام) فاذاقهالله حرّالحديد .

٤٠٠ـ سعد ،[3] قالحدثنا محمدبن الحسن والحسنبن موسى ، قالا حدثنا صفوانبن يحيى، عن ابنمسكان، عمّن حدثه منأصحابنا، عن ابى عبدالله (ع) قال سمعته يقول لعنالله المغيرةبن سعيد انّه كان يكذب على ابى فاذاقهالله حرالحديد، لعنالله منقال فينا مالا نقوله فىانفسنا، ولعنالله من ازالنا عنالعبوديّة لله الّذى خلقنا واليه مآبنا ومعادنا وبيده نواصينا.

١ـ والظاهر سقوطالواو فىالنسخ الاوليّة والصّحيح قال حدثنى احمدبن محمد وحدثنا ايضاً محمدبنعيسى عن اخيه و عن ابى يحيى المذكور .

٢ـ فىالنسخ كلها : وابويحيىالواسطى .

٣ـ هذاالحديث ليس موجوداً فىاغلبالنسخ .

٤٠١ـ حدثني محمد بن قولويه والحسين بن الحسن بن بندار القمي، قالا حدثنا سعد بن عبدالله، قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس ابن عبدالرحمن، ان بعض اصحابنا سأله[1] وانا حاضر، فقال له يا ابا محمد ما اشدك في الحديث واكثر انكارك لما يرويه اصحابنا فما الذي يحملك على رد الأحاديث ؟ فقال حدثني هشام بن الحكم انه سمع اباعبدالله (ع) يقول لا تقبلوا علينا حديثا الا ما وافق القرآن والسنّة او تجدون معه شاهدا من احاديثنا المتقدمة، فان المغيرة بن سعيد لعنه الله دس في كتب اصحاب ابي احاديث لم يحدث بها ابي، فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ماخالف قول ربنا تعالى وسنّة نبينا (صلى الله عليه وآله) فانا اذا حدثنا قلنا قال الله عز وجل وقال رسول الله (ص) .

قال يونس: وافيت العراق فوجدت بها قطعة من اصحاب ابي جعفر (عليه السلام) ووجدت اصحاب ابي عبدالله (ع) متوافرين فسمعت منهم واخذت كتبهم، فعرضتها من بعد على ابي الحسن الرضا (ع) فانكر منها احاديث كثيرة ان يكون من احاديث ابي عبدالله (عليه السلام) وقال لي: ان ابا الخطاب كذب على ابي عبدالله (ع) لعن الله ابا الخطاب ! وكذلك اصحاب ابي الخطاب يدسّون هذه الأحاديث الى يومنا هذا في كتب اصحاب ابي عبدالله (ع)، فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن، فانا ان تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن وموافقة السنّة انا عن الله وعن رسوله نحدث، ولا نقول قال فلان و فلان فيتناقض كلامنا ان كلام آخرنا مثل كلام اولنا و كلام اولنا

١ـ اي سأل عن يونس .

مصادق[1] لكلام آخرنا، فاذا اتاكم من يحدثكم بخلاف ذلك فردوه عليه وقولوا انت اعلم وما جئت به ! فانّ مع كل قول منا حقيقة وعليه نوراً ، فما لا حقيقة معه ولانور عليه فذلك من قول الشيطان .

٤٠٢ـ وعنه[2] عن يونس، عن هشام بن الحكم، انه سمع اباعبدالله(ع) يقول كان المغيرةبن سعيد يتعمد الكذب على ابى، ويأخذ كتب اصحابه وكان اصحابه المستترون باصحاب ابى يأخذون الكتب من اصحاب ابى فيدفعونها الى المغيرة فكان يدسّ فيها الكفر والزندقة ويسندها الى ابى ثم يدفعها الى اصحابه فيامرهم ان يثبتوها[3] فى الشيعة، فكلّما كان فى كتب اصحاب ابى من الغلوّ فذاك ما دسّه[4] المغيرةبن سعيد فى كتبهم .

٤٠٣ـ وبهذا الأسناد: [5] عن الحسن بن موسى الخشّاب ، عن على بن الحسان، عن عمّه عبدالرحمن بن كثير، قال، قال ابوعبدالله (ع) يوما لأصحابه لعن الله المغيرةبن سعيد ولعن يهوديّة كان يختلف اليها يتعلّم منها السحر والشعبذة والمخاريق! ان المغيرة كذب على ابى (ع) فسلبه الله الايمان، وانّ قوما كذبوا علىّ مالهم اذاقهم الله حر الحديد ! فوالله مانحن الا عبيد الذى خلقنا واصطفانا ما نقدر على ضر ولا نفع ان رحمنا فبرحمته وان عذبنا فبذنوبنا، والله مالنا على الله من حجّة ولا معنا من الله برائة وانّا

١ـ مصداق ـ خ .
٢ـ اى عن محمدبن عيسى عنه .
٣ـ يبثوها ـ خ .
٤ـ مما دسّه ـ خ .
٥ـ اى محمدبن قولويه والحسين بن الحسن قالا حدثنا سعد عن الحسن ابن موسى .

لميّتون ومقبورون ومنشرون[1] ومبعوثون وموقوفون ومسئولون، ويلهم مالهم لعنهم الله فلقد آذوا الله وآذوا رسوله (ص) فى قبره و امير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وعلى بن الحسين ومحمد بن على (صلوات الله عليهم) وها انا ذابين اظهركم لحم رسول الله وجلد رسول الله ابيت على فراشى خائفا وجلا مرعوبا، يأمنون وافزع وينامون على فرشهم وانا خائف ساهر وجل اتقلقل بين الجبال والبرارى، ابرأ الى الله مما قال فىّ الأجدع البراد[2] عبد بنى اسد ابو الخطّاب لعنه الله، والله لو ابتلوا ابنا وامرناهم بذلك لكان الواجب الا يقبلوه فكيف و هم يرونى خائفا وجلا استعدى الله عليهم واتبرأ[3] الى الله منهم، اشهدكم انّى امرؤ ولدنى رسول الله (ص) وما معى برائة من الله، ان اطعته رحمنى وان عصيته عذّبنى عذابا شديدا او اشدّ[4] عذابه .

٤٠٤ـ محمد بن الحسن، عن عثمان بن حامد ، قال حدثنا محمد بن يزداد، عن محمد بن الحسين، عن المزخرف، عن حبيب الخثعمى، عن ابى عبدالله (ع) قال كان للحسن (ع) كذاب يكذب عليه ولم يسمّه ، وكان للحسين (ع) كذاب يكذب عليه ولم يسمّه، وكان المختار يكذب على علىّ بن الحسين (ع) ، وكان المغيرة بن سعيد يكذب على ابى .

١ـ ومقبرون ومنشرون ـ خ .

٢ـ الأجدع: المقطوع انفه . وفى بعض النسخ: الاجذع الراد .

٣ـ ابرء ـ خ .

٤ـ التشكيك من الراوى

٤٠٥ـ حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى ، قال حـدثنى علىبن النعمان، عن الحسين بن ابى العلاء، عن ابى عبدالله (ع) قال سألته[1] عن المغيرة وهو بالبقيع ومعه رجل ممن يقول ان الأرواح تتناسخ، فكرهت[2] ان اسأله وكرهت ان امشى فيتعلق بى فرجعت الى ابى ولم امض، فقال يابنىّ لقد اسرعت! فقلت ياابة انى رأيت المغيرة مع فلان، فقال ابى لعن الله المغيرة قد حلفت انلا يدخل على ابداً . وذكرت[3] ان رجلا من اصحابه تكلم عنـدى ببعض الكلام ؟ فقال هو : اشهدالله ان الذى حدثك لمن الكاذبين، واشهد الله ان المغيرة عندالله لمن المدحضين، ثم ذكر صاحبهم الذى بالمدينة: فقال والله مارآه ابى، و قال والله ماصاحبكم بمهدىّ ولا بمهتدى ، وذكرت لهم انّ فيهم غلمانا احداثا لوسمعوا كلامك لرجوت انيرجعوا ! قال، ثم قال: الاّ ياتونى فاخبرهم .

٤٠٦ـ حمدويه، قال حدثنا ايّوب، قال حدثنا محمدبن فضيل، عن ابى خالدالقمّاط ، عن سلمان الكنانى، قال قال لى ابوجعفر (ع) هل تدرى مامثل المغيرة ؟ قال، قلت لا، قال مثله مثل بلعم، قلت ومن بلعم ؟ قال الذى

١ـ كانّ الضمير راجع الى ابيه (عليه السلام) والضمير ان فى (هو بالبقيع ومعه) راجعان الى المغيرة بقرينة قوله انى رايت المغيرة مع فلان.

٢ـ اى فكرهت ان اذاكره لئلا يتوجه اليه المغيرة، فمشيت ثـم رجعت خوفا من ان يتعلق بى المغيرة .

٣ـ الظاهر رجوع ضمير الفعل الى الحسين بن ابى العلاء . ولا يخفى ماوقع فى هذه الرواية من جهة الألفاظ والضمائر ولعلها كانت صحيحة فى النسخة الاوليه ، ومنها قوله: وذكرت لهم ان فيهم. ولعل الصحيح: وذكرت له .

قال الله عزوجل ـ الّذى آتيناه آياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين[1] .

٤٠٧ـ حدثنى محمدبن مسعود ، قال حدثنا ابن المغيرة، قال حدثنا الفضل بن شاذان ، عن ابن ابى عمير ، عن حمّاد ، عن حريز ، عن زرارة ، قال ، قال يعنى اباعبدالله (عليه السلام) ان اهل الكوفة قد نزل فيهم كذاب[2]، اما المغيرة: فانه يكذب على ابى يعنى اباجعفر (ع) قال حدثه[3] ان نساء آل محمد اذا حضن قضين الصلوة، وكذب والله، عليه لعنة الله ، ما كان من ذلك شىء ولا حدثه، واما ابو الخطّاب : فكذب على، وقال انى امرته انلا يصلّى هو واصحابه المغرب حتى يروا كوكب كذا يقال له القندانى، والله ان ذلك لكوكب ما اعرفه .

٤٠٨ـ قال الكشّى : كتب الىّ محمدبن احمدبن شاذان، قال حدثنى الفضل، قال حدثنى ابى، عن على بن اسحق القمى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن محمدبن الصبّاح، عن ابى عبدالله (ع) قال لايدخل المغيرة وابو الخطّاب الجنّة الا بعد ركضات فى النار .

فى الزيديّة

٤٠٩ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد، قال حدثنا محمدبن عمر،

١ـ الأعراف ١٧٥

٢ـ فيهم كذاب المغيرة ـ خ .

٣ـ حدثنى ـ خ .

عن محمدبن عذافر، عن عمربن يزيد، قال سألت اباعبدالله (ع) عن الصدقة على الناصب وعلى الزيديّة ؟ فقال : لا تصدّق عليهم بشيء ولا تسقهم من الماء ان استطعت، وقال لى: الزيديّة هم النصّاب .

٤١٠ـ محمدبن الحسن، قال حدثنى ابوعلى الفـارسى ، قال حكى منصور ، عن الصادق على بن محمدبن الـرضا (عليهم السلام) ان الزيديّة والواقفة والنصّاب بمنزلة عنده سواء .

٤١١ـ محمدبن الحسن، قال حدثنى ابوعلى، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن ابى عمير، عمّن حدثه، قال سألت محمدبن على الرضا (ع) عن هذه الآية ـ وجوه يومئذ خاشعة عاملـة ناصبة ؟ [١] ـ قال نزلت فى النصاب والـزيديّة والواقفة من النصّاب .

٤١٢ـ حمدويه، قال حدثنا ايّوب بن نوح، قال حدثنا صفوان، عن داودبن فرقد، عن ابى عبدالله (ع) قال ما احد اجهل منهم يعنى العجليّة [٢] ، ان فى المرجئة فتياً وعلماً وفى الخوارج فتيا و علما ، وما احد اجهل منهم.

فى ابى الجارود زيادبن المنـذر الأعمى السرحوب

٤١٣ـ حكى ان اباالجارود سمّى سرحوبا ونسبت اليه السرحوبيّة من الزيديّة، سمّاه بذلك ابوجعفر (ع) وذكر ان سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر، وكان ابوالجارود مكفوفا اعمى أعمى القلب .

١ـ الغاشية ٣.

٢ـ راجع فى توضيح هذه الكلمة حديث ٤١٨ .

٤١٤ـ اسحق بن محمد البصرى، قال حدثنى محمد بن جمهور، قال حدثنى موسى بن بشّار[1] الوشاء، عن ابى بصير، قال كنّا عند ابى عبدالله (ع) فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبته، فقال ابو عبدالله (ع) ان الله عز وجل ان كان قلب قلب ابى الجارود كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم فما ذنبى.

٤١٥ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد، عن على بن اسمعيل، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن ابى اسامة، قال، قال لى ابو عبدالله (ع) مافعل ابو الجارود! اما والله لايموت الا تائهاً.

٤١٦ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد، عن العباس بن معروف عن ابى القاسم الكوفى، عن الحسين بن محمد بن عمران، عن زرعة، عن سماعة، عن ابى بصير، قال ذكر ابو عبدالله (ع) كثير النوا وسالم بن ابى حفصة وابا الجارود، فقال كذابون مكذبون كفّار عليهم لعنة الله، قال قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال كذابون يأتونا فيخبرونا انهم يصدقونا وليسوا كذلك ويسمعون حديثنا فيكذبون به.

٤١٧ـ حدثنى محمد بن الحسن البرانى[2] وعثمان بن حامد الكشّيان، قالا حدثنا محمد بن زياد، عن محمد بن الحسين، عن عبدالله المزخرف، عن ابى سليمان الحمار، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول لأبى الجارود بمنى فى فسطاطه رافعاً صوته يا ابا الجارود وكان والله ابى امام اهل الأرض حيث مات لايجهله الا ضالّ، ثم رأيته فى العام المقبل قال له مثل ذلك، قال، فلقيت

١ـ فى النسخة: يسار.

٢ـ البرائى ـ خ.

اباالجارود بعدذلك بالكوفة فقلت له اليس قدسمعت ماقال ابوعبدالله (ع) مرتين ؟ قال انما يعنى اباه علی‌بن ابی‌طالب (ع) .

فی هارون‌بن سعدالعجلی ومحمدبن سالم بیّاع‌القصب

۴۱۸ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی عبدالله‌بن محمدبن خالد ، قال حدثنی الحسن‌بن علی‌الخزاز، عن علی‌بن عقبة، قال حدثنی داودبن فرقد ، قال، قال ابوعبدالله(ع) عرضت لی الی ربّی تعالی حاجة فهجرت فیها الی المسجد، وكـذلك كنت افعل اذا عرضت لی‌الحاجة، فبيـنا انا اصلّی فی الروضة اذا رجل علی رأسی ، فقلت ممّن[1] الرجل؟ قال من‌اهل‌الكوفة،قال، فقلت ممن‌الرجل؟ فقال من‌اسلم، قال، قلت ممن‌الرجل ؟ قال من‌الزيدية ، قلت: يا اخا اسلم من تعرف منهم؟ قال اعرف خيرهم و سيدهم و افضلهم هارون‌بن سعد،قال، قلت ياأخا اسلم رأس‌العجليّة،اما سمعت‌الله عز وجلّ يقول ـ ان‌الذين‌اتخذوا‌العجل سينا لهم غضب من‌ربهـم و ذلّة فی‌الحياة الدنيا، وانما الزيدیّ حقّا محمدبن سالم بیّاع‌القصب .

۴۱۹ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی ابوعبدالله الشاذانی وكتب بـه الیّ، قال حدثنی‌الفضل، قال حدثنی ابی، قال حدثنا ابويعقوب المقری وكان من‌كبار‌الزيدية، قال اخبرنا عمروبن خالد وكان من‌رؤساء‌الزيديّة، عن ابی‌الجارود وكان رأس‌الزيدية، قال كنت[2] عند ابی‌جعفر(ع) جالسا اذ

۱ـ فمن ـ خ . وكذا فيما بعده .

۲ـ هذه‌الرواية غيرمربوطة بهارون ومحمدبن سالم وانما ذكرت هنـا بتناسب العنوان‌السابق والزيدية .

اقبل زيدبن علی(ع) فلما نظر اليه ابوجعفر (ع) قال هـذا سيد اهل بيتی والطالب باوتارهم[1]، ومنزل عمروبن خالد كان عند مسجد سماك ، و ذكر ابن فضّال انه ثقة .

فی سعيدبن منصـور

٤٢٠ـ حمدويه، قال حدثنا ايّوب، قال حدثنا حنان بن سدير ، قال كنت جالسا عندالحسن بن الحسين، فجاء سعيدبن منصور وكان من رؤساء الزيديّة، فقال ماترى فی النبيذ فانّ زيداً كان يشربه عندنا ؟ قال ماادصدق علی زيد انه يشرب مسكرا، قال بلی قد شربه، قال فان كان فعل فانّ زيداً ليس بنبیّ ولا وصیّ نبیّ، انما هو رجل من آل محمد يخطی ويصيب .

فی ابی الضبـار

٤٢١ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی حمدان بن احمد القلانسی، عن معاوية بن حكيم، عن عاصم بن عمّار، عن نوح بن دراج، عن ابی الضبار، وكان من اصحاب زيدبن علیّ (عليهما السلام) .

فی البتريّة

٤٢٢ـ حدثنی سعدبن صباح الكشّی، قال حدثنا علی بن محمد، قال حدثنا احمدبن محمدبن عيسی، عن محمدبن اسمعيل بن بزيع، عن محمدبن فضيل، عن ابی عمرو[2] سعدالحلاب، عن ابی عبدالله (ع) قال لو ان البتريـة

١ـ جمع الوتر وهو الانتقام .
٢ـ ابی عمر ـ خ .

صف واحد مابین‌المشرق الی‌المغرب، ما اعزالله بهم دیناً[1] والبتریة هم اصحاب کثیرالنوا، والحسن‌بن صالح‌بن حی، وسالم‌بن ابی‌حفصة، والحکم ابن عتیبة، وسلمة‌بن کهیل، وابوالمقدام[2] ثابت‌الحداد، وهم‌الذین دعوا الی‌ولایة علیّ (ع) ثم خلطوها بولایة‌ابی‌بکروعمر ویثبتون لهما امامتهما، وینتقصون[3] عثمان وطلحة والزبیر[4]، ویرون‌الخروج مع بطون ولد علیّ ابن ابی‌طالب‌یذهبون فی ذلک‌الی‌الأمر بالعروف‌والنهی عن‌المنکر،ویثبتون لکل من‌خرج من‌ولد علیّ (ع) عند خروجه الامامة.

فی سالم‌بن ابی‌حفصة

۴۲۳ـ محمدبن ابراهیم، قال حدثنی محمدبن علی‌القمیّ، قال حدثنا عبدالله‌بن محمدبن عیسی، عن ابن ابی‌عمیر، عن هشام، عن زرارة، عن سالم‌بن ابی‌حفصة، قال دخلت علی ابی‌عبدالله (ع) فقلت له عندالله یُحتسب مصابنا برجل[5] کان اذا حدث قال: قال رسول‌الله (ص)، قال ابو عبدالله (ع) قال‌الله تعالی: مامن‌شیء الا وقد وکّلت به غیری الاالصدقة فانّی اتلقّفها[6] بیدی، حتی ان‌الرجل والمرأة لیتصدق بتمرة او بشقّ تمرة

۱ـ دنیّاً ـ فی نسخة ه.
۲ـ فی‌النسخ کذلک وظاهره‌العطف علی‌الاصحاب. راجع حدیث ۴۲۹
۳ـ ویبغضون ـ خ.
۴ـ فی باقی‌النسخ: والزبیر وعایشة.
۵ـ کان‌المراد زیدبن علی‌الشهید.
۶ـ التلقّف: التناول بسرعة. وفی نسخ اخر: تلقفا، لقفا.

فاربّيها له كما يربّى الرجل فلوه او فصيله، فتلقّاه[1] يوم القيمة وهو مثل احد واعظم من احد .

٤٢٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، عن احمد بن محمد ابن عيسى، عن ابن ابى بصير، عن[2] الحسن بن موسى، عن زرارة، قال لقيت سالم بن ابى حفصة، فقال لى ويحك يازرارة ان اباجعفر قال لى اخبرنى عن النخل عندكم بالعراق ينبت قائما او معترضا ؟ قال فاخبرته انّه ينبت قائما. قال فاخبرنى عن ثمركم[3] حلو هو ؟ و سألنى عن حمل النخل كيف يحمل ؟ فاخبرته . وسألنى عن السفن تسير فى الماء اوفى البر ؟ قال فوصفت له انّها تسير فى البحر و يمدونها الرجال بصدورهم، فأتم[4] بامام لايعرف هذا! قال، فدخلت الطواف وانامغتمّ لماسمعت منه، فلقيت اباجعفر (ع) فأخبرته بما قال لى، فلما حاذينا[5] الحجر الأسود، قال: اله[6] عن ذكره فانّه والله لايؤل الى خير ابداً .

٤٢٥ـ ابن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، قال حدثنى العباس بن عامر وجعفر بن محمد بن حكيم، عن ابان بن عثمان، عن ابى بصير، قال، قيل

١ـ فيلقاه ـ خ .

٢ـ وفى نسخة ج و د و ه : عن ابى بصير . وفى الترتيب : عن ابن ابى نصر.

٣ـ تمركم ـ خ .

٤ـ تأتم ـ خ .

٥ـ جاوزنا ـ خ .

٦ـ لهـا يلهو عنه : غفل وترك ذكره .

لأبی‌عبدالله(ع) وانا عنده، انّ سالم‌بن ابی‌حفصة یروی عنك انّك تكلّم علی سبعین وجها لك من كلهاالمخرج؟ قال، فقال مایرید سالم منّی ایرید ان اجیء بالملئكة فوالله ماجاء بهاالنبیّون ، ولقد قال ابراهیم انّی سقیم والله ماكان سقیما وما كذب، ولقد قال ابراهیم بل فعله كبیرهم هذا وما فعله وماكذب، ولقد قال یوسف انكم لسارقون والله ماكانوا سارقین وما كـذب .

٤٢٦ـ ابن‌مسعود، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن، عن جعفربن محمدبن حكیم وعباس‌بن عامر، عن ابان‌بن عثمان، قال: سالـم‌بن ابی‌حفصة كان مرجیـا .

٤٢٧ـ وجدت بخط جبریل‌بن احمد: حدثنی‌العبیدی، عن محمدبن اسمعیل‌بن بزیع، عن منصوربن یونس، عن فضیل الأعور ، قال حـدثنی ابوعبیدةالحذاء، قال اخبرت اباجعفر (ع) بما قال سالم‌بن ابی‌حفصة فی الامام، فقال: ویل سالم یاویل سالم مایدری سالم ما منزلةالامام! انمنزلة الامام اعظم مما یذهب الیه سالم والناس اجمعون .

٤٢٨ـ حمدویه و ابراهیم، قالا حدثنا ایّوب‌بن نوح، عن صفوان ، قال حدثنی فضیل‌الأعور، عن ابی‌عبیدةالحذاء، قال قلت لأبی‌جعفر(ع) انّ سالم‌بن ابی‌حفصة یقول لی: مابلغك انّه من مات ولیس له امام كانت‌میتته میتة جاهلیّة؟ فاقول بلی. فیقول من‌امامك ؟ فاقول ائمّتی آل محمدعلیه وعلیهم‌السلام . فیقول : والله مااسمعك[1] عرفت اماما ! قال ابوجعفر (ع)

۱ـ ای لااقبل منك .

ويح سالم ومايدرى سالم ما منزلة الامام ! منزلة الامام يازياد اعظم وافضل مما يذهب اليه سالم والناس اجمعون .

وحكى عن سالم : انّه كان مختفيا من بنى اميّة بالكوفة، فلما بويع لأبى العباس : خرج من الكوفة محرما فلم يزل يلبى : لبّيك قاصم بنى اميّة لبيك، حتّى اناخ [1] بالبيت .

فى سلمة بن كهيل وابى المقدام وسالم بن ابى حفصة وكثير النواء

٤٢٩ـ سعد بن جناح [2] الكشّى ، قال حدثنى على بن محمد بن يزيد القمى، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن ايّوب ، عن الحسين بن عثمان الرواسى، عن سدير، قال دخلت على ابى جعفر (ع) ومعى سلمة بن كهيل وابو المقدام ثابت الحداد وسالم بن ابى حفصة و كثير النواء وجماعة معهم، وعند ابى جعفر عليه السلام اخوه زيد بن علىّ (عليهم السلام) فقالوا لأبى جعفر (ع) نتولّى عليّا وحسنا وحسينا ونتبرأ من اعدائهم ! قال نعم. قالوا نتولّى ابابكر وعمر ونتبرأ من اعدائهم ! قال فالتفت اليهم زيد بن علىّ قال لهم اتتبرؤن من فاطمة بترتم [3] امرنا بتركم الله، فيومئذ سمّوا البتريّة .

١ـ فى الترتيب : اناخ راحلته .

٢ـ صباح ـ خ .

٣ـ بتره بترا اى قطعه .

فی عمربن ریـاح

٤٣٠ـ عمر قيل انّه كان اولا يقول بامامة ابی‌جعفر(ع) ثم انّه فارق هذاالقول وخالف اصحابه، مع عدة يسيرة بايعوه[1] علی‌ضلالته، فانّه زعم انه سأل اباجعفر (ع) عن مسألة فاجابه فيها بجواب، ثم عاد اليه فی‌عام‌آخر وزعم انّه سأله عن تلك‌المسألة بعينها فاجابه فيها بخلاف‌الجواب‌الأول ، فقال لأبی‌جعفر (ع) هذا خلاف مااجبتنی فی هذه‌المسألة عامك‌الماضی ، فذكر انه قال له ان جوابنا خرج علی وجه‌التقيّة ، فشك فی‌امره وامامته ، فلقی رجلا من اصحاب ابی‌جعفر (ع) يقال له محمدبن‌قيس، فقال انی‌سألت اباجعفر (ع) عن مسألة فاجابنی فيها بجواب ثم سألت عنها فی عام آخـر فاجابنی فيها بخلاف‌الجواب‌الأول، فقلت له: لم فعلت ذلك ؟ قـال فعلته للتقيّة، وقد علم‌الله انی ما سألته الا واناصحيح‌العزم علی‌التديّن بمايفتينی فيه وقبوله والعمل به، ولا وجه لاتّقائه ايای، وهذه حاله، فقال له محمد ابن قيس : فلعلّه حضرك من اتّقاه ، فقال ماحضر مجلسه فی واحدة من الحالين غيری، لا ، ولكن كان جوابه جميعا علی وجه‌التخيّب[2] ولم‌يحفظ مااجاب به فی‌العام‌الماضی فيجيب بمثله ، فرجع عن امامته، وقال لايكون امام يفتی بالباطل علی شیء من‌الوجوه ولا فی حال من‌الأحوال، ولايكون اماما[3] يفتی بتقيّة من‌غير مايجب عندالله، ولا هو مُرخی ستره ويغلق‌بابه،

١ـ تابعوه ـ خ .

٢ـ التبخيت، التنحت ـ خ . و خاب و تخيّب: لم‌يظفر بما طلبه .

٣ـ امام ـ خ .

ولا يسع الامام الا الخروج والأمر بالمعروف والنهى عن المنكر، فمال الى سنّته بقول البتريّة ومال معه نفر يسير .

فى تسمية الفقهاء

من اصحاب ابى جعفر وابى عبدالله (عليهما السلام) .

٤٣١ـ قال الكشى: اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الأولين من اصحاب ابى جعفر (ع) و ابى عبدالله (ع) وانقادوا لهم بالفقه، فقالوا افقه الأولين ستّة: زرارة ومعروف بن خرّبوذ وبريد وابو بصير الأسدى والفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم الطايفى، قالوا وأفقه الستّة زرارة، وقال بعضهم مكان ابى بصير الأسدى ابو بصير المرادى وهو ليث بن البخترى .

فى بريد بن معاوية

٤٣٢ـ حدثنا الحسين بن الحسن بن بندار القمى ، قال حدثنى سعد بن عبدالله بن ابى خلف القمى، قال حدثنى محمد بن عبدالله المسمعى، قال حدثنى على بن حديد وعلى بن اسباط، عن جميل بن دراج ، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول اوتاد الأرض واعلام الدين اربعة: محمد بن مسلم وبريد بن معاوية وليث بن البخترى المرادى وزرارة بن اعين .

٤٣٣ـ وبهذا الاسناد : عن محمد بن عبدالله المسمعى ، عن على بن اسباط، عن محمد بن سنان، عن داود بن سرحان، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول: انى لأحدث الرجل[٢] بحديث وانهاه عن الجدال والمراء فى دين الله

١ـ مر هذا الحديث فى ٢٨٧ باختلاف يسير .

تعالى، وانهاه عن القياس، فيخرج من عندى فيتأول حديثى على غير تأويله، انى امرت قوما ان يتكلّموا ونهيت قوما، فكلّ يتأول لنفسه يريد المعصية لله تعالى ولرسوله، فلو سمعوا واطاعوا لأودعتهم ما اودع ابى (عليه السلام) اصحابه ، انّ اصحاب ابى (ع) كانوا زينا احياءاً وامواتا ، اعنى زرارة ومحمدبن مسلم ومنهم ليث المرادى وبريد العجلى، هؤلاء القوامون بالقسط هؤلآء القـوّالون بالصدق هؤلاء السابقون السابقون اولئك المقربون .

٤٣٤ـ حمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن ابى محمد القاسم بن عروة، عن ابى العباس البقباق، قال ، قال ابوعبدالله (ع)[1] زرارة بن اعين ومحمدبن مسلم وبريدبن معاوية والأحول احب الناس الىّ احياءاً وامواتاً ولكن الناس يكثرون علىّ فيهم فلا اجد بدّاً من متابعتهم ، قال، فلمّا كان من قابل، قال: انت الذى تروى على ماتروى فى زرارة وبريد و محمـدبن مسلم والأحول؟ قال، قلت نعم، فكذبت عليك؟ قـال انّما ذلك اذا كانوا صالحين، قلت هم صالحون .

٤٣٥ـ حدثنى محمدبن مسعود، عن جبريل بن احمد، عن محمدبن عيسى، عن يونس، عن ابى الصباح، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول : يـا اباالصباح هلك المترئسون[2] فى اديانهم، منهم زرارة وبريد ومحمدبن مسلم واسمعيل الجعفى، وذكر آخر لم احفظه .

٤٣٦ـ بهذا الاسناد: عن يونس، عن مسمع كردين ابى سيار، قال سمعت

١ـ مرّ بهذا المضمون فى حديث ٣٢٥ و ٣٢٦

٢ـ مرّ هذا الحديث فى ٢٨٣ و ٣٥٠

اباعبدالله(ع) يقول[١] لعن الله بريداً ولعن[٢] زرارة .

٤٣٧ـ جبريل بن احمد، قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس ابن عبدالرحمن، عن عمر بن ابان، عن عبدالرحيم القصير، قال، قال ابو عبدالله(ع) ائت[٣] زرارة وبريداً، وقل لهما ماهذه البدعة اماعلمتم[٤] ان رسول الله (ص) قال كل بدعة ضلالة ؟ فقلت له انى اخاف منهما فارسل معى ليثاً المرادى، فاتينا زرارة فقلنا له ماقال ابوعبدالله (ع) فقال والله لقد اعطانى الاستطاعة، وماشعروا مايريد، فقال والله لاارجع عنها ابداً .

٤٣٨ـ على بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد ، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن ابى عمير، عن ابى العباس البقباق، عن ابى عبدالله(ع) انه قال: اربعة احب الناس الىّ احياءاً واموتاً، بريد العجلى وزرارة ومحمد بن مسلم والأحول[٥] .

فى امّ خالد وكثير النواء وابى المقدام

٤٣٩ـ على بن الحسن، قال حدثني العباس بن عامر وجعفر بن محمد ، عن ابان بن عثمان، عن ابى بصير، قال سمعت اباجعفر(ع) يقول: ان الحكم ابن عتيبة وسلمة وكثيراً[٦] وابا المقدام والتمّار يعنى سالما، اضلّوا كثيراً

١ـ مرّ هذا الحديث فى ٢٣٧ .
٢ـ ولعن الله ـ خ .
٣ـ مرّ هذا الحديث فى ٢٣٦
٤ـ اما علمتما ـ خ
٥ـ راجع حديث ٢١٥ .
٦ـ وكثير النواء ـ خ

ممّن ضل هؤلاء، وانّهم ممن قال الله عزوجل . ومن الناس من يقول آمنّا بالله واليوم الآخر وماهم بمؤمنين .

٤٤٠ـ علي بن محمد، قال حدثني احمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن ابي بكر الحضرمي، قال، قال ابو عبدالله (ع) اللهم انّي اليك من كثير النّواء بريء[1] في الدنيا والآخرة .

٤٤١ـ حدثني محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن الحسن بن فضّال، عن العباس بن عامر وجعفر بن محمد بن حكيم ، عن ابان بن عثمان الأحمر ، عن ابي بصير، قال، كنت جالسا عند ابي عبدالله (ع) اذ جاءت امّ خالد التي كان قطعها يوسف[2] تستأذن عليه، قال، فقال ابو عبدالله (ع) ايسرك ان تشهد كلامها؟ قال، فقلت نعم جعلت فداك، فقال اما لا فأذن[3]، قال، فاجلسني على الطنفسة، ثم دخلت فتكلّمت فاذا هي امرأة بليغة، فسألته عن فلان وفلان ، فقال لها: تولّيهما![4] قالت: فاقول لربي اذا لقيته انّك امرتني بولايتهما ، قال: نعم. قالت: فانّ هذا الذي معك على الطنفسة يامرني بالبراءة منهما ، وكثير النواء يأمرني بولايتهما فايّهما احبّ اليك ؟ قال هذا والله واصحابه احبّ الىّ من كثير النواء واصحابه، ان هذا يخاصم فيقول من لم يحكم بما

١ـ ابرء ـ خ

٢ـ راجع ٤٤٢ .

٣ـ هكذا في النسخ الخطيّة، وفي الممقاني اما الآن . والطنفسة بالحركات الثلث : البساط .

٤ـ بصيغة الأمر المؤنث من التولي .

انزل الله فاولئك هم الكافرون، ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون، ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون، فلمّا خرجت، قال: انّي خشيت ان تذهب فتخبر كثيراً[1] فيشهرني بالكوفة، اللهمّ انّي اليك من كثير[1] بريء في الدنيا والآخرة.

٤٤٢ـ حدثني محمد بن مسعود، عن علي بن الحسن، قال: يوسف بن عمر هو الّذي قتل زيداً، وكان على العراق، وقطع يد امّ خالد وهي امرأة صالحة على التشيّع وكانت مائلة الى زيد بن عليّ (عليهما السلام)

وروى عن محمد بن يحيى، قال، قلت لكثير النّواء ما اشدّ استخفافك بابي جعفر (ع) قال لأنّي سمعت منه شيئاً لا احبه ابداً، سمعته يقول: انّ الأرض السبع تفتح بمحمّد وعترته.

في ميسر وعبدالله بن عجلان

٤٤٣ـ جعفر بن محمد، قال حدثني علي بن الحسن بن فضّال، عن اخويه: محمد و احمد. عن ابيهم، عن ابن بكير، عن ميسر بن عبد العزيز، قال، قال لي ابو عبدالله (عليه السلام) رأيت كأنّي على جبل، فيجيء الناس فيركبونه، فاذا كثروا[2] عليه تصاعد بهم الجبل، فينتثرون عنه فيسقطون، فلم يبق معي الا عصابة يسيرة انت منهم و صاحبك الأحمر يعني عبدالله بن عجلان.

٤٤٤ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن عيسى، عن النضر بن

١ـ كثير النواء ـ خ.
٢ـ ركبوا ـ خ

سويد، عن يحيى[1] الحلبى، عن ابن مسكان، عن زرارة، عن ابى جعفر (ع) قال: رأيت كأنّى على رأس جبل، والناس يصعدون عليه من كلّ جانب، حتى اذا كثروا عليه تطاول بهم فى السماء، وجعل الناس يتساقطون عنه من كل جانب حتى لم يبق عليه منهم الا عصابة يسيرة، يفعل ذلك خمس مرات، وكل ذلك يتساقط الناس عنه وتبقى تلك العصابة عليه، اما ان ميسر بن عبد العزيز وعبدالله بن عجلان فى تلك العصابة فما مكث بعد ذلك الا نحوا من سنتين حتى هلك صلوات الله عليه.

٤٤٥ـ حدثنى خلف[2] بن حامد الكشّى، قال حدثنى ابو سعيد الآدمى الرازى، قال حدثنى ابن ابى عمير، قال حدثنى يحيى بن عمران الحلبى، عن ايّوب بن الحر، عن بشير[3]، عن ابى عبدالله (عليه السلام).

وحدثنى ابن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن بن فضّال، عن العباس ابن عامر، عن ابان بن عثمان، عن الحارث بن المغيرة، عن ابى عبدالله (ع) قالا قلنا لأبى عبدالله (ع) ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذى مات فيه وكان يقول انّى لا اموت من مرضى هذا فقال ابو عبدالله عليه السلام ايهات ايهات ان[4] ذهب ابن عجلان لاعرّفه الله قبيحا من عمله، انّ موسى بن عمران اختار قومه سبعين رجلا، فلمّا اخذتهم الرجفة كان موسى اول من قام منها، فقال

١ـ فى النسخة وفى غير المطبوع والترتيب: يحيى ابن الحلبى والظاهر انّ المراد يحيى بن عمران كما فى ٤٤٥.

٢ـ فى المطبوع وفى الترتيب كذا. وفى غيرهما: خالد

٣ـ فى النسخة: يسير ـ خ

٤ـ هيهات هيهات انى ـ خ

يارب اصحابى قال ياموسى انّى ابدّلك منهم خيرا، قال ربّ انّى وجدت ريحهم وعرفت اسمائهم، قال ذلك ثلاثا فبعثهم الله انبياء .

٤٤٦ـ وقال علىبن الحسن: انّ ميسربن عبدالعزيز كان كوفيّا وكان ثقة .

٤٤٧ـ ابن مسعود، قال حدثنا عبدالله بن محمدبن خالد، قال حدثنى الوشّاء، عن بعض اصحابنا، عن ميسر، عن احدهما، قال، قال لى: يامِيسر انّى لاظنّك وصولا لقرابتك! قلت: نعم جعلت فداك لقد كنت فى السوق وانا غلام واجرتى درهمان، وكنت اعطى واحدا عمّتى و واحدا خالتى ، فقال اما والله لقد حضر اجلك مرتين كل ذلك يؤخّره[1] .

٤٤٨ـ ابراهيم بن على الكوفى، قال حدثنا اسحاق بن ابراهيم الموصلى عن يونس، عن حنان وابن مسكان، عن ميسر، قال دخلنا على ابى جعفر (ع) ونحن جماعة فذكروا صلة الرحم والقرابة، فقال ابوجعفر (ع) يامِيسر اما انّه قد حضر اجلك غير مرة ولا مرّتين، كلّ ذلك يؤخّر الله[2] بصلتك قرابتك.

فى بسّام[3]

٤٤٩ـ حدثنى محمدبن مسعود ، قال حدثنى محمدبن نصير ، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن الحسن بن سعيد[4]، عن علىبن حديد، قال حدثنى

١ـ يؤخر ـ خ

٢ـ يؤخر، يؤخره الله ـ خ

٣ـ بسام الصيرفى ـ خ

٤ـ فى نسخة ه والترتيب: الحسين بن سعيد .

عنبسة‌العابد، قال كنت مع جعفر بن محمد (ع) بباب‌الخليفة ابى‌جعفر بالحيرة، حين اتى ببسّام واسمعيل‌بن جعفربن محمد، فادخلا على ابى‌جعفر، قال، فاخرج بسّام مقتولا واخرج اسمعيل‌بن جعفربن محمد، قال، فرفع جعفر رأسه اليه، قال: افعلتها يا فاسق ابشر بالنار .

فى محمدبن اسمعيل‌بن بزيع

٤٥٠ـ علي‌بن محمد، قال حدثنى بنان‌بن محمد، عن علي‌بن‌مهزيار، عن محمدبن اسمعيل‌بن بزيع، قال سألت اباجعفر (ع) ان يأمر لى بقميص من‌قمصه اعدّه لكفنى، فبعث بـه الىّ، قال، فقلت له: كيف اصنع بـه جعلت فداك، قال: انزع ازراره .

فى ابى‌طالب‌القمى

٤٥١ـ علي‌بن محمد، قال حدثنى محمدبن عبدالجبار، عن ابى‌طالب القمىّ، قال كتبت الى ابى‌جعفر (ع) بابيات شعر، وذكرت فيهااباه، وسألته ان يأذن لى فى ان اقول فيه! فقطع‌الشعر وحبسه[1]، وكتب فى صدر مابقى من‌القرطاس: قد احسنت فجزاك‌الله خيراً .

فى‌عبدالله‌بن ميمون‌القدّاح المكّى[2]

٤٥٢ـ حدثنى حمدويه، عن ايّوب‌بن نوح ، عن صفوان‌بن يحيى ،

١ـ اى حفظ تلك‌القطعة من‌القرطاس .

٢ـ يأتى هذاالعنوان الى آخرالحديث فى٧٣١ مكررا، وفى‌سنده : ابـو خالد صالح‌القماط، فيتعين‌المراد منه‌هنا .

عن ابی‌خالد، عن عبدالله‌بن میمون، عن ابی‌جعفر (ع) قال یابن میمون کم انتم بمکّة ؟ قلت نحن اربعة، قال انّکم نور فی ظلمات الأرض .

فی عبدالله‌بن ابی‌یعفور

٤٥٣ـ حدثنا ابوالحسن علی‌بن محمدبن قتیبة النیسابوری ، قال حدثنا ابومحمدالفضل‌بن شاذان، عن ابن ابی‌عمیر، عن عدة من اصحابنا ، قال کان ابوعبدالله (ع) یقول: ما وجدت احدا یقبل وصیّتی ویطیع امری الا عبدالله‌بن ابی‌یعفور .

٤٥٤ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن: انّ ابن ابی‌یعفور ثقة، مات فی حیاة ابی‌عبدالله (ع) سنة‌الطاعون .

٤٥٥ـ محمدبن مسعود، عن علی‌بن‌الحسن، عن علی‌بن اسباط ، عن شیخ من اصحابنا لم یسمّه، قال: کنت عند ابی‌عبدالله(ع) فذکر عبدالله‌بن ابی‌یعفور رجل من‌اصحابنا فنال منه، فقال مه ! قال، فترکه واقبل علینا ، فقال: هذاالذی یزعم انّ له ورعا وهو یذکر اخاه بما یذکر، قال، ثم‌تناول بیده‌الیسری عارضه فنتف من لحیته حتی رأیناالشعر فی یده، وقال انّها لشیبة سوء ان‌کنت[1]، انما اتولّی بقولکم وابریء منهم بقولکم .

٤٥٦ـ محمدبن‌الحسن البرانی[2] وعثمان، قالا حدثنا محمدبن‌یزداد،

١ـ ای ان‌کنت مختارا فی‌الحکم وحاکما فی‌القول والنظر وقال‌الممقانی فی‌حاشیة رجاله: لایخلو هنا من سقط‌او تحریف .

٢ـ البرائی ـ خ

عن محمدبن الحسین، عن الحجّال، عن ابی مالك الحضرمی، عن ابی العباس البقباق، قال: تدارء[1] ابن ابی یعفور ومعلّی بن خنیس، فقال ابن ابی یعفور: الأوصیاء علماء ابرار اتقیاء، وقال ابن خنیس: الأوصیاء انبیاء، قال فدخلا علی ابی عبدالله (ع) قال، فلما استقرّ مجلسهما، قال، فبدأهما ابوعبدالله (ع) فقال: یا عبدالله ابرأ ممّن قال انّا انبیاء .

٤٥٧ـ حمدویه، عن محمدبن عیسی، عن صفوان، عن حمّاد الناب، قال: قلت لأبی عبدالله (ع) عبدالله بن ابی یعفور یقرئك السلام ! قال: وعلیه السّلام .

٤٥٨ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی عبدالله بن محمد، قال حدثنی الحسن الوشّاء، عن بعض اصحابنا، عن ابی عبدالله (ع) قال، قال لی ابوعبدالله (ع) شهدت جنازة عبدالله بن ابی یعفور ؟ قلت نعم وکان فیها ناس کثیر، قال : اما انّك سترى فیها من مرجئة الشیعة کثیرا .

٤٥٩ـ وجدت[2] فی بعض کتبی، عن محمدبن عیسی بن عبید ، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسکان، عن ابن ابی یعفور ، قال، کان اذا اصابته هذه الأرواح[3] فاذا اشتدّت به شرب الحسو[4] من النبیذ فسکن عنه، فدخل علی ابی عبدالله (ع) فاخبره بوجعه، وانّه اذا شرب الحسو من النبیذ سکن

۱ـ تذاکر ـ خ .

۲ـ ووجدت ـ خ .

۳ـ الاوجاع ـ خ . ولعل الأرواح جمع الریح .

٤ـ حسا یحسو الشراب : شربه شیئا بعد شیء، والحسو بالفتح: ما تحسوه

عنه، فقال له: لاتشربه فلمّا ان رجع الى الكوفة هاج وجعه، فاقبل اهله فلم يزالوا به حتى شرب، فساعة شرب منه سكن عنه، فعاد الى ابى عبدالله (ع) فاخبره بوجعه وشربه، فقال لـه: يابن ابى يعفور لاتشربه فانّه حرام انّما هذا[1] شيطان موكّل بك فلو قد يئس منك ذهب، فلمّا ان رجع الى الكوفة هاج به وجعه اشدّ ماكان، فاقبل اهله عليه، فقال لهم لا والله لااذوق منه قطرة ابداً، فايسوا منه، وكان يهمّ على شيء ولا يحلف، فلما سمعوا ايسوا منه، واشتدّ به الوجع اياما ثم اذهب الله به عنه فما عاد اليه حتى مات رحمة الله عليـه .

٤٦٠ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى .

ومحمدبن مسعود ، قال حدثنا محمدبن نصير ، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن سعيدبن جناح، عن عدة من اصحابنا. وقال العبيدى : حدثنى به ايضاً عن ابن ابى عمير انّ ابن ابى يعفور ومعلّى ابن خنيس كانا بالنيل على عهد ابى عبدالله (ع) فاختلفا فى ذبايح اليهود، فاكل معلّى ولم يأكل ابن ابى يعفور، فلما صارا الى ابى عبدالله (ع) اخبراه، فرضى بفـعل ابن ابى يعفور وخطّأ المعلّى فى اكله اياّه .

٤٦١ـ حمدويه ، عن الحسن بن موسى ، عن على بن حسّان الواسطى الخزاز[2] قال حدثنا على بن الحسين العبيدى، قال كتب ابوعبدالله (ع) الى المفضّل بن عمر الجعفى حين مضى عبدالله بن ابى يعفور ، يا مفضّل عهدت

١ـ انما هو ـ خ .

٢ـ الخوان، الخراز ـ خ .

الیك عهدی کان الی عبدالله‌بن ابی‌یعفور صلوات‌الله علیه، فمضی صلوات الله علیه موفیالله عزوجلّ ولرسوله ولامامه‌بالعهدالمعهودلله، وقبض‌صلوات علی روحه محمودالأثر مشکورالسعی مغفوراً له مرحوماً برضاالله ورسوله وامامه عنه، فولادتی[1] من رسول‌الله (ص) ماکان فی عصرنا احد اطوع لله ولرسوله ولامامه منه، فما زال کذلك حتی قبضه‌الله الیه برحمته وصیّره الی جنته، مساکنا فیها مع رسول‌الله (ص) وامیرالمؤمنین (ع) انزله‌الله بین المسکنین مسکن محمد و امیرالمؤمنین (صلوات‌الله علیهما) وان کانت‌ـ المساکن واحدة والدرجات واحدة ! فزاده‌الله رضی من عنده ومغفرة من فضله برضای عنه .

۴۶۲ـ حمدویه، قال حدثنا محمدبن‌الحسین ، عن‌الحکم‌بن مسکین الثقفی، قال حدثنی ابوحمزة معقل‌العجلی، عن عبدالله‌بن ابی‌یعفور ، قال قلت لأبی‌عبدالله (ع) والله لو فلقت رمّانة بنصفین، فقلت هذا حرام وهذا حلال، لشهدت انّ‌الذی قلت حلال حلال وانّ‌الذی قلت حرام حرام،فقال رحمك‌الله رحمك‌الله .

۴۶۳ـ ابومحمدالشامی الدمشقی، عن احمدبن محمدبن‌عیسی، عن علی‌بن الحکم ، عن زیادبن ابی الحلال ، قال ، سمعت ابا عبدالله (علیه‌السلام) یقول : ما احد ادّی الینا ماافترض‌الله علیه فینا‌الا عبدالله ابن ابی‌یعفور .

۴۶۴ـ حمدویه، قال حدثنا ایّوب‌بن نوح، عن محمدبن الفضیل ،

۱ـ بولادتی ـ خ . یمکن ان‌تکون‌الباء للقسم .

عن ابی اسامة ، قال دخلت علی ابی عبدالله (ع) لاودّعه، فقال لی یا زید مالکم وللناس قد حمّلتم الناس علیّ، انی[1] والله ماوجدت احداً یطیعنی ویأخذ بقولی الا رجلا واحدا رحمه‌الله عبدالله بن ابی یعفور ، فانّی امرته واوصیته بوصیّة فاتّبع امری واخذ بقولی .

فی معتّب

٤٦٥ـ[2] حدثنی حمدویه وابراهیم، عن محمدبن عبدالحمید ، عن یونس بن یعقوب، عن عبدالعزیز بن نافع، انه سمع اباعبدالله (ع) یقول هم عشرة یعنی موالیه، فخیرهم وافضلهم معتّب، وفیهم خاین فاحذروه و هو صغیر[3] .

٤٦٦ـ علی بن محمد ، قال حدثنی محمدبن احمد ، عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی، عن الحسن بن محبوب، اعلمه الا عن اسحق بن عمّار، عن ابی عبدالله (ع) قالی موالیّ عشرة، خیرهم معتب، وما یظنّ معتب الا انّی

١ـ علی ابی ـ خ .

٢ـ وفی المطبوع وفی غیر النسخة: قال الشیخ هو مولی الصادق (ع) والمراد هو الکشی ویمکن ان یکون هذا الکلام من الشیخ الطوسی و هو الذی اختار هذا الکتاب ولخصّه ، ویمکن ان تکون هذه الجملة مزادة من النساخ، ویؤیده انّها لیست فی النسخة القدیمة .

٣ـ اسم او وصف و قال الممقانی : وفی بعض النسخ صفیر بالفاء وهو اسم .

اسخر[1] من الناس .

فی جميل‌بن دراج و نوح اخيه

٤٦٧ـ حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا ايّوب‌بن نوح ، عن عبدالله‌بن المغيرة، قال حدثنا محمدبن حسان، قال سمعت اباعبدالله (ع) يتلو هذه‌الآية: فان يكفر بها هؤلاء فقدوكّلنا بها قوما ليسوابها بكافرين، ثم اهوى بيده الينا، ونحن جماعة فينا جميل‌بن دراج وغيره، فقلنا اجل والله جعلت فداك لا نكفر بها .

٤٦٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد ، قال حدثنی احمدبن محمدبن عيسى ، عن عمربن عبدالعزيز ، عن جميل‌بن دراج، عن ابی‌عبدالله (ع) قال، قال لی: ياجميل لاتحدث اصحابنا بما لم يجمعوا عليه فيكذبوك .

قال محمدبن مسعود : سألت اباجعفر حمدان‌بن احمدالكوفی ، عن نوح‌بن دراج ؟ فقال: كان من الشيعة وكان قاضی الكوفة، فقيل له لم‌دخلت فی‌اعمالهم ؟ فقال: لم ادخل فی اعمال هؤلآء حتی سألت اخی جميلا يوما، فقلت له لم لا تحضر المسجد ؟ فقال ليس لی ازار .

وقال حمدان: مات جميل عن مائة الف .

١ـ وفی الممقانی ونسخة ه : احق الناس، وفی حاشيته : اسخی الناس، وفی نسخة: اسحر الناس .

وقال حمدان : كان دراج بقّالا وكان نوح مخارجه [١] من الّذين يقتتلون في العصبيّة التي تقع بين المجالس ، قال، وكان يكتب الحديث وكان ابوه يقول لو ترك القضاء لنوح اى رجل كان [٢] .

٤٦٩ـ نصر بن الصبّاح، قال، حدثني الفضل بن شاذان، قال دخلت على محمد بن ابي عمير، وهو ساجد فأطال السجود، فلمّا رفع رأسه ذكر له الفضل طول سجوده، فقال: كيف [٣] لو رأيت جميل بن درّاج، ثم حدثه انّه دخل على جميل فوجده ساجدا فأطال السجود جدّا ، فلما رفع رأسه قال له محمد بن ابي عمير اطلت السجود ! فقال : كيف [٤] لو رأيت معروف بن خرّبوذ .

في معاذ بن مسلم الفرّاء [٥] النحوي [٦]

٤٧٠ـ حدثني حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا يعقوب بن

١ـ قال السيد في الحاشية: بضم الميم بصيغة اسم الفاعل، اى مخارج ابيه من الّذين يتشاجرون في العصبية التي تقع بين الشركاء والخصماء في المجالس ، فيصالحهم على المساهمة من قبل ابيه، والمخارجة : المناهدة والمساهمة. وقوله لو ترك : اى لو ترك له القضاء لاىّ رجل كان فهو نعم الرجل في القضاء ، وهو مع ذلك ثقة .

٢ـ وفي نسخ اخر : كان ثقة .

٣ـ وكيف ـ خ . ٤ـ وكيف ـ خ

٥ـ في النسخة: مسلم البر . وفي الترتيب: الهراء .

٦ـ مرّ هذا الحديث في ٣٧٣

يزيد، عن ابن ابى‌عمير، عن حسين‌بن معاذ، عن ابيه معاذبن مسلم‌النحوى، عن ابى‌عبدالله (ع) قال لى : بلغنى انك تقعد فى‌الجامع فتفتى‌الناس! قال، قلت: نعم وقد اردت أن اسألك عن ذلك قبل ان اخـرج ، انّى اقعد فى المسجد[1] فيجىء‌الرجل يسألنى عن‌الشىء فاذا عرفته بالخلاف لكم اخبرته بما يفعلون[2]، ويجىء‌الرجل‌اعرفه بحبّكم اومودّتكم[3] فاخبره‌بماجاء عنكم، ويجىء‌الرجل لااعرفه ولا ادرى من‌هو فاقول جاء عن فلان كذا وجاء عن فلان كذا فادخل قولكم فيمابين ذلك، قال، فقال لى: اصنع كـذا فانّى كذا اصنع .

معاذ وعمرا بنا مسلم كوفيّان .

فى عمّاربن موسى‌الساباطى

٤٧١ـ كـان فطحيّا، و روى عن ابى‌الحسن موسى (ع) انـه قال استوهبت عمّارا من ربّى تعالى فوهبه لى[4] .

نصربن‌الصباح ، قال حدثنى الحسن‌بن على‌بن ابى‌عثمان السجّادة ، قال حدثنى قاسم‌الصحّاف ، عن رجل من‌اهل المداين يعرفه القاسم ، عن عمّار‌الساباطى، قال، قلت لأبى‌عبدالله(ع) جعلت فـداك احب ان تخبرنى

١ـ فى‌الجامع ـ خ .

٢ـ يقولون ـ خ .

٣ـ او بمودتكم،. ومودتكم ـ خ .

٤ـ يأتى هذاالحديث مسندا فى ٧٦٣ ،

باسم الله تعالى الأعظم ؟ فقال لى: انّك لن تقوى[1] على ذلك ، قال، فلمّا الححت قال: فمكانك اذاً ثم قام فدخل البيت هنيهة، ثم صاح بى ادخل ! فدخلت، فقال لى: ماذلك ؟ فقلت اخبرنى به جعلت فداك! قال فوضع يده على الأرض فنظرت الى البيت يدور بى واخذنى امر عظيم كدت اهلك ، فضحكت[2]، فقلت: جعلت فداك حسبى لااريد ذا .

الفطحيّة

٤٧٣ـ هم القائلون بامامة عبدالله بن جعفر بن محمد، وسمّوا بذلك : لأنّه قيل انه كان افطح الرأس، وقال بعضهم كان افطح الرجلين ، وقال بعضهم انّهم نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة يقال له عبدالله بن فطيح ، والذين قالوا بامامته عامة مشايخ العصابة، وفقهاؤها مالوا الى هذه المقالة ، فدخلت عليهم الشبهة لما روى عنهم (عليهم السلام) انهم قالوا الامامة فى الأكبر من ولد الامام اذا مضى، ثم منهم من رجع عن القول بامامته لمّا امتحنه بمسائل من الحلال والحرام لم يكن عنده فيها جواب، ولمّا ظهر منه من الأشياء التى لاينبغى ان يظهر من الامام، ثم ان عبدالله مات بعد ابيه بسبعين يوما فرجع الباقون الا شذاذاً منهم عن القول بامامته الى القول بامامة ابى الحسن موسى (ع) ورجعوا الى الخبر الذى روى ان الامامة لا تكون فى الاخوين بعد الحسن والحسين (ع) وبقى شذاذ منهم على القول بامامته،

١ـ لاتقوى ـ خ

٢ـ فضحك ـ خ

وبعد انمات قال[1] بامامة ابى الحسن موسى (عليه السلام) .

وروى عن ابى عبدالله (ع) انه قال لموسى يا بنىّ ان اخاك سيجلس مجلسى و يدعى الامامة بعدى، فلاتنازعه بكلمة فانّه اول اهلى لحوقاً بى.

٤٧٣ـ حمدويه بن نصير ، قال حدثنا ايّوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن فرقد، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول: انّ اصحابى اولوا النهى والتقى فمن لم يكن من اهل النهى والتقى فليس من اصحابى .

٤٧٤ـ ابن مسعود ، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسى ، عن الحسن بن على الوشاء، عن محمد بن حمران، عن ابى الصباح الكنانى ، قال قلت لأبى عبدالله (ع) انّا نعيّر[2] بالكوفة فيقال لنا جعفريّة ! قال فغضب ابوعبدالله (ع) ثم قال انّ اصحاب جعفر منكم لقليل، انّما اصحاب جعفر من اشتدّ ورعه وعمل لخالقه .

فى ابى محمد هشام بن الحكم

٤٧٥ـ قال الفضل بن شاذان: هشام بن الحكم اصله كوفىّ ومولده ومنشؤه بواسط ، وقد رأيت داره بواسط، وتجارته ببغداد فى الكرخ ، وداره عند قصر وضّاح فى الطريق الذى يأخذ فى بركة[3] بنى زرزر حيث تباع

١ـ اى قال الشذاذ الباقى . ٢ـ نعبر ـ خ

٣ـ بكسر الأول: الحوض. قال السيد فى الحاشية: الوضّاح ككتّان الأبيض اللون ولقب جذيمة كان ملك الحيرة و مولى بربرى لبنى اميّة، و زرزر بضم الأول والثالث هو ابن صهيب محدث، والخلنج كجعفر شجر يعمل منه الاوانى .

الطرايف والخلنج، وعلى بن منصور من اهل الكوفة[1]، وهشام مولى كندة، مات سنة تسع وسبعين ومائة بالكوفة فى ايّام الرشيد .

٤٧٦ـ وقال ابوعمرو الكشّى: روى عن عمر بن يزيد: كان ابن اخى هشام يذهب فى الدين مذهب الجهميّة خبيثاً فيهم، فسألنى ان ادخله على ابى عبدالله (ع) ليناظره، فاعلمته انّى لا افعل مالم استأذنه فيه، فدخلت على ابى عبدالله (ع) فاستاذنته فى ادخال هشام عليه، فاذن لى فيه، فقمت من عنده وخطوت خطوات فذكّرت ردائته وخبثه، فانصرفت الى ابى عبدالله (ع) فحدثته ردائته وخبثه، فقال لى ابوعبدالله (ع) ياعمر تتخوّف علىّ ! فخجلت من قولى وعلمت انّى قد عثرت، فخرجت مستحيا الى هشام ، فسألته تاخير دخوله واعلمته انّه قد اذن له بالدخول عليه، فبادر هشام فاستأذن ودخل فدخلت معه، فلما تمكّن فى مجلسه سأله ابوعبدالله عن مسألة فحار فيها هشام وبقى، فسأله هشام ان يؤجّله فيها، فاجّله ابوعبدالله (عليه السلام) فذهب هشام فاضطرب فى طلب الجواب ايّاما فلم يقف عليه، فرجع الى ابى عبدالله (ع) فأخبره ابوعبدالله (ع) بها، وسأله عن مسالة[2] اخرى فيها فساد اصله وعقد[3] مذهبه، فخرج هشام من عنده مغتمّا متحيرا، قال، فبقيت اياما لا افيق من حيرتى، قال عمر بن يزيد : فسألنى هشام ان

١ـ هو متكلم من اصحاب هشام كما ذكره فى حبش .

٢ـ مسائل ـ خ .

٣ـ فى النسخة وفى ج و د و ه : فسال اجله وعقد مذهبه. وفى المطبوعة والترتيب : كما فى المتن .

استأذن له على ابى عبدالله(ع) ثالثاً، فدخلت على ابى عبدالله (ع) فاستأذنت له، فقال ابوعبدالله (ع) لينتظرنى فى موضع سمّاه بالحيرة لألتقى معه فيه غداً انشاءالله اذاراح اليها[1] وقال عمر: فخرجت الى هشام فاخبرته بمقالته وامره، فسرّ بذلك هشام واستبشر وسبقه الى الموضع الذى سمّاه ، ثمّ رأيت هشاما بعد ذلك فسألته عمّا كان بينهما ؟ فاخبرنى انه سبق اباعبدالله (ع) الى الموضع الذى كان سمّاه له فبينا هو، اذا بابى عبدالله(ع) قد اقبل على بغلة له، فلما بصرتُ به وقرب منّى: هالنى منظره وارعبنى حتّى بقيت لااجد شيئا اتفوّه به ولا انطلق لسانى لما اردت من مناطقته، ووقف علىّ ابوعبدالله(ع) مليّا ينتظر ما اكلّمه، وكان وقوفه علىّ لايزيدنى الا تهيّبا وتحيّرا، فلمّا رأى ذلك منّى: ضرب بغلته وسار حتّى دخل بعض السكك فى الحيرة، وتيقّنت انّ ماصابنى من هيبته لم يكن الا من قبل الله عزوجلّ من عظم موقعه ومكانه من الربّ الجليل، قال عمر: فانصرف هشام الى ابى عبدالله (ع) وترك مذهبه ودان بدين الحق، وفاق اصحاب ابى عبدالله (ع) كلّهم، والحمد لله .

قال: فاعتلّ هشام بن الحكم علته التى قبض فيها، فامتنع من الاستعانة بالأطبّاء، فسألوه ان يفعل ذلك، فاجابهم[2] اليه ، فادخل عليه جماعة من الأطبّاء ، فكان اذا دخل الطبيب عليه وامره بشيء : سأله فقال يا هذا هل وقفت على علّتى؟ فمن بين قائل يقول لا وبين قائل يقول نعم، فان

١ــ النهار ــ خ

٢ــ فجا، وابهم ــ خ

استوصف ممّن يقول نعم وصفها ، فاذا اخبره كـذبه ويقول علّتى غير هذه، فيسأل عن علته، فيقول: علّتى قرح[1] القلب مما اصابنى من الخوف ، وقد كان قدّم ليضرب عنقه فاقرح[2] قلبه ذلك حتى مات رحمه الله .

٤٧٧ـ ابوعمرو الكشّى قال: اخبرنى ابوالحسن احمد بن محمد الخالدى، قال اخبرنى محمد بن همام البغدادى ابوعلى، عن اسحق بن احمد النخعى، قال حدثنى ابوحفص الحدّاد وغيره، عن يونس بن عبدالرحمن، قال: كان يحيى بن خالد البرمكى قد وجد على هشام بن الحكم شيئا من طعنه على الفلاسفة، واحبّ ان يغرى به هارون ويضريه[3] على القتل ، قال ، وكان هارون لمّا بلغه عن هشام مال اليه، وذلك، ان هشاما تكلّم يوما بكلام عند يحيى بن خالد فى ارث النبى (ص) فنقل الى هارون فاعجبه، وقد كان قبل ذلك يحيى يشرّف امره عند هارون و يردّه عن اشياء كان يعزم عليها من آذائه[4]، فكان ميل هارون الى هشام احد ما غيّر قلب يحيى على هشام، فسبّه[5] عنده، وقال له ياامير المؤمنين انى قداستبطنت امر هشام ، فاذا هو يزعم انّ لله فى ارضه اماما غيرك مفروض الطاعة، قال سبحان الله! قال نعم، ويزعم انّه لو امره بالخروج لخرج ، وانّما كنّا نرى انّه ممّن

١ـ فزع ـ خ

٢ـ فافزع ـ خ

٣ـ اغرى الرجل به واضرى به : حضّه عليه.

٤ـ اذاته ـ خ الأذى والاذاة بمعنى والجمع آذاء

٥ـ فشيعه، فشنعه ـ خ

يرى الالباد[١] بالأرض، فقال هارون ليحيى: فاجمع عندك المتكلّمين واكون انا من وراء الستر بينى وبينهم، لايفطنون بى، ولايمتنع كل واحد منهم ان يأتى باصله لهيبتى، قال فوجّه يحيى فاشخن المجلس من المتكلّمين، وكان منهم ضرار بن عمرو وسليمان بن جرير وعبدالله بن يزيد الاباضى وموبذان موبذ[٢] ورأس الجالوت، قال، فسألوا[٣] وتكافوا وتناظروا وتناهوا الى شاذّ[٤] من مقال الكلام، كل يقول لصاحبه لم تجب ويقول قد اجبت، وكان ذلك من يحيى حيلة على هشام، اذ لم يعلم بذلك المجلس واغتنم ذلك لعلّة كان اصابها هشام بن الحكم[٥].

فلمّا ان تناهوا الى هذا الموضع: قال لهم يحيى بن خالد ترضون[٦] فيما بينكم هشاما حكما؟ قالوا قد رضينا ايّها الوزير وانّى لنابه وهو عليل، قال يحيى: فانا اوجّه اليه فاسأله ان يتجشّم المجيء[٧]، فوجّه اليه فاخبره بحضورهم، وانه انما منعه ان يحضره اول المجلس اتّقاء عليه من العلّة،

١ــ قال السيد فى حاشيته الالباد الاقامة والمراد هنا لزوم المنزل والتعود عن الخروج والمجاهدة.

٢ــ قال الممقانى فى حاشية الرواية: والصحيح موبذ موبذان وهو رئيس المجوس، لكن الموجود فى النسخ: موبذان موبذ.

٣ــ فتسائلوا وتكافوا ــ خ

٤ــ مشاذ ــ خ

٥ــ فى الكلام قلب او ان الصحيح فى العبارة: لعلة كانت اصابت هشام.

٦ــ اترضون ــ خ

٧ــ المشى ــ خ والتجشم التكلف

فانّ القوم قد اختلفوا في المسائل والأجوبة وتراضوا بك حكماً بينهم، فان رأيت ان تتفضّل و تحمّل على نفسك فافعل! فلمّا صار الرسول الى هشام: قال لي يا يونس قلبي ينكر هذا القول ولست آمن ان يكون هيهنا امر لا اقف عليه، لانّ هذا الملعون يحيى بن خالد قد تغيّر على لامور شتّى، وقد كنت عزمت ان من الله علىّ الخروج من هذه العلّة ان اشخص الى الكوفة واحرّم الكلام بتّة والزم المسجد، ليقطع عنّي مشاهدة هذا الملعون يعني يحيى بن خالد، قال، فقلت جعلت فداك لا يكون الا خيرا فتحرّز ما امكنك! فقال لي يا يونس اترى اتحرّز من امر يريد الله اظهاره على لساني انّى يكون ذلك، ولكن قم بنا على حول الله وقوّته!.

فركب هشام بغلا كان مع رسوله وركبت انا حمارا كان لهشام، قال، فدخلنا المجلس فاذا هو مشحون بالمتكلّمين، قال، فمضى هشام نحو يحيى فسلّم عليه وسلّم على القوم وجلس قريبا منه، وجلست انا حيث انتهى بي المجلس، قال، فاقبل يحيى على هشام بعد ساعة، فقال: انّ القوم حضروا وكنّا مع حضورهم نحبّ ان تحضر، لا لأن تناظر بل لأن نأنس بحضورك اذ كانت[1] العلّة تقطعك عن المناظرة، وانت بحمد الله صالح ليست علّتك بقاطعة عن المناظرة، وهؤلاء القوم قد تراضوا بك حكما بينهم، قال، فقال هشام للقوم: ما الموضع الذي تناهت به المناظرة اليه؟ فاخبره[2] كلّ فريق منهم بموضع مقطعه، فكان من ذلك ان حكم لبعض على بعض، فكان

١ـ ان كانت، اذا كانت ـ خ

٢ـ تناهيتم اليه في المناظرة ـ خ

من المحكومين عليه سليمان بن جرير فحقدها[1] على هشام، قال ، ثمّ ان يحيى بن خالد قال لهشام انّا قد غرضنا[2] من المناظرة والمجادلة منذ اليوم ، ولكن ان رأيت ان تبيّن عن فساد اختيار الناس لامام وانّ الامامة فى آل الرسول[3] دون غيرهم ؟ قال هشام : ايّها الوزير العلّة تقطعنى عن ذلك ، ولعلّ معترضا يعترض فيكتسب المناظرة والخصومة ! فقال ان اعترض معترض قبل ان تبلغ مرادك وغرضك فليس ذلك له، بل عليه ان يتحفّظ المواضع الّتى له فيها مطعن فيقفها الى فراغك ولا يقطع عليك كلامك ، فبدأ هشام وساق الذكر لذلك و اطال، واختصرنا منه موضع الحاجة .

فلما فرغ ممّا قد ابتدأ فيه من الكلام فى افساد[4] اختيار الناس للامام، قال يحيى لسليمان بن جرير: سل ابامحمد عن شىء من هذا الباب ! فقال سليمان لهشام: اخبرنى عن علىّ بن ابى طالب مفروض الطاعة ؟ فقال هشام نعم. قال فان امرك الذى بعده بالخروج بالسيف معه تفعل و تطيعه؟ فقال هشام لا يأمرنى. قال ولم اذا كانت طاعته مفروضة عليك وعليك ان تطيعه؟ قال هشام: عد عن هذا فقد تبيّن فيه الجواب . قال سليمان : فلم يامرك فى حال تطيعه وفى حال لا تطيعه ؟ فقال هشام: ويحك لم اقل لك

١ــ كذلك فى النسخ والظاهر انّ الضمير زايدة. و حقد عليه : امسك عداوته فى قلبه. اى حقد عليه فى هذه الحكومة.

٢ــ غرض: مل وانضجر .

٣ــ آل بيت الرسوم ــ خ

٤ــ فساد ــ خ .

انّى لااطيعه فتقول انطاعته مفروضة، انّما قلت لك لايامرنى. قال سليمان: ليس اسألك[١] الا على سبيل سلطان الجدل ليس على الواجب[٢] انه لايامرك، فقال هشام: كم تحول[٣] حول الحمى، هل هو الا ان اقول لك ان امرنى فعلت، فينقطع[٤] اقبح الانقطاع ولايكون عندك زيادة، وانا اعلم ما تحت قولى وما اليه يؤل جوابى. قال، فتمعّر[٥] هارون، وقال هارون قد افصح، وقام الناس، واغتنمها هشام فخرج على وجهه الى المداين، قال، فبلغنا انّ هارون قال ليحيى شدّ يدك بهذا واصحابه ! وبعث الى ابى الحسن موسى (ع) فحبسه، فكان هذا سبب حبسه مع غيره من الأسباب، وانما اراد يحيى ان يهرب هشام فيموت مختفيا مادام لهارون سلطان، قال، ثمّ صار هشام الى الكوفة وهو بعقب علّته،[٦] ومات فى دار ابن شرف بالكوفة رحمه الله .

قال، فبلغ هذا المجلس محمد بن سليمان النوفلى وابن ميثم وهما فى حبس هارون، فقال النوفلى: ترى هشاما مااستطاع ان يعتل[٧] فقال ابن

١ـ اسالك ـ خ

٢ـ بواجب ـ خ اى اسالك على ان تقبل عقيدتى وعلى فرض ان يصح له الأمر .

٣ـ تجول ـ ج

٤ـ اى لينقطع سؤالك ويتم جوابك

٥ـ فتمعّر وجه، فتغيّر، فتمعّز ـ خ . اى تقبض. و تمعّر وجهه اى تغيّر .

٦ـ وهو يقف عليه ـ خ

٧ـ اعتل اى اعتذر. وفى ه : ان يفتك وكذا فى الموارد الآتية .

ميثم: بايّ شيء يستطيع ان يعتل وقداوجب انّ طاعته مفـروضة من الله ، قال: يعتلّ بان يقول الشرط عليّ فى امامته انلا يدعو احدا الى الخروج حتى ينادى مناد من السماء، فمن دعانى ممّن يدعى الامامة قبل ذلك الوقت علمت انه ليس بامام، وطلبت من اهل هذاالبيت ممّن يقول[1] انه يخرج ولا يأمر بذلك حتى ينادى مناد من السماء فاعلم انّه صادق، فقال ابن ميـثم : هذا من حديث الخرافة، ومتى كان هذا فى عقدالامامة ، انّما يروى هذا فى صفة القائم (ع) وهشام اجدل من ان يحتجّ بهذا، على انّه لـم يفصح بهذاالافصاح الّذى قد سطرته[2]، انت، انما قال ان امرنى المفروض الطاعة بعد علىّ (ع) فعلت، ولم يسمّ فلاناً دون فلان، كما تقول انقال لى طلبت غيره، فلوقال هارون له وكان المناظر له : من المفروض الطاعة؟ فقال له انت، لم يمكن ان يقول له فان امرتك بالخروج بالسيف تقاتل اعدائى تطلب غيرى وتنتظر المنادى من السماء، هذا لايتكلّم به مثل هذا، هذا لعلّك لوكنت انت تكلّمت به، قال، ثم قال على بن اسمعيل الميثمى: انّا لله و انّا اليه راجعون على مايمضى من العلم ان قتل، فلقد كان عضدنا وشيخنا والمنظور اليه فينا .

٤٧٨ـ حدثنى ابوجعفر محمدبن قولويه القمى[3] قال حدثنى بعض المشايخ ولم يذكر اسمه، عن على بن جعفر بن محمد(ع)، قال، جاءنى محمد

١ـ لايقول ـ ح

٢ـ شرطته ـ خ

٣ـ هذه الرواية وما بعدها قد اوردهما بمناسبة قوله فحبسه فكان هذا سبب حبسه مع غيره من الأسباب .

ابن اسمعيل بن جعفر يسألني ان اسأل اباالحسن موسى (ع) ان ياذن له في الخروج الى العراق وان يرضى عنه ويوصيه بوصيّة ! قال فتجنّبت[1] حتّى دخل المتوضّأ وخرج، وهو وقت كان يتهيّأ لي[2] ان اخلو به واكلّمه، قال، فلمّا خرج قلت له انّ ابن اخيك محمد بن اسمعيل يسألك ان تأذن له في الخروج الى العراق وان توصيه ! فاذن له (ع) فلمّا رجع الى مجلسه: قام محمد بن اسمعيل وقال ياعمّ احب ان توصيني! فقال اوصيك ان تتّقي الله في دمي، فقال لعن الله من يسعى في دمك، ثم قال ياعمّ اوصني! فقال اوصيك ان تتّقي الله في دمي، قال، ثمّ ناوله ابو الحسن (ع) صرة فيها مائة وخمسون ديناراً ، فقبضها، محمد ، ثمّ ناوله اخرى[1] فيها مائة و خمسون ديناراً ، فقبضها ، ثمّ اعطاه صرة اخرى فيها مائة و خمسون ديناراً ، فقبضها ثمّ امر له بالف وخمسمائة درهم كانت عنده، فقلت له في ذلك واستكثرته! فقال هذا ليكون اوكد لحجّتي اذا قطعني ووصلته، قال، فخرج الى العراق، فلمّا ورد حضرة هارون اتى باب هارون بثياب طريقه قبل ان ينزل، واستأذن على هارون ، و قال للحاجب قل لأمير المؤمنين ان محمد بن اسمعيل بن جعفر بن محمد بالباب! فقال الحاجب انزل اولاً وغيّر ثياب طريقك وعد لادخلك اليه بغير اذن فقد نام امير المؤمنين في هذا الوقت، فقال اعلم امير المؤمنين انّي حضرت ولم تأذن لي! فدخل الحاجب واعلم هارون قول محمد بن اسمعيل، فامر بدخوله، فدخل، وقال ياامير المؤمنين خليفتان في

١ـ فتخيّت ـ خ .

٢ـ الي ـ خ .

الأرض موسى بن جعفر بالمدينة يجبى له الخراج وانت بالعراق يجبى[١] لك الخراج! فقال والله، فقال والله، قال، فامر له بمائة الف درهم، فلما قبضها وحمل الى منزله: اخذته الذبحة[٢] فى جوف ليلته فمات، وحوّل من الغد المال الذى حمل اليه.

وروى موسى بن القاسم البجلى: عن على بن جعفر، قال، سمعت اخى موسى(ع) قال: قال ابى لعبدالله اخى، اليك ابنى اخيك فقدملأنى[٣] بالسفه فانّهما شرك شيطان، يعنى محمد بن اسمعيل بن جعفر وعلى بن اسمعيل، وكان عبدالله اخاه لأبيه وامّه.

٤٧٩ـ وحدثنى محمد بن مسعود العيّاشى، قال حدثنا جبريل بن احمد الفاريابى، قال حدثنى محمّد بن عيسى العبيدى، عن يونس، قال: قلت لهشام انّهم يزعمون انّ ابا الحسن(ع) بعث اليك عبدالرحمن بن الحجاج يأمرك ان تسكت ولا تتكلّم فابيت ان تقبل رسالته، فاخبرنى كيف كان سبب هذا وهل ارسل اليك ينهاك عن الكلام اولا، وهل تكلّمت بعد نهيه ايّاك؟ فقال هشام انّه لمّا كان ايام المهدى شدّد على اصحاب الأهواء، وكتب له ابن المقعد[٤] صنوف الفرق صنفا صنفا، ثم قرأ الكتاب على الناس، فقال يونس: قد سمعت هذا الكتاب يُقرأ على الناس على باب الذهب

١ـ يجبى، ـ خ. يقال جبى الخراج: جمعه.

٢ـ الذبحة بالضم والكسر: وجع فى الحلق.

٣ـ ملأه اى اغضبه.

٤ـ فى المطبوع وفى الترتيب. وفى بعض النسخ: ابن المفضل.

بالمدينة، ومرة اخرى بمدينة الوضاح، فقال انّ ابن المقعد[1] صنّف لهم صنوف الفرق فرقة فرقة ، حتى قال فى كتابه وفرقة منهم يقال لهم الزراريّة، وفرقة منهم يقال لهم العمّاريّة اصحاب عمّار الساباطى ، وفرقة يقال لها اليعفورية، ومنهم فرقة اصحاب سليمان الأقطع، وفرقة يقال لها الجواليقيّة، قال يونس، ولم يذكر يومئذ هشام بن الحكم ولا اصحابه، فزعم هشام ليونس انّ ابا الحسن (ع) بعث اليه فقال له: كفّ هذه الأيّام عن الكلام فانّ الأمر شديد! قال هشام: فكففت عن الكلام حتّى مات المهدى وسكن الأمر، فهذا الّذى كان من امره وانتهائى الى قوله .

٤٨٠ـ وبهذا الأسناد : قال، وحدثنى يونس، قال: كنت مع هشام بن الحكم فى مسجده بالعشىّ حيث اتاه سالم صاحب بيت الحكمة[2]..،فقال له انّ يحيى بن خالد يقول: فدافسدت على الرافضة دينهم لأنّهم يزعمون[3] انّ الدين لايقوم الا بامام حى وهم لايدرون انّ امامهم اليوم حىّ او ميّت! فقال هشام عند ذلك: انّما علينا ان ندين بحيوة الامام انّه حىّ حاضرا كان عندنا او متواريا عنّا حتّى يأتينا موته، فما لم يأتنا موته فنحن مقيمون على حياته، ومثّل مثالاً فقال: الرجل اذا جامع اهله وسافر الى مكّة اوتوارى عنه ببعض الحيطان، فعلينا ان نقيم على حياته حتّى يأتينا خلاف ذلك ، فانصرف سالم ابن عمّ يونس بهذا الكلام، فقصّه على يحيى بن خالد، فقال

١ـ فى المطبوع وفى الترتيب وفى بعض النسخ: ابن المفضل .

٢ـ بالعشاء حيث اتاه مسلم صاحب بيت الحكم ـ خ

٣ـ يقولون ـ خ .

يحيى ماترانا صنعنا شيئاً[١]، فدخل يحيى على هـارون فاخبره، فأرسل من الغد فى طلبه، فطلب فى منزله فلم يوجد ، وبلغه الخبر فلم يلبث الاشهرين او اكثر حتى مات فى منزل محمد وحسين الحنّاطين .

فهذا تفسير امر هشام، وزعم يونس: ان دخول هشام على يحيى بن خالد وكلامه مع سليمان بن جرير بعد ان اخذ ابو الحسن (ع) بدهر، اذ كان النهى[٢] فى زمن المهدى ودخوله الى يحيى بن خالد فى زمن الرشيد .

٤٨١ـ حدثنى ابراهيم الوراق السمرقندى، قال حدثنى على بن محمد القمى، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن سالم، قال، قال ابو الحسن (ع) قولوا لهشام يكتب الىّ بما يرد به القدريّة! قال فكتب اليه يسأل[٣] القدريّة اعصى الله من عصى لشىء[٤] من الله اولشىء كان من الناس اولشىء لم يكن من الله ولا من الناس! قال، فلمّا دفع الكتاب اليه، قال لهم: ادفعوه الى الجرمى[٥]، فدفعوه اليه، فنظر فيه ثم قال ماصنع شيئاً، فقال ابو الحسن (ع) ماترك شيئاً، قال ابو احمد: واخبرنى انه كان الرسول بهذا الى الصادق (عليه السلام)

٤٨٢ـ حدثنى حمدويه ، قال حدثنى محمد بن عيسى ، عن جعفر بن

١ـ اى لايمكن لنا الزام هشام .

٢ـ فى النسخة وفى د و هـ: اذ كان الذى . وفى ج: اذ كان فى زمن . وفى المطبوع والترتيب كما فى المتن . ٣ـ سل ـ خ .

٤ـ بشىء ـ خ . وكذا فى الموضعين .

٥ـ فى الترتيب: الى الجهيمى. وقال فى الحاشية: المراد هشام بن الحكم . والكاتب هو هشام بن سالم .

عيسى، عن علي بن يونس بن بهمن، قال: قلت للرضا (ع) جعلت فداك انّ اصحابنا قداختلفوا ! فقال فى اىّ شيء اختلفوا فيه احك لى من ذلك شيئاً؟ قال: فلم يحضرنى الا ماقلت، جعلت فداك من ذلك مااختلف فيه زرارة وهشام بن الحكم، فقال زرارة انّ الهواء[1] ليس بشيء وليس بمخلوق، وقال هشام ان الهواء شيء مخلوق، قال، فقال لى: قل فى هذا بقول هشام ولا تقل بقول زرارة .

٤٨٣ـ وحدثنى حمدويه بن نصير ، قال ، حدثنا محمد بن عيسى العبيدى ، قال حدثنى جعفر بن عيسى قال ، قال موسى بن المرقى[2] لأبى الحسن الثانى (عليه السلام) جعلت فداك روى عنك المشرقى[3] وابو الأسد انهما سألاك عن هشام بن الحكم؟ فقلت: ضالّ مضلّ شرك فى دم ابى الحسن (ع) فما تقول فيه ياسيّدى نتولاّه ؟ قال نعم . فاعاد عليه نتولاه على جهة الاستقطاع قال نعم تولّوه نعم تولّوه ، ، اذا قلتُ لك فاعمل به ولا تريد ان تغالب[4] به، اخرج الآن فقل لهم قد امرنى

١ـ فى الترتيب: ان المنفى. وكذا فى مقول هشام .

٢ـ فى النسخة و فى د : المرقى. وفى المطبوعة و فى ج و ه : الرقى . وفى الممقانى فى موسى بن صالح وجعفر بن عيسى و هشام و فى الترتيب : انه موسى بن صالح المشرقى .

٣ـ فى النسخة وفى اغلب النسخ: بياض هكذا ـ روى عنك ابو الأسد، . ابو الأسود انهما . وفى نسخة: المشرقى وابو الأسود .

٤ـ غالبه: قاهره.

بولاية هشام بن الحكم، فقال المرقى[١] لنابين يديه وهو يسمع: الم اخبركم انّ هذا رأيه فى هشام بن الحكم غير مرّة.

٤٨٤ـ حدثنا حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن عيسى، قال حدثنى الحسن بن على بن يقطين، قال كان ابو الحسن (ع) اذا اراد شيئاً من الحوائج لنفسه او ممّا يعنى به[٢] من اموره، كتب الى ابى يعنى عليّاً: اشترلى كذا وكذا واتّخذ لى كذا وكذا، وليتولّ ذلك لك هشام بن الحكم، فاذا كان غير ذلك من اموره كتب اليه: اشترلى كذا وكذا، ولم يذكر هشاما الاّ فيما يعنى به من امره، وذكر انه بلغ من عنايته به وحاله عنده: انه سرّح اليه خمسة عشر الف درهم، وقال له اعمل بها وكل[٣] ارباحها وردّ الينا رأس المال، ففعل ذلك هشام رحمه الله، وصلّى على ابى الحسن[٤].

٤٨٥ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن يونس، قال، قلت لهشام اصحابك يحكون ان اباالحسن (ع) سرح اليك مع عبد الرحمن بن الحجّاج ان امسك عن الكلام والى هشام بن سالم؟ قال اتانى عبدالرحمن بن الحجّاج، وقال لى يقول لك ابو الحسن (ع) امسك عن الكلام هذه الأيّام، وكان المهدى قد صنّف له مقالات الناس وفيه مقالة الجواليقيّة هشام[٥] بن سالم، وقرأ ذلك الكتاب فى الشرقيّة[٦] ولم يذكر كلام

١ـ فى النسخة فقط: وفى سائرها: المشرقى. المرقى

٢ـ يعتريه ـ خ. ٣ـ ولك ـ خ.

٤ـ كذلك فى النسخة، وفى نسخ: وصلى الله عليه. او ـ وصلى الله على ابى الحسن.

٥ـ اصحاب هشام ـ خ.

٦ـ الشرقية كانت محلة ببغداد.

هشام، وزعم يونس ان هشام بن الحكم قال له: فامسكت عن الكلام اصلا حتى مات المهدى، وانما قال لى هذه الأيام فامسك حتى مات المهدى .

٤٨٦ـ حدثنا حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا محمد بن عيسى، قال حدثنى زحل عمر بن عبدالعزيز بن ابى بشار،[1]، عن سليمان بن جعفر الجعفرى، قال سألت ابا الحسن الرضا (ع) عن هشام بن الحكم ؟ قال، فقال لى: رحمه الله كان عبداً ناصحاً او ذى من قبل اصحابه حسدا منهم له.

٤٨٧ـ حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا محمد بن عيسى، قال حدثنى[2] زحل، عن اسد بن ابى العلاء، قال، كتب ابو الحسن الأول (ع) الى من وافى الموسم من شيعته فى بعض السنين فى حاجة له، فما قام بها غير هشام ابن الحكم، قال، فاذا هو قد كتب صلى الله عليه[3] جعل الله ثوابك الجنّة ، يعنى هشام بن الحكم .

٤٨٨ـ جعفر بن معروف، قال حدثنى الحسن بن النعمان ، عن ابى ـ يحيى وهو اسمعيل بن زياد الواسطى، عن عبدالرحمن بن الحجاج ، قال ، سمعته يؤدى الى هشام بن الحكم رسالة ابى الحسن (ع) قال لاتتكلّم فانّه قدامرنى ان آمرك انلا تتكلم، قال: فما بال هشام يتكلّم وانا لااتكلّم ، قال، امرنى ان آمرك انلا تتكلّم وانا رسوله اليك. قال ابويحيى: امسك هشام بن الحكم عن الكلام شهراً لم يتكلّم ثم تكلّم، فاتاه عبدالرحمن بن الحجّاج، فقال له: سبحان الله يا ابامحمد تكلّمت وقد نُهيت عن الكلام !

١ـ وفى النسخة ابى سنان. وفى نسخة: رجل عن عمر بن .

٢ـ قال حدثنى ـ خ

٣ـ فى المنهج: كتب عليه السلام.

قال مثلى لاينهى عن الكلام، قال ابويحيى: فلمّا كان من قابل، اتاه عبد الرحمن بن الحجّاج، فقال له: ياهشام قال لك ايسرك ان تشرك فى دم امرء مسلم؟ قال لا، قال وكيف تشرك فى دمى فان سكت والا فهو الذبح؟ فما سكت حتى كان من امره ماكان (صلى الله عليه).

٤٨٩ـ حمدويه وابراهيم ابنانصير، قالا حدثنا محمدبن عيسى، قال حدثنى الحسن بن على الوشّاء، عن هشام بن الحكم، قال كنت فى طريق مكة قائما اريد شراء بعير، فمربى ابوالحسن (ع) فلما نظرت اليه تناولت رقعة فكتبت اليه: جعلت فداك انّى اريد شراء هذاالبعير فماترى؟ فنظر اليه، ثم قال لا ارى فى شراه بأسا فان خفت عليه ضعفاً فالقِمه[1]! فاشتريته وحملت عليه، فلم ار منكرا حتّى اذاكنت قريبا من الكوفة فى بعض المنازل عليه حمل ثقيل، رمى بنفسه واضطرب للموت، فذهب الغلمان ينزعون عنه، فذكرت الحديث فدعوت بلقم، فما القموه الا سبعا حتى قام بحمله.

٤٩٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمدبن يزيدالفيروزانى القمى، قال حدثنى محمدبن احمدبن يحيى، عن ابى اسحق، قال حدثنى محمدبن حمّاد، عن الحسن بن ابراهيم، قال حدثنى يونس بن عبدالرحمن، عن يونس بن يعقوب، قال كان عند ابى عبدالله (ع) جماعة من اصحابه فيهم حمران بن اعين ومؤمن الطاق وهشام بن سالم والطيّار و جماعة فيهم هشام ابن الحكم وهو شابّ، فقال ابوعبدالله (ع) ياهشام! قال لبيك يا بن رسول

١ـ القمه الطعام: جعله يلقمه، ولقم الطعام: اكله. واللقمه بالضم: مايلقم والجمع اللقم بالضم فالفتح.

الله، قال: الا تخبرنى كيف صنعت بعمروبن عبيد وكيف سألته؟ فقال هشام انى اجلّك واستحيى منك فلا يعمل لسانى بين يديك، قال ابوعبدالله(ع) اذا امرتكم بشيء فافعلوه[1]، قال هشام: بلغنى ماكان فيه عمروبن عبيد وجلوسه فى مسجدالبصرة، وعظم ذلك علىّ، فخرجت اليه فدخلت البصرة يوم الجمعة، فاتيت مسجدالبصرة فاذا انا بحلقة كبيرة، واذا انا بعمروبن عبيد عليه[2] شملة سوداء من صوف متزربها وشملة مرتدى بها، والناس يسألونه فاستفرجت الناس[3] ثمّ قعدت فى آخر القوم على ركبتى، ثمّ قلت ايّها العالم انا رجل غريب فاذن لى فاسألك عن مسألة؟ قال، فقال نعم. قال، قلت[4] له: الك عين؟ قال يابنىّ اى شيء هذا من السؤال ارايتك شيئاً كيف تسأل؟ فقلت هكذا مسألتى، فقال يابنىّ سل وان كان مسالتك حمقا[5]! قلت اجبنى فيها، قال، فقال لى سل! قال، قلت الك عين؟ قال نعم. قلت فماترى بها؟ قال الألوان والأشخاص، قال، قلت فلك انف؟ قال نعم، قال، قلت فما تصنع به؟ قال اتشمّم[6] الرايحة، قال، قلت فلك فم؟ قال نعم، قال، قلت فما تصنع به؟ قال اذوق به الطعم، قال، قلت الك قلب؟ قال نعم. قال، قلت فما تصنع به؟ قال اميّز به كل ماورد على هذه الجوارح، قال، قلت

١ـ اذا امرتك بشى، فافعله ـ خ.

٢ـ وعليه ـ خ.

٣ـ فافرجوا لى ثم ـ ح.

٤ـ فقلت ـ خ.

٥ـ حمقاء ـ خ

٦ـ اشمّ به ـ خ

اليس فى هذه الجوارح غنى عن القلب ؟ قال لا ، قلت وكيف ذاك وهى صحيحة سليمة ؟ قال يابنىّ الجوارح اذا شكّت فى شىء شمّته اورأته او ذاقته ردّته الى القلب فيتيقّن[1] اليقين ويبطل الشكّ ، قال، قلت وانّما اقام الله القلب لشك الجوارح ؟ قال نعم، قال، قلت فلا بدّ من القلب والاّ لم تستيقن الجوارح ؟ قال نعم، قال، قلت يا ابامروان انّ الله لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماما يصحّح لها الصحيح ويتيقّن لها ماشكّت فيه، ويترك هذا الخلق كلّهم فى حيرتهم وشكّهم واختلافاتهم لايقيم لهم اماما يردون اليه شكّهم وحيرتهم، ويقيم لك اماما لجوارحك تردّ اليه حيرتك وشكّك! قال، فسكت ولم يقل لى شيئاً، ثمّ التفت الىّ فقال[2] انت هشام؟ قال قلت لا، فقال اجالسته؟ قال قلت لا، قال فمن اين انت ؟ قلت من اهل الكوفة ، قال فانت[3] اذن هو، قال ثم ضمّنى اليه واقعدنى[4] فى مجلسه ومانطق حتى قمت، فضحك ابوعبدالله (ع) ثم قال[5]: ياهشام من علّمك هذا؟ قال قلت يابن رسول الله جرى على لسانى، فقال ياهشام هذا والله مكتوب فى صحف ابراهيم وموسى .

٤٩١ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد ، عن

١ـ تيقّن و يتيقّن الأمر: تحققه .

٢ـ ثم قال ـ خ

٣ـ فقال انت ـ خ

٤ـ واجلسنى ـ خ

٥ـ فقال ـ خ

محمد بن احمد بن يحيى، عن ابى اسحق، عن على بن معبد، عن هشام بن الحكم، قال سألت اباعبدالله (ع) بمنى عن خمسمائة حرف من الكلام، فاقبلت اقول يقولون كذا، قال: فنقول[1] قل كذا، فقلت هذا الحلال والحرام، والقرآن اعلم انك صاحبه واعلم الناس به فهذا الكلام من اين فقال: يحتج الله على خلقه بحجة لا تكون عنده كلما يحتاجون اليه ؟

٤٩٢ـ محمد بن مسعود، عن محمد بن سعد[2] بن مزيد الكشى ومحمد ابن ابى عوف البخارى، قالا حدثنا ابو على المحمودى، قال حدثنى ابى، عن يونس، ان هشام بن الحكم كان يقول: اللهم ماعملت واعمل من خير مفترض وغير مفترض فجميعه عن رسول الله واهل بيته الصادقين صلواتك عليه وعليهم حسب منازلهم عندك فتقبل[3] ذلك كله منى وعنهم، واعطنى من جزيل جزاك به حسب ما انت اهله .

٤٩٣ـ على بن محمد بن قتيبة النيسابورى ، قال حدثنى ابو زكريا يحيى بن ابى بكر، قال، قال النظام لهشام بن الحكم : ان اهل الجنة لا يبقون فى الجنة بقاء الأبد فيكون بقاؤهم كبقاء الله ومحال ان يبقوا كذلك، فقال هشام: ان اهل الجنة يبقون بمبق لهم والله يبقى بلامبق وليس هو كذلك، فقال محال ان يبقوا للأبد، قال، قال: ما[4] يصيرون ؟ قال يدركهم

١ـ فيقول لى ـ خ

٢ـ وفى الممقانى: عن محمد بن سعيد. وفى النسخ المطبوعة والخطية عندى: محمد بن مسعود بن مزيد الكشى. وهذا غلط مسلم، والصحيح ماضبطناه .

٣ـ فاقبل ـ خ .

٤ـ الى ما ـ خ

الخمود، قال فبلغك انّ في الجنّة ما تشتهي الأنفس ؟ قال نعم ، قال فان اشتهوا وسألوا ربّهم بقاء الأبد؟ قال انّ الله تعالى لا يلهمهم ذلك، قال فلو انّ رجلا من اهل الجنة نظر الى ثمرة على شجرة، فمدّ يده ليأخذها فتدلت[1] اليه الشجرة والثمار، ثم كانت منه فلتة[2] فنظر الى ثمرة اخرى احسن منها، فمدّ يده اليسرى ليأخذها فأدركه الخمود، ويداه متعلّقة بشجرتين، فارتفعت الأشجار وبقي هو مصلوباً، فبلغك انّ في الجنّة مصلوبين؟ قال هذا محال، قال فالذي اتيت به امحل منه، انيكون قوم قد خلقوا وعاشوا فادخلوا الجنان يمّوتهم فيها ياجاهل[3] .

٤٩٤ـ حدثني محمدبن مسعود ، قال حدثني علي بن محمدبن يزيد القمي، قال حدثني محمدبن احمدبن يحيى، قال حدثني ابو اسحق ابراهيم ابن هاشم، قال حدثني محمدبن حمّاد، عن الحسن بن ابراهيم، قال حدثني يونس بن عبدالرحمن، عن يونس بن يعقوب، عن هشام بن سالم، قال: كنّا عند ابي عبدالله (ع) جماعة من اصحابه، فورد رجل من اهل الشام فاستأذن فأذن له ، فلمّا دخل سلّم فامره ابو عبدالله (ع) بالجلوس ، ثم قال له حاجتك[4] ايّها الرجل؟ قال بلغني انّك عالم بكل ما تسأل عنه فصرت اليك

١ـ تدلى : استرسل ونزل .

٢ـ جائت منه لفتة ـ خ . اى البغتة. واللفت منه الالتفات .

٣ـ في النسخ الخطيّة تم الجزء الثالث و يتلوه في الجزء الرابع حدثني محمدبن مسعود قال حدثني علي بن محمد. والحمدلله رب العالمين. ولما كان هنا وسط الباب ختمنا الجزء بعد ختم الباب كما في المطبوعة.

٤ـ ماحاجتك ـ خ

لاناظرك! فقال ابوعبدالله(ع) فيماذا؟ قال فى القرآن وقطعه و اسكانه وخفضه ونصبه ورفعه، فقال ابوعبدالله(ع) ياحمران دونك الرجل ! فقال الرجل انّما اريدك انت لاحمران، فقال ابوعبدالله (ع) ان غلبت حمران فقد غلبتنى، فأقبل الشامى يسأل حمران حتى غرض[1] وحمران يجيبه، فقال ابوعبدالله (ع) كيف رأيت ياشامىّ؟ قال رايته حاذقاً ماسألته عن شىء الاّ اجابنى فيه، فقال ابوعبدالله (ع) ياحمران سل الشامى فماتركه يكشر[2]، فقال الشامى اريد[3] ياابا عبدالله اناظرك فى العربيّة! فالتفت ابوعبدالله(ع) فقال ياابان بن تغلب ناظره، فناظره فماترك الشامى يكشر، فقال اريد ان اناظرك فى الفقه ! فقال ابوعبدالله (عليه السلام) يا زرارة ناظره ! فناظره فما ترك الشامىّ يكشر، قال اريد ان اناظرك فى الكلام! قال يامؤمن الطاق ناظره ، فناظره فسجل[4] الكلام بينهما ثم تكلم مؤمن الطاق بكلامه فغلبه به، فقال اريدان اناظرك فى الاستطاعة فقال للطيّار كلّمه فيها! قال فكلّمه فما تركه يكشر، ثم قال اريد اكلّمك فى التوحيد، فقال لهشام بن سالم كلّمه! فسجل الكلام بينهما ثم خصمه هشام، فقال اريد ان اتكلّم فى الامامة، فقال لهشام بن الحكم كلمه يا ابا الحكم! فكلّمه فماتركه يرتم[5] ولايحلى ولايمرّ، قال فبقى يضحك ابوعبدالله (ع) حتى بدت نواجده، فقال الشامىّ كانّك

١ـ غرض منه اى ضجر ومل ّ .
٢ـ يكشر اى يهرب
٣ـ ارايت ـ خ .
٤ـ السجل والتسجيل: الرمى والتقرير والجريان .
٥ـ يريم ـ خ . رتم يرتم بكلمة اى تكلم. ويقال مايمر ولايحلى اى لايتكلّم بمر ولا حلو . وفى النسخ : ولا يمرى .

اردت ان تخبرنى انّ فى شيعتك مثل هؤلاء الرجال؟ قال هو ذاك، ثم قال يااخا اهل الشام اما ان حمران: فحرّفك فحرِت له فغلبك بلسانه وسألك عن حرف من الحق فلم تعرفه، واما ابان بن تغلب: فمغث[1] حقّا بباطل فغلبك، واما زرارة: فقاسك فغلب قياسه قياسك ، واما الطيار : فكان كالطير يقع ويقوم وانت كالطير المقصوص لانهوض لك، واما هشام بن سالم: فاحسن ان يقع[2] ويطير، واما هشام بن الحكم: فتكلّم بالحق فما سوّغك بريقك[3] .

يااخا اهل الشام انّ الله اخذ ضغثا من الحق وضغثا من الباطل فمغثهما ثم اخرجهما الى الناس ، ثم بعث انبياء يفرقون بينهما ففرّقها الانبياء والأوصياء، وبعث الله الأنبياء ليعرفوا ذلك وجعل الأنبياء قبل الاوصياء ليعلم الناس من يفضّل الله ومن يختص، ولو كان الحق على حدة والباطل على حدة كل واحد منهما قائم بشأنه ما احتاج الناس الى نبىّ ولا وصىّ، ولكنّ الله خلطهما وجعل تفريقهما الى الأنبياء والأئمة (ع) من عباده! فقال الشامى : قد افلح من جالسك، فقال ابوعبدالله (ع) انّ رسول الله (ص) كان يجالسه جبرائيل وميكائيل واسرافيل يصعد الى السماء فياتيه بالخبر من عند الجبار فان كان ذلك كذلك فهو كذلك، فقال الشامىّ: اجعلنى من شيعتك وعلّمنى! فقال ابوعبدالله (ع) ياهشام[4] علّمه فانّى احب ان يكون تلماذالك[5] .

١ــ مغث اى خلط .

٢ــ قام جبارا ويطير ويقع ــ خ

٣ــ سوّغ: جعله سائغا هنيئا . والريق: لعاب الفم .

٤ــ المراد هو هشام بن الحكم . ٥ــ تلميذاً ــ خ

قال علي بن منصور وابو مالك الحضرمي رأينا الشامي عند هشام بعد موت ابي عبدالله (ع)، وياتي الشامي بهدايا اهل الشام وهشام يرده[1] هدايا اهل العراق. قال علي بن منصور وكان الشامي ذكي القلب.

٤٩٥ـ محمد بن مسعود العياشي، قال حدثني جعفر، قال حدثني العمركي، قال حدثني الحسين[2] بن ابي لبابة، عن داود ابي هاشم الجعفري، قال، قلت لأبي جعفر (ع) ماتقول في هشام بن الحكم؟ فقال رحمه الله ماكان اذبّه[3] عن هذه الناحية.

٤٩٦ـ محمد بن نصير، قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن احمد بن محمد، عن ابي الحسن الرضا (ع) قال: اما كان لكم في ابي الحسن (ع) عظة! ماترى حال هشام بن الحكم فهو الذي صنع بابي الحسن ماصنع وقال لهم واخبرهم، اترى الله يغفر له ماركب منا

٤٩٧ـ علي بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد، عن العباس بن معروف، عن ابي محمد الحجال، عن بعض اصحابنا، عن الرضا (ع) قال ذكر الرضا (ع) العباسي، فقال هو من غلمان ابي الحارث يعني يونس بن عبد الرحمن، وابو الحارث من غلمان هشام، وهشام من غلمان ابي شاكر، وابو شاكر زنديق.

٤٩٨ـ علي بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد،[4] عن يعقوب بن

١ـ يزوده ـ خ والتزويد: اعطاء الزاد.
٢ـ وفي النسخة: الحسن.
٣ـ صيغة تعجب، وذب عنه: دفع وحامى.
٤ـ في المطبوع: احمد بن محمد.

يزيد، عن ابن ابى عمير، عن عبدالرحمن بن الحجّاج، قال، قال ابو الحسن (ع) ايت هشام بن الحكم فقل له يقول لك ابو الحسن ايسرك ان تشرك فى دم امرء مسلم، فاذا قال لا، فقل له ما بالك شركت فى دمى .

٤٩٩ـ على بن محمد، عن احمد بن محمد، عن ابى على بن راشد، عن ابى جعفر الثانى (ع) قال قلت جعلت فداك قد اختلف اصحابنا فاصلى خلف اصحاب هشام بن الحكم؟ قال يابى عليك[1] على بن حديد، قلت فآخذ بقوله؟ قال نعم. فلقيت على بن حديد فقلت له نصلّى خلف اصحاب هشام بن الحكم ؟ قال لا.

٥٠٠ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن موسى الهمدانى، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن غيره، عن جعفر بن محمد بن حكيم الخثعمى، قال، اجتمع هشام بن سالم و هشام بن الحكم وجميل بن دراج وعبدالرحمن بن الحجاج ومحمد بن حمران و سعيد بن غزوان و نحو من خمسة عشر رجلا من اصحابنا، فسألوا هشام بن الحكم ان يناظر هشام بن سالم فيما اختلفوا فيه من التوحيد وصفة الله عز وجل وغير ذلك لينظروا ايّهما اقوى حجّة ، فرضى هشام بن سالم ان يتكلّم عنه[2] محمد بن ابى عمير ، ورضى هشام بن الحكم ان يتكلّم عنه[2] محمد بن هشام، فتكالما وساق ماجرى بينهما ، وقال، قال عبدالرحمن بن الحجّاج لهشام بن الحكم : كفرت والله بالله العظيم والحدت فيه، ويحك ماقدرت ان تشبه بكلام ربّك الا العود يضرب

١ـ كذلك فى النسخة وفى ب . وفى الترتيب : يا ياعليك. وهى كلمة يقال عند التعجب . وفى نسخ اخر: قال عليك بعلى بن حديد .

٢ـ فى المطبوع والترتيب : عند .

به! قال جعفر بن محمد بن حكيم، فكتب الى ابى الحسن موسى(ع) يحكى له مخاطبتهم وكلامهم ويسأله ان يعلمه ما القول الذى ينبغى تدين[1] الله به من صفة الجبّار ؟ فاجابه فى عرض كتابه: فهمت رحمك الله، رحمك الله[2] انّ الله اجلّ واعلى واعظم من ان يبلغ كنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه وكفّوا عما سوى ذلك .

قد تمّ الجزء الثالث[3] من كتاب ابى عمرو الكشّى فى اخبار الرجال ، ويتلوه فى الجزء الرابع فى هشام .

* * *

١ـ ان ندين ـ خ .

٢ـ واعلم رحمك الله ـ خ

٣ـ قد مرّ فى آخر حديث (٤٩٣) ان آخر الجزء الثالث فى النسخ الخطية هناك .

فی هشام‌بن سالم

۵۰۱ـ مولی بشربن مروان وکان من سبی‌الجوزجان[1] کوفی، ویقال له الجوالیقی ثم صار علافا .

محمدبن‌الحسن البراتی[2] وعثمان‌بن حامدالکشیان، قالا حدثنا محمدبن یزداد، عن محمدبن‌الحسین، عن‌الحجّال، عن‌هشام‌بن سالم،قال: کلّمت رجلا بالمدینة من‌بنی‌مخزوم فی‌الامامة، قال،فقال فمن‌الامام‌الیوم؟ قال، قلت جعفربن محمد. قال، فقال والله لأقولنها له! قال، فغمّنی بذلك غمّا شدیدا خوفا ان یلعنّی ابوعبدالله اویتبرء[3] منّی،قال، فاتاه‌المخزومی فدخل علیه، فجری‌الحدیث، قال، فقال له مقالة هشام، قال، فقال‌ابوعبدالله (ع) افلا نظرت فی قوله؟ فنحن لذلك اهل، قال، فبقی‌الرجل لایدری ایش یقول! وقطع به، قال، فبلغ هشاما قول ابی‌عبدالله(ع) ففرح بذلك وانجلت غمّته .

۱ـ السبی کالأسر مصدر وبمعنی‌المفعول وجوزجان‌بفتح‌الأول والثالث: کورة قریبة من‌بلخ .

۲ـ البراثی ـ خ

۳ـ ان‌یلومنی ابوعبدالله او یبز. ـ خ

٥٠٢ـ جعفر بن محمد ، قال حدثني الحسن بن علي بن النعمان ، قال حدثني ابو يحيى، عن هشام بن سالم، قال ، كنا بالمدينة بعد وفاة ابي عبدالله (ع) انا و مؤمن الطاق ابو جعفر، قال ، والناس مجتمعون على ان عبدالله صاحب الأمر بعد ابيه، فدخلنا عليه انا وصاحب الطاق والناس مجتمعون عند عبدالله، وذلك انهم رووا عن ابي عبدالله (ع) ان الأمر في الكبير مالم يكن به عاهة، فدخلنا نسأله عما كنا نسأل عنه اباه، فسالناه عن الزكاة في كم تجب؟ قال: في مأتين خمسة، قلنا ففي مائة؟ قال: درهمان ونصف درهم ، قال، قلنا له والله ماتقول المرجئة هذا، فرفع يديه الى السماء، فقال: لا والله ماادري ماتقول المرجئة، قال ، فخرجنا من عنده ضلالا لاندري الى اين نتوجّه انا وابو جعفر الأحول، فقعدنا في بعض ازقّة المدينة باكين حيارى لاندري الى من نقصد والى من نتوجّه ! نقول الى المرجئة الى القدريّة الى الزيديّة الى المعتزلة الى الخوارج! قال، فنحن كذلك اذ رأيت رجلا شيخا لااعرفه يومي اليّ بيده، فخفت ان يكون عينا من عيون ابي جعفر ، وذاك انه كان له بالمدينة جواسيس ينظرون على من اتّفق بشيعة[1] جعفر فيضربون عنقه، فخفت ان يكون منهم، فقلت لأبي جعفر تنح فاني خائف على نفسي وعليك وانما يريدني ليس يريدك ، فتنحّ عني لاتهلك وتعين على نفسك، فتنحّى غير بعيد وتبعت الشيخ، وذاك اني ظننت اني لااقدر على التخلص منه، فما زلت اتبعه حتى ورد بي على باب ابي الحسن موسى (ع) ثم خلّاني ومضى، فاذا خادم بالباب فقال لي ادخل رحمك الله! قال ،

١ـ اتفق شيعة، اتفق من شيعه ـ خ.

فدخلت فاذا ابو الحسن (ع) فقال لى ابتداءً : الا الى المرجئة ولا الى القدرية ولا الى الزيدية ولا الى المعتزلة ولا الى الخوارج، الىَّ الىَّ الىَّ، قال ، فقلت له جعلت فداك مضى ابوك؟ قال نعم، قال، قلت جعلت فداك مضى فى موت ؟ قال نعم، قلت جعلت فداك فمن لنا بعده؟ فقال انشاءالله يهديك[1] هداك، قلت جعلت فداك انَّ عبدالله يزعم انه من بعد ابيه، فقال يريد عبدالله انلا يعبدالله، قال قلت له جعلت فداك فمن لنا من بعده؟ فقال انشاءالله ان يهديك هداك ايضا، قلت جعلت فداك انت هو؟ قال ما اقول ذلك، قلت فى نفسى لم اصب طريق المسألة، قال، قلت جعلت فداك عليك امام؟ قال لا[2]، فدخلنى شىء لا يعلمه الاَّ الله اعظاما له وهيبة اكثر ما كان[3] يحل بى من ابيه اذا دخلت عليه، قلت جعلت فداك اسألك عما كان يسأل ابوك؟ قال سل تخبر ولا تذع فان اذعت فهو الذبح، قال، فسألته فاذا هو بحر، قال ، قلت جعلت فداك شيعتك وشيعة ابيك ضلال فالقى اليهم وادعوهم اليك فقد اخذت علىَّ بالكتمان؟ قال من آنست منهم رشدا فالق اليهم و خذ عليهم بالكتمان فان اذاعوا فهو الذبح واشار بيده الى حلقه، قال، فخرجت من عنده فلقيت اباجعفر، فقال لى ما وراك؟ قال، قلت الهدى، قال، فحدثته بالقصة، قال، ثم لقيت الفضل بن عمر و ابابصير، قال، فدخلوا عليه [4]

١ــ جواب الشرط فى هذه الصورة جملة يهدك وكلمة هداك مصدر. وفى اغلب النسخ : ان يهديك هداك فيكون الجزاء كلمة هداك فعلا ماضيا .

٢ــ لا، قال، ــ خ

٣ــ مما كان ــ خ .

٤ــ عليه وسلّموا ــ خ

فسمعوا كلامه وسألوه، قال، ثم قطعوا عليه (عليه السلام)، ثم قال، ثُمَّ لقيت الناس افواجا، قال، فكان كل من دخل عليه قطع عليه الا طائفة مثل عمار واصحابه، فبقي عبدالله لايدخل عليه احد الا قليل من الناس، قال، فلما رأى ذلك وسأل عن حال الناس، قال، فاُخبر انَّ هشام بن سالم صدَّ عنه الناس، قال، فقال هشام فاقعد لي بالمدينة غير واحد ليضربوني.

٥٠٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد القمي، قال حدثني احمد بن محمد بن خالد البرقي، عن ابي عبدالله محمد بن موسى بن عيسى من اهل همدان، قال حدثني اشكيب بن عبدك[1] الكسائي، قال حدثني عبدالملك بن هشام الحنّاط[2]، قال: قلت لأبي الحسن الرضا(ع) اسألك جعلني الله فداك؟ قال سل يا جبلي[3] عمّاذا تسألني؟ فقلت جعلت فداك زعم هشام بن سالم انَّ الله عزوجل صورة، وانَّ آدم خلق على مثال الرب ويصف هذا ويصف هذا[4] و اوميت الى جانبي وشعر رأسي، وزعم يونس مولى آل يقطين وهشام بن الحكم: انَّ الله شيء لا كالأشياء وانَّ الأشياء بائنة منه وهو بائن من الأشياء، وزعما ان اثبات الشيء ان يقال جسم فهو جسم لا كالأجسام شيء لا كالأشياء ثابت موجود غير مفقود ولا معدوم خارج من الحدين حد الابطال وحد التشبيه، فباي القولين اقول؟ قال، فقال (ع):

١ـ اشكيب بن احمد الكيساني ـ خ

٢ـ الخياط ـ خ

٣ـ جبل القوم سيدهم. وفي المنهج: ياخليلي.

٤ـ ونصف هذا ونصف هذا ـ خ

اراد هذاالاثبات وهذا شبّه ربّه تعالى بمخلوق، تعالى‌الله الذى ليس له شبيه ولاعدل ولا مثل ولا نظير ولاهو فى‌صفة المخلوقين، لا تقل بمثل ماقال هشام‌بن سالم وقل بما قال مولى آل‌يقطين وصاحبه ، قال ، قلت فنعطى‌الزّكاة من خالف هشاما فى‌التوحيد ؟ فقال برأسه لا .

٥٠٤ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على‌بن محمد ، قال حدثنى احمدبن محمد، عن محمدبن عيسى، عن حمّادبن عيسى، رفع‌الحديث قال: كان اصحابنا يروون ويتحدثون انه كان يكسر[1] خمسين الف درهم .

فى‌السيّدبن محمدالحميرى

٥٠٥ـ حدثنى نصربن‌الصبّاح، قال حدثنا اسحق‌بن محمدالبصرى، قال حدثنى على‌بن اسمعيل، قال اخبرنى فضيل‌الرسّان ، قال دخلت على ابى‌عبدالله (ع) بعد ما قتل زيدبن على رحمةالله عليه، فادخلت بيتا جوف بيت فقال‌لى يافضيل قتل عمّى زيد؟ قلت نعم جعلت فداك، قال رحمه‌الله اما انّه كان مؤمنا وكان عارفا وكان عالما وكان صدوقا، اما انّه لو ظفر لوفى، اما انه‌لو ملك لعرف كيف يضعها[2]، قلت ياسيدى الا انشدك شعرا! قال امهل ، ثم امر بستور فسدلت وبابواب ففتحت ، ثمّ قال انشد ! فانشدته :

لأمّ عمرو باللوى مربع طامسة اعلامه بلقع

١ـ اى يستقلّه .

٢ـ يصنعها ـ خ

لما وقفتُ العيس فى رسمه والعين من عرفانه تدمع
ذكرت من قد كنت اهوى به فبتُّ والقلب شج موجع
عجبت من قوم اتوا احمدا بخطّة[1] ليس لها مدفع
قالوا له لو شئتَ اخبرتنا الى من الغاية والمفزع
اذا تولّيتَ و فارقتنا ومنهم فى الملك من يطمع
فقال لو اخبرتكم مفزعا ماذا عسيتم فيه ان تصنعوا
صنيع اهل العجل اذ فارقوا هارون فالترك له اودع
فالناس يوم البعث راياتهم خمس فمنها هالك اربع
قائدها العجل و فرعونها وسامرىّ الأمّة المفظع
ومخدع من دينه مارق اخدع[2] عبد لكع اوكع
ورايـة قائدها وجهه[3] كأنّه الشمس اذا تطلع

قال فسمعت نحيبا من وراء الستر، فقال من قال هذا الشعر ؟ قلت السيد بن محمد الحميرى، فقال رحمه الله، قلت انّى رأيته يشرب النبيذ ! فقال رحمه الله، قلت انى رأيته يشرب نبيذ الرستاق، قال تعنى الخمر ؟ قلت نعم، قال رحمه الله وما ذلك[4] على الله ان يغفر لمحب على .

٥٠٦ـ حدثنى ابوسعيد محمد بن رشيد الهروى، قال حدثنى السيّد

١ـ بخطبة ـ خ والخطّة اى الامر

٢ـ اخدعه ـ خ واللكع بالضم فالفتح: اللئيم . والاوكع الرجل قليل الخير .

٣ـ حيدر ـ خ .

٤ـ ذاك، ذلك عزيز ـ خ

وسمّاه، وذكر انّه خيرٌ، قال سألته عن الخبر الذى يروى ان السيّد اسودّ وجهه عند موته؟ فقال ذلك الشعر الذى يروى له فى ذلك: ما حدثنى ابو الحسن بن ابى ايّوب[1] المروزى قال: روى ان السيد بن محمد الشاعر اسودّ وجهه عند الموت، فقال هكذا يفعل باوليائكم ياامير المؤمنين ! قال فابيضّ وجهه كانّه القمر ليلة البدر، فانشأ يقول :

احب الّذى من مات من اهل ودّه ... تلقّاه بالبشرى لدى الموت يضحك
ومن مات يهوى غيره من عدوه ... فليس له الا الى النار مسلك
ابا حسن تفديك نفسى و اسرتى ... ومالى وماصبحت فى الأرض املك
ابا حسن انّى بفضلك عارف ... وانى بحبل من هواك لممسك
وانت وصىّ المصطفى و ابن عمّه ... فانّا نعادى مبغضيك و نترك
مُواليك ناج مؤمن بيّن الهدى ... وقاليك معروف الضلالة مشرك
ولاح لحانى[2] فى علىّ و حزبه ... فقلت لحاك الله انّك اعفك

٥٠٧ـ وحدثنى نصر بن الصبّاح، قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى، عن عبدالرحمن بن ابى نجران، عن عبدالله بن بكير، عن محمد بن النعمان، قال دخلت على السيد بن محمد وهو لما به قد اسودّ وجهه وازرقت[3] عيناه وعطش كبده، وهو يومئذ يقول بمحمد بن الحنفيّة وهو من حشمه، وكان

١ـ ايوب ـ خ .
٢ـ لحاه : لامه وسبّه. والعفك : الحمق .
٣ـ فى النسخة : زرق . زرقت وازرقت عينه و ازرقّت : مالت وظهر بياضه .

ممّن يشرب المسكر، فجئت وكان ابو عبدالله(ع) قدم الكوفة ، لأنّه كان انصرف من عند ابى جعفر المنصور ، فدخلت على ابى عبدالله (ع) فقلت : جعلت فداك انى فارقت السيد بن محمد الحميرى لما به قد اسودّ وجهه وازرقّت عيناه وعطش كبده وسلب الكلام وانّه كان يشرب المسكر ! فقال ابو عبدالله(ع) اسرجوا حمارى، فاسرج له وركب ومضى، ومضيت معه حتى دخلنا على السيّد، وانّ جماعة محدقون به، فقعد ابو عبدالله(ع) عند رأسه، وقال ياسيّد! ففتح عينيه[1] ينظر الى ابى عبدالله(ع) ولا يمكنه الكلام وقد اسودّ وجهه، فجعل يبكى وعينه الى ابى عبدالله(ع) ولا يمكنه الكلام، وانّا لنتبيّن فيه انه يريد الكلام ولا يمكنه، فرأينا اباعبدالله (ع) حرّك شفتيه، فنطق السيد فقال جعلنى الله فداك ابأوليائك يفعل هذا! فقال ابو عبدالله (ع) ياسيّد قل بالحق يكشف الله مابك ويرحمك ويدخلك جنّته التى وعد اوليائه، فقال فى ذلك:

تجعفرت بسم الله والله اكبر. فلم يبرح ابو عبدالله(ع) حتى قعد السيّد على استه .

و روى انّ اباعبدالله (ع) لقى السيد بن محمد الحميرى ، فقال سمّتك امّك سيّداً و وفّقت فى ذلك وانت سيد الشعراء، ثم انشد السيد فى ذلك :

ولقد عجبت لقائل لى مرّة ... علامة فهم من الفقهاء
سمّاك قومك سيّد اصدقوا به ... انت الموفّق سيّد الشعراء

١ـ عينه ـ خ .

ماانت حين تخصّ آل محمـد بالمدح منك و شاعر" بسواء
مدح الملوك ذوى الغنا لعطائهم والمدح منك لهم لغيـر عطاء
فـابشر فانّك فائـز فى حبّهم لو قـد وردت عليهم بجـزاء
ما تعدل الدّنيا جميعا كلّهـا من حوض احمد شربةً من ماء

فى جعفربن عفّان الطائى

٥٠٨ـ حدثنى نصربن الصباح، قال حدثنى احمدبن محمدبن عيسى، عن يحيى بن عمران، قال حدثنا محمدبن سنان، عن زيدالشحّام، قال كنّا عند ابى عبدالله(ع) ونحن جماعة من الكوفيّين، فدخل جعفربن عفّان على ابى عبدالله(ع) فقربه وادناه، ثمّ قال ياجعفر! قال لبيك جعلنى الله فداك، قال: بلغنى انّك تقول الشعر فى الحسين(ع) وتجيد! فقال له نعم جعلنى الله فداك، فقال قل فانشده [1] (ع) ومن حوله حتى صارت له الدموع على وجهه ولحيته، ثم قال ياجعفر والله لقدشهدك ملائكة الله المقربون هيهنا يسمعون قولك فى الحسين (ع) ولقد بكوا كما بكينا او اكثر، ولقد اوجب الله تعالى لك ياجعفر فى ساعته الجنّة بأسرها وغفرالله لك، فقال ياجعفر الا ازيدك! قال نعم ياسيدى، قال: مامن احد قال فى الحسين شعراً فبكى وابكى بـه الا اوجب الله له الجنّة وغفر له.

١ـ انشده الشعر: قراه عليه. و فى ه: فانشده فبكى.

ما روى فى محمد بن ابى زينب اسمه[1] مقلاص ابن الخطّاب البراد الأجدع الأسدى ويكنّى اباالسمعيل ويكنّى ايضا اباالخطاب[2]

٥٠٩ـ حمدويه وابراهيم ابنانصير، قالا حدثنا الحسين[3] بن موسى، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن عيسى بن ابى منصور، قال سمعت اباعبدالله (ع) وذكر اباالخطّاب فقال: اللهمّ العن اباالخطاب فانه خوفنى قائماوقاعدا وعلى فراشى اللهم اذقه حر الحديد.

٥١٠ـ وبهذاالاسناد عن ابراهيم عن ابى اسامة، قال، قال رجل لأبى عبدالله (ع) اؤخّر المغرب حتى تستبين النجوم؟ قال، فقال خطابيّة، ان جبريل انزلها على رسول الله (ص) حين سقط القرص.

٥١١ـ ابوعلى خلف بن حامد، قال حدثنى ابومحمد الحسن بن طلحة، عن ابن فضال، عن يونس بن يعقوب، عن بريد العجلى، عن ابى عبدالله (ع) قال انزل الله فى القرآن سبعة باسمائهم فمحت قريش ستّة وتركوا ابالهب، وسألت عن قول الله عزوجل هل انبّئكم على من تنزل الشياطين تنزل على كل افّاك اثيم؟ قال: هم سبعة المغيرة بن سعيد وبيان وصايد[4] والحارث

١ـ اى اسم ابى زينب مقلاص، وفى ب والمطبوع: مقلاص ابى الخطاب. فيكون ابوالخطاب كنية لمحمد.

٢ـ فى ب و هـ: ويكنى ايضا اباالسمعيل ويكنى ايضا ابوالظبيات و فى ج ود والترتيب: ابوالظبيان.

٣ـ فى هـ والترتيب: الحسن.

٤ـ وبنان وصايدالنهدى ـ خ

الشامى وعبدالله بن الحارث وحمزة بن عمارة البربرى وابو الخطّاب .

٥١٢ـ حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن عن بشير الدهّان، عن ابى عبدالله (ع) قال كتب ابو عبـدالله (ع) الى ابى الخطّاب: بلّغنى انّك تزعم انّ الزنا رجل وانّ الخمر رجل وانّ الصلاة رجل وانّ الصيام رجل وانّ الفواحش رجل، وليس هو كما تقول انّا اصل الحق وفروع الحق طاعة الله، وعدوّنا اصل الشر وفروعهم الفواحش، وكيف يطاع من لا يُعرَف وكيف يعرف من لا يطاع .

٥١٣ـ طاهر بن عيسى، قال حدثنى جعـفر بن احمد، قال حـدثنى الشجاعى، عن الحمّادى، رفعه الى ابى عبدالله (ع) انّه قيل له: روى عنكم انّ الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجال؟ فقال ما كان الله عزوجل ليخاطب خلقه بما لا يعلمون .

٥١٤ـ طاهر، قال حدثنى جعفر، قال حدثنا الشجاعى، عن الحمّادى، رفعه الى ابى عبدالله (ع) سأل عن التناسخ؟[1] قال فمن نسخ الأول .

٥١٥ـ احمد بن على القمى السلولى، قال حدثنى احمد بن محمد بن عيسى عن صفوان، عن عنبسة بن مصعب، قال، قال لى ابو عبدالله (ع) اى شىء سمعت من ابى الخطّاب؟ قال سمعته يقول انّك وضعت يدك على صدره وقلت له عِه[2] ولا تنس! وانّك تعلم الغيب، وانّك قلت له هو عيبة علمنا و موضع

١ـ ذكر هذه الرواية بمناسبة قول ابى الخطاب ان الأعمال رجال ولعلها كانت على قوله بالتناسخ .

٢ـ امر من وعى يعى والهاء للسكت .

سرنا امين على احيائنا وامواتنا، قال: لا والله مـامسّ شيء من جسدى جسده الا يده، واما قوله انّى قلت اعلم الغيب: فوالله[1] الذى لااله الا هو ما اعلم الغيب، ولا آجرنى الله فى امواتى ولا بارك لى فى احيائى ان كنت قلت له، قال، وقدّامه جويرية سوداء تدرج[2]، قال: لقد كان منّى الى امّ هذه اوالى هذه كخطّ[3] القلم فأتتنى هذه، فلو كنت اعلم الغيب ما كانت تاتينى، ولقد قاسمت مع عبدالله بن الحسن حائطا بينى وبينه، فاصابه السهل والشرب واصابنى الجبل فلو كنت اعلم الغيب لأصابنى السهل والشرب واصابه الجبل، واما قوله انّى قلت له هو عيبة علـمنا وموضع سرّنا امين على احيائنـا وامواتنا: فلا آجرنى الله فى امواتى ولا بارك لى فى احيائى ان كنت قلت له شيئاً من هذا، قطّ.

٥١٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد بن يزيـد، قال حدثنى احمد بن محمد بن عيسى، عن ابن ابى نصر، عن على بن عقبة، عن ابيه، قال دخلت على ابى عبدالله (ع) قال فسلّمت وجلست، فقال لى: كان فى مجلسك هذا ابو الخطاب، و معه سبعون رجلا كلّهم اليه يتالم[4] منهم

١ـ فلا والله ـ خ

٢ـ الدرج: المشى.

٣ـ لحط القلم ـ خ وفى بعض النسخ: لحظ القلم. ولحطه اى رشّه بالماء. كلحط القلم فى الدواة.

٤ـ فى الترتيب: ينالهم. وقال فى سابع البحار: وفى بعض النسخ: ينالهم. والظاهر ان فيه سقطا وتحريفا. وقال السيد الداماد: كلهم مسلمون ينالهم من تلقاء انفسهم مصيبة.

شىء رحمتهم، فقلت لهم الااخبركم بفضائل المسلم؟ فلااحسب اصغرهم الا قال بلى جعلت فداك، قلت من فضائل المسلم ان يقال: فلان قارى لكتاب الله عزوجل، وفلان ذوحظ من ورع، وفلان يجتهد فى عبادته لربه ، فهذه فضائل المسلم، مالكم وللرياسات! انما المسلمون [1] رأس واحد ، ايّاكم والرجال فان الرجال للرجال مهلكة، فانى سمعت ابى يقول: ان شيطانا يقال له المذهب يأتى فى كل صورة، الا انه لايأتى فى صورة نبى ولاوصى نبى، ولا احسبه الا وقد تراءى [2] لصاحبكم فاحذروه ! فبلغنى انهم قتلوا معه فابعدهم الله واسحقهم [3] انه لايهلك على الله الا هالك .

٥١٧ـ حمدويه ومحمد، قالا حدثنا الحميدى وهو محمد بن عبدالحميد العطار الكوفى، عن يونس بن يعقوب، عن عبدالله بن بكير الرجانى ، قال ذكرت اباالخطاب ومقتله عند ابى عبدالله (ع)، قال، فرققت عند ذلك فبكيت، فقال اتأسى [4] عليهم؟ فقلت لا وقد سمعتك تذكر ان عليّا (ع) قتل اصحاب النهر فاصبح اصحاب على (ع) يبكون عليهم، فقال على (ع) لهم اتأسون عليهم؟ قالوا لا الا انا ذكرنا الالفة التى كنا عليها والبليّة التى اوقعتهم، فلذلك رققنا عليهم، قال لابأس .

٥١٨ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، عن معمر بن خلاد،

١ـ فى ب والترتيب: انما للمسلمين .

٢ـ اسخطهم ـ خ

٣ـ هلك اليه و عليه : حرص عليه .

٤ـ اسى يأسى من باب علم: حزن .

قال، قال ابو الحسن(ع) انّ اباالخطاب افسد اهل الكوفة فصاروا لا يصلّون المغرب حتّى يغيب الشفق ولم يكن ذلك انما ذاك للمسافر وصاحب العلّة، وقال، انّ رجلا سأل اباالحسن (ع) فقال كيف قال ابوعبدالله (ع) فى ابى الخطّاب ما قال ثم جاءت البراءة منه؟ فقال له: اكان لأبى عبدالله (ع) ان يستعمل وليس له ان يعزل .

٥١٩ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى حمدان بن احمد، قال حدثنى معاوية بن حكيم .

وحدثنى محمدبن الحسن البرانى[1] و عثمان بن حامد، قالا حدثنا محمد ابن يزداد، قال حدثنا معاوية بن حكيم، عن ابيه، عن جده، قال بلغنى عن ابى الخطّاب اشياء، فدخلت على ابى عبدالله (ع) فدخل ابو الخطّاب وانا عنده او دخلت وهو عنده، فلما ان بقيت انا وهو فى المجلس: قلت لأبى عبدالله (ع) انّ اباالخطّاب روى عنك كذا وكذا! قال كذب، قال، فاقبلت اروى ماروى شيئاً شيئاً مما سمعناه وانكرناه الا سألت عنه، فجعل يقول كذب، وزحف[2] ابو الخطّاب حتى ضرب بيده الى لحية ابى عبدالله ، فضربت يده وقلت خذ[3] يدك عن لحيته! فقال ابو الخطّاب ياابا القاسم لاتقوم؟[4] قال ابوعبدالله(ع) له حاجة، حتى قال ثلاث مرات كل ذلك يقول ابوعبدالله(ع)

١ـ البرائى ـ خ

٢ـ الزحف: المشى والدبّ .

٣ـ خلّ ـ خ

٤ـ تقوم ـ خ اى تريد الخروج ؟

له حاجة، فخرج، فقال ابو عبدالله (ع) انما اراد ان يقول لك يخبرنى[1] ويكتمك، فابلغ اصحابى كذا وابلغهم كذا وكذا، قال، قلت انّى لا احفظ هذا فاقول ماحفظت ومالم احفظ قلت احسن مايحضرنى، قال: نعم فانّ المصلح ليس بكذاب .

قال ابو عمرو الكشّى: هذا غلط و وهم فى الحديث انشاءالله، لقداتى معاوية بشىء منكر لاتقبله العقول، وذلك ان مثل ابى الخطّاب لايحـدث نفسه بضرب يده الى لحية اقل عبد لأبى عبدالله (ع) فكيف هو صلّى الله عليه.

٥٢٠ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد، عن العبّاس القصبانى ابن عامر الكوفى ، عن المفضّل ، قال سمعت اباعبدالله يقول : اتّق السفـلة [2] واحذر السفلة، فانى نهيت اباالخطاب فلم يقبل منّى .

٥٢١ـ حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبى، عن ابيه عمران بن على، قال سمعت اباعبـدالله (ع) يقول : لعن الله اباالخطّاب ولعن من قتل معه ولعن من بقى منهم ولعن الله من دخل قلبه رحمة لهم .

٥٢٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جبريل بن احمد، قال حدثنى محمدبن عيسى بن عبيد، قال حدثنى يونس بن عبدالرحمن، عن رجل، قال، قال ابوعبدالله (ع) كان ابو الخطّاب احمق فكنت احدثه فكان لايحفظ ، وكان يزيد من عنده .

١ـ اخبرنى ـ خ

٢ـ السفلة بالكسر: سقاط القوم .

٥٢٣ـ حمدويه، قال حدثني محمد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن ابن مسكان، عن عيسى شلقان، قال قلت لأبي الحسن (ع) وهو يومئذ غلام قبل اوان بلوغه: جعلت فداك ماهذا الذي يسمع من ابيك انّه امرنا بولاية ابي الخطّاب ثم امرنا بالبراءة منه؟ قال، فقال ابو الحسن (ع) من تلقاء نفسه: انّ الله خلق الأنبياء على النبوة فلا يكونون الا انبياء وخلق المؤمنين على الايمان فلا يكونون الا مؤمنين واستودع قوما ايمانا فان شاء اتمّه لهم وان شاء سلبهم اياه، وانّ اباالخطّاب كان ممّن اعاره الله الايمان: فلمّا كذب على ابي سلبه الله الايمان، قال، فعرضت هذا الكلام على ابي عبدالله (ع)، قال، فقال لو سألتنا عن ذلك ماكان ليكون عندنا غير ما قال.

٥٢٤ـ حمدويه، قال حدثنا ايّوب بن نوح، عن حنان بن سدير، عن ابي عبدالله (ع) قال كنت جالسا عند ابي عبدالله (ع) وميسر عنده، ونحن في سنة ثمان وثلاثين ومائة، فقال ميسر بيّاع الزطّي[1]: جعلت فداك عجبت لقوم كانوا يأتون معنا الى هذا الموضع فانقطعت آثارهم وفنيت آجالهم! قال ومن هم؟ قلت ابو الخطّاب واصحابه، وكان متّكئاً فجلس فرفع اصبعه الى السماء ثم قال: على ابي الخطّاب لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، فاشهد بالله انّه كافر فاسق مشرك، وانّه يحشر مع فرعون في اشدّ العذاب غدواً وعشيّاً، ثم قال: اما والله انّي لانفس[2] على اجساد اصيبت معه النار.

١ـ الزطي: قال الممقاني بالضم وتشديد الطاء هو الثياب المنسوبة الى الزطّ وهو جيل من الهند.

٢ـ نفس به وعليه: ضنّ به من باب علم.

۵۲۵ـ حمدویه وابراهیم، قالا حدثنا العبیدی، عن ابن ابی عمیر، عن المفضّل بن مزید[1]، قال، قال ابوعبدالله (ع) وذکر اصحاب ابی الخطّاب والغلاة، فقال لی: یامفضّل لاتقاعدوهم ولا تواکلوهم ولا تشاربوهم ولا تصافحوهم ولا توارثوهم.

۵۲۶ـ وقالا، حدثنا العبیدی،[2] عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله (ع) وذکر الغلاة[3]، فقال: انّ فیهم من یکذب حتی ان الشیطان لیحتاج الی کذبه.

۵۲۷ـ محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد، قال حدثنی احمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین[4] بن سعید، عن ابن ابی عمیر، عن مرازم قال، قال ابوعبدالله (ع) قال للغالیة توبوا الی الله فانّکم فسّاق کفّار مشرکون.

۵۲۸ـ حمدویه، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن ابراهیم الکرخی، عن ابی عبدالله (ع) قال: انّ ممن ینتحل هذا الأمر لمن هو شرّ من الیهود والنصاری والمجوس والذین اشرکوا.

۵۲۹ـ حمدویه، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن

۱ـ یزید ـ خ.

۲ـ فی النسخة وفی اکثر النسخ هنا وکذا فی بعض الموارد: العنبری. ومعلوم انّه محرف العبیدی.

۳ـ هذه الروایة ومابعدها الی آخر الباب مذکورة بمناسبة الغلو والکذب.

٤ـ فی النسخة: الحسن.

جعفر بن عثمان، عن ابي بصير، قال، قال لي ابو عبدالله(ع) يا ابامحمد ابرأ ممّن يزعم انّا ارباب قلت برىء الله منه، فقال ابرء ممّن يزعم انّا انبياء قلت برىء الله منه .

٥٣٠ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد، عن ابن ابي عمير، عن ابن المغيرة، قال، كنت عند ابي الحسن (ع) انا ويحيى بن عبدالله بن الحسن(ع) فقال يحيى جعلت فداك انّهم يزعمون انّك تعلم الغيب؟ فقال: سبحان الله سبحان الله ضع يدك على رأسي فوالله مابقيت في جسدي شعرة ولا في رأسي الاّ قامت، قال، ثم قال: لا والله ماهي الا وراثة[1] عن رسول الله (ص).

٥٣١ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب، عن ابن ابي عمير، عن عبدالصمد ابن بشير، عن مصادف، قال لما لبّى القوم الذين[2] لبوا بالكوفة: دخلت على ابي عبدالله (ع) فاخبرته بذلك، فخرّ ساجدا والزق جؤجؤه بالأرض وبكى، واقبل يلوذ باصبعه[3] ويقول: بل عبدالله قِنّ داخر مراراً كثيرة، ثم رفع رأسه ودموعه تسيل على لحيته، فندمت على اخباري اياه، فقلت جعلت فداك وما عليك انت من ذا! فقال: يامصادف انّ عيسى لوسكت عمّا قالت

١ـ رواية ـ خ

٢ـ في السابع من البحار اى قالوا لبيك جعفر بن محمد كما يلبّون لله . وقال السيد الداماد: هذا تصحيف وتحريف بل هو: لما اتى القوم الذين اتوا (على بنا المجهول) اى اصابتهم الداهية. وفي الترتيب: لما اتى القوم الّذين اوتوا

٣ـ اى يتضرع ويلتجا بتحريك اصبعه، والقن: بالكسر فالتشديد عبد ملك هو وابواه والداخر: الصغير الحقير .

النصاری فیه لکان حقّا علی الله ان یصمّ سمعه ویعمی بصره، ولوسکتّ عمّا قال فی ابو الخطاب لکان حقّاً علی الله ان یصمّ سمعی ویعمی بصری .

۵۳۲ـ حمدویه، قال حدثنا یعقوب، عن ابن ابی عمیر، عن شعیب ، عن ابی بصیر، قال قلت لأبی عبدالله (ع) انّهم یقولون ! قال: وما یقولون ؟ قلت یقولون تعلم قطر المطر وعدد النجوم و ورق الشجر و وزن مافی البحر وعدد التراب، فرفع یده الی السماء، وقـال : سبحان الله سبحان الله لا والله مایعلم هذا الاّ الله .

۵۳۳ـ حمدویه، قال حدثنا محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن یحیی الحلبی، عن المفضّل بن عمر، قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول لـو قام قائمنا بدأ بکذّابی الشیعة فقتلهم .

۵۳۴ـ حمدویه وابراهیم، قالا حدثنا محمد بن عیسی، عن ابن ابی عمیر، عن محمد بن ابی حمزة، قال ابوجعفر محمد بن عیسی: ولقد لقیت محمداً رفعه الی ابی عبدالله (ع) قال جاء رجل الی رسول الله (ص) فقال السلام علیك یاربّی فقال مالك لعنك الله! ربی وربّك الله، اما والله لکنت ما علمت لجبانا فی الحرب لئیما فی السلم .

۵۳۵ـ خالد بن حمّاد،[1] قال حدثنی الحسن بن طلحة ، رفعه عن محمد ابن اسمعیل، عن علی بن یزید الشامی، قال، قال ابوالحسن (ع) قال ابو ـ عبدالله (ع) ماانزل الله سبحانه آیة فی المنافقین الاوهی فیمن ینتحل التشیّع.

۵۳۶ـ محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد، قال حدثنی محمد

۱ـ فی نسخة ب: خلف بن حماد .

ابن احمد، عن محمد بن عيسى، عن الحسن[1] بن ميّاح، عن عيسى، قال، قال ابو عبدالله (ع) ايّاك ومخالطة السفلة فانّ السفلة لا يؤول[2] الى خير.

٥٣٧ـ وجدت بخط جبريل بن احمد: حدثني محمد بن عيسى، عن علي ابن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن زرارة، قال قال ابو عبدالله (ع) اخبرني عن حمزة ايزعم انّ ابي آتيه؟ قلت نعم، قال كذب والله ما يأتيه الاّ المتكون[3]، انّ ابليس سلّط شيطانا يقال له المتكوّن[3] يأتي الناس في اي صورة شاء، ان شاء في صورة صغيرة وان شاء في صورة كبيرة، ولا والله ما يستطيع ان يجيء في صورة ابي (عليه السلام).

٥٣٨ـ محمد بن مسعود، قال حدثني عبدالله بن محمد بن خالد، عن علي بن حسان، عن بعض اصحابنا، رفعه الى ابي عبدالله (ع) قال، ذكر عنده جعفر بن واقد ونفر من اصحاب ابي الخطّاب، فقيل انّه صار الى بيروذ[4]، وقال فيهم: وهو الذي في السماء اله وفي الأرض اله، قال، هو الامام، فقال ابو عبدالله (ع) لا والله لا يأويني وايّاه سقف بيت ابداً، هم شرّ من اليهود والنصارى والمجوس والّذين اشركوا، والله ما صغّر عظمة الله تصغيرهم شيء[5] قطّ، انّ عزيراً جال في صدره ما قالت فيه اليهود

١ـ الحسين ـ خ

٢ـ لا تؤل، لا يأوون ـ خ واوى: نزل.

٣ـ المتلوّن ـ خ.

٤ـ ناحية من الأهواز اي قال لأهلها ان المراد من الاله في الارض هو الإمام. والنسخ هنا مختلفة و تكلّف العلامة المجلسي في سابع البحار في بيان هذه الكلمة.

٥ـ شيئا ـ خ

فمحی الله اسمه من النبوة، والله لو انّ عیسی اقرّ بما قالت النصاری لأورثه الله صمما الی یوم القیمة، والله لو اقررت بما یقول فی اهل الکوفة لأخذتنی الأرض، وما انا الاّ عبد مملوك لا اقدر علی شیء ضرّ ولا نفع .

٥٣٩ـ محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد، قال حدثنی محمد بن احمد بن یحیی، عن محمد بن عیسی، عن زکریا، عن ابن مسکان ، عن قاسم الصیرفی، قال، سمعت اباعبدالله (ع) یقول: قوم یزعمون انّی لهم امام، والله ما انا لهم بامام، مالهم لعنهم الله، کلما سترت ستراً هتکوه، هتك الله ستورهم ، اقول کذا ، یقولون انّما یعنی کذا ، انّما انا امام من اطاعنی .

٥٤٠ـ محمد بن مسعود، قال حدثنی عبدالله بن محمد بن خالد، قال حدثنی الحسن الوشاء، عن بعض اصحابنا، عن ابی عبدالله (ع) قال: من قال انّا[1] انبیاء فعلیه لعنة الله، ومن شكّ فی ذلك فعلیه لعنة الله .

٥٤١ـ قال[2] حدثنی الحسین بن الحسن بن بندار ومحمد بن قولویه القمیّان، قالا حدثنا سعد بن عبدالله بن ابی خلف، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن محمد بن ابی عمیر، عن ابن بکیر، عن زرارة، عن ابی جعفر (ع) قال ، سمعته یقول: لعن الله بیان التبّان وانّ بنانا لعنه الله کان یکذب علی ابی[3] اشهد انّ ابی علیّ بن الحسین کان عبدا صالحا .

١ـ بانّنا ـ خ

٢ـ الظاهر رجوع الضمیر الی المؤلف وهو الشیخ الکشی، ویمکن رجوعه الی محمد بن مسعود .

٣ـ علیه، علی الله ـ خ .

٥٤٢ـ سعد[1]، قال حدثنا محمد بن الحسين والحسن بن موسى، قال حدثنا صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عمّن حدثه من اصحابنا، عن ابى عبدالله(ع) قال، سمعته يقول: لعن الله المغيرة بن سعيد، انّه كان يكذب على ابى فاذاقه الله حر الحديد، لعن الله من قال فينا مالا نقوله فى انفسنا، ولعن الله من ازالنا عن العبوديّة لله الّذى خلقنا واليه مآبنا ومعادنا وبيده نواصينا

٥٤٣ـ سعد، قال حدثنى احمد بن محمد بن عيسى واحمد بن الحسن بن فضّال ومحمد بن الحسين بن ابى الخطّاب ويعقوب بن يزيد، عن الحسن بن على بن فضّال، عن داود بن ابى يزيد العطّار، عمن حدثه من اصحابنا، عن ابى عبدالله(ع) فى قول الله عزوجل ـ هل انبّئكم على من تنزل الشياطين تنزل على كل افّاك اثيم، قال: هم سبعة: المغيرة بن سعيد وبيان وصائد و حمزة بن عمّارة البربرى والحارث الشامىّ وعبدالله بن عمرو بن الحارث وابو الخطّاب.

٥٤٤ـ سعد، قال حدثنى احمد بن محمد بن عيسى، عن ابى يحيى سهل ابن زياد الواسطى و محمد بن عيسى بن عبيد، عن اخيه جعفر و ابى يحيى الواسطى، قال، قال ابو الحسن الرضا(ع) كان بيان يكذب على على بن الحسين(ع) فاذاقه الله حر الحديد، وكان المغيرة بن سعيد يكذب على ابى جعفر(ع) فاذاقه الله حرّ الحديد، وكان محمد بن بشير يكذب على ابى الحسن

١ـ المراد بقرينة ٥٤١ والتصريح فى ٥٤٩: هو سعد بن عبدالله بن ابى ـ خلف. فيمكن ان يكون النقل عن كتبه، اوبواسطة ابن بندار وابن قولويه السابقين وحذفا اختصاراً، ويؤيد هذا الوجه تكرار ٥٤٩ فى ١٧٤ وفيها محمد بن قولويه عن سعد بن عبدالله.

موسی (ع) فاذاقه‌الله حر الحدید، وکان ابو الخطّاب یکذب علی ابی‌عبدالله (ع) فاذاقه‌الله حرّ الحدید، والذی یکذب علیّ محمدبن فرات .

قال ابو یحیی وکان محمدبن فرات من الکتّاب فقتله ابراهیم بن شکلة.

٥٤٥ـ سعد، قال حدثنی الأشعری عبدالله‌بن علی‌بن عامر، باسناده ، عن ابی‌عبدالله (ع) قال، قال: تراءی والله ابلیس لأبی الخطّاب علی سور المدینة اوالمسجد، فکانّی انظر الیه وهو یقول له ایها نظفرالآن ایهاً نظفر[1] الآن .

٥٤٦ـ سعد، عن احمدبن محمد، عن ابیه ویعقوب‌بن یزیدوالحسین ابن سعید، عن ابن ابی عمیر، عن ابراهیم‌بن عبدالحمید، عن حصن[2] بن عمروالنخعی، قال، کنت جالسا عند ابی‌عبدالله(ع) فقال له رجل: جعلت فداك انّ ابامنصور حدثنی انّه رفع الی ربّه ومسح[3] علی رأسه وقال له بالفارسیّة یاپسر[4]، فقال له ابوعبدالله(ع) حدثنی ابی عن جدی انّ رسول الله (ص) قال: انّ ابلیس اتّخذ عرشافیمابین السماء والأرض، واتخذزبانیة[5]

١ـ ایها تظفرالآن تظفر ـ خ . قال فی السابع من البحار (باب نفی الغلو) ایها بالنصب امر بالسکوت. والظاهر ان ابلیس قال له ذلك عند ماأتی العسکر لقتله ای لا تتکلم بکلمة توبة .

٢ـ فی النسخة وفی ب: کذلك، ویحتمل ان یکون: حصین. وفی سائر النسخ: حفص .

٣ـ تمسّح ـ خ .

٤ـ باپس ـ خ

٥ـ من الزبن وهوالدفع، تطلق علی الشرط والملائکة الموکلین علی النار .

كعدد الملائكة فاذا دعا رجلا فأجابه و وطىء عقبه وتخطّت اليه الأقدام ، تراءى له ابليس و رفع اليه، وانّ ابامنصور كان رسول ابليس، لعن الله ابا منصور، لعن الله ابامنصور ثلاثا .

٥٤٧ـ سعد، قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن الحكم، عن ابي عبدالله (ع) قال: انّ بيانا والسري وبزيعاً لعنهم الله تراءى لهم الشيطان في احسن ما يكون صورة آدميّ من قرنه الى سرّته، قال، فقلت انّ بنانا يتأول هذه الآية وهو الذي في السماء اله وفي الأرض اله، ان الذي في الأرض غير اله السماء، واله السماء غير اله الارض، وان اله السماء اعظم من اله الأرض، وانّ اهل الأرض يعرفون فضل اله السماء ويعظّمونه فقال: والله ماهو الاّ الله وحده لاشريك له اله من في السموات واله من في الأرضين، كذب بنان عليه لعنة الله، لقد صغّر الله جل وعز وصغّر عظمته .

٥٤٨ـ سعد، قال حدثني احمد بن محمد، عن ابيه والحسين بن سعيد، عن ابن ابي عمير .

وحدثني محمد بن عيسى، عن يونس ومحمد بن ابي عمير، عن محمد ابن عمر بن اذينة، عن بريد بن معاوية العجلي، قال ، كان حمزة بن عمارة البربري لعنه الله يقول لأصحابه انّ اباجعفر (ع) يأتيني في كلّ ليلة، ولا يزال انسان يزعم انّه قد أراه اياه، فقدّر لي انّي لقيت اباجعفر (ع) فحدثته بما يقول حمزة، فقال كذب عليه لعنة الله مايقدر الشيطان ان يتمثّل في صورة نبيّ ولا وصيّ نبيّ .

٥٤٩ـ سعد بن عبدالله، قال حدثنی محمد بن خالد الطیالسی، عن عبد الرحمن بن ابی نجران، عن ابن سنان، قال، قال ابوعبدالله (ع) انّا اهل بیت صادقون لانخلو من کذّاب یکذب علینا فیسقط صدقنا بکذبه علینا عند الناس، کان رسول الله (ص) اصدق البریّة لهجة وکان مسیلمة یکذب علیه، وکان امیر المؤمنین (ع) اصدق من برأ الله من بعد رسول الله (ص)، وکان الذی یکذب علیه ویعمل فی تکذیب صدقه بما یفتری علیه من الکذب عبدالله بن سبا لعنه الله، وکان ابوعبدالله الحسین بن علی (ع) قدابتلی بالمختار، ثم ذکر ابوعبدالله: الحارث الشامی وبیان، فقال، کانا یکذبان علی علیّ بن الحسین (ع) ثم ذکر المغیرة بن سعید وبزیعا والسّری وابا الخطّاب ومعمّراً وبشّار الأشعری[1] وحمزة البربری وصاید النهدی، فقال: لعنهم الله انا لا نخلو من کذّاب[2] اوعاجز الرأی، کفانا الله مؤنة کلّ کذّاب واذاقهم الله حرّ الحدید.

٥٥٠ـ سعد، قال حدثنی العبیدی، عن یونس، عن العباس بن عامر القصبانی.

وحدثنی ایّوب بن نوح والحسن بن موسی الخشّاب والحسن بن عبدالله بن المغیرة، عن العباس بن عامر، عن حمّاد بن ابی طلحة، عن ابن ابی یعفور، قال، دخلت علی ابی عبدالله (ع) فقال: مافعل بزیع؟ فقلت له قتل، فقال: الحمدلله، اما انّه لیس لهؤلآء المغیریة شیء خیراً[3] من القتل لأنّهم

١ـ الظاهر أن هذه الکلمة من اشتباهات النسخ، والصحیح بقرینة ٧٤٣ ومابعدها الی ٧٤٦: هو الشعیری، کما فی ب والترتیب.

٢ـ من کذاب یکذب علینا ـ خ

٣ـ خیر ـ خ.

لا يتوبون ابداً .

٥٥١ـ محمد بن مسعود، قال حدثني الحسين بن اشكيب، قال حدثني محمد بن اورمة، عن محمد بن خالد البرقي، عن ابي طالب القمي، عن حنان بن سدير، عن ابيه، قال، قلت لأبي عبدالله (ع) ان قوما يزعمون انكم آلهة يتلون علينا بذلك قرآنا[1] يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا انّي بما تعملون عليم، قال: ياسدير سمعي وبصري وشعري وبشري ولحمي و دمي من هؤلآء براء، برء الله منهم ورسوله، ما هؤلآء على ديني و دين آبائي ، والله لايجمعني وايّاهم يوم القيمة الا وهو عليهم ساخط، قال، قلت فما انتم جعلت فداك؟ قال خزّان علم الله وتراجمة وحي الله ونحن قوم معصومون امر الله بطاعتنا ونهى عن معصيتنا نحن الحجّة البالغة على من دون السماء وفوق الأرض قال الحسين بن اشكيب و سمعت من ابي طالب عن سدير ان شاء الله .

٥٥٢ـ ابراهيم بن علي الكوفي، قال حدثنا ابراهيم بن اسحق الموصلي، عن يونس بن عبدالرحمن، عن العلاء بن رزين، عن المفضّل بن عمر، قال ، سمعت اباعبدالله (ع) يقول: ايّاك والسفلة انما شيعة جعفر من عفّ بطنه وفرجه واشتدّ جهاده وعمل لخالقه ورجا ثوابه وخاف عقابه .

١ـ قال في سابع البحار هنا سقط يؤيده مارواه الكليني، وفيه: قرآنا وهو الّذي في السماء اله وفي الأرض اله فقال ياسدير سمعي وبصري ولحمي ودمي وشعري براء، قلت وعندنا قوم يزعمون انكم رسل يقرؤن علينا بذلك قرآنا يا ايها الرسل ـ الحديث . ووجه الإستدلال كون كلمة الرسل جمعا مع كونه خطابا للحاضرين .

۵۵۳ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی بن محمدالقمی، قال حدثنی محمدبن احمدبن یحیی، عن محمدبن الحسین، عن موسی بن سلام، عن حبیب الخثعمی، عن ابن ابی یعفور، قال، کنت عند ابی عبدالله(ع) فاستأذن علیه رجل حسن الهیئة، فقال: اتّق السفلة، فما تقارّت[1] فی الأرض حتی خرجت، فسألت عنه فوجدته غالیاً.

۵۵۴ـ علی بن محمدالقتبی، قال حدثنا الفضل بن شاذان، عن ابیه، عن محمدبن سنان، عن هارون بن خارجة قال کنت انا ومراداخی عند ابی عبدالله(ع) فقال له مراد جعلت فداك خفّ المسجد قال ومم ذلك؟ قال بهؤلاء الذین قتلوا یعنی اصحاب ابی الخطّاب، قال فاکبّ علی الأرض ملیّا ثم رفع رأسه فقال: کلا زعم القوم انّهم لایصلون.

۵۵۵ـ ابراهیم بن محمدبن العباس، قال حدثنی احمدبن ادریس القمی، عن حمدان بن سلیمان، عن محمدبن الحسین، عن ابن فضّال، عن ابی المغرا، عن عنبسة، قال، قال ابوعبدالله (ع) لقد امسینا وماأحداعدی لنا ممّن ینتحل مودّتنا.

۵۵۶ـ محمّدبن الحسن البرانی وعثمان بن حامد، قالا حدثنا محمدبن یزداد، عن محمدبن الحسین، عن موسی بن بشّار[2]، عن عبدالله بن شریك،

۱ـ امّا من القور اجوفا من التفعل وقلب الواو همزة بمعنی المشی والتفرق. اوان الصحیح: تقاررت من القرار من التفاعل ای ما مشیت وماستقررت حتی خرجت وفتشت عن حال الرجل.

۲ـ فی النسخة وفی د و ه: یسار

عن ابيه، قال، بينا علىّ (ع) عند امرأة من عنزة وهى امّ عمرو اذاتاه قنبر، فقال، انّ عشرة نفر بالباب يزعمون انّك ربّهم، قال ادخلهم! قال، فدخلوا عليه، فقال: ما تقولون؟ فقالوا انّك ربنا وانت الّذى خلقتنا وانت الّذى ترزقنا، فقال: لهم ويلكم لاتفعلوا انّما انامخلوق مثلكم، فابوا ان يقلعوا[1] فقال لهم ويلكم ربّى وربكم الله ويلكم توبوا وارجعوا، فقالوا لا نرجع عن مقالتنا انت ربّنا وترزقنا وانت خلقتنا، فقال:[2] ياقنبر آتنى بالفعلة، فخرج قنبر فأتاه بعشرة رجال مع الزبل والمرور[3] فامرهم ان يحفروالهم فى الأرض، فلما حفروا خدّا امر بالحطب والنار فطرح فيه حتى صار ناراً تتوقّد قال لهم ويلكم توبوا وارجعوا! فابوا وقالوا لانرجع، فقذف على (ع) بعضهم ثم قذف بقيّتهم فى النار، ثم قال علىّ (ع):

انّى اذا ابصرت شيئاً منكرا

اوقدت نارى[4] ودعوت قنبرا

فى معاوية بن عمّار وذكر عمره

٥٥٧ـ قال ابوعمرو الكشى: هومولى بنى دهن وهم حى من بجيلة،

١ـ ان يفعلوا ـ خ اقلع عنه: تركه وكفّ عنه.

٢ـ قال، فقال ـ خ

٣ـ الزبيل: كامير القفه اوالجراب اوالوعاء، والجمع الزبل كتب. والمرّ: بالفتح المسحاة. والخدّ: الحفرة المستطيلة فى الأرض.

٤ـ ناراً ـ خ

وكان يبيع السابری، وعاش[1] مائة وخمسا وسبعين سنة .

فی ابی‌البختری وهب‌بن وهب

۵۵۸ـ ذكر ابوالحسن علی‌بن قتيبة ابن محمدبن قتيبةالقتيبی[2] ، عن علی‌بن سلمةالكوفی: ابوالبختری اسمه وهب‌بن وهب‌بن كثيربن زمعةبن الأسود صاحب رسول‌الله (صلی‌الله عليه وآله)[3] .

وقال علی ايضاً: قال ابومحمدالفضل‌بن شاذان : كان ابوالبختری‌من اكذب‌البريّة .

۵۵۹ـ محمدبن مسعود، قال‌حدثنی علی‌بن‌الحسن‌بن علی‌بن فضّال ، قال حدثنا محمدبن‌الوليد البجلی، قال حدثناالعباس‌بن هلال ، عن ابی الحسن‌الرضا (ع) قال‌العباس،سمعت رجلايخبرانّ ابا‌البختری كان‌يحدث: انّ‌النار تستأمر فی قرشیّ سبع مرات، قال، فقال له ابوالحسن ، قد قال‌الله عز وجلّ: «عليها ملائكة غلاظ شداد لايعصون‌الله ماامرهم ويفعلون ما

۱ـ الظاهر وقوع تحريف هنا فی‌النسخةالأولية، ثم‌انتزع‌العنوان‌مناسبا له. اوالصحيح مات، اوعاش‌الی‌مائة وخمس وسبعين، ويؤيد وقوع‌التحريف والسقط‌تعبيره بكلمة عاش قبل قوله مات او توفی كما فی ذيل حمادبن عيسی وابی‌داودالمسترق الآتيين .

۲ـ ابوالحسن علی‌بن قتيبة القتيبی ـ خ. وهذاهوالصحيح ويمكن ان يكون جملة (ابن‌محمدبن قتيبة) حاشية مكتوبة بين‌السطرين ثم جعل جزءاً من‌المتن .

۳ـ رسول‌الله (ص) وهو ربّاه ـ خ

يؤمرون» قال العباس، وذكر رجل لأبي الحسن(ع) انّ ابا البختري وحديثه عن جعفر وكان الرجل يكذّبه، فقال له ابو الحسن (ع) لقد كذب على الله وملائكته ورسله، ثم ذكر ابو الحسن عن ابيه انّه خرج مع ابي عبدالله جعفر جده(ع) الى نخله، حتى اذا كان ببعض الطريق لقيته ام ابي البختري، فوقف وعدل وجه دابّته، فارسلت اليه بالسلام فردّ عليها السلام، فلما انصرف ابوه وجده الى المدينة، اتى قوم جعفرا فذكروا له خطبته امّ ابي البختري؟ فقال لهم لم افعل[1].

ماروى في مسمع بن مالك كردين ابي سيّار

٥٦٠ـ قال محمد بن مسعود: سألت ابا الحسن علي بن الحسن بن فضّال عن مسمع كردين؟ فقال: هو ابن مالك من اهل البصرة، وكان ثقة.

ما روى في ابي موسى البنّاء

٥٦١ـ حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا محمد بن عيسى، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن الحكم، قال، دخل ابو موسى البنّاء على ابي عبدالله(ع) مع نفر من اصحابه، فقال لهم ابو عبدالله (ع) احتفظوا بهذا الشيخ! قال، فذهب على وجهه في طريق مكّة، فذهب من قزح[2] فلم ير بعد ذلك.

١ـ فقال لهم، افعل ـ خ

٢ـ قزح كصرد: جبل بالمزدلفة يستحب الصعود عليه.

ماروی فی عبدالرحمن‌بن‌ابی‌عبدالله

٥٦٢ـ قال ابوعمرو: سألت محمدبن‌مسعود، عن عبدالرحمن‌بن ابی عبدالله؟ فذکر عن علی‌بن‌الحسن‌بن فضّال، انّه عبدالرحمن‌بن میمون‌الذی فی‌الحدیث، وابوعبدالله رجل من‌اهل‌البصرة اسمه میمون ، وعبدالرحمن هو ختن فضیل‌بن یسار .

ما روی فی بشربن طرخان‌النخّاس

٥٦٣ـ حمدویه و ابراهیم ابنانصیر، قالا حدثنا محمدبن عیسی، قال حدثنا الحسن الوشّاء ، عن‌بشربن طرخان ، قال ، لما قدم ابوعبدالله (علیه‌السلام) الحیرةاتیته ، فسألنی عن صناعتی ؟ فقلت نخّاس[1]، فقال نخّاس الدواب؟ فقلت نعم، وکنت رثّ[2]الحال ، فقال اطلب لی بغلة فضحاء بیضاءالأعفاج[3] بیضاءالبطن! فقلت مارأیت هذه الصفة قطّ، فقال: بلی، فخرجت من عنده فلقیت غلاما تحته بغلة بهذه الصفة، فسألته عنها؟ فدلّنی علی مولاه، فاتیته فلم ابرح حتّی اشتریتها ، ثم اتیت اباعبدالله (ع) بها، فقال: نعم هذه‌الصفة طلبت، ثم دعا لی فقال : انمی‌الله ولدك وکثر مالك! فرزقت من‌ذلك ببرکة دعائه ونشبت[4] من‌الأولاد

١ـ من‌یبیع ویشتری الرقیق والدواب.

٢ـ رثّ‌الثوب اذا بلی فهو رثّ .

٣ـ الفضحاء ای‌البیضاءالتی لیست بشدیدالبیاض. والعفج ما سفل من البطن من‌المعی والاعفاج کالأمعاء .

٤ـ الظاهر انه بصیغةالمجهول من‌النشب ای‌التعلق، یقال نشب فیه : ←

ما قصرت عنه الأمنيّة .

ماروى فى داودبن زربى

وكان اخص الناس بالرشيد .

٥٦٤ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن اسمعيل الرازى، قال حدثنى احمدبن سليمان، قال حدثنى داودالرقّى، قال، دخلت على ابى عبدالله(ع) فقلت له جعلت فداك كم عدة الطهارة؟ فقال ما اوجبه الله فواحدة، واضاف اليها رسول الله(ص) واحدة لضعف الناس ومن توضّأ ثلاثاً ثلاثا فلا صلاة له، انامعه فى ذا حتى جاء داودبن زربى، فاخذ زاوية من البيت فسأله عمّا سألت[1] فى عدة الطهارة؟ فقال له ثلاثاً ثلاثا من نقص عنه فلا صلاة له، قال، فارتعدت فرائصى وكاد ان يدخلنى الشيطان، فأبصر ابوعبدالله(ع) الىّ وقد تغيّر لونى، فقال: اسكن ياداود هذا هو الكفر اوضرب الأعناق، قال، فخرجنا من عنده، وكان ابن زربى[2] الى جوار بستان ابى جعفر المنصور ، وكان قد القى الى ابى جعفر امر داودبن زربى وانه رافضىّ يختلف الى جعفربن محمد، فقال ابوجعفر: انّى مطّلع على طهارته فان هو توضّأ وضوء جعفربن محمد فانّى لأعرف طهارته: حقّقت عليه القول وقتلته، فاطّلع وداود يتهيّأ للصلاة من حيث لا يراه، فاسبغ داودبن زربى الوضوء ثلاثاً ثلاثا كما امره ابوعبدالله(ع) ، فما تمّ وضوئه حتى بعث اليه ابوجعفر فدعاه ،

← علق وتناشبوا: تداخلوا وتضاموا. وفى النسخة وفى ب: ونشب. وفى د: وكسبت. وفى الترتيب: واقتنيت .

١ـ سألته ـ خ

٢ـ بيت ابن زربى ـ خ

قال، فقال داود فلما اندخلت عليه رحّب بى، وقال ياداود قيل فيك شيء باطل وما انت كذلك، قال قداطّلعت على طهارتك وليست طهارتك طهارة الرافضة، فاجعلنى فى حل، فامر له بمائة الف درهم، قال، فقال داودالرقّى التقيت اناوداودبن زربى عند ابى عبدالله(ع)، فقال له داودبن زربى جعلنى الله فداك حقنت دمائنا فى دارالدنيا ونرجو اندخل بيمنك وبركتك الجنّة! فقال ابوعبدالله(ع) فعل الله ذلك بك وباخوانك من جميع المؤمنين، فقال ابوعبدالله(ع) لداودبن زربى حدث داودالرقّى بما مرّ عليكم حتى تسكن روعته، قال، فحدثه بالأمر كلّه، قال، فقال ابوعبدالله(ع) لهذا افتيته لأنّه كان اشرف على القتل من يد هذا العدوّ، ثم قال ياداودبن زربى توضّأ مثنى مثنى ولاتزيدنّ عليه وانك انزدت عليه فلاصلاة لك .

٥٦٥ـ حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال حدثنى احمدبن محمد، عن بعض اصحابه، عن على بن عقبة، اوغيره، عن الضحّاك بن الأشعث، قال اخبرنى داودبن زربى، قال، حملت الى ابى الحسن موسى(ع) مالافاخذ بعضه وترك بعضه، فقلت لم لاتأخذ الباقى؟ قال انّ صاحب هذا الأمر يطلبه منك، فلمّا مضى: بعث الىّ ابوالحسن الرضا(عليه السلام) فاخذه منّى .

ماروى فى ضريس بن عبدالملك بن اعين الشيبانى

٥٦٦ـ حمدويه، قال، سمعت اشياخى يقولون: ضريس انما سمّى الكناسىّ لأنّ تجارته بالكناسة[1]، وكانت تحته بنت حمران، وهو خيّر

١ـ بالضم محلة بالكوفة.

فاضل ثقة.

فی علی بن حزوّر الکناسی

٥٦٧ـ قال محمد بن مسعود: سألت علی بن الحسن بن فضّال، عن علی ابن حزوّر[1] قال، کان یقول بمحمد بن الحنفیّة الاّ انّه کان من رواة الناس.

ما روی فی حیّان السراج واحتجاج ابی عبدالله (ع) علیه فی محمّد بن الحنفیّة

٥٦٨ـ حمدویه، قال حدثنا الحسن بن موسی، قال حدثنی محمد بن اصبغ، عن مروان بن مسلم، عن برید العجلی، قال، دخلت علی ابی عبدالله (ع) فقال لی: لو کنت سبقت قلیلا ادرکت حیّان السّراج، قال، واشار الی موضع فی البیت، فقال: وکان هیهنا جالسا فذکر محمد بن الحنفیّة وذکر حیاته وجعل یطریه ویقرظه[2]، فقلت له یاحیّان الیس تزعم ویزعمون وتروی ویروون لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا وهو فی هذه الأمّة مثله؟ قال بلی، قال، فقلت فهل رأینا ورأیتم او سمعنا وسمعتم بعالم مات علی اعین الناس فنکح نساؤه وقسّمت امواله وهو حیّ لایموت؟ فقام ولم یردّ علیّ شیئا

٥٦٩ـ حمدویه، قال حدثنا الحسن بن موسی، قال روی اصحابنا، عن عبدالرحمن بن الحجاج، قال، قال ابو عبدالله (ع) اتانی ابن عمّ لی یسألنی ان

١ـ بفتح الأول والثانی وضم الواو مع التشدید.

٢ـ یقرّضه ـ خ. یقال اطراه ای بالغ فی مدحه وفلان یقرظ و یقرّض صاحبه اذا مدحه.

آذن لحيّان السّراج فاذنت له، فقال لى ياابا عبدالله انّى اريد ان اسألك عن شيء انابه عالم الاّ انّى احبّ ان اسألك عنه، اخبرنى عن عمّك محمدبن على مات؟ قال، قلت اخبرنى ابى انّه كان فى ضيعة له فأتى فقيل له ادرك عمّك! قال، فاتيته وقد كانت اصابته غشية فافاق، فقال لى ارجع الى ضيعتك، قال، فابيت، فقال لترجعنّ، قال، فانصرفت فما بلغت الضيعة حتّى اتونى فقالوا ادركه! فاتيته فوجدته قد اعتقل لسانه، فدعا[1] بطست، وجعل يكتب وصيّته فما برحت حتى غمّضته وغسّلته وكفّنته وصلّيت عليه ودفنته، فان كان هذا موتا فقد والله مات، قال، فقال لى رحمك الله شبّه على ابيك، قال، قلت ياسبحان الله انت تصدف على قلبك! قال، فقال لى وما الصدف على القلب؟ قال، قلت الكذب.

٥٧٠ـ حدثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمى، قال حدثنى سعدبن عبدالله بن ابى خلف القمى، قال اخبرنا احمدبن محمدبن عيسى ومحمدبن عبدالجبار الذهلى، عن العباس بن معروف، عن عبدالله بن الصلت ابى طالب، عن حمّادبن عيسى. قال[2] وحدثنى على بن اسماعيل ويعقوب بن يزيد، عن حمادبن عيسى، عن الحسين بن المختار القلانسى عن عبدالله بن مسكان، قال، دخل حيّان السّراج على ابى عبدالله (ع) فقال له: يا حيّان مايقول اصحابك فى محمدبن على الحنفيّة؟ قال يقولون هو حىّ يرزق، فقال ابوعبدالله (ع) حدثنى ابى انّه كان فيمن عاده فى مرضه وفيمن اغمضه وفيمن ادخله حفرته،

١ـ فاتوا ـ خ

٢ـ ضميره راجع الى سعدبن عبدالله.

وتزوج نساؤه وقسّم ميراثه، قال، فقال حيّان انّما مثل محمدبن الحنفيّة في هذه الأمّة مثل عيسى بن مريم، فقال ويحك ياحيّان شبّه على اعدائه! فقال بلى شبّه على اعدائه، قال فتزعم انّ اباجعفر عدوّ محمدبن علي! لا ولكنّك تصدف يا حيّان، وقد قال الله عزوجلّ في كتابه: سنجزي الّذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بماكانوا يصدفون، فقال ابوعبدالله (ع) فتبت الى الله من كلام حيّان ثلاثين يوما.

ماروى في حمّادبن عيسى الجهني البصري ودعوة ابي الحسن (ع) له، وتم عاش

٥٧١ـ حمدويه وابراهيم ابنانصير، قالاحدثنا محمدبن عيسى، عن حمّادبن عيسى البصري، قال، سمعت انا وعبّادبن صهيب البصريّ من ابي عبدالله(ع)، فحفظ عبّاد مائتي حديث وقدكان يحدث بها عنه عبّاد، وحفظت انا سبعين[1]، قال حمّاد فلم ازل اشكّك نفسي حتّى اقتصرت على هذه العشرين حديثاً التي لم تدخلني فيها الشكوك.

٥٧٢ـ حمدويه، قال حدثني العبيدي، عن حمّادبن عيسى، قال، دخلت، على ابي الحسن الأول (ع) فقلت له جعلت فداك ادع الله لي ان يرزقني دارا وزوجة و ولدا وخادما والحجّ في كل سنة! فقال اللهمّ صلّ على محمد وآل محمد وارزقه دارا وزوجة وولدا وخادما والحجّ خمسين سنة. قال حمّاد فلما اشترط خمسين سنة علمت انّي لا احجّ اكثر من خمسين سنة، قال حمّاد وحججت ثمانياً واربعين سنة وهذه داري قد رزقتها وهذه

١ـ سبعين حديثا ـ خ

زوجتي وراءالستر تسمع كلامي وهذا ابني وهذا خادمي قد رزقت كـلّ ذلك، فحجّ بعد هذاالكلام حجّتين تمام‌الخمسين، ثم خرج بعدالخمسين حاجّا: فزامل[1] اباالعباس‌النوفلي القصير، فلما صار في موضع‌الاحرام‌دخل يغتسل: فجاءالوادي[2] فحمله فغرقه‌الماء رحمناالله واياه، قبل ان‌يحجّ زيادة على‌الخمسين، عاش الى وقت‌الرضا(ع) وتوفّي سنة تسع ومأتين، وكان‌من جهينة وكان اصله كوفيّا ومسكنه‌البصرة، وعاش نيفا وسبعين سنة، ومات بوادي قناة[3] بالمدينة وهو وادي يسيل من‌الشجرة الى‌المدينة.

ماروى في عبدالله‌بن بكير الرجّاني

٥٧٣ـ قال ابوالحسن حمدويه‌بن‌نصير: عبدالله‌بن بكير ليس هو من ولد اعين، له ابن‌اسمه‌الحسين.

وجدت في‌كتاب جبريل‌بن احمـدالفاريابي بخطّه: حدثنا ابوجعفر محمدبن اسحق عن احمدبن عبدالله الكرخي، عن يونس‌بن عبدالرحمن عن يونس‌بن يعقوب عن عبدالله‌الرجاني قال، دخلت على ابي‌جعفر(ع) وانا‌غلام فبكيت، فقال: مايبكيك يابنيّ ما كلّ من طلب هذاالأمر اصابه[4]، ثم‌دخلت

١ـ زامل‌الرفيق: عادله على‌البعير بان‌ركب كل‌واحد في‌جانب من‌المحمل.

٢ـ ودي‌الشيء: سال ومنه اشتقاق‌الوادي لسيلان‌الماء فيه.

٣ـ في نسخة ه: نيفا وتسعين سنة ومات بوادي قباة.

٤ـ قال‌الممقاني: هذه‌الرواية مجملة لعدم تبين وجه‌البكاء ولاالمشار اليه بقوله هذاالامر ولاالمراد بقوله الله اعلم حيث.

على جعفر (ع) بعد ابى جعفر (ع) فلمّا رآنى وانا مقبل قال: الله اعلم حيث يجعل رسالاته .

ماروى فى شعيب بن اعين

٥٧٤ـ قال محمد بن مسعود: سألت على بن الحسن بن فضّال، عن شعيب يروى عنه سيف بن عميرة؟ فقال هو ثقة .

ماروى فى ابى حنيفة سابق الحاج[١]

٥٧٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، عن عمرو بن عثمان عن بعض اصحابنا، عن ابى عبدالله (ع) قال اتى قنبر امير المؤمنين (ع) فقال هذا سابق الحاجّ وقداتى وهو فى الرحبة![٢] فقال : لاقرّب الله دياره[٣]، هذا خاسر الحاجّ يتعب البهيمة وينقر الصلاة، اخرج اليه فاطرده .

٥٧٦ـ حدثنى محمد بن الحسن البرانى وعثمان بن حامد، قالا حدثنا محمد بن الحسين[٤]، عن المزخرف، عن عبدالله بن عثمان، قال ، ذكر عند ابى عبدالله (ع) ابو حنيفة السابق وانّه يسير فى اربع عشرة[٥]، فقال لا صلاة لـه.

١ـ سائق ـ خ وكذا فى الموردين الآتيين .

٢ـ هذه الرواية غير مربوطة بابى حنيفة وقد ذكرت بتناسب عنوان السبق والسوق الى الحج .

٣ـ داره ـ خ .

٤ـ الحسن ـ خ

٥ـ اى فى اربع ساعات عشرة فراسخ، او يسير المسافة المعيّنة عندهم فى اربع عشرة .

ما روی فی ابی‌داود المسترقّ

۵۷۷ـ قال محمدبن‌مسعود: سألت علی‌بن‌الحسن‌بن علی‌بن فضّال، عن ابی‌داودالمسترقّ؟ قال: اسمه سلیمان‌بن سفیان‌المسترقّ وهوالمنشد، وکان ثقة.

قال حمدویه: هوسلیمان‌بن سفیان‌بن‌السمط المسترقّ کوفیّ یروی عنه‌الفضل‌بن شاذان، ابوداودالمسترقّ مشدّدةً مولی بنی‌اعین من‌کنده وانما سمی‌المسترقّ لأنّه کان راویة لشعرالسید وکان یستخفّه‌الناس لانشاده یسترقّ ای یرقّ علی افئدتهم، وکان یسمّی‌المنشد، وعاش‌تسعین سنة ومات سنة ثلاثین ومائة[1].

ماروی فی‌عبدالأعلی مولی اولاد سام[2]

۵۷۸ـ حمدویه، قال حدثنامحمدبن عیسی‌بن عبید، عن‌علی‌بن‌اسباط، عن سیف‌بن عمیره، عن عبدالأعلی، قال، قلت لأبی‌عبدالله(ع) انّ‌الناس یعیّبون علیّ بالکلام وانا اکلّم‌الناس، فقال: امّا مثلك من یقع ثم یطیر فنعم واما من یقع ثم لایطیر فلا.

ما روی فی‌الولیدبن صبیح

۵۷۹ـ حدثنی محمدبن قولویه، قال حدثنی سعدبن عبدالله‌بن ابی‌ـ

۱ـ الظاهر وقوع تحریف فی‌هذه‌العبارة والصحیح: ثلاثین ومأتین.
۲ـ آل سام ـ خ.

خلف، عن ابراهيم بن هاشم، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علي، عن اسمعيل ابن عبدالعزيز، عن ابيه، قال، دخلت انا وابو بصير على ابي عبدالله(ع)، فقال له ابو بصير جعلني الله فداك انّ لنا صديقا وهو رجل صدق يدين الله بما ندين به، فقال من هذا يا ابامحمد الذي تزكّيه؟ فقال العباس بن الوليد ابن صبيح، فقال: يرحم[1] الله الوليد بن صبيح.

ما روى في ابي نجران ابي[2] عبدالرحمن بن ابي نجران

٥٨٠ـ وجدت في كتاب ابي عبدالله محمد بن نعيم الشاذاني بخطّه: حدثني جعفر بن محمد المدايني، عن موسى بن القاسم البجلي، عن حنان بن سدير، عن ابي نجران قال، قلت لأبي عبدالله (ع) انّ لي قرابة يحبّكم الاّ انّه يشرب هذا النبيذ! قال حنّان: وابو نجران هو الذي كان يشرب غير انّه كنّى عن نفسه، قال، فقال ابو عبدالله(ع) فهل كان يسكر؟ قال، قلت اي والله جعلت فداك انّه ليسكر، قال: فيترك الصلاة؟ قال، ربّما قال للجارية صلّيت البارحة فربّما قالت له نعم قد صلّيت ثلاث مرّات، وربّما قال للجارية يا فلانة صلّيت البارحة العتمة، فتقول لا والله ما صلّيت ولقد أيقظناك وجهدنا بك، فأمسك ابو عبدالله(ع) يده على جبهته طويلا ثم نحى يده، ثمّ قال: قل له يتركه فان زلّت به قدم فانّ له قدما ثابتا بمودّتنا اهل البيت.

١ـ رحم ـ خ

٢ـ اي والد عبدالرحمن.

ما روى فى المفضّل بن عمر

٥٨١ـ جبريل بن احمد، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد بن عثمان، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول للمفضّل بن عمر الجعفى ياكافر يامشرك مالك ولابنى! يعنى اسمعيل بن جعفر، وكان منقطعا اليه يقول فيه مع الخطّابية، ثم رجع بعد.

٥٨٢ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن خلف[1]، قال حدثنا على بن حسّان الواسطى، قال حدثنى موسى بن بكر، قال سمعت اباـ الحسن (ع) يقول: لما اتاه موت المفضّل بن عمر، قال رحمه الله كان الوالد بعد الوالد، اما انّه قد استراح.

٥٨٣ـ محمد بن مسعود، عن اسحق بن محمد البصرى، قال اخبرنا محمد ابن الحسين، عن محمد بن سنان، عن يسير[2] الدهان، قال، قال ابوعبدالله (ع) لمحمّد بن كثير الثقفى، ماتقول فى المفضّل بن عمر؟ قال ماعسيت ان اقول فيه، لو رأيت فى عنقه صليبا وفى وسطه كستيجا[3] لعلمت على انّه على

١ـ هكذا فى النسخ، والظاهر وقوع تحريف فى كلمة خلف والصحيح هو الخالد، فالمراد ابومحمد الطيالسى، وقد يكتب الخالد بدون الالف فيشتبه بالخلف وبالعكس كما فى خلف بن حماد.

٢ـ بشير ـ خ.

٣ـ بالضم فى القاموس خيط غليظ يشده الذمى فوق ثيابه دون الزنار وهذا المضمون ياتى بسند آخر فى ٧٦٤.

الحق، بعد ماسمعتك تقول فيه ماتقول، قال، رحمه‌الله لكنّ حجربن زائدة وعامربن جذاعة أتياني فشتماه عندى، فقلت لهما لاتفعلا فانّى اهواه، فلم يقبلا فسألتهما واخبرتهما انّ الكفّ عنه حاجتى! فلم يفعلا، فلاغفرالله لهما، اما انّى لوكرمت عليهما لكرم عليهما من يكرم علىّ، ولقد كان كثيّر عزّة فى مودّته لها اصدق منهما فى مودتهما لى، حيث يقول:

لقد علمت بالغيب انى اخونها اذا هو لم يكرم علىّ كريمها

اما انّى لوكرمت عليهما لكرم عليهما من يكرم علىّ.

٥٨٤ـ حدثنى ابوالقاسم نصربن الصباح وكان غاليا، قال حدثنى ابويعقوب بن محمدالبصرى وهو غال ركن من اركانهم ايضا، قال حدثنى محمدبن الحسن بن شمون[1] وهو ايضا منهم، قال حدثنى محمدبن سنان وهو كذلك، عن بشير النبّال، انه قال، قال ابوعبدالله(ع) لمحمدبن كثير الثقفىّ وهو من اصحاب المفضّل بن عمر ايضا، ماتقول فى المفضّل بن عمر؟ و ذكر مثل حديث اسحق بن محمدالبصرى سواء.

٥٨٥ـ حدثنى ابراهيم بن محمد، قال حدثنى سعدبن عبدالله القمى، قال حدثنا احمدبن محمدبن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن الحسين بن احمد، عن اسدبن ابى العلا، عن هشام بن احمر، قال، دخلت على ابى عبدالله (ع) وانا اريد ان اسأله عن المفضل بن عمر، وهو فى ضُيَيعة[2] له فى يوم شديد الحرّ والعرق يسيل على صدره، فابتدأنى فقال: نعم والله الّذى لااله الاّ

١ـ فى النّسخة: ميمون ـ خ

٢ـ بصيغة التصغير من الضيعة وهى الأرض والعقار.

هو، المفضّل بن عمر الجعفی، حتّی احصیت نیفا وثلاثین مرّة یقولها ویکررها، قال: انما هو والد بعد والد.

قال الکشّی: اسد بن ابی العلا یروی المناکیر، لعلّ هذا الخبر انّما روی فی حال استقامة المفضّل قبل ان یصیر خطّابیا.

٥٨٦ـ حدثنی حمدویه بن نصیر، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن الحکم وحمّاد بن عثمان، عن اسمعیل بن جابر، قال، قال ابوعبدالله: ایت المفضّل قل له یاکافر یامشرك ماترید الی ابنی ترید ان تقتله.

٥٨٧ـ حدثنی الحسین بن الحسن بن بندار القمی، قال حدثنی سعد بن عبدالله بن ابی خلف القمی، قال حدثنی محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب والحسن بن موسی، عن صفوان بن یحیی، عن عبدالله بن مسکان، قال، دخل حجر بن زایدة و عامر بن جذاعة الأزدی علی ابی عبدالله(ع) فقالا له جعلنا فداك، انّ المفضل بن عمر یقول انکم تقدّرون ارزاق العباد! فقال: والله مایقدّر ارزاقنا الا الله ولقد احتجت الی طعام لعیالی فضاق صدری وابلغت الی الفکرة فی ذلك حتی احرزت قوتهم فعندها طابت نفسی، لعنه الله وبریء منه، قالا افتلعنه وتتبرأ منه؟ قال نعم فالعناه و ابرءا منه بریء الله ورسوله منه.

٥٨٨ـ حدثنی حمدویه وابراهیم ابنا نصیر، قالا حدثنا محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن المفضل بن عمر، انه کان یشیر انکما[1] لمن المرسلین.

١ـ الضمیر فی (انه) راجع الی المفضل او الی الإمام وفی (انکما) الی الامامین او شخصین آخرین اوالمفضل وابی الخطاب. ویمکن ان یکون المراد ←

قال الكشّي: وذكرت الطيّارة[1] الغالية في بعض كتبها عن المفضل: انه قال لقد قتل مع ابي اسمعيل يعني ابا الخطّاب سبعون نبيّا كلهم رأى وهلك نبيّنا فيه[2]، وان المفضّل قال ادخلنا على ابي عبدالله(ع) ونحن اثنى عشر رجلا، قال، فجعل ابوعبدالله(ع) يسلّم على رجل رجل منا ويسمّي كل رجل منا باسم نبيّ، وقال لبعضنا السلام عليك يانوح، وقال لبعضنا السلام عليك يا ابراهيم، وكان آخر من سلّم عليه وقال[3] السلام عليك يايونس، ثم قال لاتخاير بين الأنبياء.

قال ابوعمرو الكشّي: قال يحيى بن عبدالحميد الحماني، في كتابه ـ المؤلّف في اثبات امامة امير المؤمنين(ع)، قلت لشريك انّ اقواما يزعمون انّ جعفر بن محمد ضعيف في الحديث! فقال اخبرك القصّة: كان جعفر بن محمد رجلا صالحا مسلما ورعا، فاكتنفه قوم جهّال يدخلون عليه ويخرجون من عنده ويقولون حدثنا جعفر بن محمد، ويحدّثون بأحاديث كلّها منكرات كذب موضوعة على جعفر، يستأكلون الناس بذلك ويأخذون منهم الدراهم، فكانوا يأتون من ذلك بكل منكر، فسمعت العوامّ بذلك منهم فمنهم من هلك ومنهم من انكر، وهؤلآء مثل المفضّل بن عمر وبيان[4] وعمرو النبطي

← من المرسل معناه اللغوي. فالعبارة مبهمة لايحكم بها على شيء.

١ـ الطيارة يطلق في عرف اهل الرواية على اهل الغلوّ.

٢ـ في نسخة ب: وهلّل وشافهه. وفي هـ: وهلّل بنباوته؟

٣ـ قال ـ خ

٤ـ قد مرّ في ٥٤٤ و٥٤٩، ان بيانا كان يكذب على عليّ بن الحسين (ع)، وهذا يؤيد ضعف الرواية دلالة بالنسبة الى المفضل ايضا.

وغيرهم، ذكروا انّ جعفراً حدثهم انّ معرفة الامام تكفى من الصوم والصلاة، وحدثهم عن ابيه عن جده وانّه حدثهم قبل[1] القيامة، وانّ عليا (ع) فى السحاب يطير مع الريح، وانّه كان يتكلّم بعد الموت، وانّه كان يتحرك على المغتسل، وانّ اله السماء واله الأرض الامام، فجعلوا لله شريكا، جهّال ضلّال، والله ماقال جعفر شيئاً من هذا قطّ، كان جعفر اتقى لله واورع من ذلك، فسمع الناس ذلك، فضعّفوه، ولو رأيت جعفرا لعلمت انّه واحد الناس .

٥٨٩ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد الفاريابى فى كتابه: حدثنى محمد بن عيسى، عن ابن ابى عمير ، عن معاوية بن وهب واسحق بن عمّار قالا: خرجنا نريد زيارة الحسين(ع)، فقلنا لو مررنا بابى عبدالله المفضل بن عمر فعساه يجىء معنا، فاتينا الباب فاستفتحنا فخرج الينا فاخبرنا[2]، فقال استخرج الحمار واخرج فخرج الينا وركب وركبنا، فطلع لنا الفجر على اربعة فراسخ من الكوفة فنزلنا فصلّينا، والمفضّل واقف لم ينزل يصلّى، فقلنا يا اباعبدالله الا تصلّى! فقال قد صلّيت[3] قبل ان اخرج من منزلى .

٥٩٠ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن اسمعيل بن عامر، قال، دخلت على ابى عبدالله(ع) فوصفت له الأئمّة حتى انتهيت اليه، قلت واسمعيل من بعدك ، فقال: امّا

١ـ عن قبل ـ خ . وفى النسخ الخطيّة كذلك: وانه حدثهم ع ه قبل .
٢ـ فاستفتحناه فخرج الينا فاخبرناه ـ خ
٣ـ قال صلّيت ـ خ .

ذا فلا، قال حمّاد ، فقلت لاسمعيل وما دعاك الى ان تقول و اسمعيل من بعدك؟ قال امرنى المفضّل بن عمر .

٥٩١ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى اسحق بن محمدالبصرى، قال حدثنى عبدالله بن القاسم، عن خالدالجوّان[1]، قال، كنت انا والمفضّل ابن عمروناس من اصحابنا بالمدينة، وقد تكلّمنا فى الربوبيّة، قال، فقلنا مرّوا الى باب ابى عبدالله(ع) حتى نسأله، قال، فقمنا بالباب، قال، فخرج الينا وهو يقول[2] بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون.

قال الكشّى: اسحق وعبدالله وخالد من اهل الارتفاع .

٥٩٢ـ قال نصربن الصباح، رفعه، عن محمدبن سنان، انّ عدة من اهل الكوفة كتبوا الى الصادق (ع) فقالوا انّ المفضل يجالس الشطّار[3] واصحاب الحمام وقوما يشربون الشراب، فينبغى ان تكتب اليه وتأمره الا يجالسهم، فكتب الى المفضّل كتابا وختم ودفع[4] اليهم ، وامرهم ان يدفعوا الكتاب من ايديهم الى يدالمفضّل، فجاؤا بالكتاب الى المفضّل ، منهم زرارة وعبدالله بن بكير ومحمدبن مسلم وابوبصير وحجربن زايدة ، ودفعوا الكتاب الى المفضّل ففكّه وقرأه، فاذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم اشتركذاوكذاواشتركذا، ولم يذكر قليلا ولا كثيرامما قالوا فيه، فلمّا قرأ

١ـ فى النسخة: الحواز

٢ـ يقرء ـ خ

٣ـ جمع شاطر وهو المتصف بالدهاء والخباثة .

٤ـ ودفعه ـ خ .

الكتاب دفعه الى زرارة ودفع زرارة الى محمد بن مسلم حتى دار الكتاب الى الكل فقال المفضّل ماتقولون؟ قالوا هذا مال عظيم حتى ننظر ونجمع ونحمل اليك لم ندرك الانزاك[1] بعد ننظر فى ذلك، وارادوا الانصراف، فقال المفضل حتى تغدوا عندى، فحبسهم لغدائه ووجّه المفضّل الى اصحابه الّذين سعوا بهم، فجاؤا فقرأ عليهم كتاب ابى عبدالله (ع)، فرجعوا من عنده وحبس المفضل هؤلآء ليتغدوا، عنده فرجع الفتيان وحمل كلّ واحد منهم على قدر قوته الفا والفين و اقلّ واكثر، فحضروا اواحضروا الفى دينار وعشرة آلاف درهم قبل ان يفرغ هؤلآء من الغداء، فقال لهم المفضّل: تأمرونى ان اطرد هؤلآء من عندى، تظنّون انّ الله تعالى يحتاج[2] الى صلاتكم وصومكم.

وحكى نصر بن الصباح: عن ابن ابى عمير باسناده انّ الشيعة حين احدث ابو الخطّاب ما احدث: خرجوا الى ابى عبدالله (ع) فقالوا اقم لنا رجلا نفزع[3] اليه فى امر ديننا ومانحتاج اليه من الأحكام! قال لاتحتاجون الى ذلك، متى ما احتاج احدكم عرج الىّ وسمع منّى وينصرف، فقالوا لابدّ! فقال قد اقمت عليكم المفضّل اسمعوا منه واقبلوا عنه فانّه لايقول على الله

١ــ فى المطبوع: ثم لم ندرك الانذال بعد نظر. والنذل: الخسيس المحتقر الساقط والجمع انذال. وفى نسخة د و هـ: اليك ثم ندرك الاتراك بعد ننظر فى ذلك. وفى نسخة ج والترتيب: ثم ندرك الأنزال بعد نظر. وفى الممقانى: ثم ندرك الانذال بعد نظر فى ذلك.

٢ــ محتاج ــ خ.

٣ــ نفرغ ــ خ

وعلىّ الا الحق، فلم يأت عليه كثير شيء حتّى شنّعوا عليه وعلى اصحابه، وقالوا اصحابه لايصلّون ويشربون النبيذ وهم اصحاب الحمام و يقطعون الطريق، والمفضّل يقرّبهم ويدنيهم .

٥٩٣ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى ، عن محمدبن عمربن سعيدالزيّات ، عن محمدبن حبيب ، قال حدثنى بعض اصحابنا، من كان عند ابى الحسن الثانى(ع) جالساً، فلمّا نهضوا قال لهم القوا اباجعفر(ع) فسلّموا عليه واحدثوا به عهدا، فلمّا نهض القوم التفت الىّ وقال: يرحم الله المفضّل انكان ليكتفى بدون هذا .

٥٩٤ـ وحدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله، عن احمدبن محمدبن عيسى، عن البرقى، عن عثمان بن عيسى، عن خالدبن نجيح الجوّان[1]، قال، قال لى ابو الحسن(ع) مايقولون فى المفضل بن عمر؟ قلت يقولون فيه هبه يهوديا اونصرانيا وهو يقوم بامر صاحبكم ، قال: ويلهم مااخبث ماانزلوه! ماعندى كذلك ومالى فيهم مثله .

٥٩٥ـ على بن محمد، قال حدثنى سلمة بن الخطّاب، عن على بن حسان عن موسى بن بكر، قال، كنت فى خدمة ابى الحسن(ع) ولم اكن ارى شيئا يصل اليه الا من ناحية المفضل بن عمر، ولربّما رأيت الرجل يجيء بالشيء فلايقبله منه ويقول اوصله الى المفضّل .

٥٩٦ـ على بن محمد، قال حدثنى محمدبن احمد، عن احمدبن كليب، عن محمدبن الحسين، عن صفوان، قال، بلغ من شفقة المفضّل انّه كان

١ـ فى النسخة: الحواز. وفى ج: الحوار .

یشتری لأبی‌الحسن(ع) الحیتان، فیأخذ رؤوسها ویبیعها ویشتری لها حیتانا شفقة علیه .

۵۹۷ـ حدثنی نصربن‌الصباح، قال حدثنی اسحق‌بن محمدالبصری، قال حدثنی‌الحسن‌بن علی‌بن یقطین،عن عیسی‌بن سلیمان، عن ابی‌ابراهیم (ع)، قال، قلت جعلنی‌الله فداك خلّفت مولاك‌المفضّل علیلا فلو دعوت‌الله له ! قال: رحم‌الله‌المفضّل قداستراح،قال، فخرجت‌الی اصحابنا فقلت لهم قدوالله مات‌المفضّل، قال، ثمّ دخلت الکوفة واذا هو قدمات قبل ذلك بثلاثة ایّام .

۵۹۸ـ علی‌بن‌محمد، قال‌حدثنی احمدبن‌محمد، عن‌الحسین‌بن‌سعید، عن بعض اصحابنا، عن یونس‌بن ظبیان، قال، قلت لأبی‌عبدالله(ع) جعلت فداك لوکتبت الی هذین‌الرجلین بالکفّ عن‌هذاالرجل فانّهما له‌موذیان! فقال اذن اغریهما[1] به، کان‌کثیّرعزّة فی مودتها اصدق منهما فی مودّتی حیث یقول :

لقد علمت بالغیب‌الاّ احبّها اذاهو لم‌یکرم علیّ کریمها

اما والله لوکرمت علیهما[2] لکرم علیهما من اقرّب واوثر .

ما روی فی عیسی‌بن ابی‌منصور شلقان

۵۹۹ـ محمدبن نصیر، قال‌حدثنا محمدبن عیسی، عن‌ابراهیم‌بن‌علی، قال، کان ابوعبدالله(ع) اذا رأی عیسی‌بن ابی‌منصور، قال: من احبّ ان

۱ـ اعزیهما به ـ خ

۲ـ علیهم لکرم علیهم ـ خ

يرى رجلا من اهل الجنّة فلينظر الى هذا .

٦٠٠ـ كتب الىّ ابومحمدالفضل بن شاذان، يذكر عن ابن ابى عمير ، عن ابراهيم بن عبدالحميد ، عن سعيدبن يسار، عن عبدالله بن ابى يعفور ، قال، كنت عند ابى عبدالله(ع) اذأقبل عيسى بن ابى منصور، فقال: اذااردت ان تنظر الى خيار فى الدنيا وخيار فى الآخرة فانظر اليه .

قال ابوعمرو الكشّى: سألت حمدويه بن نصير، عن عيسى؟ فقال: خيّر فاضل هوالمعروف بشلقان وهو ابن ابى منصور، واسم ابى منصور صبيح .

ما روى فى ابان بن تغلب

٦٠١ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله القمى، عن احمدبن محمدبن عيسى، عن عمربن عبدالعزيز ، عن جميل ، عن ابى ـ عبدالله(ع) قال، ذكرنا ابان بن تغلب عند ابى عبدالله(ع)، فقال: رحمه الله اما والله لقد اوجع قلبى موت ابان .

٦٠٢ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد ، عن ابن ابى عمير، عن على بن اسمعيل بن عمّار، عن ابن مسكان، عن ابان بن تغلب، قال، قلت لأبى ـ عبدالله(ع) انّى اقعد فى المسجد فيجىء الناس فيسألونى، فان لم اجبهم لم يقبلوا منّى واكره ان اجيبهم بقولكم وما جاءعنكم! فقال لى: انظرماعلمت انّه من قولهم فأخبرهم بذلك .

٦٠٣ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب بن يزيد ، عن ابن ابى عمير ، عن ابان بن تغلب، قال، قال لى ابوعبدالله(ع) جالس اهل المدينة فانّى احبّ

ان يروا في شيعتنا مثلك .

٦٠٤ـ وروى عن صالح بن السندي، عن اميّة بن علي، عن مسلم بن ابي حيّة، قال، كنت عند ابي عبدالله(ع) في خدمته، فلمّا اردت ان افارقه ودّعته وقلت له احبّ ان تزوّدني! قال ائت ابان بن تغلب فانّه قد سمع منّي حديثا كثيرا ، فما روى لك عنّي فارو عنّي .

ماروى في عمر بن يزيد بيّاع السابري مولى ثقيف

٦٠٥ـ حدثني جعفر بن معروف، قال حدثني يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن عذافر، عن عمر بن يزيد، قال، قال لي ابو عبدالله(ع) يابن يزيد انت والله منّا اهل البيت! قلت له جعلت فداك من آل محمد؟ قال اي والله من انفسهم، قلت من انفسهم؟ قال اي والله من انفسهم ياعمر، اما تقرأ كتاب الله عزوجل: انّ اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبيّ والّذين آمنوا والله ولي المؤمنين .

ماروى في عمران وعيسى ابني عبدالله القميين

٦٠٦ـ حدثني محمد بن قولويه، قال حدثني سعد بن عبدالله القمي ، قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن طلحة، عن بعض الكوفيين رفعه قال، كنت بمنى اذ اقبل عمران بن عبدالله القميّ، ومعه مضارب[1] للرجال والنساء فيها كنف، فضربها في مضرب ابي عبدالله(ع) ، اذ اقبل

١ـ جمع مضرب بكسر الأول: الخيمة العظيمة والكنف بفتحتين: الظل . وبضمتين جمع كنيف ويراد به خيمة التخلي .

ابوعبدالله(ع) ومعه نساؤه، قال، فقال ماهذا؟ قالوا جعلناالله فداك هـذه مضارب ضربها لك عمران بن عبدالله، قال، فنزل، ثمّ قال ياغلام، عمران بن عبدالله! قال، فاقبل فقال جعلت فداك هذه المضارب التى امـرتنى بها ان اعملها لـك، فقال بكم ارتفعت؟ فقال له جعلت فـداك انّ الكرابيس من ضيعتى[1] وعملتها لك، فانا احبّ جعلت فداك ان تقبلها منّى هدية، فانّى رددت المال الّذى اعطيتنيه، قال، فقبض ابوعبدالله(ع) على يده ثمّ قال: اسأل الله ان يصلّى على محمد وآل محمّد، وان يظلّك وعترتك يوم لاظلّ الاّ ظلّه.

٦٠٧ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمّد، قال حدثنى احمد ابن محمد، عن موسى بن طلحة، عن ابى محمد اخى يونس بن يعقوب، عنه، قال، كنت بالمدينة فاستقبل جعفر بن محمد (عليهما السلام) فى بعض ازقّتها، قال، فقال اذهب يايونس فانّ بالباب رجل منّا اهل البيت، قال فجئت الى الباب فاذا عيسى بن عبدالله القمىّ جالس، قال، فقلت له من انت؟ فقال لـه انا رجل من اهل قم، قال، فلم يكن باسرع من ان اقبل ابوعبدالله (ع)، قال، فدخل على الحمار الدار، ثمّ التفت الينا فقال ادخلا! ثمّ قال يايونس بن يعقوب احسبك انكرت قولى لك انّ عيسى بن عبدالله منّا اهل البيت! قال قلت اى والله جعلت فداك لأنّ عيسى بن عبدالله رجل من اهل قم، فقال يـا يونس عيسى بن عبدالله هو منّا حى وهو منّا ميّت[2].

١ـ صنعتى ـ خ.

٢ـ قال الممقانى: وفى مجالس المفيد ـ حيّا وهو منا ميّتا.

٦٠٨ـ محمدبن مسعود وعلى بن محمد، قالا حدثنا الحسين بن عبدالله عن عبدالله بن على، عن احمدبن حمزة، عن عمران القمى ، عن حمّاد الناب، قال، كنّا عند ابى عبدالله(ع) ونحن جماعة اذدخل عليه عمران بن عبدالله القمى فسأله وبرّه وبشّه، فلمّا ان قام، قلت لأبى عبدالله (ع) من هذا الّذى بررته هذا البرّ؟ فقال هذا من اهل بيت النجباء[1] ، مـا ارادهم جبّار من الجبابرة الاّ قصمه الله .

٦٠٩ـ محمدبن مسعود وعلى بن محمد، قالا حدّثنا الحسين بن عبيد الله[2]، عن عبدالله بن على، عن احمدبن حمزة، عن المرزبان بن عمران، عن ابان بن عثمان، قال، دخل عمران بن عبدالله القمىّ على ابى عبدالله(ع)،فقرّبه ابوعبدالله، فقال له كيف انت وكيف ولدك وكيف اهلك وكيف بنوعمّك وكيف اهل بيتك؟ ثمّ حدثه مليّاً فلمّا خرج، قيل لأبى عبدالله(ع) من هذا؟ قال هذا نجيب قوم نجباء ما نصب لهم جبّار الاّ قصمه الله .

قال حسين: عرضت هذين الحديثين على احمدبن حمزة، فقال اعرفهما ولا احفظ من رواهما لى .

٦١٠ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن احمدبن محمدبن ابى نصر، عن يونس بن يعقوب.

قال وحدثنى محمدبن عيسى بن عبيد[3]، عن يونس بن يعقوب، قال ،

١ـ البيت النجباء ـ خ

٢ـ فى النسخ الخطيّة كذلك هنا، وفى الرواية السابقة: الحسين بن عبدالله

٣ـ فى النسخ الخطيّة: عبيدالله .

دخل عيسى‌بن عبدالله‌القمى على ابى‌عبدالله(ع)، فاوصاه باشياء ثم ودّعه وخرج عنه، فقال لخادمه ادعه! فانصرف اليه فخرج اليه فأوصاه باشياء ثمّ ودّعه وخرج عنه، فقال لخادمه ادعه! فانصرف اليه فاوصاه باشياء، ثمّ قال له ياعيسى‌بن عبدالله انّ الله عزوجل يقول وأمر اهلك بالصلاة، وانّك منّا اهل‌البيت، فاذا كانت‌الشمس من هيهنا مقدارها من‌هيهنا من‌العصر، فصلّ ستّ ركعات، قال ثمّ ودّعه وقبّل مابين عينى عيسى فانصرف، قال‌يونس ابن يعقوب فما تركت‌الستّ ركعات منذ سمعت اباعبدالله(ع) يقول ذلك لعيسى‌بن عبدالله .

ماروى فى يزيدبن خليفةالحارثى

٦١١ـ حمدويه‌بن‌نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى .

ومحمدبن مسعود، قال حدثنى على‌بن محمد، قال حدثنى محمدبن احمد، عن محمدبن عيسى‌بن عبيد، عن‌النضربن سويد، رفعه قال، دخل على ابى‌عبدالله(ع) رجل يقال له يزيدبن خليفة، فقال له من انت؟ فقال من بلحارث[1] بن كعب، قال، فقال ابوعبدالله(ع) ليس من اهل‌بيت الاّ وفيهم نجيب اونجيبان وانت نجيب بلحارث‌بن كعب .

ما روى فى عمربن اذينة
وسبب خروجه الى‌الموضع‌الذى مات‌فيه

٦١٢ـ حمدويه‌بن‌نصير، قال سمعت اشياخى منهم‌العبيدى وغيره ،

١ـ بفتح‌الباء: مخفف كلمة بنى‌الحارث بحذف حرف‌النون والياء .

انّ ابن اذينة كوفيّ، وكان هرب من المهديّ ومات باليمن فلذلك لم يرو عنه كثير، ويقال اسمه محمدبن عمربن اذينة، غلب عليه اسم ابيه، وهو كوفيّ مولى لعبدالقيس .

ما روى فى جابر المكفوف

٦١٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن الحسن، عن العبّاس بن عامر، عن جابر المكفوف، عن ابى عبدالله(ع) قال، دخلت عليه فقال اما يصلونك؟ قلت بلى ربما فعلوا، قال، فوصلنى بثلاثين دينارا، قال: ياجابر كم من عبد ان غاب لم يفقدوه وان شهد لم يعرفوه فى اطمار[1] لو اقسم على الله لابرّ قسمه .

ما روى فى زكريابن سابور

٦١٤ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جعفربن احمدبن ايّوب، قال حدثنى العمركى، عن ابن فضّال، عن يونس بن يعقوب، عن سعيدبن يسار، انّه حضر[2] احد ابنى سابور وكان لهما ورع واخبات فمرض احدهما ولا احسبه الاّ زكريابن سابور، قال، فحضرته عند موته، قال، فبسط يده ثمّ قال ابيضّت يدى ياعلى[3]، قال، فدخلت على ابى عبدالله(ع) وعنده محمدبن مسلم، فلمّا قمت من عنده ظننت انّ محمدبن مسلم اخبره بخبر الرجل ،

١ـ الطمر بالكسر: الثوب البالى. وابرّ قسمه امضاها على الصدق .
٢ـ بصيغة المجهول: يقال حضره الموت فهو محضور .
٣ـ المراد هو علىبن ابيطالب (ع) .

فاتبعنى رسول فرجعت اليه، فقال اخبرنى خبرالرجل الذى حضرته عند الموت اىّ شئ سمعته يقول؟ قلت بسط يده فقال ابيضّت يدى ياعلى، فقال ابوعبدالله(ع) رآه والله رآه والله رآه.

ما روى فى حريز و فضل‌بن عبدالملك‌البقباق و حذيفةبن منصور

٦١٥ـ حمدويه ومحمد، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن صفوان، عن عبدالرحمن‌بن‌الحجّاج، قال، سأل ابوالعباس فضل‌البقباق لحريز الاذن على ابى‌عبدالله(ع) فلم يأذن له، فعاوده[1] فلم يأذن له، فقال اى شئ للرجل ان‌يبلغ من‌عقوبة غلامه؟ قال، قال: على قدر ذنوبه، فقال قد عاقبت والله حريزا باعظم‌ممّا صنع، قال، ويحك انّى فعلت ذلك ان حريزا جرّد السيف، ثمّ قال: اما لوكان حذيفةبن‌منصور: ما عاودنى فيه بعدان‌قلت لا.

٦١٦ـ محمدبن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى، قال‌حدثنى يونس ابن‌عبدالرحمن، قال، قلت لحريز يوماً، ياابا‌عبدالله كم يجزيك ان تمسح من شعر رأسك فى وضوء الصلاة[2]؟ قال بقدر ثلاث اصابع واومأ بالسبّابة والوسطى والثالثة، وكان يونس يذكر عنه فقها كثيرا.

٦١٧ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا عبدالله‌بن محمد، قال حدّثنى ابوداودالمسترق، عن عبدالله‌بن راشد، عن عبيدبن زرارة قال، دخلت‌على ابى‌عبدالله(ع) وعنده البقباق، فقلت له جعلت فداك رجل احبّ بنى‌اميّة

١ـ عاوده بالمسالة: ساله مرة بعداخرى.

٢ـ وضوئك للصلاة ـ خ.

اهو معهم؟ قال نعم، قلت رجل احبّكم اهو معكم؟ قال نعم، قلت وان زنى وان سرق؟ قال فنظر الى البقباق فوجد منه غفلة، ثمّ اومى برأسه نعم .

ما روى فى زيدالشحّام والحارث بن المغيرة النصرىّ

٦١٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، قال حدثنى محمد ابن احمد، عن محمدبن موسى الهمدانى، عن منصوربن العبّاس، عن مروك ابن عبيد، عمّن رواه، عن زيدالشحّام، قال، قلت[1] لأبى عبدالله(ع) اسمى فى تلك الأسامى يعنى فى كتاب اصحاب اليمين؟ قال نعم .

٦١٩ـ نصربن الصبّاح، قال حدثنا الحسن بن على بن ابى عثمان سجّادة قال حدثنا محمدبن الوضاح، عن زيدالشحّام، قال، دخلت على ابى عبدالله (عليه السلام) فقال لى يازيد جدّد التوبة واحدث عبادة، قال، قلت نعيت الىّ نفسى، قال، فقال لى يازيد ماعندنا لك خير وانت من شيعتنا الينا ـ الصراط والينا الميزان والينا حساب شيعتنا والله لانا لكم ارحم من احدكم بنفسه، يازيد كاتّى انظر اليك فى درجتك من الجنّة ورفيقك فيها الحارث ابن المغيرة النصرىّ .

٦٢٠ـ وحدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنا سعدبن عبدالله، عن احمدبن محمدبن عيسى، عن عبدالله بن محمد الحجّال، عن يونس بن يعقوب، قال، كنّا عند ابى عبدالله(ع) فقال اما لكم من مفزع امالكم من مستراح تستريحون اليه مايمنعكم من الحارث بن المغيرة النصرى .

١ـ الظاهر ان هذه الرواية تتمّة رواية ٣١٣ .

ما روى فى الفضيل بن الزبير الرسّان واخوته

٦٢١ـ قال محمد بن مسعود: و سألت علىّ بن الحسن ، عن فضيل الرسّان؟ قال هو فضيل بن الزبير وكانوا ثلاثة اخوة عبدالله وآخر .

٦٢٢ـ ابراهيم بن محمد بن العباس الختلى[1] قال حدثنى احمد بن ادريس القمى ، عن محمد بن احمد بن يحيى، عن احمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن ابى عمير، عن عبدالرحمن بن سيابة، قال دفع الىّ ابو عبدالله(ع) دنانير[2] ، وأمرنى ان اقسّمها فى عيالات من اصيب مع عمّه زيد، فقسّمتها، قال ، فاصاب عيال عبدالله بن الزبير الرسّان اربعة دنانير .

ما روى فى سلام و مثنّى بن الوليد والمثنى بن عبدالسلام

٦٢٣ـ قال ابو النصر محمد بن مسعود: قال علىّ بن الحسن، سلّام والمثنّى بن الوليد والمثنّى بن عبدالسلام كلّهم حنّاطون كوفيّون لا بأس بهم .

ما روى فى مسلم مولى ابى عبدالله عليه السلام

٦٢٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنا على بن الحسن، قال حدثنا محمّد ابن الوليد البجلى ،عن العبّاس بن هلال ، عن ابى الحسن (عليه السلام) ،

١ـ فى نسخة ا و ب و ج : الجنبلى.

٢ـ فى نسخة ا و ب : حذفت كلمة الدنانير و فى الحاشية من ا و ه : قد سقط ذكر ما اعطاه والذى احفظه انه كان الف دينار .

قال ، ذكر انّ مسلما مولى جعفربن محمد سندىّ ، و انّ جعفراً قال له ارجو انتكون قدوفقت‌الاسم، واتّه علّم‌القرآن فى‌النوم فاصبح وقد علمه، قال محمدبن‌الوليد: كان من اولادالسند .

٦٢٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله‌بن محمدبن خالد، عن الوشّاء، عن‌الرضا(ع) مثله

ما روى فى عبدالله‌بن غالب‌الشاعر

٦٢٦ـ قال نصربن‌الصباح البلخى: عبدالله‌بن غالب‌الشاعر الذى قال له ابوعبدالله (ع) انّ ملكا يلقى عليه‌الشعر، وانّى لأعرف ذلك‌الملك .

ما روى فى كليب‌الصيداوىّ

٦٢٧ـ علىبن اسمعيل، عن حمّادبن عيسى، عن حسين‌بن مختار، عن ابى‌اسامة، قال، قلت لأبى‌عبدالله (ع) انّ عندنا رجلا يسمّى كليبا، فلا يجىء عنكم شىء الاّ قال انا اسلّم ، فسمّيناه كليبا بتسليمه، قال فترحّم عليه ابوعبدالله(ع) وقال اتدرون ماالتسليم؟ فسكتنا، فقال: هو والله الاخبات، قول‌الله عزوجلّ: الّذين آمنوا وعملواالصالحات واخبتوا الى ربّهم .

٦٢٨ـ ايّوب‌بن نوح، عن صفوان‌بن يحيى، عن كليب‌بن معاوية الأسدى، قال، سمعت اباعبدالله(ع) يقول والله انّكم لعلى دين‌الله و دين ملائكته فأعينونى بورع واجتهاد، فوالله مايتقبّل الاّ منكم، فاتّقواالله وكفّوا السنتكم وصلّوا فى مساجدهم، فاذا تميّزالقوم فتميّزوا .

٦٢٩ـ روى عن محمد بن معلّى النيلىّ، عن الحسين بن حمّاد الخزاز[1] عن كليب، قال، قال رجل لأبى عبدالله(ع) ايجبّ الرجل الرجل ولم يره ؟ قال ها هو ذا انا احبّ كليبا الصيداوىّ ولم اره[2].

وهو كليب بن معاوية الصيداوىّ الأسدىّ والصيدا بطن من بنى اسد.

ما روى فى محمد بن قيس

٦٣٠ـ روى محمد بن غالب، عن على بن الحسن بن على بن فضّال، عن محمد بن زياد، عن فضيل بن عثمان، عن مرزوق، قال، قلت لأبى عبدالله(ع) محمد بن قيس يقرئك السلام! فقال لى محمد بن القيس الّذى بينه و بين عبدالرحمن القصير قرابة ؟ قلت نعم، قال: قل له اعبدالله ولا تشرك به شيئا وآمن برسوله خاتم النبيّين لا نبىّ بعده، وانّه كان لرسول الله الطاعة المفروضة وعلىّ ابن عمّه، واياك والسمع من فلان وفلان .

ما روى فى عبدالواحد بن المختار الانصارى

٦٣١ـ روى محمد بن غالب، عن محمد بن الوليد الخزّاز، عن ابن بكير عن عبدالواحد بن المختار الأنصارىّ قال سألت اباعبدالله (ع) عن الشطرنج فقال انّ عبدالواحد لفى شغل عن اللعب، قال ابن بكير: عبدالواحد ما كان عندى يذكر اللعب حتّى يسأل عنه اباعبدالله(ع) .

١ـ الخرّاز ـ خ

٢ـ هذا الكلام قاله (ع) قبل رؤيته كليبا فلا ينافى الرواية السابقة حيث قال كليب: سمعت اباعبدالله (ع) يقول .

ما روى فى صالح بن سهل

٦٣٢ـ روى عن محمدبن احمد، عن محمدبن الحسين، عن الحسن بن على الصيرفىّ، عن صالح بن سهل، قال، كنت اقول فى ابى عبدالله (ع) بالربوبيّة، فدخلت عليه فلمّا نظر الىّ قال: ياصالح انّا والله عبيد مخلوقون لنا ربّ نعبده وان لم نعبده عذّبنا.

ما روى فى رزام مولى خالدالقسرى

٦٣٣ـ محمدبن الحسين، قال حدثنى الحسين بن خرّزاذ[1]، عن يونس ابن القاسم البلخى[2]، قال حدثنى رزام مولى خالدالقسرىّ، قال، كنت اعذّب، بالمدينة بعدما خرج منها محمدبن خالد، فكان صاحب العذاب يعلّقنى بالسقف ويرجع الى اهله ويغلق علىّ الباب، وكان اهل البيت[3] اذاانصرف الى اهله حلّوا الحبل عنّى حتى يريحونى[4]، واقعد على الأرض حتّى اذا دنى مجيئه علّقونى، فوالله انّى كذلك[5] ذات يوم اذارقعة وقعت من الكوّة الىّ من الطريق، فاخذتها فاذا هى مشدودة بحصاة، فنظرت فيها فاذا خطّ ابى عبدالله (ع) واذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم قل يارزام! يا كائناً قبل كلّ

١ـ فى النسخة هنا وفى السند الآتى: حوزاد.
٢ـ فى النسختين والترتيب: البجلى ـ خ.
٣ـ فى الترتيب: اهل الباب.
٤ـ ويخلّونى ـ خ.
٥ـ لكذلك ـ خ.

شيء ويا كائنا بعد كلّ شيء ويا مكوّن كلّ شيء البسني درعك الحصينة من شرّ جميع خلقك، قال رزام، فقلت ذلك فما عاد الىّ شيء من العذاب بعد ذلك .

ما روى فى ابى بحير عبدالله بن النجاشى

٦٣٤ـ حدثنى محمد بن الحسن، قال حدثنى الحسن بن خرّزاذ ، عن موسى بن القاسم البجلىّ، عن ابراهيم بن ابى البلاد، عن عمّار السجستانىّ، قال زاملت[1] ابابحير عبد الله بن النّجاشى من سجستان الى مكّة، و كان يرى رأى الزيديّة، فلمّا صرنا[2] الى المدينة مضيت انا الى ابى عبدالله(ع) ومضى هو الى عبدالله بن الحسن، فلمّا انصرف رأيته منكسراً يتقلّب على فراشه ويتأوّه، قلت مالك ابابحير؟ فقال استأذن لى على صاحبك اذا اصبحت انشاءالله، فلمّا اصبحنا دخلت على ابى عبدالله (ع) فقلت هذا عبدالله بن النجاشى سألنى ان استأذن له عليك وهو يرى رأى الزيديّة، فقال ائذن له! فلمّا دخل عليه قرّبه ابوعبدالله(ع)، فقال له ابوبحير جعلت فداك انّى لم ازل مقرّا بفضلكم ارى الحقّ فيكم لا فى غيركم، وانّى قتلت ثلاثة عشر رجلاً من الخوارج كلّهم سمعتهم يتبرأ[3] من علىّ بن ابى طالب(ع)، فقال له ابوعبدالله(ع) سألت عن هذه المسألة احداً غيرى ؟ فقال نعم سالت عنها عبدالله بن الحسن فلم يكن عنده فيها جواب وعظم عليه، وقال لى انت مأخوذ

١ـ زاملته اى عادلته على البعير والمحمل .

٢ـ دخلنا ـ خ .

٣ـ يتبرّؤون ـ خ .

فی الدنیا والآخرة، فقلت اصلحك الله فعلی ماذا[1] عادینا الناس فی علیّ (ع)! فقال له ابوعبدالله (ع) وکیف قتلتهم یا ابابحیر؟ فقال منهم من کنت اصعد سطحه بسلّم حتّی اقتله، ومنهم من دعوته باللیل علی بابه فاذا خرج علیّ قتلته، ومنهم من کنت اصحبه فی الطریق فاذا خلا لی قتلته، وقداستنزذلك کلّه علیّ، فقال ابوعبدالله (ع) یا ابابحیر لو کنت قتلتهم بامر الامام لم یکن علیك فی قتلهم شیء ولکنّك سبقت الامام، فعلیك ثلاث عشرة شاة تذبحها بمنی ولتصدّق بلحمها لسبقك الامام، ولیس علیك غیرذلك، ثمّ قال ابوعبدالله (ع) یاابابحیر اخبرنی حین اصابك المیزاب وعلیك الصدرة[2] من فراء فدخلت النهر فخرجت وتبعك الصبیان یعیّطون بك، ای شیء صیّرك علی هذا! فقال عمّار، فالتفت الیّ ابوبحیر فقال ای شیء کان هذا من الحدیث حتّی تحدثه اباعبدالله (ع)! فقلت لا والله ماذکرت له ولا لغیره وهذا هو یسمع کلامی، فقال له ابوعبدالله (ع) لم یخبرنی بشیء یاابابحیر، فلمّا خرجنا من عنده، قال لی ابوبحیر یاعمّار اشهد انّ هذا عالم آل محمد، وانّ الذی کنت علیه باطل، وانّ هذا صاحب الأمر.

ما روی فی حمّاد السمندی

٦٣٥ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن احمد النهدیّ الکوفی، عن معاویة بن حکیم الدهنیّ، عن شریف بن سابق التفلیسیّ، عن

١ـ فعلی ماعادینا ـ خ.

٢ـ الصدرة بالضم: ثوب یغطی الصدر. وعیّط تعییطا: صاح.

حمّادالسمندرىّ ، قال قلت لأبى عبدالله(ع) انّى ادخل الى بلادالشرك وانّ من عندنا يقولون ان متّ ثمّ حشِرت معهم، قال، فقال: ياحمّاد اذا كنت ثمّ تذكر امرنا وتدعو اليه؟ قلت بلى، قال فاذا كنت فى هذه المدن مدن الاسلام تذكر امرنا وتدعو اليه؟ قال، قلت لا، قال، فقال لى انّك ان متّ ثمّ حشِرت امّةً وحدك وسعى نورك بين يديك .

فى عقبةبن خالد

٦٣٦ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد، عن الوشّاء، قال حدثنا علىبن عقبة، عن ابيه، قال، قلت لأبى عبدالله(ع) انّ لنا خادما لاتعرف مانحن عليه، فاذا اذنبت ذنبا وارادت ان تحلف بيمين: قالت لا وحق الذى اذاذكرتموه بكيتم، قال، فقال: رحمكم الله من اهل البيت.

ماروى فى اسماعيلبن حقيبة و قيل جفينة

٦٣٧ـ قال محمدبن مسعود: وسألت علىبن الحسن بن علىبن فضّال ، عن اسمعيل بن حقيبة؟ قال: صالح، وهو قليل الرواية .

ما روى فى موسى بن اشيم و حفصبن ميمون و جعفربن ميمون

٦٣٨ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنا ايوب بن نوح، عن حنانبن سدير، عن ابى عبدالله(ع) قال: انّى لأنفس على اجساد اصيبت معه يعنى اباالخطّاب النار، ثمّ ذكر ابن الأشيم، فقال: كان يأتينى فيدخل علىّ هو و صاحبه و حفصبن ميمون ويسألونى، فاخبرهم بالحق، ثمّ يخرجون من عندى الى ابى الخطّاب، فيخبرهم بخلاف قولى، فيأخذون بقوله ويذرون قولى .

ما روى فى عبدالله‌بن بكيربن اعين

٦٣٩ـ قال محمدبن مسعود عبدالله‌بن بكير وجماعة من‌الفطحيّة هم فقهاء اصحابنا، منهم ابن‌بكير و ابن فضّال يعنى الحسن‌بن على و عمّار الساباطىّ وعلىّ بن‌اسباط وبنوالحسن‌بن على‌بن فضال علىّ واخواه‌ويونس ابن‌يعقوب ومعاوية‌بن حكيم، وعدّ عدّة من اجلّة‌العلماء.

ما روى فى داودبن فرقد

٦٤٠ـ محمدبن‌مسعود، قال حدثنى عبدالله‌بن محمد، قال‌حدثنى الوشّاء، عن على‌بن عقبة، عن داودبن فرقد، قال، قلت لأبى‌عبدالله (ع) جعلت فداك كنت اصلّى‌عندالقبر واذا رجل خلفى يقول: اتريدون‌ان‌تهدوا من اضلّ‌الله والله اركسهم[1] بماكسبوا، قال، فالتفتّ اليه وقد تاوّل علىّ هذه‌الآية، وما ادرى من هو! وانا اقول ـ وانّ‌الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم وان اطعتموهم انّكم لمشركون، فاذا هو هارون‌بن سعد، قال، فضحك ابوعبدالله(ع) ثمّ قال: اذا اصبت‌الجواب، قل[2] الكلام باذن‌الله.

٦٤١ـ حمدويه، قال حدثنا ايّوب، قال‌حدثنى صفوان، عن داودبن فرقد، قال، قلت لأبى‌عبدالله(ع) انّ رجلا خلفى حين صلّيت‌المغرب فى مسجد رسول‌الله(ص) فقال: مالكم فى‌المنافقين فئتين والله اركسهم بماكسبوا

١ـ اركسه: نكسه.

٢ـ اصيب‌الجواب قبل ـ خ. ويمكن ان‌يكون (قل) فعل امر: اى لك ان تدخل فى‌الكلام معهم باذن‌الله.

تريدون انتهدوا من اضلّ الله، فعلمت انه يعنيني، فالتفت اليه فقلت: وانّ الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم، وذكر مثله سواء الى آخره[1]، وقال في آخره: قلت جعلت فداك لاجرم والله ماتكلّم بكلمة، فقال ابوعبدالله (عليه السلام) ماأحداجهل منهم انفي المرجئة فتياً[2] وعلما وفي الخوارج فتياً وعلما، وما أحد اجهل منهم .

ما روى في خالدبن جرير البجلي

٦٤٢ـ محمدبن مسعود، قال سألت علي بن الحسن، عن خالدبن جرير الذي يروى عنه الحسن بن محبوب؟ فقال كان من بجيلة وكان صالحا .

ما روى في وهب بن جميع مولى اسحق بن عمّار

٦٤٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثني علي بن الحسن، وسألته عن وهب ابن جميع؟ فقال ماسمعت فيه الا خيراً .

ما روى في علي بن خليدالمكفوف

٦٤٤ـ محمدبن مسعود، قال سألت علي بن الحسن، عن علي بن خليد قال[3]: يعرف بابي الحسن المكفوف وهو بغداديّ، قال: ليس به بأس .

١ـ الى آخر الحديث ـ خ .
٢ـ الفتيا بالضم : الفتوى . و في بعض النسخ : فتيا و علما .
٣ـ كان ـ خ .

ما روى فى اديم‌بن‌الحرّ ابى‌الحرّ الحذّاء

٦٤٥ـ قال نصربن‌الصباح: ابوالحرّ اسمه اديم‌بن‌الحرّ وهو حذّاء صاحب ابى‌عبدالله(ع)[١].

ما روى فى حبيب‌السجستانى

٦٤٦ـ محمدبن مسعود، قال: حبيب‌السجستانىّ كان اولاً شارياً[٢]، ثم دخل فى هذاالمذهب وكان من اصحاب ابى‌جعفر وابى‌عبدالله (عليهماـ السلام) منقطعا اليهما.

زيادبن ابى رجاء

٦٤٧ـ قال محمدبن مسعود: سألت ابن فضّال، عن‌زيادبن ابى‌رجاء؟ فقال ثقة.

ما روى فى‌الطيّار و ابيه[٣]

٦٤٨ـ قال محمدبن مسعود: حدثنى محمدبن نصير، قال حـدثنى محمدبن‌الحسين، عن جعفربن بشير، عن ابن‌بكير، عن حمزةبن‌الطيّار[٤]، قال، سألنى ابوعبدالله(ع) عن قراءةالقرآن؟ فقلت ما انا بذلك، قال لكن ابوك، قال، فسألنى عن‌الفرائض؟ فقلت انا وما انا بـذلك فقال لكـن

١ـ وفى باقى‌النسخ: يروى نيفا و اربعين حديثا عن ابى‌عبدالله (ع).

٢ـ والجمع شراة و هم‌الخوارج.

٣ـ وابنه ـ خ.

٤ـ فى‌النسختين: حمزةالطيّار، و فى‌السندالآتى: حمزةبن‌الطيار. وهذا يدل على صحةالاطلاقين.

ابوك، قال، ثمّ قال: انّ رجلا من قريش كان لى صديقا وكان عالما قاريا، فاجتمع هو وابوك عند ابى جعفر(ع)، فقال ليُقبل كلّ واحد منكما على صاحبه ويسائل[1] كلّ واحد منكما صاحبه! ففعلا، فقال القرشىّ لأبى جعفر (ع) قد علمت ما اردت ! اردت ان تعلمنى انّ فى اصحابك مثل هذا، قال هو ذاك كيف رأيت ؟ .

٦٤٩ـ طاهر بن عيسى، قال حدثنى جعفر بن احمد، قال حدثنى الشجاعى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن حمزة بن الطيّار، عن ابيه، محمد قال، جئت الى باب ابى جعفر(ع) استأذن عليه فلم يأذن لى واذن لغيرى، فرجعت الى منزلى وانا مغموم، فطرحت نفسى على سرير فى الدار وذهب عنّى النوم، فجعلت افكّر واقول اليس المرجئة تقول كذا والقدريّة تقول كذا والحروريّة تقول كذا والزيديّة تقول كذا، فيُفسَد عليهم قولهم، وانا افكّر فى هذا حتّى نادى المنادى فاذا الباب تُدقّ ، فقلت من هذا؟ فقال رسول ابى جعفر(ع) يقول لك ابو جعفر(ع) اجب ! فاخذت ثيابى ومضيت معه فدخلت عليه، فلما رآنى قال يا محمد لا الى المرجئة ولا الى القدريّة ولا الى الحروريّة ولا الى الزيديّة، ولكن الينا، انّما حجبتك لكذا وكذا، فقبلت وقلت به .

٦٥٠ـ حمدويه ومحمد ابنا نصير، قالا حدثنا محمد بن عيسى ، عن على بن الحكم، عن ابان الأحمر، عن الطيّار[2] قال، قلت لأبى عبدالله(ع) بلغنى

١ـ يسأل ـ خ .

٢ـ ظاهر الأسناد فى الباب يقتضى ان يكون المراد من الطيّار محمداً اباه و ان يمكن ان يكون المراد ابنه حمزة ايضاً لصحة الاطلاق كما فى العنوان .

انّك كرهت منّا مناظرة الناس وكرهت الخصومة؟ فقال امّا كـلام مثلك للناس فلا نكرهه، من اذا طار احسن ان يقع وان وقع يحسن ان يطير، فمن كان هكذا فلا نكره كلامه .

٦٥١ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن ابن ابى عمير، عن هشام بن الحكم، قال، قال لى ابوعبدالله(ع) ما فعل ابن الطيار ؟ قال، قلت مات، قال رحمه الله ولقّاه نضرة وسرورا فقد كان شديد الخصومة عنّا اهل البيت .

٦٥٢ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن عيسى ، عن يونس ، عن ابى جعفر الأحول، عن ابى عبدالله(ع) فقال: ما فعـل ابن الطيّار ؟ فقلت توفّى، فقال رحمه الله ادخل الله عليه الرحمة ونضّره، فانّه كان يخاصم عنّا اهل البيت .

٦٥٣ـ فضالة بن جعفر،[1] عن ابان، عن حمزة بن الطيّار، عن ابى عبدالله (ع) قال، اخذ ابوعبدالله(ع) بيدى ثمّ عدّ الأئمّة عليهم السلام اماما اماما يحسبهم بيده حتّى انتهى الى ابى جعفر(ع) فكفّ، فقلت جعلنى الله فداك لو فلقت رمّانة فاحللت بعضها وحرّمت بعضها لشهدت انّ مـا حرّمت حرام وما احللت حلال، فقال: فحسبك ان تقول بقوله، وما انا الاّ مثلهم لى مالهم وعلىّ ماعليهم، فان اردت ان تجئ يوم القيامة مع الّذين قال الله تعالى: يوم ندعو كلّ اناس بامامهم ، فقل بقوله .

١ـ فى الترتيب : فضالة عن جعفر .والصحيح بقرينة ٧٩٨ فضالة و جعفر و لعدم وجود فضالة بن جعفر .

ما روى فى ابى الصباح الكنانى ابراهيم بن نعيم

٦٥٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد قال حدثنى احمد ابن محمد، عن الوشّاء، عن بعض اصحابنا قال، قال ابوعبدالله(ع) لأبى الصباح الكنانى انت ميزان! فقال له جعلت فداك الميزان[1] ربّما كان فيه عين![2] قال انت ميزان ليس فيه عين.

٦٥٥ـ بهذا الأسناد عن احمد، عن على بن الحكم، عن ابان بن عثمان، عن بريد العجلى، قال، كنت انا وابو الصباح الكنانى عند ابى عبدالله(ع). فقال: كان اصحاب ابى والله خيرا منكم، كان اصحاب ابى ورقا لاشوك فيه وانتم اليوم شوك لا ورق فيه، فقال ابو الصباح الكنانى جعلت فداك فنحن اصحاب ابيك! قال: كنتم يومئذ خيراً منكم اليوم.

٦٥٦ـ محمّد بن مسعود، قال كتب الىّ الشاذان، قال حدثنا الفضل، قال حدثنى على بن الحكم و غيره، عن ابى الصباح الكنانى قال جاءنى سدير فقال لى انّ زبداً تبرّأ منك، قال فاخذتْ علىّ ثيابى، قال[3] وكان ابو الصباح رجلا ضاريا، قال، فاتيته فدخلت عليه وسلّمت عليه،

١ـ ان الميزان ـ خ.

٢ـ العين فى الميزان: الميل فيه.

٣ـ اى قال على بن الحكم وكان ابو الصباح ضاريا، والضارى من الحيوان: السبع.

فقلت له يا ابا الحسين بلغنى انك قلت الأئمّة اربعة ثلاثة مضوا[1] والرابع هو القائم! قال زيد هكذا قلت، قال، فقلت لزيد هل تذكر قولك لى بالمدينة فى حياة ابى جعفر (ع) وانت تقول انّ الله تعالى قضى فى كتابه: انّ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليّه سلطانا، وانّما الأئمّة ولاة الدم و اهل الباب وهذا ابو جعفر الامام فان حدث به حدث فانّ فينا خلفاً، وقال، كان يسمع منّى خطب[2] امير المؤمنين (ع) وانا اقول: فلا تعلّموهم فهم اعلم منكم، فقال لى اما تذكر هذا القول[3]؟ فقلت بلى فانّ منكم من هو كذلك، قال، ثم خرجت من عنده فتهيّأت وهيّأت راحلة، ومضيت الى ابى عبدالله (ع) ودخلت عليه، وقصصت عليه ماجرى بينى وبين زيد، فقال ارأيت لو انّ الله تعالى ابتلى زيدا فخرج منّا سيفان آخران باىّ شىء يعرف اىّ السيوف سيف الحق، والله ماهو كما قال، لئن خرج ليقتلنّه، قال فرجعت فانتهيت الى القادسيّة فاستقبلنى الخبر بقتله رحمه الله.

٦٥٧ـ على بن محمد بن قتيبة، قال حدثنا ابو محمد الفضل بن شاذان، قال حدثنى على بن الحكم، باسناده، هذا الحديث بعينه.

٦٥٨ـ محمد بن مسعود، قال، قال على بن الحسن: ابو الصباح الكنانى

١ـ يمكن ان يكون مراده على فرض الصحة آبائه الثلاثة وهم فى (على بن الحسين بن على) والمراد من القائم هو نفسه، او غير ذلك من الإحتمالات.

٢ـ بالفتح مصدر خطب خطبا اى وعظ. اوبالضم فالفتح جمع خطبة.

٣ـ يقول فكيف تعلّمنى ولا تتوجه الى قولك فلا تعلموهم وهم اعلم منكم.

ثقة وكان كوفيًا، وانّما سمّى الكنانى لان منزله فى كنانة فعرف به وكان عبديًا[1] .

فى ابان بن عثمان الاحمر

٦٥٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى محمدبن نصير وحمدويه، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن الحسن بن على بن يقطين، عن ابراهيم بن ابى البلاد، قال، كنت اقود ابى وقدكان كُفّ بصره، حتّى صرنا الى حلقة فيها ابان الأحمر، فقال لى عمّن تحدث؟ قلت عن ابى عبدالله(ع)، فقال ويحه[2] سمعت اباعبدالله(ع) يقول: اما انّ منكم الكذّابين ومن غيركم المكذّبين .

٦٦٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن ، قال، كان ابان من اهل البصرة وكان مولى بجيلة وكان يسكن الكوفة وكان من الناووسيّة.

ماروى فى ابى خديجة سالم بن مكرم

٦٦١ـ محمدبن مسعود، قال سألت اباالحسن على بن الحسن، عن اسم ابى خديجة؟ قال سالم بن مكرم، فقلت له ثقة؟ فقال: صالح وكان من اهل الكوفة و كان جمّالا ، و ذكر انّه حمل اباعبدالله (عليه السلام) من مكّة الى المدينة ، قال ، اخبرناعبدالرحمن بن ابى هاشم عن ابى

١ـ نسبة الى عبد قيس اوغيره .

٢ـ الضمير راجع الى ابراهيم، والخطاب الى افرادالحلقة .

خدیجة قال ابوعبدالله (علیه‌السلام) لا تکتن بابی‌خدیجة ! قلت فبم اکتنی؟ فقال بابی‌سلمة، وکان سالم من اصحاب ابی‌الخطّاب، وکان فی المسجد یوم بعث‌عیسی‌بن موسی‌بن علی‌بن عبدالله‌بن العبّاس، وکان عامل المنصور علی‌الکوفة الی ابی‌الخطّاب، لما بلغه انّهم قد اظهروا الاباحات ودعواالناس الی نبوّة ابی‌الخطّاب، و انّهم یجتمعون فی‌المسجد ولزموا الأساطین یورّون[1] الناس انّهم قد لزموها للعبادة، وبعث‌الیهم رجلافقتلهم جمیعا، لم یفلت منهم الاّ رجل واحد اصابته جراحات فسقط بین‌القتلی‌یعدّ فیهم، فلمّا جنّه‌اللیل خرج من‌بینهم فتخلّص، وهوابوسلمة سالم‌بن‌مکرم الجمّال‌الملقب بابی‌خدیجة، فذکر بعد ذلك انّه تاب وکان ممّن یروی‌ـ الحدیث .

ما روی فی فیض‌بن المختار و سلیمان‌بن خالد و عبدالسلام بن عبدالرحمن

۶۶۲ـ حمدویه، قال حدثنی یعقوب‌بن یزید، عن ابن‌ابی‌عمیر .

ومحمدبن مسعود، قال حدثنی احمدبن المنصورالخزاعی، عن‌احمد ابن‌الفضل‌الخزاعی، عن ابن‌ابی‌عمیر، قال‌حدثنا حمّادبن عیسی، عن عبد الحمیدبن ابی‌الدیلم، قال، کنت عند ابی‌عبدالله(ع) فاتاه کتاب عبدالسلام ابن عبدالرحمن‌بن نعیم‌وکتاب‌الفیض‌بن‌المختاروسلیمان‌بن خالد، یخبرونه

۱ـ یرون ـ خ . من‌الارائة . ویورون من‌التوریه .

انّ الكوفة شاغرة برجلها[1]، وانّه انامرهم ان يأخذوها، اخذوها، فلمّا قرأ كتابهم رمى به، ثمّ قال: ما انالهؤلآء بامام اما علموا انّ صاحبهم السفيانيّ

ما روى فى الفيض و يونس بن ظبيان

٦٦٣ـ وانّ الفيض اول من سمع عن ابى عبدالله(ع) نصّه على ابنه موسى بن جعفر(ع).

جعفر بن احمد بن ايّوب، عن احمد بن الحسن الميثمى[2]، عن ابى نجيح، عن الفيض بن المختار.

وعنه عن على بن اسمعيل، عن ابى نجيح، عن الفيض، قال، قلت لأبى عبدالله جعلت فداك، ماتقول فى الأرض اتقبّلها من السلطان ثمّ اواجرها آخرين على انّ ماخرج الله منها مى شئ كان من ذلك النصف اوالثلث او اقلّ من ذلك اواكثر؟ قال لا بأس به، فقال له اسمعيل ابنه يابه لم تحفظ! قال، فقال يابنىّ اوليس كذلك اعامل اكرتى![3] انّ كثيراً ماقول لك الزمنى فلا تفعل، فقام اسمعيل فخرج، فقلت جعلت فداك وما على اسمعيل الّا يلزمك اذا كنت افضيت اليه الأشياء من بعدك كما افضيت اليك بعد ابيك، قال، فقال يافيض انّ اسمعيل ليس كأنّا من ابى، قلت جعلت فداك فقد كنّا لانشكّ انّ الرحال ستحطّ اليه من بعدك، وقد قلت فيه ماقلت، فان كان مانخاف واسأل الله العافية فالى من؟ قال، فامسك عنّى، فقبّلت ركبته

١ـ شغر البلد شغورا اذاخلى من حافظ يمنعه والرجل بالفتح: المراجل

٢ـ فى النسخة و ج و ه: التيمى.

٣ـ الاكرة بفتحتين الحرّاس، و مفرده اكّار.

وقلت ارحم سيدى فانّما هى النار، واثنى والله لو طمعت انّى اموت قبلك ما باليت ولكنّى اخاف البقاء بعدك، فقال لى مكانك !

ثمّ قام الى ستر فى البيت فرفعه ودخل، ثمّ مكث قليلاً ثم صاح يافيض ادخل! فدخلت فاذا هو فى المسجد قد صلّى فيه، وانحرف عن القبلة فجلست بين يديه ودخل اليه ابو الحسن (ع) وهو يومئذ خماسىّ وفى يده درّة[1] فاقعده على فخذه، فقال له بابى انت وامّى ماهذه المخفقة بيدك؟ قال مررت بعلىّ اخى وهى فى يده يضرب بها بهيمة فانتزعتها من يده، فقال ابو عبدالله (ع) يافيض انّ رسول الله (ص) افضيت اليه صحف ابراهيم و موسى (عليهما السّلام) فائتمن[2] عليها رسول الله (ص) عليّاً (ع) واتّمن عليها علىّ الحسن (ع) واتّمن عليها الحسن الحسين (ع) واتّمن عليها الحسين على بن الحسين واتّمن عليها على ابن الحسين محمد بن علىّ واتّمننى عليها ابى، وكانت عندى ولقد اتّمنت عليها ابنى هذا على حداثته وهى عنده، فعرفت ماراد، فقلت له جعلت فداك زدنى! قال يافيض انّ ابى كان اذا اراد الاتّرد له دعوة اقعدنى على يمينه فدعا وامّنت فلا ترد له دعوة، وكذلك اصنع بابنى هذا، ولقد ذكرناك امس بالموقف فذكرناك بخير، فقلت له ياسيّدى زدنى! قال يافيض انّ ابى كان اذا سافر وانا معه فنعس، وهو على راحلته ادنيت راحلتى من راحلته فوسدته زراعى الميل والميلين حتّى يقضى وطره من النوم، وكذلك يصنع

١ــ الدرّة بالكسر فالتشديد: السوط يضرب بها، وبمعناها المخفقة بالكسر.

٢ــ ائتمن فلانا : اتخذه امينا . ويقال اتمن بقلب الهمزة تا، ثم ادغامها . وامّن تامينا : اذا قال آمين .

بى ابنى هذا، قال قلت جعلت فداك زدنى! قال انّى لأجد بابنى هذاماكان يجد يعقوب بيوسف، قلت ياسيّدى زدنى! قال هو صاحبك الذى سألت عنه، فاقرّ له بحقّه[1]! فقمت حتّى قبّلت رأسه ودعوت‌الله له .

فقال ابوعبدالله(ع) اما انّه لم يؤذن لى فى‌امرك منك، قلت جعلت فداك اخبر به احدا؟ قال نعم اهلك وولـدك ورفقاءك، وكان معى اهلى وولدى ويونس‌بن ظبيان من‌رفقائى، فلمّا اخبرتهـم حمدوا‌الله على ذلك كثيرا، وقال يونس لا والله حتّى اسمع ذلك منه، وكانت فيه عجلة، فخرج واتّبعته فلمّا انتهيت الى‌الباب سمعت اباعبدالله(ع) قدسبقنى وقال: الأمر كما قال لك‌الفيض، قال سمعت واطعت .

ما روى فى سليمان‌بن خالد

٦٦٤ـ وسؤاله لأبى‌جعفر(ع) عن‌الامام هل يعلم مافى يومه؟ فاجابه بما رأى بيان ذلك، والدليل على صدق ابى‌جعفر(ع) ماخبّره[2] به، وشاهده منه من‌الدلالة على امامته (صلوات‌الله عليه)، واحتجاج سليمان‌بن خالـد على‌الحسن‌بن‌الحسن .

حمدويه ، قال سألت اباالحسين ايّوب‌بن نوح‌بن درّاج النخعىّ، عن سليمان‌بن خالدالنخعى، اثقة هو؟ فقال كما يكون‌الثقة[3]، قال، حدثنى

١ـ وفى غيبةالنعمانى: قم فاقرّ له بحقه فقمت حتى قبلت يده ورأسه... فقال لم‌يؤذن لى فى‌المرّةالاولى منك . ٢ـ بما اخبره ـ خ

٣ـ اى فهو متصف بصفات و حالات يكون‌الثقة عليها على احسن وجه .

عبدالله‌بن محمد، قال حدثنى ابى، عن‌اسمعيل بن ابى حمزة [١] قال ركب ابوجعفر (ع) يوما الى حايط له من‌حيطان‌المدينة،فركبت معه الى ذلك‌الحايط ومعنا سليمان‌بن خالد، فقال له سليمان‌بن خالد جعلت فداك يعلم الامام مافى يومه؟ فقال ياسليمان والّذى بعث محمدا بالنبوة و اصطفاه بالرسالة، انّه ليعلم مافى يومه وفى شهره وفى سنته، ثمّ قال ياسليمان اما علمت انّ روحا تنزل عليه فى ليلة‌القدر فيعلم مافى تلك‌السنة الى مثلها من قابل وعلم مايحدث فى‌الليل والنهار، والساعة ترى مايطمئنّ به قلبك .

قال، فوالله ما سرنا الا ميلا او نحو ذلك، حتّى قال: الساعة‌يستقبلك رجلان قد سرقا سرقة قد اضمرا عليها، فوالله ماسرنا الاّ ميلاً حتّى‌استقبلنا الرجلان، فقال ابوجعفر(ع) لغلمانه عليكم بالسارقين! فاخذا حتّى اتى بهما، فقال سرقتما، فحلفا له بالله انّهما ما سرقا، فقال والله‌لئن انتما لم تخرجا ماسرقتما لأبعثنّ الى‌الموضع‌الذى وضعتما فيه سرقتكما، ولأبعثنّ الى صاحبكما الذى سرقتماه حتى ياخذكما ويرفعكما الى والى‌المدينة ، فرايكما؟ فابيا ان يردّاالذى سرقاه، فأمر ابوجعفر(ع) غلمانه ان‌يستوثقوا منهما، قال، فانطلق انت ياسليمان الى ذلك‌الجبل! واشار بيده الى ناحية من‌الطريق، فاصعد انت وهؤلاء الغلمان فانّ فى قلّة‌الجبل كهفا، فادخل انت فيه بنفسك! حتّى تستخرج مافيه وتدفعه الى مولى [٢] هذا، فانّ فيه

١ــ وفى حاشية‌الترتيب : الاظهر كذا ــ عن اسمعيل‌بن ابى‌عبدالله عن ابى‌حمزة .

٢ــ مولاى ــ خ .

سرقة لرجل آخر ولم يأت وسوف يأتي، فانطلقت وفي قلبي امر عظيم مما سمعت حتى انتهيت الى الجبل، فصعدت الى الكهف الذي وصفه لي فاستخرجت منه عيبتين[1] وقر رجلين، حتى اتيت بهما اباجعفر (ع)، فقال ياسليمان ان بقيت الى غد رأيت العجب بالمدينة مما يظلم كثير من الناس. فرجعنا الى المدينة، فلما اصبحنا اخذ ابوجعفر (ع) بأيدينا فدخلنا معه على والي المدينة، وقد دخل المسروق منه معه برجال براء فقال هؤلاء سرقوها، واذا الوالي يتفرّ سهم، فقال ابوجعفر (ع) انّ هؤلاء براء وليس هم سرّاقه وسرّاقه عندي، ثم قال لرجل ماذهب لك؟ قال عيبة فيها كذا وكذا، فادعى ماليس له وما لم يذهب منه، فقال ابوجعفر (عليه السلام) لم تكذب؟ فقال انت اعلم بما ذهب منّي! فهمّ الوالي ان يبطش به حتى كفّه ابو جعفر (عليه السلام)، ثمّ قال للغلام ائتني بعيبة كذا وكذا! فاتى بها، ثمّ قال للوالي ان ادّعى فوق هذا فهو كاذب مبطل في جميع ما ادّعى، وعندي عيبة اخرى لرجل آخر وهو ياتيك الى ايّام وهو رجل من بربر، فاذا اتاك فارشده الىّ فانّ عيبته عندي، واما هذان السارقان فلست ببارح[2] من هيهنا حتى تقطعهما، فاتى بالسارقين فكانا يريان انه لا يقطعهما بقول ابي جعفر (ع)، فقال احدهما لم تقطعنا ولم تقرّ على انفسنا بشيء! قال ويلكما شهد عليكما من لو شهد على اهل المدينة لأجزت شهادته، فلما

١ـ العيبة بالفتح: ماتجعل فيه الاشياء والثياب كالصندوق وغيره. والوقر بالكسر: الحمل الثقيل.

٢ـ برح منه: زال.

قطعهما قال احدهما والله يااباجعفر لقد قطعتنى بحقّ، وما سرّنى انّ الله عزّ وعلا اجرى توبتى على يد غيرك وانّ لى ما حازته المدينة، وانّى لأعلم انّك لا تعلم الغيب ولكنّكم اهل بيت النبوّة وعليكم نزلت الملائكة وانتم معدن الرحمة، فرقّ له ابوجعفر(ع) وقال له انت على خير! ثمّ التفت الى الوالى وجماعة الناس فقال والله لقد سبقته[1] الى الجنّة بعشرين سنة.

فقال سليمان‌بن خالد لأبى حمزة يااباحمزة[2] رأيت دلالة اعجب من هذا، فقال ابوحمزة العجيبة فى العيبة الاخرى، فوالله مالبثنا الاّ ثلاثاً حتّى جاء البربرىّ الى الوالى فأخبره بقصّتها، فارشده الوالى الى ابى جعفر (ع) فأتاه، فقال له ابوجعفر(ع) الا اخبرك بما فى عيبتك قبل ان تخبرنى؟ فقال له البربرىّ ان انت اخبرتنى بما فيها علمت انّك امام فرض الله طاعتك، فقال[3] ابوجعفر(ع) الف دينار لك و الف دينار لغيرك ومن الثياب كذا وكذا، قال فما اسم الرجل الذى له الألف؟ قال محمدبن عبدالرحمن وهو على الباب ينتظرك، اترانى اخبرك الاّ بالحقّ؟ فقال البربرىّ آمنت بالله وحده لاشريك له وبمحمّد (ع) واشهد انّكم اهل بيت الرحمة الّذين اذهب الله عنكم الرجس وطهّركم تطهيرا، فقال ابوجعفر (ع) رحمك الله

١ــ اى سبقت يده اليها قبله.

٢ــ ليس له ذكر فى السند والمتن، فيمكن ان يكون السند كذلك: عن اسمعيل عن ابى حمزة. ويؤيده نقل اسمعيل بن الفضل عن ابى حمزة، وعدم ذكر لاسمعيل ابن ابى حمزة فى كتب الرجال، وفى المناقب نقل الرواية عن ابى حمزة مرسلاً وهذا مؤيد آخر لما قلناه. وما سبق من الترتيب يؤيد ايضا ماذكرناه.

٣ــ فقال له ــ خ.

فخرّ يشكر[1]، فقال سليمان بن خالد حججت بعد ذلك عشر سنين وكنت ارى الأقطع من اصحاب ابى جعفر (عليه السلام).

٦٦٥ـ حمدويه، قال حدثنا محمد بن عيسى، قال حدثنى يونس، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، قال لقيت الحسن بن الحسن، فقال اما الناحق اما لناحرمة! اذا خترتم منّا رجلا واحداً كفاكم! فلم يكن له عندى جواب، فلقيت اباعبدالله(ع) فاخبرته بما كان من قوله لى، فقال لى: القه فقل له اتيناكم فقلنا هل عندكم ماليس عند غيركم؟ فقلتم لا، فصدّقناكم وكنتم اهل ذلك، وآتينا بنى عمّكم فقلنا هل عندكم ماليس عند الناس؟ فقالوا نعم، فصدّقناهم وكانوا اهل ذلك، قال، فلقيته فقلت له ماقال لى، فقال لى الحسن فانّ عندنا ماليس عند الناس، فلم يكن عندى شئ، فاتيت اباعبدالله(ع) فاخبرته، فقال لى: القه وقل انّ الله عزوجلّ يقول فى كتابه: ائتونى بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم صادقين، فاقعدوا لنا حتّى نسألكم! قال، فلقيته فحاججته بذلك، فقال لى انما عندكم شئ الاّ تعيبونا، ان كان فلان تفرّغ وشغلنا فذاك الذى يذهب بحقّنا.

٦٦٦ـ على بن محمد القتيبىّ، قال حدثنا الفضل بن شاذان، قال حدثنى ابى، عن عدّة من اصحابنا، عن سليمان بن خالد، قال، قال لى ابو عبدالله(ع) رحم الله عمّى زيداً ماقدر ان يسير بكتاب الله ساعة من نهار، ثمّ قال ياسليمان ابن خالد ماكان عدوّكم عندكم؟ قلنا كفّار، قال فانّ الله عز وجل يقول: حتى اذا اثخنتموهم فشدّوا الوثاق فامّا منّا بعد وامّا فداءاً، فجعل المنّ

١ـ فحمد وشكر ـ خ.

بعدالأثخان، واسرتم قوماً ثمّ خلّيتم سبيلهم قبل الأثخان فمننتم قبل الأثخان و انّما جعل الله المنّ بعدالاثخان، حتّى خرجوا عليكم من وجه آخر فقاتلوكم .

٦٦٧ـ محمدبن مسعود ومحمدبن الحسن البرانى، قالا حدثنا ابراهيم بن محمدبن فارس، عن احمدبن الحسن، عن علىبن يعقوب ، عن مروان بن مسلم، عن عمّار الساباطىّ ، قال قال سليمان بن خالد لأبى عبدالله(ع) وانا جالس انّى منذ عرفت هذا الأمر اصلّى فى كل يوم صلاتين اقضى ما فاتنى قبل معرفته، قال لا تفعل فانّ الحال الّتى كنت عليها اعظم من ترك ما تركت من الصلاة .

٦٦٨ـ محمدبن الحسن وعثمان بن حامد، قالا حدثنا محمّدبن يزداد، عن محمدبن الحسين، عن الحسن بن علىبن فضّال، عن مروان بن مسلم، عن عمّار الساباطى، قال، كان سليمان بن خالد خرج مع زيدبن علىّ حين خرج، قال، فقال له رجل ونحن وقوف فى ناحية وزيد واقف فى ناحية ما تقول فى زيد هو خير ام جعفر؟ قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايّام الدنيا، قال فحرّك دابّته واتى زيدا وقصّ عليه القصّة، قال ومضيت نحوه فانتهيت الى زيد وهو يقول جعفر امامنا فى الحلال والحرام .

ما روى فى العيص بن القاسم وكلامه لخاله

٦٦٩ـ حدثنى خلف بن حماد[1]، عن ابى سعيد الآدمى ، عن موسى بن

١ـ كذلك فى ب والترتيب والمطبوع، وفى غيرها: صدقةبن حماد .

سلام، عن الحكم بن مسكين، عن عيص بن القاسم قال، دخلت على ابي‌عبدالله(ع) مع خالي سليمان بن خالد، فقال لخالي من هذا الفتى ؟ قال هذا ابن اختي، قال فيعرف امركم؟ فقال له نعم، فقال الحمدلله الذي لم يجعله شيطانا، ثم قال ياليتني واياكم بالطائف احدثكم وتونسوني، وتضمن لهم الا يحرج عليهم[1] ابدا .

ما روى في ربعي بن عبدالله ابونعيم

٦٧٠ـ قال محمدبن مسعود: سألت ابامحمد عبدالله بن محمدبن خالد الطيالسي، عن ربعي بن عبدالله؟ فقال هو بصري هو ابن الجارود، ثقة .

ما روى في احمدبن عايذ

٦٧١ـ قال محمدبن مسعود: سألت اباالحسن علي بن الحسن بن فضال، عن احمدبن عايذ كيف هو ؟ فقال صالح، وكان يسكن بغداد، وقال ابوالحسن انا لم القه .

تم الجزء الرابع من كتاب ابي‌عمرو الكشي
في اخبار الرجال ويتلوه في الجزء الخامس:
ما روى في يونس بن ظبيان . والحمد لله رب العالمين،
والصلاة على محمد وآله الطيبين الطاهرين، والسلام كثيراً

١ـ حرج عليه: قال له انت في حرج .

الجزء الخامس من الاختيار من كتاب ابی عمرو
محمدبن عمر بن عبدالعزيز الكشّی فی معرفة الرجال

بسم الله الرحمن الرحيم

ما روی فی يونس بن ظبيان

٦٧٢ـ قال محمدبن مسعود : يونس بن ظبيان متّهم غال وذكر ان عبدالله بن محمدبن خالد الطيالسی، قال كان الحسن بن علیّ الوشّاء ابن بنت الياس، يحدثنا باحاديثه، اذ مرّ علينا حديث الكذی[1] يرويه يونس بن ظبيان، حديث العمود، فقال تحدّثوا عنّی هذا الحديث لا اروی[2] لكم، ثمّ رواه.

٦٧٣ـ حدثنی محمدبن قولويه القمیّ، قال حدثنی سعدبن عبدالله، قال حدثنی محمدبن عيسی، عن يونس، قال، سمعت رجلا من الطيّارة يحدّث اباالحسن الرضا(ع) عن يونس بن ظبيان، انه قال، كنت فی بعض الليالی وانا فی الطواف فاذا نداء من فوق رأسی: يا يونس انّی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی

١ـ النبی (ص) .
٢ـ لأروی ـ خ

واقم الصلاة لذكرى، فرفعت رأسى فاذاج[1]، فغضب ابو الحسن(ع) غضبا لم يملك نفسه، ثمّ قال للرجل[2] اخرج عنّى لعنك الله ولعن من حدّثك ولعن يونس بن ظبيان الف لعنة يتبعها الف لعنة كلّ لعنة منها تبلغك قعر جهنّم، اشهد ما ناداه الا شيطان، اما انّ يونس مع ابى الخطّاب فى اشدّ العذاب مقرونان، واصحابهما الى ذلك الشيطان مع فرعون وآل فرعون فى اشدّ العذاب، سمعت ذلك من ابى(ع)، قال يونس فقام الرجل من عنده فما بلغ الباب الا عشر خطاً حتّى صرع مغشيّا عليه وقد قاء رجيعه[3] وحمل ميّتا، فقال ابو الحسن(ع) اتاه ملك بيده عمود فضرب على هامته ضربة قلب فيها مثانته[4] حتّى قاء رجيعه وعجّل الله بروحه الى الهاوية، والحقه بصاحبه الّذى حدثه، بيونس بن ظبيان، ورأى الشيطان الذى كان يترائى له

٦٧٤ـ حدثنى احمد بن على، قال حدثنى ابو سعيد الآدمى، عن ابى ـ القاسم عبد الرحمن بن حمّاد، عن ابن فضّال، عن غالب بن عثمان، عن عمّار ابن ابى عنبسة، قال، هلكت بنت لأبى الخطّاب، فلمّا دفنها اطلع يونس بن ظبيان فى قبرها، فقال السلام عليك يابنت رسول الله .

٦٧٥ـ حدثنى محمد بن قولويه، عن سعد بن عبد الله بن ابى خلف القمى،

١ـ فاذا ح ـ خ . ذاج وذاح اى اسرع وسار سيرا عنيفا. ولم ار استعماله من افعل، فيمكن ان يكون فى الأصل: فذاح او يكون المراد من (ج) جبرئيل رمزاً .

٢ـ وهو الذى كان من الطيارة اى من الفلاة .

٣ـ قاء قيئا: القى من فمه. والرجيع: الروث .

٤ـ مثانته ـ خ وهى القوة والصلابة .

عن الحسن بن علی الزیتونیّ، عن ابی محمد القاسم بن الهرویّ، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، قال، سألت اباعبدالله(ع) عن یونس بن ظبیان؟ فقال رحمه الله وبنی له بیتا فی الجنّة، کان والله مأمونا علی الحدیث.

قال ابوعمرو الکشّی ابن الهرویّ مجهول وهذا حدیث غیر صحیح مع ما قد روی فی یونس بن ظبیان.

ما روی فی عنبسةبن مصعب

٦٧٦ـ قال حمدویه: عنبسة بن مصعب ناووسیّ واقفیّ علی ابی‌عبدالله(ع)، وانما سمّیت الناووسیّة برئیس کان لهم یقال له فلان بن فلان الناووس.

٦٧٧ـ علی بن الحکم، عن منصور بن یونس، عن عنبسة بن مصعب، قال سمعت اباعبدالله(ع) یقول: اشکو الی الله وحدتی وتقلقلی من اهل‌المدینة حتّی تقدموا واراکم و اسرّ بکم، فلیت هذاالطاغیة اذن لی فاتّخذت قصرا فسکنته واسکنتکم معی، واضمن له الاّ یجیء من ناحیتنا مکروه ابداً.

ما روی فی الحسین بن ابی العلا.

٦٧٨ـ قال محمد بن مسعود: عن علی بن الحسن: الحسین بن ابی العلاء الخفّاف وکان اعور.

قال حمدویه: الحسین هو ازدیّ، و هو الحسین بن خالد بن طهمان

الخفّاف، وكنية خالد ابو العلاء، اخوه عبدالله بن ابى العلاء .

ابو ايوب ابراهيم بن عيسى الخزّاز

٦٧٩ـ قال محمد بن مسعود: عن على بن الحسن، ابو ايّوب كوفىّ ، اسمه ابراهيم بن عيسى، ثقة .

على بن ميمون الصايغ

٦٨٠ـ محمد بن مسعود ، قال حدثنى محمّد بن نصير ، قال حدثنى محمّد بن الحسن ، عن جعفر بن بشير ، عن على بن ميمون الصايغ ، قال، دخلت عليه يعنى اباعبدالله (ع) ليلة ، فقلت انّى ادين الله بولايتك و ولاية آبائك واجدادك (عليهم السلام) فادع الله ان يثبتنى! فقال رحمك الله رحمك الله .

سعيدة مولاة جعفر (ع)

٦٨١ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، قال حدثنى محمد ابن الوليد، عن العبّاس بن هلال، عن ابى الحسن الرضا(ع)، ذكر ان سعيدة مولاة جعفر(ع) كانت من اهل الفضل، كانت تعلم كلّما سمعت من ابى عبدالله(ع)، وانّه كان عندها وصيّة رسول الله (ص) وانّ جعفراً قال لها اسأل الله الّذى عرّفنيك فى الدنيا ان يزوّجنيك فى الجنّة، وانّها كانت فى قرب دار جعفر(ع)، لم تكن ترى فى المسجد الاّ مسلّمة على النّبىّ (ص) خارجة الى مكّة او قادمة من مكّة ، وذكر انه كان آخر قولها : قدرضينا

الثّواب وامنّا العقاب .

عاصم‌بن حميدالحنّاط

٦٨٢ـ عاصم‌بن حميدالحنّاط مولى بنى‌حنيفة، مات بالكوفة .

على‌بن‌السرى ّالكرخى ّ

٦٨٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا محمدبن نصير ، قال حدثنى محمدبن عيسى .

وحمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى، قال حدثناالقاسم‌الصيقل، رفع الحديث الى ابى‌عبدالله(ع)، قال، كنّا جلوسا عنده فتذاكرنا رجلا من اصحابنا، فقال بعضنا ذلك ضعيف، فقال ابوعبدالله(ع): انكان لايقبل‌ممن دونكم حتّى يكون مثلكم لم يقبل منكم حتى تكونوا مثلنا .

قال ابوجعفرالعبيدى، قال الحسن‌بن على‌بن يقطين، اظن ّالرجل على ابن‌السرى ّ الكرخى ّ .

ما روى فى ابى ناب‌الدغشى‌الحسن‌بن عطيّة و اخويه على ومالك ابنى عطيّة

٦٨٤ـ قال محمدبن مسعود : سألت على ّبن‌الحسن، عن ابى‌ناب‌ـ الدغشى؟ قال هوالحسن‌بن عطيّة، وعلى‌بن عطيّة ومالك‌بن عطيّة اخوة[1] كوفيّون وليسوا بالأحمسية فان ّ فى‌الحديث مالك‌الأحمسى، والأحمس

١ـ اخواه ـ خ .

بطن من بجيلة .

ما روى فى بنى رباط

٦٨٥ـ قال نصر بن الصباح: كانوا اربعة اخوة الحسن والحسين وعلىّ ويونس، كلّهم اصحاب ابى عبدالله(ع) ولهم اولاد كثير من حَمَلة الحديث

فى المنخّل بن جميل الكوفى بيّاع الجوارى

٦٨٦ـ قال محمد بن مسعود: سألت على بن الحسن ، عن المنخّل بن جميل؟ فقال هو لاشىء، متّهم بالغلوّ .

ابوعبيدة زياد الحذّاء

٦٨٧ـ حدثنى احمد بن محمد بن يعقوب ، قال اخبرنى عبدالله بن حمدويه، قال حدثنى محمد بن عيسى، عن بشير[1]، عن الأرقط، عن ابى عبدالله(ع)، قال، لمّا دفن ابوعبيدة الحذّاء، قال، قال انطلق بنا حتّى نصلّى على ابى عبيدة! قال فانطلقنا فلمّا انتهينا الى قبره لم يزد على ان دعا له، فقال: اللهمّ بردّ على ابى عبيدة اللهمّ نوّر له قبره اللهمّ الحقه بنبيه، ولم يصلّ عليه، فقلت له هل على الميّت صلاة بعد الدفن ؟ قال: لا انّما هو الدعاء له .

٦٨٨ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن الحسين ، قال حدثنى جعفر بن بشير، عن داود بن سرحان، قال، قال ابوعبدالله(ع) لى فى كفن ابى عبيدة الحذّاء : انّما الحنوط الكافور ، ولكن اذهب فاصنع كما صنع

١ـ بشر ـ خ .

النّاس .

فی بشیر النّبال وشجرة اخیه و محمدبن زیدالشحّام

٦٨٩ـ طاهربن عیسی الوراق، قال حدثنا جعفربن احمدبن ایّوب ، قال حدثنی ابوالحسن صالح بن ابی حمّادالرازیّ، عن محمدبن الحسین بن ابی الخطّاب، عن محمدبن سنان، عن محمدبن زیدالشحّام، قال، رآنی ابوعبدالله(ع) وانا اصلّی فارسل الیّ ودعانی، فقال لی من این انت؟ قلت من موالیك، قال فایّ موالی؟ قلت من الکوفة، فقال من تعرف من الکوفة؟ قلت بشیر النبّال وشجرة، قال وکیف صنیعتهما الیك؟ فقال ماالحسن صنیعتهما الیّ، قال خیر المسلمین من وصل و اعان ونفع، مابتّ لیلة قطّ ولله فی مالی حقّ یسألنیه، ثم قال ایّ شیء معکم من النفقة؟ قلت عندی مائتا درهم ، قال ارنیها ! فأتیته بها فزادنی فیها ثلاثین درهما ودینارین، ثمّ قال تعشّ عندی! فجئت فتعشّیت عنده، قال، فلمّا کان من القابلة لم اذهب الیه ، فارسل الیّ فدعانی من عنده[1]، فقال مالك لم تأتنی البارحة قد شفقت علیّ؟ فقلت لم یجئنی رسولك، قال: فانا رسول نفسی الیك مادمت مقیماً فی هذه البلدة، ایّ شیء تشتهی من الطعام؟ قلت اللبن، قال، فاشتری من اجلی شاة لبونا، قال، فقلت له علّمنی دعاءاً! قال: اکتب ـ بسم الله الرحمن الرحیم، یامن ارجوه لکلّ خیر و آمن سخطه عند کلّ عثرة ، یامن یعطی الکثیر بالقلیل ویامن اعطی من سأله تحنّنا منه ورحمة، یامن اعطی من لم یسأله

١ـ من غده ـ خ .

ولم يعرفه صلّ على محمد واهل بيته، واعطنى بمسألتى ايّاك جميع خير الدنيا وجميع خير الآخرة، فانّه غير منقوص لما اعطيت وزدنى من سعة فضلك ياكريم، ثمّ رفع يديه، فقال: ياذاالمنّ والطول ياذاالجلال والاكرام ياذاالنعماء والجود ارحم شيبتى من النار، ثمّ وضع يده على لحيته ولم يرفعها الاّ وقدامتلأ ظهر كفّه دموعا .

فى عمر اخى عذافر

٦٩٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى الحسين بن اشكيب، عن ابن اورمة، عن القاسم بن محمد، عن حبيب الخثعمى، قال، سمعت اباعبدالله (ع) يقول وذكر اباالخطّاب، فقال: اتّقوا الكذابين، قال، وقال ابوعبدالله (ع) انّى ارسلت مع عمر اخى عذافر لأمّ فروة[1] بمتعة لها عندكم، فزعم انّى استودعته علما .

فى سكين النخعى

٦٩١ـ محمدبن مسعود قال: كتب الىّ الفضل بن شاذان، يذكر عن ابن ابى عمير، عن ابراهيم بن عبدالحميد، قال، حججت وسكين النخعى، فتعبّد وترك النساء والطيب والثّياب والطعام الطيّب، وكان لايرفع رأسه داخل المسجد الى السماء، فلمّا قدم المدينة دنا من ابى اسحق فصلّى الى جانبه، فقال جعلت فداك انّى اريد ان اسألك عن مسائل؟ قال اذهب فاكتبها وارسل

١ـ ام فروة بنت القاسم بن محمدبن ابى بكر وهى ام ابيعبدالله (ع). والمتعة: الزاد .

بها الىّ، فكتب جعلت فداك رجل دخله الخوف من الله عزوجلّ حتّى ترك النساء والطعام الطيّب ولا يقدر ان يرفع رأسه الى السماء واما الثياب فشكّ فيها، فكتب اما قولك فى ترك النساء: فقد علمت ماكان لرسول الله من النساء، واما قولك فى ترك الطعام الطيّب: فقد كان رسول الله(ص) يأكل اللحم والعسل، واما قولك انّه دخله الخوف حتّى لايستطيع ان يرفع رأسه الى السماء: فليكثر من تلاوة هذه الآيات: الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالأسحار.

فى عروة القتّات

٦٩٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى احمدبن منصور، عن احمد ابن الفضل الكناسىّ، قال، قال لى ابوعبدالله(ع) اىّ شىء بلغنى عنكم؟ قلت ماهو؟ قال بلغنى انّكم اقعدتم قاضيا بالكناسة، قال، قلت نعم جعلت فداك ذاك رجل يقال له عروة القتّات، وهو رجل له حظّ من عقل، نجتمع عنده فنتكلّم ونتسائل ثمّ نرد[1] ذلك اليكم، قال: لا بأس.

فى الحسين بن المنذر

٦٩٣ـ حمدويه قال: حدثنى محمدبن الحسين بن ابى الخطّاب، عن محمدبن سنان، عن الحسين بن المنذر، قال، كنت عند ابى عبدالله(ع) جالسا فقال لى معتب خفّف عن ابى عبدالله! فقال ابوعبدالله(ع) دعه فانّه من فراخ[2] الشيعة.

١ـ يجتمع عنده فيتكلم ويتسائل ثم يرد ـ خ.
٢ـ قراح ـ خ.

فى حمّاد الناب و جعفر والحسين اخويه

٦٩٤ـ حمدويه، قال: سمعت اشياخى يذكرون: انّ حمّاداً وجعفراً والحسين بنى عثمان بن زياد الرواسىّ[١]، وحمّاد يلقّب بالناب، و كلهم فاضلون خيار ثقات. حماد بن عثمان مولى غنىّ[١] مات سنة تسعين ومائة بالكوفة.

فى القاسم بن عروة

٦٩٥ـ مولى ابى ايّوب الخوزى وزير ابى جعفر المنصور.

فى ابى مسروق و ابنه الهيثم

٦٩٦ـ حمدويه، قال: لأبى مسروق ابن يقال له الهيثم، سمعت اصحابى يذكرونهما بخير، كلاهما فاضلان.

فى عنبسة بن بجاد العابد

٦٩٧ـ حمدويه، قال: سمعت اشياخى يقولون عنبسة بن بجاد كان خيّرا فاضلا.

فى ذريح المحاربى

٦٩٨ـ روى ابوسعيد بن سليمان، قال حدثنا العبيدى، قال حدثنا يونس بن عبدالرحمن وصفوان بن يحيى وجعفر بن بشير جميعا، عن ذريح

١ـ قال الممقانى: الرواسى بطن من قيس عيلان، وغنى اسم منبه بن سعد ابن قيس عيلان.

المحاربي، عن ابي عبدالله(ع) قال ماترك الله الأرض بغير امام قطّ منذ قبض آدم(ع) يُهتدى به الى الله تبارك وتعالى، وهو الحجّة على العباد، من تركه هلك ومن لزمه نجا حقّا على الله تعالى .

٦٩٩ـ روى عن محمدبن سنان، عن عبدالله بن جبلة الكناني، عن ذريح المحاربي قال، قلت لأبي عبدالله(ع) بالمدينة ماتقول في احاديث جابر؟ قال تلقاني بمكّة، قال فلقيته بمكّة فقال تلقاني بمنى، قال فلقيته بمنى فقال لي ماتصنع باحاديث جابر! اله عن احاديث جابر فانّها اذا وقعت الى السفلة اذاعوها. قال عبدالله بن جبلة: فاحسب[1] ذريحا سفلة .

٧٠٠ـ حدثني خلف بن حمّاد، قال حدثني ابوسعيد، قال حدثني ـ الحسن بن محمدبن ابي طلحة، عن داودالرقّي، قال، قلت لأبي الحسن الرضا (عليه السلام) جعلت فداك انّه والله مايلج[2] في صدري من امرك شيء الا حديثا سمعته من ذريح يرويه عن ابي جعفر(ع)، قال لي وما هو؟ قال سمعته يقول سابعنا قائمنا ان شاءالله، قال صدقت وصدق ذريح وصدق ابوجعفر (ع)، فازددت والله شكّا، ثم قال ياداودبن ابي خالد اما والله لولا انّ موسى قال للعالم ستجدني ان شاءالله صابرا ماسألته عن شيء، وكذلك ابوجعفر

١ـ فاحتسبت ـ خ . والظاهر ان الكلمة بصيغة التكلم من المضارع المجرد او الماضي المزيد .

٢ـ وفي ب: مائلج في صدري من امرك شيء. ثلج فؤاده بصيغة المجهول: بلد وذهب .

(عليه السلام) لولا ان قال انشاءالله[1] لكان كما قال، قال، فقطعت عليه .

فى مفضل بن مزيد اخى شعيب الكاتب

٧٠١ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى احمدبن منصور، عن احمدبن الفضل، عن محمدبن زياد، عن المفضّل بن مزيد اخى شعيب الكاتب، قال ، قال ابوعبدالله(ع) انظر ما اصبت فعدبه على اخوانك، فانّ الله عزوجلّ يقول انّ الحسنات يذهبن السيّآت، قال مفضّل: كنت خليفة اخى على الديوان، قال، وقد قلت وقدترى مكانى من هؤلاء القوم فماترى ! قال لو لم تكن كنت[2] .

٧٠٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جعفربن احمد، قال حدثنى العمركى، عن محمدبن على وغيره، عن ابن ابى عمير، عن مفضل بن مزيد اخى شعيب الكاتب، قال، دخل علىّ ابوعبدالله(ع) وقد امرت انْ اخرج لبنى هاشم جوايز، فلم اعلم الاّ وهو على رأسى وانا مستخلى، فوثبت اليه، فسألنى عما امر لهم ،فناولته الكتاب، قال ما ارى لاسمعيل هيهنا شيئاً فقلت هذا الذى خرج الينا، ثمّ قلت له جعلت فداك قد ترى مكانى من هؤلاء القوم ! فقال لى انظر ما اصبت فعدبه على اصحابك، فانّ الله جلّ وعلا يقول

١ـ فان الانبياء وخلفائهم صادقون فى قولهم وخبرهم لايتخلف، الا ان يكون خبرهم معلقا بالمشية، ويمكن ان يكون مراد ابيجعفر (ع) هو السابع من ولده واما ابوالحسن (ع) فاراد اخفاء ذلك الامر عن الرجل .

٢ـ اولم يكن كيت، اولم تكن كتبت ـ خ .

انّ الحسنات يذهبن السيّئات .

فی علی بن حمّاد الازدی

٧٠٣ـ محمد بن مسعود قال: علی بن حمّاد متّهم، وهو الّذی يروی كتاب الأظلّة .

سليمان الديلمی

٧٠٤ـ محمد بن مسعود، قال، قال علی بن محمد: سليمان الديلمی من الغلاة الكبار .

تسمية الفقهاء من اصحاب ابی عبدالله (ع)

٧٠٥ـ اجمعت العصابة علی تصحيح مايصحّ من هؤلاء وتصديقهم لما يقولون، واقرّوا لهم بالفقه، من دون اولئك الستّة الذين عددناهم وسمّيناهم[1]، ستّة نفر: جميل بن درّاج، وعبدالله بن مسكان، و عبدالله بن بكير، وحماد بن عيسی، وحماد بن عثمان، و ابان بن عثمان، قالوا وزعم ابو اسحق الفقيه يعنی ثعلبة بن ميمون: انّ افقه هؤلاء جميل بن دراج وهم احداث[2] اصحاب ابی عبدالله (ع) .

١ـ الذين سبق ذكرهم فی ٤٣١ من تسمية الفقهاء من اصحاب ابی جعفر وابی عبدالله (ع) .

٢ـ ويقال للفتی الشاب حديث السن فاذا حذف السن قيل حدث بفتحتين وجمعه احداث .

فى سورة بن كليب

٧٠٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى الحسين بن اشكيب، عن عبد الرحمن ابن حمّاد، عن محمّد بن اسمعيل الميثمى، عن حذيفة بن منصور، عن سورة بن كليب، قال، قال لى زيد بن على: ياسورة كيف علمتم انّ صاحبكم على ماتذكرونه؟ قال، فقلت له على الخبير سقطت، قال، فقال هات! فقلت له كنّا نأتى اخاك محمد بن على (ع) نسأله، فيقول قال رسول الله(ص) وقال الله جلّ وعزّ فى كتابه، حتى مضى اخوك فاتيناكم آل محمد وانت فيمن اتينا، فتخبرونا ببعض ولا تخبرونا بكلّ الذى نسألكم عنه، حتّى اتينا ابن اخيك جعفراً فقال لنا كما قال ابوه ـ قال رسول الله(ص) وقال تعالى، فتبسّم وقال: اما والله ان قلت هذا فانّ كتب علىّ (ع) عنده .

فى المعلّى بن خنيس

٧٠٢ـ حدثنى حمدويه بن نصير، قال حدثنى العبيدى، عن ابن ابى عمير، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، قال حدثنى اسمعيل بن جابر، قال، كنت مع[1] ابى عبدالله(ع) مجاوراً بمكّة، فقال لى ياسمعيل اخرج حتّى تاتى مرّة او عسفان،[2] فسل هل حدث بالمدينة حدث، قال فخرجت حتّى اتيت

١ـ كنت عند ـ خ .

٢ـ فى المراصد: مرة بالفتح فالتشديد هو الجبل من الظهران على مرحلة من مكة، وعسفان بالضم: على مرحلتين من مكة .

مرة فلم الق احداً، ثمّ مضیت حتّی اتیت عسفان فلم یلقنی احد، فارتحلت من عسفان فلمّا خرجت منها لقینی عیر تحمل زیتا من‌عسفان، فقلت لهم هل حدث بالمدینة حدث؟ قالوا لا، الاّ قتل هذاالعراقی‌الّذی یقال له المعلّی‌بن خنیس، قال فانصرفت الی ابی‌عبدالله(ع) فلمّا رآنی قال: لی یا اسمعیل قتل‌المعلّی بن خنیس؟ فقلت نعم، قال، فقال اما والله لقد دخل‌الجنّة .

۷۰۸- عن ابن‌ابی‌نجران، عن حمّادالناب، عن‌المسعی، قال، لمّا اخذ داودبن علیّ‌المعلّی بن خنیس حبسه واراد قتله، فقال له معلّی اخرجنی الی‌الناس فانّ لی دینا کثیرا وما لا حتّی اشهد بذلك؟ فاخرجه الی‌السوق‌فلما اجتمع‌الناس قال:یاایهاالناس انامعلّی‌بن خنیس فمن عرفنی فقدعرفنی، اشهدوا انّ ماترکت من‌مال عین او دین او امة اوعبد اودار او قلیل او کثیر فهو لجعفربن محمد، قال، فشدّ علیه صاحب شرطة داود فقتله، قال، فلمّا بلغ ذلك اباعبدالله(ع) خرج یجرّ ذیله حتی دخل علی داودبن علیّ، واسمعیل ابنه خلفه، فقال یاداود قتلت مولای واخذت‌مالی! قال ما انا قتلته ولا اخذت مالك، قال: والله لأدعونّ‌الله علی من قتل‌مولای واخذ مالی! قال ما قتلته ولکن قتله صاحب شرطتی، فقال باذنك او بغیر اذنك؟ قال بغیر اذنی، قال یا اسمعیل شأنك به!قال،فخرج اسمعیل‌والسیف معه حتی قتله فی مجلسه .

قال حمّاد: واخبرنی‌المسمعی عن معتّب، قال، فلم یزل ابوعبدالله (ع) لیلته ساجدا وقائما قال، فسمعته فی‌آخرالیل وهو ساجد ینادی :

اللهمّ انّى اسألك بقوّتك القويّة وبحالك الشديد و بعزتك التى خلقك لها ذليل ان تصلى على محمد وآل محمد وان تأخذه الساعة، قال، فوالله ما رفع رأسه من سجوده حتّى سمعنا الصايحة، فقالوا مات داودبن على ، فقال ابوعبدالله(ع) انّى دعوت الله عليه بدعوة بعث الله اليه ملكا، فضرب رأسه بمرزبة[1] انشقّت منها مثانته .

٧٠٩ـ ابراهيم بن محمدبن العبّاس الختلى، قال حدثنى احمدبن ادريس القمّى المعلّم قال حدثنى محمدبن احمدبن يحيى، عن محمدبن الحسين ، عن موسى بن سعدان، عن عبدالله بن القاسم، عن حفص الأبيض التمّار ، قال، دخلت على ابى عبدالله(ع) ايّام طلب المعلّى بن خنيس رحمه الله، فقال لى يا حفص انّى امرت المعلى فخالفنى فابتلى بالحديد، انّى نظرت اليه يوماً وهو كئيب حزين، فقلت يا معلّى كأنّك ذكرت اهلك و عيالك! قال اجل ، قلت ادن منّى! فدنى منّى، فمسحت وجهه فقلت اين ترُاكَ؟ فقال ارانى فى اهل بيتى وهو ذا زوجتى وهذا ولدى، فتركته[2] حتّى تملأ[3] منهم واستترت منهم، حتّى نال ماينال الرجل من اهله، ثمّ قلت ادن منى! فدنى منّى، فمسحت وجهه فقلت اين ترُاكَ؟ فقال ارانى معك فى المدينة، قال، قلت يامعلّى انّ لنا حديثا من حفظه علينا حفظ الله عليه دينه ودنياه، يامعلّى لاتكونوا اسراء فى ايدى الناس بحديثنا ان شاؤا منّوا عليكم وان شاؤا قتلوكم، يامعلّى انّه

١ـ بكسر الميم وفتح الباء مع التشديد اوالتخفيف عصبته من حديد .

٢ـ قال فتركته ـ خ .

٣ـ منه ـ خ .

من كتم الصعب من حديثنا جعله الله نورا بين عينيه و زوّده القوّة في الناس ومن اذاع الصعب من حديثنا لم يمت حتى يعضّه السلاح او يموت بخبل[١]، يامعلّى انت مقتول فاستعدّ.

٧١٠ـ حمدويه، قال حدثنا محمد بن عيسى.

ومحمد بن مسعود، قال حدثنا جبريل بن احمد، قال حدثنا محمد بن عيسى، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن الوليد بن صبيح، قال، قال داود بن على لأبى عبدالله(ع) ماانا قتلته يعنى معلّى، قال: فمن قتله؟ قال السيرافى[٢] وكان صاحب شرطته[٣]، قال اقدنا[٤] منه! قال قد اقدتك، قال، فلمّا اخذ السيرافى وقدّم ليقتل: جعل يقول يامعشر المسلمين يأمرونى بقتل الناس فاقتلهم لهم ثم يقتلونى، فقتل السيرافى.

٧١١ـ محمد بن مسعود، قال كتب الىّ الفضل، قال حدثنا ابن ابى عمير، عن ابراهيم بن عبدالحميد، عن اسمعيل بن جابر، قال، قدم ابواسحق (ع) من مكّة، فذكر له قتل المعلّى بن خنيس: قال، فقام مغضبا يجرّ ثوبه، فقال له اسمعيل ابنه ياابه اين تذهب؟ قال لوكانت نازلة لأقدمت[٥] عليها، فجاء

١ـ يفضه السلاح او يموت بحبل ـ خ. العضّ: الاخذ بالاسنان والإشتداد عليه. والفض: الخفض والكسر. والخبل: الفساد فى الاعضاء. والفلج.

٢ـ هذا اللفظ فى الترتيب وفى نسخة ب فى الموارد: السراقى.

٣ـ الشرطة، شرطته ـ خ.

٤ـ اقاده: اعطاه ليقوده وقاد القاتل الى موضع القتل: حمله اليه. والقود بفتحتين: القصاص.

٥ـ لقدمت ـ خ.

حتى دخل على داود بن علي، فقال له: يا داود لقد اتيت ذنبا لا يغفره الله لك، قال وما ذاك الذنب ؟ قال قتلت رجلا من اهل الجنّة ثمّ مكث ساعة ثمّ قال انشاء الله، فقال له داود وانت قد اتيت ذنبا لا يغفره الله لك! قال وما ذاك الذنب ؟ قال زوّجت ابنتك فلانا الاموىّ ، قال: ان كنت زوّجت فلانا الاموىّ فقد زوّج رسول الله (ص) عثمان، ولى برسول الله اسوة، قال ما انا قتلته، قال: فمن قتله؟ قال قتله السيرافى، قال فأقدنا منه! قال، فلمّا كان من الغد غدا الى السيرافى فاخذه فقتله، فجعل يصيح: يا عباد الله يأمرونى ان اقتل لهم الناس ويقتلونى .

٧١٢ـ ابو على احمد بن على السلولى[1] المعروف بشقران، قال حدثنا ـ الحسين بن عبيد الله القمى، عن محمد بن اورمة، عن يعقوب بن يزيد عن سيف ابن عميرة، عن المفضّل بن عمر الجعفى قال، دخلت على ابى عبد الله (ع) يوم صلب فيه المعلّى، فقلت له يا بن رسول الله الا ترى هذا الخطب الجليل الذى نزل بالشيعة فى هذا اليوم! قال وما هو؟ قلت معلّى[2] بن خنيس، قال: رحم الله معلى قد كنت اتوقّع ذلك لأنّه اذاع سرّنا، وليس الناصب لنا حربا بأعظم مؤنة علينا من المذيع علينا سرّنا، فمن اذاع سرّنا الى غير اهله لم يفارق الدنيا حتّى يعضّه السلاح او يموت بخبل .

٧١٣ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، قال حدثنى محمد بن عبد الله بن

١ـ فى النسخة الشلزلىّ. وفى نسخة ب: الشازىّ، وفى حاشيتها: الشلزلى ـ وكتب ـ كذا فى النسخة المقروة

٢ـ ماهو قال قلت قتل معلّى ـ خ .

مهران، قال حدثني محمدبن علي الصيرفي، عن الحسن، عن الحسين بن ابي العلاء، عن ابي العلاء، وابي المغرا، عن ابي بصير، قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول، وجرى ذكر المعلّى بن خنيس، فقال: ياابامحمد اكتم عليّ ماأقول لك في المعلّى، قلت افعل، فقال اما انّه ماكان ينال درجتنا الاّ بما ينال منه[1] داودبن علي، قلت وما الذي يصيبه من داود؟ قال يدعو به فيأمر به فيضرب عنقه ويصلبه، قلت انّا لله وانّا اليه راجعون، قال ذاك قابل،[2] قال، فلمّا كان قابل، ولّي المدينة فقصد قصد المعلّى فدعاه وسأله عن شيعة ابي عبدالله، وان يكتبهم له، فقال ماأعرف من اصحاب ابي عبدالله (ع) احدا، وانّما انا رجل اختلف في حوايجه وما اعرف له صاحبا، فقال تكتمني اما انّك ان كتمتني قتلتك! فقال له المعلّى بالقتل تهددني والله لو كانوا تحت قدمي مارفعت قدمي عنهم، وان انت قتلتني لتسعدني واشقيك[3]، فكان كما قال ابوعبدالله (ع) لم يغادر منه قليلا ولا كثيرا.

٧١٤ـ احمدبن منصور عن احمدبن الفضل، عن محمدبن زياد، عن عبدالرحمن بن الحجّاج، عن اسمعيل بن جابر، قال، دخلت على ابي عبدالله (ع) فقال لي: ياأسمعيل قتل المعلّى؟ قلت نعم، قال اما والله لقد دخل الجنّة

٧١٥ـ ابوجعفر احمدبن ابراهيم القرشي، قال اخبرني بعض اصحابنا،

١ـ نال المطلوب: اصابه. ونال من فلان: وقع فيه.

٢ـ اسم للعام الذي بعد العام الحاضر.

٣ـ اسعده واشقاه: جعله سعيدا وشقيا وفي ب: لتسعدنّي واشقينك. بالثّقيلة.

قال ، كان المعلّى بن خنيس رحمه الله اذا كان يوم العيد خرج الى الصحراء شعثاً[1] مغبّراً في زيّ ملهوف، فاذا صعد الخطيب المنبر مدّ يده نحو السماء ثمّ قال: اللهمّ هذا مقام خلفائك واصفيائك، وموضع امنائك الذين خصصتهم بها ابتزّوها[2]، وانت المقدر لما تشاء لا يغلب[3] قضاؤك، ولا يجاوز المحتوم من تدبيرك كيف شئت وانّى شئت، علمك في ارادتك كعلمك في خلقك ، حتّى عاد صفوتك وخلفاؤك مغلوبين مقهورين مستترين[4]، يرون حكمك مبدلا وكتابك منبوذا، وفرايضك محرّفة عن جهات شرايعك، وسنن نبيّك صلواتك عليه متروكة، اللهمّ العن اعدائهم من الأولين والآخرين والغادين والرايحين[5] والماضين والغابرين، اللهمّ والعن جبابرة زماننا واشياعهم واتباعهم واحزابهم واعوانهم، انّك على كلّ شئ قدير .

في ابن مسكان و حريز بن عبدالله السجستاني

٧١٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثني محمد بن نصير، قال حدثني محمد ابن عيسى، عن يونس، قال، لم يسمع حريز بن عبدالله من ابي عبدالله(ع) الاّ

١ـ الشعث كخشن من كان شعره مغبرا، والمغبر من كان لونه لون الغبار او ملطخا بالغبار ويوصف به الجوع الشديد .

٢ـ ابتزّ الشئ منه: استلبه قهرا .

٣ـ الأشياء لا يغالب ـ خ .

٤ـ مبتزّين ـ خ .

٥ـ من الغدوة والرواح اى الداخلين في اول النهار وآخره .

حديثا او حديثين، وكذلك عبدالله‌بن مسكان لم يسمع الاّ حديثه: من ادرك الشعر فقد ادرك الحجّ، وكان من اروى اصحاب ابى‌عبدالله(ع)، وكان اصحابنا يقولون: من ادرك الشعر قبل طلوع الشمس فقد ادرك الحجّ، فحدثنى[1] ابن ابى‌عمير، واحسبه انّه رواه له: من ادركه قبل الزوال من يوم النحر فقد ادرك الحجّ، وزعم يونس انّ ابن‌مسكان سرّح بمسائل الى ابى عبدالله(ع) يسأله عنها واجابه عليها، من ذلك ماخرج اليه مع ابراهيم‌بن ميمون. كتب اليه يسأله عن خصىّ دلّس نفسه على امرأة؟ قال يفرّق بينهما ويوجع ظهره، وذاك انّ ابن‌مسكان كان رجلا موسرا وكان يتلقّى اصحابه اذاقدموا فياخذ ماعندهم.

وزعم ابوالنضر محمدبن مسعود: انّ ابن‌مسكان كان لايدخل على ابى‌عبدالله(ع) شفقة ألاّ يوفيه حق اجلاله، فكان يسمع من اصحابه، ويأبى ان يدخل عليه اجلالاً واعظاما له (عليه‌السلام).

فى حريز

٧١٧ـ حمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى، عن صفوان، عن عبدالرحمن‌بن‌الحجّاج، قال[2]، استأذن فضل‌البقباق لحريز على ابى‌عبدالله(ع)

١ـ الظاهر رجوع ضمير المتكلم الى محمدبن عيسى، اذهو الناقل هذه الجملات عن يونس. ثمّ يقول واحسب ان ابن‌مسكان روى الحديث الآتى لإبن ابى‌عمير وهو من ادرك المشعر قبل... الخ.

٢ـ فى النسخة: احمدبن شبه. وفى ب والترتيب: احمدبن بشر. وفى ج و د و هـ: احمدبن‌شيبة. وفى الإختصاص ص ٢٠٦ فى سند هذه الرواية ←

فلم يأذن له، فعاوده فلم ياذن له، فقال له اىّ شىء للرجل ان يبلغ من عقوبة غلامه؟ قال على قدر جريرته، فقال قد عاقبت والله حريزا باعظم ممّا صنع! فقال ويحك انا فعلت ذاك انّ حريزا جرّد السيف، قال، ثمّ قال: لو كان حذيفة، ما عاودنى فيه بعد ان قلت له[1].

٧١٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى جعفربن احمدبن ايّوب، قال حدثنى العمركى، قال حدثنى احمدبن بشر[2]، عن يحيى بن المثنّى، عن علىّ ابن الحسن بن رباط، عن حريز، قال، دخلت على ابى حنيفة وعنده كتب كادت تحول فيما بيننا وبينه، فقال لى: هذه الكتب كلّها فى الطلاق وانتم![3] واقبل يقلّب بيده، قال، قلت: نحن نجمع هذا كلّه فى حرف، قال وماهو؟ قال، قلت قوله تعالى: «يا ايّها النبىّ اذا طلّقتم النساء فطلّقوهنّ لعدّتهن واحصوا العدة»، فقال لى فانت لاتعلم شيئا الا برواية؟ قلت اجل، فقال لى: ماتقول فى مكاتب كانت مكاتبته الف درهم فادّى تسعمائة وتسعة وتسعين درهما، ثمّ احدث يعنى الزنا، كيف نحدّه؟ فقلت: عندى بعينها حديث حدثنى محمدبن مسلم، عن ابى جعفر (ع): ان عليّا (ع) كان يضرب بالسوط

←

احمدبن شيبة، وفى ذيله: وفى بعض النسخ احمدبن بشير وفى بعضها احمد ابن يسير.

١ـ فى د و ه والترتيب والمطبوع: قلت له لا ـ خ.

٢ـ قدسبق هذا الحديث فى ٦١٥.

٣ـ اى وانتم لستم كذلك وليس عند كم الكتب.

وبثلثه وبنصفه وببعضه[1] بقدر ادائه، فقال لى: اما انّى[2] اسألك عن مسألة لايكون فيها شىء، فما تقول فى جمل اخرج من البحر؟ فقلت انشاء فليكن جملا وانشاء فليكن بقرة انكانت عليه فلوس اكلناه والاّ فلا.

٧١٩ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن يونس، قال، قلت لحريز يوما، ياأباعبدالله كم يجزيك انتمسح على رأسك[3] فى وضوء الصلاة؟ قال بقدر ثلاث اصابع، واومأ بالسبّابة والوسطى والثالثة[4]، وزعم حريز انّ ذاك برواية، وكان يونس يذكر عنه فقها كثيرا.

حريزبن عبدالله الأزدىّ عربىّ كوفىّ، انتقل الى سجستان فقتل بها، رحمه الله.

فى يونس‌بن يعقوب

٧٢٠ـ حدثنى حمدويه، ذكره عن بعض اصحابنا، انّ يونس‌بن يعقوب فطحىّ كوفىّ، مات بالمدينة وكفّنه الرضا(ع)، وانما سمّى فطحيا لأنّ عبدالله‌بن جعفر كان افطح الراس، وقد قيل انّه كان افطح الرجلين، وقيل انّهم نسبوا الى رجل يقال له عبدالله‌بن فطيح.

٧٢١ـ على‌بن الحسن‌بن على‌بن فضّال، قال حدثنا محمدبن الوليد،

١ـ وفى الترتيب: وبثلّثه و بنصفه و ببعضه.

٢ـ فى النسخة و ب: مالى ـ خ.

٣ـ شعر راسك ـ خ

٤ـ وقد سبق هذه الرواية فى ٦١٦.

عن يونس بن يعقوب، قال دخلت على ابى الحسن موسى(ع)، قال، فقلت له جعلت فداك انّ اباك كان يرقّ علىّ ويرحمنى، فان رايت ان تنزلنى بتلك المنزلة فعلت! قال، فقال لى: يايونس انّى دخلت على ابى وبين يديه حيس[1] اوهريسة، فقال ادن يابنىّ فكل من هذا! هذا بعث به الينا يونس انه من شيعتنا القدماء، فنحن لك حافظون .

قال ابو النضر: سمعت على بن الحسن، يقول: مات يونس بن يعقوب بالمدينة، فبعث اليه ابو الحسن الرضا(ع) بحنوطه وكفنه وجميع مايحتاج اليه، وامر مواليه وموالى ابيه وجدّه ان يحضروا جنازته، وقال لهم: هذا مولى لأبى عبدالله(ع) كان يسكن العراق[2]، وقال لهم احفروا له فى البقيع ، فان قال لكم اهل المدينة انه عراقىّ ولا ندفنه فى البقيع: فقولوا لهم هذا مولى لأبى عبدالله(ع) وكان يسكن العراق، فان منعتمونا ان ندفنه بالبقيع منعناكم ان تدفنوا مواليكم فى البقيع، ووجّه ابو الحسن على بن موسى(ع) الى زميله[3] محمد بن الحباب وكان رجلا من اهل الكوفة: صلّ عليه انت .

٧٢٢ـ علىّ بن الحسن، قال حدثنى محمد بن الوليد، قال، رآنى صاحب المقبرة وانا عند القبر بعد ذلك، فقال لى من هذا الرجل صاحب القبر؟ فانّ اباالحسن على بن موسى(ع) اوصانى به ، وامرنى ان ارشّ قبره اربعين

١ـ الحيس بالفتح: طعام مركب من تمر وسمن وسويق. والهريسة: طعام يعمل من الحب المدقوق واللحم .

٢ـ وكان يسكن بالعراق ـ خ .

٣ـ الرفيق والرديف .

شهراً[١] او اربعين يوما فی كلّ يوم، قال ابو الحسن[٢] الشك منّی، قال، وقال لی صاحب المقبرة ان السرير عندی يعنی سرير النّبی(ص)، فاذا مات رجل من بنی هاشم صرّ السرير، فاقول انّهم مات حتی اعلم بالغداة، فصرّ السرير فی الليلة التی مات فيها هذا الرجل، فقلت لا اعرف احداً منهم مريضا فمن الّذی[٣] مات! فلمّا كان من الغد جاؤا فأخذوا منّی السرير، وقالوا لی مولی[٤] لأبی عبدالله(ع) كان يسكن العراق. وقال علی بن الحسن: كانت امّه اخت معاوية بن عمّار وكانت تدخل علی ابی عبدالله(ع)، وامرأته كانت مضريّة وكانت تدخل علی ابی عبدالله(عليه السلام).

٧٢٣ـ علیّ بن الحسن، قال حدثنی محمد بن الوليد، عن صفوان بن يحيی، قال، قلت لأبی الحسن الرضا(ع) جعلت فداك سرّنی مافعلت بيونس! قال، فقال لی اليس ممّا صنع الله ليونس ان نقله من العراق الی جوار نبيّه (صلی الله عليه وآله).

٧٢٤ـ علیّ بن محمد، قال حدثنی محمد بن احمد، عن محمد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، قال[٥]، قال لی يونس ذكر لی ابو عبدالله(ع)

١ـ فی د و ه والمطبوع: قبره شهراً.

٢ـ المراد هو علی بن الحسن بن الفضال، يقول ان الترديد بين الشهر واليوم من جانبی.

٣ـ ذاالذی ـ خ.

٤ـ وقالوا مولی ـ خ

٥ـ ای قال محمد بن عبدالحميد، وكذلك فی الجملة الآتية: انّه قال انظروا.

او ابو الحسن شيئاً اشتريته[1]، قال، فقال لي: لا والله ما انت عندنا متّهم، انما انت رجل منّا اهل البيت، فجعلك الله مع رسوله واهل بيته، والله فاعل ذلك انشاء الله . وذكر انّه قال انظروا الى ماختم الله به ليونس قبضه مجاوراً لرسوله (صلى الله عليه وآله) .

٧٢٥ـ علي بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد، عن محمد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، قال، كتبت الى ابي الحسن(ع) في شيء كتبت اليه فيه ياسيّدي! فقال للرسول: قل له انّك اخي .

٧٢٦ـ علي بن الحسن، عن عباس بن عامر، عن يونس بن يعقوب، قال، كتبت الى ابي عبدالله(ع) اسأله ان يدعو الله لي ان يجعلني ممن ينتصر به لدينه! فلم يجبني، فاغتممت لذلك، قال يونس: فاخبرني بعض اصحابنا ، انّه كتب اليه بمثل ماكتبت، فاجابه وكتب في اسفل كتابه: يرحمك الله انّما ينتصر الله لدينه بشرّ خلقه .

٧٢٧ـ وروى عن ابي سعيد الآدمي، قال حدثني محمد بن الوليد، قال: حضرت جنازة معاوية بن عمّار ويونس بن يعقوب حاضر، فصلّى باصحابنا واذّن واقام هذا .

٧٢٨ـ حمدويه، قال حدثني ايّوب، عن محمد بن سنان، عن يونس ابن يعقوب، قال، قال لي ابو عبدالله(ع) يايونس قل لهم يامؤلفة قد رأيت ماتصنعون، اذا سمعتم الأذان اخذتم نعالكم وخرجتم من المسجد .

١ـ اشتريه ـ خ بصيغة المتكلّم من المضارع. وفي الممقاني: اسرّ به . وكذا في د و ه والترتيب .

فی محمدبن سنان

٧٢٩ـ قال حمدویه: کتبت احادیث محمـدبن سنان عن ایّوب‌بن نوح، وقال لااستحلّ ان اروی احادیث محمّدبن سنان .

ما روی فی عبدالملک‌بن عمرو

٧٣٠ـ حمدویه، قال حدثنی یعقوب‌بن یزید، عن ابن ابی‌عمیر، عن جمیل‌بن صالح، عن عبدالملک‌بن عمرو، قال، قال لی ابوعبدالله(ع) انّی لأدعوالله لك حتّی اسمّی دابّتك او قال ادعو لدابّتك .

فی عبدالله‌بن میمون‌القداح المکّی

٧٣١ـ حدثنی حمدویه‌بن نصیر[1]، قال حـدثنی ایّوب‌بن نوح، قال حدثنا صفوان‌بن یحیی، عن ابی‌خالد صالح‌القمّاط، عن عبدالله‌بن میمون، عن ابی‌جعفر(ع) قال یابن میمون کم‌انتم بمکّة؟ قلت نحن اربعة، قال اما انّکم نور فی ظلمات الأرض .

٧٣٢ـ جبریل‌بن احمد، قال سمعت محمدبن عیسی یقول کان‌عبدالله ابن میمون یقول بالتزیّد[2] .

١ـ مضی هذاالحدیث فی ٤٥٢ .

٢ـ تزیّد فی‌الشیء : تکلّف . وفی‌الحدیث: تزخرف وزاد علی‌الحقیقة . وقال‌الممقانی: هو بمعنی اظهار مسلك‌الزیدیة .

فى محمد بن اسحق صاحب المغازى و غيره

٧٣٣ـ محمد بن اسحق، ومحمد بن المكندر، وعمرو بن خالد الواسطى وعبد الملك بن جريح، والحسين بن علوان، والكلبى، هؤلآء من رجال العامّة الاّ انّ لهم ميلا ومحبّة شديدة، وقد قيل انّ الكلبى كان مستورا ولم يكن مخالفا، وقيس بن الربيع بتريّ كانت له محبّة، فامّا مسعدة بن صدقة بتريّ، وعباد بن صهيب عامىّ، وثابت ابو المقدام بتريّ، وكثير النواء بتريّ، وعمرو بن جميع بتريّ، وحفص بن غياث عامىّ، وعمرو بن قيس الماصر بتريّ، ومقاتل بن سليمان البجلى وقيل البلخىّ بتريّ، وابو نصر بن يوسف ابن الحارث بتريّ.

فى عبد الرحمن بن سيابة

٧٣٤ـ احمد بن منصور، عن احمد بن الفضل الخزاعىّ، عن محمد بن زياد، عن على بن عطيّة صاحب الطعام، قال كتب عبد الرحمن بن سيابة الى ابى عبد الله(ع): قد كنت احذّرك اسمعيل،

جانيك من يجنى عليك وقد يُعدى الصحاحُ مبارك الجُرب[1].

فكتب اليه ابو عبد الله(ع) قول الله اصدق: ولا تزر وازرة وزر اخرى، والله ماعلمت ولا امرت ولا رضيت.

فى سفيان بن عُيينة

٧٣٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن الحسن، قال حدثنا محمد

١ـ فى المطبوع: جاينك من يجنى عليك وقد يعد الصحاح منازل الحرب.

ابن الوليد، قال حدثنا العبّاس بن هلال، قال، ذكر ابو الحسن الرضا (ع) : انّ سفيان بن عيينة لقى اباعبدالله(ع)، فقال له ياابا عبدالله الى متى هذه التقيّة وقد بلغت هذه السنّ ؟ فقال: والذى بعث محمدا بالحقّ لو انّ رجلا صلّى مابين الركن والمقام عمره، ثمّ لقى الله بغير ولايتنا اهل البيت للقى الله بميتة جاهليّة .

فى عبّادبن صهيب

٧٣٦ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد، قال حدثنى الحسن بن على الوشّاء، عن ابن سنان، قال، سمعت اباعبدالله(ع) يقول: بينا انا فى الطواف اذا رجل يجذب ثوبى، فالتفتّ فاذا عبّادالبصرى[١]، قال يا جعفر بن محمد تلبس مثل هذا الثوب وانت فى الموضع الذى انت فيه من علىّ صلوات الله عليه! قال، قلت: ويلك هذا ثوب قوهى[٢] اشتريته بدينار وكسر، وكان علىّ (ع) فى زمان يستقيم له مالبس فيه، ولو لبست مثل ذلك اللباس فى زماننا لقال الناس هذا مراء مثل عبّاد. قال نصر[٣]: عبادبترىّ .

١ـ نقل هذه الرواية تحت عنوان «عبادبن صهيب» يكشف عن انّ المراد منه هنا هو، ويمكن ان يكون المراد منه: عبادبن كثير كما فى الرواية الثانية مصرّحة، ويكون العنوان فى هذه الصورة اشتباها من المؤلف او من النسخة، ويمكن ان يكون هذا وامثاله ناشئة من جانب الإختيار والتلخيص .

٢ـ القاه : الجاه والرفاه.

٣ـ يحتمل ان يكون الصحيح «قال ابو النضر» ويكون المراد هو محمدبن مسعود .

٧٣٧ـ محمد بن مسعود، قال حدثني الحسين بن اشكيب، قال اخبرنا الحسن بن الحسين، عن يونس، عن حسين بن المختار، قال، دخل عبّاد بن كثير البصري على ابي عبدالله(ع)، وعليه ثياب شهرة غلاظ"، فقال: ياعبّاد ماهذه الثياب؟ فقال ياابا عبدالله تغيب هذا عليّ ! قال نعم قال رسول الله(ص) من لبس ثياب شهرة في الدنيا البسه الله ثياب الذلّ يوم القيمة، قال عبّاد من حدثك بهذا! قال ياعباد تتّهمني! حدثني آبائي عن رسول الله (ص) .

في عمرو بن ابي المقدام

٧٣٨ـ حدثني حمدويه بن نصير، قال حدثني محمد بن الحسين، عن احمد بن الحسن الميثمي، عن ابي العرندس الكندي، عن رجل من قريش قال، كنّا بفناء الكعبة وابو عبدالله(ع) قاعد، فقيل له ماأكثر الحاجّ ! فقال (ع) ماأقلّ الحاج! فمرّ عمرو بن ابي المقدام، فقال: هذا من الحاج .

في سفيان الثوري

٧٣٩ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنا محمد بن عيسى، عن علي بن اسباط، قال، قال سفيان بن عيينة[1] لأبي عبدالله(ع) انّه يروى انّ عليّ بن ابي طالب (عليه السلام) كان يلبس الخشن من الثياب، وانت تلبس القوهيّ المرويّ ، قال ويحك انّ عليّا(ص) كان في زمان ضيّق، فاذا اتّسع الزمان فأبرار الزمان

١ـ الثوري ـ خ . هذا يوافق العنوان، ولعلّ الصحيح في النسخة الاوليّة كان كذلك، او ان العنوان كان اعمّ من الثوري. ويمكن ان يكون الإشتباه من الراوي والمصنف نقل الرواية الثانية تنبيها على هذا .

اولى به .

٧٤٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى الحسين بن اشكيب، قال حدثنى الحسن[1] بن الحسين المروزى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن احمدبن عمر، قال، سمعت بعض اصحاب ابى عبدالله(ع) يحدث: انّ سفيان الثورى دخل على ابى عبدالله(ع) وعليه ثياب جياد، فقال ياابا عبدالله انّ آبائك لم يكونوا يلبسون مثل هذه الثياب! فقال انّ آبائى عليهم السلام كانوا فى زمان مقفر مقتر، وهذا زمان قد ارخت الدنيا عزاليها[2]، فاحقّ اهلها بها ابرارهم .

٧٤١ـ وجدت فى كتاب ابى محمد جبريل بن احمد الفاريابى بخطه ، حدثنى محمدبن عيسى، عن محمدبن الفضيل الكوفى، عن عبدالله بن عبدالرحمن، عن الهيثم بن واقد، عن ميمون بن عبدالله، قال، اتى قوم اباعبدالله (ع) يسألونه الحديث من الأمصار، وانا عنده، فقال لى: اتعرف احدا من القوم؟ قلت لا، فقال فكيف دخلوا علىّ ؟ قلت هؤلآء قوم يطلبون الحديث من كلّ وجه لايبالون ممّن اخذوا الحديث، فقال لرجل منهم: هل سمعت من غيرى من الحديث؟ قال نعم، قال: فحدثنى ببعض ماسمعت؟ قال انّما جئت لأسمع منك لم اجئ احدثك، وقال للآخر : ذاك مايمنعه ان يحدثنى ما سمعت[3]، قال: وتتفضّل ان تحدثنى ماسمعت! اجعل الذى حدّثك حديثه

١ـ الحسين ـ خ .

٢ـ جمع عزلاء: وهى الاست ومصبّ الماء .

٣ـ فى الممقانى والمنهج: ماسمع. وفى نسخة: ماسمعت امانة لا تحدث به احدا؟ وفى اغلب النسخ: كما فى المتن. الاان فى نسخة ب: اجعل الله سبحانه حديثه امانة .

امانة لاتحدث به احداً ؟ قال لا، قال فاسمعنا بعض ما اقتبست من العلم حتى نفيدك انشاءالله! قال حدثني سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد قال: النبيذ كلّه حلال الاّ الخمر، ثم سكت، فقال ابوعبدالله(ع) زدنا! قال حدثني سفيان عمّن حدثه عن محمد بن علي انّه قال: من لا يمسح على خفيّه فهو صاحب بدعة، ومن لم يشرب النبيذ فهو مبتدع، ومن لم يأكل الجرّيث وطعام اهل الذمّة وذبايحهم فهو ضالّ، اما النبيذ: فقد شربه عمر نبيذ زبيب فرشحه بالماء، واما المسح على الخفّين: فقد مسح عمر على الخفّين ثلاثا في السفر ويوما وليلة في الحضر، واما الذبايح: فقد اكلها عليّ (ع) فقال كلوها فانّ الله تعالى يقول: اليوم احلّ لكم الطيّبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حلّ لكم وطعامكم حلّ لهم، ثمّ سكت.

فقال ابوعبدالله(ع) زدنا! فقال قد حدثتك بما سمعت، قال: اكلّ الذي سمعت هذا؟ قال لا، قال: زدنا! قال حدثنا عمرو بن عبيد، عن الحسن[1]، قال اشياء صدّق الناس بها واخذوا بها وليس[2] في الكتاب لها اصل، منها عذاب القبر، ومنها الميزان، ومنها الحوض، ومنها الشفاعة، ومنها النيّة ينوي الرجل من الخير والشرّ فلا يعمله فيثاب عليه، ولا يثاب الرجل الاّ بما عمل ان خيراً فخيراً و ان شرّاً فشرّاً، قال، فضحكت من حديثه، فغمزني ابوعبدالله(ع) ان كفّ حتّى نسمع! قال، فرفع رأسه اليّ فقال مايضحكك من

١ـ المراد بقرينة رواية عمرو بن عبيد و يونس بن عبيد: هو الحسن البصري.

٢ـ في اغلب النسخ: واخذوا بما ليس ـ خ

الحقّ او من الباطل؟ قلت له اصلحك الله وابكى! وانّما يضحكنى منك تعجّبا كيف حفظت هذه الأحاديث! فسكت، فقال له ابوعبدالله(ع) زدنا! قال حدثنى سفيان الثورى، عن محمدبن المنكدر، انه رأى عليّا (ع) على منبر الكوفة وهو يقول: لئن اتيت برجل يفضّلنى على ابى بكر وعمر لأجلدنه حدالمفترى، فقال ابوعبدالله(ع) زدنا! فقال حدثنى سفيان، عن جعفر، انه قال حبّ ابى بكر وعمر ايمان وبغضها كفر، قال ابوعبدالله(ع) زدنا! فقال حدثنى يونس بن عبيد، عن الحسن، انّ عليّا(ع) ابطأ عن بيعة ابى بكر، فقال له عتيق ماخلّفك ياعلى عن البيعة، والله لقد هممت ان اضرب عنقك! فقال له علىّ (ع) ياخليفة رسول الله لاتثريب[1]! قال لاتثريب قال له ابوعبدالله(ع) زدنا! قال حدثنى سفيان الثورى، عن الحسن، انّ ابابكر امر خالدبن الوليد ان يضرب عنق علىّ (ع) اذا سلّم من صلاة الصبح، وانّ ابابكر سلّم بينه وبين نفسه، ثمّ قال ياخالد لاتفعل ماامرتك! قال له ابو عبدالله(ع) زدنا! قال حدثنى نعيم بن عبدالله، عن جعفر بن محمد، انه قال: ودّ علىّ بن ابى طالب انه بنخيلات ينبع يستظلّ بظلّهن ويأكل من حشفهن[2] ولم يشهد يوم الجمل ولا النهر وان، وحدثنى به سفيان[3]، قال ابوعبدالله(ع) زدنا! قال حدثنا عبّاد[4]، عن جعفر بن محمد، انه قال: لمّا رأى علىّ بن

١ــ التثريب: اللوم والتقبيح على عمله.

٢ــ الحشف بالتحريك اردأ التمر.

٣ــ فى الترتيب: سفيان عن نهش

٤ــ الظاهر بقرينة الإطلاق: هو عبادبن كثير البصرى العابد الساكن بمكّة.

ابى طالب يوم الجمل كثرة الدماء، قال لابنه الحسن: يابنىّ هلكتُ، قال له الحسن يا ابه اليس قد نهيتك عن هذا الخروج! فقال علىّ (ع): يابنىّ لم ادر ان الأمر يبلغ هذا المبلغ، قال له ابوعبدالله(ع) زدنا! قال حدثنى سفيان الثورى، عن جعفر بن محمد، ان عليّا(ع) لمّا قتل اهل صفّين، بكى عليهم ثمّ قال: جمع الله بينى وبينهم فى الجنّة.

قال، فضاق بى البيت وعرقت وكدت ان اخرج من مسكى[1]، فاردت ان اقوم اليه واتوطّأه، ثمّ ذكرت غمزة ابى عبدالله(ع) فكففت.

فقال له ابوعبدالله(ع) من اىّ البلاد انت؟ قال من اهل البصرة، قال فهذا الذى تحدث عنه وتذكر اسمه جعفر بن محمد، تعرفه؟ قال لا، قال: فهل سمعت منه شيئاً قطّ؟ قال لا، قال: فهذه الأحاديث عندك حق؟ قال نعم، قال: فمتى سمعتها؟ قال لا احفظ، قال، الا انّها احاديث اهل مصرنا منذ دهر لا يمترون فيها، قال له ابوعبدالله(ع): لو رأيت هذا الرجل الذى تحدث عنه، فقال لك هذه التى ترويها عنّى كذب لا اعرفها ولم احدث بها، هل كنت تصدّقه؟ قال لا، قال: لم؟ قال لأنّه شهد على قوله رجال لو شهد احدهم على عنق[2] رجل لجاز قوله، قال: اكتب ـ بسم الله الرحمن الرحيم حدثنى ابى عن جدّى، قال ما اسمك؟ قال: ماتسأل عن اسمى؟ انّ رسول الله(ص) قال: خلق الله الأرواح قبل الأجساد بالفى عام، ثم اسكنها الهواء فما تعارف منها ائتلف هيهنا وماتناكر منها ثمّ اختلف هيهنا، ومن كذب علينا

١ـ بفتح الميم فالسكون: الجلد.

٢ـ عتق ـ خ

اهل‌البیت حشره‌الله یوم‌القیمة اعمی یهودیًا، وان‌ادرك‌الدجّال آمن‌به‌وان لم‌یدرکه آمن به فی‌قبره، یاغلام ضع لی ماءً، وغمزنی فقال لا تبرح، وقام القوم فانصرفوا وقدکتبوا الحدیث الّذی سمعوا منه، ثمّ انّه خرج و وجهه منقبض، قال: اما سمعت مایحدث به هؤلآء؟ قلت اصلحك‌الله ما هؤلآء وما حدیثهم؟ قال: اعجب[1] حدیثهم، کان عندی الکذب علیّ والحکایة عنّی مالم اقل ولم یسمعه عنّی احد، وقولهم لوانکر الأحادیث ما صدّقناه: مالهؤلآء لا امهل‌الله لهم ولا املی لهم، ثمّ قال لنا: انّ علیًا(ع) لما اراد الخروج من‌البصرة قام علی اطرافها، ثمّ قال: لعنك‌الله یاانتن الأرض‌ترابا واسرعها خرابا واشدّها عذابا فیك‌الداء الدوی! قالوا وماهو[2] یا امیر المؤمنین؟ قال: کلام‌القدر الذی فیه‌الفریة علی‌الله، وبغضنا اهل‌البیت، وفیه سخط‌الله وسخط نبیّه(ع)، وکذبهم علینا اهل‌البیت، واستحلالهم الکذب علینا.

فی جویریةبن اسماء

۷۴۲ـ محمدبن‌مسعود، قال حدثنی اسحق‌بن محمدالبصری، قال حدثنی علی‌بن داودالحداد[3]، عن حریزبن عبدالله، قال کنت عند ابی‌عبدالله (ع) فدخل علیه حمران بن اعین وجویریةبن اسماء، قال، فتکلّم ابو عبدالله(ع) بکلام، فوقع عند جویریة انّه لحن، قال فقال له انت سیّد

۱ـ عجب ـ خ.
۲ـ قیل وماهو ـ خ.
۳ـ فی‌النسختین و ج والترتیب: الحدید.

بنى هاشم والمؤمّل للأمور الجسام تلحن فى كلامك! قال، فقال: دعنا من تيهك[1] هذا، فلمّا خرجا، قال: امّا حمران فمؤمن لايرجع ابـدا ، وامّا جويرية فزنديق لايفلح ابدا، فقتله هارون بعدذلك .

فى بشّار الشعيرى

٧٤٣ـ حمدويه، قال حدثنا يعقوب، عن ابن ابى عمير، عن على بن يقطين، عن المدائنى، عن ابى عبدالله(ع) قال، قال لى: يامرازم من بشّار ؟ قلت بيّاع الشعير، قال: لعن الله بشّارا، قال، ثمّ قال لى: ايا مرازم قل لهم ويلكم توبوا الى الله فانّكم كافرون مشركون .

٧٤٤ـ حمدويه وابراهيم ابنا نصير، قالا حدثنا محمدبن عيسى، عن صفوان، عن مرازم، قال قال لى ابوعبدالله(ع) تعرف مبشّر بشر[2]، بتوهّم الاسم، قال: الشعيرى، فقلت بشّار؟ قال: بشّار، قلت نعم جارلى[3]، قال : انّ اليهود قالوا ووحّدوا الله، وانّ النصارى قالوا ووحدوا الله، وانّ بشّارا

١ـ نهيك، تهتّك ـ خ والتيه: الكبر والضلال .

٢ـ هكذا فى النسختين وفى بعض النسخ: بشير واظنّ انّ يكون الصحيح : مبشّراً بشرٌ بصيغة المفعول وبحرف الجرّ، بتقليب اسمه، اشارة الى انه ليس بشارا بل يبشر فى حقه الشر والعذاب، والى هذا يشير قول الراوى : بتوهم الإسم، اى ليحصل التفرس والتوسم الى كلمة بشار، فعليهذا تكون جملة (بتوهم الإسم، قال) معترضة، وكلام الإمام هكذا: مبشرا بشرٌ الشعيرى ويمكن انّ يكون مبشر وبشير من تصاريف بشار كانّه يتهجن اسمه كمن لا يعرفه احتقارا .

٣ـ خالى ـ خ .

قال عظيما[1]، اذا قدمت الكوفة فأته وقل له: يقول لك جعفر يا كافر يافاسق يامشرك انا برىء منك، قال مرازم فلمّا قدمت الكوفة فوضعت متاعى وجئت اليه فدعوت الجارية، فقلت قولى لأبى اسمعيل هذا مرازم فخرج الىّ فقلت له: يقول لك جعفر بن محمد ياكافر يافاسق يامشرك انا برىء منك، فقال لى وقد ذكرنى سيدى! قال، قلت نعم ذكرك بهذا الذى قلت لك، فقال جزاك الله خيراً وفعل بك واقبل يدعو لى..

ومقالة بشار[2] هى مقالة العلياويّة، يقولون انّ عليّا (عليه السلام) هرب[3] وظهر بالعلويّة الهاشميّة، واظهروا به وعبده[4] ورسوله بالمحمديّة، فوافق اصحاب ابى الخطّاب فى اربعة اشخاص علىّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام، وانّ معنى الأشخاص الثلاثة فاطمة والحسن والحسين تلبيس، والحقيقة[5] شخص علىّ، لأنّه اوّل هذه الاشخاص فى الامامة، وانكروا شخص محمد(ع) وزعموا انّ محمدا عبد وعلىّ رب[6] واقاموا محمدا مقام ما اقامت المخمسة سلمان وجعلوه رسولا لمحمد

١ــ قولا عظيما ــ خ.

٢ــ هذه المقالة الى آخرها من كلام الكشّى.

٣ــ ربّ ــ خ. اى هرب من الربوبيّة فى عالمها.

٤ــ واظهر وليّه وعبده ــ خ.

٥ــ وفى الحقيقة ــ خ.

٦ــ فى النسخ الخطيّة كتبت بالرمز هكذا: عبد ع و ع وب. اى عبد على و على رب.

صلوات الله عليه، فوافقوهم فى الاباحات والتعطيل والتناسخ، والعليائية [1] سمّتها المخمّسة العليائيّة، وزعموا انّ بشارا الشعيرى لما انكر ربوبيّة محمد وجعلها فى علىّ وجعل محمداً عبد علىّ وانكر رسالة سلمان: مسخ فى صورة الطير [2] يقال له علياء يكون فى البحر، فلذلك سمّوهم العليائيّة.

٧٤٥ـ وحدثنى الحسين بن الحسن بن بندار، قال حدثنى سعد بن عبدالله بن ابى خلف القمّى، قال حدثنى محمد بن الحسين بن ابى الخطّاب والحسن بن موسى الخشّاب، عن صفوان بن يحيى، عن اسحق بن عمّار قال قال ابوعبدالله(ع) انّ بشّارا الشعيرى شيطان بن شيطان خرج من البحر فأغوى اصحابى.

٧٤٦ـ سعد، قال حدثنى محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن اسحق بن عمّار، قال، قال ابوعبدالله(ع) لبشّار الشعيرى اخرج عنّى لعنك الله، لاوالله لايظلّنى وايّاك سقف بيت ابدا، فلمّا خرج: قال: ويله الا قال بما قالت اليهود الا قال بما قالت النصارى الا قال بما قالت المجوس او

١ـ فى النسخ كلها: العليائية. الا فى نسخة وفيها بالبا، (العلبائية) ولم ار فى كتب النحل والمذاهب ذكرا من هذه الكلمة. ويحتمل قويا ان يكون الصحيح هو الثانى، ويؤيده ان العلبا، بالكسر اسم رجل وهو عصب العنق واللفظ مذكر فان الهمزة للإلحاق فيصح فى النسبة والتثنية بالهمزة وبالواو كما فى لسان العرب، ويؤيده ايضا ان الشهرستانى ذكر العلباوية فى فرق الغلاة قريبة من هؤلاء، ويؤيده ايضا استعمال الكلمة بالواو وبالهمزة ايضا كما آخر الكلام.

٢ـ فى النسختين وسائر النسخ الخطية: فى صدره طير. وفى المطبوع والترتيب: كما فى المتن.

بما قالت‌الصابية،والله ماصغّرالله تصغير هذاالفاجر احد" انّه شيطان ابن شيطان خرج من‌البحر ليغوى اصحابى وشيعتى، فاحذروه وليبلّغ الشاهد الغايب، انّى عبدابن عبد، قنّ ابن امة، ضمّتنى الأصلاب والأرحام، وانّى لميّت وانّى لمبعوث ثمّ موقوف ثمّ مسئول والله لأسألنّ عما قال فىّ هذاالكذاب، وادّعاه علىّ ياويله ماله ارعبه‌الله! فلقد امن على فراشه وافزعنى و اقلقنى عن رقادى، وتدرون انّى لِمَ اقول ذلك؟ اقول ذلك لكى استقرّ فى قبرى .

فى سفيان[1] بن مصعب‌العبدى ابى‌محمد

٧٤٧- محمدبن مسعود، قال‌حدثنى حمدان‌بن احمدالكوفى ، قال حدثنى ابوداود سليمان‌بن سفيان المسترقّ، عن سيف‌بن مصعب العبدى، قال، قال ابوعبدالله(ع) قل شعرا تنوح به‌النساء .

٧٤٨- نصربن الصبّاح، قال حدثنا اسحق‌بن محمدالبصرى ، قال حدثنى محمدبن جمهور ، قال حدثنى ابوداود المسترقّ ، عن على‌بن النعمان، عن سماعة، قال،قال ابوعبدالله(ع) يامعشرالشيعة علّموا اولادكم شعرالعبدى فانّه على دين‌الله، قال ابوعمرو: فى اشعاره مايدلّ على انّه كان من‌الطيّارة .

فى عبدالله‌بن يحيى الكاهلى

٧٤٩- على‌بن محمد، قال حدثنى محمدبن عيسى، قال زعم ابن‌اخى

١- فى‌النسخ‌الخطيّة كذلك، وفى‌السند: سيف‌بن مصعب .

الكاهلى ان ابا الحسن الأول(ع) قال لعلىّ: اضمن لى[1] الكاهلى وعياله اضمن لك الجنّة .

ما روى فى داود الرقّى

٧٥٠ـ حدثنى حمدويه وابراهيم . ومحمدبن مسعود، قال حدثنى محمدبن نصير، قالوا حدثنامحمدبن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عمّن ذكره، عن ابى عبدالله(ع) قال: انزلوا داود الرقّى منّى بمنزلة المقداد من رسول الله (صلى الله عليه وآله) .

٧٥١ـ على بن محمد، قال حدثنى احمدبن محمد، عن ابى عبدالله البرقى، رفعه، قال، نظر ابوعبدالله(ع) الى داود الرقّى وقد ولىّ، فقال : من سرّه ان ينظر الى رجل من اصحاب القايم(ع) فلينظر الى هذا. وقال فى موضع اخر: انزلوه فيكم بمنزلة المقداد رحمه الله .

فى اسحق و اسمعيل ابنى عمار

٧٥٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى محمدبن نصير، قال حدثنى محمدبن عيسى، عن زيادالقندى، قال، كان ابوعبدالله(ع) اذا رأى اسحق ابن عمار و اسمعيل بن عمار، قال: وقد يجمعهما الأقوام،[2] يعنى الدنيا والآخرة .

١ـ المراد هو على بن يقطين .

٢ـ لاقوام ـ خ .

فی‌الحسن‌بن خنيس

٧٥٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی حمدويه، قال حدثنی الحسين ابن موسی، عن جعفربن محمد الخثعمی ، عن ابراهيم‌بن عبدالحميد الصّنعانی ، عن ابی اسامة الشحّام ، قال ، كنت عند ابی‌عبدالله (ع) اذ مرّ الحسن‌بن خنيس[1]، فقال ابوعبدالله(ع): تحبّ هذا؟ هذا من اصحاب ابی(عليه‌السلام) .

وبهذاالأسناد[2] عن ابراهيم، عن رجل، عن ابی‌عبدالله وابی‌الحسن(ع) قالا ينبغی للرجل انيحفظ اصحاب ابيه، فانّ برّه بهم بِرّه بوالديه .

فی علی‌بن ابی‌حمزة البطاينی

٧٥٤ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن، قال حدثنی‌ابو داودالمسترقّ، عن علی‌بن ابی‌حمزة، قال، قال ابوالحسن موسی(ع) ياعلی انت واصحابك شبه[3]الحمير .

٧٥٥ـ قال ابن‌مسعود، قال ابوالحسن علی‌بن‌الحسن‌بن فضّال: علی ابن ابی‌حمزة كذّاب متّهم .

وروی اصحابنا انّ اباالحسن‌الرضا(ع) قال بعد موت ابن‌ابی‌حمزة:

١ـ فی‌النسخ‌الخطيّة كلها كذلك وفی‌المطبوعة والمـقانی: الحسن‌بن حبيش .

٢ـ ذكر هذاالحديث‌تحت هذاالعنوان بتناسب قرب‌السندوالمضمون.

٣ـ شبيه ـ خ .

انّه اقعد فى قبره فسئل عن الأئمّة (عليهم السلام) فاخبر باسمائهم حتّى انتهى الىّ فسئل فوقف، فضرب على رأسه ضربة امتلأ قبره نارا .

٧٥٦ـ قال ابن مسعود، سمعت على بن الحسن: ابن ابى حمزة كذاب ملعون، قد رويت عنه احاديث كثيرة، وكتبت تفسير القرآن كلّه من اوّله الى آخره، الاّ انّى لااستحلّ ان اروى عنه حديثاً واحدا .

٧٥٧ـ حمدان بن احمد[1] قال حدثنا معاوية بن حكيم، عن ابى داود المسترقّ، عن عقبة بيّاع القصب، عن على بن ابى حمزة، قال، قال ابو الحسن يعنى الأوّل (ع) ياعلى انت واصحابك اشباه الحمير .

٧٥٨ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن محمد[2]، عن محمد بن على الهمدانى، عن رجل، عن على بن ابى حمزة، قال، شكوت الى ابى الحسن (ع) وحدثته بالحديث عن ابيه وعن جدّه، فقال: ياعلى هكذا قال ابى و جدّى عليهما السلام! قال، فبكيت، ثمّ قال: او قد سألت الله لك اوسأله[3] لك فى العلانية ان يغفر لك .

٧٥٩ـ على بن محمد،[4] قال حدثنى محمد بن احمد ، عن احمد بن

١ـ فى النسخة: ابن ابى احمد. ويأتى هذا الحديث فى ٨٣٢ وفيه عتيبة بيّاع القصب .

٢ـ احمد بن محمد ـ خ .

٣ـ اسأله ـ خ .

٤ـ يأتى هذا الحديث فى ٨٨٨ وفيها محمد بن مسعود عن على بن محمد .

الحسین، عن محمد بن جمهور، عن احمد بن الفضل، عن یونس بن عبدالرحمن، قال، مات ابوالحسن(ع) ولیس من قوامه احد الا وعنده المال الکثیر، وکان ذلك سبب وقفهم وجهودهم موته، وکان عند علی بن ابی حمزة ثلاثون الف دینار.

٧٦٠ـ علی بن محمد، قال حدثنی محمد بن احمد، عن ابی عبدالله الرازی، عن احمد بن محمد بن ابی نصر، عن محمد بن الفضیل[1]، عن ابی الحسن (ع)[2] قال، قلت جعلت فداك انّی خلفت ابن ابی حمزة وابن مهران[3] و ابن ابی سعید اشدّ اهل الدنیا عداوة لله تعالی! قال، فقال: ما ضرّك من ضلّ اذا اهتدیت، انهم کذبوا رسول الله(ص) وکذبوا امیر المؤمنین وکذبوا فلانا و فلانا وکذبوا جعفرا وموسی، ولی بآبائی علیهم السلام اسوة، قلت جعلت فداك انّا نروی انّك قلت لابن مهران اذهب الله نور قلبك وادخل الفقر بیتك! فقال کیف حاله وحال بره[4]؟ قلت یا سیّدی اشدّ حال هم مکروبون و ببغداد[5] لم یقدر الحسین ان یخرج الی العمرة، فسکت، وسمعته یقول فی ابن ابی حمزة: اما استبان لکم کذبه؟ الیس هو الذی یروی ان

١ـ الفضل ـ خ.

٢ـ وفی الممقانی: عن ابی الحسن الرضا (ع). و هو المراد بقرینة آخر الحدیث، والحدیث السابق.

٣ـ فی النسخة: وابن مهران ومهران.

٤ـ بزّه ـ خ.

٥ـ ببغداد ـ خ. والمراد من الحسین هو ابن مهران.

رأس المهدي يهدى الى عيسى بن موسى وهو صاحب السفياني ؟ وقال انّ ابا الحسن يعود الى ثمانية اشهر ؟

فى ابن ابى حمزة الثمالى والحسين ومحمد اخويه وابيه

٧٦١ـ قال ابو عمرو سألت ابا الحسن حمدويه بن نصير، عن على بن ابى حمزة الثمالى والحسين بن ابى حمزة ومحمد اخويه وابيه ؟[1] فقال كلّهم ثقات فاضلون .

فى عبد الخالق[2]

٧٦٢ـ عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسى، قال حدثنى ابى، عن اسمعيل ابن عبدالخالق، قال ذكر ابو عبدالله(ع) ابى فقال صلّى الله على ابيك ثلاثا .

فى عمّار الساباطى[3]

٧٦٣ـ على بن محمد، قال حدثنى محمد بن احمد بن يحيى، عن ابراهيم بن هاشم، عن عبدالرحمن بن حمّاد الكوفى، عن مروك، قال، قال لى ابو الحسن الأول(ع) انّى استوهبت عمّار الساباطى من ربّى، فوهبه لى .

١ـ رفى النسختين هنا وفى العنوان: وابنه ولعلّ هذه الرواية من هذه الجهة لم تذكر تحت عنوان ابى حمزة الثمالى فى النسخ الخطيّة كما قلنا ذيل ٣٥٧ .

٢ـ وفى نسخة : فى عبدالخالق بن عبد ربه. محمد بن مسعود عن عبدالله .

٣ـ رفى النسخة : كان فطحيا .

فى عامربن جذاعة وحجربن زايدة

٧٦٤ـ علىبن محمد، قال حدثنى احمدبن محمدبن عيسى،عن الحسين ابن سعيد، يرفعه، عن عبدالله‌بن الوليد، قال، قال لى ابوعبدالله(ع) ماتقول فى المفضّل؟ قلت وما عسيت ان اقول فيه بعد ماسمعت منك!فقال رحمه‌الله لكن عامربن جذاعة و حجربن زائدة اتيانى فعاباه عندى فسألتهما الكفّ عنه فلم يفعلا ثمّ سألتهما ان يكفّا عنه اخبرتهما بسرورى بذلك فلم يفعلا فلا غفرالله لهما .

فى داودبن كثيرالرقّى ايضاً

٧٦٥ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن محمدبن عيسى، عن عمربن عبدالعزيز، عن بعض اصحابنا، عن داودبن كثيرالرقّى، قال،قال لى ابوعبدالله(ع) يا داود اذا حدثت عنا بالحديث فاشتهرت به فانكره .

قال نصربن صبّاح: عاش داودبن كثيرالرقّى الى وقت‌الرضا (ع) .

٧٦٦ـ طاهربن عيسى، قال حدثنى الشجاعى، عن الحسين‌بن بشّار ، عن داودالرقّى، قال، قال لى داود: ترى ماتقول الغلاة‌الطيّارة ومايذكرون عن شرطة‌الخميس عن اميرالمؤمنين(ع) ومايحكى اصحابه عنه! فذلك‌والله ارانى اكبر منه، ولكن امرنى ان لا اذكره لأحد، قال: وقلت[1] له انّى قد كبرت ودقّ عظمى احبّ ان يختم عملى[2] بقتل فيكم! فقال وما من هذا

١ـ فقلت ـ خ . ٢ـ عمرى ـ خ .

بدّ ان لم يكن في العاجلة يكون في الآجلة .

ذكر[1] ابوسعيد بن رشيد الهجري، انّ داود دخل على ابي عبدالله(ع) فقال يا داود كذب والله ابوسعيد .

قال ابوعمرو: يذكر الغلاة انّه من اركانهم، وقد يروى عنه المناكير من الغلوّ، وينسب اليهم[2]، ولم اسمع احداً من مشايخ العصابة يطعن فيه، ولا عثرت من الرواية على شيء غير ما اثبتّه في هذا الباب .

في اسحق واسمعيل ابني عمّار ايضاً

٧٦٧ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ايّوب، عن ابن المغيرة، عن علي بن اسمعيل بن عمّار، عن اسحق، قال، قلت لأبي عبدالله(ع) انّ لنا اموالا ونحن نعامل الناس، واخاف ان حدث حدث ان تغرق اموالنا ؟ قال، فقال له اجمع مالك في كلّ شهر ربيع، قال علي بن اسمعيل: فمات اسحق في شهر ربيع .

١ـ الظاهر ان هذا بصيغة المجهول، او بصيغة المصدر والعبارة هكذا : ذكر ابي سعيد، اي في ذكر ابي سعيد في ضمن هذا العنوان بمناسبة نقل داود، فيكون مقالة ابي عمرو . . . الخ راجعة الى ابي سعيد ، او الى داود والرواية نقلت معترضة ، و اما قرائة (ذكر) بصيغة الفاعل كما هو الظاهر من نقل اهل الرجال: فبعيد جدّاً، اذ الرجل لا يذكر ولا يروى قدح نفسه، وايضا هذه الرواية لا تفيد في حسن حال داود او في سوء حاله امرا فلا فائدة في ذكرها هنا ، وايضا ان الروايات المربوطة بداود كثيرة وقد مرّت عدة منها .

٢ـ اليه اقاويلهم ـ خ .

٧٦٨ـ نصر بن الصبّاح، قال حدثنى سجّادة، قال حدثنا محمد بن وضّاح، عن اسحق بن عمّار، قال، كنت عند ابى الحسن(ع) جالسا حتّى دخل عليه رجل من الشيعة، فقال له يافلان جدّد التوبة او احدث عبادة فانّه لم يبق من اجلك[1] الاّ شهر، قال اسحق، فقلت فى نفسى واعجباه كأنّه يخبرنا انّه يعلم آجال شيعته اوقال آجالنا، قال، فالتفت الىّ مغضبا، فقال: يا اسحق وماتنكر من ذلك! وقد كان الهجرىّ مستضعفا وكان عنده علم المنايا، والامام اولى بذلك من رشيد الهجرى، يااسحق اما انّه قد بقى من عمرك سنتان، اما انّه يتشتّت اهل بيتك تشتّتا قبيحا ويفلس عيالك افلاسا شديدا.

٧٦٩ـ جعفر بن معروف، قال حدثنى ابو الحسين[2] الرازى، قال حدثنى اسمعيل بن مهران، قال حدثنى محمد بن سليمان الديلمى، قال قال، اسحق بن عمّار، لمّا كثر مالى اجلست على بابى بوّابا يردّ عنى فقراء الشيعة، قال، فخرجت الى مكّة فى تلك السنة فسلّمت على ابى عبدالله(ع) فردّ علىّ بوجه قاطب[3] غير مسرور، فقلت جعلت فداك ماالذى غيّر حالى عندك ؟ قال: الّذى غيّرك للمؤمنين، قلت : جعلت فداك والله انّى لأعلم انهم على دين الله، ولكن خشيت الشهرة على نفسى، قال: يااسحق اماعلمت انّ المؤمنين اذاالتقيا فتصافحا: بين ابهاميهما مائة رحمة، تسعة وتسعون منها لاشدّهما حبّا لصاحبه، فاذااعتنقا غمرتهما الرحمة، فاذاالتثما لايريدان بذلك الاّ وجه

١ـ من عمرك ـ خ .

٢ـ ابوالحسن ـ خ .

٣ـ اى قابض .

الله قيل لهما غفر لكما، فاذا جلسا يتساءلان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فانّ لهما سرّاً وقد ستره الله عليهما، قلت جعلت فداك وتسمع الحفظة قولهما ولا تكتبه ! وقد قال الله عز وجل: ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد، قال فنكس رأسه طويلا ثمّ رفعه وقد فاضت دموعه على لحيته وهو يقول: يا اسحق ان كانت الحفظة لا تسمعه ولا تكتبه فقد يسمعه ويعلمه الذى يعلم السّر واخفى، يا اسحق فخف الله كأنك تراه فان شككت فى انّه يراك فقد كفرت ، وان ايقنت انّه يراك فقد كفرت، وان ايقنت انّه يراك ثمّ برزت له بالمعصية فقد جعلته فى حد اهون الناظرين اليك.

فى سنان وعبدالله ابنه

٧٧٠ـ ابو الحسن بن ابى طاهر، قال حدثنى محمد بن يحيى الفارسى ، قال حدثنى مكرم بن بشر[1]، عن الفضل بن شاذان، عن ابيه، عن يونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن سنان، وكان رحمه الله من ثقات رجال ابى عبدالله (ع)، عن ابى عبدالله(ع) قال، دخلت عليه انا[2] مع ابى، فقال ياعبدالله الزم اباك فان اباك لا يزداد على الكبر الاّ كبراً[3] .

٧٧١ـ حدثنى محمد بن قولويه، قال حدثنى سعد بن عبدالله بن ابى خلف، عن محمد بن احمد بن يحيى، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤى، عمن

١ـ فى نسخة ب : مكرم بن بشير . وفى نسخة : بكر بن بشير .

٢ـ وانا ـ خ .

٣ـ خيراً ـ خ

ذکره، عن عمربن یزید، قال، سمعت اباعبدالله(ع) یقول، وذکر عبدالله بن سنان، فقال اما انّه یزید علی‌السنّ خیراً، وکان عبدالله‌بن سنان مولی‌قریش علی خزائن‌المنصور والمهدی .

فی عجلان ابی‌صالح

٧٧٢ـ محمدبن مسعود، قال سمعت علی‌بن‌الحسن‌بن علی‌بن فضّال، یقول: عجلان ابوصالح ثقة، قال، قال ابوعبدالله(ع) یاعجلان کأنّی انظر الیك الی جنبی والناس یعرضون علیّ .

فی بشّاربن بشّار

٧٧٣ـ ابوعمرو : قال حدثنی محمدبن مسعود، قال سألت علیّ‌بن الحسن، عن بشّاربن بشّار الّذی یروی عنه ابان‌بن عثمان؟ قال هو خیر من ابان ولیس به بأس .

فی ابی‌خالدالقمّاط

٧٧٤ـ قال ابوعمرو: حدثنی محمدبن مسعود، قال کتب الیّ ابو ـ عبدالله، یذکر عن‌الفضل، قال حدثنی محمدبن جمهور العمّی[1]، عن‌یونس ابن عبدالرحمن، عن علی‌بن ریاب، عن ابی‌خالدالقمّاط، قال، قال لی رجل من‌الزیدیّة ایّام زید، مامنعك ان تخرج مع زید؟ قال، قلت له ان کان‌احد فی‌الأرض مفروض‌الطاعة: فالخارج قبله هالك، وان‌کان لیس فی‌الأرض

١ـ القمی ـ خ .

مفروض الطاعة: فالخارج والجالس موسّع لهما، فلم يردّ علىّ شيئاً، قال فمضيت من فورى الى ابى عبدالله(ع) فاخبرته بما قال لى الزيدىّ، وبما قلت له، وكان متّكئاً فجلس، ثمّ قال اخذته من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وشماله ومن فوقه ومن تحته ثمّ لم تجعل له مخرجا.

قال حمدويه: واسم ابى خالد القمّاط: يزيد.

٧٧٥ـ حدثنى علىّ بن محمد بن قتيبة النيشابورى، قال حدثنا الفضل ابن شاذان، قال حدثنى ابى، قال حدثنى محمد بن جمهور العمّى[1]، عن يونس بن عبدالرحمن، عن على بن رياب، عن ابى خالد القمّاط، وذكر مثل ما روى محمد بن مسعود عن ابى عبدالله بن نعيم الشاذانى، مثله سواء.

فى ثعلبة بن ميمون

٧٧٦ـ ذكر حمدويه، عن محمد بن عيسى، انّ ثعلبة بن ميمون مولى محمد بن قيس الأنصارى، وهو ثقة خيّر فاضل مقدم معلوم فى العلماء والفقهاء والأجلّة[2] من هذه العصابة.

فى الأشاعثة

٧٧٧ـ محمد بن الحسن، ابن[3] عثمان بن حمّاد، قال حدثنا محمد بن

١ـ القمى ـ خ.

٢ـ والفقها، الأجلّة ـ ح.

٣ـ هكذا فى النسخ كلها، وفى الترتيب والممقانى: محمد بن الحسن وعثمان ابن حماد. وهذا هو الصحيح، ولعلّ التحريف وقع فى النسخ الأوليّة ثم شاع، فالصحيح هكذا: محمد بن الحسن وعثمان بن حماد قالا. كما فى ١٩٨ و١٩٩ وغيرهما.

یزداد، عن‌الحسن‌بن موسی الخشّاب، عن بعض اصحابنا، انّ رجلین من ولدالأشعث استأذنا علی ابی‌عبدالله! فلم یأذن لهما، فقلت انّ لهما میلاً ومودّة لکم، فقال انّ رسول‌الله(ص) لعن اقواما فجری‌اللعن فیهم وفی اعقابهم الی یوم‌القیامة .

ما روی فی شهاب‌بن عبد ربّه وعبدالخالق و اخوته [1]

٧٧٨ـ قال ابوعمر: شهاب وعبدالرحمن[2] وعبدالخالق و وهب ولد عبد ربّه، من موالی بنی‌اسد من صلحاءالموالی .

٧٧٩ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی عبدالله‌بن محمد[3]، قال حدثنی ابی، عن اسمعیل‌بن عبدالخالق، قال، ذکر ابوعبدالله(ع) ابی فقال صلی‌الله علی ابیك ثلاثا .

٧٨٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی جبریل‌بن احمد، قال حدثنی محمدبن عیسی، عن یونس‌بن عبدالرحمن، عن مسمع کردین ابی سیّار ، قال سمعت اباعبدالله(ع) یقول: وامّا شهاب فانّه شرّ من‌المیتة والدم ولحم‌الخنزیر .

١ـ واخویه ـ خ .

٢ـ وفی‌النسختین هنا : عبدالرحیم، وفی ٧٨٣ فی‌النسخ وفیهما ایضا: عبدالرحمن، وهذا یکشف عن ان‌الصحیح هو عبدالرحمن .

٣ـ مرّ هذاالحدیث فی ٧٦٢ وفیه عبدالله‌بن محمدبن خالدالطیالسی .

حمدويه بن نصير، ذكر عن بعض مشايخه قال، شهاب بن عبدربّه خيّر فاضل .

٧٨١ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى علىّ بن محمد ، قال حدثنى احمدبن محمد، عن فضيل، عن شهاب، قال، قال ابوعبدالله(ع) كيف انت اذا نعانى[1] اليك محمدبن سليمان! فانّى يوما بالبصرة عند محمدبن سليمان، اذالقى الىّ كتابا وقال اعظم الله اجرك فى جعفربن محمد، فذكرت الكلام فخنقتنى العبرة .

٧٨٢ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد، قال حدثنى الوشّاء، عن محمدبن الفضيل، عن شهاب، قال، قال ابوعبدالله (ع) ياشهاب كيف انت اذا نعانى اليك محمدبن سليمان! فمكثت ماشاءالله، ثمّ انّ محمدبن سليمان لقينى، فقال ياشهاب عظّم الله اجرك فى ابى عبدالله(ع) فكان سبب اقامة الناووسيّة على ابى عبدالله(ع) بهذا الحديث .

فى وهب بن عبدربّه وعبدالرحمن اخيه واسمعيل بن عبدالخالق

٧٨٣ـ حدثنى ابوالحسن حمدويه بن نصير، قال سمعت بعض المشايخ يقول وسألته عن وهب وشهاب وعبدالرحمن بنى عبد ربّه واسمعيل بن عبدالخالق بن عبد ربّه؟ قال: كلّهم خيار فاضلون كوفيّون .

٧٨٤ـ حدثنى محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد، عن الحسن بن على الوشّاء، عن اسمعيل بن عبدالخالق، قال، قال لى حسين بن

١ـ نعى اليه فلاناً : اخبره بوفاته.

زید، ارسلنی محمدبن عبدالله‌بن‌الحسن الی ابی‌عبدالله (ع) یطلب منه رایة رسول‌الله (ص) العقاب، فقال: یا جاریة هاتی .

فی شهاب‌بن عبد ربّه

٧٨٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد، قال حدثنا احمد ابن محمدبن عیسی، عن علی‌بن‌الحکم، عن هشام[1] عن شهاب‌بن عبد ربّه ، قال، قال لی ابوعبدالله(ع) یاشهاب یکثرالقتل فی اهل‌بیت من قریش حتّی یدّعی‌الرجل منهم الی‌الخلافة فیأباها، ثمّ قال: یاشهاب ولا تقل انّی‌عنیت بنی‌عمّی هؤلآء! فقال شهاب: اشهد انّه عناهم .

٧٨٦ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد، عن محمدبن‌احمد ابن یحیی، عن‌الحسن‌بن‌الحسین، عن محمدبن اسمعیل، عن‌الحسین‌بن بشّار الواسطی، عن داودالرقّی، قال، کنت عند ابی‌عبدالله(ع) فذکر شهاب‌بن عبد ربّه، فقال: والله الّذی لااله الا هو لأصلنّه[2] والله‌الّذی لااله الا هو لأحبرنّه .

٧٨٧ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی عبدالله‌بن محمد، قال حدثنی‌ـ العبّاس‌بن عامر، عن ابی‌جمیلة،عن شهاب‌بن عبدربّه، انّه ضربه . محمد

١ـ فی حاشیةالنسختین: فی‌الأصل عن هشام‌بن هشام. وکذلك کان فی المطبوعة .

٢ـ والنسخ فی هذه‌الکلمة وفی (لأحبرنه) مختلفة : لأظلنّه ، لاضلنه ، لاقتلنه، لاجبرنه، لاحیرنه .

ابن عبدالله بن الحسن نحواً من سبعين سوطاً .

فى ابى بكر الحضرمىّ وعلقمة

٧٨٨ـ حدثنى على بن محمد بن قتيبة القتيبى، قال حدثنا الفضل بن شاذان، قال حدثنى ابى، عن محمد بن جمهور، عن بكار بن ابى بكر الحضرمىّ قال، دخل ابوبكر وعلقمة على زيد بن علىّ ، وكان علقمة اكبر من ابى ، فجلس احدهما عن يمينه والآخر عن يساره، وكان بلغهما انّه قال ليس الامام منّا من ارخى عليه ستره، انّما الامام من شهر سيفه، فقال له ابوبكر وكان اجرأهما: يا اباالحسين اخبرنى عن علىّ بن ابى طالب(ع) اكان اماما وهو مرخى عليه ستره[1] اولم يكن اماما حتّى خرج وشهر سيفه؟ قال، وكان زيد يبصر[2] الكلام، قال، فسكت فلم يجبه، فردّ عليه الكلام ثلاث مرّات ، كل ذلك لا يجيبه بشئ، فقال له ابوبكر: ان كان علىّ بن ابى طالب اماما فقد يجوز ان يكون بعده امام مرخى عليه ستره، وان كان علىّ (ع) لم يكن اماما وهو مرخى عليه ستره فانت ماجاء بك هيهنا، قال، فطلب الى علقمة ان يكفّ عنه! فكفّ .

محمد بن مسعود، قال كتب الىّ الشاذانى ابوعبدالله، يذكر عن الفضل، عن ابيه ، مثله سواء .

٧٨٩ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن محمد بن خالد

١ـ مرخ عليه بستره ـ خ . وكذا فى الجملات الآتية .

٢ـ تبصّر، يتبصّر ـ خ .

الطیالسی، قال حدثنی الوشّاء، عمّن یثق به یعنی امّه، عن خاله، قال، یقال له عمرو بن الیاس، قال ، دخلت انا وابی الیاس بن عمرو، علی ابی بکر الحضرمیّ وهو یجود بنفسه، قال یاعمرو لیست هذه بساعة الکذب اشهد علی جعفر بن محمد انّی سمعته یقول: لاتمسّ النار من مات وهو یقول بهذا الأمر .

٧٩٠ـ ابوجعفر محمدبن علی بن القاسم بن ابی حمزة القمی، قال حدثنی محمّدبن الحسن الصفّار المعروف بسموله، قال حدثنی عبدالله بن محمدبن خالد، قال حدثنی الحسن ابن بنت الیاس قال[1]، دخلت علی ابی بکر الحضرمیّ وهو یجود بنفسه، فقال لی اشهد علی جعفر بن محمد انّه قال: لایدخل النار منکم احد .

فی حُبّی اخت میسر

٧٩١ـ حدثنی[2] ابومحمد الدمشقی، عن احمدبن محمدبن عیسی، عن علی بن عقبة، عن ابیه، عن میسر، عن ابی عبدالله(ع)، قال، اقامت حُبّی اخت میسر بمکّة ثلاثین سنة او اکثر حتی ذهب اهل بیتها وفنوا اجمعین الاّ قلیلا، قال، فقال میسر لأبی عبدالله(ع) جعلت فداك انّ اختی حبّی قد

١ـ فی النسخة: کذلك، وفی باقی النسخ: قال حدثنی خالی عمرو بن الیاس قال دخلت، وهذا یوافق السند السابق ولا یخالفه، وان کان یمکن دخوله ایضا علی الحضرمی فی مرتبة اخری وسماعه الحدیث منه .

٢ـ فی النسختین والترتیب: حدث ـ خ .

اقامت بمكّة حتّى ذهب اهلها، وقرابتها تحزن عليها وقد بقى منهم بقيّة يخافون ان يذهبوا كماذهب من مضى ولا يرونها، فلو قلت لها فانّها تقبل منك! قال ياميسر دعها فانّه مايُدفع عنكم الاّ بدعائها، قال، فالحّ على ابى عبدالله(ع) قال لها يا حُبّى مايمنعك من مصلّى علىّ (ع) الذى كان يصلّى فيه علىّ (ع)! قال، فانصرفت .

فى عمرو بن حريث

٧٩٢ـ جعفر بن احمد بن ايّوب، روى عن صفوان، عن عمرو بن حريث، عن ابى عبدالله(ع) قال، دخلت عليه وهو فى منزل اخيه عبدالله بن محمد، فقلت له جعلت فداك ماحوّلك الى هذاالمنزل؟ قال طلب النزهة، قال، قلت جعلت فداك الا اقصّ عليك دينى الذى ادين به؟ قال بلى يا عمرو، قلت انّى ادين الله بشهادة انلااله الاّ الله، وانّ محمداًعبده ورسوله، وانّ الساعة آتية لاريب فيها وانّ الله يبعث من فى القبور ، واقام الصّلاة وايتاء الزّكاة وصوم شهر رمضان وحجّ البيت من استطاع اليه سبيلاً ، والولاية لعلىّ بن ابى طالب امير المؤمنين بعد رسول الله صلى الله عليهما ، والولاية للحسن والحسين والولاية لعلىّ بن الحسين والولاية لمحمد بن علىّ ولك من بعده، وانتم ائمّتى عليه احيى وعليه اموت وادين الله به، قال ياعمرو هذا والله دينى ودين آبائى الذى ندين الله به فى السّر والعلانية ، فاتّق الله وكفّ لسانك الاّ من خير، ولا تقل انّى هديت نفسى بل الله هداك، فادّ شكر ماانعم الله عليك، ولا تكن ممّن اذا اقبل طعن فى عينيه واذا ادبر

طعن فى قفاه، ولا تحمل الناس على كاهلك فانّه يوشك ان حملت الناس على كاهلك ان يتصدّعوا شعب[1] كاهلك .

فى زكريا بن سابق ايضا [2]

٧٩٣ـ جعفر وفضالة، عن ابى الصباح، عن زكريا بن سابق، قال، وصفت الأئمّة لأبى عبدالله(ع) حتى انتهيت الى ابى جعفر(ع)، فقال: حسبك قد ثبّت الله لسانك وهدى قلبك .

فى ابراهيم المخارقى

٧٩٤ـ جعفر بن احمد، عن نوح بن ابراهيم[3] المخارقى، قال، وصفت الأئمّة لأبى عبدالله(ع)، فقلت اشهد ان لااله الاّ الله وحده لاشريك له، وانّ محمدا رسول الله، وانّ عليّا امام ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ على بن الحسين ثم محمد بن علىّ ثمّ انت! فقال رحمك الله، ثمّ قال اتّقوا الله اتّقوا الله ، عليكم بالورع وصدق الحديث واداء الأمانة وعفّة البطن والفرج .

١ـ فى النسخة : ان يضرعوا شعث. والتصديع والصدع: الشقّ. والشعب بفتحتين: بعد مابين المنكبين. والكاهل: اعلى الظهر.

٢ـ هكذا فى النسخ، ولم يسبق لهذا ذكر فى الكتاب، فكلمة (ايضا) اما باعتبار سبق مضمون الرواية فى الحديث السابق او من جهة الرواية عن جعفر.

٣ـ كذلك فى النسخ، وفى ج والترتيب: عن نوح عن ابراهيم .

وفى الممقانى: عن نوح ان ابراهيم، وفى نسخة ب : كتب فوق كلمة (بن) ان، وهذا هو الصحيح قطعا فان الرواية راجعة الى ابراهيم لا الى نوح .

فى منصوربن حازم

٧٩٥ـ جعفربن احمدبن ايّوب، عن صفوان، عن منصوربن حازم، قال، قلت لأبى عبدالله(ع) انّ الله[1] اجلّ واكرم من ان يُعرف بخلقه بل الخلق يعرفون بالله، قال صدقت، قال، قلت انّ من عرف انّ له ربّا فقد ينبغى ان يعرف انّ لذلك الربّ رضاً وسخطا، وانّه لايعرف رضاه وسخطه الاّ برسول لمن لم يأته الوحى، فينبغى ان يطلب الرسل، فاذا لقيهم عرف انهم الحجّة وانّ لهم الطاعة المفترضة، فقلت للناس اليس يعلمون[2] انّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان هو الحجّة من الله على خلقه؟ قالوا بلى، قلت فحين مضى رسول الله (صلى الله عليه وآله) من كان الحجّة؟ قالوا القرآن، فنظرت فى القرآن فاذا هو يخاصم به المرجى والقدرىّ والزنديق الذى لايؤمن به حتّى يغلب الرجال بخصومته، فعرفت انّ القرآن لايكون حجّة الا بقيّم، ماقال فيه من شىء كان حقّا، فقلت لهم من قيّم القرآن؟ فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم وعمر يعلم وحذيفة، قلت كلّه؟ قالوا لا، فلم اجد احداً، فقالوا انّه ماكان يعرف ذلك

١ـ هذا الحديث مروى فى الكافى فى موضعين: احدهما فى باب الإضطرار الى الحجّة الى قوله وان ماقال فى القرآن وهو حق فقال رحمك الله، والثانى فى باب فرض طاعة الأئمّة (عليهم السلام) وهو رواه فى هذا الباب كما فى هذا الكتاب باختلاف يسير.

٢ـ تعلمون ـ خ.

كلّه الاّ علىّ (ع)، واذا كان الشيء بين القوم وقال هذا لاادرى وقال هذا لاادرى وقال هذا لاادرى، وقال هذا ادرى ولم ينكر عليه: كان القول قوله، واشهد انّ عليّا(ع) كان قيّم القران وكانت طاعته مفترضة وكان حجّة على الناس بعد رسول الله(ص) وانّه ماقال فى القرآن فهو حقّ، فقال رحمك الله، فقلت انّ عليّا(ع) لم يذهب حتّى ترك حجّة من بعده كما ترك رسول الله(ص) وانّ الحجّة بعد علىّ الحسن بن علىّ، واشهد على الحسن انّه كان حجة وانّ طاعته مفروضة، فقال رحمك الله، وقبّلت رأسه وقلت اشهد على الحسن انّه لم يذهب حتّى ترك حجّة من بعده كما ترك ابوه وجدّه، وانّ الحجّة بعد الحسن الحسين وكانت طاعته مفروضة، فقال رحمك الله، وقبّلت رأسه وقلت اشهد على الحسين انّه لم يذهب حتّى ترك حجّة من بعده، وانّ الحجّة من بعده علىّ بن الحسين وكانت طاعته مفترضة، فقال رحمك الله، وقبّلت رأسه وقلت واشهد انّ علىّ بن الحسين لم يذهب حتّى ترك حجّة من بعده، وانّ الحجّة من بعده محمد بن علىّ ابوجعفر، وكانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله، فقلت اعطنى رأسك اقبّله! فضحك، فقلت اصلحك الله! وقد علمت انّ اباك لم يذهب حتّى ترك حجّة من بعده كماترك ابوه[1]، واشهد بالله انّك انت الحجة وانّ طاعتك مفترضة، فقال، كفّ رحمك الله! قلت اعطنى رأسك اقبّله! فقبّلت رأسه، فضحك، ثمّ قال: سلنى عمّا شئت فلا انكرك بعداليوم ابداً.

١ــ ابوه من بعده ــ خ.

فى خالد البجلى

٧٩٦ـ جعفر بن احمد، عن جعفر بن بشير، عن ابى سلمة الجمّال، قال، دخل خالد البجلىّ على ابى عبدالله(ع) وانا عنده، فقال له جعلت فداك انى اريد ان اصف لك دينى الّذى ادين الله به! وقد قال له قبل ذلك انّى اريد ان اسألك؟ فقال له سلنى فوالله لاتسألنى عن شىء الاّ حدثتك به على حدّه لااكتمك، قال انّ اوّل ما ابدء انّى اشهد ان لااله الاّالله وحده ليس اله غيره، قال، فقال ابوعبدالله(ع): كذلك ربّنا ليس معه اله غيره، ثمّ قال واشهد انّ محمداً عبده ورسوله، قال، فقال ابوعبدالله(ع): كذلك محمد عبد الله مقرّ له بالعبوديّة ورسوله الى خلقه، ثمّ قال واشهد انّ عليّا (ع) كان له من الطاعة المفروضة على العباد مثل ماكان لمحمّد(ص) على الناس، قال: كذلك كان (ع)[1]، قال واشهد انّه كان للحسن بن علىّ بعد علىّ (عليهما السلام) من الطاعة الواجبة على الخلق مثل ما كان لمحمد و علىّ (صلوات الله عليهما)، فقال: كذلك كان الحسن، قال واشهد انّه كان للحسين من الطاعة الواجبة على الخلق بعد الحسن ماكان لمحمد وعلى والحسن (ع) قال: فكذلك كان الحسين، قال و اشهد انّ علىّ بن الحسين كان له من الطاعة الواجبة على جميع الخلق كماكان للحسين(ع) قال، فقال: كذلك كان علىّ بن الحسين، قال واشهد انّ محمدبن علىّ كان له من الطاعة الواجبة على الخلق مثل ماكان لعلىّ بن الحسين، قال فقال: كذلك كان محمدبن على،

١ـ كان على (ع) ـ خ.

قال واشهد انّك اورثك‌الله ذلك كلّه، قال، فقال ابوعبدالله(ع): حسبك اسكت‌الآن فقد قلت حقّاً، فسكت، فحمدالله واثنى عليه، ثمّ قال: مابعث الله نبيّاً له عقب وذريّة الاّ اجرى لآخرهم مثل ما اجرى لأوّلهم، وانّا لحق[1] ذريّة محمد (ص) اجرى لآخرنا مثل مااجرى لأولنا ، ونحن على منهاج نبيّنا(ع) لنا مثل ماله من‌الطاعة‌الواجبة .

ما روى فى يوسف

٧٩٧ـ جعفربن احمدبن‌الحسن[2]، عن داود، عن يوسف، قال، قلت لأبى‌عبدالله(ع) اصف لك دينى الذى ادين‌الله به، فان اكن على حقّ فثبّتنى وان‌كنت[3] على غير‌الحقّ فردّنى الى‌الحقّ، قال: هات! قلت[4] اشهد ان‌لااله الاّالله وحده لاشريك له، وانّ محمداً عبده ورسوله (ص)، وانّ عليّاً كان امامى، وانّ‌الحسن كان‌امامى، وانّ‌الحسين كان‌امامى، وانّ‌على‌بن‌الحسين كان امامى، وانّ محمدبن على كان امامى، وانت جعلت فداك على‌منهاج آبائك، قال، فقال عند ذلك مراراً رحمك‌الله، ثمّ قال: هذاوالله دين‌الله‌ودين ملائكته ودينى ودين آبائى الّذى لايقبل‌الله غيره .

١ـ وانا نحن ـ خ .

٢ـ كذلك فى اغلب‌النسخ . وفى ج و ه : جعفربن احمدبن‌الحسين. ويمكن ان‌يكون‌الصحيح: جعفر عن احمدبن‌الحسن .

٣ـ وان اكن ـ خ .

٤ـ قال، قلت ـ خ .

ما روى فى الحسن بن زياد العطّار

٧٩٨ـ جعفر وفضالة، عن ابان، عن الحسن بن زياد العطّار، عن ابى‌عبدالله(ع) قال، قلت اتى اريد ان اعرض عليك دينى! وان كنت فى حسابى[1] ممّن قد فرغ من هذا، قال فآته! قال، قلت فانّى اشهد ان لااله الاّ الله، وانّ محمداً عبده ورسوله، واقرّ بما جاء من عندالله، فقال لى مثل ماقلت، وانّ عليّا امام فرض الله طاعته، من عرفه كان مؤمنا ومن جهله كان ضالاً ومن ردّ عليه كان كافرا، ثمّ وصفت الأئمّة عليهم السلام حتى انتهيت اليه، فقال ماالّذى تريد؟ اتريد انّى[2] اتولاّك على هذا فانّى اتولاك على هذا.

فى ابى اليسع عيسى بن السرىّ

٧٩٩ـ جعفر بن احمد، عن صفوان، عن ابى اليسع، قال، قلت لأبى‌عبدالله(ع) حدثنى عن دعائم الاسلام التى بنى عليها، ولايسع احدا من الناس تقصير عن شىء منها، الّذى من قصّر عن معرفة شىء منها كبّت عليه دينه ولم يقبل منه عمله، ومن عرفها وعمل بها صلح دينه وقُبل منه عمله، ولم يضق به[3] مافيه بجهل شىء من الأمور جهله؟ قال، فقال شهادة الااله الاّ الله،

١ـ حسبانى ـ خ.

٢ـ اتريد ان ـ خ.

٣ـ ولم يضيّق به، ولم يضرّ به ـ خ. وهذا الحديث مروى فى الكافى (باب دعائم الإسلام) والباء للتعدية، وكلمة مافيه فاعل وجهله بصيغة الماضى اى لم يضق به مافيه من الدعائم بسبب الجهالة لأمور آخر جهلها.

والايمان برسول‌الله(ص)، والاقرار بما جاء به من‌عندالله ، ثمّ قال‌الزكاة والولاية[1] شئ دوى شئ، فضل يعرف لمن اخذ به، قال رسول‌الله (ص) من مات لايعرف[2] امامه مات ميتة جاهليّة، وقال‌الله عزوجل: ياايهاالّذين آمنوا اطيعوا‌الله واطيعوا‌الرسول و اولى‌الأمرمنكم، وكان علىّ (عليه‌السلام) وقال الآخرون لا بل معاوية، وكان‌حسن ثم كان حسين، وقال الآخرون هو يزيدبن معاوية لاسوآ،ثمّ قال ازيدك؟ قال بعض‌القوم زده جعلت‌فداك! قال: ثمّ كان علىّ‌بن‌الحسين، ثمّ كان ابوجعفر، وكانت‌الشيعة قبله لا يعرفون مايحتاجون اليه من حلال ولا حرام الاّ ما تعلّموا من‌الناس،حتى كان ابوجعفر(ع) ففتح لهم وبيّن‌لهم وعلّمهم، فصاروا يعلّمون الناس بعد ماكانوا يتعلّمون منهم، والأمر هكذا يكون، والأرض لا تصلح الاّ بامام، ومن‌مات لايعرف امامه مات ميتة جاهليّة، واحوج ماتكون الى هذا اذا بلغت نفسك هذاالمكان، واهوى[3] بيده الى‌حلقه، وانقطعت‌من‌الدنيا تقول

١ــ هكذا فى‌النسخ، ولعلّ هنا سقطا فى‌النسخ‌الأوليّة ، وفى‌الكافى : والولاية التى امرالله عزوجل بها ولاية آل‌محمد(ص) قال فقلت له هل فى‌ــ الولاية شئ دون شئ فضل يعرف لمن اخذ به قال نعم، قال‌الله عز وجل يا ايهاالّذين ... الخ. ويمكن ان‌يكون‌المعنى: والمحبة لشئ فاصل ومقطوع ومعلوم لمن اختاره واخذ به دون شئ آخر ليس فيه فصل وحجة وهذا يؤيد مافى بعض‌النسخ: لشئ دوى شئ فصل. اوالمعنى: ان‌الولاية مقام دون‌مقامات‌اخر وهو فضل وامتياز وتفوق يعرف لمن اخذها . وهذا المعنى اتقن وادق .

٢ــ وهو لا يعرف ــ خ .

٣ــ واشار ــ خ .

لقد كنت على رأى حسن .

قال ابو اليسع عيسى بن السّرى: وكان ابو حمزة وكان حاضر المجلس، انّه قال: لك فما تقول كان ابو جعفر اماما حقّ الامام .

فى المغيرة بن ثوبة المخزومى

٨٠٠ـ جعفر بن احمد، قال حدثنى محمد بن ابى عمير عن حمّاد بن عثمان، عن المغيرة بن توبة المخزومى قال، قلت لأبى الحسن (ع) قد حمّلت هـذا الفتى [١] فى امورك ! فقال انّى حمّلته ما حمّلنيه ابى (عليـه ـ السلام) .

فى الحسين بن عمـر

٨٠١ـ جعفر بن احمد، عن يونس بن عبدالرحمن عن الحسين بن عمر [٢]، قال، قلت له: انّ ابى اخبرنى انّه دخل على ابيك، فقال له اتى احتجّ عليك عند الجبّار انّك امرتنى بترك عبدالله، وانّك قلت انا امام! فقال: نعم فما كان من اثم ففى عنقى، فقال وانّى احتجّ عليك بمثل حجّة ابى على ابيك فانّك اخبرتنى بانّ اباك قد مضى، وانّك صاحب هذا الأمر بعده! فقال : نعم، فقلت له انّى لم اخرج من مكّة حتّى كاد يتبيّن لى الأمر، وذلك انّ

١ـ اى الرضا عليه السلام. وفى النسخة و ب و ج : هذا الذى .

٢ـ نقل الممقانى هـذه الرواية تحت عنوان الحسين بن عمـر بن يزيد من اصحاب الرضا (ع) .

فلانا اقرأني كتابك يذكر انّ تركة صاحبنا عندك! فقال صدقت و صدق ، اما والله مافعلت ذلك حتى لم اجد بدّا ولقد قلته[1] على مثل جدع انفي ولكنّي خفت الضلال والفرقة .

في سعيد الأعرج

٨٠٢ـ جعفر، عن فضالة بن ايّوب وغير واحد، عن معاوية بن عمّار ، عن سعيد الأعرج، قال، كنّا عند ابي عبدالله(ع) فاستاذن له رجلان، فأذن لهما، فقال احدهما افيكم امام مفترض الطاعة؟ قال: ماأعرف ذلك فينا، قال بالكوفة قوم يزعمون انّ فيكم اماما مفترض الطّاعة ، وهم لا يكذبون اصحاب ورع واجتهاد وتسمير[2] ، فهم عبدالله بن ابي يعفور وفلان وفلان ، فقال ابوعبدالله(ع) ماامرتهم بذلك ولا قلت لهم ان يقولوه، قال فما ذنبي! واحمرّ وجهه وغضب غضبا شديدا، قال، فلمّا رأيا الغضب في وجهه قاما فخرجا، قال: اتعرفون الرجلين؟ قلنا نعم هما رجلان من الزيديّة، وهما يزعمان انّ سيف رسول الله(ص) عند عبدالله بن الحسن[3]، فقال: كذبوا عليهم لعنة الله ثلاث مرّات، لا والله مارآه عبدالله ولا ابوه الذي ولده بواحدة من

١ـ قبلته ـ خ . والجدع: القطع: يقال ـ لأمر ماجدع قصير انفه . وهذا مثل يضرب لمن يحمل نفسه على مشقة عظيمة للظفر على المقصود .

٢ـ في ب و ه : تشمير وفي المطبوع: تمييز منهم .

٣ـ في ب : عبدالله بن الحسين. وفي ج والترتيب: عبدالله بن الحسين الأصغر وفي ه : عبدالله بن الحسن الأصغر .

عينيه قط، ثمّ قال: اللّهمّ الاّ ان يكون رآه على علي بن الحسين وهو متقلّده، فان كانوا صادقين فاسألوهم ما علامته؟ فانّ في ميمنته علامة وفي ميسرته علامة، وقال: والله انّ عندي لسيف رسول الله(ص) ولأمته[1]، والله انّ عندي لراية رسول الله(ص)، والله انّ عندي لألواح موسى(ع) وعصاه، والله انّ عندي لخاتم سليمان بن داود، والله انّ عندي الطست الّتي كان موسى يقرّب فيها القربان، والله انّ عندي لمثل الذي جائت به الملائكة تحمله والله انّ عندي للشيء الذي كان رسول الله(ص) يضعه بين المسلمين والمشركين فلا يصل الى المسلمين نشّابة[2]، ثمّ قال: ان الله عزوجل اوحى الى طالوت انّه لن يقتل جالوت الاّ من لبس[3] درعك ملأها، فدعى طالوت جنده رجلا رجلا فالبسهم الدرع فلم يملأها احد منهم الاّ داود، فقال يا داود انّك انت تقتل جالوت فابرز اليه! فبرز اليه فقتله، فانّ قائمنا انشاء الله من اذا لبس درع رسول الله(ص) يملأها وقد لبسها ابو جعفر فخطّت عليه[4] ولبستها انا فكانت وكانت[5].

١ــ اللأم : الدرع .

٢ــ النشابه بالضم فالتشديد : السهم .

٣ــ اذا لبس ــ خ .

٤ــ فخطّت عليه الارض ــ خ .

٥ــ يقال هذه في مقام الترديد ، اى فكانت بين الزيادة والإستواء . وهذه الرواية رواها المفيد في الإرشاد في باب ذكر الإمام جعفر بن محمّد (عليه السلام) .

فی علی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب
(علیهم‌السلام)

٨٠٣ـ حمدویه‌بن نصیر، قال حدثنا الحسین‌بن موسی الخشّاب، عن علیّ‌بن اسباط وغیره، عن علیّ‌بن جعفربن محمد، قال، قال‌لی‌رجل‌احسبه من‌الواقفة: ما فعل اخوك ابوالحسن؟ قلت: قدمات، قال: ومایدریك بذاك؟ قلت: اقتسمت امواله وانكحت نساؤه ونطق‌الناطق من‌بعده، قال ومن‌الناطق من‌بعده؟ قلت ابنه علیّ، قال فما فعل؟ قلت له مات، قال ومایدریك انّه مات؟ قلت قسّمت امواله ونكحت نسائه ونطق‌الناطق من‌بعده، قال ومن‌الناطق من‌بعده؟ قلت: ابوجعفر ابنه، قال، فقال له : انت فی سنّك و قدرك وابن‌جعفربن محمد تقول هذاالقول فی هذاالغلام! قال، قلت: ما اراك الاّ شیطانا، قال، ثمّ اخذ بلحیته فرفعها الی‌السماء ثمّ قال فما حیلتی ان كان‌الله رآه اهلاً لهذا ولم یر هذه‌الشیبة لهذا اهلاً .

٨٠٤ـ حدثنی نصربن‌الصبّاح البلخی، قال حدثنی اسحق‌بن محمد البصری ابویعقوب، قال حدثنی ابوعبدالله الحسن‌بن موسی‌بن جعفر، قال، كنت عند ابی‌جعفر(ع) بالمدینة وعنده علیّ‌بن جعفر واعرابیّ من اهل‌المدینة جالس، فقال لی الأعرابی: من هذاالفتی؟ واشار بیده الی ابی‌جعفر (علیه‌السلام)، قلت: هذا وصیّ رسول‌الله(ص)، فقال: یاسبحان‌الله رسول الله قد مات منذ مائتی سنة وكذا وكذا سنة، وهذا حدث كیف یكون[1] !

١ـ یكون هذا ـ خ .

قلت : هذا وصيّ عليّ بن موسى ، و عليّ وصيّ موسى ابن جعفر، وموسى وصيّ جعفر بن محمد، وجعفر وصيّ محمد بن علي و محمد وصيّ عليّ بن الحسين، وعليّ وصيّ الحسين، والحسين وصي الحسن، والحسن وصيّ عليّ بن ابي طالب، وعليّ وصيّ رسول الله (صلوات الله عليهم اجمعين)، قال ودنى الطبيب ليقطع له العرق، فقام عليّ بن جعفر، فقال : ياسيّدى يبدأنى ليكون حدّة الحديد بى[1] قبلك، قال، قلت يهنئك[2]، هذا عمّ ابيه، قال، فقطع له العرق، ثمّ اراد ابو جعفر(ع) النهوض فقام عليّ بن جعفر(عليهما السلام) فسوّى له نعليه حتّى لبسهما .

فى علي بن يقطين و اخوته

٨٠٥ـ قال ابو عمرو: علي بن يقطين مولى بنى اسد، وكان قبل يبيع الأبزار وهى التوابل[3]، ومات فى زمن ابى الحسن موسى(ع)، وابو الحسن محبوس سنة ثمانين ومائة ، وبقى ابو الحسن(ع) فى الحبس اربع سنين ، وكان حبسه هارون .

٨٠٦ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا العبيدى، عن زياد القندىّ، عن علي بن يقطين، انّ ابا الحسن(ع) قد ضمن له الجنّة .

١ـ يبدء بى ليكون حدة الحديد فىّ ـ خ .

٢ـ هذه الكلمة تستعمل فى مقام الدعاء، يقال : ليهنئك الولد اى ليسرّك .

٣ـ البزر والتابل : مايطيّب به الطعام كالفلفل و غيره والجمع ابزار والتوابل .

٨٠٧ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن نصیر، قال حدثنی محمدبن عیسی، عن محمدبن ابی‌عمیر، عن عبدالرحمن‌بن‌الحجّاج، قال، قلت لأبی‌الحسن(ع) انّ علی‌بن یقطین ارسلنی الیك برسالة اسألك‌الدعاء له، فقال: فی امرالآخرة! قلت: نعم، قال: فوضع یده علی صدره، ثمّ قال: ضمنت لعلیّ‌بن یقطین الاّ تمسّه‌النار ابداً.

٨٠٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا محمدبن عیسی، عن‌الحسن‌بن محبوب، عن عبدالرحمن‌بن الحجاج، قال، خرجت عاما من‌الأعوام و معی مال کثیر لأبی‌ابراهیم(ع)، و اودعنی علی‌بن یقطین رسالة سأله‌الدعاء، فلمّا فرغت من حوایجی واوصلت‌المال الیه: قلت جعلت فداك سألنی علیّ ابن‌یقطین ان تدعوالله له! فقال للآخرة! قلت نعم، قال فوضع یده علی صدره ثمّ قال: ضمنت لعلی‌بن یقطین الاّ تمسّه النار.

٨٠٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن نصیروجبریل‌بن احمد، قالا حدثنا محمدبن عیسی، قال حدثنی یعقوب‌بن یقطین، قال، سمعت ابا‌الحسن‌الخراسانی(ع) یقول: اما انّ علی‌بن یقطین مضی وصاحبه عنه‌راض، یعنی اباالحسن(علیه‌السلام).

٨١٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن نصیر.

وحدثنی حمدویه وابراهیم، قالوا حدثنا محمدبن عیسی، عن عبید الله‌بن عبدالله، عن درست، عن عبدالله‌بن یحیی‌الکاهلی، قال، کنت عند ابی ابراهیم(ع) اذ اقبل علیّ‌بن یقطین، فالتفت ابوالحسن(ع) الی اصحابه، فقال: من سرّه ان یری رجلا من‌اصحاب رسول‌الله(ص)فلینظر الی‌هذاالمقبل

فقال له رجل من القوم هو اذن من اهل الجنّة؟ فقال ابو الحسن(ع) اما انا فاشهد انه من اهل الجنّة .

٨١١ـ حمدويه، قال حدثنا محمد بن عيسى .

ومحمد بن مسعود، عن محمد بن نصير، عن محمد بن عيسى، عن عبيد الله بن عبدالله، عن درست، عن الكاهلي، قال، كنت عند ابي ابراهيم(ع) اذ اقبل علي بن يقطين، وذكر مثله سواء .

٨١٢ـ محمد بن مسعود، قال حدثني جبريل بن احمد، عن محمد بن عيسى، قال، سمعت مشايخ اهل بيتي يحكون انّ عليّا وعبيدا ابني يقطين ادخلا على ابي عبدالله(ع) فقال قرّبوا مني صاحب الذوابتين! وكان عليّا، فقرّب منه، فضمّه اليه ودعا له بخير .

٨١٣ـ قال محمد بن قولويه، قال حدثنا سعد بن عبدالله بن ابي خلف ، قال حدثنا محمد بن اسمعيل، عن محمد بن عمرو بن سعيد، عن داود الرقّي قال، دخلت على ابي الحسن (ع) يوم النحر ، فقال مبتديا[1]: ماعرض في قلبي احد وانا على الموقف الاّ علي بن يقطين، فانه مازال معي وما فارقني حتّى افضت .

٨١٤ـ حدثني حمدويه، قال حدثني محمد بن عيسى، قال حدثني حفص ابو محمد مؤذّن علي بن يقطين ، عن علي بن يقطين، قال ، رأيت اباعبدالله(ع) في الروضة وعليه جبّة خزّ سفرجليّة .

١ـ متبدّيا ـ خ . ابتدء و تبدء : افتتح .

٨١٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی جبریل بن احمد، قال، قال العبیدی، قال یونس، انّهم احصوا لعلیّ بن یقطین سنة فی الموقف مائة و خمسین ملبّیاً .

٨١٦ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنا محمدبن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، قال، قال ابوالحسن(ع) من سعادة علیّ بن یقطین انّی ذکرته فی الموقف .

٨١٧ـ محمدبن اسمعیل: عن اسمعیل بن مرّار، عن بعض اصحابنا ، انّه لمّا قدم ابوابراهیم موسی بن جعفر (علیهماالسلام) العراق، قال علیّ ابن یقطین: اما تری حالی وما انا فیه ! فقال : یا علی انّ لله تعالی اولیاء مع اولیاءالظلمة لیدفع بهم عن اولیائه، وانت منهم یا علی .

٨١٨ـ محمدبن مسعود، عن علی‌بن محمد، قال حدثنی محمدبن احمد، عن السندیّ بن الربیع، عن الحسن[1] بن عبدالرحیم، قال، قال ابوـ الحسن(ع) لعلیّ بن یقطین: اضمن لی خصلة اضمن لك ثلاثا! فقال علیّ : جعلت فداك وماالخصلة الّتی اضمنها لك وماالثلاث اللواتی تضمنهنّ لی ؟ قال، فقال ابوالحسن(ع) الثلاث اللواتی اضمنهنّ لك: انلا یصیبك حرّ الحدید ابدا بقتل، ولافاقة" ولا سجن حبس، قال، فقال علیّ: وماالخصلة التی اضمنها لك؟ قال، فقال: تضمن انلایأتیك ولیّ ابدا الا اکرمته، قال، فضمن علیّ الخصلة وضمن له ابوالحسن الثلاث .

٨١٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن احمد، قال حدثنی

١ـ الحسین ـ خ .

محمد بن عيسى، قال روى بكر بن محمد الأشعرى، انّ ابا الحسن الأول(ع) قال: انّى استوهبت علىّ بن يقطين من ربّى عزوجل البارحة ! فوهبه لى، انّ علىّ بن يقطين بذل ماله ومودّته ، فكان لذلك منّا مستوجبا، ويقال: انّ على بن يقطين ربما حمل مائة الف الى ثلاثمائة الف درهم وانّ ابا الحسن(ع) زوّج ثلاثة بنين او اربعة ، منهم ابو الحسن الثانى، فكتب الى علىّ بن يقطين: انّى قد صيّرت مهورهن[1] اليك .

قال محمد بن عيسى: فحدثنى الحسن بن علىّ انّ اباه علىّ بن يقطين رحمه الله وجّه الى جواريه حتّى حمل حبايهن[2] ممّن باعه، فوجه اليه بما فرض عليه من مهورهن[1]، وزاد ثلاثة آلاف دينار للوليمة، فبلغ ذلك ثلاثة عشر الف دينار فى دفعة واحدة .

حدثنى حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ابو جعفر، عن الحسن بن على ، وذكر مثله .

٨٢٠ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى علىّ بن محمد، قال حدثنا محمد ابن عيسى، قال، زعم الحسين بن على[3]: انّه احصى لعلىّ بن يقطين بعض السنين ثلاث مائة ملبّ او مأتين وخمسين ملبّياً، وان لم يكن يفوته من يحجّ عنه، وكان يعطى بعضهم عشرين الفاً، وبعضهم عشرة آلاف فى كلّ

١ـ مهورهم ـ خ .

٢ـ الحبا، والحبوة بمعنى العطيّة. والنسخ فى هذه الكلمة مختلفة: حبابهن، جبايهنّ ، حبالهنّ .

٣ـ الحسن بن على ـ خ

سنة للحجّ، مثل الكاهلی وعبدالرحمن بن الحجّاج وغيرهما، ويعطی ادناهم الف درهم، وسمعت من يحكی فی ادناهم خمسمائة درهم، وكان امره بالدخول فی اعمالهم، فقال ان كنت لابدّ فاعلا فانظر كيف يكون لأصحابك فزعم اميّة كاتبه وغيره انّه كان يأمر بجبايتهم فی العلانية ويردّ عليهم فی السّر، وزعمت رحيمة[1] انها قالت لأبی الحسن الثانی(ع) ادع لعلیّ بن يقطين! فقال: قد كفی علیّ بن يقطين .

وقال ابوالحسن(ع): من سعادة علیّ بن يقطين انّی ذكرته فی الموقف

وزعم ابن اخی الكاهلیّ انّ اباالحسن (ع) قال لعلی بن يقطين اضمن لی الكاهلیّ وعياله واضمن لك الجنّة ! .

فزعم ابن اخيه انّ عليّاً لم يزل يجری عليهم الطعام والدراهم وجميع ابواب النفقات، مشبعين[2] فی ذلك، حتی مات اهل الكاهلیّ كلّهم وقراباته وجيرانه .

وقال ابوالحسن(ع) انّ لله مع كلّ طاغية وزيراً من اوليائه يدفع به عنهم، دعوة[3] ابی عبدالله(ع) علی بن يقطين وماولد! قال، فقال: ليس حيث

١ــ وفی النسختين و ج: وزعمت رحيم انها قالت .

٢ــ مستغنين، . مسبغين ــ خ . ٣ــ هكذا فی النسخ كلها . وفی حاشية المطبوع: من هنا سقط بعض العبارة فی تمام النسخ و قال الممقانی: وظنی كون قوله فی آخر العبارة (دعوة) جزء خبر آخر سقط سنده و بعض متنه، و يشهد بذلك ان الكلينی روی عن علی بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابيعمير عن علی بن يقطين عن ابی الحسن موسی قال قلت له انی قد اشفقت من دعوة ←

يذهب اما علمت انّ المؤمن في صلب الكافر بمنزلة الحصاة تكون في الليلة، يصيبها المطر فيغسلها ولا يضرّ الحصاة شيئاً .

٨٢١ـ محمد بن مسعود، قال حدثني ابو عبدالله الحسين بن اشكيب ، قال اخبرنا بكر بن صالح الرازي، عن اسمعيل بن عباد القصري قصر ابن هبيرة، عن اسمعيل بن سلام وفلان بن حميد، قالا، بعث الينا عليّ بن يقطين، فقال: اشتريا راحلتين وتجنّبا الطريق! ودفع الينا مالاً وكتباً حتّى توصلا ما معكما من المال والكتب الى ابي الحسن موسى(ع) ولا يعلم بكما احد! قالا، فأتينا الكوفة فاشترينا راحلتين وتزوّدنا زادا وخرجنا نتجنّب الطريق، حتى اذا صرنا ببطن الرمّة[1] شددنا راحلتنا ووضعنا لهما[2] العلف وقعدنا نأكل ، فبينا نحن كذلك اذ راكب قد اقبل ومعه شاكريّ ، فلمّا قرب منّا فاذا هو ابو الحسن موسى(ع) فقمنا اليه وسلّمنا عليه ودفعنا اليه الكتب وما كان

→

ابي عبدالله على يقطين وما ولد . . . الخ .

اقول: هذه الرواية في باب كون المؤمن في صلب الكافر، وقال في مرآت العقول (ج٢ ص١٦) هذا يدل على ان يقطين لم يكن مشكورا و يدل ايضاً على ان الصادق (ع) كان دعا ولعن على يقطين و ولده وكان ابنه على مشفقا منه . فيعلم من هذه الرواية ان جملة (دعوة ابي عبدالله على بن يقطين) غلط وقع في نسخ الكشي والصحيح: على يقطين. وهكذا جملة (تكون في الليلة) والصحيح: في اللبنة، كما في الكافي .

١ـ الرملة ـ خ .

٢ـ لها ـ خ .

معنا، فاخرج من کمّه کتبا فناوّلنا ایّاها، فقال: هذه‌جوابات‌کتبکم! قال، قلنا انّ زادنا قد فنی، فلو اذنت لنا فدخلناالمدینة فزرنا رسول‌الله (ص) وتزوّدنا زاداً؟ فقال: هاتا ما معکما من‌الزاد! فاخرجنا الزاد الیه فقلّبه بیده، فقال: هذا یبلغکما الی‌الکوفة، و امّا رسول‌الله(ص) فقد رأیتماه، انی صلّیت معهم الفجر وانا ارید‌ان اصلّی معهم الظهر، انصرفا فی حفظ‌الله.

٨٢٢ـ حدثنی حمدویه‌بن نصیر، قال حدثنی یحیی‌بن محمد، عن سیبویه‌الرازی[1]، عن بکربن صالح، باسناده مثله.

علیّ وخزیمة ویعقوب وعبید بنویقطین کلّهم من‌اصحاب ابی‌الحسن (علیه‌السلام).

٨٢٣ـ طاهربن عیسی، قال حدثنی ابوجعفر محمد بن القاسم‌بن حمزة‌بن موسی‌العلویّ، قال سمعت اسمعیل‌بن موسی عمّی، قال،رأیت العبدالصالح(ع) علی‌الصفا، یقول:الهی فی‌اعلی علیین‌اغفر لعلیّ‌بن‌یقطین.

٨٢٤ـ جعفربن معروف، قال حدثنا یعقوب‌بن یزید، عن سلیمان‌بن الحسین کاتب علی‌بن یقطین، قال: احصیت لعلیّ‌بن یقطین من‌وافی عنه فی‌عام واحد مائة وخمسین رجلا: اقلّ من اعطاه منهم سبعمائة درهم، واکثر من‌اعطاه عشرة آلاف درهم.

١ـ کذا فی‌النسختین، وفی نسخ اخر: یحیی‌بن محمدبن سدیدالرازی، سویدالرازی.

فی موسی بن بکر الواسطی

٨٢٥ـ جعفر بن احمد، عن خلف بن حماد، عن موسی بن بکر الواسطی، قال، سمعت اباالحسن(ع) یقول، قال ابی(ع): سعد امرء لم یمت حتی یری منه خلفا تقرّ به عینه، وقد ارانی الله عزّ وجلّ من ابنی هذا خلفا، واشار بیده[1] الی العبد الصالح(ع)، ماتقرّ به عینی.

٨٢٦ـ حدثنی حمدویه بن نصیر، قال حدثنا یعقوب بن یزید، عن محمد بن سنان، عن موسی بن بکر الواسطی، قال، ارسل الیّ ابو الحسن(ع) فاتیته، فقال لی: مالی اراك مصفرّا؟ وقال لی الم آمرك بأکل اللّحم! قال، فقلت ماأکلت غیره منذ امرتنی، فقال: کیف تأکله؟ قلت طبیخا، قال کله کبابا! فأکلت، فارسل الیّ بعد جمعة فاذاالدم قد عاد فی وجهی، فقال لی نعم، ثمّ قال لی: یخفّ علیك ان نبعثك فی بعض حوایجنا؟ فقلت اناعبدك فمرنی بم شئت! فوجّهنی فی بعض حوایجه الی الشام.

فی هند بن الحجاج

٨٢٧ـ ابو الحسن محمد بن الحسین[2] بن احمد الفارسی، قال حدثنی

١ـ الجملات الی آخر الحدیث من قول الصادق (ع) الاّ جملة ـ واشار بیده الی العبد الصالح، فانّها من الراوی، وهو موسی بن بکر.

٢ـ فی النسختین هنا محمد بن نحریر، وفی آخر الحدیث: محمد بن بحر. وفی بعض النسخ فی الموضعین: محمد بن بحر، وفی ه والترتیب والمطبوع: محمد بن الحسین.

ابو القاسم الحليسى[١]، قال حدثنا عيسى بن هوذا[٢]، عن الحسن بن ظريف بن ناصح، فقال قد جئتك بحديث من يأتيك[٣] حدثنى فلان ونسى الحليسى اسمه عن بشّار مولى السندى بن شاهك، قال، كنت من اشدّ الناس بغضا لآل ابى طالب، فدعانى السندى بن شاهك يوما، فقال لى : يابشّار اتى اريد ان ائتمنك على ماائتمننى عليه هارون! قلت: اذن لا ابقى فيه غاية، قال: هذا موسى بن جعفر (ع) قد دفعه الىّ، وقد وكلتك بحفظه! فجعله فى دارجوف دور حُرَمه ووكلنى عليه، وكنت اُقفل عليه عدّة اقفال، فاذا مضيت فى حاجة وكلت امرأتى بالباب فلا تفارقه حتى ارجع، قال بشّار فحوّل الله ما كان فى قلبى من البغض حبّا، قال، فدعانى (ع) يوما فقال لى: يابشّار امض الى سجن المقنطرة[٤] فادع لى هندبن الحجّاج، وقل له ابو الحسن يامرك بالمصير اليه! فانه سينتهرك ويصيح عليك، فاذا فعل ذلك: فقل انا قد قلت لك وابلغت رسالته فان شئت فافعل وان شئت فلاتفعل، واتركه وانصرف! قال، ففعلت ماامرنى واقفلت الأبواب كما كنت افعل، واقعدت امرأتى على الباب، وقلت لها لاتبرحى حتّى آتيك، وقصدت الى سجن المقنطرة[٤] فدخلت على

١ــ الخلسى ــ خ .

٢ــ هودا ــ خ .

٣ــ وفى البحار (ج١١) نقل الرواية كما فى المتن عن المناقب، وقال فى بيان هذه الجملة: اى بحديث كل من يأتيك او بحديث من يأتى ذكره وهو الكاظم (ع) اقول : ولم ار الحديث فى المناقب فى الباب المربوط به .

٤ــ فى اغلب النسخ: القنطرة .

هندبن الحجّاج، فقلت له ابو الحسن يأمرك بالمصير اليه! قال، فصاح علىّ وانتهرنى، فقلت له انا قد ابلغتك وقلت لك فان شئت فافعل وان شئت فلا تفعل، وانصرفت وتركته، وجئت الى ابى الحسن (ع) فوجدت امرأتى قاعدة على الباب والأبواب مقفلة، فلم ازل افتح واحدا واحدا منها، حتّى وصلت اليه فوجدته واعلمته الخبر، قال: نعم قد جاءنى، وانصرفت فخرجت الى امرأتى، فقلت لها جاء احد بعدى فدخل هذا الباب؟ فقالت: لا والله ما فارقت الباب ولا فتحت الأقفال حتى جئت.

قال وروانى علىّ بن محمد بن الحسن الأنبارىّ اخو صندل، قال، بلغنى من جهة اخرى انّه لما صار اليه هندبن الحجّاج، قال له العبد الصالح (ع) عند انصرافه: ان شئت رجعت الى موضعك ولك الجنّة وان شئت انصرفت الى منزلك! فقال ارجع الى موضعى الى السجن ـ رحمه الله.

قال وحدثنى علىّ بن محمد بن صالح الصيمرى، انّ هندبن الحجّاج رضى الله عنه كان من اهل الصيمرة، وانّ قصره لبيّن[1]، قال ابو عمرو: هذا الخبر من جهة ابى الحسن محمد بن الحسين[2] بن احمد الفارسى يقول حدثنى ابو القاسم الحليسى.

فى صفوان بن مهران الجمّال

٨٢٨ـ حمدويه، قال حدثنى محمد بن اسمعيل الرازى، قال حدثنى

١ـ فى ج: لمبين.

٢ـ فى النسختين والترتيب: محمد بن بحر.

الحسن‌بن علیّ‌بن فضّال، قال حدثنی صفوان‌بن مهران الجمّال، قـال ، دخلت علی ابی‌الحسن‌الأوّل (ع) فقال لی: یاصفوان کلّ شیء منك حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا! قلت جعلت فداك ایّ شیء؟ قال‌اکراؤك‌جمالك من‌هذاالرجل یعنی هارون ، قلت: والله مااکریته اشراولا بطرا ولا لصید ولا للهو، ولکنّی اکریه لهذاالطریق یعنی طریق مکّة، ولا اتولاّه بنفسی ولکن انصب معه غلمانی، فقال لی: یاصفوان ایقع کراؤك علیهـم؟ قلت : نعم جعلت فداك، قال: فقال‌لی: اتحب بقائهم حتّی یخرج[1] کراؤك ؟ قلت نعم، قال: فمن احبّ بقائهم فهو منهم ومن‌کان منهم کان وردالنار، قـال صفوان فذهبت وبعت جمالی عن آخرها، فبلغ ذلك الی هارون، فدعانی فقال لی یاصفوان بلغنی انّك بعت جمالك؟ قلت: نعم، فقال: لم؟ قلت : انا شیخ کبیر وانّ الغلمان لایفون بالأعمال، فقال: هیهات ایهات انّی لأعلم من اشار علیك بهذا، اشار علیك بهذا موسی‌بن جعفر، قلت: مالی‌ولموسی ابن‌جعفر ! فقال : دع هذا عنك فوالله لولا حسن صحبتك لقتلتك

فی ابی‌علی عبدالرحمن‌بن حجّاج

۸۲۹ـ حمدویه‌بن نصیر، قال حدثنی محمدبن‌الحسین، عن عثمان‌بن عدس، عن حسن[2] بن ناجیة، قال، سمعت اباالحسن(ع) وذکر عبدالرحمن‌بن

۱ـ تخرج ـ خ .

۲ـ فی‌النسختین: کذلك، وفی نسخ اخر: عثمان‌بن عبدیس عن حسین ابن ناجیة، وفی بعض‌النسخ: عثمان‌بن عبدوس .

حجّاج، فقال: انه لثقيل على الفؤاد.

٨٣٠ـ ابو القاسم نصر بن الصّباح، قال: عبدالرحمن بن الحجّاج شهد له ابو الحسن(ع) بالجنّة، وكان ابو عبدالله(ع) يقول لعبدالرحمن: ياعبد الرحمن كلّم اهل المدينة فانّى احبّ ان يرى فى رجال الشيعة مثلك.

فى شعيب العقرقوفى

٨٣١ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثنى محمد بن عبدالله بن مهران عن محمد بن على، عن الحسن بن على بن ابى حمزة، عن ابيه، قال، اخبرنى شعيب العقرقوفى، قال، قال لى ابو الحسن(ع) مبتدئاً من غير ان اسأله عن شىء: ياشعيب يلقاك غداً رجل من اهل المغرب يسألك عنّى، فقل هو والله الامام الذى قال لنا ابو عبدالله(ع)، فاذا سألك عن الحلال والحرام فاجبه منّى! فقلت جعلت فداك فما علامته؟ فقال: رجل طويل جسيم يقال له يعقوب، فاذا اتاك فلاعليك ان تجيبه عن جميع ما سألك فانّه واجد[1] قومه، وان احبّ ان تدخله الىّ فأدخله! قال، فوالله اتى لفى طوافى اذ اقبل الىّ رجل طويل من اجسم مايكون من الرجال، فقال لى اريد ان اسألك عن صاحبك؟ فقلت عن اىّ صاحب؟ قال عن فلان بن فلان، فقلت ماسمك؟ فقال يعقوب، فقلت ومن اين انت؟ فقال رجل من اهل المغرب، قلت فمن اين عرفتنى؟ قال اتانى آت فى منامى: الق شعيبا فسله عن جميع ماتحتاج اليه! فسألت عنك فدللت عليك، فقلت اجلس فى هذا الموضع حتى افرغ

١ـ فى اغلب النسخ: واحد.

من طوافی وآتیك انشاءالله، فطفت ثمّ اتیته فکلّمت رجلا عاقلا، ثمّ طلب الیّ ان ادخله علی ابی‌الحسن(ع)، فاخذت بیده فاستأذنت علی ابی‌الحسن (ع)، فاذن لی، فلمّا رآه ابوالحسن(ع) قال له: یایعقوب قدمت‌امس‌ووقع بینك وبین اخیك شرّ فی موضع کذا وکذا، حتّی شتم بعضکم بعضا، ولیس هذا دینی[1] ولا دین آبائی، ولا نأمر بهذا احداً من‌الناس، فاتّق‌الله وحده لاشریك له، فانّکما ستفترقان بموت: اما انّ اخاك سیموت فی سفره قبل ان یصل الی اهله، وستندم انت علی ماکان منك، وذلك انّکما تقاطعتما فبُتّر[2] اعمارُکما، فقال له‌الرجل: فانا جعلت فداك متی اجلی؟ فقال امّا انّ اجلك قد حضر حتی‌وصلت عمّتك بما وصلتها به فی منزل کذا وکذا، فزید فی اجلك عشرون، قال، فاخبرنی الرجل ولقیته حاجّا: انّ اخاه لم‌یقبل الی اهله حتّی دفنه[3] فی‌الطریق.

قال ابوعمرو: محمدبن عبدالله‌بن مهران غال، والحسن‌بن علی‌بن ابی‌حمزة کذاب غال، قال، ولم اسمع فی شعیب الاّ خیرا، واولیاؤه اعلم بهذه‌الروایة.

فی علیّ بن ابی‌حمزة البطاینی[4]

٨٣٢ـ قال محمدبن مسعود، حدثنی حمدان‌بن احمدالقلانسی، قال

١ـ فی‌النسختین: ولا دینی. وفی ج و ه: ولیس هذا لا دینی.

٢ـ فبترالله ـ خ.

٣ـ دفن ـ خ.

٤ـ سبق فی ٧٥٤ ومابعده مایتعلق بالبطاینی فراجع.

حدثني معاوية بن حكيم، قال حدثني ابوداود المسترق، عن عتيبة بيّاع القصب، عن علي بن ابي حمزة البطاينى، عن ابي الحسن الأول (ع) قال، قال لى ياعلى انت واصحابك اشباه الحمير .

٨٣٣ـ محمد بن الحسن[1] ، قال حدثني ابو علي الفارسي، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، قال، دخلت على الرضا (ع) فقال لي: مات علي بن ابي حمزة؟ قلت نعم، قال: قد دخل النار، قال، ففزعت من ذلك، قال: اما انه سئل عن الامام بعد موسى ابى، فقال لا اعرف اماما بعده، فقيل لا! فضرب فى قبره ضربة اشتعل قبره نارا .

٨٣٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن الحسن، قال: علي بن ابى حمزة كذاب متّهم. قال، روى اصحابنا ان الرضا (ع) قال بعد موته : اقعد على بن ابيحمزة فى قبره، فسئل عن الأئمة؟ فاخبر باسمائهم حتى انتهى الى فسئل؟ فوقف، فضرب على رأسه ضربة امتلأ قبره نارا .

٨٣٥ـ حدثني محمد بن مسعود، قال حدثني ابو الحسن[2]، قال حدثني ابوداود المسترق، عن علي بن ابى حمزة، قال، قال ابو الحسن موسى (ع) ياعلى انت واصحابك اشباه الحمير .

٨٣٦ـ حدثنا حمدويه، قال حدثني الحسن بن موسى، عن ابى داود ، قال، كنت اناوعيينة[3] بيّاع القصب، عند على بن ابى حمزة، قال، فسمعته يقول،

١ـ محمد بن الحسين ـ خ .

٢ـ هو على بن الحسن بن فضال .

٣ـ عتيبة ـ خ .

قال لی ابو الحسن موسی(ع) انّما انت یاعلی واصحابك اشباه الحمیر. قال، فقال عیینة اسمعت؟ قال، قلت ای والله، قال، فقال لقد سمعت، والله لاانقل قدمیّ الیه ماحییت.

۸۳۷ـ قال حدثنی حمدویه، قال، قال حدثنی الحسن بن موسی، عن داود بن محمد، عن احمد بن محمد، قال، وقف علیّ ابو الحسن(ع) فی بنی زریق، فقال لی وهو رافع صوته: یااحمد! قلت لبّیك، قال: انّه لمّا قبض رسول الله(ص) جهد الناس فی اطفاء نور الله! فابی الله الاّ ان یتمّ نوره بامیر المؤمنین (ع)، فلمّا توفّی ابو الحسن(ع) جهد علیّ بن ابی‌حمزة و اصحابه فی اطفاء نور الله! فابی الله الاّ ان یتمّ نوره، وانّ اهل الحق اذا دخل فیهم داخل سُرّوا به، واذا خرج منهم خارج لم یجزعوا علیه، وذلك انّهم علی یقین من امرهم، وانّ اهل الباطل اذا دخل فیهم داخل سُرّوا به، واذا خرج منهم خارج جزعوا علیه، وذلك انّهم علی شكّ من امرهم، ان الله جلّ جلاله یقول: فمستقرّ ومستودع، قال، ثمّ قال ابوعبدالله (ع) المستقرّ الثابت والمستودع المعار.

۸۳۸ـ وجدت بخطّ جبریل بن احمد، حدثنی محمد بن عبدالله بن مهران، عن محمد بن علی الصیرفی، عن الحسن بن علی بن ابی‌حمزة، عن ابیه، قال، دخلت المدینة وانا مریض شدید المرض، فکان اصحابنا یدخلون ولا اعقل بهم، وذلك انّه اصابنی حمّی فذهب عقلی، واخبرنی اسحق بن عمّار انّه اقام علیّ بالمدینة[1] ثلاثة ایّام لا یشكّ انّه لایخرج منها حتی یدفننی

۱ـ اقام بالمدینة ـ خ.

ويصلّى علىّ، وخرج اسحق بن عمّار، وافقتُ بعد ماخرج اسحق، فقلت لأصحابى افتحوا كيسى واخرجوا منه مائة دينار فأقسموها فى اصحابنا، وارسل الىّ ابو الحسن (ع) بقدح فيه ماء، فقال الرسول يقول لك ابو الحسن (ع) اشرب هذا الماء فانّ فيه شفائك[1] ان شاء الله! ففعلت، فاسهل بطنى، فأخرج الله ما كنت اجده فى بطنى من الأذى، ودخلت على ابى الحسن (ع)، فقال: ياعلىّ اما انّ اجلك قد حضر مرّة بعد مرّة[2]، فخرجت الى مكّة فلقيت اسحق بن عمار، فقال والله لقد اقمت بالمدينة ثلاثة ايّام ما شككت الاّ انّك ستموت، فاخبرنى بقصّتك؟ فاخبرته بما صنعت، وما قال لى ابو الحسن: ممّا انسأ الله[3] فى عمرى مرّة بعد مرّة من الموت، واصابنى مثل ماأصاب، فقلت ياإسحق انّه امام ابن امام وبهذا يعرف الامام.

فى ابراهيم بن عبد الحميد الصنعانى

٨٣٩ـ ذكر الفضل بن شاذان: انه صالح.

قال نصر بن الصباح[4]: ابراهيم يروى عن ابى الحسن موسى وعن الرضا وعن ابى جعفر محمد بن على (عليهم السلام)، وهو واقف على ابى الحسن

١ـ شفاء ـ خ.

٢ـ اخرى ـ خ.

٣ـ انسأ فى عمره: اخّره.

٤ـ فى النسخ الخطيّة: نصر بن الحجاج. وفى الترتيب والمطبوع: نصر بن الصباح.

(ع)، وقد كان يذكر في الأحاديث التي يرويها عن ابي‌عبدالله(ع) في مسجد الكوفة: وكان يجلس فيه ويقول اخبرني ابواسحق كذا وقال ابواسحق كذا وفعل ابواسحق كذا، يعني بابي اسحق اباعبدالله(ع)، كما كان غيره يقول حدثني الصادق وسمعت الصادق(ع) وحدثني العالم وقال العالم، وحدثني الشيخ وقال الشيخ، وحدثني ابوعبدالله وقال ابوعبدالله، وحدثني جعفر بن محمد وقال جعفر بن محمد، وكان في مسجد الكوفة خلق كثير من اهل الكوفة من اصحابنا، فكلّ واحد منهم يكنّي عن ابي‌عبدالله (عليه السلام) باسم، فبعضهم يسمّيه ويكنّيه بكنيته (ص).

في ابي‌خداش عبدالله‌بن خداش

٨٤٠ـ محمدبن مسعود، قال ابومحمد عبدالله‌بن محمدبن خالد: ابوخداش عبدالله‌بن خداش المهري، ومَهرة محلة بالبصرة، وهو ثقة.

قال محمدبن مسعود، وحدثني يوسف بن السخت، قال سمعت اباخداش يقول: ما صافحت ذمّيا قط، ولا دخلت بيت ذمّي، ولا شربت دواءاً قطّ، ولا افتصدت[1] ولا تركت غسل يوم الجمعه قطّ، ولا دخلت على وال قطّ، ولا دخلت على قاض قطّ.

في عبدالله‌بن يحيى الكاهلي
ايضاً بعد باب قدمضى[2]

٨٤١ـ حدثني حمدويه‌بن نصير، قال حدثني محمدبن عيسى، قال،

١ـ افتصد العرق: شقّه.

٢ـ مضى في ٧٤٩.

زعم الكاهلي[1] انّ ابا الحسن (ع) قال لعليّ بن يقطين اضمن لي الكاهليّ وعياله اضمن لك الجنّة، فزعم ابن اخيه[2]: انّ عليّا رحمه الله لم يزل يجري عليهم الطعام والدراهم وجميع النفقات مستغنين حتّى مات الكاهليّ وانّ نعمته[3] كانت تعمّ عيال الكاهليّ وقراباته، والكاهليّ يروى عن ابي عبدالله (عليه السلام).

٨٤٢ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثني محمد بن عبدالله بن مهران، عن الحسن بن عليّ بن ابي حمزة، عن ابيه، عن اخطل الكاهليّ، عن عبدالله بن يحيى الكاهليّ، قال، حججت فدخلت على ابي الحسن (ع) فقال لي: اعمل خيرا في سنتك هذه فانّ اجلك قد دنى، قال فبكيت، فقال لي: وما يبكيك؟ قلت: جعلت فداك نعيت اليّ نفسي، قال: ابشر فانّك من شيعتنا وانت الى خير! قال، قال اخطل: فما لبث عبدالله بعذلك الا يسيرا حتّى مات.

في محمد بن حكيم

٨٤٣ـ حدثني حمدويه، قال حدثني يعقوب بن يزيد، عن ابن ابي عمير عن محمد بن حكيم، قال، ذكر لأبي الحسن (ع) اصحاب الكلام، فقال: اما

١ـ وفي ٧٤٩، و ٨٢٠، زعم ابن اخي الكاهلي.

٢ـ مضى نظيره في ضمن ٨٢٠.

٣ـ وفي النسخ المخطيّة، واني سمعتهم كانت تعم... الخ. وفي الترتيب: وان سعتهم كانت.

ابن حكيم فدعوه .

٨٤٤ـ حمدويه، قال حدثني محمدبن عيسى، قال حدثني يونس‌بن عبدالرحمن، عن حمّاد، قال، كان ابوالحسن(ع) يأمر محمدبن حكيم ان يجالس اهل‌المدينة في مسجد رسول‌الله(ص) وان يكلّمهم ويخاصمهم ! حتّى كلّمهم في صاحب‌القبر، فكان اذاانصرف اليه، قال له: ما قلت لهم ؟ وماقالوا لك؟ ويرضى بذلك منه .

٨٤٥ـ محمدبن مسعود، قال حدثني علىّ‌بن محمدبن يزيد القمىّ ، قال حدثني محمدبن‌احمدبن يحيى، عن ابراهيم‌بن هاشم ، عن يحيى بن عمران‌الهمداني، عن يونس، عن محمدبن حكيم، وقدكان ابوالحسن (ع) وذكر مثله .

في مصادف

٨٤٦ـ محمدبن مسعود، قال حدثني احمدبن منصورالخزاعىّ، قال حدثني احمدبن‌الفضل‌الخزاعىّ، عن ابن ابي‌عمير، عن علىّ‌بن عطيّة، عن مصادف ، قال، اشترى ابوالحسن ضيعة بالمدينة اوقال قرب‌المدينة، قال، ثم‌قال لي: انّمااشتريتها للصبيّة[1]، يعني ولد مصادف وذلك قبل ان‌يكون من‌امر مصادف ما كان .

في‌الحسين‌بن بشّار

٨٤٧ـ حدثني خلف‌بن حمّاد[2]، قال حدثنا ابوسعيدالآدمىّ، قال

١ـ بالحركات الثلاث: جمع صبىّ .

٢ـ في‌النسختين : حامد .

حدثني الحسين بن بشّار، قال، لمّا مات موسى بن جعفر (ع) خرجت الى علي بن موسى (ع) غير مؤمن بموت موسى (ع) ولا مقرّ بامامة علىّ (ع) الاّ انّ في نفسي ان اسأله واصدّقه، فلمّا صرت الى المدينة انتهيت اليه وهو بالصراء[1]، فاستأذنت عليه ودخلت، فأدناني والطفني، واردت ان اساله عن ابيه (ع) فبادرني فقال: ياحسين ان اردت[2] ان ينظر الله اليك من غير حجاب وتنظر الى الله من غير حجاب فوال آل محمد (ع) ووال[3] ولىّ الأمر منهم، قال، قلت انظر الى الله عزّ وجلّ؟ قال: اى والله، قال حسين: فعزمت[4] على موت ابيه وامامته، ثمّ قال لي: ماارادت ان آذن لك لشدّة الأمر و وضيقه، ولكنّي علمت الأمر الّذي انت عليه، ثمّ سكت قليلا ثم قال: خبّرتَ بأمرك؟ قلت له اجل. فدلّ هذا الحديث على تركه الوقف وقوله بالحقّ.

في نصر بن قابوس

٨٤٨ـ حدثني حمدويه، قال حدثني الحسن بن موسى، عن سليمان الصيدي، عن نصر بن قابوس، قال، كنت عند ابى الحسن (ع) في منزله فاخذ بيدي فوقفني على بيت من الدار، فدفع الباب فاذا علىّ ابنه (ع) وفي يده

١ـ بالصوى ـ خ. بالضم موضع قرب المدينة.
٢ـ ان وددت ـ خ.
٣ـ وآل ـ خ.
٤ـ فجزمت ـ خ.

كتاب ينظر فيه، فقال لي: يا نصر تعرف هذا؟ قلت: نعم هذا علىّ ابنك، قال: يانصر تدرى[1] ماهذاالكتاب الذى ينظر فيه؟ قلت لا، قال: هذاالجفر الّذى لاينظر فيه الاّ نبىّ او وصىّ.

قال الحسن بن موسى: فلعمرى ماشكّ نصر ولا ارتاب حتّى اتاه وفاة ابى الحسن (عليه السلام).

٨٤٩ـ حمدويه قال حدثنى الحسن بن موسى، قال حدثنا احمد بن محمد ابن ابى نصر، عن سعيد بن ابى الجهم، عن نصر بن قابوس، قال، قلت لأبى الحسن الأول(ع) انّى سألت اباعبدالله(ع) عن الامام من بعده، فأخبرنى انّك انت هو، فلمّا توفّى ذهب الناس عنك يمينا وشمالا، وقلت فيك انا واصحابى، فاخبرنى عن الامام من ولدك؟ قال: ابنى علىّ (عليه السلام).

فدلّ هذاالحديث على منزلة الرجل من عقله واهتمامه بامر دينه، ان شاءالله.

فى ابى حفص عمربن عبدالعزيزبن ابى بشار المعروف بزحل

٨٥٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى عبدالله بن حمدويه البيهقى، قال سمعت الفضل بن شاذان، يقول: زحل ابوحفص يروى المناكير، وليس بغال.

فى علىبن حسّان الواسطى وعلىبن حسّان الهاشمى

٨٥١ـ قال محمدبن مسعود، سألت علىّ بن الحسن بن علىّ بن فضّال:

١ـ اتدرى ـ خ.

عن علي بن حسّان؟ قال: عن ايّهما سألت؟ اما الواسطيّ: فهو ثقة، واما الذي عندنا[1]: يروي عن عمّه عبدالرحمن بن كثير، فهو كذّاب، وهو واقفي ايضا لم يدرك اباالحسن موسى (عليه السلام).

في نجبة بن الحارث

٨٥٢ـ قال حمدويه، قال محمد بن عيسى: نجبة[2] بن الحارث شيخ صادق كوفيّ صديق عليّ بن يقطين.

في القاسم بن محمد الجوهري

٨٥٣ـ قال نصر بن الصباح: القاسم بن محمد الجوهري لم يلق اباـ عبدالله(ع) وهو مثل ابن ابي غراب، وقالوا انّه كان واقفيّا.

يزيد بن سليط الزيدي

٨٥٤ـ حديثه طويل.

في نشيط[3] بن صالح وخالد الجواز[4]

٨٥٥ـ حدثنا حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال: كان نشيط وخالد يخدمانه يعني اباالحسن(ع)، قال: فذكر الحسن عن يحيى بن ابراهيم،

١ـ عندنا يشير الى عليّ بن حسّان الهاشمي ـ خ.
٢ـ في اغلب النسخ: نجية.
٣ـ في النسخة: بسيط، وهكذا في الموارد الآتية.
٤ـ الجوان ـ خ.

عن نشيط، عن خالدالجوّاز، قال، لمّااختلف الناس فی امرابی الحسن(ع)، قلت لخالد: اما تری ما قد وقعنا فیه من اختلاف الناس؟ فقال لی خالد، قال لی ابوالحسن(ع): عهدی الی ابنی علیّ اکبر ولدی وخیرهم وافضلهم .

٨٥٦ـ قال الکشّی وحدثنی محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن‌الحسن، قال: نشیط قرابة لمروك‌بن عبیدبن سالم‌بن ابی‌حفصة .

فی اسامةبن حفص

٨٥٧ـ حمدویه، قال حدثنی محمدبن عیسی، عن عثمان‌بن عیسی ، قال: اسامةبن حفص کان فیّما لأبی‌الحسن موسی(ع) .

قد تمّ الجزء الخامس من کتاب ابی‌عمرو الکشّی
فی معرفة الرجال ، و یتلوه
فی الجزء السادس
ما روی عن رهم الأنصاری . والحمد لله
ربّ العالمین، والصّلاة علی سیّدنا محمد
وآله الطیّبین الطّاهرین و هو
حسبنا ونعم الوکیل .

■

بسم الله الرحمن الرحيم

فی رهم الأنصاری

۸۵۸ـ حمدویه، قال حدثنا محمد بن عیسی، عن الحسن بن علیّ بن یقطین، عن رهم، قال، قال ابو الحسن حمدویه: فسألته عنه؟ فقال: شیخ من الأنصار کان یقول بقولنا.

فی علی بن سوید السابی

۸۵۹ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنا الحسن بن موسی، عن اسمعیل بن مهران، عن محمد بن منصور الخزاعی، عن علیّ بن سوید السابی، قال، کتبت الی ابی الحسن (ع) وهو فی الحبس اسأله فیه عن حاله وعن جواب مسائل کتبت بها الیه؟ فکتب الیّ: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله العلیّ العظیم الّذی بعظمته ونوره ابصر قلوب المؤمنین، وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون، وبعظمته ابتغی[1] الیه الوسیلة بالأعمال المختلفة والأدیان الشتّی، فمصیب

۱ـ بصیغة المجهول بمعنی الطلب، وفی الروضة (حدیث ابی الحسن موسی ع): ابتغی من فی السماوات ومن فی الأرض الیه.

ومخطى وضالّ ومهتد وسميع واصمّ وبصير واعمى حيران[١]، فالحمد لله الذى عرّف وصف دينه بمحمد(ص)، اما بعد: فانّك امرؤ انزلك الله من آل محمد بمنزلة خاصّة مودّة، بما الهمك من رشدك، ونصرك من امر[٢] دينك، بفضلهم[٣] وردّ الأمور اليهم والرضا بما قالوا، فى كلام طويل[٤]، وقال وادع الى صراط ربّك فينا من رجوت اجابته، فلاتحضر حضرنا[٥]، ووال آل محمد، ولا تقل لما بلغك عنّا اونسب الينا هذا باطل وان كنت تعرف خلافه، فانّك لاتدرى لم قلناه وعلى اىّ وجه وضعناه، آمن بما اخبرتك، ولا تفش ما استكتمتك، اخبرك انّ من اوجب حقّ اخيك ان لاتكتمه شيئا ينفعه لامن دنياه ولا من آخرته.

فى الواقفة

٨٦٠ـ حدثنى محمدبن مسعود ومحمدبن الحسن البراثى، قالا حدثنا محمدبن ابراهيم بن محمدبن فارس، قال حدثنى ابوجعفر احمدبن عبدوس الخلنجى، اوغيره، عن على بن عبدالله الزبيرى[٦]، قال، كتبت الى ابى الحسن

١ـ وحيران ـ خ.

٢ـ وبصّرك فى امر ـ خ.

٣ـ فى الروضة: بتفضيلك اياهم وبردالأمور.

٤ـ رواها بتفصيلها فى الروضة ص ١٠٠ ط ١٣٧٧

٥ـ وفى نسخ: ولاتحصر حصرنا. حصر من باب علم: عيى فى النطق. وفى الروضة: ولا تحصّن حصن رياء.

٦ـ الزهرى ـ خ.

(عليه السلام) اسأله عن الواقفة؟ فكتب: الواقف عاند عن الحق ومقيم على سيئة ان مات بها كانت جهنّم مأواه وبئس المصير .

٨٦١ـ جعفر بن معروف، قال حدثني سهل بن بحر، قال حدثني الفضل ابن شاذان، رفعه عن الرضا(ع) قال سئل عن الواقفة؟ فقال: يعيشون حيارى ويموتون زنادقة .

٨٦٢ـ وجدت بخط جبريل بن احمد في كتابه، حدثني سهل بن زياد الآدمي، قال حدثني محمد بن احمد بن الربيع الأقرع، قال حدثني جعفر بن بكير، قال حدثني يونس[1] بن يعقوب، قال، قلت لأبي الحسن الرضا(ع) اعطى هؤلاء الذين يزعمون انّ اباك حيّ من الزكاة شيئا؟ قال لا تعطهم فانّهم كفّار مشركون زنادقة .

قال حدثني عدّة من اصحابنا عن ابي الحسن الرضا (ع) قال سمعناه يقول يعيشون شكّاكا ويموتون زنادقة قال فقال بعضنا اما الشكّاك فقد علمناه، فكيف يموتون زنادقة؟ قال، فقال حضرت رجلا منهم وقد احتضر، فسمعته يقول هو كافر ان مات موسى بن جعفر (ع) قال فقلت هذا هو .

٨٦٣ـ ابو صالح خلف بن حامد الكشّي، عن الحسن بن طلحة، عن بكر ابن صالح، قال سمعت الرضا(ع) يقول: مايقول الناس في هذه الآية؟ قلت جعلت فداك واىّ آية ؟ قال: قول الله عزوجل[2] وقالت اليهود يد الله مغلولة غلّت ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء، قلت

١ـ يوسف ـ خ .

٢ـ مائدة آية ٦٤ .

اختلفوا فيها، قال ابو الحسن(ع) ولكنّى اقول نزلت فى الواقفة انّهم قالوا: لاامام بعدموسى(ع) فردّ الله عليهم بل يداه مبسوطتان، واليد هو الامام فى باطن الكتاب، وانّما عنى بقولهم لا امام بعدموسى(ع) .

٨٦٤ـ خلف، عن الحسن بن طلحة المروزى، عن محمدبن عاصم، قال سمعت الرضا(ع) يقول: يامحمدبن عاصم، بلغنى انّك تجالس الواقفة؟ قلت نعم جعلت فداك اجالسهم وانا مخالف لهم، قال: لا تجالسهم فانّ الله عزّ وجلّ يقول: وقد نزّل عليكم فى الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يُكفر بها ويُستهزى بها فلا تقعدوا معهم حتّى يخوضوا فى حديث غيره انّكم اذا مثلهم[1]، يعنى بالآيات الأوصياء الذين كفروا بها الواقفة .

٨٦٥ـ خلف، قال حدثنى الحسن[2]، عن سليمان الجعفرى، قال، كنت عند ابى الحسن(ع) بالمدينة، اذ دخل عليه رجل من اهل المدينة فسأله عن الواقفة؟ فقال ابو الحسن(ع): ملعونين اينما ثُقفوا اُخذوا وقُتّلوا تقتيلا سنّة الله فى الذين خلوا من قبل ولن تجد لسُنّة الله تبديلا[3]، والله ان الله لا يبدّلها حتى يُقتّلوا عن آخرهم .

٨٦٦ـ محمدبن الحسن البراثى، قال حدّثنى ابوعلى الفارسى، قال حدثنى عبدوس الكوفى، عمّن[4] حدثه، عن الحكم بن مسكين .

١ـ النساء، آية ١٤٠.

٢ـ وفى ج والمطبوع: الحسن بن على. وفى د و هـ: الحسين بن على . وفى ب و الترتيب: كما فى المتن .

٣ـ الأحزاب، آية ٦١ .

٤ـ فى اغلب النسخ: عن حمدويه : عمن حدثه .

قال وحدثني بذلك اسمعيل بن محمد بن موسى بن سلام، عن الحكم ابن عيص[1]، قال دخلت مع خالي سليمان بن خالد على ابي عبدالله(ع) فقال ياسليمان من هذا الغلام؟ فقال ابن اختي، فقال هل يعرف هذا الأمر؟ فقال نعم، فقال: الحمدلله الذي لم يخلقه شيطانا، ثم قال ياسليمان عوذ بالله ولدك من فتنة شيعتنا! فقلت جعلت فداك وما تلك الفتنة؟ قال: انكارهم الأئمة وغرضهم[2] على ابني موسى(ع)، قال: ينكرون موته ويزعمون ان لا امام بعده اولئك شر الخلق.

٨٦٧ـ محمد بن الحسن البراثي، قال حدثني ابوعلي، قال حدثني يعقوب بن يزيد، عن محمد بن ابي عمير الا ما رويت لك ولكن حدثني ابن ابي عمير عن رجل من اصحابنا قال، قلت للرضا(ع) جعلت فداك قوم قد وقفوا على ابيك يزعمون انه لم يمت، قال، قال: كذبوا وهم كفار بما انزل الله عزوجل على محمد(ص)، ولو كان الله يمد في اجل احد من بني آدم لحاجة الخلق اليه لمد الله في اجل رسول الله (صلى الله عليه وآله).

٨٦٨ـ محمد بن الحسن البراثي، قال حدثني ابوعلي الفارسي، قال حدثني ميمون النخاس، عن محمد بن الفضيل، قال، قلت للرضا(ع) جعلت فداك ماحال قوم قد وقفوا على ابيك موسى(ع)؟ فقال لعنهم الله ما اشد كذبهم! اما انهم يزعمون اني عقيم وينكرون من يلي هذا الأمر من

١ـ في هذا السند وقع تحريف، والظاهر ان الصحيح بقرينة السند والحديث السابقين في ٦٦٩ هكذا: محمد بن الحسن البراثي، عن اسمعيل بن محمد عن موسى بن سلام عن الحكم بن مسكين عن عيص بن القاسم.

٢ـ ووقوفهم ؛ وعرضهم ـ خ.

ولدى .

٨٦٩ـ محمدبن الحسن البراثى ، قال حدثنى ابوعلى، قال حدثنى ابوالقاسم الحسين بن محمدبن عمر بن يزيد، عن عمّه، عن جدّه عمر بن يزيد ، قال ، دخلت على ابى عبدالله (عليه السلام) فحدثنى مليّاً فى فضايل الشيعة ثمّ قال : ان من الشيعة بعدنا من هم شرّ من النّصّاب ، قلت جعلت فداك اليس ينتحلون حبّكم و يتولّونكم ويتبرّؤن من عدوّكم[1]؟ قال نعم، قال، قلت جعلت فداك بيّن لنا نعرفهم فلعلّنا منهم! قال كلّا يا عمر ماانت منهم انّما هم قوم يفتنون بزيد ويفتنون بموسى (ع) .

٨٧٠ـ محمدبن الحسن البراثى، قال حدثنى ابوعلى، قال حدثنى محمد ابن اسمعيل، عن موسى بن القاسم البجلى، عن على بن جعفر (ع)، قال، جاء رجل الى اخى (ع) فقال له جعلت فداك من صاحب هذا الأمر؟ فقال: اما انّهم يفتنون بعد موتى فيقولون هو القائم وما القائم الاّ بعدى بسنين .

٨٧١ـ محمدبن الحسن البراثى، قال حدثنى ابوعلى الفارسى، قال حدثنى ابوالقاسم الحسين بن محمدبن عمر بن يزيد، عن عمّه، قال، كان بدؤ الواقفة انّه كان اجتمع ثلاثون الف دينار عند الأشاعثة زكاة اموالهم وماكان يجب عليهم فيها، فحملوا الى وكيلين لموسى (ع) بالكوفة احدهما حيّان السرّاج، والآخر كان معه، وكان موسى (ع) فى الحبس، فاتّخذا بذلك دورا وعقدا العقود واشتريا الغلات، فلمّا مات موسى (ع) وانتهى ـ

١ـ اعدائكم ـ خ .

الخبر اليهما انكرا موته، واذاعا في الشيعة انّه لايموت لأنّه هو القائم، فاعتمدت عليه طايفة من الشيعة وانتشر قولهما في الناس، حتّى كان عند موتهما اوصيا بدفع ذلك المال الى ورثة موسى(ع)، واستبان للشيعة انّهما قالا ذلك حرصاً على المال.

٨٧٢ـ محمدبن الحسن البراثي، قال حدثني ابوعلي، قال حدثني محمدبن رجا الحنّاط، عن محمّدبن عليّ الرضا(ع) انه قال: الواقفة هم حمير الشيعة، ثمّ تلا هذه الآية: ان هم الاّ كالأنعام بل هم اضلّ سبيلاً.

٨٧٣ـ محمدبن الحسن البراثي، قال حدثني ابوعلي، قال حكى منصور، عن الصادق محمدبن عليّ الرضا(ع): انّ الزيديّة والواقفة والنصّاب عنده بمنزلة واحدة.

٨٧٤ـ محمدبن الحسن، قال حدثني الفارسي يعني اباعلي، عن يعقوب ابن يزيد، عن ابن ابي عمير، عمّن حدثه قال، قال، سألت محمدبن عليّ الرضا(ع) عن هذه الآية: وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة؟ قال نزلت في النصّاب والزيديّة والواقفة من النُصّاب.

٨٧٥ـ محمدبن الحسن، قال حدثني ابوعلي، قال حدثني ابراهيم بن عقبة، قال، كتبت الى العسكريّ(ع): جعلت فداك قد عرفت هؤلاء السطورة[1] فأقنت عليهم في صلاتي؟ قال: نعم اقنت عليهم في صلاتك.

٨٧٦ـ محمدبن الحسن، قال حدثني ابوعلي الفارسي، عن محمدبن

١ـ قال في المجمع: الممطورة الكلاب المبتلّة بالمطر والمراد بها في الحديث الواقفة.

الحسين الكوفي، عن محمد بن عبد الجبّار، عن عمر بن فرات، قال، سألت ابا الحسن الرضا(ع) عن الواقفة؟ قال يعيشون حيارى ويموتون زنادقة .

٨٧٧ـ بهذا الاسناد[1] عن احمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن محمد ابن يونس، قال جاءني جماعة من اصحابنا معهم رقاع فيها جوابات المسائل، الا رقعة الواقف قد رجعت[2] على حالها لم يوقع فيها شيء .

٨٧٨ـ ابراهيم بن محمد بن العبّاس الختلي، قال حدثني احمد بن ادريس القمي، قال حدثني محمد بن احمد بن يحيى، قال حدثني العبّاس بن معروف، عن الحجّال، عن ابراهيم بن ابي البلاد، عن ابي الحسن الرضا (ع) قال، ذكرت السطورة وشكّهم، فقال: يعيشون ما عاشوا على شك ثم يموتون زنادقة .

٨٧٩ـ حمدويه، قال حدثني محمد بن عيسى، عن ابراهيم بن عقبة ، قال، كتبت اليه يعني ابا الحسن(ع) جعلت فداك قد عرفت بغض[3] هذه السطورة افأقنت عليهم في صلاتي؟ قال نعم اقنت عليهم في صلاتك .

٨٨٠ـ خلف بن حامد الكشّي، قال اخبرني الحسن بن طلحة المروزي عن يحيى بن المبارك، قال، كتبت الى الرضا(ع) بمسائل فأجابني وكتب[4]

١ـ المراد: محمد بن الحسن البراثي عن ابي علي الفارسي المتكرر ان في الأسناد السابقة .

٢ـ جعلت ـ خ .

٣ـ بعض ـ خ .

٤ـ وفي ج : كتبت . وفي د : وكنت .

ذكرت فى آخر الكتاب قول الله عزوجل : مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلآء ولا الى هؤلآء؟ فقال: نزلت فى الواقفة .

ووجدت الجواب كلّه بخطّه: ليس هم من المؤمنين ولا من المسلمين هم ممّن كذّب بآيات الله، ونحن اشهر معلومات فلا جدال فينا ولا رفث ولا فسوق فينا، انصب لهم من العداوة يا يحيى ما استطعت .

٨٨١ـ محمدبن الحسن، قال حدثنى ابوعلى، قال حدثنا محمدبن ـ الصبّاح، قال حدثنا اسمعيل بن عامر[1]، عن ابان، عن حبيب الخثعمى، عن ابن ابى يعفور، قال، كنت عند الصادق(ع) اذدخل موسى(ع) فجلس، فقال ابوعبدالله(ع): يا ابن ابى يعفور هذا خير ولدى واجهّم الىّ، غير انّ الله عز وجلّ يضل[2] قوما من شيعتنا، فاعلم انّهم قوم لا خلاق لهم فى الآخرة ولا يكلّمهم الله يوم القيمة ولا يزكّيهم ولهم عذاب اليم، قلت جعلت فداك قد ازغت[3] قلبى عن هؤلآء! قال: يضلّ به[4] قوم من شيعتنا بعد موته جزعا عليه فيقولون ليست وينكرون الأئمّة من بعده ويدعون الشيعة الى ضلالهم ، وفى ذلك ابطال حقوقنا وهدم دين الله، يا ابن ابى يعفور فالله ورسوله منهم برئ[4] ونحن منهم براء .

٨٨٢ـ وبهذا الأسناد[5]، قال حدثنى ايّوب بن نوح، عن سعيد العطّار ،

١ـ وفى نسخة د و ه : ابوالصبّاح قال حدثنا محمدبن اسمعيل بن عامر.

٢ـ يضلّ به ـ خ .

٣ـ ارغب ـ خ .

٤ـ يضلّ بهم ـ خ .

٥ـ الظاهر ان المراد هو محمدبن الحسن عن ابى على، كما مرّ فى ٨٨٧ .

عن حمزة الزيّات، قال سمعت حمران بن اعين، يقول، قلت لأبي جعفر (ع) امن شيعتكم انا ؟ قال اى والله في الدنيا والآخرة، وما احد من شيعتنا الاّ وهو مكتوب عندنا اسمه واسم ابيه الاّ من يتولّى منهم عنّا، قال، قلت جعلت فداك او من شيعتكم من يتولّى عنكم بعد المعرفة؟ قال يا حمران نعم وانت لاتدركهم، قال حمزة فتناظرنا في هذا الحديث، فكتبنا به الى الرضا(ع) نسأله عمّن استثنى به ابو جعفر؟ فكتب هم الواقفة على موسى ابن جعفر (عليه السلام) .

في ابن السرّاج وابن المكاري وعلي بن ابي حمزة

٨٨٣ـ حدثني محمد بن مسعود، قال حدثنا جعفر بن احمد، عن حمدان ابن سليمان[١]، عن منصور بن العبّاس البغدادي، قال حدثنا اسمعيل بن سهل، قال حدثني بعض اصحابنا وسألني ان اكتم اسمه، قال، كنت عند الرضا(ع) فدخل عليه علي بن ابي حمزة وابن السراج وابن المكاري، فقال له ابن ابي حمزة مافعل ابوك؟ قال: مضى، قال مضى موتا؟ قال نعم، قال، فقال الى من عهد؟ قال الى، قال فانت امام مفترض طاعته[٢] من الله؟ قال نعم، قال ابن السرّاج وابن المكاري قد والله امكنك[٣] من نفسه، قال: ويلك وبما امكنت اتريد ان آتي بغداد واقول لهارون انا امام مفترض طاعتي[٢] والله ماذاك على

١ـ في نسخة ج و د : احمد بن سليمان. وفي هـ : احمد بن سلمان .

٢ـ الطاعة ـ خ .

٣ـ اى والله قد امكنك الله واعطى لك القدرة .

وانّما قلت ذلك لكم عند ما بلغنى من اختلاف كلمتكم وتشتّت امركم لئلّا يصير سرّكم فى يد عدوكم، قال له ابن ابى حمزة لقد اظهرت شيئا ماكان يظهره احد من آبائك ولا يتكلّم به، قال بلى والله لقد تكلّم به خير آبائى رسول الله(ص) لما امر[1] الله تعالى ان ينذر عشيرته الأقربين، جمع من اهل بيته اربعين رجلاً وقال لهم انّى رسول الله اليكم، وكان اشدّهم تكذيبا له وتأليبا عليه عمّه ابولهب، فقال لهم النّبى(ص) ان خدشنى خدش فلست بنبىّ فهذا اول ما ابدع لكم من آية النّبوة، وانا اقول ان خدشنى هارون خدشاً فلست بامام فهذا ما ابدع لكم من آية الامامة، قال له علىّ: انّا روينا عن آبائك انّ الامام لا بلى امره الاّ امام مثله؟ فقال له ابو الحسن(ع): فاخبرنى عن الحسين بن على(ع) كان اماماً او كان غير امام؟ قال كان اماما، قال: فمن ولى امره؟ قال على بن الحسين، قال: واين كان علىّ بن الحسين(ع)؟ قال كان محبوساً بالكوفة فى يد عبيدالله بن زياد، قال، خرج وهم[2] لا يعلمون حتّى ولى امر ابيه ثمّ انصرف، فقال له ابو الحسن(ع): انّ[3] الذى امكن على بن الحسين(ع) ان يأتى كربلا فيلى امر ابيه فهو يمكن صاحب هذا الأمر ان يأتى بغداد فيلى امر ابيه ثمّ ينصرف، وليس فىّ حبس ولا فىّ اسار، قال له علىّ، انّا روينا انّ الامام لا يمضى حتّى يرى عقبه؟ قال، فقال ابو الحسن(ع): اما رويتم فى هذا الحديث غير هذا؟ قال لا، قال: بلى والله لقد

١ـ امره ـ خ.

٢ـ وهم كانوا ـ خ

٣ـ ان هذا ـ خ.

رویتم فیه الاّ القائم وانتم لاتدرون مامعناه ولم قیل ! قال له علیّ بلی والله انّ هذا لفی الحدیث، قال له ابو الحسن(ع): ویلك کیف اجترأت علیّ بشیء تدع بعضه، ثم قال: یاشیخ اتّق الله ولا تکن من الصّادّین عن دین الله تعالی .

فی ابن ابی‌سعید المکاری

٨٨٤ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنا الحسن[1]، قال: کان ابن ابی‌سعید المکاری واقفیّا .

حدثنی حمدویه، قال حدثنی الحسن بن موسی، قال رواه علی بن عمر الزیّات، عن ابن ابی‌سعید المکاری، قال، دخل علی الرضا(ع) فقال له فتحت بابك وقعدت للناس تفتیهم ولم یکن ابوك یفعل هذا! قال، فقال: لیس علیّ من هارون بأس، وقال له: اطفأ الله نور قلبك وادخل الفقر بیتك! ویلك اما علمت انّ الله تعالی اوحی الی مریم انّ فی بطنك نبیّا فولدت مریم عیسی(ع) فمریم من عیسی وعیسی من مریم، وانا من ابی وابی منّی، قال ، فقال له اسألك عن مسألة؟ فقال له: ما اخالك تسمع منّی ولست من غنمی ، سل! قال: فقال له رجل حضرته الوفاة فقال ما ملکته قدیما فهو حرّ ومالم یملکه بقدیم فلیس بحرّ؟ فقال ویلك اما تقرء هذا الآیة والقمر قدّرناه منازل حتّی عاد کالعرجون القدیم[2]، فما ملك الرجل قبل الستّة الأشهر فهو قدیم ،

١ـ الحسن بن موسی ـ خ .

٢ـ العرجون بالضم: العود الاصفر الیابس فی الشجر، واقل مدة منه لازمة فی صدقه ستّة اشهر.

وما ملك بعد الستّة الأشهر فليس بقديم، قال، فقام فخرج من عنده فنزل به من الفقر والبلا ما الله به عليم .

٨٨٥ـ ابراهيم بن محمد بن العباس، قال حدثني احمد بن ادريس ـ القمي، قال حدثني محمد بن احمد، عن ابراهيم بن هاشم، عن داود بن محمد النهدي، عن بعض اصحابنا، قال، دخل ابن المكاري على الرضا (ع) فقال له ابلغ الله بك من قدرك ان تدّعي ما ادّعى ابوك ! قال، فقال له مالك اطفأ الله نورك وادخل الفقر بيتك! اما علمت ان الله جلّ وعلا اوحى الى عمران انّي واهب[1] لك ذكرا! فوهب له مريم، فوهب لمريم عيسى، فعيسى من مريم، وذكر مثله، وذكر فيه: انا وابى شيء واحد .

في زياد بن مروان القنـدي

٨٨٦ـ حدثني حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال: زياد، هو احد اركان الوقف .

وقال ابو الحسن حمدويه، هو زياد بن مروان القندي بغدادي .

٨٨٧ـ حدثني محمد بن الحسن، قال حدثني ابـو علي الفارسي، عن محمد بن عيسى ومحمد بن مهران، عن محمد بن اسمعيل بن ابي سعيد الزيّات، قال، كنت مع زياد القندي حاجّا ولم نكن نفترق ليلاً ولا نهاراً في طريق مكّة وبمكّة وفي الطواف، ثمّ قصدته ذات ليلة فلم اره حتّى طلع الفجر، فقلت له غمّني ابطاءك فايّ شيء كانت الحال؟ قال لي ما زلت بالأبطح مع

١ـ اهب ـ خ .

ابى الحسن يعنى اباابراهيم وعلىّ ابنه عليهماالسلام عن يمينه، فقال: ياابا الفضل او يا زياد هذا ابنى علىّ قوله قولى وفعله فعلى، فان كانت لك حاجة فانزلها به واقبل قوله فانّه لايقول على‌الله الاّ الحقّ قال ابن ابى سعيد فمكثنا ماشاءالله حتى حدث من امر البرامكة ما حدث، فكتب زياد الى ابى الحسن علىّ بن موسى الرضا(ع) يسأله عن ظهور هذاالأمر الحديث، اوالاستتار؟ فكتب اليه ابوالحسن(ع): اظهر فلا بأس عليك منهم، فظهر[1] زياد فلمّا حدث الحديث قلت له ياابا الفضل اىّ شئ يعدل بهذاالأمر ؟ فقال لى: ليس هذا اوان الكلام فيه، قال، فألححت عليه بالكلام بالكوفة وببغداد، كلّ ذلك يقول لى مثل ذلك، الى ان قال لى فى آخر كلامه: ويحك فتبطل هذه الأحاديث الّتى روينا[2] .

٨٨٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، قال حدثنى محمد ابن احمد، عن احمدبن الحسين، عن محمدبن جمهور، عن احمدبن الفضل، عن يونس بن عبدالرحمن، قال، مات ابوالحسن(ع) وليس عنده من قوّامه احد الاّ وعنده المال الكثير، وكان ذلك سبب وقفهم وجحدهم موته، وكان عند زياد القندى سبعون الف دينار .

فى بكربن محمدبن جناح

٨٨٩ـ قال حمدويه، عن بعض اشياخه: انّ بكربن جناح، واقفىّ .

١ـ فاظهر ـ خ .

٢ـ رويناها ـ خ . الظاهر ان مراده : ان هذاالحديث يوجب بطلان جميع ماقلنا فى الوقف والأحاديث التى رويناها .

فى احمد بن الحسن الميثمى

٨٩٠ـ قال حمدويه، عن الحسن بن موسى، قال: احمد بن الحسن الميثمى كان واقفيّا .

فى على بن وهبان

٨٩١ـ قال حمدويه حدثنى الحسن بن موسى، قال: على بن وهبان ، كان واقفيّاً .

فى احمد بن الحارث الأنماطى

٨٩٢ـ حمدويه، قال، قال حدثنى الحسن بن موسى، انّ احمد بن الحارث الأنماطى ، كان واقفيّا .

فى منصور بن يونس بزرج

٨٩٣ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال حدّثنى محمد بن اصبغ، عن ابراهيم، عن عثمان بن القاسم، قال ، قال لى منصور بزرج، قال لى ابو الحسن (ع) ودخلت عليه يوما: يامنصور اما علمت ما احدثتُ فى يومى هذا؟ قلت لا، قال قد صيّرت عليّا ابنى وصيّى والخلف من بعدى، فادخل عليه فهنّئه بذلك واعلمه انّى امرتك بهذا! قال فدخلت عليه فهنّأته بذلك واعلمته انّ اباه امرنى بذلك، قال الحسن بن موسى: ثمّ جحد منصور هذا بعدذلك لأموال كانت فى يده فكسرها [1] وكان منصور

١ـ اى كسر البيعة. وقال فى البحار: كسر الأموال كناية عن التصرف فيها وبذلها من غير مبالاة .

ادرك اباعبدالله (علیه‌السلام).

فی‌الحسن‌بن محمدبن سماعه والحسن‌بن سماعةبن مهران

٨٩٤ـ حدثنی حمدویه، ذکره عن‌الحسن‌بن موسی، قال، کان ابن سماعة[1] واقفیّا، وذکر: ان محمدبن سماعة لیس من ولد سماعةبن مهران، له ابن یقال له‌الحسن‌بن سماعة واقفیّ .

فی علی‌بن خطّاب وابراهیم‌بن شعیب

٨٩٥ـ حدثنی حمدویه، قال حدثنا‌الحسن‌بن موسی، قال حدثنا علی ابن‌خطّاب، وکان واقفیّا، قال، کنت فی‌الموقف یوم عرفة فجاءابوالحسن الرضا(ع) ومعه بعض بنی‌عمّه، فوقف امامی وکنت محموما شدیدالحمّی وقد اصابنی عطش شدید، قال، فقال‌الرضا(ع) لغلام له شیئاً لم اعرفه ، فنزل‌الغلام فجاء بماء فی مِشربة، فتناوله فشرب وصبّ‌الفضلة علی رأسه من‌الحرّ، ثمّ قال املأ ! فملأ المِشربة، ثمّ قال:اذهب فاسق ذلك‌الشیخ! قال، فجائنی بالماء، فقال لی انت موعوك[2]؟ قلت نعم، قال اشرب! فشربت قال، فذهبت والله‌الحمّی، فقال لی یزیدبن اسحق ویحك یاعلی فما تریدبعد هذا ماتنتظر؟ قال[3] یا اخی دعنا .

١ـ المراد منه هوالحسن‌بن محمدبن سماعة الکندی .

٢ـ وعکته‌الحمّی: اشتدت علیه فهو موعوك .

٣ـ وفی‌المطبوع: قلت .

قال له يزيد: فحدثت[1] بحديث ابراهيم بن شعيب، وكان واقفيّا مثله، قال، كنت في مسجد رسول الله(ص) والى جنبي انسان ضخم ادم، فقلت له ممّن الرجل؟ فقال مولى لبني هاشم، قلت فمن اعلم بني هاشم؟ قال الرضا(ع) قلت فما باله لا يجيء عنه كما يجيء عن آبائه؟ قال، فقال لي ما ادري ما تقول! ونهض وتركني فلم البث الاّ يسيرا حتّى جاءني بكتاب فدفعه الىّ، فقرأته فاذا خطّ ليس بجيّد، فاذا فيه: يا ابراهيم انّك نجل[2] من آبائك، وانّ لك من الولد كذا وكذا، من الذّكور فلان وفلان حتّى عدّهم باسمائهم، و لك من البنات فلانة وفلانة حتى عدّ جميع البنات باسمائهنّ، قال وكانت بنت تلقّب[3] بالجعفريّة، قال، فخطّ على اسمها، فلما قرأت الكتاب قال لي هاته! قلت دعه، قال لا، امرتُ ان آخذه منك، قال، فدفعته اليه، قال الحسن: واجدهما ماتا على شكّهما .

٨٩٦ـ نصر بن الصّباح، قال حدثني اسحق بن محمد ، عن محمد بن عبدالله بن مهران، عن احمد بن محمد بن مطر وزكريّا اللؤلؤي، قالا، قال ابراهيم بن شعيب كنت جالسا في مسجد رسول الله(ص) والى جانبي رجل من

١ـ الظاهر ان المعنى: قال يزيد بن اسحق للحسن بن موسى فحدثت لعلى ابن خطاب حديث ابراهيم .

٢ـ كذا في النسخ. وقال في البحار (ج١٢) تحكى اى تشبههم في الخلقة او عدد الاولاد او انك تحكى عن آبائك فلا اخبرك باسمائهم ولكن اخبرك باسماء اولادك .

٣ـ ملقّبة ـ خ .

اهل‌المدينة، فحادثته مليّا، وسألنى من انت[1]؟ فاخبرته انّى رجل من اهل العراق، قلت له ممّن انت؟ قال مولى لأبى‌الحسن‌الرضا(ع) ، فقلت له لى اليك حاجة! قال وما هى؟ قلت توصل لى اليه رقعة! قال نعم اذا شئتَ ، فخرجت واخذت قرطاسا وكتبت فيه: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم انّ من كان قبلك من آبائك يخبرنا بأشياء فيها دلالات وبراهين ، و قد احببت ان تخبرنى باسمى واسم ابى وولدى! قال، ثمّ ختمت‌الكتاب ودفعته اليه ، فلمّا كان‌من‌الغداتانى بكتاب مختوم، فقضضته وقرأته‌فاذا اسفل‌من‌الكتاب بخطّ ردّى: بسم‌الله الرحمن‌الرحيم يا‌ابراهيم انّ‌من‌آبائك شعيباوصالحا، وانّ من ابنائك محمدا وعليّا وفلانة وفلانة، غير انّه زاد اسما لانعرفها ، قال، فقال له بعض اهل‌المجلس اعلم انّه كما صدقك فى غيرها فقد صدقك فيها فابحث عنها .

فى ابراهيم واسمعيل‌ابنى‌ابى‌سمال[2]

٨٩٧ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى الحسن‌بن موسى ، قال حدثنى أحمدبن محمدالبزّاز[3]، قال لقينى مرّة ابراهيم‌بن ابى سمال قال، فقال لى

١ـ من اين انا ـ خ .

٢ـ فى نسخة: ابى‌سماك، وكذا فى‌الموارد‌الآتية .

٣ـ فى‌المطبوع والترتيب كذلك . وفى ب : البرار . وفى ج ود: البراد . وفى ه والمنهج : السرّاد .

يا اباحفص[1] ما قولك؟ قال، قلت قولى الذى تعرف، قال، فقال يا اباجعفر انّه ليأتى علىّ تارة ما اشكّ فى حياة ابى الحسن(ع) وتارة[2] علىّ وقت ما اشكّ فى مضيّه، ولئن كان[3] قد مضى فما لهذا الأمر احد الا صاحبكم. قال الحسن: فمات على شكّه.

٨٩٨ـ وبهذا الأسناد، قال حدثنى محمدبن احمدبن اسيد، قال: لما كان من امر ابى الحسن(ع) ماكان، قال ابراهيم واسمعيل ابنا ابى سمال فنأتى احمد ابنه، قال، فاختلفا اليه زمانا، فلمّا خرج ابوالسرايا، خرج احمدبن ابى الحسن(ع) معه، فاتينا ابراهيم واسمعيل فقلنا لهما انّ هذا الرجل خرج مع ابى السرايا فما تقولان؟ قال، فانكرا ذلك من فعله ورجعا عنه، وقالا ابوالحسن حىّ نثبت على الوقف، قال ابوالحسن[4] واحسب هذا يعنى اسمعيل مات على شكّه.

٨٩٩ـ حمدويه، قال حدثنى محمدبن عيسى.

ومحمدبن مسعود، قالا حدثنا محمدبن نصير، قال حدثنى محمدبن

١ـ فى الترتيب فى الموضعين: اباجعفر. وفى باقى النسخ فى الأول: ابا حفص. وفى الثانى اباجعفر.

٢ـ وتارة يأتى ـ خ.

٣ـ ولكن ان كان ـ خ.

٤ـ المراد منه حمدويه، وفى بعض النسخ: قال الحسن، فالمراد الحسن بن موسى، وفى نسخة ب: واحسب هذا، فيكون المراد هو الكشّى، اوالمراد محمدبن احمد.

عيسى، قال حدثنا صفوان، عن ابى‌الحسن (ع) [١] قال صفوان ادخلت عليه ابراهيم واسمعيل ابنا ابى‌سمال، فسلّما عليه فاخبراه بحالهما وحال اهل بيتهما فى هذاالأمر، وسألا عن ابى‌الحسن؟ فخبّرهما بانّه قد توفّى، قالا فأوصى؟ قال نعم، قالا اليك؟ قال نعم، قالا وصيّة مفردة قال نعم، قالافانّ الناس قداختلفوا علينا، فنحن ندين‌الله بطاعة ابى‌الحسن ان كان حيّا فانّه امامنا، وان كان مات فوصيّه الّذى اوصى اليه امامنا، فما حال من كان هذا[٢]، مؤمن هو؟ قال: قد جاءكم انّه من‌مات ولايعرف امامه مات ميتة جاهليّة، قالا وهو كافر ؟ قال: فلم يكفره[٣]، قالا فما حاله؟ قال اتريدون ان اضلّكم ! قالا فبايّ شيء تستدلّ على اهل‌الأرض ؟قال: كان‌جعفر(ع) يقول تأتى الى‌المدينة فتقول الى من اوصى فلان؟ فيقولون الى فلان ، و السلاح عندنا بمنزلةالتابوت فى بنى‌اسرائيل حيثما دار دارالأمر ، قالا والسلاح من‌يعرفه! ثمّ قالا جعلناالله فداك فاخبرنا بشيء نستدلّ به؟ فقد كان‌الرجل يأتى اباالحسن (ع) يريد ان يسأله عن شيء فيبتدء به، ويأتى اباعبدالله(ع) فيبتدء قبل ان يسأله، قال: فهكذا كنتم تطلبون من جعفر(ع) وابى‌الحسن(ع)، قال‌له‌ابراهيم: جعفر لم ندركه وقدمات والشيعةمجمعون عليه وعلى ابى‌الحسن(ع)، وهم‌اليوم مختلفون ، قال : ماكانوا مجتمعين عليه، كيف يكونون مجتمعين عليه وكان مشيختكم وكبراؤكم يقولون‌فى

١ــ المراد هو ابوالحسن الرضا (ع) وصرّح به فى‌المنهج .

٢ــ هكذا ــ خ .

٣ــ اى انّه لم يكفر بالإمام حتّى يكون كافراً .

اسمعيل وهم يرونه يشرب كذا وكذا، فيقولون هذا اجود، قالوا اسمعيل لم يكن ادخله فى الوصيّة؟ فقال: قد كان ادخله فى كتاب الصدقة وكان اماما، فقال له اسمعيل بن ابى سمال: وهو الله الذى لا اله الاّ هو عالم الغيب والشهادة الكذا والكذا، واستقصى يمينه، مايسرّنى انّى زعمت انّك لست هكذا ولى ماطلعت عليه الشمس، اوقال الدنيا بمافيها، وقد اخبرناك بحالنا، فقال له ابراهيم: قد اخبرناك بحالنا، فما حال من كان هكذا؟ مسلم هو؟ قال: امسك! فسكت.

فى سليمان بن جعفر الجعفرى

٩٠٠ـ الحسن بن علىّ، عن سليمان بن جعفر الجعفرى، قال، قال العبد الصالح (ع) لسليمان بن جعفر: ياسليمان ولدك رسول الله (ص)؟ قال نعم، قال: وولدك علىّ (ع) مرّتين؟ قال نعم، قال: وانت لجعفر رحمه الله تعالى؟ قال نعم، قال: ولولا الّذى انت عليه ماانتفعت بهذا.

فى يحيى بن ابى القاسم ابى بصير ويحيى بن القاسم الحذّاء

٩٠١ـ حمدويه، ذكره عن بعض اشياخه: يحيى بن القاسم الحذّاء ـ الأزدى واقفىّ.

وجدت فى بعض روايات الواقفة: على بن اسمعيل بن يزيد[1]، قال

١ـ فى نسخة ب: على اسمعيل بن زيد وفى ج و هـ: على اسمعيل بن يزيد. وفى غيرها كما فى المتن. وفى اثبات الوصيّة فى آخره: على بن ابى حمزة ←

شهدنا محمدبن عمران البارقى، فى منزل على بن ابى حمزة، وعنده ابو بصير قال محمدبن عمران: سمعت اباعبدالله(ع) يقولون منّا ثمانية محدثون سابعهم[1] القائم، فقام ابوبصير ابن ابى القاسم فقبّل رأسه، وقال سمعت من ابن جعفر(ع) منذ اربعين سنة، فقال له ابوبصير: سمعته من ابى جعفر (ع) وانّى كنت خماسيّاً جاء[2] بهذا قال اسكت ياصبىّ ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم يعنى القائم(ع) ولم يقل ابنى هذا .

٩٠٢ـ حدثنى على بن محمدبن قتيبة، قال حدثنى الفضل بن شاذان ، قال حدثنا محمدبن الحسن الواسطى ومحمدبن يونس، قالا حدثنا الحسن بن قياما الصيرفى، قال، حججت فى سنة ثلاث وتسعين ومائة، وسألت اباالحسن الرضا(ع) فقلت جعلت فداك مافعل ابوك؟ قال مضى كما مضى آباؤه، قلت فكيف اصنع بحديث حدثنى به يعقوب بن شعيب، عن ابى بصير: انّ اباـ

←
كنت مع ابى بصير ومعنا مولى لابى جعفر فحدثنا انّه سمع اباجعفر (ع) انه قال منا اثنى عشر محدثا القائم السابع بعدى فقام اليه ابوبصير فقال اشهد لقد سمعت اباجعفر (ع) يذكر هذا منذ اربعين سنة .

١ـ فى نسخة د و ه و الترتيب: تاسعهم ـ . ثم ان السابع بعد ابيجعفر(ع) والسابع مع ابى عبدالله (ع) هو القائم، وقوله: فقام ابوبصير، من كلام محمدبن عمران، وقوله : فقال له ، اى قال ابوبصير لمحمّدبن عمران ، فيكون قوله : اسكت ، من كلام ابيجعفر (ع). والواقفية يريدون السابع من الائمّة (ع) وهو الكاظم (ع) وقوله يعنى القائم ، من كلام الكشّى ظاهراً .

٢ـ كذا فى نسخة ب و ج . و فى غيرهما : سامعا .

عبدالله(ع) قال ان جاءكم من يخبركم انّ ابنى هذا مات وكفّن وقبر ونفضوا ايديهم من تراب قبره فلا تصدّقوا به؟ فقال: كذب ابوبصير ليس هكذا حدثه، انّما قال انجاءكم عن صاحب هذاالأمر .

٩٠٣ـ حدثنى احمدبن محمدبن يعقوب البيهقى، قال حدثنا عبدالله ابن حمدويه البيهقى، قال حدثنى محمدبن عيسى بن عبيد ، عن اسمعيل بن عبادالبصرى، عن على بن محمدبن القاسم الحذّاء الكوفى، قال، خرجت من المدينه فلمّا جزت حيطانها مقبلا نحو العراق، اذا انا برجل على بغل اشهب يعترض الطريق، فقلت لبعض من كان معى من هذا؟ فقال هذا ابن الرضا (ع) قال، فقصدت قصده، فلمّا رآنى اريده وقف لى، فانتهيت اليه لاسلّم عليه، فمدّيده الىّ فسلّمت عليه وقبّلتها، فقال: من انت؟ قلت بعض موالیك جعلت فداك انا محمدبن على بن القاسم الحذّاء، فقال لى: اما انّ عمّك كان ملتوياً[1] على الرضا(ع)! قال، قلت جعلت فداك رجع عن ذلك، فقال ان كان رجع فلا بأس .

واسم عمّه القاسم الحذّاء .

وابوبصير هذا يحيى بن القاسم يكنّى ابامحمد .

قال محمدبن مسعود سألت على بن الحسن بن علىّ بن فضال، عن ابى بصير هذا هل كان متّهما بالغلوّ؟ فقال امّا الغلوّ فلا، ولكن كان مخلّطا.

فى زرعة بن محمد الحضرمى

٩٠٤ـ ابوعمرو قال: سمعت حمدويه، قال: زرعة بن محمد الحضرمى،

١ـ الالتواء: الإضطراب .

واقفيّ .

حدثنى علىبن محمدبن قتيبة، قال حدثنى الفضل، قال حدثنا محمد ابن الحسن الواسطى ومحمدبن يونس، قالا حدثنا الحسن بن قياما الصيرفى، قال، سألت اباالحسن الرضا(ع) فقلت جعلت فداك مافعل ابوك؟ قال مضى كما مضى آباؤه عليهم السلام، قلت فكيف اصنع بحديث حدثنى به زرعةبن محمد الحضرمى، عن سماعةبن مهران، انّ اباعبدالله(ع) قال انّ ابنى هذا فيه شبه من خمسة انبياء يُحسد كما حُسِد يوسف(ع) ويغيب كما غاب يونس وذكر ثلاثة اخر؟ قال كذب زرعة ليس هكذا حديث سماعة، انّما قال صاحب هذا الأمر يعنى القائم(ع) فيه شبه من خمسة انبياء، ولم يقل ابنى .

فى جعفربن خلف

٩٠٥ـ جعفربن احمد، عن يونسبن عبدالرحمن، عن جعفربن خلف، قال، سمعت اباالحسن(ع) يقول: سعد امرؤ لم يمت حتّى يرى منه خلفا ، وقد ارانى الله ابنى هذا خلفا، واشار اليه، دلالة على خصوصيّته .

فى محمّدبن بشير

وهو نادر طريف من اعتقاده فى موسىبن جعفر (عليه السلام) .

٩٠٦ـ قال ابوعمرو: قالوا انّ محمدبن بشير لمّا مضى ابوالحسن (ع) ووقف عليه الواقفة، جاء محمدبن بشير، وكان صاحب شعبذة ومخاريق معروفا بذلك، فادّعى انه يقول بالوقف على موسىبن جعفر(ع)، و انّ موسى(ع) هو كان ظاهراً بين الخلق يـرونه جميعا ، يتراءى لأهل الثّور

بالنور ولأهل الكدورة بالكدورة فى مثل خلقهم بالانسانيّة والبشريّة اللحمانيّة، ثمّ حجب الخلقُ جميعا عن ادراكه، وهو قائم بينهم موجود كماكان، غير انّهم محجوبون عنه وعن ادراكه كالّذى كانوا يدركونه. وكان محمدبن بشير هذا من اهل الكوفة من موالى بنى اسد، وله اصحاب قالوا انّ موسى بن جعفر لم يمت ولم يحبس وانه غاب واستتر وهوالقائم المهدى، وانّه فى وقت غيبته استخلف على الأمّة محمدبن بشير، وجعله وصيّه واعطاه خاتمه و علمه وجميع ماتحتاج اليه رعيّته من امر دينهم ودنياهم، وفوّض اليه جميع امره واقامه مقام نفسه، فمحمدبن بشير الامام بعده.

٩٠٧ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله القمى، قال حدثنى محمدبن عيسى بن عبيد، عن عثمان بن عيسى الكلابى، انّه سمع محمدبن بشير، يقول: الظاهر من الانسان آدم والباطن ازلىّ، وقال، انّه كان يقول بالأثنين، وانّ هشام بن سالم ناظره عليه فاقرّ به ولم ينكره، وانّ محمدبن بشير لمّا مات اوصى الى ابنه سميع بن محمد، فهوالامام، ومن اوصى اليه سميع فهو امام مفترض الطاعة[1] على الأمّة الى وقت خروج موسى بن جعفر(ع) وظهوره، فما يلزم الناس من حقوق[2] فى اموالهم وغير ذلك ممّا يتقرّبون به الى الله تعالى، فالفرض عليه ادّاؤه الى اوصياء محمد ابن بشير الى قيام القائم، وزعموا انّ علىّ بن موسى(ع) وكلّ من ادّعى

١ـ طاعتهم ؛ طاعته ـ خ.

٢ـ حقوقه ـ خ.

الامامة من ولده و ولد موسى(ع) فمبطلون[١] كاذبون غيرطيّبى الولادة، فنفوهم عن انسابهم وكفّروهم لدعواهم الامامة، وكفّروا القائلين بامامتهم واستحلّوا دماءهم واموالهم، وزعموا انّ الفرض عليهم من الله تعالى اقامة الصلوات[٢] الخمس وصوم شهر رمضان ، وانكروا الزكاة والحجّ و سايرـ الفرايض، وقالوا باباحة المحارم والفروج والغلمان، واعتلوا فى ذلك بقول الله تعالى: ويزوّجهم ذكرانا واناثا، وقالوا بالتناسخ، والأئمّة عندهم واحداً واحداً انّما هم منتقلون من قرن الى قرن[٣]، والمواسات بينهم واجبة فى كلّ ما ملكوه من مال او خراج او غيرذلك، وكلّما اوصى به رجل فى سبيل الله فهو لسميع بن محمد واوصيائه من بعده، ومذاهبهم فى التفويض مذاهب الغلاة من الواقفة، وهم ايضا قالوا بالحلال[٤]، وزعموا انّ كل من انتسب الى محمد فهم بيوت وظروف، وانّ محمدا هو ربّ حلّ فى كلّ من انتسب اليه، وانّه لم يلد ولم يولد، وانّه محتجب فى هذه الحجب .

وزعمت هذه الفرقة والمجسّمة[٥] والعلياويّة واصحاب ابى الخطّاب: انّ كلّ من انتسب الى انّه من آل محمد فهو مبطل فى نسبه[٦] مفتر على الله

١ـ مبطلون ـ خ .
٢ـ اقام الصلاة ـ خ .
٣ـ فى الترتيب : من بدن الى بدن .
٤ـ بالحلول ـ خ .
٥ـ والمخمسة ـ خ .
٦ـ فى نفسه ـ خ .

كاذب وانّهم الذين قال الله تعالى فيهم: انّهم يهود ونصارى، فى قوله: وقالت اليهود والنصارى نحن ابناء الله واحبّاؤه قل فلم يعذّبكم بذنوبكم بل انتم بشر ممّن خلق[1]، محمد" فى مذهب الخطّابيّة وعلىّ فى مذهب العلياويّة، فهم ممّن خلق هذان، كاذبون فيما ادّعوا من النسب اذ كان محمد عندهم وعلىّ هو ربّ لا يلد ولا يولد ولا يستولد، تعالى الله عمّا يقولون علوّاً كبيراً.

وكان سبب قتل محمد بن بشير لعنه الله: لأنّه كان معه شعبذة ومخاريق فكان يظهر الواقفة انّه ممّن وقف على علىّ بن موسى (ع)، وكان يقول فى موسى بالربوبيّة، ويدعى لنفسه انّه نبىّ، وكان عنده صورة قد عملها واقامها شخصاً كانّه صورة ابى الحسن (ع) فى ثياب حرير وقد طلاها بالأدوية وعالجها بحيل عملها فيها حتّى صارت شبيهاً بصورة انسان، وكان يطويها فاذا اراد الشعبذة نفخ فيها فأقامها، وكان يقول لأصحابه انّ ابا الحسن (ع) عندى فان احببتم ان تروه وتعلموا انى نبىّ[2] فهلمّوا اعرضه عليكم! فكان يدخلهم البيت والصورة مطويّة معه، فيقول لهم: هل ترون فى البيت مقيما اوترون فيه غيرى وغيركم؟ فيقولون لا وليس فى البيت احد، فيقول اخرجوا! فيخرجون من البيت فيصير هو وراء الستر ويسبل الستر بينه وبينهم ثمّ يقدم تلك الصورة، ثمّ يرفع الستر بينه وبينهم، فينظرون الى صورة قائمة وشخص كانّه شخص ابى الحسن لاينكرون منه شيئاً، ويقف هو منه

١ـ المائدة ـ ١٨،

٢ـ وتعلموه آتنى بيتى ـ خ.

بالقرب فيُريهم من طريق الشعبذة انّه يكلّمه ويناجيه ويدنو منه كانّه يسارّه ، ثمّ يغمزهم ان يتنحّوا فيتنحّون ، ويسبل الستر بينه وبينهم فلا يرون شيئاً .

وكانت معه اشياء عجيبة من صنوف الشعبذة مالم يروا مثلها، فهلكوا بها، فكانت هذه حاله مدّة، حتّى رفع خبره الى بعض الخلفاء احسبه هارون او غيره ممّن كان بعده من الخلفاء وانّه زنديق، فاخذه واراد ضرب عنقه، فقال: ياامير المؤمنين استبقنى فانّى اتّخذ لك اشياء يرغب الملوك فيها ! فاطلقه، فكان اوّل مااتّخذ له الدوالى، فانّه عمد الى الدوالى فسوّيها وعلّقها وجعل الزيبق بين تلك الألواح، فكانت الدوالى تمتلى من الماء وتميل[1] الألواح وينقلب الزيبق من تلك الألواح فيتبّع[2] الدوالى لهذا، فكانت تعمل من غير مستعمل لها وتصبّ الماء فى البستان، فاعجبه ذلك مع اشياء عملها ، يضاهى الله بها فى خلقه الجنّة، فقوّاه[3] وجعل له مرتبة، ثمّ انّه يوما من الأيّام انكسر بعض تلك الألواح فخرج منها الزيبق، فتعطّلت فاستراب امره وظهر عليه التّعطيل والاباحات .

وقد كان ابوعبدالله وابوالحسن (عليهما السلام) يدعوان الله عليه ، ويسئلانه ان يذيقه حرّ الحديد! فاذاقه الله حرّ الحديد بعد ان عذّب بانواع العذاب .

قال ابوعمرو: وحدّث بهذه الحكاية محمدبن عيسى العبيدى، رواية

١ــ وتمتلى ــ خ .

٢ــ فيتسّع ــ خ . ٣ــ فقرّبه ــ خ .

له، وبعضها عن يونس بن عبدالرحمن .

وكان هاشم بن ابى هاشم قد تعلّم منه بعض تلك المخاريق، فصار داعية اليه من بعده .

٩٠٨ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله القمى ، قال حدثنى محمدبن عبدالله المسمعى، قال حدثنى على بن حديدالمدائنى، قال، سمعت من سأل اباالحسن الأول(ع) فقال، انّى سمعت محمدبن بشير يقول انّك لست موسى بن جعفر الّذى انت امامنا وحجّتنا فيمابيننا وبين الله تعالى، قال، فقال: لعنه الله ثلاثاً اذاقه الله حرّ الحديد قتله الله اخبث مايكون من قتلة! فقلت له جعلت فداك اذا انا سمعت ذلك منه اوليس حلال لى دمه مباح كما ابيح دم الساب لرسول الله(ص) وللامام(ع)؟ فقال: نعم حلّ والله دمه واباحة لك ولمن سمع ذلك منه، قلت اوليس هذا بسابّ لك؟ قال هذا سابّ لله وسابّ لرسول الله وسابّ لآبائى وسابّ لى[1]، واىّ سبّ ليس يقصر عن هذا ولا يفوقه هذاالقول! فقلت ارأيت اذا انا[2] لم اخف ان اغمز بذلك بريئاً ثمّ لم افعل ولم اقتله ما علىّ من الوزر؟ فقال: يكون عليك وزره اضعافا مضاعفة من غير ان ينتقص من وزره شىء، اما علمت انّ افضل الشهداء درجة يوم القيمة من نصر الله ورسوله بظهر الغيب، وردّ عن الله وعن رسوله (صلى الله عليه وآله) .

٩٠٩ـ وبهذا الأسناد، عن سعدبن عبدالله، قال حدثنى محمدبن خالد

١ـ وسابّى ـ خ .

٢ـ اتانى ـ خ

الطيالسى، قال حدثنى على‌بن ابى‌حمزة‌البطاينى ، قال ، سمعت اباالحسن موسى(ع) يقول: لعن‌الله محمدبن بشير واذاقه حرّ‌الحديد انّه يكذب علىّ، برءالله منه وبرئت الى‌الله منه، اللّهمّ انى ابرء اليك مما يدّعى فىّ ابن بشير، اللهم ارحنى منه، ثمّ قال ياعلىّ ما احد اجترء ان يتعمّدالكذب علينا الاّ اذاقه‌الله حرّ‌الحديد، وانّ بيانا كذب على‌علىّ‌بن‌الحسين (ع) فاذاقه‌الله حرّ‌الحديد، وانّ‌المغيرة‌بن سعيد كذب على ابى‌جعفر (ع) فاذاقه‌الله حرّ‌الحديد، وانّ ابا‌الخطّاب كذب‌على ابى‌فاذاقه‌الله حرّ‌الحديد وانّ محمدبن بشير لعنه‌الله يكذب علىّ برئت الى‌الله منه، اللهمّ انّى ابرء اليك مما يدّعيه فىّ محمدبن بشير، اللهمّ ارحنى منه، اللهمّ انّى اسألك ان تخلّصنى من هذاالرجس‌النجس محمدبن بشير، فقد شارك الشيطان‌اباه فى رحم امّه .

قال علىّ‌بن ابى‌حمزة فما رأيت احداقتل باسوء قتلة من محمدبن بشير لعنه‌الله .

اصحاب‌الرضا(ع)

فى يونس‌بن عبدالرحمن‌ابى‌محمد صاحب آل يقطين

٩١٠ـ حدثنى على‌بن محمدالقتيبى ، قال حدثنى‌الفضل‌بن شاذان ، قال حدثنى عبدالعزيزبن المهتدى، وكان خير قمىّ رأيته، وكان وكيل الرضا(ع) وخاصّته، قال، سألت‌الرضا(ع) فقلت انّى لا القاك فى كلّ‌وقت فعن من آخذ معالم دينى؟ قال خذ من يونس‌بن عبدالرحمن .

٩١١ـ علي بن محمد القتيبي، قال حدثني الفضل بن شاذان، قال حدثني محمد بن الحسن الواسطي وجعفر بن عيسى ومحمد بن يونس، انّ الرضا (ع) ضمن ليونس الجنّة ثلاث مرّات .

٩١٢ـ علي بن محمد القتيبي، عن الفضل، قال حدثني جعفر بن عيسى اليقطيني ومحمد بن الحسن جميعا، انّ اباجعفر (ع) ضمن ليونس بن عبد الرحمن الجنّة على نفسه[1] وآبائه عليهم السلام .

٩١٣ـ جعفر بن معروف، قال حدثني سهل بن بحر، قال حدثني الفضل ابن شاذان، قال حدثني ابي الجليل الملقّب بشاذان ، قال حدثني احمد بن ابي خلف ظئر ابي جعفر (ع)، قال، كنت مريضا فدخل عليّ ابوجعفر (ع) يعودني في مرضي، فاذا عند رأسي كتاب يوم وليلة، فجعل يتصفّحه ورقة ورقة، حتّى اتى عليه من اوله الى آخره، وجعل يقول: رحم الله يونس رحم الله يونس .

٩١٤ـ جعفر بن معروف، قال حدثني سهل بن بحر، قال سمعت الفضل ابن شاذان، يقول، مانشأ في الاسلام رجل من سايرالنّاس كان افقه من سلمان الفارسي، ولا نشأ رجل بعده افقه من يونس بن عبدالرحمن رحمه الله.

٩١٥ـ روى عن ابي بصير حمّاد بن عبيدالله بن اسيد الهروي، عن داود ابن القاسم، انّ اباجعفر الجعفري[2] قال ادخلت كتاب يوم وليلة النّذي النّفه

١ـ اي انّ الضمان ليونس على ذمة ابيجعفر وآبائه عليهم السلام .

٢ـ في النسخ كذلك والظاهر وقوع التصحيف فيه، والصحيح: عن داود بن القاسم ابي هاشم الجعفري، ويؤيده نقل الممقاني الرواية عن المفيد كذلك .

يونس بن عبدالرحمن على ابى الحسن العسكرى[1] (ع) فنظر فيه وتصفّحه كلّه، ثمّ قال: هذا دينى ودين آبائى وهو الحقّ كلّه .

٩١٦- وحدثنى ابراهيم بن المختار بن محمد بن العباس، عن على بن الحسن بن فضّال، عن ابيه، عن ابى جعفر (ع) مثله .

٩١٧- وجدت بخطّ محمد بن شاذان بن نعيم فى كتابه، سمعت ابامحمد القمّاص الحسن بن علويّة الثقة، يقول، سمعت الفضل بن شاذان، يقول : حجّ يونس بن عبدالرحمن اربعا وخمسين حجّة، واعتمر اربعا وخمسين عمرة، والّف الف جلد ردّا على المخالفين، ويقال : انتهى علم الأئمّة (عليهم السلام) الى اربعة نفر اوّلهم سلمان الفارسى والثانى جابر والثالث السيّد والرابع يونس بن عبدالرحمن .

٩١٨- وقال العبيدى: سمعت يونس بن عبدالرحمن يقول : رأيت اباعبدالله (ع) يصلّى فى الروضة بين القبر والمنبر ولم يمكننى ان اسأله عن شىء، قال، وكان ليونس بن عبدالرحمن اربعون اخاً يدور عليهم فى كلّ يوم مسلّما، ثم يرجع الى منزله فيأكل ويتهيّأ للصلاة، ثمّ يجلس للتصنيف وتأليف الكتب، وقال يونس: صمت عشرين سنة وسألت عشرين سنة ثمّ اجبت .

٩١٩- وقال الفضل بن شاذان، سمعت الثقة يقول سمعت الرضا (ع) يقول ابوحمزة الثمالى فى زمانه كسلمان فى زمانه، وذلك انّه خدم منّا اربعة على بن الحسين ومحمد بن على وجعفر بن محمد وبرهة من عصر موسى

١- المراد هو الإمام على بن محمد النقى (ع) .

ابن جعفر (عليهم السلام)، ويونس فى زمانه كسلمان الفارسى[1] فى زمانه .

٩٢٠ـ على بن محمد القتيبى، قال سألت الفضل بن شاذان، عن الحديث الّذى روى فى يونس انّه لقيط آل يقطين ؟ فقال كِذب"، ولد يونس فى آخر زمان هشام بن عبدالملك، ويقطين لم يكن فى ذلك الزمان انّما كان ولد فى زمن العبّاس[2] .

٩٢١ـ قال محمد بن يحيى الفارسى، حدثنى عبدالله بن محمد ، عن احمد بن محمد بن عيسى الأموى[3]، عن الحسن بن على بن فضّال، عن ابى ـ الحسن الرضا (ع) قال انظروا الى ما ختم الله ليونس، قبضه بالمدينة مجاور الرسول الله (صه) .

٩٢٢ـ حدثنى محمد بن مسعود، قال حدثنى جعفر بن احمد ، قال حدثنى العمركى ، قال حدثنى الحسن بن ابى قتادة ، عن داود بن القاسم ، قال ، قلت لأبى جعفر (ع) ما تقول فى يونس ؟ قال : من يونس ؟ قلت ابن عبدالرحمن، قال: لعلّك تريد مولى بنى يقطين ؟ قلت نعم، فقال: رحمه الله فانّه كان على ما نحبّ .

٩٢٣ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، قال حدثنى ابو العبّاس الحميرى عبدالله بن جعفر، عن ابى هاشم الجعفرى[4] قال، سألت اباجعفر (ع) عن يونس؟ قال: رحمه الله .

١ـ كلقمان ـ خ .
٢ـ كذا فى ب ، وفى باقى النسخ: كان فى زمن ولد العباس .
٣ـ الأشعرى ـ خ . الظاهر ان الصحيح هو الأشعرى شيخ القميين .
٤ـ هو داود بن قاسم السابق .

٩٢٤ـ حدثنى آدم بن محمد ، قال : حدثنى على‌بن حسن [١] الدقّاق النيسابورى ، قال حدثنى محمدبن موسى السّمان ، قال حدّثنا محمدبن عيسى بن عبيد ، عن اخيه جعفر بن عيسى ، قال، كنّا عند ابى‌الحسن‌الرضا(ع) وعنده‌يونس‌بن عبدالرحمن، اذااستأذن عليه قوم من اهل‌البصرة، فأومى ابوالحسن(ع) الى‌يونس: ادخل البيت ! فاذا بيت مسبل عليه ستر، وايّاك ان تتحرّك حتّى تؤذن لك! فدخل البصريّون واكثروا من‌الوقيعة والقول فى يونس، وابوالحسن(ع) مطرق، حتى لمّا اكثرواوقاموا فودّعوا وخرجوا: فاذن ليونس بالخروج، فخرج باكيا فقال: جعلنى‌الله فداك انّى احامى عن هذه‌المقالة وهذه حالى عند اصحابى! فقال له ابوالحسن(ع) : يايونس وما عليك ممّا يقولون اذاكان امامك عنك راضيا ! يايونس حدث‌الناس بما يعرفون ، و اتركهم مما لايعرفون، كأنّك‌تريدان‌تكذب على‌الله فى‌عرشه، يايونس وما عليك ان لو كان فى يدك‌اليمنى درّة ثمّ قال الناس بعرة او قال‌النّاس درة، او بعرة فقال‌الناس درّة، هل ينفعك ذلك شيئا ؟ فقلت لا، فقال: هكذا انت يا يونس، اذكنت على‌الصّواب وكان امامك عنك راضيا لم يضرّك ماقال‌ـ الناس .

٩٢٥ـ حدثنى على‌بن محمدالقتيبى ، قال حدثنى‌الفضل‌بن شاذان ، عن ابى‌هاشم‌الجعفرى، قال، سألت اباجعفر محمدبن على‌الرضا(ع) عن يونس؟ فقال من‌يونس؟ فقلت مولى على‌بن يقطين، فقال: لعلّك تريديونس

١ـ فى باقى‌النسخ: على‌بن محمد .

ابن عبدالرحمن؟ فقلت لا والله لاادرى ابن من هو؟ قال: بل هو ابن عبد الرحمن، ثم قال: رحم الله يونس نعم العبد كان لله عزّ وجلّ .

٩٢٦ـ حدثنى على بن محمد القتيبى ، قال حدثنى الفضل بن شاذان ، قال سمعت الثقة يقول سمعت الرضا(ع) يقول : يونس بن عبدالرحمن فى زمانه كسلمان الفارسى فى زمانه ، قال الفضل ولقد حجّ يونس احدى وخمسين حجّة آخرها عن الرضا (عليه السلام) .

٩٣٧ـ قال نصر بن الصبّاح، لم يرو يونس عن عبيدالله ومحمد ابنى الحلبى قطّ ولا رآهما، وماتا فى حياة ابى عبدالله(ع) .

٩٢٨ـ حمدويه بن نصير، قال حدثنى محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبدالرحمن، قال، قال العبد الصالح: يايونس ارفق بهم فان كلامك يدقّ عليهم قال، قلت انهم يقولون لى زنديق! قال لى : وما يضرّك ان يكون فى يدك لؤلؤة يقول النّاس هى حصاة، وما كان ينفعك ان يكون فى يدك حصاة فيقول النّاس لؤلؤة .

٩٢٩ـ على بن محمد القتيبى، قال حدثنى ابو محمد الفضل بن شاذان ، قال حدثنى ابوجعفر البصرى، وكان ثقة فاضلاً صالحا، قال، دخلت مع يونس بن عبدالرحمن على الرضا(ع) فشكى اليه ما يلقى من اصحابه من الوقيعة! فقال الرضا(ع): دارهم فان عقولهم لا تبلغ .

٩٢٠ـ على بن محمد، قال حدثنى الفضل، قال حدثنى عدّة من اصحابنا ان يونس بن عبدالرحمن قيل له: ان كثيراً من هذه العصابة يقعون فيك ويذكرونك بغير الجميل! فقال: اشهدكم ان كلّ من له فى امير المؤمنين

(عليه‌السلام) نصيب فهو فى حلّ ممّا قال .

٩٣١ـ حمدويه‌بن نصير، قال حدثنى محمدبن اسمعيل الرازى ، قال حدثنى عبدالعزيزبن المهتدى ، قال، كتبت الى‌ابى‌جعفر(ع) ماتقول فى يونس‌بن عبدالرحمن؟ فكتب الىّ بخطّه احبّه و ترحّم عليه وان كان يخالفك اهل بلدك .

٩٣٢ـ حمدويه، قال حدثنا محمدبن عيسى، قال روى ابوهاشم‌داود ابن‌القاسم‌الجعفرى، عن ابى‌جعفر ابن‌الرضا(ع) قال ، سألته عن يونس ؟ فقال : مولى آل يقطين؟ قلت نعم، فقال لى: رحمه‌الله كان عبداً صالحا .

قال حمدويه‌قال محمدبن عيسى: وكان يونس‌ادرك اباعبدالله (ع) ولم يسمع منه .

٩٣٣ـ وجدت بخطّ جبريل‌بن احمد فى‌كتابه، حدثنى ابوسعيد ـ الآدمى، قال حدثنى احمدبن محمدبن الربيع الأقرع، عن محمدبن‌الحسن البصرى، عن عثمان‌بن رشيدالبصرى، قال احمدبن محمدالأقرع ثم لقيت محمدبن‌الحسن فحدثنى بهذاالحديث، قال ، كنّا فى‌مجلس عيسى‌بن‌سليمان ببغداد، فجاء رجل الى عيسى، فقال: اردت ان اكتب الى ابى‌الحسن‌الأول (ع) فى مسألة اسأله عنها: جعلت فداك عندنا قوم يقولون بمقالة يونس فاعطيهم من‌الزكاة شيئا ؟ قال، فكتب الىّ: نعم اعطهم فان يونس اول من يجيب[1] عليّا اذا دعى، قال، كنّا جلوسا بعد ذلك فدخل علينا رجل، فقال قدمات ابوالحسن موسى (ع)، وكان يونس فى‌المجلس، فقال يونس : يا

١ـ يحب ـ خ .

معشر اهل المجلس انّه ليس بيني وبين الله امـام الا عليّ بن موسى (ع) ، فهو امامي (عليه السلام) .

٩٣٤ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمد بن عيسى ، قال حدثني هشام المشرقي، انّه دخل على ابي الحسن الخـراساني (ع) فقال: ان اهل البصرة سألوا عن الكلام، فقالوا ان يونس يقول ان الكلام ليس بمخلوق! فقلت لهم: صدق يونس ان الكلام ليس بمخلوق، اما بلغكم قول ابي جعفر (ع) حين سئل عن القرآن اخالق هو اومخلوق[1]؟ فقال لهم: ليس بخالق ولا مخلوق انّما هو كلام الخالق، فقويتُ امر يونس، وقالوا، ان يونس يقول: ان من السنّة ان يصلّي الانسان ركعتين وهو جالس بعد العتمة ؟ فقلت : صدق يونس .

٩٣٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثني محمد بن نصير، قال حدثنا محمد ابن عيسى، قال حدثني عبد العزيز بن المهتدي القميّ، قال محمد بن نصير: قال محمد بن عيسى، وحدث الحسن بن علي بن يقطين ، بـذلك ايضا، قال ، قلت لأبي الحسن الرضا (ع) جعلت فداك انى لا اكاد اصل اليك اسألك عن كلّ ما احتاج اليه من معالم ديني، افيونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ عنه ما احتاج اليه من معالم ديني؟ فقال نعم .

٩٣٦ـ محمد بن مسعود، قال حدثني محمد بن نصير، قـال حدثني محمد بن عيسى، قال اخبرني يونس ان اباالحسن (ع) ضمن لي الجنّة من النّار .

١ـ ام مخلوق ـ خ .

٩٣٧ـ علي بن الحسن بن علي بن فضّال، قال حدثني مروك بن عبيد، عن محمد بن عيسى القمي، قال، توجّهت الى ابي الحسن الرضا(ع) فاستقبلني يونس مولى ابن يقطين، قال، فقال لي: اين تذهب؟ فقلت اريد اباالحسن، قال، فقال لي: اسأله عن هذه المسألة، قل له خلقت الجنّة بعد فاني ازعم انّها لم يخلق؟ قال، فدخلت على ابي الحسن(ع)، قال فجلست عنده، وقلت له ان يونس مولى ابن يقطين اودعني اليك رسالة! قال وما هي؟ قال، قلت: قال اخبرني عن الجنّة خلقت بعد فاني ازعم انّها لم تخلق؟ فقال: كذب فاين جنّة آدم (عليه السلام).

٩٣٨ـ جبريل بن احمد، قال سمعت محمد بن عيسى، عن عبدالعزيز بن المهتدي، قال، قلت للرضا(ع) ان شقّتي[1] بعيدة فلست اصل اليك في كلّ وقت، فآخذ معالم ديني من يونس مولى ابن يقطين؟ قال: نعم.

٩٣٩ـ حدثني علي بن محمد، قال حدثني محمد بن احمد، عن محمد بن عيسى، قال، قال ياسر الخادم، ان اباالحسن الثاني(ع) اصبح في بعض الايام، قال، فقال لي: رأيت البارحة مولى لعليّ بن يقطين وبين عينيه غرّة بيضاء؟ فتأوّلت ذلك على الدين.

٩٤٠ـ عليّ قال حدثني محمد بن احمد، عن يعقوب بن يزيد، عن مروك بن عبيد، عن يزيد بن حمّاد، عن ابن سنان، قال، قلت لأبي الحسن(ع) ان يونس يقول: انّ الجنّة والنار لم يخلقا، قال، فقال: ماله لعنه الله فاين جنة آدم!.

١ـ بالكسر او الضم فالتشديد: الجانب والناحية.

٩٤١ـ علىّ قال حدثنى محمدبن يعقوب[١]، عن الحسن بن راشد[٢]، عن محمدبن باديه[٣]، قال، كتبت الى ابى الحسن(ع) فى يونس؟ فكتب: لعنه الله ولعن اصحابه، او برئ[٤] الله منه ومن اصحابه.

٩٤٢ـ علىّ بن محمد، قال حدثنى محمدبن احمد، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسين بن بشّار[٤] الواسطى، عن يونس بن بهمن، قال، قال لى يونس: اكتب الى ابى الحسن(ع) فاسأله عن آدم هل فيه من جوهريّة الله شئ[٥]؟ قال، فكتب اليه، فاجابه: هذه المسألة مسالة رجل على غير السنّة، فقلت ليونس، فقال لا يسمع ذا اصحابنا فيبرؤن منك، قال، قلت ليونس: يبرؤن منّى او منك!

٩٤٣ـ علىّ، قال حدثنى محمدبن احمد، عن يعقوب، عن الحسين، عن ابن راشد[٥]، قال، لما ارتحل ابو الحسن(ع) الى خراسان، قال، قلنا ليونس

١ـ فى النسخ الخطيّة كذلك، وفى المطبوع: محمدبن احمدبن يعقوب، وفى الممقانى: محمد عن يعقوب، والظاهر ان الصحيح بقرينة السند السابق والآتى: محمدبن احمد عن يعقوب، ويؤيده عدم وجود محمدبن يعقوب او محمدبن احمدبن يعقوب فى هذه المرتبة، ويمكن ان يكون الأصل كما فى الممقانى ثم بدلت كلمة (عن) بكلمة (بن).

٢ـ فى نسخة ب: الحسن بن اسد.

٣ـ وفى الممقانى: محمدبن زادويه.

٤ـ فى نسخة ب: الحسن بن بشار.

٥ـ المراد منهما بقرينة السندين السابقين: هو الحسين بن بشار والحسن ابن راشد.

هذا ابوالحسن حمل الى خراسان ! فقال: ان دخل فى هذاالأمر طايعا او مكرها فهو طاغوت .

٩٤٤ـ علىّ، قال حدثنى محمدبن احمد، عن يعقوب ، عن علىّ بن مهزيار، عن‌الحضينى، انّه قال[1]: ان دخل فى هذاالأمر طايعا او مكرها انتقضت‌النّبوة من لدن آدم .

٩٤٥ـ جعفربن معروف، قال سمعت يعقوب‌بن يزيد، يقع فى‌يونس ويقول كان يروى‌الأحاديث من غير سماع .

٩٤٦ـ على‌بن محمد ، قال حدثنى محمدبن احمد ، عن احمد بن الحسين، عن محمدبن جمهور، عن احمدبن الفضل ، عن يونس‌بن عبد الرحمن، قال مات ابوالحسن(ع) وليس من‌قوّامه احدالا وعنده المال الكثير، وكان ذلك سبب وقوفهم[2] وجحودهم موته، وكان عند زياد القندى سبعون الف دينار، وعند على‌بن ابى‌حمزة ثلاثون الف‌دينار،قال، فلمّا رأيت ذلك وتبيّن علىّ الحق، وعرفت من‌امر ابى‌الحسن‌الرضا (ع) ماعلمت: تكلّمت ودعوت‌الناس اليه، قال، فبعثا الىّ وقالا: ماتدعوالى هذا ان‌كنت تريدالمال فنحن نغنيك، وضمنا لى عشرة آلاف دينار، وقالا لى كُفّ ! قال يونس: فقلت لهما اما روينا عن‌الصادقين (ع) انّهم قالوا اذاظهرت‌البدع فعلى‌العالم ان‌يظهر علمه فان لم‌يفعل سلب نورالايمان ! وما كنت لأدع‌الجهاد وامرالله على كلّ حال، فناصبانى واظهرا لى‌العداوة.

١ـ الظاهر ان‌المراد من‌الضمير يونس .

٢ـ وقفهم ـ خ .

٩٤٧ـ جعفر بن احمد، عن يونس[١]، قال، قلت له (ع) قد عرفت انقطاعي اليك والى ابيك، وحلّفته بحقّ الله وحقّ رسوله وحق اهل بيته، وسمّيتهم حتى انتهيت اليه: انلا يخرج مايُخبرني به الى الناس، وانّي ارجو ان يقول ابى حيّ، ثم سألته عن ابيه احيّ او ميّت ؟ فقال: قد والله مات، قلت: جعلت فداك انّ شيعتك او قلت مواليك يروون انفيه شبه اربعة انبياء؟ قال قد والله الذى لااله الاّ هو هلك، قال، قلت هلاك غيبة او هلاك موت؟ فقال: هلاك موت والله، قلت جعلت فداك فلعلّك منّي في تقيّة؟ قال، فقال: سبحان الله قد والله مات، قلت (حيث كان هو في المدينة ومات ابوه في بغداد[٢]) فمن اين علمت موته ؟ قال جائني منه ماعلمت به انه قدمات، قلت فأوصى اليك؟ قال: نعم قلت فما شرك فيها احد معك ؟ قال : لا، قلت فعليك من اخوانك امام؟ فقال: لا، قلت فانت امام؟ قال: نعم .

٩٤٨ـ علي، قال حدثنا محمد بن احمد، عن بعض اصحابنا عن محمد ابن الحسن بن سيّاح[٣]، عن ابيه، قال، قلت ليونس: اخبرني دلامة انّك قلت: لو علمت ان ابا الحسن الرضا (ع) لا يقدم[٤] بالكتاب الّذي كتبته اليه لوجّهت

١ـ هذه الرواية ليست في النسخ الخطيّة التي عندنا . و ذكرها الممقاني، و لعل استناده الى النسخة المطبوعة .

٢ـ هذه الجملة بين القوسين ليست من الرواية، ونقلها الممقاني في الحاشية .

٣ـ في باقي النسخ : صبّاح .

٤ـ لايقوم ـ خ .

اليه بخمسمائة مامدرومى[١]؟ قال: نعم، قال ، قلت ويحك فاىّ شىء اردت بذلك؟قال: اردت ان اغنيه عن دفاينكم[٢]، فقلت اردت ان تعيّر[٣] الله فى عرشه

٩٤٩ـ علىّ بن محمد، قال حدثنى محمدبن احمد، عن بعض اصحابنا، عن علىّ بن محمدبن عيسى[٤]، عن عبدالله‌بن محمدالحجّال، قال، كنت عند الرضا(ع) ومعه كتاب يقرؤه فى بابه، حتى ضرب به‌الأرض، فقال: كتاب ولد زنا للزانية، فكان كتاب يونس .

٩٥٠ـ طاهربن عيسى، قال حدثنى جعفربن احمد، قال حدثنى ـ الشجاعى، عن يعقوب‌بن يزيد، عن‌الحسين[٥] بن بشّار، عن‌الحسن ابن بنت الياس، عن يونس‌بن بهمن، قال، قال يونس‌بن عبدالرحمن كتبت الى ابى الحسن‌الرضا(ع) سألته عن آدم(ع) هل‌كان فيه من جوهريّة الربّ شىء ؟ قال، فكتب الىّ جواب كتابى : ليس صاحب هذه‌المسألة على شىء من السنّة، زنديق .

١ـ كذلك فى نسخة ب ،والنسخ الاخر مختلفة غير مفهمة .

٢ـ اعينه عن روايتكم ـ خ .

٣ـ تفترى ـ خ .

٤ـ الظاهر وقوع تحريف فى هذاالسند، فان علىبن محمدبن عيسى ليس له ذكر فى كتب‌الرجال، ويمكن ان يكون الاصل الصحيح : علىبن محمد عن احمدبن محمدبن عيسى كما فى ٩٥٤ و يؤيده قول‌الكشّى فى ٩٥٥ : واما حديث‌الحجّال الذى رواه احمدبن محمدبن عيسى، ولم يذكر اسما من على ابن محمدبن عيسى، والله العالم

٥ـ الحسن ـ خ .

٩٥١ـ آدم بن محمد القلانسي البلخي، قال حدثني علي بن محمد القمي، قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى القمي، عن يعقوب بن يزيد، عن ابيه يزيد بن حمّاد، عن ابي الحسن(ع) قال، قلت له اصلّي خلف من لا اعرف؟ فقال لا تصلّ الا خلف من تثق بدينه، فقلت له اصلّي خلف يونس واصحابه؟ فقال يابى ذلك عليكم علي بن حديد، قلت آخذ بذلك[1] في قوله؟ قال: نعم، قال، فسألت عليّ بن حديد عن ذلك؟ فقال: لا تصلّ خلفه ولا خلف اصحابه.

٩٥٢ـ علي بن محمد القتيبي، قال حدثنا الفضل بن شاذان قال، كان احمد بن محمد بن عيسى تاب واستغفر الله من وقيعته في يونس لرؤيا رآها، وقد كان علي بن حديد يظهر في الباطن الميل الى يونس وهشام.

٩٥٣ـ آدم، قال حدثني علي بن محمد بن يزيد القمي، قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن ابراهيم الحضيني الأهوازي، قال، لما حمل ابو الحسن الى خراسان: قال يونس بن عبدالرحمن ان دخل في هذا الأمر طايعا اوكارها انتقضت النبوّة من لدن آدم.

٩٥٤ـ آدم بن محمد، قال حدثني علي بن محمد القمي، قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى، عن عبدالله بن محمد الحجّال، قال كنت عند ابي الحسن الرضا(ع): اذ ورد عليه كتاب يقرؤه، فقرءه ثم ضرب به الأرض، فقال: هذا كتاب ابن زان لزانية هذا كتاب زنديق لغير رشده! فنظرت اليه فاذا كتاب يونس.

١ـ في باقي النسخ: آخذ قوله في ذلك.

٩٥٥ـ قال ابوعمرو: فلينظر[1] الناظر فيتعجّب من هذه‌الأخبار الّتى رواها القميّون فى يونس، وليعلم انّها لا تصحّ فى‌العقل، وذلك ان‌احمد ابن محمدبن عيسى وعلى‌بن حديد قد ذكر الفضل من رجوعهما عن‌الوقيعة فى يونس، ولعلّ هذه‌الروايات كانت من احمد قبل رجوعه، ومن علىّ مداراة لأصحابه، فاما يونس‌بن بهمن: فممّن كان اخذ عن يونس‌بن عبد الرحمن ان يُظهر له مثلبة فيحكيها عنه، والعقل ينفى‌مثل‌هذا، اذليس فى طباع‌النّاس اظهار مساويهم بالسنتهم على نفوسهم، واما حديث‌الحجّال الّذى رواه احمدبن محمد: فان اباالحسن(ع) اجلّ خطرا واعظم قدرا من ان يسبّ احدا صراحا، وكذلك آباؤه (عليهم‌السلام) من قبله وولده من‌بعده، لانّ الرواية عنهم بخلاف هذا: اذكانوا قد نهوا عن‌مثله، وحثّوا على غيره ممّا فيه‌الزين للدين والدنيا.

وروى على‌بن جعفر عن ابيه عن جدّه عن على‌بن‌الحسين (ع) انّه كان يقول لبنيه: جالسوا اهل‌الدين والمعرفة، فان‌لم‌تقدروا‌عليهم‌فالوحدة آنس واسلم، فان ابيتم الا مجالسة‌النّاس: فجالسوا اهل‌المروّات فانّهم لا يرفثون[2] فى مجالسهم.

فما حكاه هذاالرجل عن‌الامام (ع) فى باب‌الكتاب لا يليق به، اذ كانوا(عليهم‌السلام) منزهين عن‌البذا والرفث والسفه، وتكلّم عن‌الأحاديث الاخر بما يشاكل هذا.

١ـ فلو نظر ـ خ.

٢ـ رفث فى كلامه: افحش، والرفث بالتحريك: قول‌الفحش.

ماروى فى يونس بن عبدالرحمن وهشام بن ابراهيم المشرقى وجعفر بن عيسى بن يقطين وموسى بن صالح وابى الأسد خصىّ على بن يقطين

٩٥٦ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا ابوجعفر محمد بن عيسى العبيدى، قال سمعت هشام بن ابراهيم الجبلى[1] وهو المشرقى، يقول: استأذنت لجماعة على ابى الحسن (ع) فى سنة تسع وتسعين ومائة، فحضروا وحضرنا ستّة عشر رجلا على باب ابى الحسن الثانى (ع)، فخرج مسافر فقال: آل يقطين ويونس بن عبدالرحمن! ويدخل الباقون رجلا رجلا[2]، فلمّا دخلوا وخرجوا: خرج مسافر فدعانى وموسى وجعفر بن عيسى ويونس، فادخلنا جميعا عليه والعباس قائم ناحية بلاحذاء ولارداء، وذلك فى سنة ابى السرايا، فسلّمنا ثم امرنا بالجلوس، فلما جلسنا، قال له جعفر بن عيسى: ياسيّدى نشكو الى الله واليك مانحن فيه من اصحابنا! فقال وما انتم فيه منهم؟ فقال جعفر: هم والله ياسيّدى يزندقونا ويكفّرونا ويتبرّؤن منا، فقال: هكذا كان اصحاب على بن الحسين ومحمد بن على واصحاب جعفر وموسى (صلوات الله عليهم) ولقد كان اصحاب زرارة يكفّرون غيرهم، وكذلك غيرهم كانوا يكفّرونهم، فقلت له: ياسيّدى نستعين بك على هذين الشيخين يونس وهشام! و هما حاضران، فهما ادّبانا وعلّمانا الكلام، فان كنّا يا سيّدى

١ـ فى النسخ الخطيّة كذلك، وفى المطبوعة: الختلى.

٢ـ رجل رجل ـ خ.

على هدى ففزنا، وان كنّا على ضلال فهذان اضلّانا، فمرنا نتركه[1] ونتوب الى الله منه، ياسيّدى فادعنا الى دين الله نتّبعك! فقال (ع): ما اعلّمكم الاّ على هدى، جزاكم الله عن الصحبة[2] القديمة والحديثة خيراً، فتأوّلوا القديمة على بن يقطين، والحديثة خدمتنا له، والله اعلم.

فقال جعفر: جعلت فداك، ان صالحا وابا الأسد خصّى على بن يقطين حكيا عنك: انّهما حكيا لك شيئاً من كلامنا! فقلت لهما: ما لكما والكلام يثنيكم الى الزندقة! فقال عليه السلام: ماقلت لهما ذلك، انا قلت ذلك! والله ماقلت لهما.

وقال يونس: جعلت فداك انّهم يزعمون انّا زنادقة! وكان جالسا الى جنب رجل وهو متربّع رجلاً على رجل وهو ساعة بعد ساعة يمرّغ وجهه وخدّيه على باطن قدمه الأيسر، فقال له: ارأيتك لو كنت زنديقا فقال لك هو مؤمن ماكان ينفعك من ذلك، ولو كنت مؤمنا فقالوا هو زنديق ماكان يضرّك منه.

وقال المشرقى له: والله ماتقول الا مايقول آبائك عليهم السلام: عندنا كتاب سمّيناه كتاب الجامع فيه جميع ما تكلّم الناس فيه عن آبائك عليهم السلام وانما نتكلّم عليه، فقال له جعفر شبيها بهذا الكلام، فاقبل على جعفر، فقال: فاذا كنتم لا تتكلّمون بكلام آبائى عليهم السلام فبكلام ابى بكر وعمر تريدون ان تتكلّموا.

١ــ بتركه ــ خ.

٢ــ فى سائر النسخ: النصيحة.

قال حمدويه: هشام المشرقي هو ابن ابراهيم البغدادي ، فسألته عنه وقلت ثقة هو ؟ فقال ثقة ثقة، قال ورأيت ابنه ببغداد .

ما روى في هشام بن ابراهيم العباسي

٩٥٧ـ وجدت بخطّ محمد بن الحسن بن بندار القمي في كتابه، حدثني علي بن ابراهيم بن هشام[١]، عن محمد بن سالم، قال، لما حمل سيّدي موسى ابن جعفر عليهما السلام الى هارون، جاء اليه هشام بن ابراهيم العبّاسي ، فقال له ياسيّدي قد كتب لي صكّ[٢] الى الفضل بن يونس، فسله ان يروّج امري! قال، فركب اليه ابو الحسن(ع)، فدخل اليه حاجبه، فقال ياسيّدي ابو الحسن موسى(ع) بالباب، فقال: ان كنت صادقا فانت حرّ ولك كذا وكذا ! فخرج الفضل بن يونس حافيا يعدو، حتّى خرج اليه فوقع على قدميه يقبّلها، ثمّ سأله ان يدخل! فدخل، فقال له: اقض حاجة هشام ! فقضاها ، ثم قال ياسيدي قد حضر الغدا فتكرمني ان تتغدّى عندي! فقال هات! فجاء بالمائدة وعليها البوارد، فاجال ابو الحسن(ع) يده في البارد ، وقال: البارد تجال اليد فيه ، فلما رفعوا البارد وجاءوا بالحارّ، فقال ابو الحسن(ع) الحارّ حمى .

٩٥٨ـ محمد بن الحسن قال حدثني علي بن ابراهيم بن هشام[١]، عن ـ

١ـ كذا في النسخ الخطيّة، وفي المطبوعة : هاشم .

٢ـ الصكّ بالفتح فالتشديد : الكتاب . وفي نسخة : قد كنت اوصيت الافضل .

الریّان‌بن‌الصلت، قال، قلت لأبی‌الحسن(ع) ان هشام‌بن ابراهیم العبّاسی زعم انّك احللت له‌الغناء؟ فقال کذب‌الزندیق، انّما سألنی عنه؟ فقلت له سأل رجل اباجعفر(ع)؟ فقال‌له ابوجعفر(ع): اذافرّق‌الله بین‌الحق‌والباطل فاین‌یکون‌الغناء؟ فقال‌الرجل: مع‌الباطل، فقال له ابوجعفر(ع): قد قضیت.

۹۵۹ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد، قال حدثنی محمدبن احمد، عن یعقوب‌بن یزید، عن رجل من‌اصحابنا عن صفوان‌بن یحیی وابن‌سنان، انّهما سمعاابا‌الحسن(ع) یقول: لعن‌الله‌العبّاسی فانّه زندیق، وصاحبه‌یونس، فانّهما یقولان بالحسن والحسین.

۹۶۰ـ وعنه، قال حدثنی علیّ، قال حدثنی احمدبن محمدبن‌عیسی، عن ابی‌طالب، عن معمّربن خلّاد، قال، سمعت‌الرضا (ع) یقول: ان‌العباسی زندیق وکان ابوه زندیقا.

۹۶۱ـ وعنه، قال حدثنی علیّ، قال حدثنی احمد، عن ابی‌طالب،قال حدثنی‌العبّاسی، انّه قال للرضا(ع) لم لاتدخل فیما سألك امیرالمؤمنین؟ قال، فقال: فانت ایضا علیّ یاعباسی! فقال نعم ولتجیبه الی ما سألك او لأعطینّك القاضیة یعنی‌السیف.

قال ابوالنضر : سألنا الحسین‌بن اشکیب ، عن العبّاسی هشام‌بن ابراهیم وقلنا له اکان من ولدالعباس؟ قال: لا، کان من‌الشیعة، فطلبه ، فکتب کتب‌الزیدیّة[1] وکتب آیات[2] امامة‌العبّاس، ثم دسّ الی من‌تغمّز

۱ـ فی ب : الروندیّة .
۲ـ اثبات ـ خ .

به[1] واختفى، واطّلع السلطان على كتبه، فقال هذا عبّاسىّ، فآمنه وخلّى سبيله.

ما روى فى صفوان بن يحيى واسمعيل بن الخطّاب

٩٦٢ـ حدثنى محمدبن قولويه، عن سعد، عن ايّوب بن نوح، عن جعفربن محمدبن اسمعيل، قال اخبرنى معمّربن خلّاد، قال، رفعت ما خرج من غلّة اسمعيل بن الخطّاب، بما اوصى به الى صفوان بن يحيى! فقال: رحم الله اسمعيل بن الخطّاب بما اوصى به الى صفوان بن يحيى ورحم صفوان فانّهما من حزب آبائى(ع)، ومن كان من حزبنا ادخله الله الجنّة.

صفوان بن يحيى مات فى سنة عشر ومأتين بالمدينة وبعث اليه ابو جعفر(ع) بحنوطه وكفنه وامر اسمعيل بن موسى بالصلاة عليه.

ماروى فى صفوان بن يحيى بيّاع السابرى ومحمدبن سنان زكريا ابن آدم وسعدبن سعدالقمى

٩٦٣ـ حدثنى محمدبن قولويه، قال حدثنى سعدبن عبدالله، قال حدثنى ابوجعفر احمدبن محمدبن عيسى، عن رجل، عن على بن الحسين بن داودالقمى، قال، سمعت اباجعفر الثانى(ع) يذكر صفوان بن يحيى ومحمد ابن سنان بخير، وقال: رضى الله عنهما برضاى عنهما فما خالفانى قطّ، هذا بعد ما جاء عنه فيهما ماقد سمعته من اصحابنا.

١ـ مفمزيه ـ خ. غمز بالرجل: طعن عليه وسعى به شرّاً.

۹۶۴- عن ابی‌طالب عبدالله‌بن‌الصلت القمی، قال دخلت علی ابی‌جعفرالثانی(ع) فی آخر عمره فسمعته یقول: جزی‌الله صفوان‌بن یحیی ومحمدبن سنان وزکریّابن آدم عنّی خیراً فقد وفوا لی ولم یذکر سعد ابن‌سعد، قال، فخرجت فلقیت موفّقا، فقلت له: ان مولای ذکر صفوان ومحمدبن سنان وزکریّابن آدم وجزاهم خیرا، ولم یذکر سعدبن سعد! قال، فعدت الیه، فقال: جزی‌الله صفوان‌بن یحیی ومحمدبن سنان‌وزکریّا ابن آدم وسعدبن سعد عنّی خیرا فقد وفوا لی .

۹۶۵- حدثنی محمدبن قولویه ، قال حدثنی سعد ، عن احمدبن هلال، عن محمدبن اسمعیل‌بن بزیع، ان اباجعفر (ع) کان لعن[1] صفوان‌بن یحیی ومحمدبن سنان، فقال: انّهما خالفا امری، قال، فلمّا کان من‌قابل، قال ابوجعفر(ع) لمحمدبن سهل‌البحرانی تولّ صفوان‌بن یحیی ومحمدبن سنان فقد رضیت عنهما .

۹۶۶- وعنه، عن سعد، عن احمدبن محمد، عن‌الحسین‌بن سعید،عن معمّربن خلّاد، قال، قال ابوالحسن(ع) ماذئبان ضاریان فی غنم قد غاب عنها رعاؤها باضرّ فی دین‌المسلم من حبّ‌الریاسة ، ثمّ قال: لکن صفوان لا یحب‌الریاسة .

۹۶۷- محمدبن مسعود[2]، قال حدثنی علی‌بن محمد، قال حدثنی

۱- یخبرنی بلعن - خ .

۲- نسخة ب من هنا الی آخرالکتاب مخالفة فی اغلب‌المواضع ترتیب سائرالنسخ، والظاهر انّها استنسخت من نسخة اختلّت ترتیبها، ونحن جرینا فی‌الکتاب علی ترتیب‌النسخ‌الاخر .

احمدبن محمد، عن رجل، عن علی‌بن الحسین بن داود القمّی، قال، سمعت اباجعفر(ع)[1] یذکر صفوان بن یحیی ومحمدبن سنان بخیر، وقال: رضی الله عنهما برضای عنهما، فما خالفانی وما خالفا ابی(ع) قطّ، بعد ما جاء فیهما ماقد سمعه غیرواحد.

فی عمّار الساباطی

٩٦٨ـ محمدبن قولویه، قال حدثنی سعدبن عبدالله القمیّ، عن عبد الرحمن بن حمّاد الکوفیّ، عن مروك بن عبید، عن رجل، قال، قال ابو ـ الحسن(ع): استوهبت عمارا[2] من ربّی فوهبه لی.

ما روی فی ابراهیم بن ابی البلاد

٩٦٩ـ حدثنی الحسین بن الحسن، قال حدثنی سعدبن عبدالله، قال حدثنی محمدبن الحسین بن ابی الخطّاب، عن علیّ بن اسباط، قال، قال لی ابوالحسن(ع) ابتداءاً منه: ابراهیم بن ابی البلاد علی ما تحبّون.

ما روی فی دعبل بن علیّ الخزاعیّ الشاعر

٩٧٠ـ قال ابوعمرو: بلغنی ان دعبل بن علی وفد[3] علی ابی الحسن ـ الرضا(ع) بخراسان فلمّا دخل علیه، قال له: انی قد قلت قصیدة وجعلت

١ـ المراد بقرینة ٩٦٣ هو ابوجعفر الثانی.

٢ـ عمّاراً الساباطی ـ خ. مرّ هذاالحدیث فی ٤٧١ مرسلا وفی ٧٦٣ بسند آخر.

٣ـ اتی ـ خ.

فی نفسی ان لا انشدها احدا اولی منك! فقال: هاتها! فانشده قصیدته التی یقول فیها:

الم تر انّی مذ ثلاثین[1] حجّة اروح واغدو دایم الحسرات
اری فیئهم فی غیرهم متقسّما و ایدیهم من فیئهم صفرات

قال: فلمّا فرغ من انشادها: قام ابوالحسن(ع) فدخل منزله، وبعث الیه بخرقة خزّ فیها ستّمائة دینار، وقال للجاریة: قولی لـه یقول لك مولای استعن بهذه علی سفرك واعذرنا! فقال له دعبل: لا والله ماهذا اردت ولاله خرجت، ولکن قولی له هب لی ثوبا من ثیابك! فردّها علیه ابوالحسن(ع) وقال له خذها وبعث الیـه بجبّة من ثیابـه، فخرج دعبـل حتی ورد قم، فنظروا[1] الی الجبّة واعطوه بها الف دینار، فأبی علیهم، وقال لا والله ولا خرقة منها بالف دینار، ثم خرج من قم فاتبعوه قدجمعوا واخذوا الجبّة، فرجع الی قم وکلّمهم فیها، فقالوا لیس الیها سبیل، ولکن ان شئت فهذه الألف دینار! فقال نعم وخرقة منها، فاعطوه الف دینار وخرقة منها.

ماروی فی المرزبان بن عمران القمیّ الأشعریّ

٩٧١- ابراهیم بن محمد بن العبّاسی الختلی، قال حدثنی احمد بن ادریس، قال حدثنی الحسین بن احمد بن یحیی بن عمران، قال حدثنی محمد ابن عیسی، عن الحسین بن علی، عن المرزبان بن عمران القمیّ الأشعریّ، قال، قلت لأبی الحسن الرضا(ع) اسألك عن اهمّ الأمور الیّ، امن شیعتکم انا؟ فقال: نعم، قال، قلت اسمی مکتوب عندکم؟ قال نعم.

١- و اهل قم ینظرون الی - خ.

فی مسافر مولی ابی‌الحسن (ع)

٩٧٢ـ حمدویه وابراهیم، قالا حدثنا ابوجعفر محمدبن عیسی، قال اخبرنی مسافر، قال امرنی ابوالحسن(ع) بخراسان فقال: الحق بابی‌جعفر فانّه صاحبك.

ما روی فی‌الجوانی

٩٧٣ـ عن حمدویه وابراهیم، قالا حدثنا ابوجعفر محمدبن عیسی، قال کان‌الجوانی خرج مع ابی‌الحسن(ع) الی خراسان، وکان من قرابته.

فی عبدالعزیزبن‌المهتدی القمیّ

٩٧٤ـ جعفربن‌معروف، قال حدثنی‌الفضل‌بن شاذان، بحدیث عبد العزیزبن‌المهتدی فقال الفضل: مارأیت قمیّا یشبهه فی زمانه.

٩٧٥ـ علی‌بن محمدالقتیبی، قال حدثنی‌الفضل، قال حدثنی عبد العزیز وکان خیر قمیّ فی من رأیته، وکان وکیل‌الرضا (علیه‌السلام).

٩٧٦ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمد، قال حدثنی‌احمد ابن محمد، عن عبدالعزیز، او من رواه عنه، عن ابی‌جعفر(ع) قال، کتبت الیه ان لك معی شیئا فمرنی بامرك فیه الی من ادفعه! فکتب: انی‌قبضت مافی هذه‌الرقعة والحمد لله، وغفرالله ذنبك ورحمنا وایّاك ورضی‌الله عنك برضای عنك.

ماروی فی محمدبن سنان

٩٧٧ـ ذکر حمدویه‌بن نصیر، ان ایّوب‌بن نوح، دفع الیه دفترا فیه

احاديث محمدبن سنان، فقال لنا: ان شئتم ان تكتبوا ذلك فافعلوا! فانّى كتبت عن محمدبن سنان ولكن لا اروى لكم انا عنه شيئا، فانه قال قبل[1] موته: كلّما حدثتكم به لم يكن لى سماع ولا رواية انّما وجدته.

٩٧٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن محمدالقمىّ، عن احمد ابن محمدبن عيسى، قال، كنّا عند صفوانبن يحيى، فذكر محمدبن سنان فقال، ان محمدبن سنان كان من الطيّارة فقصصناه[2].

٩٧٩ـ قال محمدبن مسعود، قال عبدالله‌بن حمدويه[3]، سمعت الفضل ابن شاذان، يقول: لااستحلّ ان اروى احاديث محمدبن‌سنان، وذكر الفضل فى بعض كتبه: انّ من الكاذبين المشهورين ابن سنان وليس بعبدالله.

٩٨٠ـ ابوالحسن علىبن محمدبن قتيبةالنيسابورى، قال قال ابو ـ محمدالفضل‌بن شاذان، ردّوا احاديث محمدبن سنان! وقال: لا احلّ لكم ان تروواالحاديث محمدبن سنان عنّى مـادمت حيّا، واذن فى الرواية بعد موتـه.

قال ابوعمرو: قد روى عنه‌الفضل وابوه ويونس ومحمدبن عيسى

١ـ لا اروى لكم عنه شيئا فانه قال‌له محمد قبل ـ كما فى‌سائرالنسخ ـ فيكون من كلام حمدويه.

٢ـ القص: القطع.

٣ـ فى‌نسخة ب: عبدالله حمدويه، وكتب فى حاشيتها: فى خط السيّد جمال‌الدين علىبن‌طاووس نقلا عن هذا الكتاب ـ عبدالله‌بن حمدويه. وهذا هوالصحيح.

العبيدى ومحمدبن الحسين بن ابى الخطّاب و الحسن والحسين ابنا سعيد الأهوازيّان ابنا دندان[1] وايّوب بن نوح وغيرهم، من العدول والثقات من اهل العلم، وكان محمدبن سنان مكفوف البصر اعمى فيما بلغنى .

٩٨١ـ وجدت بخطّ ابى عبدالله الشاذانى، انّى سمعت العاصمى ، يقول ان عبدالله بن محمدبن عيسى الأسدى الملقّب ببنان، قال، كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة فى منزل، اذدخل علينا محمدبن سنان ، فقال صفوان: هذا ابن سنان لقدهمّ ان يطير غير مرّة فقصصناه حتى ثبت معنا.

وعنه قال سمعت ايضا قال، كنّا ندخل مسجدالكوفة، فكان ينظر الينا محمدبن سنان، ويقول: من ارادالمعضلات[2] فالىّ، ومن ارادالحلال والحرام فعليه بالشيخ، يعنى صفوان بن يحيى .

٩٨٢ـ حدثنى حمدويه، قال حدثنى الحسن بن موسى ، قال حدثنى محمدبن سنان، قال، دخلت على ابى الحسن موسى(ع) قبل ان يحمل الى العراق بسنة، وعلىّ ابنه (ع) بين يديه، فقال لى: يامحمد ! قلت لبّيك ، قال: انه سيكون فى هذه السنة حركة ولا تخرج منها، ثم اطرق و نكت الأرض بيده ثم رفع رأسه الىّ وهو يقول ويضلّ الله الظالمين و يفعل ما يشاء، قلت وما ذاك جعلت فداك؟ قال: من ظلم ابنى هذا حقّه وجحد امامته من بعدى كان كمن ظلم علىّ بن ابى طالب حقّه وامامته من بعد محمد (ص)، فعلمت انّه قد نعى الىّ نفسه ودلّ على ابنه، فقلت والله لئن

١ـ كذلك فى النسخ، وفى نسخة: وابنا دندان. والصحيح كما فى المتن .

٢ـ وقال من كان يريد المعضلات ـ خ .

مدّ الله في عمري لأسلّمنّ اليه حقه ولأقرّنّ له بالامامة، اشهد انّه من بعدك حجّة الله على خلقه والداعي الى دينه، فقال لي: يامحمد يمدّ الله في عمرك وتدعو الى امامته وامامة من يقوم مقامه من بعده، فقلت ومن ذاك جعلت فداك؟ قال محمد ابنه، قلت بالرضى والتسليم، فقال: كذلك قد وجدتك في صحيفة امير المؤمنين(ع) اما انّك في شيعتنا ابين من البرق في الليلة الظلماء، ثمّ قال: يامحمد ان المفضّل انسي ومستراحي، و انت انسهما ومستراحهما، حرام على النار ان تمسّك ابدا، يعني اباالحسن و ابا جعفر(عليهما السلام).

ومن كتاب له(ع) الى عبدالله‌بن حمدويه البيهقي[1]

وبعد: فقد نصبت لكم ابراهيم بن عبده، ليدفع اليه النواحي واهل ناحيتك حقوقي الواجبة عليكم، وجعلته ثقتي وامينى عند مواليّ هناك، فليتّقوا الله جل جلاله وليراقبوا وليؤدّوا الحقوق، فليس لهم عذر في ترك

١ــ هذا الكتاب له (ع) ليس في نسخة ب، وذكر فيها (كما ذكر مكررا في سائر النسخ) عند ذكر عبدالله‌بن حمدوية الآتي ١٠٨٩، والظاهر ان الصحيح كما في نسخة ب، لعدم تناسب في ذكره في هذا المورد، ويظهر هناك انّ المراد كتاب ابي‌محمد العسكري (ع)، ومن اختلال النسخ نقل هذا الكتاب الى ذيل عنوان محمد بن سنان، و نقل بقيّة احاديث محمد الى ذيل هذا الكتاب فراجع ١٠٩٠.

ذلك ولا تأخيره، لا اشقاكم الله[1] بعصيان اوليائه، ورحمهم وايّاك معهم برحمتى لهم، ان الله واسع كريم .

ما روى فى على بن الحسين بن عبدالله

٩٨٤ـ حمدويه بن نصير ، قال حدثنا محمد بن عيسى ، قال حدثنا على بن الحسين بن عبدالله ، قال سألته ان ينسئ فى اجلى ! فقال او يكفيك ربّك ليغفر لك خيراً[2] لك ، فحدث بذلك علىّ بن الحسين اخوانه بمكّة، ثم مات بالخُزيميّة فى المنصرف من سنته، وهذا فى سنة تسع وعشرين ومأتين رحمه الله، فقال وقد نعى الىّ نفسى، قال وكان وكيل الرجل (ع)[3] قبل ابى على بن راشد .

٩٨٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنا محمد بن نصير، قال حدثنا احمد ابن محمد بن عيسى، قال، كتب اليه على بن الحسين بن عبدالله[4] يسأله الدعاء فى زيادة عمره حتى يرى مايحبّ! فكتب اليه فى جوابه: تصير الى رحمة الله خير لك، فتوفّى الرجل بالخزيميّة .

١ـ لا يلقاهم الله ـ خ .

٢ـ خيرٌ ـ خ.

٣ـ التعبير بهذا اللفظ لكونه مجهولا هنا، وكذا فى الحديث الآتى، ولكن سنة ٢٢٩ ينطبق على الهادى (ع) .

٤ـ فى نسخة ب : على بن الحسين بن عبدربه . والظاهر ان الصحيح هو هكذا ، وكلمة عبدالله تحريف فى النسخ هنا وفى الرواية السابقة .

فی ابی‌علی محمدبن احمدبن حمادالمروزی المحمودی

٩٨٦ـ ابن مسعود، قال حدثنی ابوعلی‌المحمودی، قال، کتب ابو‌جعفر(ع) الیّ بعد وفاة ابی: قد مضی ابوك رضی‌الله عنه وعنك، وهو عندنا علی حال محمودة ولم یتعدّ[1] من تلك‌الحال.

٩٨٧ـ وجدت بخطّ ابی‌عبدالله الشاذانی فی کتابه، سمعت‌الفضل‌بن هشام[2] الهروی، یقول، ذکر لی کثرة مایحجّ‌المحمودی، فسألته عن مبلغ حجّاته؟ فلم یخبرنی بمبلغها، وقال: رزقت خیراً کثیراً والحمد لله، فقلت له فتحجّ عن نفسك او عن غیرك؟ فقال: عن غیری بعد حجّة‌الاسلام احجّ عن رسول‌الله(ص)، واجعل ما اجازنی‌الله علیه لأولیاءالله، واهب ما اثاب علی ذلك للمؤمنین والمؤمنات، فقلت فما تقول فی حجّك؟ فقال، اقول: اللّهم انی اهللت لرسولك محمد (ص) وجعلت جزائی منك ومنه لأولیائك الطاهرین علیهم‌السلام، و وهبت ثوابی لعبادك‌المؤمنین و المؤمنات بکتابك و سنّة‌نبیّك، الی آخر الدعاء.

٩٨٨ـ ذکر ابوعبدالله الشاذانی ممّا قد وجدت فی کتابه بخطّه، قال سمعت‌المحمودی، یقول: انّما لقّبت بالخیر: لأنی وهبت للحق[3] غلاماً اسمه خیر، فحمد امره فلقّبنی باسمه، وقال: وجّهت الی‌الناحیة بجاریة،

١ـ ولن تبعد ـ خ.

٢ـ هاشم ـ خ.

٣ـ للمحق ـ خ.

فكانت عندهم سنين ثم اعتقوها، فتزوّجتها، فاخبرتنى ان مولاها ولاّنى وكالة المدينة وامر بذلك، ولم اعلم حسدا[1].

فى احمدبن محمدبن عيسى واخيه بنان

٩٨٩ـ قال نصربن الصبّاح، احمدبن محمدبن عيسى لايروى عن ابن محبوب، من اجل ان اصحابنا يتّهمون ابن محبوب فى روايته عن ابى‌حمزة[2]، ثم تاب احمدبن محمد فرجع قبل ما مات، وكان يروى عمّن كان اصغر سنّا منه، واحمد لم يرزق، ويروى عن محمدالقاسم النوفلى عن ابن محبوب حديث الرؤيا، وحمّادبن عيسى و حمّادبن المغيرة وابراهيم بن اسحق النهاوندى يروى عنهم احمدبن محمدبن عيسى فى وقت العسكرى، وما روى احمد قطّ عن عبدالله بن المغيرة ولاعن حسن بن خرّزاذ، وعبدالله ابن محمدبن عيسى الملقّب ببنان اخو احمدبن محمدبن عيسى.

فى الحسين بن عبيدالله المحرر

٩٩٠ـ قال ابوعمرو: ذكره ابوعلى احمدبن على السلولى شقران، قرابة الحسن بن خرّزاذ وختنه على اخته: ان الحسين بن عبيدالله القمىّ اخرج من قم فى وقت كانوا يخرجون منها من اتّهموه بالغلوّ.

فى ابى‌على بن بلال وابى‌على بن راشد

٩٩١ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثنى محمدبن عيسى اليقطينى

١ـ احداً ـ خ.

٢ـ فى نسخ اخرى: ابن ابى‌حمزة.

قال، كتب(ع) الى علی[1] بن بلال فی سنة اثنتين وثلاثين ومأتين: بسم‌الله الرحمن‌الرحيم، احمدالله اليك واشكر طوله وعوده[2]، واصلّی علی‌النّبی محمد وآله صلوات‌الله ورحمته عليهم ، ثم انی اقمت اباعلی[3] مقام‌الحسين ابن عبد ربّه[4] وائتمنته علی ذلك بالمعرفة بماعنده الّذی لا يتقدمه احد ، وقد اعلم انّك شيخ ناحيتك، فاحببت افرادك واكرامك بالكتاب بذلك ، فعليك بالطاعة له والتسليم اليه جميع‌الحقّ قبلك، وان تخصّ موالیّ علی ذلك، وتعرّفهم من ذلك مايصير سببا الی عونه وكفايته، فذلك توفيرعلينا و محبوب لدنيا ،ولك به جزاء من‌الله واجر، فان‌الله يعطی من‌يشاء، ذوالأعطاء [5] والجزاء برحمته، وانت فی وديعة‌الله، وكتبت بخطّی، واحمدالله كثيراً .

٩٩٢ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی محمدبن نصير، قال حدثنی احمدبن محمدبن عيسی، قال نسخة‌الكتاب مع ابن‌راشد الی‌جماعة‌الموالی الّذين هم ببغداد‌المقيمين بها والمداين والسواد وما يليها: احمدالله اليكم ماانا عليه من عافيته وحسن عادته، واصلّی علی نبيّه وآله افضل صلواته

١ـ ابی‌علی ـ خ والصحيح هو علی‌بن هلال، والمراد من‌الكاتب: الهادی (عليه‌السلام) .

٢ـ وعوذه ـ خ . الطول : الفضل والأنعام . والعود : الصرف والرد .

٣ـ المراد ابوعلی‌بن راشد بقرينة‌الحديث‌الآتی، وبقوله: انك شيخ‌ناحيتك ... فعليك بالطاعة له .

٤ـ فی‌الرواية الآتية: مقام علی‌بن‌الحسين‌بن عبد ربه .

٥ـ اذالاعطاء ـ خ .

واكمل رحمته ورأفته ، وانى اقمت اباعلى بن راشد مقام على بن الحسين بن عبدربّه ومن كان قبله من وكلائى، وصار فى منزلته عندى، ووليّته ماكان يتولاّه غيره من وكلائى قبلكم، ليقبض[1] حقّى، وارتضيته لكم وقدّمته على غيره فى ذلك، وهو اهله وموضعه، فصيروا رحمكم الله الى الدفع اليه ذلك والىّ، وان لاتجعلوا له على انفسكم علّة، فعليكم بالخروج عن ذلك والتسرّع الى طاعة الله وتحليل اموالكم والحقن لدمائكم، وتعاونوا على البّر والتقوى واتّقوا الله لعلّكم ترحمون، واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تموتنّ الاّ وانتم مسلمون ، فقد اوجبت فى طاعته طاعتى والخروج الى عصيانه الخروج الى عصيانى، فالزموا الطريق يأجركم الله ويزيدكم من فضله، فان الله بما عنده واسع كريم، متطّول على عباده رحيم، نحن وانتم فى وديعة الله وحفظه، وكتبته بخطّى، والحمد لله كثيراً .

وفى كتاب اخر: وانا آمرك يا ايّوب بن نوح ان تقطع الاكثار بينك وبين ابى على ، وان يلزم كلّ واحد منكما ماوكّل به وامر بالقيام فيه بامر ناحيته، فانكم اذا انتهيتم الى كلّ ماامرتم به استغنيتم بذلك عن معاودتى وآمرك ياابا على بمثل ما آمرك يا ايّوب: انلا تقبل من احد من اهل بغداد والمداين شيئا يحملونه، ولا تلى لهم استيذانا علىّ ومر من اتاك بشئ من غير اهل ناحيتك ان يصيّره الى الموكّل بناحيته، وآمرك ياابا على فى ذلك بمثل ما امرت به ايّوب، وليقبل كل واحد منكما قبَل ما امرته به[2] .

١ـ لقبض ـ خ .

٢ـ وليعمل كل واحد منكما مثل ماامرته به ـ خ .

فی الحسن بن علی بن فضال الکوفی

٩٩٣ـ قال ابوعمرو قال الفضل بن شاذان انی کنت فی قطیعة الربیع فی مسجد الزیتونة اقرأ علی مقرئ یقال له اسمعیل بن عباد، فرایت یوما فی المسجد نفرا یتناجون، فقال احدهم ان بالجبل رجلا یقال له ابن فضّال، اعبد من رأیت او سمعت به، قال: وانّه لیخرج الی الصحراء فیسجد السجدة فیجی[1] الطیر فیقع علیه، فما یظنّ الا انه ثوب او خرقة، وان الوحش لیرعی حوله فما ینفر منه لما قد آنست به، وان عسکر الصعالیك[2] لیجیؤن یریدون الغارة او قتال قوم: فاذا رأوا شخصه طاروا افی الدنیا فذهبوا حیث لا یریهم ولا یرونه، قال ابومحمد: فظننت ان هذا رجل کان فی الزمان الأوّل، فبینا انا بعد ذلك بسنین قاعد فی قطعیة الربیع مع ابی رحمه‌الله: اذ جاء شیخ حلو الوجه حسن الشمایل علیه قمیص نرسی[3] ورداء نرسی وفی رجله نعل مخصّر فسلّم علی ابی، فقال الیه ابی فرحّب به و بجّله، فلما ان مضی یرید ابن ابی عمیر: قلت لشیخی هذا رجل حسن الشمایل، من هذا الشیخ؟ فقال: هذا الحسن بن علیّ بن فضّال، قلت له هذا ذاك العابد الفاضل ؟ قال هو ذاك ، قلت لیس هو ذاك! قال: هو ذاك، قلت الیس ذاك بالجبل؟ قال: هو ذاك

١ـ نتجیئ ـ خ ، بصیغة التأنیث وکذا فی الأفعال بعده، فتکون موافقة لقوله آنست .

٢ـ الصعالیك : الفقراء واللصوص .

٣ـ بالفتح قریة بالعراق. والمخصّر: دقیق الوسط. وبرسی ـ خ .

كان يكون بالجبل، قلت ليس ذاك، قال ما اقلّ عقلك من غلام ! فاخبرته ماسمعته من اولئك القوم فيه، قال: هو ذاك، فكان بعد ذلك يختلف الى ابى .

ثم خرجت اليه بعد الى الكوفة، فسمعت منه كتاب ابن بكير وغيره من الأحاديث، وكان يحمل كتابه ويجئ الى حجرتى فيقرأه علىّ، فلما حجّ سد وشب[1] ختن طاهر بن الحسين ، وعظّمه الناس لقدره وحاله ومكانه من السلطان، وقد كان وصف له فلم يصر اليه الحسن، فارسل اليه احبّ ان تصير الىّ فانّه لا يمكننى المصير اليك! فابى، وكلّمه اصحابنا فى ذلك ، فقال مالى ولطاهر وآل طاهر لا اقربهم ليس بينى وبينهم عمل، فعلمت بعدها ان مجيئه الىّ وانا حدث غلام وهو شيخ لم يكن الا لجودة النيّة، وكان مصلاه بالكوفة فى المسجد عند الاسطوانة التى يقال لها السابعة، ويقال لها اسطوانة ابراهيم (ع)، وكان يجتمع هو وابو محمد عبدالله الحجّال وعلىّ ابن اسباط، وكان الحجّال يدّعى الكلام وكان من اجدل الناس، فكان ابن فضّال يغرى[2] بينى وبينه فى الكلام فى المعرفة، وكان يحبّنى حباً شديداً .

فى الفلات فى وقت ابى محمد العسكرى عليه السلام[3]

منهم على بن حسكة والقاسم بن يقطين القميّان

٩٩٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى محمد بن نصير، قال حدثنا احمد

١ـ كذلك فى نسخة ب ، والممقانى ضبطه بالسين فالياء والسين والباء (سيد و سب) وقال وفى نسخة: لسد وسب، او سيد و ست .

٢ـ اغرى الرجل بكذا : حضّه عليه .

٣ـ على بن محمد العسكرى ـ خ .

ابن محمـدبن عیسی ، کتب الیـه فی قوم یتکلّمون ویقرءون احـادیث ینسبونها الیك والی آبائك فیها ما تشمأزّ فیهاالقلوب، ولا یجوز لناردّها اذا کانوا یروون عن آبائك علیهم‌السلام، ولا قبولها لما فیها، وینسبون‌ـ الأرض الی قوم یذکرون انّهم من مواليك، وهو رجل یقال لـه علی‌بن حسکة، وآخر یقال له‌القاسم‌الیقطینی، من اقاویلهم: انّهم یقولون انقول الله تعالی: «انّ‌الصلاة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر» معناها رجل، لاسجود ولا رکوع، وکذلك‌الزکاة معناها ذلك‌الرجل، لاعددرهم ولا اخراج‌مال، واشیاء من‌الفرایض والسنن والمعاصی تأوّلوها وصیّروها علی هذاالحدّ الذی ذکرت، فان رأیت ان تبیّن لنا وان تمنّ علی مواليك بما فیه‌السلامة لمواليك ونجاتهم من‌هذه‌الأقاویل التی تخرجهم الی الهلاك[1]؟ فکتب (ع): لیس هذا دیننا فاعتزله .

٩٩٥ـ وجدت بخطّ جبریل‌بن احمـد الفاریابی، حدثنی موسی‌بن جعفربن وهب، عن ابراهیم‌بن شیبة، قال، کتبت الیه جعلت فداك انعندنا قوما یختلفون فی معرفة فضلکم باقاویل مختلفة تشمئزّ منهاالقلوب وتضیق لهاالصدور، ویروون فی ذلك‌الأحادیث لایجوز لناالاقرار بها لما فیها من القول‌العظیم، ولا یجوز ردّها ولاالجحود لها اذا نسبت الی آبائك، فنحن وقوف علیها، من ذلك انهم یقولون ویتأوّلون فی معنی قول‌الله عز وجل: «انّ‌الصلاة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر»، وقوله عزوجل: «واقیموا‌الصلاة

١ـ بمافیه سلامتهم ونجاتهـم من الاقاویل الّتی تصیّرهم الی المعطب والهلاك ـ خ .

وآتوا الزكاة» معناها[1] رجل، لا ركوع ولا سجود، وكذلك الزكاة معناها ذلك الرجل لا عدد دراهم ولا اخراج مال، واشياء تشبهها من الفرايض والسنن والمعاصى تأوّلوها وصيّروها على هذا الحدّ الذى ذكرت لك، فان رأيت ان تمنّ على مواليك بما فيه سلامتهم ونجاتهم من الأقاويل التى تصيّرهم الى العطب والهلاك؟ والّذين ادّعوا هذه الأشياء ادّعوا انّهم اولياء، ودعوا الى طاعتهم، منهم على بن حسكة والقاسم اليقطينى، فما تقول فى القبول منهم جميعا؟ فكتب(ع): ليس هذا ديننا فاعتزله.

قال نصر بن الصبّاح: على بن حسكة الحوار[2] كان استاد القاسم الشعرانى اليقطينى من الغلات الكبار ملعون.

٩٩٦ـ سعد، قال حدثنى سهل بن زياد الآدمى، عن محمد بن عيسى، قال، كتب الىّ ابو الحسن العسكرى ابتداء منه: لعن الله القاسم اليقطينى ولعن الله على بن حسكة القمى، ان شيطانا ترائى للقاسم فيوحى اليه زخرف القول غرورا.

٩٩٧ـ حدثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمىّ، قال حدثنا سهل بن زياد الآدمى، قال، كتب بعض اصحابنا الى ابى الحسن العسكرى(ع): جعلت فداك ياسيّدى ان على بن حسكة يدّعى انه من اوليائك، وانك انت الأول القديم، وانّه بابك و نبيّك امرته ان يدعو الى ذلك، و يزعم ان الصلاة والزكاة والحجّ والصوم كل ذلك معرفتك ومعرفة من كان فى مثل حال

١ـ ان الصلاة معناها ـ خ.

٢ـ الجواز.

ابن حسكة فيما يدّعى من البابيّة[١] والنبوّة ، فهو مؤمن كامل[٢] سقط عنه الاستعباد بالصلاة والصوم والحجّ ، وذكر جميع شرايع الدين انمعنى ذلك كلّه ما ثبت لك، ومال الناس اليه كثيرا، فان رأيت ان تمنّ على موالیك بجواب فى ذلك تنجيهم من الهلكة ؟ قال، فكتب(ع): كذب ابن حسكة عليه لعنةالله وبحسبك[٣] انّى لا اعرفه فى موالىّ ماله لعنه‌الله ! فوالله مابعث الله محمداً والأنبياء قبله الا بالحنيفيّة والصلاة والزكاة والصيام والحجّ والولاية، وما دعى محمد(ص) الا الى الله وحده لا شريك له، وكذلك نحن الأوصياء من ولده عبيدالله لا نشرك به شيئاً، ان اطعناه رحمنا وان عصيناه عذبنا، مالنا على الله من حجّة بل الحجّة لله عزوجل علينا وعلى جميع خلقه، ابرء الى الله ممّن يقول ذلك وانتفى[٤] الى الله من هذاالقول، فاهجروهم لعنهم الله والجؤوهم الى ضيق الطريق! فان وجدت من احد منهم خلوة فاشدخ رأسه بالصخر[٥].

فى الحسين بن على الخواتيمى وهو منهم[٦]

٩٩٨ـ قال نصر بن الصبّاح: ان الحسين بن على الخواتيمى كان غاليا

١ـ النيابة ـ خ .

٢ـ فهو من كامل ـ خ .

٣ـ الحسب مصدر بمعنى الكفاية يقال حسبك درهم، وقدتزاد الباء فيقال بحسبك درهم .

٤ـ يقال انتفى من ولده : نفاه من ان يكون ولداله .

٥ـ فان وجدتم احدا منهم فاخدش راسه بالحجر ـ خ . يقال شدخ . الراس : كسره .

٦ـ وهو متهم ـ خ .

ملعونا، وكان ادرك الرضا (عليه السلام) .

فى الحسن بن محمد بن بابا القمى والفهرى
ومحمد بن نصير النميرى وفارس بن حاتم القزوينى

٩٩٩ـ قال نصر بن الصبّاح : الحسن بن محمد المعروف بابن بابا ومحمد بن نصير النميرى وفارس بن حاتم القزوينى لعن هؤلآء الثلاثة علىّ بن محمد العسكرىّ (عليه السلام) .

وذكر ابو محمد الفضل بن شاذان فى بعض كتبه ان من الكذّابين المشهورين ابن بابا القمى .

قال سعد، حدثنى العبيدى، قال، كتب الىّ العسكرى ابتداءاً منه ابرء الى الله من الفهرىّ والحسن بن محمد بن بابا القمىّ فابرء منهما، فانّى محذّرك وجميع موالىّ وانى العنهما عليهما لعنة الله ، مستأكلين يا كلان بنا الناس، فتّانين مؤذنين آذاهما الله واركسهما فى الفتنة ركسا[1]، يزعم ابن بابا انّى بعثته نبيّا وانه باب عليه لعنة الله، سخر منه الشيطان فاغواه، فلعن الله من قبل منه ذلك، يا محمد ان قدرت ان تشدخ[2] رأسه بالحجر فافعل ! فانّه قد آذانى آذاه الله فى الدنيا والآخرة .

١٠٠٠ـ قال ابو عمرو وقالت فرقة بنبوة محمد بن نصير النميرى ، وذلك انه ادّعى انه نبىّ رسول وان علىّ بن محمد العسكرى (ع) ارسله،

١ـ ركس واركس الشىء : نكسه وقلّبه.

٢ـ تخدش ـ خ .

وكان يقول بالتناسخ والغلوّ فى ابى الحسن(ع)، ويقول فيه بالربوبيّة، ويقول باباحة المحارم، ويحلّل نكاح الرجال بعضهم بعضا فى ادبارهم، ويقول انّه من الفاعل والمفعول به احد الشهوات والطيّبات، وان الله لم يحرّم شيئا من ذلك، وكان محمدبن موسى بن الحسن بن فرات يقوّى اسبابه ويعضده، وذكر انه رأى بعض الناس محمدبن نصير عيانا، وغلام له على ظهره[1]، وانه عاتبه على ذلك[2]، فقال ان هذا من اللّذات وهو من التواضع لله وترك التجبّر، وافترق الناس فيه وبعده فرقا.

فى موسى السّوّاق ومحمدبن موسى الشريقى وعلى بن حسكة

١٠٠١ـ قال نصربن الصبّاح: موسى السّواق له اصحاب علياويّة يقعون فى السيد محمد رسول الله، وعلىّ بن حسكة الحوار[3] قمىّ كان استاد القاسم الشعرانى اليقطينى، و ابن بابا ومحمدبن موسى الشريقى كانا من تلامذة على بن حسكة، ملعونون لعنهم الله، وذكر الفضل بن شاذان فى بعض كتبه: ان من الكذّابين المشهورين على بن حسكة.

١ـ يريد ان الغلام ينكحه.

٢ـ فرآه على ذلك ـ خ.

٣ـ الحوارى ـ خ.

فى العباس بن صدقة وابى العباس الطرنانى وابى عبدالرحمن الكندى المعروف بشاه رئيس، منهم ايضاً

١٠٠٢ـ قال نصر بن الصبّاح: العبّاس بن صدقة وابو العباس الطرنانى[1] و ابوعبدالله الكندى المعروف بشاه رئيس كانوا من الغُلاة الكبار الملعونين .

فى فارس بن حاتم القزوينى وهو منهم

١٠٠٣ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثنى موسى بن جعفر بن وهب، عن محمد بن ابراهيم، عن ابراهيم بن داود اليعقوبى، قال، كتبت اليه يعنى اباالحسن (ع) اعلمته امر فارس بن حاتم ! فكتب: لا تحفلنّ به وان اتاك فاستخفّ به .

١٠٠٤ـ وبهذا الأسناد، عن موسى، قال، كتب عروة الى ابى الحسن (ع) فى امر فارس بن حاتم، فكتب: كذبوه وهتّكوه ابعده الله واخزاه! فهو كاذب فى جميع مايدّعى ويصف، ولكن صونوا انفسكم عن الخوض والكلام فى ذلك، وتوقّوا مشاورته ولا تجعلوا له السبيل الى طلب الشرّ، كفاناالله مؤنته ومؤنة من كان مثله .

١ـ فى نسخة ب : فى العنوان ـ الطبرانى ، وفى المتن ـ الطرنانى . و فى بعض النسخ : الطبرنانى .

١٠٠٥ـ وبهذا الأسناد، قال موسى بن جعفر بن ابراهيم بن محمد[١]، انه قال، كتبت اليه جعلت فداك قبلنا[٢] اشياء يحكى عن فارس والخلاف بينه وبين علىّ بن جعفر، حتى صار يبرء بعضهم من بعض، فان رأيت ان تمنّ علىّ بما عندك فيهما وايّهما يتولّى حوايجى قبلك حتى لااعدوه الى غيره فقداحتجت الى ذلك، فعلت متفضّلا ان شاءالله؟ فكتب[٣]: ليس عن مثل هذا يسأل ولا فى مثله يشكّ، قد عظّم الله قدر علىّ بن جعفر، منعنا الله تعالى عن ان يقاس اليه، فاقصد علىّ بن جعفر بحوايجك، واجتنبوا[٤] فارسا وامتنعوا من ادخاله فى شئ من اموركم او حوائجكم، تفعل ذلك انت ومن اطاعك من اهل بلادك، فانه قد بلغنى ما تمّوه[٥] به على الناس فلاتلتفتوا اليه ان شاءالله.

وذكر الفضل بن شاذان فى بعض كتبه: ان من الكذّابين المشهورين الفاجر فارس بن حاتم القزوينى.

١٠٠٦ـ حدثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمىّ، قال حدثنى سعد بن عبدالله بن ابى خلف القمى، قال حدثنى محمد بن عيسى بن عبيد، انّ

١ـ هكذا فى النسخ، ويمكن ان يكون فى الأصل: موسى بن جعفر عن ابراهيم ابن محمد، او عن محمد بن ابراهيم، او غير ذلك.

٢ـ قبل الشئ: اخذه واقبل نحوه.

٣ـ المراد بقرينة الروايات السابقة هو ابوالحسن الهادى العسكرى (ع) وكذا فى الروايتين السابقتين.

٤ـ واخسؤا، واخشوا ـ خ.

٥ـ موه عليه الخبر اوالأمر: زوره عليه ولبسه، وتموه مطاوع له.

اباالحسن العسكرى(ع)امر بقتل فارس بن حاتم القزوينى وضمن لمن قتله الجنة، فقتله جنيد، وكان فارس فتّانا يفتن الناس ويدعو[1] الى البدعة، فخرج من ابى الحسن(ع): هذا فارس لعنه الله يعمل من قبلى فتّانا داعيا الى البدعة، ودمه هدر لكل من قتله، فمن هذا الّذى يريحنى منه ويقتله ! وانا ضامن له على الله الجنّة .

قال سعد، وحدثنى جماعة من اصحابنا من العراقيّين وغيرهم بهذا الحديث عن جنيد ثمّ سمعته انا بعد ذلك من جنيد: ارسل الىّ ابو الحسن العسكرى(ع) يأمرنى بقتل فارس بن حاتم القزوينى لعنه الله، فقلت لا حتّى اسمعه منه يقول لى ذلك يشافهنى به، قال، فبعث الىّ فدعانى فصرت اليه، فقال: آمرك بقتل فارس بن حاتم ! فناولنى دراهم من عنده، وقال: اشتر بهذه سلاحا فاعرضه علىّ فذهبت فاشتريت سيفا فعرضته عليه، فقال: ردّ هذا وخذ غيره، قال، فرددته واخذت مكانه ساطورا فعرضته عليه، فقال: هذا نعم، فجئت الى فارس وقد خرج من المسجد بين الصلاتين المغرب والعشاء، فضربته على رأسه فصرعته و ثنّيت عليه فسقط ميّتا ، ووقعت الضجّة[2] فرميت الساطور بين يدى[3]، واجتمع الناس واخذت اذلم يوجد هناك احد غيرى، فلم يروا معى سلاحا ولا سكّينا، وطلبوا الزقاق والدور فلم يجدوا شيئا، ولم ير اثر الساطور بعد ذلك .

١ـ ويدعوهم ـ خ .

٢ـ الصيحة ـ خ .

٣ـ من يدى ـ خ .

۱۰۰۷ـ قال سعد، وحدثنی محمدبن عیسی‌بن عبید، انّه کتب الی ایّوب‌بن نوح یسأله عما خرج الیه فی‌الملعون فارس‌بن حاتم، فی‌جواب کتاب‌الجبلی علی‌بن عبیدالله‌الدینوری ؟ فکتب الیه ایوب: سألتنی ان‌اکتب الیك بخبر ما کتب به الیّ فی امرالقزوینی فارس، وقد نسخت لك‌فی‌کتابی هذا امره، وکان سبب خیانته[1] ثم صرفته الی اخیه، فلما کان فی سنتنا هذه اتانی، وسألنی وطلب الیّ فی حاجة وفی‌الکتاب الی ابی‌الحسن اعزّه‌الله ، فدفعت ذلك عن نفسی، فلم یزل یلحّ علیّ فی ذلك حتّی قبلت ذلك منه ، وانفذت‌الکتاب ومضیت الی‌الحجّ، ثم قدمت فلم یأت جوابات‌الکتب‌التی انفذتها قبل خروجی، فوجّهت رسولا فی ذلك، فکتب الیّ ماقد کتبت به الیك، ولولا ذلك لم اکن انا ممن یتعرّض لذلك، حتی کتب به الیّ: کتب الیّ‌الجبلی یذکر انه وجّه باشیاء علی یدی فارس‌الخائن، لعنه‌اللهمتقدمة ومتجددة، لها قدر، فاعلمناه انّه لم یصل الینا اصلا، وامرناه انلا یوصل‌الی الملعون شیئا ابداً، وان یصرف حوایجه الیك، ووجّه بتوقیع من فارس بخطّه له بالوصول، لعنه‌الله وضاعف علیه‌العذاب، فما اعظم مااجتری علی الله عزوجلّ وعلینا فی‌الکذب علینا واختیان[2] اموال موالینا! وکفی به معاقبا ومنتقما! فاشهر فعل فارس فی اصحابنا الجبلیین وغیرهم من‌موالینا، ولا تتجاوز بذلك الی غیرهم من‌المخالفین : کیما تحذّر ناحیة فارس لعنه الله ویتجنّبوه و یحترسوا منه، کفی‌الله مؤنته، ونحن نسأل‌الله السلامة فی

۱ـ جنایته ـ خ . وفی بعض‌النسخ: وکان سبب ذلك خیانته .

۲ـ اختان‌المال : سرقه .

الدين والدنيا، وان يمتّعنا بها، والسلام .

١٠٠٨ـ قال ابوالنضر ، سمعت ابا يعقوب يوسف‌بن‌السخت، قال ، كنت بسرّ من‌رأى اتنفّل فى وقت‌الزوال، اذجاء الىّ علىّ‌بن عبدالغفار ، فقال لى: اتانى‌العمرى رحمه‌الله، فقال لى يامرك مولاك ان توجّه رجلا ثقة فى طلب رجل يقال له علىّ‌بن عمروالعطّار قدم من قزوين وهو ينزل فى جنبات دار احمدبن‌الخضيب! فقلت[١] سمّانى ؟ فقال لا، ولكن لم اجد اوثق منك، فدفعت[٢] الى‌الدرب‌الذى فيه على[٣] فوقفت على منزله، فاذا هو عند فارس، فاتيت عليّا[٤] فاخبرته، فركب وركبت معه، فدخل‌على‌فارس فقام وعانقه، وقال كيف اشكر هذاالبرّ ! فقال لاتشكرنى فانى لم آتك‌انما بلغنى ان علىّ‌بن عمرو قدم يشكو ولد سنان، وانا اضمن له مصيره الى ما يحبّ، فدلّه عليه[٥]، فأخذ بيده فاعلمه انى رسول ابى‌الحسن (ع)، وامره ان لا يحدث فى‌المال الذى معه حدثا، واعلمه ان لعن فارس قد خرج ، ووعده[٦] ان‌يصير اليه من غد، ففعل، فأوصله‌العمرى، وسأله عما اراد،وامر بلعن فارس وحمل ما معه .

١٠٠٩ـ ابن مسعود، قال حدثنى على‌بن محمد، قال حدثنى محمدبن

١ـ اى قال يوسف لعلى‌بن عبدالغفار .

٢ـ يقال دفع الى‌المكان بصيغةالمجهول اى انتهى اليه .

٣ـ يريد على‌بن عمرو، والوقوف: الإطلاع .

٤ـ اى فرجعت الى على‌بن عبدالغفار .

٥ـ اى فدلّ فارس له على محل على‌بن عمرو .

٦ـ اى فوعد على‌بن عمرو لإبن عبدالغفار ان يصير الى‌الهادى (ع) .

احمد، عن محمدبن عیسی، عن ابی محمدالرازی[۱]، قال، ورد علینا رسول من قبل الرجل[۲]: اماالقزوینی فارس: فانّه فاسق منحرف و تکلّم بکلام خبیث فلعنه‌الله .

وکتب ابراهیم بن محمدالهمدانی، مع جعفر ابنه، فی سنة ثمان واربعین ومأتین، یسأل عن العلیل وعن القزوینی ایّهما یقصد بحوایجه وحوائج غیره، فقد اضطرب الناس فیهما، وصار یبرء بعضهم من بعض؟ فکتب الیه: لیس عن مثل هذا یسأل ولا فی مثل هذا یشکّ، وقد عظم‌الله من حرمة العلیل ان یقاس الیه القزوینی، سمّی باسمهما جمیعا، فاقصد الیه بحوایجك، و من اطاعك من اهل بلادك ان یقصدوا الی العلیل بحوایجهم، وان تجتنبوا القزوینی ان تدخلوه فی شیء من اموركم، فانّه قد بلغنی ما یسوّه به عندالناس، فلا تلتفتوا الیه انشاءالله .

وقد قرء منصوربن عبّاس هذاالکتاب وبعض اهل الکوفة .

۱۰۱۰ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد، قال حدثنی احمدبن محمدبن عیسی[۳]، قال، قرأنا فی کتاب الدهقان و خطّ الرجل فی

۱ـ فی ب : الذاری وفی الممقانی : الزراری. وبقرینة ۱۰۵۳ هوالرازی .

۲ـ المراد بقرینة الروایات السابقة واللاحقة هو ابوالحسن العسکری(ع) وکذا فیما بعدها .

۳ـ کذلك فی نسخة ج ، وفی نسخة ب و د : قال حدثنی محمدبن احمد ابن عیسی، والظاهر کونه تحریفا لعدم وجود محمدبن احمدبن عیسی فی کتب الرجال، وفی المطبوع وغیره: حدثنی محمدبن احمد عن محمدبن عیسی، وهذا یؤیده سند ۱۰۰۹ .

القزوينى، وكان كتب اليه الدهقان يخبره باضطراب الناس فى هذا الأمر، وان الموادعين قد امسكوا عن بعض ماكانوا فيه لهذه العلّة من الاختلاف، فكتب: كذّبوه وهتّكوه ابعده الله وأخزاه! فهو كاذب فى جميع ما يدّعى ويصف، ولكن صونوا انفسكم عن الخوض والكلام فى ذلك، و توقّوا مشاورته، ولا تجعلوا له السبيل الى طلب الشّر، كفى الله مؤنته ومؤنة من كان مثله.

١٠١١ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى على بن محمد، قال حدثنى محمد، عن محمدبن موسى، عن سهل بن خلف، عن سهيل بن محمد[1] وقد اشتبه يا سيّدى على جماعة من مواليك امر الحسن بن محمد بن بابا، فما الّذى تأمرنا يا سيّدى فى امره نتولاّه ام نتبرّء عنه ام نمسك عنه فقد كثر القول فيه؟ فكتب بخطه وقرأته: ملعون هو وفارس تبرّؤا منهما لعنهما الله! وضاعف ذلك على فارس.

فى هاشم بن ابى هاشم وابى السمهرى وابن ابى الزرقاء وجعفر بن واقد و ابى الغمر

١٠١٢ـ حدثنى محمدبن قولويه والحسين بن الحسن بن بندار القمى، قالا حدثنا سعدبن عبدالله، قال حدثنى ابراهيم بن مهزيار ومحمدبن عيسى ابن عبيد، عن على بن مهزيار، قال سمعت اباجعفر (ع) يقول وقد ذكر عنده ابو الخطّاب: لعن الله اباالخطّاب ولعن اصحابه ولعن الشاكّين فى لعنه ولعن

١ـ سهل بن محمد ـ خ.

من قد وقف فی ذلك وشك فیه، ثم قال: هذا ابوالغمر وجعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم استاکلوا بنا الناس وصاروا دعاة یدعون الناس الی مادعی الیه ابوالخطّاب، لعنه الله ولعنهم معه ولعن من قبل ذلك منهم، یا علی لا تتحرّجن[1] من لعنهم لعنهم الله! فان الله قد لعنهم، ثم قال، قال رسول الله من تأثّم ان یلعن من لعنه الله فعلیه لعنة الله .

١٠١٣ـ قال سعد، وحدثنی محمد بن عیسی بن عبید، قال حدثنی اسحق الأنباری ، قال ، قال لی ابوجعفر الثّانی (علیه السلام) ما فعل ابو السمهری لعنه الله یکذب علینا ، ویزعم انّه وابن ابی الزرقاء دعاة الینا، اشهدکم انّی اتبرّء الی الله عزّ وجلّ منهما ، انّهما فتّانان ملعونان، یا اسحق ارحنی منهما یُرح الله عزّوجلّ بعیشك فی الجنّة فقلت له جعلت فداك یحلّ لی قتلهما؟ فقال: انّهما فتّانان یفتنان الناس ویعملان فی خیط رقبتی ورقبة موالیّ، فدماؤهما هدر للمسلمین، وایّاك والفتك[2]! فان الاسلام قد قیّد الفتك واشفق ان قتلته ظاهرا ان تُسأل لم قتلته ! ولا تجد السبیل الی تثبیت حجّة، ولا یمکنك ادلاء الحجّة فتدفع ذلك عن نفسك، فیسفك دم مؤمن من اولیائنا بدم کافر، علیکم بالاغتیال ! قال محمد بن عیسی: فما زال اسحق یطلب ذلك ان یجد السبیل الی ان یغتالهما بقتل وکانا قد حذّراه لعنهما الله .

١ـ تحرج وتأثم: تجنّب الحرج والإثم وکفّ .

٢ـ الفتك : القتل جهارا ، والاغتیال: الاهلاك والاخذ من حیث لا یدری وغفلة .

فى على واحمد ابنىالحسن بن علىّ بن فضّال الكوفيّين، و عبدالله‌بن محمدبن خالد الطيالسى كوفىّ، والقاسم‌بن هشام‌اللؤلؤى كوفىّ ، ومحمد ابن احمد وهو حمدان النهدى كوفىّ، و على‌بن عبدالله‌بن مروان بغدادى، وابراهيم‌بن محمدبن فارس ، ومحمدبن يزداد الرازى ، و اسحق‌بن محمّدالبصرى

١٠١٤ـ قال ابوعمرو: سألت اباالنضر محمدبن مسعود، عن جميع هؤلآء؟ فقال، اما علىّ‌بن‌الحسن‌بن علىّ‌بن فضّال: فما رأيت فيمن لقيت بالعراق وناحية خراسان افقه ولا افضل من علىّ‌بن‌الحسن بالكوفة، ولم يكن كتاب عن‌الأئمّة عليهم‌السلام من كل صنف الاّ وقد كان عنده، وكان احفظ‌الناس، غير انّه كان فطحيّاً يقول بعبدالله‌بن جعفر، ثم بابى‌الحسن موسى(ع)، وكان من‌الثقات وذكر: ان احمدبن‌الحسن كان فطحيّاً ايضاً . واما عبدالله‌بن محمدبن خالدالطيالسى: فما علمته الا خيّرا ثقة، واماالقاسم ابن‌هشام:فقد رأيته فاضلا خيّرا، وكان يروى عن‌الحسن‌بن محبوب، واما محمدبن احمدالنهدى: وهو حمدان‌القلانسى كوفىّ فقيه ثقة خيّر، واما على‌بن عبدالله‌بن مروان: فان‌القوم يعنى الغلاة يُمتحن‌فى‌اوقات‌الصلوات، ولم‌احضره فى وقت صلاة ولم اسمع فيه الاخيرا، واما ابراهيم‌بن محمدبن فارس: فهو فى نفسه لا بأس بـه، ولكن بعض من يروى هو عنه، و امّا محمدبن يزداد الرازى: فلا بأس به ، واما ابويعقوب اسحق‌بن محمد

البصری: فانّه کان غالیا، وصرت الیه الی بغداد لأکتب عنه[۱]، وسألته کتابا انسخه؟ فاخرج الیّ من احادیث المفضّل بن عمر فی التفویض، فلم ارغب فیه، فاخرج الیّ احادیث منتسخة من الثقات، ورأیته مولعا بالحمامات المراعیش[۲] ویمسکها، ویروی فی فضل امساکها احادیث، قال، وهو احفظ من لقیته.

فی حفص‌بن عمرو المعروف بالعمری
وابراهیم‌بن مهزیار وابنه محمّد

۱۰۱۵ـ احمدبن علی‌بن کلثوم السرخسی، وکان من القوم[۳]، و کان مأمونا علی الحدیث، حدثنی اسحق‌بن محمد البصری، قال حدثنی محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار قال، ان ابی لما حضرته الوفاة دفع الیّ مالا واعطانی علامة، ولم یعلم بتلک العلامة احد الا الله عزوجلّ، وقال من اتاک بهذه العلامة فادفع الیه المال! قال، فخرجت الی بغداد و نزلت فی خان، فلمّا کان الیوم الثانی اذ جاء شیخ ودقّ الباب، فقلت للغلام انظر من هذا! فقال شیخ بالباب، فقلت ادخل! فدخل وجلس، فقال انا العمری، هات المال الذی عندک وهو کذا وکذا ومعه العلامة! قال، فدفعت الیه المال.

۱ـ عنده ـ خ.

۲ـ الحمام بالفتح: طائر معروف، والجمع حمامات. والمراعیش جمع مرعش بالضم او الفتح: حمام ابیض یحلّق فی الهواء.

۳ـ یعنی الفلاة بقرینة الحدیث السابق.

وحفص بن عمرو كان وكيل ابى محمد(ع)، واما ابوجعفر محمدبن حفص بن عمرو فهو ابن العمرى وكان وكيل الناحية، وكان الامر يدور عليه.

فى ابى يحيى الجُرجانى

١٠١٦ـ قال ابوعمرو: وابويحيى الجرجانى اسمه احمدبن داودبن سعيد الفزارى، وكان من اجلّة اصحاب الحديث، ورزقه الله هذا الأمر، وصنّف فى الرد[١] على اصحاب الحشو تصنيفات كثيرة، والّف من فنون[٢] الاحتجاجات كتبا ملاحـا .

وذكر محمدبن اسمعيل بنيسابور[٣]: انّه هجم عليه محمدبن طاهر، فامر بقطع لسانه ويديه ورجليه وبضرب الف سوط وبصلبه، سعى بذلك محمدبن يحيى الرازى وابن البغوى وابراهيم بن صالح بحديث روى محمد ابن يحيى[٤] لعمربن الخطّاب، فقال ابويحيى ليس هو عمربن الخطّاب هو عمربن شاكر، فجمع الفقهاء: فشهد مسلم انّه على ماقال وهو عمربن شاكر، وعرف ابوعبدالله المروزى ذلك وكتمه بسبب محمدبن يحيى، وكان ابو يحيى قال هما يشهد ان لى، فلما شهد مسلم قال غيرهذا شاهد انلم يشهد[٥]،

١ـ من الرد ـ خ .
٢ـ فى فنون ـ خ .
٣ـ النيسابورى ـ خ .
٤ـ يحيى الرازى ـ خ .
٥ـ وفى الفهرست: لم يشهدا فشهد بعدذلك المجلس عنده رجل .

فشهد بعد ذلك المجلس عنده، وخلّى عنه ولم يصبه ببليّة، وسنذكر بعض مصنّفاته فانها ملاح، ذكرناها نحن فى كتاب الفهرست ونقلناها من كتابه[1].

فى ابى‌عبدالله محمدبن احمدبن نُعيم الشاذانى

۱۰۱۷ـ آدم‌بن محمد، قال سمعت محمدبن شاذان‌بن نُعيم يقول: جمع عندى مال للغريم فانفذت به اليه، والقيت فيه شيئا من صلب مالى، قال، فورد من الجواب: قد وصل الىّ ماانفذت من خاصّة مالك فيها كذا وكذا فقبل الله منك.

ما روى فى ابى‌الحسن محمّدبن ميمون

۱۰۱۸ـ ابوعلى احمدبن على‌بن كلثوم السرخسى، قال حدثنى اسحق ابن محمدبن ابان البصرى، قال حدثنى محمدبن الحسن‌بن ميمون[2]، انّه قال، كتبت الى ابى محمد(ع) اشكو اليه الفقر! ثم قلت فى نفسى: اليس قال ابوعبدالله(ع) الفقر معنا خير من الغنى مع عدوّنا والقتل معنا خير من الحياه مع عدوّنا! فرجع الجواب: انّ الله عزوجلّ يمحّض اوليائنا اذا تكاثفت ذنوبهم بالفقر، وقد يعفو عن كثير، وهو كما حدّثت نفسك: الفقر معنا خير من الغنى مع عدوّنا، ونحن كهف لمن التجأ الينا ونور لمن

۱ـ الظاهر ان هذه الجملة الاخيرة من كلام الشيخ، ثمّ ان الشيخ ذكر مصنّفاته فى الفهرست وقال فى آخره: ذكره الكشّى فى كتابه فى معرفة الرجال.

۲ـ فى النسخ الخطيّة كذلك. وفى المطبوعة: محمدبن الحسن‌بن شمون، وكذلك فى العنوان فى كلمة ميمون.

استضاء بنا وعصمة لمن اعتصم بنا، من احبّنا كان معنا فى السنام الاعلى ومن انحرف عنا فالى النار، قال، قال ابوعبدالله: تشهدون على عدوّكم بالنار ولا تشهدون لوليّكم بالجنّة ! مايمنعكم من ذلك الا الضعف ! .

وقال محمدبن الحسن: لقيت من علّة عينى شدّة، فكتبت الى ابى محمد(ع) اسأله ان يدعو لى ! فلمّا نفذ الكتاب: قلت فى نفسى ليتنى كنت سألته ان يصف لى كحلا اكحلها ! فوقّع بخطّه : يدعو لى بسلامتها، اذا كانت[1] احديهما ذاهبة، وكتب بعده: اردت ان اصف لك كحلا ، عليك بصبر[2] مع الأثمد وكافورا وتوتيا، فانّه يجلو مافيها من الغشا[3] ويبس الرطوبة، قال، فاستعملت ماامرنى به، فصحّت والحمد لله .

فى احمدبن ابراهيم ابى حامد المراغى والحسن بن النضر

١٠١٩ـ على بن محمدبن قتيبة، قال حدثنى ابوحامد احمدبن ابراهيم المراغى، قال، كتب ابوجعفر محمدبن احمدبن جعفر القمّى العطّار، وليس له ثالث فى الأرض فى القرب من الأصل[4]، يصفنا لصاحب الناحية(ع)، فخرج: وقفت على ما وصفت به اباحامد، اعزّه الله بطاعته ! وفهمت ماهو عليه ،

١ـ اذ كانت ـ خ .
٢ـ ان تصيّر مع الأثمد كافورا ـ خ .
٣ـ يجلو البصر مافيها من الغش ـ خ .
٤ـ فى الأرض فى المغرب والمشرق ـ خ .

تمّم الله ذلك له باحسنه ولا اخلاه من تفضّله عليه وكان الله وليّه! [1]اكثر السلام و اخصّه. قال ابوحامد: هذا فی رقعة طويلة، فيها امر ونهی الی ابن اخی كثير[2]، وفی الرقعة مواضع قد قرضت، فدفعت الرقعة كهيئتها الی علاء بن الحسن الرازی .

وكتب رجل من اجلة اخواننا يسمی الحسن بن النضر بما خرج فی ابی حامد وانفذه الی ابيه[3] من مجلسنا يبشّره بما خرج، قال ابوحامد فامسكت الرقعة اريدها، فقال ابوجعفر: اكتب ماخرج فيك ففيها معان تحتاج الی احكامها! قال وفی الرقعة امر ونهی منه(ع) الی كابل وغيرها .

فی احمدبن هلال العبرتائی والدهقان عروة

١٠٢٠ــ علی بن محمد بن قتيبة، قال حدثنی ابوحامد احمدبن ابراهيم المراغی، قال، ورد علی القاسم بن العلا نسخة ما خرج من لعن ابن هلال ، وكان ابتداء ذلك، ان كتب (ع) الی قوّامه بالعراق: احذروا الصّوفیّ المتصنّع! قال، وكان من شأن احمدبن هلال انّه قد كان حجّ اربعا وخمسين حجّة، عشرون منها[4] علی قدميه، قال، وكان رواة اصحابنا بالعراق لقوه وكتبوا منه، وانكروا ما ورد فی مذمّته، فحملوا القاسم بن العلا علی ان

١ــ وفی المنهج والمنتهی : وعليه اكثر السلام .

٢ــ كبيــر ــ خ .

٣ــ ابنــه ــ خ .

٤ــ فی ب : اربعا وخمسين علی قدميه .

يراجع فى امره ! فخرج اليه: قدكان امرنا نفذ اليك فى المتصنّع ابن هلال لارحمه الله، بما قد علمت لم يزل لاغفر الله له ذنبه ولا اقاله عثرته يداخل فى امرنا بلااذن منّا ولا رضى، يستبدّ برأيه، فيتحامى من ديوننا[1]، لا يمضى من امرنا[2] الا بما يهواه ويريد، اراده الله بذلك فى نار جهنّم، فصبرنا عليه حتّى تبر[3] الله بدعوتنا عمره، وكنّا قد عرفنا خبره قوما من موالينا فى ايّامه، لارحمه الله! وامرناهم بالقاء ذلك الى الخاصّ من موالينا، ونحن نبرء الى الله من ابن هلال لا رحمه الله، وممّن لايبرء منه. واعلم الاسحاقى سلّمه الله واهل بيته مما اعلمناك من حال هذا الفاجر، وجميع من كان سألك ويسألك عنه من اهل بلده والخارجين، ومن كان يستحقّ ان يطّلع على ذلك، فانّه لاعذر لاحد من موالينا فى التشكيك فيما يؤدّيه[4] عنّا ثقاتنا، قدعرفوا ابانّا نفاوضهم سرّنا، ونحمله اياه اليهم وعرّفنا ما يكون من ذلك ان شاء الله تعالى.

وقال ابوحامد: فثبت قوم على انكار ماخرج فيه، فعاودوه فيه؟ فخرج: لا شكر الله قدره ! لم يدع المرء ربّه بان لايزيغ قلبه بعد ان هداه وان يجعل مامنّ به عليه مستقرا ولا يجعله مستودعا، وقد علمتم ما كان من امر الدهقان عليه لعنة الله وخدمته وطول صحبته، فابدله الله بالايمان كفرا

١ـ ذنوبنا ـ خ. والتحامى: التوقى والإجتناب.
٢ـ امرنا اياه ـ خ.
٣ـ بتر ـ خ.
٤ـ رواها ـ خ.

حين فعل مافعل، فعاجله‌الله بالنقمة ولايمهله، والحمدلله لاشريك‌له، وصلّى الله على محمد وآله وسلّم .

فى ابى‌جعفر محمدبن عيسى‌بن عبيدبن يقطين

۱۰۲۱ـ قال نصربن‌الصبّاح: ان محمدبن عيسى‌بن عبيد، من صغار من‌يروى عن ابن‌محبوب فى‌السنّ .

علىّ‌بن محمدالقتيبى، قال، كان‌الفضل يحبّ العبيدى ويثنى عليه ويمدحه ويميل اليه، ويقول ليس فى اقرانه مثله .

۱۰۲۲ـ جعفربن معروف، قال، صرت الى محمدبن عيسى لأكتب‌عنه: فرأيته يتقلنس[1] بالسوداء، فخرجت من‌عنده ولم اعد اليه، ثم‌اشتدّت ندامتى لِماتركت من‌الاستكثار منه لمّا رجعت، وعلمت انّى قد غلطت .

فى‌ابى‌محمدالفضل‌بن شاذان رحمه‌الله

۱۰۲۳ـ سعدبن جناح الكشّى، قال سمعت محمدبن ابراهيم‌الوراق السمرقندى، يقول، خرجت الى‌الحجّ ، فاردت ان امرّ على رجل كان من اصحابنا معروف بالصدق والصلاح والورع والخير ، يقال له بورق البوسنجانى[2]، قرية من قرى هراة، وازوره واحدث عهدى، به قال،فاتيته،

۱ـ يتفلس، يتعيّش ـ خ . قلنسه : ستره و غطّاه . وغلّس فى‌العمل : عمله فى‌الظلمة .

۲ـ البوشنجانى ـ خ .

فجرى ذكر الفضل بن شاذان رحمه الله، فقال بورق: كان الفضل به بطن[1] شديد العلّة، ويختلف في الليلة مائة مرّة الى مائة وخمسين مرّة، فقال له بورق خرجت حاجّاً فاتيت محمد بن عيسى العبيدي، ورأيته شيخا فاضلا في انفه عوج وهو القنا[2]، ومعه عدّة رأيتهم مغتمّين محزونين، فقلت لهم مالكم؟ قالوا ان ابامحمد(ع) قد حبس، قال بورق: فحججت ورجعت ثم اتيت محمد ابن عيسى، ووجدته قدانجلى عنه ماكنت رايت به، فقلت ماالخبر؟ قال قد خلّى عنه، قال بورق: فخرجت الى سرّ من رأى ومعي كتاب يوم وليلة، فدخلت على ابي محمد(ع) وأريته ذلك الكتاب، فقلت له: جعلت فداك ان رأيت ان تنظر فيه! فلما نظر[3] فيه وتصفّحه ورقة ورقة: وقال: هذا صحيح ينبغي ان يعمل به، فقلت له: الفضل بن شاذان شديد العلّة، ويقولون انّها من دعوتك بموجدتك عليه، لما ذكروا عنه: انّه قال ان وصي ابراهيم خير من وصي محمد صلّى الله عليه وآله، ولم يقل، جعلت فداك هكذا كذبوا عليه، فقال: نعم رحم الله الفضل، قال بورق: فرجعت فوجدت الفضل قدتوفّي[4] في الأيّام التي قال ابومحمد(ع) رحم الله الفضل.

١٠٢٤ـ ذكر ابوالحسن محمد بن اسمعيل البندقي النيسابوري: انّ

١ـ بطن كعلم بطنا بالتحريك: عظم بطنه فهو بطن وبطين.

٢ـ قنى الأنف قنا من باب علم: اذا ارتفع وسط قصبته وضاق منخراه، فهو اقنى.

٣ـ وفي نسخة ب و ج وتصفّحه ورقه ورقة وقال.

٤ـ مات ـ خ.

الفضل‌بن شاذان‌بن‌الخليل نفاه عبدالله‌بن طاهر عن نيسابور، بعد ان دعى به واستعلم كتبه وامره ان يكتبها، قال، فكتب تحته: الاسلام الشهادتان[1] ومايتلوهما، فذكر: انه يجبّ از يقف على قوله فى السلف؟ فقال ابومحمد: اتولّى ابابكر واتبرّء من عمر، فقال له: ولم تتبرّء من عمر؟ فقال: لاخراجه العبّاس من الشورى، فتخلص منه بذلك.

١٠٢٥ـ جعفربن معروف، قال حدثنى سهل‌بن بحر الفارسى، قال سمعت الفضل‌بن شاذان آخر عهدى به، يقول: انا خلف لمن مضى، ادركت محمدبن ابى‌عمير وصفوان‌بن يحيى وغيرهما، وحملت عنهم منذ خمسين سنة، ومضى هشام‌بن‌الحكم رحمه‌الله وكان يونس‌بن عبدالرحمن رحمه‌الله خلفه كان يردّ على‌المخالفين، ثم مضى يونس‌بن عبدالرحمن ولم يخلف خلفا غير السكّاك، فردّ على‌المخالفين حتّى مضى رحمه‌الله، وانا خلف‌لهم من‌بعدهم رحمهم‌الله.

١٠٢٦ـ وقال ابوالحسن على‌بن محمدبن قتيبة، وممّا رقّع[2] عبدالله بن حمدويه البيهقى، وكتبته عن رقعته: ان اهل نيسابور قداختلفوا فى

١ـ هكذا فى‌المطبوعة، وفى نسخة ب: فكتب محبّةً للإسلام الشهادتين. وقريب منها فى‌النسخ‌الأخر. وفى‌الممقانى: نخبة‌الإسلام الشهادتان.

٢ـ وقع ـ خ. وهذه‌الرواية موجودة فى‌المطبوعة ونسخة‌ب هنا، وليست فى‌غيرها، وفى بعض‌النسخ ذكرت ذيل ايّوب‌بن نوح‌الآتى فى ١٠٨٣. وفى نسخة ج و غيره ذكرت من دون تناسب بعد روايـة ابى‌يحيى الموصلى فى ١١٢٨.

دينهم، وخالف بعضهم بعضا ويكفّر بعضهم بعضا، وبها قوم يقولون انّ النبى صلّى الله عليه وآله عرف جميع لغات اهل الأرض ولغات الطيور وجميع ماخلق الله، وكذلك لابدّ ان يكون فى كلّ زمان من يعرف ذلك، ويعلم ما يضمر الانسان ويعلم مايعمل اهل كل بلاد فى بلادهم ومنازلهم، واذا لقى طفلين يعلم ايّهما مؤمن وايّهما يكون منافقا،[1] وانّه يعرف اسماء جميع من يتولاّه فى الدنيا واسماء آبائهم، واذا رأى احدهم عرفه باسمه من قبل ان يكلّمه، ويزعمون جعلت فداك ان الوحى لاينقطع، والنّبى(ص) لم يكن عنده كمال العلم ولا كان عند احد من بعد، واذا حدث الشىّ فى اىّ زمان كان ولم يكن علم ذلك عند صاحب الزمان: اوحى الله اليه واليهم؛ فقال: كذبوا لعنهم الله وافتروا اثما عظيما .

وبها شيخ[2] يقال له الفضل بن شاذان، يخالفهم فى هذه الأشياء وينكر عليهم اكثرها، وقوله: شهادة ان لااله الاّ الله وان محمّداً رسول الله، وانّ الله عز وجلّ، فى اسماء السابعة فوق العرش كما وصف نفسه عز وجلّ و انّه جسم ، فوصفه بخلاف المخلوقين فى جميع المعانى ، ليس كمثله شىء وهو السميع البصير، وانّ من قوله: انّ النبىّ(ص) قد اتى بكمال الدين، وقد بلّغ عن الله عزوجل ماامره به، وجاهد فى سبيله وعبده حتّى اتاه اليقين، وانّه(ص) اقام رجلا يقوم مقامه من بعده، فعلّمه من العلم الذى

١ــ كافراً ــ خ .

٢ــ الظاهر ان هذه الجملة الى قوله: فقال قدصدق، من كلام السائل وهو عبدالله بن حمدويه .

اوحى الله اليه، يعرّف ذلك الرجل الذى عنده من العلم الحلال والحرام وتأويل الكتاب وفصل الخطاب، وكذلك فى كلّ زمان لا بدّ من ان يكون واحد يعرف هذا، وهو ميراث من رسول الله (ص) يتوارثونه، وليس يعلم احد منهم شيئا من امر الدين الا بالعلم الّذى ورثوه عن النبى (ص) وهو ينكر الوحى بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله).

فقال قد صدق فى بعض وكذب فى بعض. و فى آخر الورقة: قدفهمنا رحمك الله كلّما ذكرت، ويأبى الله عزوجلّ ان يرشد احدكم وان نرضى[1] عنكم وانتم مخالفون معطّلون، الّذين لايعرفون اماما ولا يتولّون[2] وليّا، كلّما تلاقاكم الله عزوجل برحمته، واذن لنا فى دعائكم الى الحقّ، وكتبنا اليكم بذلك، وارسلنا اليكم رسولا: لم تصدّقوه، فاتّقوا الله عباد الله! ولا تلجوا[3] فى الضلالة من بعد المعرفة! واعلموا انّ الحجّة قد لزمت اعناقكم! فاقبلوا نعمته عليكم تدم لكم بذلك سعادة الدارين عن الله عزوجل ان شاء الله. وهذا الفضل بن شاذان مالنا وله! يفسد علينا موالينا، ويزيّن لهم الأباطيل، وكلّما كتبنا اليهم كتابا اعترض علينا فى ذلك، وانا اتقدّم اليه ان يكفّ عنا، والاّ والله سألت الله ان يرميه بمرض لايندمل جرحه منه فى الدنيا ولا فى الاخرة، ابلغ موالينا هداهم الله سلامى، واقرأهم بهذه الرقعة، ان شاء الله.

١ــ يرضى ــ خ.

٢ــ لا تعرفون اماما ولا تتولون ــ خ.

٣ــ من الولوج بمعنى الدخول. ويمكن ان يكون من الالحاح بمعنى الإصرار والمواظبة.

١٠٢٧ـ محمدبن‌الحسين‌بن محمد الهروى ، عن حامدبن محمد العلجردى البوسنجى[١]، عن‌الملقّب بفورا[٢]، من‌اهل‌البوزجان من‌نيسابور ان ابامحمدالفضل‌بن شاذان رحمه‌الله كان وجّهه الى‌العراق الى حيث به ابومحمدالحسن‌بن على صلوات‌الله عليهما، فذكر انه دخل على ابى‌محمد (ع)، فلما اراد ان‌يخرج: سقط منه كتاب فى حضنه ملفوف فى رداء له ، فتناوله ابومحمد(ع) ونظر فيه، وكان‌الكتاب من‌تصنيف‌الفضل ، وترحّم عليه، وذكر انه قال: اغبط اهل‌خراسان بمكان‌الفضل‌بن شاذان وكونه بين اظهرهم .

١٠٢٨ـ محمدبن‌الحسين، عن عدّة اخبروه ، احدهم ابوسعيد ابن محمودالهروى، وذكرانه سمعه[٣] ايضاً ابوعبدالله‌الشاذانى النيسابورى ، وذكر له: ان ابامحمد(ع) ترحّم عليه ثلاثاً ولاءً .

قال احمدبن يعقوب ابوعلى‌البيهقى، رحمه‌الله، اما ماسألت من ذكر التوقيع الّذى خرج فى‌الفضل‌بن شاذان، ان مولانا (ع) لعنه بسبب قوله بالجسم: فانّى اخبرك انذلك باطل، وانّما كان مولانا(ع) انفذالى‌نيسابور

١ـ كذلك فى‌نسخة ب و د، وفى‌المطبوعة وكتب‌الرجال: حامدبن محمد الازدى البوشنجى .

٢ـ كذلك فى نسخة ب والمطبوعة. وفى‌الممقانى: الملقب بخوراء .

٣ـ والظاهر ان‌المراد: وذكر محمدبن‌الحسين ان اباعبدالله‌الشاذانى سمع هذاالحديث من ابى‌سعيد ايضا، فذكر ابوسعيد ان ابامحمد ترحم على‌فضل.

وكيلا من العراق، كان يسمّى ايّوب‌بن الناب، يقبض حقوقه، فنزل‌بنيسابور عند قوم من الشيعة ممّن يذهب مذهب‌الارتفاع والغلوّ والتفويض، كرهت ان اسمّيهم، فكتب هذاالوكيل: يشكوالفضل‌بن شاذان ، بانّه يزعم انّى لست من‌الأصل، ويمنع‌الناس من‌اخراج حقوقه ، وكتب هؤلاءالنفر ايضاً الى‌الأصل: الشكاية للفضل، ولم‌يكن ذكروا‌الجسم ولاغيره، وذلك‌التوقيع خرج من‌يدالمعروف بالدهقان ببغداد فى‌كتاب عبدالله‌بن‌حمدويه[1] البيهقى، وقد قرأته بخطّ مولانا عليه‌السلام، والتوقيع هذا: الفضل‌بن شاذان ماله ولموالىّ يؤذيهم ويكذّبهم! وانّى لأحلف بحقّ آبائى لئن لم ينته‌الفضل بن شاذان عن‌هذا لأرمينّه‌بسرماة لايندمل جرحه منها فى‌الدنيا ولا فى‌الآخرة .

وكان هذاالتوقيع بعد موت‌الفضل‌بن شاذان بشهرين فى سنة ستّين ومأتين، قال ابوعلى: والفضل‌بن شاذان كان برستاق بيهق فورد خبر الخوارج فهرب منهم فاصابه‌التعب من خشونة‌السفر فاعتلّ ومات منه ، وصلّيت عليه .

١٠٢٩ـ والفضل‌بن شاذان رحمه‌الله كان يروى عن جماعة ، منهم : محمدبن ابى‌عمير، وصفوان‌بن يحيى، والحسن‌بن محبوب، والحسن بن علىّ‌بن فضّال، ومحمدبن اسمعيل‌بن بزيع ، ومحمدبن الحسن‌الواسطى ، ومحمدبن‌سنان، واسمعيل‌بن سهل، وعن ابيه شاذان‌بن‌الخليل، وابى‌داود المسترقّ، وعماربن‌المبارك، وعثمان‌بن‌عيسى، وفضالة‌بن ايّوب، و على

١ـ فى نسخة ب و ج: عمرويه

بن الحكم، وابراهيم بن عاصم، وابى هاشم داود بن القاسم الجعفرى، والقاسم ابن عروة، وابن ابى نجران .

وقف بعض من يخالف ليونس والفضل، وهشاماً قبلهم، فى اشياء ، واستشعر فى نفسه بغضهم وعداوتهم وشنأتهم ، على هذه[1] الرقعة، فطابت نفسه وفتح عينيه، وقال يُنكر طعننا على الفضل! وهذا امامه قد اوعده وهدّده، وكذّب بعض وصف ماوصف[2]، وقد نوّر الصبح لذى عينين ، فقلت له: اما الرقعة: فقد عاتب الجميع وعاتب الفضل خاصّة و ادّبه، ليرجع عمّا عسى قد أتاه من لايكون معصوما. واوعده: ولم يفعل شيئاً من ذلك، بل ترحّم عليه فى حكاية بورق ، وقد علمت ان اباالحسن الثانى واباجعفر (عليهما السلا) ابنه بعده قد اقرّ[3] احدهما وكلاهما صفوان بن يحيى ومحمد ابن سنان وغيرهما، لم يُرض[4] بعد عنهما و مدحهما . وابو محمد الفضل رحمه الله من قوم لم يعرض له بمكروه بعد العتاب، على انّه قد ذكر ان هذه الرقعة وجميع ماكتب الى ابراهيم بن عبده : كان مخرجهما من العمرى وناحيته، والله المستعان، وقيل ان للفضل مائة وستّين مصنّفا، ذكرنا بعضها

١ــ متعلق بقوله وقف .

٢ــ فان فى جواب الرقعة السابقة فى ١٠٢٦: فقال قد صدق فى بعض و كذب فى بعض. وفى بعض النسخ: بعض ماوصف .

٣ــ قد امر ــ خ .

٤ــ فى المطبوعة والمنهج: مما لم يرض. وقد سبق فى ٩٦٢ روايات فيهما فراجعها .

فی کتاب الفهرست[1].

فی محمدبن سعیدبن کلثوم المِرْوَزی

١٠٣٠ـ قال نصربن الصبّاح: کان محمدبن سعیدبن کلثوم مروزیًا من اجلّة المتکلّمین بنیسابور، وقال غیره: هم[2] عبدالله‌بن طاهر علی‌محمد ابن سعید بسبب خبثه،[3] فحاجّه محمدبن سعید، فخلّی سبیله. قال ابو ـ عبدالله‌الجرجانی: ان محمدبن سعید کان خارجیًا ثم رجع الی‌التشیّع، بعد ان کان بایع علی‌الخروج واظهارالسیف.

فی جعفربن محمدبن حکیم

١٠٣١ـ سمعت حمدویه‌بن نصیر، یقول: کنت عندالحسن‌بن موسی، اکتب عنه احادیث جعفربن محمدبن حکیم، اذلقینی رجل من اهل‌الکوفة سمّاه لی حمدویه، وفی یدی کتاب فیه احادیث جعفربن محمدبن حکیم، فقال هذا کتاب من؟ فقلت کتاب‌الحسن‌بن موسی عن جعفربن محمدبن حکیم، فقال: اماالحسن فقل فیه ماشئت، واما جعفربن محمدبن حکیم فلیس بشیء[4].

فی ابی‌سمینة محمدبن علی‌الصیرفی

١٠٣٢ـ قال‌حمدویه، عن‌بعض مشیخته: محمدبن علی رُمی بالغلوّ.

١ـ الظاهر ان هذه‌الجملة من‌کلام‌الشیخ، وقد ذکرها فی‌الفهرست.

٢ـ هجم ـ خ.

٣ـ ختنه ـ خ.

قال نصر بن الصبّاح: محمد بن علي الطاحي هو ابو سمينة .

١٠٣٣ـ و ذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري ، عن الفضل بن شاذان، انه قال كدت ان اقنت على ابي سمينة محمد بن علي الصيرفي، قال، فقلت له ولم استوجب القنوت من بين امثاله ؟ قال انى لأعرف منه مالا تعرفه .

وذكر الفضل في بعض كتبه : الكذابون المشهورون ابو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصايغ ومحمد بن سنان وابو سمينة اشهرهم .

في ابي عبدالله محمد بن خالد البرقي

١٠٣٤ـ قال نصر بن الصبّاح: لم يلق البرقي ابا بصير، بينهما القاسم بن حمزة ولا اسحق بن عمّار، وينبغي ان يكون صفوان قد لقيه .

ما روى في ريّان بن الصلت الخراساني

١٠٣٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن الحسن[٢] ، قال حدثني معمّر بن خلّاد، قال، سألني رجل ان استأذن له عليه يعني الرضا (عليه السلام) واسأله ان يكسوه قميصا ويهب له من دراهمه؟ فلما رجعت من عند الرجل: اصبت رسوله يطلبني، فلما دخلت عليه، قال : اين كنت؟ قلت كنت عند فلان، قال: يشتهي ان يدخل علي؟ فقلت نعم جعلت فداك، قال: ثم سبّحت، فقال: مالك تسبّح؟ فقلت له كنت عنده الآن في هذا، فقال: ان المؤمن موفق

١ـ في نسخة ب : هذا قبل العنوان السابق ابي سمينة .

٢ـ علي بن الحسين ـ خ .

ثم قال: له يأتيك فاعلمه[1] ! قال فلما دخل عليه جلس قدّامه، وقمت انا فى ناحية، فدعانى فقال: اجلس! فجلست، فسأله الدعاء ؟ ففعل، ثم دعا بقميص؟ فلمّا قام وضع فى يده شيئا، فنظرت فاذا هى دراهم من دراهمه .

قال محمد بن مسعود، قال علىّ بن الحسن[2]: والرجل الّذى سأل الدعاء والكسوة هو الريّان بن الصلت، وقال: حدثنى الريّان بهذا الحديث .

١٠٣٦ـ طاهر بن عيسى، قال حدثنى جعفر بن احمد، عن على بن شجاع، عن محمد بن الحسن، عن معمّر بن خلّاد، قال، قال لى الريّان بن الصلت ، وكان الفضل بن سهل بعثه الى بعض كور خراسان، قال احبّ ان تستأذن لى على ابى الحسن (ع)[3]، فاسلّم عليه واودّعه ، و احبّ ان يكسونى من ثيابه و ان يهب لى من الدراهم الّتى ضربت باسمه! قال، فدخلت عليه، فقال لى مبتدئا يامعمّر ريّان يحبّ ان يدخل علينا واكسوه[4] من ثيابى واعطيه من دراهمى؟ قال، قلت سبحان الله والله ماسألنى الا ان اسألك ذلك له، فقال لى يامعمّر ان المؤمن موفّق قل له فليجئ ! قال، فامرته فدخل عليه فسلّم عليه، فدعا بثوب من ثيابه، فلما خرج: قلت اىّ شئ اعطاك؟ واذا فى يده ثلاثون درهما .

١٠٣٧ـ على بن محمد القتيبى، قال حدثنى ابو عبدالله الشاذانى ، قال

١ـ فى الممقانى: قل له يأتيك فاعلمته .

٢ـ على بن الحسين ـ خ .

٣ـ المراد ابو الحسن الرضا (ع) .

٤ـ فى النسخ: يامعمر بن ريّان ايحب ان يدخل علينا واكسوه

سألت الريّان بن الصلت فقلت له : انا محرم وربّما احتلمت، فاغتسل وليس معى من الثياب ما استدفئ[٤] به الا الثياب المخاطة؟[١] فقال لى: سألت هذه المشيخة الّذين معنا فى القافلة عن هذه المسألة يعنى اباعبدالله الجرجانى ويحيى بن حماد وغيرهما؟ فقلت بلى قد سألت، قال فما وجدت عندهم ؟ قلت لا شىء، قال الريّان لابنه محمد لو شغلوا بطلب العلم لكان خيراً لهم، واشتغالهم[٢] بما لا يعينهم يعنى من طريق الغلوّ، ثم قال لابنه قد حدّث[٣] بهذا ما حدث وهم ينتمونه الى القيل، وليس عندهم ما يرشدون به الى الحق، يابنىّ اذا اصابك ما ذكرت فالبس ثياب احرامك، فان لم تستدفئ به فغيّر ثيابك المخيطة و تدثّر[٤] ! فقلت كيف اغيّر ؟ قال الق ثيابك على نفسك فاجعل جلبابه[٥] من ناحية ذيلك وذيله من ناحية وجهك .

فى على بن مهزيار

١٠٣٨ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى ابو يعقوب يوسف بن السخت البصرى، قال، كان علىّ بن مهزيار نصرانيا فهداه الله، وكان من اهل هند كان قرية[٦] من قرى فارس، ثم سكن الأهواز فاقام بها، قال، كان اذا طلعت

١ـ كذلك فى النسخ، والصحيح هو المخيطة، لعدم استعمال المخاطة من الأفعال فى اللغة .

٢ـ عن اشتغالهم ـ خ .

٣ـ قد حدثت ـ خ .

٤ـ تدير ـ خ . والتدثر: الإشتمال .

٥ـ فى الممقانى: جيبه .

٦ـ فى نسخة ج : كان فى قرية. وفى منتهى المقال: من اهل هندوان قرية. ويمكن ان يكون الأصل هندوجان، ثم حرّف الى هندوكان .

الشمس سجد، وكان لايرفع رأسه حتى يدعو لالف من اخوانه بمثل ما دعا لنفسه، وكان على جبهته سجّادة مثل ركبة البعير .

قال حمدويه‌بن نصير: لما مات عبدالله‌بن جندب قام علىّ بن مهزيار مقامه، ولعلىّ بن مهزيار مصنّفات كثيرة زيادة على ثلاثين كتابا .

١٠٣٩ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى علىبن محمد ، قال حدثنى احمدبن محمد، عن علىّ بن مهزيار، قال، بينا انا بالقرعاء فى سنة ستّ وعشرين ومأتين منصرفى عن الكوفة، وقد خرجت فى آخر الليل اتوضّأ انا واستاك، وقد انفردت من رحلى ومن الناس، فاذا انا بنار فى اسفل مسواكى، يلتهب لها شعاع مثل شعاع الشمس او غير ذلك، فلم افزع منها و بقيت اتعجّب، ومسستها فلم اجد لها حرارة، فقلت: الّذى جعل لكم من الشجر الأخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون. فبقيت اتفكّر فى مثل هذا، واطالت النار المكث[1] طويلا، حتى رجعت الى اهلى، وقد كانت السماء رشّت[2] وكان غلمانى يطلبون ناراً، ومعى رجل بصرىّ فى الرحل، فلما اقبلت قال الغلمان قد جاء ابوالحسن ومعه نار، وقال البصرى مثل ذلك، حتى دنوت، فلمس البصرىّ النار فلم يجد لها حرارة ولا غلمانى، ثم طفيت بعد طول، ثمّ التهبت فلبثت قليلاً ثم طفيت، ثم التهبت ثم طفيت الثالثة فلم تعد، فنظرنا الى السواك: فاذا ليس فيه اثر نار ولا حرّ ولا شعث[3] ولا سواد ولا شىء

١ـ مكثاً ـ خ .

٢ـ رشّت السماء الماء: فرّقته وجادت بالرش وهو المطر القليل .

٣ـ الشعث: التفرق. والخبأ: السر والأخفاء .

يدلّ على انّه حرق، فاخذت السواك فخبأته، وعدت بـه الى الهادى (ع) قابلا[1]، وكشفت له اسفله وباقيه مغطّى وحدثته بالحديث، فاخذ السواك من يدى وكشفه كلّه وتأمّله ونظر اليه، ثم قال: هذا نور، فقلت له نور جعلت فداك؟ فقال: يميلك الى اهل هذا البيت وبطاعتك لى ولأبى ولآبـائى او بطاعتك لى ولآبائى اراكه الله .

١٠٤٠ـ على قال حدثنى محمد بن احمد، عن محمد بن عيسى، عن على ابن مهزيار، مثله .

وفى كتاب لأبى جعفر (ع) اليه ببغداد: قد وصل الىّ كتابك، وقـد فهمت[2] ما ذكرت فيه، وملأتنى سروراً، فسرّك الله! وانا ارجو من الكافى الدافع ان يكفى كيد كل كايد ان شاء الله تعالى .

وفى كتاب آخر: وقد فهمت ماذكرت من امـر القميّين ، خلّصهم الله وفرّج عنهم! وسررتنى بما ذكرت من ذلك، ولم تزل تفعل! سرّك الله بالجنّة ورضى عنك برضائى عنك! وانا ارجو من الله حسن العون والرأفة! واقول حسبنا الله ونعم الوكيل .

وفى كتاب آخر بالمدينة: فاشخص الى منزلك! صيّرك الله الى خيـر منزل فى دنياك وآخرتك .

وفى كتاب آخر: واسأل الله ان يحفظك من بين يديك ومن خلفك وفى كلّ حالاتك، فابشرفانى ارجو ان يدفع الله عنك ! واسأل الله ان يجعل لك الخيرة فيما عزم لك به[3] عليه من الشخوص فى يوم الأحد ، فأخّر ذلك الى يوم

١ـ كذلك فى ب ، وفى النسخ الاخرى عبارات لامحصّل لها .
٢ـ فهمت ـ خ . ٣ـ عزم لك عليه ـ خ .

الأثنين ان شاء الله، صحبك الله في سفرك وخلفك في اهلـك وادّى غيبتك [١] وسلمت بقدرته .

وكتبت اليه[٢]: اسأله التوسّع عليّ والتحليل لما في يدىّ؟ فكتب : وسّع الله عليك، ولمن سألت به التوسعة من اهلك، ولأهل بيتك ولك ياعلى عندى من اكثر[٣] التوسعة، وانا اسأل الله ان يصحبك بالعافية ويقدمك على العافية ويسترك بالعافية، انّه سميع الدعاء .

وسألته الدعاء؟ فكتب اليّ: وامّا ماسألت من الدعاء فانّك بعد لست تدرى كيف جعلك الله عندى، وربّما سمّيتك باسمك ونسبك، كثرة عنايتى بك ومحبّتى لك ومعرفتى بماانت اليه، فادام الله لك افضل مارزقك من ذلك، ورضى عنك برضائى عنك، وبلّغك افضل نيّتك، وانزلك الفردوس الأعلى برحمته ! انّه سميع الدعاء، حفظك الله وتولاّك ودفع الشرّ[٤] عنك برحمته، وكتبت بخطّى .

فى الحسن والحسين الأهوازيّين

١٠٤١ـ الحسن والحسين ابنا سعيد بن حمّاد بن سعيد موالى[٥] علىّ

١ـ وفى المطبوعة: وادّى عنك امانتك .

٢ـ وكتب اليه ـ خ .

٣ـ اكبر ـ خ .

٤ـ السوء ـ خ .

٥ـ فى المطبوعة وفى الممقانى: ابناسعيد بن حماد مولى، ، وفى بعض كتب الرجال: ابن حماد بن مهران مولى على بن الحسين .

ابن الحسين صلوات الله عليهما، وكان الحسن بن سعيد هو الذى اوصل اسحق ابن ابراهيم الحضينى وعلى بن الريّان بعد اسحق الى الرضا (ع)، وكان سبب معرفتهم لهذا الأمر، ومنه سمعوا الحديث وبه عرفوا، وكذلك فعل بعبدالله ابن محمد الحضينى، وغيرهم ، حتى جرت الخدمة على ايديهم، وصنّفا الكتب الكثيرة، ويقال ان الحسن صنّف خمسين تصنيفاً وسعيد كان يعرف بدندان .

ما روى فى الحسن بن على بن ابى حمزة البطاينى

١٠٤٢ـ محمد بن مسعود، قال سألت علىّ بن الحسن بن فضّال، عن الحسن بن علىّ بن ابى حمزة البطاينى ؟ فقال : كذّاب ملعون رويت عنه احاديث كثيرة و كتبت عنه تفسير القرآن كلّه من اوله الى آخره، الاّ انّى لا استحلّ ان اروى عنه حديثاً واحداً .

وحكى لى ابو الحسن حمدويه بن نصير، عن بعض اشياخه انّه قال: الحسن بن علىّ بن ابى حمزة رجل سوء .

فى احمد بن سابق

١٠٤٣ـ نصر بن صبّاح، قال حدثنى ابو يعقوب اسحق بن محمد البصرى، عن محمد بن عبدالله بن مهران ، قال حدثنى سليمان بن جعفر الجعفرى[1]، قال، كتب ابو الحسن الرضا(ع) الى يحيى بن ابى عمران واصحابه قال، و قرأ يحيى بن ابى عمران الكتاب، فاذا فيه: عافانا الله وايّاكم انظروا

١ـ فى نسخة ب: سلمان بن جعفر الجعدى .

احمدبن سابق لعنه‌الله‌الأعثم[1] الاشجّ واحذروه! قال ابوجعفر: ولم‌يكن اصحابنا يعرفون انه اشجّ او به شجّة حتّى كشف رأسه فاذا به شجّة، قال ابوجعفر محمدبن عبدالله: وكان احمد قبل ذلك يظهر القول بهذه المقالة، قال، فما مضت‌الأيّام حتى شرب‌الخمر ودخل فى‌البلايا.

فى‌الحسين‌بن قياما

١٠٤٤ـ حمدويه‌بن نصير، قال‌حدثنا‌الحسن‌بن موسى،عن‌عبدالرحمن ابن ابى‌نجران، عن‌الحسين‌بن بشّار، قال، استأذنت اناوالحسين‌بن قياما، على‌الرضا(ع) فى‌صرنا[2] فاذن لنا قال: افرغوا من حاجتكم! قال له‌الحسين تخلوالأرض من ان‌يكون فيها امام؟ فقال: لا، قال، فيكون فيهااثنان ؟قال: لا الا واحد صامت لايتكلّم، قال، فقد علمت انّك لست بامام، قال: ومن اين علمت؟ قال، انّه ليس لك ولد وانّما هى فى‌العقب، فقال له: فوالله‌انّه لاتمضى الأيّام والليالى حتى يولد لى ذكر من صلبى يقوم بمثل مقامى، يحيى‌الحق ويمحى[3] الباطل.

١٠٤٥ـ ابوصالح خلف‌بن حمّاد، قال حدثنى ابوسعيد سهل‌بن زياد الآدمى، عن علىّ‌بن اسباط، عن‌الحسين‌بن‌الحسن، قال، قلت لأبى‌الحسن‌ـ

١ـ الاعسم ـ خ.

٢ـ صربا ـ خ. فى‌الأعيان: بالباء، ولعلّه‌الصواب قرية من‌قرى‌المدينة، وفى‌الممقانى: صوباء، قال انها قرية قرب‌المدينة.

٣ـ يمحق ـ خ.

الرضا(ع) انّى تركت ابن قياما من اعدى خلق الله لك! قال: ذلك شرّ له، فلت ما اعجب ما اسمع منك جعلت فداك؟ قال: اعجب من ذلك ابليس، كان فى جوار الله عزوجلّ فى القرب منه، فامره فابى و تعزّز فكان من الكافرين، فأملى الله له، والله ما عذّب الله بشئ اشدّ من الاملاء، والله يا حسين ما عذبهم[1] الله بشئ اشدّ من الاملاء.

فى محمدبن الفرات

١٠٤٦ـ وجدت بخطّ جبريل بن احمد، حدثنى محمدبن عبدالله بن مهران، قال حدثنى بعض اصحابنا، عن محمدبن فرات، قال، كان يغلو فى القول وكان يشرب الخمر، فبعث اليه الرضا(ع) خمرة[2] وتمراً، فقال محمد انّما بعث بالخمرة لاصلّى عليها وحثّنى عليها، والتمر: نهانى عن الأنبذة.

قال نصر بن صباح: محمدبن فرات كان بغداديّا.

١٠٤٧ـ حدثنى الحسين بن الحسن القمى، قال حدثنى سعدبن عبدالله، قال حدثنى العبيدى، عن يونس، قال، قال لى ابوالحسن الرضا(عليه السلام) يايونس اما ترى الى محمدبن الفرات وما يكذب علىّ؟ فقلت ابعده الله واسحقه واشقاه! فقال: قد فعل الله ذلك به، اذاقه الله حرّ الحديد كما اذاق من كان قبله ممّن كذب علينا، يايونس انّما قلت ذلك لتحذّر عنه اصحابى وتأمرهم بلعنه والبراءة منه فان الله برئ منه.

١ـ عاهدهم ـ خ.

٢ـ بالضم: حصيرة صغيرة.

۱۰۴۸ـ قال سعد، وحدثنی ابن‌العبیدی قال حدثنی اخی جعفربن عیسی وعلی‌بن اسمعیل المیثمی، عن ابی‌الحسن‌الرضا(ع) انّه قال: آذانی محمدبن‌الفرات آذاه‌الله واذاقه‌الله حرّ‌الحدید، آذانی لعنه‌الله اذی ما آذی ابوالخطّاب لعنه‌الله جعفربن محمد(ع) بمثله، وماکذب علیناخطّابیّ مثل ما کذب محمدبن‌الفرات، والله مامن احد یکذب علینا الا ویذیقه‌الله حرّ‌الحدید.

قال محمدبن عیسی: فأخبرانی وغیرهما انه مالبث محمدبن فرات الا قلیلاً، حتی قتله ابراهیم‌بن شکلة اخبث‌قتلة، وکان محمدبن فرات یدّعی انّه باب وانه نبیّ، وکان القاسم‌الیقطینی وعلی‌بن حسکة القمی کذلك یدّعیان لعنهماالله.

ما روی فی اصحاب موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی

صلوات‌الله علیهما

۱۰۴۹ـ منهم حنان‌بن سدیر[1]: سمعت حمدویه، ذکر عن اشیاخه: ان حنان‌بن‌سدیر واقفیّ، ادرك اباعبدالله(ع) ولم یدرك اباجعفر(علیه‌السلام)، وکان یرتضی به سدیداً[2].

ثم کرام‌بن عمرو عبدالکریم حمدویه، قال سمعت اشیاخی یقولون: ان کراماً هو عبدالکریم‌بن عمرو واقفیّ.

۱ـ فی‌نسخة ج: حنان‌بن سدیر وسدیر.

۲ـ فی‌نسخة ج: سدیرا. وفی‌نسخة: شدیداً.

ثم درست بن ابی منصور: حمدویه، قال حدثنی بعض اشیاخی، قال: درست بن ابی منصور واسطیّ واقفیّ .

ثم احمد بن فضل الخزاعی : حمدویه، قال ذکر بعض اشیاخی : ان احمد بن الفضل الخزاعی واقفیّ .

ثم عبدالله بن عثمان الحنّاط حمدویه، قال سمعت الحسن بن موسی ، یقول: عبدالله بن عثمان واقفیّ .

تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی ابراهیم وابی الحسن الرضا علیهما السلام

١٠٥٠ـ اجمع اصحابنا علی تصحیح مایصحّ عن هؤلآء وتصدیقهم ، واقرّوا لهم بالفقه والعلم: وهم ستّة نفر آخر دون الستّة نفر الذین ذکرناهم فی اصحاب ابی عبدالله(ع)، منهم یونس بن عبدالرحمن، وصفوان بن یحیی بیّاع السابری، ومحمد بن ابی عمیر ، وعبدالله بن المغیرة ، والحسن بن محبوب، واحمد بن محمد بن ابی نصر، وقال بعضهم: مکان الحسن بن محبوب: الحسن بن علیّ بن فضّال وفضالة بن ایّوب، وقال بعضهم: مکان ابن فضال[1]: عثمان بن عیسی، وافقه هؤلآء یونس بن عبدالرحمن وصفوان بن یحیی .

ما روی فی احمد بن اسحق القمی وکان صالحا وایّوب بن نوح

١٠٥١ـ قال حدثنا محمد بن علی بن القاسم القمی، قال حدثنی احمد بن الحسین القمی الآبی ابوعلی، قال کتب محمد بن احمد بن الصلت القمی[2] ،

١ـ فضالة بن ایوب ـ خ .

٢ـ فی النسخ: محمد بن احمد بن الصلت القمی الآبی ابوعلی .

الی الدار کتابا ذکر فیه قصّة احمدبن اسحق القمی وصحبته، وانّه یرید الحجّ واحتاج الی الف دینار، فان رأی سیّدی انیأمر باقراضه ایّاه ویسترجع منه فی البلد اذاانصرفنا[1] فافعل! فوقّع(ع) هی له منّاصلة، واذا رجع فله عندنا سواها، وکان احمد لضعفه لایطمع نفسه فی انیبلغ الکوفة، وفی هذه من الدلالة[2].

۱۰۵۲ـ جعفربن معروف الکشّی، فقال احمدبن اسحق نعی الیّ یذکر عن الحسین بن روح القمی، ان احمدبن اسحق کتب الیه یستأذنه فی الحجّ: فاذن له، وبعث الیه بثوب ، فقال احمدبن اسحق نعی الیّ نفسی، فانصرف من الحج فمات بحلوان .

احمدبن اسحق بن سعدالقمی عاش بعد وفاة ابی محمد(ع)، واتیت بهذاالخبر لیکون اصح لصلاحه وماختم له به .

۱۰۵۳ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد ، قال حدثنی محمدبن احمد، عن محمدبن عیسی، عن ابی محمد الرازی، قال، کنت انا واحمدبن ابی عبدالله البرقی بالعسکر فورد علینا رسول من الرجل[3] فقال لنا الغایب العلیل ثقة وایّوب بن نوح وابراهیم بن محمدالهمدانی واحمدبن

۱ـ انصرف ـ خ .

۲ـ ای وفی هذه الروایة من الدلالة علی مقامه مالا یخفی او من الدلالة امر عظیم .

۳ـ المراد بقرینة روایة ۱۰۰۹ وما بعدها و قبلها هو ابوالحسن العسکری (علیه السلام) .

حمزة واحمدبن اسحق ثقات جميعا .

فى محمدبن الحسن الواسطى

١٠٥٤ـ حدثنى على بن محمدالقتيبى، قال الفضل بن شاذان: محمدبن الحسن كان كريما على ابى جعفر(ع) ، وان اباالحسن(ع) انفذ نفقته فى مرضه واكفنه واقام ماتمه عند موته .

فى ابى جعفر البصْرى

١٠٥٥ـ حدثنى على بن محمدالقتيبى، قال حدثنى الفضل بن شاذان، قال حدثنى ابوجعفر البصرى، وكان ثقة فاضلاً صالحاً[1] .

فى نوح بن صالح البغدادى

١٠٥٦ـ سأل ابوعبدالله الشاذانى، ابامحمدالفضل بن شاذان ، قال : انّا ربما صلّينا مع هؤلآء صلاةالمغرب، فلا نحبّ ان ندخل البيت عند خروجنا من المسجد، فيتوهّموا علينا ان دخولنا المنزل ليس الالأعادة الصلاة الّتى صلّينا معهم، فنتدافع بصلاةالمغرب الى صلاة العتمة ؟ فقال لاتفعلوا هذا من ضيق صدوركم، ماعليكم لو صلّيتم معهم فتكبّروا فى مرّة واحدة ثلاثاً اوخمس تكبيرات، وتقرءوا فى كلّ ركعة الحمدوسورةً ايّة سورة شئتم بعد ان تتمّوها عند مايتمّ امامهم، وتقولوا فى الركوع سبحان ربّى العظيم وبحمده بقدر مايتأتى لكم معهم، وفى السجود كمثل

١ـ قد مرّ هذاالسند مع متن الحديث فى٩٢٩، فراجع .

ذلك، وتسلّموا معهم، وقد تمّت صلاتكم لانفسكم، وليكن الامام‌عندكم والحائط بمنزلةواحدة، فاذا فرغ من‌الفريضة فقوموا معهم فصلّواالسنّة بعدها اربع ركعات، فقال ياابامحمد افليس يجوز اذا فعلت ما ذكرت ؟ قال نعم[1] فهل سمعت احدا من اصحابنا يفعل هذه‌الفعلة؟ قال نعم كنت بالعراق وكان يضيق صدری عن‌الصلاة معهم كضيق صدوركم، فشكوت ذلك الى فقيه هناك يقال له نوح‌بن شعيب، فامرنی بمثل‌الّذی امرتكم به، فقلت هل يقول هذا غيرك؟ قال نعم، فاجتمعت معه فی مجلس فيه نحو من‌عشرين رجلا من مشايخ اصحابنا، فسألته يعنی نوح‌بن شعيب ان يجری بحضرتهم ذكرا مما سألته من هذا، فقال نوح‌بن شعيب يامعشر من حضر الا تعجبون من هذاالخراسانی الغمر[2] يظنّ فی‌نفسه‌انّه اكبر من‌هشام‌بن‌الحكم،ويسألنی هل‌يجوز‌الصلاة مع‌المرجئة فی جماعتهم ؟ فقال جميع من‌كان حاضرا من المشايخ: كقول نوح‌بن شعيب، فعندها طابت نفسی وفعلته .

فی احمدبن حمّادالمروزی

۱۰۵۷ـ محمدبن مسعود، قال حدثنی ابوعلی‌المحمودی محمدبن احمدبن حمّادالمروزی، قال كتب ابوجعفر(ع) الى ابی فی‌فصل من‌كتابه فكأن قد فی يوم‌او غد:[3] ثم وفّيت كل نفس ماكسبت وهم لايظلمون، اما

۱ـ نعم قال ـ خ .

۲ـ بالحركات الثلاث: الجاهل .

۳ـ قال فی‌الأعيان ای كان قدجاء الموت فی‌اليوم الّذی نحن فيه او غده وهو كناية عن قرب‌الأجل .

الدنيا فنحن فيها متفرّجون فى البلاد، ولكن من هوى هوى صاحبه فان[1] بدينه فهو معه وان كان نائيا عنه، واماالآخرة فهى دارالقرار .

وقال المحمودى: وكتب الىّ الماضى(ع) بعد وفاة ابى قد مضى ابوك رضى الله عنه وعنك و هو عندنا على حالة محمودة ولن تبعد من تلك الحال .

١٠٥٨ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى المحمودى، انّه دخل[2] على ابن ابى داود وهو فى مجلسه و حوله اصحابه، فقال لهم ابن ابى داود يا هؤلأء ما تقولون فى شى[3] قاله الخليفة البارحة؟ فقالوا وما ذلك ؟ قال: قال الخليفة ماترى العلائية[3] تصنع ان اخرجنا اليهم اباجعفر(ع) سكران ينشى[4] مضمّخا بالخلوق! قالوا اذاً تبطل حجّتهم ويبطل مقالهم، قلت: انّ العلائية يخالطونى كثيراً ويفضون الىّ بسرّ[5] مقالتهم و ليس يلزمهم هذا الذى جرى! فقال ومن اين قلت؟ قلت: انّهم يقولون لا بدّ فى كل زمان وعلى كل حال لله فى ارضه من حجّة يقطع العذر بينه وبين خلقه ، قلت، فان كان فى زمان الحجّة من هو مثله او فوقه فى النسب والشرف كان ادلّ الدلايل على

١ـ دان ـ خ .

٢ـ اى ان ابى دخل عليه، او ان الصحيح: حدثنى ابى انه دخل ، حتى تكون الرواية مربوطة بالعنوان .

٣ـ قال فى الأعيان : اى الفلاة واراد بهم الشيعة .

٤ـ منشّا ـ خ . نشى ينشى وتنشّى ونشّى: سكر. وضمخ جسده وضمّخ بالطيب : لطخه. والخلوق بالفتح: قسم من الطيب .

٥ـ سراً مقالتهم ـ خ .

الحجّة لصلةالسلطان من بين اهله وولوعه[1] به ، قال، فعرض ابن ابی‌داود هذاالكلام على الخليفة، فقال ليس الى هؤلآءالقوم حيلة لاتؤذوا اباجعفر.

وجدت فی كتاب ابی‌عبدالله‌الشاذانی بخطّه، سمعت‌الفضل‌بن شاذان، يقول: التقيت مع احمدبن حمّادالمتشيّع، وكان ظهر له منه‌الكذب‌فكيف غيره، فقال اما والله لوتغرغرت[2] عداوته لما صبرت[3]، فقال الفضل: هكذا والله قال لی كما ذكر .

١٠٥٩ـ علی‌بن محمدالقتيبی، عن‌الزفری بكربن زفر[4]الفارسی، عن الحسن‌بن‌الحسين، انّه قال استحلّ احمدبن حمّاد منی مالا له خطر ، فكتبت رقعة الى ابی‌الحسن(ع) وشكوت فيها احمدبن حماد، فوقّع‌فيها: خوّفه بالله! ففعلت ولم ينفع، فعاودته برقعة اخرى اعلمته انّی قد فعلت ماامرتنی به فلم انتفع، فوقّع اذا! لم يحلّ فيه‌التخويف بالله فكيف تخوّفه بانفسنا .

١٠٦٠ـ محمدبن مسعود، قال‌حدثنی ابوعلی‌المحمودی، قال‌حدثنی

١ـ الصلة والولوع بالفتح: التعلق والحب والإحسان. ای بسبب توجه السلطان اليه مع وجود مثله بل من هو فوقه ظاهراً، وفی‌المطبوع ونسخة: يصله السلطان من‌بين اهله ونوعه وفی نسخة: قصد له السلطان من بين‌اهله ونوعه .

٢ـ توغرت ـ خ . تغرغرالماء: اذا رردده فی حلقه. والتوغر: توقد الغيظ. والتوعر: التعسر والتصلب وهذه‌الجملات مختلّة لا يفهم‌المراد منها .

٣ـ لما صيرت عنه ـ خ .

٤ـ زفرة ـ خ. وفی بعض‌النسخ: الزفری ابن بكربن زفر .

ابى، قال، قلت لأبى الهُذيل العلّاف، انى اتيتك سائلا! فقال ابو الهذيل سل فاسأل الله العصمة والتوفيق، فقال ابى اليس من دينك انّ العصمة والتوفيق لايكونان من الله لك الا بعمل تستحقّه به؟ قال ابو الهذيل نعم، قال فما معنى دعائى، اعمل وآخذ[1]؟ قال له ابو الهذيل هات مسائلك! فقال له شيخى: اخبرنى عن قول الله عزوجلّ: اليوم اكملت لكم دينكم؟ قال ابو الهذيل قد اكمل لنا الدين! فقال شيخى فخبّرنى ان سألتك عن مسألة لاتجدها فى كتاب الله ولا فى سنّة رسول الله ولا فى قول الصحابة ولا فى حيلة فقهائهم ماانت صانع؟ فقال هات! فقال شيخى خبّرنى عن عشرة كلّهم عنّين وقعوا فى طهر واحد بامرأة وهم مختلفو الآفة[2]، فمنهم من وصل الى بعض حاجته، ومنهم من قارب حسب الامكان منه، هل فى خلق الله اليوم من يعرف حدّ الله فى كل رجل منهم مقدار ماارتكب من الخطيئة، فيقيم عليه الحدّ فى الدنيا ويطهّره منه فى الآخرة، ولنعلم ماتقول[3] فى ان الدين قد اكمل لك؟ فقال: هيهات خرج آخرها فى الامامة.

ما روى فى علىّ بن اسباط الكوفى

١٠٦١ـ كان علىّ بن اسباط فطحيّا، ولعلى بن مهزيار اليه رسالة فى النقض عليه مقدار جزء صغير، قالوا فلم ينجع ذلك فيه ومات على مذهبه.

١ـ فما معنى دعائك، اعمل وخذ ـ خ. فعلى هذا تكون كلمة (اسال الله) بصيغة المتكلم.

٢ـ الأمـر ـ خ.

٣ـ وليعلم مايقول ـ خ.

فى محمدبن الوليد الخزاز ومعاوية بن حكيم ومصدق بن صدقة ومحمدبن سالم بن عبدالحميد

١٠٦٢ـ قال ابوعمرو هؤلآء كلّهم فطحيّة، وهم من اجلّة العلماء والفقهاء والعدول، وبعضهم ادرك الرضا(ع)، وكلهم كوفيون .

فى مروك بن عبيد

١٠٦٣ـ قال محمدبن مسعود ، سألت علىبن الحسن عن مروك بن عبيدبن سالم بن ابى حفصة؟ فقال ثقة شيخ صدوق .

فى محمدبن ابراهيم الحضينى الأهوازى

١٠٦٤ـ ابن مسعود، قال حدثنى حمدان بن احمد القلانسى ، قال حدثنى معاوية بن حكيم، عن احمدبن محمدبن ابى نصر، عن حمدان[1] الحضينى قال، قلت لأبى جعفر (عليه السلام) ان اخى مات فقال لى رحم الله اخاك فانّه كان من خصّيص شيعتى .

قال محمدبن مسعود حمدان[2] بن احمد من الخصّيص ؟ قال الخاصّة الخاصّة .

١ـ كذلك فى النسخ. قال فى النقد: ويخطر ببالى ان الصواب عن الحضينى كما نقله العلامة من الكشى والمراد منه اسحق بن ابراهيم الحضينى، و معنى قوله قال محمدبن مسعود حمدان : ياحمدان .

٢ـ والظاهر سقوط كلمة (سألت) قبل حمدان من النسخ .

فی محمدبن اسمعیل‌بن بزیع واحمدبن حمزةبن بزیع

١٠٦٥ـ علی‌بن محمد[1]، قال حدثنی بنان‌بن محمد، عن علی‌بن‌مهزیار، عن محمدبن اسمعیل‌بن بزیع، قال، سألت اباجعفر(ع) ان یأمرنا بقمیص من قمصه اعدّه لکفنی ؟ فبعث به الیّ، فقلت له کیف اصنع بـه جعلت فداك؟ قال انزع ازراره .

قال حمدویه، عن اشیاخه ان محمدبن اسمعیل‌بن بزیع واحمـدبن حمزةبن بزیع، کانا فی عدادالوزراء، وکـان علی‌بن‌النعمان اوصی بکتبه لمحمدبن اسمعیل .

١٠٦٦ـ وجدت فی‌کتاب محمدبن‌الحسین[2]بن بندارالقمی بخطّه ، حدثنی محمدبن یحیی‌العطّار، عن محمدبن احمـدبن یحیی، قال کنت بفید، فقال لی محمدبن علی‌بن بلال، مـرّبنا[3] الی قبر محمدبن اسمعیل‌بن بزیع لنزوره، فلمّا اتیناه جلس عند رأسه مستقبل‌القبلة والقبر امامه، ثمّ قال اخبرنی صاحب هذاالقبر، یعنی محمدبن اسمعیل‌بن بزیع، انه سـمع اباجعفر(ع) یقول من زار قبر اخیه‌المؤمن فجلس عند قبره واستقبل‌القبلة ووضع یده علی‌القبر وقرأ انّا انزلناه فی لیلةالقدر سبع مرّات امن من-

---

١ـ هذه‌الروایة لیست موجودة فی‌النسخ الخطیة التی عندنا. ولعله من جهة انها قد ذکرت وسبقت فی ٤٥٠ .

٢ـ محمدبن‌الحسن ـ خ .

٣ـ قربنا ـ خ .

الفزع الأكبر .

ومحمد بن اسمعيل ادرك موسى بن جعفر(ع).

قال نصر بن الصبّاح: محمد بن اسمعيل روى عن ابن بكير .

ما روى فی محمد بن عبدالجبّار ومحمد بن ابی خنيس و ابن فضّال

١٠٦٧ـ رووا جميعا عن ابن بكير .

فی الحسن بن علی بن فضّال الكوفی

حدثنی محمد بن قولويه، قال حدثنا سعد بن عبدالله القمیّ، عن علی ابن الريّان، عن محمد بن عبدالله بن زرارة بن اعين، قال[١]، كنّا فی جنازة الحسن بن علی بن فضّال فالتفت الیّ والی محمد بن الهيثم التميمی، فقال لنا الا ابشّركما ! فقلنا له وما ذاك؟ قال حضرت الحسن بن علیّ بن فضّال قبل وفاته وهو فی تلك الغمرات وعنده محمد بن الحسن بن الجهم ، فسمعته يقول له: يا ابامحمد[٢] تشهّد! فتشهّد الله فسكت عنه، فقال له الثانية: تشهّد ! فتشهد فصار الی ابی الحسن(ع)، فقال له محمد بن الحسن فاين عبدالله ؟ فقال له الحسن بن علی قد نظرنا فی الكتب فلم نجد لعبدالله شيئا .

وكان الحسن بن علی بن فضّال فطحيّا يقول بعبدالله بن جعفر قبل ابی الحسن(ع) فرجع فيما حكی عنه فی هذا الحديث انشاءالله تعالی .

١ـ القائل هو علی بن الريان . والمبشر هو محمد بن عبدالله بن زرارة .

٢ـ هو الحسن بن علی بن فضال .

فى ابى‌الخير صالح‌بن ابى‌حمّادالرازى

١٠٦٨ـ قال على‌بن محمدالقتيبى، سمعت الفضل‌بن شاذان ، يقول فى ابى‌الخير وهو صالح‌بن سلمة ابى‌حمّاد الرازى كما كنّى[1]، وقال على: كان ابومحمدالفضل يرتضيه ويمدحه ولايرتضى اباسعيدالآدمى ويقول‌هو الأحمق .

فى سهل‌بن زيــادالآدمى ابى‌سعيد

١٠٦٩ـ قال نصربن‌الصبّاح: سهل‌بن زيادالرازى ابوسعيد الآدمى يروى عن ابى‌جعفر وابى‌الحسن وابى‌محمد صلوات‌الله عليهم .

فى منذربن قابوس

١٠٧٠ـ محمدبن مسعود، قال حدثنا عبدالله‌بن محمدبن خالد، قال حدثنا منذربن قابوس، وكان ثقة .

فى احمدبن عبدالله الكرخى

١٠٧١ـ على‌بن محمدالقتيبى، قال حدثنى ابوطاهر محمدبن على‌بن بلال، وسألته عن احمدبن عبدالله‌الكرخى اذ رأيته يروى كتبا كثيرة عنه؟ فقال كان كاتب اسحق‌بن ابراهيم فتاب واقبل على تصنيف‌الكتب، وكان احد غلمان يونس‌بن عبدالرحمن رحمه‌الله ويعرف به‌وهويعرف‌بابن‌خانبه؟ وكان من‌العجم .

١ـ اى فكنيته‌مطابقة لوصفه فهو ابوالخير .

ما روی فی ابراهیم بن ابی محمود

١٠٧٢ـ قال نصر بن الصبّاح: ابراهیم بن ابی محمود کان مکفوفا ، روی عنه احمد بن محمد بن عیسی مسائل موسی(ع) قدر خمس و عشرین ورقة، وعاش بعد الرضا (علیه السلام) .

١٠٧٣ـ حمدویه، قال حدثنا الحسن بن موسی الخشّاب قال حدثنا ابراهیم بن ابی محمود، قال، دخلت علی ابی جعفر(ع) ومعی کتب الیه من ابیه، فجعل یقرءها ویضع کتابا کبیراً علی عینیه، ویقول خطّ ابی والله ، ویبکی حتّی سالت دموعه علی خدّیه، فقلت له جعلت فداك قد کان ابوك ربما قال لی فی المجلس الواحد مرّات: اسکنك الله الجنّة ادخلك الله الجنّة! قال، فقال: وانا اقول ادخلك الله الجنّة! فقلت جعلت فداك تضمن لی عن ربّك[1] ان تدخلنی الجنّة! قال: نعم، قال: فأخذت رجله فقبّلتها .

ماروی فی ابی طالب القمیّ

١٠٧٤ـ واسمه عبدالله[2] بن الصلت، قال محمد بن مسعود: ابوطالب لم یدرك سدیرا .

محمد بن مسعود، قال حدثنی حمدان بن احمد النهدی ، قال حدثنا ابوطالب القمی، قال، کتبت الی ابی جعفر ابن الرضا(ع): فأذن لی ان ارثی

١ـ علی ربك ـ خ .

٢ـ عبیدالله ـ فی نسخة ب .

اباالحسن اعنى اباه! قال، فكتب الىّ اندبنى واندب ابى .

١٠٧٥ـ علىبن محمد، قال حدثنى محمـدبن عبدالجبّار، عن ابى‌طالب‌القمى، قال، كتبت الى ابى‌جعفر (ع) بابيات شعر وذكرت فيها اباه ، وسألته ان يأذن لى فى ان اقول فيه! فقطع‌الشعر وحبسه، وكتب فى صدر مابقى من‌القرطاس: قد احسنت جزاك‌الله خيرا .

فى عبدالجباربن‌المبارك‌النهاوندى

١٠٧٦ـ ابوصالح خالدبن حامد، قال حدثنى ابوسعيدالآدمى ، قال حدثنى بكربن صالح، عن عبدالجبّاربن المبارك النهاوندى، قال، اتيت سيّدى سنة سبع[1] ومأتين، فقلت له جعلت فداك انى رُويت عن‌آبائك ان كل فتح فُتح بضلال[2] فهو للامام! فقال نعم، قلت‌جعلت‌فداك فانّه اتوابى[3] من‌بعض‌الفتوح التى فتحت على‌الضلال، وقد تخلّصت من‌الذين ملكونى بسبب من‌الأسباب، وقد اتيتك مسترقا مستعبداً ! فقال قد قبلت، قال،فلما حضر خروجى الى مكّة قلت له: جعلت فداك انّى قد حججت وتزوجت ومكسبى ممّايعطف‌علىّ اخوانى‌لا شئ لى غيره، فمرنى بامرك! فقال‌لى: انصرف الى بلادك وانت من حجّك وتزويجك وكسبك فى حلّ. فلماكانت سنة ثلاث‌عشرة ومأتين اتيته وذكرت‌العبوديّة التى الزمتها[4] فقال انت‌حرّ

١ـ فى‌نسخة ج والمطبوعة : تسع .

٢ـ اى من غير حق او بسبب اهل‌الضلال .

٣ـ فى نسخة ب : اتواابى .

٤ـ فى نسخة ب: الزمنيها . وفى د : التزمتها .

لوجه‌الله! قلت له جعلت فداك اكتب لی عهـدك! فقال تخرج اليك غـدا فخرج الیّ مع كتبی كتاب فيه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم، هذا كتاب من محمد ابن علی‌الهاشمیّ‌العلویّ لعبدالله بن المبارك فتاه انی اعتقك لوجـه‌الله والدارالآخرة، لارب لك الاّ‌الله، وليس عليك سبيل، وانت مولای‌ومولی عقبی من‌بعدی، وكتب فی‌المحرّم سنة ثلاث عشرة ومأتين، ووقّع فيـه محمدبن علی بخطّ يده وختمه بخاتمه صلوات‌الله وسلامه عليه .

فی احكـم‌بن بشّار المِروزی[1]

١٠٧٧ـ غال لاشیء .

احمدبن علی‌بن كلثوم‌السرخسی قال رأيت رجلا من اصحابنا يعرف بابن‌زينبة فسألنی عن احكم‌بن بشّارالمروزی ؟ وسألنی عن قصّته ؟ وعن الأثرالذی فی حلقه؟ وقد كنت رأيت فی بعض حلقه شبه‌الخط[2] كأنّه اثر الذبح، فقلت له قد سألته مرارا فلم يخبرنی، قال، فقال كنا سبعة نفر فی حُجرة واحدة ببغداد فی زمان ابی‌جعفرالثانی(ع)، فغاب عنا احكم من عندالعصر ولم يرجع تلك[3]الليلة، فلما كان جوف‌الليل جائنا توقيع من ابی جعفر(ع): ان صاحبكم‌الخراسانی مذبوح مطروح فی لبد فی مزبلة كذا وكذا فاذهبوا فداووه[4] بكذا وكذا! فذهبنا فوجدناه مطروحا[5] كما قال،

١ـ كذلك فی نسخة ب . وفی غيرها : المروزی‌الكلثومی .

٢ـ شبيه‌الخيط ـ خ .

٣ـ الينا فی تلك ـ خ .

٤ـ و داووه ـ خ .

٥ـ مذبوحا مطروحا ـ خ .

فحملناه وداويناه بما امرنا به[1] فبرء من ذلك .

قال احمد بن علي: كان قصّته انه تمتّع ببغداد في دار قوم، فعلموا به واتّخذوه وذبحوه وادرجوه في لبد وطرحوه في مزبلة. قال احمد: وكان احكم اذا ذكر عنده الرجعة فانكرها احد، فيقول انا احد المكرورين[2] وحكى لي بعض الكذّابين ايضا بهراة هذه القصّة فاعجب وامتنع بذكر تلك الحالة لما يستنكره النّاس .

ما روى في علي بن حديد بن حكيم

١٠٧٨ـ قال نصر بن الصبّاح: علي بن حديد بن حكيم فطحيّ من اهل الكوفة، وكان ادرك الرضا (عليه السلام) .

في علي بن الحكم الأنباري[3]

١٠٧٩ـ حمدويه، عن محمد بن عيسى: ان علي بن الحكم هو ابن اخت داود بن النعمان بيّاع الأنماط، وهو نسيب بني الزبير[4] الصيارفة، وعلي بن الحكم تلميذ ابن ابي عمير لقي من اصحاب ابي عبدالله (ع) الكثير، وهو مثل ابن فضّال وابن بكير .

١ـ امر به ـ خ .

٢ـ المكذبين ـ خ .

٣ـ وفي نسخة ب : الانباري من اهل الانبار .

٤ـ ينسب الى بني الزبير ـ خ .

فی ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری

١٠٨٠ـ قال ابوعمرو: له منزلة عالية عند ابی جعفر وابی الحسن وابی محمد (علیهم السلام) وموضع[1] جلیل، علی مایستدلّ بما روی عنهم فی نفسه وروایته، وتدل روایته علی ارتفاع فی القول.

فی محمد بن عبدالله بن مهران

١٠٨١ـ قال محمد بن مسعود: محمد بن عبدالله بن مهران متّهم وهو غال.

فی الحسن بن علی بن ابی عثمان سجّادة

١٠٨٢ـ قال نصر بن الصبّاح: قال لی السجّادة الحسن بن علی بن ابی عثمان یوما ماتقول فی محمد بن ابی زینب ومحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب (صلی الله علیه وآله) ایّهما افضل؟ قلت له قل انت! فقال بل محمد بن ابی زینب الأسدی[2]، ان الله جلّ و عزّ عاتب فی القرآن محمد بن عبدالله فی مواضع ولم یعاتب محمد بن ابی زینب، فقال لمحمد بن عبدالله: «ولولا ان ثبّتناك لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلاً»، «ولئن اشرکت لیحبطنّ عملك» الآیة، وفی غیرهما، ولم یعاتب محمد بن ابی زینب بشیء من اشباه ذلك.

قال ابوعمرو: علی السجّادة لعنة الله ولعنة اللاعنین والملائکة والناس اجمعین، فلقد کان من العلیائیة الّذین یقعون فی رسول الله(ص) ولیس لهم

١ـ و موقع ـ خ.

٢ـ ابی زینب، الاتری ـ خ.

فى‌الاسلام نصيب .

فى ايوب‌بن نوح‌بن دراج

١٠٨٣ـ محمد، قال حدثنى محمدبن احمد النهدى كوفى [1] وهو حمدان‌القلانسى، وذكر ايّوب‌بن نوح وقال: كان فى‌الصالحين و كان حين مات ولم يخلف الا مقدار مائة وخمسين دينارا، وكان عندالناس ان عنده مالا لأنّه كان وكيلا لهم، وكان يقع فى‌يونس رحمه‌الله‌فى‌مايذكرعنه.

فى ابى‌عون‌الأبرش

١٠٨٤ـ احمدبن على‌بن كلثوم‌السرخسى ، قال حدثنى ابويعقوب اسحق‌بن محمدالبصرى، قال‌حدثنى محمدبن‌الحسن‌بن‌شمون، وغيره،قال، خرج ابومحمد(ع) فى‌جنازة ابى‌الحسن(ع) وقميصه مشقوق، فكتب اليه ابوعون‌الأبرش قرابة نجاح‌بن سلمة: من رأيت او بلغك من‌الأئمّة شقّ ثوبه فى مثل هذا! فكتب اليه ابومحمد(ع) ياحمق ومايدريك ماهذا قد شقّ موسى على هارون عليهماالسلام .

١٠٨٥ـ احمدبن على، قال حدثنى اسحق، قال حدثنى ابراهيم‌بن الخضيب الأنبارى، قال كتب ابوعون‌الأبرش قرابة نجاح‌بن سلمة الى ابى محمد(ع) انّ الناس قداستوحشوا من شقّك ثوبك على ابى‌الحسن (ع) ! فقال ياحمق ماانت وذاك قدشقّ موسى على هارون عليهماالسلام، ان من الناس من‌يولد مؤمنا ويحيى مؤمنا ويموت مؤمناً ،ومنهم من يولدكافرا

١ـ كذلك فى‌النسخ: و فى‌الممقانى: الكوفى .

ويحيى كافرا ويموت كافرا، ومنهم من يولد مؤمنا ويحيى مؤمنا ويموت كافرا، وانّك لاتموت حتى تكفر وتغيّر[1] عقلك! فما مات حتّى حجبه ولده عن‌الناس وحبسوه فى منزله، فى ذهاب‌العقل والوسوسة وكثرة التخليط، ويردّ على‌الامامة، وانكشف[2] عما كان عليه .

فى عروةبن يحيى‌الدهقان

١٠٨٦ـ حدثنى محمدبن قولويه الجمّال ، عن محمدبن موسى‌ـ الهمدانى: ان عروةبن يحيى‌البغدادى المعروف بالدهقان لعنه‌الله و كان يكذب على ابى‌الحسن على‌بن محمدبن‌الرضا (عليهم السلام) وعلى ابى محمدالحسن‌بن على (عليهماالسلام) بعده، وكان يقطع امواله لنفسه دونه ويكذب عليه، حتى لعنه ابومحمد (ع) وامر شيعته بلعنه، والدعاء عليه لقطع‌الأموال، لعنه‌الله .

قال على‌بن سلمان[3]بن رشيدالعطّار البغدادى فلعنه ابومحمد (ع) وذلك انّه كانت لأبى‌محمد(ع) خزانة، وكان‌يليها ابوعلى‌بن‌راشد رضى‌الله عنه، فسلّمت الى عروة، فاخذ منها لنفسه ثم احرق باقى مافيها ، يغايظ بذلك ابامحمد(ع) فلعنه‌وبرئ منه‌ودعاعليه، فما امهل يومه ذلك وليلته حتى قبضه‌الله الى‌النار، فقال (ع) جلست لربى ليلتى هذه كذا وكذا جلسة

١ـ ويتغيّر ـ خ .

٢ـ وانكب ـ خ .

٣ـ النسخ فى هذه‌الجملة وفيما قبلها مختلّة والظاهر ان‌يكون‌الصحيح هكذا .

فما انفجر عمودالصبح ولا انطفى ذلك النّار حتّى قتل الله عدوه [١] لعنه الله .

فى الفضل بن الحارث

١٠٨٧ـ احمدبن على بن كلثوم، قال حدثنى اسحق بن محمدالبصرى، قال حدثنى الفضل بن الحارث، قال، كنت بسّر من رأى وقت خروج [٢] سيدى ابى الحسن(ع)، فرأينا ابامحمد ماشيا قدشقّ ثيابه، فجعلت اتعجّب من جلالته وما هو له اهل ومن شدّةاللون والادمة، واشفق عليه من التعب ! فلما كان الليل رأيته(ع) فى منامى، فقال: اللون الّذى تعجّبت منه اختيار [٣] من الله لخلقه يجريه [٤] كيف يشاء وانّها هى لعبرة لأولى الأبصار [٥]، لا يقع فيه غير المختبر [٦] ذمّ ولسنا كالناس فنتعب كمايتعبون، نسأل الله الثبات ونتفكّر فى خلق الله فان فيه متّسعا [٧] و اعلم ان كلامنا فى النوم مثل كلامنا فى اليقظة .

قال ابوعمرو: فدلّ هذاالخبر على ان الفضل يؤتمن فى القول، والله اعلم .

١ـ عروة ـ خ .
٢ـ اى من دارالدنيا .
٣ـ اختبار ـ خ . ٤ـ بخيرته ـ خ
٥ـ فى نسخة ب و ج: و انها تعتبر فى الابصار .
٦ـ على المختبر ـ خ .
٧ـ متّبعا ـ خ .

ما روى فى اسحق بن اسمعيل النيسابورى و ابراهيم بن عبده والمحمودى والعمرى والبلالى والـرازى

١٠٨٨ـ حكى بعض الثقات بنيسابور انّه خرج لاسحق بن اسمعيل من ابى محمد(ع) توقيع: يااسحق بن اسمعيل سترنا الله وايّاك بستره، وتولاّك فى جميع امورك بصنعه، قد فهمت كتابك يرحمك الله ! و نحن بحمدالله ونعمته اهل بيت نرقّ على موالينا، ونسرّ بتتابع احسان الله اليهم و فضله لديهم، ونعتدّ بكل نعمة ينعمها الله عزّوجل عليهم، فاتمّ الله عليكم بالحق ومن كان مثلك ممّن قدرحمه الله، ونصره نصرك[1] ونزع عن الباطل ولم يعم[2] فى طغيانه نعمه، فان تمام النعمة دخولك الجنّة، وليس من نعمة وان جلّ امرها وعظم خطرها الا والحمدلله تقدّست اسماؤه عليها مؤدّى شكرها ، وانا اقول الحمدلله مثل ماحمدالله به حامدالى ابدالأبد، بما منّ به عليك من نعمة [3] ونجّاك من الهلكة وسهّل سبيلك على العقبة، وايم الله انّها لعقبة كؤود شديد امرها صعب مسلكها عظيم بلاؤها طويل عذابها قديم فى الزبر الأولى ذكرها، ولقد كانت منكم امور فى ايّام الماضى عليه السلام الى ان مضى لسبيله، صلى الله على روحه، وفى ايامى هذه كنتم فيها [4] غير محمودى

١ـ بصره بصيرتك ـ خ .

٢ـ ولم يقم ـ خ . والاقامة : الادامة . والعموم : الشمول .

٣ـ نعمته ـ خ .

٤ـ بها ـ خ .

الرأى[1] ولا مسدّدى التوفيق، واعلم يقينا يا اسحق ان من خرج من هذه الحياة الدنيا اعمى فهو فى الآخرة اعمى واضلّ سبيلا، انّها يا ابن اسمعيل ليس تعمى الأبصار لكن تعمى القلوب التى فى الصدور، وذلك قول الله عزّ وجل فى محكم كتابه للظالم: ربّ لم حشرتنى اعمى وقد كنت بصيراً، قال الله عزوجل: كذلك اتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى، وايّة آية يا اسحق اعظم من حجّة الله عزوجل على خلقه وامينه فى بلاده وشاهده على عباده، من بعد من سلف[2] من آبائه الأولين من النّبيّين وآبائه الآخرين من الوصيّين عليهم اجمعين رحمة الله وبركاته، فاين يتاه[3] بكم! واين تذهبون كالأنعام على وجوهكم! عن الحق تصدفون، وبالباطل تؤمنون، وبنعمة الله تكفرون، او تكذبون، ممّن[4] يؤمن ببعض الكتاب ويكفر ببعض! فما جزاء من يفعل ذلك منكم ومن غيركم الا خزى فى الحياة الدنيا الفانية وطول عذاب فى الآخرة الباقية، وذلك والله الخزى العظيم، ان الله بفضله ومنّه لما فرض عليكم الفرايض لم يفرض عليكم لحاجة منه اليكم، بل برحمة منه لااله الاّ هو عليكم، ليميز الخبيث من الطيّب، ولتبلّى مافى صدوركم، وليمحّص مافى قلوبكم، ولتتسابقون الى رحمته، وتتفاضل منازلكم فى جنّته، ففرض عليكم الحجّ والعمرة واقام الصلاة وايتاء الزكاة والصوم والولاية، وكفاهم[5]

١ـ الشأن ـ خ .

٢ـ ماسلف ـ خ .

٣ـ من التيه: وهو التحير فى الذهاب والضلال .

٤ـ وفى تحف العقول: او تكونون ممن .

٥ـ هكذا فى النسخ. وفى التحف: وجعل لكم بابا. ويمكن ان يكون الصحيح: ←

لكم بابا، لتفتحوا ابواب الفرايض، ومفتاحا الى سبيله، ولولا محمد (ص) والأوصياء من بعده: لكنتم حيارى كالبهايم لاتعرفون فرضا من الفرايض، وهل تدخل قرية الاّ من بابها! فلما منّ عليكم باقامة الأولياء بعد نبيّه (ص) قال الله عزوجل لنبيه: اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا، وفرض عليكم لأوليائه حقوقا امركم بادائها اليهم، ليحلّ لكم ماوراء ظهوركم من ازواجكم واموالكم ومآكلكم ومشاربكم ومعرفتكم بذلك النماء والبركة والثروة، وليعلم من يطيعه منكم بالغيب قال الله عزوجل: قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودّة في القربى، واعلموا ان من يبخل فانّما يبخل على نفسه وانّ الله هو الغني وانتم الفقراء اليه، لااله الا هو، ولقد طالت المخاطبة فيما بيننا وبينكم فيما هو لكم وعليكم، ولولا مايجب من تمام النعمة من الله عزوجلّ عليكم: لما اريتكم لي خطّا[1] ولا سمعتم منّي حرفا من بعد الماضي (ع)، انتم في غفلة عمّا اليه معادكم، ومن بعد النابي[2] رسولي وماناله منكم حين اكرمه الله بمصيره اليكم، ومن بعد اقامتي لكم ابراهيم بن عبده وفّقه الله لمرضاته واعانه على طاعته، وكتابي الذي حمله محمد بن موسى النيسابوري، والله المستعان على كل حال، واني اراكم تفرّطون[3] في جنب الله فتكونون من الخاسرين، فبعدا وسحقا لمن

← واقام لكم، ثم وقع التحريف. ويدل على هذا الجملة الآتية ــ ولما من عليكم باقامة .... الخ، وفي المنهج: وكفا بهم.

١ــ لما اتاكم من خط ــ خ.

٢ــ الثاني ــ خ. ٣ــ مفرطين ــ خ.

رغب عن طاعة الله ولم يقبل مواعظ اوليائه! وقد امركم الله جلّ وعلا بطاعته، لااله الا هو، وبطاعة رسوله(ص) وبطاعة اولى الأمر عليهم السلام، فرحم الله ضعفكم وقلة صبركم عمّا امامكم! فمااغرّ الانسان بربّه الكريم، واستجاب الله دعائى فيكم واصلح اموركم على يدى! فقد قال الله جلّ جلاله: يوم ندعو كلّ اناس بامامهم، وقال جلّ جلاله: وجعلناكم امّة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا، وقال الله جل جلاله: كنتم خير امّة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر، فما احبّ ان يدعو الله جل جلاله بى ولا بمن هو فى ايامى[1] الا حسب رقّتى عليكم، وماانطوى لكم عليه من حبّ بلوغ الأمل فى الدارين جميعا، والكينونة معنا فى الدنيا والآخرة فقد ياسحق يرحمك الله ويرحم من هو وراءك! بيّنت لكم بياناوفسّرت لكم[2] تفسيرا، وفعلت بكم فعل من لم يفهم هذا الأمر قطّ ولم يدخل فيه طرفة عين، ولو فهمت الصمّ الصلاب بعض ما فى هذا الكتاب لتصدعت قلقا خوفا من خشية الله ورجوعا الى طاعة الله عزّ وجلّ، فاعملوا من بعد ماشئتم! فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون ثم تردون الى عالم الغيب والشّهادة فينبّئكم بماكنتم تعملون والعاقبة للمتقين، والحمد لله كثيراً ربّ العالمين، وانت رسولى ياسحق الى ابراهيم بن عبده وفّقه الله، ان يعمل بما ورد عليه فى كتابى مع محمد بن موسى النيسابورى انشاء الله، ورسولى الى نفسك، والى كل من خلفك[3] ببلدك، ان يعملوا بما

١ـ فى امامى ـ خ.
٢ـ لك بيانا وفسرت لك ـ خ.
٣ـ خلّفت ـ خ.

ورد عليكم فی كتابی مع محمدبن موسی انشاءالله، ويقرأ ابراهيم بن عبده كتابی هذا ومن خلفه ببلده، حتّی لايسألونی[1]، و بطاعة الله يعتصمون، والشيطان بالله عن انفسهم يجتنبون ولا يطيعون، وعلی ابراهيم بن عبده سلام الله ورحمته، وعليك ياإسحق وعلی جميع موالیّ السلام كثيراً، سدّدكم الله جميعا بتوفيقه، و كلّ من قرأ كتابنا هذا من موالیّ من اهل بلدك، ومن هو بناحيتكم، ونزع عما هو عليه من الانحراف عن الحق: فليؤدّ[2] حقوقنا الی ابراهيم بن عبده، وليحمل ذلك ابراهيم بن عبده الی الرازی رضی الله عنه، اوالی من يسمّی له الرازی، فان ذلك عن امری ورأيی ان شاءالله ويا اسحق اقرأ كتابنا علی البلالی رضی الله عنه! فانه الثقة المأمون العارف بمايجب عليه، واقرأه علی المحمودی عافاه الله! فما احمدناله[3] لطاعته، فاذا وردت بغداد فاقرأه علی الدهقان وكيلنا وثقتنا والّذی يقبض من موالينا، وكلّ من امكنك من موالينا فاقرأهم هذاالكتاب! وينسخه من اراد منهم نسخة انشاءالله تعالی، ولا يكتم امر هذا عمّن يشاهده من موالينا، الاّ من شيطان مخالف لكم، فلا تنثرنّ الدرّ[4] بين اظلاف الخنازير، ولاكرامة لهم، وقد وقّعنا فی كتابك بالوصول والدعاء لك ولمن شئت، وقد اجبنا شيعتنا[5]

١ــ يتساءلون ــ خ.

٢ــ جواب لقوله: وكل من قرا.

٣ــ احمده: وجده حميدا ورضی فعله.

٤ــ تثيرنّ ــ خ.

٥ــ فی ب و د: سعيدا.

عن مسألته[1] والحمدلله فما بعد الحق الا الضلال، فلا تخرجنّ من البلدة حتى تلقى العمرى رضى الله عنه برضاى عنه، وتسلّم عليه وتعرفه ويعرفك فانّه الطاهر الامين العفيف القريب منّا والينا، فكلّ مايحمل الينا مى شئ من النواحى فاليه يصير آخر امره، ليوصل ذلك الينا، والحمدلله كثيرا، سترنا الله واياكم يا اسحق بستره! وتولاّك فى جميع امورك بصنعه، والسلام عليك وعلى جميع موالىّ ورحمة الله وبركاته، وصلّى الله على سيدنا محمد النبىّ وآله وسلّم كثيرا.

ما روى فى عبدالله بن حمدويه البيهقى و ابراهيم بن عبده النيسابورى

رحمهما الله

١٠٨٩ـ قال ابوعمرو: حكى بعض الثقات، ان ابامحمد صلوات الله عليه كتب الى ابراهيم بن عبده: وكتابى الذى ورد على ابراهيم بن عبده بتوكيلى اياه لقبض حقوقى من موالىّ هناك: نعم هو كتابى بخطّى، اقمته اعنى ابراهيم بن عبده لهم ببلدهم حقا غير باطل، فليتّقوا الله حق تقاته وليخرجوا من حقوقى وليدفعوها اليه، فقد جوّزت له مايعمل به فيها، وفّقه الله ومنّ عليه بالسلامة من التقصير برحمته.

ومن كتاب له (ع) الى عبدالله بن حمدويه البيهقى: وبعد، فقد نصبت[2] لكم ابراهيم بن عبده ليدفع النواحى واهل ناحيتك حقوقى الواجبة عليكم

١ـ مسألة ـ خ.

٢ـ بعثت ـ خ.

اليه، وجعلته ثقتى واميني عندموالىّ هناك، فليتّقواالله وليراقبواوليؤدوا الحقوق، فليس لهم عذر فى ترك ذلك ولا تأخيره، ولا اشقاكم[1] الله بعصيان اوليائه، ورحمهم‌الله وايّاك معهم برحمتى لهم، انّ الله واسع كريم .

فى محمدبن سنان

١٠٩٠ـ وجدت بخطّ جبريل‌بن احمد، حدثنى محمدبن عبدالله بن مهران، قال اخبرنى عبدالله‌بن عامر، عن شاذويه بن‌الحسين‌بن داودالقمى، قال، دخلت على ابى‌جعفر(ع) وبأهلى حبل، فقلت جعلت فداك ادع‌الله ان يرزقنى ولداً ذكرا ! فاطرق مليّا ثم رفع رأسه، فقال: اذهب فان‌الله يرزقك غلاما ذكرا، ثلاث[2] مرّات، قال، وقدمت مكّة فصرت الى‌المسجد، فاتى محمدبن‌الحسن‌بن صباح برسالة من‌جماعة من‌اصحابنا، منهم صفوان‌بن يحيى ومحمدبن سنان وابن‌ابى‌عمير وغيرهم، فاتيتهم، فسألونى؟ فخبرتهم بما قال، فقالوا لى فهمت عنه ذكى او زكى؟[3] فقلت ذكى قد فهمته، قال ابن سنان اما انت سترزق ولدا ذكرا اما انّه يموت على‌المكان او يكون‌ميّتا، فقال اصحابنا لمحمدبن سنان اسأت قد علمنا الذى علمت! فاتى غلام فى المسجد، فقال ادرك فقد مات اهلك، فذهبت مسرعا فوجدتها على شرف

١ـ ولا يلقيهم، ولا اشقاهم ـ خ .

٢ـ كذلك فى‌النسخ، ويمكن ان‌يكون‌الصحيح: غلاما ذكيا، فيصح توصيف الغلام به ، وتصح‌الجملات الآتية .

٣ـ كذلك فى نسخة ب و ج. وهذايؤيد ماقلناه فى‌الجملة‌السابقة. ويمكن ان‌يكون‌الصحيح: ذكيا او زكيا، فقلت ذكيا. وفى‌نسخة: ذكر او زكى فقلت ذكـرا .

الموت، ثم لم تلبث ان ولدت غلاما ذكراً ميّتا.

١٠٩١ـ ورأيت فى بعض كتب الغلاة وهو كتاب الدور: عن الحسن ابن على، عن الحسن بن شعيب، عن محمدبن سنان، قال، دخلت على ابى جعفر الثانى(ع) فقال لى: يامحمد كيف انت اذا لعنتك وبرئت منك وجعلتك محنة للعالمين اهدى بك من اشاء واضلّ بك من اشاء؟ قال، قلت له تفعل بعبدك ماتشاء ياسيّدى انت[1] على كل شئ قدير، ثم قال: يامحمد انت عبد قد اخلصت لله انّى ناجيت الله فيك فابى الا ان يضلّ بك كثيرا ويهدى بك كثيرا.

١٠٩٢ـ حمدويه، قال حدثنا ابوسعيد الآدمى، عن محمدبن مرزبان، عن محمدبن سنان، قال، شكوت الى الرضا(ع) وجع العين! فاخذ قرطاسا فكتب الى ابى جعفر(ع)، وهو اقلّ من نيتى[2]، فدفع الكتاب الى الخادم وامرنى ان اذهب معه، وقال: اكتم! فاتيناه وخادم قد حمله، قال، ففتح الخادم الكتاب بين يدى ابى جعفر(ع)، فجعل ابوجعفر(ع) ينظر فى الكتاب ويرفع رأسه الى السماء، ويقول ناج[3]، ففعل ذلك مرارا، فذهب كل وجع

١ـ انك ـ خ.

٢ـ كذلك فى نسخة ب، وفى نسخة ج: وهو اول نيتى. وفى نسخ اخر: وهو اول شئ. وفى الممقانى: وهو اول مابدى. ثم ان كلمة (نيتى) فى نسخة ب وج: غير منقوطة ومحتملة فيها صور اخر.

٣ـ فى حاشية الممقانى: فى نسخة صحيحة ـ باح باح، وذلك من الفاظ الصبيان المهملة المعنى، يريد رجوعه الى حال الطفولية وفى النسخ الخطية: ←

فی عینی، وابصرت بصراً لایبصره احد، قال، فقلت لأبی جعفر(ع) جعلك الله شیخا علی هذه الأمّة کما جعل عیسی بن مریم شیخا علی بنی اسرائیل! قال، ثم قلت له یا شبیه صاحب فطرس! قال، وانصرفت وقد امرنی الرضا(ع) ان اکتم، فما زلت صحیح البصر حتی اذعت ماکان من ابی جعفر(ع) فی امر عینی، فعاودنی الوجع، قال، قلت لمحمدبن سنان ماعنیت بقولك یا شبیه صاحب فطرس؟ فقال ان الله تعالی غضب علی ملك من الملائکة یدعی فطرس، فدقّ جناحه ورمی فی جزیرة من جزایر البحر، فلما ولد الحسین(ع) بعث الله عزوجلّ جبریل الی محمد(ص) لیهنّئه بولادة الحسین(ع)، وکان جبریل صدیقا لفطرس فمرّ به وهو فی الجزیرة مطروح، فخبّره بولادة الحسین(ع) وما امر الله به، فقال له: هل لك ان احملك علی[1] جناح من اجنحتی وامضی بك الی محمد (ص) لیشفع لك[2] ؟ قال، فقال فطرس نعم، فحمله علی[1] جناح من اجنحته حتی اتی به محمدا (ص)، فبلّغه تهنیة ربّه تعالی ثم حدثه بقصّة فطرس، فقال محمد (ص) لفطرس: امسح جناحك علی مهد الحسین وتمسّح به! ففعل ذلك فطرس، فجبر الله جناحه ورده الی منزله مع الملائکة.

١٠٩٣ـ ووجدت بخط جبریل بن احمد، حدثنی محمدبن عبدالله بن مهران، عن احمدبن محمدبن ابی نصر ومحمدبن سنان، جمیعا قالا: کنّا

←
هذه الکلمة غیر منقوطة او مختلفة، وقریب مماقلنا ما فی حاشیة المنهج من الوحید.

١ـ الی ـ خ. ٢ـ فیك ـ خ.

بمكّة وابو الحسن الرضا(ع) بها، فقلنا له جعلنا الله فداك نحن خارجون وانت مقيم، فان رأيت ان تكتب لنا الى ابى جعفر(ع) كتابا نلمّ به[1] فكتب اليه، فقدمنا فقلنا للموفّق اخرجه الينا! قال، فاخرجه الينا وهو فى صدر موفّق، فاقبل يقرؤه ويطويه وينظر فيه ويتبسّم حتى اتى على آخره، ويطويه من اعلاه وينشره من اسفله، قال محمدبن سنان: فلما فرغ من قراءته حرّك رجله وقال ناج ناج، فقال احمد، ثم قال ابن سنان عند ذلك فطرسيّة فطرسيّة.

ما روى فى الحسن بن محبوب

١٠٩٤ـ علىبن محمد القتيبى، قال حدثنى جعفر بن محمد بن الحسن ابن محبوب، نسبة جده الحسن بن محبوب: ان الحسن بن محبوب، ابن وهب ابن جعفر بن وهب، وكان وهب عبدا سنديا مملوكا لجرير بن عبدالله البجلى وكان زرّادا فصار الى امير المؤمنين(ع)، وسأله ان يبتاعه عن جرير، فكره جرير ان يخرجه من يده، فقال: الغلام حرّ قد اعتقته! فلما صحّ عتقه صار فى خدمة امير المؤمنين(ع)، ومات الحسن بن محبوب فى آخر سنة اربع وعشرين ومأتين، وكان من ابناء خمس وسبعين سنة، وكان آدم شديدَ الأدمة انزع سناطا[2] خفيف العارضين ربعَة من الرجال يخمع[3] من وركه.

١ـ لمّ يلمّ بفلان من باب نصر: اذا نزل به واتاه.

٢ـ السناط بالفتح والضم: الكوسج ومن لا لحية له. والربعة بالفتح للمذكر والمؤنث: الوسيط القامة.

٣ـ خمعت الضبع: مشت كان بها عرجا. والورك بالفتح او الكسر فالسكون: ←

الأيمن .

١٠٩٥ـ احمدبن علی‌القمی السلولی، قال حدثنی‌الحسن‌بن خرّزاذ، عن‌الحسن‌بن علی‌بن النعمان ، عن‌احمدبن محمدبن ابی‌نصر ، قال ، قلت لأبی‌الحسن الرضا (علیه‌السلام) ان‌الحسن‌بن محبوب‌الزراد اتانا عنك برسالة ! قال صدق ، لا تقل الزرّاد بل قل‌السرّاد ان‌الله تعالی یقول : یقول : وقدّر فی‌السرد .

قال نصربن‌الصبّاح: ابن محبوب لم‌یکن یروی عن ابن فضّال، بل هو اقدم من ابن‌فضّال واسنَ، واصحابنا یتّهمون ابن محبوب فی‌روایته عن ابن ابی‌حمزة، وسمعت اصحابنا ان محبوبا اباحسن کان یعطی الحسن بکل حدیث یکتبه عن علی‌بن ریاب درهما واحدا .

ما روی فی عبدالله‌بن جندب

١٠٩٦ـ حدثنی محمدبن قولویه ، قال حدثنی سعدبن عبدالله، عن بعض اصحابنا، قال، قال عبدالله‌بن جندب لأبی‌الحسن(ع) الستعنی‌راضیا؟ قال: ای‌والله ورسول‌الله والله عنك راض .

قال، ونظر ابوالحسن(ع) یوما الیه وهو مولّ، فقال : هذا یقاس[1] .

←

مافوق‌الفخذ . ثم ان فی‌اغلب النسخ : انزع سباطا ... یجمع من ورکه ، وفی بعضها : مهملة غیر منقوطة، والظاهر ان الصحیح ما ضبطناه فی‌الکلمتین .

١ـ فی‌نسخة ب و ج: کلمة یقاس غیر منقوطة وشکلها محتملة لفظا آخر، وقال‌الممقانی : ای اهذا یقاس بغیره .

١٠٩٧ـ محمدبن سعدبن مزيد[١] ابوالحسن، ومحمد[٢]بن احمدبن حمّادالمروزى، قال روى ابى رحمه‌الله، عن يونس‌بن عبدالرحمن، قال ، رأيت[٣] عبدالله‌بن‌جندب وقدافاض من‌عرفة، وكان‌عبدالله احدالمتهجّدين[٤]، قال يونس، فقلت له قد رأى‌الله اجتهادك منذاليوم! فقال لى عبدالله : والله الّذى لااله الا هو، لقد وقفت موقفى هذا وافضت، ماسمعنى‌الله دعوت لنفسى بحرف واحد، لأنّى سمعت اباالحسن(ع) يقول: الداعى لأخيه المؤمن بظهرالغيب ينادى من اعنان[٥]السماء، لك بكل واحدة مائة الف ، فكرهت ان ادع مائة الف مضمونة لواحدة لاادرى اجاب اليها ام لا .

١٠٩٨ـ حدثنى حمدويه‌بن نصير، قال حدثنى يعقوب‌بن يزيد ، عن الحسن‌بن على‌بن يقطين، وكان سيّئ[٦] الرأى فى‌يونس رحمه‌الله، قال،قيل لأبى‌الحسن(ع) وانا اسمع: ا نّ‌يونس مولى آل‌يقطين يزعم ان موليكم والمتمسّك بطاعتكم عبدالله‌بن جندب يعبدالله على سبعين حرفاً، ويقول انّه شاكّ ! قال، فسمعته يقول : هو والله اولى بان يعبدالله على حرف[٦]ماله

١ـ محمدبن سعيدبن يزيد ـ خ .

٢ـ كذلك فى‌النسخ، والظاهر ان‌الصحيح : عن محمدبن احمدبن حماد ، بقرينة قوله : قال روى ابى، وبقرينة اسناد اخر كما فى ٢ و ٤٨ و ٥٧ و ٤٩٢. ولعدم كونه فى مرتبة محمدبن سعد .

٣ـ رايت انا ـ خ .

٤ـ كذلك فى نسخة ب ، وفى غيرها: احدالمجتهدين.

٥ـ فى‌الترتيب: اعناق‌السماء .

٦ـ على سبعين حرفا ـ خ .

ولعبدالله‌بن جندب! ان عبدالله‌بن جندب لمن‌المخبتين .

فی احمـدبن محمدبن ابی‌نصرالبزنطی

۱۰۹۹ـ وجدت بخط جبريل‌بن احمدالفاريابی، حدثنی محمـدبن عبدالله‌بن مهران، قال اخبرنی احمدبن محمدبن ابی‌نصر، قال، دخلت علی ابی‌الحسن(ع) انا وصفوان‌بن يحيی ومحمدبن سنان واظنّه، قال،عبدالله ابن‌المغيرة او عبدالله‌بن جندب وهو بصری قال فجلسنا عنـده ساعة ثمّ قمنا، فقال لی: اما انت ياحمد فاجلس! فجلست، فاقبل يحدثنی فاسألـه فيجيبنی، حتی ذهب عامةالليل، فلما اردت الانصراف، قال لی: ياحمـد تنصرف اوتبيت؟ قلت جعلت فداك ذاك‌اليك ان‌امرت بالانصراف‌انصرفت[1] وان‌امرت بالقيام اقمت! قال: اقم فهذاالحرّ وقد هدأالليل وناموا[2]، فقام وانصرف، فلمّا ظننت انه قد دخل: خررت لله ساجدا، فقلت الحمدلله‌حجّة الله ووارث علم‌النبيّين انس بی من‌بين اخوانی وحبّبنی[3]، فانا فی‌سجدتی وشكری فما علمت الا وقدرفسنی برجله، ثم قمت، فاخذ بيدی فغمزها ثم

۱ـ ذلك‌الليل ان امرت بالإنصراف وان امرت ـ خ .

۲ـ كذلك فی نسخة ب، وفی نسخة ج: وقد هداالناس ، وفی‌الترتيب وفی‌الممقانی: فهذاالحسين وقد هـداالناس . والحـرّ بالفتح فالتشديـد : ضدالبرد . وبالضم المختار ؛ وحـرالدار وسطها و اطيبها . والحز والحزة: الوقت والساعة . وهدا : سكن . وفی نسخة : فهذا الخير و قد هداالنـاس وباتوا . وفی‌المنهج والمطبوعة : فهذا الحـرس وقد هدا الناس .

۳ـ وحبّنی ـ خ .

قال: ياأحمد ان امير المؤمنين(ع) عاد صعصعةبن صوحان فى مرضه، فلمّا قام من عنده قال له: ياصعصعة لا تفتخرنّ على اخوانك بعيادتى ايّاك واتق الله! ثم انصرف عنّى .

١١٠٠ـ محمدبن الحسن البراثى وعثمان بن حامد الكشّيان، قالا حدثنا محمدبن يزداد، قال حدثنا ابوزكريّا، عن اسماعيل بن مهران، قال محمدبن يزداد: وحدثنا الحسن بن على بن نعمان، عن احمدبن محمدبن ابى نصر، قال، كنت عندالرضا(ع)، قال، فامسيت عنده، قال، فقلت انصرف؟ فقال لى لا تنصرف فقد امسيت ، قال فاقمت عنده، قال، فقال لجاريته: هاتى مِضربتى ووسادتى فافرشى لاحمد فى ذلك البيت! قال، فلمّا صرت فى البيت دخلنى شئ فجعل يخطر ببالى: مَن مثلى فى بيت ولى الله وعلى مهاده! فنادانى ياأحمد ان امير المؤمنين(ع) عادصعصعةبن صوحان، فقال ياصعصعة لاتجعل عيادتى ايّاك فخراً على قومك! وتواضع لله يرفعك الله .

١١٠١ـ محمدبن الحسن، قال حدثنا محمدبن يزداد، قال حدثنى ابو زكريّا يحيى بن محمدالرازى، عن محمدبن الحسين، عن احمدبن محمدبن ابى نصر، قال، لما اتى بابى الحسن(ع) اخذ به[1] على القادسية ولم يدخل ـ

١ـ يقال اخذه و به،: امسكه . يريد ان الرضا (ع) لما اتى به من جانب المامون امسكوه و توقف فى القادسيّة ، ثم سلكوا طريق البصرة فامسكوه على برّ فى طريق البصرة. وفى اغلب النسخ : اخذ به على البر، بدون الواو ، وفى بعض النسخ: اخدمه ، و فى البصائر فى باب انهم يخبرون شيعتهم بافعالهم : قال البزنطى احمد : استقبلت الرضا (ع) الى القادسية فسلّمت عليه فقال اكنز لى حجرة ... وكان يأتيه. رسوله فى حوائجه فاشترى له .... ←

الکوفة، واخذ به علی‌البرّ الی‌البصرة، قال، فبعث الیّ مصحفا و انا بالقادسیّة، ففتحته فوقعت بین‌یدی[1] سورة لم‌تکن، فاذا هی اطول واکثر مما یقرأهاالناس، قال، فحفظت منه اشیاء، قال، فاتانی مسافر ومعه منديل وطین وخاتم، فقال هات[2]! فدفعته‌الیه، فجعله فی‌المنديل‌ووضع علیه‌الطین وختمه، فذهب عنّی‌ماکنت حفظت منه،فجهدت ان اذکر منه حرفا واحدا فلم اذکره.

ما روی فی اسمعیل‌بن مهران

۱۱۰۲ـ حدثنی محمدبن مسعود، قال سألت علی‌بن الحسن، عن اسمعیل‌بن مهران؟ قال: رمی بالغلوّ قال محمدبن مسعود: یکذبون علیه کان تقیّا ثقة خیّرا فاضلا.

اسمعیل‌بن مهران‌بن محمدبن ابی‌نصر واحمدبن محمدبن عمروبن ابی‌نصر کانا من ولدالسکون.

فی محمدبن ابی‌عمیر الأزدی

۱۱۰۳ـ قال ابوعمرو: قال محمدبن مسعود، حدثنی علی‌بن‌الحسن،

← الخ. وهذه‌الروایة تؤید صحّة کلمة ـ اخدمه. فیکون‌المعنی اخدمه فی‌ـ القادسیة الی‌البصرة وحین ماکنا فی‌القادسیة بعث الیّ مصحفا.

۱ـ فی یدی ـ خ.

۲ـ هات المصحف ـ خ.

قال: ابن ابى عمير افقه من يونس واصلح وافضل .

قال نصر بن الصباح ابن ابى عمير اسنّ من يونس .

وقال نصر ايضا: ابن ابى عمير روى[1] عن ابن بكير، وذكر ان محمد بن ابى عمير اخذ وحبس واصابه من الجهد والضيق والضرب امر عظيم، واخذ كلّ شيء كان له وصاحبه المأمون، وذلك بعد موت الرضا(ع) ، وذهبت كتب ابن ابى عمير فلم يخلص كتب احاديثه، فكان يحفظ اربعين جلدا فسمّاه نوادر، فلذلك يوجد احاديث متقطعة الأسانيد .

١١٠٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنا ابو العباس بن عبدالله[2] بن سهل البغدادى الواضحى، قال حدثنا الريّان بن الصلت، قال حدثنا يونس بن عبد الرحمن: ان ابن ابى عمير بحر طارس[3] بالموقف والمذهب .

١١٠٥ـ على بن محمد القتيبى، قال، قال ابو محمد الفضل بن شاذان ، سأل ابى رضى الله عنه، محمد بن ابى عمير، فقال له: انّك قد لقيت مشايخ العامّة فكيف لم تسمع منهم؟ فقال قد سمعت منهم، غير انّى رأيت كثيرا

١ـ يروى ـ خ .

٢ـ عبيدالله فى نسخة ب فقط .

٣ـ هذه الكلمة فى نسخة ب وج وفى الترتيب غير مقروّة وفى المطبوعة وبعض النسخ : طارس ، وفى الممقانى: طاووس ، وقال انها موضع بسواحل بحر طاووس فنسب البحر اليه لعمقه . ولكن الظاهر ان تكون هذه الكلمة محرفة كلمة اخرى دالّة على التبحر والفطانة، ويؤيد هذه: توسط الواو بينها وبين البحر فى نسخة ب، فليتامل .

من اصحابنا قد سمعوا علم العامّة وعلم الخاصّة، فاختلط عليهم حتى كانوا يروون حديث العامّة عن الخاصّة وحديث الخاصّة عن العامّة، فكرهت ان يختلط علىّ، فتركت ذلك واقبلت على هذا .

وجدت بخطّ ابى‌عبدالله الشاذانى، سمعت ابامحمدالفضل بن شاذان، يقول، سُمّى بمحمدبن ابى‌عمير واسم ابى‌عمير زياد الى السلطان: انّه يعرف اسامى عامّة الشيعة بالعراق، فامره السلطان ان يسمّيهم! فامتنع ، فجرّد وعلّق بين العقارين[1] وضرب مائة سوط، قال الفضل فسمعت ابن ابى‌عمير يقول: لما ضُربت[2] فبلغ الضرب مائة سوط، ابلغ الضرب الالم الىّ، فكدت ان اسمّى، فسمعت نداء محمدبن يونس بن عبدالرحمن يقول: يامحمدبن ابى‌عمير اذكر موقفك بين يدى الله تعالى، فتقوّيت بقوله فصبرت ولم اخبر، والحمد لله، قال الفضل، فاضرّبه فى هذا الشأن اكثر من مائة الف درهم .

۱۱۰۶ـ قال محمدبن مسعود، سمعت على بن الحسن بن فضّال[3]، يقول، كان محمدبن ابى‌عمير افقه من يونس واصلح وافضل .

وجدت فى كتاب ابى‌عبدالله الشاذانى بخطّه، سمعت ابامحمدالفضل ابن شاذان، يقول، دخلت العراق فرأيت واحدا يعاتب صاحبه، ويقول له انت رجل عليك عيال وتحتاج ان تكتسب عليهم ، وما آمن ان تذهب عيناك

۱ـ العقار بالفتح: النخل .

۲ـ ضرب ـ خ .

۳ـ كذلك فى الترتيب، وهو الصحيح ويدل عليه ۱۱۰۳ و ان ابن مسعود مالقى الحسن، وفى النسخ كلها: الحسن بن على، وهو تحريف ظاهرا .

لطول سجودك! فلما اكثر عليه، قال اكثرت علىّ ويحك، لو ذهبت عين احد من السجود لذهبت عين ابن ابى عمير، ماظنّك برجل سجد سجدة الشكر بعد صلاة الفجر فما رفع[1] رأسه الاّ عند زوال الشمس[2]، وسمعته يقول، اخذ يوما شيخى[3] بيدى وذهب بى الى ابن ابى عمير، فصعدنا اليه فى غرفة وحوله مشايخ له يعظّمونه[4] ويبجّلونه، فقلت لأبى من هذا؟ قال هذا ابن ابى عمير، قلت الرجل الصالح العابد؟ قال نعم، وسمعته يقول ضرب ابن ابى عمير مائة خشبة وعشرين خشبة ايّام[5] هارون لعنه الله، تولّى ضربه السندىّ بن شاهك على التشيّع وحبس، فادّى مائة واحدا وعشرين الفا حتّى خلّى عنه، فقلت وكان متمولا ؟ قال نعم كان ربّ خمسمائة الف درهم .

ما روى فى بكر بن محمد الأزدى

١١٠٧ـ قال حمدويه، ذكر محمد بن عيسى العبيدى: ان بكر بن محمد الأزدى خير فاضل، وبكر بن محمد كان ابن اخى سدير الصيرفى .

١١٠٨ـ على بن محمد القتيبى، قال حدثنا ابو محمد الفضل بن شاذان، قال حدثنا ابن ابى عمير، عن بكر بن محمد، قال حدثنى عمّى سدير،

١ـ يرفع ـ خ .
٢ـ عند الزوال ـ خ .
٣ـ المراد والده شاذان .
٤ـ مشايخ يعظّمونه ـ خ .
٥ـ امام ـ خ . وفى المطبوعة: بامر هارون .

ما روی فی علی‌بن عبیدالله‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب علیهم‌السلام

۱۱۰۹ـ قرأت فی‌کتاب محمدبن الحسن‌بن بندار بخطّه، حدثنی محمدبن یحیی‌العطّار، قال حدثنی احمدبن محمدبن عیسی، عن علی‌بن الحکم، عن سلیمان‌بن جعفر، قال، قال لی علی‌بن عبیدالله‌بن‌الحسین‌بن‌علی بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) اشتهی ان‌ادخل علی ابی‌الحسن الرضا (ع) اسلّم علیه! قلت فما یمنعك من‌ذلك؟ قال الا جلال والهیبة له واتّقی علیه، قال، فاعتلّ ابوالحسن(ع) علّة خفیفة وقد عاده‌الناس، فلقیت‌علی‌بن عبیدالله، فقلت قد جائك ماترید، قد اعتلّ ابوالحسن(ع) علّة خفیفة وقد عاده‌الناس، فان اردت‌الدخول علیه فالیوم! قال فجاء الی ابی‌الحسن (ع) عایدا فلقیه ابوالحسن (ع) بکلّ مایحبّ من‌التکرمة[1] والتعظیم، ففرح بذلك علی‌بن عبیدالله فرحا شدیدا، ثم مرض علی‌بن عبیدالله، فعاده ابوـ الحسن(ع) وانا معه، فجلس حتی خرج من‌کان فی‌البیت، فلما خرجنا اخبرتنی مولاة لنا ان‌ام‌سلمة امرأة علی‌بن عبیدالله کانت من وراءالستر تنظر الیه، فلمّا خرج: خرجت وانکبّت علی‌الموضع‌الّذی کان ابوالحسن (ع) فیه جالسا تقبّله و تتمسّح به، قال سلیمان ثم دخلت علی علی‌بن عبید الله، فاخبرنی بما فعلت ام‌سلمة، فخبّرت به اباالحسن(ع)، فقال: یاسلیمان ان علی‌بن عبیدالله وامرأته وولده من اهل‌الجنّة، یا سلیمان ان ولد علی

۱ـ المکرمة ـ خ .

وفاطمة عليهما السلام اذا عرفهم الله هذا الأمر لم يكونوا كالناس .

ما روى فى عبدالله بن المغيرة وهو كوفى

١١١٠ـ وجدت بخطّ ابى عبدالله محمد بن شاذان [١] ، قال العبيدى محمد بن عيسى، حدثنى الحسن بن على بن فضّال، قال قال عبدالله بن المغيرة كنت واقفا فحججت على تلك الحالة، فلما صرت بمكّة خلج فى صدرى شئ ، فتعلّقت بالملتزم ثم قلت: اللهمّ قد علمت طلبتى وارادتى فارشدنى الى خير الأديان! فوقع فى نفسى ان آتى الرضا(ع)، فاتيت المدينة فوقفت ببابه، فقلت للغلام قل لمولاك رجل من اهل العراق بالباب! فسمعت نداءه ادخل ياعبدالله بن المغيرة! فدخلت، فلمّا نظر الىّ قال: قداجاب الله دعوتك وهداك لدينك، فقلت اشهد انّك حجّة الله وامينه على خلقه .

ما روى فى زكريا بن آدم القمىّ

١١١١ـ حدثنى محمد بن قولويه، قال حدثنا سعد بن عبدالله بن ابى خلف، عن محمد بن حمزة [١]، عن زكريّا بن آدم، قال، قلت للرضا(ع) انّى اريد الخروج عن اهل بيتى فقد كثر السفهاء فيهم! فقال لاتفعل فان اهل بيتك يدفع عنهم بك، كما يدفع عن اهل بغداد بابى الحسن الكاظم (ع) .

١١١٢ـ وعنه، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن عيسى، عن احمد بن

١ـ ابى عبدالله محمد الشاذانى ـ خ .

٢ـ فى المطبوعة: حمزة بن اليسع .

الوليد، عن علي بن المسيّب[١]، قال قلت للرضا(ع) شقّتي[٢] بعيدة ولست اصل اليك في كل وقت، فممّن آخذ معالم ديني؟ فقال: من زكريّابن آدم القمي المأمون على الدين والدنيا، قال علي بن المسيّب: فلمّا انصرفت قدمت على زكريابن آدم فسألته عما احتجت اليه.

احمدبن الوليد، عن علي بن المسيّب، قال قلت للرضا شقّتي بعيدة، وذكر مثله .

١١١٣ـ علي بن محمد، قال حدثنا بنان بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن بعض القميّين، بكتابه ودعائه لزكريّا بن آدم .

١١١٤ـ عن محمدبن اسحق والحسن بن مخمد قالا خرجنا بعد وفاة زكريا بن آدم بثلاثة اشهر نحو الحجّ، فتلقّانا[٣] كتابه(ع) في بعض الطريق، فاذا فيه: ذكرت ماجرى من قضاءالله تعالى في الرجل المتوفّى رحمةالله عليه يوم ولد ويوم قبض ويوم يبعث حيّا، فقد عاش ايّام حياته عارفا بالحق قايلا به صابرا محتسبا للحق، قائما بما يجب لله عليه ولرسوله، ومضى رحمة الله عليه غير ناكث ولا مبدّل، فجزاه الله اجر نيّته واعطاه خير امنيّته[٤]، وذكرت[٥] الرجل الموصى اليه، ولم تعرف فيه رأينا، وعندنا من المعرفة به

١ـ المسيب الهمداني ـ خ .
٢ـ الشقّة بالكسر والضم: الناحية والمسافة .
٣ـ تلقّى الشيء: استقبله .
٤ـ اجر نبيّه واعطاه خيرا ينفعه، يتبعه، ببيعته .
٥ـ وذكر الرجل ـ خ . وكذا في السابق: وذكر ماجرى .

اكثر ممّا وصفت، يعنى الحسن بن محمد بن عمران .

١١١٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى على بن محمد القمىّ ، قال حدثنى احمد بن محمد بن عيسى القمىّ، قال بعث الىّ ابو جعفر(ع) غلامه ومعه كتابه، فامرنى ان اصير اليه ! فاتيته فهو بالمدينة نازل فى دار بزيع، فدخلت عليه وسلّمت عليه، فذكر فى صفوان ومحمد بن سنان وغيرهما مما قد سمعه غير واحد، فقلت فى نفسى استعطفه على زكريا بن آدم لعلّه ان يسلم مما قال فى هؤلآء، ثم رجعت الى نفسى فقلت من انا ان اتعرّض فى هذا وفى شبهه! مولاى هو اعلم بما يصنع، فقال لى يا اباعلى ليس على مثل ابى يحيى[٢] يعجل، وقد كان من خدمته لأبى(ع) ومنزلته عنده وعندى من بعده، غير انى احتجت الى المال الّذى عنده! فقلت جعلت فداك هو باعث اليك بالمال، وقال لى ان وصلت اليه فاعلمه ان الّذى منعنى من بعث[٣] المال اختلاف ميمون ومسافر، فقال احمل كتابى اليه ومره ان يبعث الىّ بالمال! فحملت كتابه الى زكريّا، فوجّه اليه بالمال، قال، فقال لى ابو جعفر(ع) ابتداءاً منه ذهبت الشبهة ما لأبى ولد غيرى! فقلت صدقت جعلت فداك .

١ـ فى نسخة ـ ب : ولم يعد. وفى ج: ولم تعد . وفى الترتيب: ولم اجد . وفى المطبوعة كما فى المتن .

٢ـ هذا كنية لزكريا اما واقعا او باعتبار ان له ابنا اسمه يحيى او للتشبيه والتنزيل على زكريا النبى ، ويعلم ايضا ان اباعلى كنية لأحمد بن محمد .

٣ـ بعثة ـ خ .

ما روی فی احمدبن عمر الحلبی

١١١٦ـ خلف بن حمّاد، قال حدثنی ابوسعید الآدمی ، قال حدثنی احمدبن عمرالحلبی، قال، دخلت علی الرضا (ع) بمنی، فقلت له: جعلت فداك کنّا اهل بیت غبطة[1] وسرور ونعمة، وانّ الله قد اذهب بـذلك کله حتی احتجنا الی من کان یحتاج الینا، فقال لی: یااحمد احسن حالك یـا احمدبن عمر! فقلت له جعلت فداك حالی مااخبرتك، فقال لی یا احمـد ایسّرك انّك علی بعض ماعلیه هؤلآءالجبّارون ولك الدنیا مملوءة ذهبا؟ فقلت له لا والله یابن رسول الله، فضحك ثم قال: ترجع من هیهنا الی خلف، فمن احسن حالا منك وبیدك صناعة لا تبیعها بملأ الدنیا ذهبا، الاابشّرك! فقد سرّنی الله بك وبآبائك، فقال لی ابوجعفر(ع) فی قول الله عز وجلّ وکان تحته کنزلهما: لوح من ذهب فیه مکتوب: بسم الله الرحمن الرحیـم لااله الاّ الله محمد رسول الله، عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح، ومن یری الدنیا وتغیّرها باهلها کیف یرکن الیهما، وینبغی لمن غفل عن الله ان لا یستبطئ الله[2] فی رزقه ولا یتّهمه فی قضائه، ثم قال رضیت یااحمد؟ قال، قلت عن الله تعالی وعنکم اهل البیت .

ما روی فی عثمان بن عیسی الرواسی الکوفی

١١١٧ـ ذکر نصر بن الصبّاح: ان عثمان بن عیسی کان واقفیّا، وکان

١ـ عطیّة ـ خ .

٢ـ استبطاه: وجده او عده بطیئا .

وكيل ابى‌الحسن موسى (ع)، وفى يده مال فسخط عليه‌الرضا(ع)، قال ، ثم تاب عثمان وبعث اليه بالمال، وكان شيخا عُمّرستّين سنة،وكان‌يروى عن ابى‌حمزةالثمالى، ولا يتّهمون عثمان‌بن عيسى[1] .

١١١٨ـ حمدويه، قال‌قال‌محمدبن عيسى، ان عثمان‌بن عيسى رأى‌فى منامه انّه يموت بالحير فيدفن بالحير، فرفض الكوفة ومنزله ، وخرج الحير وابناه معه، فقال لاابرح منه حتّى يمضى‌الله مقاديره، واقام يعبد ربّه جل وعز حتى مات ودفن فيه، وصرف ابنيه[2] الى‌الكوفة .

فى على‌بن اسمعيل

١١١٩ـ نصربن‌الصبّاح، قال: على‌بن اسمعيل ثقة ، وهو على‌بن السدى[3] لقّب اسمعيل بالسُّدّى .

فى عثمان‌بن عيسى ايضا

١١٢٠ـ على‌بن‌محمد، قال حدثنى محمدبن‌احمدبن يحيى، عن‌احمد ابن‌الحسين، عن محمدبن جمهور، عن احمدبن محمد، قال، احدالقوم[4] عثمان‌بن عيسى، وكان يكون بمصر، وكان عنده مال كثير وستّ جوار ،

١ـ قال فى حاشيةالترتيب: اى من جهة روايته عنه فانّه ادركه‌بخلاف الحسن‌بن محبوب .

٢ـ ورجع ابناه ـ خ .

٣ـ كذلك فى‌نسخة ب‌وج. وفى‌الترتيب ونسخ اخر: السندى .

٤ـ اى‌الواقفية .

فبعث اليه ابوالحسن (ع) فيهن وفي المال، وكتب اليه: ان ابى قد مات وقد اقتسمنا ميراثه، وقد صحّت الأخبار بموته، واحتجّ عليه. قال، فكتب اليه: ان لم يكن ابوك مات فليس من ذلك شيء وان كان قدمات على ما تحكى فلم يأمرنى بدفع شيء اليك، وقد اعتقت الجوارى .

فى الحسين بن مهران

١١٢١ـ حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال حدثنا اسمعيل بن مهران، عن احمد بن محمد، قال، كتب الحسين بن مهران الى ابى الحسن الرضا (ع)، كتابا، قال، فكان يمشى شاكّا[1] فى وقوفه، قال، فكتب الى ابى ـ الحسن (ع) يأمره وينهاه، فاجابه ابوالحسن (ع) بجواب، وبعث به الى اصحابه فنسخوه، وردّ اليه لئلا يستره حسين بن مهران، وكذلك كان يفعل اذا سأل عن شيء فاحبّ ستر الكتاب[2]، وهذه نسخة الكتاب الّذى اجابه به: بسم الله الرحمن الرحيم، عافانا الله وايّاك، جاءنى كتابك تذكر فيه الرجل الّذى عليه الخيانة والعين تقول اخذته[3]، وتذكر ما تلقانى به وتبعث الىّ

١ـ فى نسخة ب: شكاكا. اى كان الحسين فى وقوفه شاكا .

٢ـ الجواب، فاجيب: ستر الجواب، الكتاب ـ خ .

٣ـ كذلك فى نسخة ب وج والترتيب، الا ان فى ب: تذكر فيه للرجل . وفى الترتيب: عليه الجناية، وكذا فى المنهج. وفى الأعيان: الخيانة والفى وتقول احذره، وقال: والصواب مانقلناه وهذا من جملة اوامره للرضا (ع) .

بغيره، واحتججت فيه فاكثرت وعبت[1] عليه امرا واردت الدخول فى مثله، تقول[2] انّه عمل فى امرى بعقله وحيلته، نظراً منه لنفسه وارادة ان تميل اليه قلوب الناس، ليكون الأمر بيده واليه، يعمل فيه برأيه ويزعم انّى طاوعته فيما اشار به علىّ، وهذا انت تشير علىّ فيما يستقيم عندك فى العقل والحيلة بعدك[3]، لايستقيم الأمر الا بأحد امرين: اما قبلت الأمر على ماكان يكون عليه، واما اعطيت القوم ماطلبوا وقطعت عليهم، والا فالأمر عندنا معوج، والناس غير مسلّمين مافى ايديهم من مال وذاهبون به ! فالأمر ليس بعقلك ولا بحيلتك يكون ولا تفعل الّذى تجيله[4] بالرأى والمشورة، ولكن الأمر الى الله عزوجلّ وحده لاشريك له، يفعل فى خلقه مايشاء من يهدى الله فلا مضلّ له ومن يضلله فلا هادى له ولن تجد له مرشدا، فقلت واعمل فى امرهم واحتل[5] فيه! وكيف لك الحيلة[6]، والله يقول : واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقّا فى التورية والانجيل، الى قوله عزّ وجل، وليقترفوا ماهم مقترفون. فلو تجيبهم[7] فيما

١ـ وعمت ـ خ . كذلك فى اغلب النسخ .

٢ـ نقول، بقولى ـ خ .

٣ـ بغيرك، بعد ـ خ . الظاهر ان هذه الكلمة ومابعدها متعلقة بقوله : تشير .

٤ـ نحلته ـ خ . وفى الترتيب: نحلته الراى والمشهورة. وفى نسخة . ولا بفعل الذى نحلته الراى .

٥ـ واحيل ـ خ .

٦ـ بالحيلة، والحيلة ـ خ .

٧ـ نجيبهم ـ خ .

سألوا عنه استقاموا وسلموا، وقد كان منّي ما انكرت[1] وانكروا من بعدي ومد لي لقائي وما كان ذلك منّي الا رجاء الاصلاح، لقول امير المؤمنين صلوات الله عليه: اقتربوا اقتربوا وسلوا[2] وسلوا فانّ العلم يفيض فيضا، وجعل يمسح بطنه ويقول: ماملئ[3] طعام ولكن ملأه علم، والله ما آية نزلت[4] في بر ولا بحر ولا سهل ولا جبل الاّ انا اعلمها واعلم فيمن نزلت، وقول ابي عبدالله (ع): الى الله اشكو اهل المدينة انما انا فيهم كالشعر اتنقّل[5] يريدونني على ان لا اقول الحقّ، والله لا ازال اقول الحق حتى اموت، فلمّا قلت حقا اريد به حقن دمائكم، وجمع امركم على ماكنتم عليه، ان يكون سرّكم مكنونا[6] عندكم غير فاش في غيركم، وقد قال رسول الله (ص) سرّا اسرّه الله الى جبريل، واسرّه جبريل الى محمد، واسرّه محمد الى عليّ صلوات الله عليهم، واسره عليّ الى من شاء، ثم قال، قال ابو جعفر (ع)[7] ثم انتم تحدثون به في الطريق، فاردت حيث مضى صاحبكم ان الف[8] امركم عليكم، لئلا

١ــ امرتك ــ خ .

٢ــ اقترفوا اقتربوا وسلّوا ــ بالتشديد ــ خ .

٣ــ ملأ طعاما ولكن ملأته علما به ــ خ .

٤ــ انزلت ــ خ .

٥ــ كذا في نسخة ج . وفي الترتيب وغيره: كالشعرة اتنقل .

٦ــ مكتوما ــ خ .

٧ــ ثمّ قال ابو جعفر ــ خ . ولعلّ هذه الجملة محرفة والصحيح: ثمّ قال ابو الحسن (ع)، او ان مقوله جملة (ثمّ انتم تحدثون به في الطريق) فقط، وما بعدها من كلام الرضا (ع) .

٨ــ الى الف ــ خ .

تضيّعوه[١] فى غير موضعه، ولاتسألوا عنه غير اهله فتكونوا فىمسألتكم ايّاهم هلكتم[٢] فكم دعىّ الى نفسه ولميكن داخله[٣]، ثمّ قلتم لا بد اذاكان ذلك منه: يثبت على ذلك ولا يتحول عنه الىغيره، قلت لأنّه كـان من‌ـ التقيّة[٤] والكفّ اولاً، واما اذ تكلّم فقد لزمهالجواب فيما يسأل عنـه ، فصارالذى كنتم تزعمون انّكم تذمّون به[٥]، فانالأمر مردود الى غيركم ، وانالفرض عليكـم اتباعهم فيه اليكم، فصيّرتم مااستقام فى عقولكـم وآرائكم، وصحّ بهالقياس عندكم بذلك لازما، لما زعمتم من ان لايصح[٦] امرنا، زعمتم حتى يكون ذلك علىّ لكم[٧]،فان قلتم ان لم يكن كـذلك لصاحبكم فصارالأمر ان وقع[٨] اليكم: نبذتم امر ربّكم وراء ظهوركم ، فلا اتّبعُ اهوائكم، قد ضللت اذا وما انا من‌المهتدين، وما كان بدّ من ان‌تكونوا كما كان مَن‌قبلكم، قد اخبرتم انّها السنن والأمثـال القذّة بالقذّة، وما كان يكون ما طلبتم من‌الكف اولاً ومن‌الجواب آخراً شفاء لصدوركم ولا ذهاب شكّكم، وما كان بدّ من ان‌يكون ما قد كان منكم، ولا يذهب عن قلوبكم حتى يذهبهالله عنكم، ولو قدرالنّاس كلّهم على

١ـ تضعوه ـ خ .

٢ـ هلاككم ـ خ .

٣ـ داخلا، راحله ـ خ .

٤ـ فى نسخة ب: قلتم لانه كان لهالتقيّة.

٥ـ ترمون به ـ خ .

٦ـ لايصلح ـ خ .

٧ـ ذلك علم لكم ـ خ .

٨ـ دفع ـ خ .

ان یحبّونا ویعرفوا حقّنا ویسلموا لأمرنا: فعلوا، ولکنّ الله یفعل مایشاء ویهدی الیه من اناب، فقد اجبتك فی مسائل کثیرة، فانظر انت ومن اراد المسائل منها وتدبرها، فان لم یکن فی المسائل شفاء فقد مضی الیکم منی مافیه حجّة ومعتبر، وکثرة المسائل معیبة عندنا مکروهة، انّما یرید اصحاب المسائل المحنة لیجدوا سبیلا الی الشبهة والضلالة ومن اراد لبسا لبّس الله علیه ووکّله الی نفسه، ولاتری انت واصحابك انّی اجبت بذلك، وان شئتَ صمتُّ، فذاك الیّ لا ماتقوله انت واصحابك، لاتدرون کذا وکذا، بل لا بدّ من ذلك، اذنحن منه علی یقین وانتم منه فی شك[1].

ماروی فی عیسی‌بن جعفربن عاصم
و ابی علی‌بن راشد وابن بند

١١٢٢ـ حدثنی محمدبن قولویه، قال حدثنا سعدبن عبدالله، قال حدثنا احمدبن هلال، عن محمدبن الفرج، قال کتبت الی ابی‌الحسن (ع) اسأله عن ابی‌علی‌بن راشد وعن عیسی‌بن جعفربن عاصم وابن بند؟ فکتب الیّ: ذکرت ابن‌راشد رحمه‌الله فانّه عاش سعیداً ومات شهیدا ودعا لابن بند والعاصمی، وابن بند ضرب بالعمود حتی‌قتل، وابوجعفر ضرب ثلاثمائة سوط ورمی به فی دجلة.

١ـ نقلنا هذاالکتاب علی مایطابق النسخ، وقد وقعت فیه تحریفات من الناقلین، اوجبت ابهام بعض الجملات، وان کان بعض الإبهام من جهة الجهل بالسؤال والأمر والنهی من جانب الحسین‌بن مهران.

ماروى فى عبدالله بن طاووس

١١٢٣ـ وكان عمره مائة سنة، وجدت فى كتاب محمد بن الحسن بن بندار القمى بخطه، حدثنى الحسن بن احمد المالكى، قال حدثنى عبدالله بن طاووس، فى سنة ثمان وثلاثين ومأتين، قال، سألت اباالحسن الرضا (ع) وقلت له: ان لى ابن اخ قد زوّجته ابنتى وهو يشرب الشراب ويكثر ذكر الطلاق[١]؟ فقال له ان كان من اخوانك فلاشىء عليه، وان كان من هؤلآء فانتزعها منه فانّما عنى الفراق[٢]، فقلت له: اروى عن آبائك عليهم السلام ايّاكم والطلّقات[٣] ثلاثا فى مجلس فانهنّ ذوات ازواج؟ فقال هذا من اخوانكم لا منهم، انّه من دان بدين قوم لزمته احكامهم، قال، قلت له: ان يحيى بن خالد سمّ اباك موسى بن جعفر صلوات الله عليهما ؟ قال نعم سمّه فى ثلاثين رطبة، قلت له فما كان يعلم انّها مسمومة؟ قال غاب عنه المحدث، قلت ومن المحدث؟ قال ملك اعظم من جبريل وميكائيل كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو مع الأئمّة صلوات الله عليهم، وليس كل ما طُلب وُجد، ثمّ قال: انّك ستعمر! فعاش مائة سنة .

١ـ قال فى حاشية الترتيب: وكانه ارادانه يكثر قول على الطلاق كماهو المتعارف بين العامة.

٢ـ فى الترتيب: فانّها يمين الفراق .

٣ـ والمطلقات ـ خ .

ماروى فى ابى العباس الحميرى

١١٢٤ـ قال نصر بن الصباح: ابو العباس الحميرى اسمه عبدالله بن جعفر كان استاد ابى الحسن[1].

ماروى فى جعفر بن بشير العجلى

١١٢٥ـ قال نصر: "اخذ جعفر بن بشير رحمه الله فضُرب ولقى شدّة حتى خلّصه الله، ومات فى طريق مكّة، وصاحبه المأمون بعد موت الرضا(ع) جعفر بن بشير مولى بجيلة كوفىّ، مات بالأبواء سنة ثمان ومأتين.

ماروى فى يزيد و محمد ابنى اسحق شعر

١١٢٦ـ حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال حدثنى يزيد بن اسحق شعر[2] وكان من ارفع الناس لهذا الأمر، قال، خاصمنى مرّة اخى محمد وكان مستويا فقلت له نما طال الكلام بينى وبينه: ان كان صاحبك بالمنزلة التى تقول فاسأله ان يدعو الله لى حتّى ارجع الى قولكم! قال، قال لى محمد فدخلت على الرضا(ع) فقلت له جعلت فداك ان لى اخا وهو اسنّ منى، وهو يقول بحياة ابيك وانا كثيراً ما اناظره، فقال لى يوما من الأيّام سل صاحبك ان كان بالمنزل الّذى ذكرت ان يدعو الله لى حتى اصير الى

١ـ فى حاشية الترتيب: هو على بن الحسين بن بابويه القمى.

٢ـ فى بعض النسخ والترتيب: شفر، وفى حاشية الترتيب: شفر الكلب اذا رفع احدى رجليه ليبول.

قولكم! فانّى احبّ ان تدعوالله له! قال، فالتفت ابوالحسن(ع) نحوالقبلة فذكر ماشاءالله انيذكر، ثم قال: اللهمّ خذ بسمعه وبصره ومجامع قلبه حتى تردّه الىالحق! قال، وكان يقول هذا وهو رافع يده اليمنى، قال، فلمّا قدم اخبرنى بما كان، فوالله مالبثت الا يسيراً حتى قلت بالحق.

ماروى فى ابى يحيى الموصلى و لقبه كوكب‌الدم

١١٢٧ـ قال‌حمدويه، عن‌العبيدى، عن‌يونس، قال،ابويحيى‌الموصلى ولقبه كوكب‌الدم كان شيخا من‌الأخيار. قال‌العبيدى، اخبرنى الحسن‌بن على‌بن يقطين: انّه كان يعرفه ايّام ابيه له فضل ودين.

فى ابى‌عبدالله احمدبن محمدالسيارى، اصفهانى ويقال بصرى

١١٢٨ـ طاهربن عيسى الورّاق، قال حدثنى جعفربن احمدبن‌ايّوب قال حدثنى‌الشجاعى، قال حدثنى ابراهيم‌بن محمدبن حاجب، قال، قرأت فى رقعة مع‌الجواد(ع)يعلم من سأل عن‌السيّارى: انّه ليس فى‌المكان الذى ادّعاه لنفسه والا تدفعوا اليه شيئا.

قال نصربن‌الصباح: السيّارى احمدبن محمد ابوعبدالله من ولد سيّار وكان من كبارالطاهريّة[1] فى وقت ابى‌محمدالحسن‌العسكرى (ع).

فى على‌بن جعفر

١١٢٩ـ محمدبن مسعود، قال، قال يوسف‌بن‌السخت: كان على‌بن

١ـ فى‌الترتيب: الظاهريّة.

جعفر وكيلا لأبی‌الحسن(ع)،[1] وكان رجلا من‌اهل همينيا، قرية من قرى سواد بغداد ، فسُعی به الی‌المتوكّل،فحسبه فطال حبسه، واحتال من‌قبل عبيدالله‌بن‌خاقان بمال ضمنه عنه ثلاثة آلاف دينار، وكلمه عبيدالله، فعرض جامعة علی‌المتوكّل، فقال ياعبيدالله لوشككت فيك لقلت انّك رافضیّ! هذا وكيل فلان وانا علی قتله، قال فتأدّی الخبر الی علی‌بن جعفر،فكتب الی‌ابی‌الحسن(ع): ياسيدی الله‌الله فیّ، فقدوالله‌خفت ان‌ارتاب!فوقّع‌فی رقعته: اما اذا بلغ بك‌الأمر ماارى فسا قصدالله فيك! وكان هـذا فی ليلة الجمعة، فاصبح‌المتوكّل محموما فازدادت علّته حتی صرخ عليـه يوم الأثنين، فامر بتخلية كل محبوس عرض عليه اسمه، حتی ذكر هو علی‌بن جعفر، فقال لعبيدالله لم لم تعرض علی امره؟ فقال لا اعود الی ذكره ابداً، قال خلّ سبيله الساعة وسله ان يجعلنی فی حلّ! فخلّی سبيله، وصار الی مكّة بامر ابی‌الحسن(ع) فجاور بها، وبرأالمتوكّل من علّته .

١١٣٠ـ محمـدبن مسعود، قال حدثنی علی‌بن محمدالقمیّ، قـال حدثنی محمدبن احمد، عن ابی‌يعقوب يوسف‌بن‌السخت ، قال حـدثنی العبّاس، عن علی‌بن جعـفر قال، عرضت امـری علی‌المتوكّل فاقبل علی عبيدالله‌بن يحيی‌بن خاقان فقـال له لاتُتعبنّ نفسك بعرض قصة هـذا واشباهه، فان عمّه[2] اخبرنی انّه رافضیّ وانه وكيل علی‌بن محمد!وحلف

١ـ المراد هوالهادی (ع) بقرينة ١٠٠٥ و ١١٣٠،

٢ـ عمك ـ خ . قال‌الممقانی وهـذا هوالصحيح والمـراد هو فتح‌بن‌ـ الخاقان .

انلايخرج من الحبس الا بعد موته، فكتبت الى مولانا: ان نفسى قدضاقت وانى اخاف الزيغ! فكتب الىّ: اما اذا بلغ الأمر منك ماارى فسأقصد الله فيك! فما عادت الجمعة حتّى اخرجت من السجن[1].

فى محمدبن ابراهيم بن مخمد الهمدانى

١١٣١ـ محمدبن سعدبن مزيد ابوالحسن، قال حدثنا محمدبن جعفر ابن ابراهيم الهمدانى، وكان ابراهيم وكيلا وكان حجّ اربعين حجّة، قال ادركت بنتا لمحمدبن ابراهيم بن محمد، فوصف جمالها وكمالها، وخطبها اجلّة الناس فابى ان يزوّجها من احد، فاخرجها معه الى الحج، فحملها الى ابى الحسن(ع) ووصف له هيأتها وجمالها، وقال انّى انّما حبستها عليك تخدمك! قال قد قبلتها فاحملها معك الى الحجّ وارجع من طريق المدينة! فلمّا بلغ المدينة راجعا ماتت، فقال لـه ابوالحسن صلوات الله عليه بنتك زوجتى فى الجنّة يا بن ابراهيم[2].

فى خيران الخادم القراطيسى

١١٣٢ـ وجدت فى كتاب محمدبن الحسن بن بنـدار القمى بخطّه،

١ـ الحبس ـ خ.

٢ـ كذلك فى المطبوعة والممقانى، فيكون الآبى ومن اخرجها هو محمد صاحب العنوان. واما النسخ الخطيّة ففيها: يا ابراهيم، فيكون الحديث راجعا اليه ورجوعه الى صاحب العنوان من جهة جده وبنته. وقال فى حاشية الترتيب: غاية مايقال فى كون الرواية وصفا لمحمد انه مكّن جده فى هذه الامور. وقال ايضا: كأنه لأبى الحسن الثالث عليه السلام.

حدثني الحسين بن محمد بن عامر، قال حدثني خيران الخادم القراطيسي، قال حججت ايّام ابي جعفر محمد بن علي بن موسى عليهم السلام، وسألته عن بعض الخدم وكانت له منزلة من ابي جعفر (ع) فسألته ان يوصلني اليه! فلمّا صرنا الى المدينة، قال لي تهيّأ فانّي اريد ان امضي الى ابي جعفر (ع)! فمضيت معه، فلما ان وافينا الباب قال ساكن في حانوت فاستأذن ودخل فلمّا ابطأ عليّ رسوله: خرجت الى الباب فسالته عنه؟ فاخبرني انّه قد خرج ومضى، فبقيت متحيراً، فاذا انا كذلك: اذ خرج خادم من الدار، فقال انت خيران؟ فقلت نعم، قال لي ادخل! فدخلت، واذا ابو جعفر (ع) قائم على دكان لم يكن فرش له مايقعد عليه، فجاء غلام بمصلّى فالقاه له، فجلس، فلمّا نظرت اليه تهيّبت ودهشت، فذهبت لأصعد الدكّان من غير درجة، فاشار الى موضع الدرجة، فصعدت وسلّمت، فردّ السلام ومدّ يده اليّ، فأخذتها وقبّلتها ووضعتها على وجهي، فاقعدني بيده، فامسكت يده ممّا داخلني من الدهش، فتركها في يدي صلوات الله عليه، فلمّا سكنت خلّيتها، فسايلني، وكان الريّان بن شبيب قال لي ان وصلت الى ابي جعفر (ع) قلت[1] له مولاك الريّان بن شبيب يقرأ عليك السلام و يسألك الدعاء له ولولده؟ فذكرت له ذلك، فدعا له ولم يدع لولده، فاعدت[2] عليه، فدعا له و لم يدع لولده، فاعدت عليه ثلاثاً فدعا له ولم يدع لولده، فودعته وقمت، فلما مضيت نحو الباب سمعت كلامه ولم افهم ما

١ــ وقلت ــ خ.

٢ــ وفي الترتيب و نسخة ج و نسخة: لولده فودعته وقمت.

قال، وخرج الخادم فى اثرى، فقلت له ماقال سيّدى لما قمت؟ فقال لى ، قال: من هذاالذى يرى انيهدى نفسه[1]؟ هذا ولد فى بلادالشرك فلمااخرج منها صار الى من هو شرّ منهم، فلما ارادالله ان يهديه هداه .

١١٣٣ـ محمدبن مسعود، قال حدثنى سليمان بن حفص[2]، عن ابى بصير[3] حمادبن عبدالله القندى[4]، عن ابراهيم بن مهزيار[5]، قال : كتب الىّ خيران[6]: قد وجّهت اليك ثمانيةدراهم، كانت اهديت الىّ من طرسوس ، دراهم منهم، وكرهت ان اردّها على صاحبها او احدث فيها حدثا دون امرك، فهل تأمرنى فى قبول مثلها املا لأعرفها[7] انشاءالله وانتهى الى امرك؟ فكتب وقرأته: اقبل منهم اذا اهدى اليك دراهم او غيرها، فان رسول الله (ص) لم يردّ هديّة على يهودىّ ولا نصرانى .

١١٣٤ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن عيسى، قال حدثنى خيران الخادم، قال، وجّهت الى سيّدى ثمانية دراهم، وذكر مثله سواء ، وقال، قلت جعلت فداك انّه ربما اتانى الرجل لك قبله الحق، او يعرف

١ـ لنفسه ـ خ .

٢ـ جعفر ـ خ .

٣ـ فى المطبوعة: ابى نصر .

٤ـ فى نسخة ب : الهندى .

٥ـ كذلك فى نسخة ب وج. وفى الترتيب وبعض النسخ: مهزيار عن على بن مهزيار قال كتبت. وفى النسخ الخطية بدل مهزيار : مازيار .

٦ـ وفى حاشية الترتيب: الظاهر كتب الى ابيجعفر(ع) خيران .

٧ـ لاعرفه ـ خ .

موضع الحق لك، فيسألنى عما يعمل به؟ فيكون مذهبى اخذ ما يتبرّع فى سرّ[1]! قال اعمل فى‌ذلك برأيك فان رأيك رأيى، ومن اطاعك فقد اطاعنى. قال ابوعمرو: هذا يدل على انّه كان وكيله، ولخيران هذا مسائل يرويها عنه وعن ابى‌الحسن (ع).

فى ابراهيم‌بن محمدالهمدانى

١١٣٥ـ على‌بن محمد، قال حدثنى احمدبن محمد، عن ابراهيم‌بن محمدالهمدانى، قال، كتبت الى ابى‌جعفر(ع) اصف له صنع السميع فى[3]، فكتب بخطّه: عجل‌الله نصرتك ممّن ظلمك وكفاك مؤنته، وابشر بنصرالله عاجلا وبالأجر آجلا، واكثر من‌حمدالله.

١١٣٦ـ على‌بن محمد، قال حدثنى محمدبن احمد[3]، عن عمربن‌على ابن‌عمربن يزيد، عن ابراهيم‌بن محمدالهمدانى، قال وكتب[4] الىّ: قدوصل الحساب تقبّل‌الله منك ورضى عنهم وجعلهم معنا فى‌الدنيا والآخرة !وقد بعثت اليك من‌الدنانير بكذا ومن‌الكسوة كذا، فبارك لك فيه وفى جميع

١ـ فى‌ستر ـ خ.

٢ـ السبع الىّ ـ خ. قال فى حاشية‌الممقانى: ان‌السميع اسم خصمه الذى آذاه.

٣ـ احمدبن محمد ـ خ.

٤ـ قال فى‌حاشية الترتيب: يحتمل ان‌يكون الكاتب هوالرضا اوالجواد اوالهادى عليهم‌السلام حيث ان ايوب‌الآتى من‌رجالهم.

نعمةالله عليك، وقد كتبت الى النضر امرته ان ينتهى عنك وعن التعرض لك وبخلافك واعلمته موضعك عندى، وكتبت الى ايّوب امرته بذلك ايضا، وكتبت الى موالىّ بهمذان كتابا امرتهم بطاعتك والمصير الى امرك وانلا وكيل لى سواك .

فى عمروبن سعيدالمدايني

١١٣٧ـ قال نصربن الصبّاح: عمروبن سعيد فطحىّ .

فى يعقوب بن يزيدالكاتب الانبارى ويعرف بالقمى

١١٣٨ـ ابن مسعود، قال سألت اباالحسن علىبن الحسن بن فضّال ، عن يعقوب بن يزيد؟ قال، كان كاتبا لأبى دُلف القاسم .

ماروى فى ابى خالدالسجستانى

١١٣٩ـ حمدويه وابراهيم، قالا حدثنا محمدبن عثمان، قال حدثنا ابوخالدالسجستانى، انّه لما مضى ابوالحسن(ع) وقف عليه، ثم نظر فى نجومه فزعم انّه قدمات فقطع على موته وخالف اصحابه .

ماروى فى ابى محمدالانصارى من اصحاب الرضا (ع)

١١٤٠ـ قال ابوعمرو قال نصربن الصبّاح: ابومحمدالأنصارى الّذى يروى عنه محمدبن عيسى العبيدى، وعبدالله بن ابراهيم، مجهول لايعرف.

ماروى فى داودبن النعمان

١١٤١ـ قال حمدويه، عن اشياخه قالوا داودبن النعمان خيّر فاضل ،

وهو عمّ الحسن بن علي بن النعمان ، واوصى بكتبه لمحمد بن اسمعيل بن بزيع .

ماروى في الحسين بن ابي الخطاب

١١٤٢ـ ذكر عن محمد بن يحيى[1] العطّار، ان محمد بن الحسين بن ابي الخطّاب ذكر انه يحفظ مولد الحسين بن ابي الخطّاب وانّه ولد سنة اربعين ومائة، واهل قم يذكرون الحسين بن ابي الخطّاب وساير الناس يذكرون الحسين بن الخطّاب .

ماروى في الحسن[2] بن القاسم من اصحاب الرضا (ع)

١١٤٣ـ حمدويه، قال حدثنا الحسن بن موسى، قال حدثني الحسن بن القاسم، قال، حضر بعض ولد جعفر (ع) الموت، فابطأ عليه الرضا(ع) ، قال، فغمّني ذلك لابطائه عن عمّه[3]، قال، ثم جاء فلم يلبث ان قام، قال الحسن فقمت معه فقلت: جعلت فداك عمّك في الحال التي هو فيها تقوم وتدعه! فقال: عمّي يدفن فلانا يعني الّذي هو عندهم، قال، فوالله مالبثنا ان تمايل المريض ودفن اخاه الّذي كان عندهم صحيحا . قال الحسن الخشّاب: فكان الحسن بن القاسم يعرف الحق بعد ذلك ويقول به .

١ـ محمد بن علي ـ خ .

٢ـ في الترتيب: الحسين بن القاسم.

٣ـ عن عمه محمد ـ خ .

ماروى فى واصل و ابى الفضل الخراسانى

١١٤٤ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى ابو على المحمودى، قال حدثنى واصل، قال، طليت اباالحسن(ع) بالنورة، فسددت مخرج الماء من الحمام الى البئر، ثم جمعت ذلك الماء وتلك النورة وذلك الشعر فشربته كلّه .

١١٤٥ـ محمد بن مسعود، قال حدثنى حمدان بن احمد القلانسى، قال حدثنا معاوية بن حكيم، قال حدثنى ابو الفضل الخراسانى، وكان له انقطاع الى ابى الحسن الثانى(ع) وكان يخالط القرّاء ثم انقطع الى ابى جعفر(ع) ،

فى مقاتل بن مقاتل

١١٤٦ـ نصر بن الصبّاح، قال حدثنى اسحق بن محمد البصرى، عن القاسم بن يحيى، عن حسين بن عمر بن يزيد، قال دخلت على الرضا(ع) وانا شاكّ فى امامته، وكان زميلى فى طريقى رجل يقال له مقاتل بن مقاتل، وكان قدمضى على امامته بالكوفة، فقلت له عجّلت؟ فقال عندى فى ذلك برهان وعلم، قال الحسين، فقلت للرضا(ع) قد مضى ابوك؟ فقال اى والله، وانّى لفى الدرجة الّتى فيها رسول الله صلى الله عليه وآله واميرالمؤمنين صلوات الله عليه، ومن كان اسعد ببقاء ابى منّى ! ثم قال انّ الله تبارك وتعالى يقول: السابقون السابقون اولئك المقرّبون، العارف للامامة حين يظهر الامام ، ثم[1] قال مافعل صاحبك؟ فقلت من؟ قال مقاتل بن مقاتل المسنون الوجه[2]

١ـ العارف للإمام حتى تظهر الإمامة ـ خ .

٢ـ رجل مسنون الوجه اى مخروطه .

الطويل اللحية الأقنى الأنف، وقال: اما انّى مارأيته ولا دخل علىّ ولكنّه آمن وصدّق فاستوص به[1] قال، فانصرفت من‌عنده الى رحلى فاذاً مقاتل راقد، فحرّكته ثم قلت لك بشارة عندى لااخبرك بها حتى تحمدالله مائة مرّة ففعل[2]، ثم اخبرته بماكان .

فى حمزة‌بن بزيع

١١٤٧ـ روى اصحابنا عن‌الفضل‌بن كثير ، عن على‌بن عبدالغفار السكفوف، عن‌الحسن‌بن‌الحسين[3] بن صالح‌الخثعمى ، قال، ذكر بين يدى ابى‌الحسن‌الرضا(ع) حمزة‌بن بزيع، فترحّم عليه فقيل له انّه كان يقول بموسى ويقف عليه! فترحّم عليه ساعة ثم قال: من جحد حقّى كمن‌جحد حق آبائى .

فى ابى‌الصلت عبدالسلام‌بن صالح‌الهـروى

١١٤٨ـ حدثنى ابوبكر احمدبن ابراهيم‌السّنسنى، رحمه‌الله ، قال حدثنى ابواحمد محمدبن سليمان، من‌العامّة، قال حدثنى العباس‌الدورى، قال سمعت يحيى‌بن نعيم، يقول، ابوالصلت نقىّ‌الحديث ورأيناه يسمع ولكن كان شديدالتشيّع ولم ير منه‌الكذب .

١١٤٩ـ قال ابوبكر حدثنى ابوالقاسم طاهربن على‌بن احمد، ذكران

١ـ استوصى به : قبل وصيّته .
٢ـ فقبل ـ خ .
٣ـ فى‌نسخة ب : الحسن‌بن‌الحسن .

مولده بالمدينة، قال سمعت بركة بن الحسن الاسفراينى[1]، يقول سمعت احمد ابن سعيد الرازى، يقول ان ابا الصلت الهروى ثقة مأمون على الحديث الاّ انّه يحبّ آل رسول الله (ص) وكان دينه ومذهبه .

فى ابى جرير القمى

١١٥٠ـ محمد بن قولويه، قال حدثنا سعد، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن حمزة بن اليسع، عن زكريا بن آدم، قال، دخلت على الرضا (ع) من اول الليل فى حدثان موت ابى جرير فسألنى عنه وترحّم عليه ، ولم يزل يحدثنى واحدثه حتى طلع الفجر، فقام عليه السلام فصلّى الفجر .

فى على بن جعفر بن العباس الخزاعى المروزى

١١٥١ـ قال محمد بن مسعود: على بن جعفر بن العباس الخزاعى كان واقفيّا[2] .

١ـ بركة بن قيس الإسفراينى، كما فى الترتيب، وفى نسخة: نزلة بن قيس الاشعرى ـ خ .

٢ـ فى نسخة ب: تم الجزء السابع من الإختيار وتمّ الكتاب بأسره. والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا محمد النبى وآله الطاهرين. وكان الفراغ منه آخر نهار الثلاثاء رابع ذى القعدة من سنة اثنى وستمائة . كتبه العبد الفقير الى رحمة الله ابو احمد بن ابى المعالى بن احمد بن ابى البركات وحامداً لله ومصلياً على خير خلقه .

فهرس رجال

اختيار معرفة الرجال للكشي

ويليه ما: فهارس الموضوعات، والأمكنة، والملل والنحل

خرّجها وحقّقها

حسن المصطفوي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحيّ القيّوم ربّ العالمين، والصلوة والسلام على افضل الأنبياء والمرسلين، سيّدنا ومولانا محمّد وآله الطيّبين المعصومين، واللعن الدائم على مخالفيهم ومعانديهم ومبغضيهم من الآن الى يوم الدين. وبعد: فهذا فهرس الرجال المذكورين في كتاب (اختيار معرفة الرجال) سندًا ومتنًا، وراعينا فيه امورًا:

١- ذكرنا بالترتيب كلّ اسم لذكر في السند او في المتن من الكتاب.

٢- اشرنا بالترتيب الى الموارد التي ذكر الرجل فيها من الأحاديث طبق الأرقام التي وضعناها في احاديث الكتاب.

٣- اضفنا في ذيل كلّ عنوان: كلّ من روى عن صاحب العنوان في الكتاب، او روى صاحب العنوان عنه، بالأرقام.

٤- نقلنا في ذيل كلّ اسم: اية جملة مربوطة له من اوّل الكتاب الى آخره بالاختصار، مشيرًا الى مواضعها بالأرقام.

٥- ذكرنا في صدر كلّ عنوان: ما يعرّف المعنون ويبيّنه بالفاظ جامعة مستفادة من الكتاب نفسها او من كتب معتبرة.

٦ - اضفنا فی بعض الموارد بیانا موجزا فیما یحتاج الی البیان .

٧ - ذکرنا کلّ اسم ذکر مطلقاً او بای تعبیر ورد تحت ذلک العنوان مالم یقم دلیل قاطع علی التّعیین او الاتّحاد مع الآخر .

٨ - اشرنا الی اختلاف النسخ فی الموارد اللاّزمة ولاسیّما من النسختین ولم یتیسّر لنا التحقیق حول العناوین ازید من هذا المقدار، بل ولایمکن التحقیق الاّ بعد ان یُفهرس سائر اَسناد احادیث الشیعه .

وذکرنا بعد الرّجال: فهارس المطالب والموضوعات، والأمکنة والبلاد، والأقوام والملل والنّحل .

ونرجو من الله العزیز المتعال ان یمنّ علینا جزیل احسانه من فضله الکریم، انّه ذو المنّ القدیم والفضل الدّائم .

طهران - ٤٨/٨/٢٥

حسن المصطفوی

* آدم بن محمد القلانسي البلخي لم يروعن الائمة
يروي عن الحسن بن محمد الدقاق النيسابوري ٣٤٢
« علي بن الحسن الدقاق النيسابوري ٤٣، ٣٣٨
« علي بن محمد القمي - ٩٥١، ٩٥٤
« علي بن محمد بن يزيد القمي - ٩٥٣
« محمد بن شاذان بن نعيم - ١٠١٧
وعنه الكشي - ٤٣، ٣٣٨، ٩٢٤
٩٥١، ٩٥٣، ٩٥٤، ١٠١٧.

* أبان: الظاهر بقرينة ٥٠ هو أبان الأحمر
يروي عن حبيب الخثعمي - ٨٨١
« الحسن بن زياد العطار - ٧٩٨
« حمزة بن الطيار - ٥٣ ع
وعنه: اسمعيل بن عامر - ٨٨١
« جعفر - ٧٩٨
« فضالة بن جعفر - ٥٣ ع، ٧٩٨
ويحتمل ان فضالة بن جعفر لا وجود له -
والظاهر بقرينة ٧٩٨ فضالة وجعفر
والمراد فضالة بن ايوب، وجعفر بن
احمد بن ايوب.

* أبان بن ابي عياش بصري تابعي:
قال فقدم لي بعد موت علي بن الحسين ع اتيته
حججت فلقيت اباجعفر ع فحدثت بحديث
سليم كله فاعرورقت عيناه وقال صدق سليم ١٦٧
يروي عن سليم بن قيس - ١٦٧
عنه: ابن اذينة - ١٦٧
وينسب الاصحاب وضع كتاب سليم بن قيس اليه

* أبان بن تغلب البكري عظيم المنزلة:
روى جماعة من اصحابنا عن ابي جعفر وابي عبد الله ع
منهم أبان بن تغلب ٩٤ قال أبان قلت
لعبد الله ع شريك ما هاتان السيران المختلفتان
٣٩٢ قال الشامي اريد ان اناظرك في العربية
فقال ابو عبد الله ع يا ابان ناظره ٩٤ ع قال
ابو عبد الله ع رحم الله لقد أوجع قلبي مئة ع
قلت لابي عبد الله ع اقعد في المسجد قال انظر
ما علمت من قولهم ٦٠٢ ع، وقال ع جالس
اهل المدينة فاني احب ان يروا في شيعتنا -
٦٠٣ ع، وقال ع ايت ابان فانه قد سمع مني
حديثا كثيرا ٦٠٣ ع،
يروي عن ابي بصير - ٢١٠
« ابي عبد الله ع ٨٨، ٦٠٢، ٦٠٣ ع

عنه: ابن ابي عُمير - ٦٠٣
" ابن مسكان - ٦٠٢
" جعفر بن بشير - ٢١٠
" حريز - ٨٨
أبان بن جناح: ليس له ذكر في الرجال، وفي حاشية م، د، وفي الممقاني: ابان عن جناح، وجناح لا ينطبق ايضاً على واحد
يروي عن الحسن بن حماد ٣٠
عنه: اسمعيل بن مهران ٣٠
أبان بن عثمان الاحمر البجلي الكوفي: حتى صرنا الى حلقة فيها ابان الاحمر فقال عمن تحدث ٦٥٩، قال ابن فضّال كان ابان من اهل البصرة وكان مولى بجيلة وكان يسكن الكوفة وكان من النّاووسيّة ٦٦٠، الفقها من اصحاب ابي عبد الله اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هؤلاء وسمّيناهم ستّة ومنهم ابان ٧٠٥، انه يروى عن بشار بن بشار وهو خير من ابان ٧٧٣
يروى عن ابي بصير ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٣٩، ٤٤١
عن ابي عبد الله ع ١٧٢، ٦٠٩
" ابي عُبيدة الحذّاء - ٢١٨
" بريدة العجلي - ٦٥٥
" حارث بن المغيرة ١٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٤٤٦
" زرارة - ١٦٦
" شهاب بن عبد ربّه - ١٤٩
" الطيّار - ٦٥٠
" عقبة بن بشير الاسدي ٣٦٥
" عمر بن يزيد - ٣٢٥
" فُضيل الرسّان ١٤٨
" فُضيل بن عثمان ٣٧٨
" ليث المرادي ٨٤
" محمد بن زياد ١٤٣
وعنه: جعفر بن بشير ١٤٣
" جعفر بن محمد بن حكيم - ١٤، ٤٧، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١.
" حسين بن اشكيب - ٨٤
" عبّاس بن عامر - ١٤، ١٤٧، ١٤٩، ١٦٦، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٦٥، ٣٧٠

٣٧٨، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٦.
علي بن الحكم - ٥٥٠، ٥٥٥
فضالة بن ايوب - ١٧٢
محمد بن ابيعمير - ٢١٨
مرزبان بن عمران - ٦٠٩
نضر بن سُويد - ٣٢٥
ابراهيم:
يروى عن عثمان بن القاسم - ٨٩٣
وعنه: محمد بن اصبغ - ٨٩٣
ابراهيم: الظاهر انه من العامة
يروى عن من حضر صفين - ١٥٩
وعنه: منصور - ١٥٩
ابراهيم ابوهشام العباسي: يقول الرضا ع ان العباسي زنديق وكان ابوه زنديقا - ٩٦٠
ابراهيم بن يحيى ابي البلاد: قال ابوالحسن ع لعلي بن أسباط ابتداءً منه: ابراهيم بن ابي البلاد على ما تحبون ٩٦٩
يروى عن رجل عن الأصبغ - ١٦٥
" ابي الحسن الرضا ع - ٨٧٨
" أبان الأحمر - ٦٥٩
" عمار الساباطي - ٦٣٤
وعنه: الحجال - ٨٧٨
" الحسن بن علي بن يقطين - ٦٥٩
" مروك بن عُبيد - ١٦٥
" موسى بن القاسم البجلي - ٦٣٤
ابراهيم بن ابي سماك: واخوه اسمعيل فمات على شكه في حيوة ابي الحسن ع ٨٩٧، قالا وابوالحسن حي نثبت على الوقف ٨٩٨، قالا فنحن ندين الله بطاعة ابي الحسن ان كان حيًّا فانه امامنا وان كان ميتًا فوصيه - ٨٩٩،
ابراهيم بن ابي محمود: كان مكفوفًا روى احمد بن محمد بن عيسى مسائل موسى ع وعاش بعد الرضا ع ١٠٧٢، قال خلت على ابي جعفر ع ومحى كتب اليه من ابيه فجعل يقرأها ويقول خط ابي والله، و قال أدخلك الله الجنة - ١٠٧٣

يروى عن ابيجعفر ع - ١٠٧٣
" الرضا ع - ١٠٧٣
وعنه: الحسن بن موسى الخشاب ١٠٧٣
٭ ابراهيم بن ابي يحيى:
يروى عن ابيعبدالله ع - ٤١
وعنه: عاصم بن حميد - ٤١
٭ ابراهيم بن اسحق الموصلي:
يروى عن يونس بن عبدالرحمن ٥٥٢
وعنه ابراهيم بن علي الكوفي ٥٥٢
٭ ابراهيم بن اسحق النهاوندي:
يروى عنه احمد بن محمد بن عيسى في
وقت العسكري - ٩٨٩
٭ ابراهيم بن الحسين الحسني العقيقي:
رفع الحديث ١٢٩
ليس له ذكر في الرجال
٭ ابراهيم بن الخضيب الأنباري:
يروى عن ابي محمد العسكري ع ١٠٨٥
وعنه: اسحق بن محمد البصري ١٠٨٥
٭ ابراهيم خليل الله: ان رسول الله ص
اُفضيت اليه صحف ابراهيم وموسى عليهما السلام

٩٦٣، بالكوفة في المسجد عند الاسطوانة
التي يقال لها السابعة ويقال لها
اسطوانة ابراهيم - ٩٩٣
٭ ابراهيم بن داود اليعقوبي: قال
كتبت اليه يعني ابا الحسن ع أعلمه امر
فارس بن حاتم - ١٠٠٣،
يروى عن ابي الحسن ع - ١٠٠٤
وعنه: محمد بن ابراهيم - ١٠٠٤
٭ ابراهيم بن شعيب: وكان واقفيا
قال كنت في مسجد رسول الله ص والى
جنبي انسان ضخم آدم ٨٩٥، فأخبرني
اني رجل من اهل العراق، قلت ممن
انت قال مولى لابي الحسن الرضا (ع)
يا ابراهيم ان من آبائك شعيبا وصالحا
وان من ابنائك محمدا وعليا - ٨٩٦
عنه: احمد بن محمد بن مطر - ٨٩٦
" زكريا اللؤلؤي - ٨٩٦
٭ ابراهيم بن شكلة: قال ابو يحيى
الواسطي ان محمد بن فرات قتله ابراهيم
بن شكلة - ٥٤٣

ابراهيم هذا هو ابن المهدي بن المنصور امر مشكلة ٩٩٥
٭ ابراهيم بن شيبة الاصفهاني : قال كتبت اليه جعلت فداك انّ عندنا قوما يخالفون - ٩٩٥
عنه : موسى بن جعفر بن وهب ٩٩٥
٭ ابراهيم بن صالح : قام محمد بن طاهر بقطع لسان احمد بن داود ، سعى بذلك محمد بن يحيى الرازى وابن البغوى وابراهيم بن صالح - ١٠١٦
٭ ابراهيم بن عاصم : والفضل بن شاذان كان يروى عن جماعة منهم محمد بن ابيعمير وصفوان بن يحيى و ابراهيم بن عاصم - ١٠٢٩
٭ ابراهيم بن عبد الحميد الأسدي الكوفي قال حججت وسكين النخعي فتعبّد فلمّا قدم المدينة دنا من ابى اسحق - ٦٩١ يروى عن ابى اسامة الشحام ، ٢٦٢ ، ٣٦٨ ، ٥١٠
« ابى بصير - ١٧
« ابيعبد الله ع - ٢١٧ ، ٦٩١
عن اسمعيل بن جابر - ٧١١
« حصين بن عمرو النخعى - ٥٤٦
« سعيد بن يسار - ٦٠٠
« عمر بن يزيد - ٤٣
« عيسى بن ابى منصور ٢٦٢ ، ٣٦٨ ، ٥٠٩
« هارون بن خارجة - ٣٨٦
« وليد بن صبيح - ٢٦٦ ، ٧١٠
« يعقوب الأحمر - ٢٦٢ ، ٣٦٨
وعنه : ابن ابيعمير ١٧ ، ٤٣ ، ٢١٧ ، ٢٦٢ ، ٥٤٦ ، ٦٠٠ ، ٦٩١ ، ٧١١
« جعفر بن محمد بن حكيم ٣٦٨ ،
« الحسين بن موسى - ٥٠٩ ، ٥١٠ ،
٭ ابراهيم بن عبد الحميد الصنعاني : ذكر الفضل انّه صالح وقال نصر انّه يروى عن ابى الحسن وعن الرضا و عن ابيجعفر ع وهو واقف على ابى الحسن ع وكان يجلس في مسجد الكوفة ويروى عن ابيعبد الله ع - ٨٣٩ ،
يروى عن ابى اسامة ٧٥٣ ،
« عن رجل عن ابيعبد الله ع - ٧٥٣

وعنه: جعفر بن محمد الخثعمي ٧٥٣
وقد ذكرنا اسم ابراهيم بن عبد الحميد المطلق: تحت عنوان الاسدي
٭ ابراهيم بن عبد الله:
يروى عن ابيعبد الله ع - ٣٧٧
وعنه: محمد بن عيسى - ٣٧٧
٭ ابراهيم بن عبد الله بن الحسن:
اتيت فضيلاً فاخبرته ان محمداً وابراهيم ابني عبد الله قد خرجا قال لبيس امرهما بشئ - ٣٨٢
الحسن هو الحسن المثنى ابن الحسن ع
٭ ابراهيم بن عبده: ومن كتابه ع الى عبد الله بن حمدويه البيهقي فقد نصبت لكم ابراهيم بن عبده ليدفع اليه النواحي واهل ناحيتك حقوقهم ٩٨٣، ١٠٨٩، ان هذه الرقعة وجميع ما كتبت الى ابراهيم بن عبده كان مخرجهما من العمري وناحيته - ١٠٢٩ ومن بعد فاقض لكم ابراهيم بن عبده، وانت يا اسحق رسولي الى ابراهيم ان يعمل بما ورد عليه في كتابي ١٠٨٨ وكتابي الذي ورد على ابراهيم بن عبده بتوكيلي اياه لقبض حقوقي ١٠٨٩
٭ ابراهيم بن عقبة: كتبت الى العسكري ع ٨٧٥، كتبت اليه يعني ابا الحسن ع ٨٧٩
يروى عن ابي الحسن ع ٨٧٩
" العسكري ع ٧٧٥
وعنه: ابو علي الفارسي ٨٧٥
" محمد بن عيسى ٨٧٩
٭ ابراهيم بن علي:
يروى عن ابيعبد الله ع - ٥٩٩
وعنه: محمد بن عيسى ٥٩٩
٭ ابراهيم بن علي الكوفي السمرقندي:
يروى عن ابراهيم بن اسحق الموصلي ٥٥٢
" اسحق بن ابراهيم الموصلي ٤٤٨
وعنه: الكشي - ٤٤٨، ٥٥٢
٭ ابراهيم بن عمر اليماني الصنعاني:
يروى عن ابيعبد الله ع - ٣٩
" فضيل بن يسار - ١٠٣
وعنه: حماد بن عيسى - ٣٩، ١٠٣

ابراهيم بن عيسى الخزاز ابو ايوب : قال ابن فضّال انّه كوفي ثقة - ٦٧٩

ابراهيم الكرخي البغدادي :
يروى عن ابيعبدالله ع ٥٢٨
وعنه : ابن ابيعُمير - ٥٢٨

ابراهيم المؤمن :
يروى عن عمران الزعفراني - ٢٤١
" نضر بن شعيب - ٢٥٦
وعنه : يونس بن عبدالرحمن - ٢٤١، ٢٥٦

ابراهيم بن محمد الأشعري : هو اخو فضيل كما في ٣١٥ يروى عن ابيعبدالله ع ٣١٥
يروى عن عبيد بن زرارة - ٣١٦
وعنه : ابن ابيعمير - ٣١٥
" الحسن بن فضّال - ٣١٦

ابراهيم بن محمد بن حاجب :
قال في رقعة مع الجواد ع - ١١٢٨
عنه : الشُجاعي - ١١٢٨

ابراهيم بن محمد بن العبّاس الخُثَعَمي : بضم الخاء وفتح الثاء وفي نسخة ا، ب، الجنبلي - ٦٢٢

يروى عن احمد بن ادريس القمي المعلّم ٣، ٢٠٢، ٢١٣، ٣٧٨، ٥٥٥، ٦٢٢، ٧٠٩، ٨٧٨، ٨٨٥، ٩٧١
" سعد بن عبدالله القمي ٥٨٥
وعنه : الكشّي ٣، ٢٠٢، ٢١٣، ٣٧٨، ٥٥٥، ٥٨٥، ٦٢٢، ٧٠٩، ٨٧٨، ٨٨٥، ٩٧١

ابراهيم بن محمد بن فارس : قال ابن مسعود : فهو في نفسه لا بأس به ولكن بعض من يروى هو عنه - ١٠١٤
يروى عن احمد بن الحسن - ٦٦٧
" محمد بن الحسين بن ابي الخطّاب - ٥٥
" يعقوب بن يزيد - ٣٥٢
وعنه : محمد بن الحسن البراثي ٥٥، ٦٦٧
" محمد بن مسعود ٥٥، ٣٥٢، ٦٦٧

ابراهيم بن محمد الهمداني : كتب مع جعفر ابنه في سنة اربعين ومائتين يسأله عن العليل والقزويني - ١٠٠٩، قال ابو محمد الرازي كنت انا واحمد بن ابو عبد البرثي بالعسكر فورد علينا رسول من

من الرجل فقال لنا ايوب بن نوح وابراهيم
بن محمد واحمد بن اسحق ثقات - ١٠٥٣،
كتبت الى ابيجعفرؑ فكتب عجل الله نصرك
ممن ظلمك وكفاك مؤنته - ١١٣٥، وكتب
الي وقد وصل الحساب تقبل الله منك
ورضي عنهم وجعلهم معنا، وكتبت الى
موالي بهمدان - ١١٣٦،
يروى عن ابيجعفرؑ ١١٣٥،
" الامامؑ - ١١٣٦،
عنه احمد بن محمد ١١٣٥،
" عمر بن علي بن عمر بن يزيد - ١١٣٦،
❁ ابراهيم المخارقي : قال وصفت الائمة
لأبي عبد اللهؑ فقلت اشهد ان لا اله
الا الله - ٧٩٤، اقول : من الأغلاط
الواقعة في نسخ الكشي السند المذكور تحت
هذا العنوان، وهو جعفر بن احمد عن
نوح بن ابراهيم المخارقي قال وصفت، مع
ان الواصف والقائل هو ابراهيم قطعا،
ونسب اليه مضمون الروايتين في جميع كتب
الرجال، والظاهر تحريف كلمة (ان)

بكلمة (بن) كما في المقباس واعيان الشيعة،
ويمكن ان يكون التصحيح : عن نوح بن ابراهيم
المخارقي عن ابيه، فسقطت جملة (عن ابيه)
وان لم يكن نوح بن ابراهيم ذكر في كتب الرجال
يروى عن ابي عبد اللهؑ - ٧٩٤،
عنه : نوح - ٧٩٤،
❁ ابراهيم بن المختار بن محمد بن العباس :
يروى عن علي بن الحسن بن فضال ٩١٦
وعنه : الكشي - ٩١٦
❁ ابراهيم بن مهزيار : قال ابنه محمد ان
ابي لما حضرته الوفاة دفع الي مالا واعطاني
علامة، فقال انا العرب هات المال ومعه
العلامة - ١٠١٥،
يروى عن حيران الخادم - ١١٣٣
" علي بن مهزيار - ١٠١٢،
عنه : ابو بصير حماد بن عبد الله المتوفى ١١٣٣
" سعد بن عبد الله ١٠١٢،
" ابنه محمد بن ابراهيم - ١٠١٥،
❁ ابراهيم بن ميمون : ان ابن مسكان
سرح بمسائل الى ابي عبد اللهؑ واجابه

عليها من ذلك ما خرج اليه مع ابراهيم بن ميمون - ٧١٦،

✿ ابراهيم بن نُصَير الكشّي: بصيغة التصغير يروى عن ايوب بن نوح - ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٨٦، ١٠٦، ١١٢، ١٣٤، ١٣٨، ١٤٢، ٢٥٨، ٤٢٨، ٤٦٧

" الحسن بن موسى ٢١٩، ٣٦٨

" الحسين بن موسى ٥٠٩، ٥١٠

" محمد بن اسمعيل الرازى ٤، ٥٦٣

" محمد بن عبد الحميد - ١١٥، ١٧٦، ٣٦١، ٣٦٥،

" محمد بن عثمان - ١٢، ١١٣٩

" محمد بن عيسى - ٨٨٠، ٢٢٩، ٢٩٥، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٧٧، ٣٨٢، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٩، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٣٤، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٧١، ٥٨٨، ٦٥١، ٦٥٢، ٧١٩، ٧٤٤، ٧٥٠، ٨١٠، ٨١٩، ٩٣٤، ٩٥٦، ٩٧٢، ٩٧٣، ١١٣٤،

" يعقوب بن يزيد - ٤٧٠

وعنه: الكشّى - ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٨٦، ٨٨، ١٠٦، ١١٢، ١١٥، ١٣٤، ١٣٨، ١٤٢، ١٧٦، ٢٢٩، ٢٩٥، ٣١٩، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٥٨، ٣٦١، ٣٦٨، ٣٧٧، ٣٨٢، ٤٢٨، ٤٦٥، ٤٦٧، ٤٧٠، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٩، ٥٠٩، ٥١٠، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٣٤، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٧١، ٥٨٨، ٦٥١، ٦٥٢، ٧١٩، ٧٤٤، ٧٥٠، ٧٦٨، ٨١٠، ٨١٩، ٩٣٤، ٩٥٦، ٩٧٢، ٩٧٣، ١١٣٤، ١١٣٩ -

✿ ابو اسحق ابراهيم بن هاشم: كما في ٤٩٤ وقد يذكر بالكنية فقط كما ٤٠، ٤٤١ يروى عن نُكير بن صالح - ٥٧٩.

" داود بن محمد النَهدى - ٨٨٥

" عبد الرحمن بن حمّاد الكوفى ٧٦٣

" على بن معبد - ٤٩١

" عمرو بن عثمان - ٣٧١

" يحيى بن عمران الهمدانى - ٨٤٥

وعنه: سعد بن عبد الله بن ابى خلف ٥٧٩

وعنه محمد بن احمد ٨٨٥
" محمد بن احمد بن يحيى - ٣٧١، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٤، ٧٦٣، ٨٤٥.
* ابراهيم الورّاق السمرقندي: يروى عن علي بن محمد القتيبي ٤٨١
وعنه الكشّي ٤٨١
* ابن ابي بصير: كذا في النسخة، وفي النسخ الاخر: ابن بصير، وهو لا يستقيم لعدم امكان روايته احمد بن محمد بن عيسى عنه، يروى عن الحسن بن موسى - ٤٢٣
وعنه: احمد بن محمد بن عيسى ٤٢٣.
* ابن ابي داود: حدّثني المحمودي انّ اباه دخل على ابن ابي داود وهو في مجلسه وحوله اصحابه، ما ترى العلانيّة ان أخرجنا اليهم اباجعفر سكران ٢٥٨
* ابن ابي الزرقاء: قال ابو جعفر الثاني ويزعم ابو السمهري انّه وابن ابي الزرقاء دعاة الينا، اشهد كما أتبرّء - ١٠١٣
* ابن ابي زياد: عامي، والظاهر انه يروى عن عبد الرحمن بن ابي ليلى - ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨.
وعنه: شريك - ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨،
* ابن ابي العاص بن ربيعة: وهو سلف امير المومنين ع وصهر النبي (ص) ابو الربيع، وهو من الخمسة الذين كانوا مع علي ع من قريش - ١١١
* ابن ابي العوجاء: قال لمومن الطاق ليس من صنع شيئاً فهو خالقه - ٣٣٢
* ابن ابي غراب: قاسم بن محمد الجوهري لم يلق اباعبد الله ع وهو مثل ابن ابي غراب وقالوا انّه كان واقفيا - ٨٥٣
* ابن ابي ليلى: قال ابو كهمس دخلت على ابن عبيد الله فقال شهد محمد بن مسلم عند ابن ابي ليلى بشهادة فردّ شهادته، فاذا صرت الى الكوفة فقل له: ما حملك على ان رددت شهادة رجل هو أعرف منك - ٢٧٧
ابن اخي الكاهلي: زعم انّ ابا الحسن ع

قال لعلي بن يقطين اضمن لي الكاهلي وعياله - ٨٢٠

ابن أُذينة : عمر بن محمد بن أُذينة : يروي عن ابان بن ابي عياش - ١٦٧
وعنه : اسحق بن ابراهيم بن عمر اليماني ١٦٧

ابن أزداد بن المغيرة : وفي نسخة : ابن ارداد . وفي ٤٠٧ - محمد بن مسعود عن ابن المغيرة عن الفضل . وفي ١٩٠ - ابو المغيرة ، راجع ابن المغيرة
يروي عن فضل بن شاذان - ٣٨٧
وعنه محمد بن مسعود - ٣٨٧

ابن اورمة : الظاهر انه محمد .
يروي عن عثمان بن عيسى - ٣٤٩
وعنه : علي بن الحسن - ٣٤٩

ابن بشير الاسدي : فانتهبوا فسطاط الحسن ع وطعنه ابن بشير الاسدي في خاصرته - ١٧٩

ابن البغوي : فامر محمد بن طاهر لاحمد بن داود بقطع لسانه ، سعى بذلك محمد بن يحيى الرازي وابن البغوي ١٠١

ابن بند : محمد بن الفرج سأل عن ابي الحسن ع عن ابي علي بن راشد وابن بند وعيسى بن جعفر ؟ فكتب ، ودعا لابن بند - ١١٢٢

ابن جريج : هو عبد الملك
يروي عن ابي عبد الله ع - ١٠٧
وعنه : جعفر بن بشير - ١٠٧

ابن حميد : في ٨٢١ - فلان بن حميد واسمعيل بن سلام فالا بعث الينا علي بن يقطين فقال اشتريا راحلتين وتجنبا .
عنه : اسمعيل بن عباد القصري ٨٢١

ابن الحضرمي بن نجمان اخو بني اسد : شاعر استشهد بشعره ابن عباس على عايشة - ١٠٨

ابن الزبير : ضرب الحجاج عبد الرحمن بن ابي ليلى ليسب عليا والمختار وابن الزبير - ١٠١

ابن السراج : دخل على الرضا ع هو وابن المكاري وعلي بن ابي حمزة قال

ابن السراج وابن المكارى قد والله امكنك من نفسه قال ويلك - ٨٨٣،
ابن سنان : هو مشرك بن عبد الله ومحمد ابنى سنان
يروى عن ابى الحسنؑ - ٩٤٠،
عنه يزيد بن حماد ٩٤٠،
ابن شرف : ومات هشام بن الحكم فى دار ابن شرف بالكوفة - ٤٧٧،
ابن شهاب : الظاهر هو محمد بن مسلم بن عبيد الله ابو بكر المدنى من اعلام العامة يروى عن الأعمش - ١٦٠،
عنه خالد بن ابى يزيد العرنى - ١٦٠،
ابن عباس :
عنه : طاوس - ١٠٥
ابن عم عمرو بن قيس المشرقى : دخلا على الحسينؑ فى قصر بن مقاتل، فقال جئتما لنصرتى ؟ فاعتذرا - ١٨١،
ابن عمر : من اهل الوقوف فى علىؑ ومات منكوبا - ٨١، كتب على الى والى المدينة الا تعطيه من الفيئ - ٨٢،
ابن قيس الماصر : قال ثوير بن ابى فاختة خرجت حاجا فصحبنى عمر بن ذر القاضى وابن قيس الماصر والصلت، قال لى ابو جعفرؑ يا ثوير قم فاذن لهم ٣٩٣،
ابن مسعود : عبد الله، قال محمد بن ابى حذيفة لمعاوية وشرك فى دم عثمان عبد الرحمن بن ابى عوف وابن مسعود وعمار والأنصار جميعا - ١٢٦، فقلت لهم من قيم القرآن ؟ فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم وحذيفة، قلت كلهم ؟ قالوا الا قليلا أحدا - ٧٩٥،
ابن المغيرة : هكذا فى ٤٠٧، وفى ٣٨٧ - ابن ازداد بن المغيرة، وفى ١٩٠ ابو المغيرة. اقول : وفى ٧٦٧ يروى عنه ايوب بن نوح، وبقرينة نقل ايوب فى ٨٣، و ٤٦٧، عن عبد الله بن المغيرة : يمكن ان يكون المراد هنا هو عبد الله.
يروى عن ابى الحسنؑ - ٥٣٠
على بن اسمعيل بن عمار - ٧٦٧
فضل بن شاذان - ٤٠٧

وعنه : ابن ابي عُمير - ٥٣٠
" ايوب - ٧٦٧
" محمد بن مسعود - ٤٠٧
(ابن المفضّل : وفي النسخة ابن المقعد . وكتب له ابن المفضّل صنوف الفرق اى للمهدى في ايامه ، - ٤٧٩
(ابن المُكارى : دخل هو وابن السرّاج وعلىّ بن ابى حمزة على الرضاء فقال ابن السرّاج وابن المُكارى قد والله املكتك من نفسه فقال ويلك - ٨٨٣ ، كان ابن ابى سعيد المكارى واقفيا ، دخل على الرضاء فقال فتحت بابك وقعدت للناس تفتيهم ولم يكن ابوك - ٨٨٤ ، فقال له الرضاء مالك اطفأ الله نورك وأدخل بيتك من الفقر - ٨٨٥ ،
عنه علىّ بن عمر الزيات - ٨٨٤ ،
(ابو احمد : ١٣١ ،
وفي حاشية الترتيب : هو جبريل ، وفي نسخة - هـ في حاشيتها : هو ابراهيم بن اسحق .

يروى عن محمد بن عبد الله بن مهران - ١٣١ ،
وعنه : الكشّى - ١٣١ .
(ابو احمد الطرسوسى : هو محمد بن احمد بن روح .
يروى عن خالد بن طفيل الغفارى - ١١٧ ،
عنه عُبيد بن محمد النخعى الشافعى السمرقندى ١١٧
(ابو اسحق : في ٣٩٠ ، ٣٩١ ، هو ابراهيم بن هاشم بقرينة - ٣٩٣ فراجع
(ابو اسحق : هو عمرو بن عبد الله الهمدانى من اعلام العامة .
يروى عن هانئ بن هانئ ٦٦ ، ٦٧
وعنه : ابو بكر - ٦٧
" اسرائيل - ٦٦
" سفيان - ٦٦
" عبد الجبار بن العباسى الشباهى - ١٠٠
(ابو الأسد : قال لأبى الحسن الثانى روى عنك المشرقى وابو الأسد انهما سألاك عن هشام بن الحكم - ٤٨٣ ، وفي نسخة - ابو الاسود . فقال جعفر بن عيسى جعلت فداك ان صالحا وابا الأسد

حضى علي بن يقطين حكيا عنك فقال
ابو الحسن ع فما قلت - ٩٥٦،
* ابو الأسود الدئلي : ومن ولده
محمد بن مروان البصري - ٣٨٣.
* ابو ايوب الانصاري خالد بن زيد:
فقد قاتلت الناكثين والقاسطين و
تقاتل انشاء الله بالنهروانات - ٧٦،
وقال فضل انما قاتل ابو ايوب مع معاوية
المشركين غفلة ٧٧، من السابقين
الذين رجعوا الى امير المؤمنين ع ٧٨،
فقام علي ع من هيهنا من اصحاب الرسول
فقام خالد بن زيد ابو ايوب فشهد - ٩٥،
وعنه محمد بن سليمان - ٧٦،
* ابو ايوب الخوزي : وزير ابي جعفر
المنصور مولاه قاسم بن عروه - ٥٩٦،
* ابو البختري : هو سعيد بن فيروز
الطائي من العامة.
عنه : حبيب - ٤٦٤
* ابو بصير ليث المرادي ويحيى الاسدي :
قال الصادق ع لزرارة واتاه ابو بصير
بخلاف الذي امرناك به - ٢٢١، وقال ع
يا ابا بصير اذهب انت ورسوله الى زرارة
٢٢٦، يا ابا بصير ما احدث في الاسلام احدا
كما احدث زرارة - ٢٤١، قال ابو داود
كنت قاعدا في بعض الجنائز فقلت لرجل
ذا زرارة - ٢٤٦، قال لابي عبد الله ع
الست كبير السن الضعيف الضرير البصير
المنقطع اليكم فاضمن لي الجنة قال قد
فعلت - ٢٨٩، ٣٥١، قال ابو عبد الله ع
الحمد لله الذي لم يقدم احدا يشكو اضحانا
العام قال هشام فظننت انه يعرض
بابي بصير - ٢٩٠، ربما احتجنا ان نسئل
عن الشئ فقال ع عليك بالأسدي - ٢٩١
قال ابو بصير لشعيب ما اظن صاحبنا
ينا هي حكمه - ٢٩٢، ٢٩٣، قال كنت
اقرء امرأة كنت اعلمها القرآن - ٢٩٥
قال ابن فضال : ان ابا بصير يكنى ابا محمد
مولى لبني اسد وكان مكفوفا وكان
مخلطا ولم يتهم بالغلو - ٢٩٦، فلما لزمه
له ابو عبد الله ع قال لو كان لنا طبق - ٢٩٧

قال فمسح ابوجعفرؑ علی عینی فابصرت السماء والارض ثم قالؑ احبّت ان تعود ولك الجنة الخالص؟ ۲۹۸، قال الصادقؑ اذا رجعت الی ابیجعفرؑ فاقرأه منّی السلام وأعلمه انه یموت فی شهر کذا وفی یوم کذا. اقول - ظاهره حیاته فی موت ابی حمزة و هو فی سنة ۱۵۰. اجتمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الأولین من اصحاب، و منهم ابوبصیر الاسدی، وقال بعضهم مکانه المرادی وهولیث - ۴۳۱، هذا والله واصحابه احبّ الیّ من کثیر النوّاء واصحابه انّ هذا یخاصم - ۴۳۱. اقول - ظاهره حیاته فی حیوة امّ خالد المخاطبة فی هذه الروایة قال هشام بن سالم فخرجت من عند ابی الحسن موسیؑ، ثم لقیت المفضّل بن عمر وابابصیر - ۵۰۲، قال عبدالعزیز دخلت انا وابوبصیر علی ابیعبدالله فقال ابوبصیر انّ لنا صدیقا فقال من هو یا ابا محمد قال هو العبّاس بن الولید - ۵۷۹، اقول - یظهر بقرینة الکنیة انّ ابابصیر المطلق هو المرادی. انّ قوما کتبوا من اهل الکوفة الی الصادقؑ انّ المفضّل یجالس السطّار واصحاب الحمام فمنهم زرارة وابن بکیر وابوبصیر - ۵۹۲، قال ابوعبدالله لأبی بصیر یا ابا محمد اکتم علیّ - ۷۱۳. اقول هذه الکنیة کما قلنا دلیل علی ان المراد من ابی بصیر المطلق هو المرادی - انتهی قال نصر لم یلق البرقی ابا بصیر بنیما القاسم بن حمزه - ۱۰۳۴،

یروی عن ابیعبدالله - ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۵۳، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۸۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۴۱، ۵۲۹، ۵۳۲، ۷۱۳،

" ابیجعفرؑ - ۱۸، ۳۱، ۱۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۵۱، ۳۷۰، ۴۳۹

" عمرو بن سعید ۵۰.

وعنه: ابان بن تغلب - ۲۱۰

" ابان بن عثمان - ۳۷۰، ۴۴۵، ۴۴۱، ۴۳۹

" ابراهیم بن عبدالحمید - ۱۷

" ابوالعلاء - ۷۱۳.

وعنہ ابوالمعرا، - ۷۱۳
" جعفر بن عثمان - ۵۲۹
" حسین بن مختار - ۳۶، ۲۹۵.
" حفص مؤذن علی بن یقطین - ۲۳۱،
" حماد الناب - ۲۹۷
" سماعہ - ۴۱۶،
" شعیب - ۵۳۲.
" شعیب العرقوفی ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۵۱
" شہاب بن عبد ربہ - ۳۵۲
" عاصم بن حمید الحناط - ۵۰
" علی بن ابیحمزہ - ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۵۳،
۱۹۲، ۲۳۰، ۳۵۶،
" مثنی الخیاط - ۲۹۸
" موسی بن بکار الوشاء ۴۱۴.
" وہب بن حفص - ۱۸
✿ ابوبکر: فابوا أن یبایعوا ابابکر
حتی أتوا بعلی ۱۲، ان الرجل کان ابابکر
۲۵، انی اخاف ان اسئلہ فلا اکون منہم
فیعیر بنو تمیم ۵۸، قال ابن عباس
لعایشۃ: واللہ ان کان آباؤک فیہ
لقصیر المدۃ عظیم الشعث ظاہر الشؤم،
انا جعلناک للمؤمنین أمّا وانت بنت امّ
رومان وجعلنا ابالک صدّیقا وہو ابن
ابی قحافہ ۱۰۸، قال الحجاج لسعید بن
جبیر ما تقول فی ابی بکر وعمر؟ ۱۹۰،
فسألہ الکمیت عن الشیخین فقال ابوجعفر
ما اُہریق دم ۳۶۱، ۳۶۳، قالوا نتولی
ابابکر وعمر ونبرء من اعدائہم فالتفت
الیہم زید بن علی قال أتتبرؤن من فاطمۃ
۴۲۹، قال علی لئن اتیت برجل یفضلنی
علی ابی بکر وعمر لأجلدنّہ، وقال جعفر
حب ابی بکر وعمر ایمان، ان علیا أبطأ
عن بیعۃ ابی بکر فقال لہ عشیق ما خلّفک
ان ابابکر امر خالد بن الولید ان یضرب
عنق علی - ۷۴۱، فقال الفضل بن شاذان
اتولی ابابکر واتبرء من عمر - ۱۰۲۴
✿ ابوبکر الحضرمی: روی جماعۃ من
اصحابنا عن ابیجعفر وابیعبداللہ منہم
ابوبکر الحضرمی - ۹۴، قال بکار بن ابی
بکر الحضرمی دخل ابی وعلقمہ علی زید بن

بن علی وکان علقمۃ اکبر من أبی، فقال لہ ابوبکر وکان أجرأھما - ۷۸۸، قال عمرو بن الیاس دخلت انا وابی علی ابی بکر وھو یجود بنفسہ، قال أشھد علی جعفر بن محمد - ۷۸۹، قال الحسن ابن بنت الیاس قال (حدثنی خالی عمرو بن الیاس - خ) دخلت علی ابی بکر وھو یجود بنفسہ - ۷۹۰،

عنہ: ابنہ بکار ۷۸۸،

❀ ابوبکر بن عیاش: من أعلام العامۃ،

یروی عن ابی اسحق - ۶۷،

" عاصم بن ابی النجود - ۱۲۳،

عنہ: احمد بن یونس - ۶۸

" حاتم بن یونس - ۶۷،

" عمرو بن عبد الغفار - ۱۲۳،

❀ ابوجعفر البصری: وکان ثقۃ فاضلا صالحا - ۹۲۹، - ۱۰۵۵،

یروی عن الرضاء - ۹۲۹.

عنہ: ابومحمد الفضل بن شاذان ۹۲۹، ۱۰۵۵

❀ ابوحاتم: محمد بن ادریس، الحافظ الکبیر من العامۃ.

یروی عن احمد بن یونس - ۷۰،

عنہ: خلف - ۷۰،

❀ ابوالحسن بن ابی طاہر:

یروی عن محمد بن یحیی الفارسی - ۷۷۰

وعنہ: الکشی - ۷۷۰،

❀ ابوالحسن الغزالی: وفی بعض النسخ العُرَنی کما فی المطبوع ایضا. والغزالی بالفتح فالسکون: لقب عبد ویر الغزالی الکوفی من اصحاب الصادقؑ. والعُرَنی بالضم فالفتح لقب جمع منہم الحسن بن الحسین النجار العُرَنی من اصحاب الصادقؑ ایضا اقول - ویقوی علی الظن ان المراد ھو ھذا الرجل والنساخ صحفوا الکتاب و ابدلوہ بھذہ الصورۃ، ویؤیدہ روایۃ الحسن بن الحسین العرنی عن غیاث بن ابراھیم فی باب التیمم من الکافی (روایۃ ۱۲) یروی عن غیاث الھدانی - ۹

وعنہ: محمد بن عیسی - ۹

❀ ابوالحسین بن أیوب المروزی: وفی نسخۃ: ابن أبی ایوب. وفی النسختین

هكذا : باب بالحرفين المهملتين بعدهما الألف

يروى عن اسماعيل بن محمد الحميري ٥٠٦

عنه : ابوسعيد محمد بن رشيد الهروي عن رجل ٥٠٦

❀ ابوالحسين الرازي : راجع صالح بن سلمة الرازي

❀ ابوحفص الحدّاد :

يروى عن يونس بن عبدالرحمن - ٤٧٧،

عنه : اسحق بن احمد النخعي - ٤٧٧،

❀ ابوالحكم بن المختار بن ابي عبيدة الثقفي :

دخل على ابيجعفر فمدّ يده اليه حتى كاد يقعده في حجره بعد منعه وهو شيخ من اهل الكوفة - ١٩٩،

❀ ابوحنيفة سابق الحاج : هو سعيد بن بيان ذكر عند ابي عبدالله ع ابوحنيفة وانه يسير في اربع عشرة فقال لا صلوة له - ٥٧٦،

❀ ابوحيّان البجلي :

يروى عن قتواء ١٣١،

عنه : وهيب بن حفص الجريري - ١٣١،

❀ ابوخالد : [يزيد وصالح . كنيتهما ابوخالد القمّاط] ويمكن ان يكون المراد صالح القمّاط كما ان المراد من ابي خالد في ٤٥٢ هو صالح بقرينة التصريح تحت ٧٣١

يروى عن زرارة ٢٤٨،

عنه : علي بن اسمعيل - ٢٤٨،

❀ ابوخالد الأحمس :

يروى عن حمران بن أعين - ٣٠٧،

عنه : العلاء بن رزين القلاء - ٣٠٧،

❀ ابوخالد التمّار :

يروى عن ميثم التمّار - ١٣٥،

عنه : صالح بن ميثم - ١٣٥،

❀ ابوخالد السجستاني : لما مضى ابو الحسن ع وقف عليه ثم نظر في نجومه فزعم انه قد مات - ١١٣٩،

عنه : محمد بن عثمان - ١١٣٩،

❀ ابوداود : قال فضيل حضرت عند الموت وجابر الجعفي عند رأسه فسألوا ان يحدث لهم فحدث حديث إمرة المؤمنين ١٤٨

يروي عن ابي عبدالله الجدلي - ١٤٧

یروی عن بریدۃ الأسلمی - ۵۸
〃 عمران بن الحصین الخزاعی - ۱۴۸
وعنہ: عبدالرحمن بن سیابر - ۱۴۷
〃 فضیل الرسان - ۵۸، ۱۴۸
✿ ابوداود السبیعی: نفیع بن الحارث
یروی عن ابی سعید الخدری - ۱۶۲،
عنہ: احوز بن الحسین - ۱۶۳
✿ ابولف القاسم: کان یعقوب بن یزید
الکاتب الأنباری کاتبًا لہ - ۱۱۳۸
✿ ابوذر الغفاری: أبی ان یبایع ابابکر
من السبعۃ التی بہم ترزقون ۱۳، من
الثلثۃ التی لم یرتدوا - ۱۷، ۲۴، من الثلثۃ
الذین حلقوا رؤسہم ۱۸، من الثلثۃ الذین
نزلت الیہم التحفۃ من الجنۃ ۱۹، من حواری
رسول اللہ ص ۲۰، من الأربعۃ الذین امرت
رسولہ بحبہم - ۲۱ أمرہ امیر المومنین ع بالسکون
۲۴، دخل علی سلمان وہو یطبخ - ۳۳،
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی
لہجۃ - ۴۸ حملہم ایاہ من الشام - ۴۸ و
ہو فی السماء أعرف وکلمات یقولہن ۴۹،
ففال علی لقد قتلتنی یا اباذر - ۵۰، قال
فعلیکم بکتاب اللہ والشیخ علی بن ابیطالب ۵۱،
یقول وہو متعلقۃ بحلقۃ باب الکعبۃ ۵۲،
انما انا رجل من المسلمین، ولا حاجۃ لی فیہا
۵۳، یقول کندوج المرء قبرہ - ۵۴، قال یا
اباذر أما علمت انی اری اعمالکم ۵۵، مکث
ابوذر بالربذۃ فلما حضرتہ الوفاۃ قال لامرأتہ
اذبحی شاۃ - ۱۱۷، کنا فی رہط صنہم الأشتر
نرید الحج حتی قدمنا الربذۃ فاذا امراۃ
تقول ہذا ابوذر قد مات - ۱۱۸،
یروی عن رسول اللہ ص ۴۸، ۵۳، ۵۴،
✿ ابوالزبیر المکی: محمد بن مسلم بن تدرس عالم
یروی عن جابر بن عبداللہ - ۸۶، ۹۳،
عنہ: معونۃ بن عمار - ۸۶،
✿ ابوزکریا یحیی بن محمد الرازی ابوزکریا کما فی ۱۱۰۱
یروی عن اسماعیل بن مہران - ۱۱۰۰،
〃 محمد بن الحسین - ۱۱۰۱،
عنہ: محمد بن یزداد - ۱۱۰۰، ۱۱۰۱،
✿ ابوزینبہ: محمد بن سلیمان رأیت رجلا
من اصحابنا یعرف بابی زینبہ فسألنی ان

احکم بن بشار، وقال کنا سبعۃ نفر فی حجرۃ واحدۃ ببغداد فی زمان ابی جعفرؑ - ۱۰۷۷،

یروی عن ابی جعفرؑ - ۱۰۷۷،

عنہ: احمد بن علی بن کلثوم السرخسی - ۱۰۷۷،

٭ ابوسُخیلہ: قال حججت انا وسلمان بن ربیعہ فمررنا بالربذۃ فأتینا اباذرؓ - ۵۱

یروی عن ابی ذرؓ - ۵۱

عنہ: ابوعبداللہ - ۵۱

٭ ابوسعید بن رشید الہجری: قال ابو عبداللہؑ لداود الرقی کذب واللہ ابوسعید - ۷۶۶، اقول: یمکن ان یکون مقالۃ الکشی بعد ھذہ الروایۃ راجعۃ الیہ کما اشرنا الیہ فی ذیل العبارۃ، وھی قولہ: یذکر الغلاۃ انہ من ارکانہم وقد یروی عنہ المناکیر من الغلو وینسب الیہ اقاویلہم۔

٭ ابوسعید الخدری: سعد بن مالک من السابقین الذین رجعوا الی امیر المومنینؑ - ۷۸ کان من أصحاب رسول اللہ ﷺ وکان مستیقما فنزع ثلثۃ ایام - ۸۳، ۸۵، فقد رزق ھذا الامر واشتد نزعہ فحمل الی مصلاہ ۸۴،

یروی عن رمیلہ - ۱۶۲،

عنہ: ابوداود السبیعی - ۱۶۲،

٭ ابوالسرایا: فلما خرج ابوالسرایا خرج احمد بن ابی الحسنؑ معہ فأتینا ابراہیم واسمعیل وقلنا لہما انّ ھذا الرجل قد خرج مع ابی السرایا - ۸۹۸، استأذنت لجماعۃ علی ابی الحسن الثانیؑ فی سنۃ تسع و تسعین ومأتین وذلک فی سنۃ ابی السرایا ۹۵،

٭ ابوسعید بن سلیمان: قال الکشیؒ: روی ابوسعید بن سلیمان - ۶۹۸، (الظاہر انہ حمدان النیسابوری)

یروی عن العُبیدیؒ - ۶۹۸،

عنہ: الکشیؒ - ۶۹۸

٭ ابوسعید بن محمود الہروی:

یروی عن ابی محمدؑ - ۱۰۲۸

عنہ: ابوعبداللہ الشاذانی النیسابوری ۱۰۲۸، محمد بن الحسین بن محمد الہروی - ۱۰۲۸

٭ ابوسلمۃ الجمال: قال دخل خالد علی ابی عبداللہؑ وانا عندہ - ۷۹۶،

یروی عن ابی عبداللہؑ - ۷۹۶،

عنه : جعفر بن بشير - ۷۹۶،

❀ ابو السمهري : قال ابو جعفر الثاني ع ما فعل ابو السمهري لعنه الله يكذب علينا ويزعم انه وابن ابي الزرقاء دعاة الينا - ۱۰۱۳،

❀ ابو شاكر : وهشام بن الحكم من غلمان ابي شاكر وابو شاكر زنديق - ۴۹۷

❀ ابو صادق :

يروي عن محمد بن سليمان - ۷۶

عنه : الحرث بن نصير الأزدي - ۷۶

❀ ابو الصباح : يمكن ان يكون المراد الكناني او غيره .

يروي عن ابي عبد الله ع - ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵،

" زكريا بن سابق - ۷۹۳،

عنه : جعفر - ۷۹۳،

" فضاله - ۷۹۳،

" يونس - ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵

❀ ابو الصباح الكناني : ابراهيم بن نعيم قال له ابو عبد الله ع انت ميزان ليس فيه عين - ۶۵۴، قال لأبي عبد الله ع فنحن اصحاب ابيك؟ قال كنتم يومئذ خيرا منكم اليوم - ۶۵۵،

جائني سدير فقال ان زيدا تبرء منك، و كان ابو الصباح رجلا ضاريا، فرجعت فانتهيت الى القادسية فاستقبلني الخبر بقتله - ۶۵۶، ۶۵۷، قال ابن فضال : ابو الصباح الكناني ثقة وكان كوفيا ومنزله في كنانة وكان عبديا - ۶۵۸،

يروي عن ابي جعفر ع - ۱۹۳،

" ابي عبد الله ع - ۴۷۴،

عنه : علي بن ابي حمزه - ۱۹۳،

" محمد بن حمران - ۴۷۴،

❀ ابو الضبار : وكان من اصحاب زيد بن علي ع - ۴۲۱

عنه : نوح بن دراج - ۴۲۱،

❀ ابو طالب : ابو طالب عبد الله بن الصلت القمي - ۹۶۴، واسمه عبد الله بن الصلت لم يدرك سديرا كتب الى ابي جعفر ع يستأذن في رثاء ابي الحسن ابيه فكتب ان اندب - ۱۰۷۴، كتبت الى ابي جعفر ع بابيات شعر، وكتب : قد احسنت جزاك الله خيرا - ۱۰۷۵،

يروى عن ابيجعفر الثانى - ٩٤٣، ١٠٧٤/١٠٧٥،
" العباسى - ٩٤١
" معمّر بن خلاد - ٩٤٠،
عنه: احمد بن محمد بن عيسى ٩٤٠، ٩٤١،
" حمدان بن احمد النهدى - ١٠٧٤،
" محمد بن عبد الجبّار - ١٠٧٥،
❁ ابو العاص بن الربيع: قد زوّج رسول الله ص ابا العاص بن الربيع وعثمان - ٢٢٣.
❁ ابو العبّاس: بينما نحن عند ابيعبدالله اذ دخل ابوبصير - ٢٩٠
عنه: ابن ابيعُمير - ٢٩٠
❁ ابو العبّاس: فلما بويع لأبى العبّاس خرج سالم من الكوفة محرما - ٤٢٨،
❁ ابو العباس الحميرى: اسمه عبد الله بن جعفر كان استاذ ابى الحسن - ١١٢٤،
❁ ابو العباس الطرنانى: فى نسخة: الطبرانى وفى نسخة: الطبرنانى - من الغلاة الكبّاء الملعونين - ١٠٠٢،
❁ ابو العبّاس بن عبد الله بن سهل البغدادى الواضحى: وفى نسخة ب: عُبيد الله.
يروى عن الريّان بن الصلت - ١١٠٤،
عنه: محمد بن مسعود - ١١٠٤،
❁ ابو العبّاس المُحاربى الجزرى:
يروى عن يعقوب بن يزيد - ٢٣٥،
عنه: محمد بن بحر الكرمانى - ٢٣٥،
❁ ابو العباس النوفلى القصير: قال حمّاد بن عيسى فزاملت ابا العباس فلما صرنا الى موضع الاحرام - ٥٧٢،
❁ ابو عبد الأعلى:
يروى عن المسيّب بن نجبة الفزارى - ٤٠٦،
وعنه: ابن عبد الأعلى - ٤٠٦،
❁ ابو عبد الرحمن الكندى: كذا فى عنوان ١٠٠٢، وفى المتن، وابو عبد الله الكندى المعروف بشاه رئيس كانوا من الغلاة الكبّاء الملعونين -،
❁ ابو عبد الله: يمكن ان يكون المراد الجدلى.
يروى عن ابى سخيلة - ٥١،
عنه: فضيل الرسّان - ٥١،
❁ ابو عبد الله البلخى: جعفر بن معروف

قال كتب الىّ يذكر عن الحسين بن روح القمىّ - ١٠٥٢،
يروى عن الحسين بن روح القمى - ١٠٥٢،
عنه: جعفر بن معروف الكشىّ - ١٠٥٢،
❀ ابوعبدالله الجدلى: قال له علىّ ع احدثك بسبعة احاديث قبل ان يدخل داخل، ثمّ قال: يقتل هذا وانت حىّ لا تنصره فضرب بيده على كتف الحسين ع قلت والله ان هذه لحياة خبيثة - ١٤٧،
يروى عن علىّ ع - ١٤٧،
عنه: ابوداود - ١٤٧،
❀ ابوعبدالله الجرجانى: قال ابوعبدالله الجرجانى انّ محمد بن سعيد كان خارجيا - ١٠٣٠، قال ابوعبدالله الشاذانى سئلت الرّيان فقلت له انا مُحرم، قال سئلت هذه المشيخة الّذين معنا فى القافلة يعنى اباعبدالله الجرجانى ويحيى بن حمّاد - ١٠٣٧،
❀ ابوعبدالله الرّازى: يمكن ان يكون المراد منه محمد بن حسان الرازى ابوعبدالله
يروى عن احمد بن محمّد بن ابى نصر - ٧٦٠،
عنه: محمد بن احمد - ٧٦٠،
❀ ابوعبدالله المَروزى: فشهد مسلم انّه على ما قال وهو عمر بن شاكر وعرف ابو عبدالله المروزى ذلك وكتمه بسبب محمد بن يحيى - ١٠١٦،
❀ ابوالعَرندس الكندى:
يروى عن رجل من قريش - ٧٣٨،
عنه: احمد بن الحسن الميثمى - ٧٣٨،
❀ ابوالعَلاء:
يروى عن ابى بصير - ٧١٣،
عنه: الحسين بن ابى العَلاء - ٧١٣،
❀ ابوعلىّ بن راشد: وكان علىّ بن الحسين بن عبدالله وكيل الرّجل ع قبل ابى علىّ بن راشد - ٩٨٤، كتب الى علىّ بن بلال فى سنة اثنتين وثلاثين ومائتين انّى أقمت اباعلى مقام الحسين بن عبدربّه - ٩٩١، نسخة الكتاب مع ابن راشد الى جماعة الموالى الذين هم ببغداد، وانا آمرك يا ايّوب بن نوح ان تقطع الاكثار بينك وبين ابى على - ٩٩٢، كانت لأبى محمد ع خزانة وكان

وکان یلیها ابو علی بن راشد رضی اللہ عنہ فسلمت الی عروۃ — ۱۰۸۶، کتب محمد بن الفرج الی ابی الحسن یسألہ عن ابی علی وابن سند وعیسی بن جعفر؟ فکتب امّا ابن راشد رحمہ اللہ فانہ عاش سعیداً ومات شہیداً ۱۲۲
یروی عن ابیجعفر الثانی — ۴۹۹،
عنہ: احمد بن محمد - ۴۹۹،
ابو علی الفارسی: الظاہر انہ احمد بن محمد بن یحیی
یروی عن ابراہیم بن عقبہ - ۸۷۵
ابی القاسم الحسین بن محمد بن عمر ۸۶۹، ۸۷۱
احمد بن محمد البرقی - ۸۷۷،
عبدوس الکوفی - ۸۶۶
محمد بن اسمعیل - ۸۷۰
محمد بن الحسین الکوفی - ۸۷۶
محمد بن رجا الحناط - ۸۷۲
محمد بن الصباح - ۸۸۱
محمد بن عیسی - ۸۳۳، ۸۸۷
منصور - ۴۱۰، ۸۷۳
میمون النخاس - ۸۶۸
یعقوب بن یزید - ۴۱۱، ۸۶۷، ۸۷۴
عنہ: محمد بن الحسن - ۴۱۰، ۴۱۱، ۸۳۳، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۱، ۸۸۷،
ابو عمر: وفی نسخۃ، ہ، الزینب، المطبوعۃ: ابو عمرو، ص ۵۲، وابو عمر البزاز، ص ۱۴۲
یروی عن حذیفۃ بن اُسید - ۵۲
" الشعبی - ۱۴۲
وعنہ: فضیل الرسان - ۵۲، ۱۴۲،
ابو عمرۃ کیسان: لقب المختار بکیسان لصاحب شرطہ المکنی ابا عمرۃ وکان اسمہ کیسان - ۲۰۴،
ابو عمرو بن عبد العزیز
یروی عن محمد بن نصیر - ۹
عنہ الکشی - ۹
ابو عمران: الظاہر انہ موسی بن زنجویہ
یروی عن فرات بن احنف - ۱۵۳
عنہ: ابن ابی نجران - ۱۵۳،
ابو عون الأبرش قرابۃ نجاح بن سلمۃ:

فکتب الی ابی محمدؑ من رأیت شق ثوبہ فکتبؑ یا احمق ومایدریک ما ھذا قد شق موسیٰؑ - ۱۰۸۴، ۱۰۸۵،

عنہ: محمد بن الحسن بن شمون - ۱۰۸۴،

" ابراھیم بن الخضیب الأنباری - ۱۰۸۵،

❁ ابوالغمر: ھذا ابوالغمر وجعفر بن واقد وھاشم بن ابی ھاشم اشنأ کلوا بنا الناس لعنھم اللہ - ۱۱۲

❁ ابوغیلان:

یروی عن فضیل بن یسار - ۳۸۲،

عنہ: اسمعیل البصری - ۳۸۲،

❁ ابوالفضل الخراسانی: وکان لہ انقطاع الی ابی الحسن الثانی وکان یخالط القراء ثم انقطع الی ابی جعفرؑ - ۱۱۴۵

عنہ: معویۃ بن حکیم - ۱۱۴۵

❁ ابوالقاسم الحلیبی، وفی نسخۃ: الخلیسی

یروی عن عیسیٰ بن ھوذا - ۸۲۷،

عنہ: ابوالحسن محمد بن الحسین بن احمد القاری ۸۲۷

❁ ابوالقاسم الکوفی: یمکن ان یکون علی بن احمد الکوفی.

یروی عن الحسین بن محمد بن عمران - ۴۱۶

عنہ: العباس بن معروف - ۴۱۶

❁ ابوقحافہ: قال ابن عباس لعایشۃ و جعلنا اباک صدیقا وھو ابن ابی قحافہ - ۱۰۸

❁ ابوقیس الأودی: عبد الرحمن بن ثروان الأودی الکوفی، عامی.

یروی عن الھذیل - ۶۵،

وعنہ: سفیان - ۶۵،

❁ ابوکریب الأزدی: شھد مع محمد بن مسلم بالشھادۃ عند شریک فقال جعفریان فاطمیان فبکیا ثم قال - ۲۷۴

❁ ابولھب: انا رسول اللہ الیکم فکان اشدھم تکذیبا علیہ عمہ ابولھب ۸۸۳

❁ ابومالک الأحمسی:

یروی عن ابی عبد اللہؑ ۳۳۱

" مؤمن الطاق - ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،

عنہ: احمد بن صدقۃ الکاتب الأنباری ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،

❁ ابومالک الحضرمی: قال علی بن منصور وابومالک الحضرمی رأینا الشامی عند ھشام بن الحکم بعد موت ابی عبد اللہؑ - ۱۴۹ (راجع ص ۱۴۹)

ابو محمد الأنصاری: من اصحاب الرضاؑ الذی یروی عنه محمد بن عیسی و عبد الله بن ابراهیم - ١١٤٠

ابو محمد الجحّال:
یروی عن ابی مریم الأنصاری - ٣٤٩
" بعض اصحابنا عن الرضاؑ - ٤٩٧
" داود بن ابی یزید - ١٢٢
عنه: عبّاس بن معروف ١٢٢، ٣٤٩، ٤٩٧

ابو محمد الرازی: قال ورد علینا رسول من قبل الرجل - ١٠٠٩، قال کنت انا و احمد بن ابی عبد الله البرقی بالعسکر فورد علینا رسول من الرجل - ١٠٥٣،
عنه: محمد بن عیسی ١٠٠٩، ١٠٥٣،

ابو محمد الشامی الدمشقی:
یروی عن احمد بن محمد بن عیسی - ٣٤٩، ٧٩١
عنه: الکشّی - ٣٤٩، ٧٩١،

ابو محمد بن یعقوب اخو یونس بن یعقوب
یروی عن یونس بن یعقوب - ٦٠٧،
عنه: موسی بن طلحة - ٦٠٧،

ابو مروان: الظاهر انه عمرو بن عبید البصری
یروی عن ابی بصیرؑ - ١٨٩
عنه: محمد بن عمر - ١٨٩

ابو مریم الحنّاط: قال عروة بن موسی کنت مع جابر جالسًا، فقال ابو مریم یا ألوم الناس ان لیتمونا کذّابین و کان مولی لجعفرؑ ٣٤٨،

ابو مسروق: و ابن الهیثم: قال حمدویه اصحابی یذکرونهما بخیر - ٩٦٩

ابو مسلم: من الزهّاد الثمانیة و کان فاجرًا مرائیًا و کان صاحب معاویة و هو یحثّ الناس علی قتال علیؑ و یطلب منه قتلة عثمان و قال الآن طاب لنا الضراب انما کان وضع فخا و مصیدة ١٥٤،

ابو معشر:
یروی عن محمد بن عمارة بن خزیمة - ١٠١

ابو المغرا: الظاهر انه حمید بن المثنّی
یروی عن ابی بصیر - ٧١٣
" عنبسر - ٥٥٥،
" عنه: ابن فضّال - ٥٥٥،
" الحسین بن ابی العلاء - ٧١٣،

ابوالمغيرة :
يروى عن فضل بن شاذان - ١٩٠
ابومنصور: قال لأبي عبدالله ان ابا منصور حدثني انه رفع الى ربه ومسح على رأسه وقال له بالفارسية يا پسر، فقال انه كان رسول ابليس، لعن الله ابامنصور - ٥٣٤
ابوموسى البناء : دخل مع نفر على ابي عبدالله فقال احفظوا بهذا الشيخ ٥٨١
ابونجران : قلت لابي عبدالله ان لي قرابة يحبكم الا انه يشرب الخمر قال حنان هو كان يشرب الا انه كنى عن نفسه - ٥٨٠
يروى عن ابيعبدالله - ٥٨٠
عنه: حنان بن سدير - ٥٨٠
ابونجيح :
يروى عن الفيض بن المختار - ٦٣،
عنه احمد بن الحسن الميثمي - ٦٣،
علي بن اسمعيل - ٦٣،
ابونصر :
يروى عن الحسن بن موسى - ٣٠٠،
عنه: محمد بن عيسى - ٣٠٠،
ابونصر بن يوسف بن الحارث: تبرى ٧٣٣
ابونعيم: الظاهر انه فضل بن دكين
يروى عن سفيان - ٦٢، ٦٤، ٦٥
عنه: عبد بن حميد - ٦٣، ٦٤، ٦٥،
وعنه - محمد بن حميد - ٦٢
ابوهارون : شيخ من اصحاب ابيجعفر
قال كنت ساكناً دار الحسن بن الحسين فلما علم انقطاعي الى ابي جعفر - ٣٩٥
يروى عن ابيعبدالله - ٣٩٥،
عنه: عبدالرحمن بن ابي نجران ٣٩٥،
ابوهارون المكفوف : قال ابوعبدالله كذب ابوهرون عليه لعنة الله - ٣٩٨
ابوالهذيل العلاف : قال له احمد بن حماد ألبس من دينك - ١٠٦٠
ابوالهيثم بن التيهان : من السابقين الذين رجعوا الى امير المؤمنين - ٧٨،
ابويحيى : بقرينة رواية الحسن بن شيخ بن النعمان عنه، هو سهيل بن زياد
يروى عن هشام بن سالم - ٥٠٢،

عنہ: الحسن بن علیّ بن النّعمان - ۵۰۲،

❀ ابو یحیی الضّریر:

یروی عن درست بن ابی منصور الواسطی ۲۵۳

عنہ: احمد بن ھلال - ۲۵۳

❀ ابو یحیی الموصلی: ولقبہ کوکب الدم،

قال یونس کان شیخا لہ فضل ودین - ۱۱۲۷،

❀ ابو یحیی الواسطی:

یروی عن الرضاؑ - ۵۴۴،

عنہ: ابو یحیی سھل بن زیاد الواسطی ۵۴۴

" محمد بن عیسی بن عبید - ۵۴۴،

❀ ابو یعقوب المُقری: وکان من کبار

الزیدیّۃ - ۴۱۹،

یروی عن عمرو بن خالد - ۴۱۹

عنہ: شاذان - ۴۱۹

❀ اُبیّ بن قیس: قُتل یوم صفّین وکان

لہ خصّ من قصب ولفرسہ فاذا غزا ھدمہ

واذا رجع بناہ، واخواہ علقمۃ والحارث ۱۵۹،

❀ احکم بن بشّار المروزی الکلثومی: قال

احمد بن علی بن کلثوم سألنی رجل من اصحابنا

عنہ فقال کنّا سبعۃ نفر فی حجرۃ ببغداد فی

زمان ابی جعفرؑ فغاب عنا احکم - ۱۰۷۷،

اقول - فی نسخۃ ب: المروزی فقط.

❀ احکم بن یَسار: کما فی سند ۱۳۰ وقال الممقانی

فی الصحیح ھو البشّار

یروی عن ابی الحسن صاحب العسکرؑ - ۱۳۰،

عنہ: علی بن قیس القومسی - ۱۳۰،

❀ احمد بن ابراھیم السنسنی ابو بکر رحمہ اللہ:

یروی عن ابی احمد محمد بن سلیمان العامی ۱۱۴۸

عنہ: الکشّی - ۱۱۴۸

❀ احمد بن ابراھیم القرشی ابو جعفر:

یروی عن بعض اصحابنا - ۷۱۵

عنہ: الکشّی - ۷۱۵،

❀ احمد بن ابراھیم ابو حامد المراغی: کتب

محمد بن احمد بن جعفر القمّی یصفنا لصاحب

الناحیۃؑ فخرج: وقفت علی ما وصفت

بہ ابا حامد - ۱۰۱۹،

عنہ: علی بن محمد بن قتیبہ - ۱۰۲۰،

❀ احمد بن ابی الحسن موسیؑ: لما کان من

امر ابی الحسنؑ ما کان قال ابنا ابی سمال فنأتی

احمد ابنہ فلما خرج ابو السرایا خرج احمد بن ابی الحسن ۸۹۸،

احمد بن ابي خلف ظئر ابي جعفر ع وقال كنت مريضا فدخل علي ابو جعفر ع يعودني - ٩١٣،
يروي عن ابي جعفر ع - ٩١٣،
عنه: شاذان - ٩١٣،

احمد بن ادريس القمي المعلم: من فقهاء اصحابنا
يروي عن احمد بن محمد بن يحيى - ٣
" حسين بن احمد بن يحيى - ٩٧١
" حمدان بن سليمان - ٥٥٥،
" محمد بن احمد - ٢٠٢، ٨٨٥
" محمد بن احمد بن يحيى - ٩٧١
عنه: ابراهيم بن محمد بن العباس الختلي ٣، ٢٠٢، ٢١٣، ٣٧٨، ٥٥٥، ٦٢٢، ٧٠٩، ٨٧٨، ٨٨٥، ٩٧١

احمد بن اسحق بن سعد القمي: كتب محمد بن احمد بن الصلت الى الدار كتابا وذكر فيه احمد بن اسحق وصحبته وانه يريد الحج - واحتاج الى الف دينار - ١٠٥١، انه كتب الى الحسين بن روح القمي يستأذنه في الحج فانصرف من الحج فمات بحلوان، عاش بعد وفات ابي محمد ع - ١٠٥٢، فورد علينا رسول من الرجل فقال لنا ايوب بن نوح و احمد بن اسحق ثقات - ١٠٥٣،

احمد بن بشر: وفي نسخة: احمد بن شيبة
يروي عن يحيى بن المثنى - ٧١٨،
عنه: العمركي - ٧١٨،

احمد بن حاتم بن ماهويه ابو الحسن: يظهر من الرواية انه واخاه كانا في سبيل التحقيق في الدين.
يروي عن ابي الحسن الثالث - ٧
وعنه: موسى بن جعفر بن وهب - ٧

احمد بن الحارث الأنماطي: كان واقفيا - ٨٩٢

احمد بن الحسن:
يروي عن علي بن الحكم - ٢٩٨
" علي بن يعقوب - ٦٦٧
عنه: ابراهيم بن محمد بن فارس - ٦٦٧
" محمد بن احمد - ٢٩٨

احمد بن الحسن بن علي بن فضال: قال ابن مسعود: وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا منهم الحسن بن علي و بنوه - ٦٣٩، قال ابن مسعود: ان احمد بن الحسن كان

فطحيا - ١٠١٤، واحمد بن حسن بن فضّال
هو هذا الرجل في ٥٤٣
يروى عن ابيه الحسن بن علي ٢٠٨، ٤٤٣، ٥٤٣
عنه: اخوه علي بن الحسن - ٢٠٨، ٤٤٣
" سعد بن عبد الله - ٥٤٣
احمد بن الحسن الميثمي: كان واقفيا - ٨٩٠
يروى عن ابي العريس الكندي - ٧٣٨
" ابي نجيح - ٩٤٣
" عبد الله بن وضّاح - ٢٩٩
عنه: جعفر بن احمد بن ايوب - ٩٤٣
" محمد بن الحسين - ٢٩٩، ٨٣٨
احمد بن الحسين القمي الآبي ابو علي:
يروي عن محمد بن احمد بن الصلت القمي - ١٠٥١
عنه: محمد بن علي بن القاسم القمي - ١٠٥١
احمد بن الحسين:
يروي عن محمد بن جمهور - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٤٦، ١١٢٠
عنه: محمد بن احمد - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٤٦
" محمد بن احمد بن يحيى - ١١٢٠
احمد بن حماد المروزي ابو العباس:
[انه والد محمد بن احمد المروزي المحمودي]
قال المحمودي كتب ابو جعفر الي بعد وفاة ابي قد مضى ابوك رضي الله عنه وعنك وهو عندنا على حال محمودة - ٩٨٦، ١٠٥٧، كتب ابو جعفر الى ابي احمد في فصل من كتابه فكان قد في يوم اوغد - ١٠٥٧، وقال دخل ابي علي ابن ابي داود وهو في مجلسه وحوله اصحابه فقال، يقول الفضل النقيت مع احمد - ١٠٥٨، قال الحسن بن الحسين استحل احمد مني مالا فكتبت الى ابي الحسن وشكوت فيها فوقع فيها: خوّفه - ١٠٥٩، قال محمد حدثني ابي قلت لابي الهذيل العلاف ليس من دينك ان العصمة والتوفيق من الله لا يكونان الا بعمل - ١٠٦٠،
يروى عن الصادق - ٣٤،
" عن يونس - ٤٩٢، ١٠٩٧،
وعنه: علي بن محمد بن شجاع - ٣٤،
" ابنه محمد بن احمد ابو علي المحمودي ٤٩٢، ١٠٦، ١٠٩٧
احمد بن حمزة: قال ابو محمد الرازي كنت انا واحمد بن ابي عبد الله البرقي بالعسكر فورد علينا رسول من الرجل فقال لنا الغائب

العليل وايوب بن نوح واحمد بن حمزه واحمد
بن اسحق ثقات - ١٠٥٣، ان محمد بن اسمعيل
بن بزيع واحمد بن حمزة بن بزيع كانا في عداد
الوزراء - ١٠٦٥،
يروى عن عمران القمى - ٦٠٨،
« المرزبان بن عمران - ٦٠٩،
عنه: عبد الله بن على - ٦٠٨، ٦٠٩،
احمد بن الخضيب: قدم من قزوين
وهو ينزل في جنبات دار احمد بن الخضيب ١١٠٨
احمد بن داود بن سعيد الفرار ابو يحيى الجرنجاني:
وكان من اجلة اصحاب الحديث ورزقه الله
هذا الأمر وصنف وهجم عليه محمد بن طاهر
فامر بقطع لسانه، ولم يصبه - ١٠١٦،
احمد بن سابق: كتب الرضا انظروا
احمد بن سابق لعنه الله الأعثم الأشتج واحذروه
فما مصت حتى شرب الخمر - ١٠٤٣،
احمد بن سعيد الرازى
عنه: بركة بن الحسن الأسفراينى ١١٤٩،
احمد بن سليمان:
يروى عن داود الرقى - ٥٦٤،
عنه: محمد بن اسمعيل الرازى - ٥٦٤،
احمد بن صدقة الكاتب الأنبارى:
يروى عن ابى مالك الاحمسى ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١
عنه: اسحق بن محمد البصرى ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٤١
احمد بن عائذ: قال ابن فضال انه رضا
وكان يسكن بغداد ولم القه - ٦٧١،
يروى عن ابى خديجة الحمال - ٣٩١،
عنه: الحسن بن على الوشاء - ٣٩١،
احمد بن عبد الله العلوى: وفى بعض
النسخ: ابن عبيد الله.
يروى عن على بن الحسن الحسينى - ٧٤
« على بن محمد - ٧٣،
عنه: محمد بن مسعود - ٧٣، ٧٤،
احمد بن عبد الله الكرخى: يروى عنه
محمد بن على بن بلال كتباً كثيرة، وكان كاتب
اسحق بن ابراهيم فتاب واقبل على تصنيف
الكتب وكان احد غلمان يونس ويعرف
بابن خانبر - ١٠٧١،
يروى عن يونس بن عبد الرحمن - ٥٧٣،
عنه: ابو جعفر محمد بن اسحق - ٥٧٣،

احمد بن عبدوس الخليجي ابو جعفر :
يروى عن علي بن عبد الله الزبير - ١٨٦٠
عنه : محمد بن ابراهيم بن محمد بن فارس ١٨٦٠
احمد بن علي القمي الساولي ابو علي الشقران
وفي المطبوع : سعدان ، وفي نسخة في ٧١٢ :
الشلزلي ، وفي ب : الشازي ، وفي باقي
الموارد : الساولي ، وفي ٩٩٠ : احمد بن
علي الساولي شقران قرابة الحسن بن خرزاذ
وختنه على اخته
يروى عن ابي سعيد الآدمي ١٩٥ ، ٧٣٤
" احمد بن محمد بن عيسى - ٥١٥ ،
" ادريس بن ايوب القمي - ٩٠ ، ٩١ ، ٩٢ ،
" الحسن بن حماد - ٤٩
" حسن بن خرزاذ - ١٠٩٥
" حسين بن عبيد الله القمي - ٧١٢ ،
عنه : الكشي - ٤٩ ، ٩٠ ، ٩١ ، ٩٢ ،
١٩٥ ، ٥١٥ ، ٧٣٤ ، ٧١٢ ، ٩٩٠ - ٩٩٥
احمد بن علي بن كلثوم السرخسي ابو علي
وكان من القوم الغالية ومأمونا على الحديث :
- ١٠١٥ ، غال لا شيء قال رأيت رجلا
من اصحابنا يعرف بأبي زينب - ١٠٧٧
يروى عن ابي زينب - ١٠٧٧
" اسحق بن محمد البصري - ١٠١٥ ، ١٠١٨ ، ١٠٨٤ ،
١٠٨٥ ، ١٠٨٧
عنه : الكشي - ١٠١٨ ، ١٠٨٤ ، ١٠٨٥ ، ١٠٨٧
احمد بن علي بن بقطين :
يروى عن ابيه علي بن بقطين - ٢٥١ ،
عنه : اخوه حسن بن علي - ٢٥١ ،
احمد بن عمر : يمكن ان يكون المراد الحلبي
يروى عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ٧٤٠
عنه : يونس بن عبد الرحمن - ٧٤٠
احمد بن عمر الحلبي : دخلت على الرضا
بمنى وقلت كنا اهل بيت غبطة وسرور
ونعمة وان الله قد اذهب ، قال فما احسن
حالا منك - ١١١٦ ،
يروى عن الرضا ١١١٦ ،
عنه : ابو سعيد الآدمي - ١١١٦ ،
احمد بن الفضل الخزاعي : في ٧٠١ ،
٧١٤ ، ٧٥٩ ، ٨٨٨ ، مطلق
قال حمدويه : ذكر بعض شياخنا انه واقفي ١٠٤٩

٨٣٦

يروى عن ابن ابى عمير - ٢٨٩، ٣٥١، ٦٩٢،
« محمد بن زياد - ٢٨، ٨١، ٧٠١، ٧١٣، ٧٣٤
« يونس بن عبد الرحمن - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٣٦،
عنه : احمد بن منصور الخزاعى - ٢٨، ٨١،
٢٨٩، ٣٥١، ٦٩٢، ٧٠١، ٧٠٣، ٧٣٤،
٨٣٦
« محمد بن جمهور - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٣٦،
٭ احمد بن الفضل الكناسى : يحتمل ان يكون
المراد منه احمد بن الفضل الخزاعى بقرينة نقل
احمد بن منصور عنه فى موارد مختلفة، ويمكن
ان يكون كلمة الكناسى فى هذا السند اشتباهاً
ناشئاً من ذكر الكناسة فى متن الحديث،
حيث يقول: قال لى ابو عبد الله اى شىء
بلغنى عنكم؟ بلغنى انكم اقعدتم قاضياً
بالكناسة - ٦٩٢،
يروى عن ابى عبد الله ٦٩٢،
عنه : احمد بن منصور - ٦٩٢،
٭ احمد بن محمد : يمكن ان يكون المراد
هو احمد بن محمد بن عيسى بقرينة الروايات
عن على بن الحكم ويعقوب بن يزيد ومحمد بن
عيسى والبرقى، وبقرينة رواية على بن محمد
وسعد عنه، وبقرينة سبق احمد بن محمد بن
عيسى فى سند ٤٩٦ فى هذه المرتبة، والمراد
فى ٥٠٤ بقرينة السبق فى ٥٠٣ هو احمد البرقى
يروى عن ابراهيم بن محمد الهمدانى - ١١٣٥
« ابى الحسن على ع - ٨٣٧
« ابى عبد الله البرقى - ٧٥١
« ابى على بن راشد - ٤٩٩
« بعض اصحابه عن على بن عقبة - ٥٦٥
« حسين بن سعيد - ٥٩٨، ٩٦٦
« عبد العزيز - ٩٧٦
« على بن الحكم - ٤٤٠، ٦٥٥،
« على بن مهزيار - ١٠٣٩
« فضيل - ٧٨١،
« محمد بن عيسى - ٥٠٤
« الوشاء - ٦٥٤
« يعقوب بن يزيد - ٤٩٨،
عنه : الحسن بن موسى - ٥٦٥،
« داود بن محمد - ٨٣٧
« سعد - ٩٦٦.

عنه: علي بن محمد - ٤٣٠، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٤، ٥٩٨، ٦٥٤، ٦٥٥، ٧٥١، ٧٨١، ٩٦٧، ٩٧٧، ١٠٣٩، ١١٣٥

احمد بن محمد: يروى عن الرضا والواقع قبل طبقة احمد بن محمد بن عيسى، كما في ٤٩٦ فانه يروى عن احمد بن محمد بواسطة حسين بن سعيد، ويمكن ان يكون المراد هو البزنطي.

يروى عن ابي الحسن الرضا ٤٩٦، ١١٢٠، ١١٢١

عنه: اسمعيل بن مهران - ١١٢١،

" الحسين بن سعيد ٤٩٦،

" محمد بن جمهور - ١١٢٠،

احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي: اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصح من هؤلاء وهم ستة نفر منهم احمد - ١٠٥٠، قال دخلت على ابي الحسن انا وصفوان ومحمد بن سنان - ١٠٩٩، كنت عند الرضا فامسيت عنده - ١١٠٠، لما اتى بأبي الحسن فبعث الي مصفحا وانا بالفادسية - ١١٠١، اسمعيل بن مهران بن محمد بن ابي نصر

واحمد بن محمد كانا من ولد السكون - ١١٠٢،

يروى عن ابي جعفر - ١٠٩٣

" ابي عبد الله - ٧٦٠

" اسمعيل بن جابر - ٥

" حمدان الحضيني - ١٠٦٤

" الرضا - ١٠٩٣، ١٠٩٥، ١٠٩٩، ١١٠٠، ١١٠١

" سعيد بن ابي الجهم - ٨٤٩،

" علي بن عقبة - ٥١٦

" يونس بن يعقوب - ٦١٠

وعنه: احمد بن محمد بن خالد البرقي - ٥،

" احمد بن محمد بن عيسى - ٥١٦،

" حسن بن علي بن النعمان - ١٠٩٥، ١١٠٠،

" حسن بن موسى - ٨٤٩

" حسين بن ابي الخطاب - ٦١٠،

" محمد بن الحسين - ١١٠١،

" محمد بن عبد الله بن مهران - ١٠٩٣، ١٠٩٩

" محمد بن فضيل - ٧٦٠

" معوية بن حكيم - ١٠٦٤

احمد بن محمد بن احمد بن طلحة = العاصمي

محمد بن محمد الأقرع: ابن الربيع

يروى عن داود بن مهزيار - ١٣٧
" محمد بن الحسن البصري - ٩٣٣
عنه: علي بن الحسن بن فضال - ١٣٧،
" ابو سعيد الآدمي - ٩٣٣
احمد بن محمد البزاز ابو جعفر: البزاد ابو حفص - خ
يروى عن ابراهيم بن ابي سمال - ٨٩٧،
عنه: الحسن بن موسى - ٨٩٧،
احمد بن محمد الخالدي ابو الحسن:
يروى عن محمد بن همام البغدادي ابو علي - ٤٧٧
وعنه: الكشي - ٤٧٧،
احمد بن محمد بن خالد البرقي: قال ابو عبد الله الرازي كنت انا واحمد بن ابي عبد الله البرقي بالعسكر فورد علينا رسول - ١٠٥٣
يروى عن ابي عبد الله محمد بن موسى بن عيسى ٥٠٣
" ابيه محمد بن خالد - ع، ٣٩٤
" " احمد بن محمد بن ابي نصر - ٥،
" جعفر بن محمد بن بولس - ٨٧٧
عنه: ابو علي الفارسي - ٨٧٧
" علي بن محمد القمي - ٥٠٣،
عنه علي بن محمد بن فيروزان القمي ٥، ع
" محمد بن بندار القمي - ٣٩٤،
احمد بن محمد السياري ابو عبد الله، اصفهاني ويقال بصري، كتب الجواد ع انه ليس في المكان الذي ادعاه لنفسه من ولد السياد ومن كبار الطاهرية في وقت ابي محمد ع - ١١٢٨
احمد بن محمد بن عيسى الاموي: وفي نسخة: الاشعري. ويمكن ان يكون الصحيح هو هذا وهو شيخ القميين ابو جعفر الآتي
يروى عن الحسن بن علي بن فضال - ٩٢١
عنه: عبد الله بن محمد - ٩٢١
احمد بن محمد بن عيسى القمي الاشعري ابو جعفر انه تاب واستغفر من وقيعته في يونس ٩٥٢ وذلك ان احمد بن محمد بن عيسى وعلي بن حديد قد ذكرا الفضل من رجوعهما عن الوقيعة - ٩٥٥، لا يروى عن ابن محبوب ثم تاب احمد ورجع ويروى عن محمد بن قاسم النوفلي وحماد بن عيسى وحماد بن المغيرة وابراهيم بن اسحق - ٩٨٩، قال

قرأنا في كتاب الدهقان - ۱۰۱۰، يروي
عن ابراهيم بن ابي محمود مسائل منه ۱۰۷۲،
يروي عن ابي بصير - ۴۲۴،
" ابن ابي عمير - ۵۸۵، ۶۲۲
" ابن ابي نصر - ۵۱۶
" ابن فضال - ۸۷، ۲۷۷
" ابيجعفر - ۱۱۱۵،
" ابي طالب - ۹۶۰، ۹۶۱
" ابي يحيى زكريا بن يحيى الواسطي - ۳۹۹
" ابي يحيى سهل بن زياد الواسطي - ۵۴۴
" الأمام - ۹۸۵
" البرقي - ۵۹۴
" حسن بن علي بن فضال - ۵۴۳،
" حسن بن محبوب - ۱۷۵، ۲۱۴،
" حسين بن سعيد - ۸، ۱۷۳، ۴۲۹،
۴۹۶، ۵۲۷، ۵۴۷، ۷۶۴، ۹۵۳،
" صفوان - ۵۱۵، ۹۷۸
" عباس بن معروف - ۵۷۰
" عبد الرحمن بن ابي نجران - ۵۰۷
" عبد الله بن محمد الحجال ۲۷۲، ۶۲۰، ۹۵۴
" علي بن اسباط - ۲۲۲،
" علي بن الحكم - ۳۳۳، ۴۶۳، ۷۸۵، ۱۱۰۹
" علي بن عقبه - ۷۹۱
" عمر بن عبد العزيز زحل ۱۱۳، ۴۶۸، ۶۰۱
" محمد بن اسمعيل بن بزيع - ۴۲۲
" محمد بن حمزة بن اليسع ۱۱۵۰
" محمد بن عمرو بن سعيد الزيات ۲۲۵،
" محمد بن عيسى ابيه ۱۷۳، ۳۹۸، ۵۴۶، ۵۴۸
" موسى بن طلحة - ۶۰۶، ۶۰۷
" يحيى بن عمران - ۵۰۸
" يعقوب بن يزيد - ۳۹۸، ۹۵۱
عنه : ابو محمد الشامي الدمشقي ۶۳، ۷۹۱
" احمد بن علي القتي السلولي - ۵۱۵
" سعد بن عبد الله - ۱۷۳، ۱۷۵،
۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۹۸،
۳۹۹، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷،
۵۴۸، ۵۷۰، ۵۸۵، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۶،
۶۲۰، ۹۶۳، ۱۱۵۰،
" علي بن محمد - ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۶۸،
۵۲۷، ۶۰۷، ۷۶۴، ۷۸۵، ۹۶۰، ۹۶۱، ۱۰۱۰،

" علی بن محمد القمی - ۱۱۳، ۳۳۳، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۷۸، ۱۱۱۵.

" علی بن محمد بن زید القمی - ۸۷، ۴۲۹ (۵۱۶)

" علی بن محمد بن یزید القمی - ۱۱۰۹

" محمد بن احمد بن یحیی - ۶۲۲

" محمد بن نصیر - ۴۹۶، ۹۸۵، ۹۹۲، ۹۹۴

" محمد بن یحیی العطار - ۱۱۰۹

" نصر بن الصباح البلخی ۸، ۵۰۷، ۵۰۸

❀ احمد بن محمد اللیثی : یظهر من ۷۳ کونه معاصراً للکاظم والرضاء

یروی عن عبد الغفار - ۷۳

عنه : علی بن محمد - ۷۳

❀ احمد بن محمد بن مطر :

یروی عن ابراهیم بن شعیب - ۸۹۶،

عنه : محمد بن عبد الله بن مهران ۸۹۶،

❀ احمد بن محمد بن یحیی بن عمران : یظهر من روایة المعلم المتوفی سنة ۳۰۶ کونه من رجال القرن الثالث .

یروی عن سلیمان الخطابی - ۳

عنه : احمد بن ادریس القمی المعلم - ۳.

❀ احمد بن محمد بن یعقوب البیهقی :

یروی عن عبد الله بن حمدویه ۶۸۷

عنه : الکشی - ۶۸۷، ۹۰۳

❀ احمد بن منصور الخزاعی :

یروی عن احمد بن الفضل الخزاعی ۲۸، ۸۱، ۲۸۹، ۳۵۱، ۶۶۲، ۷۰۱، ۷۱۴، ۷۳۴، ۸۴۶

" احمد بن الفضل الکناسی - ۶۹۲

" عبد الله بن محمد الاسدی - ۲۸۹

عنه : الکشی - ۷۱۴، ۷۳۴

" محمد بن مسعود - ۲۸، ۸۱، ۲۸۹، ۳۵۱، ۶۶۲، ۶۹۲، ۷۰۱، ۸۴۶.

❀ احمد بن النضر الجعفی :

یروی عن ابی الحسن الثانی ع - ۱۲۱

" عباد بن بشیر - ۳۹۴

" عبد الله بن یزید الأسدی ۱۳۲، ۱۳۳

" عمرو بن شمر - ۳۳۹

" مفضل بن عمر ۳۳۴

عنه : محمد بن الحسین - ۳۳۹

" محمد بن خالد البرقی ۳۹۴.

عنہ : محمد بن عبداللہ بن مہران ١٣٢، ١٣٣
" مروک بن عُبید - ٣٣٤
" معویۃ بن حکیم - ١٢١
احمد بن ہلال العبرتائی : ورد علی القاسم بن العلا نسخۃ ما کان خرج من لعن بن ہلال وکتب احذروا الصوفی المتصنع ١٠٢٠
یروی عن ابی ہلال الضریر - ٢٥٣
" الحسن بن محبوب ٢٢٣
" علی بن اسباط - ٤٢
" محمد بن اسمعیل بن بزیع - ٩٦٥
" محمد بن الفرج - ١١٢٢
عنہ : اسحق بن محمد البصری - ٤٢
" حسن بن علی بن موسی بن جعفر ٢٥٣
" سعد بن عبداللہ - ٢٢٣، ٩٦٥، ١١٢٢
احمد بن الولید :
یروی عن علی بن المسیب - ١١١٢
عنہ : محمد بن عیسی - ١١١٢
احمد بن یعقوب ابو علی البیہقی :
یروی عنہ الکشی من دون واسطۃ
فی ١٠٢٨ ویروی توقیع الامام، والظاہر انہ الامام ابو محمد العسکری ع
احمد بن یونس : الظاہر انہ احمد بن عبداللہ بن یونس الکوفی الحافظ العامی
یروی عن ابی بکر بن عیاش - ٦٨ ع
" لیث بن سعد - ٧٠
عنہ : ابو حاتم - ٧٠
" حاتم - ٦٨ ع
احنف بن قیس : قیل لہ انک تطیل الصوم؟ قال اعدہ لشر یوم عظیم، و وفد الی معاویۃ فقال لہ : انت الساعی علی امیر المؤمنین عثمان وخاذل ام المؤمنین عایشۃ والوارد الماء علی علی بصفین؟ ١٤٥، قال ان علیا یاذن لبنی ہاشم وکان یاذن لی معہم وقلت لہ : لو نعلم احداً فی الارض الیوم احق بہذا الامر منک لبایعناہ ٦ ١٤
یروی عن علی : ٦ ١٤،
عنہ الحسن البصری ٦ ١٤،
احوز بن الحسین الشیبانی : فی ج ٢ :

السامی احور۔ وفی الترتیب: الشامی احور۔
یروی عن ابی داود السبیعی - ۱۶۲
عنہ: علی بن النعمان ۱۶۲

٭ اخطل الکاهلی: قال فما لبث عبداللہ بن یحیی الا قلیلا فمات - ۸۴۲،
یروی عن عبداللہ بن یحیی الکاهلی ۸۴۲،
عنہ: علی بن ابی حمزة: ۸۴۲،

٭ اخو بنی فهر: شاعر استشهد ببشره ابن عباس علی عایشہ - ۱۰۸

٭ ادریس بن ایوب القمی:
یروی عن الحسین بن سعید ۹۰، ۹۲
عنہ: احمد بن علی القمی السلولی - ۹۰، ۹۲

٭ ادیم بن الحر ابو الحر الحذاء: صاحب ابی عبداللہ ؑ یروی نیفا واربعین حدیثا عنہ ؑ - ۶۴۵،

٭ الارقط:
یروی عن ابی عبداللہ ؑ ۶۸۷
عنہ: بشیر - ۶۸۷

٭ اسامة بن حفص: کان قیما لابی الحسن ؑ ۸۵۷

٭

اسامة بن زید: ان الحسین بن علی ؑ کفنہ - ۸۰ وقد رجع فلا تقولوا الا خیرا ۸۱
فانی قد عذرتہ فی الیمین - ۸۲

٭ اسباط بن سالم:
یروی عن ابی الحسن موسی ؑ ۲۰
عنہ علی بن اسباط ابنہ - ۲۰

٭ اسحق بن ابراهیم: کان احمد بن عبداللہ الکرخی کاتبہ فتاب واقبل علی تصنیف الکتب - ۱۰۷۱ اقول هو من امراء المامون

٭ اسحق بن ابراهیم الحضینی: ۹۴۴
عبر عنہ بالحضینی من دون ذکر اسمہ، وکان الحسن بن سعید هو الذی ادخل اسحق بن ابراهیم الحضینی وعلی بن الریان بعد اسحق الی الرضا ؑ وکان سبب معرفتهم ومنہ سمعوا - ۱۰۴۱،
عنہ: علی بن مهزیار ۹۴۴،

٭ اسحق بن ابراهیم الصواف:
یروی عن یوسف بن یعقوب - ۴۵
عنہ: محمد بن اسمعیل بن مهران - ۴۵

اسحق بن ابراهيم بن عمر اليماني:
يروى عن ابن اذينة - ۱۶۷
عنه: الحسن بن علي بن كيسان - ۱۶۷
اسحق بن ابراهيم الموصلي:
يروى عن يونس ۴۴۸
عنه: ابراهيم بن علي الكوفي - ۴۴۸،
اسحق بن احمد الغنجي:
يروى عن ابي حفص الحداد - ۴۷۷
عنه: محمد بن همام البغدادي - ۴۷۷
اسحق بن اسمعيل النيسابوري:
وفي توقيع ابي محمدؑ اليه يا اسحق يرحمك
الله ويرحم من هو ورائك وانت رسولي
الى ابراهيم بن عبده - ۱۰۸۸
اسحق الانباري: قال يا اسحق ان
ابا السمهري وابن ابي الزرقاء فتانان
ملعونون ارحني منهما فما زال اسحق يطلب
ان يجد السبيل - ۱۰۱۳،
يروى عن ابيجعفر الثانيؑ ۱۰۱۳،
عنه: محمد بن عيسى بن عبيد ۱۰۱۳،
اسحق بن سويد الفراء:
يروى عن اسحق بن عمار - ۱۸۳
عنه: ابن ابي نجران - ۱۸۳
اسحق بن عمار: قال خرجنا مع معتب
بن وهب نريد زيارة الحسينؑ فقلنا
لو مررنا بالمفضل بن عمر - ۸۸۹، وهب
بن جميع مولى اسحق بن عمار - ۶۴۳،
كان ابو عبدالله اذا رأى اسحق بن عمار
واسمعيل بن عمار - ۷۵۲، قلت لابي عبدالله
ان لنا اموالا قال اجمع مالك - ۷۶۷،
كنت عنده فدخل عليه رجل فقال له
جدد التوبة فانك لم تبق من عمرك الا شهر
- ۷۶۸، لما كثر مالي اجلست على بابي
بوابا يرد عني الفقراء فخرجت الى مكة
- ۷۶۹، كان علي بن ابيحمزة بالمدينة
مريضا، واقام اسحق بها - ۸۳۸،
لم يلق البرتي ابا بصير ولا اسحق بن عمار ۱۰۳۴
يروى عن ابي الحسنؑ ۷۶۸
عنه: ابيعبدالله ۶۶۴، ۷۴۵، ۷۴۶،
۷۶۷، ۷۶۹،
صالح بن ميثم - ۱۸۳

يروى عن المفضل بن عمر - ٥٨٩
عنه: ابن ابيعمير - ٥٨٩
" اسحق بن سويد الفرّاء - ١٨٣
" الحسن بن محبوب - ٤٦٦
" صفوان بن يحيى - ٧٤٥
" على بن اسمعيل بن عمّار - ٧٦٧
" محمد بن سليمان الديلمى - ٧٦٩
" محمّد بن وضّاح - ٧٦٨
" يونس - ٧٤٦
✿ اسحق بن محمّد
يروى عن على بن داود الحدّاد ٣١١،
" محمد بن عبد الله بن مهران ٨٩٦،
عنه: الكشّى باسقاط الواسطة ٣١١،
" نصر بن الصبّاح - ٨٩٦،
✿ اسحق بن محمد البصرى ابو يعقوب:
وهو غال ركن من اركانهم - ٥٨٦،
وهو من اهل الارتفاع - ٥٩١، قال
ابن مسعود واما اسحق فانّه كان غاليا
وصرت اليه الى بغداد - ١٠١٤، اسحق
بن محمّد بن ابان البصرى - ١٠١٨،
يروى عن ابراهيم بن الخضيب - ١٠٨٥
" ابعبد الله الحسن بن موسى بن جعفر ١٠٤
" احمد بن صدقة الكاتب - ٣٢٩، ٣٣٠،
٣٣١
" امير بن على - ١٢٥
" الحسن بن على بن يقطين - ٥٩٧
" جعفر بن محمد بن فضيل ٣٦٤
" عبد الله بن القاسم - ٥٩١
" علىّ بن اسمعيل - ٥٠٥
" علىّ بن داود الحدّاد - ٧٤٢
" علىّ بن عبد الله - ٣٤٤
" على بن عبيد - ٣٤٦
" فضيل بن حارث ١٠٨٧
" فضيل - ٣٤٥
" قاسم بن يحيى ١١٤٦
" محمد بن ابراهيم بن مهزيار ١٠١٥
" محمد بن الحسن بن الشمون - ٥٨٤،
١٠١٨، ١٠٨٤،
" محمد بن الحسين - ٥٨٣
" محمّد بن جمهور القمّى - ٣٦٣، ٤١٤، ٧٤٨

محمد بن عبد الله بن مهران ٤٤، ١٠٤٣،
محمد بن منصور الكوفي - ٣٤٦، ٣٤٧
عنه: احمد بن علي بن كاشوم - ١٠١٥، ١٠١٨،
١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٧.
الكشي - ٤١٤
محمد بن مسعود - ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١،
٥٨٣، ٥٩١، ٧٤٢
نصر بن الصباح - ٤٢، ٤٤، ١٢٥،
٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٦٣،
٣٦٤، ٥٠٥، ٥٨٤، ٥٩٧، ٧٤٨،
٨٠٤، ١٠٤٣، ١١٤٦.
الاسحاقي: واعلم الاسحاقي سلمه الله
واهل بيته مما اعلمناك من حال هذا الفاجر
ابن هلال - ١٠٢٠، اقول ما رأيت هذا
العنوان في الكتب.
اسد بن ابي العلاء: قال الكشي اسد
بن ابي العلاء يروي المناكر - ٥٨٥
يروي عن ابي الحسن الأول ع - ٤٨٧
هشام بن احمر - ٥٨٥
عنه: الحسين بن احمد - ٥٨٥.
زحل عمر - ٤٨٧
اسرائيل: ابن يونس السبيعي الهمداني ع
يروي عن ابي اسحق - ٦٦
عنه: يحيى بن آدم - ٦٦
اسلم مولى محمد بن الحنفية المكي: كنت
جالسا مع ابي جعفر ع مسندا ظهري الى
زمزم فمر علينا محمد بن عبد الله بن الحسن -
٣٥٩، فحدثت به معروف بن خربوذ فقال
ابو جعفر ع لو كان - ٣٥٩، سئل عن قول
محمد بن الحنفية لعامر بن واثلة - ٣٦٠.
يروي عن ابي جعفر ع ٣٥٩.
عامر بن واثلة - ٣٦٠.
محمد بن الحنفية - ٣٦٠.
عنه: سلام بن سعيد الجمحي - ٣٥٩.
يونس بن يعقوب - ٣٦٠.
اسماء بنت عميس: امّ محمد بن ابي بكر
ابنة النجابة من قبلها - ١١١، ١١٣،
اسمعيل بن ابان الأزدي: الوراق الكوفي
يروي عن مطهر - ١٥٢
عنه: عمرو بن عثمان - ١٥٢،

❀ اسمعیل بن ابی حمزہ : رکب ابوجعفر یوماً الی حائط لہ من حیطان المدینۃ فرکبت معہ ومعنا سلیمان بن خالد - ۶۶۴.
اقول - ھذا العنوان غیر مذکور فی کتب الرجال. ولعل الصحیح اسمعیل عن ابی حمزہ، ویویدہ جملۃ - فقال سلیمان بن خالد لأبی حمزۃ یا اباحمزۃ - فی آخر الحدیث. وفی جامع الرواۃ : یروی عن ابی حمزۃ عدۃ منہم اسمعیل بن الفضل وفی المناقب روی ھذا الحدیث مرسلاً عن ابیحمزہ - فراجع.
یروی عن ابیجعفرؑ ۶۶۴
عنہ : محمد والد عبد اللہ - ۶۶۴

❀ اسمعیل بن ابی خالد : البجلی الأحمسی من العامۃ
یروی عن قیس بن ابی حازم - ۶۳
عنہ : شعبہ - ۶۳

❀ اسماعیل بن ابی سمال : واخوہ اسمعیل قالا وابوالحسن حی نثبت علی الوقف - ۸۹۸، قالا فنحن ندین اللہ بطاعۃ ابی الحسنؑ ان کان حیاً فانہ امامنا وان کان میتاً فوصیہ - ۸۹۹،

❀ اسماعیل البصری : یروی عن ابی غیلان ۳۸۲
عنہ : ابن ابیعمیر - ۳۸۲

❀ اسماعیل بن بزیع :
یروی عن ابی الجارود - ۸
عنہ : حسین بن سعید - ۸

❀ اسماعیل بن جابر الجعفی : قال ابو عبد اللہؑ یا اباالصباح ھلک المتریسون فی ادیانہم منہم اسمعیل الجعفی - ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵، قال اصابنی لقوۃ فی وجہی فدخلت علی ابیعبد اللہؑ ۳۴۹، قال ابوعبد اللہؑ انت المفضل وقل لہ - ۵۸۶
کنت مع ابیعبد اللہؑ مجاوراً بمکۃ فقال یا اسمعیل - ۷۰۷
یروی عن ابیعبد اللہؑ - ۵، ۳۴۹، ۵۸۶، ۷۱۱، ۷۱۴.
عنہ : ابراھیم بن عبد الحمید - ۷۱۱.
" احمد بن محمد بن ابی نصر - ۵
" حماد بن عثمان - ۵۸۶.

عنه : عبد الرحمن بن الحجاج - ٧١٤
« عثمان بن عيسى - ٣٤٩
« هشام بن الحكم - ٥٨٦

❁ اسمعيل بن جعفر : قال ابو عبد الله انى سألت الله ان يبقيه فأبى ولكنه كنا بباب الخليفة ابجعفر بالحيرة حين اتى ببسام واسمعيل بن جعفر فادخلا على ابى جعفر ٤٤٩، قال ابو عبد الله للمفضل ما لك ولابنى يعنى اسمعيل وكان منقطعا اليه يقول فيه مع الخطابية - ٥٨١، فقلت لابى عبد الله اسمعيل من بعدك؟ فقال اما اذا فلا - ٥٩٠ قال له اسمعيل ابنه يا ابه لم تحفظ . قلت وما على اسمعيل الا يلزمك اذا كنت افضيت اليه الاشياء من بعدك ؟ قال يا فيض انك ليس كأنا من ابى - ٦٤٣، فقال ابو عبد الله يا اسمعيل شأنك بهذا الخرج والسيف معه حتى قتله فى مجلسه - ٧٠٨ . لما قدم ابو اسحق من مكة فذكر له قتل المعلى فقام مغضبا فقال لاسمعيل يا ابا اين تذهب - ٧١١، قال مفضل بن مزيد امرنى ان اخرج لبنى هاشم جوائز فقال ابو عبد الله ما أرى لاسمعيل ههنا شيئا - ٧٠٢، كتب عبد الرحمن بن سيابر الى ابى عبد الله قد كنت احذرك اسمعيل - جانيك من يجنى - ٧٣٤، كيف يكونون مجتمعين على ابى الحسن وكان مشيختكم يقولون فى اسمعيل وهم يرونه يشرب كذا وكذا - ٨٩٩،

❁ اسمعيل بن حفيد : وقيل جفينة، قال ابن فضال انه صالح وهو قليل الرواية - ٦٣٧

❁ اسمعيل بن الخطاب : رفعت ما خرج من غلة اسمعيل مما اوصى به الى صفوان بن يحيى - ٩٤٢

❁ اسمعيل بن زياد الواسطى ابو يحيى كذلك فى ٤٨٨، وفى ٥٠٢ - ابو يحيى، ولعل الصحيح : سهيل بن زياد . لعد ذكره وانه يروى عن عبد الرحمن بن الحجاج - ٤٨٨
عنه : الحسن بن النعمان - ٤٨٨

❁ اسمعيل بن سلام :

يروى عن ابى الحسن ع - ۸۲۱،
عنه: اسماعيل بن عباد القصرى - ۸۲۱،
اسماعيل بن سهل: وفضل بن شاذان كان يروى عن جماعة منهم سهل ۸۲۱
يروى عن بعض اصحابنا عن الرضا ع - ۸۸۳
عنه: منصور بن عباس البغدادى ۸۸۳
اسمعيل بن عامر: قلت لابيعبدالله ع واسمعيل من بعدك؟ قال حماد له وما دعاك الى هذا؟ قال وامرنى المفضل بن عمر - ۵۹۰، أقول فى ۸۸۱ يروى عن الصادق بثالث وسائط فيمكن ان يكون الصحيح كما فى بعض النسخ: محمد بن اسمعيل بن عامر.
يروى عن ابيعبدالله ع - ۵۹۰،
ء ابان - ۸۸۱،
عنه: حماد بن عثمان - ۵۹۰،
ء محمد بن الصباح - ۸۸۱،
اسمعيل بن عباد البصرى: قال المفضل بن شاذان كنت فى قطيعة الربيع فى مسجد الزيتونة اقرء على مقرء يقال له اسمعيل بن عباد - ۹۹۳
يروى عن على بن محمد بن القاسم - ۹۰۳
عنه: محمد بن عيسى بن عبيد - ۹۰۳
اسمعيل بن عباد القصرى، قصر ابن هبيرة
يروى عن اسمعيل بن سلام - ۸۲۱،
ء فلان بن حميد - ۸۲۱،
عنه: بكر بن صالح الرازى - ۸۲۱،
اسمعيل بن عبد الخالق: وهب شهاب وعبد الرحمن بنى عبد ربه واسمعيل بن عبد الخالق بن عبد ربه كلهم خيار فاضلون كوفيون ۷۸۳
يروى عن ابيعبدالله ع - ۲۳۸، ۳۲۸، ۷۶۲، ۷۷۹،
ء حسين بن زيد - ۷۸۴
عنه: الحسن بن على الوشاء - ۷۸۴
ء محمد بن خالد الطيالسى ۷۶۲، ۷۷۹
ء يونس بن عبد الرحمن - ۲۳۸، ۳۲۸،
اسماعيل بن عبد العزيز:
يروى عن ابيه - ۵۷۹،
عنه: الحسن بن على - ۵۷۹،
اسمعيل بن عمار: كان ابو عبدالله ع

اذا رأى اسحق واسمعيل بنى عمار - ٧٥٢
قال علي بن اسمعيل فمات اسحق في شهر ربيع - ٧٦٧
اسمعيل بن الفضل الهاشمي: كان من ولد نوفل بن الحارث بن عبد المطلب وكان ثقة - ٣٩٣
عنه: معاذ بن مطر - ١٠٨
اسمعيل بن قتيبة:
يروى عن ابي العلاء الخفاف خالد - ٣٧٤
عنه: محمد بن الحسين - ٣٧٤
اسمعيل بن محمد: في ٨٦٦ - اسمعيل بن محمد بن موسى بن سلام، والظاهر: اسمعيل بن محمد عن موسى بن سلام عن الحكم
يروى عن الحكم - ٨٦٦
عنه: محمد بن الحسن البرائي - ٨٦٦
اسمعيل بن مرار:
يروى عن بعض اصحابنا - ٨١٧
عنه: محمد بن اسمعيل - ٨١٧
اسمعيل بن مهران بن محمد بن ابي نصر السكوني:
قال علي بن فضال اندرمى بالغلو قال ابن مسعود انهم يكذبون عليه وكان تقنا اخيرا
اسمعيل واحمد بن محمد بن عمرو بن ابي نصر كانا من ولد السكون - ١١٠٢
يروى عن ابان بن جناح - ٣٠
عن ابي جميلة مفضل بن صالح - ٣٤٣
عن احمد بن محمد - ١١٢١
عن علي بن الجهم - ٢٩، ٣١،
عن محمد بن سليمان الديلمي - ٧٦٩
عن محمد بن منصور الخزاعي - ٨٥٩
عنه: ابو زكريا - ١١٠٠
عن ابو الحسين الرازي - ٧٦٩
عن الحسن بن خرزاذ - ٢٩، ٣٠، ٣١،
عن الحسن بن موسى - ٨٥٩، ١١٢١
اسمعيل بن موسى: عم ابي جعفر محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى العلوي - ٨٢٣ وبعث ابو جعفر الى صفوان بخطوطه وامر اسمعيل بن ... بالصلوة عليه - ٩٦٢
يروى عن العبد الصالح - ٨٢٣
عنه: ابو جعفر محمد بن القاسم بن حمزة ٨٢٣
اسود بن مسعود: العنبري البصري من العامة

يروى عن خطلة بن خويلد العنبري - ٧١
عنه: عوام بن حوشب - ٧١
الأشتر: خرجوا في رهط يريدون الحج حتى قدموا الربذة وقد مات ابوذر فجهزوه وقدموا مالك بن الحارث الأشتر فصلى بهم عليه ثم قام على قبره وقال: اللهم هذا ابوذر ١١٨، لما مات تأوه علي ع حزنا وقال: رحم الله مالكا وما مالك عز علي بهالكا وكانه قدمنى قدامه ١١٨ انه من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم - ١٢٤،
يروى عن رسول الله ص - ٥٩،
عنه: عبد الرحمن بن زيد - ٥٩
الأشعث: ان رجلين من ولد الأشعث استأذنا على ابي عبد الله ع فقال ان رسول الله ص لعن اقواما فحرى اللعن فيهم ٧٧٧
اشكيب بن عبد الكسائي: كذا في النسختين ص ٥٠٣، وفي بعض النسخ اشكيب بن احمد الكيساني
يروى عن عبد الملك بن هشام الخياط - ٥٠٣
عنه: محمد بن موسى بن عيسى الهمداني - ٥٠٣
اصبغ بن نباتة: المحاشي كان من خاصة امير المومنين ع قال ان سيوفنا كانت على اعواتقنا فمن اثبتنى او مى اليه علي ع ضربناه بها ٨، ١٦٤، كنا مع علي ع بصفين فبايعه تسعة وتسعون - ١٥٦، قيل له كيف سميتم شرطة الخميس يا اصبغ - ١٦٥، قال محمد بن فراث: لقيت الاصبغ مع ابي فرأيته شيخا ابيض الراس واللحية طوالا، فما مضى الا قليل حتى توفي رحمة الله عليه - ٣٩٦،
يروى عن علي ع - ١٥٦، ٢٠١،
عنه: ابو الجارود - ٨، ١٦٤،
" سعد بن ظريف ١٥٦،
" علي بن حزور - ٢٠١،
الياس بن عمرو: قال الوشاء حدثني خالي عمرو بن الياس قال دخلت انا وابي الياس بن عمرو على ابي بكر الحضرمي وهو يجود بنفسه - ٧٨٩، قال الحسن ابن بنت الياس دخلت على ابي بكر الحضرمي ٧٩٠
ام ابي الخيبري: لقيت ابا عبد الله ع

ام ابی البختری فوقف وعدل بوجهه دابته فارسلت اليه بالسلام فلما رجع الى المدينة اتى قوم وذكروا خطبتها - ٥٥٩،

ام الحسن ابن بنت الياس هی بنت الياس تروی عن اخيه عمرو بن الياس - ٧٨٩، عنها: ابنة الحسن - ٧٨٩،

ام خالد: التی قطعها يوسف بن عمر على ابيعبدالله فاذا هی امرأة بليغة - ٤٤١، وقطع يد ام خالد وهی امرأة صالحة على التشيع، وكانت مائلة الى زيد بن علی - ٤٤٢

ام سلمة امرأة علی بن عبيدالله بن الحسين بن علی السجاد كانت من ولد الستر تنظر الى ابی الحسن الرضا فلما خرج خرجت وانكبت على الموضع - ١١٠٩،

ام سلمة زوج النبی ص: قال ميثم استأذنت على ام سلمة فضربت بينی وبينها خدرا - ١٣٦

تروی عن رسول الله ص - ١١٩، عنه: زيد بن صوحان - ١١٩،

ام عمر: كان امير المؤمنين عند امرأة لرمن عنزة وهی ام عمر اذ جاءه قنبر فقال ان عشرة بالباب - ١٢٨، ٥٥٥، وفی ٥٥٥، : ام عمرو.

ام فروه: قال ابو عبدالله الى ارسلت مع عمر اخی عذافر لام فروه بمتعة لها - ٥٩٠

ام رومان: هی بنت عامر وام عايشة ماتت فی حياة رسول الله ص قال ابن عباس لعايشة وانت بنت ام رومان ١٠٥

امية بن علی: الظاهر انه القيسی يروی عن مسلم بن ابی حية - ٦٠٤ عنه: صالح بن السندی - ٦٠٤

امير بن علی: لم اجد له ذكرا فی الفريقين يروی عن الرضا ع - ١٢٥ عنه: ابو يعقوب اسحق بن محمد البصری ١٢٥

انس بن مالك: ثم قال علی ع لانس بن مالك والبراء ما منعكما ان تقوما فتشهدا فرص قد ما انس فحلف ان لا يكتم منقبة لعلی عليه - ٩٥

اُويس القَرَنى : من حوارى امير المؤمنينؑ - ٣٠، من الزهاد الثمانية وكان مع علىؑ ومن اصحابه ومن الزهاد الاتقياء وكان مفضلا على الزهاد الثمانية كلهم - ١٥٣، كان بصفين وقال رسول الله ص خير التابعين اويس - ١٥٥، ١٥٧، جاء رجل عليه قباء صوف متقلدا بسيفين فبايع عليا وهو تمام المائة بصفين حتى قتل فوجد في الرجال وهو اويس - ١٥٦، ورثاه دعبل وكان من خيار التابعين ولم ير النبى ص وقال ص ابشروا برجل من امتى يقال له اويس القرنى فانه يشفع لمثل ربيعة ومضر وقال لعمر ان ادركته فاقرئه منى السلام فبلغ عمر مكانه بالكوفة فجعل يطلبه في الموسم - ١٥٦، شهد بصفين - ١٥٨،

ايوب ص : قال امير المؤمنينؑ انا سيد الشيب وفى شبه من ايوب ٣٩٦

ايوب بن الحرّ : الجُعفى
يروى عن بشير - ٤٤٥
عنه : يحيى بن عمران الحلبى - ٤٤٥

ايوب بن ناب : ان مولانا انفذ الى نيسابور وكيلا من العراق يسمى ايوب بن ناب يقبض حقوقه، فكتب يشكوا الفضل بن شاذان

ايوب بن نوح بن دراج النخعى ابو الحسين كان في ٤٠٤، كان من الصالحين وكان حين مات ولم يخلف الا مقدار مائة وخمسين دينارا - ١٠٨٣، وكتبت الى ايوب امرته بذلك ايضا - ١١٣٦، قال ابو عبد الله الرازى كنت انا واحمد بن ابى عبد الله البرقى بالعسكر فورد الينا رسول فقال ايوب واحمد بن اسحق ثقات - ١٠٥٣، كتب محمد بن عيسى الى ايوب يسأله عما خرج البيزنى في فارس بن حاتم - ١٠٠٧، وفى كتاب آخر وانا امرك يا ايوب ان تقطع الاكثار بينك وبين ابى على - ٩٩٢، وقد يروى هو عن محمد بن سنان - ٩٨٠
يروى عن ابن بكير - ٣٥٥
" ابن المغيرة - ٧٦٧
" جعفر بن محمد بن اسمعيل - ٩٦٢

يروى عن حنان بن سدير - ۱۳۸، ۲۵۰، ۳۵۸، ۴۲۰، - - ۵۲۴، ۶۳۸
« سعيد العطار - ۸۸۲
« صفوان - ۱۵، ۲۵، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۳۵۹، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۵۲، ۶۴۱
« صفوان بن يحيى - ۴۷۳، ۶۲۸، ۷۳۱
« عباس بن عامر - ۵۵۰،
« عبدالله بن محمد - ۶۶۴
« عبدالله بن المغيرة - ۸۳، ۴۶۷،
« محمد بن سنان - ۷۲۸ - ۹۷۷
« محمد بن فضيل - ۱۵، ۴۰۶، ۴۶۴
عنه : ابراهيم بن نصير - ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۳۵۸، ۴۲۸، ۴۶۷، ۷۶۷،
عنه ابو علي الفارسي - ۸۸۲
« حمدويه بن نصير - ۱۵، ۲۵، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۳، ۸۶، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۵۰، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۳، ۵۲۴، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۴، ۷۲۵، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۶۷، ۹۷۷،
« سهل بن زاذويه - ۸۰
« سعد بن عبدالله - ۵۵۰، ۹۶۲
« الكشي - ۶۲۸
❀ البراء بن عازب : قال علي ع لكيف وجدت هذا الدين - ۹۴، وقال لانس والبراء ما منعكما ان تقوما فتشهدا - ۹۵
❀ البراء بن مالك : من السابقين الذين رجعوا الى امير المومنين ع - ۷۸
❀ البزنطي :
يروى عن عثمان بن عيسى - ۵۹۴،
عنه : احمد بن محمد بن عيسى - ۵۹۴،
❀ بركة بن الحسن الاسفراييني : والصحيح بركة بن قيس، وفي نسخة : نزلة بن قيس الاشعري.
يروى عن احمد بن سعيد الرازي - ۱۱۴۹
عنه : ابو القاسم طاهر بن علي بن احمد ۱۱۴۹
❀ بريد بن معوية العجلي : من حواري الصادقين ع - ۲۰ قال ابو عبدالله :

احب الناس الى احياءا واموانا اربعة منهم بريد ٢١٥، ٤٣٨، من السابقين المقربين - ٢١٨، قال الصادقؑ انه ممن احيى ذكرنا واحاديث ابى ومن حفاظ الدين - ٢١٩، وقال وكان ابى ائتمنهم على حلال الله وحرامه وهم مستودع سرى - ٢٢٠، انت زرارة وبريد وفلان لعمرى ما هذه البدعة - ٢٣٦، ٤٣٧، لعن الله بريدا - ٢٣٧، ٤٣٦ قال ابو عبد اللهؑ يا ابا الصباح هلك المرتابون فى اديانهم منهم بريد ٢٨٣، ٣٥٠، ٤٣٥، وقال لجميل: بشر المخبتين بالجنة منهم بريد بن معوية العجلى اربعة نجباء امناء الله على حلاله وحرامه لولا هولاء انقطعت آثار النبوة واندرست - ٢٨٦، ان اضحاب ابى كانوا زينا منهم بريد هولاء القوامون بالقسط هولاء السابقون - ٢٨٧، ٤٣٣، هم احب الناس الى احياءا واموانا ولكنهم يجبنونى ولا احد بدا - ٣٢٥، ٣٢٦، ٤٣٤، اجتمعت العصابة على تصديق هولاء الاولين من اصحاب منهم بريد - ٤٣١، اوتاد الارض واعلام الدين اربعة، منهم بريد - ٤٣٢، كنت انا وابو الصباح عند ابى عبد اللهؑ فقال كان اصحاب ابى والله خيرا منكم - ٥٥٥،

- بروى عن ابى جعفرؑ - ٥٤٨،
- ابى عبد اللهؑ - ٥١١، ٥٦٨، ٥٥٥،
- عنه: ابان بن عثمان - ٥٥٥،
- محمد بن عمر بن اذينه - ٥٤٨
- مروان بن مسلم - ٥٦٨،
- يونس بن يعقوب - ٥١١،

❀ بريدة الأسلمى: من الصحابة مات سنة ٦٢ بمرو، من الذين رجعوا الى امير المؤمنينؑ - ٧٨، اخو عمران بن الحصين الخزاعى لامه امره رسول اللهﷺ ان يسلم عليا بامرة المؤمنين - ١٤٨

- بروى عن رسول اللهﷺ - ٥٨
- عنه: ابو داود - ٥٨

❀ بزيع: قال ابو عبد اللهؑ ان بنانا والسرى وبزيعا لعنهم الله ترادى لهم

الشيطان ـ ٥٤٧، ثمّ ذكر ابو عبد الله
المغيرة وبزيعا والسرّي وابا الخطّاب فقال
لعنهم الله ـ ٥٤٩، دخلت على ابي عبد الله
فقال ما فعل بزيع قلت قتل فقال الحمد لله ٥٥٠

❀ بَسّام: كنت مع ابي جعفر بالحيرة حين
اتى ببسّام واسمعيل بن جعفر فادخلا
على ابي جعفر فاخرج بسّام مقتولاً ـ ٤٤٩،
اقول: الظاهر انّه ابن عبد الله الصيرفي.

❀ بَشّار الأشعري: ثمّ ذكر ابو عبد الله
المغيرة وبزيعًا والسرّي وأبا الخطاب ومعمّر
وبشّار الأشعري فقال لعنهم الله انّا لا
نخلو من كذّاب ـ ٥٤٩، اقول: الصحيح
بقرينة ٧٤٣ ـ ٧٤٦ هو الشعيري. وقد
وقع هذا الاشتباه في النسخ الأوّلية في
هذا المقام ثمّ استنسخ منها بعد كذلك
قال ابو عبد الله لمرازم من بشّار؟ قلت
بيّاع الشعير قال لعنه الله ثمّ قال ـ ٧٤٣
وقال له تعرف مبشّرًا بشّر الشعيري؟
فاذا قدمت الكوفة قل له يقول لك جعفر
يا كافر يا فاسق يا مشرك انا بريء منك
ومقالته مقالة العلياويّة يقولون ـ ٧٤٤
وقال انّ بشّارًا شيطان بن شيطان خرج
من البحر ليغوي ـ ٧٤٥، ٧٤٦، وقال له
اخرج عنّي لعنك الله لا والله لا يظلّني
واياك سقف بيت ـ ٧٤٦،

❀ بَشّار بن بشّار: الّذي يروي عنه
ابان بن عثمان قال ابن فضّال هو خير
من ابان ـ ٧٧٣ اقول: وفي اغلب كتب
الرّجال وفي بعض النسخ: بشّار بن يسار

❀ بَشّار الشعيري = بشار الأشعري.

❀ بَشّار مولى سِندي بن شاهك:
كنت من اشدّ النّاس بغضًا لآل ابي طالب
فدعاني السندي يوما فقال هذا موسى
بن جعفر ـ ٨٢٧،

❀ بِشر بن طرخان: لما قدم ابو عبد الله
الحيرة اتيته فسألني عن صناعتي فقلت
نخّاس ـ ٥٦٣

يروي عن ابي عبد الله ـ ٥٦٣
عنه: الحسن الوشّاء ـ ٥٦٣

❀ بِشر بن عطارد التميمي: بعث الله

علیؑ فی کلام بلغہ عنہ، فقام نعیم فافلتہ - ۱۴۴، اقول - یظہر کونہ متمرداً وانہ تکلم بقول یوجب العقاب.

❀ بشر بن عمرو الہمدانی: وفی بعض النسخ بشیر بن عمر. وفی الترتیب: بشیر بن عمرو الہمدانی. قال مر بنا امیر المومنینؑ فقال اکتتبوا فی ہذہ الشرطۃ - ۹

یروی عن امیر المؤمنینؑ - ۹

عنہ: غیاث الہمدانی - ۹

❀ بشر بن مروان: ہشام بن سالم مولی بشر بن مروان - ۵۰۱،

❀ بشیر: وفی نسخۃ: بشر - ۶۸۸

یروی عن الأرقط - ۶۸۸

عنہ: محمد بن عیسی - ۶۸۸

❀ بشیر الدہان: وفی النسخۃ: فی - ۴۴۵، و ۵۱۲ - یسیر. قال ابو بصیر فقعدت عند باب البیت لابی عبد اللہؑ اذ دخل بشیر فسلم وجلس عندی ۲۲۹

یروی عن ابی عبد اللہؑ - ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۸۳

عنہ: ایوب بن الحر - ۴۴۵،

" محمد بن سنان - ۵۸۳

" یونس بن عبد الرحمن - ۵۱۲

❀ بشیر النبال: قال ابو عبد اللہؑ لمحمد بن زید الشحام: من تعرف من الکوفۃ؟ قلت بشیر النبال وشجرۃ اخیہ. قال وکیف صنیعتہما الیک؟ قال ما احسن - ۶۸۹،

یروی عن ابی عبد اللہؑ - ۵۸۴

عنہ: محمد بن سنان - ۵۸۴

❀ بکار بن ابی بکر الحضرمی:

یروی عن ابیہ - ۷۸۸

عنہ: محمد بن جمہور - ۷۸۸

❀ بکر بن زفر الفارسی الزفری: وفی بعض النسخ: بکر بن زفرۃ

یروی عن الحسن بن الحسین - ۱۰۵۹

عنہ: علی بن محمد القتیبی - ۱۰۵۹

❀ بکر بن صالح الرازی:

یروی عن ابن ابی عمیر - ۲۰۹، ۲۸۰

" اسمعیل بن عباد القصری - ۸۲۱، ۸۲۲،

" الحسن بن علی - ۵۷۹

" الرضاؑ - ۸۶۳

يروى عن عبد الجبار بن المبارك النهاوندي ع ١٠٧٦
عنه: ابراهيم بن هاشم - ٥٧٩
" ابو سعيد الآدمي - ١٠٧٦
" الحسن بن طلحة - ٨٦٣
" الحسين بن اشكيب - ٨٢١
" سيبويه الرازي - ٨٢٢
" عبد الله بن احمد الرازي - ٢٠٩، ٢٨٠
بكر بن محمد الأزدي: قال العبيدي انه خير فاضل وهو ابن اخي سدير الصيرفي ١١٠٧
يروى عن زيد الشحام - ٣٧٢
" عمر سدير - ١١٠٨
عنه: ابن ابي عمير - ٣٧٢، ١١٠٨
بكر بن محمد الأشعري:
يروى عن ابي الحسن ع - ٨١٩
عنه: محمد بن عيسى - ٨١٩
بكر بن محمد بن جناح: انه واقفي ٨٨٩
بُكير بن اعين: من بني اعين وكانوا مستقيمين ومات في زمان ابي عبد الله ع ٢٧٠
قال ربيعة الرأي لابي عبد الله ع ما هؤلاء الاخوة الذين يأتونك من العراق - ٢٧١
لقيت ابا بصير المرادي قلت ابن تريد قال اريد مولاك - ٢٨٨، حججت اول حجة فمضيت الى منى فسألت عن فسطاط ابي عبد الله ع فدخلت عليه ٣١٢، ان اباعبد الله لما بلغه وفاة بكير قال: اما والله لقد انزل الله بين رسوله وامير المومنين ع - ٣١٥ فذكر بكيرا فقال رحم الله بكيرا وقد فعل ٣١٦
يروى عن ابي عبد الله ع - ٢٨٨، ٣١٢،
عنه: رجل - ٢٨٨،
" فضالة بن ايوب - ٣١٢،
بلال: مولى وكان عبدا صالحا - ٧٩
البلالي: في توقيع الى محمد ع يا اسحق اقرء كتابنا على البلالي رضي الله عنه فانه الثقة العارف بما يجب عليه - ١٠٨٨
بلعم: قال ابو جعفر ع مثل المغيرة مثل بلعم الذي قال الله تعالى الذي اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان وكان من الغاوين - ٣٠٦
بنان التبان: كل افاك اثيم نزل في سبعة منهم بنان - ٥١١، ٥٤٣ لعن الله

بنان التبان وانه يكذب على الله - ۵۴۱،
كان بنان يكذب على علي بن الحسين:
فاذاقه الله - ۵۴۴، ۹۰۹، ان بنانا والسري
وبزيعا لعنهم الله تراءى لهم الشيطان، كذب
بنان لقد صغر الله - ۵۴۷، ثم ذكر ابو عبد الله
الحارث الشامي وبنانا فقال كانا يكذبان
على علي بن الحسين ع - ۵۴۹، ويحدثون
باحاديث كلها منكرات كذب موضوعة،
وهولاء مثل المفضل وبنان وعمرو النبطي
- ۵۸۸، اقول: في النسخة: في الموارد
كلها بيان، والظاهر ان يكون هو الصحيح، و
نحن جرينا في الفهرست على المشهور وطبق النسخ الاخر
❀ بنان بن محمد بن عيسى: راجع عبد الله بن محمد
يروي عن ابن ابي عمير - ۲۲۴
" علي بن مهزيار - ۴۵۰، ۱۰۶۵، ۱۱۱۳
عنه: علي بن محمد - ۴۵۰، ۱۰۶۵، ۱۱۱۳،
" علي بن محمد بن يزيد القمي - ۲۲۴
❀ بنوذودان: قال علي ابن الفضال
هم من الفرس بزازون - ۱۵۰
❀ بورق البوسنجاني: رجل كان من
اصحابنا معروف بالصدق والصلاح و
الورع والخير يقال له بورق، فدخلت على
ابي محمد ع - ۱۰۲۳، بل ترحم عليه في حكاية
بورق - ۱۰۲۹ - (قول - بوشنج من قرى هراة)
يروي عن ابي محمد ع - ۱۰۲۳
عنه: محمد بن ابراهيم السمرقندي - ۱۰۲۳
❀ ثابت الحداد ابو المقدام: البترية
هم اصحاب كثير النواء وابو المقدام ثابت
وهم الذين دعوا - ۴۲۲،
دخلت على ابي جعفر ع ومعي سلمة بن كهيل
وابو المقدام ثابت الحداد، قال زيد ع اتتبرون
من فاطمة - ۴۲۹، قال ابو جعفر ع ان
الحكم بن عتيبة وسلمة وكثير النواء وابا
المقدام اضلوا كثيرا - ۴۳۹، وثابت
ابو المقدام تبري - ۷۳۳
❀ ثابت بن دينار ابو حمزة الثمالي عربي
ازدي وابوه ابو صفية: قال ابو عبد الله ع
بعد احضاره: اني لاستريح اذا رأيتك
- اء بقي الى ايام ابي عبد الله ع ثم الى ايام
موسى بن جعفر ع - ۱۹۵، واصبغ خير من

من ابی حمزہ وکان یشرب النبیذ وترک
قبل موتہ وماٹ بموو زرارۃ ومحمد بن مسلم
فی سنۃ واحدۃ ۳۵۳، فقال ابوعبداللہ
ولکن اباحمزۃ یشرب النبیذ، فقال ابوحمزۃ
استغفر اللہ واتوب الیہ الآن ۳۵۴، وقال
یااباحمزۃ وافق الدعاء الرضا فاستجیب لک
فی اسرع من ۳۵۵، قال ابوبصیر: قال
ابوعبداللہ اذا رجعت الی ابیحمزۃ اعلمہ انہ
یموت فی شہر کذا فی یوم کذا واقرأہ منی السلام
- خ ۳۵۶ قول لابد وان یکون اخبار بموتہ
قبل سنۃ او اکثر فانہ مات فی سنۃ ۱۵۰ بعد
موت ابیعبداللہ قال الرضا ابوحمزۃ فی زمانہ
کلقمان وذلک انہ قدم اربعۃ منا علی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وبرھۃ من عصر
موسی - ۳۵۷، قال حمدویہ: علی بن ابی
حمزۃ والحسین ومحمد اخواہ وابنہ کلھم
ثقات فاضلون - ۳۵۷، ۱۶۷، ابوحمزہ
فی زمانہ کسلمان فی زمانہ وذلک انہ خدم
منا اربعۃ وبرھۃ من عصر موسیؑ - ۹۱۹،
وکان عثمان بن عیسی الرواسی یروی عنہ

وکان شیخا - ۱۱۱۷،
یروی عن ابیجعفرؑ ۱۶، ۱۷۸،
" ابیعبداللہؑ - ۱۶، ۳۵۵،
" علی بن الحسینؑ - ۱۷۳،
عنہ: حسین بن ابیحمزہ - ۱۶
" عبداللہ بن مکان - ۱۷۸
" ھشام بن الحکم - ۳۵۵
" ھشام بن سالم - ۱۷۳

❀ ثابت الثقفی:
عنہ: عاصم بن حمید - ۱۳۴

❀ ثعلبۃ بن عمرو الانصاری [ابوعمرۃ]
من الاربعۃ اللاحقین لامیر المومنینؑ فقضوا
سبعۃ - ۱۴، من اول من اناب - ۲۴،
ان اقواما یزعمون ان علیا لم یکن اماما حتی
شھر سیفہ خاب اذا عمار وخزیمۃ وابو
عمرۃ - ۱۶ ۱۰ قول - ھذا بناء علی اتحاد
ابی عمرۃ وثعلبۃ

❀ ثعلبۃ بن میمون: من اجلۃ اصحاب
ابیعبداللہ والی الحسنؑ. وزعم ابواسحق
الفقیہ یعنی ثعلبۃ بن میمون ان افقہ ھولاء

جميل - ٧٠٥، وهو مولى محمد بن قيس الأنصاري وهو ثقة خير فاضل - ٧٧٦
يروي عن بعض عن ابي عبد الله ع - ٢٧١
" زرارة - ١٣، ٢٧
" علي بن المغيرة - ١٨٢
" عُتبة بن مُصعب - ١٨٢
عنه: ابن فضال - ١٣، ٢٧، ١٨٢، ٢٧١
ثوير بن ابي فاختة: خرجت حاجًا فصحبني عمر بن ذر القاضي، فنزلت انا على ابي جعفر ع فقلت له - ٣٩٤،
يروي عن ابي جعفر ع - ٣٩٤،
عنه: عباد بن بشير - ٣٩٤،
جابر: حضر عند رأس ابي داود عند موته ١٤٨
يروي عن ابي جعفر ع - ٣٣،
عنه: مخنل - ٣٣،
جابر بن عبد الله الانصاري: من السابقين الذين رجعوا الى امير المومنين ع - ٧٨، كان من السبعين - ٨٧، وهو آخر من بقي من اصحاب الرسول وكان منقطعًا الينا وكان يقعد في المسجد وهو معتم بعمامة سوداء وينادي يا باقر العلم - ٨٨، فلما نظر اليه قال يا غلام اقبل، فكان جابر يأتيه طرفي النهار فكان اهل المدينة يقولون واعجبا له يأتيه وهو آخر من بقي من اصحاب الرسول - ٨٨ فاتى جابر منزل علي بن الحسين ع يطلب محمد بن علي وهو في الكتاب، ثم قال له بابي انت وامي اضمن لي انت الشفاعة قال فقد فعلت ذلك يا جابر - ٨٩، ان ابا جعفر ع اثنى على جابر وقال هو يعلم قول الله ان الذي فرض عليك القرآن، ٩٠ ان ابا جعفر ع روى احاديث عن جابر وقال بلغ من ايمان الرجل يقرء آية ان الذي فرض عليك - ٩١، يعلم تاويله - ٩٢، وهو يتوكأ على عصاه ويدور في سكك المدينة ويقول علي خير البشر - ٩٣، فكان رجلًا من اصحاب رسول الله وكان شيخًا قد اسن فلم يتعرض الحجاج له - ١٩٥،
جابر المكفوف: دخلت على ابي عبد الله ع فقال اما يصلونك، فوصلني - ٤١٣،
يروي عن ابي عبد الله ع - ٤١٣،

عنہ: عبّاس بن عامر - ٦١٣
جابر بن یزید الجعفی: قال الصادقؑ
ما رأیتہ عند ابی الآمرۃ وما دخل علیّ ٣٣٥
وقال رحم اللہ جابر الجعفی کان یصدق علینا
- ٣٣٦، فاذا جابر الجعفی علیہ عمامۃ خز حمراء
یقول حدثنی وصی الاوصیاء، وقال الناس
جنّ - ٣٣٧، وقال لا تحدّث بتفسیرہ السفلۃ
فیذیعوہ، - ٣٣٨، دخلت علی ابی جعفرؑ
وانا شاب فقال من انت قلت من اہل الکوفۃ
- ٣٣٩، وقال دع ذکر جابر فان السفلۃ اذا
سمعوا باحادیثہ شنعوا - ٣٤٠ قال ابو جعفرؑ
حدیثنا صعب مستصعب لا یروی ٣٤١ روی
حسین الف حدیث ما سمعہ احد منی ٣٤٢
حدثنی ابو جعفرؑ بسبعین الف حدیث لم
احدث بہا، ٣٤٣، خرج ذات یوم وعلی
راسہ قوصرۃ، فلبثنا حتی جاء کتاب ہشام
- ٣٤٤، جاء قوم فسألوہ ان یعینہم فی بناء
مسجدہم - ٣٤٥، خرجت مع جابر لمّا
طلبہ ہشام حتی انتہی الی السواد، قال ان
ہذہ النجبۃ دعت - ٣٤٦، قال الثوری
انہ صدوق وما رأیت اورع بالحدیث منہ
- ٣٤٦، قال لرجل تریدان تری ابا جعفرؑ
فمسح علی عینہ، ٣٤٧، قال کانّی بک یا
اباہریم قد استغنیت عن ہذہ البئر ٣٤٨
قال ذریح قلت لابی عبد اللہؑ ما نقول فی
احادیث جابر، فقال ما تصنع باحادیثہ
الرعن احادیثہ فانہا اذا وقعت الی السفلۃ
اذاعوہا - ٩٩٩، انتہی علم الائمۃ الی اربعۃ
نفر اولہم سلمان والثانی جابر - ٩١٧،
یروی عن ابی جعفرؑ ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٣
عنہ: ابی جمیلہ - ٣٤٢، ٣٤٣،
" عبد الرحمن بن کثیر - ٣٤١،
" عمرو بن شمر - ٣٣٩،
جارود بن المنذر: ہو الکندیّ النخاس
یروی عن ابی عبد اللہؑ - ٢٠٢
عنہ: سیف بن عمیرہ - ٢٠٢
جاریۃ بن قدامۃ السعدیّ: وفد مع
الاحنف بن قیس الی معاویۃ، فأمر معاویۃ
للأحنف بصلۃ ولأصحابہ - ١٤٥، اقول
یظہر کون الرجل من الشیعۃ ومن رفقاء

الأحنف . جاریۃ بن قدامۃ السعدی وجہہ امیر المومنینؑ الی اہل نجران عند ارتدادہم عن الاسلام - ۱۶۸، وفی النسخۃ: حارثۃ، وقال جون بن قتادۃ فی حقہ: یقودنا الخ ثقفہ ماضی الجنان مصمم - ۱۶۸،

جالوت : انّ اللہ اوحی الی طالوت لن یقتل جالوت الآمن اذا لبس درعک فقال یا داود انک تقتل جالوت فقتلہ - ۸۰۲

جبرئیل بن احمد الفاریابی ابو محمد البزاز: یروی عن ابی جعفر محمد بن اسحق - ۵۷۳

" ابی سعید الآدمی سہل بن زیاد - ۳۳، ۱۶۲، ۹۳۳،

" حسن بن خرزاذ - ۸، ۹، ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱،

" الشجاعی - ۳۳۹،

" محمد بن عبد الحمید العطار - ۱۷۶

" محمد بن عبد اللہ بن مہران - ۶۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۷۱۳، ۸۳۱، ۸۳۸، ۸۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹،

" محمد بن عیسی - ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۰، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۸۱، ۵۸۹، ۷۱۰، ۷۳۲، ۷۴۱، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۵، ۹۳۸، ۹۹۱،

" موسی بن جعفر بن ابراہیم - ۱۰۰۴

" موسی بن جعفر بن وہب - ۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۹۹۵، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴،

" موسی بن معاویۃ بن وہب - ۱۱۹

عنہ: الکشی - ۱۳، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۹۶، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۴۲۷، ۵۸۱، ۷۳۲، ۹۳۸،

" الکشی عن خطہ وکتابہ - ۵۸۹، ۷۱۳، ۷۴۱، ۸۳۱، ۸۳۸، ۸۴۲، ۸۶۲، ۹۳۳، ۹۹۱، ۹۹۵، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴،

- ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹،
« محمد بن مسعود - ۲۲، ۲۲۸، ۲۳۶،
- ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴،
۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۲ -
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۵۰، ۴۳۵ -
۴۳۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۲۲، ۷۱۰، ۷۸۰
۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۵،
❀ الجرمی : فلما وقع کتاب هشام الی
ابی الحسنؑ قال لهم ادفعوه الی الجرمی ۱۴۱
❀ جُبیر بن مُطعم : من حواری السجّادؑ
- ۲۰، ارتد الناس بعد قتل الحسینؑ
الا ثلثة منهم جبیر ثم کثروا - ۱۹۴، اقول
وفی - ۱۸۴ - لم یکن فی اول امر السجاد
الا خمسة منهم محمد بن جبیر .
❀ جَریر بن عبد الله البَجَلی : کان
وهب جد الحسن بن محبوب مملوکاً له
فقال الغلام حر قد اعتقه - ۱۰۹۴،
❀ جُعدة بن هُبَیرة المخزومی : کان
مع علیؑ خمسة نفر من قریش ومنهم جعدة
وکان امیر المؤمنین خاله وقال لعتبة
بن ابی سفیان انما لک هذه الشدة من
قبل خالک ۱۱۱،
❀ جعفر بن ابراهیم بن محمد الهمدانی : کتب
مع ابیه فی سنة اربعین ومائتین یسأله عن
العلیل وعن القزوینی - ۱۰۰۹،
❀ جعفر بن احمد : یمکن ان یکون المراد
ابن ایوب التاجر السمرقندی الآتی
یروی عن خلف بن حماد - ۸۲۵،
« یونس بن عبد الرحمن - ۹۰۵،
عنه : الکشی - ۸۲۵، ۹۰۵،
❀ جعفر بن احمد بن ایوب التاجر السمرقندی ابو سعد
فی ۳۷۶، ۴۹۵؛ مطلق، وبالقرائن
یظهر انه المراد .
یروی عن ابان - ۸۹۸
« ابی سعید الآدمی - ۳۹۲،
« ابی جعفر محمد بن یحیی بن الحسن - ۱۶۸
« ابی الخیر صالح بن ابی حماد - ۱۶۴، ۲۳۰،
۳۲۲، ۳۶۲، ۶۸۹
« ابی الصباح - ۷۹۳
« احمد بن الحسن المیثمی - ۶۶۳

يروى عن جعفر بن بشير - ٧٩٦
" حمدان بن سليمان النيسابوري - ٥٩، ١٠٥، ٨٨٣
" الشجاعي - ٣٧٦، ٥١٣، ٥١٤، ٦٤٩، ٩٥٠، ١١٢٨
" صفوان - ٧٩٢، ٧٩٥، ٧٩٩
" علي بن محمد بن شجاع - ٣٤، ١٠٣٦
" العمركي بن علي البوفكي النيسابوري - ٥٩، ١٨٢، ٢٨١، ٤٩٥، ٦١٤، ٧٠٢، ٧١٨، ٩٢٢
" فضالة بن ايوب - ٨٠٢
" محمد بن ابي عمير - ٨٠٠
" نوح بن ابراهيم (نوح ان ابراهيم) - ٧٩٤
" يونس بن عبد الرحمن - ٨٠١، ٩٤٧
عنه: طاهر بن عيسى الوراق الكشي - ٣٤، ٣٥، ١٦٤، ١٦٨، ٢٣٠، ٣٢٢، ٣٦٢، ٣٧٦، ٣٩٢، ٥١٣، ٥١٤، ٦٤٩، ٦٨٩، ٩٥٠، ١٠٣٦، ١١٢٨
" الكشي - ٦٦٣، ٧٩٢، ٧٩٣ - ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٩٤٧
" محمد بن مسعود - ٥٩، ١٠٥، ١٨٢، ٢٨١، ٤٩٥، ٦١٤، ٧٠٢، ٧١٨، ٨٨٣، ٩٢٢
❀ جعفر بن احمد بن الحسن: كذلك في النسخ كلها في ٧٩٧ وليس له ذكر في كتب الرجال، ويمكن ان يكون الصحيح: جعفر عن احمد بن الحسن ويكون المراد منه احمد الميثمي او غيره، والمراد بجعفر بقرينة الاسناد الشاذ واللاحقة هو جعفر التاجر
❀ جعفر بن احمد بن سعيد: ليس له ذكر في كتب الفريقين. ويمكن ان يكون المراد ابو سعيد المذكور بقرينة روايته عنه وابدل في النسخ لسعد - ١٥٣
يروى عن صالح بن سلمة ابي الخير الرازي - ١٥٣
عنه: طاهر بن معروف - ١٥٣
❀ جعفر بن احمد الشجاعي: هكذا في ٢٩٩. وفي باقي الموارد مطلق الشجاعي والظاهر بقرينة التصريح بالاسم فيه، هو المراد فيها.
يروى عن ابراهيم بن محمد بن حاجب - ١١٢٨
" الحسين بن بشار - ٦٦٣، ٧٩٢
" الحمادي - ٥١٣، ٥١٤،

يروى عن محمد بن الحسين - ٢٩٩، ٣٣٩، ٣٧٦، ٦٤٩،
" يعقوب بن يزيد - ٩٥٠
عنه: جبريل بن احمد - ٣٣٩،
" جعفر بن احمد - ٣٧٦ - ٥١٣، ٥١٤، ٦٤٩، ٩٥٠، ١١٢٨
" طاهر بن عيسى - ٢٩٩، ٣٧٦، ٧٦٦
جعفر بن بشير: ابو محمد البَجَلي: اخذ فضرب ولقي شدّة ومات في طريق مكة وصاحب المأمون، مولى بجيلة: كوفي مات بالأنبار سنة ٢٠٨ - ١١٢٥،
يروى عن ابان بن تغلب - ٢١٠
" ابان بن عثمان - ١٤٣
" ابن بكير - ٣٧٥، ٦٤٨
" ابن الجريج - ١٠٧
" ابي سلمة - ٧٩٦
" حسين بن ابجزه - ٦١
" داود بن سرحان - ٦٨٨
" ذريح - ١٧٧، ٦٩٨
" علي بن ميمون الصايغ - ٦٨٠
عنه: جعفر بن احمد - ٧٩٦
" محمد بن الحسن - ٦١،
" محمد بن الحسين - ١٠٧، ١٤٣، ١٧٧، ٢١٠، ٣٧٥، ٦٤٨، ٦٨٠، ٦٨٨، ٦٩٨
جعفر بن بكير:
يروى عن يونس - ٨٦٢
عنه: محمد بن احمد بن الربيع الأقرع - ٨٦٢
جعفر بن خلف: الكوفي ظاهراً.
يروى عن ابي الحسن ع ٩٠٥،
عنه: يونس بن عبد الرحمن - ٩٠٥،
جعفر بن عثمان: يمكن ان يكون الرواسي
يروى عن ابي بصير - ٥٢٩
عنه: ابن ابي عمير - ٥٢٩
جعفر بن عثمان بن زياد الرواسي: ان حمادًا وجعفرًا والحسين بني عثمان بن زياد الرواسي كلهم فاضلون خيار ثقات - ٦٩٤
جعفر بن عفان الطائي: فدخل على ابي عبد الله ع فقرّبه وأدناه ثم قال يا جعفر بلغني انك تقول الشعر في الحيز وتجيد، ولقد اوجب الله لك في ساعة

الجنة ما بسرها وغفر الله لك - ٥٠٨،
❁ جعفر بن عيسى: هو ابن عبيد واخو
محمد بن عيسى.
قال هشام المشرقي استأذنت لجماعة على
ابي الحسن الثاني في سنة تسع وتسعين
ومائة فحضرنا، فلما خرجوا خرج مسافر
فدعاني وموسى وجعفر بن عيسى ويونس
وذلك في سنة ابي السرايا - ٩٥٤
يروى عن ابي جعفر الجواد ع - ٩١٢
" الرضا ع ٣٩٩، ٥٤٤، ٩١١، ٩٢٤، ١٠٤٨
" صفوان - ١٩٤
" علي بن يونس بن بهمن - ٤٨٢
" موسى بن الرقي - ٤٨٣
عنه: ابو يحيى سهل بن زياد الواسطي ٥٤٤
" فضل بن شاذان - ٩١١، ٩١٢،
" محمد بن عيسى - ١٩٤، ٣٩٩، ٤٨٢
٤٨٣، ٥٤٤، ٩٢٤، ١٠٤٨
❁ جعفر غلام عبد الله بن بكير:
يروى عن عبد الله بن محمد بن نهيك ١٩
❁ جعفر بن فضيل:
يروى عن محمد بن فرات - ٣٩٤،
عنه: حسن بن احمد المالكي - ٣٩٤
❁ جعفر بن محمد: يمكن ان يكون المراد
جعفر بن محمد بن معروف - فراجع
يروى عن الحسن بن علي بن النعمان - ٥٠٢
عنه الكشي - ٣٩٥، ٤٤٣، ٥٠٢
❁ جعفر بن محمد الرازي الحواري ابو عبد الله
من قرية استراباد: النسخ مختلفة، جعفر
بن احمد من قرية اشناباذ، استاذ باذ
استراباد - ١٦، ١٩٤، شيخ من جرجان
عامي - ٤٦
يروى عن ابي الخير - ١٦
" محمد بن حميد الرازي - ٤٥
" محمد بن خالد البرقي - ١٩٤
عنه: علي بن محمد بن قتيبة - ١٦، ١٩٤
" الكشي - ٤٦
❁ جعفر بن محمد بن اسمعيل:
يروى عن معمر بن خلاد - ٩٦٢،
عنه: ايوب بن نوح.
❁ جعفر بن محمد بن الحسن بن محبوب

قال نسبه جدي الحسن هكذا - الحسن بن محبوب بن وهب بن جعفر بن وهب ١٠٩٤

❁ جعفر بن محمد بن حكيم الخثعمي :

قال جعفر بن محمد بن حكيم الخثعمي اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن درّاج وعبد الرحمن بن الحجّاج ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان، فسألوا هشام بن الحكم ان يناظر هشاماً، قال فكتب عبد الرحمن الى ابي الحسن موسى ع - ٥٠٠، قال حمدويه كنت عند الحسن بن موسى اكتب عنه احاديث جعفر بن محمد بن حكيم، فقال رجل من اهل الكوفة واما جعفر ليس بشيء ١٠٣١،

يروي عن ابان بن عثمان - ١٤، ١٤٧، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١،

« ابراهيم بن عبد الحميد - ٣٦٨،

« ابي الحسن موسى ع - ٥٠٠

عنه: حسن بن موسى الخشّاب - ٣٦٨

« علي بن الحسن بن فضال - ١٤، ١٤٧، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١،

« غيره - ٥٠٠

❁ جعفر بن محمد الخثعمي: الظاهر انّه هو ابن الحكيم الماضي - بقرينة اللقب و رواية عن ابراهيم بن عبد الحميد.

يروي عن ابراهيم بن عبد الحميد الصنعاني ٧٥٣

عنه: الحسين بن موسى - ٧٥٣

❁ جعفر بن محمد الصادق ع: اين حواري جعفر بن محمد - ٢٠، قال زرارة: اسمع والله بالحرف من جعفر بن محمد ع من الفتيا فازداد به ايماناً - ٢٠٩، انّ بريد و زرارة ومحمد بن مسلم وابا بصير مستودع سرّه اصحاب ابي - ٢٢٠، وتوفّي ابو عبد الله ع وزرارة مريض مات في مرضه ذلك ٢٢٣، قال زرارة فانّ في قلبي عليه لفترة ٢٢٨، لا ترى على اعوادها غير جعفر - ٢٥٨، كنت ارى جعفراً اعلم بما هو - ٢٦١، قال ابو بصير لابن ابي ليلى: انّ جعفر بن محمد يقول لك ما حملك على ان رددت شهادة محمد بن مسلم الطائفي وهو اعرف منك؟ ٢٧٧، قال محمد بن مسلم: ثم لقيت جعفراً بعد فيما بين

ستة عشر الف حديث - ٢٧٦، - ٢٨، قال
ابو بصير أخبرني علباء انك ضمنت له الجنة
٢٨٩، قال لعبد الملك بن أعين: كيف
سماك ابوك جعفرا؟ قال ان جعفرا نهر
في الجنة ٣٠٢ قال بكير حججت فصرت
الى منى فسألت عن فسطاط ابي عبد الله -
فدخلت عليه، وكان في ناحية الفسطاط
يحتجم - ٣١٢، قال للجارية هات الكيس هذه
اربعة دينار وصلني ابو جعفر ابو الدوانيق
خذهما ففرج بها قال مفضل بن قيس ما
هذه دعوتي - ٣٢٠، ٣٢٢، قال ابو حنيفة
لمؤمن الطاق وقدمات جعفر بن محمد ان
امامك قدمات - ٣٢٩، انشد الكميت ابا
عبد الله - ٣٦٢، ٣٦٣، قال زيد الشحام
اني لأطوف وكفني في كف ابي عبد الله و
دموعه تجري، ثم قال اني طلبت الى المهدي
سدير وعبد السلام وكانا في السجن - ٣٧٣
اخبرني ابن المكرمة يعني اباعبد الله ان
قبر عبد الله بن الحسن بن الحسن و اهل بيته
على شاطئ الفرات - ٣٧٦، قال عبد الله

بن عطاء ارسل الى ابو عبد الله وقد اسرج
لبغل وحمار فقال ع ٣٨، لعن الله بابا الخطاب
وكذلك اصحابه يدسون هذه الاحاديث
في كتب اصحاب ابي عبد الله - ٤٠١، وقال
وان قوما كذبوا علي ما لهم اذاقهم الله حر الحديد
ابرء الى الله مما قال في ابو الخطاب - ٤٠٣ -
ابيت على فراشي خائفا وجلا مرعوبا آمنون
وافزع وينامون وانا خائف ساهر - ٤٠٣
عرضت لي الى ربي حاجة فهجرت فيها الى المسجد
وكذلك كنت افعل - ٤١٨، ان سالم بن
ابي حفصة روى عنك انك تتكلم على سبعين
وجها - ٤٢٥ اني لاحدث الرجل بحديث
وأنهاه عن الجدال والقياس، فيخرج من
عندي فيتأول حديثي، ولو سمعوا واطاعوا
- ٤٣٣، زرارة محمد بن مسلم وبريد والاحول
احب الناس الي - ٤٣٤، ٤٣٨، اني
خشيت ان تذهب فتجر كثير النواء فتشهر في
بالكوفة - ٤٤١، قال رأيت كأني على جبل
فيجيء الناس فيركبون - ٤٤٣، قال عنبسة
كنت مع جعفر بن محمد بباب الخليفة ابي

يروى عن محمد بن الحسين - ٢٩٩، ٣٣٩، ٣٧٦، ٦٤٩،
" يعقوب بن يزيد - ٩٥٠
عنه: جبريل بن احمد - ٣٣٩،
" جعفر بن احمد - ٣٧٦ - ٥١٣، ٥١٤، ٦٤٩، ٩٥٠، ١١٢٨
" طاهر بن عيسى - ٢٩٩، ٣٧٦، ٧٦٩
❁ جعفر بن بشير: ابو محمد البَجَلي: اخذ فضرب ولقي شدّة ومات في طريق مكة وصاحب المأمون، مولى بجيلة: كوفي مات بالأبواء سنة ٢٠٨ - ١١٢٥،
يروى عن ابان بن تغلب - ٢١٠
" ابان بن عثمان - ١٤٣
" ابن بكير - ٣٧٥، ٦٤٨
" ابن الجريج - ١٠٧
" ابي سلمة - ٧٩٦
" حسين بن ابجزه - ٦١
" داود بن سرحان - ٦٨٨
" ذريح - ١٧٧، ٦٩٨
" علي بن ميمون الصايغ - ٦٨٠
عنه: جعفر بن احمد - ٧٩٦
" محمد بن الحسن - ٦١،
" محمد بن الحسين - ١٠٧، ١٤٣، ١٧٧، ٢١٠، ٣٧٥، ٦٤٨، ٦٨٠، ٦٨٨، ٦٩٨
❁ جعفر بن بكير:
يروى عن يونس - ٨٦٢
عنه: محمد بن احمد بن الربيع الأقرع - ٨٦٢
❁ جعفر بن خلف: الكوفي ظاهراً.
يروى عن ابي الحسن ع ٩٠٥،
عنه: يونس بن عبد الرحمن - ٩٠٥،
❁ جعفر بن عثمان: يمكن ان يكون الرواسي
يروى عن ابي بصير - ٥٢٩
عنه: ابن ابي عمير - ٥٢٩
❁ جعفر بن عثمان بن زياد الرواسي: انّ حمّاداً وجعفراً والحسين بني عثمان بن زياد الرواسي كلّهم فاضلون خيار ثقات ٦٩٤
❁ جعفر بن عفّان الطائي: فدخل على ابي عبد الله فقرّبه وادناه ثم قال يا جعفر بلغني انك تقول الشعر والجيّد وتجيد، ولقد اوجب الله لك في ساعة

الجنة بأسرها وغفر الله لك - ٥٠٨،

❀ جعفر بن عيسى: هو ابن عبيد واخو محمد بن عيسى.

قال هشام المشرقي استأذنت لجماعة على ابي الحسن الثاني في سنة تسع وتسعين ومائة فحضرنا، فلما خرجوا خرج مسافر فدعاني وموسى وجعفر بن عيسى ويونس وذلك في سنة ابي السرايا - ٩٥٦

يروي عن ابي جعفر الجواد ع - ٩١٢

〃 الرضا ع - ٣٩٩، ٥٤٤، ٩١١، ٩٢٤، ١٠٤٨

〃 صفوان - ١٩٤

〃 علي بن يونس بن بهمن - ٤٨٢

〃 موسى بن الرقي - ٤٨٣

عنه: ابو يحيى سهل بن زياد الواسطي ٥٤٤

〃 فضل بن شاذان - ٩١١، ٩١٢،

〃 محمد بن عيسى - ١٩٤، ٣٩٩، ٤٨٢، ٤٨٣، ٥٤٤، ٩٢٤، ١٠٤٨

❀ جعفر غلام عبد الله بن بكير:

يروي عن عبد الله بن محمد بن نهيك ١٩

❀ جعفر بن فضيل:

يروي عن محمد بن فرات - ٣٩٦،

عنه: حسن بن احمد المالكي - ٣٩٦

❀ جعفر بن محمد: يمكن ان يكون المراد جعفر بن محمد بن معروف - فراجع

يروي عن الحسن بن علي بن النعمان - ٥٠٢

عنه الكشي - ٣٩٥، ٤٤٣، ٥٠٢

❀ جعفر بن محمد الرازي الخواري ابو عبد الله من قرية استراباد: النسخ مختلفة - جعفر بن احمد من قرية اشناباذ، استازباذ استراباد - ١٦، ١٩٦، شيخ من جرجان عامي - ٤٦

يروي عن ابي الخير - ١٦

〃 محمد بن حميد الرازي - ٤٥

〃 محمد بن خالد البرقي - ١٩٦

عنه: علي بن محمد بن قتيبة - ١٦، ١٩٦

〃 الكشي - ٤٦

❀ جعفر بن محمد بن اسمعيل:

يروي عن معمر بن خلاد - ٩٦٢،

عنه: ايوب بن نوح.

❀ جعفر بن محمد بن الحسن بن محبوب

عن علي بن الحسن بن فضال - ٣٩٥، ٤٤٣

قال نسبته جدي الحسن هكذا - الحسن بن محبوب بن وهب بن جعفر بن وهب ١٠٩٤

❁ جعفر بن محمد بن حكيم الخثعمي :
قال جعفر بن محمد بن حكيم الخثعمي اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن درّاج وعبد الرحمن بن الحجّاج ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان، فسألوا هشام بن الحكم ان يناظر هشاماً، قال فكتب عبد الرحمن الى ابي الحسن موسى ع - ٥٠٠، قال حمدويه كنت عند الحسن بن موسى اكتب عنه احاديث جعفر بن محمد بن حكيم، فقال رجل من اهل الكوفة واما جعفر ليس بشيء ١٠٣١،
يروي عن ابان بن عثمان - ١٤، ١٤٧، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١،
" ابراهيم بن عبد الحميد - ٣٦٨،
" ابي الحسن موسى ع - ٥٠٠
عنه: حسن بن موسى الخشّاب - ٣٦٨
" علي بن الحسن بن فضال - ١٤، ١٤٧، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١،
" غيره - ٥٠٠

❁ جعفر بن محمد الخثعمي: الظاهر انه هو ابن الحكيم الماضي - بقرينة اللقب و رواية عن ابراهيم بن عبد الحميد.
يروي عن ابراهيم بن عبد الحميد الصنعاني ٧٥٣
عنه: الحسين بن موسى - ٧٥٣

❁ جعفر بن محمد الصادق ع: اين حواري جعفر بن محمد - ٢٠، قال زرارة: اسمع والله بالحرف من جعفر بن محمد ع من الفتيا فازداد بها ايماناً - ٢٠٩، ان بريد و زرارة ومحمد بن مسلم وابا بصير مستودع سرّ ابي - ٢٢٠، وتوفي ابو عبد الله ع وزرارة مريض مات في مرضه ذلك ٢٢٢، قال زرارة فان في قلبي عليه لفتة ٢٢٨، لا ارى على اعوادها غير جعفر - ٢٥٨، كنت ارى جعفراً اعلم مما هو - ٢٦١، قال ابو بكير لابن ابي ليلى: ان جعفر بن محمد يقول لك ما حملك على ان رددت شهادة محمد بن مسلم الطائفي وهو اعرف منك؟ ٢٧٧، قال محمد بن مسلم: ثم لقيت جعفراً بعد فسمعت منه

ستة عشر الف حديث - ٢٧٦، - ٢٨، قال
ابو بصير أخبرني علباء انك ضمنت له الجنة
٢٨٩، قال له عبد الملك بن أعين: كيف
سماك ابوك جعفرا؟ قال ان جعفرا نهر
في الجنة ٣٠٢ قال بكير حججت فصرت
الى منى فسألت عن فسطاط ابي عبد الله -
فدخلت عليه، وكان في ناحية الفسطاط
يحتجم - ٣١٢، قال للجارية هاتي الكيس هذه
اربعماة دينار وصلني ابو جعفر ابو الدوانيق
خذهما ففرج بها قال مفضل بن قيس ما
هذه دعوتي - ٣٢٠، ٣٢٢، قال ابو حنيفة
لمؤمن الطاق وقدمات جعفر بن محمد ان
امامك قدمات - ٣٢٩، انشد الكميت ابا
عبد الله - ٣٦٢، ٣٦٣، قال زيد الشحام
اني لأطوف وكفني في كف ابي عبد الله و
دموعه تجري، ثم قال اني طلبت الى المهدي
سدير وعبد السلام وكانا في السجن - ٣٧٢
اخبرني ابن المكرمة يعني ابا عبد الله ان
قبر عبد الله بن الحسن بن الحسن واهل بيته
على شاطئ الفرات - ٣٧٦، قال عبد الله

بن عطاء ارسل الى ابو عبد الله وقد اسرج
له بغل وحمار فقال ٣٨٠، لعن الله ابا الخطاب
وكذلك اصحابه يدسون هذه الاحاديث
في كتب اصحاب ابي عبد الله - ٤٠١، وقال
وان قوما كذبوا علي ما لهم اذاقهم الله حر الحديد
ابرء الى الله مما قال في ابو الخطاب - ٤٠٣ -
ابيت على فراشي خائفا وجلا مرعوبا يأمنون
وافزع وينامون وانا خائف ساهر - ٤٠٣
عرضت لي الى ربي حاجة فهجرت فيها الى المسجد
وكذلك كنت افعل - ٤١٨، ان سالم بن
ابي حفصة يروي عنك انك تتكلم على سبعين
وجها - ٤٢٥، اني لاحدث الرجل بحديث
وأنهاه عن الجدال والقياس، فيخرج من
عندي فيتأول حديثي، ولو سمعوا واطاعوا
- ٤٣٣، زرارة محمد بن مسلم وبريد والاحول
احب الناس الي - ٤٣٤، ٤٣٨، اني
خشيت ان تذهب فتخبر كثير النواء فتشهر في
بالكوفة - ٤٤١، قال رأيت كأني على جبل
فيجيء الناس فيركبون - ٤٤٣، قال عنبسة
كنت مع جعفر بن محمد بباب الخليفة ابي

ربع النخلة - ١٣٠، قال له علیؑ کیف تصنع اذا ضربت وامرت بلعقتی؟ وضربہ محمد بن یوسف وامرہ ان یلعن علیاؑ - ١٦١،
حذیفة: من السبعة التی بهم ترزقون ١٣، واحدثك یا حذیفة ان ابنك مقتول ٤٧، لما حضرته الوفاة قال الحمد لله الذی بلغنی هذا المبلغ ولم اوال ظالما فبلغ زیدا وقال کذب والله لقد والی علی عثمان - ٧٣، و
حذیفة کان رکنا - ٧٨، امره رسول اللهؐ ان یسلم علیا بامرة المومنین - ١٣٨، وحذیفة کان یعلم قلت کله؟ قالوا لا، فلم احد احدا - ٧٩٥، اقول: هذا حذیفة بن الیمان الانصاری،
حذیفة بن اسید الغفاری: من حواری الحسنؑ - ٢٠
یروی عن ابی ذر - ٥٢
عنه: ابو عمرو - ٥٢،
حذیفة بن منصور: قال ابو عبد اللهؑ للبقباق اما لو کان حذیفة بن منصور ما عاودنی فیه - ١٥ء، ٧١٧،

یروی عن ابی عبد اللهؑ - ١
" سورة بن کلیب - ٧٠٦
عنه: محمد بن اسمعیل المیثمی - ٧٠٦
" محمد بن سنان - ١
حریز بن عبد الله الأزدی عربی کوفی انتقل الی سجستان فقتل بها - ٧١٩،
سئل فضل البقباق لحریز الاذن علی ابی عبد اللهؑ فلم یأذن، قال انما فعلت ذلك ان حریزا جرد السیف - ١٥ء، ٧١٧، قال یونس بن عبد الرحمن لحریز یا ابا عبد الله کم یجزیك ان تمسح وکان یونس یذکر غسلها کثیرا - ١٦ء، ٧١٩، لم یسمع حریز من ابی عبد اللهؑ الا حدیثا او حدیثین - ١٦ء
دخلت علی ابی حنیفة وعنده کتب کادت تحول فیما بیننا وبینه فقال لی هذه الکتب فی الطلاق - ٧١٨،
یروی عن ابان بن تغلب - ٨٨
" ابی عبد اللهؑ - ٣١١، ٧٤٢
" زرارة - ٣٨٧، ٤٠٧،
" فضیل بن یسار - ٣٧،

يروى عن محمد الحلبى - ٢٤٣، ٢٦٩،
" محمد بن مسلم - ٢٧٦، ٧١٨
عنه: حماد - ٤٠٧
" حماد بن عيسى - ٣٧، ٣٨٧
" عثمان بن عيسى - ٢٦٩
" على بن الحسن بن رباط - ٧١٨
" على بن داود الحداد - ٣١١، ٧٤٢
" محمد بن سنان - ٨٨
" محمد بن عيسى - ٢٤٣،
" ياسين الضرير - ٢٧٦
" يونس بن عبد الرحمن - ٦١٦، ٧١٩

حسان: قال ابو جعفر للكميت ولكن لك ما قال رسول الله لحسان لا يزال معك روح القدس - ٣٦٦،

الحسن: بقرية ثقلر عن الحسين انه في اواخر القرن الثاني.
يروى عن الحسين بن ابى العلاء - ٧١٣
عنه: محمد بن على المصيرفي - ٧١٣

حسن بن ابراهيم:
يروى عن يونس بن عبد الرحمن - ٤٩٠، ٤٩٤
عنه: محمد بن حماد - ٤٩٠، ٤٩٤

حسن بن ابى قتادة: وابو قتادة هو على بن محمد بن عبيد بن حفص بن حميد بن مالك الأشعرى
يروى عن داود بن القاسم - ٩٢٢
عنه: العمركى - ٩٢٢

حسن بن احمد المالكى: هكذا في ٦٩٦ وفي ٣٩٧ - الحسين
يروى عن جعفر بن فضيل - ٣٩٦
" عبد الله بن طاوس - ١١٢٣
عنه: محمد بن الحسن بن بندار القمى ٦٩٦، ١١٢٣

الحسن بن اسد: كما في نسخة ب، وفي سائر النسخ: الحسن بن راشد،
يروى عن محمد بن بادير - ٩٤١
عنه: محمد بن يعقوب - ٩٤١

الحسن بن بشار الواسطى: في نسخة ب، وفي سائر النسخ الحسين بن بشار.
يروى عن الحسن بن راشد - ٩٤٣
" يونس بن بهمن - ٩٤٢
عنه: يعقوب بن يزيد - ٩٤٢، ٩٤٣،

الحسن البصري : من الزهّاد الثمانية وملقى اهل كل فرقة بما يهوون ويصنع للرياسة وكان رئيس القدرية - ١٥٤، قال اشياء صدق الناس بها وليس في الكتاب لها اصل - ٧٤١

يروى عن الأحنف - ١٤٦

عنه: سفيان الثوري - ٧٤١

" عمرو بن عبيد - ٧٤١

" يونس بن عبيد - ٧٤١

الحسن بن جهم بن بكير - ٣١٦

الحسن بن الحسن: قال سليمان بن خالد لقيت الحسن بن الحسن فقال اما الناحق اما لناحرمنه، اقول: الظاهر انه اخو ابراهيم وعبد الله بن الحسن بن الحسن ع

الحسن بن الحسين: قال ابو هارون كنت ساكنا داره فلما علم انقطاعي الى ابي جعفر وابعيد الله ع اخرجني من داره فمر بي ابو عبد الله ع ٣٩٥

حسن بن الحسين: قال حنان بن سدير كنت جالسا عنده فجاء سعيد بن منصور فقال ما ترى في النبيذ فان زيدا كان يشربه ٤٢٠

اقول: - يمكن ان يكون المراد منه الحسن الماضي الذي كان ابو هارون في داره، وان يكون المراد منها الحسن بن الحسين الأصغر.

الحسن بن الحسين المروزي: كما في ٧٤٠ ويعلم بقرينة هذا القيد ان المراد في ٣٣٢ و ٧٣٧ هو المروزي، لاتحاد الراوي والمروي عنه وكذا في ٧٨٦ و ١٠٥٩، قال استحل احمد بن حماد مني مالا فكتبت الى ابي الحسن ع وشكوت فيها - ١٠٥٩

يروى عن ابي الحسن ع - ١٠٥٩

" محمد بن اسمعيل - ٧٨٦،

" يونس - ٣٣٢، ٧٣٧، ٧٤٠

عنه: بكر بن زفر الفارسي الزفري - ١٠٥٩

" الحسين بن اشكيب ٣٣٢، ٧٣٧، ٧٤٠

" محمد بن احمد بن يحيى - ٧٨٦

الحسن بن الحسين بن صالح الخفي: قال ذكر بين يدي ابي الحسن الرضا ع حمزة بن بزيع ١١٤٧

يروى عن الرضا ع - ١١٤٧

عنه: علي بن عبد الغفار المكفوف - ١١٤٧،

الحسن بن الحسين العقيقي: لم اجد له ذكرا.

روى الحسن بن الحسين القمي - ١٥٤
يروى عن علي بن الحسن القرني - ١٥٤
حسن بن حسين اللؤلؤي :
يروى عن الحسن بن محبوب - ٤٦٦،
" عمن ذكره عن عمر بن يزيد - ٧٧١،
عنه: محمد بن احمد - ٤٦٦،
" محمد بن احمد بن يحيى - ٧٧١،
حسن بن حماد:
يروى عن ابي عبد الله البزوفي - ٤٩
عنه: ابان بن جناح - ٣٠
" احمد بن علي السلولي سعدان - ٤٩
حسن بن خرزاذ : وما روى احمد بن محمد بن عيسى قط عن حسن بن خرزاذ - ٩٨٩، احمد بن علي السلولي قرائة الحسن بن خرزاذ وختنه على اختة - ٩٩٠
يروى عن ابن فضال - ١٣، ٢٧
" اسمعيل بن مهران - ٢٩، ٣٠، ٣١،
" الحسن بن علي بن النعمان - ١٠٩٥
" علي بن اسباط - ٢٦
" محمد بن حماد الشاشي - ٤٧
" محمد بن علي - ٢٦
" موسى بن القاسم البجلي - ٣٢٧، ٣٣٤
عنه: احمد بن علي القمي السلولي - ١٠٩٥
" جبريل بن احمد الفاريابي - ١٣، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣١،
" حسين بن اشكيب - ٤٧
" محمد بن الحسن - ٣٢٧، ٣٣٤
الحسن الخشاب : قال كان الحسن بن القاسم يعرف الحق بعد قول الرضا - ١١٤٣
اقول: المراد حسن بن موسى المذكور في السند الراوي عن الحسن بن القاسم، فراجع
الحسن بن خنيس : في المطبوعة والمقابلة الحسن بن حبيش. قال ابو اسامة مر الحسن وانا عند ابي عبد الله فقال هذا من اصحاب ابي - ٧٥٢
حسن بن راشد : كما في النسخ، وفي ب في ٩٤١: الحسن بن اسد. والظاهر انه ابو علي بن راشد السابق في عنوانه.
يروى عن علي بن اسمعيل - ٢٤٨
" محمد بن باديه - ٩٤١

ربع النخلة - ١٣٠، قال له علیؑ کیف تصنع اذا ضربت وامرت بلعنتی؟ وضرب محمد بن یوسف وامره ان یلعن علیاؑ - ١٦١، ❁ حذیفة: من السبعة التی بهم ترزقون ١٣، واحد ثلث یا حذیفة ان ابنك مقتول ٤٧، لما حضرته الوفاة قال الحمد لله الذی بلغنی هذا المبلغ ولم اوال ظالماً فبلغ زیداً وقال کذب والله لقد والی علی عثمان - ٧٢، و حذیفة کان رکناً - ٧٨، امره رسول اللهؐ ان یسلم علیاً بامرة المومنین - ١٣٨، وحذیفة کان یعلم قلت کله؟ قالوا لا، فلم احد احداً - ٧٩٥، اقول: هذا حذیفة بن الیمان الأنصاری،

❁ حذیفة بن اسید الغفاری: من حواری الحسنؑ - ٢٠
یروی عن ابی ذر - ٥٢
عنه: ابو عمرو - ٥٢،

❁ حذیفة بن منصور: قال ابو عبداللهؑ للبقباق اما لو کان حذیفة بن منصور ما عاودنی فیه - ١٥ع، ٧١٧،

یروی عن ابیعبداللهؑ - ١
" سورة بن کلیب - ٧٠٦
عنه: محمد بن اسمعیل المیثمی - ٧٠٦
" محمد بن سنان - ١

❁ حریز بن عبدالله الأزدی عربی کوفی: انتقل الی سجستان فقتل بها - ٧١٩، سئل فضل البقباق لحریز الاذن علی ابی عبداللهؑ فلم یأذن، قال انما فعلت ذلك ان حریزاً جرد السیف - ١٥ع، ٧١٧، قال یونس بن عبدالرحمن لحریز یا ابا عبدالله کم یجزیك ان تمسح وکان یونس یذکر غفلة کثیراً - ١٦ع، ٧١٩، لم یسمع حریز من ابی عبداللهؑ الا حدیثاً او حدیثین - ١٦ع، دخلت علی ابی حنیفة وعنده کتب کادت تحول فیما بیننا وبینه فقال لی هذه الکتب فی الطلاق - ٧١٨،
یروی عن ابان بن تغلب - ٨٨
" ابیعبداللهؑ - ٣١١، ٧٤٢
" زرارة - ٣٨٧، ٤٠٧،
" فضیل بن یسار - ٣٧،

يروى عن محمد الحلبى - ٢٤٣، ٢٦٩،
" محمد بن مسلم - ٢٧٦، ٧١٨
عنه: حماد - ٤٠٧
" حماد بن عيسى - ٣٧، ٣٨٧
" عثمان بن عيسى - ٢٦٩
" علي بن الحسن بن رباط - ٧١٨
" علي بن داود الحداد - ٣١١، ٧٤٢
" محمد بن سنان - ٨٨
" محمد بن عيسى - ٢٤٣،
" ياسين الضرير - ٢٧٦
" يونس بن عبد الرحمن - ٦١٦، ٧١٩

❁ حسان: قال ابو جعفر للكميت، ولكن لك ما قال رسول الله ﷺ لحسان لا يزال معك روح القدس - ٣٦٦،

❁ الحسن: بقرية ثقلر عن الحسين انزل في اواخر القرن الثاني.
يروى عن الحسين بن ابي العلاء - ٧١٣
عنه: محمد بن علي الصيرفي - ٧١٣

❁ حسن بن ابراهيم:
يروى عن يونس بن عبد الرحمن - ٤٩٠، ٤٩٤
عنه: محمد بن حماد - ٤٩٠، ٤٩٤

❁ حسن بن ابي قتادة: وابو قتادة هو علي بن محمد بن عبيد بن حفص بن حميد بن مالك الأشعري
يروى عن داود بن القاسم - ٩٢٢
عنه: العرزمي - ٩٢٢

❁ حسن بن احمد المالكي: هكذا في ٦٩٦ وفي ٣٩٧ - الحسين
يروى عن جعفر بن فضيل - ٣٩٦
" عبد الله بن طاوس - ١١٢٣
عنه: محمد بن الحسن بن بندار القمي - ٣٩٦، ١١٢٣

❁ الحسن بن اسد: كما في نسخة ب، وفي سائر النسخ: الحسن بن راشد،
يروى عن محمد بن ماديه - ٩٤١
عنه: محمد بن يعقوب - ٩٤١

❁ الحسن بن بشار الواسطي: في نسخة ب، وفي سائر النسخ الحسين بن بشار.
يروى عن الحسن بن راشد - ٩٤٣
" يونس بن بهمن - ٩٤٢
عنه: يعقوب بن يزيد - ٩٤٢، ٩٤٣،

الحسن البصري : من الزهاد الثمانية و
يلقى اهل كل فرقة بما يهوون ويصنع للرياسة
وكان رئيس القدرية - ١٥٤، قال اشياء
صدق الناس بها وليس في الكتاب لها اصل
- ٧٤١
يروى عن الأحنف - ١٤٦
عنه: سفيان الثوري - ٧٤١
" عمرو بن عبيد - ٧٤١
" يونس بن عبيد - ٧٤١
الحسن بن جهم بن بكير - ٣١٦
الحسن بن الحسن: قال سليمان بن خالد
لقيت الحسن بن الحسن فقال اما الناحق اما
لناحرمنه، اقول: الظاهر انهما اخوا ابراهيم
وعبد الله بن الحسن بن الحسن ع
الحسن بن الحسين: قال ابو هارون كنت
ساكنا داره فلما علم انقطاعي الى ابي جعفر و
ابعبد الله ع اخرجني من داره فمر بي ابو عبد الله ٣٩٥
حسن بن الحسين: قال حنان بن سدير
كنت جالسا عنده فجاء سعيد بن منصور
فقال ما ترى في النبيذ فان زيدا كان يشربه

اقول: - يمكن ان يكون المراد منه الحسن الماضي
الذي كان ابو هارون في داره، وان يكون
المراد منها الحسن بن الحسين الأصغر.
الحسن بن الحسين المروزي: كما في ٧٤٠
ويعلم بقرينة هذا القيد ان المراد في ٣٣٢ و
٧٣٧ هو المروزي، لاتحاد الراوي والمروي عنه
وكذا في ٧٨٦ و ١٠٥٩، قال استحل احمد بن
حماد مني ما لا فكبت الى ابي الحسن ع وشكوت فيها
- ١٠٥٩
يروى عن ابي الحسن ع - ١٠٥٩
" محمد بن اسمعيل - ٧٨٦،
" يونس - ٣٣٢، ٧٣٧، ٧٤٠
عنه: بكر بن زفر الفارسي الزفري - ١٠٥٩
" الحسين بن اشكيب ٣٣٢، ٧٣٧، ٧٤٠
" محمد بن احمد بن يحيى - ٧٨٦
حسن بن الحسين بن صالح الخثعمي: قال
ذكر بين يدي ابي الحسن الرضا ع حمزة بن بزيع ١١٤٧
يروى عن الرضا ع - ١١٤٧
عنه: علي بن عبد الغفار المكفوف - ١١٤٧،
الحسن بن الحسين العقيقي: لم اجد له ذكرا.

روى الحسن بن الحسين القمي - ١٥٦
يروى عن علي بن الحسن القرني - ١٥٦
❀ حسن بن حسين اللؤلؤي :
يروى عن الحسن بن محبوب - ٤٦٦،
" عمن ذكره عن عمر بن يزيد - ٧٧١،
عنه: محمد بن احمد - ٤٦٦،
" محمد بن احمد بن يحيى - ٧٧١،
❀ حسن بن حمّاد :
يروى عن ابي عبد الله البرقي - ٤٩
عنه: ابان بن جناح - ٣٠
" احمد بن علي السلولي سعدان - ٤٩
❀ حسن بن خُرّزاذ : وما روى احمد بن محمد بن عيسى قطّ عن حسن بن خرّزاذ - ٩٨٩، احمد بن علي السلولي قرابة الحسن بن خُرّزاذ وختنه على اخته - ٩٩٠
يروى عن ابن فضّال - ١٣، ٢٧
" اسمعيل بن مهران - ٢٩، ٣٠، ٣١،
" الحسن بن علي بن النعمان - ١٠٩٥
" علي بن اسباط - ٢٦
" محمد بن حمّاد الشاشي - ٤٧
" محمد بن علي - ٢٦
" موسى بن القاسم البجلي - ٣٢٧، ٦٣٤
عنه: احمد بن علي القمي السلولي - ١٠٩٥
" جبريل بن احمد الفاريابي - ١٣، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣١،
" حسين بن اشكيب - ٤٧
" محمد بن الحسن - ٣٢٧، ٦٣٤
❀ الحسن الخشّاب : قال كان الحسن بن القاسم يعرف الحق بعد قول الرضاؑ - ١١٤٣
اقول: المراد حسن بن موسى المذكور في السند الراوي عن الحسن بن القاسم، فراجعه
❀ الحسن بن خنيس : في المطبوعة والمقاني: الحسن بن حبيش. قال ابو اسامة مرّ الحسن وانا عند ابي عبد اللهؑ فقال هذا من اصحاب ابي - ٧٥٢
❀ حسن بن راشد : كما في النسخ، وفي ب في ٩٤١: الحسن بن اسد. والظاهر انه ابو علي بن راشد السابق في عنوانه.
يروى عن علي بن اسمعيل - ٢٤٨
" محمد بن باديه - ٩٤١

يروى عن يونس بن عبد الرحمن - ٩٤٣
عنه: ابن الريان - ٢٤٨
" الحسين - ٩٤٣
" محمد بن يعقوب - ٩٤١
حسن بن رباط: كانوا اربعة اخوة الحسن والحسين وعلي ويونس، كلهم اصحاب ابي عبد الله ع ولهم اولاد كثير - ٦٨٥
حسن بن زرارة: عن عبد الله بن زرارة قال له الصادق ع ولقد ادى الى زرارة رسالة بواسطة ابنيه الحسن والحسين حاطهما الله وكلاهما ورعاهما وحفظهما - بصلاح ابيهما كما حفظ الغلامين - ٢٢١
يروى عن عبد الله بن زرارة - ٢٢١
عنه: هارون بن الحسن بن محبوب - ٢٢١
حسن بن زياد العطار: قلت لابي عبد الله ع اني اريد ان اعرض عليك ديني - ٧٩٨
الحسن بن زياد:
عنه: علي بن الحسن الحسيني - ٧٤
حسن بن سعيد: وقد يروى عن محمد بن سنان الحسن والحسين ابنا سعيد الاهوازيان - ٩٨٠، الحسن والحسين ابنا سعيد بن حماد بن سعيد مولى علي بن الحسين ع والحسن هو الذي روى عن اسحق بن ابراهيم الحضيني وعلي بن الريان بعد اسحق الى الرضا ع - ١٠٤١
يروى عن علي بن حديد - ٤٤٩،
عنه: محمد بن عيسى - ٤٤٩،
حسن بن سماعة بن مهران: واقفي ٨٩٤
حسن بن شعيب:
يروى عن محمد بن سنان - ١٠٩١
عنه: الحسن بن علي - ١٠٩١،
حسن بن صالح بن حي: والبرية بتهم اصحاب كثير النواء والحسن بن صالح بن حي وهم الذين دعوا - ٤٢٢
الحسن بن صهيب:
يروى عن ابي جعفر ع - ٢٤
عنه: الحكم بن مسكين - ٢٤
حسن بن طلحة المروزي:
يروى عن ابن فضال - ٥١١
" بكر بن صالح - ٨٦٣
" رفعه عن حماد بن عيسى - ٣٩

يروى عمّن رفعه عن محمد بن اسمعيل - ٥٣٥
" محمد بن عاصم - ٨٦٤
" يحيى بن المبارك - ٨٨٠
عنه: ابو صالح خلف بن حمّاد الكشّي - ٣٩، ٥١١، ٥٣٥، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٨٠

❀ حسن بن ظريف بن ناصح:
عن رجل عن بشّار مولى السندي بن شاهك - ٨٢٧
عنه: عيسى بن هوذا - ٨٢٧

❀ حسن بن عبد الرحيم: وفي نسخة الحسين
يروى عن ابي الحسن ع - ٨١٨
عنه: السندي بن الربيع - ٨١٨

❀ الحسن بن عبد الله البرّ في المعروف بالسكري في المطبوعة الحسين، وفي نسخة: اليشكري كما في الممقاني ايضا.
يروى عن ابيه عبد الله - ٢٠٦،
عنه: علي بن ابراهيم بن هاشم - ٢٠٦،

❀ حسن بن عبد الله بن المغيرة:
يروى عن العبّاس بن عامر - ٥٥٠
عنه: سعد بن عبد الله - ٥٥٠

❀ حسن بن عطية ابو ناب الدغشي
واخواه علي ومالك، كوفيون وليسوا بالاحمسية

❀ حسن بن علوية ابو محمد القمّاس الثقة: ٦٨٤ / ٩١٧
يروى عن الفضل بن شاذان - ٩١٧.
عنه: محمد بن شاذان بن نعيم - ٩١٧

❀ حسن بن علي: الظاهر اختلاف الطبقة في ٥٧٩ مع ٨٦٥، ونقل عنه من دون ذكر واسطة - ٩٠٠، ورأيت في بعض الكتب للغلاة وهو كتاب الدور عن الحسن بن علي - ١٠٩١
يروى عن اسمعيل بن عبد العزيز - ٥٧٩،
" الحسن بن شعيب - ١٠٩١
" سليمان الجعفري - ٨٦٥، ٩٠٠
عنه: بكر بن صالح - ٥٧٩
" خلف بن حامد الكشّي - ٨٦٥

❀ حسن بن علي بن ابي حمزة: والمراد من الحسن بن علي في ١٩٣ بقرينة السند السابق - ١٩٢، وبنقله عن ابيه وباتحاد الموضوع: هو ابن ابي حمزة. والحسن بن علي بن ابي حمزة كذّاب غال - ٨٣١، قال ابن فضّال انه كذّاب ملعون روى عنه احاديث كثيرة وكتبت عنه تفسير القرآن الا اني لا استحل - ١٠٤٢

٨٤٢
يروى عن ابيه - ١٩٢، ١٩٣، ٨٣١، ٨٣٨
عنه: علي بن محمد - ١٩٣،
" محمد بن عبد الله الخناط - ١٩٢
" محمد بن عبد الله بن مهران - ٨٤٢
" محمد بن علي - ٨٣٦،
" محمد بن علي الصيرفي - ٨٣٨
الحسن بن علي بن ابيطالب ع: اين حواري الحسن بن علي - ٢٠، صاحب الجفنة والخوان ونكاح النساء الذي نحله رسول الله البأس والحياء - ٤٧، فبعث الى محمد بن الحنفية وعبد الله بن عباس وهما بالمسجد، قد اخذا الامان لرجال منهم مسمين - ١٢٣، فوالله لعلي كان أعرف لعبيد الله بن زياد من حسن ع حين قال يا ابه لا تضربه ١٣٨، ان معاوية كتب اليه ان اقدم انت والحسين فقدموا الشام ١٧٦، دخل عليه سفيان بن ابي ليلى فقال السلام عليك يا مذل المؤمنين؟ قال وما علمك بذلك؟ ١٧٨، خرج في شوال من الكوفة الى قتال معاوية فالتقوا - ١٧٩، قال ابو عبد الله ع: كان الحسن ع كذاب يكذب عليه ولم ليسمه ٤٠٤، وائتمن علي بن ابيطالب ع على صحف ابراهيم و موسى ع الحسن والحسين ع - ٦٦٣، قال علي لابنه الحسن لما رأى يوم الجمل كثرة الدماء: هلكت قال يا ابه ليس قد نهيتك - ٧٤١، وصاحب العباسيين فانهما يقولان بالحسن والحسين - ٩٥٩،
حسن بن علي بن أبي عثمان السجاده: قال لنضر بن الصباح ما تقول في محمد بن ابي زينب ومحمد بن عبد الله بن عبد المطلب ايهما افضل؟ قال ابو عمرو: السجاده عليه لعنة الله ولعنة اللاعنين، فلقد كان من العليائية الذين - ١٠٨٢،
يروى عن قاسم الصحاف - ٤٧١،
" محمد بن الوضاح - ٦١٩، ٧٦٨،
عنه: نضر بن الصباح ٤٧١، ٦١٩، ٧٦٨،
الحسن بن علي ابن بنت الياس الوشاء: اي علي بن زياد الوشاء البجلي والياس هو الصيرفي.
يروى عن ابن سنان - ٧٣٦.

يروى عن ابي بكر الحضرمي - ٧٩٠،
" احمد بن عائذ - ٣٩١
" اسمعيل بن عبد الخالق - ٧٨٤
" عمن بثق بر يعني امه - ٧٨٩
" بشر بن طرخان - ٥٤٣
" عن بعض اصحابنا - ٤٤٧، ٤٥٨، ٥٤٠
" خلف بن حماد - ٣٨٠
" الرضاء - ٥٢٤
" عبد الله بن خداش المهري - ١٣٤، ٢٣٣
" علي بن عقبه - ٥٣٤، ٥٤٠
" محمد بن حمران - ٢٦٠، ٤٧٤
" محمد بن فضيل - ٧٨٢
" هشام بن الحكم - ٤٨٩
" هشام بن سالم - ٢٥٩
" يونس بن بهمن - ٩٥٠
" يونس بن ظبيان - ٥٧٢
عنه: احمد بن محمد - ٥٤٠
" الحسين بن بشار - ٩٥٠
" ابو محمد عبد الله بن محمد بن خالد الطيالسي
١٣٤، ٢٣٣، ٢٤٨، ٢٥٩، ٣٨٠، ٣٩١،
٤٤٧، ٤٥٨، ٤٧٤، ٥٤٠، ٥٢٥، ٥٣٤،
٥٤٠، ٥٧٢، ٧٣٤، ٧٨٢، ٧٨٤، ٧٨٩،
" محمد بن عيسى - ٢٥٩، ٤٨٩، ٥٤٣،
حسن بن علي الزيتوني: ابو محمد الأشعري
يروى عن ابي محمد القاسم بن الهروي - ٥٧٥
عنه: سعد بن عبد الله بن ابي خلف القمي
حسن بن علي الصيرفي:
يروى عن صالح بن السهل - ٥٣٢
عنه: محمد بن الحسين - ٥٣٢
حسن بن علي بن فضال الكوفي:
وهو ابو علي، فان ابنه علي بن الحسن، واذا
اطلق ابن فضال فهو المراد لا ابنه، ويدل
عليه تأخر مرتبة علي بن الحسن عمن يروى عنه
كما في ١٣، ٥٥٥، ٥٦٤، ٥٧٤، ١٠٧٩،
قال ابن مسعود وجماعة من الفطحية هم
فقهاء اصحابنا منهم ابن بكير وابن فضال
يعني الحسن بن علي - ٥٣٩، فقال احدهم
ان بالجبل رجلاً يقال له ابن فضال اعبد
ما رأيت او سمعت به - ٩٩٣، اجمع اصحابنا
على تصحيح ما يصح عن جماعة وقال بعضهم

مكان الحسن بن محبوب الحسن بن فضّال ١٠٥٠
هو ومحمد بن عبد الجبّار ومحمد بن ابي خنيس
رووا جميعًا عن ابي بكير - ١٠٦٧، لقي علي بن
الحكم من اصحاب ابي عبد الله الكثير وهو
مثل ابن فضّال وابن بكير - ١٠٧٩، ابن
محبوب لم يكن يروي عن ابن فضّال بل
هو اقدم منه - ١٠٩٥
يروي عن ابراهيم بن محمد الأشعري - ٣١٦
" ابي جعفر - ٩١٦
" ابي كهمس - ٢٧٧
" ابي المعزا - ٥٥٥،
" ثعلبة بن ميمون - ١٣، ٢٧، ١٨٢، ٢٧١
" داود بن ابي يزيد العطّار - ٥٤٣،
" الرّضاء - ٩٢١
" صفوان بن مهران الجمّال - ٨٢٨
" عبد الله بن بكير - ٨٧، ٢٠٨، ٢٧٤، ٢٧٥ ٤٤٣
" علي بن حسان - ٣٣٨
" غالب بن عثمان - ٦٧٤
" مروان بن مسلم - ٦٧٤
" يولس بن يعقوب - ٥١١، ٦١٤
عنه: ابو القاسم عبد الرحمن بن حمّاد ٦٧٤
" احمد بن الحسن بن علي بن فضّال - ٢٠٨
٤٤٣، ٥٤٣،
" احمد بن محمد بن عيسى - ٨٧، ٢٧٧، ٥٤٣ ٩٢١
" حسن بن خرزاذ - ١٣، ٢٧،
" حسن بن طلحة - ٥١١
" عبد الله بن المغيرة - ١١١٠،
" ابن علي بن الحسن - ٣١٦، ٩١٦
" علي بن سليمان - ٣٣٨
" العمركي - ١٨٢، ٦١٤
" محمد بن اسمعيل الرّازي - ٨٢٨
" محمد بن الحسن بن علي بن فضّال - ٢٠٨، ٤٤٣
" محمد بن الحسين بن ابي الخطّاب - ٥٤٣،
٥٥٥، ٦٧٤
" محمد بن عيسى - ٢٧٤، ٢٧٥، ١١١٠
" يعقوب بن يزيد - ٢٧١، ٥٤٣،
❀ حسن بن علي الكوفي:
يروي عن العبّاس بن عامر - ٢٠٢
عنه: محمد بن احمد - ٢٠٢
❀ حسن بن علي بن كيسان:

يروى عن اسحق بن ابراهيم بن عمر اليماني ١٦٧
عنه: محمد بن الحسن البراثي - ١٦٧
❀ الحسن بن علي بن محمد العسكري: خرج
ابو محمد في جنازة ابي الحسن ع وقميصه مشقوق
فكتب اليه - ١٠٨٤ كتب اليه ابو عون ان
الناس قد استوحشوا من شقك ثوبك ١٠٨٥
كانت لابي محمد ع خزانة وكان يليها ابو علي
بن راشد فسلمت الى عروه - ١٠٨٦ قال
فضل بن حارث كنت بسر من رأى وقت
خروج ابي الحسن ع فرأينا ابا محمد ع ماشيا قد
شق، فلما كان الليل - ١٠٨٧ خرج لاسحق
بن اسمعيل منه توقيع يا اسحق - ١٠٨٨
❀ حسن بن علي بن موسى بن جعفر ع:
يروى عن احمد بن هلال - ٢٥٣
عنه: سعد بن عبد الله - ٢٥٣
❀ حسن بن علي بن نعمان: وفي ١٠٨
حسين بن علي بن نعمان ولم ار له ذكرا في
كتب الرجال. وقد عد في اصحاب العسكري ع
يروى عن ابيه - ٥٣، ٦٠، ٨٩، ١٠٨، ١٦٩
" ابي يحيى - ٥٠٢
" ابي يحيى اسمعيل بن زياد الواسطي - ٤٨٨
" احمد بن محمد بن ابي نصر - ١٠٩٥
" عباس بن عامر - ٣٧٨
عنه: الحسن بن خرزاذ - ١٠٩٥
" جعفر بن محمد - ٥٠٢
" جعفر بن معروف - ٥٣، ٦٠، ٨٩، ١٠٨، ١٦٩
" محمد بن احمد بن يحيى - ٣٧٨
" محمد بن يزداد - ١١٠٠
❀ حسن بن علي بن يقطين: وكان
سيئ الرأي في يونس رحمه الله - ١٠٩٨
يروى عن ابراهيم بن ابي البلاد - ٦٥٩
" ابي الحسن ع - ٤٨٤، ١٠٩٨
" ابي الحسن الرضاء - ٩٣٥
" ابيه علي بن يقطين - ٨١٩
" اخيه احمد بن علي - ٢٥١
" حفص بن محمد المؤذن - ٣٨٤
" رهم الانصاري - ٨٥٨
" عيسى بن سليمان - ٥٩٧
" مشايخه - ٢٧٠
عنه: اسحق بن محمد البصري - ٥٩٧

عنہ: محمد بن عثمان بن رشید - ۲۵۱
" محمد بن عیسے - ۲۷۰، ۳۱۸، ۳۸۴، ۴۸۴، ۵۵۹، ۵۸۳، ۸۱۹، ۸۵۸، ۹۳۵، ۱۱۲۷
" یعقوب بن یزید - ۱۰۹۸
❀ حسن بن قاسم من اصحاب الرضاء: قال حضر بعض ولد جعفر الموت فابطأ علیہ الرضاء فغمّنی ذلک - ۱۱۴۳، وفی نسخۃ: حسین بن قاسم،
یروی عن الرضاء - ۱۱۴۳
عنہ: الحسن بن موسی - ۱۱۴۳
❀ حسن بن قیاما الصیرفی: قال حججت فی سنۃ ثلاث وتسعین ومائتین وسألت اباالحسن الرضاء - ۹۰۲ سألت الرضاء ما فعل ابوک قال مضی قلت فکیف اصنع بحدیث حدثنی - ۹۰۴، اقول - کذلک فی النسخ، وفی کتب الرجال عنون تحت عنوان حسین بن قیاما.
یروی عن الرضاء ۹۰۲، ۹۰۴،
" زرعۃ بن محمد الحضرمی - ۹۰۴
" یعقوب بن شعیب ۹۰۲،
عنہ: محمد بن الحسن الواسطی - ۹۰۲، ۹۰۴،
" محمد بن یونس - ۹۰۲، ۹۰۴،
❀ حسن بن کلیب الأسدی: راجع کلیب الأسدی.
یروی عن ابیہ کلیب الصیداوی - ۲۴۲
عنہ: عمّار بن المبارک - ۲۴۲
❀ حسن بن محبوب السرّاد الکوفی: ذالدین جریر الذی یروی عنہ الحسن بن محبوب - ۴۲، احمد بن محمد بن عیسے لا یروی عن ابن محبوب من اجل انّ اصحابنا یتّہمون ابن محبوب - ۹۸۹، واما القاسم بن ہشام فقد کان فاضلا خیّرا وکان یروی عنہ - ۱۰۱۴، انّ محمد بن عیسے من صغار من یروی عنہ فی السّن - ۱۰۲۱، والفضل بن شاذان کان یروی عن جماعۃ منہم محمد بن ابی عمیر وصفوان بن یحیی والحسن بن محبوب - ۱۰۲۹، اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصحّ ہؤلاء وہم ستۃ نفر آخر منہم الحسن وقال بعضہم مکان ابن فضّال - ۱۰۵۰، ہو الحسن بن محبوب بن وہب بن جعفر بن

وهب وكان وهب عبدًا. مات سنة ۲۲۴

وكان من - ۱۰۹۴، قلت للرضاؑ انا اتانا برسالة عنك قال صدق، انا لم يكن يروى عن ابن فضال بل هو اقدم واسن واصحابنا يتهمونه في رواياته عن ابن ابي حمزة - ۱۰۹۵

يروى عن ابي القاسم معاوية بن عمار - ۹۶

" اسحق بن عمار (لا اعلمه الا عنه) - ۴۶

" صالح بن سهل - ۱۷۵

" عبد الرحمن بن الحجاج - ۸۰۸

" عبد العزيز العبدي - ۹۰

" العلاء - ۲۱۱، ۲۱۴

" علي بن ابي حمزة - ۳۵۶

" علي بن رياب - ۲۲۳

عنه: احمد بن محمد بن عيسى - ۱۷۵، ۲۱۴

" احمد بن هلال - ۲۲۳

" حسن بن حسين اللؤلؤي - ۴۶

" حسين بن سعيد - ۹۰

" عبد الله بن محمد بن عيسى - ۱۷۵، ۲۱۴

" فضل بن شاذان - ۳۵۶

" محمد بن الحسين بن ابي الخطاب - ۱۷۵، ۲۱۱، ۲۱۴

" محمد بن عبد الله بن مهران - ۹۶

" محمد بن عيسى - ۱۴۴، ۸۰۸

" الهيثم بن ابي مسروق - ۲۱۴

✿ الحسن بن محمد: قال خرجت مع محمد بن اسحق بعد وفاة زكريا بن آدم ثلاثة اشهر نحو الحج فتلقانا كتابه في بعض الطريق ۱۱۱۴

✿ حسن بن محمد بن ابي طلحة -:

يروى عن داود الرقي - ۷۰۰

عنه: ابو سعيد - ۷۰۰

✿ حسن بن محمد بن بابا القمي: المعروف بابن بابا ومحمد بن بصير النميري وفارس لعن هؤلاء الثلثة علي بن محمد العسكري ؑ وانه من الكذابين - ۹۹۹، وابن بابا ومحمد بن موسى الشريقي كانا من تلامذة علي بن حسكة ملعونون - ۱۰۰۰، وقد اشتبه يا سيدي على جماعة من مواليك امر الحسن بن محمد بن بابا، فكتب ملعون هو وفارس تبرأ منهما ۱۰۱۱

✿ حسن بن محمد بن سماعة: وهو واقفي وليس محمد من ولد سماعة بن مهران ۱۱۹۴

✿ حسن بن محمد بن عمران: وذكرت

الرجل الموصى اليه ولم تعرف فيه رأينا و
عندنا من المعرفة بما اكثر مما وضعت ١١١٤
اقول - المراد الموصى اليه من جانب زكريا
بن آدم القمي .
حسن بن منصور :
يروى عن الصادق ع - ٤٤
عنه : محمد بن سنان - ٤٤
حسن بن موسى : يمكن ان يكون
الخشاب بقرينة التوافق في اكثر الراوين عنه
والمروى عنهم . قال حمدويه كنت عند الحسن
بن موسى اكتب عنه احاديث جعفر بن محمد
بن حكيم فقال رجل أما الحسن فقل فيه ما شئت ١٠٣١
يروى عن ابي داود المسترق - ٨٣٦
" احمد بن محمد - ٥٦٥
" احمد بن محمد بن ابي نصر - ٨٤٩
" احمد بن محمد بن البزاز - ٨٩٧
" اسمعيل بن مهران - ٨٥٩ ، ١١٢١
" عن اصحابنا عن عبد الرحمن بن الحجاج - ٥٦٩
" الحسن بن القاسم - ١١٤٣
" داود بن محمد - ٨٣٧
" زرارة - ٣٠٠ ، ٤٢٤
" سليمان الصيدى - ٨٤٨
" صفوان بن يحيى - ٤٠٠ ، ٥٤٢ ، ٥٨٧
" عبد الرحمن بن ابي نجران - ١٠٤٤
" علي بن اسباط - ٣١٩
" علي بن حسان الواسطي الخزاز - ٤٦١
" علي بن خطاب - ٨٩٥
" علي بن عمر الزيات - ٨٨٤
" محمد بن احمد بن اسيد - ٨٩٨
" محمد بن بن اصبغ - ٥٦٨ ، ٨٩٣
" محمد بن سنان - ٩٨٢
" يحيى بن ابراهيم - ٨٥٥
" يزيد بن اسحق شعر - ١١٢٦
عنه : ابراهيم بن نضير - ٣١٩
" ابن ابي بصير - ٤٢٤
" ابو نصر - ٣٠٠
" حمدويه بن نضير - ٣١٩ ، ٤٦١ ، ٥٦٥ ،
٥٦٨ ، ٥٦٩ ، ٨٣٦ ، ٨٣٧ ، ٨٤٨ ، ٨٤٩ ،
٨٥٥ ، ٨٥٩ ، ٨٨٤ ، ٨٨٦ ، ٨٩٠ ، ٨٩١ ،
٨٩٢ ، ٨٩٣ ، ٨٩٤ ، ٨٩٥ ، ٩٨٢ ، ١٠٤٤ ، ١٠٤٩
١١٢١ ، ١١٢٦ ، ١١٤٣ .

عنه: سعد بن عبد الله - ٤٠٠، ٥٤٢، ٥٨٧

❀ الحسن بن موسى بن جعفر ابو عبد الله: كنت عند ابي جعفر ع وعلي بن جعفر عنده بالمدينة فقال - ٨٠٤

يروي عن ابي جعفر ع - ٨٠٤

عنه: اسحق بن محمد البصري - ٨٠٤

❀ الحسن بن موسى الخشّاب: راجع الحسن الخشّاب، والحسن بن موسى السابق آنفا.

يروي عن بعض اصحابنا - ٧٧٧.

" جعفر بن محمد بن حكيم - ٣٦٨

" صفوان بن يحيى - ٧٤٥

" عباس بن عامر - ٥٥٠

" علي بن اسباط - ١١١

" علي بن الحسان - ٤٠٣

" عن غيره - ٥٠٠

عنه: ابو اسحق ابراهيم بن نصير - ٣٦٨

" ابو الحسن حمدويه بن نصير - ٣٦٨

" سعد بن عبد الله بن ابي خلف - ١١١، ٤٠٣، ٥٥٠، ٧٤٥

" محمد بن موسى الهمداني - ٥٠٠

" محمد بن يزداد - ٧٧٧

" حسن بن ميّاح: كذا في نسخة ب، وفي سائر النسخ: حسن بن صبّاح، وفي نسخة في ٥٣٦: الحسين.

يروي عن دلامة - ٩٤٨

" عيسى - ٥٣٦

" يونس بن عبد الرحمن - ٩٤٨

عنه: محمد بن الحسن ابنه - ٩٤٨

" محمد بن عيسى - ٥٣٦

❀ حسن بن ناجية: وفي نسخة: عثمان بن عبديس عن حسين بن ناجية، وليس للحسن ذكر.

يروي عن ابي الحسن ع ٨٢٩

عنه: عثمان بن عدس - ٨٢٩

❀ حسن بن النضر: وكتب رجل من اجلّة اخواننا يسمّى الحسن بن النضر بما خرج في ابي حامد احمد بن ابراهيم المراغي - ١٠١٩

❀ حسين بن ابي حمزة الثمالي: قال حمدويه: ثقة فاضل - ٣٥٧، قال حمدويه علي بن ابي حمزة الثمالي والحسين ومحمد اخواه

وابنه كلّهم ثقات فاضلون - ٧٦١،
يروى عن ابيه ابي حمزة - ٦١
عنه: جعفر بن بشير - ٦١
❀ حسين بن ابي الخطّاب الكوفي: انّه ولد سنة ١٤٠ واهل قم يذكرون الحسين بن ابي الخطّاب وسائر النّاس يذكرون الحسين بن الخطّاب - ١١٤٢
يروى عن طاوس - ١٠٥
عنه: ابنه محمّد بن الحسين - ١٠٥
❀ حسين بن ابي سعيد المكاري: قلت للرضاء انّي خلفت ابن ابي حمزة وابن مهران وابن ابي سعيد اشدّ عداوة فقال انّهم كذّابون - ٧٦٠
❀ حسين بن ابي العلاء: وفي النسخة في ٩٤: الحسن. روى جماعة من اصحابنا عن ابي جعفر وابي عبد الله منهم حسين بن ابي العلاء - ٩٤، وقال ابن فضّال - الحسين بن ابي العلاء الخفّاف وكان اعور وقال حمدويه هو ازديّ وهو الحسين بن خالد بن طهمان، اخوه عبد الله - ٦٧٨

يروى عن ابي عبد الله - ٩٤، ٤٠٥
" ابي العلاء ابيه - ٧١٣
" ابي المغراء - ٧١٣
عنه: الحسن - ٧١٣
" عليّ بن النعمان - ٤٠٥
❀ حسين بن ابي لبابة:
يروى عن داود ابي هاشم الجعفري - ٤٩٩
عنه: العمركي - ٤٩٩
❀ حسين بن احمد:
يروى عن اسد بن ابي العلاء - ٥٨٥
عنه: ابن ابي عمير - ٥٨٥
❀ حسين بن احمد المالكي: كذا في ٣٩٧ في اغلب النسخ، وفي نسخة: الحسن، والظّاهر انّ هذا هو الصحيح بقرينة ٣٩٦ - راجع حسن بن احمد المالكي
يروى عن عبد الله بن جعفر الحميري - ٣٩٧
عنه: محمد بن الحسن - ٣٩٧
❀ حسين بن احمد بن يحيى بن عمران: ليس له ذكر
يروى عن محمّد بن عيسى - ٩٧١،
عنه: احمد بن ادريس - ٩٧١،

❁ حسین بن اشکیب ابو عبداللہ :
فی ۲۹۰ نقل الکشی عنہ بلا واسطۃ او باسقاطہا
وفی ۳۷۹ ذکرہ مطلقا بلا قید
یروی عن بکر بن صالح الرازی - ۸۲۱
" الحسن بن الحسین - ۳۳۲، ۷۳۷، ۷۴۰
" حسن بن خرزاذ القمی - ۴۷
" العباسی - ۹۶۱
" عبدالرحمن بن حماد - ۷۰۶
" محمد بن ابو رمتہ - ۱۹۱، ۵۵۱، ۶۹۰
" محمد بن خالد البرقی - ۲۹۰، ۳۷۹
" محسن بن احمد - ۸۴
عنہ الکشی - ۲۹۰، ۳۷۹
" محمد بن مسعود - ۴۷، ۸۴، ۱۹۱،
۲۳۲، ۵۵۱، ۶۹۰، ۷۰۶، ۷۳۷، ۷۴۰،
۸۲۱، ۹۶۱،
❁ حسین بن بشار : الواسطی ۷۸۶
لما مات موسیٰ خرجت الی علی بن موسیٰ
غیر مؤمن بموتہ ولا مقر بامامۃ علی فجزعت
علی موت ابیہ - ۸۴۷، قال استأذنت
انا والحسین بن قیاما علی الرضا فی مرضہ

- ۱۰۴۴ اقول : فی نسخۃ ب فی ۹۴۲
و ۹۴۳ : الحسن بن بشار.
یروی عن ابی الحسن الرضا - ۸۴۷
" داود الرقی - ۷۶۶، ۷۸۶
" الحسن بن بنت الیاس - ۹۵۰
" الحسن بن راشد - ۹۴۳
" یونس بن بهمن - ۹۴۲
عنہ : ابو سعید الآدمی - ۸۴۷
" جعفر بن احمد الشجاعی - ۷۶۶
" محمد بن اسمعیل - ۷۸۶
" یعقوب بن یزید - ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۵۰
❁ حسین بن بشیر :
یروی عن هشام بن سالم - ۹۱
عنہ : ادریس - ۹۱
❁ حسین بن حسن :
یروی عن الرضا - ۱۰۴۵،
عنہ : علی بن اسباط - ۱۰۴۵،
❁ حسین بن الحسن بن بندار القمی
یروی عن سعد بن عبداللہ بن ابی خلف
۱۱۱، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۹، ۳۱۰

٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٣، ٤٣٢، ٤٣٣، -
٥٤١، ٥٧٠، ٥٨٧، ٧٤٥، ٩٦٩، ١٠٠٦
١٠٠٧، ١٠١٢، ١٠٤٧
" سهل بن زياد الآدمي - ٩٩٧
عنه الكشي : ١١١، ١٧٥، ٢١٨، ٢٢٠،
٢٢١، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٣
٤٣٢، ٤٣٣، ٥٤١، ٥٧٠، ٥٨٧،
٧٤٥، ٩٦٩، ٩٩٧، ١٠٠٦، ١٠٠٧،
١٠١٢، ١٠٤٧،
❀ حسين بن حماد الخزاز :
يروى عن كليب الصيداوي : ٦٢٩
عنه : محمد بن معلى النيلي - ٦٢٩
❀ حسين الحناط : حتى مات هشام
في منزل محمد وحسين الحناطين - ٤٨٠
❀ حسين بن خرزاذ : هو اما اخو الحسن
لكونه في مرتبته، واما ان الصحيح الحسن
يروى عن يونس بن القاسم البلخي ٦٣٣
عنه : محمد بن الحسين - ٦٣٣،
❀ حسين بن رباط : كانوا اربعة اخوة
كلهم من اصحاب ابيعبدالله ع - ٦٨٥،
❀ حسين بن روح القمي : قال ابو
عبدالله البلخي يذكر عنه ان احمد بن اسحق
القمي كتب اليه يستأذنه في الحج - ١٠٥٢
❀ حسين بن زرارة : قال الصادق ع
لعبدالله بن زرارة : ولقد ادى الي
الحسن والحسين رسالة ابيهما زرارة
حاطهما الله ورعاهما - ٢٢١، قلت لابيعبدالله ع
ان ابي يقرء عليك السلام - ٢٢٢،
يروى عن ابيعبدالله ع - ٢٢٢
" عبدالله بن زرارة - ٢٢١
عنه : علي بن اسباط - ٢٢٢
" هارون بن الحسن بن محبوب ٢٢١،
❀ الحسين بن زيد بن علي بن الحسين ع :
ارسلني محمد بن عبدالله بن الحسن الى ابي
عبدالله ع يطلب منه رائية رسول الله ص
٧٨٤. اقول هو ذو الدمعة تبناه ابو
عبدالله ع ورباه.
يروى عن ابيعبدالله ع - ٧٨٤
" عمر بن علي بن الحسين - ٢٠٣، ٢٠٤
عنه : اسمعيل بن عبدالخالق - ٧٨٤

عنہ: خالد بن یزید العمری المکی - ۲۰۳، ۲۰۴
حسین بن سعید بن حماد: وقدیروی هو عن محمد بن سنان - ۹۸۰، الحسن والحسین ابنا سعید بن حماد بن سعید مولی علی بن الحسین ع - ۱۰۴۱
یروی عن ابن ابیعمیر - ۱۷۳، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸.
" ابن محبوب - ۹۰
" احمد بن محمد - ۴۹۶
" اسمعیل بن بزیع - ۸
" بعض اصحابنا - ۵۹۸
" علی بن النعمان - ۱۹۱
" فضالة بن ایوب - ۴۲۹
" محمد بن ابراهیم الحضینی - ۹۵۳
" محمد بن اسمعیل - ۹۲
" معمر بن خلاد - ۹۶۶
" یرفعه عن عبد الله بن الولید - ۷۶۴
عنہ: احمد بن محمد - ۵۹۸، ۹۶۶
" احمد بن محمد بن عیسی - ۸، ۱۷۳، ۴۲۹، ۴۹۶، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۷۶۴/۹۵۳
" ادریس بن ایوب العقیقی - ۹۰، ۹۲
" محمد بن اورمہ - ۱۹۱
حسین بن عبد ربہ: کتب الی علی بن بلال فی سنة اثنتین وثلاثین ومائتین انی أمتّ اباعلی مقام الحسین بن عبد ربہ - ۹۹۱، اقول - فی روایة ۹۹۲: مقام علی بن الحسین بن عبد ربہ
حسین بن عبد الله بن بکیر: عبد الله بن بکیر لیس من ولد اعین ولہ ابن اسمہ الحسین - ۵۷۳
حسین بن عبد الله: کما فی ۶۰۸ وفی ۶۰۹ الحسین بن عبید الله
یروی عن عبد الله بن علی - ۶۰۸، ۶۰۹
عنہ: علی بن محمد - ۶۰۸، ۶۰۹
" محمد بن مسعود - ۶۰۸، ۶۰۹
حسین بن عبید الله القمی المحرر: قال سقران انا اخرج من قم فی وقت کانوا یخرجون منها من اتهموه بالغلو - ۹۹۰
یروی عن محمد بن اورمہ - ۷۱۲
عنہ: ابو علی احمد بن علی السلولی - ۷۱۲.

❀ حسين بن عثمان : يمكن ان يكون المراد الرواسي
يروى عن ذريح - ٨٥
عنه : ابن ابيعمير - ٨٥

❀ حسين بن عثمان الرواسي : وفي النسخة في ٤٢٩ : الدواسي . انّ حمادًا وجعفرًا والحسين بني عثمان بن زياد الرواسي كلّهم فاضلون خيار ثقات - ٩٤ و
يروى عن سدير - ٤٢٩
عنه : فضالة بن ايوب - ٤٢٩

❀ حسين بن علوان : من رجال العامّة الذين لهم ميل ومحبّة شديدة - ٧٣٣،

❀ حسين بن علىّ : وفي نسخة في ٨٢٠ : الحسن . والظاهر بقرينة - ٨١٩ وبانّ مضمون الرواية في علىّ بن يقطين : انّ المراد هو الحسين بن علىّ بن يقطين والحسن وهما اخوان
يروى عن المرزبان بن عمران القمّي الأشعري - ٩٧١
عنه : محمّد بن عيسى - ٨٢٠، ٩٧١

❀ الحسين بن علىّ بن ابيطالب ع : اين حواري الحسين ٢٠، نحله رسول الله ص المهابة والجود ٤٧، كفن اسامة في برد ٨٠، كتاب مروان الى معاوية في انّ رجالاً من العراق والحجاز يختلفون اليه وجواب معاوية له : اياك ان تعرض للحسين ٩٧، كتاب معاوية له ٩٨ كتابة ع الى معاوية وفيه لا أعلمك الّا وقد خسرت نفسك وتبرت دينك وغششت رعيتك، وقال معوية وما عسيت انْ اعيب حسينًا ووالله ما أرى للعيب فيه موضعًا ٩٩، وحبيب قتل مع الحسين ع وكان من السبعين الذين نضروه وقالوا انّ قتل الحسين ع ومناعين تطرف ١٣٣، قالت امّ سلمة لميثم : كثيرًا ما رأيت الحسين بن علىّ يذكرك ع ١٣٦، عاد الحسين ع عبدالله بن شدّاد الهادوكان مريضًا فطارت عنه الحمّى وقال ع يا كاسر ١٤١، قال علىّ ع لأبي عبدالله الجدلي : يقتل هذا وانت حيّ لانتصره قال والله انّ هذه لحياة خبيثة ١٤٧، كتب معاوية الى الحسن ع انّ اقدم انت والحسين، فخرجوا الى الشام ١٧٤، دخل عليه عمرو بن قيس وابن عمّه

في قصر بني مقاتل فقال لهما جئتما للضرب
١٨١ قال ابو جعفر لمحمد بن مسلم واما
الغريب فلك بابي عبد الله اسوة بارض نا
عنا بالمزات ٢٨١، قال ابو عبد الله وكان
الحسين كذاب يكذب عليه ولم يسمه ٣٠٤،
قال ابو عبد الله لجعفر بن عفان بلغني
انك تقول الشعر في الحسين وتجيد، ما
من احد قال في الحسين شعرا فبكى وابكى
الا أوجب الله له الجنة - ٥٠٨، وكان
الحسين قد ابتلي بالمختار - ٥٤٩، وامتن
علي بن ابيطالب على صحف ابراهيم وموسى
الحسن والحسين وامتن الحسين - ٣٤٦،
فاخبرني عن الحسين بن علي كان اماما
او كان غير امام فان كان اماما فمن ولي
امره - ٨٨٣، فانهما يقولان بالحسن
والحسين - ٩٥٩، فلما ولد الحسين عليه السلام
بعث الله جبريل الى محمد ص ليهنئه بولادة
الحسين وكان جبريل صديقا لفطرس
فمر به - ١٠٩٢،

الحسين بن علي الخزاعي: كان غاليا

ملعونا وقد ادرك الرضاء - ٩٩٨

حسين بن عمر: ان ابي دخل على ابيك
فقال اني احتج عليك عند الجبار انك
امرتني بترك عبد الله واني احتج عليك
٨٠١، والمراد هو الحسين بن عمر بن يزيد الآتي

يروي عن الرضاء - ٨٠١

عنه: يونس بن عبد الرحمن - ٨٠١

حسين بن عمر بن يزيد:

يروي عن الرضاء - ١١٤٦

عنه: القاسم بن يحيى - ١١٤٦

حسين بن قياما: قال الحسين بن
بشار استأذنت انا والحسين بن قياما
على الرضاء في صرنا - ١٠٤٤، قال الحسين
بن الحسن قلت للرضاء اني تركت ابن قياما
من أعدى خلق الله، قال ذلك شر له ١٠٤٥

حسين بن محمد بن عامر:

يروي عن حيران بن الخادم - ١١٣٢

عنه: محمد بن الحسن بن سنبدار - ١١٣٢

حسين بن محمد بن عمر بن يزيد ابو القاسم:

يروي عن عمه عن جده - ٨٦٩، ٨٧١

عنه: ابو علي الفارسي - ٨٦٩، ٨٧١
❀ حسين بن محمد بن عمران:
يروي عن زرعة - ٤١٦
عنه: ابو القاسم الكوفي - ٤١٦
❀ حسين بن مختار ابو عبد الله القلانسي الكوفي
يروي عن ابي بصير - ٣٦، ٢٩٥
" ابي عبد الله ع - ٧٣٧.
" زيد الشحام - ٥٥، ٤١٥، ٦٢٧
" عبد الله بن مكان - ٥٧٠
عنه: حماد بن عيسى - ٢٩٥، ٤١٥، ٥٧٠، ٦٢٧
" محمد بن سنان - ٣٦، ٥٥
" يونس بن عبد الرحمن - ٣٦، ٧٣٧
❀ حسين بن معاذ بن مسلم:
يروي عن ابيه معاذ بن مسلم النحوي - ٤٧٠
عنه: ابن ابي عمير - ٤٧٠
❀ حسين بن منذر: قال له ابو عبد الله ع
انه من فراخ الشيعة - ٦٩٣
❀ حسين بن مهران: قلت للرضاء
اني خلفت ابن ابي حمزة وابن مهران وابن
ابي سعيد اشد اهل الدنيا عداوة
فقال انهم كذبوا - ٧٦٠، كتب الى ابي
الحسن الرضاء كتابا فأجابه وبعث الى اصحابه
فنسخوه لئلا يستره حسين وكذلك كان
يفعل، وهذه نسخة الجواب - ١١٢١،
❀ حسين بن موسى: في الترتيب والمطبوع
في ١٥٢: الحسن. وفي ب والممقاني في
٥٠٩: الحسن. وفي ٨٠٣: حسين بن موسى
الخشاب. والظاهر انه المراد عند الاطلاق
ولعله اخو الحسن الخشاب او الصحيح هو الحسن
يروي عن ابراهيم بن عبد الحميد - ٥٠٩
" جعفر بن محمد الخثعمي - ٧٥٣
" علي بن اسباط - ٨٠٣
" عمرو بن عثمان - ١٥٢
عنه: ابراهيم بن نصير - ٥٠٩
" حمدويه بن نصير - ١٥٢، ٥٠٩، ٧٥٣، ٨٠٣
❀ حسين بن يزيد النوفلي: النخعي من
اصحاب الرضاء
يروي عن عمرو بن ابي المقدام - ١٩٥
عنه: ابو سعيد الآدمي - ١٩٥
❀ حصين بن عمرو النخعي: وفي سائر النسخ

حفص: والظاهر انّه الصحيح وله ذكر في جخ.

يروى عن ابيعبد الله ع - ٥٤٦

عنه: ابراهيم بن عبد الحميد - ٥٤٦

❀ ابوساسان: حُصين بن المُنذر، بصيغة التصغير، وقد يقال انّه حُضين من الاربعة اللّاحقين لعلي ع فصار واسبعة ١٤، من اوّل من أناب ٢٤،

❀ حفص الأبيض التمّار:

يروى عن ابيعبد الله ع - ٧٠٩

عنه: عبد الله بن القاسم - ٧٠٩

❀ حفصة: وتزوّج رسول الله ص عايشة وحفصة وغيرهما - ٢٢٣

❀ حفص ابو محمّد مؤذن علي بن يقطين: وفي النسخ الخطّية في ٣٨٤: حفص بن محمّد المؤذّن. وفي المطبوعة: ابو محمّد، وكذلك في ٨١٤ في جميع النسخ.

يروى عن ابي بصير - ٢٣١

" سعد الأسكاف - ٣٨٤

" عليّ بن يقطين - ٨١٤

عنه: الحسن بن عليّ بن يقطين - ٣٨٤

" محمّد بن عيسى - ٢٣١، ٨١٤

❀ حفص بن عمرو المعروف بالعمري: ونزلت في خان في بغداد، اذ جاء شيخ، فدخل، فقال انا العمري، هو وكيل ابي محمّد ع وابنه محمّد بن حفص كان وكيل الناحية - ١٩٥

❀ حفص بن غياث عاميّ - ٧٣٣ هو القاضي.

❀ حفص بن ميمون: قال ابو عبد الله ع كان يأتيني واخبره بالحق ثمّ يخرج الى ابن الخطاب فيأخذ بقوله - ٦٣٨

❀ الحكم: والد عليّ بن الحكم

يروى عن ابي الجارود - ١٨١

عنه: ابنه عليّ - ١٨١

❀ حكم بن عتيبة: قال الصّادق ع لزرارة عليك بالبلهاء قال مثل التي تكون على رأي الحكم بن عتيبة وسالم بن ابي حفصة قال لا الّتي لا تعرف ما انتم عليه ولا تنصب ٢٢٣، قال زرارة لابيعبد الله ع انّ الحكم حدّث عن ابيك، قال كذب الحكم

على ابى وما قال ابى قط . فقال زرارة ما
أرى الحكم كذب ٢٦٢، ٣٦٨، قال حمران
ان الحكم بن عتيبة يروى عن على بن الحسين
ان علما على ـ ٣٠٥، وقال ابو جعفر لزرارة
قل لحمران لم حدثت الحكم بن عتيبة عنى ان
الاوصياء محدثون لا تحدثر واشباهه
بمثل هذا الحديث ـ ٣٠٨، قال ابو جعفر
قل لحكم بن عتيبة وسلمة بن كهيل شرقا
او غربا لن تجدا ـ ٣٦٩، قال ابو بصير
ان الحكم بن عتيبة يقول بجواز شهادة
ولد الزنا قال ابو جعفر اللهم لا تغفر له
قال الله ـ ٣٧٠، قال ابن فضال : انه
كان من فقهاء العامة وكان استاذ زرارة
وحمران والطيار قبل ان يروا هذا الامر
وكان مرجيا ـ ٣٧٠، والبترية هم اصحاب
كثير النواء والحسن بن صالح والحكم بن عتيبة
وهم الذين ـ ٤٢٢، قال ابو جعفر ان
الحكم بن عتيبة وسلمة وكثير النواء اضلوا
كثيرا ممن ضل ـ ٤٣٩،

❀ الحكم بن عيص : في ٨٦ قال دخلت

مع خالى سليمان بن خالد على اسعيد الله .
اقول قلنا في الحاشية : ان الظاهر وقوع
تحريف في هذا السند، والصحيح بقرينة ٩٦
الحكم بن مسكين عن عيص بن القاسم
قال دخلت .

❀ الحكم بن عينيه : في النسخ هكذا، ولكن
بقرينة نقل حمران عنه يستظهر انه الحكم بن
عتيبة شيخ زرارة وحمران قبل الاستبصار
ولما كان عينيه مسبوقا بالذهن ابدل اليه
يروى عن السجاد ـ ٣٠٥
عنه : حمران بن اعين ـ ٣٠٥

❀ الحكم بن مسكين : قلنا في الحاشية :
ان الصحيح في سند ٨٦ ـ الحكم بن مسكين
عن عيص بن القاسم .
يروى عن ابى حمزه معقل العجلى ـ ٤٦٢
« الحسن بن صهيب ـ ٢٦
« عيص بن القاسم ـ ٩٦
عنه : على بن اسباط ـ ٢٦
« محمد بن الحسين ـ ٤٦٢
« محمد بن على ـ ٢٦

〃 عن موسى بن سلام - ٦٦٩

❀ حكيم : هو ابن معاوية بن عمّار

يروى عن ابيه - ٥١٩

عنه : ابنه معاوية - ٥١٩

❀ حكيم : هو ابو سُدَير وجدّ حنان بن سدير . قال ميثم يا ابا حكيم انّي احدّثك بحديث - ١٣٨

يروى عن ميثم التمّار - ١٣٨

عنه : ابنه سدير - ١٣٨

❀ حلّام بن ابي ذرّ الغفّاري : و في نسخة - ج، د، هـ الترتيب : حلام بن دل الغفاري . اقول ليس له ذكر ويمكن انّ يكون الصحيح : غلام ابي ذرّ ، ثمّ حرّفت النسخ ، ويؤيّده انّ في الترتيب اثبت في الحاشية - بدل حلام : غلام

يروى عن ابي ذرّ - ١١٧

عنه : طفيل الغفاري - ١١٧

❀ الحلبي : يمكن ان يكون المراد - محمد بن علي بن ابي شعبة ، فان الاستعمال فيه اظهر واكثر .

يروى عن ابي عبد الله ع - ٧٥

عنه : حمّاد - ٧٥

❀ حمّاد : الظّاهر انه ابن عيسى بقرينة ابن ابي عمير وحريز وابي الحسن ع فراجعه .

يروى عن ابي الحسن ع - ٨٤٤

〃 حريز - ٤٠٧

عنه : ابن ابي عمير - ٤٠٧

〃 يونس بن عبد الرحمن - ٨٤٤

❀ حمّاد بن ابي طلحة :

يروى عن ابن ابي يعفور - ٥٥٠

عنه : العباس بن عامر - ٥٥٠

❀ حمّاد السمندري : قلت لابي عبد الله ع انّي أدخل الى بلاد الشرك - ٦٣٥

يروى عن ابي عبد الله ع ٦٣٥

عنه : شريف بن سابق التفليسي ٦٣٥

❀ حمّاد بن عبد الله القندي ابو بصير : في المطبوعة : ابو نصر . وفي ب : الهندي .

يروى عن ابراهيم بن مهزيار - ١١٣٣

عنه : سليمان بن حفص - ١١٣٣

❀ حمّاد بن عبيد الله بن اسيد الهرى وابو بصير
يروى عن داود بن القاسم ابى جعفر الجعفرى ٩١٥
عنه: الكشىّ مرسلاً - ٩١٥

❀ حمّاد بن عثمان: وفى ٧٥ مطلق -
(حمّاد)، قال ابن ابيعمير سمعته يقول
ما كان احد فى الشيعة افقه من محمّد بن مسلم
- ٢٨٠، قال خرجت انا وابن ابى يعفور الى
الحيرة فقال ابو بصير اما انّ صاحبكم ٢٩٤،
حمّاد الناب وجعفر والحسين بنى عثمان بن
زياد الرواسى كلّهم فاضلون ثقات، وحمّاد
مولى غنى مات سنة ١٩٠ بالكوفة، الفقهاء
من اصحاب ابيعبد الله ع اجمعت العصابة
على تصحيح ما يصحّ منهم وهم ستّة ومنهم
حمّاد بن عثمان - ٧٠٥، اقول راجع حمّاد
الناب فى رواياته الاخرى عن مشايخه ومن
يروى عنه.
يروى عن ابى بصير - ٢٩٤
" ابيعبد الله ع - ٥٨١
" اسمعيل بن جابر - ٥٨٦
" اسمعيل بن عامر - ٥٩٠
" الحلبى - ٧٥
" زرارة - ٥٣٧
" عبد الرحمن بن اعين - ٢٨
" المغيرة بن توبة المخزومى - ٨٠٠
عنه: ابن ابيعمير - ٧٥، ٥٨٦، ٥٩٠، ٨٠٠
" علىّ بن الحكم - ٥٣٧
" محمد بن احمد بن الوليد - ٢٩٤
" محمد بن زياد - ٢٨
" يونس - ٥٨١

❀ حمّاد بن عيسى: الجهنى البصرى قال
سمعت انا وعباد بن صهيب من ابيعبد الله ع
فحفظ عباد مأتى حديث وحفظت سبعين
- ٥٧١، دخلت على ابى الحسن الأول ع فقلت
ادع الله ان يرزقنى، فزامل ابا العبّاس
النوفلى القصير، عاش الى وقت الرضا ع
وتوفّى سنة تسع ومأتين ومات بوادى
قنات بالمدينة - ٥٧٢، اجمعت العصابة
على تصحيح ما يصحّ عن ستّة ومنهم حمّاد بن
عيسى - ٧٠٥ وحمّاد بن عيسى
يروى عنه احمد بن محمد بن عيسى - ٩٨٩.

يروى عن ابراهيم بن عمر اليماني - ٣٩، ١٠٣
" ابي الحسن الاول ع - ٥٧٢
" ابيعبدالله ع - ٥٧١
" حريز - ٣٧، ٣٨٧
" حسين بن مختار - ٢٩٥، ٤١٥، ٥٧٠ ع ٣٧
" عبدالحميد بن ابي الديلم - ٦٢٩
عنه: ابن ابيعمير - ٣٨٧، ٦٢٩
" عبدالله بن صلت ابوطالب - ٥٧٠
" علي بن اسمعيل - ٤١٥، ٥٧٠، ٦٢٧
" محمد بن عيسى - ٣٧، ٢٩٥، ٥٠٤، ٥٧١ كذا
" يعقوب بن يزيد الانباري - ١٠٣، ٥٧٠
❀ حماد بن المغيرة: يروى عنه احمد بن محمد بن عيسى في وقت العسكري ٩٨٩
❀ حماد الناب: هو ابن عثمان بن زياد الرواسي السابق وقد ذكر بهذا العنوان في هذه الأسناد.
يروى عن ابي بصير - ٢٩٧
" ابيعبدالله ع - ٤٥٧، ٦٠٨
" المسمعي - ٧٠٨
عنه: ابن ابي نجران - ٧٠٨
" صفوان - ٤٥٧
" عمران القمي - ٦٠٨
" يونس - ٢٩٧
❀ الحمادي:
رفعه الى ابيعبدالله ع - ٥١٣، ٥١٤
عنه: الشجاعي - ٥١٣، ٥١٤
❀ حمدان بن احمد ابوجعفر: في النسخة في ١٠٧٤: حمدان بن احمد المهدي، وفي ٧٥٧: حمدان بن ابي احمد، وفي ٢٩٢ مطلق (حمدان)، واضاف في ٤٢١ و ٨٣٢ - القلانسي، وفي ٤٦٨، ٧٤٧ الكوفي، اقول: فهو حمدان بن احمد ابو جعفر القلانسي الكوفي، وحمدان هو محمد فراجعه.
يروى عن ابي داود سليمان بن سفيان المسترق - ٧٤٧
" ابي طالب القمي - ١٠٧٤
❀ معاوية بن حكيم - ١٢١، ٢٦٤، ٢٩٢، ٤٢١، ٥١٩، ٧٥٧، ٨٣٢، ١٠٦٤، ١١٤٥
" نوح بن دراج - ٤٦٨،

عنہ الکشی - ٢٦٤، ٢٩٢، ٧٥٧
" محمد بن مسعود - ١٢١، ٤٢١، ٤٦٨،
٥١٩، ٧٤٧، ٨٣٢، ١٠٦٤، ١٠٧٤، ١١٤٥
❀ حمدان الحصینی: کذلک فی النسخ
وقال فی النقد: یخطر ببالی ان الصواب
عن الحصینی ومراده اسحق بن ابراہیم الحصینی
یروی عن ابی جعفر ع - ١٠٦٤
عنہ: احمد بن محمد بن ابی نصر - ١٠٦٤
❀ حمدان بن سلیمان النیسابوری:
ابو الخیر - ١٠٥،
یروی عن ابی محمد عبد اللہ بن محمد الیمانی - ١٠٥
" محمد بن حسین - ٥٥٥،
" محمد بن عیسی - ٥٩
" منصور بن العباس البغدادی - ٨٨٣
عنہ: احمد بن ادریس القمی - ٥٥٥،
" جعفر بن احمد - ٥٩، ١٠٥، ٨٨٣،
❀ حمدویہ بن نصیر الکشی ابو الحسن:
قال کنت عند الحسن بن موسی اکتب عنہ
احادیث جعفر بن محمد بن حکیم - ١٠٣١
یروی عن ابی سعد الآدمی - ١٠٩٢
" اشیاخہ - ٥٦٦، ٧٢٠، ٧٨٠، ٨٣٧،
١٠٦٥، ١١٤١
" ایوب بن نوح - ١٥، ٢٥، ٤١، ٥٠،
٥١، ٥٨، ٨٣، ٨٦، ١٠٦، ١١٢، ١٣٤،
١٣٨، ١٤٢، ٢٥٠، ٣٥٥، ٣٥٨، ٣٥٩،
٤٠٦، ٤١٢، ٤٢٠، ٤٢٨، ٤٥٢، ـــ
٤٦٤، ٤٦٧، ٤٧٣، ٥٢٤، ٦٣٨،
٦٤١، ٦٦٤، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣١،
٧٦٧، ٩٧٧،
" حسن بن موسی - ١٥٢، ٣١٩، ٣٦٨،
٤٦١، ٥٦٥، ٥٦٨، ٥٦٩، ٨٣٦، ـــ
٨٣٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٥، ٨٥٩،
٨٨٤، ٨٨٦، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ـــ
٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٧، ٨٩٨،
٩٨٢، ١٠٣١، ١٠٤٤، ١٠٤٩، ١٠٧٣،
١٠٢١، ١١٢٦، ١١٤٣،
" حسین بن موسی - ٥٠٩، ٥١٠، ٧٥٣، ٨٠٣
" علی بن محمد بن فیروزان القمی - ٣٨٨
" محمد بن اسمعیل الرازی - ٤، ٥٦٤،
٨٢٨، ٩٣١،

یروی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب - ۱، ۲۱۱، ۲۱۷، ۳۲۵، ۳۶۲، ۶۱۰، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۳۸، ۸۲۹،
" محمد بن عبدالحمید - ۱۱۵، ۱۷۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۶۵، ۵۱۷،
" محمد بن عثمان - ۱۲
" محمد بن عیسے - ۲۲، ۳۲، ۳۶، ۸۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸ - ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۸۳، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۳۹، ۷۴۴، ۷۵۰، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۴۱، ۸۴۴، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۷۹، ۸۹۹، ۹۲۸، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۵۶، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۸۴ - ۱۰۷۹، ۱۱۰۷، ۱۱۱۸، ۱۱۲۷، ۱۱۳۴، ۱۱۳۹،
" محمد بن نضیر - ۱۹۹
" یحیی بن محمد - ۸۲۲
" یعقوب بن یزید - ۸۵، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ۴۰۹، ۴۷۰، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۶۲، ۷۳۰، ۷۴۳، ۸۲۶، ۸۴۳، ۱۰۹۸
عنہ : ابن مسعود (محمد بن مسعود) - ۶۵۹، ۷۵۳،
" الکشی - ۱، ۴، ۱۲، ۱۵، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۳، ۳۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۶،

ابواسحق) ١٨٣، ١٩٧، ٢١١، ٢١٥، ٢١٧
٢١٩، ٢٢١، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٢
٢٣٧، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٥٢
٢٥٥، ٢٥٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٥
٢٧٦، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩١، ٢٩٥، ٣٠٠،
٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٨، ٣١٥، ٣١٨، ٣١٩
٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٣٥،
٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٨، ٣٥٥، ٣٥٨،
٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٦، ٣٦٨، -
ابوالحسن) ٣٧٧، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٦
٣٨٨، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٩، ٤١٢، ٤٢٠
٤٢٨، ٤٣٤، ٤٤٤، ٤٥٢، ٤٥٧،
٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٦٥، -
٤٦٧، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٨٢، ٤٨٣،
٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٩،
٥٠٩، ٥١٠، ٥١٢، ٥١٧، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٣
٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠
٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٦١، ٥٦٣
٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧١
٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٨٦، ٥٨٨
٥٩٠، ٥٩٣، ٦٠٠، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦١٠
٦١١، ٦١٢، ٦١٥، ٦٣٨، ٦٤١، ٦٥٠،
٦٥١، ٦٥٢، ٦٦٢، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٧٦
٦٧٨، ٦٨٣، ٦٨٨، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٦
٦٩٧، ٧٠٧، ٧١٠، ٧١٧، ٧١٩، ٧٢٠،
٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٨، ٧٣٩
٧٤٣، ٧٤٤، ٧٥٠، ٧٦١، ٧٦٧، ٧٧٤
٧٧٦، ٧٨٠، ٧٨٣، ٨٠٣، ٨٠٦، ٨١٠
٨١١، ٨١٤، ٨١٦، ٨١٩، ٨٢٢، ٨٢٦، ٨٢٨
٨٢٩، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٤١، ٨٤٣، ٨٤٤
٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٢، ٨٥٥، ٨٥٧، ٨٥٨
٨٥٩، ٨٧٩، ٨٨٤، ٨٨٦، ٨٨٩، ٨٩٠
٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٧،
٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠١، ٩٠٤، ٩٢٨، ٩٣١،
٩٣٢، ٩٣٤، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٧، ٩٨٢
٩٨٤، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٨، ١٠٤٢، ١٠٤٤
١٠٤٩، ١٠٦٥، ١٠٧٣، ١٠٧٩، ١٠٩٢، ١٠٩٨
١١٠٧، ١١١٨، ١١٢١، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٣٤
١١٣٩، ١١٤١، ١١٤٣،

❀ حمران بن أعين الشيباني: اخو زرارة ووالد حمزه ومحمد. انه من حواري الصادقين ع -٢٠) اللهم لو لم يكن جهنم الا سكرجة لوسعها

آل أعين وحمران ليس منهم - ٢٣٥،
من بني اعين وكانوا مستقيمين ومات
في زمان ابي عبد الله ع - ٢٧٠ قال ربيعة
الرأي ما هولاء الأخوة الذين يأتونك من
العراق - ٢٧١، قال لابي جعفر ع أمن شيعتكم
قال نعم في الدنيا والاخرة - ٣٠٣، ٣٠٧،
قال ابو عبد الله ع انه رجل من اهل الجنة
وقال انه مؤمن - ٣٠٤، ٣١٤، سئلت
اباجعفر ع ان الحكم بن عتيبة يروى عن علي
بن الحسين ع انه علم علي في آية - ٣٠٥ قال
ابو عبد الله ع ان حمران يقول بمد الحبل
٣٠٦، قال ابو جعفر ع لزرارة : ان حمران
من المؤمنين حقا لا يرجع ابدا اذ القيته
فاقرئه مني السلام وقل له ٣٠٨، كان يجلس
حمران مع اصحابه فلا يزال معهم في الروايه
٣١٠، قال ابو عبد الله ع : اما حمران فمؤمن
٣١١، ٧٤٢، وقال لزرارة : حمران مؤمن
من اهل الجنة لا يرتاب ابدا ٣١٢، وقال
ما وجدت احدا اخذ بقولي واطاع امري
وحذا حذوي اصحاب آبائي غير رجلين حمران
وابن ابي يعفور انهما مؤمنان خالصان
من شيعتنا اسمائهما في كتاب اصحاب
اليمين ٣١٣، نعم الشفيع أنا وآبائي لحمران
يوم القيمة ٣١٤، حكى عن ابن فضال
كان الحكم بن عتيبة من فقهاء العامة و
كان استاذ زرارة وحمران والطيار قبل
ان يروا هذا الامر ٣٧٠، قال الشامي
جئت لاناظرك في القرآن قال ابو عبد الله ع
ما حمران دونك الرجل، ان غلبت حمران فقد
غلبتني ٤٩٣، وكانت تحت ضريس بن
عبد الملك بنت حمران - ٥٦٥، قلت لابي
جعفر ع امن شيعتكم انا قال اي والله في
الدنيا والآخرة - ٨٨٢
يروى عن ابي جعفر ع - ١٥، ٥٦، ٣٠٣،
٣٠٧، ٨٨٢
" ابي عبد الله ع - ١٤١
عنه : ابو خالد الأخرس - ٣٠٧
" ابو خالد القماط - ١٥، ٥٦
" حارث بن المغيرة - ٣٠٥
" حجر بن زايدة - ٣٠٣

عنه : حمزة الزيات - ٨٨٢
❀ حمزة : يظهر من ٢٣٢ كونه ابن اخي زرارة ، وفي ٢٣٣ قال سمعت حمزة بن حمران ، فهو حمزة بن حمران بن اعين
يروى عن ابيعبد الله ع - ٢٣٢، ٢٣٣،
عنه : عبد الرحمن بن الحجاج - ٢٣٢،
« هيثم بن حفص العطار - ٢٣٣
❀ حمزة بن بزيع : ذكر بين يدي الرضا فترحم عليه، فقيل انه كان يقول بموسى ويقف عليه فترحم - ١١٤٧
❀ حمزة الزيات : احد القراء السبعة ع
يروى عن حمران بن اعين ٨٨٢،
عنه : سعيد العطار - ٨٨٢
❀ حمزة بن عمارة البربري : كل افاك اثيم نزل في سبعة منهم الحمزة - ٥١١، ٥٣٣
ايزعم ان ابي يأتيه قلت نعم - ٥٣٧، كان يقول لأصحابه ان اباجعفر يأتيني في كل ليلة، قال كذب عليه لعنة الله - ٥٤٨،
وذكر المغيرة وبزيعا والسري وابا الخطاب وحمزة فقال لعنهم الله - ٥٤٩،
❀ حمزة بن محمد الطيار : فقال الشامي اريد انا ظرك في الاستطاعة فقال الصادق ع للطيار كلمه فيها - ٤٩٣، سألني ابو عبد الله ع عن قراءة القرآن ؟ فقلت ما انا بذلك قال لكن ابوك - ٦٤٨، قال ابو عبد الله ع لهشام بن الحكم : رحم الله حمزة ولقاه نضرة وسرورا فقد كان شديد الخصومة منا - ٦٥١، وقال ع لابي جعفر الأحول مثله - ٦٥٢، قال حمزة اخذ ابو عبد الله ع بيدي ثم عد الأئمة حتى انتهى الى ابيجعفر ع فكف فقلت فلو فلقت - ٦٥٣، اقول - ابوه محمد بن عبد الله الطيار - فراجعه. ويمكن ان يكون المراد من الطيار في الروايات الأولى هو محمد ابوه.
يروى عن ابيعبد الله ع - ١١٣، ١٩٤، ٦٤٨، ٦٥٣
« عن ابيه محمد - ٦٤٩،
عنه : ابان - ٦٥٣
« ابن بكير - ٦٤٨
« جميل بن دراج - ١١٣
« صفوان بن يحيى - ٦٤٩

عنہ: یونس - ۱۹۴
حمزة بن میثم: ابن یحیی التمار،
یروی عن ابیہ میثم - ۱۳۶
عنہ: فضیل الرسان - ۱۳۶
حنان: یمکن ان یکون المراد
ابن سدیر بن حکیم: بقرینة روایتہ عن میسر
یروی عن میسر - ۴۴۸
عنہ: یونس - ۴۴۸
حنان بن سدیر: ابن حکیم بن صہیب
قال کنت عند ابیعبداللہ ع فی سنة ثمان وثلثین
ومائة فقال میسر بیاع الزطی - ۵۲۴، انہ واقفی
ادرک اباعبداللہ ع ولم یدرک اباجعفر ع ۱۰۴۹
یروی عن ابیعبداللہ ع - ۲۵۰، ۵۲۴، ۶۳۸
" ابی نجران - ۵۸۰
" ابیہ - ۱۲، ۳۲، ۱۳۸، ۵۵۱
" الحسن بن الحسین - ۴۲۰
" عبید بن زرارة - ۳۶۶
" عقبة بن بشیر الاسدی - ۳۵۸
عنہ: ابوطالب القمی - ۵۵۱
" ایوب - ۱۳۸، ۲۵۰، ۳۵۸، ۴۲۰، ۵۲۴، ۶۳۸
" محمد بن عثمان - ۱۲
" محمد بن عیسی - ۳۲، ۳۶۶
" موسی بن قاسم البجلی - ۵۸۰
حنظلة بن خویلد العنبری: من رجال العامة
یروی عن عمرو بن العاص - ۷۱
عنہ: الاسود بن مسعود - ۷۱
حیان السراج: احتجاج ابیعبداللہ علیہ
فی محمد بن الحنفیة، قال ابوعبداللہ لبرید العجلی
لوکنت سبقت قلیلاً لادرکت حیان - ۵۶۸،
قال لابیعبداللہ اخبرنی عن عمک محمد بن علی مات؟
قال اخبرنی ابی انہ کان فی ضیعة، قال حیان شبہ
علی ابیک - ۵۶۹، قال ابوعبداللہ ع ما یقول
اصحابک یا حیان فی محمد بن الحنفیة؟ قال یقولون
انہ حی - ۵۷۰، فحملوا الی وکیلین لموسی ع بالکوفة
احدهما حیان السراج والآخر کان معہ فاتخذا
بذلک دورا وعقدا العقود، انکر اموتہ - ۸۷۱
اقول: - حیان وکیل الکاظم ع یبعد ان یکون حیان
الکیسانی.
خالد بن ابی یزید العرنی: لیس لہ ذکر،
یروی عن ابن شهاب - ۱۶۰

عنه: يعقوب بن شيبة - ١٦٠

خالد البجلي: دخل على ابي عبيد الله فقال اردت أن اصف لك ديني فقال حسبك اسكت الآن فقد قلت حقاً - ٧٩، اقول الظاهر انه خالد بن جرير البجلي الآتي ويمكن ان يكون غيره بقرينة تكرار العنوان لهما في الكتاب

خالد بن جرير البجلي: الذي يروي عنه الحسن بن محبوب: قال ابن فضال انه كان من بجيله وكان صالحاً - ٣٤٢،

خالد الجواز: كان نشيط وخالد يخدمان ابا الحسن - ٨٥٥ - اقول: الظاهر ان هذا هو خالد الجواز الآتي، وقد اختلفت النسخ في ضبط لقبه

عنه: نشيط - ٨٥٥،

خالد الجوان: في النسخة في ٥٩١ و ٥٩٤: الحواز. كنت انا والمفضل بن عمر وناس من اصحابنا بالمدينة وقد تكلمنا في الربوبية فقلنا مروا الى باب ابي عبد الله - ٥٩١، قال خالد بن نجيح الجوان قال لي ابو الحسن ما يقولون في المفضل؟ ٥٩٤. قال الكشي انه من اهل الارتفاع ٥٩١

يروي عن ابي الحسن - ٥٩٤

ابي عبد الله - ٥٩١

عنه: عبد الله بن القاسم - ٥٩١

عثمان بن عيسى - ٥٩٤

خالد بن حامد ابو صالح: ليس له ذكر

يروي عن ابي سعيد الآدمي - ١٠٧٦

عنه: الكشي - ١٠٧٦

خالد الطحان: ابو العلاء الخفاف.

يروي عن ابي جعفر - ٣٧٤

عنه: اسمعيل بن قتيبة - ٣٧٤

خالد القسري: في رزام مولى خالد القسري ٦٣٣. الظاهر انه من ولاة العراق، وهو ابن عبد الله ومن ناصبي اهل البيت

خالد بن مسعود: قال علي فيصلب على ربع النخلة التي في الكناسة - ١٤٠

خالد بن الوليد: ان ابا بكر امره ان يضرب عنق علي اذا سلم - ٧٤١ - اقول هو ابن الوليد بن المغيرة من الصحابة

خالد بن يزيد العمري المكي: ليس له ذكر

يروي عن الحسين بن زيد بن علي - ٢٠٣، ٢٠٤

عنه: علي بن ابي علي الخزاعي - ٢٠٣، ٢٠٤

❁ خباب بن يزيد: كذلك فى النسخة وفى بعض النسخ: الجباب. وفى بعضها: الخباب ونقل اسد الغابة هذه الرواية تحت عنوان - الحباب بن يزيد.
وفد الى معاوية مع الأحنف فوصل الخباب و كان يرى رأى الامويّة، فاعترض على معاوية بانك تعطينى ثلثين الف درهم ورائى رايى فاشتر منى ايضا دينى، فأتمها له، فلم يأت عليه اسبوع حتى مات ورد المال الى معاوية ۱۴۵

❁ الخزاعى: الظاهر ان المراد هو على بن ابى على الخزاعى المذكور فى ۲۰۳ و ۲۰۴، بقرينة رواية محمد بن مسعود فى الجميع.
يروى عن محمد بن زياد ابى بعير - ۲۱۲
عنه: محمد بن مسعود - ۲۱۲

❁ خزيمة بن ثابت: ان قوما يزعمون ان عليا لم يكن اماما حتى شهر سيفه خاب اذا عمار وخزيمة بن ثابت ۱۶، من السابقين الذين رجعوا الى امير المومنين ۷۸، فقال علىؑ من بقى منهم من اصحاب الرسول فقام خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين فشهد - ۹۵، لما قتل عمار دخل فسطاطه فاغتسل ثم قاتل حتى قتل ۱۰۰، ما زال جدى بسلاحه يوم الجمل وصفين حتى قتل عمار فسل سيفه وقال سمعت رسول اللهؐ يقول تقتله الفئة الباغية فقاتل حتى قتل - ۱۰۱،

❁ خزيمة بن ربيعة: الكوفى من اصحاب الصادقؑ
يروى عن سلمان - ۳۵
عنه: ابن ابى عمير - ۳۵

❁ خزيمة بن يقطين: على وخزيمة ويعقوب وعبيد بنو يقطين كلهم من اصحاب ابى الحسنؑ ۸۲۴

❁ خطاب بن مسلمة: الكوفى من اصحاب الصادقؑ
يروى عن ليث المرادى - ۲۴۰
عنه: يونس بن عبد الرحمن - ۲۴۰

❁ خلف بن حماد:
يروى عن رجل عن ابى جعفرؑ - ۳۸۰
« موسى بن بكر الواسطى - ۸۲۵
عنه: الحسن بن على الوشاء - ۳۸۰
« جعفر بن احمد - ۸۲۵

❁ خلف بن حماد ابو صالح الكشى: وفى ۲۵۸ - خلف بن حماد بن الضحاك، والنسخ مختلفة فى بعض الموارد: خلد بن حامد،

خالد بن حامد، خلف بن حامد، خلد بن حماد، خلف بن حماد، وليستظهر ان الخلف حرف الى الخلد والخلد ايضاً حرف الى الخالد زعماً ان الالف فيه مقصورة فى التلفظ كما فى اسحق وامثاله، والحماد ايضاً حرف الى الحامد،
يروى عن ابى سعيد الادمى - ٢٥٨، ٣٩٠، ٤٤٥، ٦٩٩، ٧٠٠، ٨٤٧، ١٠٤١، ١١١٦،
" الحسن بن طلحة المروزى - ٣٩، ٥١١، ٥٣٥، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٨٠،
" الحسن بن على - ٨٦٥
عنه: الكشى - ٣٩، ٢٥٨، ٣٩٠، ٤٤٥، ٥١١، ٥٣٥، ٦٩٩، ٧٠٠، ٨٤٧، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٨٠، ١٠٤١، ١١١٦،
❁ خلف بن محمد المنان الكشى: فى الترتيب: المنار الكشى، يروى عنه الكشى باسناد عامة
يروى عن ابى حاتم - ٧٠
" حاتم بن نضير - ٦٧، ٦٨، ٦٩
" عبد بن حميد - ٦٣، ٦٤، ٦٥
" فتح بن عمرو الوراق - ٦٦، ٧١
" محمد بن حميد - ٦٢
عنه الكشى - ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١
❁ خلف المخرمى البغدادى: من العامة
يروى عن سفيان بن سعيد - ١٠٩
عنه: عبد العزيز بن محمد بن عبد الاعلى ١٠٩.
❁ خيران الخادم القراطيسى: قال حجبت اياما ابى جعفر محمد بن على ع اذ خرج خادم من الدار فقال انت خيران - ١١٣٢، ابراهيم بن مهزيار قال كتب الى خيران قد وجهت اليك ثمانية دراهم كانت اهديت الى من طرسوس ١١٣٢ قال وجهت الى سيدى ثمانية دراهم والخيران مسائل يرويها عنه وعن ابى الحسن ع - ١١٣٤
يروى عن ابى جعفر ع - ١١٣٢، ١١٣٤
عنه: ابراهيم بن مهزيار - ١١٣٣
" الحسين بن محمد بن عامر - ١١٣٢،
" محمد بن عيسى ١١٣٤
❁ داود:
يروى عن يوسف - ٧٩٧
عنه: جعفر بن احمد بن الحسن - ٧٩٧.
❁ داود النبى: فالبس طالوت درعه

فلا يملاء احداً الا داود فقال انت تقتل جالوت فبرز اليه فقتله - ٨٠٢،

❀ داود بن ابي يزيد: الكوفي العطار، واسم ابي يزيد: فرقد. فهو داود بن فرقد الآتي.

يروي عن ابيعبدالله ع - ١٢٢،

" عمن يروي عن ابيعبدالله ع - ٥٤٣

عنه: الحسن بن علي بن فضال - ٥٤٣

" ابو محمد الحجال - ١٢٢،

❀ داود الرقي: قلت لابيعبدالله ع كم عدة الطهارة، وكاد ان يدخلني الشيطان فابصر ابو عبدالله ع الي وقد تغير لوني فقال اسكن ع ٥٦٤ قال ما يلج في صدري من امرك شيء الا حديثاً قال الرضا ع لي يا داود بن ابي خالد اما والله - ٧٠٠ قال ابو عبدالله ع انزلوا داود الرقي مني بمنزلة المقداد - ٧٥٠، ونظر اليه وقال من سره ان ينظر الى رجل من اصحاب القائم فلينظر الى هذا - ٧٥١ اذا حدثت عنا بالحديث فاشتهرت به فانكره، عاش الى زمان الرضا ع - ٧٦٥، قلت اني قد كبرت واحب ان يختم عمري بقتل فيكم قال وما من هذا بد ان لم يكن - ٧٦٦ - اقول عنونه في ٧٥٠ بعنوان داود الرقي، وفي ٧٦٥ بعنوان داود بن كثير الرقي.

يروي عن ابيعبدالله ع - ٢٠٥، ٥٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٨٦،

" ابي الحسن الرضا ع ٧٠٠،

" ابي الحسن موسى - ٨١٣،

عنه: احمد بن سليمان ٥٦٤،

" الحسن بن محمد بن ابي طلحة ٧٠٠،

" الحسين بن بشار - ٧٦٦، ٧٨٦،

" عمر بن عبدالعزيز عن بعض اصحابنا عنه ٧٦٥

" محمد بن عمرو بن سعيد - ٨١٣،

" يونس بن عبدالرحمن - ٢٠٥

❀ داود بن زربي: وكان اخص الناس بالرشيد، دخل على ابيعبدالله ع فقال كم عدة الطهارة، وكان ابن زربي الى جوار بستان ابيجعفر المنصور وقد القى اليه انه رافضي ٥٦٤ قال حملت الى ابي الحسن ع مالاً فاخذ بعضه فلما مضى بعث الي ابو الحسن الرضا فاخذه مني ٥٦٥

يروي عن ابي الحسن موسى ع ٥٦٥،

عنه: الضحاك بن الاشعث - ٥٦٥،

❀ داود بن سِرحان: قال لی ابو عبد الله ع فی کفن ابی عبیدة الحذاء، اذهب اصنع کما صنع الناس - ٦٨٨

یروی عن ابی عبد الله ع - ٢٨٧، ٤٣٣، ٦٨٨،

عنه: جعفر بن بشیر - ٦٨٨

〃 محمد بن سنان - ٢٨٧، ٤٣٣

ابو سلیمان الحمار داود بن سلیمان: سمعت ابا عبد الله ع یقول لأبی الجارود بمنی فی فسطاط - ٤١٧

یروی عن ابی عبد الله ع - ٤١٧

عنه: عبد الله المزخرف - ٤١٧.

❀ داود بن علی: لما اخذ داود المعلی بن خنیس حبسه واراد قتله فخرج وقال اشهدوا ان ما ترکت فهو لجعفر بن محمد ع فقالوا مات داود فقال ابو عبد الله ع انی دعوت الله علیه بدعوة بعث الله الیه - ٧٠٨، قال داود لابی عبد الله ع ما انا قتلته قال فمن قتله قال السیرافی - ٧١٠، قال ع یا داود قد اتیت ذنبا لا یغفره الله قتلت رجلا من اهل الجنة - ٧١١، ان معلی لا ینال درجتنا الا بما ینال منه داود بن علی، فلما کان من قابل ولی داود المدینة فقصده ودعاه و وسئله عن شیعة ابی عبد الله ع - ٧١٣،

❀ داود بن فرقد: قال لابی عبد الله ع - کنت اصلی عند القبر واذا برجل خلفی - ٦٤٠، ٦٤١، راجع داود بن ابی یزید

یروی عن ابی عبد الله ع - ٤١٢، ٤١٨، ٤٧٣، ٦٤٠، ٦٤١،

عنه: صفوان - ٤١٢، ٦٤١

〃 صفوان بن یحیی - ٤٧٣

〃 علی بن عقبه - ٤١٨، ٦٤٠

❀ داود ابو هاشم الجعفری، هو ابن القاسم: والفضل بن شاذان کان یروی عن جماعة منهم ابن ابی عمیر وصفوان بن یحیی وابی هاشم داود بن القاسم الجعفری - ١٠٢٩، له منزلة عالیة عند ابی جعفر وابی الحسن وابی محمد ع، وتدل روایته علی ارتفاع فی القول - ١٠٨٠،

یروی عن ابی الحسن علی بن محمد التقی - ٩١٥،

〃 ابی جعفر ع - ٤٩٥، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٥، ٩٣٢

عنه: ابو بصیر حماد بن عبید الله بن اسید الهروی ٩١٥

〃 الحسن بن ابی قتاده - ٩٢٢

〃 الحسین بن ابی لبابه - ٤٩٥

عنه: عبدالله بن جعفر ابو العباس ۹۲۳،
« فضل بن شاذان - ۹۲۵،
« محمد بن عیسی - ۹۳۲،
❁ داود بن محمد: یمکن ان یکون المراد الهندی
یروی عن احمد بن محمد - ۸۳۷
عنه: الحسن بن موسی - ۸۳۷
❁ داود بن محمد الهندی: کوفی ثقة
یروی عن بعض اصحابنا عن الرضاؑ - ۸۸۵،
عنه: ابراهیم بن هاشم - ۸۸۵،
❁ داود بن مهزیار: هو اخو علی بن مهزیار
یروی عن علی بن اسمعیل - ۱۳۷
عنه: احمد بن محمد الأقرع - ۱۳۷
❁ داود بن النعمان: وعلی بن الحکم هو ابن
اخته بیاع الأنماط - ۱۰۷۹، هو خیر فاضل
وهو عم الحسن بن علی بن النعمان واوصی بکتبه
لمحمد بن اسمعیل بن بزیع - ۱۱۴۱
یروی عن ابی عبدالله ؑ - ۳۶۳
« الکمیت الشاعر - ۳۶۳
❁ الدجال: وان ادرک الدجال آمن به
وان لم یدرکه آمن به فی قبره - ۷۴۱،
❁ دُرُست بن ابی منصور الواسطی: ثق ۸۱۰،
و ۸۱۱، مطلق، و فی ۱۰۴۹ - انه واسطی واقفی
یروی عن احمد بن هلال - ۲۵۳
« عبدالله بن یحیی الکاهلی - ۸۱۰، ۸۱۱،
« الکاظمؑ - ۳۶۴،
عنه: ابو یحیی الضریر - ۲۵۳
« عبیدالله بن عبدالله - ۸۱۰، ۸۱۱،
« محمد بن علی الهمدانی - ۳۶۴
❁ دِعبل بن علی الخزاعی: رثی اولیس فی
قصیدته التی یفتخر فیها علی نزار وینقض علی
الکمیت بن یزید - الا حییت عنا یا مدینا
- ۶۱۵، بلغنی ان دعبل بن علی وفد علی ابی
الحسن الرضاؑ بخراسان - ۹۷۰
❁ دلامة:
یروی عن یونس بن عبدالرحمن - ۹۴۸
عنه: الحسن بن میاح - ۹۴۸
❁ دهقان: قرأنا فی کتاب الدهقان
وخط الرجل فی القرویین: کذبوه - ۱۰۱۰ وقد
علمتم من امر الدهقان علیه لعنة الله وخدعته
وطول صحبته فأبدله الله بالایمان کفرا حین فعل

ما فصل - ١٠٢٠، اقول : يظهر من العنوان ان اسمه عروه ، وذلك التوقيع خرج من يد المعروف بالدهقان ببغداد في كتاب عبد الله بن حميد البيهقي وقد قرأته بخط مولانا - ١٠٢٨ في توقيع ابي محمد يا اسحق فاذا وردت بغداد فاقرء كتابنا على الدهقان وكيلنا وثقتنا والذي يقبض من موالينا - ١٠٨٨،

❀ دينار : وهو والد ابي حمزة ثابت ، قال حمدويه انه ثقة فاضل - ٣٥٧

❀ ذريح المحاربي : ابن محمد بن يزيد . قال ذريح المحاربي لابي عبد الله ع بالمدينة ما تقول في احاديث جابر؟ قال لقاني بمكة قال له عن احاديثه - ٦٩٩ء، الا حديثا سمعته من ذريح قال الرضا ع صدق ذريح - ٧٠٠

يروى عن ابي جعفر ع - ١٠٠

« ابي عبد الله ع - ٨٣، ٨٥، ١٧٧، ٣٤٠، ٦٩٨ء، ٦٩٩ء

« محمد بن مسلم - ٣٨١

عنه : جعفر بن بشير - ١٧٧، ٦٩٨ء

« الحسين بن عثمان - ٨٥

« صفوان بن يحيى - ٦٩٨ء

« عبد الله بن جبلة الكناني - ٣٤٠، ٦٩٩ء

« عبد الله بن عبد الرحمن الاصم - ٣٨١

« عبد الله بن المغيرة - ٨٣

« يونس بن عبد الرحمن - ٦٩٨ء

❀ الرازي : في توقيع ابي محمد ع يا اسحق وتجليل ذلك ابراهيم بن عبده الرازي رضي الله عنه اوالى من يسمى له الرازي - ١٠٨٨،

❀ ربعي : الظاهر كونه ابن عبد الله الآتي . يروى عن الهيثم بن حفص العطار - ٣٣٣

عنه : علي بن اسمعيل - ٣٣٣

❀ ربعي بن عبد الله (ابو نعيم) : قال عبد الله الطيالسي هو بصري ثقة وهو ابن الجارود - ٦٧٠ء

يروى عن غاسل فضيل بن يسار - ٣٨١

عنه : علي بن اسمعيل الميثمي - ٣٨١

❀ ربيع بن خثيم : من الزهاد الثمانية ، و كان مع علي ع ومن اصحابه ومن الزهاد الاتقياء ١٥٤

❀ ربيعة الرأي : قال زرارة حبست الى حلقة بالمدينة فيها عبد الله بن محمد وربيعة الرأي - ٢٤٩، اقول - هو ربيعة بن عبد الرحمن المدني الفقيه، عامي .

❀ رحيمه : وفي النسختين: رحيم. و زعمت رحيمه انها قالت لأبي الحسن الثاني ع ادع لعلي بن يقطين - ٨٢٠ - اقول - الظاهر ان الصحيح هو الرحيم، واشتبه في الكتابة العربية بالرحيمة، ثم صحفت الفعل والضمير لمطابقتها من النساخ .

❀ رزام مولى خالد القسري : كنت اعذب بالمدينة فكان يعلقني بالسقف، ووقعت من الكوة رقعة بخط ابي عبد الله ع - ٦٣٣ يروى عن ابي عبد الله ع - ٦٣٣

عنه: يونس بن القاسم البلخي - ٦٣٣

❀ رشيد الهجري : عن قنواء وبي بنته قال له علي ع كيف صبرك متى أرسل اليك دعي بني امية فقطع يديك، وكان علي ع يقول له انت رشيد البلايا والقى اليه علم البلايا والمنايا ١٣١، وقال له، انت تصلب على جذع هذه النخلة ثم دخل على عبيد الله بن زياد، فأمر بقطع يديه ورجليه، فاقبل يحدث الناس بالعظايم ١٣٢، فقال رشيد رحم الله ميثماً نسي ١٣٣ وكان الهجري مستضعفاً وكان عنده علم المنايا والأمام اولى بذلك - ٧٦٨،

يروى عن امير المؤمنين ع ١٣١،

عنه: قنواء - ١٣١

❀ رفاعة بن شداد البجلي : خرج في رهط منهم الأشتر يريدون الحج حتى قدموا الربذة وقد مات ابو ذر - ١١٨ وقال ابو ذر عن رسول الله ص يلي غسلي ودفني والصلوة علي رجال من امتي صالحون - ١١٧ . اقول - يدل هذا على صلاحه .

❀ رميلة : قال وعكت وعكا شديداً في زمان امير المومنين ع فقال لي يا رميلة ليس بمؤمن يمرض الا مرضنا لمرضه - ١٦٢، وكان رجلاً من اصحاب امير المومنين ع - ١٦٣، - اقول عنونه بعضهم في الزاء - زميلة

يروى عن علي ع - ١٦٢،

عنه: ابو سعيد الخدري - ١٦٢،

❀ رهم الانصاري : شيخ من الأنصار كان يقول بقولنا - ٨٥٨

❀ ريان بن شبيب : قال لخيزران الخادم ان وصلت الى ابي جعفر ع فقال له مولاك الريان يقرؤك السلام ويسألك الدعا - ١١٣٢ - اقول - انه سكن قم وهو ثقة روى عنه اهلها .

❁ ریّان بن الصلت الخراسانی: قال معمر بن خلاد سألنی رجل أن أستأذن له علی الرضاؑ وأسأله ان یکسوه قمیصاً، وهو الریان - ۱۰۳۵، کان الفضل بن سهل بعثه الی بعض کور خراسان فقال احبّ ان یستأذن له علی ابی الحسنؑ فاسلم علیه - ۱۰۳۶، قال الشاذانی سئلت الریان فقلت له أنا محرم وربما احتلمت، فقال لابنه محمّد قد حدّث بهذا - ۱۰۳۷،

یروی عن ابی الحسنؑ ۹۵۸،

ء یونس بن عبد الرحمن - ۱۱۰۴،

عنه: ابو العباس بن عبد الله بن سهل البغدادی ۱۱۰۴

ء علیّ بن ابراهیم بن هاشم - ۹۵۸،

❁ الزّبیر: قال محمد بن ابی حذیفة والله ما اعلم احداً اشرک فی دم عثمان الا طلحة والزبیر وعایشة - ۱۲ انه وسلمان ومقداد حلقوا رؤسهم لیقاتلوا ابا بکر - ۲۱۰، انّ اهل الجمل - قتل طلحة والزبیر وانّ معاویة - ۳۹۲، ۱۰ قول - فی ۱۸ عدّ من الثلثة الذین حلقوا رؤسهم ابا ذرّ وسلمان ومقداد وقال فما کان الا ثلثة

❁ زرّ بن حُبَیش: الاسدیّ الکوفی ابو مریم عدّه فی جمع من اصحاب علیؑ وفی ۹۵ قال: فیما روی من جهة العامّة.

یروی عن علیّ بن ابیطالبؑ - ۹۵

عنه: منهال بن عمرو - ۹۵،

❁ زُرارة: الذی کان فی دار الولید بن عقبة اقول - یظهر من ۱۳۸ کونه رجلاً بالکوفة حدود سنة ۸۰ ساکناً فی دار الولید، وذکر فی رجال العامّة عدّة من التابعین المسمّون بهذا الاسم.

❁ زُرارة بن أعیَن: انه من حواریّ الصادقینؑ ۳۰ قال ابو عبد اللهؑ انّ اسمک فی اسامی اهل الجنة بغیر الف قال اسمی عبد ربّه ولکنّی لقبت بزرارة ۲۰۸، قال زرارة: اسمع والله بالحرف من جعفر بن محمّدؑ فازداد به ایماناً - ۲۰۹، قال الصادقؑ لولا زرارة لظننت انّ احادیث ابی ستذهب ۲۱۰، قلت انّ زرارة قد روی عن ابی جعفرؑ قال الصادقؑ: امّا ما رواه زرارة فلا یجوز لک ردّه وامّا ما فی الکتاب - ۲۱۱، ۲۱۴، قال زرارة: والله لو حدّثت بکلّما سمعته من ابی عبد اللهؑ لانتفخت - ۲۱۲، قال جمیل والله ما کنّا حول زرارة الا بمنزلة الصبیان فی الکُتّاب ۲۱۳،

قال ابو عبد الله: احب الناس الى اربعة منهم زرارة ٢١٥، ٤٣٨، شكى فيض بن المختار عن الأختلاف. فقال ابو عبد الله فاذا اردت حديثا فعليك بهذا الجالس، فقالوا هو زرارة ٢١٦، رحم الله زرارة لولاه ونظرائه لاندرست آثار أبي ٢١٧، زرارة من السابقين المقربين ٢١٨، هو من حفاظ الدين ومن امناء أبي ومن السابقين ٢١٩، وقال الصادق ايضا: وكان أبي ائتمنهم على حلال الله وحرامه وهم مستودع سرّي ٢٢٠، قال الصادق انما اعيبك فاعاً منّي عنك. واما السفينة فكانت لمساكين فلا يضيقن صدرك ٢٢١، وقال: انا والله احب لك الخير وانا والله عنك راض فما تبالي ٢٢٢، وقال: يا زرارة منا أهل انت؟ وكل من ادرك زرارة ادرك اباعبد الله لانه توفي و زرارة مريض ٢٢٣، وقال: لمحمد بن ابي عمير انت رسولي الى زرارة ٢٢٤، اترى احداً كان اصدع بحق من زرارة ٢٢٥، وقال: لابي بصير انت رسولي اليه فقل له صل الظهر ٢٢٦ قال حمران لابي عبد الله ما تقول فيما يقول زرارة ان مواقيت الصلوة ٢٢٧، قال زرارة واما جعفر فان في قلبي عليه لفتة ٢٢٨، قال الرضا كيف تقولون في الاستطاعة بعد يونس فذهب فيها مذهب زرارة وهو الخطاء ٢٢٩، ولم يليبل ايمانهم بظلم، هو والله ما احدث زرارة و ابو حنيفة ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٩، قال حمزة لأبي عبد الله: انك برئت من عمي زرارة؟ ٢٣٢، وقال قلت له انك لعنت عمي زرارة؟ ٢٣٣، ان زرارة روى عنك في الاستطاعة شيئا ٢٣٤، ٢٣٥، ائت زرارة وبريد فقل لهما ما هذه البدعة ٢٣٦، ٢٣٧ لعن الله زرارة ٢٣٧، ٢٤٢، ٤٣٦ ما يريد بنو اعين الا ان يكونوا على غلب ٢٣٨، لا يموت زرارة الا تائبا ٢٣٩، ما احدث احد في الاسلام ما احدث زرارة ٢٤٠، ليس من ديني، اعني قول زرارة ٢٤١، ٢٤٣ فانهما عجلا المحيا وعجلا الممات ٢٤٤، هذا والله من الذين وصفهم الله وقدمنا الى ما عملوا من عمل ٢٤٥، أما تعجب من زرارة يسألني عن أعمال هؤلاء ٢٤٧، قال لزيد بن علي ما تقول في رجل من آل محمد استنصرك ٢٤٨، قال له

سل ربيعة الرأى عن شئ مما اختلفتم؟ ٢٤٩،
قال الصادق ع: انّ هذا من مسائل آل أعين
٢٥٠، قال لابنه عبيد فشدّ راحلتك وامض
الى المدينة حتى تأتيني بصحة الامر ٢٥١، ٢٥٤-٢٥٥
قال جميل ما كنا حول زرارة الا بمنزلة الصبيان
فلما مضى ابو عبد الله ع ارسل ابنه ٢٥٢، قال
ابو الحسن ع: انّ زرارة شكّ في امامتي ٢٥٣،
قال ابو الحسن ان زرارة ممن خرج من بيته مهاجرا
٢٥٤، ٢٥٥، لما اشتدّ به قال ناولني المصحف
٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٦، قال زرارة لا ترى
على اعوادها غير جعفر ٢٥٨ قال انّ في احاديث
الشيعة ما هو اعجب ٢٦٠ كنت أرى جعفرا
اعلم مما هو ٢٦١ انّ قوما يعارون الايمان و
زرارة منهم ٢٦٣، قال له ابو بصير لو علمت انّ
هذا من رأيك ٢٦٤، سئلت عن ابي عبد الله
عن التشهد ٢٦٥، قال ابو عبد الله ع لا تأذن
له فانه يريدني على الغدر ٢٦٦، وقال ع: ان
مرض فلا تعده وان مات فلا تشهد جنازته
٢٦٧، انّ الله قد نكس قلب زرارة كما ٢٦٨،
ليس من ديني ٢٦٩، وبقي زرارة الى عهد ابي الحسن ع

٢٧٠، قال ربيعة الرأى لابي عبد الله ع ما هؤلاء
الأخوة الذين يأتونك من العراق ٢٧١، قال عامر
بن عبد الله انّ امرأتي تقول بقول زرارة ومحمد
بن مسلم في الاستطاعة؟ قال ابو عبد الله ع انهما
ليسا بشئ من ولايتي ٢٨٢، وقال ع: يا ابا الصباح
هلك المتريسون في أديانهم منهم زرارة ٢٨٣،
٣٥٠، ٤٣٥، وقال ع لجميل: بشّر المخبتين
بالجنة منهم زرارة اربعة نجباء امناء الله على حلاله
وحرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست
٢٨٦، انّ اصحاب ابي كانوا زينا منهم زرارة
هؤلاء القوامون بالقسط هؤلاء السابقون ٢٨٧
٤٣٣، قدمت المدينة وانا شاب امرد فدخلت
سراء قالا بي جعفر ع ٣٠٨، لوددت ان كل شئ
في قلبي في قلب اصغر انسان ٣٠٩، هم احبّ
الناس الي احياءا وامواتا ولكنهم يجيئوني
فيقولون ولا اجد بدا ٣٢٥، ٣٢٦، ٤٣٤،
حكى عن ابن فضال: كان الحكم بن عتيبة من
فقهاء العامة واستاذ زرارة وحمران والطيار
قبل ان يروا هذا الامر ٣٧٠، اجتمعت العصابة
على تصديق هؤلاء الاولين من اصحاب، وافقه

الستة زرارة ٤٣١، أو ناد الارض واعلام الدين اربعة ومنهم زرارة - ٤٣٢، قال ان ابن المفضل صنف لهم صنوف الفرق وقال في كتابه وفرقة يقال لهم الزرارية - ٤٧٩، فقال زرارة ان الهواء ليس بشيء وليس بمخلوق قال لا تقل بقول زرارة - ٤٨٢، قال الشاك اريد ان اناظرك في الفقه قال ابو عبد الله يا زرارة ناظره - ٤٩٤، ان عدة من اهل الكوفة كتبوا الى ابي عبد الله ان المفضل يجالس الشيطان واصحاب الحمام، منهم زرارة ومحمد بن مسلم وابو بصير - ٥٩٢،

يروى عن ابي جعفر - ١٣، ٨٧، ٩٠، ٩١، ٩٢، ١١٤، ١٦٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٣٠٨، ٣٦٦، ٣٨٧، ٤٤٤، ٥٤٤،

" ابي عبد الله - ٢٥، ٢٧، ٢٠٨، ٢٢٧، ٢٤٨، ٢٦١، ٢٦٤، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٣٥، ٤٠٧، ٥٣٧،

" زيد بن علي - ٢٤٨

" سالم بن ابي حفصة - ٤٢٣، ٤٢٤،

عنه: ابان بن عثمان - ١٦٦

" ابن بكير - ٢٥، ٨٧، ٢٠٨، ٢٧٤، ٣٠١، ٣٠٩، ٣٣٥، ٥٤١

" ابن سكان - ٢٢٨، ٢٥٧، ٢٦١، ٤٤٤،

" ابو خالد - ٢٤٨

" ثعلبة بن ميمون - ١٣، ٢٧

" جميل بن دراج - ٢٥٥

" حريز - ٣٨٧، ٤٠٧

" حسن بن موسى - ٣٠٠، ٤٢٤

" حماد بن عثمان - ٥٣٧

" عبد العزيز العبدي - ٩٠

" عبد الله بن زرارة - ٢٥٤

" عبيد بن زرارة - ٢٦٦

" علي بن عطية - ٢١٢

" عم علي بن احمد بن بقاح - ٢٦٤

" عمر بن اذينة - ١١٤، ٢٢٧، ٣٠٨

" محمد بن حمران - ٢٦٠

" منصور بن اذينة - ٩٢

" هشام - ٤٢٣

" هشام بن سالم - ٩١، ٢٠٩، ٢٥٨، ٢٥٩

❁ زُرعة : الظاهر انه ابن محمد الحضرمي بقرينة روايته عن سماعة .

يروى عن سماعة - ٤١٦

عنه: الحسين بن محمد بن عمران - ٤١٦

❀ زرعة بن محمد الحضرمي: واقفي، قال الرضاء كذب زرعة ليس هكذا حديث سماعة انما قال صاحب - ٩٠٤

يروى عن سماعة بن مهران - ٩٠٤

عنه: الحسن بن قياما الصيرفي - ٩٠٤

❀ زكريا: يمكن كونه ابن يحيى الواسطي، بقرينة رواية محمد بن عيسى عنه.

يروى عن ابن مسكان - ٥٣٩

عنه: محمد بن عيسى - ٥٣٩

❀ زكريا بن آدم القمي: قال ابو جعفر الثاني ع جزى الله صفوان ومحمد بن سنان و زكريا عني خيرا فقد وفوا لي - ٩٦٤، قلت للرضاء اني اريد الخروج عن اهل بيتي؟ فقال لا تفعل فانهم تدفع عنهم - ١١١١، فقال خذ من زكريا بن آدم المأمون على الدين والدنيا - ١١١٢، روى علي بن مهزيار عن بعض بكتابه ودعاء الرضاء له - ١١١٣، خرجنا بعد وفاة زكريا بثلثة اشهر نحو الحج فلتلقانا كتابه ع - ١١١٤، قال ابو جعفر ع وقد كان من خدمة زكريا لأبي ومنزلته عنده، غير اني احتجت الى المال الذي عنده - ١١١٥، - اقول - انه مدفون بقم في مقبرة مشهورة به قريبة من قبر صاحب - القوانين

يروى عن الرضاء ١١١١، ١١٥٠،

عنه: محمد بن حمزه ١١١١، ١١٥٠،

❀ زكريا بن سابق: قال وصفت الأئمة ع لأبي عبد الله ع قال ع قد ثبت الله لسانك و هدى قلبك - ٧٩٣

يروى عن ابي عبد الله ع - ٧٩٣

عنه: ابو الصباح - ٧٩٣

❀ زكريا بن سابور: وقد حضر وكان له ورع واخبات فبسط يده وقال ابيضت يدي يا علي قال ابو عبد الله ع رآه والله رآه - ٦١٤،

عنه: سعيد بن يسار - ٦١٤،

❀ زكريا اللؤلؤي: الظاهر انه ابن يحيى الحافظ اللؤلؤي، عامي

يروى عن ابراهيم بن شعيب - ٨٩٦

عنه: محمد بن عبد الله بن مهران - ٨٩٦

❀ زكريا بن يحيى الواسطي ابو يحيى:

يروى عن الرضاء - ٣٩٩

عنه: احمد بن محمد بن عيسى - ٣٩٩

" محمد بن عيسى - ٣٩٩

❁ زیاد بن ابیه : کتب الحسین ع الی معاویة اولست المدعی زیاد بن سمیة المولود علی فراش عبید ثقیف فزعمت انا ابن ابیات وقد قال رسول الله ص الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم سلطه علی العراقین یقطع ایدی المسلمین وارجلهم ویسمل اعینهم ویصلبهم علی جذوع النخل اولست صاحب الحضرمیین الذین کتب فیهم ابن سمیة انهم کانوا علی دین علی ع فکتبت ان اقتل کل من کان علی دین علی ع ۹۹،

❁ زیاد بن ابی الحلال : کوفی ثقة .
یروی عن ابیعبدالله ع - ۲۳۴، ۳۳۶، ۳۶۳
عنه : علی بن الحکم - ۳۳۶، ۳۶۳،
« محمد بن ابی القاسم باجیلویه - ۲۳۴

❁ زیاد بن ابی رجاء : قال ابن فضال الله ثقة - ۶۴۷ - اقول - قال بعض انه هو ابن عیسی ابو عبیدة الحذاء الآتی .

❁ زیاد بن عیسی ابو عبیدة الحذاء : لما دفن ابو عبیدة زیاد الحذاء قال ابو عبدالله ع انطلق بنا حتی نصلی علیه - ۸۱۷، وقال ع فی کفنه انما الحنوط الکافور - ۸۸۶
یروی عن ابیجعفر ع ۴۲۷، ۴۲۸
یروی عن ابیعبدالله ع ۲۱۸
عنه : ابان بن عثمان ۲۱۸
« فضیل الاعور - ۴۲۷، ۴۲۸

❁ زیاد الفندی ابن مروان : هو احد الکان الوقف بغدادی - ۸۸۶، قال محمد بن اسمعیل کنت مع زیاد الفندی حاجا ولم نکن نفترق، قال زیاد کنت مع ابی الحسن بالابطح وعلی ابنه عن یمینه فقال یا ابا الفضل هذا ابنی علی قوله قولی - ۸۸۷، وکان ذلک سبب فقههم وکان عند زیاد سبعون الف دینار - ۸۸۸، ۹۴۶
یروی عن ابی الحسن ع ۸۸۷،
« ابیعبدالله ع - ۳۰۴، ۷۵۲
« علی بن یقطین - ۸۰۶
عنه : محمد بن اسمعیل بن ابی سعید الزیات ۸۸۷،
« محمد بن عیسی - ۳۰۴، ۷۵۲، ۸۰۶

❁ زیاد بن المنذر ابو الجارود : والجارودیة من الزیدیة تنسب الیه، وفی النسخ ۱۶۴ ابو الجزور وهو محرف ظاهرا بقرینة ۸ فان الروایتین واحدة، وفیها ابو الجارود، استأذن هو وزرارة فقال ابو عبدالله ع

ادخلهما فانهما عجلا المحيى وعجلا الممات ۲۴۳، وكان راس الزيدية - ۴۱۹ - ابو الجارود زياد بن المنذر الأعمى السرحوبي وتنسب اليه السرحوبية من الزيدية ۴۱۳، قال ابو عبد الله ان الله قلب قلب ابى الجارود كما قلبت ۴۱۴، وقال لايموت الا ثابتا - ۴۱۵ وقال ء من الكذابين المكذبين الكفار عليهم لعنة الله - ۴۱۶ وقال لأبي جارود بمنى رافعا صوته، وكان والله ابى امام اهل الارض حيث قال ۴۱۷

يروى عن ابى جعفر ء ۴۱۹

" اصبغ بن نباته - ۸، ۱۶۴

" جويرية بن مسهر العبدى - ۱۶۹

" عمرو بن قيس المشرقى - ۱۸۱

" قاسم بن عوف - ۱۹۶

عنه: اسمعيل بن بزيع - ۸

" الحكم والد على - ۱۸۱

" عمرو بن خالد - ۴۱۹

" محمد بن سنان - ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۹۶

زيد بن أرقم: من السابقين الذين رجعوا الى امير المؤمنين - ۷۸

زيد الحامض: كذا في النسخ، وفي المطبوعة ونسخة: محمد بن زيد الحافظ. يروى عن موسى بن عبد الله - ۳۴۵

عنه: فضيل - ۳۴۵

زيد بن حصين الهمداني: في بعض النسخ: يزيد بن حصين. وفي بعض: بُرَيْر بن خُضَير. وكان يقال له سيد القراء قال للحبيب يا اخى ليس هذه بساعة ضحك - ۱۳۳ - اقول - الظاهر ان الصحيح بُرَيْر بن خضير كما في شعره: انا بريء ابى خضير

زيد الشحام ابو اسامة زيد بن محمد بن يونس قال كنا عند ابى عبد الله ء فدخل عليه زرارة ۲۶۲، قال انى لأطوف حول الكعبة وكفى في كف ابى عبد الله ء فقال يا شحام انى طلبت الى الهى في سدير - ۳۷۲، قال لابى عبد الله ء اسمى في كتاب اصحاب اليمين قال نعم ۴۱۸ ء قال ابو عبد الله ء كأنى انظر اليك في درجتك

من الجنة ورفيقك فيها الحارث بن المغيرة النصري - ٦١٩، كنت عند ابي عبد الله اذ مر الحسن بن خنيس فقال أتحب هذا ٧٥٣
يروى عن ابي جعفر ع - ٦
" ابي عبد الله - ٥٥، ٢٦٢، ٣١٣، ٣٦٨، ٣٧٢، ٤١٥، ٤٦٤، ٥٠٨، ٥١٠، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٧، ٧٥٣
" زرارة - ٣٦٨
" عبد الله بن عطاء - ٣٨٦
عنه: ابراهيم بن عبد الحميد - ٢٦٢، ٣٦٨، ٥١٠
" ابراهيم بن عبد الحميد الصنعاني - ٧٥٣
" بكر بن محمد الأزدي - ٣٧٢
" الحسين بن المختار - ٥٥، ٤١٥، ٦٢٧
" عمن رواه عن مروك - ٣١٣، ٦١٨
" محمد بن سنان - ٥٠٨
" محمد بن الفضيل - ٤٦٤
" محمد بن الوضاح - ٦١٩
" هارون بن الخارجة - ٣٨٦
زيد بن صوحان: لما صرع زيد جاء امير المؤمنين ع يوم الجمل وجلس عند رأسه فقال رحمك الله يا زيد قد كنت خفيف المؤنة عظيم المعونة - ١١٩، فمن زهاد التابعين ورؤسائهم زيد بن صوهان، وكتب عائشة من البصرة اليه الى الكوفة: أن اجلس في بيتك وخذل الناس عن علي، وجوابه - ١٢٠، اقول هو اخو صعصعة ولهما مسجدان قرب مسجد البهلة
زيد بن عبد الرحمن بن عبد يغوث: لما سمع قول حذيفة الحمد لله الذي لم اوال ظالما، قال كذب والله لقد والى على عثمان فاجابه بعض ان عثمان والله - ٧٢
زيد بن علي ع: قال لزرارة عند ابي عبد الله ما تقول يا فقي في رجل من آل محمد استنصرك ٢٤٨، قال لو من الطاق في محضر ابي عبد الله بلغني انك تزعم ان في آل محمد اماما مفترض الطاعة؟ ٣٢٨، ٣٢٩، قال ابو جعفر ع اذ نظر الى زيد: هذا سيد اهل بيتي والطالب بأوتارهم ٤١٩، قال الحسن بن الحسين فان شرب مسكرا فان زيدا ليس ببني ولا وصي نبي وانما هو رجل من آل محمد يصيب ويخطئ ٤٢٠،

ابو الصبار وكان من اصحاب زيد ٤٢١،
قال سالم بن ابي حفصة عند الله يحتسب
مصابنا برجل اذا حدث قال: قال رسول
الله ص ٤٢٣، وعند ابي جعفر اخوه زيد
فالتفت اليهم زيد وقال انتبرؤون من
فاطمة تبرتم امرنا - ٤٢٩، يوسف بن عمر
هو الذي قتل زيدا وكان على العراق، و
قطع يدي خالد وهي امرأة صالحة مائلة
الى زيد بن علي - ٤٣٢ قال رحمه الله أما
انه كان مؤمنا وكان عارفا وكان عالما
وكان صدوقا أما انه لو ظفر لوفى، اما انه
لو ملك لعرف كيف - ٥٠٤ قال عبد الله
بن سيابر دفعني ابو عبد الله دنانير لأقسمها
في عيالات من اصيب مع عمه زيد - ٥٢٢ء
قال ابو الصباح فاتيت وسلمت زيدا
فقلت يا ابا الحسين بلغني انك قلت
الائمة اربعة ثلثة مضوا والرابع هو القائم
٥٥٤ء، قال ابو عبد الله رحم الله عمي زيدا
ما قدر ان يسير بكتاب الله ساعة ٥٥٤ء
قال سليمان بن خالد والله لبؤم من جعفر
خير من زيد ايام الدنيا، وقص عليه القصة
فقال زيد: جعفر اما منا في الحلال والحرام
٦٨٤ء قال لسورة بن كليب كيف علمتم
ان صاحبكم على ما تذكرون؟ قلت على
الخبير سقطت كنا نأتي اخاك ٦٠٤ء قال
رجل من الزيدية لأبي خالد ما منعك ان تخرج
مع زيد؟ قال قلت ان كان احد في الأرض
مفروض الطاعة - ٧٧٣، دخل ابو بكر
الحضرمي وعلقمة عليه فجلس احدهما عن
يمينه والآخر عن يساره وكان بلغهما انه
قال ليس الامام - ٧٨٨، هما رجلان من
الزيدية يزعمان ان سيف رسول الله ص
عند عبد الله بن الحسن فقال كذبوا لا
والله ما رآه عبد الله ولا ابوه - ٨٠٢،

❀ زيد بن المعدل: وفي بعض النسخ:
المعذل، العدل.
يروي عن عبد الله بن سنان - ٤٧
عنه: صالح بن فرج - ٤٧

❀ سالم بن ابي حفصة: قال الصادق ع
لزرارة عليك بالبلهاء قال مثل التي تكون

على رأى الحكم بن عتيبة وسالم بن ابى حفصة
قال لا التى لا تعرف ما انتم عليه ولا تنصب ٢٢٣
ذكر ابو عبد الله كثير النوا وسالم بن ابى حفصة
وابا الجارود فقال كذابون مكذبون عليهم
لعنة الله ٤١٦ والبترية هم اصحاب كثير
النوا والحسن بن صالح وسالم بن ابى حفصة
٤٢٢، قال دخلت على ابى عبد الله فقلت
عند الله نحتسب مصابنا برجل - ٤٢٣،
قال لزرارة تأتم بامام لا يعرف هذا، قال
ابو جعفر ع انه والله لا يؤل الى خير ابدًا
٤٢٤، قال ابو عبد الله ع ما يريد سالم منى
ايريد ان اجيئ بالملائكة - ٤٢٥، قال
أبان ان سالم كان مرجيا - ٤٢٦، قال
ابو جعفر ع ويل سالم يا ويل سالم ما يدرى
سالم ما منزلة الامام - ٤٢٧، ٤٢٨، انه كان
مختفيا من بنى امية بالكوفة فلما بويع لأبى
العباس خرج محرما فلم يزل يلبى حتى أناخ
بالبيت ٤٢٨، دخلوا على ابى جعفر ع وعنده
اخوه زيد، قال زيد اتتبرؤن من فاطمة
بترتم امرنا تبركم الله ٤٢٩، قال ابو جعفر ع

انهم اضلوا كثيرا ممن ضل - ٤٣٩،
يروى عن ابى جعفر ع ٤٢٤،
" ابى عبد الله ع - ٤٢٣
عنه: زرارة ٤٢٣، ٤٢٤،
❀ سالم صاحب بيت الحكمة: كتب مع
هشام بن الحكم فى مسجده حيث أتاه سالم
صاحب بيت الحكمة فقال له ان يحيى بن
خالد يقول، فانصرف سالم ابن عم يونس
بهذا الكلام فقصه - ٤٨٠
❀ سالم بن مكرم ابو خديجة الجمال: وهو
صالح من اهل الكوفة وكان جمالا حمل ابا
عبد الله ع من مكة الى المدينة وقال له اكتن
بابى سلمة وكان من اصحاب ابى الخطاب،
سقط بين القتلى فتخلص ثم تاب - ٦٦١
يروى عن ابى عبد الله ع - ٤٩، ٣٩١
عنه: احمد بن عائذ - ٣٩١
" عبد الرحمن بن محمد بن ابى حكيم - ٤٩
❀ سدوشب: وفى نسخة: سيدوست.
والممقانى ضبطه سيدوسب. فلما حج -
سدوشب ختن طاهر بن الحسين عظمه

الناس لقدره وحاله ومكانه من السلطان فلم يصر اليه ابن فضال - ٩٩٣

❀ سدير بن حكيم الصيرفي : قال ابو عبدالله سدير عصيدة بكل لون - ٣٧١، وقال يا شحام انى طلبت الى الهى فى سدير وعبد السلام وكانا فى السجن فوهبهما لى - ٣٧٢، ابو طالب لم يدرك سديرا - ١٠٧٤، وبكر بن محمد كان ابن اخى سدير الصيرفى - ١١٠٧،

يروى عن ابيجعفر - ١٢، ٣٢، ١٩٧، ٤٢٩

" ابيعبدالله - ٥٥١

" ابيه - ١٣٨

عنه: بكر بن محمد وهو ابن اخيه - ١١٠٨

" حنان بن سدير - ١٢، ٣٢، ١٣٨، ٥٥١

" حسين بن عثمان الرواسى - ٤٢٩،

" هشام بن المثنى - ١٩٧

❀ سرحه : قال ابو جعفر لجارية له يقال لها سرحة هاتى الخوان فلما جاءت ٣٩٤

❀ السرى : قال ابو عبدالله ان بنانا والسرى وبزيعا لعنهم الله تراءى لهم الشيطان - ٥٤٧، ثم ذكر ابو عبدالله للغيرة وبزيعا والسرى وابا الخطاب فقال لعنهم الله انا لا نخلو من كذاب ٥٤٩

❀ سعد : كتب على الى والى المدينة لا تعطيه من الفيئ - ٨٢ - اقول - هو ابن ابى وقاص.

❀ سعد الاسكاف : قلت لابيجعفر انى لاجلس فاقص واذكر فضلكم قال وددت ان على كل ثلثين ذراعا قاصا مثلك ٣٨٤، قال حمدويه: سعد الاسكاف و سعد الخفاف وسعد بن طريف واحد، ادرك على بن الحسين وكان ناووسيا وقف على ابى عبدالله - ٣٨٤ اقول - الاسكاف بمعنى الخفاف، واسم ابيه طريف راجع سعد بن طريف .

❀ سعد الحلاب ابو عمرو : كذا فى النسخ وفى بعض النسخ، الجلاب، . ابو عمر.

يروى عن ابيعبدالله - ٤٢٢

عنه : محمد بن فضيل - ٤٢٢

❀ سعد بن سعد القمى : قال ابو جعفر الثانى جزى الله صفوان ومحمد بن سنان وزكريا بن آدم وسعد بن سعد عنى خيرا فقد وفوا لى - ٩٦٣ .

❀ سعد بن صباح الكشّي : في النسخة والمطبوعة في ٤٢٩ و١٠٢٣ : سعد بن جناح الكشّي .

يروى عن علي بن محمد - ٤٢٢

" علي بن محمد بن يزيد القمي - ٤٢٩

" محمد بن ابراهيم الورّاق السمرقندي ١٠٢٣

عنه : الكشّي - ٤٢٢، ٤٢٩، ١٠٢٣

❀ سعد بن طريف : راجع سعد الاسكاف

يروى عن ابي جعفر ع ٣٨٤

" اصبغ بن نباتة - ١٥٦

عنه : حفص بن محمد المؤذن - ٣٨٤

" علي بن الحسن القرني - ١٥٦

❀ سعد بن عبادة : كان لستة أولاد كلهم قد نصر رسول الله ص فيهم قيس بن سعد، وسعد لم يزل سيّداً في الجاهلية والاسلام وابوه وجده وجدّ جدّه لم يزل فيهم الشرف، وكان سعد يجير فيجار لسوددِه وهو وابوه لم يزل اصحاب اطعام - ١٧٧،

❀ سعد بن عبد الله بن ابي خلف : وقد يروى الكشّي عنه بلا واسطة ظاهراً عند وجود القرينة على الحذف كما في ٥٤٢ وما بعدها، و٧٤٦ و١٠٩٩ اقول - وهو الأشعري القمّي من مشايخ الأمامية وفقهائهم المتوفى في راس ثلثمائة

يروى عن ابراهيم بن مهزيار - ١٠١٢

" ابراهيم بن هاشم - ٥٧٩

" احمد بن محمد بن عيسى - ١٧٣، ١٧٥، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٥٤، ٢٧٣، ٢٧٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٥٣٣، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٧٠، ٥٨٥، ٥٩٤، ٦٠١، ٦٠٦، ٦٢٠، ٩٦٣، ٩٦٦، ١٠٤٨، ١١٥٠،

" احمد بن الهلال - ٢٢٣، ٩٦٥، ١١٢٢

" ايوب بن نوح - ٥٥٠، ٩٦٢

" بعض اصحابنا - ١٠٩٦

" جنيد - ١٠٠٦

" حسن بن عبد الله بن المغيرة - ٥٥٠

" حسن بن علي الزبوني - ٦٧٥

" حسن بن علي بن موسى بن جعفر ع ٢٥٣

" حسن بن موسى الخشاب - ١١١، ٤٠٠،

۵۴۲، ۵۵۰، ۵۸۷
" سهل بن زیاد الآدمی - ۹۹۶
" عبد الرحمن بن حماد الکوفی - ۹۶۸
" عبد الله الحجال - ۳۰۹، ۳۱۰
" عبد الله بن علی بن عامر الأشعری - ۵۴۵
" عبد الله بن محمد بن عیسی - ۱۷۵-۲۱۴
" علی بن اسمعیل - ۸۱۳
" علی بن اسمعیل بن عیسی - ۲۲۵
" علی بن الریان - ۱۰۶۷
" علی بن سلیمان بن داود الرازی - ۲۱۸/۲۲۰
" قاسم بن محمد الاصبهانی - ۱۸۹
" محمد بن احمد بن یحیی - ۷۷۱
" محمد بن اسمعیل - ۸۱۳
" محمد بن الحسن - ۴۰۰
" محمد بن الحسین بن ابی الخطاب - ۱۷۵
۲۱۴، ۲۱۶، ۵۴۲، ۵۸۷، ۷۴۵، ۹۶۹
" محمد بن حمزه - ۱۱۱۱
" محمد بن خالد الطیالسی - ۱۷۴، ۵۴۹-۹۰۹
" محمد بن عبد الجبار الدهلی - ۵۷۰
" محمد بن عبد الله المسمعی - ۲۲۰، ۲۲۲
۲۵۴، ۲۸۷، ۳۳۲، ۴۳۳، ۹۰۸
" محمد بن عثمان بن رشید - ۲۵۱
" محمد بن عثمان العبدی - ۱۷۰
" محمد بن عیسی بن عبید - ۱۱۱، ۱۷۱،
۱۷۲، ۴۰۱، ۵۵۰، ۶۷۳، ۷۴۶، ۹۰۷،
۹۹۹، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۴۷،
۱۰۴۸، ۱۱۱۲،
" هارون بن الحسن بن محبوب - ۲۲۱
" هیثم بن ابی مسروق - ۲۱۴
" یعقوب بن یزید - ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
۵۴۱، ۵۷۰،
عنہ: ابراهیم بن محمد - ۵۸۵
" حسین بن حسن بن بندار القمی - ۱۱۱
۱۷۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۹۸،
۴۰۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۵۴۱، ۵۷۰، ۵۸۷،
۷۴۵، ۹۶۹، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳،
۱۰۴۷، ۱۰۴۸
" محمد بن قولویه - ۲۰، ۱۱۱، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰،
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴،
۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۵۴۱،

۵۷۹، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۲۰، ۶۷۳،
۶۷۵، ۷۷۱، ۸۱۳، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹
۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۸، ۱۰۱۲
۱۰۱۳، ۱۰۶۷، ۱۰۹۶، ۱۱۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۲۲، ۱۱۵۰

❀ سعد بن مالك = ابو سعيد الخدري.

❀ سعيد بن ابي الجهم: من ولد قابوس بن النعمان بن المنذر، وآل ابي الجهم بيت بالكوفة.

يروى عن نصر بن قابوس - ۸۴۹

عنه: احمد بن محمد بن ابي نصر - ۸۴۹

❀ سعيد الأعرج: كنّا عند ابي عبد الله ع فاستأذن له رجلان فقال احدهما افيكم امام مفترض الطاعة - ۸۰۲.

يروى عن ابي عبد الله ع - ۸۰۲

عنه: معوية بن عمّار - ۸۰۲

❀ سعيد بن جُبَير: قال ابن شاذان لم يكن في اوّل امر السجّاد ع الّا خمسة منهم سعيد بن جُبَير ۱۸۴، انّه كان يأتمّ بعلي بن الحسين ع وهو يثني عليه وما كان سبب قتل الحجّاج له الّا عليهذا وكان مستقيمًا ولمّا دخل على الحجّاج - ۱۹۰،

❀ سعيد بن جَناح: بغدادي يروى عن الرضاء

يروى عن عدّة من اصحابنا - ۴۶۰

عنه: محمد بن عيسى - ۴۶۰

❀ سعيد بن حمّاد: هو والد الحسن و الحسين ابنا سعيد الأهوازيان وكان يعرف بدندان - ۱۰۴۱

❀ سعيد العطّار: لم اجد له ذكرًا

يروى عن حمزة الزيّات - ۸۸۲

عنه: ايوب بن نوح - ۸۸۲

❀ سعيد بن غزوان: اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن درّاج و عبد الرحمن بن الحجّاج ومحمّد بن حمران وسعيد بن غزوان فسألوا هشام ان يناظر - ۵۰۰

❀ سعيد بن قيس: انّه من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهّادهم - ۱۲۴

❀ سعيد بن المسيّب: من حواري السجّاد ع ۲۰، قال ابن شاذان: لم يكن في اوّل امر السجّاد الا خمسة انفس منهم سعيد ربّاه

امیر المؤمنینؑ وکان حزن جد سعید أوصی الی علیؑ - ۱۸۴، ان طارقا نزل ذا المروة عاملا علی المدینة فلقی بعض بنی امیة واخبره بانه مامور بقتل سعید - ۱۸۵، لما مر بجنازة السجاد لم یبق فی المسجد الا سعید - ۱۸۵، ۱۸۶، قال خرجت مع السجاد فصلی رکعتین فلم یبق حوله شجرة - ۱۸۷، ۱۸۸، قال السجاد سعید بن المسیب اعلم الناس بما تقدمه من الآثار وأفهمهم فی زمانه - ۱۸۹، انه کان یفتی بقول العامة وکان اخر اصحاب رسول اللهؐ فلذلک نجی من الحجاج - ۱۹۵،

❁ سعید بن منصور: قال خنان بن سدیر کنت جالسا عند الحسن بن الحسین اذ جاء سعید وکان من رؤساء الزیدیه فقال ما تری فی النبیذ - ۴۲۰،

❁ سعید بن یسار: حضرت عند موت زکریا بن سابور ثم دخلت علی ابی عبداللهؑ وعنده محمد بن مسلم قالؑ اخبرنی - ۶۱۴
یروی عن ابی عبداللهؑ - ۶۱۴
" عبداللہ بن ابی یعفور - ۶۰۰،

عنه: ابراهیم بن عبدالحمید - ۶۰۰
" پولس بن یعقوب - ۶۱۴

❁ سعیده مولاة جعفرؑ: ذکر الرضاؑ انها کانت من اهل الفضل تعلم کلما سمعت من ابی عبداللهؑ وکانت عندها وصیة رسول اللهؐ - ۶۸۱

❁ سفیان: یظهر من روایة ابی نعیم المتوفی سنة ۲۱۹، ان المراد هو سفیان بن عیینة المتوفی سنة ۱۹۸، وهو من اعلام العامة وصرح به فی ۱۶۱
یروی عن ابی اسحق - ۶۶
" ابی قیس الاودی - ۶۵
" حبیب - ۶۴
" سلمة - ۶۲
" طاوس - ۱۶۱

عنه: ابو نعیم - ۶۲، ۶۴، ۶۵
" یحیی بن آدم - ۶۶
" یعقوب بن شیبه - ۱۶۱

❁ السفیانی: ما انا لهؤلاء بامام انما علموا ان صاحبهم السفیانی - ۶۲۶

سفيان بن ابي ليلى الهمداني : من حواري الحسنؑ ٢٠، دخل على الحسنؑ فقال السلام عليك يا مذل المؤمنين، ثم قال له الحسنؑ ما جاء بك ؟ قال حبك - ١٧٨،

سفيان بن سعيد : الثوري احد اعلام العامة المتوفى سنة ١٦١ ، ان سفيان الثوري دخل على ابعبد الله وعليه ثياب جياد ٧٤٠

يروى عن ابعبد اللهؑ - ٧٤١

" الحسن - ٧٤١

" الزهري - ١٠٩

" عمن حدثه عن محمد بن عليؑ - ٧٤١

" محمد بن المنكدر - ٧٤١

عنه : خلف المخرمي البغدادي - ١٠٩

سفيان عُيَيْنة : ذكر الرضاؑ ان سفيان لقي ابا عبد اللهؑ فقال له متى هذه الثقيفة وقد بلغت - ٧٣٥، قال لابي عبد اللهؑ يروى ان علي بن ابيطالبؑ كان يلبس الخشن من الثياب فانت تلبس ٧٣٩

سماك : ابو جعفر محمد بن خليل ثم مضى يونس بن عبد الرحمن ولم يخلف خلفا غير السماك فرد على المخالفين حتى مضى رحمه الله - ١٠٢٥ - اقول - السماك صاحب هشام بن الحكم وتلميذه كان يعمل سماك الحديد، بغدادي .

سكين النخعي : قال ابراهيم بن عبد الحميد حجبت وسكين النخعي فتعبد وترك النساء والطيب والثياب والطعام الطيب فلما قدم المدينة دنا من ابي اسحق - ٦٩١

سلام : قال ابن فضال سلام ومثنى بن الوليد ومثنى بن عبد السلام كلهم خناطون كوفيون لا بأس بهم - ٦٢٣،

سلام بن بشير الرماني : وفي النسخة الزمالي وفي نسخة : الربالي . وفي نسخة سلام بن بشر .

يروى عن محمد الاصفهاني - ٣٧٦

عنه : محمد بن الحسين - ٣٧٦

سلام بن سعيد : وفي ٣٥٩ : الجحي

يروى عن اسلم مولى محمد بن الحنفية ٣٥٩

" عبد الله بن عبد الليل - ١٠٦

عنه : عاصم بن حميد - ١٠٦، ٣٥٩،

❀ سلمان بن ربيعة : حج مع ابي سخيلة حتى مرّوا بالربذة وأتوا اباذرّ - ٥١ - اقول الظاهر انه الباهلي من الصحابة

❀ سلمان الفارسي : أبى ان يبايع ابابكر ١٢، من السبعة التي بهم ترزقون ١٣، من الثلثة التي لم يرتدّوا - ١٧، ٢٤، من الثلثة الذين حلقوا رؤسهم ١٨، ٢١٠ من الثلثة الذين نزلت اليهم التحفة من الجنة ١٩، من حواري رسول الله ص ٢٠ من الأربعة الذين امر الله رسوله بحبهم ٢١ لو عرض علمه على مقداد لكفر - ٢٣ عرض في قلبه عارض ٢٤، أدرك علم الأوّل و الآخر وهو منّا اهل البيت - ٢٥، ٣٧، ٤٢ واخباره عن الغيب - ٢٥، قولوا سلمان المحمّدي - ٢٦، ٤٢، كان محدّثا - ٢٧، ٣٤، ٣٦، ٤٤، كان من المتوسّمين ٢٨، علم الأسم الأعظم ٢٩، حسبه دينه ٣٢، يا أباذر انّ سلمان باب الله ولو حدّثك بما يعلم - لقلت رحم الله قاتله ٣٣، ٤٧ خطبته من عمر ٣٥، احتضاره ٣٨، تزوّج أمرأة ولها خادمة ٣٩، ان علم ابوذر ما في قلبه لقتله ٤٠، ما كوتب عليه سلمان واعتق ٤١، يقول هربتم من القرآن ٤٢ جاء سلمان الى شاب مصروع - ٤٣، قال يا ملك الموت ارفق لصاحبنا ٤٥، حتى انتهى الى كربلاء وقال ٤٦، الحمد لله الذي هديني لدينه بعد جحودي له... الى آخر خطبته ٤٧، من الثلثة الذين تشتاق اليهم الجنة ٥٨، امره رسول الله ص ان يسلّم عليًّا بامرة المؤمنين ١٤٨، واقاموا محمدًا مقام ما اقامت المخمسة سلمان وجعلوه رسولاً لمحمّد ص فوافقهم في الأباحات - ٧٤٤، - يقول الفضل ما نشأ في الأسلام رجل من سائر الناس كان افقه من سلمان - ٩١٤، انتهى علم الأئمة ع الى اربعة اوّلهم سلمان الفارسي - ٩١٧، ابو حمزة في زمانه كسلمان في زمانه - ٩١٩، يونس في زمانه كسلمان الفارسي ٩٢٦

❀ سلمان الكناني : وفي النسخة - سليمان يروي عن ابي جعفر ع - ٤٠٦

عنه : ابو خالد القماط - ٤٠٦

❀ سلمة : الظاهر انه سلمة بن كهيل

المتوفى سنة ١٢١، وصرح به في ٦٩، ويمكن
ان يكون المراد هو سلمة بن دينار المتوفى سنة ١٣٥
قال ابو جعفر: قل لسلمة بن كهيل والحكم بن
عتيبة شرقا او غربا لن تجدا - ٣٦٩، و
البترية هم اصحاب كثير النوا والحكم بن عتيبة
وسلمة بن كهيل وهم الذين دعوا - ٤٢٢،
دخلت على ابي جعفر ومعي سلمة بن كهيل
وابو المقدام ثابت، قال زيد انتبرؤن من
فاطمة تبرستم امرنا - ٤٢٩، قال ابو جعفر
ان الحكم بن عتيبة وسلمة وكثيرا النوا اضلوا
كثيرا - ٤٣٩،
يروى عن مجاهد - ٦٢
" عبد الرحمن بن عوف - ٦٩
عنه: سفيان - ٦٢
" شعبة - ٦٩
سلمة بن الخطاب: البراوستاني القمي
يروى عن علي بن حسان - ٥٩٥
عنه: علي بن محمد - ٥٩٥
سلمة بن محرز: القلانسي الكوفي
يروى عن ابي جعفر - ٨١
عنه: محمد بن زياد - ٨١
سُلَيم بن قيس الهلالي: قال: هذا
نسخة سليم بن قيس العامري ثم الهلالي دفعه
الى ابان بن ابي عياش وقرأه، قال سليم: -
قلت لامير المومنين اني سمعت من سلمان و
غيره وقال محمد بن علي الباقر صدق سليم
انه قد اتى ابي بعد قتل جدي - ١٦٧،
سليمان بن جرير: فاشتمن يحيى بن
خالد المجلس من المتكلمين ومنهم سليمان
بن جرير وكان من المحكومين عليه سليمان
فقال هشام له كم تحول حول الحمى - ٤٧٧
سليمان بن جعفر الجعفري: قال
العبد الصالح له يا سليمان ولدك رسول
الله؟ قال نعم قال ولدك على مرتين قال
نعم قال وانت لجعفر - ٩٠٠ قال لي علي
بن عبيد الله اني اشتهي ان ادخل على ابي
الحسن الرضا قلت فما يمنعك - ١١٠٩
يروى عن الرضا - ٤٨٦، ٨٦٥، ١٠٤٣
" العبد الصالح - ٩٠٠
" علي بن عبيد الله بن الحسين بن البجلي - ١١٠٩

عنه : الحسن بن علي - ٨٦٥، ٩٠٠
" زحل عمر بن عبد العزيز - ٤٨٩
" علي بن الحكم - ١١٠٩
" محمد بن عبد الله بن مهران - ١٠٤٣
❀ سليمان بن حسين كاتب علي بن يقطين
قال احصيت لعلي بن يقطين من وافى
عنه في عام واحد - ٨٢٤
عنه : يعقوب بن يزيد - ٨٢٤
❀ سليمان بن حفص - : في نسخة
جعفر ، يمكن ان يكون المراد ابن حفص
او جعفر المروزي .
يروي عن ابي بصير حماد بن عبد الله القنيني ١١٣٣
عنه : محمد بن مسعود - ١١٣٣
❀ سليمان بن خالد الأقطع : ومنهم
فرقة اصحاب سليمان الأقطع قال
عبد الحميد كنت عند ابي عبد الله فاتاه
كتاب عبد السلام وكتاب الفيض و
سليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة
برجلها وانهم امرهم ياخذوها - ٦٦٢
ركب يوما ابو جعفر الى حائط من حيطان
المدينة ومعنا سليمان بن خالد، فقال
هل يعلم الامام ما في يومه وفي شهره وفي
سنته، حتى قال الساعة يستقبلك الرجل
فقال سليمان حججت بعد ذلك عشر
سنين - ٦٦٤ قال لقيت الحسن بن
الحسن فقال أما لنا حق أما لنا حرمة،
فلقيت ابا عبد الله فاخبرته بما كان
من قوله فقال لي - ٦٦٥ قال لي ابو
عبد الله رحم الله عمي زيدا ما قدران
يسير بكتاب الله، ما كان عدو كعندكم
قال كفار - ٦٦٦، قال سليمان لابي عبيد الله
اني منذ عرفت هذا الامر اصلي في كل يوم
صلاتين اقضي ما فاتني - ٦٦٧، انه
خرج مع زيد بن علي فقال له رجل ما تقول
في زيد اهو خير ام جعفر؟ قال ليوم والله
من جعفر خير من ايام الدنيا من زيد - ٦٦٨
قال عيص بن القاسم دخلت مع خالي سليمان
بن خالد على ابي عبد الله - ٦٦٩، ٨٦٦
يروي عن ابي عبد الله ٢١٩، ٦٦٥، ٦٦٩
عنه : ابن مسكان - ٦٦٥

، عدة من اصحابنا - ٦٦٩
، هشام بن سالم - ٢١٩
سليمان الخطابي : الظاهر انه ابن الخطاب
يروى عن محمد بن محمد - ٣
عنه : احمد بن محمد بن يحيى بن عمران ٣
سليمان بن داود : قال ابو عبد الله والله عندي لخاتم سليمان - ٨٠٢
سليمان بن داود المنقري : الاصفهاني
يروى عن ابن ابيعمير - ٢١٣
، محمد بن عمر - ١٨٩
عنه : قاسم بن محمد الاصبهاني - ١٨٩
، محمد بن ابي الصهبان - ٢١٣
سليمان الديلمي : من الغلاة الكبار ٧٠٤
سليمان بن سفيان : ابو داود المسترق : ابن السمط كوفي يروى عن الفضل بن شاذان وهو المنشد ثقة مولى بني أعين من كندة ، راوية لشعر السيد ، وعاش بضعين سنة ومات سنة ثلثين ومائة - ٥٧٧ ، وكان يروى الفضل عن جماعة منهم محمد بن ابيعمير وابي داود المسترق - ١٠٢٩
يروى عن ابي بصير - ٢٦٤
، زرارة - ٢٦٤
، سيف بن مصعب العبدي - ٧٤٧
، عبد الله بن راشد - ٦١٧
، عتيبة بياع القصب ٨٣٢
، عقبة - ٧٥٧
، علي بن ابجزة البطائني - ٧٥٤ ، ٨٣٦ ، ٨٣٥
، علي بن النعمان - ٧٤٨
عنه : الحسن بن موسى - ٨٣٦
، حمدان بن احمد الكوفي - ٧٤٧
، عبد الله بن محمد - ٦١٧
، علي بن الحسن الفضال - ٧٥٤ ، ٨٣٥
، محمد بن جمهور - ٧٤٨
، معوية بن حكيم - ٢٦٤ ، ٧٥٧ ، ٨٣٢
سليمان بن صرد : من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم - ١٢٤ ، اقول - هو الذي خرج سنة ٦٥ من الكوفة طلبا بدم الحسين ع وسموا بالتوابين
سليمان الصيدي : لم اجد له ذكرا .

يروى عن نصر بن قابوس - ٨٤٨
عنه: الحسن بن موسى - ٨٤٨
❀ سليمان بن مهران: الأعمش الكاهلي
المتوفى سنة ١٤٨.
يروى عن عبد الرحمن بن ابي ليلى - ١٦٠
عنه: ابن شهاب - ١٦٠
❀ سماعة: الظاهر انه ابن مهران
يروى عن ابي بصير - ٤١٦
" ابيعبد الله ع ٧٤٨
عنه: زرعه - ٤١٦
" علي بن النعمان - ٧٤٨
❀ سماعة بن مهران: الحضرمي الكوفي
يروى عن ابيعبد الله ع - ٩٠٤
عنه: زرعة بن محمد الحضرمي - ٩٠٤
❀ سميع بن محمد بن بشير: وان ابن
بشير لما مات اوصى الى ابنه سميع بن محمد
فهو الامام - ٩٠٧، راجع محمد بن بشير.
❀ السميع: ابراهيم بن محمد الهمداني
كتب الى ابيجعفر ع يصف صنع السميع فيه
فكتب ع عجل الله نصرتك ممن ظلمك - ١١٣٥

❀ سنان: والد عبد الله، ثقة.
يروى عن ابيجعفر ع - ١٧٠
عنه: ابنه عبد الله بن سنان - ١٧٠
❀ السندي بن الربيع: الكوفي البغدادي
يروى عن الحسن بن عبد الرحيم - ٨١٨
عنه: محمد بن احمد - ٨١٨
❀ سندي بن شاهك: قال بشار
مولاه فدعاني السندي فقال اريد ان
ائتمنك على ما ائتمني عليه هرون هذا موسى
بن جعفر قد وكلتك بحفظه فجعلني في دار
جوف دار - ٨٢٧، ضرب ابن ابي عمير
مائة حنبة وعشرين ايام هرون تولى ضربه
السندي بن شاهك - ١١٠٦
❀ سهل بن بحر: الفارسي، سمعت
الفضل آخر عهدي به - ١٠٢٥، اقول -
هو المقيم بكش، يروى عنه الكشي بواسطة
جعفر بن معروف.
يروى عن الفضل بن شاذان - ٨٦١
٩١٣، ٩١٤، ١٠٢٥
عنه: جعفر بن معروف - ٨٦١، ٩١٣
٩١٤، ١٠٢٥.

سهل بن حنيف : انّ علياً كفّنه في برد - ٧٣، وكبّر عليه سبع تكبيرات وكان بدرياً - ٧٥، كبّر عليه حتى بلغ خمساً وعشرين - ٧٥، من السابقين الذين رجعوا الى امير المؤمنينؑ - ٧٨

سهل بن خلف : لم اجد له ذكراً يروى عن سهيل بن محمد - ١٠١١

عنه : محمد بن موسى - ١٠١١

سهل بن زاذويه : ابو محمد القمي البقّال يروى عن ايوب بن نوح - ٨٠

عنه : محمد بن احمد - ٨٠

سهل بن زياد ابو سعيد الآدمي الرازي كان الفضل لا يرتضي سهلاً الآدمي يقول هو الأحمق - ١٠٦٨، يروى هو عن ابيجعفرؑ وابي الحسنؑ وابي محمدؑ - ١٠٦٩

يروى عن ابن ابي عمير - ٢٨٥، ٤٤٥

" ابي القاسم عبد الرحمن بن حماد - ٦٧٤

" احمد بن عمر الحلبي - ١١١٤

" احمد بن محمد بن الربيع - ٩٣٣

" بعض اصحابنا عن ابي الحسن العسكري ٩٩٧

" بكر بن صالح - ١٠٧٦

" حسن بن محمد بن ابي طلحة - ٧٠٠

" حسين بن بشّار - ٨٤٧

" حسين بن يزيد النوفلي - ١٩٥

" علي بن اسباط - ١٠٤٥

" علي بن الحكم - ٣٩٠

" محمد بن احمد بن ربيع - ٨٦٢

" محمد بن علي الصيرفي - ٣٩٢

" محمد بن مرزبان - ١٠٩٢

" محمد بن وليد - ٧٢٧

" مخنل - ٣٣

" موسى بن سلام - ٦٦٩

عنه : ابو صالح خالد بن حامد - ١٠٧٦

" احمد بن علي - ١٩٥، ٦٧٤

" جبريل بن احمد - ٣٣، ٨٦٢، ٩٣٣

" جعفر بن احمد بن ايوب السمرقندي - ٣٩٢

" حسين بن حسن بن بندار - ٩٩٧

" حمدويه - ١٠٩٢

" خلف بن حمّاد بن الضحاك - ٢٥٨، ٣٩٠، ٤٤٥، ٦٦٩، ٧٠٠، ٨٤٧، ١٠٤٥، ١١١٤ -

سعد - ٩٩٦

ابو يحيى سهل بن زياد الواسطى : وفى النسخ كذلك . وفى كتب الرجال عنون باسم سهيل

يروى عن ابى يحيى الواسطى - ٥٤٤،

جعفر بن عيسى بن عبيد - ٥٤٤

عنه : احمد بن محمد بن عيسى - ٥٤٤

سهيل بن محمد : وفى نسخ آخر سهل وقد اشتبه ياسيد على جماعة من موالينا

امر ابن بابا - ١٠١١

يروى عن الامام ع - ١٠١١

عنه : سهل بن خلف - ١٠١١

سورة بن كليب : قال لى زيد بن على ياسورة كيف علمتم ان صاحبكم على ما تذكرون؟ قلت كنا نأتى - ٧٠٦،

يروى عن ابى جعفر ع - ٧٠٦،

ابو عبيد الله ع - ٧٠٦

عنه : حذيفة بن منصور - ٧٠٦

سيبويه الرازى : وفى نسخة - يحيى بن محمد بن سديد الرازى - ٨٢٢

يروى عن بكر بن صالح - ٨٢٢

عنه : يحيى بن محمد - ٨٢٢

السيد : انتهى علم الأئمة الى اربعة اولهم سلمان وجابر والسيد - ٩١٧ - اقول - اطلاق كلمة السيد منصرف الى السيد اسمعيل بن محمد الحميرى الآتى ، ويمكن ان يراد : معرفة الأمام والعلم بمقاماتهم والمحبة لهم مع كما قال : الحميرى ما دح كم لم يزل وان يقطع اصبعا اصبع .

السيد بن محمد الحميرى : قال ابو عبد الله من قال هذا الشعر قلت السيد بن محمد فقال رحمه الله قلت انى رأيته يشرب النبيذ فقال رحمه الله - ٥٠٥، ان السيد اسود وجهه ؟ عند الموت فقال هكذا يفعل باوليائكم فابيض وجهه - ٥٠٥، دخلت عليه قد اسود وجهه ، وهو يقول بمحمد بن الحنفية وهو من حشمه وكان ممن يشرب المسكر ، فركب ابو عبد الله ع فدخلنا على السيد ، قال ياسيد قل بالحق يكشف الله مابك ، وقال سمتك امك سيدا ووفقت فى ذلك ٥٠٧

وكان ابو داود المسترق راوية لشعره وكان

يستخفه الناس لشعره - ٥٧٧
السيرافي : وفي ب : السراق .
قال ابو عبدالله : لداود بن علي فمن قتل المعلى ؟ قال قتله السيرافي وكان صاحب شرطته - ٧١٠، ٧١١ .
سيف العبد ابن مصعب : قال له ابو عبدالله : قل شعرا تنوح به النساء ٧٤٧ وقال علموا أولادكم شعر العبدي فانه على دين الله - ٧٤٨، اقول : ومن العجيب هنا بعد هذه الروايه قول الكشي : وفي اشعاره ما يدل على انه كان من الطيارة . وفي النسخ الخطية في السند كذلك ، وفي العنوان : سفيان بن مصعب العبدي . ونحن انتخبنا ما في السند .
روى عن ابي عبدالله - ٧٤٧،
عنه : ابو داود سليمان بن سفيان المسترق - ٧٤٧
سيف بن عميرة : النخعي الكوفي .
شعيب بن أعين روى عنه سيف بن عميرة ٥٧٤
روى عن ابي بكر الحضرمي - ٢٣، ٤٣٠
« جارود بن منذر - ٢٠٢ .
« عامر بن عبدالله بن جذاعه - ٢٨٢
« عبدالأعلى - ٥٧٨
« مفضل بن عمر الجعفي - ٧١٢ ،
عنه : عباس بن عامر - ٢٠٢
« علي بن اسباط - ٥٧٨
« علي بن الحكم - ٢٣، ٢٨٢، ٤٣٠
« يعقوب بن يزيد - ٧١٢
شاذان : قال فضل حدثني ابي الجليل الملقب بشاذان - ٩١٣، وقد روى عن محمد بن سنان - ٩٨٠، قال الفضل كنت في قطيعة الربيع مع ابي اذ جاء شيخ حلو الوجه حسن الشمائل فرحب به فقال هذا الحسن بن علي بن فضال - ٩٩٣، والفضل كان يروى عن جماعة منهم محمد بن ابي عمير عن ابيه - ١٠٢٩
روى عن ابي يعقوب المقرى - ٤١٩
« احمد بن ابي خلف ظريف بجعفر - ٩١٣
« علي بن اسحق القمي - ٤٠٨
« علي بن الحكم - ٥٤
« غير واحد من اصحابنا - ٢٧٩، ٦٦٦

" محمد بن ابجعير - ١١٠٥
" محمد بن جمهور الفتى - ٧٧٥، ٧٨٨
" محمد بن سنان - ٥٥٤
" يونس بن عبد الرحمن - ٧٧٠
عنه ابنه الفضل - ٥٤، ٢٧٩، ٤٠٨، ٤١٩، ٥٥٤ خ ع، ٧٧٠، ٧٧٥، ٧٨٨، ٩١٣، ١١٠٥

شاذويه بن الحسين بن داود الفتى: دخلت على ابجعفر ع وباهلي حبل، فقال ان الله يرزقك غلاما ذكرا. قدمت مكة فضربت الى المسجد فأتى محمد بن الحسن برسله من جماعة - ١٠٩٠
يروى عن ابجعفر ع ١٠٩٠
عنه: عبد الله بن عامر - ١٠٩٠

شُتَيرة: ابن شريح. من الأربعة الذين لحقوا امير المؤمنين فصاروا سبعة - ١٣ من اول من اناب - ٢٣

شجره اخو بشير النبال: قال ابو عبد الله لمحمد بن زيد الشحام من تعرف من الكوفة؟ قال بشير وشجره، قال كيف صنيعتهما؟ قال ما أحسن - ٦٨٩،

شريف بن سابق التفليسي: الكوفي
يروى عن حماد السمندري - ٦٣٥ ع
عنه: معوية بن حكيم الدهني - ٦٣٥ ع

شريك: الظاهر انه ابن الاعور الحارثي
يروى عن علي ع (بينا علي - ٥٥٦
" " (لما هزم على الناس ٣٩٢
عنه: ابنه عبد الله بن شريك - ١٢٨، ٣٩٢، ٥٥٦

شريك: الظاهر انه ابن عبد الله. شهد محمد بن مسلم وابو كريب عنده بشهادة وهو قاض فقال جعفر بان فاطميا فقال ابو عبد الله ما لشريك شركه الله يوم القيامة - ٢٧٤، رأينا شريكا واقفا في حايط من حيطان فلان قال احدنا لصاحبه هل لك من خلوة من شريك - ٢٧٩
يروى عن ابن ابي زياد - ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨
" منصور - ١٥٩
عنه: علي بن الحكيم الاودي - ١٥٧
" محمد بن حكيم - ٢٧٩
" يحيى بن آدم - ١٥٥
" يحيى بن الحماني - ١٥٩

« يزيد بن سعيد - ١٥٨

❀ شعبة: الظاهر انه ابن الحجاج من علمائنا

يروى عن اسمعيل بن ابي خالد - ٦٣

« سلمة بن كهيل - ٦٩

عنه: عمرو بن مرزوق - ٦٩

« هاشم بن القاسم - ٦٣

❀ الشعبي: عامر بن شراحيل الحميري من العامة

يروى عن ابن عباس - ١١٠

« الحارث الأعور - ١٤٢

« علي ع - ١١٠

عنه: ابو عمرو البزاز - ١٤٢

« معلى بن هلال - ١١٠

❀ شعيب: الظاهر انه العقرقوفي، بقرينة الراوي والمروي عنه.

يروى عن ابي بصير - ٥٣٢

« ابي عبد الله ع - ١١٦

عنه: ابن ابي عمير - ٥٣٢

« موسى بن مصعب - ١١٦

❀ شعيب بن أعين: يروى عنه سيف بن عميرة وهو ثقة - ٥٧٤

❀ شعيب العقرقوفي: قلت لابي عبد الله ع ربما احتجنا الى ان نسأل عن الشيء؟ فقال عليك بالأسدي - ٢٩١، فدخلت على ابي الحسن ع فسألت عنه، ثم لقيت ابا بصير فقلت له - ٢٩٢، ٢٩٣، قال لي ابو الحسن ع يا شعيب يلقاك غدا رجل من اهل المغرب، قال الكشي ولم اسمع في شعيب الا خيرا - ٨٣١ - اقول - انه ابن يعقوب.

يروى عن ابي بصير - ٢٨٩، ٢٩٢، ٣٥١

« ابي الحسن ع - ٢٩٣، ٨٣١

« ابي عبد الله ع - ٢٩١

عنه: ابن ابي عمير - ٢٨٩، ٢٩١، ٣٥١

« صفوان - ٢٩٣

« علي بن ابي حمزة - ٨٣١

« معوية - ٢٩٢

❀ شعيب بن مزيد الكاتب: اخو مفضل بن مزيد - ٧٠١، ٧٠٢، قال مفضل كنت خليفة اخي على الديوان - ٧٠١

❀ شعيب مولى علي بن الحسين ع: وكان

فیما علمناه خیارًا - ۲۰۵
❀ شهاب بن عبد ربّه: شهاب و عبد الرحمن وعبد الخالق ووهب ولد عبد ربّه من موالی بنی اسد من صلحاء الموالی - ۷۷۸، سمعت اباعبدالله: واما شهاب فانه شرب من المبیّنة والدم ولحم الخنزیر، وقال حمدویه: انه خیر فاضل - ۷۸۰، وقال کیف انت اذا نعانی الیك محمد بن سلیمان، فانی یوما بالبصرة عند محمد بن سلیمان - ۷۸۱، ۷۸۲، قال حمدویه: وهب وشهاب وعبد الرحمن بنی عبد ربّه کلهم خیار فاضلون کوفیون - ۷۸۳، یا شهاب یکثر القتل فی اهل بیت من قریش حتی یدعی - ۷۸۵، فذکر ابو عبدالله شهابًا فقال والله الذی لا اله الا هو لا ضلنّه - ۷۸۶، انه ضربه محمد بن عبدالله بن الحسن نحوًا من سبعین سوطًا - ۷۸۷،
یروی عن ابی بصیر - ۳۵۲،
" ابیعبدالله - ۱۴۹، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۵
عنه: ابان بن عثمان - ۱۴۹
" ابن ابی عمیر - ۳۵۲،
" ابی جمیلة - ۷۸۷
" فضیل - ۷۸۱،
" محمد بن فضیل - ۷۸۲
" هشام - ۷۸۵
❀ صالح الحذّاء: لمّا امر النبیّ ببناء المسجد قسّم علیهم المواضع - ۶۰
عنه: علی بن نعمان - ۶۰
❀ صالح بن سلمة الرازی ابو الخیر: ذی ۲۳۰ - ابو الحسن صالح، وفی ۳۶۲ - ابو الحسین صالح. یقول الفضل انه کما کنّی وکان برتضیر ویمدحه - ۱۰۶۸ - اقول - یمکن ان یکون ابو الحسن وابو الحسین محرّفا ابی الخیر، او ان له ثلث کنًی باعتبار ولده
یروی عن ابن ابی نجران - ۱۵۳، ۲۳۰
" اسمعیل بن مهران - ۷۶۹
" علی بن الحسن - ۳۲۲
" عمرو بن عثمان الخزّاز - ۱۶
" محمد بن الحسین بن ابی الخطاب - ۶۴، ۶۸۹
" محمد بن الولید الخزّاز - ۳۶۲،

عنہ: ابو عبداللہ جعفر بن محمد الرازی۔
الخوارزی - ۱۶
" جعفر بن احمد الشاجر - ۱۶۴، ۲۳۰،
۳۲۲، ۳۶۲، ۶۸۹
" جعفر بن احمد بن سعد - ۱۵۳،
" جعفر بن معروف - ۷۶۹
❀ صالح بن السندی:
یروی عن امیۃ بن علی - ۶۰۴
عنہ: قال الکشی وروی عنہ ۶۰۴
❀ صالح بن سہل: کنت اقول لابی عبید اللہ
بالربوبیۃ فقال انا عبید - ۶۳۲
یروی عن ابی عبید اللہ - ۶۳۲
" مسمع بن عبدالملک ابی سیار - ۱۷۵
عنہ: الحسن بن علی الضیزنی - ۶۳۲
" حسن بن محبوب - ۱۷۵
❀ صالح بن فرج: وفی النسخۃ - نوح
یروی عن زید بن المعدل - ۴۷
عنہ: محمد بن حماد الساسی - ۴۷
❀ صالح القماط ابو خالد: ھذا غیر یزید
ابی خالد القماط، ویمکن ان یکون صالح لقبا

باعتبار اصلاح کلمۃ یزید او غیرہ
یروی عن عبداللہ بن میمون - ۴۵۲، ۷۳۱
عنہ: صفوان بن یحیی - ۴۵۲، ۷۳۱
❀ صالح بن میثم: قال میثم فقلت لصالح
ابنی، فخذ مسمارا من حدید فانقش علیہ
اسمی واسم ابی ودقہ - ۱۴۰ قال عبایۃ
لجابۃ ھذا ابن اخیک میثم قال ابن اخی
واللہ حقا - ۱۸۳
یروی عن ابی خالد التمار - ۱۳۵
" جابۃ الوالبیۃ - ۱۸۳
عنہ: اسحق بن عمار - ۱۸۳
" یعقوب بن شعیب - ۱۳۵
❀ صائد الہندی: کل افاک اثیم -
نزل فی سبعۃ منہم صاید - ۵۱۱، ۵۴۳، ثم
ذکر ابو عبداللہ المغیرۃ وبزیعا والسری و
ابا الخطاب وصاید الہندی فقال لعنہم اللہ
انا لا نخلو من کذاب - ۵۴۹
❀ صباح المزنی: وفی النسخۃ صالح.
روی جماعۃ من اصحابنا عن ابجعفر وابی
عبداللہ منہم صباح المزنی - ۹۴ - اقول -

الظاهر انه ابن يحيى المزني .
يروى عن ابيجعفرؑ - ۹۴
« ابيعبداللهؑ - ۹۴
✿ صدقه :
يروى عن عمرو بن شمر - ۳۴۶
عنه : محمد بن اسمعيل - ۳۴۶
✿ صعصعة بن صوحان : عاده علیؑ في مرضه فقال انی ما اعلمك الا خفيف المؤنة حسن المعونة - ۱۲۱ ما يعرف حق علیؑ الا صعصعة واصحابه ۱۲۲ كان الحسن قد اخذ الامان له وقال معاوية له فاصعد المنبر والعن علیاؑ ۱۲۳، ان امير المؤمنين عاد صعصعة في مرضه فقال لا تفخرن على اخوانك بعيادتی ایاك واتق الله - ۱۰۹۹، ۱۱۰۰،
✿ صفوان بن مهران الجمال : دخلت على ابی الحسن الاول فقال كل شیئ منك جميل الا اكرائك جمالك من هذا الرجل ۸۲۸
يروى عن ابی الحسنؑ - ۸۲۸
« ابيعبداللهؑ - ۲۱
عنه : ابن ابی نجران - ۲۱
« ايوب - ۴۵۲
« الحسن بن علی بن فضال - ۸۲۸
✿ صفوان بن يحيى : ابو محمد البجلی فقال رحم الله اسمعيل بن الخطاب ورحم الله صفوان فانهما من حزب آبائی ، ومات صفوان بن يحيى في سنة عشر ومائتين بالمدينة وبعث اليه ابو جعفرؑ بحنوط - ۹۶۲، يذكر ابو جعفر الثانی صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان بخير وقال رضی الله عنهما - ۹۶۳، ۹۶۷، دخلت على ابيجعفرؑ في آخر عمره فسمعته يقول جزى الله صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان - ۹۶۴ ان ابا جعفرؑ كان لعن صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان فقال انهما خالفا امری ، فلما كان من قابل قال قد رضيت عنهما - ۹۶۵، لكن صفوان لا يحب الرئاسة - ۹۶۶، قال احمد بن محمد كنا عند صفوان فذكر محمد بن سنان فقال انه كان - ۹۷۸، قال بنان كنت مع صفوان بالكوفة في منزل اذ دخل علينا محمد بن سنان ، وقال ابن سنان من اراد الحلال والحرام فعليه بالشيخ يعني صفوان - ۹۸۱،

يقول انا خلف لمن مضى أدركت محمد بن ابي عمير وصفوان بن يحيى وغيرهما وحملت عنهم ١٠٢٥، والفضل كان يروى عن جماعة منهم محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى، وقد اقرّ احدهما وكلاهما صفوان ومحمد بن سنان وغيرهما لمريض - ١٠٢٩، وينبغي ان يكون صفوان قد لقي محمد بن خالد البرقي - ١٠٣٤ اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصح من هولاء وهم ستة نفر آخرهم صفوان بياع السابري ١٠٥٠، قدمت مكة فصرت الى المسجد فاتى محمد بن الحسن برسالة من جماعة منهم صفوان ومحمد بن سنان - ١٠٩٠، قال احمد بن محمد بن ابي نصر دخلت انا وصفوان ومحمد بن سنان على ابي الحسن ع قال احمد اتيت ابا جعفر ع بالمدينة فذكر في صفوان ومحمد بن سنان وغيرهما تما قد سمعه غير واحد ١١١٥،
يروى عن ابي بكر - ٢٥
" ابن مسكان - ٤٠٠، ٥٤٢، ٥٨٧
" ابي الحسن ع - ٩٥٩
" ابي الحسن الرضاء - ٧٢٣.
" ابي خالد القماط صالح - ١٥، ٤٥٢، ٧٢١
" ابي الربيع عيسى بن السري - ٧٩٩
" اسحق بن عمار - ٧٤٥
" حماد الناب - ٤٥٧
" حمزة بن الطيار - ٤٩ ع
" داود بن فرقد - ٤١٢، ٤٧٣، ٤٩١ ع
" ذريح المحاربي - ٤٩٨
" الرضاء - ٨٩٩
" شعيب بن يعقوب العقرقوفي - ٢٩٣
" عاصم بن حميد - ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٨٦ ع، ١٠٦، ١٣٤، ١٤٢، ٣٥٩
" عبد الرحمن بن الحجاج - ٨٢، ٣٢٧، ٧١٧، ٥١٥ ع
" عمرو بن حريث - ٧٩٢
" عمن سمعه عن ابي عبد الله ع - ١٩٤
" عنبة بن مصعب - ٥١٥
" فضيل الأعور - ٤٢٨
" كليب بن معاوية الأسدي - ٤٢٨ ع
" مرازم - ٧٤٤
" معوية بن عمار - ١١٢
" منصور بن حازم - ٧٩٥
" يعقوب بن شعيب - ١٣٥

عنہ: احمد بن محمد بن عیسے - ۵۱۵، ۷۸۶
" ایوب بن نوح - ۱۵، ۲۵، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۶، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۳۵۹، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۷۳، ۶۲۸، ۷۳۱
" جعفر بن احمد بن ایوب - ۷۹۲، ۷۹۵، ۷۹۹
" جعفر بن عیسے - ۱۹۴
" الحسن بن موسی - ۴۰۰، ۵۴۲، ۵۸۷، ۷۰۵
" عباس بن معروف - ۱۳۵
" عبد اللہ الحجال - ۳۱۰
" محمد بن الحسن - ۲۹۳، ۴۰۰
" محمد بن الحسین بن ابی الخطاب - ۵۴۲، ۵۸۷، ۵۹۶، ۶۴۹
" محمد بن عیسے - ۴۵۷، ۶۱۵، ۶۹۸، ۷۱۷، ۷۳۴، ۸۹۹
" محمد بن الولید - ۷۲۳
" موسی بن القاسم البجلی - ۸۲، ۳۲۷
الصلت بن بہرام: قال ثویر بن ابی فاختہ خرجت حاجا فصحبنی عمر بن ذر القاضی وابن قیس الماصر وصلت، فقال ابو جعفر یا ثویر قم فأذن لهم - ۳۹۴
صُہیب: مولی وکان عبدا یُبکی علی عمر ۷۹
الضحاک: ابو مالك الحضرمی.
یروی عن ابی العباس البقباق - ۴۵۶
عنہ: الحجال - ۴۵۶
ضحاک بن الأشعث: من اصحاب الکاظم والرضاؑ
یروی عن داود بن زربی ۵۶۵
عنہ: علی بن عقبہ ۵۶۵،
الضحاک الشاری: خرج بالکوفۃ فحکم وتسمی بامرۃ المؤمنین فأتاہ مؤمن الطاق فأقبل مؤمن علی اصحابہ وقال ان صاحبکم قد حکم فی دین اللہ فضربوہ - باسیافهم - ۳۳۰
ضرار بن عمرو: فاشحن یحیی بن خالد المجلس من المتکلمین وکان منهم ضرار ۴۷۷
ضُریس: الظاهر انہ ابن عبد الملك بن أعین.
یروی عن ابی خالد الکابلی - ۱۹۱
عنہ: ابن مسکان - ۱۹۱
ضریس بن عبد الملك بن أعین الشیبانی:

انّما سمّی بالکنّاسے لان تجارتہ بالکناسۃ
وکانت تحتہ بنت حمران وھو خیّر ثقۃ ۵۶۶

❀ طارق مولی بن امیّۃ : نزل ذا المروۃ
عاملاً علی المدینۃ فلقیہ بعض بنی امیّۃ
واوصاہ لسعید بن المسیّب واثنی علیہ
فأخبرہ طارق انّہ امر بقتلہ - ۱۸۴

❀ طالوت : انّ اللہ اوحی الی طالوت
انّہ لن یقتل جالوت الّا من اذا لبس درعک
ملأہ - ۸۰۲

❀ طاہر بن الحسین : فلمّا حجّ سدوشب
ختن طاہر بن الحسین وعظّمہ النّاس لقدرہ
ومکانہ من السلطان - ۹۹۳

❀ طاہر بن علی بن احمد ابو القاسم : ذکرہ
ان مولدہ بالمدینۃ - ۱۱۴۹
یروی عن برکۃ بن الحسن الأسفرائنی ۱۱۴۹
عنہ : احمد بن ابراھیم السنسنی - ۱۱۴۹

❀ طاہر بن عیسے الوّراق : ابو محمد الکشّی
یروی عن جعفر بن احمد - ۶۴۹، ۹۵۰، ۱۰۳۶
یروی ابی سعید جعفر بن احمد بن ایّوب
۳۴، ۳۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۳۰، ۳۲۲، ۳۶۲،
۳۷۶، ۳۹۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۶۸۹، ۱۱۲۸،
" جعفر بن احمد بن سعید - ۱۵۳
" جعفر بن احمد الشجاعی - ۲۹۹، ۷۶۶
" محمد بن قاسم بن حمزۃ بن موسی - ۸۲۳
عنہ : الکشّی - ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۱۵۳،
۱۶۴، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۶۲
۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۶۴۹
۶۸۹، ۷۶۶، ۸۲۳، ۹۵۰، ۱۰۳۶، ۱۱۲۸،

❀ طاوس : ابن کیسان الیمانی .
یروی عن ابن عبّاس - ۱۰۵
" ابیہ کیسان - ۱۶۱
" الحسن بن علیؑ - ۱۰۵
" محمد بن الحنفیّۃ - ۱۰۵
عنہ : ابن عیینہ - ۱۶۱
" الحسین بن ابی الخطاب الکوفی - ۱۰۵

❀ طفیل الغفاری : لیس لہ ذکرٌ .
یروی عن حلام بن رکین الغفاری - ۱۱۷
عنہ : ابنہ خالد بن طفیل - ۱۱۷

❀ طلحۃ : قال محمد بن ابی حذیفۃ واللہ
ما اعلم احد اشرک فی دم عثمان الا طلحۃ والزبیر

وعائشة - ١٢٦، ان اهل الجمل قتل طلحة والزبير وان معاوية - ٣٩٢،
❀ عاصم بن أبي النجود: احد القراء السبعة المتوفى سنة ١٢٩.
عنه: ابو بكر بن عياش - ١٢٣
❀ عاصم بن حميد: من اصحاب ابي عبد الله عاصم بن حميد الحناط مولى بني حنيفة مات بالكوفة - ٦٨٢
يروى عن ابراهيم بن يحيى - ٤١
" ابي بصير - ٥٠
" ثابت الثقفي - ١٣٤
" سلام بن سعيد - ١٠٦، ٣٥٩
" فضيل الرسان - ٥١، ٥٨، ١٤٢
" محمد بن مسلم - ٨٩
" معاوية بن عمار - ٨٦
عنه: صفوان بن يحيى - ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٨٦، ١٠٦، ١٤٣، ١٤٢، ٣٥٩،
" علي بن النعمان - ٨٩
❀ عاصم بن عمار: لم اجد له ذكرا.
يروى عن نوح بن دراج - ٤٢١.
عنه: معاوية بن حكيم - ٤٢١
❀ عاصمي: احمد بن محمد بن احمد بن طلحة
يروى عن عبد الله بن محمد بن عيسى الأسدي ٩٨١
عنه: ابو عبد الله الشاذاني - ٩٨١
❀ عامر بن عبد قيس: من الزهاد الثمانية وكان مع علي ومن اصحابه ومن الزهاد الاتقياء ١٥٤
❀ عامر بن عبد الله بن جذاعة: من حواري الصادقين - ٢٠ قلت لابي عبد الله ان امرأتي تقول بقول محمد بن مسلم وزرارة في الاستطاعة ٢٨٢، لكن حجر بن زائدة وعامر بن جذاعة أتياني فشتما المفضل عندي فقلت لا تفعلا فلا غفر الله لهما أما اني لو كرمت عليهما - ٥٨٣، ٧٦٤، دخل حجر بن زائدة وعامر بن جذاعة الأزدي على ابي عبد الله فقالا له ان المفضل يقول انكم تقدرون ارزاق العباد ٥٨٧،
يروى عن ابي عبد الله - ٢٨٢،
عنه: سيف بن عميرة ٢٨٢،
❀ عامر بن واثلة ابو الطفيل: وكان كيسانيا يقول بحبوة محمد بن الحنفية وله في

في ذلك شعر وخرج تحت راية المختار بن أبي عبيدة وكان يقول ما بقي من السبعين غيري وهو آخر من بقي من اصحاب رسول الله ١٤٩، فكانت له يد عند عبد الملك بن مروان فانصرف الحجاج عنه ١٩٥، عن أسلم قال ان عامر بن واثلة قال ان محمد بن الحنفية قال يا عامر لا تبرح مكة حتى تلقى الذي تحب ٣٦

❀ عايشة : بعث علي عبد الله بن عباس اليها بعد الجمل يأمرها بتعجيل الرحيل وهي في قصر بني خلف من البصرة فقالت فما في الأرض بلد أبغض الي من بلد تكونون فيه، قال وما أنت الا حشية من تسع حشايا لست بأبيضهن ولا احسنهن ولا أرشحهن ولا أنضرهن ولا بأطرأهن - ١٠٨ كتابه الى زيد بن صوحان ان خذل الناس عن علي في الكوفة وجواب زيد لها ١٣٠، قال محمد بن أبي حذيفة والله ما احد شرك في دم عثمان الا طلحة والزبير وعايشة ١٢٦، قال معاوية للأحنف، انت خاذل امّ المؤمنين عايشة؟ قال فانّي خذلتها في طول باع حيث لم أحذ في كتاب الله الا ان تقر في بيتها ١٤٥، وتزوج رسول الله عايشة وحفصة وغيرهما - ٢٢٣

❀ عبّاد بن بشير :
يروي عن ثوير بن ابي فاختة - ٣٩٣
عنه : احمد بن النضر الجعفي - ٣٩٣

❀ عبّاد بن صهيب البصري : قال حماد بن عيسى سمعت انا وعباد من ابي عبد الله فحفظ عباد مأتي حديث - ٥٧١، قال ابو عبد الله بينا انا في الطواف اذا رجل يجذب ثوبي فالتفت فاذا عباد البصري قال تلبس مثل هذا - ٦٣٠، اقول يمكن ان يكون المراد منه في هذه الرواية عباد بن كثير البصري بقرينة التصريح به فيما بعدها ويكون ذكرها تحت هذا العنوان اشتباهاً او تحريفاً، قال نصر : عباد تبرّى ٦٣٠

❀ عُبادة بن الصامت : من السابقين الذين رجعوا الى امير المومنين ع - ٧٨

❀ عباد بن كثير البصري : دخل على ابي عبد الله وعليه ثياب شهرة غلاظ فقال

يا عباد ما هذه الثياب؟ فقال تغيب ٧٣٧
يروى عن جعفر بن محمد ع - ٧٣١

العباس: فكتب العباس كتب الزيدية وكتب آيات امامة العباس - ٩٦١، فقال ولم تتبرء من عمر قال لاخراجه العباس من الشورى فتخلص منه بذلك - ١٠٢٤ - راجع عباس بن عبد المطلب.

عباس: قال هشام المشرقي استاذ على ابي الحسن الثاني في سنة تسع وتسعين ومائة فحضرنا. فادخلنا جميعا عليه العباس قائم ناحية بلا حذاء ولا رداء وذلك في سنة ابي السرايا - ٩٥٦

عباس:
يروى عن علي بن جعفر وكيل الهادي ع ١١٣٠
عنه: يوسف المسخت - ١١٣٠،

العباس الدوري: يمكن ان يكون المراد ابن محمد بن حاتم الدوري الخوارزمي الاصل المتوفى سنة ٢٧١.
يروى عن يحيى بن نعيم - ١١٤٨
عنه: محمد بن سليمان من العامة - ١٤٨

عباس بن صدقة: كان من الغلاة الكبار الملعونين - ١٠٠٢،

عباس بن عامر القصباني: من اصحاب الكاظم ع
يروى عن ابان بن عثمان - ١٤، ١٤٧، ١٤٩، ١٦٦، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٧٨، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٦،
" ابي جميلة مفضل بن صالح - ٧٨٧
" جابر المكفوف - ٦١٣
" حماد بن ابي طلحة - ٥٥٠
" سيف بن عميرة - ٢٠٢
" المفضل - ٥٢٠
" مفضل بن قيس بن رمانة - ٣٢٢
" يونس بن يعقوب - ٧٢٦
عنه: ايوب بن نوح - ٥٥٠
" حسن بن عبد الله بن المغيرة - ٥٥٠
" حسن بن علي الكوفي - ٢٠٢
" حسن بن علي بن النعمان - ٣٧٨
" حسن بن موسى الخشاب - ٥٥٠
" عبد الله بن محمد بن خالد - ٧٨٧،

راجع الاولياء فقرة العباس ١٠٢٣

علیّ بن الحسن بن فضّال - ۱۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۶، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۶۵، ۳۷۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۳، ۷۲۶
" یعقوب بن یزید - ۵۲۰
" یونس - ۵۵۰
عبّاس بن عبد المطّلب: قال قیس ع عسکر الحسن ع ایها الناس لا یهولنکم ذباب عبید الله بن عبّاس هذا الکذا وکذا فان هذا وأباه لم یأتیا قط بخیر - ۱۷۹، راجع العبّاس
العبّاس بن معروف: القمّی.
یروی عن ابی القاسم الکوفی - ۴۱۶
" ابی محمد الخجال - ۱۲۲، ۳۶۹، ۴۹۷، ۸۷۸
" صفوان - ۱۳۵
" عبد الله بن الصلت ابی طالب - ۵۷۰،
عنه: احمد بن محمد بن عیسی - ۵۷۰
" محمد بن احمد - ۴۱۶، ۴۹۷
" محمد بن احمد الهندی - ۱۳۵
" محمد بن احمد بن یحیی - ۱۲۳، ۳۶۹، ۸۷۸
" محمد بن عبد الجبار الدهلی - ۵۷۰
عبّاس بن هلال: الشامی.
یروی عن الرضاء: ۷۲، ۱۸۵، ۵۵۹ - ۶۲۴، ۶۸۱، ۷۳۵
عنه: محمد بن الولید البجلی - ۷۲، ۱۸۵، ۵۵۹، ۶۲۴، ۶۸۱، ۷۳۵
عبّاس بن ولید بن صبیح: قال عبد العزیز دخلت مع ابی بصیر علی ابی عبد الله ع فقال ابو بصیر ان لنا صدیقا وهو رجل صدق بدین الله بما ندین به فقال من هذا الذی تزکیه، قال عبّاس بن ولید قال رحم الله الولید - ۵۷۹،
العبّاسی: یطلق علی هشام بن ابراهیم العبّاسی فراجعه. وفی نسخة د، ه، الترتیب العیّاشی.
یروی عن علیّ بن الحسن بن فضّال - ۳۸۲
عنه: قال الکشّی حکی العبّاسی.
عبایة الأسدی: دخلت مع عمران بن میثم علی جابر الوالبیّ الاسدی ۱۸۲، ودخلت مع صالح بن میثم علیها - ۱۸۳، قال محمّد بن فرات رأیت عبایة بن ربعی ۳۹۶،
یروی عن امیر المؤمنین ع - ۳۹۶

يروى عن جابة الوالبية - ١٨٢، ١٨٣
عنه: محمد بن فراث - ٣٩٦
عبد بن حميد: ابن نصر الكشي ابو محمد الحافظ. وفي النسخ في هذه المورد الثلثة: عبيد وليس له ذكر، والظاهر ان الصحيح هو عبد بن حميد المذكور وهو من اعلام العامة.
يروى عن ابي نعيم - ٦٤، ٦٥
هاشم بن بن القاسم - ٦٣
عنه: خلف بن محمد - ٦٣، ٦٤، ٦٥
عبد بن محمد النخعي الشافعي السمرقندي: عامي. وفي ج: عبيد. وفي د هو التيمي عبد العزيز.
يروى عن ابي احمد الطرسوسي - ١١٧
عنه: الكشي - ١١٧
عبد الأعلى: الظاهر انه عامي بقرينة عمر
يروى عن ابيه - ٤٦
عنه: عمرو بن ابي قيس - ٤٦
عبد الأعلى مولى آل سام: قلت لابعبد الله ان الناس يعيبون علي بالكلا

قال اما مثلك من يقع ثم يطير فنعم - ٥٧٨
عبد الجبار بن العباس الشبامي: الهمداني الكوفي، عامي.
يروى عن ابي اسحق - ١٠٠
عنه: الفضل بن دكين - ١٠٠
عبد الجبار بن المبارك الهاوندي: قال أتيت سيدي سنة سبع ومأتين، قلت قد أتوا بي من بعض الفتوح، فكتب: من محمد بن علي الهاشمي العلوي لعبد الله ١٠٧
اقول - المراد من عبد الله في آخر الحديث معناه اللغوي.
يروى عن ابي جعفر ع - ١٠٧
عنه: بكر بن صالح - ١٠٧
عبد الحميد بن ابي الديلم: النبالي الكوفي
يروى عن ابي عبد الله ع - ٦٢
عنه: حماد بن عيسى - ٦٢
عبد الحميد بن ابي العلاء: الأزدي
يروى عن جابر الجعفي - ٣٣٧
عنه: ابن ابي عمير - ٣٣٧
عبد الخالق: وفي نسخة: عبد الخالق

بن عبد ربہ، قال ابنہ اسمعیل: ذکر ابو عبداللہؑ ابی فقال صلی اللہ علی ابیک ثلاثا ۷۶۲، ۷۷۹، شہاب وعبدالرحمن وعبدالخالق ووہب ولد عبد ربہ من موالی بنی اسد من صلحاء الموالی - ۷۷۸،

عبدالرحمن بن ابی عوف: قال محمد بن ابی حذیفہ لمعاویۃ وشرکہ فی دم عثمان عبدالرحمن وابن مسعود وعمار - ۱۲۶

عبدالرحمن بن ابی لیلی: الأنصاری. ضربہ الحجاج لسبیب الکذابین فقال العن الکذابین علیؑ وابن الزبیر والمختار.

یروی عن رجل شامی صحابی - ۱۵۵، ۱۵۷

عنہ: ابن ابی زیاد - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸

" الأعمش - ۱۶۰

عبدالرحمن ابن ابی نجران: وکان یروی الفضل عن جماعۃ منہم محمد بن اسمعیل وصفوان وابن ابی نجران - ۱۰۲۹

یروی عن ابن سنان - ۵۴۹

" ابی عمران - ۱۵۳

" ابی ہرون - ۳۹۵.

" اسحق بن سوید الفراء - ۱۸۳

" حسین بن لبشار - ۱۰۴۴

" حماد بن الناب - ۷۰۸

" صفوان بن مہران الجمال - ۲۱

" عبداللہ - ۱۷۴

" عبداللہ بن بکیر - ۵۰۷

" علی بن ابی حمزہ - ۲۳۰

عنہ: احمد بن محمد بن عیسی - ۵۰۷

" الحسن بن موسی - ۱۰۴۴

" صالح بن سلمہ ابو الخیر الرازی ۲۳۰، ۱۵۳

" علی بن الحسن بن فضال - ۳۹۵

" محمد بن خالد الطیالسی - ۱۷۴، ۵۴۹

" محمد بن عیسی - ۲۱، ۱۸۳

عبدالرحمن بن أعین: من بنی أعین وکانوا مستقیمین مات اربعۃ منہم غیر زرارۃ فی زمان ابی عبداللہ - ۲۷۰، قال ربیعۃ الرأی لابی عبداللہؑ ما ہولاء الأخوۃ الذین یأتونک من العراق - ۲۷۱

یروی عن ابی جعفرؑ - ۲۸

عنہ: حماد بن عثمان - ۲۸.

عبدالرحمن بن الحجاج : البجلي. قال ابن ابيعمير سمعته يقول ما كان احد في الشيعة افقه من محمد بن مسلم - ٢٨٠ بعث ابوالحسن ع الى هشام بن الحكم عبدالرحمن بن الحجاج يامره ان يسكت - ٤٧٩، ٤٨٥، ٤٨٨، ٤٩٨، اجتمع هشام بن سالم و هشام بن الحكم وجميل بن درّاج وعبدالرحمن ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان، فسألوا هشام بن الحكم ان يناظر هشام - ٥٠٠، وكان على ان يعطيهم يعطي بعضهم عشرين الفا وبعضهم عشرة آلاف للنخ مثل الكاهلي وعبدالرحمن بن الحجاج - ٨٢٠، ابوعلي عبدالرحمن بن الحجاج ذكره ابوالحسن ع فقال انه لثقتل - ٨٢٩، شهد له ابوالحسن ع بالجنة وقال ابوعبدالله كلم اهل المدينة فاني احب ان يرى في رجال الشيعة مثلك - ٨٣٠ يروى عن ابي الحسن ع - ٤٨٥، ٤٨٨، ٤٩٨، ٨٠٧، ٨٠٨

" ابي خالد الكابلي - ٣٢٧

" ابيعبدالله ع - ٨٢، ٥٦٩، ٦١٥، ٧١٧

" اسمعيل بن جابر - ٧٠٧، ٧١٤

" حمزه - ٢٣٢

عنه: ابن ابيعمير - ٢٣٢، ٤٩٨، ٧٠٧، ٨٠٧

" ابويحيى اسمعيل بن زياد الواسطي - ٤٨٨

" بعض اصحابنا " ٥٦٩

" الحسن بن محبوب - ٨٠٨

" صفوان - ٨٢، ٣٢٧، ٦١٥، ٧١٧

" محمد بن زياد - ٧١٤

" هشام بن الحكم - ٤٨٥

عبدالرحمن بن حماد الكوفي: ابوالقاسم ٦٧٤

يروى عن ابن فضال - ٦٧٤

" علي بن حسرور - ٢٠١

" محمد بن اسمعيل الميثمي - ٧٠٦

" مروك - ٧٦٣، ٩٦٨

عنه: ابراهيم بن هاشم - ٧٦٣

" ابوسعيد الآدمي - ٦٧٤

" الحسين بن اشكيب - ٧٠٦

" سعد بن عبدالله القمي - ٩٦٨

" علي بن اسباط - ٢٠١

عبدالرحمن بن زيد: ابن الخطاب، عامي

يروى عن الأشتر - ٦٩
وعنه: محمد بن عبد الرحمن بن عوف - ٦٩
عبد الرحمن بن سيابة: الكوفي البجلي البزاز دفع الى ابو عبد الله دنانير وأمرني ان اقسمها في عيالات - ٢٢ع كتب الى اسبيد الله قد كنت احذرك اسمعيل، جانبك من يجني عليك - ٧٣٤،
يروى عن ابي داود ١٤٧،
" اسبيد الله ٢٢ع،
عنه: ابان بن عثمان الأحمر - ١٤٧
" ابن ابي عمير ٢٢ع،
عبد الرحمن بن عبد ربه: شهاب و عبد الرحمن وعبد الخالق ووهب ولد عبد ربه من موالي بني اسد ومن صلحاء الموالي - ٧٧٨ كلهم خيار فاضلون كوفيون - ٧٨٣ - اقول في ٧٨٣ في النسخ كلها عبد الرحمن، وفي ٧٧٨ في النسختين: عبد الرحيم.
عبد الرحمن القصير: قال ابو عبد الله محمد بن القيس الذي بينه وبين عبد الرحمن القصير قرابة - ٣٠ع،

عبد الرحمن بن كثير: في ٤٠٣ على بن حسان عن عمه عبد الرحمن بن كثير، و في ٨٥١ واما علي بن حسان الهاشمي فانه يروي عن عمه عبد الرحمن بن كثير.
يروي عن اسبيد الله - ٤٠٣
" جابر بن يزيد - ٣٤١
عنه: علي بن حسان الهاشمي - ٣٤١، ٤٠٣
عبد الرحمن بن محمد بن ابي حكيم: لم يعرف
يروى عن ابي خديجة الجمال - ٤٩
عنه: ابو عبد الله البزاز - ٤٩
عبد الرحمن بن اسبيد الله ميمون: قال ابن فضال ابو عبد الله رجل من اهل البصرة وعبد الرحمن ختن فضيل بن يسار - ٥٦٢
عبد الرحيم القصير: قال ابو عبد الله انت زرارة وقل لهما ما هذه البدعة ٢٣ع ٤٣٧
يروى عن اسبيد الله - ٢٣ع، ٤٣٧
عنه: عمر بن ابان - ٢٣ع، ٤٣٧
عبد الرزاق: ابن همام الحميري الصنعاني
يروى عن معمر - ١٨٦
عنه: قال الكشي وروى عن عبد الرزاق - ١٨٦

❀ عبد السلام بن صالح الهروي ابو الصلت: انه نقي الحديث وشديد التشيع ولم ير الكذب منه - ١١٤٨، انه ثقة مأمون الا انه يحب آل الرسول وكان دينه - ١١٤٩. اقول - انه خادم الرضاء توفي سنة - ٢٣٦.

❀ عبد السلام بن عبد الرحمن: قال ابو عبد الله ع يا شحام اني طلبت الى الهي في سدير وعبد السلام وكانا في السجن فوهبهما لي ٣٧٢، كنت عند ابي عبد الله ع فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها وانه ان امرهم يأخذوها - ٦٦٢

❀ عبد الصمد بن بشير: العرامي الكوفي
يروي عن مصادف - ٥٣١
عنه: ابن ابي عمير - ٥٣١

❀ عبد العزيز: دخلت انا وابو بصير على ابي عبد الله ع فقال ابو بصير ان لنا صديقا ٥٧٩
يروي عن ابي عبد الله ع - ٥٧٩
عنه: ابنه اسمعيل - ٥٧٩

❀ عبد العزيز العبدي: من اصحاب الصادق ع
يروي عن زرارة - ٩٠
عنه: ابن محبوب - ٩٠

❀ عبد العزيز بن محمد بن عبد الأعلى الجزري
يروي عن خلف المخرمي البغدادي - ١٠٩
عنه: علي بن يزداد الصايغ الجرجاني - ١٠٩

❀ عبد العزيز ابن المهتدي: قال الفضل وكان خير قمي رأيته وكان وكيل الرضاء ع وخاصته - ٩١٠ كتبت الى ابي جعفر ع ما تقول في يونس - ٩٣١، قال الفضل ما رأيت قميا يشبهه في زمانه - ٩٧٤، فكتب اليه ابو جعفر ع وغفر الله ذنبك ورحمنا واياك ورضي - ٩٧٦
يروي عن الرضا ع - ٩١٠، ٩٣٥، ٩٣٨،
" ابي جعفر ع - ٩٣١، ٩٧٦،
عنه: احمد بن محمد - ٩٧٦
" الفضل بن شاذان - ٩١٠
" محمد بن اسمعيل الرازي - ٩٣١
" محمد بن عيسى ٩٣٥، ٩٣٨

❀ عبد العزيز بن نافع:
يروي عن ابي عبد الله ع - ٤٦٥
عنه: يونس بن يعقوب - ٤٦٥

عبدالغفار: انه ابن حبيب الطائي او ابن القاسم او غيرهما.
يروى عن الصادقؑ - ٧٣
عنه: احمد بن محمد الليثي - ٧٣
ابو موسى الأنصاري: عبدالغفار بن القاسم
يروى عن ابي بصيرؒ - ٨٠، ٣٦٩
" المفضل بن عمرو - ٩٥
عنه: ابو محمد الخجال - ٣٦٩
" ايوب بن نوح - ٨٠
" عبدالله بن ابراهيم - ٩٥
عبدالكريم بن عمرو: هو كرام وهو واقفي - ١٠٣٩
عبدالله: ابو جابر الأنصاري، كان من السبعين ومن الاثني عشر - ٨٧
عبدالله بن ابراهيم: ابو محمد الأنصاري الذي يروى عنه محمد بن عيسى وعبدالله
عبدالله بن ابراهيم: قال بعد حملة فيما روى من جهة العامة.
يروى عن ابي مريم الأنصاري - ٩٥
عنه: قال الكشي روى من جهة العامة عبدالله

عبدالله بن ابي العلاء: هو اخو الحسين بن ابي العلاء خالد - ٦٧٨
عبدالله بن ابي يعفور: من حواري الصادقينؑ ٢٠ قلت لابي عبدالله ليس كل ساعة يمكن القدوم عليك، وسئل عني وليس عندي كلما يسألني عنه، قال فما يمنعك من محمد بن مسلم - ٢٧٣، قال حماد بن عثمان خرجت انا وابن ابي يعفور الى الحيرة فقال ابو بصير المرادي اما ان صاحبكم ٢٩٤ - اقول - هذه الرواية تقرر رواية ٢٨٥ قال الصادقؑ: ما وجدت احدا اخذ بقولي واطاع امري وحذا حذوي واصحاب آبائي غير جليلين - عبدالله وحمران اما انهما مؤمنان خالصان من شيعتنا اسماؤهما عندنا في كتاب اصحاب اليمين - ٣١٣، قال الصادقؑ ما وجدت احدا يقبل وصيتي، الا عبدالله ٣٥٣، ثقة مات سنة الطاعون في حبوة ابي عبدالله ٣٥٤، فذكره رجل فقال ابو عبدالله مه ٣٥٥ - قال الأوصياء علماء الأبرار ٣٥٦، قال الصادقؑ وعليه السلام ٣٥٧ قال ابو عبدالله

خرجت الى السرداطلب دراهم للحج وفي الباب ٢٨٥

شهدت جنازة عبدالله فلت نعم وفيها
ناس كثير - ٤٥٨، اذا اصابه هذه الأوجاع
شرب الحسو من النبيذ، فقال لا تشرب فانه
حرام ٤٥٩، فلم يأكل من ذبايح اليهود،
فرضيء بفعله - ٤٦٠ قال ابو عبدالله قبض
صلوات الله على روحه محمود الأثر مشكور
السعي مغفور له مرحوماً برضى الله ورسوله
واما مرعنه - ٤٦١، قال لابعبدالله والله
لو فلقت رمانة بنصفين فقلت - ٤٦٢،
قال ابو عبدالله ما احد ادى الينا ما افترض
الله عليه فينا الا عبدالله ٤٦٣ و قال
والله ما وجدت احداً يطيعني ويأخذ بقولي
الا رجلاً واحداً - ٤٦٤، وفرقة يقال لهم
اليعفورية - ٤٧٩، كنت عند ابعبدالله
اذ اقبل عيسى بن ابي منصور - ٤٨٠ بالكوفة
قوم يزعمون ان فيكم اماماً مفترض الطاعة
وهم لا يكذبون اصحاب ورع واجتهاد وتميز
منهم عبدالله بن ابي يعفور - ٨٠٢،
يروى عن ابعبدالله - ٢٧٣، ٤٥٩،
٤٦٢، ٥٥٠، ٥٥٣، ٦٠٠، ٨٨١.

عنه: ابن مسكان - ٤٥٩
" ابو حمزة معقل العجلي - ٤٦٢
" حماد بن ابي طلحة - ٥٥٠
" حبيب الخثعمي - ٥٥٣، ٨٨١
" سعيد بن يسار - ٦٠٠
" علاء بن رزين - ٢٧٣

❀ عبدالله بن احمد الرازي:
يروى عن بكر بن صالح - ٢٠٩، ٢٨٠
عنه: محمد بن احمد - ٢٠٩، ٢٨٠

❀ عبدالله بن بديل بن ورقاء: فقال
علي من ههنا من اصحاب الرسول فقام
عبدالله بن بديل بن ورقاء فشهد - ٩٥،
انه من التابعين الكبار ورؤسائهم وزعمائهم ١٢٤

❀ عبدالله البرني المعروف بالسكري:
وفي نسخة وفي الممقاني: البشكري. قال
الكشي انه عامي. سأل النجاد عن النبيذ ٢٠٦
يروى عن علي بن الحسين ع - ٢٠٦
عنه: ابنه الحسين - ٢٠٦

❀ عبدالله بن بكير الرجاني: قال دخلت
على ابي جعفر ع وانا غلام فبكيت فقال ليس

هو من ولد اُعين وله ابن اسمه الحسين - ٥٧٣
يروى عن ابيعبدالله ؑ - ٥١٧
عنه: يونس بن يعقوب - ٥١٧
عبدالله بن بكير بن اُعين، ابن بكير: وكان زرارة هكذا يصلّي في الصيف وهكذا ابن بكير - ٢٢٧، انّ عدّة من اهل الكوفة كتبوا الى الصادق ؑ انّ المفضل يجالس الشطّار فنهاهم زرارة وبكير وعبدالله بن بكير ٥٩٢
قال ابن مسعود عبدالله بن بكير وجماعة من الفطحيّة هم فقهاء اصحابنا - ٦٣٩،
هو من فقهاء اصحاب ابيعبدالله ؑ الذين اجمعت العصابة على تصحيح - ٧٠٥ قال الفضل ثم خرجت الى الكوفة فسمعت من ابن فضال كتاب ابن بكير - ٩٩٣، ومحمد بن اسمعيل بن بزيع روى عنه - ٦٦، ١٠٦٧
محمد بن عبدالجبار ومحمد بن ابي خنيس و ابن فضال رووا جميعاً عنه - ١٠٦٧، و علي بن الحكم لقي من اصحاب ابيعبدالله ؑ الكثير وهو مثل ابن فضال وهو ابن بكير ١٠٧٩، ابن ابيعمير روى عن ابن بكير ١١٠٣
روى عن ابيعبدالله ؑ - ٢٢٦
" حمزة بن الطيّار - ٦٤٨
" زرارة - ٢٥، ٨٧، ٢٠٨، ٢٢٦، ٢٧٤، ٣٠١، ٣٠٩، ٣٣٥، ٥٤١
" عبيد بن زرارة - ٣١٦
" محمد بن مروان - ٣٧٦
" محمد بن مسلم - ٢٧٥
" محمد بن النعمان - ٥٠٧
" مسبر بن عبدالعزيز - ٣٤٣
وعنه: ابن اخيه الحسن بن جهم بن بكير ٣١٦، ٤٤٩
" ابن فضال - ٨٧، ٢٠٨، ٢٧٣، ٢٧٥
" جعفر بن بشير - ٣٧٥، ٦٤٨
" صفوان بن يحيى - ٢٥
" عبدالرحمن بن ابي نجران - ٥٠٧
" عبدالله الحجّال - ٣٠٩
" علي بن الحسن بن عبدالملك بن اعين ٣٠١
" علي بن الحكم - ٣٣٥،
" قاسم بن عروة - ٢٢٦
" محمد بن ابيعمير - ٥٤١
عبدالله بن جبلة الكناني: من اصحا

الكاظم ع
يروى عن ذريح المحاربي - ٣٤٠، ٦٩٩
عنه: محمد بن سنان - ٦٩٩
" محمد بن عيسى - ٣٤٠

❀ عبد الله بن جعفر ع: لما توفي ابو عبد الله ع قال الناس بعبد الله واختلفوا فمن قائل قال به للخبر الذي ان الامامة في الكبير من ولد الامام ٢٥١، فلما مضى ابو عبد الله ع وجلس عبد الله مجلسه بعث زرارة ٢٥٢، ٢٥٤، ليستخبر خبر ابي الحسن ع وعبد الله ٢٥٥، الفطحية هم القائلون بامامة عبد الله بن جعفر وسموا بذلك، ثم ان عبد الله مات بعد ابيه بسبعين يوما فرجع الباقون، وقال ابو عبد الله ع لموسى ان اخاك سيجلس مجلسي ٤٧٢، قال الصادق ع لعبد الله اليك ابني اخيك محمد بن اسمعيل وعلي بن اسمعيل وكان عبد الله اخا موسى بن جعفر لابيه وامه ٤٧٨، قال هشام بن سالم كنا بالمدينة بعد وفاة ابي عبد الله ع انا ومؤمن الطاق والناس يجتمعون على ان عبد الله صاحب الامر بعد ابيه فدخلنا عليه فخرجنا من عنده ضلالا لا ندري اين نتوجه وكان كل من دخل على ابي الحسن موسى ع قطع عليه الا طائفة مثل عمار واصحابه فبقي عبد الله لا يدخل عليه احد، قال هشام فاقعد لي بالمدينة غير واحد ليضربوني ٥٠٢، وانما سمي فطحيا لان عبد الله بن جعفر كان افطح الراس وقد قيل انه كان افطح الرجلين ٧٢٠، كان ابن فضال فطحيا يقول بعبد الله بن جعفر ثم بابي الحسن موسى ع - ١٠١٤، قال ابن فضال قد نظرنا في الكتب فلم نجد لعبد الله شيئا - ١٠٦٧

❀ عبد الله بن جعفر الحميري: ابو العباس ٩٢٣
يروي عن ابي هاشم الجعفري - ٩٢٣
" محمد بن الوليد - ٣٩٧
عنه: الحسين بن احمد المالكي - ٣٩٧
" علي بن ابراهيم بن هاشم - ٣٩٧
" علي بن الحسين بن موسى - ٣٩٧
" علي بن محمد - ٩٢٣

❀ عبد الله بن جندب: لما مات عبد الله بن جندب قام علي بن مهزيار مكانه ١٠٣١

قال لابي الحسنؑ السنة عني راضيا؟ قال اي والله ورسول الله ونظر ابو الحسنؑ اليه فقال هذا يقاس - ١٠٩٦ قال يونس رأيته وقد افاض من عرفة وكان احد المتهجدين فقلت له قد رأى الله اجتهادك - ١٠٩٧ قيل لأبي الحسنؑ ان يونس يزعم ان مولاكم عبد الله يعبد الله على سبعين حرفا قال انه لمن المخبتين - ١٠٩٨ قال احمد بن محمد بن ابي نصر دخلت انا وصفوان ومحمد بن سنان واظنه قال عبد الله بن المغيرة او عبد الله حندب وهو يصبر على ابي الحسنؑ فجلسنا - ١٠٩٩

يروي عن ابي الحسنؑ ١٠٩٧

عنه: يونس بن عبد الرحمن - ١٠٩٧

عبد الله بن الحارث: كل افاك اثيم نزل في سبعة منهم عبد الله - ٥١١ وفي ٥٣٣ عبد الله بن عمرو بن الحارث.

عبد الله الحجال: ابن محمد الكوفي المزخرف وكان يجتمع هو وابن فضال وعلي بن اسباط في مسجد الكوفة وكان الحجال يدعى الكلام

وكان من احدل الناس - ٩٩٣

يروي عن ابراهيم بن ابي البلاد - ٨٧٨

" الرضاؑ - ٩٣٩

" علي بن عقبة - ٥٩

عنه: عباس بن معروف - ٨٧٨

" علي بن محمد بن عيسى - ٩٣٩

" يونس بن عبد الرحمن - ٥٩

عبد الله بن الحسن بن الحسنؑ: فمر بنا قوم من اهل المدينة فقالوا مات عبد الله بن الحسن ان قبره واهل بيته على شاطئ الفرات ٣٧٦ قال ابو عبد اللهؑ اني قاسمت مع عبد الله بن الحسن حائطا بيني وبينه فاصابه السهل ٥١٥ ومضى عبد الله بن النجاشي الى عبد الله بن الحسن فلما انصرف رأيته منكسرا - ٦٣٤ قال هما رجلان من الزيدية وزعم ان سيف رسول اللهؐ عند عبد الله بن الحسن فقال ابو عبد اللهؑ كذبوا والله ما رآه عبد الله ولا ابوه - ٨٠٢

عبد الله بن حماد: الأنصاري يروي عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم - ٣٨١

عنه: محمد بن حبيب الأزدي - ٢٨١
عبد الله بن حمدويه: وفي ٨٥٠: عبد الله بن حمدويه البيهقي، وكذا في ٩٠٣، ومن كتاب [أبو محمد] إلى عبد الله بن حمدويه البيهقي: فقد نصبت لكم إبراهيم بن عبدة - ٩٨٣، ١٠٨٩، وتما وقع عبد الله بن حمدويه البيهقي وكتبته من رقعته أن أهل نيسابور قد اختلفوا ٦٠٢، وذلك التوقيع خرج من يد المعروف بالدهقان ببغداد في كتاب عبد الله بن حمدويه البيهقي - ١٠٢٨، ٩٧٩
يروي سمعت الفضل بن شاذان - ٨٥٠، ٩٧٩
عن محمد بن عيسى ٦٨٧، ٩٠٣،
عنه: احمد بن محمد بن يعقوب ٦٨٧، ٩٠٣
محمد بن مسعود - ٨٥٠، ٩٧٩،
عبد الله بن خداش المهري: ابو خداش عبد الله بن خداش المهري، ومهرة محلة بالبصرة وهو ثقة، يقول ما صافحت ذميًا قط ولا شربت دواء قط - ٨٤٠، اقول - والنسخ في ضبط العنوان مختلفة: ففي ٦٠٣ في النسخة: المعري، وفي ج: خراش المغربي، وفي د، هـ: خراش المقربي، وفي الترتيب: المغرب،
يروي عن علي بن اسمعيل - ٦٠٣، ٢٣٣، ٢٤٨
عنه: الحسن بن علي ابن بنت الياس الوشاء ٦٠٣، ٢٣٣، ٢٤٨،
يوسف بن السخت - ٨٤٠
عبد الله بن راشد: من اصحاب الصادق
يروي عن عبيد بن زرارة - ٦١٧،
عنه: ابو داود المسترق - ٦١٧
عبد الله بن الزبير:
يروي عن عبد الله بن شريك - ١٩٩
عنه: موسى بن يسار - ١٩٩
عبد الله بن الزبير الرسان: كانوا ثلثة اخوة فضيل وعبد الله وآخر - ٦٢١،
دفع ابو عبد الله عبد الرحمن بن سيابة دنانير ليقتسمها في عيالات من اصيب مع زيد فاصاب عيال عبد الله اربعة - ٦٢٢،
عبد الله بن زرارة: قال لابي عبد الله اقرء على والدك مني السلام وقل له - ٢٢١
يروي عن ابي عبد الله - ٢٢١،

عنہ : الحسن بن زرارۃ - ٢٢١،
" الحسین بن زرارۃ - ٢٢١
" محمد بن عبداللہ بن زرارۃ - ٢٢١
" یونس بن عبدالرحمن - ٢٢١
عبداللہ بن سبا : یدعی النبوۃ ویزعم ان علیاً ھو اللہ، ولما لم یتب فأحرقہ ١٧٠، ١٧١، قال الصادقؑ لعن اللہ عبداللہ بن سبا انہ ادعی ١٧٢، قال السجادؑ لعن اللہ من کذب علیاً انی ذکرت ابن سبا فقام مشکل شعرۃ فی جسدی، ١٧٣، قال الصادقؑ کان علیؑ اصدق من برء اللہ وکان الذی یکذب ویفتری علیہ عبداللہ بن سبا ١٧٤، ٥٤٩، قال الکشی انہ کان یھودیاً ویقول فی یھودیتہ بوشع بالغلو ثم اسلم فقال فی علیؑ وھو اول من اشھر القول بفرض امامۃ علیؑ وکفر مخالفیہ ومن ھھنا قیل ان التشیع مأخوذ من الیھودیۃ - ١٧٤،
عبداللہ بن سنان : ابن ظریف، و کان رحمہ اللہ من ثقات رجال ابی عبداللہؑ قال دخلت مع ابی علی ابی عبداللہؑ فقال الزم ابالک - ٧٧٠، وذکر عبداللہ بن سنان فقال اما انہ لا یزید علی السن خیراً، وکان مولی قریش علی خزائن المنصور والمھدی ٧٧١، ان من الکاذبین المشھورین ابن سنان ولیس بعبداللہ - ٩٧٩
یروی عن ابی عبداللہؑ - ٣٧، ١١١، ١١٩، ١٧٤، ٧٧٠
" ابیہ سنان - ١٧٠
عنہ : ابن ابی نجران - ١٧٤
" زید بن المعدل - ٣٧
" علی بن اسباط - ١١١
" واصل بن سلیمان - ١١٩
" یونس بن عبدالرحمن - ١٧٠، ٧٧٠
عبداللہ بن شداد بن الھاد اللیثی : کان من شیعۃ امیر المؤمنینؑ وکان مرضیاً شدید الحمی فعادہ الحسینؑ فطارت عنہ الحمی وقال الحسینؑ یا کباشۃ - ١٤١
عبداللہ بن شریک العامری : انہ من حواری الصادقینؑ ٢٠، قال ابو جعفرؑ : کأنی بعبداللہ بن شریک علیہ عمامۃ سوداء

بين يدي ثامنا ۳۹۰، اول منشور نے عشرة
من اصحاب اسمعيل ومنهم عبد الله وهو صاحب
لواء ۳۹۱، قلت له ما هاتان السيرتان المختلفتان
فقال ان اهل الجمل قتل طلحة والزبير ۳۹۲،
يروى عن ابيجعفر ۱۹۹
" ابيه شريك ۱۲۸، ۳۹۲، ۵۵۶،
" المرقع بن قمامة الاسدي ۱۵۲،
عنه عبد الله بن زبير - ۱۹۹
" عقبة بن شريك - ۳۹۲
" مظهر - ۱۵۲
" موسى بن نيسار ۱۲۸، ۵۵۶،
عبد الله بن صلت، ابو طالب القمي:
كتبت الى ابيجعفر باربيات شعر، فكتب
قد احسنت فجزاك الله خيرا - ۴۵۱ -
راجع ابا طالب القمي.
يروى عن ابيجعفر ۴۵۱
" حماد بن عيسى - ۵۷۰
" حنان بن سدير - ۵۵۱
عنه: عباس بن معروف - ۵۷۰
" محمد بن خالد البرقي - ۵۵۱
" محمد بن عبد الجبار - ۴۵۱
عبد الله بن طاهر: ان الفضل بن
شاذان نفاه عبد الله بن طاهر عن نيسابور
-۱۰۲۴، هم عبد الله بن طاهر على محمد بن سعيد
بسبب ختنه - ۱۰۳۰،
عبد الله بن طاوس: حدث في سنة
ثمان وثلاثين ومائتين، قال سألت ابا الحسن
الرضاء ان لي ابن اخ قد زوجته ابنتي ۱۱۲۳
يروى عن الرضاء - ۱۱۲۳
عنه: الحسن بن احمد المالكي - ۱۱۲۳
عبد الله بن عامر:
يروي عن شاذويه بن الحسين بن داود القمي ۱۰۹۰
عنه: محمد بن عبد الله بن مهران - ۱۰۹۰
عبد الله بن عباس: اللهم العن ابني
فلان واعم ابصارهما كما عميت قلوبهما -
۱۰۲ اتى رجل علي بن الحسين وقال ان عبد الله
بن عباس يزعم انه يعلم كل آية نزلت في القرآن
قال فسله فيمن نزلت: ومن كان في هذه اعمى
اما ان في صلبه وديعة قد ذرئت لنار جهنم
۱۰۳، قال الحسن بن علي فاما انت يا ابن عباس
ففيمن نزلت فلبئس المولى ولبئس العشير،

ثم انك بقولك هذا مستنقص في بدنك
ويكون الجرموز من ولدك - ١٠٥، أتينا ابن
عباس في مرضه فاغمي عليه، ثم قال اللهم
اني احيي على ما حيي عليه علي بن ابيطالب
١٠٦، قال الباقر: ان ابي يحبه حبا شديدا
فأتاه بعد ما اصيب ببصره فقال من انت؟
قال محمد بن علي بن الحسين فقال حسبك
١٠٧، بعث امير المؤمنين عبد الله بن عباس
الى عايشة يأمرها بتجميل الرحيل، فأخبره
بمقالها وما ردّ عليها فقال انا كنت اعلم بك
حيث بعثتك ١٠٨، استعمل علي على البصرة
عبد الله بن عباس فحمل كل مال في بيت المال
وصعد على المنبر وبكى وقال هذا ابن عم
رسول الله فكيف بؤمن غيره ١٠٩، فكتب اليه
علي فلما رأيت الزمان قد كلب قلبت لابن
عمك ظهر المجن وفارقته، كأنك لا أبا لك
انما جررت الى اهلك تراثك من ابيك، فاجأ
أن لي في بيت مال الله اكثر مما اخذت، و
كتب ثانيا فالعجب من تزيين نفسك ١١٠
قال ميثم لابن عباس: سلني ما شئت من القنير

ثم قال كيف بك اذا رأيتني مصلوبا قال
أو تكهن؟ وخرق الكتاب ١٣٦، عطاء بن ابي
رباح تلميذ ابن عباس ٣٨٥ عكرمة مولى ابن
عباس - ٣٨٧،

❀ عبد الله بن عبد الرحمن الأصم:
يروي عن ذريح - ٢٨١
عنه: عبد الله بن حماد - ٢٨١

❀ عبد الله بن عبد الرحمن:
يروي عن الهيثم بن واقد - ٧٤١
عنه: محمد بن فضيل الكوفي - ٧٤١

❀ عبد الله بن عبد الله الواسطي:
يروي عن واصل بن سليمان - ١١٩
عنه: علي بن سعيد - ١١٩

❀ عبد الله بن عبد يا ليل: رجل من
اهل الطائف - ١٠٦
يروي عن ابن عباس - ١٠٦
عنه: سلام بن سعيد - ١٠٦

❀ عبد الله بن عثمان: يمكن ان يكون
المراد الفزاري.
يروي عن ابي عبد الله - ٥٧٦

عنه: المزخرف - ٥٧٦،

❀ عبد الله بن عثمان الحناط: انه واقفي - ١٠٤٩

❀ عبد الله بن عجلان: قال ابو عبد الله ع رأيت كأني على جبل فيجيئ الناس انت يا بيس منهم وصاحب الامر يعني عبد الله بن عجلان - ٤٤٣، ٤٤٤، ان عبد الله بن عجلان مرض مرضه الذي مات فيه وكان يقول - ٤٤٥،

❀ عبد الله بن عطاء: ولد عطاء بن ابي رباح تلميذ ابن عباس، عبد الملك، عبد الله وعريفا نجباء من اصحاب ابي جعفر وابي عبد الله ع - ٣٨٥، ارسل الي ابو عبد الله ع وقد اسرج له بغل وحمار ٣٨٦

يروي عن ابي عبد الله ع - ٣٨٦

عنه: زيد الشحام - ٣٨٦

❀ عبد الله بن علي:

يروي عن احمد بن حمزه - ٦٠٨، ٦٠٩

عنه: الحسين بن عبد الله - ٦٠٨

" الحسين بن عبيد الله - ٦٠٨

❀ عبد الله بن علي بن عامر الأشعري: يروي باسناده عن ابي عبد الله ع - ٥٤٥

عنه: سعد بن عبد الله - ٥٤٥

❀ عبد الله بن عمرو بن حارث: مر بعنوان عبد الله بن حارث.

❀ عبد الله بن عمرو: ابن العاص قال سمعت رسول الله ص يقول: تقتله الفئة الباغية ٧١، ودخل عبد الله بن عمرو بن العاص فقال له معاوية أما رأيت ما كتب به الحسين ع قال وما هو؟ فأقرأه الكتاب. فقال وما يمنعك ان تجيبه بما يصغر اليه نفسه وانما قال ذلك في هوى معاوية، ٩٩،

❀ عبد الله بن غالب الشاعر: قال له ابو عبد الله ع ان ملكا يلقي عليه الشعر - ٦٢٦

❀ عبد الله بن الفضل التيمي: خرج في رهط يريدون الحج ومنهم مالك الأشتر حتى قدموا الربذة وقد مات ابو ذر - ١١٨، و قال ابو ذر عن رسول الله ص يلي غسلي ودفني والصلوة علي رجال من امتي صالحون ١١٧

❀ عبد الله بن فطيح: وقال بعضهم ان الفطحية نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة يقال له عبد الله بن فطيح - ٤٧٢، وقيل

انّهم نسبوا الى رجل يقال له عبدالله بن فضيح ٧٢

عبدالله بن القاسم: قال الكشّي انه من اهل الارتفاع وكذا خالد واسحق - ٥٩١

يروى عن حفص الأبيض التمّار - ٧٠٩

" خالد بن الجران - ٥٩١

عنه: اسحق بن محمّد البصري - ٥٩١

" موسى بن سعدان - ٧٠٩

عبدالله بن محمّد: قال زرارة - حجّت الى حلقة بالمدينة فيها عبدالله بن محمّد وربيعة الرأي فقال عبدالله سل ربيعة ٢٤٩

عبدالله بن محمّد: الظاهر انّه الطيالسي بقرينة نقله عن ابيه وعن الوشّاء

يروى عن ابيه محمّد - ٤٦٤

" احمد بن محمّد بن عيسى الأشعري - ٩٢١

" الحسن بن علي الوشّاء - ٧٣٦

عنه: ايّوب بن نوح بن درّاج - ٤٦٤

" محمّد بن يحيى الفارسي - ٩٢١

" محمّد بن مسعود - ٧٣٦

عبدالله بن محمّد الأسدي: المراد الحجّال او ابو بصير الآتي -:

يروى عن ابن ابي عمير - ٢٨٩

عنه: احمد بن منصور - ٢٨٩

عبدالله بن محمّد الأسدي ابو بصير: - قال سألت ابا عبدالله عن مسئلة في القران فغضب، ثمّ اقبل فقال يا ابا محمّد - ٢٩٩ - اقول - ادرج هذه الرواية تحت العنوان المذكور حملاً كلام ابي بصير المطلق عليه لعلّه اطلع على قرينة خارجيّة تدلّ عليه.

عبدالله بن محمّد الحضيني: وكان الحسن بن سعيد هو الذي أدخل اسحق بن ابراهيم الحضيني وعلي بن الريان الى الرضاؑ، وكذلك فعل بعبدالله بن محمّد الحضيني - ١٠٤١

عبدالله بن محمّد بن خالد الطيالسي ابو محمّد وفي ٣٨٠، ٣٩١، ٧٦٢، يروي الكشّي عنه، وفي ٤٥٨، ٦١٧، ٧٧٩، ٧٨٢، ٧٨٧، يروي ابن مسعود عنه مطلقاً بعنوان عبدالله بن محمّد، وفي ٢٠٦ في النسخة ذ هر: محمّد بن عبدالله بن محمّد. وفي ١٠١٤ يقول: واما عبدالله بن محمّد بن خالد كونه فما علمته الاخيراً ثقة.

يروى عن ابي داود المسترق - ٦١٧
" ابيه محمد بن خالد - ٢٧٨، ٧٦٢، ٧٧٩
" الحسن بن علي ابن بنت الياس الوشاء - ١٣٦، ٢٣٣، ٢٤٨، ٢٦٠، ٣٨٠، ٣٩١، ٤١٨، ٤٤٧، ٤٥٨، ٤٧٤، ٥٤٠، ٦٢٥، ٦٣٦، ٦٤٠، ٦٧٢، ٧٨٢، ٧٨٤، ٧٨٩، ٧٩٠
" عباس بن عامر - ٧٨٧
" منذر بن قابوس - ١٠٧٠
عنه: محمد بن الحسن الصفار المعروف بمموله ٧٩٠
" محمد بن مسعود: ١٣٦، ٢٣٣، ٢٤٨، ٢٦٠، ٢٧٨، ٤١٨، ٤٤٧، ٤٥٨، ٤٧٤، ٥٣٨، ٥٤٠، ٥٨٢، ٦١٧، ٦٢٥، ٦٣٦، ٦٤٠، ٦٧٠، ٦٧٢، ٧٧٩، ٧٨٢، ٧٨٤، ٧٨٧، ٧٨٩، ٨٤٠، ١٠٧٠
❀ عبدالله بن محمد بن علي ع: قال عمرو بن حريث دخلت على ابي عبدالله ع وهو في منزل اخيه عبدالله بن محمد - ٧٩٢،
❀ عبدالله بن محمد بن عيسى: اخو احمد بن محمد بن عيسى - ٢١٤، الأسدي الملقب ببنان قال كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل - ٩٨١، وعبدالله بن محمد بن عيسى الملقب ببنان اخو احمد - ٩٨٩
يروى عن ابن ابي عمير - ٧٩، ٤٢٣، ٤٨١،
" الحسن بن محبوب - ١٧٥، ٢١٤
" صفوان بن يحيى - ٩٨١
عنه: سعد بن عبدالله بن ابي خلف القمي ٢١٤/١٧٥
" العاصمي - ٩٨١
" علي بن محمد القمي - ٤٨١
" علي بن محمد بن زياد القمي - ٧٩
" محمد بن علي القمي - ٤٢٣
❀ ابو بكر الحضرمي: عبدالله بن محمد الكوفي راجع ابابكر الحضرمي
يروى عن ابي جعفر ع - ٢٤
" ابي عبدالله ع - ٤٤٠
وعنه: سيف بن عميرة - ٢٤، ٤٤٠
❀ عبدالله بن محمد بن نهيك: ثقة يروى عن النصيبي - ١٩
عنه: جعفر غلام عبدالله بن بكير - ١٩
❀ عبدالله بن محمد اليماني ابو محمد: الشعيري يروي عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب - ١٠٥

عنه: ابو الخير حمدان بن سليمان - ١٠٥
ابو المسيح عبد الله بن مروان الجوّاني: و في النسخ الخطية - ابو الشيخ، وفي بعض النسخ: الحرّاني.
يروي عمن يروي شعر الكميت - ٣٦٧
عنه: ابو محمد فضل بن شاذان - ٣٦٧
عبد الله المُخَرِّف ابن محمد الحجّال الأسدي:
يروي عن ابي سليمان الحمار - ٤١٧
" ابي مالك الحضرمي - ٤٥٦
" حبيب الخثعمي - ١٩٨، ٤٠٤
" الرضاء - ٩٥٤
" صفوان - ٣١٠
" عبد الله بن بكير - ٣٠٩
" عبد الله بن عثمان - ٥٧٦
" علاء بن رزين - ٢٧٣، ٣٠٧
" هشام بن سالم - ٥٠١
" يونس بن يعقوب - ٦٢٠
عنه: احمد بن محمد بن عيسى - ٢٧٣، ٦٢٠ (٩٥٤)
" سعد بن عبد الله القمّي - ٣٠٩، ٣١٠
" محمد بن الحسين بن ابي الخطاب - ١٩٨، ٣٠٧، ٤٠٤، ٤١٧، ٤٥٦، ٥٠١، ٥٧٦،
عبد الله بن مسعود [ابن مسعود]: خلط ووالى القوم ومال معهم وقال بهم ٧٨، فقلت لهم من قيّم القرآن؟ قالوا ابن مسعود قد كان يعلم وعمر يعلم وحذيفة قلت كلّهم؟ قالوا لا - ٧٩٥،
عبد الله بن مُسكان: وفي ١٩١، ٥٣٩، ابن مُسكان، هو من فقهاء اصحاب ابي عبد الله الذين أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم ٧٠٥، ولم يسمع من ابي عبد الله الاحديثا من ادرك المشعر فقد ادرك الحج، وانه كان لا يدخل على ابي عبد الله شفقة - ٧١٦
يروي عن ابان بن تغلب - ٦٠٢
" ابن ابي يعفور - ٤٥٩
" ابي عبد الله ع ٥٧٠، ٥٨٧
" ابي حمزة - ١٧٨
" زرارة - ٢٢٨، ٢٥٧، ٢٦١، ٤٤٤،
" سليمان بن خالد - ٦٦٥
" ضريس - ١٩١
" عمن حدّثه عن ابي عبد الله ٤٠٠، ٥٤٢
" عيسى شلقان - ٥٢٣،

" قاسم الصيرفي - ٥٣٩
" مدبر - ٤٣٨
عنه : حسين بن المختار القلانسي - ٥٧٠
" زكريا - ٥٣٩
" صفوان بن يحيى - ٤٠٠، ٥٤٢، ٥٨٧
" عثمان بن عيسى - ٤٥٩
" علي بن اسمعيل بن عمار - ٦٠٢
" علي بن النعمان - ١٧٨، ١٩١
" يحيى الحلبي - ٤٤٤،
" يونس بن عبد الرحمن - ٢٢٨، ٢٥٧، ٢٦١، ٤٣٨، ٥٢٣، ٦٦٥،
عبد الله بن المغيرة : ابو محمد البجلي . وما روى احمد بن محمد بن عيسى قط عن عبد الله بن المغيرة - ٩٨٩، اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصح عن جماعة وهو منهم - ١٠٥٠ قال احمد بن محمد دخلنا انا ومحمد بن سنان وصفوان على ابي الحسن ع واظنه قال عبد الله بن جندب او عبد الله بن المغيرة - ١٠٩٩، قال كنت واقفا فحجبت على تلك الحالة فلما صرت بمكة خلج في صدري، ان آتي الرضاء - ١١١٠
يروى عن ذريح - ٨٣
" الرضاء - ١١١٠
" محمد بن حسان - ٤٦٧
عنه : ايوب - ٨٣، ٤٦٧،
" الحسن بن علي بن فضال - ١١١٠
عبد الله بن ميمون القداح المكي : قال ابو جعفر ع يا بن ميمون كم انتم بمكة قال انكم نور في ظلمات الارض - ٤٥٢، ٧٣١، يقول العبيدي انه يقول بالتزيد - ٧٣٢
يروى عن ابي جعفر ع - ٤٥٢، ٧٣١
عنه : ابو خالد - ٤٥٢
" ابو خالد صالح القماط - ٧٣١
عبد الله بن النجاشي : قال عمار زاملت ابا بحير عبد الله بن النجاشي من سجستان الى مكة وكان يرى رأي الزيدية فلما صرنا الى المدينة مضى الى عبد الله بن الحسن فقال استأذن لي على صاحبك، فقال له اني لم ازل كنت مقرا بفضلكم واني قلت ثلثة عشر من الخوارج - ٦٣٤،
عبد الله الوضاح :

يروى عن ابي بصير - ٢٩٩
عنه: احمد بن الحسن الميثمي - ٢٩٩
عبدالله بن الوليد: قال لابي عبدالله ما تقول في المفضل؟ قلت ما عسيت ان اقول فيه - ٧٦٣، اقول: ورد نظير هذا في محمد بن كثير الثقفي، راجع - ٥٨٣
يروى عن ابي عبدالله - ٧٦٣
عنه: حسين بن سعيد برفعه اليه - ٧٦٣
عبدالله بن يحيى الحضرمي: قال له امير المؤمنين انك من شرطة الخميس - ١٠
عبدالله بن يحيى الكاهلي: قال محمد بن عيسى زعم ابن اخي الكاهلي ان ابا الحسن الاول قال لعلي بن يقطين: اضمن لي الكاهلي وعليا اضمن - ٧٤٩، ٨٤١، وكان يعطي علي بن يقطين بعضهم عشرين الفا وبعضهم عشرة آلاف للحج مثل الكاهلي وعبدالرحمن بن الحجاج وغيرهما - ٨٢٠، وان نعمة علي بن يقطين تعم عيال الكاهلي وقرابته والكاهلي يروى عن ابي عبدالله قال حججت فدخلت على ابي الحسن فقال لي اعمل خيرا في سنتك هذه فان اجلك قد دنى - ٨٤٢،
يروى عن ابي الحسن - ٨١٠، ٨١١، ٨٤٢،
عنه: اخطل الكاهلي - ٨٤٢
" درست - ٨١٠، ٨١١
عبدالله بن يزيد الاسدي:
يروى عن فضيل بن الزبير - ١٣٢، ١٣٣
عنه: احمد بن النضر - ١٣٢، ١٣٣
عبدالله بن يزيد الاباضي: فاشخص يحيى بن خالد المجلس من المتكلمين منهم عبدالله بن يزيد الاباضي - ٤٧٧
عبدالملك: ان هشام بن عبدالملك حج في خلافة عبدالملك والوليد - ٢٠٧، اقول - بويع عبدالملك بن مروان سنة ٦٥ وتوفي سنة ٨٦ وكتب عهد الخلافة في سنة ٨٣ الى ابنه الوليد وبعده الى سليمان، ومن عماله الحجاج في العراقين.
عبدالملك بن ابي ذر الغفاري: بعثه امير المؤمنين الى ابيه يوم مزق المصاحف - ٥٠
يروى عن امير المؤمنين - ٥٠
عنه: عمرو بن سعيد - ٥٠

❀ عبد الملك بن أعين يكنى ابا ضريس، ترحم الصادق ع عليه وزار قبره مع اصحابه وهو اخو زرارة بن أعين من بني أعين وكانوا مستقيمين ومات في زمان ابي عبد الله ع - ٢٧٠ وقال ربيعة الرأي لابي عبد الله ع ما هؤلاء الأخوة الذين يأتونك من العراق ٢٧١، لما سمع ابو عبد الله ع موته قال: نصلي عليه ورفع يده ودعا له وترحم عليه واجتهد في الدعاء ٣٠٠، وقال اللهم ان ابا الضريس كنا عنده خيرتك من خلقك فصيره في ثقل محمد ص يوم القيمة، سبحان الله لم يأت مثله ٣٠١، وقال ع له: كيف سميت ابنك ضريسا وهو اسم شيطان - ٣٠٢،

يروي عن الصادق ع - ١٤

وعنه: الحارث بن المغيرة النصري - ١٤

❀ عبد الملك بن جريج: من رجال العامة الذين لهم ميل ومحبة شديدة ٧٣٣

❀ عبد الملك بن عطاء: ولد عطاء بن ابي رباح تلميذ ابن عباس عبد الملك وعبد الله وعريفا نجباء من اصحاب ابي عبد الله وابي جعفر ع - ٣٨٥

❀ عبد الملك بن عمرو: قال لي ابو عبد الله ع اني لأدعو الله لك حتى اسمي دابتك - ٧٣٠

يروي عن ابي عبد الله ع - ٧٣٠

عنه: جميل بن صالح - ٧٣٠

❀ عبد الملك بن هشام الحناط: وفي نسخة الخياط في ٥٠٣

يروي عن ابي الحسن ع - ٥٠٣

عنه: اشكيب بن عبدك الكسائي - ٥٠٣

❀ عبدوس الكوفي:

يروي عمن حدثه - ٨٦٦

عنه: ابو علي الفارسي - ٨٦٦

❀ عبد الواحد بن المختار الأنصاري: سأل ابا عبد الله ع عن الشطرنج فقال ان عبد الواحد لفي شغل عن اللعب، قال ابن بكير: عبد الواحد ما كان عندي يذكر اللعب حتى يسأل عنه - ٦٣١

يروي عن ابي عبد الله ع ٦٣١

عنه: ابن بكير - ٦٣١

❀ عبيد ثقيف: كتب الحسين ع الى معاوية أولست المدعي زياد بن سمية المولود

على فراش ثقيف - ٩٩

❀ عُبيد بن يقطين : انّ عليًّا وعبيدًا بني يقطين ادخلا على ابيعبد الله ع - ٨١٢

❀ عُبيد بن زرارة : فدعا زراره ابنه عبيدًا فقال يا بني النّاس مختلفون في هذا الأمر فشدّ راحلتك - ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، كنت عند ابيعبد الله ع فذكر بكيرًا و قال رحم الله بكيرًا وكنت يومئذ حديث السّن ٣١٦، دخلت على ابيعبد الله وعنده البقباق ٦١٧

يروي عن ابيه زرارة ٣٦٦،

" ابيعبد الله ع - ٦١٧،

عنه: ابراهيم بن محمد الاشعري ٣١٦،

" خان - ٣٦٦

" عبد الله بن بكير ٣١٦،

" عبد الله بن راشد - ٦١٧،

❀ عُبيد الله الحلبي : الظاهر انّه ابن علي بن ابي شعبة، لم يرو يونس عن عبيد الله ومحمد ابني الحلبي قطّ ورآهما وماتا في حياة ابيعبد الله ع - ٩٢٧

يروي عن ابيعبد الله ع ٢٤٦

عنه: عمر بن اذينه - ٢٤٦

❀ عُبيد الله بن زياد : قال علي ع لرشيد كيف صبرك متى أرسل اليك دعيّ بني امية فقطع يديك - ١٣١، قال رشيد ثم ادخلت على عبيد الله بن زياد فقال هات من كذب صاحبك ١٣٢، ارسل الى ميثم فصلبه تاسع تسعة - ١٣٦، قال ميثم: فاذا قدمت القادسية ارسل الي هذا الدعيّ ابن زياد، ولعلي اعرف به من حسن حين ضرب رأسه بالدرّة ١٣٨، قال علي ع لميثم كيف انت اذا دعاك دعيّ بني امية ابن دعيها الى البرائة مني - ١٣٩، وقال ع ليأخذنّك العتل الزنيم ابن الأمة الفاجرة عبيد الله بن زياد، فقال له عبيد الله لتبرأنّ من علي ولتذكرنّ مساويه وتتولّى عثمان و تذكر محاسنه او لأقطعنّ - ١٤٠ اقول مات سنة ٦٧ وولي بعده مُصعب بن الزبير، لمّا اتي برأسه الى السجّاد ع فخرّ ساجدًا وقال ٢٠٣ قال كان محبوسًا بالكوفة في يد عبيد الله بن زياد قال خرج وهم لا يعلمون - ٨٨٣،

❀ عُبيد الله بن العبّاس: اللّهم العن ابني

فلان وأعم أبصارهما كما عميت قلوبهما ١٠٢، ١٨٠ كان على مقدمة عسكر الحسن ع فبعث اليه معاوية بمائة الف درهم فلحق بمعاوية ١٧٩،

عبيد الله بن عبد الله : الظاهر انه الدهقان .

يروى عن دُرُست - ٨١٠، ٨١١

عنه : محمد بن عيسى - ٨١٠، ٨١١

عبيد الله بن محمد بن عايشة - ٢٠٧ وفي النسخة : عبد الله .

يروى عن ابيه محمد بن عايشة - ٢٠٧

عنه : علاء بن محمد بن زكريا - ٢٠٧

عبيد الله بن يحيى بن خاقان : واحتال على بن جعفر من قبل عبيد الله بن خاقان بمال ضمنه عنه ثلاثة آلاف - ١١٢٩، - عرضت امر على بن جعفر على المتوكل فاقبل على عبيد الله بن يحيى فقال لا تتبعن نفسك بعرض قصته هذا - ١١٣٠،

عتيبة بياع القصب : كذا في ٨٣٢، وسبق هذا الحديث في ٧٥٧ وفيه عقبة بياع القصب، وبأتي في ٨٣٢ عيينة بياع القصب . راجع عقبة وعيينة .

يروى عن علي بن ابي حمزة البطائني - ٨٣٢،

عنه : ابو داود المسترق - ٨٣٢،

عثمان بن حامد الكشي : وفي ٧٧٧ ابن حماد .

يروى عن محمد بن يزداد الرازي - ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩، ٣٠٧، ٤٠٤، ٤٥٦، ٥٠١، ٥١٩، ٥٥٦، ٥٧٦، ٦٦٨، ٧٧٧، ١١٠٠،

" محمد بن زياد - ٤١٧

عنه : الكشي ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩، ٣٠٧، ٤١٧، ٤٥٦، ٥٠١، ٥١٩، ٥٥٦، ٥٧٦، ٦٦٨، ٧٧٧، ١١٠٠

" محمد بن الحسن - ٤٠٤

عثمان بن حنيف : من السابقين الذين رجعوا الى امير المؤمنين ع ٧٨

عثمان بن رشيد البصري : من اصحاب الرضاء

عنه : محمد بن الحسن البصري - ٩٣٣

عثمان بن زياد الرواسي : وبنوه

حماد الناب وجعفر والحسين - ٦٩٤،
عثمان بن عدس :
يروى عن الحسن بن ناجيه - ٨٢٩،
عنه : محمد بن الحسين - ٨٢٩
عثمان بن عفان : مزق عثمان المصاحف
٥٠، أرسل الى ابى ذر مولين له ٥٣، فمر فى
بزة يحضر ونزلت آية يمنون عليك أن أسلموا
٥٩، فتمنع بثوبه وأعرض بوجهه وقال لعمار
يا عبد يا لكع ٦٠، قال محمد بن ابى حذيفة
لمعوية ما اعلم احداً شرك فى دم عثمان غيرك
وشركهم فى ذلك عبد الرحمن بن عوف وابن
مسعود وغيرهما، ١٢٦، قال معاوية للأحنف :
انت الساعى على امير المؤمنين عثمان ؟ قال
فانتم معشر قريش حصرتموه بالمدينة والدار
منا عنه نازحة وقد حضرت المهاجرون و
الأنصار ونحن عنه بمعزل وكنتم بين خاذل
وقاتل ١٤٥، قد زوج رسول الله ص ابا العاص
بن الربيع وعثمان بن عفان وتزوج عايشة
وحفصة ٢٢٣،
عثمان بن عيسى الرواسى الكوفى : عثمان
بن عيسى الكلابى انه سمع محمد بن بشير - ٩٠٧،
وكان يروى عن جماعة منهم محمد بن ابيعمير
وابى داود المسترق وعثمان بن عيسى ١٠٢٩
قد اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصح عن هؤلاء
وقال بعضهم مكان ابن فضال عثمان بن عيسى
- ١٠٥٠، كان واقفياً وكان وكيل ابى الحسن ع
وفى يده مال فسخط عليه الرضاء ثم تاب وكان
يروى عن ابى حمزة الثمالى - ١١١٧، رأى فى
منامه انه يموت بالحير فرفض بالكوفة - ١١١٨
احد القوم عثمان وكان بمصر وكان عنده
مال كثير وست جوار فبعث الله - ١١٢٠،
يروى عن ابن مسكان - ٤٥٩
" اسمعيل بن جابر - ٣٤٩
" حريز - ٢٦٩
" خالد بن نجيح الجوان - ٥٩٤
عنه : ابن اورمة - ٣٤٩
" البرقى - ٥٩٤
" عيسى بن عبيد - ٤٥٩
" محمد بن عيسى - ٢٦٩، ٨٥٧، ٩٠٧
عثمان بن القاسم :

یروی عن منصور بن یونس بن بزرج - ۸۹۳
عنہ: ابراهیم - ۸۹۳
❁ عجلان ابو صالح: یقول ابن فضال انہ ثقة، وقال ابو عبد اللہ یا عجلان کانی انظر الیک الی جنبی والناس یعرضون علی ۷۷۲
❁ عدی بن حاتم: من الذین رجعوا الی امیر المؤمنین - ۷۸
❁ عدی بن حجر: لم ار لہ ذکرا.
یروی عن جون بن قتادة العبسی ۱۶۸
عنہ: محمد بن علی بن وهب - ۱۶۸
❁ عذافر الصیرفی: کانوا جلوسا ومعهم ابو عبد اللہ ۲۴۲
❁ عروة: کتب الی ابی الحسن فی امر فارس بن حاتم ۱۰۰۴. اقول المراد هو الهناء
❁ عروة القناث: قال ابو عبد اللہ لاحمد بن الفضل الکناسی بلغنی انکم اقعدتم قاضیا بالکناسة قال ذلک رجل یقال لہ عروة القناث ولہ حظ من عقل - ۶۹۲،
❁ عروة بن موسی: لم ار لہ ذکرا
یروی عن جابر الجعفی - ۳۴۸،
عنہ: علی بن الحکم - ۳۴۸
❁ عروة بن یحیی الدهقان البغدادی: لعنہ اللہ کان یکذب علی ابی الحسن الهادی وابی محمد وکان یقتطع اموالہ - ۱۸۶.
اقول - راجع دهقان.
❁ عریفا: ولد عطاء بن ابی رباح تلمیذ ابن عباس، عبد الملک وعبد اللہ و عریفا نجباء من اصحاب ابیجعفر وابعید اللہ ۳۸۵
❁ عزیر: ان الیهود احبوا عزیرا حتی قالوا فیہ ما قالوا - ۱۹۱، وان عزیرا جال فی صدره ما قالت الیهود فمحی اللہ اسمہ من النبوة ۵۳۸
❁ عطاء بن ابی رباح: تلمیذ ابن عباس ولد عبد الملک وعبد اللہ وعریفا - ۳۸۵
❁ عقبة بن بشیر الأسدی: دخلت علی ابیجعفر فقلت لہ انی فی الحسب الضخم من قومی - ۳۵۸
یروی عن ابیجعفر ۳۵۸
« عبد اللہ بن شریک - ۳۹۲
« کمیت بن زید الأسدی - ۳۶۵
عنہ: ابان بن عثمان - ۳۶۵

" خان - ٣٥٨

" محمد بن عذافر - ٣٩٢

❀ عقبة : هو ابن خالد ، قلت لابي عبد الله ان لنا خادماً يقول وحق الذي اذا ذكرتموه بكيتم ، فقال رحمكم الله من اهل البيت ٦٣٦

يروي عن ابي عبد الله ٥١٦ ، ٦٣٦

" ميسر - ٧٩١

عنه : ابنه علي بن عقبة - ٥١٦ ، ٦٣٦ - ٧٩١

❀ عقبة بياع القصب : كذا في ٧٥٧ ويأتي هذا الحديث في ٨٣٣ بعنوان عتيبة وفي ٨٣٦ بعنوان عيينة .

يروي عن علي بن ابي حمزة - ٧٥٧

عنه : ابو داود المسترق - ٧٥٧

❀ عقيل بن ابي طالب : ان السجاد ع قبل عشرين الف دينار التي أرسل بها مختار وبنا بها دار عقيل ودارهم التي هدمت ٢٠٤

❀ عِكرِمة مولى ابن عباس : قال ابو جعفر ع لو ادركت عكرمة عند الموت لنفعته ٣٨٧

❀ العَلاء :

يروي عن محمد بن حكيم - ٤٢

عنه : علي بن اسباط - ٤٢

❀ عَلاء بن الحسن الرازي : قال احمد بن ابراهيم المراغي فدفعت الرقعة الى علاء ١٠١٩

❀ عَلاء بن رزين : القَلّاء

يروي عن ابي خالد الأخرس - ٣٠٧

" عبد الله بن ابي يعفور - ٢٧٣

" المفضل بن عمر - ٥٥٢

" يونس بن عمار - ٢١١ ، ٢١٤

عنه : الحسن بن محبوب السراد - ٢١١ ، ٢١٤

" عبد الله بن محمد الحجال - ٢٧٣ ، ٣٠٧

" يونس بن عبد الرحمن - ٥٥٢

❀ عَلاء بن محمد بن زكريا : قال ابو الفضل محمد بن احمد بن مجاهد حدثني بالبصرة ٢٠٧

يروي عن عبد الله بن محمد بن عائشة - ٢٠٧

عنه : محمد بن احمد بن مجاهد - ٢٠٧

❀ عِلباء بن دَرّاع الأسدي : قال ابو عبد الله ع لأبي بصير : حضرت علباء عند موته ؟ قلت نعم واخبرني انك ضمنت له الجنة ٢٨٩ ، ٣٥١ ، قال ابو بصير ان علباء ولي البحرين فأفاد سبعمائة الف دينار ، فوضع بين يدي

ابعبيدالله ٣٥٢، - اقول - وفى ٣٥١،
يخبر ابو بصير عند ابجعفرؑ وهو يضمن لها.
والروايتان من هذه الجهة مختلفتان.
يروى عن ابجعفرؑ ٣٥١
عنه: ابو بصير - ٣٥١
❁ علقمه: ابن قيس قتل بصفين.
انه من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم
١٢٣، وكان فقيها فى دينه قارئا لكتاب الله
عالما بالفرائض شهد صفين واصيبت
احدى رجليه فخرج منها واخواه اُبىّ والحارث
١٥٩، دخل ابو بكر الحضرمى وعلقمه على يد
بن علىؑ وكان علقمه اكبر من ابى بكر - ٧٨٨،
❁ علىّ: ولعل المراد ابن محمد القتيبى
يروى عن محمد بن احمد - ٣٣٤، ١٠٤٠،
عنه: الكشّى - ٣٣٤، ١٠٤٠
❁ علىّ بن ابراهيم التميمى: وفى النسخ
وفى بعض: التيمى.
يروى عن محمد الاصفهانى - ٣٧٦
عنه: محمد بن الحسين - ٣٧٦
❁ علىّ بن ابراهيم بن هاشم: فى ٩٥٧،
٩٥٨، فى نسخة: ابن ابراهيم بن هشام
يروى عن الحسن بن عبدالله البرنى - ٢٠٦
« ريّان بن الصلت - ٩٥٨
« عبدالله بن جعفر الحميرى - ٣٩٧،
« محمد بن سالم - ٩٥٧
عنه: محمد بن الحسن بن شنبذا القتى - ٢٠٦،
٣٩٧، ٩٥٧، ٩٥٨،
❁ علىّ بن ابجهمه: ابو الحسن البطائنى
الكوفى. قال حمدويه انه ثقة فاضل ٣٥٢،
قال ابو الحسنؑ انت واصحابك شبه الحمير
٧٥٣، ٧٥٧، ٨٣٢، ٨٣٥، ٨٣٦، انه
كذاب متهم وقال الرضاؑ انه افتدى قبره
فسئل عن الائمة حتى انتهى الىّ فضرب
على راسه - ٧٥٥، قال ابن فضال انه
كذاب ملعون، الا انى لا استحل أن ارمى
عنه - ٧٥٦، وقد سأله لك فى العلانية
ان يغفر لك - ٧٥٨، مات ابو الحسن وعند
قوّامه مال كثير فكان ذلك سبب قفهم وكان
عنده ثلثون الف دينار - ٧٥٩، ٩٤٥،
قال الرضاؑ انى خلفت ابن ابى حمزة وابن

مهران وابن ابی سعید اشدّ اهل الدّنیا عداوةً قال انهم کذبوا - ٧٦٠، قال الرضاء مات علی بن ابیحمزه قلت نعم قال قد دخل النار أما انّه سئل عن الأمام بعد موسی ابی فقال لا اعرف - ٨٣٣، ٨٣٤، قال الرضاء فلما توفی ابوالحسن جمد علیّ بن ابی حمزه فی اطفاء نورالله - ٨٣٧ - دخلت المدینة وانا مریض فاصابنی حمّی فذهب عقلی واخبرنی اسحق بن عمار انّه اقام بالمدینة لاشیئ وارسل الی ابوالحسن یفتح - ٨٣٨، فدخل علی الرضا علیّ بن ابیحمزه وابن السّراج وابن المکاری فقال له ابن ابیحمزه ما فعل ابوك - ٨٣٣، قال علیّ بن اسمعیل بن بزید شهدنا محمد بن عمران فی منزل علیّ بن ابیحمزه - ٩٠١، انّ اصحابنا یتّهمون ابن محبوب فی روایته عن ابن ابی حمزه - ٩٨٩، ١٠٩٥،

یروی عن ابی بصیر - ٢٣، ٢٩، ٣١، ٥٣، ١٩٢، ٢٣٠، ٣٥٦،

« ابی الحسن موسیٰ - ٧٥٤، ٧٥٧، ٧٥٨، ٨٣٢، ٨٣٥، ٨٣٨، ٩٠٩،

« ابی الصباح الکنانی - ١٩٣

« اخطل الکاهلی - ٨٤٢

« شعیب العقرقوفی - ٨٣١

عنه : ابن ابی نجران - ٢٣٠

« ابوداود المسترقّ - ٧٥٤، ٨٣٥

« اسمعیل بن مهران - ٢٩، ٣١،

« حسن بن علیّ بن ابیحمزه - ١٩٢، ١٩٣، ٨٣١، ٨٣٨، ٨٤٢

« حسن بن محبوب - ٣٥٦

« رجل - ٧٥٨

« عتیبه بیّاع القصب - ٨٣٢

« عقبه بیّاع القصب - ٧٥٧

« علیّ بن نعمان - ٥٣

« محمد بن خالد الطیالسی - ٩٠٩

« محمد بن سلیمان الدیلمی - ٢٣

❀ علیّ بن ابیحمزه التمالی : قال حمدویه هو واخوه الحسین ومحمد وابوه کلهم ثقات فاضلون - ٧٦١

❀ علیّ بن ابی علیّ الخزاعی ابوالحسن : هو

اخو دعبل، وتوفي سنة ٢٨٣، ويمكن ان
يكون اسم ابيه ايضاً علياً كما في بعض النسخ
يروي عن خالد بن يزيد العمري المكي - ٢٠٣، ٢٠٤
» محمد بن علي بن خالد العطار - ١٢٣
عنه: محمد بن مسعود - ١٢٣، ٢٠٣، ٢٠٤
علي بن ابيطالب ع : ما كان بالعراق
خمسون رجلاً يعرفه الا جاء وابيه مكرها فبايع
١٢، وهو امام السبعة الذين بهم ترزقون ١٣
مر وابيه وفي رقبته حبل ١٦، قال فاغدوا
على محلقين ١٨، ابن حواري علي ع ٢٠، و
هو من الاربعة الذين امر الله رسوله بحبهم
٢١، وعنده اسم الله الاعظم ٢٤، انه كان
محدثاً ٢٧، ٣٦، وعنده علم المنايا والوصايا
٤٧، لقد سلم عليه بالولاء مع النبي ٤٧
قال ابوذر علمت انه سيد ابك ٥٠
علي اول من آمن بي ٥١، وهو الصديق
والفاروق ٥١، قال ابوذر اصبحت غنياً
بولايته ٥٣، من الثلثة الذين تشتاق اليهم
الجنة ٥٨، كان رسول الله وعلي وعمار
يعملون مسجداً ٥٩ قال لعثمان يا عبد
بالكع ٦٠، قال جابر هو خير البشر ونحن نعرف
المنافقين ببغضهم اياه ٨٦، يقول جابر علي
خير البشر فمن ابى فقد كفر، فمن ابى فلينظر
في شأن امه ٩٣، خرج علي ع من القصر
فاستقبله ركبان فقال من ههنا من اصحاب
الرسول؟ فقام جمع فشهد واجميعاً انهم
سمعوا رسول الله ص يوم غدير خم ٩٥، قال
ابن عباس لعائشة : اما والله لهو امير المؤمنين
وامس برسول الله واكثر علماً واعلى مناراً
من ابيك ومن عمر - ١٠٨، اللهم اني قد
مللتهم فارحني منهم واقبضني اليك ١٠٩،
كتابه الى ابن عباس : فوالله لو ان حسناً و
حسيناً فعلا مثل الذي فعلت لما كان
ثم جواب ابن عباس، ثم كتابه ثانياً والجواب
١١٠، ما كان معه من يعرف حقه الا صعصعة
واصحابه ١٢٢، قال معاوية لصعصعة اصعد
المنبر والعن علياً ١٢٣ وقال محمد بن ابي
حذيفة لمعاوية : والله لا ازال احب علياً
١٢٦، بينما هو عند امرئة ام عمرو اتاه قنبر ١٢٨
٥٥ع، قال قنبر انا مولى من ضرب بسيفين

وطعن برمحين ١٢٩، قال يا رشيد كيف صبرك متى أرسل اليك دعي بني أمية ١٣١، وقال اما انك تصلب على جذعها ١٣٢، قال ميثم: فاني تنزيله على امير المؤمنين وعلمني تاويله ع ١٣٣، قال ميثم لابن زياد: فوالله لعلي كان اعرف منك من حسن ع حين ضرب رأسك بالدرة ١٣٨، وقال دعاني امير المؤمنين ع وقال كيف أنت يا ميثم اذا دعاك دعي بني امية ١٣٩، وخاطب عليا ع ايها النائم والله لتخضبن لحيتك، اجاب وانت والله لتقطعن يداك ورجلاك ١٤٠، عبد الله بن شداد كان من شيعته وكان مريضا فعاده الحسين ع وقال للحي الذي امير المؤمنين ع امرك ان لا تقرب الا عدوا او مذنبا ١٤١، قال للحارث لا يموت عبد يحبني حتى يراني ١٤٢، وقال له: ادخل منزلك على شرط ان لا تدخر لي شيئا ١٤٣، قال نعيم: ان فراقك لكفر ١٤٤، قال علي ع ما الف الهدد وعياه؟ قال ابو عبد الله الجدلي: علي ع ١٤٧، ان رسول الله ص أمر فلانا وفلانا ان يسلما على علي ع بامرة المؤمنين ١٤٨، قال لحجر بن عدي لا تبرأ مني فاني على دين الله ١٦١، قال عبد الله بن سبا: وقد التقى في رجعي انك انت الله ١٧٠، فاستتابه علي ع ولم يتب فأحرقه ١٧٠، ١٧١، سبعون رجلا من الزط ادعوا الربوبية فيه ١٧٥، رأيت المختار على فخذه وهو يقول ما كيسان ٢٠١، ان علم علي ع في آية، وانه كان بمنزلة صاحب سليمان وصاحب موسى ٣٠٥، ثم أقبل مؤمن الطاق على الضحاك فقال: لم تبرأتم من علي بن ابيطالب قال لانه حكم ٣٣٠، فاذا في الصحيفة اسماء من يدخل الجنة من محبي علي بن ابيطالب ٣٦٧، قال ع انا وحبة الله انا جنب الله انا الاول انا الآخر ٣٧٤، لما هزم امير المؤمنين الناس يوم الجمل قال لا تتبعوا مدبرا ولا تجهزوا ٣٩٢، قال اصبغ سمعته يقول: انا سيد الشيب وفي شيبي من ايوب وليجمعن الله لي شملي، وقال عباية سمعته يقول: انا قسيم النار اقول هذا لك - ٣٩٦، ورأيته قائدها حيدر

وما ذلك على الله ان يغفر لمحب علي - ٥٠٥،
قال الحميري هكذا يفعل بأوليائكم يا امير
المؤمنين فابيض وجهه وانت وصي المصطفى
وابن عمه - ٥٠٦ ان عليا قتل اصحاب النهر
فاصبح اصحابه يكون - ٥١٧، وكان امير
المؤمنين اصدق من برء الله من بعد رسوله
ويكذب عليه عبد الله بن سبا - ١٧٤،
٥٤٩، ان رسول الله افضى اليه صحف
ابراهيم وموسى (؟) فاتمن عليها رسول الله
عليا، وائتمن عليها علي الحسن والحسين
٦٤٣، قال ابو عبد الله وكان علي في زمان
يستقيم له كل ما لبس فيه ولو لبست مثل ذلك
اللباس - ٧٣٠، ان عليا كان في زمان
ضيق فاذا اتسع الزمان فابرار الزمان أولى
٧٦٥، واما الذبايح فقد اكلها علي وقال
كلوها فان الله يقول: وطعام الذين اوتوا
ان محمد بن المنكدر رأى عليا على منبر الكوفة
وهو يقول لئن أتيت برجل يفضلني على ابي
وعمر لاجلدنه، ان عليا ابطأ عن بيعة ابي
بكر فقال له عتيق ما خلفك، ان ابا بكر
امر خالد بن الوليد ان يضرب عنقه، ان عليا
ودانه بخيلات ينبح ليستظل ويأكل، لما
رأى علي بن ابيطالب يوم الجمل كثرة الدماء
قال لابنه هلكت، ولما قتل اهل صفين
بكى عليهم، وانه لما اراد الخروج من البصرة
قام ثم قال لعنك الله يا أنتن الأرض ١٧٤
والعليا وبنيه يقولون ان عليا ربنا وظهر
بالعلوية الهاشمية واظهروا انه عبده ورسوله
بالمحمدية ووافق اصحاب ابي الخطاب ٧٤٤
فقالوا انه ما كان يعرف ذلك كله الا علي
واشهد ان عليا كان قيم القرآن وكانت
طاعته مفترضة - ٧٩٥،

❁ علي بن احمد:

يروي عن علي بن سليمان ٣٣٨،
عنه: علي بن الحسن بن هرون الدقاق ٣٣٨

❁ علي بن احمد بن بقاح: وفي المقفى
ضبط البقاح في حسن بن علي بن بقاح.
يروي عن عمه - ٢٦٥
عنه: يوسف - ٢٦٥

❁ علي بن اسباط الكوفي: وجماعة

من الفطحيّة، هم فقهاء اصحابنا منهم علىّ بن اسباط ـ ٢٠٩ء، وكان يجتمع ابن فضال والحجال وعلىّ بن اسباط فى مسجد الكوفة ٩٩٣، كان فطحيًّا ولعلى بن مهزيار اليه رسالة فى النقض عليه، ومات على مذهبه ١٠٦١
يروى عن ابيه اسباط بن سالم ـ ٢٠
« ابى الحسن ء ـ ٩٦٩،
« جميل بن درّاج ـ ٤٣٢
« حسين بن حسن ـ ١٠٤٥
« حسين بن زرارة ـ ٢٢٢
« حكم بن مسكين ـ ٢٦
« سيف بن عميرة ـ ٥٧٨
« شيخ من اصحابنا ـ ٤٥٥
« عبد الرحمن بن حمّاد ـ ٢٠١
« عبد الله بن سنان ـ ١١١
« العلاء ـ ٤٢
« علىّ بن جعفر بن محمد ـ ٨٠٣
« علىّ بن الحسن بن عبد الملك ـ ٣٠١
« قيس بن رمانة ـ ٣١٩
« محمد بن عبد الله بن زرارة ـ ٢٢٢
« محمّد بن سنان ـ ٢٨٧، ٤٣٣
عنه: احمد بن محمد بن عيسى ٢٢٢، ٢٥٤
« احمد بن هلال ـ ٤٢
« الحسن بن خرّزاذ ـ ٢٦
« الحسن بن موسى ـ ٣١٩
« الحسن بن موسى الخشّاب ـ ١١١
« سهل بن زياد الآدمى ـ ١٠٤٥
« علىّ بن الحسن ـ ٣٠١، ٤٥٥
« علىّ بن سليمان بن داود الرازى ـ ٢٠
« محمّد بن الحسين بن ابى الخطّاب ـ ٩٦٩
« محمد بن عبد الله المسمعى ـ ٢٢٢، ٢٥٣، ٢٨٧، ٤٣٢، ٤٣٣،
« محمد بن عيسى بن عبيد ـ ١١١، ٢٠١، ٥٧٨، ٧٣٩
علىّ بن اسحق القمى: ابن سعد الأشعرى
يروى عن يونس بن عبد الرحمن ـ ٤٠٨
عنه: شاذان ـ ٤٠٨
علىّ بن اسمعيل: الظاهر انه ابن عيسى او الميثمى، بقرينة سعد والربعى.
يروى عن ابى خالد ـ ٢٤٨
« ابى نجيح ـ ٩٦٣
« حمّاد بن عيسى ـ ٤١٥، ٥٧٠، ٦٢٧ء

الحسين بن موسى الخشاب ـ ٨٠٣

ربعی - ٢٣٣

فضیل الرسان - ١٣٦، ١٣٧، ٥٠٥

عنه: اسحق بن محمد البصری - ٥٠٥

جعفر بن احمد بن ایوب - ٦٠٣

حسن بن راشد - ٢٤٨

داود بن مهزیار - ١٣٧

سعد بن عبدالله بن ابی خلف - ٥٧٠

عبدالله بن خداش المهری - ١٣٦، ٢٤٣

محمد بن احمد - ٤١٥

علی بن اسمعیل: ثقة، وهو علی بن السدی، لقب اسمعیل بالسدی - ١١١٩، وفی الترتیب فی بعض النسخ: السندی

علی بن اسمعیل بن جعفر: قال الصادق لابنه عبدالله الیک ابنی اخیک فشد رحالنا فی السفر فانهما شریک شیطان یعنی محمد بن اسمعیل وعلی بن اسمعیل - ٤٧٨

علی بن اسمعیل بن عمار: من اصحاب الکاظم

یروی عن ابن مسکان - ٦٠٢

اسحق بن عمار - ٧٦٧

عنه: ابن ابی عمیر - ٦٠٢

ابن المغیرة - ٧٦٧

علی بن اسمعیل بن عیسی

یروی عن محمد بن عمرو بن سعید الزیات ٢٢٥

عنه: سعد بن عبدالله - ٢٢٥

علی بن اسمعیل المیثمی: وفی بعض النسخ النهمی - ٣٨١، فبلغ مجلس هشام محمد بن سلیمان النوفلی وابن میثم وهما فی حبس هرون، ثم قال علی بن اسمعیل المیثمی انا لله وانا الیه راجعون لقد کان هشام عضدنا وشیخنا والمنظور الیه فینا - ٤٧٧،

یروی عن ابی الحسن الرضا - ١٠٣٨

ربعی بن عبدالله - ٣٨١

عنه: محمد بن علی الهمدانی - ٣٨١

محمد بن عیسی العبیدی - ١٠٣٨،

علی بن اسمعیل بن یزید: فی نسخة: زید - ٩٠١،

یروی عن ابی بصیر ابن ابی القاسم - ٩٠١

محمد بن عمران البارقی - ٩٠١

علی بن اشیم: الظاهر انه علی بن احمد

يروى عن رجل عن عمار الساباطي - ٢٤٥
عنه: موسى بن جعفر بن وهب - ٢٤٥
علي بن بلال: كتب الى علي بن بلال في سنة اثنتين وثلاثين ومائتين، اني اقمت ابا علي مقام الحسين بن عبد ربه - ٩٩١
علي بن جعفر: جاء في محمد بن اسمعيل بن جعفر يسألني ان اسئل ابا الحسن موسى أن ياذن - ٤٧٨ فدخل اليه ابو الحسن وهو يومئذ خماسي وفي يده درة، فقال ما هذه المخفقة بيدك؟ قال مرت بعلي اخي وهي في يده فضرب بها بهيمة فانتزعتها من يده - ٤٣٤، قال لي رجل احبني - الواقفة ما فعل اخوك ابو الحسن قلت قد مات قال ومن الناطق بعده؟ قلت ابنه علي قال فما فعل؟ قلت مات، قال ومن الناطق بعده؟ قلت ابو جعفر ابنه - ٨٠٣، قال الحسن بن موسى بن جعفر كنت عند ابي جعفر وعلي بن جعفر عنده، فدنى الطبيب ليقطع له العرق فقام علي بن جعفر وقال يا سيدي يبدأ في ٨٠٤
يروى عن ابيه ٩٥٥،
" ابي الحسن موسى - ٤٧٨، ٨٧٠
عنه: علي بن اسباط - ٨٠٣
" موسى بن القاسم البجلي - ٨٧٠
علي بن جعفر: يحكى عن فارس الخلاف بينه وبين علي بن جعفر حتى صار يبزق بعضهم فكتب قد عظم الله قدر علي بن جعفر - ١٠٠٥، اقول: الظاهر ان المراد هو علي بن جعفر وكيل الهادي، فان ذلك الخلاف من فارس مع غيره كان في حدود سنة اربعين ومائتين كما يظهر من ١٠٠٩، كان علي بن جعفر وكيلا لأبي الحسن وكان من اهل همنيا فسعى به الى المتوكل فحبسه وصار الى مكة - ١١٢٩، عرض امره على المتوكل فقال انه رافضي وانه وكيل علي بن محمد وحلف ١١٣١
يروى عن الهادي ١١٢٩، ١١٣٠
عنه: العباس - ١١٣٠
علي بن جعفر بن العباس الخزاعي المروزي: كان واقفيا - ١١٥١،
علي بن حبيب المدائني
يروى عن علي بن سويد السائي - ٤
عنه: محمد بن اسمعيل الرازي - ٤

علی بن حدید المدائنی : سئل ابو علی بن راشد عن ابی جعفر الثانی اصلی خلف اصحاب هشام بن الحکم قال علیک بعلی بن حدید ٤٩٩ اصلی خلف یونس اصحابه فقال بأیّ ذلک علیکم علی بن حدید قلت آخذ بقوله فی ذلک قال: نعم - ٩٥١، وقد کان علی بن حدید یظهر فی الباطن المیل الی یونس وهشام - ٩٥٢، ان احمد بن محمد بن عیسی وعلی بن حدید قد ذکر الفضل من رجوعهما عن الوقیعة فی یونس ٩٥٥ علی بن حدید بن حکیم فطحی من اهل الکوفة و کان ادرک الرضاء - ١٠٧٨،
یروی عن جمیل بن درّاج - ٢٢٠، ٢٥٢، ٤٣٢،
« عنبسة العابد - ٤٤٩،
عنه: الحسن بن سعید - ٤٤٩
« محمد بن عبد الله المسمعی - ٢٢٠، ٤٣٢، ٩٠٨
« یزید بن حماد - ٩٥١
« یعقوب بن یزید - ٢٥٢،
علی بن حَرَّوُر : کان یقول بمحمد بن الحنفیة الا انه کان من رواة الناس ٥٦٧
یروی عن الأصبغ - ٢٠١
عنه: عبد الرحمن بن حمّاد - ٢٠١
علی بن حسّان: هکذا فی ٣٣٨ و فی ٣٤١ وصف بالهاشمی. وفی ٤٠٣ روی عن ابن عمّه. وفی ٤٦١ وصف بالواسطی الخزّاز. وفی ٥٨٢ بالواسطی. قال ابن فضّال اما الواسطی فهو ثقة واما الذی عندنا یشیر الی الهاشمی فانه یروی عن عمه عبد الرحمن بن کثیر فهو کذاب واقفی لم یدرک ابا الحسن ٥٨٥ - اقول - فی موارد الاطلاق وفقدان القرائن علی احدهما یحتمل کل واحد منهما.
یروی عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبد الله ٥٣٨
« عبد الرحمن بن کثیر - ٣٣١، ٤٠٣
« علی بن الحسین العبیدی - ٤٦١
« مفضل بن عمر - ٣٣٨
« موسی بن بکر - ٥٨٢، ٥٩٥
عنه: الحسن بن علی بن فضّال - ٣٣٨
« الحسن بن موسی - ٤٦١
« الحسن بن موسی الخشّاب - ٤٠٣
« سلمة بن الخطاب - ٥٩٥
« عبد الله بن محمد بن خالد - ٥٣٨، ٥٨٢
« محمد بن عیسی العبیدی - ٣٤١

❁ علیّ بن حسکۃ القمی : ومن اقاویلہم انہم یقولون ان الصلوٰۃ والزکوٰۃ وغیرہما کل واحد منہما رجل، فکتبَ لیس ہذا دیننا - ٩٩٤، ٩٩٥، علی بن حسکۃ الحوار کان اشاد القاسم الشعرانی ومن الغلاۃ الکبار ملعون - ٩٩٥، کتب ابو الحسن العسکریؑ لعن اللہ و بحسبک انی لا اعرفہ - ٩٩٧، وعلی بن حسکۃ الحوار قمی کان اشاد القاسم الشعرانی وابن بابا ومحمد بن موسی الشریقی کانا من تلامذۃ ١٠٠١ اقول : وفی بعض النسخ فی ٩٩٥ : الجواز. وفی ١٠٠١ الحواری، وکان محمد بن فرات یدعی انہ باب وانہ نبی وکان القاسم الیقطینی و علی بن حسکۃ القمی کذلک یدعیان لعنہما اللہ ١٠٤٨

❁ علیّ بن الحسن : الظاہر انہ ابن فضال.

یروی عن ابن اورمۃ - ٣٤٩

" علی بن اسباط - ٣٠١

" محمد بن اسمعیل بن مہران - ٤٥

عنہ : الکشیّ - ٤٥، ٣٠١

" محمد بن مسعود - ٣٤٩

❁ علیّ بن الحسن الجہنی :

یروی عن الحسن بن زید - ٧٤

عنہ : احمد بن عبد اللہ العلوی - ٧٤

❁ علیّ بن الحسن الدقاق النیسابوری :

یروی عن علی بن احمد - ٣٣٨

" محمد بن عبد الحمید العطار - ٤٣

" محمد بن موسی السمّان - ٩٢٤

عنہ : آدم بن محمد القلانسی - ٤٣، ٣٣٨، ٩٢٤

❁ علیّ بن الحسن بن رباط : البجلی الکوفی

یروی عن حریز - ٧١٨

عنہ : یحیی بن المثنّی - ٧١٨

❁ علیّ بن الحسن الطویل :

یروی عن علیّ بن النعمان - ١٧٨

❁ علیّ بن الحسن العرنی : وفی نسخۃ : القرنی

یروی عن سعد بن طریف - ١٥٦

عنہ : الحسن بن الحسین القمی ١٥٦

❁ علیّ بن الحسن بن عبد الملک بن اعین :

وفی النسخۃ : علیّ بن الحسین.

یروی عن ابی بکیر - ٣٠١

عنہ : علیّ بن اسباط - ٣١

❁ علیّ بن حسن بن علیّ بن فضّال : فی

٣٣٩، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٦، ٩٣٧،
يروى الكشي عنه بلا واسطة. وجماعة من
الفطحية هم فقهاء اصحابنا منهم بنو فضال على
واخواه - ٣٩ع، قال ابن مسعود فما رأيت
فيمن لقيت بالعراق وناحية خراسان افقه
ولا افضل منه بالكوفة ولم يكن كتاب عن الائمة
من كل صنف الا وقد كان عنده - ١٠١٤،
قال رويت عن الحسن بن علي بن ابي حمزه احاديث
كثيرة الا اني لا استحل ان اروي عنه ١٠٤٢
اقول - والمراد من (ابن فضال) عند الاطلاق
هو ابو محمد الحسن، الا ان يكون قرينة من السند
كرواية ابن مسعود عنه.
يروى عن ابيه الحسن ٣١٦، ٩١٦
« ابي داود المسترق - ٧٥٤، ٨٣٥
« احمد بن الحسن بن علي بن فضال - ٢٠٨، ٤٤٣
« جعفر بن محمد بن حكيم - ١٤٧، ٣٦٥، ٤٢٥،
٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١،
« الريان بن الصلت - ١٠٣٥
« عباس بن عامر - ١٤، ١٤٧، ١٤٩ ع ١،
٣٠٥، ٣٠٦، ٣٢٢، ٣٦٥، ٣٧٠، ٤٢٥،
٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٣، ٦١٣، ٧٢٦،
« عبد الرحمن بن ابي نجران - ٣٩٥
« علي بن اسباط - ٤٥٥
« عمرو بن عثمان - ٥٧٥
« محمد بن الحسن بن علي بن فضال - ٢٠٨، ٤٤٣،
« محمد بن زياد - ٦٣٠ع
« محمد بن الوليد البجلي - ٧٢، ١٨٥، ٥٥٩،
٦٢٤ع، ٦٨١، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٣٥،
« مروك بن عبيد - ١٦٥، ٩٣٧
« معمر بن خلاد - ١٥١، ٥١٨، ١٠٣٥
عنه: ابراهيم بن المختار بن محمد بن العباس ٩١٦
« ابو الخير - ٣٢٢
« جعفر بن محمد - ٣٩٥، ٤٤٣
« العباسي - ٣٨٣
« محمد بن غالب - ٦٣٠ع
« محمد بن مسعود - ١٤، ٧٢، ١٣٧، ١٤٧،
١٤٩، ١٥١، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٥، ٢٠٨، ٢٧٢،
٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٦، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٨٩،
٣٩٣، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٦،
٤٥٤، ٤٥٥، ٥١٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢،

٥٦٧، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٧، ٦١٣، ٦٢١،
٦٢٣، ٦٢٤، ٦٣٧، ٦٤٢، ٦٤٣،
٦٤٤، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٦٠، ٦٦١،
٦٧١، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨١، ٦٨٤، ٦٨٦،
٧٢١، ٧٣٥، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٧٢،
٧٧٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٥١، ٨٥٦، ٩٠٣،
١٠٣٥، ١٠٤٢، ١٠٦٣، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٦/١١٣٨

علی بن الحسین بن داود القمی :
یروی عن ابی جعفر ع - ٩٦٣، ٩٦٧
عنه : رجل - ٩٦٣، ٩٦٧ .

علی بن الحسین السجاد ع : این حواری
علی بن الحسین ع - ٢٠ لما مر بجنازة علی بن الحسین ع
انجفل الناس - ١٨٥، قال سعید بن المسیب :
والله ما رأی مثله وخرجنا معه الی مکة ١٨٦
فسبح فی سجوده فلم یبق شجر ولا مدر الا سبحوا -
١٨٧، ١٨٨، فکبر من فی السماء سبعا وکبر
من فی الارض سبعا وصلی علی علی بن الحسین ع
١٨٨، قال محمد بن الحنفیة یا ابا خالد حلفتنی
بالعظیم الامام علی وعلیک وعلی کل مسلم علی
بن الحسین ع ١٩٢، قال ابو خالد بعد ان اخذ باذن
الجاریة المریضة : یا خبیث یقول لک علی بن
الحسین ع : اخرج منها ولا تعرض لها - ١٩٣ -
قال القاسم بن عوف : کنت اتردد بینه وبین
محمد بن الحنفیة حتی لقیت علی بن الحسین ع -
فقال ایاک ان تشد راحلة ترحلها فانما ههنا
یطلب العلم ١٩٦، کان المختار یکذب علی علی
بن الحسین ع - ١٩٨، ٤٠٤، قال الباقر ع أخبرنی
ابی ان مهر امی مما بعث به المختار ١٩٩، بعث
الیه المختار بهدایا من العراق فخرج الیهم رسوله
فقال انی لا اقبل هدایا الکذابین - ٢٠٠، انه
لما أتی برأس عبید الله وابن سعد فخر ساجدا
٢٠٣، ان المختار ارسل الیه بعشرین الف دینار
٢٠٤ اذا اقبل علی بن الحسین ع وعلیه ازار ورداء
من احسن الناس وجها واطیبهم رائحة بین عینیه
سجادة کانها رکبة عنز فجعل یطوف، فقال
الفرزدق : هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
فبعث الیه باثنی عشر الف درهم وقال اعذرنا
یا ابا فراس - ٢٠٧ ان بنانا کان یکذب علی ابی
وان علی بن الحسین کان عبدا صالحا - ٥٤١
قال الرضا ع کان بنان یکذب علی علی بن الحسین ع

فاذاقه - ۵۴۴، ثم ذكر ابو عبد الله ع الحارث
الشامي وبنان فقال كانا يكذبان على علي بن
الحسين ع ۵۴۹ واتمن الحسين ع على صحف ابراهيم وموسى
علي بن الحسين ع واتمن عليها علي بن الحسين ع
محمد بن علي ع - ۶۶۳ الا ان يكون رأى سيف
رسول الله ص على علي بن الحسين وهو متقلده
۸۰۲، واين كان علي بن الحسين قال كان محبوسا
في يد عبيد الله بن زياد خرج وهم كانوا لا
يعلمون حتى ولي امره - ۸۸۳،

❀ علي بن الحسين بن عبد ربه - واني
اقمت ابا علي بن راشد مقام علي بن الحسين
بن عبد ربه ومن كان - ۹۹۲ راجع علي
بن الحسين بن عبد الله والحسين بن عبد ربه

❀ علي بن الحسين بن عبد الله : قال
سألته ان ينسئ في اجلي، فحدث بذلك -
اخوانه بمكة ثم مات بالخزيمية في المنصرف، و
هذا سنة تسع وعشرين ومأتين، وكان وكيل
الرجل قبل ابي علي بن راشد - ۹۸۴، فكتب
اليه في جوابه تصير الى رحمة الله خير لك - ۹۸۵
اقول : راجع علي بن الحسين بن عبد ربه والحسين بن ربه

عنه : محمد بن عيسى - ۹۸۴،
" احمد بن محمد بن عيسى - ۹۸۵

❀ علي بن الحسين العبيدي :
يروي عن ابي عبد الله ع - ۴۶۱
عنه : علي بن حسان الواسطي الخزاز ۴۶۱

❀ علي بن الحسين بن موسى :
يروي عن عبد الله بن جعفر الحميري - ۳۹۷
عنه : محمد بن الحسن (عنه الكشي) ۳۹۷

❀ علي بن الحكم : كان الفضل يروي
عن جماعة منهم محمد بن ابي عمير وصفوان بن
يحيى وعلي بن الحكم - ۱۰۲۹، علي بن الحكم
الأنباري هو ابن اخت داود النعمان بياع
الأنماط وهو نسيب بني الزبير الصيارفة -
وهو تلميذ ابن ابي عمير لقي - ۱۰۷۹، اقول
في سند ۲۴، ۶۷۷، سقط من اول السند
واسطة او واسطتان، او ان الكشي يروي
عن كتابه .
يروي عن ابان الأحمر - ۶۵۰، ۶۵۵
" ابن بكير - ۳۳۵
" ابي الصباح الكناني - ۶۵۶ .

" ابيه الحكم - ١٨١
" بعض رجاله عن ابيعبدالله - ٢٦٧
" حماد بن عثمان - ٥٣٧
" زياد بن ابى الحلال - ٣٣٦، ٤٦٣
" سليمان بن جعفر - ١١٠٩
" سيف بن عميرة - ٢٤، ٢٨٢، ٤٤٠
" عروة بن موسى - ٣٤٨
" على بن المغيرة - ٣٩٠
" فضيل بن عثمان - ٩٣، ٣٣٣،
" مثنى الحناط - ٢٩٨
" مفضل بن عمر - ٥٨٨
" منصور بن يونس - ٦٧٧
" موسى بن بكر - ٥٤
" هشام - ٧٨٥
عنه: ابوسعيد سهل بن زياد الآدمى - ٣٩٠
" احمد بن الحسن - ٢٩٨
" احمد بن محمد - ٤٤٠، ٦٥٥
" احمد بن محمد بن عيسى - ٣٣٣، ٤٦٣، ٧٨٥، ١١٠٩
" شاذان - ٥٤
" فضل - ٦٥٥، ٦٥٧
" محمد بن اسمعيل - ١٨١
" محمد بن الثعلبى - ٩٣
" محمد بن عيسى - ٢٦٧، ٢٨٢، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤١، ٥٣٧، ٥٨٨، ٦٥٠
❀ على بن حكيم الأودى: عامى، يروى عن شريك - ١٥٧
عنه: يعقوب بن شيبه - ١٥٧
❀ على بن حماد الأزدى متهم وهو الذى يروى كتاب الأظلة - ٧٠٣،
❀ على بن حنظلة: العجلى الكوفى، يروى عن الصادق ع - ٣
عنه: محمد بن حمران العجلى - ٣
❀ على بن خطاب: وكان واقفيا - قال كنت فى موقف ومحموما واصابنى عطش شديد فجاء الرضاء وقال لغلامه ٨٩٥
عنه: الحسن بن موسى - ٨٩٥
❀ ابوالحسن المكفوف على بن خليد: انه يعرف بأبى الحسن المكفوف وهو بغدادى وليس به بأس - ٦٤٤

يروى عن رجل عن بكير - ٢٨٨
عنه: يونس بن عبد الرحمن - ٢٨٨
❀ علي بن داود الحداد:
يروى عن حريز بن عبد الله - ٣١١، ٧٤٢
عنه: اسحق بن محمد - ٣١١، ٧٤٢
❀ علي بن رباط: بنو رباط كانوا اربعة اخوة الحسن والحسين وعلي ويونس كلهم اصحاب ابي عبد الله ع ولهم اولاد كثير - ٦٨٥
❀ علي بن رئاب: ان محبوبا كان يعطي الحسن ابنه بجل حديث يكتبه عن علي بن رئاب درهما - ١٠٩٥
يروى عن ابي خالد القماط - ٧٧٤، ٧٧٥
" ابي عبد الله ٢٢٣،
" زرارة - ٢٢٣
عنه: الحسن بن محبوب ٢٢٣،
" يونس بن عبد الرحمن - ٧٧٤، ٧٧٥
❀ علي بن الريان، ابن الريان، ابن صلت الأشعري القمي: وكان الحسن بن سعيد هو الذي ادخل اسحق بن ابراهيم الحضيني وعلي بن الريان بعد اسحق الى الرضا ع وكان سبب معرفتهم ومنه سمعوا الحديث - ١٠٤١
يروى عن الحسن بن راشد - ٢٤٨
" محمد بن عبد الله بن زرارة - ١٠٦٧
عنه: سعد بن عبد الله القمي - ١٠٦٧
" محمد بن احمد بن يحيى - ٢٤٨
❀ علي بن زيد: الظاهر انه ابن حدعان عامي.
يروى عن سعيد بن المسيب - ١٨٦
عنه: معمر - ١٨٦
❀ علي بن السري الكرخي: ان كان لا يقبل ممن دونكم حتى يكون مثلكم لم يقبل منكم، قال الحسن بن علي اظن الرجل علي السري الكرخي - ٦٨٣،
❀ علي بن سعيد:
يروي عن عبد الله بن عبد الله الواسطي ١١٩
عنه: موسى بن معاوية بن وهب ١١٩
❀ علي بن سلمة الكوفي:
يروى عن ابي محمد فضل بن شاذان - ٥٥٨
عنه: علي بن محمد القتيبي - ٥٥٨
❀ علي بن سلمان بن رشيد العطار البغدادي

وفي المنهج والممقاني علي بن سليمان والظاهر انه من اصحاب ابي محمد ع - ١٠٨

❁ علي بن سليمان : وفي النسخة : - حميد بن سليمان .

يروي عن الحسن بن علي بن فضال - ٣٣٨

عنه : علي بن احمد - ٣٣٨

❁ علي بن سليمان بن داود الرازي :

يروي عن علي بن اسباط - ٢٠

" محمد بن ابي عمير - ٢١٨

عنه : سعد بن عبد الله بن ابي خلف - ٢٠ ٢١٨

❁ علي بن سويد السائي : كتب اليه ابو الحسن الاول من السجن - ٤ ، كتب الي ابي الحسن ع وهو في الحبس وكتب اليه ابو الحسن ع فانك ممن انزل الله من آل محمد بمنزلة خاصة - ١٥٩

يروي عن ابي الحسن الاول موسى ع - ٤

عنه : علي بن حبيب المدايني - ٤

" محمد بن منصور الخزاعي - ١٥٩

❁ علي بن شجاع : من اصحاب الهادي ع

يروي عن محمد بن الحسن - ١٠٣

عنه : جعفر بن احمد - ١٠٣

❁ علي بن عبد الغفار : قال يوسف بن السخت كنت لبرّ من رأى اذ جاء علي بن عبد الغفار فقال لي اني العمري فقال لي يأمرك مولاك ان توجه رجلا ثقة وطلب رجل قلت سمعاً فقال لا ولكن لواحد - ١٠٠٨

يروي عن العمري - ١٠٠٨

عنه : يوسف بن السخت - ١٠٠٨

❁ علي بن عبد الغفار المكفوف : يمكن ان يكون متحداً مع سابقه

يروي عن الحسن بن الحسين بن صالح الهمداني ١١٤٧

عنه الفضل بن كثير - ١١٤٧

❁ علي بن عبد الله :

يروي عن جابر الجعفي - ٣٤٤

عنه : اسحق بن محمد البصري - ٣٤٤

❁ علي بن عبد الله الزبيري (الزهري) كتب الى ابي الحسن ع - ٨٠٦

يروي عن ابي الحسن ع - ٨٠٦

عنه : احمد بن عبدوس الخلنجي - ٨٠٦

❁ علي بن عبد الله بن مروان البغدادي : قال ابن مسعود ان الغلاة تمتحن في اوقات

الصلوات ولم احضره في وقت صلوة ولم اسمع فيه الا خيرا - ١٠١٣،

علي بن عبيد :

روى عن محمد بن اسمعيل - ٣٤٦

عنه : اسحق بن محمد - ٣٤٦

علي بن عبيد الله بن الحسين بن علي البغدادي : قال لسليمان بن جعفر اشتهي ان ادخل على ابي الحسن الرضا ، ثم مرض علي بن عبيد الله فقال ان عليا وامرأته وولده من اهل الجنة - ١١٠٩

علي بن عبيد الله الدينوري الجبلي : كتب محمد بن عيسى الى ايوب بن نوح يسأله عما خرج اليه في الملعون فارس في جواب كتاب الجبلي - ١٠٠٧،

علي بن عطية : الحسن بن عطية ابو ناب الدغشي واخواه علي ومالك - كوفيون وليسوا بالأحمسية - ٨١٤

روى عن ابي عبد الله - ٣٠٢

" زرارة - ٢١٢

" مصادف - ٨٤٦

عنه : ابن ابي عمير - ١١٢، ٣٠٢، ٨٤٦

علي بن عطية صاحب الطعام : قال كتب عبد الرحمن بن سيابة الى ابي عبد الله ٧٣٤

روى عن ابي عبد الله - ٧٣٤

عنه : محمد بن زياد - ٧٣٤

علي بن عقبة : من اصحاب ابي عبد الله

روى عن ابيه - ٥١٦، ٦٣٦، ٧٩١،

" داود بن فرقد - ٣١٨، ٦٤٠

" الضحاك الأشعث - ٥٦٥

عنه : ابن ابي نصر - ٥١٦

" احمد بن محمد بن عيسى - ٧٩١

" عبد الله الحجال - ٥٩

" الوشاء - ٦٣٦، ٦٤٠

علي بن عمر الزيات :

روى عن ابن ابي سعيد المكاري - ٨٨٤

عنه : الحسن بن موسى - ٨٨٤

علي بن عمرو العطار : قدم من قزوين وهو ينزل في جنبات دار احمد بن الخضيب، فوقفت على منزله فاذا هو عند فارس - ١٠٠٨،

علیّ بن قصیر :
یروی عن رجل عن ابی عبداللہؑ - ۲۴۴
عنہ : موسی بن جعفر بن وھب - ۲۴۴
علی بن قیس :
یروی عن علیّ بن النعمان - ۱۶۳
عنہ : محمد بن عبداللہ بن مھران - ۱۶۳
علی بن قیس القومسی : لیس لہ ذکر.
یروی عن احکم بن یسار - ۱۳۰
عنہ : محمد بن مسعود - ۱۳۰
علی بن مجاھد : الکاھلی، عامیّ
یروی عن عمرو بن ابی قیس - ۴۶
عنہ : محمد بن حمید الرازی - ۴۶
علیّ بن محمد :
یروی عن احمد بن محمد - ۴۴۰، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۹۸، ۶۰۷، ۷۵۱، ۷۶۴، ۷۸۱، ۹۶۷، ۹۷۶، ۱۰۳۹، ۱۱۳۵،
" احمد بن محمد البرقیؒ - ۶، ۵۰۳.
" احمد بن محمد بن عیسی القمی - ۱۱۳، ۲۳۳، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۶۸، ۵۲۷، ۷۸۵، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۷۸، ۱۰۱۰، ۱۱۱۵،
" احمد بن محمد اللیثی - ۷۳
" بنان بن محمد - ۴۵۰، ۱۰۶۵، ۱۱۱۳
" حسن بن علیّ - ۱۹۳
" حسین بن عبداللہ (عبیداللہ) ۶۰۸/۶۰۹
" سلمۃ بن الخطاب - ۵۹۵
" عبداللہ بن جعفر الحمیری - ۹۲۳
" عبداللہ بن محمد بن عیسے - ۹۸۱
" محمد - ۱۰۱۱
" محمد بن احمد - ۸۰، ۹۳، ۱۲۲، ۲۰۹، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۴۲، ۳۸۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۶۶، ۴۹۷، ۵۳۶، ۵۹۶، ۶۱۱، ۶۱۸، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۸۱۸، ۸۸۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۹، ۱۰۰۹، ۱۰۵۳، ۱۱۳۰، ۱۱۳۶
" محمد بن احمد بن الولید - ۲۹۴
" محمد بن احمد بن یحیی - ۲۴۸، ۴۹۱، ۵۳۹، ۵۵۳، ۷۸۶، ۱۱۳۰
" محمد بن عبدالجبار - ۴۵۱، ۱۰۷۵
" محمد بن عیسے - ۷۴۹، ۸۲۰.

" محمد بن محمد - ٧٥٨
" محمد بن موسى - ٣١٤، ٥٠٠
" محمد بن يعقوب - ٩٤١
عنه : آدم بن محمد القلانسي البلخي - ٩٥١/٩٥٤
" ابراهيم الوراق السمرقندي - ٤٨١
" احمد بن عبد الله العلوي - ٧٣
" سعد بن صباح الكشي - ٣٤٢
" الكشي باسقاط الواسطة - ٣١٤، ٣٤٢
" محمد بن علي - ١٩٣
" محمد بن مسعود - ٦، ٨٠، ٩٣، ١١٣، ١٢٢، ١٣٥، ٢٠٩، ٢٤٨، ٢٨٠، ٢٩٨، ٣١٣، ٣٣٣، ٤٢٤، ٤٦٨، ٤٩١، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٢٧، ٥٣٦، ٥٣٩، ٣٥٣، ٦٠٧، ٦١١، ٦١٨، ٧٨١، ٧٨٥، ٧٨٦، ٨١٨، ٨٢٠، ٨٨٨، ٩٢٣، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٧، ٩٧٦، ٩٧٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠٣٩، ١٠٥٣، ١١١٥، ١١٣٠
اقول - الظاهر بقرينة التقييد بالقمي في ١١٣، ٢٠٩، ٣١٣، ٥٥٣، ٩٥١، ٩٥٤، ٩٧٨، ١١١٥ وبقرينة رواية محمد بن مسعود عنه ورواية عن احمد بن محمد ومحمد بن احمد وبنان : هو ابن يزيد او فيروزان الآتيين في ٦٠٨ و ٦٠٩ نقل الكشي عنه وعن محمد بن مسعود معاً، ويروى الكشي عنه بلا واسطة ظاهراً في ٣١٤، ٣٤٢، كما قلنا، وايضاً في ٢٩٣، ٢٩٤، ٣٤٢، ٣٨١، ٤١٥، ٤١٦، ٤٣١، ٤٤٠، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٨، ٦٠٨، ٦٠٩، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٤٩، ٧٥١، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦٣، ٧٦٤، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٦، ٩٤٨، ٩٤٩، ١٠٦٥، ١٠٧٥، ١١١٣، ١١٢٠، ١١٣٥، ١١٣٦، ويمكن ان يكون المراد في هذه الموارد علي بن محمد القتيبي الآتي ولكن يبعده عدم التوافق في المروي عنه وبقرينة التصريح برواية عنه وعن ابن مسعود معاً يظهر انه من مشايخه، وقد يروى عنه بواسطة

علي بن محمد بن الحسن الانباري أحد مسندي

يروى عنه الكشي بواسطة ابي الحسن الفارسي

عنه : ابو الحسن محمد بن الحسين بن احمد الفارسي ٨٢٧

علی بن محمد بن شجاع : فی ٢٥ ـ الشجاعی.
یروی عن ابی العباس احمد بن حماد المروزی ٣٤
" یعقوب بن یزید ـ ٣٥
عنہ : ابوسعید جعفر بن احمد بن ایوب الشاجر ـ ٣٤، ٣٥،
علی بن محمد صالح الضبیری : یروی عنہ الکشی بواسطۃ ابی الحسن الفارسی ٨٢٧
عنہ : ابوالحسن محمد بن الحسین بن احمد الفارسی ٨٢٧
علی بن محمد بن عبداللہ الخیاط : یروی عن وھیب بن حفص الجریری ١٣١،
وعنہ : محمد بن علی الصیرفی ١٣١،
علی بن محمد بن عیسی : لیس لہ ذکر. ویمکن ان یکون اخا احمد بن محمد بن عیسی بقرینۃ روایتہما عن عمر بن عبدالعزیز.
یروی عن عبداللہ بن محمد الجمال ـ ٩٤٩
" عمر بن عبدالعزیز ـ ٧٦٥
عنہ : بعض اصحابنا ـ ٩٤٩
" محمد بن مسعود ـ ٧٦٥
علی بن محمد بن فیروزان القمی : راجع علی بن محمد بن یزید القمی.

یروی عن احمد بن محمد بن خالد البرقی ـ ٥
" محمد بن احمد بن یحیی ـ ٣٦٩، ٣٧١
عنہ : محمد بن مسعود ـ ٥، ٣٦٩، ٣٧١
" حمدویہ ـ ٣٨٨
علی بن محمد بن قاسم الحذاء الکوفی : خرجت من المدینۃ مقبلا نحو العراق، فقال اما ان عمک کان ملثوما علی الرضاء واسم عمہ قاسم الحذاء ـ ٩٠٣ ـ اقول ـ فی متن الروایۃ : انا محمد بن علی بن قاسم الحذاء ـ فی النسخ کلہا.
یروی عن محمد بن علی الجواد ـ ٩٠٣
عنہ : اسمعیل بن عباد البحری ـ ٩٠٣
علی بن محمد بن قتیبۃ النیسابوری : ابوالحسن القتیبی، ابن قتیبۃ، وفی ٣٥٤، حدثنی علی بن محمد بن قتیبۃ ابو محمد ـ ولعل ابا محمد کنیۃ لجدہ قتیبۃ او کنیۃ آخر لہ.
یروی عن ابی عبداللہ الشاذان ـ ١٠٣٧
" احمد بن ابراھیم المراغی ابو حامد ـ ١٠١٩/١٠٢٠
" جعفر بن محمد بن الحسن بن محبوب ـ ١٠٩٤
" جعفر بن محمد الرازی الخزاری ـ ١٦

، الزفزى - ١٠٥٩
، علي بن سلمة الكوفي - ٥٨٨
، فضل بن شاذان ابو محمد - ٣٨، ٥٤، ٥٦، ١٠٤، ١٢٠، ٢٧٩، ٣٦٧، ٣٧٢، ٣٨٠، ٤٥٣، ٥٥٤، ٦٥٧، ٦٦٦، ٧٧٥، ٧٨٨، ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩٢٠، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٥٢، ٩٧٥، ٩٨٠، ١٠٢١، ١٠٣٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٦٨، ١١٠٥، ١١٠٨،
، محمد بن احمد - ٢٦٦
، محمد بن الحسين بن ابي الخطاب - ٣٥٤
، محمد بن علي بن بلال ابو طاهر - ١٠٧١
، يحيى بن ابي بكر ابي زكريا - ٤٩٣
، يوسف بن السخت - ٢٦٨
عنه: الكشي - ١٦، ٣٨، ٥٤، ٥٦، ١٠٤، ١٢٠، ١٩٦، ٢٦٦، ٢٧٩، ٣٥٤، ٣٦٧، ٣٧٢، ٣٨٠، ٤٥٣، ٤٩٣، ٥٥٤، ٥٥٨، ٦٥٧، ٦٦٦، ٧٧٥، ٧٨٨، ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩٢٠، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٥٢، ٩٧٥، ٩٨٠، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٦، ١٠٣٣، ١٠٣٧، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٩، ١٠٦٨، ١٠٧١، ١٠٩٤، ١١٠٥، ١١٠٨
علي بن محمد بن يزيد القمي: وفي بعض النسخ في ٢٢٤، ٤٢٩، ٤٩٤، ٥١٦، محمد بن زيد القمي - وفي ٤٩٠ محمد بن يزيد الفيروزاني القمي الظاهر اتحاده مع علي بن محمد بن فيروزان القمي السابق.
يروي عن احمد بن محمد بن عيسى القمي - ٨٧، ٤٢٩، ٥١٦، ٩٥٣،
، بنان بن محمد بن عيسى القمي - ٢٢٤
، عبد الله بن محمد بن عيسى القمي - ٧٩
، محمد بن احمد بن يحيى - ٨٤٥
عنه: آدم بن محمد القلانسي - ٩٥٣
، سعد بن جناح الكشي - ٤٢٩
، ابو عبد الله محمد بن ابراهيم - ٧٩، ٢٢٤
، محمد بن مسعود - ٨٧، ٥١٦، ٨٤٥،
علي بن المسيب: في نسخة: الهمداني قلت للرضاء: شقتي بعيدة ولست اصل اليك في كل وقت فممن آخذ؟ فقال من زكريا بن آدم - ١١١٢.

يروى عن الرضاء - ١١١٢
عنه: احمد بن الوليد - ١١١٢
❀ علي بن معبد: البغدادي.
يروى عن هشام بن الحكم - ٤٩١،
عنه: ابو اسحق ابراهيم - ٤٩١،
❀ علي بن المغيرة: الزبيدي.
يروى عن ابيجعفرء - ٣٩٠
« عمران بن ميثم - ١٨٢
عنه: ثعلبة بن ميمون - ١٨٢
« علي بن الحكم - ٣٩٠
❀ علي بن منصور: من اهل الكوفة
وهشام مولى كنده - ٤٧٥، قال علي بن
منصور وابو مالك الحضرمي رأينا الشاه
عند هشام بعد موت ابيعبدالله ع - ٤٩٤،
❀ علي بن مهزيار ابو الحسن: قال يوسف
ان كان نصرانيا فهداه الله وكان من
اهل الهند كان قريبا، سكن الأهواز و
كان على جبهة سجادة وله مصنفات كثيرة
١٠٣٨، قال بينا انا بالقرعاء مضرجي من
الكوفة سنة ست وعشرين ومائتين حج
انتوضاء وعدت به الى الهادي ع - ١٠٣٩، ١٠٤٠
ومن كتاب لأبي جعفر ع اليه ببغداد، وفي
كتاب آخر - ١٠٤٠،
يروى عن ابيجعفر ع - ١١٠٢
« بعض القميين - ١١١٣
« الحضيني اسحق - ٩٤٣
« فضالة بن أيوب الأزدي - ١٧٢
« محمد بن اسمعيل بن بزيع - ٤٥٠، ١٠٦٥
« الهادي ع - ١٠٣٩
عنه: ابراهيم بن مهزيار - ١٠١٢
« احمد بن محمد - ١٠٣٩
« بنان بن محمد - ٤٥٠، ١٠٦٥، ١١١٣
« محمد بن عيسى - ١٧٢، ١٠١٢، ١٠٤٠
« يعقوب بن يزيد - ١٧٢، ٩٤٣
❀ علي بن موسى الرضاء: اني
اقبلت يوما الى الصلوة فأقبل افعي فاقبلت
على صلوتي لم اخفقها فدنا مني ثم رجع ١٥١،
قال للكميت: انت الذي تقول ٣٦٤،
خرج مع حدثه ابيعبدالله الى نخلة حتى اذا
كان ببعض الطريق - ٥٥٩، قال موسى ع

ان صاحب هذا الامر يأخذه منك فلما مضى
بعث الى ابو الحسن الرضا فاخذه منى - ٥٥٥٥
مات هولس فبعث الله الرضا بحنوطه وكفنه
وجميع ما يحتاج اليه وامر موالينا ان يحضروا جنازته
٧٢١' قال صاحب المقبرة ان ابا الحسن الرضا
وصانى ان ادش قبر يونس شهرا - ٧٢٢' وان
ابا الحسن زوج ثلثة بنين واربعة منهم ابو الحسن
الثانى فكتب الى على بن يقطين انى قد صيرت
مهور هن اليك - ٨١٩' ان على بن ابيحمزة سئل
عن الامام بعد موسى فقال انى لا اعرف قبر
فى قبره ضربة اشتغل ٨٣٣' ٨٣٤' وقف
على فى بنى زريق وقال لما توفى ابو الحسن عهد
على بن ابيحمزة فى اطفاء نور الله - ٨٣٧' لما مات
موسى خرجت الى على بن موسى غير مؤتم بموته
ولا مقر بامامته على فلما صرت الى المدينة وهو
بالصراء فدخلت عليه فبادرنى فقال يا ابن
بشار - ٨٤٧' فقال ابو الحسن يا نصر تعرف
هذا ؟ قلت نعم هذا على ابنك قال اندرى
ما هذا الكتاب، قال هذا الجفر الذى لا ينظر
فيه ٨٤٨' قال نصر قلت لابى الحسن فاخبرنى

عن الامام من ولدك قال ابنى على - ٨٤٩ قال
ابو الحسن عهدى الى ابنى على اكبر ولدى وخيرهم و
افضلهم - ٨٥٥' قال الى من عهد قال الرضا
الى قال فانت امام مفترض الطاعة من الله قال
نعم - ٨٨٣' دخل ابن المكارى عليه فقال فتحت
بابك للناس وقعدت تفتيهم ولبس ابوك
يفعل هذا فقال ليس على من هرون بأس
٨٨٤' دخل ابن المكارى عليه فقال ابلغ الله
من قدرك ان تدعى ما ادعى ابوك - ٨٨٥'
قال زياد القندى كنت بالابطح مع ابى الحسن
وعلى ابنه عن يمينه فقال هذا ابنى قوله قولى و
فعله فعلى فان كانت لك حاجة فانزلها به
٨٨٧' اما علمت يا منصور ما احدثت فى يومى
قلت لا قال قد صيرت عليا ابنى وصيى و
الخلف من بعدى فادخل - ٨٩٣' كنت فى
الموقف فجاء ابو الحسن الرضا ومعه بعض بنى
عمه فوقف امامى وكنت محموما فمن اعلم بنى
هاشم قال الرضا حتى جائنى بكتاب فدفعه
الى فاذا خط لين بجيد - ٨٩٥' بخط رد
بسم الله الرحمن الرحيم يا ابراهيم ان من آبائك

شعيبا وصالحا وانّ - ٨٩٦، قال ابراهيم ان
كان قد مضى فما لهذا الأمر احد الّا صاحبكم -
٨٩٧، فقال يونس انه ليس بيني وبين الله امام
الا علي بن موسى ع فهو امامي - ٩٣٣ قال
يونس ان دخل في هذا الامر طايعا او مكرهًا
فهو طاغوت - ٩٤٣، انتقضت النبوة -
من لدن آدم - ٩٤٤، ٩٥٤ قلت فعليك
من اخوانك امام فقال لا قلت فانت امام
قال نعم - ٩٤٧، —
قال يونس لو علمت انّ ابا الحسن الرضا ع لا يقوم
بالكتاب الذي كتبته اليه لوجّهت اليه بخمسائه
٩٤٨، قال العباسي له لا تدخل فيما سألك امير
المومنين قال فانت ايضًا عليّ يا عباسي - ٩٦١،
فلما دخل دعبل عليه قال له انّي قلت قصيدة
فلما فرغ دخل ابو الحسن ع منزله وبعث اليه بخرقة
٩٧٠، وخرج الجواني مع ابي الحسن ع الى خراسان
وكان من قرابته - ٩٧٣، وكان عبد العزيز
وكيل الرضاء - ٩٧٥، وعلي ابنه ع بين يديه،
قال من ظلم هذا ابني حقه وجحد امامته من بعدي
كان - ٩٨٢، فسأل ريان بن الصلت عنه

الدعاء ففعل ثمّ دعا بقميص فلما قام وضع
يده شيئا - ١٠٣٥، ١٠٣٦، قال حسين بن بشار
له ع فقد علمت انك لست بامام قال ومن اين
علمت؟ قال ليس لك ولد - ١٠٤٤، قال يا
يونس اما ترى الى محمد بن فرات وما يكذب علي
١٠٤٧، قال آذاني محمد بن فرات آذاه الله - ١٠٤٨
لمّا أتى بابي الحسن اخذ به على القادسية ولم
يدخل الكوفة واخذ به على البرّ الى البصرة
فبعث اليّ مصحفًا - ١١٠٢، واخذ كلّ شيء كان
لابن ابي عمير وصاحبه المأمون وذلك بعد
الرضاء - ١١٠٣، قال علي بن عبيد الله اشتهي
ان ادخل اليه! قلت فما يمنعك من ذلك
قال الأجلال والهيبة له واتقي عليه، فاعتلّ
- ١١٠٩، قال ابو جعفر ع ذهبت الشبهة ما لابي
ولد غيري فقلت صدقت - ١١١٥، وفي يد عثمان
بن عيسى مال فسخط عليه الرضاء - ١١١٧ فكتب
الى عثمان ان ابي قد مات وقد اقتسمنا ميراثه
وقد صحت - ١١٢٠ حضر بعض ولد جعفر ع الموت
فابطأ عليه الرضاء فغمّني ذلك لابطائه عن
عمّه قال ثمّ جاء - ١١٤٣ .

علي بن ميمون الصايغ : دخلت على ابي عبدالله فقلت اني ادين الله بولايتك وولاية آبائك فادع الله ان يثبتني فقال رحمك الله - ٦٨٠

علي بن النعمان : الاعلم النخعي ابوالحسن وكان اوصى بكتبه لمحمد بن اسمعيل بن بزيع ١٦٥
يروى عن احوز بن الحسين الشيباني ١٢٤
" بعض اصحابنا عن رميلة - ١٦٣
" سماعة - ٧٤٨
" صالح الحذاء - ٦٠
" عاصم الحناط - ٨٩
" عبدالله بن مسكان - ١٧٨، ١٩١
" علي بن ابي حمزة - ٥٣
" محمد بن سنان - ١٦٩
" محمد بن عيسى - ٤٠٥
" معاذ بن مطر - ١٠٨
عنه : ابوداود سليمان المسترق - ٧٤٨
" الحسن بن علي بن النعمان - ٥٣، ٦٠، ٨٩، ١٠٨، ١٦٢، ١٦٩،
" الحسين بن ابي العلاء - ٤٠٥
" الحسين بن سعيد - ١٩١
" علي بن الحسن الطويل - ١٧٨
" علي بن قتيس - ١٦٣

علي بن وهبان : كان واقفيا ١٩١

علي بن يزداد الصايغ الجرجاني :
يروى عن عبدالعزيز بن محمد بن عبدالاعلى ١٩١
عنه : الكشي - ١٠٩

علي بن يزيد الشامي :
يروى عن ابي الحسن ٥٣٥
عنه : محمد بن اسمعيل - ٥٣٥

علي بن يعقوب : بن الحسين الهاشمي
يروى عن مروان بن مسلم - ٦٦٧
عنه : احمد بن الحسن - ٦٦٧

علي بن يقطين : يروى الحسن ابنه عن اخيه احمد وهو عن ابيهما علي بن يقطين انه لما توفي الصادق - ٢٥١، قال ابنه الحسن كان ابوالحسن اذا اراد شيئا كتب الى ابي ٤٨٤
ان ابا الحسن الاول قال له اضمن لي الكاهلي وعياله اضمن لك الجنة - ٧٣٩، ٨٢٠، ٨٤١،
مولى بني اسد كان يبيع الابزار ومات في زمن

ابي الحسن ع وهو محبوس سنة ثمانين ومائة ٨٠٥
ان ابا الحسن ع قد ضمن له الجنة - ٨٠٦ وقال ع
ضمنت له ان لا تمسه النار - ٨٠٧ ٨٠٨ انه
مضى وصاحبه عنه راض - ٨٠٩ من سره ان ينظر
الى رجل من اصحاب رسول الله ص فلينظر اليه واشهد
انه من اهل الجنة - ٨١٠ ٨١١ ان عليا وعبيدا
ابني يقطين ادخلا على ابي عبد الله ع فقال قربوا
من صاحب الذوائبين فقرب وضمه - ٨١٢
فقال ابو الحسن ع ما عرض في قلبي احد وانا في
الموقف الا هو - ٨١٣ احصوا له سنة في الموقف
مائة وخمسين ملبيا - ٨١٥ ٨٢٤ قال ع ومن
سعادته اني ذكرته في الموقف - ٨١٦ ٨٢٠
فقال ان لله اولياء مع اولياء الظلمة يدفع
بهم - ٨١٧ ٨٢٠ وقال ع له اضمن لي خصلة
اضمن لك ثلثا وضمن له ابو الحسن ع الثلث
٨١٨ وقال ع اني استوهبته من ربي انه بذل
ماله ومودته فكان لذلك منا مستوجبا وجه
الى جواريه حتى حمل حبايهن فوجه اليه من مهورهن
٨١٩ احصى له بعض السنين ثلثمائة ملب او
مائتين وخمسين ملبيا وكان يعطي بعضهم
- ٨٢٠ قال لنا علي بن يقطين اشتريا راحلتين
وتجنبا الطريق ودفع الينا مالا وكتبا حتى توصلا
ما معكما - ٨٢١ ٨٢٢ علي وخزيمة ويعقوب
وعبيد بنو يقطين كلهم من اصحاب ابي الحسن ع
٨٢٢ رأيته على الصفا يقول : الهي في اعلا عليين
اغفر لعلي بن يقطين - ٨٢٣ نخبة بن الحارث
شيخ صادق كوفي صديق علي بن يقطين - ٨٥٢
فقال من يونس قلت مولى علي بن يقطين ٩٢٥
رأيت البارحة مولى لعلي بن يقطين وبين عينيه
غرة - ٩٣٩

يروى عن ابي الحسن ع - ٨٠٦
" رأيت ابا عبد الله ع - ٨١٤
" مرازم المدائني - ٧٤٣
عنه ابن ابي عمير - ٧٤٣
" احمد بن علي ابنه - ٢٥١
" اسمعيل بن سلام - ٨٢١ ٨٢٢
" امية كاتبه - ٨٢٠
" الحسن بن علي بن يقطين - ٨١٩
" حفص ابو محمد مؤذن ابن يقطين - ٨١٤
" زياد القندي - ٨٠٦

فلان بن حميد - ٨٢١، ٨٢٢،

علي بن يونس بن بهمن: من اصحاب الرضا
يروى عن الرضاء ٤٨٢
عنه: جعفر بن عيسى - ٤٨٢،

العليل: كتب ابراهيم بن محمد الهمداني
مع جعفر ابنه في سنة اربعين ومائتين يسأله
عن العليل وعن القزويني انهما يقصدا
فكتب: قد عظم الله من حرمة العليل - ١٠٠٩
اقول - يمكن ان يكون المراد بقرينة ١٠٠٥،
هو علي بن جعفر وكيل الهادي. قال ابو محمد
الرازي كنت انا واحمد بن ابي عبد الله البرقي
بالعسكر فورد علينا رسول من الرجل فقال
لنا العليل الغائب وايوب بن نوح واحمد بن
اسحق ثقات جميعا - ١٠٥٣،

عم الحسين بن محمد بن عمر بن يزيد:
يروى عن ابيه عمر - ٨٦٩
عنه: الحسين بن محمد بن عمر وهو ابن اخيه
٨٦٩، ٨٧١

عم علي بن احمد بن بقاح:
يروى عن زرارة - ٢٦٥
عنه: ابن اخيه علي - ٢٦٥

عم المختار بن ابي عبيدة: فر وا
الحسن جريحا الى المدائن حتى تحصن فيها عند
عم المختار - ١٧٩

عمار: من السبعة التي بهم
ترزقون ١٣، من الاربعة اللاحقين لعلي
فصاروا سبعة ١٤، جاض حيضة ثم رجع ٢١،
رحم الله عمارا اثلثا - ٥٧، قال اليوم القى الاحبة
محمدا وحزبه ٥٧، تقتل الفئة الباغية ٥٧ -
٧١، ١٠١ من الثلثة الذين تشتاق الجنة اليهم
٥٨، قال لا يستوي من يعمر المساجد - ٥٩،
ان عثمان قال لي يا عبد يالكع - ٦٠، مالهم ولعمار
يدعوهم الى الجنة - ٦٢، قال ادفنوني في ثيابي
- ٦٣، آخر شراب تشربه من الدنيا - ٦٣، ائذنوا
للطيب ابن الطيب ٦٦، ٦٧، ان عمارا لن
يموت ٦٥، هل يستوي الذين يعلمون يعني عمارا
٦٨، من يعادي عمارا يعاد يبر الله ٦٩، قال ص
افلح ابو اليقظان ٧٠، رجلان يختصمان في راسه
٧١، كان لا يرضى أن يعصى الله ١١٢، وشرك في
دم عثمان هو وجميع الانصار - ١٢٦،

عمار بن ابی عنبسة :
یروی عن یونس بن ظبیان - ٦٧٤
عنه : غالب بن عثمان ٦٧٤
عمار الساباطی : ابن موسی کان فطحیا،
قال ابو الحسن موسیٰ استوهبت عمارا من
ربی. ٤٧١، ٧٦٣، ٩٦٨، وقال لأبی
عبدالله احب ان تخبرنی باسم الله الأعظم ٤٧١
وفرقة یقال لهم العماریة اصحاب عمار الساباطی
٤٧٩، وکان کل من دخل علی ابی الحسن موسیٰ
قطع علیه الا طائفة مثل عمار واصحابه ٥٠٢
قال ابن مسعود جماعة من الفطحیة هم فقهاء
اصحابنا منهم عمار - ٦٣٩،
یروی عن ابیعبدالله ٢٤٥، ٤٧١، ٦٦٧،
« سلیمان بن خالد - ٦٦٨،
عنه : رجل - ٢٤٥
« رجل من اهل المدائن - ٤٧١،
« مروان بن مسلم - ٦٦٧، ٦٦٨،
عمار السجستانی : قال زاملت
ابا بجیر عبدالله بن النجاشی من سجستان
الی مکة فلما صرنا الی المدینة مضیت الی
ابیعبدالله - ٦٣٤
یروی عن ابیعبدالله - ٦٣٤
عنه : ابراهیم بن ابی البلاد - ٦٣٤
عمار بن المبارک : وکان الفضل یروی
عن جماعة منهم محمد بن ابیعمیر وصفوان بن
یحیی وعمار بن مبارک - ١٠٢٩،
یروی عن الحسن بن کلیب الأسدی - ٢٤٢،
عنه : محمد بن عیسی - ٢٤٢،
عمر بن زرارة : قالت لما اشتد بزرارة
قال ناولینی المصحف فناولته - ٢٥٦،
عنه : نضر بن شعیب - ٢٥٦
عمر بن أبان : الکلبی.
یروی عن عبدالرحیم القصیر ٢٣٦، ٤٣٧
عنه : یونس بن عبدالرحمن - ٢٣٦، ٤٣٧
عمر أخی عذافر : قال ابو عبدالله
انی ارسلت مع عمر اخی عذافر لامر فزوه،
فزعم انی استودعته علما - ٦٩١، اقول
انه عمر بن عیسی.
عمر بن أذینة : کوفی هرب من المهدی
ومات بالیمن ولذلک لم یرو عنه کثیر ویقال

اسمه محمد بن عمر غلب عليه اسم ابيه وهو كوفي مولى لعبد القيس - ١٢ ع
يروى عن زرارة بن أعين - ١١٤، ٢٢٧، ٣٠٨
" عبيد الله الحلبي - ٢٤٦،
عنه: محمد بن ابي عمير - ١١٤، ٢٢٧، ٢٤٦، ٣٠٨
عمر بن الخطاب: سئل عن نسب سلمان واصله ٣٢، خطب سلمان الى عمر ٣٥، انى أخاف ان اسأله فلا اكون منهم فيعيرني بنو عدي ٥٨، ويبكي لصهيب وهو عبد سوء ٧٩، قال له رسول الله ان ادركت وليا فاقرئه مني السلام فبلغ عمر مكانه بالكوفة فجعل يطلبه في الموسم لعله ان يحج - ١٥٦، وقال الحجاج لسعيد بن جبير ما تقول في ابي بكر وعمر - ١٩٠، يا سبحان الله يضرب رسول الله بالجريد ويضرب عمر بالسوط فيترك - ٢٤٩، فسأله الكميت عن الشيخين فقال ابو جعفر ما احب بهما دما - ٣٦١، ٣٦٢، قالوا نتولى ابا بكر وعمر ونتبرء من اعدائهم، فالتفت اليهم زيد بن علي وقال اتتبرؤن من فاطمة - ٣٢٩، اما النبيذ فقد شربه عمر نبيذ زبيب فرشحه بالماء واما المسح على الخفين فقد مسح عمر، قال علي لئن اتيت برجل يفضلني على ابي بكر وعمر لاجلدنه حد ابي بكر وعمر ايمان وبغضهما - ٧٤١، فقلت من قيم القرآن؟ فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم وعمر يعلم وحذيفة قلت كلهم قالوا لا - ٧٩٥ بحديث روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطاب فقال ابو يحيى ليس هو عمر بن الخطاب هو عمر بن شاكر - ١٠١٧، فقال الفضل اتولى ابا بكر واتبرء من عمر، قال لا جرم العباس من الشورى فتخلص منه بذلك ١٠٢٤
عمر بن ذر القاضي: قال ائتني بالباب ابن ذر ومعه قوم فقال ابو جعفر يا ثوير قم فأذن لهم، - ٣٩٤
عمر بن رياح: كان اولا يقول بالبتة ابي جعفر ثم فارق هذا القول وخالف مع عدة ليسيرة بايعوه على ضلالته، فمال الى السنة بقول البترية - ٤٣٠،
عمر بن سعد: لما اتي برأسه الى السجاد فخر ساجدا وقال - ٢٠٣.

عمر بن شاكر : بحديث روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطاب فقال ابو يحيى ليس هو عمر بن الخطاب هو عمر بن شاكر - ١٠١ع

عمر بن عبد العزيز : الظاهر بقرينة الراوى والمروى عنه هو زحل الآتى . يروى عن بعض اصحابنا عن داود - ٧٦٥

" جميل بن دراج - ٤٦٨، ١٠١ع

عنه : احمد بن محمد بن عيسى ٤٦٨، ١٠١ع

" علي بن محمد بن عيسى - ٧٦٥

عمر بن عبد العزيز - زحل : في ٤٨٦، زحل عمر بن عبد العزيز بن ابي بشار وفي النسخة : ابي سنان . في ابي حفص عمر بن عبد العزيز بن ابي بشار المعروف بزحل . قال الفضل : زحل ابو حفص يروى المناكير ليس بغال - ٨٥٠، يروى عن اسد بن ابي العلاء - ٤٨٧

" جميل بن دراج - ١١٣،

" سليمان بن جعفر الجعفري - ٤٨٦،

عنه : احمد بن محمد بن عيسى - ١١٣،

" محمد بن عيسى - ٤٨٦، ٤٨٧،

١٢٨

عمر بن علي بن ابيطالب : وامه من غزة

عمر بن علي التفليسي ابو الحسن :

يروى عن محمد بن سعيد ابن اخي سهل - ٢٠٥

عنه : الكشي - ٢٠٥

عمر بن علي بن الحسين ع : الأشرف .

يروى عن علي بن الحسين ع ٢٠٣، ٢٠٤،

عنه : الحسين بن زيد بن علي ع - ٢٠٣، ٢٠٤،

عمر بن علي بن عمر بن يزيد :

يروى عن ابراهيم بن محمد الهمداني - ١١٣٦

عنه : محمد بن احمد - ١١٣٦

عمر مولى غفرة : ابو حفص المدني ، عامي

يروى عن رسول الله ص - ٧٠

عنه : ليث بن سعد - ٧٠

عمر بن فرات : البواب للرضاء -

يروى عن الرضاء - ٨٧٦،

عنه : محمد بن عبد الجبار - ٨٧٦،

عمر بن مسلم الكوفي : معاذ بن مسلم القراء النحوي وعمر ابنا مسلم كوفيان ٤٧٠

عمر بن يزيد : يقول في ٨٦٩ الحسين بن محمد بن عمر بن يزيد عن عمه عن جده عمر بن

بزيد - اقول - يمكن ان يكون هذا هو المراد
في - ٤٠٩ و ٧٧١ ويؤيد ارتباط - ٤٠٩ و
٨٦٩ بالخضاب ومخالفي الشيعة، ويمكن
اتحاده مع بياع السابري الآتي
يروى عن ابيعبدالله ع - ٤٠٩، ٧٧١، ٨٦٩
عنه: ابنه وهو عم الحسين بن محمد بن عمر ٨٦٩
" محمد بن عذافر - ٤٠٩
" من ذكره - ٧٧١.
عمر بن يزيد: قال كان ابن اخي
هشام بن الحكم، فسألني ان ادخله على ابي
عبدالله ع - ٤٧٦،
عمر بن يزيد: بياع السابري مولى
ثقيف، قال له ابو عبدالله ع انت والله
منا اهل البيت - ٥٠٦
يروى عن ابيعبدالله ع - ٤٣، ٣٢٥، ٥٠٦
عنه: ابان بن عثمان - ٣٢٥
" ابراهيم بن عبدالحميد - ٤٣
" ابن ابيعمير - ٣٨
" محمد بن عذافر - ٥٠٦
عمرو بن ابي قيس: الازرق الكوفي، عامي

يروى عن عبدالاعلى - ٤٦
عنه: علي بن مجاهد - ٤٦
عمرو بن ابي المقدام: ثابت الحداد.
يروى عن ابيجعفر الاول ع - ١٩٥
عنه: الحسين بن يزيد النوفلي - ١٩٥
عمرو بن الياس خال الحسن ابن بنت الياس:
قال دخلت انا وابي على ابي بكر الحضرمي و
هو يجود بنفسه - ٧٨٩
يروى عن ابي بكر الحضرمي - ٧٨٩
عنه: اخته وهي ام الوشاء الحسن - ٧٨٩
عمرو بن جميع: تبرتي - ٧٣٣
عمرو بن حريث: دخلت على ابيعبدالله ع
وهو في منزل اخيه عبدالله بن محمد، قلت
اني ادين الله بشهادة - ٧٩٢ اقول - هو
الاسدي الكوفي.
يروى عن ابيعبدالله ع - ٧٩٢
عنه: صفوان - ٧٩٢
عمرو بن حريث: رأينا ميثم مصلوبا
على دار عمرو بن حريث ١٣٣، وكان ميثم
يمر بعمرو بن حريث ويقول له اذا جاورتك

فاحسن جواری، لقد قال لی علیؑ انک ستقتلنی و تصلبنی علی باب عمرو بن حریث ١٣٩، فقال لعبید الله بن زیاد عمرو بن حریث تعرف هذا المتکلم؟ هو الکذاب مولی الکذاب علی بن ابیطالب، وخرج عمرو بن حریث وهو یرید منزله فانصرف مسرعًا فقال اصلح الله الأمیر وابعث الی میثم من یقطع لسانه ١٤٠،

٭ عمرو بن الحمق الخزاعی: من حواری امیر المومنینؑ ٢٠، من الذین رجعوا الی امیر المومنینؑ ٧٨، فلحق بالنبیؐ ولبث معه ماشاء الله ثم قالؐ له ارجع الی الموضع فانصرف حتی اذا تولی امیر المومنینؑ اتاه، فنزل عن فرسه ودخل الغار وعار فرسه فضربه اسود سالخ فیه، فاخذ وارأسه فاتوا به معویة وهو اول رأس نصب فی الاسلام ٩٩، کتب الحسینؑ الی معاویة أولست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول اللهؐ العبد الصالح الذی ابلته العبادة فنحل جسمه وصفرت لونه بعد ما آمنته - ٩٩،

٭ عمرو بن خالد: الواسطی وکان من رؤساء الزیدیة ومنزله کان عند مسجد سماک وذکر ابن فضال انه ثقة - ٤١٩
یروی عن ابی الجارود - ٤١٩
عنه: ابو یعقوب المقری - ٤١٩

٭ عمرو بن خالد الواسطی: من رجال العامة الذین لهم میل ومحبة شدیدة ٤٢٣
اقول - الظاهر اتحاده مع سابقه.

٭ عمرو بن سعید:
یروی عن عبد الملک بن ابی ذر الغفاری ٥٠
وعنه: ابو بصیر - ٥٠

٭ عمرو بن سعید المدائنی: قال فضر انه فطحی - ١١٣٧

٭ عمرو بن شمر: الکوفی الجعفی.
یروی عن جابر الجعفی - ٣٣٩، ٣٤٥
عنه: احمد بن النضر - ٣٣٩
" صدقه - ٣٤٥
" محمد بن اسمعیل - ٣٤٧
" موسی بن عبد الله - ٣٤٥

٭ عمرو بن عبد الغفار:
یروی عن ابی بکر بن عیاش - ١٢٣

عنه : محمد بن علی بن خالد العطار ١٢٣

❀ عمرو بن عُبَيد : قال هشام بن الحكم فاتيت مسجد البصرة فاذا انا بحلقة كثيرة واذا انا بعمرو بن عبيد وعليه شملة سوداء من صوف متزر بها وشملة مرتدی بها والناس يسئلونه فاستفرجت - ٤٩٠ -

حدثنا عمرو بن عبيد عن الحسن قال اشياء صدق الناس بها وليس في الكتاب لها اصل منها عذاب القبر ومنها الميزان - ٧٤١

اقول - هو عمرو بن عبيد البصري من تلاميذ الحسن البصري.

يروی عن الحسن - ٧٤١

❀ عمرو بن عثمان : الظاهر انه عامی.

عنه : النهاس بن قهم - ٤٥

❀ عمرو بن عثمان : يحتمل اتحاده مع الخزاز

يروی عن اسمعيل بن ابان الأزدی ١٥٢

عنه : حسين بن موسی - ١٥٢

❀ عمرو بن عثمان : الظاهر انه الخزاز

يروی عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله ٥٧٥

عنه : علی بن الحسن - ٥٧٥.

❀ عمرو بن عثمان : كتب مروان الی معاوية ان عمرو بن عثمان ذكر ان رجالاً من اهل العراق يختلفون الی الحسين بن علی ع وذكر انه لا يأمن وثوبه - ٩٧ -

اقول - الظاهر انه ابن عثمان بن عفان.

❀ عمرو بن عثمان الخزاز : الثقفی الكوفی

يروی عن ابی جميلة - ٣٤٢

" رجل عن ابی حمزه - ١٦

" محمد بن عذافر - ٣٧١، ٣٩٢

عنه : ابراهيم بن هاشم - ٣٧١

" ابو الخير - ١٦

" محمد بن علی الصيرفی - ٣٩٢

" يعقوب بن يزيد - ٣٤٢

❀ عمرو بن قيس الماصر : ترى - ٧٣٣

❀ عمرو بن قيس المشرقی : قال دخلت علی الحسين ع انا وابن عم لی وهو فی قصر بنی مقاتل، فقال اذا لی : فانطلقا فلا تسمعا لی واعية - ١٨١

يروی عن الحسين ع ١٨١

عنه : ابو الجارود - ١٨١

❀ عمرو بن مرزوق : الباهلی البصری، عامی.

يروى عن شعبه - ٦٩

عنه : حاتم - ٦٩

❀ عمرو النبطي : يحدثون باحاديث كلّها منكرات كذب موضوعة على جعفرؑ وهولاء مثل المفضّل وبنان وعمرو النبطي - ٥٨٨

❀ عمران : ان الله اوحى الى عمران انّي اهب لك ذكرًا فوهب له مريم - ٨٨٥

❀ عمران بن الحصين : من الذين رجعوا الى امير المؤمنينؑ - ٧٨ - الخزاعي اخو بريدة لامّه ١٤٨

يروى عن رسول اللهؐ - ١٤٨

عنه : ابو داود - ١٤٨

❀ عمران الزعفراني : ابن اسحق.

يروى عن ابيعبد اللهؑ - ٢٤١

عنه : ابراهيم المؤمن - ٢٤١

❀ عمران بن عبد الله القمي : أقبل ومعه مضارب فضربها في مضرب ابيعبد اللهؑ بمنى قالؑ اسأل الله أن يظلّك وعترتك يوم لا ظلّ - ٦٠٦ دخل على ابيعبد اللهؑ فسأله وبرّه وبشّه، وقال هذا من اهل بيت النجباء ٦٠٨، دخل عليهؑ فقرّبه فقال كيف انت وكيف ولدك ؟ قال هذا نجيب قوم نجباء - ٦٠٩

❀ عمران بن علي : بن ابي شعبة الحلبي.

يروى عن ابيعبد اللهؑ - ٥٢١

عنه : ابنه يحيى الحلبي - ٥٢١

❀ عمران القمي : الظاهر انّه ابن موسى

يروى عن حماد الناب - ٦٠٨

عنه : احمد بن حمزه - ٦٠٨

❀ عمران بن ميثم : قال عباية أتدري يا حبابة من هذا الشابّ الذي معي ؟ انّه ابن اخيك ميثم، قالت اي والله - ١٨٢

يروى عن حبابة الوالبيّة - ١٨٢

عنه : علي بن المغيرة - ١٨٢

" عنبسة بن مصعب - ١٨٢

❀ العمركي بن علي البوفكي النيسابوري :

يروى عن احمد بن بشير - ٧١٨

" حسن بن ابي قتاده - ٩٢٢

" حسن بن علي بن فضّال - ١٨٢، ٦١٤

" حسين بن ابي لبابه - ٤٩٥

" محمد بن حبيب الأزدي - ٢٨١

" محمد بن علي - ٧٠٢

عنه : جعفر - ٤٩٥
« جعفر بن احمد - ٥٩، ١٨٢، ٢٨١، ٣١٤،
٧٠٢، ٩٢٢
« جعفر بن احمد بن ايوب - ٧١٨
العمري : كنت لسبر من رأى انه جاء
علي بن عبد الغفار فقال لي اتاني العمري
فقال ما يمرك مولاك ان توجه - ١٠٨
العمري : ان هذه الرقعة وجميع ما
كتبت الى ابراهيم بن عبده كان مخرجهما
من العمري وناحيته - ١٠٢٩، اقول - الظاهر
انه حفص بن عمرو وكيل ابي محمد
عميس : وهو ابو اسماء والدة محمد
بن ابي بكر - ١١١، ١١٣
عنبسة العابد : قال كنت مع جعفر
بن محمد بباب الخليفة ابي جعفر بالحيرة - ٤٤٩
قال حمدويه : عنبسة بن مجاد العابد كان خيرا
فاضلا - ٦٩٧
يروى عن الصادق - ٤٤٩، ٥٥٥
عنه : ابن المغرا - ٥٥٥
« علي بن حديد - ٤٤٩
عنبسة بن مصعب : قال حمدويه
ناووسي واقفي على ابي عبد الله - ٦٧٦
سمعت ابا عبد الله يقول اشكو الى الله وحدتي
حتى تفقدوا وأراكم واستريحكم - ٦٧٧
يروى عن ابي عبد الله - ٥١٥، ٦٧٧
« عمران بن الميثم - ١٨٢
عنه : ثعلبه - ١٨٢
« صفوان - ٥١٥،
« منصور بن يونس - ٦٧٧
عوام بن حوشب : الشيباني احد اعلام
العامة .
يروى عن اسود بن مسعود - ٧١
عنه : يزيد بن هارون - ٧١
عوف العقيلي : كان من اصحاب
امير المؤمنين وكان خمارا ولكنه يؤدي
الحديث كما سمع - ١٥٣
عيسى :
يروى عن ابي عبد الله - ٥٣٦
عنه : الحسن بن مياح - ٥٣٦
عيسى : ان النضر اجوا عيسى

حتی قالوا فیہ ما قالوا ـ ۱۹۱، ان عیسے لو سکت عما قالت النصاری فیہ ـ ۵۳۱ واللہ لوان عیسے اقر بما قالت النصاریٰ ـ ۵۳۱، قال حیان انما مثل محمد بن الحنفیۃ فی ھذہ الامۃ مثل عیسی فقال ابو عبداللہؑ ویحک شبہ علی غیر حدہ ـ ۵۷۰، فولدت مریم عیسی فمریم من عیسے وعیسی من مریم ـ ۸۸۴، ۸۸۵، فقلت لا بجعفرؑ جعلت اللہ شیخا علی ھذہ الامۃ کما جعل عیسے بن مریم شیخا علی بنی اسرائیل ۱۰۹۲

عیسے بن ابی منصور: قال کنا عند ابی عبداللہؑ فدخل علیہ زرارۃ ۲۶۲، عیسی سلقان قلت لابی الحسنؑ وھو یومئذ غلام قبل اوان بلوغہ ـ ۵۲۳، عیسی بن ابی منصور سلقان، کان ابو عبداللہؑ اذا رآہ قال من احب ان یری رجلا من اھل الجنۃ فلینظر الی ھذا ـ ۵۹۹، وقالؑ اذا اردت ان تنظر الی خیار قال جدوبیہ ھو خیر فاضل ھو المعروف بسلقان واسم ابی منصور صبیح ـ ۵۹۶

یروی عن ابی الحسنؑ ـ ۵۲۳

" ابیعبداللہؑ ۲۶۲، ۳۶۸، ۵۰۹

" زرارۃ ـ ۳۶۸

عنہ: ابراھیم بن عبدالحمید ـ ۲۶۲، ۳۶۸، ۵۰۹

" ابن مسکان ـ ۵۲۳،

عیسی بن جعفر بن عاصم: محمد بن الفرج کتبت الی ابی الحسنؑ اسالہ عن ابی علی بن راشد وعیسے وابن بند؟ فکتب، ودعا لابن بند والعاصمی ـ ۱۱۲۲،

عیسی بن السری ابو الیسع: قلت لابیعبداللہؑ حدثنی عن دعائم الاسلام التی بنی علیھا الاسلام، قال وکان ابو حمزۃ حاضرا ۷۹۹

عیسی بن سلیمان: قلت لابی ابراھیمؑ جعلت فداک خلفت مولاک المفضل علیلا فلو دعوت اللہ لہ ـ ۵۹۷

یروی عن ابی ابراھیمؑ ۵۹۷

" مفضل بن عمر ـ ۲۸۴

عنہ: الحسن بن علی بن یقطین ـ ۵۹۷

" یونس ـ ۲۸۴

عیسے بن سلیمان: کنا فی مجلس عیسے بن سلیمان ببغداد فجاء رجل الی عیسے فقال اردت ان اکتب الی ابی الحسن الاولؑ ـ ۹۳۳

❀ عیسی بن عبد الله القمی: قال یونس کنت بالمدینة فاستقبل جعفر بن محمد ع فقال اذهب فان بالباب رجل منا اهل البیت فجئت فاذا عیسی جالس فقال ع هو منا حی وهو منا میت ۶۰۷، دخل علی ابی عبد الله ع فاوصاه باشیاء ثم قال وانک منا اهل البیت، وقبل ما بین عینیه فانصرف - ۶۱۰ - اقول - هو جد احمد بن محمد بن عیسی الاشعری القمی.

❀ عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن العباس: وکان عامل المنصور علی الکوفة الی آل ابی الخطاب لما بلغه انهم اظهروا الاباحات، وبعث الیهم رجلا فقبلهم جمیعا - ۶۶۱، قال الرضاء الیس ابن ابی حمزة البطائنی هو الذی یروی ان راس المهدی یهدی الی عیسی بن موسی وهو صاحب السفیانی - ۷۶۰،

❀ عیسی بن هوذا: وفی نسخة هودا.
یروی عن الحسن بن ظریف بن ناصح - ۸۲۷
عنه: ابو القاسم الحلیسی - ۸۲۷

❀ عیص بن القاسم: دخلت علی ابی عبد الله ع مع خالی سلیمان بن خالد فقال ع من هذا الفتی؟ قال هذا ابن اختی - ۶۶۹

❀ عیینة بیاع القصب: وفی نسخة فی ۸۳۶ - عتیبة - راجع عتیبة، عقبة.
یروی عن علی بن ابی حمزة - ۸۳۶
عنه: ابو داود المسترق - ۸۳۶

❀ غالب بن عثمان:
یروی عن عمار بن ابی عنبة - ۶۷۴
عنه: ابن فضال - ۶۷۴

❀ غیاث الهمدانی: لم ار له ذکرا، و یمکن ان یکون المراد غیاث بن ابراهیم الاسدی ثم حرف واسقط واضیف الیه کلمة الهمدانی عن المروی عنه.
یروی عن بشر بن عمر الهمدانی - ۹
عنه: ابو الحسن الغزلی - ۹

❀ فارس بن حاتم القزوینی: لعن علی بن محمد العسکری ابن بابا والنمیری وفارس - ۹۹۹، کتب ابو الحسن ع لا تحفلن به وان اتاک فاستخف به - ۱۰۰۳، وکتب کذبوه وهتکوه ابعده الله واخزاه فهو کاذب فی جمیع ما یدعی ویصف - ۱۰۰۴، عظم الله قدر علی بن

جعفر ومنعنا الله عن ان يقاس عليه، فاخشوا فارسا وامتنعوا من ادخاله في شئ، وانه من الكذابين المشهورين - ١٠٠٥، ان ابا الحسن العسكري ع امر بقتل فارس وضمن لمن قتله الجنة فقتله جنيد - ١٠٠٦، كتب الى ايوب يسأله عما خرج اليه في الملعون فارس بن حاتم في جواب كتاب الجبلي - ١٠٠٧، فاوصله العمري وسأله عما اراد وامر بلعن فارس وحمل ما معه - ١٠٠٨، ورد علينا رسول من قبل الرجل اما القزويني فارس فانه فاسق، قد عظم الله من حرمة العليل ان يقاس عليه القزويني ١٠٠٩، في كتاب الدهقان وخط الرجل في القزويني: كذبوه وهتكوه أبعده الله ١٠١٠ ملعون ابن بابا وفارس تبرؤا منهما لعنهما الله - ١٠١١،

❀ فاطمة بنت رسول الله ص وبين يديها ثلث سلال - ١٩، الميثب من صدقتها ٤١، ان المختار ليمر عند فاطمة ع ويمهدها الفراش ١٩٩، فالتفت اليهم (البترية) زيد بن علي ع وقال اتتبرؤن من فاطمة بترتم امرنا - ٤٢٩،

❀ فتح بن عمرو الوراق:
يروى عن يحيى بن آدم - ٦٦
" يزيد بن هارون - ٧١
عنه: خلف - ٦٦، ٧١

❀ فرات: ابوه محمد بن فرات سمع هو وابنه الحديث من الأصبغ بن نباته - ٣٩٦

❀ فرات بن احنف: فبقي الى ايام ابي عبد الله ع - ١٩٥
عنه: ابو عمران - ١٥٣

❀ الفرزدق: يرثي الحباب: اتأكل ميراث الحباب ظلامة - ١٤٥، فقال الفرزدق ولكني اعرفه وكان حاضرا فقال الشامي من هذا يا ابا فراس؟ فقال: هذا الذي تعرف البطحاء وطأته، فغضب هشام وامر بحبس الفرزدق فحبس، قال ما قلت الذي قلت الا غضبا لله ولرسوله وما كنت لارزي عليه شيئا - ٢٠٧،
عنه: محمد بن عايشه - ٢٠٧

❀ فضاله: في اول سند - ٧٩٣، ٧٩٨، الظاهر انه ابن ايوب سقط من اول السند

اوانا اعتمد على كتابه .
يروى عن ابان - ٧٩٨
" ابى الصباح - ٧٩٣
فضالة بن ايوب الأزدى : وكان - يروى الفضل عن جماعة منهم محمد بن اسمعيل وصفوان و فضالة بن ايوب - ١٠٢٩، فراجع اصحابنا على تصحيحه، وقال بعضهم مكان الحسن بن محبوب فضاله - ١٠٥٠
يروى عن ابان بن عثمان - ١٧٢
" بكير بن اعين - ٣١٢
" حسين بن عثمان الرواسى - ٤٢٩
" فضيل الرسان - ٢٣٥
" ميسر - ٢٦٨
" معاوية بن عمار - ٨٠٢
عنه : جعفر - ٨٠٢
" حسين بن سعيد - ٤٢٩
" على بن مهزيار - ١٧٢
" محمد بن جمهور - ٢٨٦، ٣١٢
" يعقوب بن يزيد - ٢٣٥ .
فضالة بن جعفر : روى الكشى عنه فى ٥٣٠، ولا وجود له فى الرجال، والظاهر ان الصحيح : فضالة وجعفر كما فى ٧٩٨، والمراد فضالة بن ايوب وجعفر بن احمد بن ايوب
يروى عن ابان ٥٣٠
فضل بن حارث : قال كنت لسبب من رأى وقت خروج سيدى ابى الحسن ع فرأينا ابا محمد ماشيا قد شق ثوبه - ١٠٨٧
يروى عن ابى محمد ع - ١٠٨٧
عنه : اسحق بن محمد البصرى - ١٠٨٧
فضل بن وكين : ابو نعيم الكوفى . راجع ابا نعيم .
يروى عن عبد الجبار بن العباس الشبامى ١٠٠
فضل بن سهل : وكان فضل بعث الريان بن الصلت الى بعض كور خراسان ١٠٣٤
فضل بن شاذان : ابو محمد النيسابورى
يروى عن ابى داود المسترق - ٥٧٧، كتب الى ابو محمد الفضل - ٦٠٠، ذكر فضل بن شاذان - ٨٣٩، ٩٩٣، ٩٩٩، انى كنت فى قطيعة الربيع فى مسجد الزيتونة اقرأ على مقرئ

يقال له اسمعيل بن عباد ثم خرجت الى
الكوفة فسمعت من ابن فضال كتاب ابن بكير
وغيره ـ ٩٩٣، ذكر الفضل في بعض كتبه
١٠٠٥، كان يحب العبيدي ويثني عليه و
يمدحه ـ ١٠٢١، فقال بورق كان الفضل
به بطن شديد العلة ويختلف في الليلة مائة
مرة الى مائة وخمسين مرة، قال ابو محمد
رحم الله الفضل، فوجدت الفضل قد
توفي ـ ١٠٢٣، ان الفضل نفاه عبد الله
بن طاهر عن نيسابور بعد ان دعي به وستعلم
كتبه ـ ١٠٢٤ يقول انا خلف لمن مضى
ادركت محمد بن ابي عمير وصفوان وحملت
عنهم خمسين سنة ـ ١٠٢٥، وبها شيخ
يقال له الفضل بن شاذان يخالفهم و
ينكر اكثرها ـ ١٠٢٦، ونظر ابو محمد في
كتابه وترحم عليه ـ ١٠٢٧، وكتب ماله
ولموالي بؤذيهم، وكان هذا التوقيع بعد
موت الفضل بشهرين في سنة ستة و
ستين ومائتين، وكان برساق بهق
فهرب ـ ١٠٢٨، وكان يروي عن محمد
بن ابي عمير وصفوان بن يحيى والحسن بن محبوب
وابو محمد الفضل رحمه الله من قوم لم يعرض
له بمكروه ـ ١٠٢٩، قال كدت ان اقنت
على ابي سمينة محمد بن علي ـ ١٠٣٣
يروي عن ابن ابي عمير ـ ١٧، ١٨، ٣٨، ١٠٤،
١٩٠، ٢٦٢، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٨٠، ٣٨٧،
٤٠٧، ٤٥٣، ٤٦٩، ٥٠٠، ٦٩١، ٧١١، ١١٠٥، ١١٠٨
« ابي جعفر النضري ـ ٩٢٩، ١٠٥٥
« ابي المسيح عبد الله بن مروان ـ ٣٦٧
« ابيه ـ ٥٤، ٢٧٩، ٤٠٨، ٤١٩، ٥٥٤،
٧٠٠، ٧٧٥، ٧٨٨، ٩١٣، ١١٠٥، ١١٠٦
« ابي هاشم الجعفري ـ ٩٢٥
« احمد بن محمد بن عيسى ـ ٩٥٢
« جعفر بن عيسى ـ ٩١١، ٩١٢
« حسن بن علي بن فضال ـ ٩٩٣
« حسن بن محبوب ـ ٣٥٦
« عن رجل عن الرضا ـ ٣٥٧، ٩١٩، ٩٢٦
« عبد العزيز بن المهتدي ـ ٩١٠، ٩٧٤، ٩٧٥
« علي بن حديد ـ ٩٥٢
« علي بن حكم ـ ٥٥٦، ٥٥٧

" محمد بن جمهور القمي - ٧٧٤
" محمد بن الحسن الواسطي - ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١١، ٩١٢
" محمد بن سنان - ٥ع، ٩٨٠
" محمد بن يونس - ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١١
عنه : ابن ازداد بن المغيرة - ٣٨٧
" ابن المغيرة - ٤٠٧
" ابو عبد الله الشاذاني - ٤١٩، ٥ع، ٧٧٤، ٧٨٨، ١٠٥ع، ١٠٥٨، ١١٠٥ع
" ابو القاسم نصر بن الصباح - ٣٧٣، ٤ع
" ابو محمد القمّاص الحسن بن علوية - ٩١٧
" ابو المغيرة - ١٩٠
" جعفر بن معروف - ٩٧٤
" سهل بن بحر - ١٨ع، ٩١٣، ٩١٤
" عبد الله بن حمدوير - ٨٥٠، ٩٧٩
" علي بن محمد القتيبي - ٣٨، ٥٤، ٥ع، ١٠٤، ١٢٠، ٢٧٩، ٣٦٧، ٣٧٢، ٣٨٠، ٤٥٣، ٥٥٤، ٥٧ع، ٦٦ع، ٧٧٥، ٧٨٨، ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩٢٠، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٥٢، ٩٧٥، ٩٨٠، ١٠٣٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٦٨، ١١٠٥، ١١٠٨.
" فور البوزجاني النيسابوري - ١٠٢٧
" محمد بن اسمعيل - ١٧، ١٨، ٣٥ع
" محمد بن شاذان - ٣٠٤، ٣٥٧، ٤٠٨
" محمد بن مسعود - ٢٦٢، ٣٨٠، ٧١١، ٩١ع
" مكرم بن بشير - ٧٧٠

❁ فضل بن عبد الملك ابو العبّاس البقباق
سأل ابو العباس فضل بن عبد الملك البقباق لحريز الأذن على اسبيد الله ٦١٥ع، دخل عبيد بن زرارة على ابي عبد الله وعنده البقباق، فنظر الى البقباق فوجد منه غفلة - ٦١٧ع، استأذن لحريز على اسبيد الله - ٧١٧
يروي عن ابن ابي يعفور - ٤٥ع
" اسبيد الله - ٢١٥، ٣٢ع، ٤٣٤، ٤٣٨، ٤٥ع، ٦١٥ع
" معلى بن خنيس - ٤٥ع
عنه : ابن اسبيط - ٣٢٦، ٤٣٨
" ابو مالك الحضرمي - ٤٥ع
" عبد الرحمن بن الحجّاج - ٦١٥ع
" قاسم بن عروة - ٢١٥، ٤٣٤،

فضل بن عثمان: وفي النسخ الآخر فضيل
يروى عن ابن الزبير - ٩٣
عنه: علي بن الحكم - ٩٣

فضل بن كثير: البغدادي.
يروى عن علي بن عبد الغفار المكفوف - ١١٤٧
عنه: روى اصحابنا - ١١٤٧

فضل بن هشام الهروي: وفي نسخة هاشم
يروى عن محمد بن احمد المحمودي - ٩٨٧
عنه: ابو عبد الله الشاذاني - ٩٨٧

فضل بن يونس: فركب اليه ابو الحسن فدخل عليه حاجبه فقال يا سيدي ابو الحسن بالباب قال ان كنت صادقا فانت حر، فخرج حافيا يعيد و - ٩٥٧، اقول - هو الكوفي الكاتب البغدادي.

فضيل:
يروى عن زيد الحامض - ٣٤٥
" شهاب - ٧٨١
عنه: احمد بن محمد - ٧٨١
" اسحق بن محمد البصري - ٣٤٥

فضيل الرسان ابن الزبير:
دخلت على ابعيد الله بعد ما قتل زيد بن علي فادخلت بيتا جوف بيت فقال يا فضيل قتل عمي زيد، قلت يا سيدي انشد شعرا - ٥٠٤، فضيل بن الزبير الرسان كانوا ثلثة اخوة عبد الله وآخر - ٦٢١
يروى عن ابعيد الله - ٥١، ٢٣٥، ٥٠٥
" ابي داود - ٥٨، ١٤١
" ابي عمرو - ٥٢، ١٤٢
" حمزة بن ميثم - ١٣٦
" عمران بن ميثم - ١٣٧
عنه: ابان - ١٤١
" عاصم بن حميد الحنفي - ٥١، ٥٨، ١٤٢
" علي بن اسمعيل - ١٣٦، ١٣٧، ٥٠٥
" فضالة بن ايوب - ٢٣٥

فضيل بن الزبير: في نسخة وفي المطبوع - الفضل - ١٣٢، قال خرج امير المؤمنين يوما الى بستان ومعه اصحابه - ١٣٢ قال مر ميثم التمار على فرس فاستقبل حبيب بن مظاهر - ١٣٣
عنه: عبد الله بن يزيد الاسدي - ١٣٢، ١٣٣

❀ فضيل بن عثمان: المرادى الصايغ الأنبارى. وفى بعض النسخ ـ الفضل: دخلت على ابيعبدالله ع فى جماعة فلما اجلسنى قال ما فعل صاحب الطاق ـ ٣٣٣

يروى عن ابيعبدالله ع ـ ٣٣٣، ٣٧٨

" ابى عبيدة الحذّاء ـ ٤٢٧، ٤٢٨

" مرزوق ـ ٦٣٠

عنه: ابان بن عثمان ـ ٣٧٨

" صفوان ـ ٤٢٨

" علىّ بن الحكم ـ ٣٣٣

" محمد بن زياد ـ ٦٣٠

" منصور بن يونس ـ ٤٢٧

❀ فضيل غلام محمد بن راشد:

يروى عن ابيعبدالله ع ـ ١٧٦

عنه: يونس بن يعقوب ـ ١٧٦

❀ فضيل بن محمد الأشعرى: وفى كتب الرجال ـ فضل.

يروى عن ابيعبدالله ع ـ ٣١٥

عنه: ابن ابيعمير ـ ٣١٥

❀ فضيل بن يسار: النهدى ابوالقاسم قال ابوعبدالله ع اذا رأى الفضيل: ـ بشّر المخبتين من احبّ ان ينظر رجلاً من اهل الجنّة ـ ٣٧٧، وقال ع انّ الأرضَ لتسكن اليه ـ ٣٧٨ قلت له ع ما يمنعنى من لقائك الّا انّى ٣٧٩، قال ابوجعفر ع بخّ بخّ بشّر المخبتين مرحبا بمن تأنس به الأرض ٣٨٠، وقال ابوعبدالله ع: انّ فضيلاً من اصحاب ابى وانّى لاحبّ ـ ٣٨٠، حدّثنى غاسل الفضيل: ان يده تسبقنى، و قال ابوعبدالله ع: رحم الله الفضيل وهو منّا اهل البيت ـ ٣٨١، ولكن سمعت ابا عبدالله يقول ان خرجا قتلا ـ ٣٨٢، ـ اجتمعت العصابة على تصديق هولاء الأوّلين ومنهم فضيل بن يسار ـ ٤٣١، وعبدالرحمن بن ميمون هو ختن فضيل بن يسار ـ ٥٦٢

يروى عن ابيجعفر ع ـ ٣٧، ١٠٢، ١٠٣، ١٨٠،

" ابيعبدالله ع ٣٧٩، ٣٨٢،

عنه: ابراهيم بن عمر اليمانى ـ ١٠٣

" ابوعيلان ـ ٣٨٢

" حريز ـ ٣٧

" موسی بن بکر الواسطی - ۱۰۲، ۱۸۰،

" هشام بن سالم - ۳۷۹،

❀ فورا : الملقب بفورا من اهل البوزجان من اهل النیسابور - ۱۰۲۷، اقول - وفی الممقانی : الملقب بجوزا

یروی عن الفضل بن شاذان - ۱۰۲۷

عنه : حامد بن محمد العلجردی البوسنجی ۱۰۲۷

❀ فیض بن المختار : دخل علی ابیعبدالله وقال انی لأجالس فی حلقهم بالکوفة فأکاد اشک فی اختلافهم فی حدیثهم - ۲۱۶، کنت عند ابیعبدالله فاتاه کتاب عبدالسلام وکتاب الفیض بن المختار وسلیمان یخبرونه ان الکوفة شاغرة برجلها وانهم ان امرهم یأخذوها - ۶۶۲، ان الفیض اول من سمع عن ابیعبدالله نضه علی ابنه موسی، قال فدخلت فاذا هو فی المسجد قد صلی فیه وانحرف عن القبلة فدخل الیه ابوالحسن وهو یومئذ خماسی وفی یده درة، قال هو صاحبک الذی سألت عنه، وکان معی اهلی وولدی ویونس بن ظبیان - ۶۶۳،

❀ قاسم الحذاء : قال الجواد لعلی بن محمد بن قاسم الحذاء : اما ان عملک کان ملتویا علی الرضاء قلت رجع عن ذلک قال ان کان رجع فلا بأس . واسم عمه قاسم الحذاء - ۹۰۳،

❀ قاسم بن حمزه : لم یلق البرقی ابابصیر بینهما القاسم بن حمزه - ۱۰۳۴

❀ قاسم الصحاف :

یروی عن رجل من اهل المداین یعرف - ۴۷۱

منه : الحسن بن علی بن ابی عثمان - ۴۷۱

❀ قاسم الصیرفی : ابن عبدالرحمن .

یروی عن ابیعبدالله ع - ۵۳۹

عنه : ابن مسکان - ۵۳۹

❀ قاسم الصیقل :

رفع الی ابیعبدالله - ۶۸۳

عنه : محمد بن عیسی - ۶۸۳

❀ قاسم بن عروة : مولی ابی ایوب الخوزی وزیر ابیجعفر المنصور - ۹۵۶، وکان یروی عن جماعة منهم محمد بن ابیعمیر وصفوان والقاسم بن عروه - ۱۰۲۹

یروی عن ابن بکیر - ۲۲۶

ابي العباس فضل بن عبد الملك ٢١٥ - ٤٣٤
عنه : محمد بن عيسى - ٢٢٦، ٤٣٤،
يعقوب - ٢١٥

قاسم بن العلاء : ورد عليه نسخة ما كان خرج من لعن ابن هلال، فكتب الى قوامه بالعراق - ١٠٢٠،

قاسم بن عوف : قال كنت اتردد بين السجاد ومحمد بن الحنفية، فقال السجاد اياك ان تشد راحلة ترحلها فاتمها هيهنا تطلب العلم - ١٩٦
يروى عن السجاد - ١٩٦
عنه : ابو الجارود - ١٩٦

قاسم بن محمد :
يروى عن حبيب الخثعمي - ٦٩٠
عنه : ابن ادرمة - ٦٩٠

قاسم بن محمد الاصفهاني :
يروى عن سليمان بن داود المنقري ١٨٩
عنه : سعد بن عبد الله القمي ١٨٩

قاسم بن محمد الجوهري : لم يلق ابا عبد الله وهو مثل ابن ابي غراب وقال انه كان واقفيا - ٨٥٣،

ابو محمد قاسم بن الهروي : قال الكشي انه مجهول - ٦٧٥
يروى عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب
عنه : الحسن بن علي الزيتوني - ٦٧٥

قاسم بن هشام اللؤلؤي الكوفي : قال ابن مسعود فقد رأيته فاضلا خيرا وكان يروى عن الحسن بن محبوب - ١٠١٤

قاسم بن يحيى : من اصحاب الرضا
يروى عن حسين بن عمر بن يزيد - ١١٤٦
عنه : اسحق بن محمد البصري - ١١٤٦

قاسم بن يقطين القمي : في قوم ينسبون احاديث اليك والى آبائك فيها ما تستمان منها القلوب، منهم علي بن حسكة والقاسم اليقطيني ومن اقاويلهم - ٩٩٣، فما تقول في القبول منهم فكتب ليس هذا ديننا، قال نصر علي بن حسكة كان استاد اليقطيني الشعراني من الغلاة الكبار ملعون ٩٩٥
كتب ابو الحسن العسكري لعن الله القاسم اليقطيني ان شيطانا تراءى له فيوحي اليه

٩٩٦، وعلى بن حسكة الحوار فتى كان استاذ القاسم اليقطينى الشعرانى - ١٠٠١، وكان محمد بن فرات يدعى انه باب وانه نبى وكان القاسم اليقطينى وعلى بن حسكة كذلك يدعيان لعنهما الله - ١٠٤٨، اقول: انه منسوب الى جده فهو قاسم بن حسن بن على بن يقطين، وسكن بقم.

٭ قعنب بن أعين: اخو حمران مرجئ ٣١٧، وكان لهم اخوان ليسا فى شئ من هذا الامر مالك وقعنب - ٣١٨

٭ قنبر: اوقدت نارا ودعوت قنبرا ١٢٧، ٥٥٦، سئل مولى من انت فقال انا مولى من ضرب بسيفين، والله امير المؤمنين على - ١٢٩، دخل على الحجاج حتى قال له ما انت صانع اذا ضربت علاوتك ١٣٠

٭ قنواء بنت رشيد الهجرى: يروى عن ابيه رشيد - ١٣١
عنه: ابو حيان البجلى - ١٣١

٭ قيس: قال الرضاء ان رجلا من اصحاب علىؑ يقال له قيس كان يصلى فأقبل اسود سالخ فصار فى موضع السجود فتطوق الاسود فى عنقه، وقال الكشى فى اصحابهؑ اربعة واكثر مسمون بقيس الاول قيس بن سعد والثانى قيس بن عباد البكرى والثالث قيس بن قرة بن حبيب والرابع قيس بن مهران وكلهم الا الثالث خليق بهذا ولا ادرى ايهم اراد ابو الحسن الرضاء - ١٥١،

٭ قيس بن ابى حازم: البجلى عامى يروى عن عمار بن ياسر - ٦٣
عنه: اسمعيل بن ابى خالد - ٦٣

٭ قيس بن ربيع: بترى كانت له محبة ٢٣٣

٭ قيس بن رمانة: اتيت ابا جعفرؑ فشكوت اليه الدين قال ارفع المصلى وخذ الذى تحته - ١٣٩
يروى عن ابى جعفرؑ - ٣١٩
عنه: على بن اسباط - ٣١٩

٭ قيس بن سعد بن عباده: من الذين رجعوا الى امير المؤمنينؑ ٧٨، فقال علىؑ من ههنا من اصحاب الرسول فقام قيس بن سعد

فشهد - ٩٥، ممن صحب امير المؤمنين ع و خليق بمقام التوجه والحضور فى العبادة - ١٥١، خرج مع الحسن والحسين ع فقدموا الشام فاذن لهم معوية ١٧٦، دخل قيس بن سعد صاحب شرطة الخميس على معاويه وكان مثل البعير جسيما وكان خفيف اللحية، و كان احد العشرة الذين لحقهم النبى ص ممن كان طولهم عشرة أشبار باشبار انفسهم ١٧٧، فقام وخطب فى عسكر الحسن وقال ايها الناس لا يهولنكم ذهاب عبيد الله بن عباس، وقام بامر الناس - ١٧٩،

❀ قيس بن عباد البكرى : ممن صحب امير المؤمنين ع وخليق بمقام التوجه والحضور فى العبادة - ١٥١

❀ قيس بن قرة بن حبيب : ممن صحب امير المؤمنين ع وهرب منه الى معاويه ١٥١

❀ قيس بن مهران : ممن صحب امير المؤمنين ع وخليق بمقام التوجه - ١٥١

❀ كثير النواء : ذكر ابو عبد الله ع كثير النواء وسالم وابا الجارود فقال كذابون مكذبون عليهم لعنة الله - ٤١٦، والبترية هم اصحاب كثير النواء - ٤٢٢ دخلت على ابى جعفر ع ومعى كثير النواء وعند ابى جعفر ع اخوه زيد، فالتفت اليهم زيد وقال اتتبرؤن من فاطمة تبرتم امرنا - ٤٢٩، يقول ابو جعفر ع ان كثير النواء وابا المقدام والتمار اضلوا كثيرا ٤٣٩، قال ابو عبد الله ع اللهم انى اليك من كثير النواء برئ - ٤٤٠، ٤٤١، قالت ام خالد ان كثير النواء يأمرنى بولايتهما، وقال الصادق انى خشيت ان تذهب فتخبر كثير النواء فتشهرنى بالكوفة - ٤٤١ قلت لكثير النواء ما اشد استخفافك بابى جعفر ع - ٤٤٢، وكثير النواء بترى - ٧٣٣،

❀ كثير : هو ابن اخى احمد بن ابراهيم المراغى وفى الرقعة الصادرة من الناحية امر ونهى اليه - ١٠١٩

❀ كثير عزة : قال ابو عبد الله ع ولقد كان كثير عزة فى مودته لها اصدق، حيث يقول لقد علمت بالغيب انى اخونها ٥٨٣ ٥٩٨

❀ كليب الأسدى الصيداوى : قال

ابو اسامة قلت لابعبد الله ان عندنا رجلا يسمى كليبا فلا يجئ عنكم شئ الا قال انا اسلم فترحم عليه - ٢٢٧، سمعت اباعبد الله يقول والله انكم لعلى دين الله ودين ملائكته فاعينونى بورع واجتهاد - ٢٢٨، وقال انا احب كليبا الصيداوى ولم اره، وهو كليب بن معوية الصيداوى الأسدى والصيدا بطن من بنى اسد - ٢٢٩،

يروى عن ابعبد الله - ٢٤٢، ٢٢٨، ٢٢٩،

عنه : ابنه الحسن بن كليب - ٢٤٢،

" الحسين بن حماد الخزاز - ٢٢٩،

" صفوان بن يحيى - ٢٢٨،

❀ كميت بن زيد : ينقض ويعبل عليه ويفتخر على نزار فى قصيدة - الا حييا عنا يا مدينا - ١٥٦، سئل عن ابجعفر عن الشيخين، فقال الكميت الله اكبر الله اكبر حسبى حسبى ١٦٣، ٣٦٣، انشد لابى عبد الله شعره - اخلص الله وهواى غما اغرق نزعا - ٣٦٢، قال موسى بن جعفر له انت الذى تقول - فالآن صرت الى امية والامور، قال ولكنى قلته على التقية ٣٦٣، قال ابو جعفر له : لوان عندنا مالا لأعطيناك منه ولكن لك - ٣٦٥، فانشدا باجعفر من لقلب متيم مستهام، قال لا تزال مؤيدا بروح القدس - ٣٦٦، اسماء من يدخل الجنة - فى السطر الثالث او الرابع : الكميت بن زيد الأسدى - ٣٦٧،

يروى عن ابجعفر - ٣٦٥،

عنه : عقبة بن بشير الأسدى - ٣٦٥،

❀ كيسان : وقيل ان المختار سمى كيسان بكيسان مولى على وهو الذى حمله على الطلب بدم - ٢٠٤

❀ كيسان، والد طاوس اليمانى :

يروى عن حجر بن عدى - ١٦١

عنه : ابنه طاوس - ١٦١

❀ الكلبى : صاحب التفسير وتسمى بمحمد بن مروان السدى - ٣٨٣ والكلبى من رجال العامة الذين لهم ميل ومحبة شديدة وقد قيل انه كان مستورا - ٧٢٣

❀ ليث بن البختري المرادى : من جواد

الصادقين ٢٠، من السابقين المقربين ٢١٨
قال ابو عبدالله : انه من الذين أحيى ذكرنا
واحاديث ابى ومن حفاظ الدين - ٢١٩ -
اقول - بقرينة هذه الرواية يقيد - ٢١٨ -
وقال : كان ابى ائتمنهم على حلال الله وحرامه
وهم مستودع سره - ٢٢٠، وهذا المرادى
بين يديّ وقد اريته وهو اعمى بين السماء
والارض فشك - ٢٢٥، اقول : هذه الرواية
ناظرة الى ٢٩٨ فالمراد العمى بالنسبة الى رؤية
مابين السماء والارض فراجع ، فأرسل معى
ليثا المرادى فاتينا زرارة فقلنا له ما هذه
البدعة ؟ ٢٣٦، قال ابن ابى يعفور خرجت
الى السواد اطلب دراهم للحج وفينا ابو بصير
المرادى فقلت له : اتق الله وحج بمال فانك
ذو مال كثير فقال اسكت - ٢٨٥، قال
ابو عبدالله لجميل : بشر المخبتين بالجنة
منهم ليث اربعة نجباء امناء الله على حلاله
وحرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست
٢٨٦، ان اصحاب ابى كانوا زيدا منهم ليث
هؤلاء القوامون بالقسط هؤلاء السابقون

٢٨٧، ٤٣٣، قال بكير دخلنا على ابيعبدالله
فاحد النظر اليه وقال هكذا اندخل بيوت الانبياء
وانت جنب ٢٨٨، قال حماد بن عثمان خرجت
انا وابن ابى يعفور الى الحيرة فقال المرادى اما ان
صاحبكم ٢٩٤، اقول هذه الرواية تفسر هاروات
٢٨٥، اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الاربعة
من اصحاب، ومنهم ليث بن البختري على قول
بعضهم - ٤٣١، أوناد الارض واعلام الدين
اربعة ، منهم ليث بن البختري المرادى - ٤٣٢،
يروى عن ابيعبدالله - ٨٣، ٢٤٠،
عنه : ابان بن عثمان ٨٣،
« خطاب بن مسلمة - ٢٤٠،

❀ ليث بن سعد : عالم مصري عامي .
يروى عن عمرو مولى غفرة - ٧٠
عنه : احمد بن يونس - ٧٠

❀ مالك : وكان لهم غير زرارة واخوته
اخوان ليسا في شئ من هذا الامر مالك و
قعنب - ٣١٨

❀ مالك بن أعين الجهني : ليس من اخوة
زرارة وهو بصري - ٣٨٨،

❀ مالك بن الحارث = الأشتر

❀ مالك بن عطية : الحسن وعلي ومالك بني عطية كوفيون وليسوا بالأحمسية - ٨٤ع

❀ المأمون : واخذ كل شيء كان لابن ابي عمير وصاحبه المأمون وذلك بعد موت الرضاء - ١١٠٣ ومات جعفر بن بشير في طريق مكة وصاحبه المأمون بعد موت الرضاء ١١٢٥

❀ المتوكل : فسعى بعلي بن جعفر الى المتوكل فحبسه فطال حبسه ، فاصبح المتوكل محموما فازدادت علته حتى صرخ عليه - ١١٢٩ - عرضت امره على المتوكل فأقبل على عبيد الله بن يحيى بن خاقان - ١١٣٠

❀ مثنى الخياط : وفي المطبوعة - الحناط يروي عن ابي بصير - ٢٩٨

عنه : علي بن الحكم - ٢٩٨

❀ مثنى بن عبد السلام : حناط كوفي لا بأس به - ٢٣ع

❀ مثنى بن الوليد : حناط كوفي لا بأس به - ٢٣ع

❀ مجاهد : ابن جبر ، الأمام المفسر العامي ، المتوفى - ١٠٢ . عنه ٤ ، ١٠

❀ محبوب : وهو والد الحسن بن محبوب كان يعطي الحسن بكل حديث - ١٠٩٥

❀ محسن بن احمد ، القيسي : يروي عن ابان بن عثمان - ٨٤

عنه : الحسين بن اشكيب - ٨٤

❀ محمد : يروي عنه الكشي في ٣٠٤ و ١٠٨٣ ويروي عنه وعن حمدويه معا في ٥١٧ ، ١٥ع والمراد اما محمد بن نصير او محمد بن مسعود او غيرهما من المشايخ .

يروي عن الحميدي محمد بن عبد الحميد - ٥١٧

« محمد بن احمد النهدي حمدان - ١٠٨٣

« محمد بن عيسى - ٣٠٤ ، ١٥ع

عنه : الكشي - ٣٠٤ ، ٥١٧ ، ١٥ع ، ١٠٨٣

❀ محمد : يمكن ان يكون المراد محمد بن احمد ، بقرينة - ١٠٠٩ وغيره

يروي عن محمد بن موسى - ١٠١١

عنه : علي بن محمد - ١٠١١

❀ محمد : والد عبد الله ، يروي عن اسمعيل بن ابي حمزة - ٦٦٤

عنه : ابنه عبدالله - ۶۶۴

محمد رسول الله ص : نادى مناد ابن حوارى محمد بن عبدالله ۲۰، قال الصادق ع كان رسول الله ص اصدق الناس لهجة واصدق البرية كلها وكان مسيلمة يكذب عليه ۱۷۴، ۵۴۹، يزعم زرارة ان مواقيت الصلوة مفوضة الى رسول الله ص ۲۲۷، قال رسول الله ص لحسان: لا يزال معك - ۳۶۶، ركب حمارا يقال له عفير فاحتال - ۳۸۶، جاء رجل فقال السلام عليك يا ربي فقال ما لك - ۵۳۴، يا فيض ان رسول الله ص افضيت اليه صحف ابراهيم وموسى ع فائتمن عليها رسول الله ص عليا ۶۶۳، ان سعيدة مولاة جعفر ع كان عندها وصية رسول الله ص - ۶۸۱، قال ابو عبدالله ع ان كنت زوجت فلانا الاموى فقد زوج - رسول الله ص عثمان - ۷۱۱، قال صاحب المقبرة ان السرير عندى يعنى سرير النبى ص فاذا مات رجل من بنى هاشم صر الصرير ۷۲۲ ومقالة العلياوية يقولون ان عليا رب و انكروا شخص محمد وزعموا انه عبده - ۷۴۴

قال ابو عبدالله ع والله ان عندى لسيف رسول الله ص ولأمته وعندى لراية رسول الله ص - ۸۰۲ لقد تكلم خير آبائى رسول الله ص لما امره الله تعالى ان ينذر عشيرته الأقربين جمع اهل بيته اربعين رجلا - ۸۸۳، قال السجاده ان الله عاتب محمدا ص فى القرآن فى مواضع ولم يعاتب محمد بن ابى زينب بشيء من ذلك - ۱۰۸۲، فقال محمد ص لفطرس - امسح جناحك على مهد الحسين ع وتمسح به ۱۰۹۲،

محمد بن ابراهيم ابى عبدالله :
يروى عن على بن محمد بن يزيد القمى - ۷۹
" محمد بن على القمى - ۴۲۳
عنه : الكشى - ۷۹، ۴۲۳

محمد بن ابراهيم :
يروى عن ابراهيم بن داود اليعقوبى - ۱۰۰۳
عنه : موسى بن جعفر بن وهب - ۱۰۰۳

محمد بن ابراهيم الحضينى الأهوازى :
قال حمدان قلت لابى جعفر ع ان اخى مات فقال رحم الله اخاك فانه كان من خصيص شيعتى ۱۰۶۴

عن يونس بن عبدالرحمن - ٩٥٣،
عنه : الحسين بن سعيد - ٩٥٣،
محمد بن ابراهيم العبيدي :
يروى عن مفضل بن قيس - ٣٢٠
محمد بن ابراهيم بن محمد بن فارس :
يروى عن ابيجعفر احمد بن عبدوس - ٨٦٠
عنه : محمد بن مسعود - ٨٦٠
" محمد بن الحسن البراثي - ٨٦٠
محمد بن ابراهيم بن محمد الهمداني :
فاخرج بنتا لها الى الحج فحملها الى ابي الحسن ع ووصف له - ١١٣١،
محمد بن ابراهيم بن مهزيار : قال ان ابي لما حضرته الوفاة دفع الي مالا، وقال من اتاك بهذه العلامة، فخرجت الى بغداد ونزلت في خان، فقال انا العمري - ١٠١٥
عنه : اسحق بن محمد البصري - ١٠١٥
محمد بن ابراهيم الوراق السمرقندي :
يقول خرجت الى الحج فاردت ان امر على رحل، فقال بورق كان الفضل به بطن - ١٠٢٣
يروى عن بورق البوسنجاني - ١٠٢٣
" علي بن محمد بن يزيد - ٢٢٤
عنه : سعد بن جناح الكشي - ١٠٢٣
الكشي - ٢٢٤
محمد بن ابيبكر : من حواري امير المؤمنين ع ٢٠، كان مع علي ع من قريش خمسة ومنهم محمد بن ابي بكر آتته النجابة من قبل امه اسماء بنت عميس ١١١، كان لا يرضى ان يعصى الله ١١٢، كان بايع عليا ع على ان اباه في النار وكان النجابة من قبل امه ١١٣، بايعه على البراءة من ابيه ١١٤، بايعه على البراءة من الثاني ١١٥، واتجب النجباء من اهل بيت سوء محمد بن ابيبكر ١١٦، من المحامدة الذين تأبى ان يعصى الله ١٢٥، كان حاضرا فجاء المهدي مولى عثمان وبايع عليا وبرء من فلان - ١٦٠
محمد بن ابي حذيفة بن عتبة بن ربيعة :
من الخمسة التي كانوا مع علي ع من قريش ١١١، من المحامدة الذين تأبى ان يعصى الله ١٢٥، كان من انصار علي واشياعه وكان ابن خال معوية ومن خيار المسلمين فلما توفي علي ع

حبسه في السجن دهرًا فمات فيه ١٢٦،

❀ محمد بن ابي حمزة الثمالي: قال حمدويه انه وابوه واخواه كلهم ثقات فاضلون ٣٥٧ ٧٦١ يروي عن ابي عبد الله - ٥٣٤

عنه: ابن ابي عمير - ٥٣٤

❀ محمد بن ابي خنيس: هو ومحمد بن عبد الجبار وابن فضال رووا جميعًا عن ابن بكير - ١٠٦٧

❀ محمد بن ابي الصهبان: عبد الجبار يروي عن سليمان بن داود المنقري ٢١٣

عنه: محمد بن احمد بن يحيى - ٢١٣

❀ محمد بن ابي عمير: قال ابو احمد ٣٢٣ دخلت على ابن ابي عمير وهو ساجد فاطال السجود، فذكر له طول سجوده قال كيف لو رأيت جميل - ٣٧٣، ٤٦٩، اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن دراج وعبد الرحمن بن الحجاج ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان، فسألوا هشام ان يناظر - فرضي هشام بن سالم ان يتكلم عند محمد بن ابي عمير - ٥٠٠، فلما ان مضى حسن بن علي بن فضال يريد ابن ابي عمير قلت لشيخي ٩٩٣ يقول الفضل انا خلف لمن مضى ادركت محمد بن ابي عمير وصفوان - ١٠٢٥، وكان يروي الفضل عن جماعة منهم محمد بن ابي عمير وصفوان بن يحيى - ١٠٢٩، قد اجمع اصحابنا على تصحيح ما يصح عن هؤلاء وهم ستة نفر آخر ومنهم محمد بن ابي عمير - ١٠٥٠، وعلي بن الحكم تلميذ ابن ابي عمير - ١٠٧٩، قدمت مكة فاتيت المسجد فاتى محمد بن الحسن برسالة من جماعة منهم محمد بن سنان وصفوان بن يحيى ومحمد بن ابي عمير ١٠٩٠، قال علي بن فضال انه افقه من يونس واصلح وافضل - ١١٠٣، ١١٠٦، انه اسن من يونس، انه اخذ وحبس، وصاحبه المأمون وذلك بعد موت الرضاء وذهبت كتب - ١١٠٣، انه بحر طارس بالموقف - ١١٠٤، سأل شاذان عنه انك قد لقيت مشايخ العامة فكيف لم تسمع منهم، فجرد وعلق وضرب مأة سوط - ١١٠٥ فقال لو ذهبت عين احد من السجود لذهبت عين ابن ابي عمير ما ظنك برجل سجد سجدة الشكر، ضرب ابن

ابی عمیر مأة وعشرین خشبة ایام هرون
ضربه السندی - ١١٠٦ راجع محمد بن زیاد
یروی عن ابان بن تغلب ٦٠٣
" ابان بن عثمان - ٢١٨
" ابراهیم بن عبد الحمید - ١٧، ٤٣، ٢١٧
٢٦٢، ٥٤٦، ٦٠٠، ٦٩١، ٧١١
" ابراهیم الکرخی - ٥٢٨
" ابراهیم بن محمد الأشعری - ٣١٥
" ابن بکیر - ٥٤١
" ابن المغیرة - ٥٣٠
" ابی العباس البقباق - ٤٣٨
" احمد بن فضل الخزاعی - ٨٤٦
" اسحق بن عمار - ٥٨٩
" اسمعیل البصری - ٣٨٢
" بعض اصحابنا عن ابی عبد الله - ٣٩٨
" بکر بن محمد الأزدی - ٣٧٢، ١١٠٨
" جعفر بن عثمان - ٥٢٩
" جمیل بن درّاج - ٢١٣، ٢٥٥، ٤٦٩، ٤٨١
" جمیل بن صالح - ٧٣٠
" حسین بن احمد - ٥٨٥
" حسین بن عثمان - ٨٥
" حسین بن معاذ - ٤٧٠
" حمّاد - ٧٥، ٤٠٧
" حمّاد بن عثمان - ٥٩٠
" حمّاد بن عیسی - ٣٨٧، ٦٦٢
" خزیمة بن ربیعة - ٣٥
" شعیب - ٥٣٢
" شعیب العقرقوفی - ٢٨٩، ٢٩١، ٣٥١
" شهاب بن عبد ربّه - ٣٥٢
" عبد الحمید بن ابی العلاء - ٣٣٧
" عبد الرحمن بن الحجّاج - ٢٣٢، ٤٩٨، ٧٠٧/٨٠٧
" عبد الرحمن بن سیابه - ٦١٢
" عبد الصمد بن بشیر - ٥٣١
" علیّ بن اسمعیل بن عمّار - ٦٠٢
" علیّ بن عطیّه - ٢١٢، ٣٠٢، ٨٤٦
" علیّ بن یقطین - ٧٤٣
" عمر بن اذینه - ١١٤، ٢٢٧، ٢٤٦، ٣٠٨
" عمّن حدّثه عن الجواد - ٤١١
" فضل بن عبد الملک ابی العباس - ٣٢٦
" فضیل بن محمد الأشعری - ٣١٥

" محمد بن ابجمزه - ٥٣٤
" محمد بن حكيم - ٨٤٣
" محمد بن خالد البرقي - ٢٩٠
" محمد بن عمر بن اذينه - ٥٤٨
" موازم - ٥٢٧
" معويه بن وهب - ٥٨٩
" مفضل بن قيس بن رمانة - ٣٢١، ٣٢٣
" مفضل بن مزيد - ٥٢٥، ٧٠٢
" هشام - ٤٢٣
" هشام بن الحكم - ٣٠٣، ٣٥٥، ٥٤٧، ٥٤٩، ٥٦٨، ٥٥١
" هشام بن سالم - ٧٩، ١٧١، ١٧٣، ١٩٠، ٢٠٩، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٤٧، ٢٥٨، ٢٨٠، ٢٩٠، ٣٧٩، ٤٨١، ٥٢٦، ٥٧٥
" هشام بن المثنى - ١٩٧
" وهب بن حفص - ١٨
" يحيى بن عمران الحلبي - ٤٤٥
عنه : ابو سعيد الآدمي - ٢٨٥
" احمد بن الفضل - ٢٨٩، ٣٥١
" احمد بن محمد بن عيسى - ٥٨٥، ٦٢٢
" ايوب بن نوح - ٣٥٥
" بكر بن صالح - ٢٠٩، ٢٨٠
" بنان بن محمد بن عيسى - ٢٢٤
" حسين بن سعيد - ١٧٣، ٥٢٧، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨
" الخزاعي - ٢١٢
" خلف بن حامد الكشتي - ٤٤٥
" سليمان بن داود المنقري - ٢١٣
" شاذان - ١١٠٥
" عبد الله بن محمد الأسدي - ٢٨٩
" عبد الله بن محمد بن عيسى - ٧٩، ٤٢٣، ٤٨١
" علي بن سليمان بن داود الرازي ٢١٨
" فضل بن شاذان - ١٧، ١٨، ١٠٤، ١٩٠، ٢٦٢، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٨٠، ٣٨٧، ٤٠٧، ٤٥٣، ٤٦٩، ٦٠٠، ٦٩١، ٧١١، ١١٠٨
" محمد بن الحسين بن ابي الخطاب ٢١٧، ٥٧٥
" محمد بن خالد البرقي - ٣٧٩
" محمد بن عبد الحميد العطار - ٤٣
" محمد بن علي - ٧٠٢
" محمد بن عيسى - ٧٥، ١١٤، ١٧١، ١٧٣

۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۳۰۳،
۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۸۲، ۳۹۸،
۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۶۱،
۵۸۹، ۵۹۰، ۶۵۱، ۷۰۷، ۸۰۷
" یعقوب بن یزید - ۳۵، ۸۵، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۸۶، ۲۹۱،
۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۹۸،
۴۱۱، ۴۳۸، ۴۷۰، ۴۹۸، ۵۲۸، ۵۴۱،
۵۴۶، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۶۲، ۷۳۰،
۷۴۳، ۸۴۳، ۸۶۷، ۸۴۷،
❀ محمد بن ابیعمیر: دخلت علی ابیعبدالله ع
فقال کیف ترکت زرارة؟ فقلت ترکته
لا یصلی العصر حتی تغیب الشمس - ۲۲۴
اقول - یروی عن ابیعبدالله ع - ۲۲۴
عنه: هشام بن سالم - ۲۲۴
❀ ابوجعفر محمد بن احمد بن ابی عوف البخاری:
یروی عن محمد بن احمد بن حماد المروزی - ۲
۴۸، ۵۷، ۴۹۲
عنه: الکشی - ۲، ۴۸، ۵۷
" محمد بن مسعود - ۴۹۲

❀ محمد بن ابی القاسم: ابوعبدالله ماجیلویه
یروی عن زیاد بن ابی الحلال - ۲۳۴
عنه: محمد بن قولویه - ۲۳۴
❀ محمد بن احمد: الظاهر انه ابن یحیی کما
صرح به فی ۹۳ و ۱۲۲، وبقرینة اکثر الرواة
عنه والمروی عنهم، راجع محمد بن احمد بن یحیی القمی
یروی عن ابراهیم بن هاشم - ۸۸۵
" ابیعبدالله الرازی - ۷۶۰
" احمد بن الحسن - ۲۹۸
" احمد بن الحسین - ۷۵۹، ۸۸۸، ۹۴۶
" احمد بن کلیب - ۵۹۶
" بعض اصحابنا - ۹۴۸، ۹۴۹
" الحسن بن الحسین اللؤلؤی - ۴۶۶
" الحسن بن علی الکوفی - ۲۰۲
" السندی بن الربیع - ۸۱۸
" سهل بن زاذویه - ۸۰
" عباس بن معروف - ۱۲۲، ۴۱۶، ۴۹۸
" عبدالله بن احمد الرازی - ۲۰۹، ۲۸۰
" علی بن اسمعیل - ۴۱۵
" عمر بن علی بن عمر بن یزید - ۱۱۳۶

" محمد بن الثعلبي - ٩٣
" محمد بن الحسن - ٢٩٣
" محمد بن الحسين - ٦٣٢
" محمد بن عبد الحميد - ٧٢٤، ٧٢٥
" محمد بن علي الهمداني - ٣٨١
" محمد بن عيسى - ٢٦٦، ٢٦٧، ٣٣٤، ٥٣٦، ١١٦، ٨١٩، ٩٣٩، ١٠٠٩، ١٠٤٠، ١٠٤٣
" محمد بن موسى الهمداني - ٣١٣، ٦١٨
" يعقوب بن يزيد - ٣٤٢، ٤٣٨، ٩٤٠، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٥٩
" يوسف بن السخت ابو يعقوب - ١١٣٠
عنه : احمد بن ادريس القمي - ٢٠٢، ٨٨٥
" علي : ٣٣٤، ١٠٤٠
" علي بن محمد : - ٨٠، ٩٣، ١٢٢، ٢٠٩، ٢٨٠، ٢٩٣، ٢٩٨، ٣١٣، ٣٤٢، ٣٨١، ٤١٥، ٤١٦، ٤٣٨، ٤٦٦، ٤٩٨، ٥٣٦، ٥٩٦، ١١٦، ٦١٨، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٥٩، ٧٦٠، ٨١٨، ٨٨٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٦، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٩، ١٠٠٩، ١٠٥٣، ١١٣٦
" علي بن محمد القمي - ١١٣٠
" علي بن محمد بن قتيبة - ٦٦٦
" محمد بن مسعود - ٨١٩
محمد بن احمد بن اسيد : ليس له ذكر. يروي عن ابراهيم واسماعيل بن ابي سمال ٨٩٨
عنه : الحسن بن موسى - ٨٩٨
محمد بن احمد بن جعفر القمي العطار : وليس له ثالث في الأرض في القرب من الأصل - ١٠١٩
يروي عن صاحب الناحية - ١٠١٩
عنه : احمد بن ابراهيم المراغي - ١٠١٩
محمد بن احمد بن حماد : المروزي. كتب ابو جعفر الي بعد وفاة ابي، قد مضى ابوك رضي الله عنك - ٩٨٦، ١٠٥٧ فسألت عن مبلغ حجامته فلم يجز في بمبلغها وقال رزقت خيرا كثيرا - ٩٨٧، قال انما لقبت بالخير لاني وهبت للمحق غلاما اسمه خير فحذا امره - ٩٨٨
يروي عن ابي جعفر - ٩٨٦، ١٠٥٧
" ابي ذر مرسلا - ٤٨

، ابيه - ٤٩٢، ١٠٦٠، ١٠٩٧

، الصادقؑ مرسلاً - ٢

، عمار بن ياسر مرسلاً - ٥٧

، واصل - ١١٤٤

عنه : ابو عبدالله الشاذاني - ٩٨٨

، فضل بن هشام الهروي - ٩٨٧

، محمد بن ابي عوف ابو جعفر البخاري - ٢، ٤٨، ٥٧، ٤٩٢

، محمد بن سعد بن مزيد الكشي - ٢، ٤٨، ٥٧، ٤٩٢، ١٠٩٧

، محمد بن مسعود - ٩٨٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٦٠، ١١٤٤

محمد بن احمد بن الربيع الأقرع : ولا يبعد ان يكون الصحيح : احمد بن محمد بن ربيع، فراجعه.

يروى عن جعفر بن بكير - ٨٦٢

عنه : سهل بن زياد الآدمي - ٨٦٢،

محمد بن احمد بن شاذان : قال الكشي كتب الي - ٤٠٨، راجع محمد بن شاذان

يروى عن الفضل - ٤٠٨

عنه : الكشي - ٤٠٨

محمد بن احمد بن الصلت القمي الآبي ابو علي : كتب الى الدار كتاباً ذكر فيه احمد بن اسحق القمي وصحبته - ١٠٥١،

ابو الفضل محمد بن احمد بن مجاهد : يروى عن العلاء بن محمد بن زكريا - ٢٠٧

عنه : محمد بن جعفر - ٢٠٧

محمد بن احمد بن نعيم، ابو عبدالله الشاذاني : قال محمد بن مسعود حدثني وكتب الي ابو عبدالله - ٤١٩، ٧٧٤، قال الكشي وجدت في كتاب ابي عبدالله الشاذاني بخطه ١١٠٥، ١١٠٦ راجع محمد بن شاذان.

يروى عن جعفر بن محمد المدائني - ٨٢

، الفضل - ٤١٩، ٧٧٤، ١١٠٥، ١١٠٦

عنه : محمد بن مسعود - ٤١٩، ٧٧٤

محمد بن احمد النهدي الكوفي وهو حمدان القلانسي : قال ابن مسعود هو القلانسي فقيه ثقة خير - ١٠١٤ - راجع حمدان

يروى عن عباس بن معروف - ١٣٥

، معاوية بن حكيم الدهني - ٦٣٥

عنه : علی بن محمد ١٣٥
" محمد - ١٠٨٣
" محمد بن مسعود - ٦٣٥
❀ محمد بن احمد بن الولید : لم اجد له ذکرا
یروی عن حماد بن عثمان - ٢٩٤
عنه : علی بن محمد - ٢٩٤
❀ محمد بن احمد بن یحیی بن عمران القمی :
یروی عن ابراهیم بن هاشم - ٣٧١، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٤، ٧٦٣، ٨٤٥
" ابن الربان - ٢٤٨
" احمد بن الحسین - ١١٢٠
" احمد بن محمد بن عیسی - ٦٢٢
" الحسن بن الحسین اللؤلؤی - ٧٧١، ٧٨٦
" حسن بن علی بن النعمان - ٣٧٨
" عباس بن معروف - ٣٦٩، ٨٧٨
" محمد بن ابی الصهبان - ٢١٣
" محمد بن اسمعیل - ١٨١
" محمد بن حسین - ٥٥٣، ٧٠٩
" محمد بن علی بن هلال - ١٠٦٦
" محمد بن عیسی - ٥٣٩
عنه : احمد بن ادریس القمی - ٢١٣، ٢٧٨، ٦٢٢، ٧٠٩، ٨٧٨
" بعض الثقات عنه - ١٨١
" سعد بن عبد الله - ٧٧١
" علی بن محمد - ٤٩١، ٥٣٩، ٧٦٣، ٧٨٦، ١١٢٠
علی بن محمد القمی - ٢٤٨، ٥٥٣
" علی بن محمد بن فیروزان القمی - ٣٦٩، ٣٧١، ٤٩٠، ٤٩٤
" علی بن محمد بن یزید القمی - ٨٤٥
" محمد بن یحیی العطار - ١٠٦٦
❀ محمد بن اسحق : محمد والحسن بن محمد قالا خرجنا بعد وفاة زکریا بن آدم بثلثة اشهر نحو الحج فتلقانا کتابه - ١١١٣،
❀ محمد بن اسحق : ابن یسار، عامی . صاحب المغازی من رجال العامة الذین لهم میل ومحبة شدیدة - ٧٣٣
❀ محمد بن اسحق شعر : قال یزید بن اسحق شعر خاصنی اخی محمد وکان مستویا فقلت ان کان صاحبك بالمنزلة التی ذکرت، فالتقت

الرضاء - ١١٢٦
يروى عن الرضاء - ١١٢٦،
عنه : يزيد بن اسحق شعرانوه - ١١٢٦،
❀ محمد بن اسمعيل : الظاهر انه ابن بزيع لاتحاد طبقتهما، ويمكن ان يكون غيره .
يروى عن حسين بن بشار الواسطي - ٧٨٦
" صدقه - ٣٤٦
" علي بن الحكم - ١٨١
" علي بن يزيد الشامي - ٥٣٥
" عمرو بن شمر - ٣٤٧
" محمد بن عمرو بن سعيد - ٨١٣
" منصور بن اذينه - ٩٢
" موسى بن القاسم البجلي - ٨٧٠
عنه : ابو علي - ٨٧٠
" الحسن بن الحسين - ٧٨٦
" الحسين بن سعيد - ٩٢
" سعد بن عبدالله بن ابي خلف - ٨١٣
" علي بن عبيد - ٣٤٦
" محمد بن احمد بن يحيى القمي - ١٨١
" محمد بن منصور الكوفي - ٣٤٦، ٣٤٧
❀ محمد بن اسمعيل البندقي النيسابوري: ذكر محمد بن اسمعيل النيسابوري انه هجم على ابي يحيى الجرجاني محمد بن طاهر - ١٠١٦، ذكر ان الفضل نفاه عبدالله بن طاهر عن نيسابور - ١٠٢٤
يروى عن اسمعيل بن مرار - ٨١٧
" فضل بن شاذان - ١٧، ١٨، ٣٥٦
عنه : الكشي - ١٧، ١٨، ٣٠، ٨١٧
❀ محمد بن اسمعيل بن ابي سعيد الزيات: كنت مع زياد القندي حاجًا ولم نفترق في طريق مكة ومكة وفي الطواف، فمكثنا ماشاء الله حتى حدث من امر البرامكة ما حدث فكتب زياد - ٨٨٧
يروى عن زياد القندي ٨٨٧،
عنه : محمد بن عيسى - ٨٨٧،
" محمد بن مهران ٨٨٧،
❀ محمد بن اسمعيل الرازي: البرمكي ظاهرًا
يروى عن احمد بن سليمان - ٥٦٤
" حبيب المدائني - ٤
" الحسن بن علي بن فضال - ٨٢٨

" عبد العزيز بن المهتدى - ٩٣١
عنه : ابراهيم بن نصير ٤، ٥٦٤
" حمدويه بن نصير ٤، ٥٦٤، ٨٢٨، ٩٣١
محمد بن اسمعيل بن بزيع سألت ابا جعفر ان يأمر له بقميص من قمصه اعدّه لكفنه فبعث به ٤٥٠، ١٠٦٥، وكان الفضل يروى عن جماعة منهم محمد بن ابيعمير وصفوان بن يحيى ومحمد بن اسمعيل - ١٠٢٩، انذر احمد بن حمزة بن بزيع كانا في عداد الوزراء وكان على بن النعمان اوصى بكتبه لمحمد بن اسمعيل ١٠٦٥، كنت بفيد فقال محمد بن على بن بلال مرّ بنا الى قبر محمد بن اسمعيل بن بزيع لزورده وهو ادرك موسى بن جعفر وروى عن ابن ابى بكير - ١٠٦٩، واوصى داود بن النعمان بكتبه لمحمد بن اسمعيل - ١١٤١،
" يروى عن ابيجعفر - ٤٥٠، ٩٦٥، ١٠٦٥
" محمد بن فضيل - ٤٢٢،
" منصور بن يونس - ٤٢٧
عنه : احمد بن محمد بن عيسى ٤٢٢
" احمد بن هلال - ٩٦٥
" على بن مهزيار - ٤٥٠، ١٠٦٥
" محمد بن على بن بلال - ١٠٦٩
" محمد بن عيسى - ٤٢٧
محمد بن اسمعيل بن جعفر : فلما رجع ابوالحسن موسى الى مجلسه قام محمد بن اسمعيل وقال يا عمّ احبّ ان توصيني فقال اوصيك ان تتقى الله في دمى، فدخل على هرون وقال يا امير المؤمنين خليفتان في الأرض موسى بن جعفر بالمدينة يجبى له الخراج وانت بالعراق اخذته الذبحة في جوف ليلة فمات، قال جعفر بن محمد لابنه عبدالله : اليك ابنى اخيك فقد ملأنى بالسفه فانهما شريك شيطان يعنى - محمد بن اسمعيل وعلى بن اسمعيل بن جعفر ٤٧٨،
محمد بن اسمعيل بن مهران :
يروى عن اسحق بن ابراهيم الصوّاف - ٤٥
عنه : على بن الحسن - ٤٥
محمد بن اسمعيل الميثمى :
يروى عن حذيفة بن منصور - ٧٠٦
عنه : عبدالرحمن بن حمّاد - ٧٠٦
محمد بن اصبغ :

يروى عن ابراهيم - ٨٩٣
" مروان بن مسلم - ٥٦٨
عنه : الحسن بن موسى - ٥٦٨، ٨٩٣
❀ محمد الأصفهاني :
يروى عن معروف بن خربوذ - ٣٧٦
عنه : سلام بن بشير الرماني - ٣٧٦
" علي بن ابراهيم التميمي - ٣٧٦
❀ محمد بن أكثم : قال علي فيصلب على ربع النخلة التي في الكناسة - ١٤٠
❀ محمد بن أورمة : يرمى بالغلو .
يروى عن الحسين بن سعيد - ١٩١
" قاسم بن محمد - ٥٩٠
" محمد بن خالد البرقي - ٥٥١
" يعقوب بن يزيد - ٧١٢
عنه : ابو عبد الله حسين بن اشكيب ١٩١، ٥٥١، ٥٩٠
" حسين بن عبيد الله القمي - ٧١٢
❀ محمد بن بادير : في المفاني - محمد بن زادويه - ٩٤١
يروى عن ابي الحسن - ٩٤١

عنه : الحسن بن راشد - ٩٤١
❀ محمد بن بحر الكرماني الشيخ الرئاسي ابو الحسن وكان من الغلاة الخنفقين - ٢٣٥ - اقول الخنق من الابل اذا اعناظ وسمن .
يروى عن ابي العباس المحاربي الجزري ٢٣٥
عنه : الكشي - ٢٣٥
❀ محمد بن بشير :
يروى عن محمد بن عيسى - ٣٢١
عنه : الكشي - ٣٢١
❀ محمد بن بشير :
يروى عمن حدثه - ٢٢
عنه : نضر بن سويد - ٢٢
❀ محمد بن بشير : قال الرضا وكان محمد بن بشير يكذب على ابي الحسن موسى فاذاقه الله - ٥٤٣، وهو نادر طريف في اعتقاده في موسى بن جعفر، وكان صاحب سبذة ومخاريق معروفا بذلك فادعى الوقف، وان موسى بن جعفر كان ظاهرا ٦٠، انه سمع محمد بن بشير يقول الظاهر من الانسان آدم والباطن ازلي، واوصى

ابنه سميع فهو الامام - ٩٠٧، فقال نعم بلى حل والله دمه واباحه لك ولمن سمع ذلك منه - ٩٠٨، لعن الله محمد بن بشير واذاقه حر الحديد الله يكذب على بريء الله منه - ٩٠٩، عنه : عثمان بن عيسى الكلابي - ٩٠٧،

محمد بن بُنار القمّي :
يروى عن احمد بن محمد البرقي - ٣٩٤
عنه : محمد بن قولويه القمي - ٣٩٤

محمد بن جابر : كان مع جابر الجعفي وفضيل الرسّان عند ابي داود عند موته فسأل محمد فضيل ان يسئل اباداود عن حديث سمعه من امرة امير المومنين ع - ١٤٨

محمد بن جُبير بن مطعم : قال ابن شاذان ان لم يكن في اول السجاد الاخمسة منهم محمد بن جبير - ١٨٤

محمد بن جعفر :
يروى عن ابي الفضل محمد بن احمد بن مجاهد ٢٠٧
عنه : محمد بن مسعود - ٢٠٧

محمد بن جعفر : ابن ابي طالب انه من المحامدة الذين تأبى الله ان يعصى الله ١٢٥

محمد بن جعفر بن ابراهيم بن محمد الهمداني : وكان ابراهيم وكيلاً .
يروى عن محمد بن ابراهيم بن محمد الهمداني ١١٣١
عنه : محمد بن سعد بن مزيد - ١١٣١

محمد بن جمهور : العمّي - ٧٧٤، ٧٧٥
يروى عن ابي داود المسترق - ٧٤٨
" احمد بن فضل - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٤٦
" احمد بن محمد - ١١٢٠
" بكار بن ابي بكر الحضرمي - ٧٨٨
" فضالة بن ايوب - ٢٦٨، ٣١٢
" موسى بن بشار الوشّاء - ٣٦٣، ٤١٤
" يونس بن عبد الرحمن - ٧٧٤، ٧٧٥
عنه : احمد بن الحسين - ٧٥٩، ٨٨٨، ٩٤٦، ١١٢٠
" اسحق بن محمد البصري - ٣٦٣، ٤١٤، ٧٤٨
" شاذان - ٧٧٥، ٧٨٨
" فضل - ٧٧٤
" يوسف بن السخت - ٢٦٨، ٣١٢

محمد بن حُباب : وكان رجلاً من اهل الكوفة وهو زميل يونس بن يعقوب فوجّه

اليه ابو الحسن الرضاء ان صلى عليه ٧٢١

❀ محمد بن حبيب :

يروى عن بعض اصحابنا عن ابى الحسن الثالث ٥٩٣

❀ محمد بن حبيب الأزدى :

يروى عن عبد الله بن حماد - ٢٨١

عنه : العمركى بن على - ٢٨١

❀ محمد بن حسان :

يروى عن ابى عبد الله - ٤٦٧

عنه : عبد الله بن المغيرة - ٤٦٧

❀ محمد بن الحسن : يروى عنه بواسطتين او بوسائط ثلاث .

يروى عن صفوان - ٢٩٣، ٤٠٠

« معمر بن خلاد - ١٠٣٦

عنه : سعد - ٤٠٠

« على بن شجاع - ١٠٣٦

« محمد بن احمد - ٢٩٣

❀ محمد بن الحسن : وفى نسخة - محمد بن الحسين - ١٦، ١٣٣، و ٣٤٦، ١٣٣ - ٩٥٨، نقل عنه بلا واسطة .

يروى عن ابى على الفارسى - ٨٣٣

« جعفر بن بشير - ١٦، ١٠٧، ١٤٣، ٦٨٠

« الحسن بن خرزاذ - ٣٤٦

« على بن ابراهيم بن هاشم - ٩٥٨

عنه : جعفر بن معروف - ١٦، ١٠٧، ١٤٣

« محمد بن نصير - ٦٨٠

❀ محمد بن الحسن البرانى : فى النسخة و نسخة ب فى اغلب الموارد كذلك و يختلف فى النسخ الآخر وفى الموارد - البرنانى، البراثى، وفى ٤١٧ و ٤٥٦ يقول محمد بن الحسن البرانى وعثمان بن حامد الكشّيان - فنعلم ان البرانى هو الكشّى - فراجع محمد بن الحسن الكشّى .

يروى عن ابراهيم بن محمد بن فارس - ٥٥، ٦١

« ابى على الفارسى - ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٧

« الحسن بن على بن كيسان - ١٦٧

« محمد بن ابراهيم بن محمد بن فارس - ٨٦٠

« محمد بن زياد - ٦١٧

« محمد بن يزداد - ٣٠٧، ٤٥٦، ٥٠١، ٥١٩، ٥٥٦، ٥٧٦، ٦٦٨، ١١٠٠، ١١٠١.

عنه الكشّي : ۵۵، ۱۶۷، ۳۰۷، ۴۱۷، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۱۹، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۸۶۰، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۷، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱

❀ محمد بن الحسن البصري :
يروي عن عثمان بن رشيد البصري - ۹۳۳
عنه : احمد بن محمد بن الربيع - ۹۳۳

❀ محمد بن الحسن بن بندار القمي : يروي الكشي عنه بقرائته كتابه بخطه. وفي بعض النسخ : محمد بن الحسين .
يروي عن حسن بن احمد المالكي - ۳۹۶، ۱۱۲۳

" حسين بن محمد بن عامر - ۱۱۳۲
" علي بن ابراهيم بن هاشم - ۲۰۶، ۹۵۷
" محمد بن يحيى العطار - ۱۱۰۹
عنه الكشي عن خطه - ۲۰۶، ۳۹۶، ۹۵۷، ۱۰۶۶، ۱۱۰۹، ۱۱۲۳، ۱۱۳۲

❀ محمد بن الحسن الجهم : قال محمد بن عبد الله سمعته يقول للحسن بن علي بن فضال يا ابا محمد تشهد فشهد فصار الى الحسن ع فقال فابن عبد الله - ۱۰۶۷،
عنه : محمد بن عبد الله بن زرارة - ۱۰۶۷

❀ محمد بن الحسن بن شمون : وهو ايضاً غال - ۵۸۴ - وفي نسخة - ميمون.
يروي عن ابي محمد ع - ۱۰۸۴
" محمد بن سنان - ۵۸۴
عنه : ابو يعقوب بن محمد البصري - ۵۸۴، ۱۰۸۴

❀ محمد بن الحسن الصفار المعروف بمحمول :
يروي عن عبد الله بن محمد بن خالد - ۷۹۰
عنه : محمد بن علي بن القاسم الفمي - ۷۹۰

❀ محمد بن الحسن العسكري ع : قال الصادق ع فلو قد قام قائمنا وتكلم متكلمنا ثم استأنف بكم ۲۲۱، قال زرارة فان كان هذا الامر قريباً صبر حتى يخرج مع القائم ع، كأني بعبد الله بن شريك بين يدي قائمنا في اربعة آلاف مكبرون - ۳۹۰، اذا قام بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم - ۵۳۳، قال زرارة يقول ابو جعفر ع سابعنا قائمنا ان شاء الله قال الرضا ع صدق - ۷۰۰، فان قائمنا من اذا لبس درع رسول الله ص يملأها - ۸۰۲، قال ابو عبد الله ع

ان جانكم من يخبركم ان ابنى هذا مات وكفن، قال الرضاء كذب ابو بصير انما قال عن صاحب هذا الامر - ٩٠٢ قال ابو عبد الله ان ابنى هذا فيه شبه من خمسة انبياء، قال الرضاء كذب زرعة انما قال صاحب هذا الامر - ٩٠٤

محمد بن الحسن بن علي بن فضال : قال ابن مسعود : وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا منهم بنو الحسن بن علي - ٣٩٤
يروى عن ابيه الحسن - ٢٠٨، ٤٤٣
عنه : اخوه علي بن الحسن - ٢٠٨، ٤٤٣

محمد بن الحسن الكشي : فى ١٩٨، ١٩٩، ٣٢٧، ٣٩٧ وفى موارد آخر مطلق، والظاهر انه هو البرانى السابق فراجعه، ويمكن ان يكون المراد محمد بن الحسن بن بندار فى بعض الموارد المطلقة بقرينة العهد السابق وغيره كما فى ٣٩٧ فان فى ٣٩٤ ذكر محمد بن الحسن بن بندار
يروى عن ابى على الفارسى - ٤١٠، ٤١١

الحسن بن خرزاذ - ٣٢٧
حسين بن احمد المالكى - ٣٩٧
عثمان بن حامد - ٤٠٤.
على بن ابراهيم بن هاشم - ٣٩٧
على بن الحسين بن موسى - ٣٩٧
محمد بن يزداد الرازى - ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩ - ٧٧٧
عنه الكشى - ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩، ٣٢٧، ٣٩٧، ٤٠٤، ٤١٠، ٤١١، ٧٧٧

محمد بن الحسن بن ميمون ابو الحسن : وفى المطبوعة - شمون - كتب الى ابى محمد اشكو اليه الفقر - ١٠١٨، سبق محمد بن الحسن بن شمون
يروى عن ابى محمد - ١٠١٨
عنه : اسحق بن محمد بن ابان البصرى - ١٠١٨

محمد بن الحسن الواسطى : وكان يروى الفضل من جماعة منهم محمد بن ابى عمير وصفوان بن يحيى ومحمد بن الحسن - ١٠٢٩، قال الفضل انه كان كريما على ابى جعفر وان ابا الحسن انفذ نفقته فى مرضه واكفنه واقام اقامته - ١٠٥١
يروى عن ابى جعفر - ٩١٢
الحسن بن قياما الصيرفى - ٩٠٢، ٩٠٤
الرضاء ٩١١،
عنه : الفضل بن شاذان - ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١١ ٩١٢
محمد بن الحسن بن مياح : قدمت مكة

فصرت الى المسجد فأتى محمد بن الحسن برسلنا
من جماعة منهم صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان
وابن ابيعمير - ١٠٩٠، وفي بعض النسخ: صباح
يروى عن ابيه - ٩٤١،
عنه: بعض اصحابنا - ٩٤١،
٭ محمد بن الحسين:
يروى عن احمد بن الحسن الميثمي - ٧٣٨
" احمد بن محمد بن ابي نصر - ١١٠١
" موسى بن سعدان - ٧٠٩
عنه: الشجاعي - ٩٤٩
" محمد بن نضير - ٩٤٨
" يحيى بن محمد ابو زكريا الرازي - ١١٠١
٭ محمد بن الحسين بن ابي الخطاب ابو جعفر:
المتوفى سنة ٢٦٢. وقد يروى هو عن محمد
بن سنان - ٩٨٠ ويروى الكشي عنه باسقاط
الواسطة في ٦٣٣، ويمكن ان يكون الصحيح
محمد بن الحسن - كما في بعض النسخ.
يروى عن ابن فضال - ٥٥٥، ٦٨٦
" ابي حمزة الثمالي - ٣٥٤
" ابيه الحسين - ١٠٥
" احمد بن الحسن الميثمي - ٢٩٩
" احمد بن محمد بن ابي نصر - ٦١٠
" احمد بن النضر - ٣٣٩
" اسمعيل بن قتيبة - ٣٧٤،
" جعفر بن بشير - ١٧٧، ٢١٠، ٣٧٥،
٦٤٨، ٦٨٨،
" الجمال - ٤٥٦، ٥٠١
" حسن بن علي الصيرفي - ٦٣٢
" حسن بن علي بن فضال - ٥٤٣
" حسن بن محبوب - ١٧٥، ٢١١، ٢١٤
" حسين بن خرزاذ - ٦٣٣
" حكم بن مسكين الثقفي - ٤٦٢
" سلام بن بشير - ٣٧٦
" صفوان بن يحيى - ٥٤٢، ٥٨٧، ٥٩٦،
٦٤٩، ٧٤٥
" عبد الله المزخرف - ١٩٨، ٣٠٧، ٤٠٤،
٤١٧، ٥٧٦
" عثمان بن عيس - ٧٢٩
" علي بن ابراهيم التميمي - ٢٧٦
" علي بن اسباط - ٩٦٩
" محمد بن ابيعمير - ٢١٧، ٦٧٥

" محمد بن سنان - ۱، ۵۵، ۱۶۴، ۲۱۶، ۵۸۳، ۶۸۹، ۶۹۳،
" موسی بن سلام - ۵۵۳،
" موسی بن یسار - ۱۲۸، ۱۹۹، ۵۵۶
" نضر بن شعیب - ۳۲۵
عنه : ابراهیم بن محمد بن فارس - ۵۵
" ابو الخیر صالح بن ابی حماد - ۱۶۴، ۶۸۹
" ابو محمد قاسم بن الهروی - ۶۷۵
" احمد بن کلیب - ۵۹۶
" اسحق بن محمد البصری - ۵۹۶
" جعفر بن احمد الشجاعی - ۲۹۹، ۳۳۹، ۳۷۶ -
" جعفر بن معروف - ۱۷۷، ۲۱۰، ۳۷۵
" حمدان بن سلیمان - ۵۵۵
" حمدویه بن نصیر - ۱، ۲۱۱، ۲۱۷، ۳۲۵، ۴۶۲، ۶۱۰، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۳۸، ۸۲۹
" سعد بن عبد الله القمی - ۱۷۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۸۷، ۷۴۵، ۹۶۹
" ابو محمد عبد الله بن محمد الیمانی - ۱۰۵
" علی بن محمد بن قتیبه - ۳۵۴
" محمد بن احمد - ۶۳۲
" محمد بن احمد بن یحیی - ۵۵۳، ۷۰۹
" محمد بن زیاد - ۴۱۷
" محمد بن موسی الهمدانی - ۳۵۴
" محمد بن یحیی العطار - ۱۱۴۲
" محمد بن یزداد الرازی - ۱۲۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۰۷، ۴۰۴، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۶۸
❀ محمد بن الحسین بن احمد الفارسی ابو الحسن : وفی النسختین : محمد بن نحریر . وفی بعض النسخ : محمد بن بحر .
یروی عن ابی القاسم الحلیسی - ۸۲۷
❀ محمد بن الحسین بن بندار القمی : کذلک فی نسخة ب وج فی ۱۰۶۶، وفی الترتیب و فی نسخة : محمد بن الحسن بن بندار - فراجعه وعلی ای حال قال الکشی : وجدت فی کتابه بخطه
یروی عن محمد بن یحیی العطار - ۱۰۶۶،
عنه : الکشی - ۱۰۶۶
❀ محمد بن الحسین الکوفی :
یروی عن محمد بن الجبار - ۸۷۶
عنه : ابو علی الفارسی - ۸۷۶
❀ محمد بن الحسین بن محمد الهروی :

يروى عن ابي سعيد ابن محمود المهرى - ١٠٢٨
« حامد بن محمد العلجردى البوسنجى - ١٠٢٧
عنه : الكشّى - ١٠٢٧، ١٠٢٨
❀ محمد بن حصين الفهرى : كتب العسكرىؑ ابرء الى الله من الفهرى وابن بابا وانّى لعنهما ٩٩٩
❀ محمد بن حفص بن عمرو العمرىّ ابو جعفر ابن العمرىّ وكان وكيل الناحية وكان الأمر يدور عليه ١٠١٥
❀ محمد بن حكيم : قال رأيت شريكا واقفا فى حايط من حيطان فلان، فقلت لصاحبى هل لك فى خلوة من شريك فأتيناه ٢٧٩ ذكر لأبى الحسنؑ اصحاب الكلام فقال امّا ابن حكيم فدعوه - ٨٤٣، وكان ابو الحسنؑ يأمر محمد بن حكيم ان يجالس اهل المدينة فى مسجد رسول اللهﷺ وان يكلمهم ويخاصمهم - ٨٤٣، ٨٤٥
يروى عن ابى جعفرؑ - ٤٢،
« ابى الحسنؑ - ٨٤٣، ٨٤٥
« شريك - ٢٧٩،
« محمد بن مسلم الثقفى - ٢٧٩،
عنه : ابن ابى عمير - ٨٤٣،
« العلاء ٤٢،
« غير واحد من اصحابنا - ٢٧٩،
« يونس - ٨٤٥،
❀ محمد الحلبى : يحتمل ان يكون المراد، محمد بن على بن ابى شعبة او محمد بن عبيد الله بن على الحلبى، لم يرو يونس عن عبيد الله و محمد ابنى الحلبى قط ولا رآهما وماتا فى حيوة ابى عبد اللهؑ - ٩٢٧
يروى عن ابى عبد اللهؑ - ٢٤٣، ٢٦٩
عنه : حريز - ٢٤٣، ٢٦٩
❀ محمد بن حمّاد :
يروى عن الحسن بن ابراهيم - ٤٩٠، ٤٩٤
عنه : ابو اسحق ابراهيم - ٤٩٠، ٤٩٤
❀ محمد بن حماد الساسى : وفى النسخ - فخلفه : السائى، الشاشى.
يروى عن صالح بن فرج - ٤٧
عنه الحسن بن خرزاذ القمى - ٤٧
❀ محمد بن حمران : اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وحميل بن درّاج وعبد الرحمن النجاح ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان - فسألوا هشام بن الحكم - ٥٠٠

يروى عن ابي الصباح الكناني - ٤٧٤
" زرارة - ٢٦٠
" وليد بن صبيح - ٢٤٧
عنه : الحسن بن علي الوشاء - ٢٦٠ ٤٧٤
" هشام بن سالم - ٢٤٧
٭ محمد بن حمران العجلي : لم ار له ذكرا .
يروى عن علي بن حنظلة - ٣
عنه : بعض الرجال - ٣
٭ محمد بن حمزة : وفي المطبوع عن حمزة بن اليسع - ١١١١
يروى عن زكريا بن آدم - ١١١١
عنه : سعد بن عبد الله - ١١١١
٭ محمد بن حمزة بن اليسع :
يروى عن زكريا بن آدم - ١١٥٠
عنه : احمد بن محمد بن عيسى - ١١٥٠
٭ محمد بن حميد : المراد انما المحاربي المتوفى ٢٤٥ عامي . او الرازي الآتي
يروى عن ابي نعيم - ٦٢
عنه : خلف بن محمد - ٦٢
٭ محمد بن حميد الرازي : عامي المتوفى ٢٤٨
يروى عن علي بن مجاهد - ٤٦
عنه : ابو عبد الله جعفر بن محمد - ٤٦
٭ محمد الخياط : حتى مات هشام في منزل محمد وحسين الخياطين - ٤٨٠
٭ محمد بن الحنفية : كان على مائدة ابن عباس فوقعت جرادة فاخذها محمد وقال هل تعرفون ما هذه النقط السود في جناحها ؟ ١٠٥ انه من المحامدة الذين تأبى ان يعصوا الله - ١٢٥ وكان عامر بن واثلة كيسانيا يقول بحيوة محمد بن الحنفية وله في ذلك شعر - ١٤٩ يقول مرقع بن قماشة اذا هز محمد بن علي الراية المعلية بين الركن والمقام لوددت التي في ظلها فهذا يدل على كيسانيته - ١٥٢ ان ابا خالد الكابلي يعد من رهطه وما كان يشك في انه امام حتى اتاه - ١٩٢ قال القاسم بن عوف : كنت اتردد بين علي بن الحسين وبنيه حتى لقيت السجاد فقال اياك ان تشد راحلة ترحلها فاتما هي هنا يطلب العلم ١٩٦ لما لم يقبل السجاد هدايا المختار : فمحا -

العنوان وكتبوا المهدي محمد بن علي - ٢٠٠،
قال الكيشي : والمختار هو الذي دعا الناس
الى محمد بن الحنفية - ٢٠٤، فنظر اسلم الى
الحناط وهو معهم وقال الست شاهدنا عين
حدثنا عامر بن واثلة ان محمد بن الحنفية قال
له ان الذي ترجوا انما خروجه بمكة - ٣٠٦،
والحميري يوم يقول بمحمد بن الحنفية وهو
من حشمه - ٥٠٧، وكان يقول علي بن حزور
الكناسي بمحمد بن الحنفية - ٥٠٧، فذكر
حيان السراج محمد بن الحنفية وجعل يطريه
فقال ابو عبد الله هل رأيت بعالم مات
على اعين الناس وهو حي لا يموت - ٥٠٨
قال ابو جعفر فاتيت محمد بن الحنفية فوجدته
قد اعتقل لسانه فدعا بطست حتى صلّيت
عليه ودفنته - ٥٠٩، قال ابو عبد الله
لحيان السراج ما يقول اصحابك فيه؟
قال يقولون انه حي يرزق - ٥٧٠
عنه : طاوس - ١٠٥،
« عامر بن واثلة - ٣٠٦،
محمد بن خالد :
يروي عن مروك بن عبيد - ٣١٤،
عنه : محمد بن موسى - ٣١٤
محمد بن خالد : قال رزام كنت
اعذب بالمدينة بعد ما خرج منها محمد بن
خالد - ٣٣٠
محمد بن خالد الطيالسي المتوفى
سنة - ٢٥٩
يروي عن ابن ابي فجران - ١٧٤، ٥٤٩،
« اسمعيل بن عبد الخالق ٧٦٢، ٧٧٩
« علي بن اسجرة البطاينى - ٩٠٩
عنه : سعد بن عبد الله - ١٧٤، ٥٤٩،
« ابنه عبد الله بن محمد ٢٧٨، ٧٦٢،
٧٧٩،
محمد بن خالد بن عبد الرحمن البرقي :
ابو عبد الله محمد بن خالد البرقي لم يلق ابا
بصير بينهما القاسم بن حمزة ولا اسحق بن
عمار وينبغي ان يكون صفوان قد لقيه
- ١٠٣٤، وفي ٩١٩ محمد بن خالد الظنة البرقي
يروي عن ابن اسجرة ٢٩٠، ٣٧٩
« ابي طالب القمي - ٥٥١

" احمد بن النضر الجعفي - ٣٩٤
" عبد الرحمن بن محمد بن ابي حكيم - ٤٩
" محمد بن سنان - ١٩٦
عنه : ابنه احمد بن البرثي - ١٩٦، ٣٩٤
" احمد بن محمد - ٧٥١
" جعفر بن احمد الرازي الحوازي ١٩٦
" حسن بن حماد - ٤٩
" حسين بن اشكيب - ٢٩٠، ٣٧٩
" محمد بن اورمه - ٥٥١
❀ محمد بن رجاء الحناط
يروي عن الجواد ع - ٨٧٢
عنه : ابو علي - ٨٧٢
❀ ابو سعيد محمد بن رشيد الهروي :
يروي عن السيد وسماه - ٥٠٦
عنه : الكشي - ٥٠٦
❀ محمد بن ريان بن الصلت : قال الشاذاني سألت الريان عن مسئلة فقال سألت عن هذه المشيخة ثم قال لابنه محمد لو شغلوا بطلب العلم - ١٠٣٧
❀ محمد بن زياد : صرح في ٢١٢ بان اسم ابيه ابو عمير - راجع محمد بن ابي عمير .
يروي عن حماد بن عثمان - ٢٨
" سلمة بن محرز - ٨١
" عبد الرحمن بن الحجاج - ٧١٤
" علي بن عطية صاحب الطعام - ٧٣٤
" فضيل بن عثمان - ٥٣٠
" محمد بن الحسين - ٤١٧
" مفضل بن مزيد - ٧٠١
" ميمون بن مهران - ١٤٣
عنه : ابان بن عثمان - ١٤٣
" احمد بن الفضل الخزاعي - ٢٨، ٨١، ٧٠١، ٧١٤، ٧٣٤
" عثمان بن حامد الكشي - ٤١٧
" علي بن الحسن بن فضال - ٥٣٠
" محمد بن الحسن البراني - ٤١٧
❀ محمد بن زيد الحافظ : وفي النسخة - الحامض .
يروي عن موسى بن عبد الله - ٣٤٥
عنه : فضيل - ٣٤٥
❀ محمد بن زيد الشحام : رآه ابو عبد الله ع

وانا اصلي فدعاني وقال من انت؟ قلت
من موالیك من الكوفة - ٨١٩ح
يروى عن ابيعبدالله ع - ٨١٩ح
عنه : محمد بن سنان - ٨١٩ح
❁ محمد بن سالم بياع القصب : قال
ابو عبدالله ع وانما الزيدي حقا محمد بن
سالم - ٤١٨
❁ محمد بن سالم : قال لما حمل سيدي
موسى بن جعفر ع الى هرون جاء اليه هشام
بن ابراهيم العباسي - ٩٥٧
يروى عن ابي الحسن ع - ٩٥٧
عنه : علي بن ابراهيم بن هاشم - ٩٥٧
❁ محمد بن سالم بن عبدالحميد : هو
محمد بن الوليد ومعوية بن حكيم ومصدق
بن صدقة كلهم فطحية ومن اجلة الفقهاء
العدول وكلهم كوفيون - ١٠٦٢
❁ محمد بن سعد بن حزيد ابو الحسن الكشي :
هكذا في النسخ الصحيحة في اسناد الكتاب
وفي بعض النسخ : محمد بن سعيد بن يزيد
وهو تصحيف نشأ من نسخ الكتاب المغلوطة
يروى عن محمد بن احمد بن حماد ابي علي المروزي
٢، ٤٨، ٥٧، ٤٩٢، ١٠٩٧
" محمد بن جعفر بن ابراهيم الهمداني - ١١٣١
عنه : الكشي - ٢، ٤٨، ٥٧، ١٠٩٧، ١١٣١
" محمد بن مسعود - ٤٩٢
❁ محمد بن سعيد بن اخي سهل بن زياد الآدمي
يروى عن رجل عن يونس - ٢٠٥
عنه : عمر بن علي النفليسي - ٢٠٥
❁ محمد بن سعيد بن كلثوم المروزي : من اجلة
المتكلمين بنيسابور، كان خارجيا ثم رجع
الى التشيع - ١٠٣٠
❁ محمد بن السفري : والنسخ مختلفة -
الشعري، الشقري، الثعلبي، المفقري
يروى عن علي بن الحكم - ٩٣
عنه : محمد بن احمد بن يحيى - ٩٣
❁ محمد بن سفيان :
يروى عن محمد بن سليمان الديلمي - ٢٣
عنه : طاهر بن عيسى رفعه اليه - ٢٣
❁ محمد بن سليمان = ابو زينبه .
❁ محمد بن سليمان :

يروى عن ابى ايوب الأنصارى - ٧٦

عنه : ابوصادق - ٧٦

❀ محمد بن سليمان : قال ابو عبد الله لشهاب كيف انت اذا نعانى اليك محمد بن سليمان ؟ فانى يوماً بالبصرة عند محمد بن سليمان - ٧٨١، ٧٨٢ .

❀ ابو احمد محمد بن سليمان : من العامة يروى عن العباس الدورى - ١١٤٨

عنه : احمد بن ابراهيم السنسنى - ١١٤٨

❀ محمد بن سليمان الديلمى : ابن عبد الله يروى عن اسحق بن عمار - ٧٦٩

" على بن ابى حمزه - ٢٣

عنه : اسمعيل بن مهران - ٧٦٩

" محمد بن سفيان - ٢٣

❀ محمد بن سليمان النوفلى : كان فى حبس هرون مع ابن ميثم ، قال ترى هشاماً ما استطاع ان يعتل، قال ابن ميثم هشام اجدل من ان يحتج بهذا - ٤٧٧

❀ محمد بن سماعة : ليس من ولد سماعة بن مهران - ٨٩٤

❀ محمد بن سنان : ابو جعفر الزاهرى مات سنة - ٢٢٠، وهو كذلك غال - ٥٨٤، قال حمدويه كتبت احاديث محمد بن سنان عن ايوب وقال لا استحل ان اروى احاديثه - ٧٢٩، سمعت ابا جعفر ع يذكر صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان بخير وقال رضى الله عنهما برضاى عنهما فما خالفانى قط - ٩٦٣، فقد وفوا لى - ٩٦٤، انهما خالفا امرى، فلما كان من قابل قال فقد رضيت عنهما - ٩٦٥، فما خالفانى وما خالفا ابى قط - ٩٦٧، ان ايوب دفع دفتراً فيه احاديث محمد بن سنان، ولكن لا اروى انا عنه، فانه قال له محمد - ٩٧٧، قال صفوان ان محمد بن سنان كان من الطيارة فقصصناه ٩٧٨، قال فضل انى لا استحل ان اروى احاديثه وانه من الكذابين - ٩٧٩، قال الفضل لا احب لكم ان ترووا أحاديث محمد بن سنان، قال ابو عمرو فقد روى عنه الفضل وابوه و يونس و - ٩٨٠، قال بنان كنت مع صفوان بالكوفة فى منزل اذ دخل محمد بن سنان فقال

صفوان انه لقدمهم - ٩٨١، قال محمد بن سنان دخلت على ابى الحسن ع قبل ان يحمل الى العراق بسنة وعلى ابنه وانت انسهما ومسرتهما بعدنا بالحسن وابا جعفر ع وحرام على النار ان تمسك - ٩٨٢، وكان يروى الفضل عن جماعة منهم محمد بن ابيعمير وصفوان ومحمد بن سنان و - ١٠٢٩، وقد قرأ حديثهما وكلاهما صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان وغيرهما المرضى عندنا ومدحهما - ١٠٢٩، قال الفضل الكذابون المشهورون ابو الخطاب ويونس بن ظبيان و محمد بن سنان - ١٠٣٣، قدمت مكة فاتيت المسجد فاتى محمد بن الحسن برسالة من جماعة منهم محمد بن سنان وصفوان وابن ابيعمير - ١٠٩٠، دخلت على ابى جعفر ع فقال كيف انت اذا غشك وبرئت منك قلت ياسيدى تفعل بعبدك ما تشاء وانت على - ١٠٩١، شكوت الى الرضا ع وجع العين فاخذ قرطاسا فكتب الى ابى جعفر ع ١٠٩٢، احمد بن محمد بن ابى نصر وهو قالا كنا - بمكة وابو الحسن الرضا ع بها فقلنا فان رأيت ان تكتب الى ابى جعفر ع كتابا - ١٠٩٣، قال احمد دخلت انا وصفوان ومحمد بن سنان على ابى الحسن ع فجلسنا عنده ساعة - ١٠٩٩، قال احمد اتيت ابا جعفر ع بالمدينة فذكر فى صفوان ومحمد وغيرهما مما قد سمعه غيرى واحد - ١١١٥،

يروى عن ابى الجارود - ١٦٤، ١٦٩، ١٩٦
« ابيجعفر ع - ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣
« ابى الحسن ع - ٩٥٩، ٩٨٢
« ابى خالد - ٥٦
« ابيعبدالله ع - ٥٤٩، ٥٩٢، ٧٣٦
« يسير الدهان - ٥٨٣
« بشير النبال - ٥٨٤
« حذيفة بن منصور - ١
« حريز - ٨٨
« الحسن بن منصور - ٤٤
« الحسين بن مختار - ٣٦، ٥٥
« حسين بن منذر - ٩٣٦
« داود بن سرحان - ٢٨٧، ٤٣٣،
« الرضا ع - ١٠٩٢، ١٠٩٣
« زيد الشحام - ٥٠٨
« عبدالله بن جبلة - ٩٩٦

" محمد بن زيد الشحام - ٦٨٩
" مفضل بن عمر - ٢١٦
" موسى بن بكر الواسطي - ١٠٢، ١٨٠، ٨٢٦
" هارون بن خارجة - ٥٥٤
" يونس بن يعقوب - ٧٢٨
عنه: ايوب - ٧٢٨
" حسن بن شعيب - ١٠٩١
" حسن بن علي الوشاء - ٧٣٦
" حسن بن موسى - ٩٨٢
" شاذان - ٥٥٤
" صفوان بن يحيى - ٩٨١
" عبد الرحمن بن ابي نجران - ٥٤٩
" علي بن اسباط - ٢٨٧، ٤٣٣
" علي بن النعمان - ١٦٩
" فضل بن شاذان - ٥٦
" محمد بن الحسن بن شمون - ٥٨٤
" محمد بن الحسين بن ابي الخطاب ١، ٥٥، ١٦٤، ٢١٦، ٥٨٣، ٦٨٩، ٦٩٣
" محمد بن خالد - ١٩٦
" محمد بن عبد الله بن مهران - ٤٤، ١٠٩٣
" محمد بن عيسى العبيدي - ٣٦، ٨٨، ١٠٢، ١٨٠
" محمد بن مرزبان - ١٠٩٢
" يحيى بن عمران - ٥٠٨
" يعقوب بن يزيد - ٨٢٦
محمد بن سهل البحراني: قال ابو جعفر الثاني له قول صفوان بن يحيى ومحمد بن سنان ٩٦٥
محمد بن شاذان بن نعيم: وحدث بخط محمد بن شاذان بن نعيم في كتابه - ١٤١، ٩١٧، ٩٨١، ١١١٠، وحدث بخط ابي عبد الله محمد بن احمد بن نعيم الشاذاني - ٣٥٧، محمد بن مسعود قال كتب الي الشاذاني - ٥٦٥، ٧٧٤، ٧٨٨، يقول جمع عندي مال للغريم فانفذت به اليه فورد من الجواب - ١٠١٧ - اقول - الظاهر اتحاد هذه العناوين المختلفة.
يروي عن حسن بن علوية القماط - ٩١٧
" العاصمي - ٩٨١
" العبيدي - ١١١٠
" فضل بن شاذان - ٣٠٤، ٣٥٧، ٥٦٥، ٧٨٨
عنه: محمد بن مسعود - ٥٦٥، ٧٨٨
محمد بن الصباح:

يروى عن ابيعبدالله ع - ٤٠٨
عنه : يونس بن عبدالرحمن - ٤٠٨
❀ محمد بن الصباح : وفي نسخة : ابو الصباح قال حدثنا محمد بن اسمعيل بن عامر - ٨٨١
يروى عن اسمعيل بن عامر - ٨٨١
عنه : ابو علي - ٨٨١
❀ محمد بن طاهر : انه هجم محمد بن طاهر على ابي يحيى الجرجاني فأمر بقطع لسانه سمع بذلك محمد بن يحيى الرازي وابن البغوي وابراهيم بن صالح - ١٠١٦
❀ محمد بن عاصم :
يروى عن الرضا ع - ٨٦٤
عنه : حسن بن طلحة المروزي - ٨٦٤
❀ محمد بن عايشة :
يروى عن علي بن الحسين - ٢٠٧
" الفرزدق - ٢٠٧
❀ محمد بن عبدالجبار الدهلي : هو محمد بن ابي خنيس ابن فضال روى اجيعا عن ابي بكير - ١٠٦٧

يروى عن ابي طالب القمي - ٤٥١، ١٠٧٥
" عباس بن معروف - ٥٧٠
" عمر بن فرات - ٨٧٦
عنه : سعد بن عبدالله - ٥٧٠
" علي بن محمد - ٤٥١، ١٠٧٥
" محمد بن الحسين الكوفي - ٨٧٦
❀ محمد بن عبدالحميد العطار الكوفي : الحميدي الكوفي وهو محمد بن عبدالحميد العطار - ٥١٧
يروى عن ابن ابيعمير - ٤٣
" ابن جبلة - ١١٥
" يونس بن يعقوب - ١٧٦، ٣٦٠، ٤٦٥، ٥١٧، ٧٢٤، ٧٢٥
عنه : ابراهيم - ١١٥، ١٧٦، ٣٦١، ٤٦٥
" جبريل بن احمد - ١٧٦
" حمدويه - ١١٥، ١٧٦، ٣٦١، ٤٦٥
" علي بن الحسن الدقاق - ٤٣
" محمد - ٥١٧
" محمد بن احمد - ٧٢٤، ٧٢٥
❀ محمد بن عبدالرحمن بن عوف : عامي

يروى عن عبد الرحمن بن زيد - ٦٩ع
عنه : سلمة بن كهيل - ٦٩ع

❀ محمد بن عبد الله بن الحسن : قال اسلم كنت مع ابجعفر فمر علينا محمد بن عبد الله وهو يطوف بالبيت، قال اما انه سيظهر يقتل في حال مضيعة - ٣٥٩، انيل الفضيل فاخبرته ان محمدا وابراهيم ابني عبد الله قد خرجا فقال ليس امرهما بشئ - ٣٨٢، قال حسين بن زيد ارسلني محمد بن عبد الله بن الحسن الى ابي عبد الله يطلب منه راية رسول الله العقاب فقال يا جارية هاتي - ٧٨٤، ضرب محمد بن عبد الله بن الحسن شهابا ابن عبد ربه نحوا من سبعين سوطا - ٧٨٧،

❀ محمد بن عبد الله الخياط : وفي النسخ محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الخياط، ولكن بقرينة ١٩٣، محمد بن علي عن محمد بن عبد الله الخياط، وفي نسخة : الحياط .

يروى عن الحسن بن علي بن ابيحمزة - ١٩٢
عنه : محمد بن علي - ١٩٢

❀ محمد بن عبد الله بن زرارة بن اعين : يروى عن الحسن بن علي بن فضال - ١٠٦٧
« ابيه عبد الله - ٢٢١، ٢٥٤
« محمد بن الحسن بن الجهم - ١٠٦٧
عنه : علي بن اسباط - ٢٥٤
« علي بن الريان - ١٠٦٧
« هارون بن الحسن بن محبوب - ٢٢١

❀ الطيار : هو محمد بن عبد الله حكى عن ابن فضال : ان الحكم بن عتيبة من فقهاء العامة وكان استاذ زرارة وحمران الطيار قبل ان يروا هذا الامر - ٣٧٠، قال حمزة ابنه سألني ابو عبد الله عن قراءة القرآن فقلت ما انا بذلك قال لكن ابوك وسألني عن الفرائض ثم قال ان رجلا من قريش - ٣٨ع، حبث الى الباب ابجعفر استأذن عليه فلم يأذن فجعلت افكر واقول اليس المرجئة تقول كذا والقدرية، فاذا الباب تدق - ٣٩ع، قلت لاسعيد الله بلغني انك كرهت منا مناظرة الناس، فقال اما كلام مثلك فلا نكرهه - ٥٠ع
يروى عن ابجعفر - ٣٩ع

" ابیعبداللہؑ - ۶۵۰،
عنہ : حمزہ ابنہ - ۶۴۹
" ابان الأحمر - ۶۵۰
❀ محمد بن عبداللہ المِسمَعی :
یروی عن علی بن حدید المدائنی - ۲۲۰، ۴۳۲، ۹۰۸
" علی بن اسباط - ۲۲۲، ۲۸۷، ۴۳۲، ۴۳۳
عنہ : سعد بن عبداللہ - ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۸۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۹۰۸
❀ محمد بن عبداللہ بن مہران : محمد بن عبداللہ بن مہران غال - ۸۳۱، انہ متہم وھو غال - ۱۰۸۱
یروی عن احمد بن محمد بن ابی نصر - ۱۰۹۳، ۱۰۹۹
" احمد بن محمد بن مطر - ۸۹۶
" احمد بن نضر - ۱۳۲، ۱۳۳
" حسن بن علی بن ابیحمزہ - ۸۴۲
" حسن بن محبوب - ۹۶
" سلیمان بن جعفر الجعفری - ۱۰۴۳
" عبداللہ بن عامر - ۱۰۹۰
" علی بن قیس - ۱۶۳
" محمد بن سنان - ۴۴، ۱۰۹۳
" محمد بن علی - ۱۹۲، ۱۹۳، ۸۳۱
" محمد بن علی الصیرفی - ۱۳۱، ۱۳۹، ۷۱۳، ۸۳۸
عنہ : ابواحمد - ۱۳۱
" اسحق بن محمد البصری - ۴۴، ۸۹۶، ۱۰۴۳
" جبریل بن احمد الفاریابی - ۹۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۷۱۳، ۸۳۱، ۸۳۸، ۸۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹
❀ محمد بن عثمان العبیدی :
یروی عن یونس بن عبدالرحمن - ۱۷۰
عنہ : سعد بن عبدالرحمن القمی - ۱۷۰
❀ محمد بن عثمان :
یروی عن ابی خالد السجستانی - ۱۱۳۹
" حنان بن سدیر - ۱۲
عنہ : ابواسحق ابراھیم بن نصیر - ۱۲، ۱۱۳۹
" ابوالحسن حمدویہ بن نصیر - ۱۲، ۱۱۳۹
❀ محمد بن عثمان بن رشید :
یروی عن الحسن بن علی بن یقطین - ۲۵۱
عنہ : سعد بن عبداللہ بن ابی خلف - ۲۵۱
❀ محمد بن عُذافِر :

يروى عن ابيعبدالله ع - ٣٧١
" عقبة بن بشير - ٣٩٢
" عمر بن يزيد - ٤٠٩، ٦٠٥
عنه: عمرو بن عثمان - ٣٧١، ٣٩٢
" محمد بن عمر - ٤٠٩
" يعقوب بن يزيد - ٦٠٥

محمد بن علقمة بن الأسود النخعي: خرجت في رهط منهم مالك الأشتر وغيره اريد الحج حتى قدمنا الربذة فاذا امرئة - ١١٨

محمد بن علي: في ١٩٢ في النسخ - محمد بن علي محمد بن عبدالله الحناط، وبقرينة ١٩٣، كما في المقاني محمد بن علي عن علي بن محمد، ويمكن ان يكون المراد الصيرفي الآتي.

يروى عن الحسن بن علي بن ابيحمزة - ٨٣١
" الحكم بن مسكين - ٢٦
" علي بن محمد - ١٩٣
" محمد بن ابيعمير - ٧٠٢
" محمد بن عبدالله الحناط - ١٩٢
عنه: الحسن بن خرزاذ - ٢٦
" العمركي - ٧٠٢

" محمد بن عبدالله بن مهران - ١٩٢، ١٩٣، ٨٣١

محمد بن علي الباقر ع: ابن حواري محمد بن علي ٢٠، وكان يقعد جابر مسجد رسول الله وينادي يا باقر العلم ويقول والله ما اهجر واني سمعت رسول الله ص يقول انك ستدرك رجلا من اهلبيتي - ٨٨، قال شمائل رسول الله والذي نفسي بيده فاقبل يقبل رأسه وقال بابي انت وامي رسول الله ص يقرئك السلام ٨٨، فاتى جابر منزل علي بن الحسين لطلب محمد بن علي فقال ع انه في الكتاب ٨٩، قال ابوعبدالله ان لأبي مناقب ما هن لآبائي ان رسول الله ص قال لجابر انك تدرك - ٨٩، فقال له ابن عباس بعد ما اصيب ببصره من انت؟ قال انا محمد بن علي بن الحسين قال حسبك - ١٠٧، قال السجاد ع: ثم يبعث الله غلاما تنبت الحكمة في صدره، فما زادت حتى تكلم محمد بن علي ع ١٩٦، قال الصادق ع: زرارة وابوبصير ليث ومحمد بن مسلم وبريد أحيوا احاديث ابي - ٢١٩، ٢١٧، اقول - قد تبين اطلاق - ٢١٧ وابهامه في ٢١٩، قال الصادق ع كان ابي ائتمن زرارة وبريدا

ومحمد بن مسلم وابا بصير على حلال الله وحرامه وهم عيبة علمه - ٢٢٠، قال زرارة رحم الله اباجعفر واباجعفر - ٢٢٨، قال ابوعبدالله ان محمد بن مسلم قد سمع من ابي وكان عنده وجيها - ٢٧٣، قال محمد بن مسلم سألته عن ثلاثين الف حديث - ٢٧٦، ٢٨٠، وقال له: تواضع وبشر المخبتين - ٢٧٨، قال الصادق ان اصحاب ابي كانوا زينا احياء اوامواتا اعني زرارة ومحمد بن مسلم وليث وبريد ٢٨٧، ٣٣٣، قال زرارة قدمت المدينة وانا شاب فدخلت سرادقا فالا بيجعفر بمنى فرأيت قوما جلوسا في القسطاط ورأيته يحتجم - ٣٠٨، قال جابر دخلت على ابيجعفر وانا شاب فقال من انت؟ ٣٣٩، قلت لابيجعفر انك قد جلتني وقرا عظيما بما حدثتني به من سركم ٣٤٣، وقال هذا عمل العبد فكيف لو رأيت السيد الاكبر فدخلت على ابيجعفر فاذا جابر عنده - ٣٤٧، دخل الكميت عليه - ٣٦١، ٣٦٥، ٣٦٦، قال ابوعبدالله: ان فضيلا من اصحاب ابي وانى لاحب - ٣٨٠، قال ابن ذرا سكنوا ان رجلا يزعم ان الله يسألني عن ولايته وكيف اسئل رجلا يعلم حد الحوان - ٣٩٣، ان المغيرة بن سعيد كان يكذب عليه - ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٧، ان المغيرة دس في كتب اصحابه - ٤٠١، ٤٠٢، اقبل زيد بن علي فلما نظر اليه ابوجعفر قال هذا سيد - ٤١٩، قال سالم بن ابي حفصة ويحك يا زرارة ان اباجعفر قال لي اخبرني عن النخل "أأنتم بامام لا يعرف هذا - ٤٢٣، دخلنا على ابيجعفر وعنده اخوه زيد بن علي - ٤٢٩، زعم عمر بن رياح انه سأل اباجعفر عن مسئلة فاجابه فيها بجواب ثم عاد اليه - ٤٣٠، اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الاولين من اصحاب ابيجعفر ٤٣١، قلت لكثير النواء ما اشد استخفافك باباجعفر - ٤٣٢، قال رأيت كانى على راس جبل والناس يصعدون عليه، فما مكث بعد ذلك الا نحوا من سنتين - ٤٣٤، قال ابوطالب القتى كتبت الى ابيجعفر بابيات شعر - ٤٥١، قال ابوعبدالله لعن الله المغيرة انه كان يكذب على ابي - ٥٤٢، وكان مغيرة يكذب على ابيجعفر

-٥٤٤ كان حمزة لعنه الله يقول ان ابا جعفر يأتيني في كل ليلة - ٥٤٨ قال ابو عبد الله اخبرني ابي انه كان في ضيعة له فاتى فقيل له ادرك عمك فأتيته وقد كانت اصابته غشية - ٥٤٩ وقال حدثني ابي انه كان فيمن عاد محمد بن الحنفية - ٥٧٠ قال القرشي اردت ان تعلمني اني في اصحابك مثل هذا (الطيار) - ٥٤٨ فقال رسول ابي جعفر يقول لك ابو جعفر اجب فقال الطيار - فاخذت ثيابي ومضيت معه - ٥٤٩ وامتن علي بن الحسين على صحف ابراهيم وموسى محمد بن علي وامتن محمد بن علي جعفر بن محمد - ٥٤٣ ركب ابو جعفر يوما الى حائط له من حيطان المدينة فقال له سليمان بن خالد يعلم الامام ما في يومه وفي شهره وفي سنته - ٥٤٤

محمد بن علي بن بلال : قال محمد بن احمد كنت بفيد فقال لي مر بنا الى قبر محمد بن اسمعيل - ٩٦٠ ابو طاهر وهو يروي كتبا كثيرة عن احمد بن عبد الله الكرخي ٧١٠ يروي عن محمد بن اسمعيل بن بزيع - ٩٦٠

عنه : علي بن محمد القتيبي - ١٠٧١

" محمد بن احمد بن يحيى - ٩٦٠

محمد بن علي الجواد : قال ومن الناطق بعده ؟ قال علي بن جعفر : ابنه ابو جعفر قال انت في سنك وقدرك تقول هذا القول في هذا الغلام قال ما حيلتي ان كان الله راه اهلا - ٨٠٣ قال الحسن بن موسى بن جعفر كنت عند ابي جعفر بالمدينة وعنده علي بن جعفر واعرابي فقال لي الاعرابي من هذا الفتى قلت هذا وصي رسول الله - ٨٠٤ خرجت من المدينة نحو العراق اذا انا برجل على بغل له اشهب يعترض الطريق، فقال هذا ابن الرضا ففصد فصده - ٩٠٣ قال ابو الحسن المسمى مولاه الحق بابي جعفر فانه صاحبك - ٩٧٢ هذا كتاب من محمد بن علي الهاشمي العلوي لعبد الله بن المبارك فتاه اني اعتقتك - ٩٧٠ - فلما كان جوف الليل جائنا توقيع من ابي جعفر ان صاحبكم الخراساني مذبوح مطروح في لبد في مزبلة كذا - ١٠٧٧ فقدمنا فطلبنا الموضع اخرجه الينا فاخرجه الينا وهو في صدره فاقبل

يقرئه ويطويه - ١٠٦٣، قال احمد بن محمد بن عيسى بعث الى ابو جعفر ع غلامه ومعه كتابه فامرني ان اصير اليه فاتيته فهو بالمدينة نازل في دار بزيع - ١١١٥،

❀ محمد بن علي الحداد :

يروى عن مسعدة بن صدقة - ٤٠، ١٢٧، ٢٦٣

عنه : محمد بن يزداد الرازي - ٤٠، ١٢٧، ٢٦٣

❀ محمد بن علي بن خالد العطار : ليس له ذكر

يروى عن عمرو بن عبد الغفار - ١٢٣

عنه : ابو الحسن علي بن علي الخزاعي - ١٢٣

❀ محمد بن علي الصيرفي : محمد بن علي رمي بالغلو، وهو الطاحي ابو سمينة - ١٠٣٢، قال الفضل كدت ان اقنت على محمد بن علي الصيرفي فقلت لم استوجب ١٠٣٣ وذكر في بعض كتبه الكذابون المشهورون ابو الخطاب ويونس بن ظبيان وابو سمينة اشهرهم - ١٠٣٤

يروى عن الحسن - ٧١٣

" الحسن بن علي بن ابي حمزة - ٨٣٨

" علي بن محمد بن عبد الله الحناط - ١٣١، ١٣٩

" عمرو بن عثمان - ٣٩٢

عنه : ابو سعيد الآدمي - ٣٩٢

" محمد بن عبد الله بن مهران - ١٣١، ١٣٩، ٧١٣، ٨٣٨،

❀ ابو جعفر محمد بن علي بن القاسم بن ابي حمزة القمي

يروى عن احمد بن الحسين القمي الآبي - ١٠٥١

" محمد بن الحسن الصفار - ٧٩٠

عنه : الكشي - ٧٩٠، ١٠٥١

❀ محمد بن علي القمي :

يروى عن عبد الله بن محمد بن عيسى - ٤٢٣

عنه : محمد بن ابراهيم - ٤٢٣

❀ محمد بن علي بن النعمان البجلي ابو جعفر الاحول مؤمن الطاق قال ابو عبد الله ع : احب الناس الي احياءً وامواتاً اربعة منهم الاحول - ٢١٥، ٤٢٤، ٤٣٨، مولى بجيلة ولقبه الناس شيطان الطاق وذلك ٣٢٤، الاحول مع ثلثة احب الناس الي احياءً وامواتاً ولكنهم يحيون - ٣٢٥، ٣٢٦ قال ابو خالد رأيته قاعداً في الروضة، فقلت ان ابا عبد الله ينهانا عن الكلام فقال امرك ٣٢٧، قيل له ما الذي جرى بينك وبين زيد بن علي ع فقال ابو عبد الله ع اخذته من بين يديه ومن ٣٢٨،

كنت عند ابيعبدالله فدخل زيد بن علي ٣٢٩
وقال ابوحنيفة له وقد مات جعفر بن محمد ان امامك
قد مات ٣٢٩، ثم اقبل على الضحاك فقال لم تبرأتم
من علي بن ابيطالب ٣٣٠، فقال ابوعبدالله له
كلام الشاري فقطعه سائلا ومجيبا - ٣٣١، قال
لابن ابي العوجاء اليس من صنع شيئا، قال فاجلني
شهرا او شهرين ٣٣٢، فقال لابوحنيفة بلغني
عنكم معشر الشيعة ان الميت اذا مات ٣٣٢،
قال الصادق انهم قد دخلوا في امر يمنعهم
عن الرجوع اليه الا الحمية ٣٣٣ ايت الاحول
فمره لا يتكلم ٣٣٤، قال الشامي اريد ان اناظرك
في الكلام فقال الصادق يا مومن الطاق ناظره
٣٩٤، قال هشام بن سالم كنا بالمدينة بعد
وفاة ابيعبدالله فدخلنا على عبدالله ٥٠٢،

يروي عن ابيعبدالله ٣٣٢، ٥٢ع،
" زيد بن علي - ٣٢٨، ٣٢٩
عنه : ابوخالد الكابلي - ٣٢٧،
" ابومالك الاحمسي ٣٢٩،
" اسمعيل بن عبدالخالق - ٣٢٨،
" يونس بن عبدالرحمن - ٣٣٢، ٥٢ع

❀ محمد بن علي الهمداني :
يروي عن دوست بن ابي منصور - ٣٤ع،
" رجل عن علي بن ابيحمزة - ٧٥٨
" علي بن اسمعيل الميثمي - ٣٨١،
عنه جعفر بن محمد بن الفضيل - ٣٤ع،
" محمد بن احمد - ٣٨١،
" محمد بن محمد - ٧٥٨،
❀ محمد بن علي بن وهب ابوبكر :
يروي عن عدي بن حجر - ١٦٨
عنه : ابوجعفر محمد بن يحيى بن الحسن - ١٦٨
❀ محمد بن عمارة بن خزيمة بن ثابت : لم اجد
له ذكرا. قال ما زال جدي بسلاحه يوم الجمل و
صفين - ١٠١
عنه : ابومعشر - ١٠١
❀ محمد بن عمر : من اصحاب الكاظم.
يروي عن ابي مروان - ١٨٩،
" محمد بن عذافر - ٤٠٩
عنه : سليمان بن داود المنقري - ١٨٩
" يعقوب بن زيد - ٤٠٩
❀ محمد بن عمر بن اذينة : قال نا عمر بن

اذنيه : وقيل اسمه محمد بن عمر غلب عليه اسم ابيه.
يروى عن بريد بن معوية العجلى - ٥٤٨
عنه : محمد بن ابيعمير - ٥٤٨
" يونس - ٥٤٨
٭ محمد بن عمر السمرقندى : قال الكشى وجدت بخطه - ١٨١
٭ محمد بن عمر بن سعيد الزيات : يأتى بعنوان محمد بن عمرو الزيات
يروى عن محمد بن حبيب - ٥٩٣،
عنه : محمد بن عيسى - ٥٩٣،
٭ محمد بن عمرو :
يروى عن يونس بن يعقوب - ٢٠٠
عنه : العبيدى (العنبرى خ) - ٢٠٠
٭ محمد بن عمرو بن سعيد الزيات : هو محمد بن عمر بن سعيد السابق
يروى عن داود الرقى - ٨١٣
" يحيى بن ابى حبيب - ٢٢٥
عنه : ابو جعفر احمد بن محمد بن عيسى - ٢٢٥
" على بن اسمعيل بن عيسى - ٢٢٥
" محمد بن اسمعيل - ٨١٣
٭ محمد بن عمران البارقى : شهدنا محمد بن عمران فى منزل على بن العجيزه وعنده ابو بصير - ٩٠١
يروى عن ابيعبدالله ع - ٩٠١،
عنه : على بن اسمعيل بن يزيد - ٩٠١،
٭ محمد بن عيسى بن عبدالله بن سعد الأشعرى القمى : توجهت الى ابى الحسن الرضاء فاستقبلنى - يونس مولى آل يقطين - ٩٣٧، يروى عنه ابنه احمد فى ١٧٣، ٥٤٦، ٥٤٨، ومروك بن عبيد فى ٩٣٧ وهو يروى عن ابن ابيعمير و هذا متقدم زمانا عن محمد بن عيسى العبيدى، فانه يروى عن مروك بن عبيد كما فى ٣٣٤، و حيث ان عنوان (محمد بن عيسى) ذكر فى اغلب الموارد مطلقا و التمييز بينهما كان متوقفا على التحقيق الدقيق الخارج عن موضوع الكتاب ذكرناه جميعا فى ذيل العبيدى الآتى، فانه الاكثر استعمالا و الأغلب ذكرا فى الأسناد بل ان الظاهر هو المراد عند الأطلاق.
٭ محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين ابو جعفر العبيدى البغدادى. قال ابو عمرو قد روى عن محمد

بن سنان الفضل وابوه ويونس ومحمد بن
عيسى - ٩٨٠، وقد يروى عن محمد بن سنان
- ٩٨٠، انه كتب الى ايوب بن نوح يسأله عما
خرج اليه في الملعون فارس - ١٠٠٧، انه
من صغار من يروى عن ابن محبوب في السن،
وكان الفضل يحبه ويقول ليس في اقرانه
مثله - ١٠٢١، قال جعفر بن معروف صرت
اليه لاكتب عنه فرأيته يتغلس بالسوداء فخرجت
ثم اشتدت ندامتي لما تركت - ١٠٢٢ قال
بورق فأتيت محمد بن عيسى فرأيته شيخا فاضلا
في انفه اعوجاج وهو القنا ومعه عدة فرأيتهم
مغتمين، قالوا ان الفضل قد حبس - ١٠٢٣،
ابو محمد الأنصاري يروى عنه العبيدي وعبد الله
بن ابراهيم - ١١٤٠ - اقول - نحن نذكر هنا
فهرسا كاملا من مطلق اسم محمد بن عيسى، و
يمكن ان يكون المراد في بعض الموارد ابن عبد الله
القمي السابق، ولا بد من التحقيق والتمييز.
يروى عن ابراهيم بن عبد الحميد - ٢٦٦، ٣٨٦ (٧١٠)
" ابراهيم بن عبد الله - ٣٧٧
" ابراهيم بن عقبه - ٨٧٩
" ابراهيم بن علي - ٥٩٩
" ابن ابي عمير - ٧٥، ١١٤، ١٧١، ٢٢٧،
٢٣٢، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٥، ٣٠٣، ٣٠٨،
٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٦، ٣٨٢، ٣٩٨، ٥٢٥،
٥٢٦، ٥٣٤، ٥٤٦، ٥٤٨، ٥٦١، ٥٨٩
٥٩٠، ٦٥١، ٧٠٧، ٨٠٧
" ابن ابي نجران - ٢١، ١٨٣
" ابي الحسن العرني - ٩
" ابي الحسن الهادي ع - ٩٩١، ٩٩٦، ٩٩٩ (١٠٠٦)
" ابي عبد الله محمد بن شاذان - ١١١٠
" ابي محمد الرازي - ١٠٠٩، ١٠٥٣
" ابي نصر - ٣٠٠
" ابي يحيى الواسطي زكريا - ٣٩٩، ٥٤٤
" احمد بن الوليد - ١١١٢
" اسحق الأنباري - ١١١٣
" اسمعيل بن عباد البصري - ٩٠٣
" اسمعيل بن مهران - ٣٤٣
" ايوب بن نوح - ١٠٠٧
" بشير - ٦٨٧
" بكر بن محمد الأشعري - ٨١٩

جعفر بن بشیر - ۶۹۸
جعفر بن عیسے اخیہ - ۱۹۴، ۳۹۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۴۴، ۹۲۴، ۱۰۴۸
حریز - ۲۴۳
حسن بن سعید - ۴۴۹
حسن بن علی - ۸۱۹، ۹۳۵
حسن بن علی بن فضال - ۲۷۴، ۲۷۵، ۱۱۱۰
حسن بن علی بن یقطین - ۲۷۰، ۳۱۸، ۳۸۴، ۶۵۹، ۶۸۳، ۸۵۸، ۱۱۲۷
حسن بن محبوب - ۱۴۴، ۸۰۸
حسن بن میاح - ۵۳۶
حسین بن علی - ۹۷۱
حسین بن علی - ۸۲۰
حفص مؤذن علی - ۲۳۱، ۸۱۴
حماد بن عیسے - ۳۷، ۲۹۵، ۵۰۴، ۵۷۱، ۵۷۲
خان بن سدیر - ۳۲، ۳۶۶
خیران الخادم - ۱۱۳۴
زیاد القندی - ۳۰۴، ۷۵۲، ۸۰۶
زکریا - ۵۳۹
سعد بن جناح - ۴۶۰
صفوان - ۴۵۷، ۶۱۵، ۶۹۸، ۷۱۷، ۷۴۴، ۸۹۹
عبد العزیز المهتدی - ۹۳۵، ۹۳۸
عبد اللہ بن جبلۃ - ۳۴۰
عبد اللہ بن یحیی الکاهلی - ۷۴۹
عبید اللہ بن عبد اللہ - ۸۱۰، ۸۱۱
عثمان بن عیسے - ۶۹۲، ۴۵۹، ۸۵۷، ۹۰۷
علی بن اسباط - ۱۱۱، ۲۰۱، ۵۷۸، ۷۳۹
علی بن اسمعیل المیثمی - ۱۰۴۸
علی بن حسان الهاشمی - ۳۴۱
علی بن حسین بن عبد اللہ - ۹۸۴
علی بن الحکم - ۲۶۷، ۲۸۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۸، ۵۳۷، ۵۸۸، ۶۵۰
علی بن مهزیار - ۱۰۱۲، ۱۰۴۰
علی بن نعمان - ۴۰۵
عمر بن عبد العزیز - ۴۸۶، ۴۸۷
عمار بن مبارک - ۲۴۲
قاسم الصیقل - ۶۸۳
قاسم بن عروہ - ۲۲۶، ۴۳۴،

محمد بن اسمعيل بن بزيع - ٤٢٧
" محمد بن اسمعيل الزيات - ٨٨٧
" محمد بن سنان - ٣٦، ٨٨، ١٠٢، ١٨٠
" محمد بن عمرو - ٢٠٠
" محمد بن عمر الزيات - ٥٩٣
" محمد بن فضيل الكوفي - ٧٤١
" مروك بن عبيد - ٣٣٤
" مسافر - ٩٧٢
" نضر بن سويد - ٢٢، ٤٤٤، ٥٢١، ٦١١
" هشام بن ابراهيم الخثلي - ٢٢٩، ٩٥٦
" هشام المشرقي - ٩٣٤
" الوشاء - ٢٥٩، ٤٨٩، ٥٦٣
" ياسر الخادم - ٩٣٩
" ياسين الضرير البصري - ٢٧٦
" يعقوب بن يقطين - ٨٠٩
" يونس بن عبدالرحمن - ٣٦، ٥٩، ١١٦، ٢٢١، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٨ - ٢٩٧، ٣٢٨، ٣٥٠، ٤٠١، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٥، ٥١٢، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٣٣، ٥٤٨، ٥٥٠، ٥٨١، ٦١٠، ٦١٦، ٦٥٢، ٦٥٥، ٦٧٣، ٦٩٨، ٧١٦، ٧١٩، ٧٤٦، ٧٥٠، ٧٨٠، ٨١٥، ٨١٦، ١٣٣، ٨٤٤، ٩٠٧، ٩٢٨، ٩٣٦، ١٠٤٧، ١١٢٧

عنه : ابراهيم بن نصير - ٨٨، ٢٢٩، ٢٩٥، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٧٧، ٣٨٢، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٣٤، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٧١، ٥٨٨، ٦٥١، ٦٥٢، ٧١٩، ٧٥٠، ٨٠٦، ٨١٠، ٨١٩، ٩٣٤، ٩٥٦، ٩٧٢، ٩٧٣، ١١٣٤

" ابوسعيد بن سليمان - ٦٩٨
" ابوعلي الفارسي - ٨٣٣، ٨٨٧
" احمد بن محمد - ٥٠٤
" احمد بن محمد بن عيسى - ٣٩٨
" جبريل بن احمد - ٢١، ٢٢، ٣٧، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩٧، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٣، ٣٥٠، ٤٢٧، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٧٩، ٤٨٠، ٥٢٢، ٥٣٧، ٥٨١، ٥٨٩، ٧١٠، ٧٤١، ٧٨٠، ٨٠٩، ٨١٢، ٨١٥، ٩٣٨، ٩٩١ .

" حسین بن احمد بن یحیی - ۹۷۱

" حمدویہ بن نصیر - ۲۲، ۳۲، ۳۶، ۸۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۸۳، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۳۹، ۷۵۰، ۷۷۶، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۴۱، ۸۴۴، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۷۹، ۸۹۹، ۹۲۸، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۸۴، ۱۰۷۹، ۱۱۰۷، ۱۱۱۸، ۱۱۲۷، ۱۱۳۴

" سعد بن عبداللہ بن ابی خلف : ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۹۹، ۴۰۱، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، ۶۷۳، ۷۴۶، ۹۰۷، ۹۹۹، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۱۱۲

سہل بن زیاد الآدمی - ۹۹۶

" عبداللہ بن حمدویہ - ۶۸۷، ۹۰۳

" علی بن محمد - ۷۴۹، ۸۲۰

" علی بن مہزیار - ۱۷۲

" العمرکی بن علی - ۵۹

" محمد - ۳۰۴

" محمد بن احمد - ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۳۴، ۵۳۶، ۸۱۹، ۹۳۹، ۱۰۰۹، ۱۰۴۰، ۱۰۵۳

" محمد بن احمد بن یحیی - ۵۳۹

" محمد بن بشر - ۳۲۱

" محمد بن مسعود - ۲۴۳، ۸۰۸

" محمد بن موسی السمان - ۹۲۴

" محمد بن نصیر - ۹، ۷۵، ۱۹۴، ۲۳۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۴۸، ۳۸۴، ۴۴۹، ۴۶۰، ۵۹۹، ۶۱۶، ۶۵۰، ۶۵۹، ۶۸۳، ۷۱۶، ۷۴۴، ۷۵۰، ۷۵۲، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۹۹، ۹۳۵، ۹۳۶

" مروک بن عبید - ۹۳۷

❀ محمد بن غالب : روی محمد بن غالب فی ۶۳۰ و ۶۳۱

يروى عن علي بن الحسن بن فضال - ٦٣٠

" محمد بن الوليد الخزاز - ٦٣١

محمد بن فرات : قال جعفر بن فضيل له لقيت انت الاصبغ ؟ قال نعم لقيته مع ابي فرأيته شيخا - ٣٩٦، ورأيت عباية بن ربعي وكنت غلاما العب بالعكرة ٣٩٦ -

اقول - الظاهر ان هذا من تابعي التابعين - وهو غير من يكذب على الرضاء

يروى عن ابي جعفر ع - ٣٩٧

" اصبغ - ٣٩٦

" عباية بن ربعي - ٣٩٦

عنه : جعفر بن فضيل - ٣٩٦

" محمد بن الوليد - ٣٩٧

محمد بن فرات : قال ابو الحسن الرضا ع والذي يكذب علي محمد بن فرات، وكان من الكتاب فقتله ابراهيم بن شكله - ٥٤٤، كان يغلو في القول ويشرب الخمر فبعث اليه الرضاء خمرة وتمرا، وكان بغداديا ع ١٠٤٦ قال الرضاء انما قلت ذلك يا يونس لتحذر عنه اصحابي وتأمرهم بلعنه والبرائة منه ١٠٤٧

وقال الرضاء ما آذى ابو الخطاب جعفر بن محمد ع بمثله وما كذب خطابي مثل ما كذب، قتله ابراهيم بن شكله اخبث قتلة - ١٠٤٨،

محمد بن الفرج : قال كتبت الى ابي الحسن ع اسأله عن ابي علي بن راشد وعن عيسى بن جعفر - ١١٢٢

يروى عن ابي الحسن ع ١١٢٢

عنه : احمد بن هلال - ١١٢٢

محمد بن فضيل - الظاهر انه ابن كثير الصيرفي، بقرينة ذكره مع صفوان في ١٥

يروى عن ابي اسامة - ٤٦٤

" ابي الحسن الرضاء - ٧٦٠، ٨٦٨

" ابي خالد القماط - ١٥، ٤٠٦

" ابي عمرو سعد الحلاب - ٤٢٢

" شهاب - ٧٨٢

عنه : احمد بن محمد بن ابي نصر - ٧٦٠

" ايوب بن نوح - ١٥، ٤٠٦، ٤٦٤

" الحسن الوشاء - ٧٨٢

" محمد بن اسمعيل بن بزيع - ٤٢٢

" ميمون النخاس - ٨٦٨

❁ محمد بن فضيل الكوفي :
يروي عن عبد الله بن عبد الرحمن - ٧٤١
عنه : محمد بن عيسى - ٧٤١

❁ محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى العلوي أبو جعفر :
يروي عن عمه اسمعيل بن موسى - ٨٢٣ ،
عنه : طاهر بن عيسى ٨٢٣ ،

❁ محمد بن القاسم النوفلي ويروي احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن قاسم عن ابن محبوب ٩٨٩

❁ محمد بن قولويه : في ١٠٨٦ محمد بن قولويه الجمال
يروي عن سعد بن عبد الله - ٢٠ ، ١١١ ، ١٧٠ ، ١٧١ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ، ١٧٤ ، ١٨٩ ، ٢١٤ ، ٢١٦ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٥١ ، ٢٥٣ ، ٢٥٤ ، ٢٧٣ ، ٢٧٧ ، ٢٨٧ ، ٣٩٩ ، ٤٠١ ، ٤٠٣ ، ٥٤١ ، ٥٧٩ ، ٥٩٤ ، ٦٠١ ، ٦٠٦ ، ٦٢٠ ، ٦٧٣ ، ٦٧٥ ، ٧٧١ ، ٨١٣ ، ٩٠٧ ، ٩٠٨ ، ٩٠٩ ، ٩٦٢ ، ٩٦٣ ، ٩٦٥ ، ٩٦٦ ، ٩٦٨ ، ١٠١٢ ، ١٠١٣ ، ١٠٦٧ ، ١٠٨٦ ، ١٠٩٦ ، ١١١١ ، ١١١٢ ، ١١٢٢ ، ١١٥٠

❁ محمد بن ابي القاسم ماجيلويه - ٢٣٤
❁ محمد بن بندار القمي - ٣٩٤
❁ محمد بن موسى الهمداني - ١٠٨٦
❁ بعض المشايخ - ٤٧٨
عنه : الكشي - ٢٠ ، ١١١ ، ١٧٠ ، ١٧١ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ، ١٧٤ ، ١٨٩ ، ٢١٤ ، ٢١٦ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٣٤ ، ٢٥١ ، ٢٥٣ ، ٢٥٤ ، ٢٧٣ ، ٢٧٧ ، ٢٨٧ ، ٣٩٤ ، ٣٩٩ ، ٤٠١ ، ٤٠٣ ، ٤٧٨ ، ٥٤١ ، ٥٧٩ ، ٥٩٤ ، ٦٠١ ، ٦٠٦ ، ٦٢٠ ، ٦٧٣ ، ٦٧٥ ، ٧٧١ ، ٨١٣ ، ٩٠٧ ، ٩٠٨ ، ٩٠٩ ، ٩٦٢ ، ٩٦٣ ، ٩٦٥ ، ٩٦٦ ، ٩٦٨ ، ١٠١٢ ، ١٠١٣ ، ١٠٦٧ ، ١٠٨٦ ، ١٠٩٦ ، ١١١١ ، ١١١٢ ، ١١٢٢ ، ١١٥٠

❁ محمد بن قيس : فلقي عمر بن رياح رجلاً من اصحاب ابي جعفر يقال له محمد بن قيس فقال - ٤٣٠ ، قال مرزوق قلت لابي عبد الله محمد بن قيس يقرئك السلام فقال الذي بينه وبين عبد الرحمن القصير قرابة ؟ قلت نعم قال قل له اعبد الله ولا تشرك له وايّاك والسمع من فلان وفلان - ٤٣٠ ،

❁ محمد بن قيس الأنصاري : ان ثعلبة بن ميمون مولى محمد بن قيس الأنصاري ٧٧٦

❁ محمد بن كثير الثقفي : قال ابو عبد الله

ما تقول في المفضل؟ قال ما عسيت أن أقول فيه بعد ما سمعتك - ٥٨٣، وهو من أصحاب المفضل قال له ابو عبد الله في المفضل؟ ٥٨٤

❀ محمد بن محمد :

يروى عن محمد بن علي الهمداني - ٧٥٨

عنه : سليمان الخطابي - ٣

" علي بن محمد - ٧٥٨

❀ محمد بن مرزبان :

يروى عن محمد بن سنان - ١٠٩٢

عنه : ابو سعيد الآدمي - ١٠٩٢

❀ محمد بن مروان : انه بصري يسكن البصرة وكان اصله الكوفة وليس هو راوي تفسير الكلبي - ٣٨٣، انه من ولد ابي الأسود الدئلي - ٣٨٣، كنت قاعدا عند ابي عبد الله انا ومعروف بن خربوذ - ٣٧٥

يروى عن ابي عبد الله - ٣٧٥

عنه : ابن بكير - ٣٧٥

❀ محمد بن مروان السدي : هو الذي روى تفسير الكلبي - ٣٨٣، اقول - الكلبي هو محمد بن السائب الكلبي.

❀ محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السمرقندي ابو النضر العياشي : قال فما رأيت فيمن لقيت بالعراق وناحيتها خراسان افقه ولا افضل من علي بن الحسن، وصرت اليه الى بغداد - ١٠١٤

يروى عن ابراهيم بن محمد بن فارس - ٥٥، ٣٥٢، ٦٧٦

" ابن ازداد بن المغيرة - ٣٨٧

" ابن المغيرة - ٤٠٧

" ابي عباس بن عبد الله بن سهل - ١١٠٤

" ابي عبد الله الشاذاني - ٤١٩، ٦٥٦، ٧٧٤، ٧٨٨

" ابي علي المحمودي - ٩٨٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١١٤٤، ١٠٦٠

" احمد بن عبد الله العلوي - ٧٣، ٧٤

" احمد بن منصور الخزاعي - ٢٨، ٨١، ٢٨٩، ٣٥١، ٦٢٦، ٦٩٢، ٧٠١، ٨٤٦

" اسحق بن محمد البصري - ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٥٨٣، ٥٩١، ٧٤٢،

" جبريل بن احمد - ٢٢، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩٧، ٣٥٠، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٧٩، ٤٨٠، ٥٢٢، ٧١٠، ٧٨٠، ٨١٢، ٨١٩

" جعفر بن احمد - ١٠٥، ١٨٢، ٢٨١، ٤٩٥، ٦١٤

٧٠٢، ٧١٨، ٨٨٣، ٩٢٢،
حسين بن اشكيب - ٤٧، ٨٤، ١٩١، ٣٠٢،
٥٥١، ٦٩٠، ٧٠٦، ٧٣٧، ٧٤٠، ٨٢١،
٩٦١
" حسين بن عبدالله - ٦٠٨، ٦٠٩
" حمدان بن احمد - ١٢١
" حمدان بن احمد القلانسي - ٤٢١،
" حمدويه - ٧٥٣
" الخزاعي - ٢١٢
" سليمان بن حفص - ١١٣٣
" عبدالله بن حمدوية - ٥٨٠، ٩٧٩
" علي بن الحسن بن فضّال - ١٤، ٧٢، ١٣٧،
١٤٧، ١٤٩، ١٥١، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٥، ٢٠٨،
٢٧٢، ٢٩٦، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٤، ٣٤٩، ٣٥٣،
٣٦٥، ٣٧٠، ٣٨٩، ٣٩٣، ٤٢٥، ٤٣٦،
٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٥٤، ٤٥٥، ٥٨١،
٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢، ٥٦٧، ٥٧٤، ٥٧٥،
٥٧٧، ٦١٣، ٦٢١، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٣٧،
٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٧، ٦٥٨، ٦٦٠،
٦٦١، ٦٧١، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨١، ٦٨٤، ٦٨٦،
٧٢١، ٧٣٥، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٧٢،
٧٧٣، ٨٣٤، ٨٥١، ٨٥٦، ١٠٣٥، ١٠٤٢،
١٠٦٣، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٦، ١١٣٨
" عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسي - ١٣٦،
٢٣٣، ٢٤٨، ٢٦٠، ٢٧٨، ٤١٨، ٤٤٧، ٤٥٨،
٤٧٤، ٤٦٨، ٥٣٨، ٥٤٠، ٥٨٢، ٦١٧، ٦٢٥،
٦٣٦، ٦٤٠، ٦٧٠، ٦٧٢، ٧٣٦، ٧٧٩، ٧٨٢،
٧٨٤، ٧٨٧، ٧٨٩، ١٤٠، ١٠٧٠
" علي بن علي الخزاعي - ١٢٣، ٢٠٣، ٢٠٤
" علي بن قيس القومسي - ١٣٠
" علي بن محمد - ٨٠، ٩٣، ١١٣، ١٢٢، ١٢٥،
٢٠٩، ٢٤٨، ٢٨٠، ٢٩٨، ٣١٣، ٣٣٣، ٤٢٤،
٤٦٨، ٤٩١، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٢٧، ٥٣٦، ٥٣٩،
٥٥٣، ٦٠٧، ٦١١، ٦١٨، ٦٥٤، ٦٥٥، ٧٠٤،
٧٨١، ٧٨٥، ٧٨٦، ٨١٨، ٨٢٠، ٨٨٨، ٩٢٣،
٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٧، ٩٧٦، ١٠٠٩، ١٠١٠،
١٠١١، ١٠٣٩، ١٠٤٢، ١٠٥٣
" علي بن محمد القمي - ٩٧٨، ١١١٥، ١١٣٠
" علي بن محمد بن زيد القمي - ٨٧، ٤٩٤، ٥١٦
" علي بن محمد بن عيسى - ٧٦٥

علی بن محمد بن فیروزان - ٥، ٦، ٣٦٩، ٣٧١، ٤٩٠
" علی بن محمد بن یزید - ٨٤٥
" فضل کتب الیه - ٢٦٢، ٣٨٠، ٦٩١، ٧١١
" محمد بن ابراهیم بن محمد - ٨٦٠
" محمد بن ابی عوف - ٤٩٢
" محمد بن احمد - ٨١٩
" محمد بن احمد المهدی - ٦٣٥
" محمد بن جعفر - ٢٠٧
" محمد بن سعد بن حزیل - ٤٩٢
" محمد بن عیسی - ٢٤٣، ٨٠٨
" محمد بن نضیر - ٩، ٧٥، ٢٧٠، ٣٤٨، ٣٨٤، ٤٤٩، ٤٦٠، ٦٤٨، ٦٥٩، ٦٨٠، ٦٨٣، ٧١٦، ٧٥٠، ٧٥٢، ٨٠٧، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨٩٩، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٨٥، ٩٩٢، ٩٩٤
" محمد بن یزداد الرازی - ٤٠، ١٢٧
" یوسف بن السخت - ٨٤٠، ١٠٠٨، ١١٢٩، ١٠٣٨
صنه: الکشی - ٥، ٦، ٩، ١٤، ٢٢، ٢٨، ٤٠، ٤٧، ٥٥، ٤٩، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ٨١، ٨٤، ٨٧، ٩٣، ١٠٥، ١١٣، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٧، ١٤٩، ١٥١، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٢، ١٨٥، ١٩١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٦٥، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٨٠، ٣٨٤، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩٣، ٤٠٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢١، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٤٧، ٤٤٩، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٨، ٤٦٠، ٤٦٨، ٤٧٤، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥١٦، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٢، ٥٢٧، ٥٣٦، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٥١، ٥٥٣، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢، ٥٦٧، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٧، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٩١، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١١، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٧، ٦١٨، ٦٢١، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٥٤،

٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١،
٦٦٢، ٦٦٧، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٨، ٦٧٩،
٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٣، ٦٨٦، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢،
٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٦، ٧١٠، ٧١١، ٧١٦،
٧١٨، ٧٢١، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٤٠، ٧٤٧، ٧٥٠،
٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٧٢ -
٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٤،
٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٨٠٧، ٨٠٨،
٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٥، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠،
٨٢١، ٨٣٢، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٤٠، ٨٤٥، ٨٤٦،
٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٦، ٨٦٠، ٨٨٣، ٨٨٨، ٨٩٩،
٩٢٢، ٩٢٣، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١،
٩٦٧، ٩٧٦، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٩٢،
٩٩٤، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠١٤، ١٠٣٥،
١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٥٣، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٦٠،
١٠٦٣، ١٠٦٤، ١٠٧٠، ١٠٧٤، ١٠٨١، ١١٠٢،
١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٦، ١١١٥، ١١٢٩، ١١٣٠، ١١٣٣،
١١٣٨، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٥١،

محمد بن مسلم: من حواري الصادقين ٢٠ قال الصادق: احب الناس الى احياءا واموانا اربعة منهم محمد بن مسلم ٢١٥، ٤٣٨، من السابقين المقربين - ٢١٨، قال الصادق انه من الذين احيى ذكرنا واحاديث ابي ومن حفاظ الدين - ٢١٩، وقال كان ابي ائتمنهم على حلال الله وحرامه وهم مستودع سرى ٢٢٠، قال ابن فضال: كان محمد بن مسلم الثقفي كوفيا وكان اعور طحانا - ٢٧٢، قال ابو عبد الله: فما يمنعك من محمد بن مسلم فانه قد سمع من ابي وكان عندهُ وجيهاً - ٢٧٣، شهد مع ابي كريمة الأزدي عند شريك بشهادة ٢٧٤، قال ابو حنيفة: عليك بمحمد بن مسلم فانه يحبر فما افتاك به فعودي الي ٢٧٥، قال سألت ابا جعفر عن ثلثين الف حديث وسألت اباعبد الله عن ستة عشر الف حديث ٢٨٠، شهد محمد بن مسلم الثقفي القصير عند ابن ابي ليلى بشهادة فرد شهادته، قال ابو عبد الله لأبي كهمس قل له ما حملك ان رددت شهادة رجل اعرف باحكام الله منك واعلم ببصيرة رسول الله منك فقال من هو؟ قلت محمد بن مسلم الطائفي القصير ٢٧٧، كان رجلاً موسراً جليلاً فقال له ابو جعفر

تواضع فاخذ قوصرة تمر - ٢٧٨، قال شريك: الثقفي الطويل اللحية كان مأمونا على الحديث - ٢٧٩، اقام بالمدينة اربع سنين يسئل اباجعفر ثم كان يدخل على جعفر بن محمد يسئله وما كان في الشيعة انفة من محمد بن مسلم - ٢٨٠، قال خرجت الى المدينة وانا وجع فقبل فارسل الى ابوجعفر بشراب - ٢٨١، قال عامر قلت لابي عبدالله ان امرأتي تقول بقول زرارة ومحمد بن مسلم في الاستطاعة - ٢٨٢، قال ابوعبدالله: هلك المتريسون في الدين منهم محمد بن مسلم - ٢٨٣، ٣٥، ٤٣٥، وقال: لعن الله محمد بن مسلم كان يقول ان الله لا يعلم الشيء حتى يكون ٢٨٤، قال ابوعبدالله لجميل: بشر المخبتين بالجنة منهم محمد بن مسلم اربعة نجباء امناء الله على حلاله وحرامه لولا هولاء انقطعت آثار النبوة واندرست - ٢٨٦، ان اصحاب ابي كانوا زينا منهم محمد بن مسلم هولاء القوامون بالقسط هولاء السابقون ٢٨٧، ٤٣٣، هم احب الناس الى احياء واموانا ولكنهم يجيئون ويقولون ولا اجد بدا - ٣٢٥، ٤٣٢، اجمعت العصابة على تصديق هولاء الاولين من اصحاب، ومنهم محمد بن مسلم الطايفي ٤٣١
اوتاد الارض واعلام الدين اربعة محمد بن مسلم ٤٣٢، ان عدة من اهل الكوفة كتبوا الى الصادق ان المفضل يجالس الشطار، فمنهم زرارة ومحمد بن مسلم وابوبصير - ٥٩٢،

يروى عن ابيجعفر - ٩١، ٢٧٥، ٢٨١، ٢١٨
" ابيعبدالله - ٨٩
عنه: ابن بكير - ٢٧٥
" حريز - ٢٧٦، ٢١٨
" زريح - ٢٨١
" عاصم الحناط - ٨٩
" محمد بن حكيم - ٢٧٩
" هشام بن سالم - ٩١

❀ محمد بن مسلمة: من اهل الوقوف في علي ٨١
❀ محمد بن معلى النبلي:
يروى عن الحسين بن حماد - ٦٢٩
❀ محمد بن ابي زينب مقلاص الاسدي ابوالخطاب: رأيته ينسب الى اصحاب ابي الخطاب، وكنا نعرف اصحابه ببغضهم زرارة ومحمد بن مسلم وابابصير وبريدا ٢٢٠، قال الرضا: ان ابا الخطاب كذب

على ابيعبدالله لعن الله ابا الخطاب وكذلك
اصحابه يدسّون هذه الاحاديث ٤٠١ قال الصادق
ابرء الى الله مما قال فى الاحدع البراد عبد بنى اسد
ابو الخطاب لعنه الله ٤٠٣ وقال : ان ابا الخطاب
كذب على وقال انى امرت ان لا يصلى حتى ٤٠٧
وقال : انه لا يدخل الجنة الا عبد كصناء النار ٤٠٨
قال ابو عبدالله اللهم العن ابا الخطاب فانه خوفنى
٥٠٩ اوخر المغرب حتى يسيّبين النجوم قال ع
خطابية ٥١٠ كل اقاك اثيم قال هم سبعة ومنهم
ابو الخطاب - ٥١١ كان فى مجلس هذا ابو
الخطاب ومعه سبعون رجلا فابعدهم الله ٥١٦
ذكرت ابا الخطاب مقتله عند ابيعبدالله فرقت
له - ٥١٧ ان ابا الخطاب افسد اهل الكوفة
٥١٨ ان ابا الخطاب روى عنك كذا قال كذب
وزحف ابو الخطاب حتى ضرب سبيه - ٥١٩ اتق
المسفلة فانى بهيت ابا الخطاب ٥٢٠ لعن الله
ابا الخطاب ولعن من قتل معه - ٥٢١ كان ابو
الخطاب احمق - ٥٢٢ انا امرنا بولاية ابى الخطاب
ثم بالبراءة منه - ٥٢٣ قال على ابى الخطاب -
لعنة الله والملائكة انه كافر فاسق مشرك ٥٢٤

قال بعلق ذكرهم ان الزنى ٥١٢ قال سمعت من ابى الخطاب ٥١٥

لا تقاعدوهم ولا تواكلوهم - ٥٢٥ لو سكت
عما قال ابو الخطاب لكان حقا على الله - ٥٣١
قال الرضاء كان ابو الخطاب يكذب على ابيعبدالله
فاذاقه الله - ٥٤٤ قال ابو عبدالله ترا ءى
ابليس لابى الخطاب ٥٤٥ ثم ذكر المغيرة وبزيعا
والسرى وابا الخطاب فقال لعنهم الله - ٥٤٩ -
خفّ المسجد بهولاء الذين قتلوا من اصحاب ابى
الخطاب ٥٥٣ قال المفضل لقد قتل مع ابى
اسمعيل يعنى ابا الخطاب سبعون نبيا كلهم رأى
وهلك ٥٨٨ قال ابو عبدالله انى لانفس
على اجسادا صيبت مع ابى الخطاب النار ثم
يخرجون اليه فيخبرهم بخلاف قولى - ٦٣٨ وكان
ابو خديجة من اصحاب ابى الخطاب وكان فى المسجد
يوم بعث عيسى بن موسى بن على بن عبدالله بن
العباس وكان عامل المنصور على الكوفة الى آل
ابى الخطاب لما بلغه انهم اظهروا الاباحة فقتلهم
٦٤٠ انا ان يونس بن ظبيان مع ابى الخطاب فى
اشد العذاب مقرونان واصحابهما الى ذلك
الشيطان وفرعون - ٦٧٣ هلكت بنت لابى
الخطاب فاطلع عليها يونس بن ظبيان فقال

السلام عليك يا ابن رسول الله - ٦٧٤،
ذكر ابو عبد الله ابا الخطاب فقال اتقوا الله و
اتقوا الكذابين - ٦٩٠، وان ابا الخطاب كذب
على ابي فأذاقه الله حر الحديد - ٦٩٠ لعن الله
ابا الخطاب ولعن اصحابه ولعن الشاكين في لعنه
١٠١٢، ذكر الفضل الكذابون المشهورون ابو الخطاب
ويونس بن ظبيان - ١٠٣٣، ما آذى ابو الخطاب
لعنه الله جعفر بن محمد بمثل آذى محمد بن فرات
١٠٣٨، قال الحسن السجاده لنضر ما تقول في محمد
بن ابي زينب ومحمد بن عبد الله ايهما افضل
ثم قال ولقد عاتب في القرآن - ١٠٨٢،

❀ محمد بن منصور الخزاعي :
يروي عن علي بن سويد السائي - ٨٥٩
عنه : اسمعيل بن مهران - ٨٥٩

❀ محمد بن منصور الكوفي :
يروي عن محمد بن اسمعيل - ٣٤٦، ٣٤٧،
عنه : اسحق بن محمد - ٣٤٦، ٣٤٧،

❀ محمد بن المنكدر من رجال العامة الذين
لهم ميل ومحبة شديدة - ٧٣٣، امر رأى
عليا ء على منبر الكوفة وهو يقول لئن أتيت
برجل يفضلني على ابي بكر وعمر - ٧٤١

❀ محمد بن مهران :
يروي عن محمد بن اسمعيل بن ابي سعيد ٨٨٧
عنه : ابو علي الفارسي - ٨٨٧

❀ محمد بن موسى :
يروي عن سهل بن خلف - ١٠١١
عنه : محمد - ١٠١١

❀ محمد بن موسى بن الحسن بن فرات :
يقوي اسباب محمد بن نصير الفيري ويعضده ١٠٠١

❀ محمد بن موسى السمان :
يروي عن محمد بن عيسى بن عبيد - ٩٢٣
عنه : حسن بن محمد الدقاق - ٩٢٣

❀ محمد بن موسى الشريفي : وابن بابا
ومحمد بن موسى كانا من تلامذة علي بن حسكة
ملعونون - ١٠٠١

❀ محمد بن موسى النيسابوري : وكتابي
الذي حمله محمد بن موسى، ان نعمل ابراهيم
بن عبده بما ورد في كتابي مع محمد بن موسى ١٠٨٨

❀ محمد بن موسى بن عيسى من اهل همدان :
يروي عن اشكيب بن عبدك - ٥٠٣

عنه : احمد بن محمد البرقی - ٥٠٣
محمد بن موسی الهمدانی : کذا فی ٣١٣ واطلق فی ٣١٤ باسناد سابقه . الظاهر انه متحد مع سابقه محمد بن موسی بن عیسی . یروی عن الحسن بن موسی الخشاب - ٥٠٠
" محمد بن الحسین بن ابی الخطاب - ٣٥٤
" محمد بن خالد - ٣١٤
" منصور بن العباس - ٣١٣، ٦١٨
عنه : علی بن محمد - ٣١٤، ٥٠٠
" محمد بن احمد - ٣١٣، ٦١٨
" محمد بن قولویه الجمال - ٦٨١
" الکشی - ٣٥٤
محمد بن نُصیر : حمدویه و محمد ابنا نصیر ٦٥٠، من مشایخ الکشی و من علماء کش یروی عن احمد بن محمد بن عیسی - ٦٩٤، ٩٨٥، ٩٩٢، ٩٩٤
" محمد بن الحسن - ٦٨٠
" محمد بن الحسین - ٦٤٨
" محمد بن عیسی - ٩، ٧٥، ١٩٤، ٢٣١، ٢٦٩، ٢٧٠، ٣٤٨، ٣٨٤، ٤٤٩، ٤٦٠، ٥٩٩، ٦١٦، ٦٥٠
" محمد بن مسعود - ٩، ٧٥، ٢٧٠، ٣٤٨، ٣٨٤، ٤٤٩، ٤٦٠، ٦٤٨، ٦٥٩، ٦٨٠، ٦٨٣، ٦١٦، ٧٥٠، ٧٥٢، ٨٠٧، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨٩٩، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٨٥، ٩٩٢، ٩٩٤
عنه : الکشی - ٩، ١٩٤، ٢٣١، ٢٦٩، ٤٩٦، ٥٩٩، ٦١٦، ٦٥٠
" محمد بن مسعود - ٩، ٧٥، ٢٧٠، ٣٤٨، ٣٨٤، ٤٤٩، ٤٦٠، ٦٤٨، ٦٥٩، ٦٨٠، ٦٨٣، ٦١٦، ٧٥٠، ٧٥٢، ٨٠٧، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨٩٩، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٨٥، ٩٩٢، ٩٩٤
محمد بن نُصیر النمیری : لعنه و ابن بابا و فارس علی بن محمد العسکریؑ - ٩٩٩، وقالت فرقة بنبوة محمد بن نصیر، فانه ادعی النبوة و یقول بالتناسخ و الغلو فی ابی الحسنؑ و یقول باباحة المحارم - ١٠٠٠
محمد بن النعمان : الحضرمی او الاحول یروی عن ابی عبد اللهؑ - ٥٠٧
عنه : عبد الله بن بکیر - ٥٠٧
محمد بن نعیم الشاذانی ابو عبد الله : وجدت بخط ابی عبد الله الشاذانی فی کتابه

٩٨١، ٩٨٨، ١٠٥٨، سأل ابو عبد الله الشاذائي ابا محمد فضل بن شاذان - ١٠٥٦ - راجع - محمد بن احمد بن نعيم .
يروى عن ابي سعيد بن محمود - ١٠٢٨
" جعفر بن محمد المدايني - ٥٨٠
" رتبان بن صلت - ١٠٢٧
" فضل بن شاذان - ١٠٥٦، ١٠٥٨
" فضل بن هشام الهروي - ٩٨٧
" محمد بن احمد المحمودي - ٩٨٨
عنه: علي بن محمد القتيبي - ١٠٣٧
❀ محمد بن هشام: اجتمع هشام بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن دراج وعبد الرحمن بن الحجاج ومحمد بن حمران وسعيد بن غزوان فسألوا هشام بن الحكم ان يناظر هشاما فرضي هشام بن الحكم ان يتكلم عند محمد بن هشام ٥٠٠،
❀ محمد بن همام البغدادي ابو علي: عن اسحق بن احمد النخعي - ٤٧٧
عنه: احمد بن محمد الخالدي - ٤٧٧
❀ محمد بن الهيثم التميمي: قال محمد بن عبد الله بن زرارة كنا في جنازة الحسن بن علي بن فضال فالتفت الي والى محمد بن الهيثم ١٠٦٧
❀ محمد بن الوضاح: لم اجد له ذكرا
يروى عن اسحق بن عمار - ٧٦٨
" زيد الشحام - ٦١٩
عنه: الحسن بن علي بن ابي عثمان السجاده - ٦١٩، ٧٦٨،
❀ محمد بن الوليد البجلي: قال حضرت جنازة معوية بن عمار ويونس بن يعقوب حاضر - ٧٢٧، هو الخزاز الآتي .
يروى عن صاحب مقبرة يونس - ٧٢٢
" صفوان بن يحيى - ٧٢٣
" عباس بن هلال - ٧٢، ١٨٥، ٥٥٩، ٦٢٤، ٦٨١، ٧٣٥،
" محمد بن فرات - ٣٩٧
" يونس بن يعقوب - ٣٦٢، ٧٢١
عنه: ابو سعيد الآدمي - ٧٢٧
" صالح بن ابي حماد - ٣٦٢
" عبد الله بن جعفر الحميري - ٣٩٧
" علي بن حسن بن فضال - ٧٢، ١٨٥، ٥٥٩،

٦٢٤، ٦٨١، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٣٥

❀ محمد بن الوليد الخزاز : هو معوية بن حكيم ومصدق بن صدقة كلهم فطحية و من اجلة العلماء والفقهاء والعدول و بعضهم ادرك الرضاء وكلهم كوفيون ١٠٦٢ الظاهر انه محمد مع سابقه .

يروى عن ابن بكير - ٦٣١

عنه : محمد بن غالب - ٦٣١

❀ محمد بن يحيى الرازى : نام محمد بن طاهر يقطع لسان احمد بن داود سعى بذلك محمد بن يحيى الرازى وابن البغوى وابراهيم بن صالح - ١٠١٦

❀ محمد بن يحيى العطار : ابو جعفر، قمى

يروى عن احمد بن محمد بن عيسى - ١١٠٩

" محمد بن احمد بن يحيى - ١٠٦٦

" محمد بن الحسين بن ابى الخطاب ١١٤٢

عنه : محمد بن الحسين بن بندار القمى ٦٦٢، ١١٠٩،

❀ محمد بن يحيى الفارسى : توفى ٩٢١ - قال محمد بن يحيى الفارسى عن عبد الله .

يروى عن عبد الله بن محمد - ٩٢١

" مكرم بن بشير - ٧٧٠

عنه : ابو الحسن بن طاهر - ٧٧٠

❀ محمد بن يزداد الرازى : قال ابن مسعود لا باس به - ١٠١٣

يروى عن ابى زكريا - ١١٠٠، ١١٠١

" حسن بن على بن نعمان - ١١٠٠

" حسن بن موسى الخشاب - ٧٧٧

" محمد بن الحسين بن ابى الخطاب - ١٢٨، ١٩٨، ١٩٩، ٣٠٧، ٤٠٤، ٤٥٦، ٥٠١، ٥٥٦، ٥٧٦، ٦٦٨

" محمد بن على الحداد - ٤٠، ١٢٧، ٢٦٣

" معاوية بن حكيم - ٥١٩

عنه : عثمان بن حامد الكشى - ١٢٨، ١٩٨، ٦٦٨، ٧٧٧

" محمد بن الحسن البرناني - ٣٠٧، ٤٥٦، ٥٠١، ٥١٩، ٥٥٦، ٥٧٦، ١١٠٠، ١١٠١

" محمد بن الحسن الكشى - ١٢٨، ١٩٨، ٦٦٨، ٧٧٧

" محمد بن مسعود - ٤٠، ١٢٧

❀ محمد بن يعقوب : الظاهر انه محرف

راجع حاشية الكتاب
يروى عن الحسن بن راشد - ٩٤١
عنه : علىّ بن محمد - ٩٤١

❀ محمد بن يوسف : امر حجر بن عدىّ ان يلعن علياً وضربه وأقامه على باب مسجد صنعاء، فقال حجر ان الامير امرنى ان ألعن علياً فالعنوه ١٦١

❀ محمد بن يونس : قال ابن ابيعمير اذا كدت ان اسمى فسمعت نداء محمد بن يونس بن عبد الرحمن يقول اذكر موقفك - ١١٠٥
يروى عن الحسن بن قياما - ٩٠٢، ٩٠٤
ء الرضاء - ٩١١
عنه: فضل بن شاذان - ٩٠٢، ٩٠٤، ٩١١

❀ المحمودى : فى توقيع ابيمحمد ع واقرء كتابى يا اسحق على المحمودى عافاه الله ١٠٨٨

❀ مختار بن ابى عبيدة : ضرب الحجاج عبد الرحمن بن ابى ليلى ليسب مختاراً وعلياً وابن الزبير - ١٦٠، لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا - ١٩٧، قال الصادق ع ان المختار يكذب على السجاد ع - ١٩٨، ٢٠٤، دخل ابو الحكم بن المختار على ابيجعفر ع قال ع : - سبحان الله اخبرنى ابى والله ان مهر امى كان مما بعث به المختار، وانه ليمر عند فاطمة يمهدها الفراش - ١٩٩، بعث المختار هدايا الى السجاد ع فقال اميطوا عن بابى ٢٠٠، رأيت المختار على فخذ امير المؤمنين - ٢٠١، قال الصادق ع ما امتشطت هاشمية ولا اختضبت حتى بعث الينا المختار برؤوس ٢٠٢، لما رأى السجاد راس عبيد الله قال جزى الله المختار خيراً - ٢٠٣، ارسل الى السجاد بعشرين الف دينار فقبلها، وقال الكشى : والمختار هو الذى دعا الناس الى محمد بن الحنفية وسموا الكيسانية، و هو الذى حمله على الطلب بدم ٢٠٤ - اقول - قال فى الكامل (ج ٣ ص ١٠٨ ط قديم) ولما قتل المختار كان عمره ٦٧ سنة وكان قتله فى ١٤ رمضان سنة ٦٧ - هـ فلا يبعد كونه عند فاطمة ع واما جملة فاطمة بنت على ع فى ١٩٩ فلعلها غلط والصحيح بيت على ع وكان الحسين بن على ع قد ابتلى بالمختار ٥٤٩

❀ مراد : قال هارون بن خارجه :

كنت انا ومراد اخي عند ابيعبدالله فقال له مراد جعلت فداك - ٥٥٤

❀ مُرازِم : قال مرازم المدايني قال لي ابوعبدالله ؑ من بشّار؟ ٧٤٣

يروى عن ابيعبدالله ؑ - ٥٢٧، ٧٤٣، ٧٤٤

عنه : ابن ابيعمير - ٥٢٧

" صفوان - ٧٤٣

" علي بن يقطين - ٧٤٣

❀ مرزبان بن عمران القتي الأشعري : قلت لابي الحسن الرضاء امن شيعتك انا فقال نعم - ٩٧١

يروى عن ابان بن عثمان - ٦٠٩

" الرضاء - ٩٧١

عنه : احمد بن حمزه - ٦٠٩

" الحسين بن علي - ٩٧١

❀ مرزوق : قلت لابيعبدالله ؑ محمد بن قيس يقرئك السلام - ٦٣٠

يروى عن ابيعبدالله ؑ - ٦٣٠

عنه : فضيل بن عثمان - ٦٣٠

❀ مُرقّع بن قمامة الأسدي : قال اذا اراد محمد بن علي الرابع بين الركن والمقام لوددت اني في ظلها - ١٥٢

عنه : عبدالله بن شريك العامري - ١٥٢

❀ مروان بن الحكم : كتب الى معاوية وهو عامله على المدينة ان رجالا من اهل العراق ووجوه اهل الحجاز يختلفون الى الحسين بن علي ؑ

❀ مروان بن مسلم : الكوفي الثقة .

يروى عن بريد العجلي - ٥٦٨

" عمار الساباطي - ٦٦٧، ٦٦٨

عنه : الحسن بن علي بن فضّال - ٦٦٨

" علي بن يعقوب - ٦٦٧

" محمد بن اصبغ - ٥٦٨

❀ مَرولك : الظاهر اتحاده مع الآتي بقرينة رواية عبدالرحمن عنه .

يروى عن ابي الحسن الأول - ٧٦٣

عنه : عبدالرحمن بن حمّاد الكوفي - ٧٦٣

❀ مَرولك بن عُبيد : قال ابن فضّال نشيط قرأ ابا مرولك بن عبيد بن صالح بن ابي حفصة - ٥٦٨، قال ابن فضال انه ثقة شيخ صدوق - ١٠٦٣

يروى عن ابراهيم بن ابى البلاد - ١٦٥
" احمد بن النضر - ٣٣٤
" رجل عن ابى الحسن ؑ - ٩٦٨
" رجل عن زيد السمّام - ٣١٣، ٦١٨
" محمد بن عيسى القتى - ٩٣٧
" من اخبره عن هشام بن الحكم - ٣١٤
" يزيد بن حمّاد - ٩٤٠
عنه : عبد الرحمن بن حمّاد - ٩٦٨
" على بن الحسن بن فضّال - ١٦٥، ٩٣٧
" محمد بن خالد - ٣١٤
" محمد بن عيسى - ٣٣٤
" منصور بن عبّاس - ٣١٣، ٦١٨
" يعقوب بن يزيد - ٩٤٠
❁ مريم : انّ الله اوحى اليها انّى بطنك نبيًّا فولدت مريم عيسى - ٨١٤، انّ الله اوحى الى عمران انى اهب لك ذكرًا فوهب له مريم - ٨١٥،
❁ مسافر : استأذنت لجماعة فى سنة تسع وتسعين ومائة فخرجنا ستة عشر رجلًا على باب ابى الحسن الثانى فخرج مسافر - ٩٥٦،
مولى ابى الحسن ؑ قال امرنى ابو الحسن ؑ بخراسان فقال الحق بابى جعفر ؑ فانه صاحبك - ٩٧٢،
فاتانى مسافر ومعه منديل وطين وخاتم فقال هات فدفعته اليه فجعله - ١١٠١، قال زكريّا بن آدم انّ الذى منعنى من بعث المال اختلاف ميهون ومسافر - ١١١٥،
عنه : ابو جعفر محمد بن عيسى - ٩٧٢
❁ مسروق : من الزهّاد الثمانية وكان عشّار المعاوية وبات فى عمله بموضع اسفل من واسط على دجلة يقال له الرصافة وقبره هناك - ١٥٤
❁ مسعدة بن صدقة : تبرى - ٧٣٣
يروى عن ابى عبد الله ؑ - ٣٠، ١٢٧، ٢٦٣
عنه : محمد بن على الحذّاء - ٣٠، ١٢٧، ٢٦٣
❁ مسلم : بحديث روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطّاب فقال ابو يحيى ليس هو عمر بن الخطّاب هو عمر بن شاكر فجمع الفقهاء فشهد مسلم انه على ما قال - ١٠١٦،
❁ مسلم بن ابى حيّة : كنت عند ابى عبد الله ؑ فى خدمته فلمّا اردت ان افارقه قال ائيت -

أبان بن تغلب - ٦٠٤، اقول في كتب الرجال ابي حبة

يروى عن ابيعبدالله ع - ٦٠٤

عنه : امية بن علي - ٦٠٤

❀ مسلم مولى ابيعبدالله ع سندي وقال ع له ارجوان تكون وفقت الاسم - ٦٢٤

❀ مسيلمة : كان مسيلمة يكذب على رسول الله ص - ١٧٤، ٥٤٩

❀ مِسمَع بن عبدالملك ابو سَيّار - ١٧٥، كُردين - ٢٣٧، مسمع كردين ابي سَيّار - ٤٣٦، قال ابن فضال هو ابن مالك من اهل البصرة وكان ثقة - ٥٦٠

يروى عن ابيجعفر ع - ١٧٥

" ابيعبدالله ع - ٢٣٧، ٤٣٦، ٧٨٠

عنه : صالح بن سهل - ١٧٥

" يونس بن عبدالرحمن - ٢٣٧، ٤٣٦، ٧٨٠

❀ المِسمعي :

يروى عن ابيعبدالله ع - ٧٠٨

" المعتب - ٧٠٨

عنه : حماد الناب - ٧٠٨

❀ مسيّب بن نجبة الفزاري : انه من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم - ١٢٤

يروى عن سلمان الفارسي - ٤٦

عنه : ابوعبدالأعلى - ٤٦

❀ المشرقي : قيل لأبي الحسن الثاني ع روى عنك المشرقي وابوالاسد انهما سألاك عن هشام بن الحكم - ٤٨٣، وفي نسخة : المشرقي وابوالأسود .

❀ مُصادِف : اشترى ابوالحسن ع ضيعة بالمدينة ثم قال انما اشتريتها لولد مصادف وذلك قبل ان يكون من امر مصادف - ٨٤٦

يروى عن ابي الحسن ع ٨٤٦

" ابيعبدالله ع - ٥٣١

عنه : عبدالصمد بن بشير - ٥٣١

" علي بن عطية - ٨٤٦

❀ مُصَدّق بن صَدَقة : هو ومحمد بن الوليد الخزاز ومحمد بن سالم كلهم فطحية ومن اجلة الفقهاء العدول وكلهم كوفيون - ٦٢

❀ مُطهَّر :

يروى عن عبدالله بن شريك العامري - ١٥٢

عنه: اسمعيل بن أبان الأزدى - ١٥٢
❀ مُعاذ بن مسلم النحوى: معاذ وعمر ابنا مسلم كوفيان، قال الصادقؑ بلغنى انك فى الجامع تفتى الناس - ٤٧٠
يروى عن ابعبد اللهؑ - ٤٧٠
عنه: حسين بن مُعاذ ابنه - ٤٧٠
❀ مُعاذ بن مَطر:
يروى عن اسمعيل بن الفضل الهاشمى ١٨
عنه: على بن الغمان - ١٠٨
❀ معاوية: قال ابو ايوب معلم الشيرين ٧٧، أتوا رأس عمرو بن الحمق الى معاوية فنصبه على رمح - ٩٠، كتاب مروان الى معاوية وجوابه - ٩٧، كتاب معاوية الى الحسينؑ - ٩٨، كتاب الحسينؑ اليه وفيه الستة لقاتل حجر بن عدى والمصلين العابدين اولست قاتل عمرو بن الحمق العبد الصالح اولست المدعى زياد بن سميته فزعمت انه ابن ابيك وسلطته على العراقين اولست صاحب الحضرميين فكتبت اليه ان اقتل كل من كان على دين علىؑ فقتلهم، وانى لا اعلم فتنة اعظم على هذه الأمة من ولايتك - ٩٩، وقتلك اولياء على الهتم واخذك للناس ببيعة ابنك غلام يشرب الخمر - ٩٩، كان مع معاوية من قريش ثلثة عشر قبيلة ١١١، قال صعصعة انا والله ابغض ان اسميك، وقال معاوية اصعد المنبر والعن عليًا - ١٢٣، محمد بن ابى حذيفة ابن خال معوية ١٢٥، ٢٦، اخذ معوية محمد بن ابى حذيفة فحبسه فى السجن حتى مات ولم يتبرء من علىؑ وقال ما اعلم شركًا فى دم عثمان غيرك وما زاد الاسلام فيك شيئًا - ٢٦، قال سليم: مات معاوية الساعة وهى فى يوم الجمعة ١٣٥، وفد الأحنف عليه فقال انت الوارد الماء على علىؑ بصفين؟ قال فانى وردت حين اردت ان نقطع رقابنا عطشًا، ثم امر له بصلة وقال انى اشتريت بها دينه وقال الفرزدق: انا كل ميراث الحباب ظلامة - ١٣٥، كتب الى علىؑ ان كنت تريد الصلح فامح عنك اسم الخلافة - ١٣٦، كتب الى الحسنؑ ان اقدم انت والحسينؑ واصحاب علىؑ ١٧٠، قال سفيان للحسنؑ - عمدت الى امر الأمة فخلعته من عنقك وقلدته

هذه الطاغية يحكم بغير ما انزل الله - ١٧٨،
فبعث الى عبيد الله بن عباس بمائة الف درهم
فمر بالراية ولحق به - ١٧٩، وان معاوية كان
قائما بعينه وكان قائدهم - ٣٩٢،

معاوية بن حكيم الدهنى : فى ٣٩٢ مطلق
عبد الله بن بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء
اصحابنا منهم ابن فضال ومعاوية بن حكيم ٨٣٢ ٧٥٧
محمد بن الوليد الخزاز ومعاوية ومصدق بن
صدقة ومحمد بن سالم كلهم فطحية ومن اجلة الفقهاء
والعدول وكلهم كوفيون - ١٠٦٢
يروى عن ابى داود المسترق - ٢٦٤، ٧٥٧ ٨٣٢
« ابى الفضل الخراسانى - ١١٤٥
« احمد بن محمد بن ابى نصر - ١٠٦٤
« احمد بن نصر - ١٢١
« حكيم ابيه - ٥١٩
« شريف بن سابق التفليسى - ٣٥٩
« شعيب العقرقوفى - ٢٩٢
« عاصم بن حميد - ٤٢١
عنه : حمدان بن احمد - ١٢١، ٢٦٤ -
٢٩٢، ٤٢١، ٥١٩، ٣٥٩، ٧٥٧، ٨٣٢، ١٠٦٤، ١١٤٥

« محمد بن يزداد - ٥١٩

معاوية بن عمار الدهنى : هو والد وهيب
بن حكيم السابق، هو مولى بنى دهن وهو حى
من بجيلة وكان ببيع السابرى وعاش مائة
وخمسا وسبعين سنة - ٥٥٧، وكانت ام
يونس بن عبد الرحمن اخت معاوية وكانت تدخل
على ابيعبد الله - ٧٢٢، قال محمد بن الوليد
حضرت جنازة معاوية بن عمار ويونس حاضر ٧٢٧
يروى عن ابى الزبير المكى - ٨٠٦
« ابيعبد الله - ١١٢، ٥١٩
« سعيد الأعرج - ٨٠٢
عنه : الحسن بن محبوب - ٩٠٦
« حكيم ابنه - ٥١٩
« عاصم بن حميد - ٨٠٦
« فضالة بن ايوب - ٨٠٢

معاوية بن وهب : قال خرجنا نريد
زيارة الحسين ع مع اسحق بن عمار فقلنا لو مررنا
بالمفضل بن عمر فنساه يجئ معنا - ٥٨٩
يروى عن المفضل - ٥٨٩
عنه : ابن ابيعمير - ٥٨٩

❀ مُعتِّب : هو مولى الصادقؑ مولى ابيعبدالله عشرة خيرهم وافضلهم معتّب - ٤٦٥، ٤٦٦، قال الحسين بن منذر كنت - عند ابيعبدالله جالسًا فقال لى معتّب ٦٩٣،
يروى عن ابيعبدالله - ٧٠٨

❀ معروف بن خرّبوذ : قال أسلم فحدّث به معروف بن خرّبوذ، وكنّا عند ابيجعفر غدوة وعشيّة اربعة من اهل مكّة فسئله معروف فقال ٣٥٩، قال ابن ابيعمير لجميل بن درّاج أطلت السجود فقال لو رأيت معروف بن خرّبوذ - ٣٧٣، ٤٦٩، قال علىّ : أنا وجه الله أنا الأوّل انا الآخر، قال معروف ولها تفسير - ٣٧٤، قال محمد بن مروان كنت عند ابيعبدالله انا ومعروف وكنّا ننشد الشعر فقال ٣٧٥، قال ما ادرى ما يقول هولآء اخبرنى ابن المكرّمة انّ قبر عبدالله بن الحسن على شاطئ الفرات ٣٧٦، اجتمعت العصابة على تصديق هؤلآء الأوّلين من اصحاب ابيجعفر وابيعبدالله منهم معروف - ٤٣١،
يروى عن ابيعبدالله - ٣٧٦،

عنه : ابو العلاء الخفّاف - ٣٧٤
" جميل بن درّاج - ٣٧٣،
" محمد الأصفهانى - ٣٧٦
" محمد بن مروان - ٣٧٥،

❀ مَعقِل العجلى ابو حمزه :
يروى عن عبدالله بن ابى يعفور - ٤٦٢
عنه : الحكم بن مسكين الثقفى - ٤٦٢

❀ معلّى بن خنيس : تذاكر ابن ابى يعفور ومعلّى، فقال معلّى الاوصياء انبياء ٤٥٦، كان مع ابن ابى يعفور بالنيل فاختلفا فى ذبايح اليهود فاكل معلّى - ٤٦٠، قال اسمعيل بن جابر كنت مع ابيعبدالله مجاورًا بمكّة فقال أخرج حتى تأتى مرّة او عسفان فسل هل حدث بالمدينة حدث، قال يا اسمعيل قتل المعلّى - ٧٠٧، لمّا اخذ داود بن على المعلّى حبسه واراد قتله فقال اخرجنى الى النّاس فانّ لى دينا كثيرًا فقال ابو عبدالله يا داود من قتل مولاى ٧٠٨ قال ابو عبدالله انى أمرت المعلّى فخالفنى فابتلى بالحديد انى نظرت اليه يومًا - ٧٠٩، قال ابو عبدالله فمن قتله قال السيرافى وكان صاحب شرطته قال

اقتدنا منه - ٧١٠، لما قدم ابو اسحق من مكة فذكر له قتل المعلى فقام مغضبا يجر ثوبه فقال له اسمعيل ابنه يا ابه اين تذهب ٧١١، قلت لابيعبدالله ما هذا الخطب الجليل الذي نزل بالشيعة! قال ما هو؟ قال مفضل بن عمر قتل المعلى قال رحم الله - ٧١٢، قال ابوعبدالله لابي بصير ان المعلى لا ينال درجتنا الا بما ينال منه داود، فقال له داود وسأله عن شيعة جعفر - ٧١٣، قال ابوعبدالله أما والله لقد دخل الجنة - ٧١٤، كان المعلى اذا كان يوم العيد خرج الى الصحراء شعثا مغبرا في زي ملهوف فاذا صعد الخطيب المنبر - ٧١٥،

❀ معلى بن هلال: الحضرمي، عامي
روى عن الشعبي - ١١٠
عنه: شيخ من اهل اليمامة - ١١٠

❀ مُعَمَّر: ثم ذكر ابوعبدالله المغيرة وبزيعا والسري وابا الخطاب ومعمرا فقال لعنهم الله - ٥٤٩

❀ مَعْمَر: ابن راشد احد اعلام العامة

روى عن الزهري - ١٨٦
" علي بن زيد - ١٨٦
عنه: عبد الرزاق - ١٨٦

❀ معمر بن خلاد: قال رفعت ما خرج من غلة اسمعيل بن الخطاب مما اوصى به الى صفوان - ٩٦٢، قال لي الريان بن الصلت احب ان تستأذن لي على ابي الحسن ع ١٠٣٦
روى عن ابي الحسن ع - ٥١٧، ٩٦٦
" الرضاء - ١٥١، ٩٦٠، ١٠٣٥، ١٠٣٦
عنه: ابوطالب: ٩٦٠
" جعفر بن محمد بن اسمعيل - ٩٦٢
" حسين بن سعيد - ٩٦٦
" علي بن الحسن - ١٥١، ٥١٧، ١٠٣٥
" محمد بن الحسن - ١٠٣٦

❀ مغيرة بن سعيد: قال الصادق ع: لعن الله المغيرة بن سعيد كان يكذب علينا ع ٣٣٢، كان يكذب على ابي جعفر ع فاذاقه الله حر الحديد - ٣٩٩، لعن الله المغيرة كان يكذب على ابي جعفر ع فاذاقه الله حر الحديد - ٤٠٠، ٩٠٩ وقال ابوعبدالله انه لعنه الله دس في

كتب اصحاب ابی احادیث ۴۰۱، وقال کان المغیرة یتعمد الکذب علی ابی، وکان یدس فی کتب اصحاب الکفر والزندقة ۴۰۲، وقال لعنه الله ولعن یهودیة کان یختلف الیها یتعلم منها السحر والشعبذة ۴۰۳، کان یکذب علی ابی ۴۰۴، وقال ابو جعفر لعنه الله قد حلفت ان لا یدخل علی ابدا، واشهد الله انه لمن المدحضین ۴۰۵، وقال مثله مثل بلعم ۴۰۶، وقال ابو عبدالله انه یکذب علی ابی وحدث عنه ان نساء آل محمد اذا حضن قضین الصلوة ۴۰۷، وقال لا یدخل الجنة الا بعدد رکضات ۴۰۸، کل افاک اثیم نزل فی سبعة منهم المغیرة ۵۱۱، ۵۴۳، یقول ابو عبدالله لعن الله المغیرة کان یکذب علی ابی فاذاقه ۵۴۲، وکان مغیرة یکذب علی ابی جعفر فاذاقه ۵۴۴، ثم ذکر المغیرة وبزیعا والسریحی وابا الخطاب فقال لعنهم الله ۵۴۹،

❀ المفضل :

یروی عن ابی عبدالله ۵۲۰،

عنه : عباس بن عامر القصبانی ۵۲۰،

❀ ابو جمیلة : مفضل بن صالح .

یروی عن جابر بن یزید ۳۴۲، ۳۴۳،

« حارث بن المغیرة ۳۶۱

« شهاب بن عبد ربه ۷۸۷

« مسیر بن عبدالعزیز ۱۱۵

عنه : اسمعیل بن مهران ۳۴۳،

« عباس بن عامر ۷۸۷

« عمرو بن عثمان ۳۴۲

« محمد بن عبدالحمید ۱۱۵، ۳۶۱

❀ مفضل بن عمر الجعفی : قال فیض بن المختار : اکاد اشک فی اختلافهم فی حدیثهم حتی ارجع الی المفضل فیوقفنی ۲۱۶، کتب ابو عبدالله الی المفضل حین مضی ابن ابی یعفور، یا مفضل عهدت الیک عهدی کان ۴۶۱، قال هشام بن سالم قال ابو الحسن موسی فان آنست منهم رشدا فالق الیهم، فخرجت من عنده فلقیت ابا جعفر ثم لقیت المفضل وابا بصیر ۵۰۲، قال ابو عبدالله یا کافر یا مشرک مالک

ولابني - ٥٨١ قال ابو الحسن رحمه الله كان
الوالد بعد الوالد انا انه قد استراح - ٥٨٢
قال محمد بن كثير لعلمت ان المفضل على الحق بعد
ما سمعتك تقول فيه ما تقول، وقال ابو عبد الله
انى اهواه والكف عنه حاجتى - ٥٨٣ ٥٨٤
٥٨٤ قال ابو عبد الله انما هو والد بعد الوالد
قال الكشي هذا روى في حال استقامته قبل
ان يصير خطابيا - ٥٨٥ قال ابو عبد الله
قل له يا كافر يا مشرك ما تريد الى ابني تريد
ان تقتله - ٥٨٦ ان المفضل يقول انكم
تقدرون ارزاق العباد، قال ابو عبد الله
لعنه الله وبرئ منه - ٥٨٧ انه كان يشير
انكالمن المرسلين، وان المفضل قال ان ابا
عبد الله ليمتحى كل رجل منا باسم نبي ان ابا
عبد الله اكتنفه قوم جهال يحدثون باحاديث
كلها منكرات موضوعة وهولاء مثل المفضل
وبنان وعمرو النبطي - ٥٨٨ فتر لنا وصلينا
والمفضل واقف لم ينزل يصلي - ٥٨٩ وما
دعاك الا ان تقول واسمعيل من بعدك؟
قال امرني المفضل - ٥٩٠ والمفضل وناس
من اصحابنا، فخرج ابو عبد الله الينا يقول بل
عباد مكرمون - ٥٩١ انه يجالس السطار و
اصحاب الحمام فينبغي ان تكتب اليه وتأمره ان
لا يجالسهم، فقال المفضل تأمرني ان اطرد
هولاء من عندي وتظنون ان الله يحتاج الى
صلوتكم وصومكم، وقال ابو عبد الله قد امنت
عليكم المفضل اسمعوا منه واقبلوا عنه - ٥٩٢
قال ابو الحسن الثاني عبرحم الله المفضل ان كان
ليكتفي بدون هذا - ٥٩٣ قال ابو الحسن
ويلهم ما احنث ما انزلوه ما عندي كذلك و
ما له مثله - ٥٩٤ كنت عند ابي الحسن ولم
اكن ارى شيئا يصل اليه الا من ناحية المفضل
٥٩٥ انه كان يشتري لابي الحسن الحيتان
فيأخذ رؤسها ويبيعها - ٥٩٦ قال ابو
ابراهيم رحم الله المفضل قد استراح، واذا
هو قد مات قبل ذلك بثلثة ايام - ٥٩٧
قلت لابي عبد الله لو كتبت الى هذين الرجلين
بالكف عن هذا الرجل فانهما له موذيان -
- ٥٩٨ قال ابو الحسن ان المفضل النبي و
مستراحي - ٥٩٩ قال ابن مسعود سالت

عن اسحق بن محمد كتابا انسخه فاخرج الي من احاديث المفضل في التفويض فلم ارغب فيه ١٠١٤

يروى عن ابيعبدالله ع - ٢١٦، ٢٨٤، ٣٣٤، ٣٣٨، ٥٣٣، ٥٥٢

عنه: احمد بن النضر - ٣٣٤

" العلاء بن رزين - ٥٥٢

" علي بن حسان - ٣٣٨

" علي بن الحكم - ٥٨٨

" عيسى بن سليمان - ٢٨٤

" محمد بن سنان - ٢١٦

" يحيى الحلبي - ٥٣٣

❀ مفضل بن قيس بن رُمّانَة :

دخلت على ابيعبدالله ع فذكرت له بعض حالي فقال يا جارية هاتي الكيس ٣٢٠، ٣٢٢، وكان خيارا - ٣٢١، وكان خيرا، قال للصادق ان اصحابنا يختلفون واقول قولي فيها قول جعفر بن محمد - ٣٢٣،

يروى عن ابيعبدالله ع ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣

عنه: ابن ابيعمير - ٣٢١، ٣٢٣،

" عباس بن عامر - ٣٢٢

" محمد بن ابراهيم العبيدي - ٣٢٠

❀ مفضل بن مزيد : وفي نسخة يزيد - ٥٢٥، مفضل بن مزيد اخي شعيب الكاتب قال كنت خليفة اخي على الديوان قلت وقد ترى مكاني من هولاء القوم - ٧٠١، قال دخل علي ابو عبدالله ع وقد امرت ان اخرج لبني هاشم جوايز، فناولته الكتاب قال ما ارى لاسمعيل ههنا شيئا - ٧٠٢

يروى عن ابيعبدالله ع ٥٢٥، ٧٠١، ٧٠٢

عنه: ابن ابي عمير - ٥٢٥، ٧٠٢

" محمد بن زياد - ٧٠١

❀ مُقاتِل بن سُليمان البَجلي وقيل البلخي بتري ٧٣٣

❀ مُقاتل بن مقاتِل : قال حسين بن عمر دخلت على الرضاء وكان زميلي في طريقي رجل يقال له مقاتل بن مقاتل وكان قد مضى على امامته بالكوفة، المسنون الوجه الطويل اللحية الأقنى الأنف - ١١٤٦،

❀ المقداد بن الأسود : ابى ان يبايع ابا بكر - ١٢، من السبعة التي بهم تزرقون - ١٣، من الثلثة التي لم يرتدوا - ١٧، ٢٤، من الثلثة

الّذين حلقوا رؤسهم - ١٨، ٢١٠، من الثلثة
الّذين نزلت اليهم التحفة من الجنّة ١٩، من
حوارى رسول الله ص ٢٠، من الأربعة الّذين -
امر الله رسوله بحبّهم - ٢١، ما بقى احد الّا وقد
جال جولة الّا المقداد ٢٢، ٢٤، لو عرض علمه
على سلمان لكفر - ٢٣، امره رسول الله ص
ان يسلّم عليًّا بامرة المؤمنين - ١٤٨، انزلوا
داود الرقّى منّى بمنزلة مقداد من رسول الله ص ٧٥٠
٧٥١ ❀ مكرم بن بشير: وفى نسخة: بكر بن بشير
يروى عن الفضل بن شاذان - ٧٧٠
عنه: محمد بن يحيى الفارسى - ٧٧٠
❀ مُنَخَّل بن جميل: الكوفى بيّاع الجوارى
هو لا شئ متهم بالغلوّ - ٦٨٦
يروى عن جابر - ٣٣
عنه: ابو سعيد الآدمى سهل - ٣٣
❀ منذر بن قابوس: وكان ثقة ١٠٧٠
عنه: عبد الله بن محمد بن خالد - ١٠٧٠
❀ منصور:
يروى عن الجواد ع - ٨٧٣
" الهادى ع - ٤١٠
عنه: ابو على الفارسى - ٤١٠، ٨٧٣
❀ منصور: الظاهر انه عامّى.
يروى عن ابراهيم - ١٥٩
عنه: شريك - ١٥٩
❀ منصور بن اُذينة: لم اجد له ذكرًا
يروى عن زرارة - ٩٢
عنه: محمد بن اسمعيل - ٩٢
❀ منصور بن حازم: قال لابى عبد الله ع
انّ الله اجلّ واكرم من ان يعرف فقال -
رحمك الله - ٧٩٥
يروى عن ابى عبد الله ع - ٧٩٥
عنه: صفوان - ٧٩٥
❀ منصور بن عبّاس: البغدادى ٨٨٣،
قد قرء منصور بن عبّاس هذا الكتاب ١٠٠٩،
اقول - المراد كتاب ابى الحسن الهادى ع فى
خصوص فارس القزوينى.
يروى عن اسمعيل بن سهل - ٨٨٣
" مروك بن عبيد - ٣١٣، ٦١٨
عنه: حمدان بن سليمان - ٨٨٣
" محمد بن موسى الهمدانى - ٦١٨

❀ ابو جعفر المنصور : ابو الدوانيق ، قال الصادق ع لمفضل بن قيس هذه اربعمائة دينار وصلني ابو جعفر ابو الدوانيق بها خذها - ٣٢٠، ٣٢٢، وكان ابو عبد الله ع انصرف عنده ٥٠٧، وكان داود بن زربي الى جوار بستان ابي جعفر وكان قد القى اليه ان داود رافضي يختلف الى جعفر بن محمد - ٥٦٤، وكان عيسى بن موسى بن علي عامل المنصور على الكوفة الى آل ابي الخطاب - ٦٦١، وكان عبد الله بن سنان مولى قريش على خزائن المنصور و المهدي - ٧٧١

❀ منصور بن يونس : الظاهر انه ابن بزرج يروي عن عنبة بن مصعب - ٦٧٧

" فضيل الاعور - ٤٢٧

عنه : علي بن الحكم - ٤٧٧

" محمد بن اسمعيل بن بزيع - ٤٢٧

❀ منصور بن يونس بن بزرج : قال ابو الحسن ع فادخل على ابني فهنئه بالوصاية ثم جحد هذا منصور لاموال كانت في يده وكان ادرك ابا عبد الله ع - ٨٩٣

يروي عن ابي الحسن ع - ٨٩٣

عنه : عثمان بن قاسم - ٨٩٣

❀ منهال بن عمرو : الاسدي في ٩٥، قال فيما روى من جهة العامة .

يروي عن زر بن حبيش - ٩٥

عنه : ابو مريم الانصاري - ٩٥

❀ المهدي : لما كان ايام المهدي شدد على اصحاب الاهواء وكتب له ابن المفضل صنوف الفرق - ٤٧٩، قد صنف له مقالات الناس ، فامسكت حتى مات المهدي - ٤٨٥

هرب عمر بن اذينة من المهدي ومات باليمن ٦١٢

وكان عبد الله بن سنان مولى قريش على خزائن المنصور والمهدي - ٧٧١،

❀ المهدي مولى عثمان : اتى فبايع عليا على ان الامر كان له وبرء من الآخرين ١٦٦

❀ موسى بن اشيم : قال ابو عبد الله ع اني لانفس على اجساد اصيبت مع ابي الخطاب ٦٣٨

❀ موسى بن بكر : الواسطي : قال كنت في خدمة ابي الحسن ع ولم اكن ادري شيئا ٥٩٩

سمعت ابا الحسن ع يقول قال ابي سعد امرء

لم يمت حتى يرى منه خلفا - ٨٢٥، ارسل الى ابو الحسن ع فاتيته قال مالى اراك مصغرا قال الم آمرك - ٨٢٦

يروى عن ابى الحسن ع - ٥٤، ٥٨٢، ٥٩٥، ٨٢٥، ٨٢٦

" فضيل بن يسار - ١٠٢، ١٨٠

عنه: خلف بن حماد - ٨٢٥

" على بن حسان الواسطى - ٥٨٢، ٥٩٥

" على بن حكم - ٥٤

" محمد بن سنان - ١٠٢، ١٨٠، ٨٢٦

موسى بن جعفر ع: لما كانت وفاة ابيعبدالله ع فقائل قال بابى الحسن ع وقائل بعبدالله بن جعفر فدعا زرارة ٢٥١، قال ابو بصير: ما اظن صاحبنا تناهى حكمه وعلمه ٢٩٢، ٢٩٣، قال ابو عبدالله ع لموسى يا بنى ان اخاك سيجلس مجلسى ويدعى ٤٧٢، وبعث هرون الى ابى الحسن ع موسى فحبسه فكان هذا سبب حبسه ٤٧٧ قام محمد بن اسمعيل و قال يا عم احب ان توصينى فقال ان تتقى الله فى دمى، فدخل وقال يا امير المؤمنين خليفتان فى الارض موسى بن جعفر بالمدينة يجيئ له الخراج وانت بالعراق - ٤٧٨، اذا اراد شيئا من الحوائج لنفسه كتب الى على بن يقطين - ٤٨٤، سرح الى هشام ان امسك عن الكلام فامسك حتى مات المهدى - ٤٨٥، ٤٨٨، قال لهشام لا ارى فى شراه باسا فان خفت ٤٨٩، قال هشام فسألته فاذا هو بحر قلت، شيعة ابيك ضلال فالقى اليهم وادعوهم اليك، خذ عليهم بالكتمان فان اذاعوا فهو الذبح - ٥٠٢، قال عيسى شلقان قلت لابى الحسن ع وهو يومئذ غلام قبل اوان بلوغه جعلت فداك - ٥٢٣، وكان محمد بن بشير يكذب على ابى الحسن موسى ع فاذاقه ٥٤٣، قال داود حملت اليه مالا فاخذ بعضه وترك بعضه - ٥٦٥، قال حماد دخلت على ابى الحسن ع فقلت له ادع الله ان يرزقنى دارا وزوجة وولدا وخادما والحج فى كل سنة - ٥٧٢، قال فيض فجلست بين يدى ابيعبدالله ع فدخل اليه ابو الحسن ع وهو يومئذ خماسى وفى يده درة فاقعده على فخذه فقال

فقال ان رسول الله افضيت اليه صحف ابراهيم وموسى، قال هو صاحبك الذى سألت عنه - ٦٤٣، مات ابو الحسن وليس من قوامه احد وعنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم - ٧٥٩، ٩٤٦، قال الرضاء الليس البطائنى هو الذى يروى ان ابا الحسن يعود الى ثمانية اشهر - ٧٦٠، قال رجل من الواقفة لعلى بن جعفر ما فعل اخوك ابو الحسن؟ قال قد مات، وافتسمت اموالهم وانكحت نساؤه ٨٠٣، وابو الحسن محبوس سنة ثمانين ومائتين بقى ابو الحسن فى الحبس اربع سنين وكان حبسه هرون - ٨٠٥، قد ضمن لعلى بن يقطين الجنة - ٨٠٦، ٨٢٠، وضمن ان لا تمسه النار ٨٠٧، ٨٠٨، وهو عنه راض - ٨٠٩، قال ما عرض فى قلبى احد وانا على الموقف الا على بن يقطين - ٨١٣، قال ومن سعادته انى ذكرته فى الموقف ٨١٤، لما قدم ابو ابراهيم موسى العراق قال على بن يقطين - ٨١٧، وقال له اضمن لى خصلة اضمن لك ثلثا - ٨١٨، انه زوج ثلثة بنين واربعة منهم ابو الحسن الثانى فكتب الى على بن يقطين - ٨١٩، قال له اضمن لى الكاهلى وعياله اضمن لك الجنة ٧٤٩، ٨٢٠، فبينا نحن كذلك اذ راكب قد اقبل ومعه شاكرى فلما قرب منا فاذا هو ابو الحسن فقمنا اليه وسلمنا عليه ودفعنا اليه الكتب و - ٨٢١، ٨٢٢، رأيت العبد الصالح على الصفا يقول اللهم فى اعلى عليين اغفر له - ٨٢٣، وقد اراك الله من ابنيه هذا خلفا واشار الى العبد الصالح - ٨٢٥، ارسل الى هند بن الحجاج ثم ارسله فى بعض حوائجه الى الشام - ٨٢٦، قال السندى يا بشار هذا موسى بن جعفر قد دفعه الى هرون وقد وكلك بحفظه فجعله فى دار جوف دار دور حرمه وكنت اقفل عليه فحول الله ما كان فى قلبى من البغض حبا، فدعانى وقال فادع لى هند بن الحجاج - ٨٢٧، قال يا صفوان كل شئ منك حسن جميل الا اكراؤك جمالك من هذا الرجل، قال هرون انى اعلم من اشار عليك بهذا - ٨٢٨، قال يا شعيب يلقاك غدا رجل من اهل المغرب يسألك

عنّي فقل هو والله الامام الذي قال لنا
ابو عبد الله ع فقال ع يا يعقوب قد مت امس
وقع بينك وبين اخيك شرّ - ٨٣١ قال
نصر انّي سالت ابا عبد الله ع عن الامام من بعده
فاخبرني انك انت هو - ٨٤٩ اشترى ضيعة
بالمدينة قال انّما اشتريتها لولد مصادف
٨٤٦ كان نشيط وخالد يخدمانه لما اختلف
الناس في امره - ٨٥٥ انّهم قالوا الامام
بعد موسى ع فرد الله عليهم بل يداه مبسوطتان
واليد هو الامام - ٨٦٣ ووقوفهم على ابني
موسى ينكرون موته - ٨٦٦ اجتمع ثلثون
الف دينار عند الاشاعثة، فحملوا الى وكيلين
لموسى ع بالكوفة احدهما حيّان السراج ٨٧١
كنت عند الصادق ع اذ دخل موسى ع فقال
هذا خير ولدي واحبّهم اليّ غير انّ الله
يضلّ قوما - ٨٨١ قال زياد القندي
كنت مع ابي الحسن يعني ابا ابراهيم بالابطح
وعلي ابنه عن يمينه - ٨٨٧ فاخبرهما
بانّه قد توفّي قالا فاوصى قال نعم قالا اليك
قال نعم قالا وصيّة مفردة قال نعم - ٨٩٩

فقد كان الرجل يأتي ابا الحسن ع يريد ان
يسأله فيبتدئ به - ٨٩٩ سألت الرضا ع
ما فعل ابوك قال مضى كما مضى آباؤه قال
كيف اصنع بحديث سماعة ان ابا عبد الله ع
قال ان ابني هذا فيه شبه من خمسة انبياء
قال الرضا ع ليس هكذا حديث سماعة ٩٠٤
جاء محمد بن بشير فادّعى انّه يقول بالوقف
على موسى بن جعفر ع وانّه كان ظاهرا بين
الخلق - ٩٠٦ قلت هلاك غيبة او هلاك
موت فقال الرضا ع هلاك موت والله قلت
فلعلّك منّي في تقيّة - ٩٤٧ لما حمل الى
هرون جاء اليه هشام بن ابراهيم فركب
الى فضل بن يونس فدخل اليه حاجبه
٩٥٧ فصار ابن فضّال الى ابي الحسن ع
فقيل له فاين عبد الله فقال قد نظرنا في
الكتب فلم نجد لعبد الله شيئا - ١٠٦٧
كما يدفع عن اهل بغداد بابي الحسن الكاظم ع
١١١١ انّ عثمان بن عيسى الرواسي كان وكيله
وفي يده مال فسخط عليه الرضا ع - ١١١٧ ان
يحيى بن خالد سمّ موسى بن جعفر ع في ثلثين

رطبة قال فما كان يعلم انها مسمومة ١١٢٣

❀ موسى بن جعفر بن ابراهيم بن محمد :
نے ١٠٠٥ : بهذا الاسناد اى بخط جبريل
بن احمد حدثنى موسى ... الخ وفى السندين
السابقين : جبريل بن احمد حدثنى موسى
بن جعفر بن وهب ، فالظاهر ان الصحيح :
موسى بن جعفر عن ابراهيم بن محمد ، او غير ذلك
يروى عن : كتبت اليه جعلت فداك ١٠٠٥
عنه : جبريل بن احمد - ١٠٠٥ ،

❀ موسى بن جعفر بن وهب : البغدادى
يروى عن ابراهيم بن شيبة - ٩٩٥
" احمد بن حاتم بن ماهويه - ٧
" عروه - ١٠٠٣
" على بن اشيم - ٢٤٥
" على بن قصير - ٢٤٣
" محمد بن ابراهيم - ١٠٠٣
عنه : جبريل بن محمد الفاريابى - ٧
٢٤٣ ، ٢٤٥ ، ٩٩٥ ، ١٠٠٣ ، ١٠٠٣

❀ موسى بن سعدان : الحناط الكوفى
يروى عن عبد الله بن القاسم - ٧٠٩ ،
عنه : محمد بن الحسين - ٧٠٩ ،

❀ موسى بن سلام : لم ار له ذكرا
يروى عن حبيب الحنفى - ٥٥٣
" حكم بن مسكين - ٩٩٩
عنه : ابو سعيد الادمى - ٩٩٩
" محمد بن الحسين - ٥٥٣

❀ موسى السواق : قال نصر : موسى
السواق له اصحاب علينا ويبذ يقعون فى
السيد محمد رسول الله ص - ١٠٠١

❀ موسى بن صالح : قال هشام المشرقى
استأذنت الجماعة على ابى الحسن الثانى ع فى
سنة تسع وتسعين ومائة فحضرنا ستة
عشر رجلا على بابه فخرج مسافر ، فلما
خرجوا خرج مسافر فدعانى وموسى وجعفر
بن عيسى ويونس - ٩٥٦

❀ موسى بن طلحة : القتى .
يروى عن ابى محمد اخى يونس - ٦٠٧
" بعض الكوفيين - ٦٠٦
عنه : احمد بن محمد بن عيسى - ٦٠٦ ، ٦٠٧

❀ موسى بن عبد الله :

يروى عن عمرو بن شمر - ٣٤٥
عنه : زيد الحامض - ٣٤٥
موسى بن عمران : منزلة هارون منه ٤٧، ان موسى بن عمران اختار قومه سبعين، فقال يارب اصحابي فقال - ٤٤٥، ان رسول الله ﷺ افضيت اليه صحف ابراهيم وموسى عليهما السلام ٣٠٣، قال الرضاء اما والله لولا ان موسى قال للعالم ستجدني ان شاء الله صابرا ما سأله عن شيء - ٧٠٠ قال ابو عبد الله ان عندي الواح موسى وعصاه وان عندي الطست التي كان موسى يقرب فيها ٨٠٢، وما يدريك ان موسى قد شق ثوبه على هرون - ١٠٨٤، ١٠٨٥،
موسى بن القاسم البجلي : ابن معاوية
يروى عن ابراهيم بن ابي البلاد - ٣٣٠
" حنان بن سدير - ٥٨٠
" صفوان - ٨٢، ٣٢٧
" علي بن جعفر - ٨٧٠
عنه : جعفر بن محمد المدائني - ٨٢، ٨٠٥
" الحسن بن خرزاذ - ٣٢٧، ٣٣٤
" محمد بن اسمعيل - ٨٧٠
موسى المرقي : كذلك في النسخة بالحروف المهملة، وفي النسخ: الرقي، - المشرقي. ويظهر من الممقاني انه موسى بن صالح المشرقي.
يروى عن ابي الحسن الثاني - ٤٨٣
عنه : جعفر بن عيسى - ٤٨٣
موسى بن مصعب : لم ار له ذكرا.
يروى عن شعيب - ١١٦
عنه : يونس بن عبد الرحمن - ١١٦
موسى بن معوية بن وهب : ليس له ذكر
يروى عن علي بن سعيد - ١١٩
عنه : جبريل بن احمد - ١١٩
موسى بن يسار : وفي اغلب النسخ: موسى بن بشار الوشاء. وفي ١٩٩ في النسخة وفي د، هـ : محمد بن يزداد عن محمد بن الحسين وعن موسى بن يسار، فيكون الراوي عنه محمد بن يزداد.
يروى عن ابي بصير - ٤١٤

« داود بن النعمان - ٣٦٣
« عبدالله بن الزبير - ١٩٩
« عبدالله بن شريك - ١٢٨، ٥٥٦
عنه : محمد بن الجمهور القمي - ٣٦٣، ٤١٣
« محمد بن الحسين بن ابي الخطاب ١٢٨، ٥٥٦
« محمد بن يزداد - ١٩٩

❀ موفق : قال ابوطالب دخلت على ابي جعفر الثاني في آخر عمره، فخرجت فلقيت موفقا - ٩٤، قال محمد بن سنان فقدمنا فقلنا للموفق اخرجه الينا وهو في صدره - ١٠٩٣

❀ ميثم بن يحيى التمار مولى بني اسد : من حواري امير المؤمنين ع، قال له حبيب بن مظاهر : لكأني بشيخ اصلع ضخم البطن يبيع البطيخ قد صلب في حب اهل بيت نبيه ١٣٣، قال والله ما نبتت هذه النخلة الا لي ١٣٤، فنظر الى الريح فقال ما تمر الساعة ١٣٥، قال استأذنت على ام سلمة ثم قال لابن عباس سلني ما شئت من تفسير القرآن، ثم قال كيف بك اذا رأيتني مصلوبا، حتى ارسل عبيدالله بن زياد فصلبه ١٣٦، من ولده : حمزة بن ميثم، وعمران بن ميثم، وصالح بن ميثم ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، اني اخرج العام الى مكة فاذا قدمت القادسية راجعا ارسل الي هذا الدعي ابن زياد، قال ابوحكيم : فاجتمعنا سبعة من التمارين فاحتملنا جنازته ١٣٨، دعاني علي ع فقال : كيف انت اذا دعاك دعي بني امية، فصلب على باب عمرو بن حريث فقال للناس سلوني لاخبركم بعلم ما يكون ١٣٩، اني دار امير المؤمنين ع فنادى ايها الناس فوالله لتخضبن لحيتك، فقال صدقت وانت والله لتقطعن يداك - ١٤٠، وكنيته ابوصالح - ١٣٨، عمران بن ميثم ١٨٢، صالح بن ميثم ١٨٣،
يروي عن امير المؤمنين ع ١٣٩
عنه : ابوخالد التمار - ١٣٥،
« ابوحكيم (حكيم ابوسدير) ١٣٨،
« حمزة بن ميثم - ١٣٦
« يوسف بن عمران الميثمي - ١٣٩

❀ مَیسر : اختہ حبّی الّتی اقامت بمکّۃ ثلثین سنۃ حتّی ذھب اھلھا فالحّ میسر علی ابی عبداللہؑ ۷۹۱

یروی عن ابیجعفرؑ - ۴۴۸

❀ مَیسَر بن عبدالعزیز : ودخل علینا صاحب الزطی فقال لہ ابوعبداللہؑ : یامیسر الست علی ھذا ۲۳۳، قال لی ابوعبداللہؑ رأیت کانّی علی جبل فیجیئ الناس فیرکبونہ، انت منھم وصاحبک الأحمر ۴۴۳، ۴۴۴، انّ میسر بن عبدالعزیز کان کوفیا وکان ثقۃ ۴۴۶، قال انّی لاظنّک یامیسر وصولا لقرابتک ۴۴۷، ۴۴۸، قال حنان بن سدیر کنت عند ابی ابیعبداللہؑ ونحن فی سنۃ ثمان وثلثین ومأۃ فقال میسر بیاع الزطی - ۵۲۴،

یروی عن ابیجعفرؑ - ۱۱۵

〃 ابیعبداللہؑ - ۴۴۳

عنہ : ابن بکیر - ۴۴۳

〃 ابوجمیلہ - ۱۱۵

❀ میمون : قال زکریّا بن آدم انّ الّذی منعنی من بعث المال الی ابیجعفرؑ ھو اختلاف میمون ومسافر - ۱۱۱۵

❀ میمون بن عبداللہ ،

یروی عن ابیعبداللہؑ - ۷۴۱

عنہ : ھیثم بن واقد - ۷۴۱

❀ میمون بن مھران :

یروی عن علیؑ - ۱۴۳

عنہ : محمد بن زیاد - ۱۴۳

❀ میمون النحّاس : ابن یوسف

یروی عن محمد بن الفضیل - ۸۶۸

عنہ : ابوعلی الفارسی - ۸۶۸

❀ ناجیۃ بن عمارۃ الصیداوی : ھو نجیّۃ واسم آخر ایضًا ناجیۃ بن ابی عمارۃ وقال ابوعبداللہؑ انج نجیّۃ فسمّی بھذا ۳۸۹، وکان رجل من اصحابنا یقال لہ نجیّۃ القوّاس ۳۸۹

❀ نجاح بن سلمۃ : ابوعون الأبرش قرابتہ - ۱۰۸۴، ۱۰۸۵

❀ نجیّۃ بن الحارث : شیخ صادق کوفی صدیق علیّ بن یقطین - ۸۵۲

❀ نشیط بن صالح : کان نشیط وخالد یخدمان اباالحسنؑ - ۸۵۵، نشیط قرابۃ

لمروك بن عبيد بن صالح - ٨٥٦
يروى عن خالد الجواز - ٨٥٥
نصر بن شعيب : هكذا في ٣٢٥ وفي ٣٢٥ - نضر بالضاد المعجمة .
" ابان بن عثمان - ٣٢٥،
يروى عن عمه زرارة - ٣٢٥،
عنه : ابراهيم المؤمن - ٣٢٥،
" محمد بن الحسين بن ابي الخطاب - ٣٢٥،
نصر بن الصباح البلخي : من الغلاة ومن اركانهم كما ٥٨٤، وابو القاسم ٤٤، و في النسخ الخطية في ٨٣٩ نصر بن الحجاج .
يروى عن احمد بن محمد بن عيسى - ٨، ٥٠٧، ٥٠٨، ٩٨٩
" اسحق بن محمد البصري - ٤٢، ٤٤، ١٢٥، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٦٣، ٣٦٤، ٥٠٥، ٥٨٤، ٥٩٧، ٧٤٨، ٨٠٤، ٨٩٦، ١٠٤٣، ١١٤٦
" الحسن بن علي بن ابي عثمان - ٤٧١، ٦١٩، ٧٦٨
" فضل بن شاذان - ٣٧٣، ٤٦٩
" حكى عن ابن ابيعمير - ٥٩٢
" رفعه عن محمد بن سنان - ٥٩٢
عنه : الكشي - ٨، ٤٢، ٤٤، ١٢٥، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٣، ٤٦٩، ٤٧١، ٥٠٥، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٨٤، ٥٩٢، ٥٩٧، ٦١٩، ٦٢٦، ٦٤٥، ٦٨٤، ٧٤٨، ٧٦٦، ٧٦٨، ٨٠٤، ٨٣٠، ٨٣٩، ٨٩٦، ٩٢٧، ٩٨٩، ٩٩٥، ٩٩٨، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٢١، ١٠٣٠، ١٠٣٢، ١٠٣٤، ١٠٤٣، ١٠٤٦، ١٠٦٦، ١٠٦٩، ١٠٧٢، ١٠٧٨، ١٠٨٢، ١٠٩٥، ١١٠٣، ١١١٧، ١١١٩، ١١٢٤، ١١٢٥، ١١٢٨، ١١٣٧، ١١٤٠، ١١٤٦
نصر بن قابوس : كنت عند ابي الحسن في منزله فاخذ بيدي فوقفني على بيت من الدار فدفع الباب فاذا على ابنه - ٨٤٨ قلت لابي الحسن اني سألت اباعبدالله عن الامام من بعده ، فاخبرني عن الامام من ولدك ؟ قال ابني علي ، فدل هذا الحديث على منزلة الرجل من عقله واهتمامه - ٨٤٩،
يروى عن ابي الحسن ٨٤٨، ٨٤٩،
عنه : سعيد بن ابي الجهم - ٨٤٩

عنه : سليمان الصيدى - ١٤٨،
النصيبى : هذا اللقب مشترك بين عدة منهم محمد بن سلمة وحماد بن عمرو .
يروى عن ابيعبدالله ع - ١٩
عنه : عبدالله بن محمد بن نهيك - ١٩
النضر : وقد كتبت الى النضران ينتهى عن ابراهيم بن محمد الهمدانى وكتبت الى ايوب امرته - ١١٣٦
نضر بن سويد : الصيرفى الكوفى .
يروى عن محمد بن لبيد - ٢٢
« يحيى الحلبى - ٤٤٣، ٥٢١
رفعه الى ابيعبدالله ع - ١١٦
عنه : محمد بن عيسى - ٢٢، ٤٤٣، ٥٢١، ١١٦
النظام : قال النظام لهشام بن الحكم ان اهل الجنة لا يبقون ابدا فقال انهم يبقون بمبق - ٤٩٣
نعمان بن ثابت : [ابوحنيفة] ولم يلبسوا ايمانهم بظلم ، قال الصادق ع : هذا ما احدث زرارة وابوحنيفة - ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٩، قال ما عندى فى هذا شئ ولكن عليك بمحمد بن مسلم فانه يجزيك فما افتاك به فعودى الى ٢٧٥، قال له مؤمن الطاق ولكن امامك من المنظرين ٣٢٩، قال لمؤمن الطاق بلغنى عنكم معشر الشيعة ان الميت منكم اذا مات كسرتم بيوته ٣٣٢، قال حريز دخلت على ابيحنيفه وعنده كتب كاد ث تحول فيما بيننا وبينه فقال لى هذه الكتب كلها فى الطلاق ٧١٧
نعيم بن دجاجة الأسدى : مر رسول علىع الى بنى اسد فقام نعيم، فبعث اليه علىع فامر به ان يضرب - ١٤٤ - اقول يظهر كونه من بنى اسد وفيهم وانه معتقد قلبا ومتخلف فى الأعمال والعبادات و مقصر ولذا قال ع فى حقه فهذه بهذه .
نعيم بن عبدالله : حدث عن جعفر بن محمد انه قال ودع على بن ابيطالب ابنه بخيلات ينبع - ٧٤١ - اقول - هذا حديث ضعيف السند
نهاس بن فهم : ابوالخطاب، كوفى روى عن عمرو بن عثمان - ٤٥
عنه : يوسف بن يعقوب - ٤٥

❁ نوح بن ابراهيم الخارقي : وقع تحريف في هذه الجملة في ٧٩٤.
يروى عن ابي عبد الله ع - ٧٩٤
عنه : جعفر بن احمد - ٧٩٤

❁ نوح بن دراج : كان من الشيعة وكان قاضي الكوفة فقيل له لم دخلت في اعمالهم؟ قال سألت اخي جميلا وكان دراج بقالاً، وكان نوح فخاره، وكان يكتب الحديث وكان ابوه يقول لو ترك القضا لنوح، ثقة - ٤٦٨،
يروى عن ابي المضبار - ٤٢١
عنه : عاصم بن عمار - ٤٢١،

❁ نوح بن صالح البغدادي : قال ابو عبد الله الشاذاني كنت بالعراق وكان يضيق صدري عن الصلوة معهم فشكوت ذلك الى فقيه هناك يقال له نوح بن شعيب ع ١٠٥، اقول : يظهر من ذكر الرواية تحت عنوان نوح بن صالح انهما واحد وانه من فقهاء الشيعة، ولعل كل واحد من الاطلاقين باعتبار.

❁ نوفل بن الحارث بن عبد المطلب : و من ولده اسمعيل بن الفضل الهاشمي ٣٩٣

❁ هرون : مات هشام في ايام الرشيد ٤٧٥، وكان هرون لما بلغه عن هشام مال اليه قال هرون ليحيى فاجمع عندك المتكلمين وقال هرون شديدك بهذا واصحابه وعبث الى ابي الحسن موسى ع فحبسه - ٤٧٧ اتى محمد بن اسمعيل بن جعفر باب هرون بثياب طريقة، قال خليفتان في الارض موسى بن جعفر بالمدينة وانت بالعراق - ٤٧٨، فدخل يحيى على هرون فاخبره فارسل من الغد في طلب هشام - ٤٨٠، اما جوير بن لا يفلح ابدا فقتله هرون بعد ذلك - ٧٤٢، وبقي ابو الحسن ع في الحبس اربع سنين وكان حبسه هرون - ٨٠٥ قال الرضا ع اتريد ان آتي بغداد واقول لهرون انا امام مفترض الطاعة - ٨٨٣، فقال الرضا ع ليس على من هرون بأس - ٨٨٤، ضرب ابن ابي عمير مائة خشبة وعشرين ايام هرون تولى ضربه السندي - ١١٠٦

هارون بن الحسن بن محبوب: البجلي.
يروى عن الحسن بن زرارة - ٢٢١
« الحسين بن زرارة - ٢٢١
« محمد بن عبد الله بن زرارة - ٢٢١
عنه: سعد بن عبد الله - ٢٢١

هارون بن خارجة: الصيرفي.
يروى عن زيد الشحام - ٦٨
« ابي عبيد الله ع - ٢٣٩، ٥٥٤
عنه: ابراهيم بن عبد الحميد - ٦٨
« محمد بن سنان - ٥٥٤
« يونس بن عبد الرحمن - ٢٣٩

هارون بن سعد العجلي: قال الرجل لأبي عبد الله ع اعرف من خير البرية وافضلها وسيدهم هرون قال ع: رأس العجلية أما سمعت قوله تع - ان الذين اتخذوا العجل ٤١٨، قال داود بن فرقد كنت صليت عند القبر واذا برجل خلفي يقول اتريدون ان تقتدوا من اضل الله، فاذا هو هرون بن سعد - ٦٤٠، ٦٤١

هارون بن عمران: اوتي علم المنايا والوصايا - ٤٧ منزلة من موسى ٤٧

هاشم بن ابي هاشم: قد تعلم من محمد بن بشير بعض تلك المخاريق فصار داعية اليه بعده - ٩٠٧ قال ابو جعفر الثاني ع هذا ابو العمر وجعفر بن واقد وهاشم اسماء كلوا بنا الناس يدعون الى امامة علي ابي الخطاب ١٠١٣

هاشم بن عتبة بن ابي وقاص المرقال: كان مع علي ع خمسة نفر من قريش ومنهم هاشم ١١١

هاشم بن القاسم: ابو النضر الليثي عالم يروى عن شعبة - ٦٣
عنه: عبيد بن محمود - ٦٣

هانئ بن هانئ: الهمداني الكوفي، عالم يروى عن علي ع - ٦٧، ٦٧
عنه: ابو اسحق - ٦٧، ٦٧

هذيل:
عنه: ابو قيس الأودي - ٦٥

هرم بن حيان: من الزهاد الثمانية وكان مع علي ع ومن اصحابه - ١٥٤

هشام: وقد كان علي بن حديد يظهر في الباطن الميل الى يونس وهشام - ٩٥٢

فقلت نستعين بك يا سيدى على هذين الشيخين يونس وهشام وهما حاضران وهما ادبانا الكلام - ٩٥٦، اقول: فى صدر الرواية استأذنت على ابى الحسن الثانى فى سنة تسع وستين ومائة، وقف بعض من يخالف ليونس والفضل وهشاما قبلهم فى اشياء واستشعر فى نفسه بعضهم ١٠٢٩، اقول - الظاهر ان المراد هشام بن الحكم

يروى عن ابى خالد الكابلى - ١١،

« زرارة - ٤٢٣،

عنه: ابن ابى عمير - ٤٢٣،

❀ هشام بن ابراهيم الجبلى وهو المشرقى: كذلك فى النسخ الخطية، وفى المطبوعة: الخثلى، يقول استأذنت لجماعة على ابى الحسن ع فى سنة تسع وستين ومائة فحضروا وحضرنا ستة عشر رجلا على ابى الحسن الثانى ع فقال ثقة ثقة - ٩٥٦ -

راجع هشام المشرقى.

يروى عن ابى الحسن الخراسانى - ٢٢٩، ٩٥٦

عنه: العبيدى - ٢٢٩، ٩٥٦

❀ هشام بن ابراهيم [العباسى]: ذكر الرضاء العباسى فقال هو من غلمان ابى الحرث يونس بن عبد الرحمن - ٤٩٧، لما حمل موسى بن جعفر ع الى هرون جاء اليه هشام بن ابراهيم العباسى فقال له اقض حاجة هشام فقضاها - ٩٥٧، ان هشام بن ابراهيم زعم انك احللت له الغناء فقال ابو الحسن ع كذب الزنديق انما سألنى عنه - ٩٥٨، قال ابو الحسن ع لعن الله العباسى فانه زنديق و صاحبه يونس - ٩٥٩، قال الرضاء ان العباسى زنديق وكان ابوه زنديقا - ٩٦٠، قال العباسى للرضاء لا تدخل فيما سألك امير المؤمنين قال فانت ايضا على - ٩٦١، كان من الشيعة فكتب كتب الزندية وكتب آيات امامة العباس ثم دس الى من تعزز به واختفى واطلع السلطان - ٩٦٢،

يروى عن الرضاء ع ٩٦١

عنه: ابو طالب ٩٦١،

❀ هشام بن احمر: دخلت على ابى عبد الله ع وانا اريد ان اسأله عن المفضل - ٥٨٥،

روى عن اسعيد الله - ٥٨٥
عنه : اسد بن ابى العلاء - ٥٨٥

هشام بن الحكم : اصله كوفى ومولده ومنشأه بواسط وتجارته ببغداد، وهو مولى كندة مات سنة تسع وسبعين ومائة مالكوفة ٤٧٥، قال عمرو بن بزيع كان ابن اخى هشام جهميا خبيثا فهم فسأله، فانصرف الى ابى عبد الله وترك مذهبه، واعتل علته التى قبض فيها ٤٧٦، كان يحيى بن خالد وجد على هشام شيئا من طعنه على الفلاسفة واحب ان يعزبه الى هرون، قال هشام لست آمن لان هذا الملعون يحيى قد غيرنى على وعزمت ان اشخص الى الكوفة واحرم الكلام، فمضى هشام فخرج يحيى فسلم عليه وعلى القوم، قال يحيى وهولاء القوم قد تراضوا بك حكما، فخرج على وجهه الى المدائن، ثم صار الى الكوفة وهو يعقب علته ومات فى دار ابن اشرف، قال الميثمى انه كان عضدنا وشيخنا والمنظور اليه فينا ٤٧٧، قال يونس قلت لهشام انهم يزعمون ان ابا الحسن بعث اليك يامرك ان تسكت قال هشام فكففت عن الكلام حتى مات المهدى - ٤٧٩، فارسل الى طلبه فلم يوجد فلم يلبث الا شهرين حتى، وزعم يونس ان دخول هشام على يحيى بعد ان اخذ ابو الحسن بدهر - ٤٨٠، قال ابو الحسن قولوا لهشام يكتب الى بما يرد به القدرية - ٤٨١، قال هشام ان الهواء شيء مخلوق فقال قل يا هشام - ٤٨٢، فقلت ان هشام ضال مضل شرك فى دم ابى الحسن فما تقول فيه نتولاه - ٤٨٣، وبلغ من عنايته به انه سرح اليه خمسة عشر الف درهم وقال له اعمل ٤٨٤، سرح اليك مع عبد الرحمن ان امسك عن الكلام، فامسك حتى - ٤٨٥، كان عبدا ناصحا اوذى - ٤٨٦، فى حاجة له فما قام بها غير هشام - ٤٨٧، قال عبد الرحمن امرنى ان آمرك ان لا تتكلم، اليس لك ان تشرك فى دم - ٤٨٨، انى اريد شراء بعير فما ترى - ٤٨٩، قال ابو عبد الله الا تعجب كيف صنعت بعمرو بن عبيد، يا هشام من

علمك هذا - ٤٩٠، سألت اباعبدالله بمنى
عن خمسمائة حرف - ٤٩١، كان يقول اللهم
ما علمك واعمل من خير - ٤٩٢، فقال هشام
ان اهل الجنة يبقون بمقى لهم - ٤٩٣، فقال
الشامي اريد ان اتكلم في الامامة فقال لهشام
بن الحكم كلمه يا ابا الحكم فقال لهشام علمه،
ويأتي الشامي بهدايا اهل الشام - ٤٩٤،
ما كان اذبه عن هذه - ٤٩٥، فهو الذي
صنع بابي الحسن ما صنع - ٤٩٦، وهشام
من غلمان ابي شاكر - ٤٩٧، انك هشا
فقل له اليسرك ان تشرك في دم - ٤٩٨،
اصلي خلف اصحاب هشام بن الحكم - ٤٩٩،
فسألوه ان يناظر هشام بن سالم، وقال
عبدالرحمن لهشام كفرت - ٥٠٠، وزعم
يونس وهشام ان الله شيء لا كالاشياء،
فقال: قل بما قال مولى آل يقطين وصنا
٥٠٣، ومضى هشام بن الحكم، وكان يونس
بن عبدالرحمن خلفه - ١٠٢٥،
اقول - يظهر من (٤٧٧) ان كنيته ابو محمد
يروي عن ابي الحسن - ٤٨٩

" ابيجمزه - ٣٥٥
" ابيعبدالله - ٣١٤، ٤٠١، ٤٩١،
٥٤٧، ٥٦١، ٦٥١.
" اسمعيل بن جابر - ٥٨٦
" حجر بن زائده - ٣٠٣
عنه: ابن ابيعمير - ٣٠٣، ٣٥٥، ٥٤٧،
٥٦١، ٥٨٦، ٦٥١
" الحسن بن علي الوشاء - ٤٨٩
" علي بن معبد - ٤٩١
" عمن روى عنه مرفوعا - ٣١٤
" يونس بن عبدالرحمن - ٤٠١، ٤٩٢
❀ هشام بن سالم: الجواليقي: ان
عبدالرحمن بعث من جانب ابي الحسن اليه
ان اسأله عن الكلام - ٤٨٥، فقال الشامي
اريد ان اكلمك في التوحيد فقال الصادق
لهشام بن سالم كلمه - ٤٩٣، اجتمع هشام
بن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن درّاج
وعبدالرحمن بن الحجاج ومحمد بن حمران وسعيد
بن غزوان وسألوا هشام بن الحكم ان يناظر
هشام، فرضي هشام ان يتكلم عند محمد هشا

٥٠٠، قال كلمت رجلاً بالمدينة في الامامة
٥٠١، كنا بالمدينة بعد وفاة ابي عبيد الله
انا ومؤمن الطاق حتى ورد لي باب ابي
الحسن موسى ع فاقعد لي عبد الله بالمدينة
غير واحد ليضربوني - ٥٠٢، زعم هشام
بن سالم ان لله صورة - ٥٠٣، انه كان
يكسر حنيين الف درهم - ٥٠٤، وان هشا
بن سالم ناظر محمد بن بشير فاقره - ٩٠٧
يروى عن ابي الحسن ع ٤٨١، ٥٠٢
" ابجمرة الثمالي - ١٧٣
" ابي عبيد الله ع - ٧٩، ١٧١، ١٩٠، ٢٩٠
٣٧٩، ٥٢٦، ٦٧٨
" ابي بصير - ٥٠٢
" الحجال - ٥٠١
" الحسين بن بشر - ٩١
" الوشاء - ٢٥٩
" يونس بن يعقوب - ٤٩٤
هشام بن عبد الملك : حج في خلافة
عبد الملك والوليد فطاف بالبيت فلم
يقدر ان يستلم، اذا قبل السجاد فتنحى
الناس فقال رجل من هذا ؟ فقال الفرزدق
: هذا الذي تعرف البطحاء وطأته - ٢٠٧،
اقول - بويع عبد الملك بن مروان سنة ٦٥ ه
وتوفي - سنة ٨٦، وكتب عهد ولاية ابنه
الوليد للناس سنة - ٨٤، فلعل حج هشام
كان في سنة ٨٤ الى ٨٦ حتى يصح اطلاق
خلافتهما، او ان الصحيح في العبارة كانت بصورة
الترديد، هكذا - عبد الملك او الوليد،
فان السجاد توفي سنة ٩٥، وصرح ابن
خلكان (هام) بان ذلك كان في خلافة
عبد الملك، واما هشام بن عبد الملك فبويع

في سنة ١٠٤ بعد ان توفي الوليد في سنة ٩٦
وبعد ان توفي سليمان بن عبد الملك في
سنة ٩٩ وبعد ان توفي عمر بن عبد العزيز
بن مروان فيسنة ١٠١، جن جابر فلبثنا اياما
فاذا كتاب هشام قد جاء يحمله اليه - ٣٤٤،
قال رجل خرجت مع جابر لما طلبه هشام حتى
انتهى الى السواد - ٣٤٤، ولد يونس في آخر
زمان هشام بن عبد الملك وبقيطين لم يكن ٩٢

❀ هشام بن المثنى:
يروى عن سدير - ١٩٧
عنه : ابن ابي عمير - ١٩٧

❀ هشام المشرقي : انه دخل على ابي
الحسن الخراساني فقال ان اهل البصرة
سألوا عن الكلام - ٩٣٤، اقول - راجع
هشام بن ابراهيم الجبلي -
يروى عن الرضاء - ٩٣٤
عنه : محمد بن عيسى - ٩٣٤

❀ هند بن الحجاج : قال ابو الحسن
لبشار مولى السندي اذهب الى سجن
القنطرة فادع لي هند بن الحجاج، قال له
ان شئت رجعت الى منزلك، وهو من اهل
الصيمرة وان قصرت لبين - ٨٢٧،

❀ الهيثم بن ابي مسروق : لابي مسروق
ابن يقال له الهيثم يذكران بخير وكلاهما
فاضلان - ٦٩٠

يروى عن الحسن بن محبوب - ٢١٤
عنه : سعد بن عبد الله القمي - ٢١٤

❀ هيثم بن حفص العطار :
يروى عن حمزة بن حمران - ٢٣٣
عنه : ربعي - ٢٣٣

❀ هيثم بن عبد الله (ابو كهمس) :
قال دخلت على ابي عبد الله فقال شهد
محمد بن مسلم عند ابن ابي ليلى بشهادة فردّه
فاذا صرت الى الكوفة فائت ابن ابي ليلى ٢٧٧
يروى عن ابي عبد الله - ٢٧٧
عنه : الحسن بن علي بن فضال - ٢٧٧

❀ هيثم بن واقد :
يروى عن ميمون بن عبد الله - ٧٤١
عنه : عبد الله بن عبد الرحمن - ٧٤١

❀ واصل : طلبت ابا الحسن بالنورة

فسددت مخرج الماء - ١١٤٤

يروى عن ابي الحسن ع - ١١٤٣

عنه : ابو علي محمد المحمودي - ١١٤٤

❀ واصل بن سليمان :

يروى عن عبد الله بن سنان - ١١٩

عنه : عبد الله بن عبد الله الواسطي - ١١٩

❀ وردبن زيد : قلت لابي جعفر ع جعلني فداك قدم الكميت - ٣٦١

يروى عن ابي جعفر ع - ٣٦١

عنه : الحارث بن المغيرة - ٣٦١

❀ (وردان) ابو خالد الكابلي : ولقبه كنكر وهو الكشي انه من حواري علي بن الحسين ع ٢٠٠ قال ابن شاذان لم يكن في اول امر السجاد ع الا خمسة انفس منهم ابو خالد الكابلي واسمه وردان ولقبه كنكر - ١٨٤ كان ابو خالد يخدم محمد بن الحنفية دهرا حتى قال ان الامام علي بن الحسين علي وعليك وعلى كل مسلم فاقبل ابو خالد ١٩٢ خدم علي بن الحسين ع دهرا ثم اراد ان ينصرف الى اهله فاتى اليه وشكى - ١٩٣ ارتد الناس بعد قتل الحسين ع الا ثلثة منهم ابو خالد ثم كثروا ١٩٤ فهرب الى مكة ونجى من الحجاج ١٩٥ قال ابو جعفر يا ابا خالد ان صاحب الطاق يكلم الناس فيطير وينقض وانت ان فتوك لن يطير ٣٢٧

يروى عن ابي جعفر ع ١

" ابي عبد الله ع ٣٢٧

" علي بن الحسين ع ١٩١

" عن مؤمن الطاق ٣٢٧

" عبد الرحمن بن الحجاج - ٣٢٧

وعنه : هشام ١١

❀ الوليد : ان هشام بن عبد الملك حج في خلافة عبد الملك والوليد فطاف ٢٠٧ اقول - بويع وليد بن عبد الملك بعد موت ابيه سنة ٨٦ وتوفي سنة ٩٦ . قال عبد الحميد دخلت المسجد حين قتل الوليد فاذا الناس مجتمعون ، فاتيتهم فاذا جابر الجعفي ٣٣٧

❀ وليد بن صبيح : قال ابو عبد الله يرحم الله وليد بن صبيح وابنه العباس ٥٧٩

يروى عن ابيعبدالله - ٢٤٧، ٢٦٦، ٧١٠
" زرارة - ٢٦٦
عنه : ابراهيم بن عبدالحميد - ٢٦٦، ٧١٠
" محمد بن حمران - ٢٤٧
❀ وليد بن عقبة : يظهر من ١٣٨
حياته فى سنة ٨٠ وسكونه بالكوفة و
شهرته بها .
❀ وهب : كان عبدًا سنديًا مملوكا
لجرير بن عبدالله البجلى وكان زرّادًا افضا
الى امير المؤمنين ع والحسن بن محبوب بن وهب
بن جعفر بن وهب من نسله - ١٠٩٣،
❀ وهب بن جميع مولى اسحق بن عمار :
قال ابن فضال ما سمعت فيه الا خيرًا ٣٤٣ ع
❀ وهب بن عبدربّه : شهاب وعبد
الرحمن وعبدالخالق ووهب لد عبد ربّه
من موالى بنى اسد ٧٧٨، كلهم خيار فاضلون
كوفيون - ٧٨٣
❀ وهب بن وهب ابو البخترى : اسمه
وهب بن وهب بن كثير بن زمعة بن الاسود
صاحب رسول الله ص وكان ابو البخترى من
اكذب البرية - ٥٥٨، انه كان يحدث ان
النار تسأمر فى قريش سبع مرات، وقال ابو
الحسن ع لقد كذب على الله وملائكته ورسله
انى قوم جعفرا فذكر والده خطبته ام ابى البخترى
فقال لهم ما افعل - ٥٥٩،
❀ وهيب بن حفص : النهاس
يروى عن ابى بصير - ١٨
عنه : ابن ابيعمير - ١٨
❀ وهيب بن حفص الجريرى :
يروى عن ابى حيان البجلى - ١٣١
عنه : على بن محمد بن عبدالله الخياط ١٣١
❀ ياسر : والد عمار، قتله قريش مع
زوجته ام عمار - ٥٧
❀ ياسر الخادم : خادم الرضاء
يروى عن ابى الحسن الثانى ع - ٩٣٩
عنه : محمد بن عيسى - ٩٣٩
❀ ياسين الضرير البصرى : الزيات
يروى عن حريز - ٢٧٦
عنه : محمد بن عيسى - ٢٧٦
❀ يحيى بن آدم : ابن سليمان الاموى، عالم

يروى عن اسرائيل - ٦٦
" سفيان - ٦٦
" شريك - ١١٥
عنه : فتح بن عمرو الوزاق - ٦٦
يحيى بن ابراهيم : الظاهر انه ابن ابى كبلا
يروى عن نشيط - ٨٥٥،
عنه : الحسن بن موسى - ٨٥٥،
ابو زكريا يحيى بن ابى بكر : القزويني.
يروى عن هشام بن الحكم مرسلاً - ٤٩٣
عنه : على بن محمد بن قتيبه - ٤٩٣
يحيى بن ابى حبيب :
يروى عن الرضاء - ٢٢٥
عنه : محمد بن عمرو سعيد الزيات - ٢٢٥
يحيى بن ابى عمران : كتب ابو الحسن الرضا
الى يحيى بن ابى عمران واصحابه واذا فيه عافاكم
الله - ١٠٤٣
يحيى بن ابى القاسم ابو بصير : شهدنا
محمد بن عمران في منزل على ابن ابيحمزه وعنده
ابو بصير، فقام ابو بصير بن ابى القاسم وقال
سمعت من ابيجعفرؑ منذ اربعين سنة - ٩٠١،
قال كذب ابو بصير ليس هكذا حدثه انما قال
ان جاءكم عن صاحب هذا الامر - ٩٠٢، وابو
بصير هذا يحيى بن القاسم يكنى ابا محمد قال انما
بالغلو فلا لكن كان مخالطا - ٩٠٣، راجع ابا بصير
يروى عن ابيجعفرؑ - ٩٠١
" ابيعبدالله - ٩٠٢
عنه : على بن اسمعيل بن يزيد - ٩٠١
عنه : يعقوب بن شعيب - ٩٠٢
يحيى بن ام الطويل : من حواري السجادؑ
٢٠، قال ابن شاذان لم يكن في اول امر السجادؑ
الا خمسة منهم يحيى - ١٨٤، ارتد الناس بعد
قتل الحسينؑ الا ثلثة منهم يحيى ثم كثروا ١٩٤،
قال ابو جعفرؑ انه كان يظهر الفتوة واذا مشى
وضع الخلوق على راسه ويمضغ اللبان ويطول
ذيله وطلبه الحجاج ليلعن ابا تراب فامر بقطع
يديه ورجليه وقتله ١٩٥،
يحيى الحلبى : وفى ٤٤٥ يحيى بن عمران
الحلبى، وفى ٥٠٨ يحيى بن عمران
يروى عن ابن مسكان - ٤٤٤
" ايوب بن الحر - ٤٤٥

ابيه عمران بن علی - ٥٢١
محمد بن سنان - ٥٠٨
مفضل بن عمر - ٥٣٣
عنه : ابن ابی عمیر - ٤٤٥
احمد بن محمد بن عیسی - ٥٠٨
نضر بن سوید - ٤٤٤، ٥٢١
یونس بن عبدالرحمن - ٥٣٣

یحیی بن حماد : قال ریان بن الصلت لابی عبدالله الشاذانی سألت هذه الشیخة الذین معنا فی القافلة یعنی ابا عبدالله الجرجانی ویحیی بن حماد - ١٠٣٧

یحیی الحانی : ابن عبدالحمید، قال فی کتابه المؤلف فی اثبات امامة امیر المؤمنین ع قلت لشریك - ٥٨٨
یروی عن شریك - ١٥٩

یحیی بن خالد البرمکی : قد وجد علی هشام بن الحکم شیئاً من طعنه، واحب ان یغری به هرون ویضریه علی القتل، فقال هرون أجمع عندك المتکلمین واکون انا، قال هشام لست آمن لان هذا الملعون یحیی قد تغیر علی الامور، وقال ایها الوزیر العلة تقطعنی عن ذلك، وان هرون قال لیحیی شدید ذلك هذا واصحابه - ٤٧٧، ان یحیی بن خالد یقول قد فسدت علی الرافضة دینهم، فدخل علی هرون فاخبره فارسل فی طلب هشام - ٤٨٠، قلت للرضاء ان یحیی بن خالد سئم ابالك موسی بن جعفر ع قال نعم ١١٢٣

یحیی بن عبدالله بن الحسن : قال ابن المغیرة کنت عند ابی الحسن ع انا ویحیی بن عبدالله فقال یحیی جعلت فداك انهم یزعمون انك تعلم الغیب - ٥٣٠ - اقول انه ابن الحسن بن علی ع صاحب الدیلم .

یحیی بن عمران الهمدانی : یمکن ان یکون متحدا مع ابن ابی عمران المتقدم .
یروی عن یونس - ٨٤٥
عنه : ابراهیم بن هاشم - ٨٤٥

یحیی بن قاسم الحذاء الأزدی : واقفی ٩٠١

یحیی بن مبارك : من اصحاب الرضا ع
یروی عن الرضاء کتب الیه - ٨٨٠
عنه : الحسن بن طلحة المروزی - ٨٨٠

❀ يحيى بن المثنّى : لم ار له ذكرًا .
يروى عن علىّ بن الحسن بن رباط - ٧١٨
عنه : احمد بن بشير - ٧١٨
❀ يحيى بن محمد : كذا فى النسختين ، و
فى نسخ آخر : يحيى بن محمد بن سديد الرازىّ
يروى عن سيبويه الرازى - ٨٢٢
عنه : حمدويه بن نصير - ٨٢٢
❀ يحيى بن نعيم : قال رأينا عبد السلام
بن صالح يسمع ولكن كان شديد التشيّع -
١١٤٨ ، فهو عامّى .
عنه : العبّاس الدورى - ١١٤٨
❀ يزيد ابو خالد القمّاط : قال لرجل
زيدىّ ان كان احد مفروض الطاعة ،
فقال ابو عبد الله ؑ اخذتم من بين يدىّ و
اسمه يزيد - ٧٧٤ ، ٧٧٥
يروى عن ابى عبد الله ؑ - ٧٧٤ ، ٧٧٥
» حمران - ١٥ ، ٥٩
» سلمان الكنانى - ٤٠٦
عنه : صفوان - ١٥
» علىّ بن رياب - ٧٧٤ ، ٧٧٥
» محمد بن سنان - ٥٩
» محمد بن فضيل - ١٥ ، ٤٠٦
❀ يزيد بن اسحق : قال ويحك يا علىّ
بن خطّاب فما تريد بعد هذا - ٨٩٥ ، اقول
يمكن اتّحاده مع الآتى .
❀ يزيد بن اسحق شعر : وكان من ارفع
الناس لهذا الامر قال خاصمنى اخى محمد و
كان مستوليًا ، فدخل على الرضاء فقال
انّ لى اخا وهو اسنّ منّى وهو يقول سل
صاحبك ان كان ، فوالله ما لبث ٤ ١١٢
❀ يزيد بن حمّاد :
يروى عن ابن سنان - ٩٤٠
» ابى الحسن ؑ - ٩٥١
عنه : مروك بن عبيد - ٩٤٠
» يعقوب بن يزيد ابن - ٩٥١
❀ يزيد بن خليفة الحارثى : دخل على
ابى عبد الله ؑ فقال وانت نجيب بن الحارث
بن كعب - ١١٤
❀ يزيد بن سعيد : الظاهر انّه عامّى
يروى عن شريك - ١٥٨

عنه : يعقوب بن شيبه - ١٥٨
يزيد بن سليط الزيدى : حديثه طويل - ٨٥٤
يزيد الصايغ : قال الفضل : الكذابون المشهورون ابو الخطاب يونس بن ظبيان ويزيد الصايغ - ١٠٣٣
يزيد بن معاويه : كتب الحسين ع الى معاوية : واخذك للناس ببيعة ابنك غلام حدث يشرب الخمر ويلعب بالكلاب ، وقال يزيد اجبر جوابا يصغر اليه نفسه وتذكر فيه اباه بشر فعله ، و قال معاوية اخطأنا - ٩٩ ، وبايع الناس يزيد يوم الجمعة - ١٣٥
يزيد بن هرون : السلمى احد اعلام العامة .
يروى عن عوام بن حوشب - ٧١
عنه : فتح بن عمرو الوراق - ٧١
يعقوب : رجل من اهل المغرب رجل طويل من اجسم ما يكون من الرجال قال ابو الحسن ع لشعيب يلقاك غدا رجل يسألك عنى فقل هو والله الامام ، فقال له يا يعقوب قدمت امس - ٨٣١
يعقوب الاحمر : قال كنا عند ابى عبدالله ع فدخل عليه زرارة - ٢٦٢
يروى عن ابى عبيدالله ع - ٢٦٢ ، ٣٦٨
« زرارة - ٣٦٨
عنه : ابراهيم بن عبدالحميد - ٢٦٢ ، ٣٦٨
يعقوب بن شعيب : ابن ميثم -
يروى عن ابى بصير - ٩٠٢
« صالح بن ميثم - ١٣٥
عنه : الحسن بن قياما الصيرفى - ٩٠٢
« صفوان - ١٣٥
يعقوب بن شيبه : وروى من جهته العامة عن يعقوب بن شيبه ١٥٧
يروى عن ابن عيينه - ١٦١
« خالد بن ابى يزيد العرنى - ١٦٠
« على بن حكيم الاودى - ١٥٧
« يزيد بن سعيد - ١٥٨
يعقوب بن يزيد : فى ٧٤٣ مطلق وفى ١١٣٨ يعقوب بن يزيد الكاتب الانبارى

کان کاتباً لابی دلف القاسم۔
یروی عن ابن ابیعمیر - ۳۵، ۸۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۳۸، ۴۷۰، ۴۹۸، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۶۲، ۷۳۰، ۷۴۳، ۸۶۷، ۸۷۴
" حسن بن علیّ بن فضّال - ۲۷۱، ۵۴۳
" حسن بن علی بن یقطین - ۱۰۹۸
" حسین بن بشّار - ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۵۰
" حمّاد بن عیسے - ۱۰۳، ۵۷۰
" سلیمان بن الحسین الکاتب - ۸۲۴
" عبّاس بن عامر القصبانی - ۵۲۰
" علیّ بن حدید - ۲۵۲
" علیّ بن مهزیار - ۱۷۲، ۹۴۴
" عمرو بن عثمان - ۳۴۲
" فضالة بن ایوّب - ۲۳۵
" قاسم بن عروه - ۲۱۵
" محمد بن سنان - ۸۲۶
" محمد بن عذافر - ۶۰۵
" محمد بن عمر - ۴۰۹
" مروك بن عبید - ۹۴۰
" یزید بن حمّاد ابیه - ۹۵۱
عنه : ابراهیم بن محمد بن فارس - ۳۵۲
" ابراهیم بن نصیر - ۴۷۰
" ابوالعباس المحاربی - ۲۳۵
" ابوعلی - ۴۱۱، ۸۷۴
" ابوعلی الفارسی - ۸۶۷
" احمد بن محمد - ۴۹۸
" احمد بن محمد بن عیسے - ۳۹۸، ۵۴۶، ۹۵۱
" جعفر بن معروف - ۱۰۳، ۶۰۵، ۸۲۴، ۹۴۵
" حمدویه - ۸۵، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ۴۰۹، ۴۷۰، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۶۲، ۷۳۰، ۷۴۳، ۸۲۶، ۸۴۳، ۱۰۹۸
" سعد بن عبدالله - ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۷
" الشجاعی - ۳۵، ۹۵۰

محمد بن احمد - ٣٤٢، ٤٣٨، ٩٤٠،
٩٤٢ ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٥٩
يعقوب بن يقطين : على وخزيمة
ويعقوب وعبيد بنو يقطين كلهم من اصحاب
ابى الحسن ٤ - ٨٢٢،
يروى عن ابى الحسن الرضاء - ٨٠٩،
عنه : محمد بن عيسى - ٨٠٩،
يقطين : لم يكن فى ذلك الزمان
(زمان هشام بن عبد الملك) انما كان
ولد فى زمن العباس - ٩٢٠
يوسف : يمكن ان يكون المراد
فى ٢٦٥، ابن السخت كما صرح به فى ٢٦٨،
قلت لابى عبد الله اصف لك دينى الذى
ادين به، فقال عند ذلك مرارا رحمك
الله - ٧٩٧ - اقول هذا يروى عن ابى
عبد الله وذاك يروى عنه بثلثة وسائط
فالظاهر تعددهما.
يروى عن على بن احمد بن بقاح - ٢٦٥
ابى عبد الله ٤ - ٧٩٧
يوسف النبى : ويحيد كما حيد

يوسف - ٩٠٤
يوسف بن السخت : ابو يعقوب،
قال كنت بسر من راى انتقل وقت الزوال
اذ جاء الى على بن عبد الغفار فقال لى
أتانى العمرى فقال يأمرك مولاك ان توجه
١٠٠٨، ابو يعقوب يوسف بن السخت البصرى
١٠٣٨
يروى عن ابى خداش عبد الله - ٨٤٠
العباس - ١١٣٠
على بن عبد الغفار - ١٠٠٨
محمد بن جمهور - ٢٦٨، ٣١٢
عنه : على بن محمد بن قتيبة - ٢٦٨
الكشى باسقاط الواسطة - ٣١٢
محمد بن احمد - ١١٣٠
محمد بن مسعود - ٨٤٠، ١٠٠٨، ١٠٣٨
يوسف بن عمر : هو الذى قتل
زيدا وكان على العراق وقطع يد ام خالد ٤٤٢
يوسف بن عمران الميثمى :
يروى عن ميثم النهروانى - ١٣٩
عنه : على بن محمد - ١٣٩

يوسف بن يعقوب ، عالم .
يروى عن الهياس بن قهم - ٣٥
وعنه : اسحق بن ابراهيم الصواف - ٣٥
يوشع بن نون وصى موسى : كان عبدالله بن سبا يقول فى يهوديته بالغلو فيه - ١٧٣
يونس : ويعيب كما غاب يونس ٩٠٤
يونس : الظاهر انه ابن عبدالرحمن وقف بعض من يخالف ليونس والفضل وهشاما قبلهم فى اشياء فاستشعرنى نفسه بغضهم - ١٠٢٩
يروى عن ابن مسكان - ٥٦٥
" ابيجعفر الأحول - ٥٢٥
" ابى الحسن الرضاء - ٥٧٣، ١٠٤٧
" اسحق بن عمار - ٧٤٥
" حريز - ٧١٩
" حسين بن مختار - ٧٣٧
" حماد بن عثمان - ٥٨١
" عباس بن عامر القصبانى - ٥٥٠
" محمد بن حكيم - ٨٤٥
" محمد بن عمر بن اذينه - ٥٤٨
عنه : حسن بن الحسين - ٨٣٧
" محمد بن عيسى - ٥٤٨، ٥٥٠، ٥٨١، ٥٥٢، ٥٦٥، ٥٧٣، ٧١٩، ٧٤٥، ٨١٥، ١٠٤٧
" يحيى بن عمران الهمدانى - ٨٤٥
يونس بن بهمن : فهو ممن اخذ من يونس بن عبدالرحمن فلا يعقل ان يظهر له مثبته - ٩٥٥
يروى عن ابى الحسن ٤ - ٩٤٢
" يونس بن عبدالرحمن - ٩٤٢، ٩٥٠
عنه : حسن ابن بنت الياس - ٩٥٠
" الحسين بن بشار الواسطى - ٩٤٢
يونس بن رباط : كانوا اربعة اخوة الحسن والحسين وعلى ويونس كلهم من اصحاب ابى عبدالله ٤ ولهم اولاد كثير ٥٨٥.
يونس بن ظبيان : قال فيض بن مختار لأبى عبدالله ٤ ردنى ؟ قال هو صاحبك الذى سألت عنه قال قلت اخبر بها احدا ؟

قال نعم اهلك وولدك ورفقائك، وكان
معي اهلي ويونس بن ظبيان، وقال يونس
لا والله حتى اسمع ذلك منه وكانت فيه
عجلة فخرج - ٦٦٣، سمعت رجلا من الطيّارة
يحدّث ابا الحسن الرضاء عن يونس بن ظبيان
قال لعنك الله ولعن يونس بن ظبيان الف
لعنة، اما ان يونس مع ابي الخطّاب ٦٧٣،
هلكت بنت لأبي الخطّاب فلما دفنت
اطلع عليها يونس وقال السّلام عليك
يا بنت رسول الله - ٦٧٤، قال ابو عبد الله
رحمه الله وبنى له بيتا في الجنة كان مأمونا
في الحديث - ٦٧٥، قال الفضل الكذّابون
المشهورون ابو الخطّاب ويونس بن ظبيان
ويزيد الصايغ - ١٠٣٣
يروى عن ابي عبد الله ٥٩٨
عنه: بعض اصحابنا - ٥٩٨،

❀ يونس بن عبد الرحمن: قال الرضاء
كيف تقولون في الاستطاعة بعد يونس
فذهب فيها مذهب زرارة - ٢٢٩، قال
الرضاء انّه في زمانه كسلمان - ٣٥٧، -
وافيت العراق فوجدت بها قطعة من اصحاب
ابي جعفر ع ووجدت اصحاب ابي عبد الله ع
متوافرين فسمعت منهم - ٤٠١ قال فركب
هشام بغلاً وركبت انا حمارا كان لهشام
فدخلنا المجلس فمضى هشام نحو يحيى فسلّم
عليه وجلس قريبا منه وجلست انا حيث
انتهى بي المجلس - ٤٧٧، قال سمعت
الكتاب يقرء على الناس على باب الذهب
بالمدينة ومرّة اخرى بمدينة الوضاح ٤٧٩
قال كنت مع هشام بن الحكم في مسجده، فانصرف
سالم ابن عمّ يونس - ٤٨٠، فقال الرّضاء
العبّاسي من غلمان ابي الحرث يعني يونس بن
عبد الرحمن وهو من غلمان هشام - ٤٩٧،
وزعم يونس مولى آل يقطين وهشام بن الحكم
انّ الله شيئ لا كالأشياء فقال ع قل بما
قال مولى آل يقطين - ٥٠٣، وكان يونس
يذكر عن حريز فقهاً كثيراً - ٦١٦، يونس بن
عبد الرحمن ابي محمد صاحب آل يقطين، -
فممّن آخذ معالم ديني قال الرضاء خذ عن
يونس - ٩١٠، انّ الرّضاء ضمن ليونس الجنّة

ثالث مرات - ٩١١، ان اباجعفر ضمن ليونس
الجنة على نفسه وآبائه - ٩١٢، فدخل ابو-
جعفر وعنده كتاب يوم وليلة فجعل يتصفحه
ويقول رحم الله ليونس - ٩١٣، ما نشأ بعد
سلمان رجل افقه من يونس - ٩١٤، ادخلت
كتاب يوم وليلة على ابي الحسن العسكري ع
فجعل يتصفحه - ٩١٥، ٩١٦، حج اربعا و
خمسين حجة واعتمر اربعا وخمسين عمرة
والف الف جلد ردا على المخالفين - ٩١٧،
وكان له اربعون اخا يدور علهم في كل يوم
ثم يرجع ويجلس للتصنيف وقال صمت
- ٩١٨، ويونس في زمانه كسلمان في زمانه
٩١٩، روى انه لقيط آل يقطين قال كذب
٩٢٠، قبضه بالمدينة مجاورا - ٩٢١، قال ع
رحمه الله فانه كان على ما نحب - ٩٢٢، قال ع
رحمه الله - ٩٢٣ قال الرضاء ع ما عليك
مما يقولون اذا كان امامك عنك راضيا -
٩٢٤ قال ابو جعفر ع نعم العبد كان لله ٩٢٥
لقد حج احدى وخمسين حجا آخرها عن الرضا
ع ٩٢٦، لم ير ويونس عن عبيد الله ومحمد ابني

الحلبي قط ولا رآهما - ٩٢٧، قال العبد
الصالح يا يونس ارفق بهم فان كلامك يدق
عليهم وما يضرك - ٩٢٨، قال له الرضاء ع
دارهم فان عقولهم لا تبلغ - ٩٢٩، قال يونس
اشهدكم ان كل من له في امير المؤمنين نصيب
فهو في حل مما قال في - ٩٣٠، فكتب ابو
جعفر ع بخطه احبه وترحم عليه - ٩٣١، وقال
مولى آل يقطين رحمه الله كان عبدا صالحا،
كان ادرك اباعبد الله ع ولم يسمع منه ٩٣٢،
قوم يقولون بمقالة يونس فاعطيهم من الزكوة
فكتب ابو الحسن موسى ع ضم فان يونس اول
من يجيب - ٩٣٣، ان يونس يقول ان الكلا
ليس بمخلوق فقلت لهم صدق يونس ٩٣٤،
افيونس ثقة آخذ عنه فقال الرضاء ع نعم ٩٣٥،
٩٣٦، ان ابا الحسن ع ضمن له الجنة من النار
٩٣٧، فقال الرضاء ع كذب يونس فاين جنته
آدم - ٩٣٧، ٩٣٨، رأيت البارحة مولى لعلي
بن يقطين وبين عينيه غرة بيضاء ٩٣٩،
كتب الى ابي الحسن ع في يونس فقال لعنه
الله ولعن - ٩٤١، قال فاسئله عن آدم هل

من جرّ ثوبه لم ينظر الله شيئ فكتب - ٩٤٢، ٩٥٠،
قال ان دخل الرضاء في هذا الامر طايعا او
مكرها فهو طاغوت - ٩٤٣، ان دخل فيه
انتقضت النبوة - ٩٤٤، ٩٣٣، يقول يتعجب
ان يونس يروى الاحاديث من غير سماع - ٩٤٥،
قال وما كنت لادع الجهاد وامر الله على كل
حال فناصبانى - ٩٤٦، ثم سألت الرضاء
عن ابيه احيّ او ميت فقال قد والله مات
٩٤٧، قال لو علمت ان ابا الحسن الرضاء لا
يقوم بالكتاب الذى كتبته اليه لوجهت اليه
بخمسمائة - ٩٤٨، ومعه كتاب حتى ضرب به
الارض فقال كتاب ولد زنا - ٩٤٩، فقلت
اصلى خلف يونس واصحابه؟ قال يا بنى ذلك
على بن حديد - ٩٥١، كان احمد بن محمد بن
عيسى تاب واستغفر الله من وقيعته في
يونس - ٩٥٢، ثم ضرب به الارض فقال -
هذا كتاب ابن زان الزانية هذا كتاب زنديق
٩٥٤، قال ابو عمرو فلينظر الناظر فيتعجب
الناظر من هذه الاخبار التى رواها القميون
٩٥٥، يا سيدى تستعين بك على هذين الشيخين
يونس وهشام وهما حاضران وهما اذانا
وعلمانا الكلام - ٩٥٦، اقول: في صدر
الرواية استأذنت على ابى الحسن الثانى في
ستة بتع وتسعين ومائة - انتهى. لعن الله
العباسى فانه زنديق وصاحبه يونس فانهما
يقولون بالحسن والحسين - ٩٥٩، وقد
روى عن محمد بن سنان يونس - ٩٨٠، ومضى
هشام بن الحكم وكان يونس بن عبد الرحمن
خلفه كان يرد على المخالفين ثم مضى ولم
يخلف خلفا غير السكاك - ١٠٢٥،
قد اجمع على تصحيح ما يصح عن هولاء وهم
ستة نفر آخرهم يونس - ١٠٥٠، وكان
احمد بن عبد الله الكرخى احد علمان يونس
يعرف به - ١٠٧١، قال الحسن بن على بن بقطين
وكان سيئ الراى في يونس قبل لأبى الحسن
ان يونس يزعم ان عبد الله بن جندب ١٠٩٨،
ابن ابى عمير افقه من يونس واصلح وافضل
واسن - ١١٠٣، ١١٠٦،
يروى عن ابراهيم المومن - ٢٤١، ٢٥٦
ابن مسكان - ٢٢٨، ٢٥٧، ٤٤٢، ٥٢٣،

ابی الحسن المکفوف - ۲۸۸
ابی الحسن موسیٰ - ۸۱۶، ۹۲۸، ۹۳۶
ابی الصباح - ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵
احمد بن عمر - ۷۴۰
اسمعیل بن عبدالخالق ۳۲۸، ۲۳۸
بشیر الدهان - ۵۱۲
جعفر بن خلف - ۹۰۵
حریز - ۶۱۶
حسین بن نخار - ۳۶
حماد - ۸۴۴
حماد الناب - ۲۹۷
حمزة بن محمد الطیار - ۱۹۴
خان - ۴۴۸
خطاب بن مسلم - ۲۴۰
داود البرقی - ۲۰۵
ذریح المحاربی - ۶۹۸
رجل عن ابیعبدالله - ۵۲۲، ۷۵۰
الرضاء - ۴۰۱، ۸۲۳
عبدالرحمن بن الحجاج - ۴۸۵
عبدالله بن جندب - ۱۰۹۷
عبدالله بن زرارة - ۲۲۱
عبدالله بن سنان - ۱۷۰، ۷۷۰
علاء بن زرین - ۵۵۲
علی بن ریاب - ۷۷۴، ۷۷۵
عمر بن ابان - ۲۳۶، ۴۳۷
عیسی بن سلیمان - ۲۸۴
مؤمن الطاق - ۳۳۲
محمد بن الصباح - ۴۰۸
مسمع کردین - ۲۳۷، ۴۳۶، ۷۸۰
موسی بن مصعب - ۱۱۶
هارون بن خارجه ۲۳۹
هشام بن الحکم - ۴۰۱، ۴۷۹، ۴۸۰
یحیی - ۵۳۳
یونس بن یعقوب - ۴۹۰، ۴۹۴
عنه: ابراهیم بن اسحق الموصلی - ۵۵۲
ابوحفص الحداد - ۴۴۷
احمد بن حماد المروزی - ۱۰۹۷
احمد بن الفضل - ۷۵۹، ۸۸۸، ۹۴۶
اسحاق بن ابراهیم الموصلی - ۴۴۸
جعفر بن احمد - ۹۰۵، ۹۴۷

حسن بن ابراهيم - ٤٩٠، ٤٩٤
حسن بن الحسين - ٣٣٢، ٧٤٠
حسن بن راشد - ٩٤٣
حسن بن مياح - ٩٤٨
الحصيني - ٩٤٤
رزين بن صلث - ١١٠٤
شاذان - ٧٧٠
علي بن اسحق الهمتي - ٤٠٨
محمد بن جمهور العمي - ٧٧٤، ٧٧٥
محمد بن عثمان العبدي - ١٧٠
محمد بن عيسى العبيدي - ٣٦، ٥٩، ١١٦، ٢٢١، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٧، ٣٢٨، ٣٥٠، ٤٠١، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٥، ٥١٢، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٣٣، ٦١٦، ٦٩٨، ٧١٦، ٧٥٠، ٧٨٠، ٨١٦، ٨٣٣، ٨٤٤، ٩٠٧، ٩٢٨، ١١٢٧
يونس بن بهمن - ٩٤٢
يونس بن عبيد : يروى عن الحسن البصري - ٧٤١، عامي .
يونس بن عمار : الصيرفي .
يروى عن ابي عبدالله ع - ٢١١، ٢١٤
عنه : علاء بن رزين - ٢١١، ٢١٤
يونس بن القاسم البلخي :
يروى عن رزام مولى خالد - ٦٣٣ ع
عنه : الحسين بن خرزاذ - ٦٣٣ ع
يونس بن يعقوب : كنت بالمدينة فاستقبل جعفر بن محمد ع في بعض ازقتها ٧٠٦ ع، قال فما تركت الست ركعات منذ سمعت اباعبدالله ع - ٦١٠ ع، قال ابن مسعود وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا منهم ابن بكير وبنو فضال ويونس بن يعقوب ٦٣٩ ع، فطحي كونه مات بالمدينة وكفنه الرضاء - ٧٢٠، دخلت على موسى ع فقلت ان اباك كان يرق علي ويرحمني فان رأيت ان تنزلني وتعبث اليه الرضاء بحنوطه وكفنه، وقال هذا مولى لابي عبدالله ع وكان يسكن العراق فان مغمتونا ان ندفنه بالبقيع - ٧٢١، فضر السير فقالوا

مولى لابيعبدالله كان يسكن العراق و
كانت امه اخت معوية بن عمار - ٧٢٢،
قال الرضاء الذين ممّا صنع الله ليونس ان
نقله من العراق الى جوار نبيه - ٧٢٣، فقال
ما انت عندنا منهم انما انت رجل منا اهل
البيت فجعلك الله مع رسوله - ٧٢٤، -
فقال ابوالحسن ع انما انت اخى - ٧٢٥،
كتبت الى ابيعبدالله ان يدعوالله ان
يجعلنى ممن ينتصر به لدينه ع ٧٢٦، حضرت
جنازة معوية بن عمار فصلّى يونس باصحابنا
٧٢٧، يايونس قل لهم يامؤلفة - ٧٢٨
يروى عن ابيجعفر ع - ٢٠٠
" ابى الحسن موسى - ٧٢١، ٧٢٥
" ابيعبدالله ٣٦٢، ٤٩٠، ٦٠٧، ٦١٠،
٦٢٠، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٨،
" اسلم المكى مولى محمد بن الحنفية - ٣٦٠
" بريد العجلى - ٥١١
" الرضاء - ٨٦٢
" سعيد بن يسار - ٦١٤
" عبدالعزيز بن نافع - ٤٦٥
" عبدالله بن بكير الرجانى - ٥١٧
" فضيل غلام محمد بن راشد - ١٧٦
" كميت الشاعر - ٣٦٢
" هشام بن سالم - ٤٩٤
عنه : ابن فضال - ٥١١، ٦١٤
" احمد بن محمد بن ابى نصر - ٦١٠
" اخوه ابو محمد - ٦٠٧
" جعفر بن بكير - ٨٦٢
" عباس بن عامر - ٧٢٦
" عبدالله بن محمد الحجال - ٦٢٠
" محمد بن سنان - ٧٢٨
" محمد بن عبدالحميد العطار - ١٧٦، ٣٦٥،
٤٦٥، ٥١٧، ٧٢٤
" محمد بن عمرو - ٢٠٠
" محمد بن عيسى بن عبيد - ٦١٠
" محمد بن الوليد - ٣٦٢، ٧٢١
" يونس بن عبدالرحمن - ٤٩٠، ٤٩٤

الكنى والألقاب المستعملة في الكتاب

ابن ابي حمزه = علي بن
ابن ابي سعيد = حسين
ابن ابي عمير = محمد بن
ابن ابي نجران = عبد الرحمن بن
ابن ابي نصر = احمد بن محمد بن
ابن ابي يعفور = عبد الله
ابن اورمه = محمد بن
ابو ايوب الأنصاري = خالد
ابن بابا = حسن بن محمد بن
ابن بكير = عبد الله بن
ابن خداش = عبد الله بن
ابن مسكان = عبد الله بن
ابن مهران = حسين بن
ابو اسامة الشحام = زيد بن محمد
ابو اسحق = ابراهيم بن هاشم
ابو بصير = ليث، يحيى، عبد الله
ابو الجارود = زياد بن منذر
ابو جعفر = محمد بن عيسى

ابو جميله = مفضل بن صالح
ابو الحسن المكفوف = علي بن خليد
ابو حمزه = ثابت بن دينار
ابو خالد القماط = يزيد
ابو خالد الكابلي = وردان
ابو خديجة الجمال = سالم بن مكرم
ابو الخطاب = محمد بن مقلاص
ابو الخير = صالح بن سلمه
ابو داود المسترق = سليمان بن سفيان
ابو ساسان = حصين بن منذر
ابو سعيد = جعفر بن احمد
ابو سعيد الآدمي = سهل بن زياد
ابو سليمان الحمار = داود بن سليمان
ابو الضريس = عبد الملك بن اعين
ابو العباس البقباق = فضل
ابو عبد الله الشاذاني = محمد بن احمد
ابو عبيدة الحذاء = زياد بن عيسى

ابو العلاء الخفاف = خالد	الطيار = حمزة بن محمد
ابو عمرو = الكشي	العاصمي = احمد بن محمد
ابو عمرة = ثعلبة	العباسي = هاشم بن ابراهيم
ابو القاسم الكوفي = علي بن احمد	عروة = دهقان
ابو كهمس = هيثم	الفهري = محمد بن حصين
ابو مالك الحضرمي = ضحاك	كرام = عبد الكريم بن عمرو
ابو محمد = فضل بن شاذان	مؤمن الطاق = محمد بن علي
ابو محمد الحفال = عبد الله بن محمد	المرادي = ابو بصير ليث
ابو مريم الأنصاري = عبد الغفار	الوشاء = حسن بن علي
ابو النضر = محمد بن مسعود	
ابو هاشم الجعفري = داود	
ابو اليقظان = عمار بن ياسر	
الأحول = محمد بن علي	
بنان = عبد الله بن محمد	
الحصيني = اسحق بن ابراهيم	
حمدان القلانسي = محمد بن احمد	
الزفري = بكر بن زفر	
سجاده = حسن بن علي	
شاه رئيس = ابو عبد الرحمن الكندي	
الشجاعي = علي بن محمد بن شجاع	

ابو يحيى الحرجاني احمد بن داود

الشجاعي = جعفر بن احمد

(الأقوام والقبائل والملل والنحل)

آل ابی طالب - ٨٢٧
آل اعین - ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٥٠، ٢٧٠، ٢٧١، ٣١٢، ٥٧٣، ٥٧٧
آل زریق ٤١،
آل طاهر ٩٩٣،
آل فرعون : ٦٧٣،
آل محمد - ٤٧، ١٠٣، ٢٤٨، ٣١٠، ٣٢٨، ٣٢٩، ٤٢٠، ٤٢٨، ٦٠٥، ٦٣٤، ٨٤٧، ٨٥٩، ٩٠٧،
آل هاشم - ٤٧،
بنو هاشم ١٤٦
آل یاسر ٥٧،
آل یقطین ٥٠٣، ٩٣٢، ٩٣٧، ٩٥٦،
احمس ٦٨٤،
اخوزهره ٧٢،
ازد ٩٦، ٦٧٦،
اسلم - ٤١٨،
اشاعثه ٨٧١،
اصحاب ابی الخطاب - ٢٢٠، ٤٠١، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٥٤، ٦٤١، ٦٧٣، ٧٤٤، ١٠١٢
اصحاب ابجعفرؑ ٦٤٨، ٦٥٥، ٧٥٢،
اصحاب ابعبداللهؑ ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٩٤،
اصحاب الاجماع ١٠٥٠،
اصحاب الحشو - ١٠١٦،
اصحاب الرضا ١٠٤٩، ١٠٥٠،
اصحاب سلیمان الاقطع ٤٧٩
اصحاب علی بن ابجیزه ٧٥٤، ٧٥٧، ٨٣٢، ٨٣٥، ٨٣٦
اصحاب القائم ٧٥١،
اصحاب الکلام ٨٤٣،
اصحاب المعیزة ٤٠٢،
اصحاب موسی الکاظمؑ ١٠٤٩، ١٠٥٠،
اصحاب النهر ٥١٧،
اصحاب الیمین ٣١٣،
الامویة - ١٤٥،

انصار ١٥٨،
اهل البيت ٣٨١، ٣٩٠، ٣٩٤، ٤٩٢،
٥٨٠، ٦٠٥، ٦٠٧، ٦١٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٧٢٤،
٧٣٥، ٧٤١،
اوس ١٧٧
البترية : ٤٢٢، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣٣،
٧٣٦،
بجيله ٥٥٧، ٦٤٢، ٦٦٠، ٦٨٤،
١١٢٥،
بدريون ١٥٢،
برامكه ٨٨٧،
بربرى - ٦٤٩،
بنوابى العاص ٨٤،
بنواسد ١٣٣، ١٤٤، ١٨٢، ٤٠٣ -
٧٧٨، ٩٠٦،
بنواسرائيل ٣٧، ٤٧، ٥٦٨، ٨٩٩،
١٠٩٢،
بنواعين - راجع آل اعين
بنواميّة ٤٧، ١٣١، ١٣٩، ١٨٥، ٣٣٩،
٣٥٢، ٤٢٨، ٦١٧،
بنوتيم ٥٨،
بنى الحارث بن كعب ٦١١،
بنى حنيفه ٦٨٢،
بنى خلف ١٠٨،
بنودهن ٥٥٧،
بنورواس ٣٤٨،
بنوزرارة ٣٤٨،
بنوزريق ٨٣٧،
بنوعدى ٥٨،
بنوفهر ١٠٨،
بنوكنده ٣٤٨،
بنومخزوم ٥٠١،
بنوموهبة ٣٤٨،
بنوهاشم ٣٦٣، ٧٠٢، ٧٢٢، ٧٤٢
٨٩٥،
التابعين ١٢٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧،
التيمية [البكية، البهيمية] ٢٤٦،
ثقيف ٩٩،
جعفى ٣٣٩،
جعفرى ٢٧٤، ٤٧٤،

جهمية ٤٧٦،
جهينه ٥٧٢،
جواليقية ٤٧٩ ٤٨٥، ٥٠١،
الحرورية ٦٤٩،
الحضرميين ٩٩ - كتب الحسين الى ميتو اولست صاحب الحضرميين الذين كتب فيهم ابن سمية انهم على دين على،
الحواريين لهم ٢٠
الخزرج ١٧٧،
الخشبى ٢٧٩،
الخطابيه ٥١٠، ٥٨١، ٥٨٥، ٩٠٧،
الخوارج ١٠٦، ٤١٢، ٥٠٢، ٦٣٤، ٦٤١، ١٠٢٨، ١٠٣٠،
الدجال ٥٢،
الرافضة ١٧٤، ٤٨٠، ٥٦٤، ١١٢٩، ١١٣٠،
ربيعه ١٥٦،
زرارية ٤٧٩،
الزهاد الثمانية ١٥٤
زيديه ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٣، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٥٠٢، ٦٣٤، ٦٤٩، ٧٧٤، ٨٠٢، ٨٦٩، ٨٧٣، ٨٧٤، ٩٦١،
سبعون رجلا من الزط ادعوا الربوبية في على ١٧٥،
السرجوبية ٤١٣،
الشراة ٣٣٠، ٣٣١، ٦٤٦،
شرطة الخميس ٨، ٩، ١٠، ١٦٥، ١٧٧ - ٧٦٥،
شيعة ١٤١، ١٧٤، ١٨٢، ١٨٣، ١٩١، ٢٢٠، ٢٤٧، ٢٦٠، ٢٧٤، ٢٨٠ ٣٠٣، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٣، ٣٣٢، ٣٥٩، ٤٤٢، ٤٩٤، ٥٠٢، ٥٣٣، ٥٥٢، ٥٩٢، ٦٠٣، ٦١٩، - ٦٩٣، ٧١٢، ٧١٣، ٧٢١، ٧٤١، ٧٦٨، - ٧٦٩، ٧٩٩، ٨٣٠، ٨٤٢، ٨٦٩، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٩٩، ٩٦١، ٩٧١، ١٠٢٨، ١٠٨٨، ١١٠٥،
صابئه ٧٤٦،
الصيدا ٣٨٩، ٦٢٩،
الطاهرية ١١٢٨
الطيارة ٥٨٨، ٦٧٣، ٧٤٨، ٧٦٥، ٩٧٨
العامة ٣٧٠، ٧٣٣،
عبد القيس ٦١٢،

عبدى ٥٥٨،
العجليّة ٤١٢، ٤١٨
العجم ٢٠٧، ١٠٧١،
العرب ٢٠٧
العشرة مع النبى من العصر الاول ممن كان طولهم عشرة اشبار ١٧٧،
العلائيّة ١٠٥٨
علوى ٣٠٦،
العلويّة ١٤٥،
العلياويّة ٧٤٤، ٩٠٧،
العليائيّة ١٠٨٢،
عماريّة ٤٧٩،
عنزه ١٢٨،
الغلاة ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٨٤،
٧٠٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٧،
٩٩٠، ٩٩٤، ٩٩٥، ١٠١٤، ١٠٧٧، ١٠٨١
١٠٩١،
غنى ٦٩٤،
فاطمى ٢٧٤،
الفرس ١٥٠،
الفطحيّة - ٤٧٢، ٦٣٩، ٧٢٠، ١٠١٣،
١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٧، ١٠٧٨، ١١٣٧،
ففهاء اصحابنا ٦٣٩،
الفقهاء من اصحاب ابجعفر وابعبدالله ٤٣١،
الفقهاء من اصحاب ابعبدالله ٧٠٥،
القاسطين ٧٦، ١٠٦،
القدريّة ١٠٦، ١٥٤، ٤٨١، ٥٠٢، ٦٩٩،
٧٤١، ٧٩٥،
قريش ٥٧، ١١١، ١٤٥، ١٤٦، ٢٠٧، ٢٩٩،
٥١١، ٥٥٩، ٦٤٨، ٧٣٨، ٧٧١، ٧٨٥،
القيّمين ١٠٤٠
كلب ٤٧،
كنده ٣٩، ٩٩، ٤٧٥، ٥٧٧،
كيسانيّة ١٤٩، ١٥٢، ٢٠٤،
المارتين ٧٦، ١٠٦،
المتكلّمين ٤٧٧، ١٠٣٠
المجسّمه ٩٠٧،
المجوس ٢٥٠، ٧٤٦،
المحمّده ٧٤٤،

مراد ١٣٨
مرجئة ١٠٦، ٣١٧، ٣٣٢، ٣٤٢ - ٤٢٦، ٤٥٨، ٥٠٢، ٦٤١، ٦٤٩، ٧٩٥، ١٠٥٦،
مضر ١٥٦، ٧٢٢،
المعتزلة ٥٠٢،
ممطورة ٨٧٥، ٨٧٨، ٨٧٩،
المهاجرون ١٥، ١٨، ١٢٦، ١٤٥، ١٥٤،
موالي اسعيدالله ٤٦٥، ٤٦٦،
الناصب ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٨٦٩ - ٨٧٣، ٨٧٤،
الناكثين ٧٦، ١٠٦،
الناووسي ٣٨٤، ٦٦٠، ٦٧٦، ٧٨٢،
نزار ١٥٦،
النصارى ١٠٦، ١٩١، ٢٥٠، ٥٢٨ - ٥٣١، ٥٣٨، ٧٤٤، ٧٤٦، ٩٠٧،
الواقفية ٤١٠، ٤١١، ٦٧٦، ٧٥٩، ٨٠٣، ٨٥١، ٨٥٣، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٨٠، ٨٨٢، ٨٨٤، ٨٨٦، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٨، ٩٠١، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٩٨، ١٠٠٢، ١٠٤٩، ١١١٠، ١١١٧، ١١٣٩، ١١٥١،
يعفورية ٤٧٩،
اليهود ١٠٦، ١٦٨، ١٧٤، ١٩١، ٢٥٠، ٥٣٨، ٧٤١، ٧٤٣، ٧٤٦، ٨٦٣، ٩٠٧،

(الأمكنة والبلاد)

ابواء - ١١٢٥،
اعراف ٢٢٣،
اهواز ١٠٣٨،
بئ بنى كنده ٣٤٨،
بئرمبارك ٣٤٨،
باب الذهب ٤٧٩،
باب الفيل ٣٥٤،
بانقيا ٤٦،
البحرين ٣٥٢،
البخارا ٥٧،
بركة بنى زرزر ٤٧٥،
بستان المنصور ٥٦٤،
البصرة ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١٧٥، ٣٨٣ -
٣٩٣، ٤٩٠، ٥٠٦، ٥٦٢، ٥٧٢، ٦٠٦،
٧٤١، ٧٨١، ٨٤٠، ٩٢٤، ٩٣٤، ١١٠١،
البطحاء ٢٠٧،
بطن الرمة ٨٢١،
بغداد ٤٧٥، ٦٤٤، ٦٧١، ٧٦٠ -
٨٨٣، ٨٨٧، ٩٤٧، ٩٥٦، ٩٩٢، ١٠١٣،
١٠١٥، ١٠٢٨، ١٠٤٠، ١٠٧٧، ١١١١، ١١٢٩،
البقيع ١٦، ٤٠٥، ٧٢١،
البلخ ٤٣، ٤٤،
بوزجان ١٠٢٧،
بيت الله ١٤٦، ٢٠٧، ٣٥٩، ٤٢٨،
بيروز ٥٣٨،
بيهق ١٠٢٨،
الثوية ٤٧،
الجبانة ١٤٠،
الحبرية ٥٠،
جرجان ٤٦، ١٠٩،
حبس الكوفة ٣٤٦،
جوزجان ٥٠١،
الحجاز ٩٧، ١١٠، ٣٣٢،
حروراء ٤٦،
حلوان ١٠٥٢،
الحيرة ٢٩٣، ٤٤٩، ٤٧٦، ٥٦٣، ١١١٧ -
خراسان ٩٤٣، ٩٥٣، ٩٧٠، ٩٧٢، ٩٧٣،
١٠١٤، ١٠٣٦،

خزيمية ٩٨٤، ٩٨٥،
دارالرزق (الرزق-خ) ١٣٣،
دجلة ١٥٣، ١٠٢٢،
الديلم ١٧٨،
ذوالمروة ١٨٥
الربذة ٥١، ١١٧، ١١٨،
رستاق بيهق ١٠٢٨
الرصافة ١٥٤،
الركن والمقام ١٥٢، ٧٣٥،
ركن الحطيم ٢٠٧
الروضة ٣٢٧، ٤١٨، ٨١٤، ٩١٨،
الزط ١٧٥،
زمزم ٣٥٩،
سجستان - ٦٣٤، ٧١٩،
سجن القنطرة ٨٢٧
سرمن رأى ١٠٢٣، ١٠٨٧
السقيا ١٨٦،
السمرقند ١١٧،
السند - ٦٢٤،
سواد ٩٩٢
الشام ٤٨، ١٣٥، ١٥٥، ١٥٧، ١٧٦،
١٩٣، ٢٠٧، ٤٩٣، ٨٢٦،
الشجرة ٥٧٢،
الشرقية : ٤٨٥،
الصراء ٨٤٧،
الصفا ٨٢٣،
صنعاء ١٦١،
صيمرة ٨٢٧،
الطائف ١٠٦، ١١٠، ٦٦٩،
طرسوس ١١٣٣
العراق ١١، ٩٧، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٧١، ٤٢٣،
٤٤٢، ٤٧٨، ٤٩٤، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣،
٨١٧، ٩٠٣، ٩٨٢، ١٠١٤، ١٠٢٠، ١٠٢٨، ١٠٥٦،
١١٠٥، ١١٠٦، ١١١٠،
العراقين ٩٩،
عرفات ٢٢١، ١٠٩٧،
عسفان ٢٠٧، ٧٠٧
الغار ٥٨، ٣٢،
غديرخم ٩٥،
فارس ١٤٣، ١٠٣٨،

الفرات ١٣٥، ٢٨١، ٣٤٦، ٣٤٨، ٣٧٦
فيد ٦٦، ١٠٦
القادسية ١٣٨، ١٣٩، ٦٥٦، ١١٠١
قبر النبي ٣١٩، ٣٤٩، ٣٤٠
قرعاء ١٠٣٩
قرن ٦٥١
قزح ٦٥١
قزوين ١٠٠٨
قصر ابن هبيرة ٨٢١
قصر بني خلف ١٠٨
قصر بني مقاتل ١٨١
القصر في الكوفة ١٦٢
قصر وضاح ٤٧٥
قطيعة الربيع ٩٩٣
قم ٦٠٧، ٦٠٨، ٩٥٥، ٩٧٠، ٩٩٠ - ١١٤٢
كابل ١٠١٩
كربلا ٤٦، ٨٨٣
كرخ ٤٧٥
كش ١، ٢، ٣٤، ٣٩، ٦٨
كعبه ٣٧٢، ٧٣٨
الكناسة ١٤٠، ٦٥٥، ٦٩٢
كنانه ٦٥٨
الكوفه ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٦٩، ١٢٣، ١٣٣، ١٧٩، ١٩٩، ٢٠٤، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٣٤، ٢٧٧، ٢٧٨، ٣٣٠، ٣٣٩، ٣٤٤، ٣٤٧، ٣٨٣، ٤٠٧، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٨، ٤٤١، ٤٤٦، ٤٥٩، ٤٦٨، ٤٧٢، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٨٩، ٤٩٠، ٥٠٧، ٥١٨، ٥٣١، ٥٣٨، ٥٨٩، ٥٩٢، ٥٩٧، ٦٠٠، ٦٥١، ٦٦٢، ٦٨٢، ٦٨٩، ٦٩٤
مدائن ١٧٩، ٤٧٧، ٩٩٣
المدينة ٨٢، ٨٨، ٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٠٨، ١٤٥، ١٨٥، ٢٠٧، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٥، ٦٦٢، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٩٩، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٩، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٧٦، ٣٨٦، ٣٩٤، ٤٧٨، ٤٧٩، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٤٥، ٥٥٩، ٥٧٢، ٥٩١، ٦٠٧، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٦١، ٦٦٤، ٦٧٧، ٦٩١، ٦٩٩، ٧٠٧، ٧٠٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٨٠٤، ٨٢١

٨٣٠، ٨٣٨، ٨٤٤، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٦٥،
٨٩٩، ٩٠٣، ٩٢١، ٩٤٧، ٩٦٢، ٩٨٨
١٠٤٠، ١١١٠، ١١١٥، ١٠٢١، ١١٣١، ١١٤٩،
مدينة الوضاح ٤٧٩،
مرو ٧٠٧،
مزدلفة ٢٢١، ٢٦٢، ٣٦٨،
مسجد البصرة : ٤٩٠،
المسجد الحرام ١٠٥،
مسجد الزيتونة ٩٩٣،
مسجد سماك ٤١٩،
مسجد صنعاء ١٦١،
مسجد الكوفة ١٦٢، ٢٧٨، ١٦٦، ـ
٨٣٩، ٩٨١، ٩٩٣،
مسجد المدينة ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٨٨، ـ
١٨٥، ١٨٨، ٣٣٧، ٣٤١، ٨٤٤، ٨٩٥
١٩٦،
مسجد هشام ٤٨٠،
مسكن ١٧٩،
المشعر ٧١٦،
مصر ١١٢٠،
مغرب ٨٣١،
مكة ١٠٩، ١١٠، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٦،
١٨٦، ١٨٧، ٢٠٧، ٢٢١، ٢٣٥، ٣٠٠، ٣٥٩،
٣٦٠، ٣٧٦، ٤٥٢، ٤٨٠، ٤٨٩، ٥٦١،
٦٣٤، ٦٦١، ٦٨١، ٦٩٩، ٧٠٧، ٧١١، ٧٦٩،
٧٩١، ٨٠١، ٨٢٨، ٨٣٨، ٨٨٧، ٩٨٤، ١٠٧٦،
١٠٩٠، ١٠٩٣، ١١١٠، ١١٢٩،
منى ٢٢١، ٣٠٨، ٣١٢، ٤١٧، ٦٠٦، ٦٣٤،
٦٩٩، ١١١٦،
مهرة ٨٣٠،
موصل ٩٦،
موقف ٨٩٥،
نجران ١٦٨،
نخله ٥٥٩،
النهروان ٧٦،
النيسابور ١٦، ٤٣، ٥٩، ١٠٢٤،
١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٣٠، ١٠٨٨،
النيل ٤٠٦،
هراة ١٠٢٣،
همدان ١١٣٦،

هميناء ١١٢٩،
هند ١٠٣٨،
واسط ١٥٤، ٤٧٥،
يمامة ١١٠،
اليمن ٢٣٣، ٦١٣،
ينبع ٧٤١،

(المطالب الموضوعات)

آداب الجهاد ٢٩٢،
آداب الخوان ٢٩٤،
آداب الشرب ٣٩٤،
الآيات ٨٦٤، ٨٨٠،
اباحة المحارم ٩٠٧، ١٠٠٠،
ابليس ١٠٤٥،
الاجل ٨٦٧،
احياء الموتى وابراء الاكمه ٢٩٨،
الاخبات ٦٢٧،
الأخبار بالغيب ٣٠، ٤٦، ٤٧، ٧٦،
٨٨، ٩٦، ١٠١، ١٠٦، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥،
١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٦١، ١٩٢، ٢٣٢، ٣٤٥،
٣٤٦، ٣٤٨، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٧٢ -
٣٧٦، ٣٨٩، ٥٧٢، ٦٣٤، ٦٤٩، ٧٠٧،
٧١٣، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٨١، ٧٨٢، ٨٣١،
٨٤٢، ٨٩٥، ٨٩٦، ١٠٧٧، ١١٤٣،
اختلاف الآراء : ٤٧٩، ٤٨٤،
الاختلاف ٢١٦،
اختلاف الحديث ٢١٦، ٢٢١،
ادراك المشعر ٧١٦،
اذاعة السر ٧١٢،
ارتداد الناس ١٢، ١٤، ١٥، ١٧، ١٩٤،
ارتداد اهل نجران ١٦٨،
ارث الزوج والزوجة ٢١١،
الارواح ٧٤١،
الاستطاعة ٢٢٩، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦،
٢٤٣، ٢٨٢، ٤٣٧، ٤٩٣،
الاستصحاب ٤٨٠،
الاسرار ٣٣٩، ٣٤٣،
الاسم الاعظم ٤٧١،
الاطاعة لهم ٢٩٩، ٣٢٧، ٤٥٣، ٤٦١،
٤٦٣، ٤٧٧، ٥٣٩، ٦٣٠،
اظهار الحاجة ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٢،
من اصابه الجن ١٩٣،
افك اثيم ١١٥،
الاكراه ٨٢٨،
اكرام المؤمن ٨١٨،
الاكرة ٤٦٣،

اکل اللحم ۸۲۶،
الفاء الشیطان ۱۷۰،
الواح موسیٰ ؑ ۸۰۲
الامام ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۲۲، ۴۲۴،
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۰
۴۹۰، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۵۱، ۶۹۷،
۷۸۸، ۷۹۹، ۸۶۳، ۸۸۳، ۹۸۲، ۱۰۴۴
املاء ۱۰۴۵،
الانبیاء ۴۹۴، ۵۲۳،
الانصار ۱۵، ۱۸، ۹۳، ۱۲۶، ۱۳۵،
۱۵۴، ۱۷۷،
اولیاؤہ فی مابین الظلمۃ ۸۱۸،
الایمان ۹۴، ۵۲۳، ۱۱۱۶،
الایمان المستعار ۲۶۳، ۵۲۳، ۸۳۷،
باطل ۴۹۴،
البدعۃ ۲۳۶، ۴۳۷، ۹۴۶،
البلاء ۲۸۱،
بنو فاطمۃ ۱۱۰۹،
بیت المال ۱۰۹، ۱۱۰،
بیعۃ علیؑ لابی بکر ۱۲، ۱۶، ۷۴۱،
بیوت الانبیاء ۲۸۸،
تادیب الاولاد ۹۳،
الثابوت ۸۹۹،
التحکیم ۲۳۰،
تدلیس الحضّ ۷۱۶،
ترک ما قال الناس ۹۲۴، ۹۲۸، ۹۵۶،
التزھد ۶۹۱،
التسبیح الأعظم ۱۸۷، ۱۸۸
تسبیح الموجودات ۱۸۷، ۱۸۸
التسلیم ۶۲۷،
التشھد ۲۶۵،
تفویض ۱۰۲۸
التقصیر فی الصلوۃ ۲۷۹،
التقوی ۳۵۸، ۴۷۳،
التقیّۃ ۴۰، ۷۰، ۳۶۴، ۴۳۰، ۴۴۱،
۴۷۹، ۴۸۸، ۵۰۲،
التکفین ۷۳،
تلاوۃ القرآن ۳۹۵،
التناسخ ۴۰۵، ۵۱۴، ۹۰۷، ۱۰۰۰،
التواضع ۲۱۶، ۲۷۸، ۱۱۰۰،

التوحيد ٤٩٣، ٥٠٠،
البحارية ٣٩،
الجدال والمراء ٢٨٧،
الجرادة ١٠٥،
القول بالجسم ١٠٢٦، ١٠٢٨
جعل الحديث ٤٠١، ٤٠٢،
الجفر ٨٤٨،
الجمل ٣٠، ٣١، ١٠٨، ١٢٦، ٧٤١،
الجنابة ٢٨٨،
الجنة مخلوقة ٩٣٧، ٩٤٠،
جوابز العمال ٢٦٠،
جوهرية الله ٩٤٢، ٩٥٠،
الحاج ٧٣٨،
حب آل محمد ١٦٩، ٢١٦، ٥٠٥، ١٦٧٦، ١١٤٩
حب الرياسة ٩٦٦،
حج الافراد ٢٢١،
حج التمتع ٢٢١، ٩٨٧، ٩٩٧،
الحجة ٤٩١، ٧٩٥، ١٠٥٨، ١٠٦٠، ١٠٨٨،
١١١٠،
حد الزنا ٢٩٣،
حد شارب الخمر ٢٤٩،
الحد على المكاتب ٧١٨،
الحديث ٢٨٠، ٢٨٧، ٣٤١، ٣٤٣، ٤٦٨،
٧٠٩، ٨٥٩،
حديث الثقلين ٣٩٣،
حديث الغدير ٩٥، ١١٩،
حرمة الحيوان البحري ٧١٨،
الحشر - ٦٣٥،
الحضور في الصلوة ١٥١،
الحق ٤٩٣، ٥٠٧، ٥١٢،
حق اخيك ٨٥٩،
حلال وحرام ٤٦٢، ٩٠٧،
الحمى ٨٩٥،
الحنوط ٦٨٨،
الحوض ٧٤١،
خاتم سليمان ٨٠٢،
ما خالف كتاب الله ٤٠١،
الخالق ٣٣٢،
الخروج : ٤٢٢، ٤٣٠، ٤٧٧، ٧٧٤ / ٧٨٨
الخلود ٤٩٣،

الخوف بالله ١٠٥٩
الخوارق والكرامات : ٣٣، ٥٧، ١٤١، ١٨٣، ١٨٨، ١٩٣، ٢٨١، ٣٤٧، ٣٤٨، ١٠٩، ٨٣١، ٨٢٧، ١٠٢٩، ١٠٣٠،
الخيانة ٢٤٥،
خير المسلمين ٦٨٩،
الدجال - ٧٤١،
الدعاء ٤٩، ٣٥٥، ٤١٨، ٦٣٠، ١٠٦٠، ٦٨٨،
الدعاء لاخيه ١٠٩٧،
دعاء لدفع الشر ٦٣٣،
دعاء على الظالم ٧٠٨، ١١٢٩،
دعاء للقوة الوجه ٣٤٩،
دعائم الاسلام ٧٩٩،
الدفن في البقيع ٧٢١،
دولة الحق ١٤٩
الدين ٤، ٥، ٧، ١٠٥٧،
الذبيحة ٤٦٠، ٧٤١،
الراجعين الى امير المومنين ٧٨، ٨١،
الرازق ٣٩٨، ٥٨٧،
ربوبية علي ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ٥٥٦،
الرجم ٢٩٢،
الرجوع الى العالم ٩٣٥، ٩٣٨،
رش القبر ٧٢٢،
الرضاء بالمعصية ١١٢،
رفع الحجب ٢٩٨،
رقيب عتيد ٧٦٩،
رمي الجمار ٢٧٧،
زيارة القبور ١٠٦٠،
الروايه ١، ٢، ٣، ٣٣٨، ٣٣٩، ٥٧١،
الرياسه ١٩٦، ٢١٦، ٢٨٣، ٣٥٠، ٤٣٥، ٥١٦،
الزكوة ٥٠٢، ٥٠٣، ٨٦٢، ٩٣٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٧،
السائق ٥٧٥، ٥٧٦،
السابقون ٣١٨، ٢١٩، ٢٨٧، ١١٤٦،
سب علي والبراءة منه ١٣١، ١٣٩، ١٤٠، ١٦٠، ١٦١، ١٩٥، ٩٠٨،
السرقة ٦٦٤،
سرير النبي ٧٢٢،
السفلة ٥٢٠، ٥٣٦، ٥٥٢، ٥٥٣،

السفیانی ۶۶۲،
السلاح ۸۹۹،
سیف رسول اللہ ص ۸۰۲،
الشطرنج ۶۳۱،
السُّبذہ ۹۰۷،
الشعر ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۵،
۴۵۱، ۵۰۸، ۶۲۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۱۰۷۵،
الشفاعۃ ۷۴۱،
شق الثوب ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۷،
الشک فی الرکعتین ۲۷۷،
شہادۃ ولد الزنا ۳۷۰،
الشیطان ۵۱۶، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۵،
۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۷۳،
الصحف ۶۶۳
الصدقۃ ۴۰۹، ۴۲۳، ۸۹۹،
صفات الانام ۳۷۴، ۵۵۱،
صفۃ اللہ ۵۰۰، ۵۰۳،
صفین ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،
۱۵۸، ۱۵۹، ۷۴۱،
صلۃ الرحم ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۷۸، ۸۲۱،
الصلح بین الحسنؑ و معاویۃ ۱۷۸،
الصلح بین رسول اللہ ص و قریش ۱۴۶،
الصلح بین علیؑ و معاویۃ ۱۴۶،
تاویل الصلوۃ ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۷،
الاوقات للصلوٰۃ ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷،
صلوۃ الجماعۃ ۹۵۱،
صلوۃ الجمعۃ ۲۷۹،
صلوۃ رکعتین ۹۳۴،
صلوۃ الستۃ والاربعین ۲۲۱، ۲۲۵،
الصلوۃ فی مساجدھم ۶۲۸، ۱۰۵۶،
الصلوۃ فی مسجد النبیؐ ۱۸۵، ۱۸۸،
صلوۃ المغرب ۵۱۰، ۵۱۸،
صلوۃ المغرب دون المزدلفۃ ۲۶۲، ۳۶۸،
صلوۃ المیت ۴۷، ۷۵، ۶۸۷،
صوم ۹۹۷،
طاعۃ اللہ ۵۱۲،
الطست لموسی ۸۰۲،
طعام اھل الذمۃ ۷۴۱،
الطلاق ۷۱۸، ۱۱۲۳،
طول السجود ۲۷۳، ۴۶۹، ۱۱۰۶،

طول العمر ٩٨٥،
العبادة ٩٤،
العتق ١٠٧٧،
العجب ١٠٩٩، ١١٠٠،
العربية ٤٩٣،
العرش ١٠٣،
عرض الدين ٧٩٢، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨
عصا موسى ٨٠٢،
علائم المؤمن ٢٨١،
العلم ٤،
علم الأئمة ١٦٢، ٦٤، ١٠٢٦، ١٠٢١،
علم الله ٢٨٤،
العالم الصحيح ٣٦٩، ٣٧٠،
العلم بالغيب ١٩٢، ٥١٥، ٥٣٠، ٥٣٢،
علي سيد الشيب ٣٩٦،
علي قسيم النار ٣٩٦،
عمال الدولة ٧٠١، ٧٠٢
الغسل من البول ٢٧٧،
غسل الميت ٣٨١
الغلو ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٣، ٥٢٩، ٥٣١، ٥٣٤،
٥٣٨، ٥٤٢، ٥٤٧، ٥٥١، ٥٥٣، ٦٣٢، ٦٤٤،
٦٤٦، ١٠٠٠،
الغناء ٩٥٨
الغناء لله ٣٣٢،
الغيبة ٤٥٥،
فتح الأرضين ٤٤٢، ٦٤٠، ١٠٧٦،
الفتوى ٤٧٠،
الفرائض ١٠٨٨،
فضائل المسلم ٥١٦،
فطرس ١٠٩٢
الفقر ١٠١٨،
فقراء الشيعة ٧٦٩،
الفقيه ٢، ٢٨٠، ٤٩٤،
الفيئ ٨٢،
القائم ٣٩٠، ٤٧٧، ٥٣٣، ٧٠٠، ٨٨٣،
٩٠١، ٩٠٤، ٩٠٦،
القبر ٥٤، ٧٤١،
قبول العمل ٦٨٣،
القتل ٧١٠، ٧١١، ١٠٠٦، ١٠١٣، ١٠١٨،
قتل الخوارج ٦٣٤،

قدیم ۸۸۴،
القرآن ۴۹۴، ۶۲۴، ۷۹۵، ۱۱۰۱،
القرض ۳۹،
قصیدۃ فرزدق ۲۰۷،
القضاء ۲۳۳، ۴۶۸،
قضاء الحاجۃ ۴۸۷،
قضاء الصلوٰۃ ۶۷،
قضاء الصلوٰۃ للحایض ۴۰۷،
القلب ۴۹۰،
القیاس ۲۸۷، ۳۳۱،
کتاب ابیجعفرؑ ۱۰۴۰،
کتاب ابی الحسنؑ ۸۵۹،
کتاب ابی عبداللہ الحسینؑ الی معاویۃ ۹۷،
کتاب ابیمحمدؑ ۱۰۸۸، ۱۰۸۹،
کتاب علیؑ الی ابن عباس وجوابہ ۱۱۰،
کتابہ الی علی بن بلال ۹۹۱، ۹۹۲،
کتاب اللہ ۴۲، ۵۰
کحل ۱۰۱۸،
الکذب ۵۳، ۴۲۵، ۵۳۳
الکذب علیہم ۱۷۴، ۲۱۶، ۵۴۱، ۵۴۲،
۵۴۴، ۵۴۹، ۵۸۸، ۶۵۹، ۷۴۱، ۹۰۹،
۱۰۰۷، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸،
الکفن ۴۵۰،
علم الکلام ۴۹۴،
کلام اللہ ۹۳۴،
اللباس ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۰،
لباس الشہرۃ ۷۳۷،
اللعن ۱۰۱۲، ۱۰۴۷،
اللواط ۱۰۰۰،
المؤمن فی صلب الکافر ۸۳۰،
مجالستہ ۹۵۵،
محاربۃ الحسنؑ مع معاویۃ ۱۷۹،
المحدث ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۹۰۱
المحدث ۱۱۲۳،
المداراۃ ۹۲۹،
فی المسجد ۳۴۵،
مسح الراس ۶۱۶، ۷۱۹،
مسح الرجل ۷۴۱،
المسکر ۳۵۴، ۴۲۰، ۵۰۷، ۵۸۰،
مسواک ۱۰۳۹،

المصائب ٨٥،
المصافحه ٧٦٩،
معرفة الأمام : ٤٢٨،
معرفة الرب ٧٩٥،
الملاحم ٤٧،
ملة ابراهيم ١٨٣،
ملك الموت ٤٣، ٤٥،
المناظرة ٦٥٠،
المنافقين ٨٦، ٥٣٥،

(فهرست مطالب)

المنفى مخلوق ٤٨٢،
المواعظ ٧٩٢، ٧٩٤،
موت الحاملة ٢٧٥،
من ينتصر به للدين ٧٢٦،
الميزان ٧٤١،
النبوّة ٤٥٦، ٥٤٠
النبيذ ٢٠٦، ٤٥٩، ٥٨٠، ٧٤١،
النزع ٨٣، ٨٤، ٨٥
النساء ٢٨٢، ٢٩٥،
النّكاح ٢٢٣،
النهروان ٧٤١،
النور ١٠٣٩،
النوم ٥٥،
النيابة في الحج ٨١٥، ٨٢٠، ٨٢٤
النيّة ٧٤١،
الهيبة ٤٧٦،
الوحى ١٠٢٦،
الورع ٤٧٤،
وصيّة رسول الله ص ٦٨١،
الوضوء ٥٦٤،
وظائف النساء ١٢٠،
وقت صلوة المغرب ٤٠٧،
الولاء للظالم : ٧٢، ٣٥٣، ٣٥٨،
ولاية الأئمة ٦٨٠، ٧٣٥، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩٢، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٤٧، ١٠١٨
ولاية ابي بكر وعمر : ٤٢٢، ٤٢٩، ٤٤١،
يد ٨٦٣،

قد وقع الفراغ من تسويد فهارس الرجال في يوم التاسع والعشرين من شهر ذي القعدة فنسبته ١٣٨٩ على يد اقل العباد مشكين قلم غفر الله له وسلم

UNIVERSITY OF MASH-HAD
School of Theology
and
ISLAMIC STUDIES

SHEIKH -e- TOOSI
MILLENARY CONGRESS

EKHTIARO MA'RAFATER - REJALL

Known

As

REJAL-OL-KASHI

BY

SHEIKH -O- TA'EFAT -EL- EMMAMIYA

Abi-Jaffar Mohammad ibne -al- Hassan -ibne- Ali - at Toosi

(385 - 460 A. H.)

EDITED BY

Hassan Mostafavi

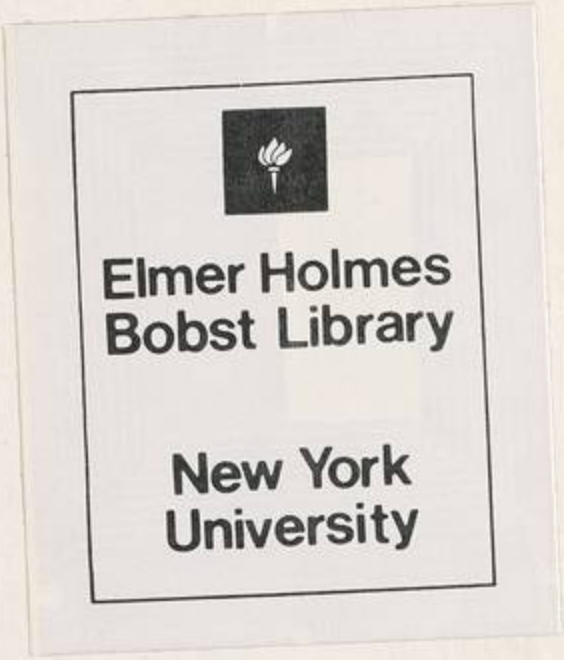
Elmer Holmes
Bobst Library
New York
University

NYU - BOBST
31142 02809 3451
BP193.28 .T87 Ikhtiyar marifat al-rijal, al-